

بخش الله الرحمان الرحيم



ما اگر پیشرفت همه‌جانبه را به معنای تمدن‌سازی نوین اسلامی بگیریم این تمدن نوین دو بخش دارد: یک بخش، بخش ابزار است؛ یک بخش دیگر، بخش متنی و اصلی و اساسی است. بخش ابزاری عبارت است از همین ارزش‌هایی که ما امروز به عنوان پیشرفت کشور مطرح می‌کنیم: علم، اختراع، صنعت، سیاست، اقتصاد، اقتدار سیاسی و نظامی، اعتبار بین‌المللی، تبلیغ و ابزارهای تبلیغ؛ این‌ها همه بخش ابزاری تمدن است؛ وسیله است. اما بخش حقیقی، آن چیزهایی است که متن زندگی ما را تشکیل می‌دهد؛ که همان سبک زندگی است. این، بخش حقیقی و اصلی تمدن است. می‌شود این بخش را به منزله بخش نرم‌افزاری تمدن به حساب آورد؛ و آن بخش اول راه، بخش‌های سخت‌افزاری به حساب آورد. اگر ما در این بخشی که متن زندگی است، پیشرفت نکنیم، همه پیشرفت‌هایی که در بخش اول کردیم، نمی‌تواند ما را راستگار کند؛ نمی‌تواند به ما امنیت و آرامش روانی ببخشد؛ اصل قضیه این است که ما بتوانیم متن زندگی راه این بخش اصلی تمدن را اصلاح کنیم. البته در انقلاب، در این بخش، پیشرفت ما چشمگیر نیست؛ در این زمینه، ما مثل بخش اول حرکت نکردیم، پیشرفت نکردیم. خوب، باید آسیب‌شناسی کنیم؛ چرا ما در این بخش پیشرفت نکردیم؟ رهبر معظم انقلاب در دیدار با جوانان خراسان شمالی در ۲۳/مهر/۹۲ (با تلخیص).

فرهنگ

گزارش خبری

News Report

کوبانی، مدرنیته و تروریسم آکادمیک | ۸

از دواج سفید، زندگی سیاه | ۱۰

امپراتوری دروغ زیر سایه تروریسم رسانه‌ای | ۱۱

در انتظار تحول | ۱۲

از نیهیلیسم تا باور نور | ۱۴

نوبل ادبی برای هنر خاطره یا اسطوره ساز یهودی؟ | ۱۵

غرب به دنبال شناخت بهتر اسلام | ۱۶

ارائه تصویری زشت از اعراب و اسلام در سینمای هالیوود | ۱۷

پرونده

فرهنگ را چه می‌سازد؟!

بررسی رابطه‌ی فرهنگ و سبک زندگی و تأثیر آن‌ها بر هم

فرهنگ نرم افزاز زندگی است | ۹۸

نسبیت و تعامل میان فرهنگ عمومی و سبک زندگی

آرمان شهر در قلمرو دین | ۱۰۰

گفت‌وگو با دکتر محمد باقر خرمشاد

روح خردورزیسم زندگی غربی | ۱۰۴

غرب‌گرایی و سبک زندگی غربی در جامعه ایران

الگوسازی نکردیم | ۱۰۸

گفت‌وگو با دکتر محمد کاویانی

شیطان پسر خداست! | ۱۱۳

گفت‌وگو با حجت‌الاسلام محمد پرست زمام‌مظاہری سیف

پرونده

درگذر زمان

جریان‌شناسی تاریخی سبک زندگی ایرانی اسلامی

تاریخ ما منهای استعمار معنا ندارد | ۱۲۲

گفت‌وگو با استاد قاسم تبریزی

پهلوی آورده شد تا سبک زندگی را تغییر دهد | ۱۲۸

گفت‌وگو با دکتر سید مصطفی تقوی

در خدمت و خیانت چه کسی؟! | ۱۳۵

سبک زندگی در گشاکش جریانات فکری معاصر

سبک مصرف از ناصرالدین شاه تا احمدی نژاد | ۱۴۰

جریان‌شناسی اقتصادی مصرفی و شیوه زندگی تجمل‌گرایانه در دوسده اخیر

پرونده

گهواره هادر حرکت اند

زن، خانواده و کارکردهای تربیتی در ارتباط با سبک زندگی

مدرنیته ذاتاً با خانواده قابل جمع نیست | ۱۴۶

بررسی وضعیت نهاد خانواده در بیست‌سبک زندگی جدید

زنان و بحران زیستن مدرن | ۱۵۰

نمایی از وضعیت آشفته زندگی زنانه در جامعه امروز

حلقه مفقوده تربیت | ۱۵۳

گفت‌وگو با دکتر محسن ایمانی

صنعت مد و زنان «فراوقمی» | ۱۵۸

فروکاستن مقام زن در حد کالای تجاری در نظام سرمایه‌داری

برای هر لحظه از زندگی آیه وجود دارد | ۱۶۰

گفت‌وگو با طاهر هم‌میز

زندگی در مسلخ طلاق | ۱۶۶

گفت‌وگو با دکتر فرشته روح‌افزا

انقلاب اخلاقی دختران با پرچم عفاف | ۱۷۴

نگاهی به کتاب «دختران به عفاف روی می‌آورند» چاپ شده در آمریکا

فرزندان ما کجا آیند؟ | ۱۷۶

نگاهی به تغییرات فرهنگی و ارزش‌های فرزندان آوری

کودکان ما با وجود پدر و مادر، پتیم‌اند | ۱۸۰

گفت‌وگو با دکتر علیرضا رحیمی

به آخر تمدن و اول بربریت عاطفی رسیدیم | ۱۸۴

گفت‌وگو با دکتر مجید ابهری

پرونده

از کجا آمده است؟!

بررسی خاستگاه سبک زندگی یا بازار فلسفه و جامعه‌شناسی

هستی در مقیاس لایف استایل یا سبک زندگی | ۲۰

روایتی از بنیادهای فلسفی زندگی در عالم اسلام و غرب

لایف استایل چرا متولد و بزرگ شد؟! | ۲۲

گفت‌وگو با دکتر بیژن عبدالکریمی

عقب‌نشینی فلسفه در برابر جامعه‌شناسی | ۲۹

گفت‌وگو با دکتر قاسم پورحسن

متفاوت بودن آرایش جدید زندگی | ۳۶

تبیین جامعه‌شناختی مفاهیم و برداشت‌های مدرن از زندگی

نظریه سبک زندگی | ۳۸

سبک زندگی: قابل ایجاد قابل تغییر | ۴۲

گفت‌وگو با حجت‌الاسلام محمد عالم‌زاده نوری

الگوسازی غرب برای جوامع انسانی | ۴۵

نگاهی جامعه‌شناختی به سبک زندگی غربی و فراگیری آن در جهان

در اسلام، دنیا و آخرت در هم تنیده‌اند | ۴۷

بررسی نظریه‌های اجتماعی در ترسیم الگوهای زندگی

پرونده

بر پایه‌های تمدن

زیرساخت‌های تمدنی سبک زندگی

مسئولیت حاکم بودن | ۵۲

گفت‌وگو با دکتر عبدالحسین خسروپناه

سبک زندگی یکپارچه است؛ تکه تکه اش نکنیم! | ۵۶

گفت‌وگو با حجت‌الاسلام محمد مهدی میرباقری

باید توضیح المسائل تمدنی فقه اسلام را تدوین کنیم | ۶۱

گفت‌وگو با حجت‌الاسلام والمسلمین سید محسن دعایی

بر مدار امید | ۶۵

الزامات سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی در حوزه سبک زندگی

در علوم انسانی نگاه ناصرالدین شاه حاکم است | ۶۸

گفت‌وگو با دکتر غلامرضا خواجه‌سروی

کجا بودیم؟ به کجا می‌رویم؟ | ۷۲

میزگرد دکتر ابراهیم فیاض و دکتر محمد امین قانع‌راد

زندگی با اجازه تکنولوژی! | ۸۲

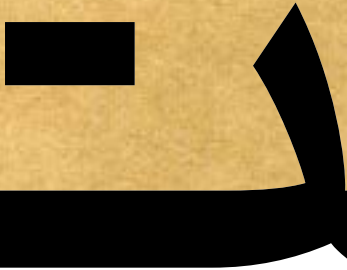
گفت‌وگو با استاد دکتر مهدی گلشنی

زیر پوست فرهنگ شهر | ۸۷

گفت‌وگو با دکتر حسن بنیان‌بان

دغدغه امروز فردا را می‌سازد | ۹۳

گفت‌وگو با دکتر نجف‌لک‌زایی



پرونده

حیات طیبه

گذری بر مباحث و مباحثی سبک زندگی اسلامی

- ۲۷۸ | زندگی به سبک اسلامی
- راهکارها و سیاست‌های اسلامی سازی سبک زندگی در کشور
- ۲۸۴ | اهمیت سبک زندگی در سیره اهل بیت (ع)
- اسلام به دنبال کیستنی و غرب به دنبال چیستنی انسان ۲۸۷
- بررسی نسبت هویت دینی انسان و سبک زندگی اسلامی
- ۲۹۲ | سبک زندگی معیار
- دلایل برتری سبک زندگی معصومان (ع) و الگو بودن آنان برای تمام انسان‌ها
- ۲۹۴ | سبک زندگی اسلامی و ابراز سنجش آن
- حجت الاسلام و المسلمین دکتر محمد کاویانی
- ۲۹۵ | اسلام و زیبایی‌های زندگی
- حجت الاسلام و المسلمین دکتر داوود رجیبی نیا
- روان شناسی در خدمت سبک زندگی ۲۹۶
- گفت‌وگو با حجت الاسلام دکتر مسعود آذریاچانی
- ۲۹۹ | در دوراهی سرگرمی و لهو
- گفت‌وگو با دکتر فریبا علاءسوند
- ۳۰۲ | مزیت‌های اسلام در زندگی معیشتی
- ابعاد و ویژگی‌های سبک زندگی اسلامی در حوزه اقتصاد و معیشت

مصاحبه ماه

Month's Interview

فلسفه؛ سبک زندگی انسان در قلمرو ماده و معنا | ۳۰۶
گفت‌وگو با دکتر حسن بلخاری

کتاب ماندگار

Enduring Book

در امتداد مفاتیح الجنان | ۳۱۴

مفاتیح الحیات: تشریح سبک زندگی اسلامی در ساخت افعال انسانی
۳۱۷ | اسفار اربعه سبک زندگی
گفت‌وگو با حجت الاسلام و المسلمین پیدالله مقدسی
۳۲۲ | اخلاق در مرز میان رئالیسم و ایده آلیسم
واقع‌گرای بی‌گزاره‌های اخلاقی در کتاب «مفاتیح الحیات»

معرفی کتاب

Book Introduction

راه‌نمای عبور از هزار توی هنر عرفانی | ۳۲۸
نگاهی نو به ابعاد پنهان معارف الهی | ۳۲۸
روایتی متفاوت و خواندنی از سیاست در ایران | ۳۲۹
در جست‌وجوی نور | ۳۲۹
توسعه در معرض عقل انتقادی | ۳۳۰
چاپ اولین کتاب در حوزه گرافیک خبری | ۳۳۰
چالش‌های دموکراسی از آن تا وال استریت | ۳۳۱
تمام آنچه راجع به ژانر فیلم باید بدانید | ۳۳۱
زینب (س)، حقیقت ناب خدا | ۳۳۲
بازنمایی نقش مادر در رویکردها و ابعاد گوناگون | ۳۳۲
صفای رمضان در کلام دینانی | ۳۳۳
جامی در آینه فیلسوف افغان | ۳۳۳

پرونده

همان یا صاحب‌خانه؟!

بررسی رابطه رسانه‌ها و شیوه‌های هنری با سبک زندگی

ساختمان سبک زندگی | ۱۹۲
لژوم بازگشت به زندگی مطلوب با احیای معماری اسلامی
زلزله تکنولوژیک بر پیکره خانواده | ۱۹۵
گذاری بر آنچه تکنولوژی ارتباطات با جامعه ماکرده است
زندگی حقیقی در فضای مجازی | ۱۹۶
بررسی روند تبدیل زندگی در شبکه‌های اجتماعی به زندگی حقیقی مردم
همان ناخوانده | ۲۰۱
نگاهی به تأثیرات شبکه‌های ماهواره‌ای بر سبک زندگی
تکنولوژی به جانب کیست؟ | ۲۰۶
فناوری‌های نوین ارتباطی تهدیدی برای سبک زندگی ایرانی اسلامی
در جمعه جادو چه می‌گذرد؟ | ۲۰۹
نقش رادیو و تلویزیون در تغییرات سبک زندگی
نهنگ‌های خفته در تنگ تنگ | ۲۱۵
آسیب‌شناسی سینما و رسانه ملی در شکل دادن به سبک زندگی اسلامی ایرانی

پرونده

زندگی بر سر سفره

نقش اقتصاد و معیشت در تغییرات سبک زندگی

جامعه مصرفی؛ اسطوره‌ها و ساختارها | ۲۲۰
نقد نظام مصرف در شیوه زندگی غربی از دیدگاه بوداییار
اقتصاد باور می‌آورد | ۲۲۶
گفت‌وگو با دکتر رزاقی
فخر می‌فروشند تا احترام بخرند | ۲۳۲
گفت‌وگو با دکتر محمد جواد توکلی
مصرف همه چیز را تعیین می‌کند | ۲۳۵
گزارشی از نشست سبک زندگی مصرفی در دانشگاه تهران
باور ما به وعده‌های الهی مخدوش شده است | ۲۳۶
گفت‌وگو با لیلیا سادات زعفرانچی
دو روی سکه مصرف | ۲۴۲
گفتمان سبک زندگی در سر مایه‌داری مصرفی

پرونده

در متن زندگی

کارکردها و نمودهای عینی سبک زندگی

ویرانگری اساس جامعه مدرن است | ۲۴۸
سخنرانی هریرت مازکوزه در نقد انسان مدرن تک‌ساختی
انقلاب اسلامی در فضای مجازی | ۲۵۳
گفت‌وگو با مهدی صرامی
نژادپرستی نوین | ۲۵۸
پژوهشگران آمریکایی و تلاش برای تئوریزه کردن نژادپرستی
زندگی در غرب سالم نیست | ۲۶۰
گفت‌وگو با دکتر فؤاد ایزدی
به آنچه می‌گوییم عمل کنیم | ۲۶۶
گفت‌وگو با آیت‌الله روح‌الله قرهی
بار مسئولیت به دوش کیست؟ | ۲۶۹
نقش و عملکرد حوزه‌های علمیه در تبیین و گسترش سبک زندگی اسلامی
چگونه می‌زیستند! | ۲۷۳
حاج آقا نور... اسفهان‌های نمادی از سبک زندگی ایرانی-اسلامی

گروه مجلات همشهری

صاحب امتیاز

شرکت همشهری

مدیر گروه مجلات همشهری

و مدیر مسئول

محمد مشاری

معاون اجرایی و توسعه بازار

عباس حسین نژاد

سردبیر ارشد

اکبرهاشمی

مدیر ارشد هنری

علی‌هاشمی شهری

خردنامه همشهری

سردبیر

محمد عبدهی

مدیر اجرایی

محمدجواد بابایی

دبیر تحریریه

داوود صلاحی

تحریریه

ریحانه زاغری، مریم عسگری پرویز

راخله دهقان پور، رضا رحمتی

عباس ستایش راد، محسن دریا لعل، ابوالفضل اقبالی

مریم حمیدی، ابوالفضل عنایستانی

مجید میری، سید شهاب لاجوردی

فنی و هنری

مدیر هنری و طراح گرافیک

حامد حکیمی

صفحه آرایی

آرش روشنگر

دبیر عکس

محمود عبدالحسینی

مدیر فنی

علی محافظت کار ابدی

ویراستار

نسترن تشکری، محسن ملاپاشی

نمونه‌خوان

عاطفه تجلی، راضیه حقیقت

حروف چینی

شیرین باقری

سرپرست چاپ

حبیب آهنگر متجدد رضائی

کارشناس چاپ

مجید میشری

چاپ و صحافی: همشهری

توزیع: شرکت نشر گستر امروز

بازرسی توزیع: ۲۳۰۲۲۲۶۱

سازمان آگهی‌ها: ۶-۲۹۴۸۱۰۵

پذیرش و پشتیبانی اشتراک: ۲۳۰۲۲۲۶۲

نشانی: تهران، خیابان ولیعصر، نرسیده به پارک وی کوچه توح،

پلاک ۱۴ ساختمان روزنامه همشهری

زندگی پس از سبک زندگی

یک دهه پس از آغاز توسعه اقتصادی، جامعه ما به‌کباره با تغییرات پرشتاب و پدیده‌های در نمودهای فرهنگی مواجه شد: تغییراتی در پوشش، آرایش، گویش، شکل ارتباطات اجتماعی، تجمل‌گرایی و... در آغاز، فقط تعدادی خانواده‌ها یا افراد در طبقات بالا و در کلان‌شهرها تغییر کردند؛ کسانی که جامعه به آن‌ها بر حسب خودباخته می‌زد. جامعه معتقد بود که شاید چیزهایی مانند ماهواره، ثروت بادآورده، اشتیاق به زندگی اشرافی، میل به تقلید از زندگی غربی و انگیزه متجدد نشان دادن خود، باعث شده است این قشر به چنین وضعی دچار شود. این سخن رانه می‌شود اشتباه دانست و نه می‌شود آن را کامل و دقیق پنداشت. اما کسی در آن زمان نمی‌دانست که این‌ها واقعاً ریشه و علت مسائل هستند یا خودشان هم نمودی از علتی مخفی‌ترند. به هر ترتیب، اندکی بعد، این مسائل به همه جامعه سرایت کرد؛ به طبقات پایین، شهرهای کوچک، حتی به روستاها و برخی خانواده‌های سنتی. در نهایت، شدت و گستره این تغییرات به جایی رسید که نگرانی‌های عمیقی را در جامعه ارزش‌گرای ایرانی برانگیخت. به فاصله بسیار کوتاهی، پیامدهای بسیاری رخ نمود که بر نگرانی‌ها افزود. در حوزه‌های مختلف مرتبط با جوانان، مانند معیارهای ازدواج، زیاد شدن فاصله نسلی، افزایش سن ازدواج، افزایش تصاعدی طلاق و نیز جرم و جنایت‌های مرتبط با مسائل اخلاقی و خودکشی‌ها و مسائلی از این دست، آمار هر دوره به نسبت دوره قبل افزایش پیدا می‌کرد. این افزایش به نحوی بود که ما تمام مشکل خود را با تمدن غرب، در زمینه فرهنگی یافتیم. در تاریخ ایران، این اولین مواجهه با غرب نبود؛ اما به نوعی این بار، اوضاع بسیار متفاوت‌تری حاکم شده بود. این هجمه، با فشار و قدرت بیشتری که ابعادی بسیار وسیع‌تر و متنوع‌تر از گذشته داشت، خود را بر جامعه ایرانی اسلامی تحمیل می‌کرد. این تحمیل و تغییرات ناشی از آن، در دو سطح ذهنیت‌ها و عینیت‌ها گسترش می‌افت. آنچه مشهودتر بود، نمودیافتن تغییرات در پدیده‌های فرهنگی و عینی بود؛ لذا طبیعتاً، حواس بیشتری را به خود جلب می‌کرد. به این ترتیب، در اثر این اوضاع عینی، اولین خودآگاهی و توجه ما به وضع خودمان در دوران بعد از توسعه، به نحوی شکل گرفت که آن را «بحران فرهنگی» قلمداد کردیم. از این زمان به بعد، سه مسئله در پی هم و در ارتباط با این پدیده، مطرح شد:

مسئله اول: انتخاب زاویه دید و تحلیل ناکافی

به تبع وضعی که بدین گونه نمودار شده بود، بیش از همه، فعالان و متفکران دینی و دغدغه‌مندان ارزش‌گرا در حوزه فرهنگ واکنش نشان دادند. همین واکنش‌ها باعث شد تا مباحث شکل گرفته توسط این جریان، ویژگی بارز و خاصی پیدا کند؛ توجه صرف به مقوله فرهنگ و فرهنگی خواندن این تغییرات. در این فضا، مسئله، علل و زمینه‌های پیدایش و نیز راه‌های برون‌رفت از آن‌ها، همه در حوزه فرهنگ تعریف می‌شد. سایه این وضع هنوز هم بر سر مسئله‌شناسی ما هست. در این جریان، همواره بودند و هستند کسانی که دیدی بازتر به مسائل پدیدار شده داشتند؛ اما گفتمانی که گرد این جریان شکل گرفت، عمدتاً این ویژگی را داشت.

جریان دانشگاهی هم طبق معمول، بسیار کند وارد قضیه شد و آن هنگام هم که ورود پیدا کرد، ابتدا بیشتر در حوزه جامعه‌شناسی جوانان، جامعه‌شناسی توسعه، جامعه‌شناسی شهری، جامعه‌شناسی جرم، جامعه‌شناسی فرهنگ و نیز مسائل اجتماعی، تغییرات پدیدار شده را متوجه گردید. در کنار جریان علوم اجتماعی، جریان روان‌شناسی هم شروع به گسترش فعالیت و تولید گفتمان کرد که آن هم در ابتدا، بیشتر متوجه مقوله جوانان بود.

این نوع مواجهه، مسئله ما را مسئله‌ای پاره‌پاره کرده بود. جامعه ما با مسائل بی‌شماری مواجه بود که ربطی به هم نداشتند؛ هر یک را که می‌گفتی، از دیگری وامی‌ماندی و در نهایت، آن نوع از پیوستگی که در بین مسائل تحلیل می‌شد، برخی تأثیرات متقابل بود. خود آن‌ها هم وقتی شناسایی می‌شدند،

به کلافی سردرگم می‌مانند و نه تنها راهگشایی نمی‌کردند، بلکه صورت مسئله را پیچیده‌تر می‌کردند. راهکارهای عملی ارائه شده اغلب کم‌فایده بود و کمتر قدرت حل مسئله یا پیشگیری از وقوع معضلات را داشت. گویی مسئله به گونه‌ای متفاوت از آنچه دیده و تحلیل می‌شد، در جریان بود. این سخن بدان معنا نیست که تمام آنچه گفته شده، اشتباه بوده است؛ بلکه تنها به این نکته اشاره می‌کند که سطح تحلیل انتخاب شده برای فهم وضع موجود، عمق و جامعیت کافی را به دست نمی‌داده است. برای نمونه، درباره شاخص‌ترین مسئله فرهنگی در عرصه عمومی اجتماع، یعنی نحوه پوشش و آرایش جوانان، تحلیل‌های بسیاری ارائه می‌شد مبنی بر اینکه این وضع، نوعی ناهنجاری فرهنگی است و در اثر ترویج فرهنگ پوشش و مد غربی به جامعه ما رسوخ کرده است. با این دید که البته در آن سطح از تحلیل، نمی‌شد آن را اشتباه خواند، راه حل‌ها به چه سمتی کشیده می‌شد؟ به این سمت که در برابر راه‌های انتقال فرهنگی، انسداد ایجاد شود یا فرضاً ورود لباس خارجی به کشور ممانعت شود. برای جوانان یا برای کل اقدار جامعه، مدهای ایرانی اسلامی تعریف شود. اما آنچه به تجربه در یک دهه گذشته دیدیم، عملاً این دست کارها ناشدنی بود یا شدنی اما کم‌اثر. این خود گویای آن است که چیزی فراتر از فرهنگ در کار بوده است و نمی‌شود مسائل را جداجدا تحلیل و حل کرد. چیزی باید وجود داشته باشد در پس این نکات ظاهری که با فهم آن بشود وضع موجود جامعه را فهمید.

مسئله دوم: در آغاز راهی جدید

حدوداً از یک دهه گذشته، به واسطه ورود مباحث جدیدتر و گسترش ترجمه‌های انتقادی، مفاهیمی همچون مصرف‌گرایی و سبک زندگی وارد مباحث ما شد و آرام‌آرام، روی نوع توجه ما به چسبته تغییرات به وجود آمده اثر گذاشت. از این زمان به بعد، مباحث و منابع دانشگاهی ما در آن دسته مقالات علمی که به مسائل و علل و زمینه پیدایش آن‌ها اشاره می‌کرد، به تحلیل در چارچوب مفهوم «لا یف استایل» و «جامعه مصرفی» توجه کرد. از همین روست که امروزه، پرداختن به تمام وجوه تغییرات فرهنگی و نمودهای فرهنگی را نه تک‌تک و همچون مسائلی جدا از هم، بلکه به مثابه شعاع‌هایی در دایره مفهومی بزرگ‌تری به نام «سبک زندگی» تحلیل می‌کنیم. ما دیگر در فهم پدیده طلاق در جامعه، در فهم پدیده بی‌حجابی، در فهم پدیده مصرف مواد مخدر در بین جوانان، فهم اوقات فراغت، فهم رشد تجمل‌گرایی و حتی فهم مسائل سیاسی، به پدیده‌های به نام سبک زندگی توجه می‌کنیم. نمونه‌اش نوع برخی تحلیل‌ها از انتخابات سال ۱۳۸۸ یا بحران کم‌شدن مشارکت سیاسی در جامعه مصرفی در غرب است.

نفس این توجه و این وضع‌شناسی صحیح بود؛ اما غفلتی در این حوزه رخ داده است که متأسفانه بر روی روند کار اثر گذاشته و پیامد منفی آن در حوزه اجرایی و فکری خود را وانموده است.

همان‌طور که در خود غرب نیز پرداخت‌ها و دیدگاه‌های متفاوتی درباره مفاهیمی همچون سبک زندگی و مصرف‌گرایی مطرح شده است، در ایران و در میان جامعه دانشگاهی نیز این مفاهیم از دیدگاه‌های مختلفی مطرح شده است. دو جریان عمده موجود در غرب را در فهم لا یف استایل و جامعه مصرفی، این‌گونه می‌توان بازشناسی کرد:

گروه اول که گستره وسیعی از اندیشمندان را در برمی‌گیرد که به‌ظاهر، تعریف واحدی ندارند از آنچه لا یف استایل خوانده می‌شود، طیف وسیعی از مدرنیست‌ها، نظریه‌پردازان جامعه سرمایه‌داری و حتی برخی نظریه‌پردازان چرخش فرهنگی را شامل می‌شود. باید آن‌ها را در یک گروه قرار داد! افراد این دسته به‌ظاهر ناهمگن در یک چیز اشتراک دارند و آن هم نداشتن دید انتقادی بنیادین درباره وضع موجود، یعنی وضع مصرفی است. بین این گروه و گروه دوم شاید بشود بعضی کلمات کلیدی مشابه همچون تشخیص و تمایز و مانند این‌ها را بیافت؛ اما این دو گروه، از اصل و بنیاد، نگاهی متفاوت به شکل‌گیری و ماهیت لا یف استایل دارند.

گروه دوم که باز هم گروه بزرگی است، شامل طیف‌های مختلفی از نظریه‌پردازان پست‌مدرن و انتقادی همچون بوردیو و بودریار هستند. به‌حق ژان بودریار را باید «فیلسوف لا یف استایل» خواند. بودریار دیدگاهی بسیار متفاوت از لا یف استایل و جامعه مصرفی ارائه می‌دهد؛ دیدگاهی که در آن، وضع مصرفی، نتیجه در اختیار آمدن نظام فرهنگی به واسطه نظام اقتصادی

است. او تلاش می‌کند نشان دهد که در پس تظاهرات مختلف آنچه ما صرفاً فرهنگی و متنوع و متکثر می‌خوانیم، اتفاقاً، مفهومی تماماً اقتصادی نهفته است که در حال یکسان‌سازی و شبیه‌سازی هر چه بیشتر جامعه است. همچنین در حال از بین بردن مفهوم واقعی آزادی انتخاب و تشخیص فردی است تا از طریق تولید جامعه همسان و استاندارد مطلوب خود بتواند نیروهای اجتماعی مصرف را کاملاً تحت کنترل خود درآورد. حقایق در این جامعه قلب شده و همه چیز کارکردی اقتصادی یافته است. در چارچوب این دیدگاه، مسائل فرهنگی دیگر صرفاً مسائل فرهنگی نیستند؛ مسائل تولیدشده به واسطه نظام اقتصاد سرمایه‌داری هستند که از طریق نمادسازی و به وساطت نظام فرهنگی ایجاد شده‌اند. بودریار نشان می‌دهد که مسائل مختلف این جامعه چه چیزهایی هستند و چه نسبتی با نظام اقتصادی دارند، چگونه به وجود آمده‌اند و چه کارکردی برای نظام سرمایه‌داری یافته‌اند.

فضای دانشگاهی ایران هم دقیقاً بازتابی از همین دو گروه است. اما اتفاق خوبی که هنوز رخ نداده این است که بین این دو گروه گفت‌وگویی شکل نگرفته است تا حاصل آن، افق بحث‌های مربوط به لایف استایل و سبک زندگی را به قدر کافی متأثر سازد و حوزه اندیشه بتواند طرح بحث صحیحی را برای سیاست‌سازی ایجاد کند. آن پیامد منفی که حرفش شد، دقیقاً همین است. اینکه در حوزه عمل یا مباحث فکری «ما به‌زاهایی» تلویحاً ارائه می‌شود همچون حیات طیبه و سلوک اسلامی و... ما حاصل همین امر است که فهم ضرورت طرح لایف استایل واقع شده است؛ اما مفاهیم کاملی صورت نگرفته و تحلیل‌های دقیقی در جامعه تسری نیافته است. دانشگاه توانسته است طرح بحث مناسبی را وارد مباحث گفت‌وگو کند؛ اما نتوانسته است بقیه راه را بیامیاد و کمکی بکند. این دقیقاً همان مطالبه‌ای است که رهبری ما بارها مطرح کرده‌اند. پرداختن به بحث سبک زندگی، خصوصاً در لایه تمدنی‌اش، مانند بحث ایشان در نوروز سال ۱۳۹۲ در مشهد، می‌تواند به‌عنوان تلاشی برای باز شدن سپهر گفت‌وگو در این حوزه تلقی شود.

واکنش ما

تنها زمانی می‌توان به یک برون‌رفت و راهکار اندیشید که ابتدا، فهم کامل و دقیقی از چسبته وضع موجود به دست آوریم. باید بتوان سؤالات صحیحی طرح کرد و به آن‌ها پاسخ‌های صحیحی داد؛ سؤالاتی که به ما بنمایاند وضع مصرفی چه وضعی است؟ این پدیده از کی و چرا در جامعه انسانی نمود یافته است؟ جوامع در وضع مصرفی چگونه خواهند بود؟ سیاست در این وضع چگونه سیاستی خواهد شد؟ رسانه و هنر در وضع مصرفی، چگونه رسانه و هنری خواهند شد؟ علم در جامعه مصرفی چگونه وضعی خواهد یافت؟ انسان و اندیشه در این جامعه چه خواهند بود؟ نسبت انسان با حقیقت در این وضع چگونه نسبتی است؟ آینده بشر چه نسبتی با وضع مصرفی خواهد داشت؟ لایف استایل چه نسبتی با جامعه مصرفی دارد؟ چرا خطر لا یف استایل، خطری برای وضع انسانی خوانده می‌شود؟ چرا سبک زندگی، امروز دغدغه همه جوامع شده است؟ چه نسبتی بین لا یف استایل و سبک زندگی وجود دارد؟ برای ما وقتی حرف از سبک زندگی می‌زنیم، باید چه طرحی در کار باشد که باز ما را در لوای ایرانی بودن و اسلامی بودن به وضع لا یف استایل نکشاند؟ آیا عبوری از وضع مصرفی برای جوامع ممکن است؟ این عبور چگونه عبوری خواهد بود؟ چه راهی را باید پیمود؟

همچنین، باید تمام کارهایی که تاکنون انجام داده‌ایم، محتواهایی که تولید کرده‌ایم، سیاست‌هایی که اتخاذ کرده‌ایم، درباره همه باید بازاندیشی کنیم و با تأمل و درنگی بیشتر، دو مرتبه به مقوله سبک زندگی و سبک زندگی اسلامی بازگردیم و ببینیم کجا نیازمند طرحی دیگر هستیم. این شماره از خردنامه بر آن شده است که اندیشمندان و متفکران مختلف جامعه را که از نظر نگاه‌های مختلف در مواجهه با این پرسش‌ها پاسخ‌هایی داشته‌اند، تا حد مقدور در یک جا جمع کند به امید اینکه فرصتی برای جامع‌بینی راه‌های رفته و پیدا کردن راه‌های نرفته بیاید. در واقع، هدف اصلی این شماره، نه ارائه نسخه‌ای برای سبک زندگی اسلامی ایرانی که تلاشی است برای گشودن افق‌های بیشتری در بحث لا یف استایل و سبک زندگی با ارائه نظرگاه‌ها و تلاش‌های مختلف موجود در جامعه. امید است این ارائه نظرگاه، امکان نقدها را به وجود آورد و از دل تضارب آرا، حقایق باز شناخته شود.



گزارش خبری

News Report

- کوبانی، مدرنیته و تروریسم آکادمیک | ۸
- از دواج سفید، زندگی سیاه | ۱۰
- امپراتوری دروغ زیر سایه تروریسم رسانه‌ای | ۱۱
- در انتظار تحول | ۱۲
- زویا و ابعاد حکم رهبری برای دوره جدید شورای عالی انقلاب فرهنگی
- از نیهیلیسم تا باور نور | ۱۴
- نوبل ادبی برای هنر خاطره یا اسطوره‌ساز یهودی؟ | ۱۵
- غرب به دنبال شناخت بهتر اسلام | ۱۶
- ارائه تصویری زشت از اعراب و اسلام در سینمای هالیوود | ۱۷

کوبانی، مدرنیته و تروریسم آکادمیک

کتابخانه‌ها با انبوهی از نظریه‌پردازی‌های فلسفی اشغال کرده است، از رفتار سیاستمداران و دولتمردان غربی جدا شود و ملت‌های دیگر بتوانند میان این دو، تفکیک قائل شوند.

سکوت محققان علوم انسانی در غرب، به جز اندک افرادی که صدای آنان هم در هیاهوی رسانه‌ای و تبلیغاتی طرفداران نظام سیاسی حاکم بر کشورهای غربی گم می‌شود، به این فکر دامن می‌زند که اساساً میان رفتار سیاستمداران غربی و ایده‌آل‌ها و آرمان‌های جامعه مدرن، تعارض و تناقضی نیست و پایه‌گذاران تمدن مدرن در عصر روشنگری و قبل و بعد از آن، وضعیت امروزی جهان، اعم از سرکوب و تبعیض و سیالیت و نسبیّت در تعریف مفاهیم بشری را مطلوب و هدف می‌دانسته‌اند. گویی آنان شکاکیت مدرن را برای دستیابی به تفاسیر متضاد از حقوق و آزادی‌های انسانی و همچنین فلسفه سیاسی خود را به منظور دوگانگی در فراه و آرامش و آسایش بخشی از جهان و جنگ، ترور، وحشت، خون‌ریزی و ناامنی در سوی دیگر زمین، طراحی کرده‌اند. انگار متفکران گذشته و حال دانشگاه‌های اروپا و آمریکا، آرمان شهر امروزی سردمداران کشورهای غربی را تئوریزه و در کتب فلسفی خود نهادینه کرده‌اند و برای رسیدن به امروز، که آن را پایان تاریخ خوانده‌اند، مدرنیته را به هزار نیرنگ و فشار بر خود و دیگران تحمیل کرده‌اند.

همه این‌ها در کنار گزارش افشاگرانه روزنامه «واشنگتن پست» تأمل برانگیزتر می‌شود که بر اساس اطلاعات سازمان سیا، حداقل پانزده هزار نیروی خارجی از هشتاد کشور جهان در سوریه برای سرنگونی رژیم اسد می‌جنگیدند که اکنون بسیاری از آنان به داعش پیوسته‌اند.

طبق این گزارش، بسیاری از کشورهای اروپایی همچون انگلیس، فرانسه، آلمان و بلژیک، در اعزام تروریست به خط اول مبارزات مسلحانه در سوریه و عراق، گوی سبقت را از کشورهای نظیر پاکستان و افغانستان ربوده و در رتبه‌های بالاتری قرار گرفته‌اند. حتی نویسندگان گزارش هم با طرح سؤال‌آلاتی، تعجب خود را از گستردگی و حجم بالای نیروهای غربی در میان تروریست‌ها پنهان نکرده‌اند و پرسیده‌اند چگونه عده‌ای تروریست بدوی، سیستم جذب و آموزش در ورژن جهانی برای عملیات‌های تروریستی را، به‌ویژه در بیش از ده کشور اروپایی، آمریکا و کانادا و استرالیا، طراحی کرده‌اند؟ و به چه دلیل تاکنون یک فشنگ سمت اسرائیل شلیک نشده است؟ و...

در ماه‌های اخیر، کوبانی که شهر مرزی بین سوریه و ترکیه است، آماج بمباران رسانه‌ای بوده و بسیاری از مردم جهان را به خود مشغول داشته است. سوءاستفاده رسانه‌ای غرب از ویژگی‌های قومی و مذهبی ساکنین این منطقه، زمانی به چشم می‌آید که همین رسانه‌ها درباره نسل‌کشی شیعیان در مناطق مختلف عراق و سوریه در سه سال اخیر، خط‌مشی سکوت خبری را دنبال کرده بودند؛ یعنی این رسانه‌ها درست زمانی به سخن درآمدند که غرب نیاز به حضور مجدد نظامی در خاور میانه داشت. از طرف دیگر، تبلیغات این رسانه‌ها بر اختلاف قومی و مذهبی در منطقه دامن می‌زد تا مسلمانان و اقوام مختلف را به جان یکدیگر بیندازد.

از رونق افتادن مفاهیمی چون حقوق بشر، دموکراسی، آزادی و انسان دوستی در ساحت سیاست و روابط بین‌الملل در غرب، امری جدید نیست و شواهد آشکار و بسیاری دارد. سکوت رسانه‌های غربی و عربی هم تعجب‌آور نیست؛ چرا که از آن‌ها که دست ساخته و نمک پرورده دولت‌های مرتکب یا حامی جنایت سازمان یافته هستند، جز حمایت از تروریسم نقاب‌دار آمریکایی-صهیونیستی انتظاری نمی‌رود. اما آنچه تأمل برانگیز است سکوت محافل و مجامع علمی، دانشگاه‌ها و مراکز تحقیقات علوم انسانی در غرب و شرق است که به انحراف و دگرگونی تناقض گونه مفاهیم پایه‌ای اندیشه مدرن، واکنشی نشان نمی‌دهند.

محافل علمی جهان در حالی نظاره گر کشتار فجیع و رعب‌آور انسان‌های بی‌گناه و زنان و کودکان به دست تروریست‌های داعش هستند که دولت آمریکا و اعضای اصلی سازمان ملل، در موضع‌گیری‌هایی دوگانه، از یک طرف به اقدام نظامی علیه داعش مبادرت می‌ورزند و از سویی دیگر، تقویت مخالفان بشار اسد را در اظهارات و جلسات رسمی خود، تصویب و دنبال می‌کنند، بدون اینکه به این پرسش پاسخ دهند که مخالفان بشار اسد آیا کسانی غیر از داعش هستند؟

این تناقض دوگانگی به قدری تعجب‌آور است که ادعای اخیر رئیس‌جمهور آمریکا در مصاحبه با شبکه ان‌بی‌سی، که ایران را به حمایت از تروریسم متهم ساخت، در کنار آن گم می‌شود. با این حال، صدایی از هیچ‌یک از مجامع و محافل علمی بر نمی‌آید که لااقل مرزهای علوم انسانی در غرب و آنچه تمدن و زیست جهان غربی را شکل داده و هویت بخشیده و صدها



۲۱ مهر

آیت‌الله سید حسین سعادت مصطفوی از مؤسسان و اساتید برجسته دانشگاه امام صادق (ع)، مفسر قرآن کریم و نهج البلاغه به علت بیماری دار فانی را وداع گفت و مراسم تشییع پیکرشان در دانشگاه امام صادق (ع) انجام شد. ایشان برادر سید حسن مصطفوی - که به دلیل پخش دروس شفای ابن سینای ایشان از رسانه ملی چهره آشناتری برای مردم دارند و فرزند مرحوم آیت‌الله سید محمد سعادت مصطفوی بودند.

۱۵ مهر

شصت و ششمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب فرانکفورت آلمان از ۱۵ تا ۲۰ مهرماه برگزار شد. بزرگ‌ترین نمایشگاه کتاب در جهان با بیش از هفت هزار غرفه، در حالی به کار خود پایان داد که به اذعان بسیاری از مخاطبان، منتقدان و کارشناسان داخلی و خارجی غرفه ایران نسبت به دوره‌های گذشته بسیار موفق‌تر ظاهر شده است.

از دواج سفید، زندگی سیاه

نرم یا موج چهارم فمینیسم هستند و در کنار حمایت ماهواره‌های فارسی‌زبان معاند، در اغلب موارد، دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی را کانون تبلیغات خود کرده‌اند.

در این گونه روابط، امکان دارد که یکی از طرفین هر لحظه نسبت به ادامه این رابطه اظهار بی‌میلی کند و این امر موجب وارد شدن صدمات روحی قابل توجهی به طرف مقابل به‌ویژه زنان می‌شود؛ چراکه آنان بر حسب طبیعت خود، دوست دارند روی فردی سرمایه‌گذاری عاطفی کنند که این فرد ارزش لازم برخوردار باشد. چنین رابطه‌ای موجب کاهش فرزندآوری می‌شود. علاوه بر آن، سطح زندگی افراد تغییر می‌کند و خلأ روانی برای دختران در پی دارد و ممکن است حتی شانس مادر شدن آن‌ها را کاهش دهد و در مواردی به آسیب‌هایی مانند اعتیاد سوق پیدا کنند. این در حالی است که مردان در صورت ترک این رابطه، کمتر آسیب می‌بینند. حتی اگر این نوع هم‌زیستی موالیدی هم در پی داشته باشد، فرزندان حاصل از چنین ازدواجی بیشترین لطمه را متحمل می‌شوند؛ چراکه چنین ازدواجی ثبت نمی‌شود و سرنوشت آنان پس از تولد مشخص نیست. بارداری‌های ناخواسته و عوارض بهداشتی ناشی از سقط‌جنین غیرقانونی، از تبعات دیگر ازدواج سفید است.

از جنبه حقوقی و قانونی نیز این پیوند هیچ جایگاهی ندارد و جرم است. از نظر شرعی هم گناه محسوب می‌شود و همواره فرد با نوعی ترس و نگرانی از عواقب چنین رابطه‌ای دست‌وپنجه نرم می‌کند. این در حالی است که اگر این روابط ثبت شود، امکان اثبات متعلق بودن فرزند به پدر وجود دارد. در حقیقت این گونه ازدواج‌ها، نه از دواج و نه رابطه عاشقانه را در پی خواهند داشت و فقط ابزار هوس‌ورزان خواهند بود و نتیجه آن‌ها افزایش بی‌بندوباری و گسترش افسردگی و بیماری‌های روحی ناشی از شکست‌های پیاپی انجام‌دهندگان این نوع رفتار است.

شاید بتوان گفت کاهش روابط صمیمانه و افزایش مقدمات دست‌وپاگیر برای برقراری پیوند میان جوانان و یا کج کار کردن شدن رسم و رسومات سنتی (همچون مهریه‌های سنگین) و ابزاری شدن آن‌ها در جهت منافع افراد، در سرعت بخشیدن به انتخاب این رابطه غیر شرعی، زیر سایه کنترل ضعیف اجتماعی، مؤثر بوده است.

در میان پدیده‌های اجتماعی، مواردی هستند که می‌توانند به پیدایش و افزایش دامنه آسیب‌های اجتماعی دیگری منتهی شوند و از این لحاظ، جایگاه این پدیده‌ها در شکل‌گیری بهداشت روانی فردی و عمومی، مورد توجه بسیاری از آسیب‌شناسان در حوزه‌های مختلف روان‌شناسی و جامعه‌شناسی است. از جمله مهم‌ترین این موارد می‌توان مسئله طلاق، اعتیاد و افزایش بی‌بندوباری جنسی را نام برد. با توجه به رویکرد کلی نظام در ترویج سبک سالم زندگی برآمده از آموزه‌های اصیل و ارزشمند اسلامی، فضای اجتماعی کشور بایستی با دقت بیشتری رصد شود تا در مقابل آسیب‌های شناسایی شده، بتوان راهکارهای مقتضی را ارائه نمود.

در کنار افزایش سؤال برانگیز مصرف مواد دخانی و مشروبات الکلی که حتی واکنش مقامات ارشد سیاسی را نیز به دنبال داشته است، یکی از انحرافات مهم اجتماعی که به تازگی بر سر زبان‌ها افتاده، رواج نوعی رابطه خارج از چارچوب‌های فرهنگی و قانونی است که رسانه‌های ماهواره‌ای فارسی‌زبان، تماماً و برای کاستن از بار منفی آن در جامعه، نام «ازدواج سفید» بر آن گذاشته‌اند. دلیل این کار رسانه‌های بیگانه نیز مشخص است؛ تابوشکنی و حرمت‌زدایی از عفت عمومی و رواج عادی‌سازی نوعی رابطه نامشروع و نامتناسب با فرهنگ ایران و ترویج انحرافات اخلاقی در جامعه. متأسفانه بعضی از رسانه‌های داخلی هم از روی غفلت، برای اینکه از قافله عقب نمانند، به قصد فروش بیشتر و جذب خوراک خبری برای مخاطبان خود، از این واژه استفاده کرده‌اند و برخی کارشناسان، روان‌شناسان و مسئولان نیز با استفاده از آن، به فراگیری این واژه دامن زده‌اند. با یک مطالعه ساده درمی‌یابیم واژه مجعول «ازدواج سفید» معادلی است برای «زندگی مشترک بدون ازدواج». یعنی ازدواج‌هایی که دختران و پسران بدون آنکه عقد کنند، زیر یک سقف می‌روند. در واقع تعبیر دقیق و علمی این مدل هم‌زیستی زناشویی، «همباشی» است.

نقطه کانونی و مرکز حمله این بمب فرهنگی، نظام خانواده به‌عنوان شالوده بنیان‌های اجتماعی است و قصد و هدف آن هم چیزی جز از بین بردن همبستگی‌های عاطفی خانوادگی و فروپاشی نظم اجتماعی نیست. بسیاری از مروجان اصلی این رفتار نامتعارف، از مدافعان سرسخت فمینیسم رسانه‌ای

۲

۳۰ مهر

صندوق بین‌المللی پول اعلام کرد در سال‌های اخیر ایران در مهاجرت نخبگان در میان ۹۱ کشور در حال توسعه، رتبه اول را داشته است. این در حالی است که وعده‌هایی بز اختصاص امکانات و فضای کار و فرصت بیشتر برای بهره‌وری از استعداد و توانایی نخبگان هنوز آن‌چنان که باید و شاید محقق نشده است. بسیاری از این مهاجران میانگین سنی کمتر از بیست و پنج سال دارند.

۲۹ مهر

جشن چهارمین دوره کتاب سال سینمایی ۲۹ مهرماه در خانه سینما برگزار شد. «فیلم و ویدئو در عصر دیجیتال»، «چهل سال سینمای خوزستان» (علی نقی طاهری)، «تعمق در فیلم» (ترجمه: حمیدرضا احمدی لاری) و «روایت‌شناسی سینما و تلویزیون» (مسعود اوحدی) چهار کتاب برگزیده این دوره کتاب سال سینما بودند.

امپراتوری دروغ زیرسایه تروریسم رسانه‌ای

نمایش مداوم مخالفتش با تفکرات حقیقت‌طلبانه و ضد استعماری، تصویرگر رویکردی هنری و انسانی باشد و همین هدف، یعنی اختلال هر چه بیشتر در ساختار هویتی و فرهنگی ایرانیان است که آنان را برای ساخت و تولید آثاری نظیر «گلاب»، این گونه به تکاپو وامی دارد تا از بهترین و بالاترین امکانات خود استفاده نمایند.

فیلم «گلاب»، که چهره‌ای کاملاً سیاه و پریشان و خشن از ایران نشان می‌دهد، درباره‌ی روزنامه‌نگاری به نام مازیار بهاری است که در ایام انتخابات سال ۸۸ برای پوشش خبرهای آن و در واقع برای فتنه‌انگیزی هر چه بیشتر در میان معترضان به نتیجه‌ی انتخابات، به ایران آمده بود. فیلم روایتی است از فعالیت‌ها، دستگیری، بازجویی و سپس آزادی و فرار مازیار بهاری که براساس اقتباس از کتابی ساخته شده که او در سال ۲۰۱۱ با عنوان «بعد آن‌ها به سراغ من آمدند: داستان یک خانواده از عشق، اسارت و بقا» نوشته است.

فیلم «گلاب» را بازیگر و کم‌دین سیاسی هالیوود، جان استوارت، کارگردانی کرده و در آن گائل گارسیا برنال، بازیگر هالیوودی، نقش مازیار بهاری را بازی کرده است. در کنار او، اسامی بازیگران خودباخته‌ای چون گلشیفته

فراهانی و شهره آغداشلو نیز به چشم می‌خورد. فیلم طی دوازده هفته در اردن و چند کشور دیگر از خاور میانه فیلم‌برداری شده است. روزنامه «نیویورک تایمز» پیش‌تر در گزارشی تخمین زده بود که پروژه سینمایی «گلاب» از سی تا چهل میلیون دلار هزینه‌ی ساخت داشته باشد که علاوه بر استوارت، کمپانی «اودلوت اینترتیمنت» متعلق به خانواده پریتزکر، یکی از پولدارترین خانواده‌های آمریکا و اسکات رودین، یکی از تهیه‌کنندگان هالیوود، این هزینه را تأمین خواهند کرد.

مازیار بهاری خبرنگار هفته‌نامه «نیوزویک» آمریکایی بود که در جریان اغتشاشات پس از انتخابات در ایران، به دلیل همکاری با سرویس‌های جاسوسی غربی دستگیر شد و به مدت ۱۱۸ روز نیز در زندان بود. وی پس از آزادی موقت، به‌صورت غیرقانونی از ایران خارج شد و هم‌اکنون به فعالیت علیه نظام جمهوری اسلامی ایران و همکاری با رسانه‌های فارسی‌زبان نظیر بی‌بی‌سی فارسی می‌پردازد.

در حالی که وزرای امور خارجه ایران و گروه کشورهای ۱+۵ در نیویورک مشغول گفت‌وگو پیرامون حل مسائل باقی‌مانده در حواشی برنامه صلح‌آمیز هسته‌ای ایران و ایجاد راهکارهایی برای برون‌رفت از مشکلات منطقه‌ای هستند، هالیوود با همکاری تمام و کمال جشنواره‌های غربی، در حال تشویق فیلم‌سازان به ساخت فیلم و سریال علیه ایران و اسلام است. در همین راستا و پس از سریال موهن «homeland» و قسمت دوم فیلم «۳۰۰»، چندی پیش فیلمی ضدایرانی به نام «Rosewater» یا «گلاب» بر پرده‌های جشنواره‌های ونیز، کن و دیگر جشنواره‌های اروپایی به نمایش درآمد. موج ساخت و تولید فیلم‌هایی با محتوای ضدایرانی یا اسلام‌هراسی، آن هم در دوره‌ای که دولتی با رویکرد اعتدال در ایران روی کار آمده است، به خوبی گواه روش و منش بنیادین غرب در ستیز با اندیشه‌ی اسلام ناب محمدی است. سیاه‌په‌ی بلندبالای هژمونی رسانه‌ای دروغ‌پرداز غرب در تحریف واقعیات، در برگزیده‌ی فیلم‌هایی است که بعضاً حجم سنگین سرمایه‌گذاری روی آن‌ها، نشان‌دهنده‌ی اهمیت پنهان کردن زوایایی از حقیقت تاریخ‌سیاسی جهان است. فیلم‌هایی چون «آرگو» (که طی یک نمایش آشکار با همراهی کاخ سفید، با وجود نقاط ضعف فراوان، اسکار بهترین فیلم سال را گرفت)، «الکساندر»، «کشتی گیر»، «خانه‌ای از شن و مه»، «پرسپولیس»، «سنگسار ثریا»، «یک شب با پادشاه»، «ظهور یک امپراتور»، «عبور»، «دولت پنجم»، «بدون دخترم هرگز»، «زنان بدون مردان»، «شرایط»، «استاد آرزوها»، «بکارت»، «حجاب طلایی»، «اورشلیم: شمارش معکوس»، «فرستاده» و «مریم» و همچنین سریال‌هایی همچون «میهن»، «زمانی برای خیانت» و «بیست و چهار» و مستندهایی مثل «ایرانوم»، «نسل جدید تهران»، «ترس مقدس» و... تنها گوشه‌ای از تلاش هالیوود و تشکیلات رسانه‌ای وابسته به صهیونیسم در بروز ضدیت و دشمنی آشکار با اندیشه‌ی پویای اسلامی و ایرانی است.

جالب آنکه ساخت و تولید این گونه فیلم‌ها کاملاً مستقل از فضای رسانه‌ای خبری و تلویزیونی است که به‌طور شبانه‌روزی در حال تلاش برای گمراه کردن افکار عمومی و جلب توجه و تطمیع نخبگان کشورهای در حال توسعه هستند. در واقع بیشترین تلاش غرب بر آن است تا در

T
I
O
P
E
R
S
I
A
N



۴ آبان

کتاب «اندیشه‌ی اجتماعی متفکران مسلمان (از فارابی تا ابن خلدون)» نوشته‌ی دکتر تقی آزادارمکی کوشیده‌ی مبانی و اصول اندیشه‌ی متفکران مسلمان را از چند طریق و از دل آثار به‌جامانده از آن متفکران نظام‌دهنده در پی استقبال علاقه‌مندان، چاپ پنجم این کتاب در ۳۲۸ صفحه و با قیمت ۱۵۵۰۰۰ ریال در شمارگان یک هزار نسخه از سوی انتشارات سروش منتشر و روانه بازار نشر شده است.

۱ آبان

مراسم بزرگداشت ششصدمین سال تولد عبدالرحمن جامی شاعر ایرانی قرن نهم هجری و بررسی نقش او در گفت‌وگوی فرهنگ‌ها، در تاجیکستان برگزار شد. این همایش در حالی برگزار شد که سال ۲۰۱۴ در تاجیکستان سال جامی نام گرفته و به پیشنهاد این کشور وی به فهرست رویدادهای مهم فرهنگی در تقویم یونسکو راه پیدا کرده است.

در انتظار تحول

زوایا و ابعاد حکم رهبری برای دوره جدید شورای عالی انقلاب فرهنگی

مسیر روزمرگی قرار گرفته است، در گیر امور اجرایی و خرد نظیر انتخاب رؤسای دانشگاه‌ها شده است و...

مقام معظم رهبری در ۲۶ مهر ماه ۱۳۹۳، حکم اعضای جدید شورای عالی انقلاب فرهنگی را اعلام کردند. مروری بر این حکم، نکاتی چند را پیش روی مآقرار می‌دهد.

افزایش شمار اعضا و تلاش برای تضمین مصوبات

رهبر انقلاب ضمن تمدید عضویت اعضای پیشین شورا برای سه سال دیگر، «معاون برنامه‌ریزی و نظارت راهبردی رئیس جمهور» و «معاون رئیس جمهور در امور زنان و خانواده» و «رئیس دفتر تبلیغات اسلامی» را به اعضای حقوقی این شورا اضافه کردند تا به این ترتیب، جمع اعضای حقوقی شورا به ۲۲ نفر افزایش یابد.

در حکم پیشین شورا، یعنی حکم ۱۷ خردادماه ۱۳۹۰ نیز «معاون علمی و فناوری رئیس جمهور»، «وزیر ورزش و جوانان» و «رئیس سازمان فرهنگ و ارتباطات» به جمع اعضای حقوقی شورا اضافه شده بودند.

اجرایی شدن مصوبات شورا را می‌توان مهم‌ترین دغدغه‌ای دانست که از سیاست افزایش شمار اعضای حقوقی شورا نشئت می‌گیرد؛ سیاستی که نخستین بار ایده آن در دوره ریاست جمهوری مقام معظم رهبری، در ۱۶ شهریورماه ۱۳۶۲، مطرح و خدمت‌امام خمینی (ره) ارائه شده بود. در طول تاریخ شکل‌گیری شورای عالی انقلاب فرهنگی، این چندمین دور افزایش شمار اعضای حقوقی جهت مقابله با اجرا نشدن مصوبات شورا است؛ همچنان که مقام معظم رهبری خود در خصوص فلسفه حضور رؤسا و مسئولین در شورا می‌گویند:

«علت حضور رؤسا و وزرا و رئیس سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی و بقیه رؤسا و مسئولان کشور که اینجا هستند، از زمانی که این شورا در زمان امام (رضوان الله تعالی علیه) تشکیل شد، به خاطر همین بود که این شورا حرفی بر کاغذ نباشد. فقط اظهار نظر و ابراز دلسوزی نباشد، بلکه تحقق پیدا کند و اجرا شود. امام هم عیناً همین را تصریح کردند و تعبیری به این مضمون بیان

تأکیدی معنادار بر مبانی کاری شورای عالی

رهبری در ابتدای این حکم، در عباراتی معنادار، به فلسفه وجودی شورای عالی انقلاب فرهنگی، یعنی فهم و تبیین و تثبیت و انفاذ ماهیت فرهنگی انقلاب اسلامی و بازآرایی مداوم جبهه فرهنگی انقلاب اسلامی و پایش پیشرفت‌های فرهنگی کشور متناسب با ظرفیت‌ها و شایستگی‌های عظیم ایران اسلامی و انقلابی، اشاره کردند و مدیریت راهبردی چالش‌های این حوزه با «استفاده کامل و کارآمد و هم‌افزا از همه فرصت‌ها و ظرفیت‌ها» و نیز «مهارت‌های و آسیب‌ها با نگاه حکیمانه و معقول» و «مواجهه هوشمندانه با معارضات مهاجمان و ستیزه‌گران» را به عنوان تکالیف این شورا یادآور شدند. ایشان همچنین تولید علم، سبک زندگی، آموزش و پژوهش، فرهنگ عمومی و مهندسی فرهنگی را پنج حوزه موضوعی تحت مسئولیت این شورا دانستند و بر التزام شورای عالی انقلاب فرهنگی به نام و عنوان خود، تأکید کردند.

مواردی که به آن اشاره شد و بیان مجدد آن‌ها به شکل مؤکد، حکایت از وجود اختلافی در کار و جهت‌گیری شورا دارد و مطالبه‌ای برای در مسیر قرار گرفتن به‌شمار می‌رود. بر همین اساس، به نظر می‌رسد بر شورای عالی انقلاب فرهنگی لازم باشد ضمن مروری بر عملکرد سال‌های اخیر خود، ببیند در کجا از وظایف اصلی خود عدول داشته و چه عاملی سبب طرح مجدد این موارد از سوی رهبری شده است. تلنگری که تاحدی طی چندین سال اخیر و پیش از این، از سوی اصحاب فکر و اندیشه، مطرح شده بود و مواردی را هدف گرفته بودند؛ از جمله اینکه شورا در گیر کارهای فرعی همچون سند نویسی شده است، در



کردند که مصوبات این شورا باید عملی شود. بنده هم بر این معنا همیشه تأکید کرده‌ام.»

(بیانات در دیدار اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۳ دی ۱۳۸۴)

تعیین اولویت‌های کاری شورا

رهبری ضمن قدردانی و تشکر از زحمات و تلاش‌های بی‌وقفه و مثمر ثمر رئیس، اعضا و دبیر و دبیرخانه شورا، اولویت‌های کاری شورا در دوره جدید را اعلام کردند.

در اولویت‌بندی رهبری، نخستین موضوع مربوط به «تحقق و اجرای سریع و کامل تصمیمات و مصوبات و پیگیری آن‌ها تا نتیجه کامل» و به ثمر نشستن تلاش‌های صورت گرفته در گذشته است.

رهبر معظم انقلاب دومین مسئله در اولویت‌بندی شورای انقلاب فرهنگی را «برخورد فعال و مبتکرانه با جبهه‌بندی آشکار فرهنگی میان هواداران فرهنگ انقلابی و اسلامی و معارضان عنود» و «دلگرم کردن دل‌بستگان فرهنگ دینی و انقلابی و نامید کردن معارضان» بیان می‌کنند. سیاستی که حکایت از خواست رهبری برای مرزبندی قاطع شورا با معارضان و مخالفان دارد. «ایفای نقش حلقه‌های تکمیل و تسهیل‌گر و الهام‌بخش در فعالیت‌های خودجوش و فراگیر مردمی عرصه فرهنگ» سومین مسئله‌ای است که در اولویت‌بندی رهبری، مورد توجه قرار گرفته است. ایشان بر حلقه‌های مهم و مفقوده در شورای عالی دست می‌گذارند تا به این وسیله، ارتباط با مردم به‌عنوان صاحبان اصلی انقلاب در تعبیر امام خمینی (ره)، مورد توجه جدی شورا قرار گیرد. البته نگاه راهبردی رهبر انقلاب در سپردن بار اصلی فرهنگ به مردم و انتظار حمایت آنان از شورا را می‌توان در راستای تغییر سپهر فرهنگی کشور و جهان و تغییر معادلات این عرصه و مردمی شدن امور فرهنگی در سطح جهانی تفسیر کرد؛ سیاستی که در چند سال اخیر در موضع‌گیری‌ها و گفتار و توصیه رهبری و نیز در تأسیس شورای عالی فضای مجازی مشاهده می‌شود.

به‌عنوان چهارمین مسئله در این اولویت‌بندی، رهبری بر نکته‌ای مدیریتی دست می‌گذارد و «بازمهندسی ساختار فعالیت‌ها و مدیریت‌های فرهنگی، بازآرایی و هم‌افزایی همه ظرفیت‌های نرم‌افزاری و سخت‌افزاری و منابع انسانی حوزه فرهنگ متناسب با شرایط موجود» را خواستار می‌شوند. در این میان، اولویت‌هایی که رهبری در عرصه فرهنگ تعیین کرده‌اند، از

جمله مباحث مرتبط با زنان و خانواده و یا سبک زندگی، نشان‌دهنده لزوم ساختارسازی و طراحی مدل‌های اجرایی و اداری برای پیشبرد این امور است. شاید در این راستا نیاز به تأسیس شوراهای سازمان‌ها و حتی تغییر در ساختار وزارتخانه‌ها باشد که شورای عالی انقلاب فرهنگی مهم‌ترین مرجع کارشناسی در تشخیص این قبیل تحولات مدیریتی و ساختاری است. «پیگیری جدی پیشرفت و شتاب حرکت علمی و فناوری کشور در چهارچوب نقشه جامع علمی کشور» پنجمین مسئله در اولویت‌بندی مطرح نظر رهبری است.

در این بند، بر لزوم توجه و حفاظت بیش از پیش بر اندوخته‌ای که طی سال‌های انقلاب اسلامی با تلاش و همت افزون دانشمندان و اصحاب علمی کشور به دست آمده تأکید می‌شود تا مبادا با سیاست‌های نادرست مورد اهمال قرار گیرد. در ششمین بند از اولویت‌بندی فعالیت‌های شورای عالی انقلاب فرهنگی، رهبری از اینکه سه موضوع «مهندسی فرهنگی» و «تحول و نوسازی در نظام آموزشی و علمی کشور اعم از آموزش عالی و آموزش و پرورش» و نیز «تحول در علوم انسانی» به سرانجام مطلوب نرسیده است شکایت کرده و به تعویق افتادن آن‌ها را خسارت بزرگی برای انقلاب ذکر می‌کنند و خواستار توجه جدی‌تر و بازنگری و برنامه‌ریزی جدید در این سه حوزه می‌شوند.

این عرصه که با گرایش رهبری همراه شده است، نشان‌دهنده کارنامه نه چندان موفق شورا در مدیریت حوزه علم و فناوری و سرگرم شدن به امور فرعی و حاشیه‌ای و به‌طور خاص، مدیریت نکردن کرسی‌های نظریه‌پردازی و الزامات تحقق آزاداندیشی در کشور است.

در نهایت، «تشکیل منظم و به‌موقع جلسات شورای عالی و حضور فعال و با مطالعه و سازنده اعضا، به‌ویژه رؤسای قوا»، به‌عنوان هفتمین بند در اولویت‌بندی دوره جدید کار شورا، مورد تأکید قرار گرفته است.

همچنان که مشاهده می‌شود، ابعاد تازه‌ای در این حکم مورد توجه قرار گرفته است که تحقق آن‌ها، تغییر در روح کلی حاکم بر شورای عالی انقلاب فرهنگی را می‌طلبد و این وجوه نو در حکم رهبری نشان می‌دهد برای نیل به مقاصد تعیین شده، نیاز به بازنگری در رویکرد و ساختار شورا و اعضای شورا، خصوصاً دبیرخانه آن، باید برای تحقق این منظور، تلاش کنند و با در معرض نقد و بررسی قرار دادن عملکرد و اقدامات خود در گذشته، زمینه تحقق اهداف برشمرده‌شده را فراهم آورند.

از نیهیلیسم تا باور نور

همایش «روایت یک حقیقت» در راستای بزرگداشت مقام شهید مرتضی آوینی و شناخت دستاوردهای او، شامگاه دوشنبه ۳۱ شهریورماه با حضور تنی چند از یاران و دوستان نزدیک شهید آوینی، به همت فرهنگسرای انقلاب، برگزار شد.

در ابتدای این مراسم، یکی از مستندهای شهید آوینی نمایش داده شد و بعد از آن کوروش علیانی مجری برنامه، از بهروز افخمی کارگردان سینما، مصطفی دالایی تصویربردار، حسین معززی نیاروزنامه‌نگار و حبیب احمدزاده نویسنده دعوت کرد تا روی سن بیایند و از آن‌ها پرسید که اگر مرتضی آوینی در زمان حال زنده بود، به ساخت و تولید چه آثاری گرایش داشت و آیا ایدئولوژی اش تغییر پیدا کرده بود یا خیر؟

آوینی دغدغه حقیقت داشت

در ابتدای بحث، مصطفی دالایی با اشاره به ویژگی‌های شهید آوینی بیان کرد: صحبت‌های زیادی درباره ویژگی‌های شهید آوینی می‌توان مطرح کرد، اما یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های سینمای او، وارد شدن به مسئله حقیقت است. قصه حقیقت همیشه در کارهای او تکرار می‌شد و امروز هم اگر حضور داشت، باز هم به دنبال حقیقت می‌گشت و کژی‌ها و ناراستی‌ها را پیدا می‌کرد.

حسین معززی نیادر ادامه این سخنان بیان کرد: اگر ما تعریف درستی از آوینی از همان زمان که وارد کار هنر شد داشته باشیم، می‌توانیم فرض کنیم که او در زمانه کنونی چه خواهد کرد. وی با اشاره به دغدغه سینمای بعد از انقلاب بیان کرد: ماجرا برای آوینی به این شکل بود که به اقتضای انقلاب، وظیفه خود دانست که با فرآیند فیلم‌سازی بیشتر آشنا شود. آوینی ابتدا تصمیم گرفت سینما را برای خود تعریف کند و همین تعریف بود که آوینی را منحصر به فرد کرد؛ تا جایی که وی به نوعی کشف و شهود شخصی دست پیدا کرد.

احمدزاده در پاسخ به سؤال مجری برنامه، بیان کرد: کسی مثل او که احساس مسئولیت دارد ممکن است از فرهنگی که تنها به پوسته توجه دارد، نمایش‌زدایی و ادا‌زدایی کند.

افخمی هم در واکنش به سخنان احمدزاده و اینکه نمایش جای آیین را گرفته است گفت: با این سخنان، فکر می‌کنم اگر آوینی بود، شاید اصلا

تر جیح می‌داد که فیلم نسازد. در انتها، مصطفی دالایی همکار شهید آوینی، با انتقاد به چنین مراسم‌هایی بیان کرد: بنیادهای مشابه «روایت فتح» در ایران بسیار ساخته شده است، اما هنوز شاخص‌های کارهای آوینی استخراج نشده‌اند. این مباحث در متون، فیلم‌سازی و در دانشگاه‌ها وارد نشده است.

در نشست دوم، کوروش علیانی از مریم امینی همسر شهید آوینی و مسعود فراستی منتقد و دوست آوینی دعوت کرد تا روی سن بیایند. مریم امینی با اشاره به زندگی خود و شهید آوینی بیان کرد: ما سال ۵۶ با یکدیگر ازدواج کردیم و در آن زمان هیچ نوع گرایش سیاسی در ما نبود و ما حتی تصور چندانی از حضرت امام خمینی (ره) نداشتیم. او در آن زمان از دایره ادبیات، فلسفه و عرفان و هنر بیرون نمی‌رفت و بعد از حضور امام در تلویزیون بود که به تدریج ما با ایشان و اندیشه‌هایشان آشنایی پیدا کردیم. امینی گفت: وقتی آقای آوینی وارد جهاد سازندگی شد، شکل ظاهری و عادت‌ها و آیین‌هایش تغییر کرد و با یقین و انگیزه بسیار بالای وارد عرصه‌ای شد که وقتی این سیرانگاه می‌کنیم، انتهای آن جز شهادت نخواهد بود. در ادامه، مسعود فراستی اظهار کرد: ما از گذشته آوینی می‌دانیم که سبیل نیچه‌ای داشته، شعر می‌گفته و نیمه‌نیهیلیست بوده است و کامران صدایش می‌کردند. دانستن این‌ها برای من خیلی جذاب بوده و من می‌خواهم بدانم گذار از روشن‌فکری و رسیدن به جایی که شهادت است، چگونه برای او طی شد.

او ادامه داد: مرتضی آدم سیاسی نبود و بینش سیاسی نداشت. به شدت باسواد بود، اما در فلسفه و ادبیات و نه در سیاست، چون دغدغه‌اش نبود. اساساً به نظر من، مرتضی با جنگ، مرتضی می‌شود.

همسر آوینی در پاسخ به سخنان فراستی، بیان کرد: مرتضی قبل از انقلاب آدمی بود که حقیقتاً سؤال داشت. همان‌طور که آقای فراستی می‌گوید، او به نیهیلیسم نزدیک شده بود و بعد با انقلاب و با مواجهه با حضرت امام (ره)، این تغییرات به تدریج در او حاصل شد. بعضی فکر می‌کنند گذشته آوینی عیب است، اما گذشته او اصلاً عیب نیست؛ چرا که اگر آن گذشته نبود، به این شهادت نمی‌رسید.

در پایان این نشست، به بهانه بزرگداشت سید مرتضی آوینی، باشگاه مستند فرهنگسرای انقلاب اسلامی افتتاح شد.



ه‌آبان

همایش ملی «قرآن و معرفت‌شناسی» با سخنرانی حجت‌الاسلام علی‌اکبر رشاد، دکتر سید یحیی یثربی، حجت‌الاسلام قائمی نیا ۵ آبان ماه در دانشگاه علامه طباطبایی برگزار شد. برگزاری میزگردی با حضور اساتید و نخبگان معرفت‌شناسی از برجستگی‌های این همایش بود.

ه‌آبان

سلسله جلسات «مبانی عرفانی و اخلاقی اندیشه امام خمینی (ره)» شرح چهل حدیث «توسط محمداکرمی برگزار می‌شود. این جلسات در مسجد آیت‌الله خامنه‌ای واقع در حوزه هنری در خیابان حافظ، تقاطع سمیه برپا می‌شود و اولین جلسه آن از یکشنبه ۴ آبان ماه از ساعت ۱۶ آغاز شده است.

نوبل ادبی برای هنر خاطره یا اسطوره ساز یهودی؟

معروفترین آن‌ها «لاکومب لوسین» نام دارد که سینماگر فرانسوی لویی مال، در سال ۱۹۷۴، براساس آن فیلم پرسوودایی ساخت. از برنده نوبل ادبی ۲۰۱۴ چند کتاب به فارسی نیز ترجمه منتشر شده است. «محلّه گم شده»، «خیابان بوتیک‌های تاریک»، «در کافه جوانی گم شده»، «آه ای سرزمین محبوب من» و «افق» از آن جمله‌اند. پدر مودیانو نیک بازرگان ایتالیایی یهودی تبار و مادرش بازیگری از منطقه فلانما بود که در دوران اشغال فرانسه با هم آشنا شده بودند. مودیانو می‌گوید پیوندی خاص و قوی با یهودیت احساس نمی‌کند. با این همه، زندگی یهودیان در دوران اشغال فرانسه و وضعیت آنان در دودمه بعد، از آن «خاطره‌ها»یی است که او با جدیت تمام پیگیری کرده و دست‌مایه برخی از مهم‌ترین آثارش شده‌اند. جایزه ادبی نوبل از ابتدای قرن بیستم تاکنون، با چند سال وقفه در دوران جنگ، به ۱۰۶ نویسنده و شاعر اهدا شده است که پس از نویسندگان انگلیسی‌زبان، فرانسویان با چهارده نوبل ادبی، بیشترین سهم از این جایزه را داشته‌اند.

در حالی که بیشترین نوبل‌های ادبی به نویسندگان کشورهای آمریکا، انگلیس، فرانسه، آلمان و سوئد اهدا شده است، نویسندگان آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین در میان برندگان انگشت‌شمارند.

جوان‌ترین دریافت‌کننده نوبل ادبی تاکنون، رودیارد کیپلینگ، نویسنده انگلیسی «کتاب جنگل»، بوده که این جایزه در ۴۲ سالگی به او اهدا شده است و مسن‌ترین برنده نوبل ادبی نیز دوریس لسینگ بوده که جایزه سال ۲۰۰۷ در سن ۸۸ سالگی نصیب او شده است. مراسم رسمی جایزه نوبل، روز دهم دسامبر، در سالروز درگذشت آلفرد نوبل، مخترع دینامیت، در استکهلم برگزار می‌گردد و بر مبنای وصیت‌نامه نوبل، هر سال این جایزه در پنج رشته اهدا می‌شود. او در وصیت‌نامه‌اش خواسته که در رشته ادبیات، جایزه به نویسنده‌ای تعلق گیرد که بر جست‌ترین اثر با رویکردهای آرمان‌گرایانه رادر آن سال خلق کرده است. کمیته سلطنتی نوبل سوئد در بسیاری از سال‌ها، این خواسته را دقیقاً برآورده نکرده و نویسندگان را به خاطر مجموعه آثارشان در سال‌های مختلف و البته با انگیزه‌های متفاوتی انتخاب نموده است؛ انتخابی که در بسیاری از موارد، مورد انتقاد نویسندگان بی‌طرف بوده است.

در میان تعجب نویسندگان و منتقدان، برای چهاردهمین بار، نوبل ادبی به یک فرانسوی رسید. در میان نویسندگانی که به‌عنوان برنده احتمالی جایزه ادبی نوبل سال ۲۰۱۴ مطرح بودند، کمتر کسی از پاتریک مودیانو نام برده بود. آکادمی نوبل در بیانیه خود، مودیانو را استاد «هنر خاطره» توصیف کرده است.

پاتریک مودیانو، نویسنده ۶۹ ساله فرانسوی، ۴۲ سال پیش از دریافت نوبل ادبی، جایزه بزرگ ادبی آکادمی فرانسه را به خاطر رمان «بلوارهای کمر بندی» و چند سال بعد، جایزه معتبر «گنکور» را برای «خیابان بوتیک‌های تاریک» دریافت کرده بود.

فیلیپ راث، هاروکی موراکامی و میلان کوندرا از نویسندگانی هستند که نامشان در صدر گمانه‌زنی‌ها برای دریافت جایزه ادبی نوبل سال ۲۰۱۴ قرار داشت و نسبت به همکار فرانسوی خود، از شهرت جهانی بیشتری برخوردارند. در خود فرانسه البته وضع بسیار متفاوت است و مودیانو از چند دهه پیش، یکی از معروف‌ترین و پرخواننده‌ترین رمان‌نویسان این کشور محسوب می‌گردد و از او با عنوان راوی سرنوشت‌های پیچیده یاد می‌شود.

مجله آلمانی «اشپیکل» در یادداشتی که روز پنج‌شنبه ۱۶ مهر به مناسبت اعلام نام برنده نوبل ادبی امسال منتشر نمود، مودیانو را نویسنده «کلاسیک معاصر» فرانسه توصیف کرد.

محور اصلی اغلب آثار مودیانو، آمیزه‌ای از خاطره شخصی و خاطرات و یادهای دوره‌ای است که او هنوز به دنیا نیامده بود، اما حضور آن را همواره احساس می‌کرد؛ یعنی دوران اشغال فرانسه توسط آلمان نازی در جریان جنگ دوم جهانی. آکادمی نوبل در سوئد همین جنبه را از برجسته‌ترین ویژگی‌های آثار مودیانو ارزیابی کرده و دلیل اصلی اهدای جایزه ادبی امسال به او عنوان می‌کند. در بیانیه این آکادمی، «هنر خاطره» که نویسنده به مدد آن «غیر قابل فهم‌ترین سرنوشت‌های انسان» را جان بخشیده و «جهان هستی رادر دوران اشغال به تصویر کشیده»، ستایش شده است.

مودیانو کتاب سوم از سه‌گانه‌ای را که در ۱۹۷۷ با عنوان «شجره‌نامه» منتشر کرد، با نقل قولی از شاعر فرانسوی رنه شار، آغاز می‌کند: «زندگی یعنی ردگیری پیگیرانه یک خاطره.» پاتریک مودیانو در فیلم‌نامه و نمایش‌نامه‌نویسی هم دست دارد.



ت
ر
و
ر
ا
س
ن
ا
د
ر
ن



۱۰ آذر

اولین همایش تخصصی «جامعه‌شناسان ایرانی و جامعه ایرانی» که به بررسی آثار دکتر تقی آزادارمی اختصاص داشت با بیش از ۱۵ نشست تخصصی از ابتدای سال جاری تاکنون برگزار شد و همایش جمع‌بندی آن دوشنبه دهم آذر در تالار این خلدون دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران برگزار شد.

۴ آذر

آیین افتتاحیه نهمین دورگفت‌وگوی دینی سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی با کلیسای واتیکان، عصر سه‌شنبه ۴ آذرماه با حضور رئیس این سازمان برگزار شد. کاردینال ژان لویی توران، مشاور عالی و مسئول گفت‌وگوی دینی پاپ فرانسیس و آیت‌الله امامی کاشانی از اصلی‌ترین سخنرانان این نشست بودند.

غرب به دنبال شناخت بهتر اسلام

بسیاری از اندیشمندان در گذشته بر این باور بودند که با گسترش سکولاریسم، مذهب سرانجام اهمیت خود را از دست خواهد داد و جوامع با کم‌رنگ شدن عقاید دینی مواجه خواهند شد، اما در اواخر قرن بیستم، بسیاری دیدگاه‌های خود را تغییر دادند و دریافتند که فرضیه سکولاریسم عملی نیست و مذهب از همیشه اهمیت بیشتری پیدا کرده است.

اخیراً اندیشمندان بر این باور تأکید کرده‌اند که دین در زمان بروز بحران تقویت می‌شود. از این رو، بررسی مفهوم دین در تمامی ابعاد زندگی انسانی، ضروری به نظر می‌رسد. به همین دلیل، مرکز پژوهش علوم اجتماعی و علوم انسانی کرواسی اقدام به برگزاری همایش میان‌رشته‌ای با عنوان «دین در زندگی روزمره» در اتریش کرده است. روش‌های تحقیق در حوزه دین، معنویت، زیارت، اعمال دینی، دین و فرهنگ، دین و رسانه، دین و کودکی، دین و نظریه انتقادی، دین و تبعیض، دین و هویت، دین و آموزش، دین و قومیت، دین و اندیشه اروپا و مطالعات در زمینه اسلام، از جمله موضوعاتی است که در این همایش بررسی خواهد شد.

برگزاری این قبیل برنامه‌ها، این نیهب را به مسئولان و برنامه‌ریزان فرهنگی کشور می‌زند که برای شناساندن بهتر و بیشتر مکتب تشیع و اسلام ناب محمدی (ص) و نیز ارزش‌ها و آرمان‌های انقلاب اسلامی در میان علاقه‌مندان به اسلام در غرب، تلاش و تکاپوی بیشتری داشته باشند، زیرا در حال حاضر، تمایل به شناخت اسلام در غرب رو به افزایش است، اما این تشنگی با سراب تفکرات سلفی و وهابی پاسخ داده می‌شود و کسانی که می‌خواهند اسلام را بشناسند، نسخه سلفی و افراطی آن را، که کاملاً همسوس با تبلیغات رسانه‌ای غرب است، می‌شناسند و کسانی که احیاناً به اسلام متمایل می‌شوند، از ابتدا به اسلامی می‌گردند که ظرفیت برادرکنشی و ترورریسم اعتقادی و انحراف از ارزش‌های اصیل انسانی و اسلامی را دارد. نتیجه چنین اسلامی، حضور صدها شهروند غربی در سوریه و عراق برای سر بردن شیعیان و رفتن به بهشت است!

برپایی جشنواره یک‌ماهه تاریخ اسلام در شهر تورنتو و برگزاری دومین همایش میان‌رشته‌ای «دین در زندگی روزمره» در شهر وین اتریش، نشان از تمایل غربی‌ها برای شناخت عمیق‌تر از معارف حکیمانه اسلامی دارد. پیش از این نیز در گزارش‌های متعدد، میزان بالای گرایش به دین مبین اسلام، علی‌رغم فشار ثابت رسانه‌های ملحد، اعلام شده بود.

حال مجموعه‌ای از آثار غنی مربوط به فرهنگ اسلامی برای معرفی تاریخ اسلام، به مدت یک ماه، در شهر تورنتو کانادا، به نمایش گذاشته شده است. به نقل از پایگاه خبری «OnIslam»، گروه‌های مختلفی از جامعه مسلمانان و سایر ادیان از تورنتو و مناطق دیگر کانادا، در جشنواره یک‌ماهه تاریخ اسلام در کانادا (IHMC)، که هر ساله در ماه اکتبر برگزار می‌شود، شرکت کرده‌اند.



این نمایشگاه با هدف ایجاد پل ارتباطی برای درک بهتر اسلام از سوی مردم تورنتو، برپا شده است. به همین منظور، در این شهر، علاوه بر اینکه نمایشگاه‌های مختلفی از آثار اسلامی ارائه می‌شود، در مراکز اجتماعی، کتابخانه‌ها و مؤسسات مذهبی، جلسات سخنرانی برپا می‌شود و فیلم‌های مستندی نیز به نمایش درمی‌آیند. همچنین در مؤسسه اسلامی تورنتو و در منطقه اسکاربورو، برنامه‌هایی با هدف شناخت تاریخ حضور مسلمانان در کانادا اجرامی شود. جمعه گذشته، مؤسسه اسلامی تورنتو با نمایش فیلم «اولین مسجد»، که مستندی کوتاه از روند ساخت اولین مسجد در کانادا بود، نمایشگاه را افتتاح کرد. طی هشت سال گذشته، جشنواره یک‌ماهه تاریخ اسلام در بیش از نیمی از شهرهای کانادا برگزار شده است. این جشنواره اولین بار در سال ۲۰۰۷ که مجلس فدرال کانادا، اکتبر را ماه معرفی تاریخ اسلام تعیین کرد، برگزار شد. همچنین طی اعلام پایگاه اطلاع‌رسانی «Social Science & Humanities»، دومین همایش میان‌رشته‌ای «دین در زندگی روزمره»، اول و دوم فروردین ماه ۹۴ در شهر وین، پایتخت اتریش، برگزار خواهد شد.

۱۳ آذر

مؤسسه اندیشه عصر گذار در درس گفتارهایی که با عنوان «غرب‌شناسی علمای شیعه» ارائه می‌گردد با حضور حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر احمد رهدار رئیس مؤسسه فتوح اندیشه در محل حوزه هنری استان قم به بررسی «تجربه نوع مواجهه جریان اجتهادی شیعه با غرب در قرون اخیر» پرداخت.

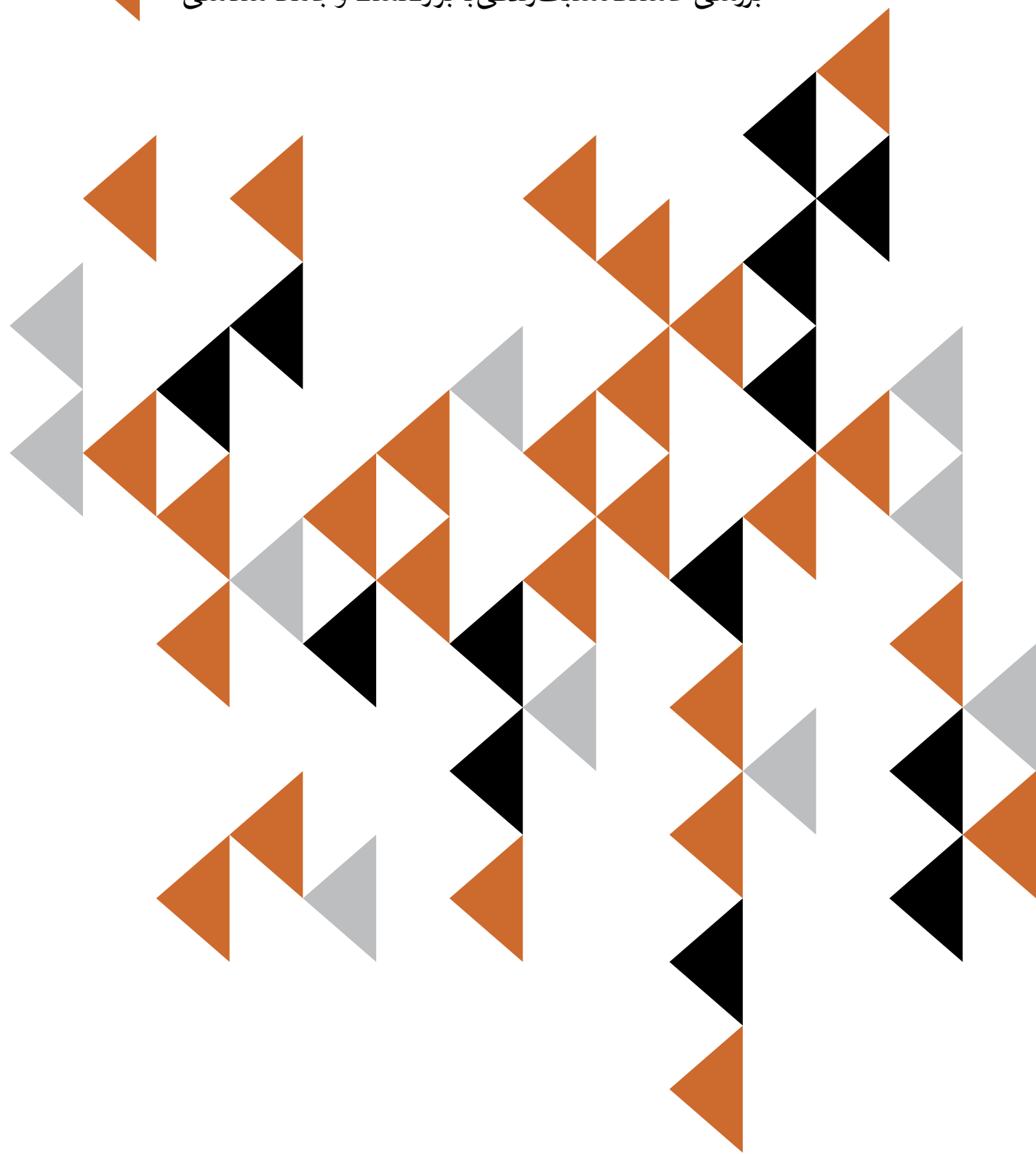
۱۰ آذر

آیین گرامی داشت «جرج جرداق» اندیشمند برجسته مسیحی و نویسنده مجموعه کتاب‌های «امام علی (ع)، صدای عدالت انسانی» با پیام رئیس مجلس شورای اسلامی و سخنرانی دکتر ابراهیمی ترکمان رئیس سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، در کاخ یونسکو در بیروت برگزار شد.

پرونده

از کجا آمده است؟!

بررسی خاستگاه سبک زندگی با ابزار فلسفه و جامعه‌شناسی



لایف استایل (Life Style) که در کسوت سبک زندگی به زبان فارسی راه یافته است، مانند بسیاری دیگر از مفاهیم مدرن و پست مدرن، دارای مبانی و ریشه‌های فلسفی است و زادگاه آن را باید در اندیشه‌ورزی‌های متفکران و فلاسفه غربی جست‌وجو کرد. با تداخل مرزهای فلسفه و جامعه‌شناسی در دهه‌های اخیر، شاید نتوان این موضوع را حتی در ساحت فلسفی آن، از جامعه‌شناسی جدا دانست و لاجرم می‌باید با عینکی که یک‌سوی آن فلسفه و سوی دیگر آن جامعه‌شناسی است، به این پدیده نگرین است تا دید کاملی از آن به دست آید.

آنچه در این عرصه جالب توجه است، رفت‌وآمد ناپیدا و مرموز مفاهیم و ادراکات انسان، از ظاهری‌ترین و سطحی‌ترین لایه‌های زندگی تا زرف‌ترین و بنیادی‌ترین سطوح اندیشه بشری و دیالکتیک پنهانی است که بین این دو در جریان است و شاید بدین معنا، بتوان آن را پایان تاریخ و ظهور تام و تمام مدرنیته در ساحت عینی‌ترین نمودهای زندگی آدمی دانست. گویی تمام سنت فلسفی غرب و این چرخ عظیم، در طی این چند قرن اخیر، برای این چرخیده و چرخیده و طی طریق کرده است تا سلوک انسان را به نقطه‌رهایی از هر چه متعلق به تفکر است، برساند و زندگی او را در آزادترین سقوط از اوج تفکر به انتهای زیست فردی و دل‌بخواهی سسرا زیر سازد. امروز در لایف استایل، انسان می‌تواند آن گونه باشد که دوست دارد و دیوارهای زندگی‌اش را با دست خود و با هر انتخاب خود و با هر کنش خود بسازد و این آرمان و آرزوی نظریه پردازان مدرنیسم در عصر روشنگری بود؛ روزی که فکر نمی‌کردند این آزادی به رها شدن از تفکر و ره بیمودن با هر تمایل و خواسته‌ای غیر از اندیشه بینجامد.

هستی در مقیاس لایف استایل یا سبک زندگی

روایتی از بنیادهای فلسفی زندگی در عالم اسلام و غرب



محمد هادی
محمودی

دانشجوی دکتری عرفان و
تصوف و دبیر گروه فلسفه
غرب مؤسسه «اشراق»

اگر اصطلاح «سبک زندگی» را ترجمه‌ای از «Lifestyle» بدانیم، آن گاه لااقل ذیل سه حوزه‌ی روان‌شناسی، تبلیغات و جامعه‌شناسی می‌توانیم آن را تعریف کنیم. در روان‌شناسی، لایف‌استایل را با توجه به شخصیت هر فرد تعریف می‌کنند و آن را حاصل انتخاب‌های او می‌دانند؛ به نحوی که او را از دیگری متمایز می‌کند. در تبلیغات و بازاریابی، لایف‌استایل معرف سلیقه است و دستمایه‌ای است برای تولید و عرضه‌ی کالاها و گوناگون، اما در جامعه‌شناسی، آن را نظام جدیدی در طبقه‌بندی اجتماعی می‌دانند که جایگزین نظام‌های قبلی شده است. در واقع بسیاری از جامعه‌شناسان معتقدند که توضیح طبقات اجتماعی امروز بدون توجه به این مفهوم و قواعد حاکم بر آن، امکان‌پذیر نخواهد بود.

در جامعه‌ی ما، وقتی از اصطلاح «سبک زندگی» استفاده می‌شود، معمولاً گوینده توجهی به هیچ‌یک از سه تعریف بالا ندارد، بلکه با نظر به تصویر ایده‌آلی که از زندگی دارد، خواهان رسیدن به سبکی واحد در زندگی است. در واقع طرح مسئله‌ی سبک زندگی در جامعه‌ی ما، قرین با درک نوعی نابسامانی و آشوب در صورت زندگی ایرانی است و کسانی که از این اصطلاح استفاده می‌کنند، نهایتاً می‌خواهند توصیه‌هایی برای خروج از این وضع ارائه کنند. سبک زندگی برای ما افاده‌ی وحدتی معنایی می‌کند که می‌تواند اجزای مختلف و پراکنده‌ی زندگی ما را به هم مربوط کند و ذیل قواعدی کلان توضیح دهد.

با این همه، اینکه ما در کاربرد عمومی اصطلاح «سبک زندگی»، سلباً و ایجاباً نظری به لایف‌استایل نداریم، به این معنا نیست که لایف‌استایل در جامعه‌ی ما وجود ندارد و جامعه‌شناسان و روان‌شناسان در طرح و کاربرد آن، برای توضیح وضع ما، دچار اخلال اند. هر ساله ذیل اصطلاح لایف‌استایل، آمایش‌های میدانی گوناگونی از وضعیت جامعه‌ی ما انجام می‌شود و حاصل این کارها در مقاله‌هایی به جامعه علمی ما ارائه می‌شود. حال سؤال این است که چرا آنچه ما عموماً از سبک زندگی مراد می‌کنیم، با آنچه اصطلاحاً لایف‌استایل خوانده می‌شود بی‌نسبت است، در حالی که به نظر می‌رسد سبک زندگی معادل و ترجمه‌ای برای لایف‌استایل باشد. پس از آنکه رهبر انقلاب، سبک زندگی را موضوع سخنرانی خودشان قرار دادند

و سؤالاتی را فراروی جوانان اهل اندیشه گذاشتند، کارهای فراوانی با موضوع سبک زندگی انجام شده است. لااقل تا آنجا که نویسنده اطلاع دارد، نزدیک به ده سایت با موضوع تخصصی سبک زندگی به راه افتاده، کتاب‌هایی راجع به این موضوع نوشته شده، مجلاتی منتشر شده، فیلم‌هایی ساخته شده و نهایتاً سبک زندگی به موضوعی برای خطبه‌های نماز جمعه تبدیل شده است، اما در عمده‌ی آن‌ها می‌توان آشوب مفهومی فوق‌الذکر را مشاهده کرد. ممکن است چنین به نظر برسد که این آشوب به خاطر هیجان زدگی همه‌ی کسانی است که با انگیزه‌های مختلف به سخنان رهبری نظام توجه نشان داده‌اند، اما چنین نیست، بلکه این آشوب در کارهایی که قبل از این سخنرانی انجام شده‌اند هم آشکار است و اتفاقاً همین آشوب است که

درک ما از آن سخنان را صورت داده است.

مسئله‌ی سبک زندگی برای ما چیست؟ ما ایرانی‌ها می‌فهمیم که شهرمان نابسامان است؛ نه در آن آرامش خیال داریم و نه سلامت جسم، بالا و پایین و شرق و غرب شهرمان به هم نمی‌آید و گاهی با فاصله‌ی چند دقیقه به محله‌هایی وارد می‌شویم که انگار اصلاً در یک دنیای دیگرند. به خانه‌هایی که در آن زندگی می‌کنیم تعلق خاطر نداریم و به راحتی حاضریم آن‌ها را تعویض یا تخریب کنیم. به آموزش و پرورشمان اعتماد نداریم و هر سال کتاب‌هایش را تغییر می‌دهیم و اهدافش را از نو تعریف می‌کنیم. برای دانشگاهمان اعتبار قائل نیستیم؛ احساس می‌کنیم نمازخوان‌ها را بی‌نماز می‌کند و وطن پرست‌ها را بی‌وطن. صنعت داریم و خوددروی ملی درست کرده‌ایم، اما همین خوددروی ملی بلای جانمان شده است و راه نفسمان را گرفته است. سیاست داریم و برای همین سیاست خون داده‌ایم، اما در سیاست راست و دروغ را به هم آمیخته‌ایم و اصولاً آن را از موضوعیت خارج کرده‌ایم. بازاریانمان مسلمان و مؤمن‌اند، اما گفته می‌شود اقتصاد ما ربوی است. در تجارتمان نسبتی میان بیشتر کار کردن و ثروتمند شدن دیده نمی‌شود، بلکه رسیدن به ثروت به معجزه‌های شبیه است که برای بعضی‌ها اتفاق می‌افتد. اگر بازیکن فوتبال یا بازیگر سینما باشیم، ظرف چند سال میلیاردی می‌شویم، اما اگر استاد دانشگاه باشیم باید برای چهره‌ی دخترمان درخواست وام کنیم و...

مسئله‌ی سبک زندگی برای ما مجموعه‌ای از چنین مشکلاتی است. به بیان دیگر، سبک زندگی روایت کلی ماست از همه‌ی این مشکلات، چنان که گویی همه‌ی این نابسامانی‌ها به هم مرتبط‌اند و از الگوی واحدی در نابسامانی پیروی می‌کنند. سبک زندگی برای ما همان سامان کلی یا تمدنی است که از خودبستگی ذاتی دین انتظار داریم. ما در تفسیرمان از وضع خود، مجموعه‌ای از نابسامانی‌ها و آشوب‌ها را می‌بینیم و از عبارت «سبک زندگی» استفاده می‌کنیم تا اراده‌ی خود را به اصلاح این وضع نشان دهیم و دنبال کنیم. در واقع با استفاده از این اصطلاح، زندگی را موضوع سیاست و تدبیر قرار می‌دهیم. اما لایف‌استایل مدعی است که

آنچه نابسامانی و آشوب به چشم می‌آید، منطبق متفاوتی از زندگی را درون خود می‌پروراند که صرف‌نظر از اراده و تدبیر جزئی اشخاص، مناسبات واقعی زندگی آن‌ها را شکل می‌دهد. پس در حالی که «سبک زندگی» به تغییر وضع ما نظر دارد، لایف‌استایل مدعی وضع فعلی ماست. اما برای هر دو باید این پرسش باقی باشد که وضع فعلی ما چیست؟

آنان که می‌خواهند با طرح «سبک زندگی» این وضع را تدبیر کنند، باید فعلیت آن را بشناسند و امکان‌های خود را در نسبت با آن بسنجند و آنان که با طرح لایف‌استایل مدعی ثبات وضع فعلی ما هستند، باید به این پرسش بیندیشند که وضع فعلی ما چگونه چیزی همچون لایف‌استایل است. لایف‌استایل مدعی منطق واحدی از زندگی در جهان امروز است که یک مسلمان تهرانی

**ما در تفسیرمان
از وضع خود،
مجموعه‌ای
از نابسامانی‌ها
و آشوب‌ها را می‌بینیم و
از عبارت «سبک زندگی»
استفاده می‌کنیم تا اراده‌ی خود
را به اصلاح این وضع نشان
دهیم و دنبال کنیم. در واقع
با استفاده از این اصطلاح،
زندگی را موضوع سیاست و
تدبیر قرار می‌دهیم.**

با یک ملحد نیویورکی در آن شریک اند. پس معلوم است که لایف استایل برای امروز ما اصیل تر از دین و ملیت است. لایف استایل چیست که می تواند این چنین باشد؟

پیش از هر چیز، به نظر می رسد که لایف استایل یک اصطلاح فنی منبعث از نظریه باشد، اما اصطلاحات و نظریه ها هم دل بخواهی و بی بته نیستند، بلکه ناظر به «وضع» طرح و پیگیری می شوند؛ به خصوص که اصطلاح لایف استایل مشیر به یک نظریه ی خاص نیست، بلکه مجموعه ای از نظریات حول آن پرورش یافته است و بین شاخه های مختلف علوم امروز دست به دست می شود. آنچه همه این نظریات در پی توضیح آن اند وضع خاص زندگی امروز ماست؛ وضعی که در آن مرزها روز به روز کمرنگ و کمرنگ تر می شوند؛ تا آنجا که اصولاً مرزی میان ممکن و ناممکن باقی نمی ماند. اگر در حیات سنتی یا کلاسیک، تعجب و حیرت و بحران عناوینی بودند که حیات روزمره ما را به خطر می انداختند و ما را به سطح دیگری از زندگی گذر می دادند، امروزه تعجب کردن به یکی از تفریحات هر روزه ما تبدیل شده است و بعضی متفکران زندگی ما را زندگی در وضع «انفجار» دانسته اند. لایف استایل توضیح زندگی در چنین وضعی است و به این خاطر، شاید بتوان آن را عنوانی مشیر به «وضع» دانست، اما این «شاید» نباید ما را بفریبد که این وضع را فراچنگ آورده ایم و به تمامه شناخته ایم. لایف استایل به نظام های روانی، اقتصادی، تبلیغاتی، هنری، سیاسی و اجتماعی امروز جهان می پردازد و سعی دارد منطقی بیابد برای توضیح وضعی که در آن همه چیز به یک اندازه ممکن است.

چه درکی از «امکان» می تواند همه چیز را به یک اندازه ممکن کند؟ چه بسا اگر بتوانیم کمی با این سؤال همراهی کنیم، به فهم وضعی که لایف استایل گواه آن است نزدیک تر شویم. آزمون مادر پیمودن درست این راه آن است که بتوانیم توضیحی درباره ایده سبک زندگی بدهیم؛ چرا که آن بی سروسامانی که مادر وضع خود می بینیم و درکی که از آن به دست آورده ایم و اراده ای که بر اصلاح آن کرده ایم، همه در همین وضع ممکن شده است. «امکان» چگونه چیزی می تواند باشد، وقتی که همه چیز ممکن است؟

ممکن است این پرسش به گوش دانش آموختگان منطق سنتی آشنا بیاید و پاسخی منطقی به ما بدهند. در منطق سنتی، امکان را به دو امکان عام و خاص تقسیم کرده اند. امکان خاص، که ویژگی همه موجودات غیر از خداوند است، حکایت از آن دارد که ذات موجود، صرف نظر از هر چیز غیر از او (موجود فی نفسه)، نسبت به وجود و عدم لا اقتضاست؛ یعنی نه وجودش ضروری است و نه عدمش. این امکان، امکانی است که جدا از وجود است و از بیرون با وجود سنجدیده می شود. اما امکان عام، امکانی است که مساوق با وجود است. امکان عام تنها یک ضرورت را نمی کند؛ ضرورت عدم را. پس هر چه وجود دارد، خدا باشد یا خلق، از آن لحاظ که وجود دارد (موجود بما هو موجود)، امکان عام دارد. به این ترتیب، پاسخ سؤال ما این می شود: وقتی همه چیز ممکن است، منظور از «امکان»، امکان عام است. به عبارتی دیگر، وقتی همه چیز ممکن است، امکان وجود داشتن است. بنابراین طرح امکان در منطق و فلسفه ی سنتی مسبوق و محدود به طرح وجود است. در واقع در این دیدگاه، این وجود است که امکان دارد، اما گفتیم که در «وضع» ما، همه چیز ممکن است. پس باید سؤال دیگری طرح کنیم که «ممکن است» یا «همه چیز ممکن است»؟ چه تفاوتی میان این دو جمله است؟ تفاوت میان این دو جمله، به وضوح تفاوت در طرح وجود است. «وجود ممکن است» طرحی از هستی شناسی سنتی است که ذیل مسئله وجود شکل می گیرد، اما «همه چیز ممکن است» نه یک طرح هستی شناسانه، بلکه یک جمله روزمره است که حتی می تواند وجه تبلیغاتی داشته باشد، به این شرط که روزمرگی را در برابر اصالت فرض نکرده باشیم؛ چه در این صورت ما همچنان با خاطره ای از

بنیاد عالم سخن گفته ایم؛ خاطره ای که با طرح مسئله ی وجود قرین بوده است. «وجود ممکن است» گویای آن است که بنیاد عالم، وجود است؛ اما در «همه چیز ممکن است» عالم نه «بی بنیاد»، بلکه فارغ از «بنیاد» و «بی بنیادی» است. مادر وضع امروز، قرار نیست چیزی را در بنیاد هستی خویش قرار دهیم و زندگی را بر اساس آن از نو معنا کنیم، در عوض، می گذاریم هستی همان چیزی که هست، باشد. آدم ها هر که و هر چه هستند یا می خواهند که باشند، خوب باشند. «مسئله هستی» مسئله ای سنتی است، اما ما در وضع امروز مان با «خوب باشد» روبه روییم. در این وضع، امور البته هستند، اما این هستی مگر چیست و قرار است چه باشد؟ ما با هستی کاری نداریم و تنها با وقایع روبه روییم؛ رخدادهایی که روی می دهند، مخابره می شوند و تمام می شوند. اخبارها ما را در جریان جهان می گذارند، ما با آن ها می خندیم، می گرییم، سری تکان می دهیم و زندگی مان را می کنیم. ما هم خوب هستیم، بدون نیاز به هیچ بنیادی، بدون نیاز به هیچ هویت اصیلی غیر از همین «خوب بودن». «خوب بودن» کیفیت بودن ماست در زمانه لایف استایل؛ وضعی که به روی همه ما گشوده است، حتی سنتی ترین مسلمانانمان؛ آن ها هم

می توانند «خوب مسلمان باشند»

در جامعه ما، سخن از سبک زندگی است و البته گویندگان کمتر نظری به لایف استایل دارند. با این همه، طرح اصلاح سبک زندگی یا ایجاد سبک زندگی، در همان وضعی ممکن شده است که لایف استایل به آن نظر دارد؛ وضعی که در آن، همه چیز ممکن است. ما می خواهیم صورت و سامانی به زندگی خویش بدهیم، بدون آنکه مناسبت این صورت و سامان را با وضع کلی عالم بسنجیم، بدون آنکه لازم بدانیم در این سامان بخشی، یک بنیاد عقلی در عالم جست و جو کنیم. البته اصلاح سبک زندگی ظاهراً به این ملاحظات هم نیاز ندارد، بلکه بدون آن ها هم ممکن است. در وضع ما همه چیز ممکن است. این همه گفتیم و بیشتر می توان گفت، اما آیا به راستی بی وجه می نماید اگر بپرسیم بنیاد وضعی که در آن امور فارغ از بنیاد هستند، چیست؟ اگر این سؤال ما را به دعوت نماید، این بار باید پرسید «بنیاد» چگونه چیزی است که اجازه می دهد امور فارغ از بنیاد باشند؟ پرسش از وضع همچنان در این سؤال جدید سهمی می طلبد.



لایف استایل چرا متولد و بزرگ شد؟!

چگونگی و ریشه‌های
شکل‌گیری سبک زندگی مدرن

برای اینکه در کجا همدیگر را ببینیم، خیلی بحث کردیم. دست آخر، مجبور شدم برای گفت و گو با او در محیطی دنج و خلوت، نه در یک کتابخانه که در یک انبار کتاب میزبان باشم. شرمنده بودم که فضای مناسب تری برای مصاحبه نیافتیم؛ اما حرارت بحث و شور دکنتر در بیان مطالب چنان بود که دست آخر دلمان نمی آمد گفت و گورا پایان دهیم. من که پیش تر هم سابقه شاگردی در محضر دکنتر و تجربه گفت و گوهای دیگر را با ایشان داشتیم، از محتوای این بحث، بهره بسیار بردم. امید که خوانندگان خردنامه نیز بتوانند با آن ارتباط خوبی برقرار کنند و چنان که دکنتر در خلال صحبت های خود تأکید می کرد، آن را با دید سطحی و به تعبیر ایشان، یوپولیستی و ساده انگارانه ننگرند. دکنتر بیژن عبدالکریمی در حال حاضر، دانشیار گروه فلسفه دانشگاه آزاد اسلامی است؛ اما در دانشگاه های مختلفی به تدریس فلسفه اشتغال داشته است؛ از جمله در دانشگاه تهران، تربیت مدرس، شهید بهشتی و علامه طباطبائی. همچنین در جهاد دانشگاهی نیز سابقه همکاری و پژوهش دارد. او دکترای فلسفه از دانشگاه اسلامی علیگر هند دارد و دوره های کارشناسی و کارشناسی ارشد خود را در همین رشته در دانشگاه تهران گذرانده است. پژوهش های او عمدتاً در حوزه فلسفه های دیگر، فلسفه های اگزیستانس، فلسفه سیاسی و پست مدرنیسم است و معمولاً در مسائل اجتماعی و فرهنگی و بعضاً سیاسی هم با رویکرد فلسفی و تفکر نقادانه ظاهر می شود. ترجمه و تألیف بیش از ده کتاب و ده ها مقاله و سخنرانی، حاصل تکاپوی علمی و فکری دکنتر عبدالکریمی است.

آقای دکنتر، ابتدا به طور مختصر، درباره سبک زندگی که در گفتمان غربی مطرح است و جایگاه آن در فضای پست مدرن توضیح دهید.

حاکم شد. در واقع، شیوه زیست تغییر پیدا کرد. می توان گفت تأمل بر شیوه زیست و ظهور مفهومی به نام لایفاستایل با رشد مدرنیته، متزلزل شدن عالم سنت و شیوه زیست سنتی، رشد بورژوازی و حاکمیت جهان بینی بورژوازی باعث شد که سبک زندگی جدیدی ایجاد شود. سبک جدید بر مصرف گرایی مبتنی بود و در جوامع گذشته به این شکل وجود نداشت. همچنین در زیست جهان های گذشته، نوعی مرکزیت و نظامی از حقیقت و متافیزیک و شیوه زیست واحدی وجود داشت. مدرنیته را شاید به اعتباری بتوانیم ظهور پلورالیسم تلقی کنیم؛ یعنی با مدرنیته، نوعی پلورالیتی یا چندقطبی در جامعه شکل گرفت. به این ترتیب، کلیسا تنها مجرا و محل جلوه و تجلی حقیقت نبود؛ بلکه نهادهای دیگری نیز وجود داشت. عقل انتقادی و خردگرایی سبب ظهور متافیزیک های نسبتاً متفاوتی شدند؛ هر چند که همگی در عقلانیت جدید مشترک بودند.

در واقع، خود پلورالیتی و تکثرگرایی امکان مقایسه را ایجاد می کند و مقایسه شیوه های زیست گوناگون که در دوران مدرنیته شدت بیشتری پیدا کرد، باعث تقویت معنا و مفهوم لایفاستایل می شود. با ظهور پست مدرن، بنیادهای پلورالیسم و مدرنیته و عقلانیت جدید که در عالم سنت، قطب مهمی را تشکیل می داد، متزلزل شد. به دنبال نفی سنترالیسم، گویی حکومت مرکزی از بین رفت و تمام قدرت های حاشیه ای به جنگ و جدال روی آوردند. به این ترتیب، نوعی تکثر، جامعه و فرهنگ را دربر گرفت و با ظهور پست مدرنیسم، تمام خرده فرهنگ های حاشیه ای به مرکز خزیدند؛ نیز کثرتی از تنوع فرهنگی و شیوه های زیست متفاوت اعصار گذشته، از خرافات گرایی، جادوگری و شیطان پرستی گرفته تا نظام های فلسفی گوناگون مانند پدیدارشناسی، نیچه گرایی، ویتگنشتاین گرایی و کانت گرایی یا ترکیب های کولازگونه به این تکثر دامن زد. بنابراین، در چنین فضایی است که شاید بتوان بر بحث از سبک زندگی تأمل کرد.

به خوبی اشاره فرمودید که در فضای پست مدرن، تکثرها افزایش یافته است. شاید بتوانیم بگوییم که بعضی از بنیان ها حتی به صورت حداقلی در مدرنیته مشاهده می شد که بشر پای خود را بر آن می گذاشت؛

اگر بخواهیم به ریشه تاریخی موضوع نگاه کنیم، در گذشته جوامع بسته بود. هر فردی در درون فرهنگ خودش زندگی می کرد و سبک زندگی خودش را به عنوان یگانه شیوه زندگی تلقی می کرد. بعدها که مراودات فرهنگی صورت گرفت و افراد با شیوه های زیست فرهنگ های دیگر آشنا شدند، این تلقی شکل گرفت که اقوام مختلف به گونه های متفاوتی زندگی می کنند؛ اما هیچ معنا و مفهومی تحت عنوان «لایفاستایل» یا سبک زندگی در ادبیات گذشته وجود نداشت. در درون هر فرهنگی، شیوه های زیست و سطح زندگی و سطح مصرف بین خوانین (خان ها) و رعیت متفاوت بود؛ ولی با وجود این، باز هم مفهوم سبک زندگی شکل نگرفته بود. علت آن است که عالمیت مشترکی وجود داشت؛ یعنی افراد یک قوم از رئیس گرفته تا رعیت، عالمیت مشترکی داشتند. شاید بتوان گفت که اولین بار با زبان مدرنیته، تمام ساختارهای جامعه و زیست جهان سنتی دگرگون شد. به قول مارکس، هرآنچه صلب و سخت بود، دود شد و به هوارفت.

در این تحول تاریخی از زندگی سنتی به زندگی مدرن است که بشر توانست دو شیوه زیست کاملاً متفاوت را تجربه کند و با کثرتی از عالمیت تاریخی در قسمتی از دو زیست جهان متفاوت (زیست جهان سنت و مدرنیته) مواجه شود. بشر همچنین در قیاس با آن، توانست این مقایسه را صورت بدهد که شیوه های زیست متفاوتی، ممکن است وجود داشته باشد.

به گمان من، با ظهور مدرنیته اتفاق دیگری هم رخ داد و آن هم قرین بودن رشد مدرنیته با رشد بورژوازی بود. با ظهور بورژوازی، یک طبقه اجتماعی به منزله طبقه متوسط متولد شد که نه جزو رعیت محسوب می شد و نه جزو فئودال ها و خان ها. این طبقه جایگاه و جهان بینی خاص و متحرکی برخلاف جهان بینی فئودالی و جامعه سنتی داشت. در واقع، هم رعیت را دربر می گرفت و هم فئودال ها را. آن ها، هر دو، جهان بینی بسته ای داشتند؛ اما تحرک بورژوازی به علت بازرگانی و دادوستد بود و اساس این تحرک اجتماعی باعث قوام آن می شد. در واقع، ساختارهای سنتی فروریخت و نظام مصرف جدیدی

مثل بنیان راسیونالیسم و نظم عقلانی در جامعه. حال آنکه در دوره پست مدرن، گویی همین حداقل هم از دست رفت و زیر پای بشر خالی شد. به همین دلیل، ما فقط نمود و شیوه زندگی را مبنا قرار می دهیم؛ نه هیچ چیز دیگر را. فقط آنچه از فرد بروز می کند، مهم است. به نظر می رسد که در گذر از مدرنیته به پست مدرنیته، شکاکیت تنها مبنایی است که باقی مانده و بسیار تقویت شده است؛ اما سایر مبانی تضعیف شده اند. نظر حضرت عالی در این خصوص چیست؟

مواقفم. بنده درباره پست مدرنیسم بارها این بحث را مطرح کرده ام که تلقی ما از پست مدرنیسم چیست و به ویژه، واژه «پست» را چگونه تفسیر می کنیم. پست ممکن است تعبیر گوناگونی پیدا کند؛ مثلاً به معنای تاریخی، به معنای after، یعنی دوران بعد از مدرنیسم است. برخی پست را به معنای نقد مدرنیسم می گیرند و برخی آن را معادل «عبور» می گیرند؛ یعنی عبور از مدرنیسم.

بنده با هر سه تلقی موافقم. پست مدرنیسم دورانی است بعد از دوران مدرنیسم، نقد مدرنیته است و به اعتباری، نوعی گذر محسوب می شود. به اعتقاد بنده، برای پست می توانیم معنای چهارمی هم در نظر بگیریم که عبارت است از: تحول مدرنیسم و develope آن. بنیان های عقل خودبنیاد و عقل انتقادی به قدری بسط پیدا می کند که سوژه کتیوینته متافیز یکی بسط بیشتری می یابد و خود مبانی عقل جدید به شکاکیت و بی بنیادی می رسند. در واقع، در فضای پست مدرنیسم، بی اعتباری روایت به چشم می خورد و هر چیزی را به منزله یک روایت در نظر گرفته اند. بنابراین، ما هستیم و کثرتی از تفسیرها. سلسله مراتبها فرومی ریزد و هیچ نظام ارزشی بر دیگری ترجیح ندارد. در واقع، سلسله مراتب ارزشی وجود ندارد و همه ارزشها هم سطح می شوند. در چنین جهانی، این شکاکیت و کثرت گرایی، چارچوب مشخص و سخت و پابرجایی برای انتخاب قطعی یک شیوه زندگی باقی نمی گذارد. در چنین جهانی، شیوه و سبک زندگی حاصل نوعی انتخاب است، نه حاصل نوعی ضرورت و نه حاصل عینیت و حقیقت.

نکته ای که می خواهم به آن اشاره کنم، ممکن است با این مسئله متعارض به نظر برسد؛ اما به نظر بنده، تعارضی ندارد. در پس این کثرت گرایی، نوعی وحدت گرایی وجود دارد؛ یعنی در کنار گفتمان پست مدرنیسم، ما باید مقوله جهانی شدن را هم ببینیم. در واقع، پست مدرنیسم با گفتمان جهانی شدن رابطه متقابل و دوسویه ای دارد. به لحاظ نظری، هر آنچه در حاشیه بود، به مرکز آمده و مرز بین حاشیه

و متن فروریخته است. خرده فرهنگ هایی که در حاشیه بودند، امروز، خود، در مرکز قرار گرفتند و هیچ سبک زندگی و شیوه زیست و لایف استایلی مرکزیت ندارد؛ اما این ظاهر قضیه است. در بطن قضیه، اتفاق دیگری افتاده و آن این است که اگر به هر جای دنیا بروید، به نظر تان می رسد که آسمان همین رنگ است و کثرتی از فرهنگها را به معنای گذشته نمی بینیم.

در اینجا، نکته بسیار ظریفی وجود دارد که نباید از آن غافل باشیم؛ چون هر کدام از آنها را نادیده بگیریم، وجهی از واقعیت لغزنده و فرار را از دست داده ایم. آن نکته، دیالکتیک

امر لوکال و امر گلوبال است؛ یعنی در عین حال، جهانی شدن همراه با پست مدرنیسم به وجود آمده و شیوه های زیست در جوامع مختلف تقریباً یکسان شده است؛ اما نمودها بر اساس شکاکیت و پلورالیسم پست مدرن نوعی کثرت گرایی را تشکیل داده اند. یعنی باید با دو چشم، کثرت گرایی را به این مفهوم ببینیم؛ به مفهوم نفی فراروایتها و نفی مرکزیت یک فرهنگ واحد و در عین حال، یک نوع جهانی شدن و فرهنگ واحد جهانی را که حاصل بسط تکنولوژی است. می خواهم تأکید کنم که در سطح فرهنگ، نوعی کثرت گرایی و شیوه های زیست گوناگون را در ظاهر احساس می کنیم؛ اما بطن این شیوه های زیست از روح واحدی حکایت می کند و آن هم عبارت از این است که جهان تکنولوژیک همه مرزها را فروریخته و به یک شکل کرده است. این همان چیزی است که بعضی جامعه شناسان از آن به عنوان «کالایی شدن زندگی» تعبیر می کنند. امروزه در کل جهان، سبک زندگی کالایی به چشم می خورد؛ اگر چه یک نفر مسجد می رود و دیگری به کلیسا و دیگری رقص آفریقایی می کند.

در سراسر جهان، سنوانی زندگی روزمره و پول به عنوان نمادی از شیوه کالایی شدن زندگی حاکم است. پول در سراسر جهان، مفهومی متافیزیکی پیدا کرده است و سکه هایی نیست که پادشاهان گذشته به نام خودشان ضرب می کردند. امروز پول معنای نشانه شناسانه و معنا شناسانه متفاوتی در زندگی ما پیدا کرده است. پول مفهومی متافیزیکی است که همه چیز با آن سنجیده می شود. با کمی دقت در خواهید یافت که در تمام جهان، زندگی واقعی، همه را چگونه در هم پیچیده است. از این رو، وقتی که من در یک گوشه جهان و یک آمریکایی در گوشه ای دیگر و یک آفریقایی در گوشه دیگری، صبح از خواب بیدار می شویم، بر اساس نظام ارزش و جهان بینی و آرمان هایمان، زندگی خود را سامان نمی دهیم؛ بلکه نفس زندگی، یعنی نیاز به مسکن و خودرو و تأمین وسایل اولیه است که ساختار زندگی ما را شکل می دهد.

هیچ یک از ما مسلمانان، صبح بعد از بیدار شدن از خواب نمی گوئیم: «من مسلمان هستم. پس ببینم که امروز برای ملت مسلمان چه کاری می توانم انجام دهم.» هیچ کس صبحها با خود نمی گوید: «من مارکسیست هستم. امروز برای نجات پرولتاریا چه کار کنم؟» همچنین کسی نمی گوید: «من ناسیونالیست عرب یا ایرانی هستم. می خواهم ببینم برای خاکم چه می توانم بکنم.» اصلاً این حرفها در میان نیست؛ بلکه در حاشیه است. آنچه متن زندگی و شیوه زیست را تعیین می کند، فرایند خود زندگی است. انحرافی که در بحث از سبک زندگی، به ویژه در جامعه ما، در میان روشن فکران، اصحاب قدرت،

روحانیون و سنت گراها وجود دارد، این است که فکر می کنند گفت و گو درباره سبک زندگی، بحثی شناختی است. تصور آنها این است که می توان با بحث درباره شناخت درست زندگی و معنا و فلسفه آن، شیوه های زیست را تعیین کرده یا با کار فرهنگی و چاپ کتاب و ایجاد رسانه می توان سبک زندگی را تعیین کرد.

به اعتقاد بنده، آنچه امروزه در جهان کنونی وجود دارد، این است که مسئله سبک زندگی مسئله مربوط به شناخت و آگاهی از زندگی نیست؛ بلکه مسئله ای است مربوط به هستی اجتماعی و هستی زندگی. در واقع، ما نباید فقط در حوزه آگاهی اجتماعی عمل کنیم.

**در فضایی
پست مدرنیسم،
ما هستیم و کثرتی
از تفسیرها. دیگر،
سلسله مراتب ارزشی وجود
ندارد و همه ارزشها
هم سطح می شوند. در
چنین جهانی، این شکاکیت
و کثرت گرایی، چارچوب
مشخص و سخت و پابرجایی
برای انتخاب قطعی یک شیوه
زندگی باقی نمی گذارد.**

مسئله زندگی مربوط به آگاهی اجتماعی صرف نیست؛ بلکه هستی اجتماعی، تعیین کننده اصلی است. شاید هیچ کس به اندازه من، به عنوان معلم فلسفه اگزیستانس، به امر اگزیستانسیل توجه نکرده است. من به مرگ و ابدیت می اندیشم و این ها باورهای شناختی من است؛ اما زندگی من با کسی که به ابدیت بی اعتقاد است، تفاوتی ندارد؛ چون مجالی برای بروز این ارزش ها ندارم. مسئله اینجاست که من باید اجاره خانه ام را تأمین کنم. با یک لحظه غفلت، از سرعت زندگی دور خواهم شد و زیر چرخ دنده های شتابان آن له می شوم. این نحوه زندگی در سراسر عالم، جهانی شده است و انسان ها برای شیوه زیست دیگری مجالی ندارند. آنچه ظاهر قضیه است، ایدئولوژی است: یک نمود کاملاً غیرواقعی کلمه. کسی که به مسجدمی رود یا کسی که به جمکران یا مشهد می رود با کسی که در تعطیلات به ترکیه و جزایر هاوایی می رود، همگی در بطن زندگی واقعی، منطبق مشترکی دارند. منظورم این نیست که ایدئولوژی نقشی ندارد؛ بلکه نقش تعیین کننده ای ندارد.

در اروپا، وقتی جامعه فتودالی فروپاشید، با انقلاب صنعتی، بورژوازی رشد پیدا کرد و جانشین زندگی فتودالی شد. در واقع، آگاهی ها دگرگون نشد؛ بلکه هستی واقعی زندگی و هستی واقعی اجتماعی دگرگون شد. به این ترتیب، شیوه های زیست به ضرورت، تغییر کرد. دقت کنید که این نوع توجه دادن به هستی اجتماعی به هیچ وجه به معنای جبرگرایی نیست. نباید بحث را پوپولیستی کرده و تصور کنیم که بنده از جبر زندگی دفاع می کنم. توجه به این نکته لازم است که هستی اجتماعی، واقعیتی است و انسان یک سوژه مستقل از جهانش نیست.

البته این توهم وجود دارد که تصور کنیم انسان می اندیشد و آزاد است؛ اما در چارچوب های اجتماعی قرار ندارد. فلسفه دکارتی توهم است که می گوید: «من می اندیشم، مستقل از جهان!» همچنین با تغییرات بنیادینی که در زیست جهان کنونی با ظهور پست مدرنیسم رخ داده است، اتفاقاتی روی می دهد که خارج از اراده ماست. اگر تصور کنیم با شناخت سنجی می توانیم جامعه و شیوه زیست را تغییر دهیم، دچار توهم شده ایم. این توهم اکنون در برخی از روحانیون و اصحاب قدرت سیاسی وجود دارد که فکر می کنند با ابزار رادیو و تلویزیون و ارائه چند واحد درسی در دانشگاه می توانند ارزش های اسلامی را به جامعه تزریق کنند و از جامعه بخواهند که به ارزش های اسلامی بگردانند. همچنین برخی روشن فکران اصلاح طلب با بیانیه از جامعه درخواست می کنند که دمکراتیک شود و ارزش های غربی را بپذیرد و به صورت خودجوش، حرکت های اجتماعی را به وجود آورد. مسئله

اینجاست که شیوه زیست اجازه چنین کاری نمی دهد؛ چون چیزی فراتر از بخشنامه های دولتی و اعلامیه های روشن فکری وجود دارد و آن نفس زندگی است.

هر حرکت اجتماعی و تفکری که به نفس زندگی نیندیشد، گرفتار فضای مایخولیایی و عقل انتزاعی می شود. متأسفانه امروز، جامعه ما را عقل انتزاعی هدایت می کند و پوزیسین و اپوزیسین، هر دو، با عقل انتزاعی کار می کنند. کمتر کسی وجود دارد که این هستی اجتماعی را ببیند و نقش آن را در تفکر خود، آن چنان که شایسته و بایسته است، بسط دهد. به همین دلیل، بی توجهی

به دین و کنار گذاشتن خدا و بی اعتنایی به ارزش های اخلاقی، بیش از آنکه مبنای اپیستمولوژیک داشته باشد، مبنایی در زندگی واقعی دارد. در واقع، چنین نیست که توده ها کتاب بخوانند و تحت تأثیر اندیشه های عصر روشنگری، خدا و ارزش های اخلاقی را کنار بگذارند. آن ها در بطن زندگی واقعی احساس می کنند که بود و نبود خدا نمی تواند نقشی را ایفا کند. آن ها در بطن زندگی ناچار می شوند برای بقا، ارزش ها را زیر پا بگذارند. این زندگی واقعی است که جامعه را سکولار و ماتریالیست می کند.

همان طور که آگاهید، دو جریان عمده در فلسفه و کلاً در تمدن غرب وجود دارد: اول، تجربه گرایی و پوزیتیویسم که به جنبه های مادی و ظاهری زندگی اهمیت بیشتری می دهند؛ دوم، در مقابل، اندیشه های درون گرا و اگزیستانسیالیست وجود دارد که به وجوه درونی زندگی توجه می کنند. به نظر شما، فضای جدید بیشتر مولود کدام یک از این دو است؟ من به عنوان دانش آموز فلسفه، در ابتدا احساس می کنم پوزیتیویست ها در تهی شدن جامعه و رسیدن به سطح زندگی اثر گذاشته اند؛ اما می بینم این رویکرد در افرادی مثل نیچه و سارتر هم به چشم می خورد یا هایدگر سنت مابعدالطبیعه را کاملاً نقد می کند. بنابراین، همان طور که برخی معتقدند، با هایدگر و امثال او پست مدرنیسم به وجود آمده است. پس به نوعی شاید تلاقی هر دو تأثیر گذار باشد؛ یعنی در حال حاضر که این فضا به وجود آمده است که انسان باید عقل و دین و دیگر مبانی را رها کند، کدام یک از این جریان های فکری بیشتر باعث شده است که بشر به چنین نتیجه ای برسد؛ همچنین، هر کدام چه سهمی در آن دارند؟

باید بگویم که هیچ کدام. در واقع، چگالی بحث من این است: چنین نیست که وضع موجود حاصل فلسفه های پوزیتیویستی، لیبرالی، شیفتگان عقل گرایی، فلسفه های هرمنوتیکی، پست مدرن یا هایدگری باشد؛ بلکه بطن و هستی زندگی چنین جریانی را شکل داده است. درست مثل این است که ما با یک سیل مواجه باشیم و سؤال کنیم که اندیشه های کدام یک از متفکران باعث بروز این سیل شده است؛ حال آنکه این اندیشه ها مابعد سیل است. مدرنیته جنبه های تئوریک و مبانی نظری هم دارد؛ اما هستی اجتماعی و تاریخی، جهان را دگرگون کرده است و یک رویدادی و وضعیت محسوب می شود.

اگر سیلی در جامعه بیاید، می توان به دو طریق با این سیل مواجه شد: اول، به این سیل خوشامد بگوییم؛ یعنی خوش حالیم که سیل آمد تا گذشته را ویران کند. دوم، نگران باشیم که این سیل کجا می رود و جامعه بشری را با خود به کجا می برد. در واقع، فلسفه های پوزیتیویستی و لیبرالی و شیفتگان عقل مدرن در قبال این رویداد تاریخی، مواجهه نوع اول را انتخاب کرده اند و به معنای مابعد، از آن استقبال می کنند. آن ها معتقدند این سیل باید می آمد و بعضی از پدیده ها را ویران می کرد. در مقابل، برخی متفکران به این رویداد که اساساً حاصل اندیشه آن ها نبوده است، ابراز نگرانی می کنند. در واقع، فیلسوف بافت خود را

در بحث از شیوه زیست، توجه به هستی اجتماعی بسیار مهم است؛ مثلاً اگر امروز در جامعه ما، بحث خانواده سفید ظهور پیدا کرده است، صرفاً به این معنا نیست که اعتقادی به تشکیل خانواده ندارم؛ بلکه بخش عمده قضیه این است که من توان تشکیل خانواده را ندارم.



بیان نمی کند؛ بلکه یافت خود را مطرح می سازد. جریان های فکری مختلف مثل سنت قاره ای و تحلیلی، تفسیرهایی بر یک واقعیت اند و نباید واقعیت را محصول این اندیشه ها بدانیم. البته بنده می دانم که از سویی بین آگاهی اجتماعی و تفکر سوپزکتیو و از سوی دیگر، بین عینیت و واقعیت و هستی اجتماعی، ربط وثیقی وجود دارد و نمی توانیم سوژه را از ابژه (مثل فلسفه دکارتی) جدا کنیم. اساساً نمی توانیم بگوئیم کدام امر سوپزکتیو و کدام امر ابزکتیو است. به این ترتیب، فرهنگ هم سوپزکتیو و هم ابزکتیو است و همه امور عینی مثل اقتصاد نیز سوپزکتیو و ابزکتیو هستند.

از آنجا که زبان دکارتی بر اساس ثنویت سوژه و ابژه است، به نظر می رسد که ما نیازمند زبان دیگری غیر از زبان دکارتی هستیم و به این دلیل که هنوز آن زبان شکل نگرفته است، مجبوریم از زبان دکارتی استفاده کنیم؛ در صورتی که استفاده از آن برخلاف آن چیزی است که می اندیشیم. می خواهیم بگوئیم که در تحلیل های ما، این رویدادگی تاریخی به نام مدرنیته و تغییر شیوه زندگی معمولاً مغفول می ماند. البته ممکن است بخش کمی از جامعه بر اساس اندیشه های خود شیوه زیست مخصوصی داشته باشد؛ اما ما درباره توده های وسیع حرف می زنیم و باید بدانیم که چند متفکر و فیلسوف نماینده جامعه نیستند. ما راجع به بخش عمومی جامعه صحبت می کنیم که شیوه زیست آن ها بر اساس هستی اجتماعی و تاریخی است، نه صرفاً بر اساس اندیشه ها.

فصلی پست مدرن هم همین روند در جریان است؟
من در جامعه ای زندگی می کنم که در آن، تنها به بخشی از قضیه توجه می شود و بخش های دیگر به شدت مغفول می ماند. از این رو، تأکید من بیشتر بر دیالکتیک یک سو با سوی دیگر است. در عین حال، نمی خواهیم این قسمت قصه، یعنی نظام اندیشه را هم نفی کنیم. به همین علت گفتیم من زبانی ندارم که در هم آمیختگی سوژه و ابژه را بیان کنم. بنابراین، زبان ما زبانی است که این دو را از هم تمیز می دهد.

برای توده ها، فلسفه و اندیشه ها نقش کاملاً حاشیه ای دارند؛ اما واقعیت زندگی از هستی اجتماعی نشئت می گیرد. این هستی اجتماعی در سراسر جهان تا حدودی یکسان شده است و به این معنا، ما شاهد نوعی مونیسم در جهان هستیم. توجه به گفتمان جهانی شدن در کنار گفتمان پست مدرنیسم بسیار مهم است. در جامعه ما، هنوز برخی در گفتمان شرق شناسی باقی مانده اند؛ اما بحث های امروز در جامعه نشان می دهند که این بحث ها قدیمی شده است. به این ترتیب، بحث از سبک زندگی نشانه تغییر از گفتمان شرق شناسی به گفتمان پست مدرنیسم و جهانی شدن است.

در دانشگاه و بحث های روشن فکری، وقتی از ظهور دکارت به منزله پدر فلسفه جدید صحبت می شود، باید توجه کنیم که پایه پای ظهور آن، بنیان های نظام های فئودالی هم فروریخته است و از بطن نظام فئودالی، جامعه جدیدی ظهور پیدا کرده است: جامعه بورژوازی و صنعتی و مدرن. این دو کاملاً متقابل اند؛ به نحوی که در جهان فئودالی، به هیچ وجه فیلسوفی مثل بیکن نمی تواند وجود داشته باشد. همچنین نمی توان در بطن قرون وسطا، انتظار اندیشه های مکیاولی را داشت که باعث ظهور فلسفه سیاسی جدید بشود. البته صورت بندی دکارت از جایگاه بشر در جهان، با تحولات تاریخی همسوست و به آن جهت می بخشد. بنده نمی خواهم این در هم ریختگی را نادیده بگیرم و با رویکرد مارکسیستی، تاریخ تفکر را تفسیر کنم. البته ما در فهم جهان، تا حدی به نگاه مارکسی هم نیاز مندیم. جامعه برای

فهم خودش، نیازمند توجه به هستی اجتماعی است؛ آن چنان که مارکس به آن توجه می کرد. فکر می کنم هایدگر هم وقتی از فناوری به عنوان نیروی تاریخی صحبت می کند، در همین سنت قرار دارد. این مباحث گاهی در فرهنگ ما نیز به صورت عوامانه مطرح می شود. خاطر م هست که نایب رئیس یکی از دوره های مجلس، در دانشگاه تهران گفتند که اخلاق در جامعه ما با قیمت نفت در نوسان است. اگر نفت را خوب بخرند و قیمت افزایش پیدا کند، جامعه اخلاقی تر و دعوها و تصادفها و پرونده های قضایی کمتر است. در مقابل، وقتی قیمت نفت کاهش پیدا می کند و ما تحریم می شویم، اخلاق تنزل می یابد. ایشان با زبان ساده می خواهد بگوید که بین هستی اجتماعی و ایدئولوژی و فرهنگ و مذهب، نوعی ارتباط وجود دارد. همه تأکید بنده این است که در بحث از شیوه زیست، توجه به هستی اجتماعی بسیار مهم است؛ مثلاً اگر امروز در جامعه ما، بحث خانواده سفید ظهور پیدا کرده است، ما باید بدانیم که صرفاً یک کار اخلاقی نیست. اگر بنده به رابطه نامتعارف و غیر شرعی تن می دهم تشکیل خانواده نمی دهم، صرفاً به این معنا نیست که اعتقاد ندارم؛ بلکه بخش عمده قضیه این است که من توان تشکیل خانواده را ندارم. گفتن اینکه خانواده امری ضروری و مقدس است به کسی که توان تشکیل خانواده را ندارد، واقعیت را عوض نمی کند.

شاید خودش بداند.

بله، ممکن است خودش بداند. عموماً انسان (دازاین) این ویژگی را دارد که پایه پای تغییر شیوه زیست خود، نظام اندیشه اش را هم تغییر می دهد. پس وقتی من توان تشکیل خانواده را ندارم، به نوعی از روابط تن می دهم که در چارچوب نظام خانواده نیست. حال، بعد از این تحول به این نتیجه می رسم که اساساً تشکیل خانواده ضرورت ندارد. در حقیقت، این طور نیست که من غربی شده ام و به این شیوه زیست تن داده ام؛ بلکه این شیوه زیست به من تحمیل شده است و نوع نگاه من به ناچار باید تغییر کند، وگرنه خواهم مرد. اگر شیوه زیستی من به نحوی باشد که برای آن جاستیفیکیشن نداشته باشم، یعنی به گونه ای بیندیشم که با نظام زندگی من سازگار نباشد، راهی به جز خودکشی نخواهم داشت؛ به همین دلیل، به اسکیزوفرنی دچار خواهم شد. در حال حاضر، عده ای از دختران و پسران توانایی تشکیل خانواده را ندارند؛ اما به سنت ها سخت وفادارند. این گروه به اختلال روانی دچار خواهند شد.

پس می توانیم بگوییم که هویت اصلی این شیوه زندگی (لایف استایل) از دوره آغاز مدرنیته جریان داشته؛ ولی اکنون به نموده های آن بیشتر پرداخته شده است. همچنین متفکران اکنون به این مسئله پی بردند؛ در حالی که قبلاً دکارتی می اندیشیدند و ذهنشان دوگانه بود. اما از نیمه دوم قرن بیستم، به تدریج این تفکر دوآلیستی حذف شد و توجه به هستی اجتماعی اهمیت یافت.

توجه به هستی اجتماعی را بیشتر در آثار مارکس می بینیم. او بسیار اثر گذار بود و وبر و نومار کیسیست ها تحت تأثیر او قرار گرفتند.

منظورم به ویژه درباره سبک زندگی است.

جامعه پسا صنعتی ویژگی های جدیدی پیدا کرده است؛ مثلاً در غرب به علت اینکه سطح رفاه اجتماعی بسیار بالاست، همه مردم

از یک نوع امکانات برخوردارند. در عین حال، امکان ظهور و بروز فرهنگ های مختلف نیز وجود دارد. مسئله اینجاست که مقایسه ما با غرب تا حدودی قیاس مع الفارق است. وقتی درباره غرب صحبت می کنیم، درباره جامعه های صحبت می کنیم که نظام اقتصاد آن بر اساس نظام اقتصادی فراوانی است. در مقابل، در جامعه ما، نظام اقتصادی بر اساس کمیابی است. به این معنا، ما از جهان پیشرفته به شدت عقب هستیم. افراد در آن جهان نمی دانند پولشان را چگونه خرج کنند؛ اما در اینجا، پول بسیار حیاتی است.

نکته دیگر اینکه جوامع توسعه یافته جوامع طبیعی هستند؛ به این معنا که سه سپهر اقتصاد و سیاست و فرهنگ رابطه ای طبیعی باهم دارند. دانشگاه به اقتصاد خدمات می دهد و فرهنگ به اقتصاد و اقتصاد به سیاست. سیاست با اقتصاد رابطه دوطرفه دارد؛ مالیات می گیرد و از آن حفاظت می کند و بازاری برای فروش آن ایجاد می کند. اما جامعه ما غیر طبیعی است و ما باید این نکته را بدانیم. بنده از موضع شیفتگی به عقل مدرن صحبت نمی کنم؛ بلکه منظورم این است که بین سه سپهر اقتصاد (تکنولوژی) و فرهنگ (علم و دانشگاه) و سیاست به هیچ وجه رابطه منطقی وجود ندارد؛ مثلاً در دانشگاه ها بین دپارتمان مکانیک و ترمومکانیک هیچ رابطه ای نمی بینیم. همچنین طرح های اقتصادی با دانشگاه ارتباط ندارند و دستگاه سیاسی از دانشگاه نمی آموزد؛ بلکه تلاش می کند تا به دانشگاه بیاموزاند. در واقع، نوعی از هم گسیختگی بین اقتصاد و سیاست وجود دارد. سیاست پول نفت را می گیرد و اصلاً به اقتصاد نیازی ندارد. از این نظر، مثل خانواده لوسی هستیم که ارث هنگفتی به ما رسیده است و حالا بر سر تقسیم آن دعوا می کنیم. اصلاح طلب و اصول گرا باهم درگیرند؛ ولی هیچ کس از تغییر ساختار صحبتی نمی کند. تا زمانی که ساختار دگرگون نشود، معضلات ما با رفتن فلان و آمدن دیگری تغییر نخواهد کرد و زیست جهان ما همان باقی خواهد ماند؛ مگر اینکه تغییر از جنبه های عاطفی و احساسی باشد.

آقای دکتر، همان طور که اطلاع دارید، امروزه فلاسفه پست مدرن تقریباً به عنوان جامعه شناس تلقی می شوند. من فکر می کنم محل تلاقی این دو ساحت، همین بحث سبک زندگی است؛ یعنی جامعه شناسان و فلاسفه، هر دو، به این جمع بندی رسیده اند که ظهور و بروز هویت های انسانی و محصول تفکرات انسان شناختی در بحث های سبک زندگی نهفته است.

چیزی که من می فهمم، این است که تحولات دوره اخیر، به ویژه چند دهه اخیر، بسیار شدت پیدا کرده و تاریخ جهانی شدن به قدری سرعت گرفته است که بنده هیچ نظام اندیشه ای و متافیزیکی را نمی شناسم که بتواند آن ها را هضم کند. تصویر من از متفکران امروزی چنین است که گویی همه با دهان باز در برابر این تحولات متحیر شده اند. در حوزه تفکر، گویی متفکران در برابر هضم این واقعیت ها در مانده اند. به همین دلیل، من اسم این دوره را جهان بی متافیزیک گذاشته ام. ما در مانده ایم که با کدامین نظام متافیزیکی این جهان را تفسیر کنیم. ما به بحران هویت دچار شدیم. تعبیر جهان بی متافیزیک این است که من نمی دانم کیستم. آیا مسلمانم؟ شیعه هستم؟ هگلی هستم یا مارکسیسم؟ با کدامین نظام تئولوژیکی یا متافیزیکی می خواهیم این جهان را فهم کنیم؟

تعبیر دیگر این سخن از زبان واتیمو است که می گوید: روزگار ما روزگار انتولوژی در هم شکسته یا درهم شکستگی انتولوژی است؛ به این معنا

که همه نظام‌های متافیزیکی تکه تکه شده‌اند. پس نمی‌توان واقعیت را از منظر یک نظام واحد، مثل نظام متافیزیک هگلی، پدیدارشناسی یا اگزیستانسی تفسیر کرد. انگار واقعیت همیشه آن سوی نظام‌سازی‌های متافیزیکی است که تاکنون صورت گرفته است. روزگار ما روزگار انتولوژی‌های درهم شکسته است؛ به این معنا که من ناچارم یک کولاژ تشکیل بدهم؛ کمی هگلی باشم و کمی دکارتی و کمی نیز نئوکانتی؛ یعنی از هر جایی یک بخش را بگیرم. به تعبیر دیگر، روزگار پایان فلسفه فرارسیده است؛ یعنی دیگر فلسفه بشر را راه نمی‌برد. در واقع، خود واقعیت جهان، یعنی نظام علمی جهان، جهان تکنولوژیک و نهادهای سیاسی و اجتماعی حاصل از این تکنولوژی و هستی اجتماعی است که بشر را پیش می‌برد. معلوم نیست این نیروهای تاریخی بشر را به کجا خواهند برد. در این جهان، اراده بزرگ و آگاهی وجود ندارد و این سونامی، بشر را با خود می‌برد. فلسفه و ایدئولوژی و مذهب به معنای رایج کلمه هم نمی‌توانند راه نجاتی به ما نشان دهند. در چنین فضایی، به نظر می‌آید در میان متفکران پست مدرن کم‌وبیش این اتفاق نظر وجود دارد که باید به امر اجتماعی توجه کرد. باید برای این مدرنیته‌ای که به عنوان یک رویداد تاریخی، سامان بشریت را درهم می‌پیچد و به جلو می‌برد، اهمیت قائل شد. اگر پیوند بین امر اجتماعی و امر فلسفی وجود نداشت، امر فلسفی به یک امر لوکس تبدیل می‌شد. به نظر می‌آید در روزگار جدید، سیطره امر اجتماعی بیشتر شده است و متفکر نمی‌تواند این نکته را نادیده بگیرد. پس متفکری که بخواهد با عقل انتزاعی و چشم و ابروی علم بازی کند یا بحث ابطال‌پذیری و اثبات‌پذیری را به میان بکشد یا در این خصوص بحث کند که چرا من دیگری هم وجود دارد و چه دلیلی وجود دارد که جهان دیگری هم هست، فلسفه را به یک امر انتزاعی تبدیل خواهد کرد. در نتیجه، متفکر اصیل ناگزیر است که به واقعیت اجتماعی و نقشی که امروز در زندگی بشر ایفا می‌کند، توجه کند.

شما فرمودید که هر جامعه‌ای در زمانی، یک هستی اجتماعی دارد؛ اما به معنای خاص آن (لایف استایل) در زمان پست مدرن مطرح شده است. آیا می‌توانیم این را به جوامع دیگر تسری بدهیم و مثلاً در جامعه ایران نیز از سبک زندگی سخن بگوییم؟ در این صورت، آیا یک مفهوم پست مدرن، یعنی سبک زندگی را در جامعه‌ای مطرح نکرده‌ایم که اصلاً چنین زمینه‌ای ندارد؟ زیرا بعضی متفکران معتقدند که نباید عبارت سبک زندگی را در خصوص جامعه ایران به کار ببریم؛ چون خاستگاه این مفهوم غرب است و نباید آن را در یک ساختار اجتماعی دیگر به کار برد.

نکته اول اینکه اگر معتقد باشیم مفهوم لایف استایل را از جای دیگر گرفته‌ایم و به اینجا آوردیم، مطابق با شیوه تفکر پست مدرن نیست. همان طور که عرض کردم، شیوه زیست پست مدرن، جهان پسانپچه‌ای و نیچه‌ای و مرگ خدا، همگی وارد ایران شده‌اند. پس ما امروز مطلقاً در برابر غرب قرار نداریم؛ بلکه بخشی از نظام غرب و نظام جهانی محسوب می‌شویم؛ چون بخشی از هویت ماست. پس کسانی که این گونه صحبت می‌کنند، در واقع، امر جهانی را نادیده می‌گیرند.

نکته دیگر اینکه در پس پرسش شما، نوعی تفسیر خطی از تاریخ نهفته است؛ یعنی معتقدید ابتدا باید دوران سنت سپری شود و بعد مدرن و سپس پست مدرن. اصلاً چنین وضعیتی نیست. وضعیت ما شتر گاوپلنگی است. در خود غرب هم همین طور است. در خود آمریکا هم که جامعه‌ای پست مدرن است، خرافی‌ترین اندیشه‌های مربوط به قرون گذشته در کنار اندیشه‌های کلیسایی و اندیشه‌های مدرن قرار دارند؛ اما مهم این است که در یک جامعه هژمونی با کدام رویکرد است. جامعه ما شتر گاوپلنگی است؛ یعنی اندیشه‌های بسیار خرافی قبل از اسلام، اندیشه‌های اسلامی، اندیشه‌های سنتی و اندیشه‌های ایران باستان در کنار اندیشه‌ها و هویت مدرن هستند. تاریخ یک حرکت خطی ندارد. نکته دیگر اینکه در جامعه ما، بعضی امور به بحران و مسئله تبدیل می‌شوند و دلیل آن، حساسیت‌های ایدئولوژیک قدرت سیاسی است. من می‌پذیرم که در جامعه ما، میزان آرایش دختران یا جراحی زیبایی، غیرطبیعی و نشان‌دهنده بحران است. من تجربه زیستن در اروپا را دارم و چنین پدیده‌ای را در میان دختران اسپانیایی و دانمارکی ندیدم. حتی دختران روشن‌فکر و اهل فکر ما در صفحه فیس‌بوک خود یک عکس سالم و طبیعی ندارند؛ یعنی حتماً نمادی از جنسیت و خودنمایی جنسی در آن عکس هست که نشان می‌دهد جامعه به بحران دچار است؛ اما قدرت سیاسی به دلیل حساسیتی که نشان می‌دهد، بعضی مسائل را به بحران تبدیل می‌کند. مثلاً در جامعه‌ای که از دواج کم است، شاهد این پدیده‌ها هستیم؛ افراد تنها هستند، انسان، گرگ انسان است و به قول سارتر، «دیگری جهنم می‌شود». در مقابل، می‌توان آن را به قانون و بحران سیاسی تبدیل کرد. بنده درک می‌کنم که این پدیده در حوزه فرهنگی ما هنجار نیست؛ اما باید موقعیت زیست ما را در نظر گرفت.

اگر قدرت سیاسی حساسیت نشان دهد، جامعه دهان کجی می‌کند. سبک زندگی (لایف استایل) در حال تغییر است؛ اما شیوه مواجهه با آن به هیچ وجه به صورت عوامانه و خشن و ناآگاهانه نیست. متأسفانه پوپولیسم، همه سطوح اجتماعی و سیاسی ما را فرا گرفته است و همین آفت بزرگ، کوچک‌ترین مسئله را به بحران تبدیل می‌کند. این نوع مسائل در کشورهای دیگر هم وجود دارد؛ اما به نحو دیگری با آن مواجه می‌شوند. بنده تجربه‌ای از دانمارک دارم. عده‌ای از افراد لایالی مکانی را (مثل زورآباد) برای فروش مواد قاچاق و دزدی تصرف کرده بودند. به تدریج، وسایلی را از شهر می‌دزدیدند و در آنجا می‌گذاشتند، مثل صندلی‌های پارک، محل بسیار ناامنی برای تردد‌های شبانه بود. دولت دانمارک با این مسئله بسیار ظریف مواجه شد؛ بدین صورت که آنجا را به یک محیط گردشگری تبدیل کرد و پاتوق روشن‌فکران و نقاشان منتقد سیستم شد. به این صورت، یک بزه اجتماعی به یک سرمایه اجتماعی تبدیل شد. متأسفانه در جامعه ما، سرمایه‌های اجتماعی به بزه اجتماعی و واکنش یا طغیان سیاسی تبدیل می‌شود؛ مثلاً اگر بگوییم دختری که روسری را به طور کامل سر نکند، جرمی سیاسی مرتکب شده است، این نابخردی است. پس لایف استایل در جامعه ما به بحران تبدیل شده است که بخشی از آن به دلیل استلزامات جهان کنونی است و به طبع، اجتناب‌ناپذیر است. هیچ کاری نمی‌توان در برابر آن کرد، مگر اینکه هستی اجتماعی ما دگرگون شود. متأسفانه، خردی برای اراده معطوف به فهم هستی اجتماعی در قدرت سیاسی و بین روشن‌فکران دیده نمی‌شود.

جامعه ما شتر گاوپلنگی است؛ یعنی اندیشه‌های بسیار خرافی قبل از اسلام، اندیشه‌های اسلامی، اندیشه‌های سنتی و اندیشه‌های ایران باستان در کنار اندیشه‌ها و هویت مدرن هستند. تاریخ یک حرکت خطی ندارد

گفت‌وگو
با دکتر
قاسم پورحسن

عقب‌نشینی فلسفه در برابر جامعه‌شناسی

کشمکش فلاسفه و جامعه‌شناسان
در شکل‌گیری سبک زندگی پست مدرن

سبک زندگی مقوله‌ای است که می‌توان از منظر علوم مختلف به بررسی آن پرداخت. ریشه‌های سبک زندگی را می‌توان در آثار جامعه‌شناسان، روان‌شناسان و نیز فیلسوفان غربی مشاهده کرد. به‌طور خاص در فلسفه‌های حیات و بعد از آن در تعبیرات آخرین نسل از فلاسفه مدرن، یعنی پیروان مکتب فرانکفورت، می‌توان دید که افرادی مانند هور کهایمر، مارکوزه، هابرماس و دیگران، تحت عنوان نحوه زندگی کردن، به تحلیل منش و کنش انسان غربی مدرن پرداخته‌اند. در قرن بیستم، به تدریج نگاه‌های فلسفی به انسان و زندگی فروکش کرد و نگاه‌های هنری، اجتماعی و سیاسی غالب شد. شاید همین نوع نگاه به زندگی بود که منتهی به ارائه مفهوم «سبک زندگی» شد. در گفت‌وگو با دکتر قاسم پور حسن، استاد فلسفه دانشگاه علامه طباطبائی، قصد داریم از منظر فلسفی، نگاهی به سبک زندگی داشته باشیم و ریشه‌ها و روند شکل‌گیری آن را واکاوی کنیم.

البته دکتر پور حسن بحث خود را با گریزی به جامعه ایران و بررسی جایگاه فلسفی سبک زندگی در جامعه خودمان تکمیل کرد. متن این گفت‌وگو را در ادامه می‌خوانید.

می‌دانید که بحث سبک زندگی از حدود سی چهل سال قبل، بیشتر در جامعه‌شناسی مطرح شده است، ولی این مقوله ریشه و مبنای فلسفی دارد. ما چه تعریف فلسفی می‌توانیم برای سبک زندگی ارائه کنیم؟

به‌عنوان مقدمه، باید به سه مسئله اساسی توجه کنیم که در بحث سبک زندگی دارای اهمیت است.

نخست اینکه سبک زندگی تنها یک اصطلاح نیست، بلکه نوع نگاه مغرب‌زمین به زندگی است. این نوع نگاه، نگاه متفاوتی است که در دوره جدید، به‌خصوص در آغاز سده بیستم، شکل گرفت. ممکن است پرسیده شود که آیا تحول بنیادینی در مفهوم زندگی صورت گرفت؟ بله. در غرب پس از بحث‌های بسیاری که درباره زندگی، انسان، شهر و مفهوم حیات به وجود آمد، رویکردهای جدیدی در حوزه فلسفه هم کمک کردند و این معنای خاص از زندگی ایجاد شد. سبک زندگی تفسیر و فهم جدیدی بود که مغرب‌زمینیان از انسان و زندگی داشتند. این الزاماتی داشت که در حیات، دوره‌ها و نگاه پیشین وجود نداشت. اگر این‌گونه باشد، بنابراین جامعه‌ای مثل ما که می‌خواهد از سبک زندگی سخن بگوید، تنها با یک اصطلاح نمی‌تواند وارد این پارادایم بشود. نکته دوم این است که امروزه ما سبک زندگی را آیین‌ها و شیوه‌های زیستی و روابط و مناسبات جمعی انسان‌ها تعریف می‌کنیم. حقیقت این است که برآمدن سبک زندگی در دوره جدید، غلبه پارادایم جامعه‌شناسانه بر پارادایم فلسفی در نگاه به زندگی، انسان و حیات او در مغرب‌زمین بود. این نکته بسیار پراهمیتی است؛ یعنی این‌گونه نبود که شخصی مانند ریچارد رورتی بیان کند که دموکراسی بر فلسفه اولویت دارد. نه! این اساساً نوع نگرش و محصول نگاه مغرب‌زمینیان به انسان و جامعه بود. ظهور سبک زندگی و این پارادایم به‌مثابه عقب‌نشینی آشکار دیدگاه‌های فلسفی و غلبه نگاه جامعه‌شناسانه بود. البته این غلبه به تدریج در حال فروکش کردن است، ولی حقیقت این است که هنوز در غرب نگاه جامعه‌شناسانه در باب سبک زندگی غلبه دارد. پس اگر جامعه‌ای می‌خواهد با نگاه غیر جامعه‌شناسانه وارد بحث سبک زندگی شود، باید به الزامات آن توجه کند.



نکته سوم این است که سبک زندگی نه تنها یک مفهوم، بلکه شیوه‌ای از زندگی است؛ دقیقاً مانند دموکراسی یا آزادی. آزادی با خودش لوازمی دارد. اگر شما این لوازم را از آزادی بگیری، دیگر نمی‌توانید آن مفهوم را آزادی بنامید. در جامعه ما خلط‌های زیادی میان دو مفهوم آزادی و آزادی صورت گرفت. ما تصور می‌کردیم که مسئله آزادی همان آزادی، کرامت، شأنت و شخصیت انسان است؛ یعنی بحث‌های انسان‌شناسی و بحث‌های الهیاتی با بحث‌هایی که درباره آزادی در غرب وجود دارد، دو مفهوم متفاوت هستند که تفاوتشان بنیادین است. آزادی تنها در روابط و مناسبات جمعی مغرب‌زمین ظهور کرد و هیچ نسبتی با بحث کرامت به مفهوم الهیاتی نداشت. سبک زندگی هم این‌گونه است. مادر ایران، سبک زندگی را گاهی از منظر دینی، گاهی از منظر فلسفی و گاهی از منظر تلفیقی فلسفه و جامعه‌شناسی و دین جست‌وجو می‌کنیم. حقیقت این است که سبک زندگی یک رهیافت است؛ یعنی یک شیوه زیستن در مغرب‌زمین است. این شیوه زیستن ناشی از نوع نگاه جدید به انسان‌ها، زندگی، رفتارها و روابط و مناسبات انسان‌ها با یکدیگر است. بنابراین سبک زندگی این‌گونه نیست که یک نظریه صرف ذهنی باشد. در واقع چیزی به مثابه محصول نوع زندگی بود که در مغرب‌زمین شکل گرفت و متفکران از آن به سبک زندگی تعبیر کردند. بنابراین سبک زندگی یله و تنها نیست. سبک زندگی با خودش تاریخی از گذشته و دیدگاه‌های متنوعی درباره زندگی و انسان به همراه دارد. این‌ها سه مسئله مهمی هستند که باید تفاوت جدی متفکران ما را با آنچه در غرب بر سبک زندگی گذشت نشان بدهد. در غیر این صورت، اگر خوش‌بینانه، ساده‌لوحانه یا به شکل سطحی به سبک زندگی نگاه کنیم، تصور می‌کنیم یک مفهوم تهی است. مفهومی که می‌توان آن را به هر جا برد و هر چه را می‌خواهیم می‌توانیم بر آن بار کنیم. سبک زندگی تاریخ، رهیافت، شیوه‌ها و حیاتی از مغرب‌زمین را به دنبال خود دارد و به آسانی نمی‌شود این مفهوم را از زمینه و زمانه‌اش جدا کرد.

شما می‌فرمایید که سبک زندگی پیشینه‌ای از تاریخ تفکر غرب را با خودش به همراه دارد، ولی خود غربی‌ها می‌گویند که سبک زندگی یک مفهوم پست‌مدرن است. این دو چگونه قابل جمع هستند؟

ببینید وقتی ما از پست‌مدرنیسم سخن می‌گوییم، ابتدا باید آن را تعریف کنیم. پست‌مدرنیته وضعیت پس از مدرنیته است. ما در مدرنیته اشکالات، کاستی‌ها و ناتمامی‌هایی داریم که باید در پست‌مدرن جست‌وجو شود. این تعریف صحیح پست‌مدرن است. من پست‌مدرن را گذار از مدرنیته نمی‌دانم. این تعریف ناقصی است که ما در ایران داریم. پست‌مدرنیسم و متفکران پست‌مدرن در جست‌وجوی کامل کردن چیزی هستند که در مدرنیته تمام نشد. بنابراین متفکر پست‌مدرن تمامی تفکرات و آرای دوره مدرنیته را باطل اعلام نمی‌کند، بلکه به دنبال تکمیل آن است.

اشتباهی که ما نسبت به متفکران غربی داریم این است که می‌گوییم مثلاً نیچه آمد و کل غرب را نقد کرد، در حالی که نیچه یا هایدگر نیامدند غرب را کنار بزنند. هایدگر وقتی درباره تکنولوژی بحث می‌کرد، بیان می‌کرد که قرار بود تکنولوژی مقهور ما باشد، در حالی که ما مقهور تکنولوژی هستیم. چه کار کنیم که جلوی این مقهوریت را بگیریم؟ او به راه درمان فکر می‌کند؛ نیچه هم همین‌طور. بنابراین متفکران، در درون یک سنت، به باز کاوی آن می‌پردازند تا بتوانند اشکالات و معضلات آن را حل کنند. آن‌ها به دنبال بازخوانی و بازسازی مدرنیته هستند. آن‌ها اعتقاد دارند که در دوران مدرنیته به همه اضراع و مساحت‌های زندگی توجه نکرده‌اند. به قول مارکوزه، ما در دوران مدرنیته بیشتر گرایش به انسان تک‌ساحتی داشتیم و در سبک زندگی، ما به دنبال انسان چندساحتی هستیم؛ یعنی در عین اینکه به وجه دانش، شهر نشینی و نیازهای مادی توجه می‌کنیم، ساحت دیگر، مانند ساحت عقلائی و ساحت اخلاقی هم برای ما مهم هستند و باید به آن‌ها بپردازیم.

وقتی ما به درستی مسئله سبک زندگی را در غرب می‌کاوییم، می‌بینیم که غرب در جست‌وجوی چگونگی مواجهه با زندگی است. وجه غالب نظر به‌پردازی در سبک زندگی، نگاه جامعه‌شناسانه است؛ نه اینکه در دوره اول جامعه‌شناسی بود، در دوره دوم فلسفی است و در دوره سوم الهیاتی. به‌طور کلی متفکران مغرب‌زمین در مواجهه با سبک زندگی، به تدریج وجه فلسفی آن را کم کردند. به همین دلیل است که ما در دوره پست‌مدرن، فیلسوف محض نمی‌بینیم. فیلسوفی می‌بینیم که حتی اگر هم بخواهد فلسفی بیندیشد، ناچار است با جامعه‌شناسان درگیر شود. نمونه بارز مواجهه گادامر با هابرماس است. این‌ها نشان می‌دهد که در نظریه‌پردازی و تفکری که اکنون در مغرب‌زمین وجود دارد و به‌خصوص در مباحثی مانند سبک زندگی، جامعه‌شناسی غلبه پیدا کرد. من این را مهم‌ترین کاستی می‌دانم و یک مزیت نمی‌دانم. وقتی رورتی عنوان می‌کند که دموکراسی بر فلسفه اولویت دارد، در واقع گزارشی از واقعیت جامعه مغرب‌زمین ارائه می‌دهد. چه طرفدار او باشد و چه نباشد، زمانی که ما در دموکراسی از وجه فلسفی کناره بگیریم، دموکراسی به تدریج به یک پدیده صرف اجتماعی تبدیل خواهد شد که ممکن است از وجه فلسفی خود دور شود و بعد از بین برود. این از بین رفتن یعنی از بین رفتن همان شأن فلسفی که فیلسوفان درباره جامعه، انسان، گران قدری انسان و بازیگری او در جامعه می‌گویند و مدعی می‌شوند حکومت باید به دنبال استعلائی انسان‌ها باشد. اگر دموکراسی، تنها به قدرت سیاسی صرف و چیرگی بر انسان‌ها دست بزند، نگاه غالب جامعه‌شناسانه است.

در نگاه جامعه‌شناسی و سیاسی، ما لزوماً به دنبال اخلاق نیستیم، بلکه می‌توانیم صرفاً به دنبال حفظ قدرت باشیم. پس تفاوت زیادی با نظریه‌ای که در اندیشه ما کابولی یا حتی هابز ظهور کرده بود، نخواهیم داشت. بنابراین اینکه ما اعلام کرده بودیم گذار از وضع طبیعی به قرارداد، که در آنجا عقل انسان حاکم است، به تدریج فرو کش می‌کند.

پس خطر بسیار مهمی وجود دارد که نگاه جامعه‌شناسانه و نگاه سیاسی در بحث‌هایی مانند قدرت و جامعه و سبک زندگی غلبه پیدا کند. متأسفانه در غرب این اتفاق افتاد. جالب اینجاست که در جامعه ما هم در بدو مواجهه با سبک زندگی، همین دیدگاه بر گزیده شد. ما هنوز در ایران مواجهه فلسفی با سبک زندگی نداریم. غرب به تدریج متوجه این مشکل شده است. متفکران در غرب به تدریج به وجه فلسفی سبک زندگی سوق پیدا می‌کنند. غرب به دنبال این بود که آنچه را که در مدرنیته برای انسان دست‌نیافتنی بود (یعنی ارزشی که برای انسان قائل بودند و تعریفی که از انسان و زندگی کرده بودند)، در سبک زندگی جست‌وجو کند. اما نگاه جامعه‌شناسانه این مسئله را عقیم کرد و سبک زندگی نتوانست مشکل فرد را حل کند.

لذا مغرب‌زمینان در کنار سبک زندگی، به بحث معنای زندگی روی آوردند. معنای زندگی آن پروژه‌های است که بنده از آن به نگاه فلسفی و ناتمامیت‌هایی که در سبک زندگی در غرب وجود دارد، تعبیر می‌کنم. ما در ایران هنوز متوجه این مسئله نشده‌ایم. این موضوع خوبی است برای اینکه ما بتوانیم بحث کنیم که چرا در ایران چنین اشتباهاتی صورت گرفت؟

یعنی غربی‌ها یک بار دیگر در حال بازگشت به رویکرد فلسفی هستند؟

غربی‌ها همچنان که در دوران مدرنیته به پرسش از مدرنیته پرداختند و در دوران غلبه تکنولوژی به پرسش از تکنولوژی و در دوران فاقیت رسانه به پرسش از رسانه پرداختند، در دوره‌ای که سبک زندگی جولان می‌داد هم به پرسش از سبک زندگی پرداختند. اما هنوز آغاز راه است. من اعتقاد ندارم که آن پرسش پرهیمنه فلسفی برای سبک زندگی شکل گرفته است؛ یعنی ما هنوز در غرب در انتظار متفکری مانند هایدگر هستیم که از سبک زندگی پرسش فلسفی کند.

هایدگر در غرب از انسان پرسش

فلسفی کرد، در حالی که پیش از

او، این انسان به فراموشی

رفته بود. پرسشی که

مارکس، فروید و

دیگران مانند فوئر باخ

از این انسان کرده بودند،

پرسش فلسفی نبود. به همین دلیل،

هایدگر عنوان می‌کند که ما باید در پایان متمایز یک قرار بگیریم تا بتوانیم پرسش فلسفی از انسان را مطرح کنیم و بتوانیم به گشتل توجه جدی کنیم؛ یعنی انسانی که در یک روح سامانی و در یک روح مناسبات جمعی مقهور می‌شود و انسانیتش نمی‌تواند بروز پیدا کند.

اگر قرار باشد جوامع و انسان‌ها مقهور نظریه سبک زندگی شوند، یعنی باید این‌گونه زندگی کنند، این مقهوریت انسان است، قاهریت نیست. در حالی که قرار بود ما در سبک زندگی بگوییم که انسان دارای ارزشی است که فراموش شده است، انسان دارای ساحت‌هایی است که به غفلت رفته است و ما در حال احیا کردن آن‌ها هستیم. من معتقد هستم که در غرب این توجه رفته است. این وضعیت در نقطه آغاز شکل‌گیری است. مسئله مهم این است که ما هنوز در ایران متوجه این مسئله نشده‌ایم.

این درست است که سبک زندگی محصول تمدن غرب و زندگی چند هزار ساله انسان غربی است، ولی به طور آکادمیک ما می‌بینیم که حدوداً از اوایل قرن بیستم این مفهوم دارد شکل می‌گیرد. ابتدا در فلسفه‌های حیات و بعد در تعبیرات افرادی مانند مارکوزه، هابرماس و دیگران، تحت عنوان نحوه زندگی کردن (Quality of Life) و امثال این‌ها، می‌توان به نوعی ریشه‌هایش را ملاحظه کرد. تا اینکه بعداً در دوره اخیر، تکوین بیشتری پیدا می‌کند و سبک زندگی می‌شود. نظر شما چیست؟

نخست آنکه وقتی ما از غرب حرف می‌زنیم، باید دو برداشت را از هم متفاوت کنیم. یک برداشت این است که غرب از یونان شروع می‌شود و گذشته دوهزار و پانصدساله دارد. برداشت دوم این است که غرب از سده دوازدهم، که اروپای نوین شروع به شکل‌گیری کرد، آغاز می‌شود. البته برخی افراد آغاز آن را به سده نهم یا دهم ارجاع می‌دهند. حقیقت این است که مغرب‌زمین تحولاتی را طی کرده است. مغرب‌زمین به‌خصوص در حدود هزار سال دوره میانه‌ای را پشت سر گذاشته است که ما در آن چیزی به‌عنوان زندگی مستقل انسان یا اراده انسان نمی‌بینیم. کلیسا و امپراتوری هستند که بر شأنت و شخصیت انسان‌ها غلبه دارند و همواره متفکران به دنبال جامعه‌ای بودند که در آن انسان‌ها دارای شأنی باشند. «درای شأنی باشند» دقیقاً همان عبارتی است که جان لاک مطرح می‌کند. اتفاقاً

در بینش متفکران ما، این مسئله مطرح شده است که انسان‌ها در دوره اول (که به آن دوران اصل استخدام می‌گوییم) هیچ شأنتی ندارند و استخدام می‌شوند تا دیگران سودی ببرند؛ اما زمانی که انسان‌ها آگاهی پیدا می‌کنند، قراردادی را شکل می‌دهند که در آنجا بهای انسان، بهای زندگی و ارزش انسان به‌نحو اعتباری فهمیده می‌شود. این در غرب به وجود آمد. مناقشاتی که از ماکیاولی در سده شانزدهم شکل گرفت تا حداقل انقلاب فرانسه، تاریخ پیچیده و دشواری است که در غرب به وجود آمد. مخالفان و موافقان انقلاب فرانسه، به‌خصوص آن‌هایی که در آلمان بودند، مانند هگل، شلینگ و دیگران، عنوان کردند که علی‌رغم تمام

صدماتی که ایجاد کرد، ولی این آغاز راه و توجه جدیدی به انسان و جامعه است. پس غرب تاریخ دشواری را درباره زندگی خودش تجربه کرده است، اما مهم‌ترین اتفاق در مغرب‌زمین، مدرنیته بود؛ یعنی تلقی این‌گونه بود که با ظهور مدرنیته، زندگی کاملاً دگرگون می‌شود. رابطه انسان با حکومت عوض می‌شود. هیچ پدیده‌ای در مغرب‌زمین، مهم‌تر از ظهور مدرنیته با همه‌اصلاعی نبود. انسان در اینجا جایگزین چیزی می‌شود که قبلاً از آسمان برای او می‌آوردند. انسان، محور می‌شود. داستان هیومنیزم، فقط انکار خداوندی که لزوماً به انکار آسمان منتهی می‌شود، نیست. داستان هیومنیزم، اصالت و ارزشی است که آن‌ها می‌خواهند به حیات انسان‌ها بدهند. نوع نگاهی که شما در دوره اول هیومنیزم در فلورانس می‌بینید، به‌گونه‌ای است که در هنر و مجسمه‌سازی آن‌ها، انسان محور قرار دارد. تلقی آن‌ها بر این بود که محور بودن انسان، تمامی مشکلات حیات او را حل می‌کند. تقریباً می‌توان گفت دوران مدرنیته با حرکت شتابانی، بسیاری از معضلاتی را که شکل گرفته بود، آشکار کرد.

پس غرب وقتی که وارد این دوره شد، تصور کرد که این پایان عقل بشر است. لذا نظریه پایان‌ها شکل گرفت: پایان دوره، پایان عقل، پایان جامعه، پایان انسان. پس از شکل‌گیری نظریه پایان‌ها، به تدریج دیدند که مشکلات دارد ظهور می‌کند. مهم‌ترین مسئله‌ای که عنوان کردند این بود که نتوانسته بودند فهم عمیقی از انسان ارائه کنند. آن‌ها بیشتر مغلوب تحولات اجتماعی و سیاسی شدند تا بنیان‌های فلسفی. به همین دلیل، انسانی که قرار بود دارای ارزش و جایگاهی باشد، به تدریج مقهور فرآیندهای اجتماعی و سیاسی شد. غرب دوباره اندیشید و به این نتیجه رسید که در دوره مدرنیته نتوانسته بودند آن چیزی را که انتظارات بشر و حیات آدمی بوده است حل کنند. از این روی، فکر کردند که با نظریه سبک زندگی، چنین چیزی امکان‌پذیر است. آن‌ها همچنان در جست‌وجوی پاسخ این سؤال بودند که چه مشکلی در دوران مدرنیته داشتیم؟ سپس تلقی‌شان این بود که فلسفه‌پردازی مهم‌ترین مشکل آن‌ها بود. لذا به دیدگاه اجتماعی و جامعه‌شناسانه روی آوردند.

گرچه ما در هیمنه غالب نگاه‌های جامعه‌شناسانه به سبک زندگی، به‌نحو بسیار پراکنده و اندکی، فلسفه حیات و الهیات پوششی را می‌بینیم، ولی آن‌ها غالب نیستند. هیچ کدام از نظریه‌های مربوط به فلسفه حیات یا نظریه مربوط به زیست‌جهان که در پدیدارشناسی به‌خصوص از طرف هوسرل و دیگران مطرح شده بود، نتوانست غلبه پیدا کند. این‌ها حداکثر نتوانست فقط در وجه معرفت‌شناسی به‌نحو اندکی کارآمدی داشته باشد. پس عین همان معضلی که در مناقشه عقل و ایمان در مغرب‌زمین شکل گرفته بود، در حوزه انسان هم به وجود آمد که انسان را چگونه نگاه کنند. انسان را مربوط به یک نگاه واقع‌گرایانه

فلاسفه



شناسان جامعه

بود که ما در مغرب زمین به قدرت
توجه کردیم، ولی از عدالت
غافل شدیم و آنچه مورد
غفلت واقع شده اکنون به
پاشنه آشیل نظریه قدرت
ما تبدیل شده است.

عین همین بحث را من درباره

سبک زندگی در غرب عنوان می‌کنم. همان

زمان که در غرب پرسش‌های فلسفی مربوط به انسان

و زندگی کم‌رنگ شد، به تدریج ناکامی‌های سبک زندگی خودش را نشان داد.

اینکه می‌گوییم کم‌رنگ شد از این روست که دیدگاه‌های اندکی وجود داشت، ولی

نمی‌توانستند تبدیل به نظریه غالب، پارادایم یا گفتمان بشوند. بنابراین در غرب ما

تجربه پرسش‌های فلسفی پراکنده‌ای داشتیم، اما پرسش غالب در سبک زندگی،

پرسش جامعه‌شناسانه بود و الان به تدریج پرسش فلسفی نسبت به سبک زندگی

در حال شکل‌گیری است. من معتقد هستم که به‌طور کلی دیدگاه سبک زندگی

و نوع نگاه به انسان و زندگی، در پریشی که غرب دارد به شیوه فلسفی مطرح

می‌کند، دگرگون خواهد شد.

بنده در تکمیل صحبت‌های شما یادآور شوم که بسیاری

از فیلسوفان پست‌مدرن اساساً در آکادمی‌های جامعه‌شناسی

به‌عنوان جامعه‌شناس شناخته می‌شوند؛ یعنی آن قدر وارد فضای

جامعه‌شناسی شده‌اند که بزرگان جامعه‌شناسی از آن‌ها به‌عنوان

جامعه‌شناس یاد می‌کنند، مثل رورتی، بودریار، دلوز و... من

می‌خواهم بحث را به افق دیگری ببرم. ما راجع به سبک زندگی،

که ترجمه لایف‌استایل است، مفصل صحبت کردیم. اما خود

مفهوم سبک زندگی فی‌نفسه، فراتر از پارادایم غربی، به معنای

شیوه و روش زندگی است؛ یعنی آن را می‌توان به هر جامعه‌ای

تعمیم داد و از سبک زندگی صحبت کرد. در غرب هم به شکل

فعلی رسیده است که به نام لایف‌استایل یا سبک زندگی به آن سر

و شکل علمی داده‌اند. شاید جوامع دیگر هیچ‌وقت به این مسئله

فکر نکرده بودند و یا درباره آن نظریه پردازی نکرده بودند، ولی به

هر حال دارای سبک زندگی هستند. اگر ممکن است این موضوع

را در افق تمدن‌ها و سرزمین‌های دیگر هم تبیین کنید.

من فکر می‌کنم مهم‌ترین بحث ما همین پریشی است که الان مطرح کردید.

صرف اجتماعی ببینند یا اینکه نه، از این منظر انسان فرو کاسته می‌شود به انسان
تک‌ساحتی و بنابراین باید او را جامع ببینند.

لذا در دوران طولانی مغرب‌زمین، هم به موضوع شهر، آرمان شهری و شهر

خدایی نگاه داشتند که حکومت و شهر و جامعه باید چگونه باشد و هم نگاهی

به موضوع انسان داشتند. غرب، علی‌رغم اینکه به‌نحوی پراکنده در دوره متأخر

درباره حیات اندیشیده بود، اما این‌ها کفایت نمی‌کرد. هیچ‌کدام از آن‌ها نتوانسته

بود جلوی آن غلبه‌ای را که در نظریه جامعه‌شناسانه نسبت به سبک زندگی وجود

داشت بگیرد یا آن مفهوم را تبدیل به مفهوم فلسفی کند و یک پارادایم دیگری را

عرضه کند. غرب در دو سده نوزدهم و بیستم به تدریج از نگاه‌های فلسفی به

انسان و زندگی کناره گرفت و نگاه‌های هنری، اجتماعی و سیاسی را غالب کرد.

این نگاه‌ها منجر به ارائه نظریه سبک زندگی شد.

سبک زندگی در غرب کارایی داشت، ولی به همان میزانی که مدرنیته،

سکولاریسم، اومانیسم و لیبرالیسم کارآمدی داشتند. این‌ها در دورانی کارآمدی

داشتند، اما زمانی که پرسش‌های فلسفی درباره انسان و سبک زندگی به شکل

جدی، تنها در سی سال اخیر در غرب شکل گرفت، ناکارآمدی این نظریه خودش

را نشان داد. یعنی در دورهای که انسان فاقد زندگی به معنای جدی بود، توانست

خودش را نشان بدهد. سبک زندگی توانست اراده آزاد شهروندان و انسان‌ها را

درباره گزینش زندگی نشان بدهد، اما زمانی که به تدریج پیش رفت، دیدند با

فقدانی درباره پرسش فلسفی مواجه است.

کتابی که جان راولز درباره تئوری عدالت نوشته است، نمونه بسیار بارزی از این

آگاهی است. وی معتقد است که غرب در دوره اول، که مقوم نظریه قدرت

بود، درست اقدام کرد؛ اما وقتی به تدریج پیش آمد، دید که وجه مهمی از آن،

یعنی عدالت را مورد غفلت قرار داده است. از زمان نشر کتاب «نظریه عدالت»

تا بیست سال بعد، شرح‌های بسیاری بر آن نوشته شده، زیرا توجهش به این نکته

این نکته فوق العاده مهم است و ما در حال حاضر متأسفانه داریم دست به اقتباس و تلفیقی می‌زنیم که نادرست است. اگر از اصطلاحی خوشمان آمد، می‌توانیم اصطلاح رقیب و معادلی برایش بسازیم؛ یعنی «سبک» به‌هیچ‌وجه متوجه غایات زندگی انسان نمی‌شود و با نظریهٔ سعادت‌مندی انسان گره نمی‌خورد. سبک زندگی علو در آخرت نیست، بلکه علو در دنیا است. بنابراین غرب وقتی برای خودش مفهومی تولید می‌کند، تجربه‌ای دارد. ما نباید با دستپاچگی و بدون هیچ تأملی، دست به اقتباس مفهومی بزنیم که تاریخ، مفاهیم و محتوایش متعلق به ما نیست. من معتقد هستم عباراتی که در آثار شهید مطهری و علامه محمدتقی جعفری و در آموزه‌های قرآنی ما وجود دارد، بدیل‌های بسیار مناسبی هستند.

اگر ما به دنبال سبک زندگی غربی هستیم، نمی‌توانیم از غربی‌ها در حیات جمعی، نگاه و زندگی دین‌دارانه بخواهیم و بگوییم که تنها زندگی دین‌دارانه شما را به سعادت می‌رساند، زیرا در سبک زندگی، انسان آزاد است. آیا ما به شهروندان و افراد جامعه می‌گوییم آزاد هستید که به هر نحوی که می‌خواهید به لذات دنیوی دست پیدا کنید؟ سبک زندگی در درجهٔ اول پرسش جامعه‌شناسانه، هیچ نسبتی با معنای زندگی ندارد. سبک زندگی سبک و شیوه‌ای است که انسان‌ها برای دست یافتن به رفاه، آرامش و لذات بیشتر در دنیا، به آن توجه می‌کنند. به همین دلیل، ما حکم می‌کنیم که این‌ها با هم جمع نمی‌شوند.

بنابراین من معتقدم ما هنوز در ایران فهم درستی از سبک زندگی نداریم. تلقی ما این است که سبک زندگی به معنای توجه عالی تر و عمیق تر به انسان است، در حالی که سبک زندگی توجه دنیوی تری به انسان دارد. من به همین دلیل، عنوان کردم که نظریهٔ سبک زندگی با پرسش فلسفی، ناکارآمدی، اشکالات و نقائص را نشان می‌دهد.

حتی اگر ما نگاه عمیق تری داشته باشیم، می‌توانیم بگوییم که لایفاستایل یا سبک زندگی غربی، نوعی بی‌حالتی است؛ یعنی مطابق فرمایش شما، فقط سبک است. به چگونه بودن انسان‌ها در زمان حال توجه دارد و غایت ندارد. شاید بتوان گفت که تجلی تمام مفاهیم غربی، اعم از مدرن و پست‌مدرن، فردگرایی، لذت‌گرایی، سودگرایی و امثالهم، در این مفهوم نهفته است.

این‌ها غالب هستند. در سبک زندگی، دنیا غالب است. آیا می‌توانیم بگوییم در سبک زندگی اسلامی، دنیا غالب است؟ این با آیات قرآن و روایات و آموزه‌های دینی جور در نمی‌آید. کسانی که علو در آخرت را می‌خواهند، به دنبال علو در دنیا نیستند. این فوق العاده نکتهٔ ظریفی است. اصلاً به مثابهٔ رد دنیا نیست؛

اندیشهٔ قرآنی و دینی و سنت ما به دنبال ضعیف کردن زندگی دنیوی انسان نیست. همان‌گونه که غزالی در «الاقصاف فی الاعتقاد» عنوان می‌کند: «ان مقاصد الخلق مجموعه من الدین و الدنیا» زندگی انسان جمعی از آخرت و دنیا است. در سبک زندگی، آخرت مفهومی ندارد.

در سبک زندگی، ساحت انسانی، اخلاقی و معنوی مفهومی ندارد. آنچه غلبه دارد لذت و تمتعات و رفاه دنیوی است. در غرب افرادی بودند که از این موضوع پرسش کردند و معنای زندگی را پیش کشیدند و تهی بودن در بعضی ساحت‌ها در سبک زندگی، مانند لذات ما در اندیشهٔ اسلامی، لذات، رفاه و تمتعات دنیوی را نفی نمی‌کنیم، ولی آن‌ها را غایت و وجه سیطرهٔ گونهٔ حیات انسان هم نمی‌دانیم. اگر ما این دغدغه را داریم که براساس آموزه‌های دینی، زندگی را برای انسان تعریف کنیم، باید حیات معقول و زندگی نیک را تعریف کنیم که

مدتی است در ایران مسئلهٔ سبک زندگی مطرح شده و کارهایی پژوهشی در این زمینه صورت گرفته است؛ توصیه‌ها و راهبردهایی بیان شده است که بعضی تلقی می‌کنند ما می‌توانیم از این نظریه به‌عنوان پردازش به زندگی، انسان و سبک زندگی، در جامعهٔ اسلامی خودمان استفاده کنیم. تمرکز سخنان روی ایران است. من به‌طور کلی موافق این نظریه نیستم که مفاهیم در خلأ شکل می‌گیرند. برعکس، مفاهیم براساس تجربهٔ زیسته شکل می‌گیرند. این گونه نیست که ما آزادی را از غرب جدا کنیم و بعد عنوان کنیم که غرب آزادی را نمی‌فهمد و آنچه ما بیان می‌کنیم آزادی است. این گونه نیست که بیان کنیم آنچه را که در غرب به نام تعجب یا پارلمان شکل گرفته است، تعجب و پارلمان نمی‌دانیم و ما به دسته‌بندی‌ها حزب، و به مشورت پارلمان می‌گوییم. عین همین سخن دربارهٔ دموکراسی صدق می‌کند؛ یعنی اگر در دموکراسی، آزادی، رقابت و مشارکت فراگیر نباشد و ما آن را دموکراسی بنامیم، یا شوخی کرده‌ایم یا دقیقاً نمی‌دانیم که دموکراسی چیست. من اصلاً مرادم این نیست که حتماً باید غربی باشیم. می‌خواهم بگویم وقتی مفهومی در غرب متولد شده، الزامات و تاریخ خاص خودش را دارد. من معتقد نیستم که می‌شود مفاهیم را از تاریخ و از تجربیاتش جدا نمود و به‌گونهٔ دیگری تفسیر کرد. حقیقت این است که لایفاستایل، لایفاستایل است. کاری به معنویت و دین ندارد. کاری به اینکه شیوه‌ای بر گرفته از آموزه‌های دینی و قرآنی، پیامبر اکرم، ائمهٔ معصوم یا صحابه و دوران صدر اسلام باشد، ندارد. لزومی ندارد که ما مفهومی را که در غرب متولد شده، رشد کرده و با تاریخ آن و الزاماتی همراه است، با صراحت به کار بگیریم. علامه محمدتقی جعفری بحثی دربارهٔ زندگی دارد و در آن اصطلاح قرآنی «حیات طیبه» را پیشنهاد می‌کند. حیات طیبه چقدر با سبک زندگی فاصله دارد؟ بخواهیم یا نخواهیم، در سبک زندگی بر خورداری از رفاه، لذات و وجوه دنیوی وجود دارد.

مثلاً ملاک سازمان ملل در گزارش‌های خود دربارهٔ توسعهٔ افتگی جوامع، سطح رفاه آن‌هاست. توسعه یک مفهوم خالی و انتزاعی نیست. توسعه مفهومی است که در غرب شکل گرفته است. آن‌ها وقتی می‌خواهند گزارش بدهند، نمی‌گویند کشوری که دارای بیشترین قاریان قرآن یا زندگی سالم دینی باشد، توسعه‌افته است. پس ما باید به‌طور کلی از این مفهوم که بار تاریخی، معنایی و آموزه‌های خاص خودش را دارد، دست بکشیم، یا باید در مفاهیم سنت خودمان دست ببریم. مدینهٔ فاضلهٔ فارابی یعنی مدینهٔ مبتنی بر فضیلت‌های چهارگانه. وقتی قرآن می‌گوید حیات طیبه، یعنی زندگی‌ای که کاملاً با توجه به شأنیت، عبادت و بندگی انسان نسبت به خدا شکل گرفته است. اینجا دیگر بحث از سبک زندگی نیست.

پس ما و همهٔ جوامع دیگر، در سنت دینی و تاریخی خودمان، با تجربه‌ای مواجه هستیم که نمی‌توانیم آن را کنار بزنیم و به‌نحوی تطبیق‌گونه و تمایل‌گونه آن تجربه را درون سبک زندگی ببریم و بگوییم این سبک زندگی ماست. نه! غرب اصطلاح سبک زندگی را پدید آورد. ما می‌توانیم جامعه، انسان و زندگی سالم و نیک، مانند آنچه در اندیشه‌های ایرانیان بود، داشته باشیم. پس این اصطلاح، اصطلاح صرف و توخالی نیست. مفهومی است که با تاریخش آمده است و هر جا برود با تاریخش می‌رود. اینکه ما تنها اصطلاح سبک زندگی را بگیریم و مفاهیم دیگری مانند معنویت انسان، اخلاق‌مندی انسان، توجه انسان به سعادت و دوری از شقاوت و امثال این‌ها را بر آن بار کنیم، امکان‌پذیر نیست، چون این‌ها در سبک زندگی غرب وجود ندارد. لزومی ندارد که ما همهٔ مفاهیم قدرتمند، ارزشمند و پرهیبت‌مان را درون واژه‌های قرار بدهیم که در غرب متولد شده است. دقیقاً نظیر همین بحث دربارهٔ آزادی، جامعه و انسان وجود دارد. ما نباید انسانی را که در غرب تعریف می‌شود با انسانی که در سنت ما تعریف می‌شود یکسان بدانیم. ما داریم از دو انسان حرف می‌زنیم.

اگر خوش‌بینانه، ساده‌لوحانه یا به شکل سطحی به سبک زندگی نگاه کنیم، تصور می‌کنیم یک مفهوم تهی است که می‌توان آن را به هر جا برد و هر چه را می‌خواهیم می‌توانیم بر آن بار کنیم. سبک زندگی تاریخ، رهیافت، شیوه‌ها و حیاتی از مغرب‌زمینیان را به دنبال خود دارد و به آسانی نمی‌شود این مفهوم را از زمینه و زمانه‌اش جدا کرد.

همان حیات طیبه است. به نظر من، حیات طیبه با سبک زندگی، تفاوت بنیادین دارد. ما به هیچ وجه نمی‌توانیم مفاهیم معنوی اخروی و انسانی استعلایی را در سبک زندگی، به نحو تطبیقی و اجباری بگنجانیم. اگر گنجاندیم، آنچه باقی می‌ماند، دیگر سبک زندگی نیست.

بنابراین ما در ایران نباید اشتباهی که در غرب صورت گرفت و همان غلبه نگاه جامعه‌شناسانه به سبک زندگی بود، تکرار کنیم. باید نگاه فلسفی، حتی نمی‌گوییم نگاه الهیاتی، به سبک زندگی داشته باشیم. ببینیم که در سبک زندگی، به دنبال چه چیزی هستیم؟ آیا در جست‌وجوی لذت و رفاه بیشتر انسان‌ها هستیم یا در جست‌وجوی پرورش از جایگاه و ارزش و اهمیت انسان در مجموعه آفرینش و زندگی؟ من معتقد هستم که پرسش اصلی در مورد انسان، پرسش دوم است و با سبک زندگی ناسازگاری دارد. این همان پرسشی است که به تدریج در غرب شروع شده است. ما می‌توانیم از این پرسش‌ها و انتقاداتی که آن‌ها را رویکرد نقادانه نسبت به سبک زندگی پیش کشیده‌اند، به عنوان مقدمه استفاده کنیم و در عین حال، پرسش فلسفی را، که بر اساس فلسفه اسلامی، تفکر اسلامی و اندیشه اسلامی می‌توانیم در سبک زندگی داشته باشیم، آغاز کنیم.



تفکر و مناسبات جمعی ما، چه عرضه کرده‌اند. ما بدون مطالعه و باز کاوی در سنت و آثار متفکرانمان، از فارابی، ابن سینا، سهروردی، غزالی و ملاصدرا گرفته تا علامه طباطبایی، مطهری و دیگران، نمی‌توانیم دست به پرسش جدی بزنیم. تنها می‌توانیم دست به التقاط بزنیم. ما باید با آموزه‌های دین، سنت و متفکرانمان درباره اخلاق، اجتماع، سیاست و سبک زندگی بیندیشیم.

مثلاً فارابی عنوان می‌کند جامعه‌ای سالم است و انسان‌ها در آن به سعادت می‌رسند و از زندگی مبتنی بر حقیقت برخوردار می‌شوند که مبتنی بر فضایل چهارگانه‌ای باشد که مهم‌ترین آن‌ها فضیلت فکری است. اگر ما این سنت را نشناسیم، طبیعی است که دموکراسی زده، آزادی زده و هیومنیزم زده می‌شویم. تا زمانی که ما با سنت، تفکرات و آموزه‌هایمان درباره انسان و ارزش زندگی آشنا نشویم، هر رویکردی که انتخاب می‌کنیم، چیزی غیر از رویکرد التقاطی صرف نخواهد بود و هیچ مشکلی را حل نخواهد کرد؛ یعنی مانند همان جریان قبل، در دورانی ممکن است غلبه بیاید، ولی در جامعه ما تبدیل به سرایی می‌شود و نمی‌تواند جامعه و انسان سالم را شکل دهد.

غرب همواره سنتش را خوانده و دست به بازسازی آن زده است. سبک زندگی غرب حاصل بازخوانی سنتش در طول دوران میانه هزارساله‌اش (قرون وسطا) بوده است. دوران میانه‌ای که در آن، انسان ارزشی نداشت و به کل فراموش شده بود. هر چه کلیسا حکم می‌کرد، از دیدگاه آن‌ها علیه انسان و انسانیت بود و آزادی، ارزش و تفکر را از انسان می‌گرفت. انسان غربی در پی آن بود که بتواند در پرتو بازخوانی گذشته خود، راهی را تعیین کند. ما راهی نداریم که گذشته خودمان را بخوانیم. ما باید با گذشته خودمان، گفت‌وگو و منطقی مکالمه‌ای به سانس رابطه من - تو داشته باشیم؛ یعنی نسبت به گذشته و تأثیری که در آینده و مطالعه امروزمان دارد، آگاه باشیم. این کلیدی‌ترین رمز غرب است و ما متأسفانه از آن بی‌بهره‌ایم. ما حداقل می‌توانیم این درس را از غرب بگیریم که بدون گذشته، آینده‌ای نخواهیم داشت. متفکران غربی دائماً گذشته خودشان را مورد مطالعه قرار می‌دهند. ما هم اگر می‌خواهیم در سبک زندگی، راه مستقلی را در پیش بگیریم، ابتدا باید سنتمان را بازخوانی کنیم و راهی که غرب رفته است مطالعه نماییم تا بتوانیم آگاهانه برای انسان و زندگی او نظریه پردازی کنیم.

وقتی که مدرنیته وارد ایران شد و فرآیند مدرنیسم نیز اسیون اتفاق افتاد، چند عکس‌العمل متفاوت دیدیم. بعضی‌ها با آغوش باز مدرنیته را پذیرفتند و احساس کردند که می‌تواند جواب‌گوی نیازهای ما باشد. بعضی‌ها به کل موضع‌گیری کردند و گفتند این چیزی است که از سرزمین‌های بیگانه یا دیار کفر وارد می‌شود و به هیچ وجه نمی‌تواند با ما سازگاری داشته باشد. بعضی‌ها هم موضع بینابین گرفتند و گفتند بعضی از قسمت‌های آن را می‌توان اخذ کرد و بعضی قسمت‌ها را نمی‌توان و باید این دو قسم را تفکیک کنیم. با فرمایشات شما، این مسئله مشخص شد که چون ما در بین خودمان تعریف درستی نداشتیم و غایت و هدف خودمان را نمی‌شناختیم و همین‌طور نسبت به غرب و نوع نگاه و گفتمان آن‌ها درباره زندگی، جهان، حیات، انسان و مفاهیم اساسی دیگر شناخت نداشتیم، نتوانستیم یک موضع درست داشته باشیم. ارزیابی شما چیست؟

دقیقاً همین‌طور است. ما ابتدا باید سنتمان را بشناسیم. ما از متفکرانمان دور هستیم. متأسفانه حتی تحصیل کرده‌های ما تصور می‌کنند که گذشته ما مرداب است. تصور می‌کنند که سنت ما ناکارآمد است. هیچ ملت و جامعه‌ای نمی‌تواند پیوندش را با سنتش قطع کند. اگر قطع کند، آینده‌ای ندارد. هر جامعه‌ای را که شما بی‌گذشته تلقی کنید، بی‌آینده است. این پرسش، پرسش فلسفی است. این پرسش جامعه‌شناسانه نیست؛ یعنی تعریفی که ما در فلسفه از گذشته داریم، بنیادی است که دائماً باید مورد بازخوانی و واکاوی قرار بگیرد. ما به دلیل آنکه شناختی نداشتیم، سنتمان را کنار زدیم و بدون شناخت، فریفته شدیم. در دوره‌ای، غرب‌گرای غرب‌گرا و در دوره‌ای غرب‌ستیز غرب‌ستیز شدیم. این دو فرآیند کاملاً نشان‌دهنده عدم آگاهی ماست. ما در دورانی که شناخت کافی پیدا کردیم، تصمیم گرفتیم به غرب‌شناسی روی بیاوریم. غرب‌شناسی ناشی از این است که ابتدا خودمان را بشناسیم. ابتدا بدانیم چه داریم و متفکران ما درباره اخلاق، انسان،

بنده در تکمیل فرمایش شما عرض می‌کنم که ما از پرسش فلسفی هم باید یک قدم بالاتر بیاوریم و از فلسفه هم فراتر برویم و بگویم ما باید حکمت اسلامی و دینی را مینا قرار دهیم؛ یعنی چه بسا فلسفه هم یکی از آن مواردی باشد که ما نشناخته و ندانسته از غرب گرفته‌ایم. اگر ما به خودمان برگردیم، در تفکر و اندیشه، حتی یک گام از غرب جلوتر هستیم و حتی نیاز نیست به فلسفه متمسک شویم.

حداقل می‌توانیم با تکیه بر حکمت اسلامی، دست به تفکر بزنیم. بله، یعنی نظامی فراتر از آنچه از غرب آمده است. نتیجه برای غرب است. هایدگر به غرب تعلق دارند. ما نمی‌توانیم به راهی برویم که نیچه رفت و همان پرشی را که از غرب مطرح کرد، مطرح کنیم و بگویم برای ما و درباره شرایط ما هم قابل استفاده است. ما می‌توانیم از روش آن‌ها در پرشگری استفاده کنیم. اما وقتی از فلسفه و تفکر اسلامی بهره‌مند هستیم، می‌توانیم پرسش‌مان را به طور حقیقی و درست مطرح کنیم، چون این پرسش مربوط به سنتی است که در آن، این حکمت شکل گرفته است.

سبک زندگی در غرب کارایی داشت، ولی به همان میزانی که مدرنیته، سکولاریسم، او ما نیسم و لیبرالیسم کارآمدی داشتند. این‌ها در دورانی کارآمدی داشتند، اما زمانی که پرسش‌های فلسفی درباره انسان و سبک زندگی به شکل جدی، تنها در سی سال اخیر در غرب شکل گرفت، ناکارآمدی این نظریه خودش را نشان داد.

نکات تلغته آرایش جدید زندگی

تبیین جامعه‌شناختی مفاهیم و برداشت‌های مدرن از زندگی



دکتر محمدسعید
ذکایی
استاد جامعه‌شناسی دانشگاه
علامه طباطبائی (ره)

سبک زندگی به‌عنوان یک دستور کار مطالعاتی در علوم اجتماعی، تقریباً از اوایل قرن بیستم به بعد با توجه به رشد شهرنشینی و صنعتی شدن، تفکیک اجتماعی فزاینده و به‌ویژه مصرف‌گرایی برآمده از ظهور طبقات متوسط جدید، شکل گرفت. از این دوره به بعد، عوامل غیراقتصادی و نحوه مصرف کردن، بیش از پیش معیاری تمایزبخش شد. اولین جرقه‌های نظری را آرای اندیشمندانی همچون زیمل و وبر شکل داد؛ البته پیش از آن‌ها آرای ویلن هم تأثیر گذار بود.

پیدا کردن تعریفی از سبک زندگی که همه درباره آن توافق داشته باشند، دشوار است. در بیان این تعریف، می‌توانیم سطح تحلیل را بر شخصیت و هویت فردی استوار کنیم، به گروه‌بندی‌ها و دسته‌بندی سلیقه‌ها و تمایل‌های جمعی توجه کنیم و تمرکز را در سطح کنش و رفتارهای ملموس قرار دهیم یا اینکه بر عکس، تأکید را بر ارزش‌ها، گرایش‌ها و نگرش‌ها استوار کنیم، به رفتارهایی که به صورت عادی و روزمره در مسیر زندگی ممکن است تجربه شود، نظر افکنیم یا در جست‌وجوی رفتارهایی برآییم که بیشتر ظرفیت تمایزبخشی داشته باشند. بسته به زمینه‌ها و عرصه‌های دیگر، می‌توان به تعاریف و سویه‌هایی دست یافت که طبیعتاً مبنایی برای اختلاف‌نظر در تعریف و مفهوم‌سازی از سبک زندگی ایجاد می‌کنند. تنوع چشم‌اندازها و ظرفیت‌های مفهومی و نظری سبک زندگی، طیف گسترده‌ای از رشته‌ها را به سوی خود جلب می‌کند: از اقتصاد و اقتصادسنجی و بازاریابی گرفته که با الگوهای مصرف‌سروکار دارند تا روان‌شناسی که بیشتر به شخصیت و همسویی و ناهم‌سویی مؤلفه‌های سبک زندگی فردی می‌پردازد تا علوم اجتماعی متعارف که بیشتر به الگوها، زمینه‌ها و آثار اجتماعی آن علاقه‌مند است.

آنچه به‌طور متعارف از فضای سبک زندگی به ذهن متبادر می‌شود و علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی به‌طور اخص آن را در دستور کار خود قرار می‌دهند، فاصله گرفتن از نگاه‌هایی با محوریت طبقه اقتصادی برای تمایزبخشی گروه‌بندی‌های جمعی و در مقابل حرکت کردن به سمت و سوی مصرف و ذائقه است. اگر بخواهیم فارغ از اختلاف نظر، تعاریفی از فضای مفهومی سبک زندگی مطرح سازیم، می‌توانیم آن را الگوهایی از سلیقه و رفتار تلقی کنیم که می‌تواند زمینه را برای تفکیک، دسته‌بندی و تمایز گروه‌های اجتماعی کوچک‌تر یا بزرگ‌تر، براساس نوع نگاه آن‌ها به مصرف

و کنش‌های زندگی روزمره فراهم سازد. با توجه به بستر تعاملات جهانی و گسترش طبقه متوسط جدید در جامعه ایرانی، همچنین اهمیت یافتن مصرف به‌عنوان معیاری هویت‌بخش و تمایزبخش و نیز رواج ارزش‌های فردگرایانه، به‌خصوص در سال‌های بعد از جنگ تحمیلی، سبک زندگی اهمیت ویژه‌ای یافته است. اهمیتی که فراغت برای طیفی از گروه‌های اجتماعی، به‌خصوص طبقه متوسط و به‌طور اخص جوانان، پیدا کرده است، تحریک‌های اجتماعی و جغرافیایی، جابه‌جایی‌های جمعیتی، هم‌از روستاها به شهرها و هم در درون شهرها و هم آنچه اصطلاحاً آن را مهاجرت‌های جهانی یا بین‌المللی می‌نامند، آرایش نیروهای اجتماعی و فرهنگی مؤثر بر جایگاه، موقعیت و نوع ارزش‌ها و نگرش‌های مصرفی و هویتی ایرانیان را به‌طور جدی متحول ساخته است. البته باید در رأس این تحولات، نقش رسانه‌های جدید در گشودن مرزها و افق‌های فرهنگی و در نتیجه، تحریک تأمل و بازاندیشی در مصارف زندگی روزمره را نیز افزود. به‌نظم این‌ها برخی از زمینه‌هایی است که ظرفیت به‌کارگیری مفهوم سبک زندگی را در جامعه ایرانی به‌خوبی نشان می‌دهد.

از سوی دیگر، سیاست و گفتمان سبک زندگی در ایران نیز در دو دهه اخیر تحولات چشمگیری را به‌خود دیده است. دو گفتمان متفاوت، فضای مفهومی سبک زندگی در ایران را نمایندگی می‌کنند. نوع اول، گفتمان آکادمیکی است که به آن و برخی زمینه‌های آن اشاره شد. گفتمان دوم که رواج و مباحث درباره آن به سال‌های اخیر مربوط است، سبک زندگی را بیشتر در معنای شیوه زندگی و در امتداد فرهنگ عمومی و سیاست‌های مربوط به آن می‌داند.

من شیوه زندگی را مفهومی عام‌تر از سبک زندگی می‌دانم که قلمرو آن فرهنگ عمومی است. شیوه زندگی بیشتر معطوف به موقعیت ساختاری و زمینه‌های فرهنگی پیش از مدرنیته متأخر و پیچیدگی‌های برآمده از آن است. شیوه زندگی، نظم و آرایش عادی فرهنگی روزمره است. وقتی از شیوه زندگی صحبت می‌کنیم، باز هم می‌توان با همان مؤلفه‌ها و رفتارهایی که سبک زندگی را به آن منتسب می‌کنیم، سروکار داشت؛ یعنی در نهایت، آنجا هم با شغل افراد، تحصیلات، محل سکونت، نحوه پوشش، نحوه غذاخوردن، گفت‌وگو کردن و تجربیات مشابه در زندگی روزمره مواجه هستیم. این‌ها معیارهایی هستند که می‌توانند بر شیوه زندگی افراد اثر بگذارند.

ولی سبک زندگی به معنای مدرنی که ما امروز می‌شناسیم، ویژگی‌های دیگر و متفاوتی نیز دارد. بخشی از آن سهم انتخاب فردی، استقلال عمل و عاملیت و نیز به رسمیت شناخته شدن است. بخش دیگر آن نیز انسجامی است که معمولاً مؤلفه‌های تشکیل دهنده آن نمایش می‌دهند. شاید مانند یک نخ تسییحی است که باید این اجزاء را در امتداد یکدیگر سازمان دهی کند. البته در مواردی نیز ممکن است از دید یک ناظر، همسویی و انسجامی در مؤلفه‌ها نباشد یا حتی خود فرد به ناسازگاری مؤلفه‌های آن واقف باشد؛ ولی اصرار بر تداوم عمل خود داشته باشد و از آن لذت ببرد و برای آن معنا یابد. شما ضرورتاً نمی‌توانید این‌ها را در شیوه زندگی سراغ بگیرید. عناصر شیوه زندگی ممکن است عامدانه در خدمت نمایش تمایز در میدانی اجتماعی نباشد که نگاه و ارزیابی دیگران و به رسمیت شناختن آن‌ها را طلب می‌کند.

البته تمایزهای دیگری هم وجود دارد که مجال بحث آن در اینجا نیست. در مجموع، ظرفیت‌ها و موقعیت تاریخی، توسعه‌ای و فرهنگی ایران، سبک زندگی را تابع موقعیت‌های محلی خود می‌سازد. برای مثال، در متن و فضای مدرن یا مدرن متأخر، نظریه پردازانی از این صحبت می‌کنند که لحظه تولید، لحظه مصرف هم هست یا به مصرف کنندگان قدرت بازبینی نقادانه یا بازاندیشانه‌ای را می‌بخشد که بتواند مصرف را در خدمت نیازهای واقعی و اصیل قرار دهد و به‌عنوان مثال، بتواند از آن رمزگشایی کند یا حساسیت‌ها و نگاه ارزیابانه‌ای را به آن داشته باشد. در متن جامعه مدرن غربی از این صحبت می‌شود که مصرف به معنای پیوندی می‌یابد. این پیچیدگی‌ها که در متن جامعه غربی به خاطر تفکیک اجتماعی بیشتر و زمینه‌های متفاوت ساختاری ظهور می‌یابد، وضعیت متفاوتی بر زمینه‌ها و سیاست سبک زندگی آن‌ها حاکم می‌سازد که از جهاتی ممکن است با منطق و میدان عمل آن در ایران متفاوت باشد. بنابراین، طبیعی است که برخی از این مفهوم‌سازی‌ها و تئوری‌ها، شرح منصفانه‌ای از تجربه سوژه ایرانی برای مصرف به‌دست نمی‌دهد. لحظه مصرف مثلاً مد، اگر مد را به لباس و آرایش محدود کنیم، برای جوانان ایرانی بیش از آنکه در وجه غالب تمایزبخشی باشد، ممکن است بیشتر رفتاری برای همراهی و هم‌نوایی و کنش جمعی تلقی شود. اگر چه این انتخاب سبک زندگی برای طیف کوچک‌تری تمایزبخش است و با معنای سبک زندگی منطبق می‌شود، احتمالاً برای طیف غالب مصرف‌کننده جوان ایرانی، رفتاری برای هم‌نوایی است و ضرورتاً پیچیدگی تمایزجویی‌های زیبایی‌شناسانه و پست‌مدرن و معیارهای معنابخش آن را به‌نمایش نمی‌گذارد.

با وجود تفاوت‌ها و نسبیت‌های فرهنگی و تاریخی، به‌نظر می‌رسد میل به متفاوت بودن یا جست‌وجو کردن میدان‌هایی که بتواند امکانی متفاوت برای خوب‌شدن‌یابی فراهم کند یا فرد را در آرایش متفاوتی از روابط و مناسبات نمادین قدرت در زندگی روزمره قرار دهد، تقویت شده است. به‌نظر می‌رسد این تحولات در فرایندی تدریجی در جامعه ایران تحقق یافته است. اگر قرار بود این سبک‌ها خیلی رادیکال و قطبی کنار هم آرایش پیدا می‌کردند، شاهد تنش‌های اجتماعی و جلوه‌هایی دیگر در متن جامعه ایرانی بودیم.

برای مثال، اگر جوانان را نماینده اقبال بیشتر به سبک زندگی مدرن امروزی بدانیم، می‌توان استدلال کرد که در جامعه ایرانی، این حرکت به سمت امروزی‌شدن و تجدد، با هم‌نوایی و هماهنگی نسبتاً بیشتری صورت گرفته است، به گونه‌ای که کمتر به فاصله‌های اجتماعی و فرهنگی شدید یا آنچه در مقاطعی از آن به انقطاع نسلی یاد می‌شد، انجامیده است. هم‌زیبایی و تجربه مشترک والدین و فرزندان را در طیفی از مصارف و سبک‌های زندگی به‌وضوح می‌توان مشاهده کرد که به اصطلاح، امروزی و مدرن هستند و

نسل بزرگسال با فاصله با آن مواجه شده و تجربه زیسته اولیه مستقیمی از آن نداشته است. فرهنگ رسانه‌های نو، زبان مشترکی را دست‌کم به عموم افراد طبقه متوسط شهری بخشیده است و میل و زمینه بیشتری برای اجتماعی‌شدن و دوطرفه‌والدین و فرزندان و تأمل و بازبینی آن‌ها در سبک‌های زندگی خود برانگیخته است. طبیعی است که تغییر در سلیقه‌ها و رفتار، مستلزم تغییر در نگرش و ارزش‌هاست. بزرگ‌ترها هم علاقه‌مندند که در زبان جوان‌ترها سهیم و شریک باشند؛ از مصرف سینمای خانگی گرفته تا کار با اینترنت و استفاده از شبکه‌های اجتماعی مجازی و حتی به کارگیری امکانات جوان‌پسند تلفن‌های همراه.

بنابراین باید این تحول را حرکتی به سمت امروزی‌شدن سبک زندگی دانست. در عین حال، باید احتیاط کنیم که این سرعت‌بخشیدن به معنای تقابل شیوه‌ها و سبک‌های زندگی سنتی و ناتوانی آن‌ها در انطباق با سبک‌های زندگی مدرن نیست. دوتایی و دووجهی ساختن این بحث، خیلی گویا نیست و چندان کمکی به پیشبرد آن نمی‌کند. عناصر مدرن سبک زندگی همیشه معنا و نیازهای سنتی‌تر را دست‌مایه و پشتیبان خود قرار می‌دهند. همچنین این عناصر مدرن نیز گاه در خدمت احیا و بازآفرینی کردن معنا و تجربه سنتی قرار می‌گیرد. استفاده‌های دوستانه، خانوادگی و گروهی از تلفن همراه و به کارگیری آن برای زیارت‌های نیابتی مجازی، تنها نمونه‌هایی از این اختلاط در موقعیت و معانی هستند. به نظر من سنت در مواردی به‌واسطه همراه‌شدن با سبک‌ها و مؤلفه‌های مدرن، بازتعریفی از خود به‌دست می‌دهد.

دین در جامعه ایرانی مؤلفه مهمی است که در سطوح مختلف اجتماعی سرمایه فرهنگی، اجتماعی و نمادین تولید می‌کند. بنابراین، سرمایه دینی وجه تمایز است که کشورها را متفاوت می‌سازد. آنجا که دین به‌عنوان ارزش، نهاد و نوعی ویژگی مهم فرهنگی مطرح است، خود به‌خود تولیدکننده نوعی صورت‌های رفتاری و مصارف فرهنگی است که با ارزش‌های دینی منطبق هستند. در متن غربی، دین اغلب به‌عنوان ارزشی فردی تلقی می‌شود؛ البته در سطوحی کمتر یا بیشتر، انسجام‌بخش هم هست. دین آنجا هم اهمیت دارد؛ ولی اهمیت آن در حدی نیست که مثلاً طبقه، جنسیت یا انتخاب‌ها و سلیقه‌ها و ارجحیت‌های مصرفی، تعیین‌کننده سبک زندگی مطرح است. در کشور ما، دین می‌تواند تولیدکننده و مروج سبک‌های خاص زندگی هم باشد. همچنین می‌تواند نیاز به کسب هیجان و وجود میدان‌هایی برای خودابرازای و تخلیه هیجان‌ها را نیز به‌خوبی پاسخ دهد. این تحلیل را وامدار دور کیم هستیم که حدود صد سال پیش، برای مثال، بحث از بازنمایی‌های جمعی کرد. به‌طبیع، در میدان غربی این بازنمایی جمعی ممکن است، برای مثال، در کلوب شبانه و عرصه‌های مشابه جست‌وجو شود؛ ولی در میدانی که ارزش متفاوتی بر آن مستولی است، مثل جامعه ایران، این هیجان را می‌توان با مرجعیت و اهمیت ارزش‌های دینی در جامعه پیوند زد. البته باید توجه کرد

که ترویج سبک، پیچیدگی‌های زیادی دارد و عناصر اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و بازنمایانه هم‌زمان در آن دخیل هستند. سبک‌سازی فرایندی یک‌طرفه و از بالا به پایین نیست. هم از بالا به پایین فعال می‌شود و هم از پایین به بالا و هم مستلزم بده‌بستان‌هایی در لایه‌های موازی تولیدکنندگان و کاربران است. واسطه‌های فرهنگی نیز می‌توانند سهمی تعیین‌کننده در ترویج یا تغییر و بهسازی سبک‌های زندگی داشته باشند. در ایران، واسطه‌های فرهنگی به‌واسطه بدنه تحریف بخش غیردولتی و نوپا بودن بسیاری از خدمات و صنایع مربوط به تولید فرهنگ، چندان رشد نکرده‌اند و هنوز پاسخ‌گوی تقاضاها و تنوع سلیقه‌های مصرفی فرهنگی جامعه نیستند.

با وجود تفاوت‌ها و نسبیت‌های فرهنگی و تاریخی، به نظر می‌رسد میل به متفاوت بودن یا جست‌وجو کردن میدان‌هایی که بتواند امکانی متفاوت برای خوب‌شدن‌یابی فراهم کند یا فرد را در آرایش متفاوتی از روابط و مناسبات نمادین قدرت در زندگی روزمره قرار دهد، تقویت شده است.

نظریه سبک زندگی

نظریه‌های مرتبط با سبک زندگی

معمولاً برای ما این سؤال که چرا شرایط تغییر نمی‌کند، مطرح نمی‌شود، بلکه به محض تغییر شرایط، این سؤال پیش می‌آید که چرا شرایط تغییر کرد؟ برای پاسخ به این سؤال که چه عاملی باعث تغییر در روند موجود شد و ما را با پیامدها و علل جدید مواجه ساخت، به سراغ نظریه‌ها می‌رویم. از این مقدمه می‌توان دریافت که انسان‌ها در زمان تغییر، به دنبال پاسخ به چرایی و چگونگی می‌روند. اگر فضای زیست، تفکر، نگرش و معیشت انضمامی ما یک فضای ثابت باشد، کمتر سؤال از چرایی و چگونگی آن مطرح می‌شود؛ چرا که ثبات، امری عادی است.

در جامعه سنتی، تغییرات اساسی وجود ندارد و تغییرات بسیار کند و نامحسوس هستند؛ اما در جامعه مدرن، تغییر سریع وجود دارد. اگر چه در برخی از دوره‌ها، جامعه مدرن شاهد تغییرات مؤثرتر و شدیدتری بوده است، هیچ زمانی نیست که جامعه مدرن خالی از تغییرات سریع بوده باشد. می‌گویند جوامع از ۱۹۸۰ به این سو، لحظه‌به‌لحظه در حال تغییر هستند. در نتیجه، تغییر، مؤلفه جامعه مدرن است و به همین دلیل، آن‌هایی که اهل دقت هستند معتقدند جامعه‌شناسی، علم جامعه مدرن است. در جامعه مدرن، علاوه بر اینکه انسان‌ها در حال تغییر هستند، نسبت به این تغییرات علم دارند. اگر چه در زندگی افرادی که دو نسل قبل از ما زندگی کرده‌اند هم تغییراتی نسبت به گذشته خودشان وجود داشته، این تغییرات با آگاهی آنان همراه نبوده است. در نتیجه، اولین ویژگی جامعه مدرن این است که در حال تغییر سریع است و دومین ویژگی این جامعه، آگاهی افراد نسبت

به تغییرات خودشان است.

انسان جامعه امروزی نسبت به باورهای گذشته خود، تردید و تشکیک می‌کند و ممکن است در آینده هم به تغییر باورهای فعلی خود شک کند. از اینجا به یک مسئله سوم می‌رسیم که انسان جامعه مدرن، علاوه بر اینکه تغییر می‌کند و علم به تغییر دارد، تغییر را امری ارزشمند می‌داند. انسان امروزی تغییر را بدون توجه به اینکه چه محتوایی دارد، می‌خواهد.

برخی می‌گویند حرف اسلام در برابر تغییرات جامعه مدرن چیست؟ فرض سؤال آن‌ها این است که تغییر درست است، حالا پاسخ اسلام به این تغییرات چیست؟ معمولاً از فقها و روحانیون این سؤال را می‌پرسند: موضع اسلام در برابر تغییرات جامعه چیست و آیا شما می‌خواهید همچنان بر طبل اسلام سستی بکوبید؟ باید توجه داشت این سؤال در قالب گفت‌وگو ارزشمند بودن تغییر، شکل می‌گیرد.

برخی از نظریه پردازان مدرن‌نویس در تعریف مدرنیته می‌گویند مدرنیته فضای اصالت تغییر است. در نتیجه، نظریه پردازان علوم اجتماعی سعی می‌کنند تغییر را بفهمند. البته برخی نظریه پردازان معتقدند علاوه بر تبیین تغییر، باید ثبات را هم تبیین کرد و مسئله فقط تغییر نیست، اما همین‌ها از این موضوع که انسان‌ها از منظر تغییر به ثبات می‌رسند، غفلت می‌کنند؛ به این معنا که انسان‌ها هنگامی که تغییر را می‌بینند، متوجه ثبات می‌شوند و در شرایط طبیعی، ثبات را نمی‌بینند.

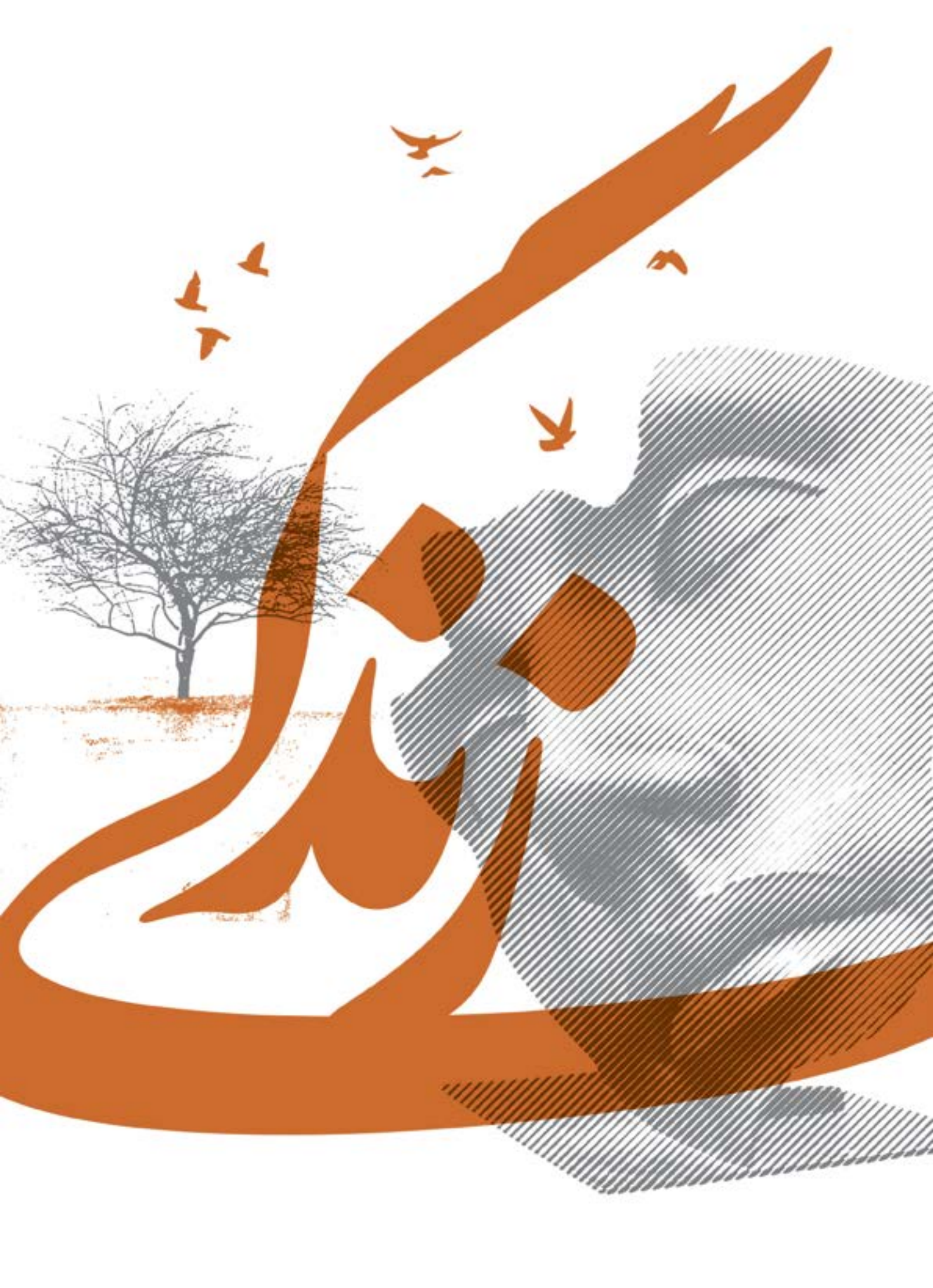
در فهم تغییرات اجتماعی چند رویکرد وجود دارد:

یک پارادایم، پارادایم خرد است. این پارادایم به نقش افراد در ایجاد تغییرات



دکتر محمد تقی
کریمی

استاد جامعه‌شناسی دانشگاه
علامه طباطبائی (ره)



مغالطه‌ای از باب توصیفی یا تجویزی بودن آن وجود دارد که با یک مثال، این مغالطه را روشن می‌کنم.

امروز جامعه ما در حوزه مسائل زنان و خانواده، با معضل جمعیت روبه‌روست. در مورد جمعیت، سؤال‌های گوناگونی ممکن است مطرح شود، مانند اینکه علت کاهش جمعیت در جامعه چیست؟ سؤال به دنبال چرایی کاهش جمعیت است، اما پاسخ جامعه‌شناسی کارکردگرای ساختاری این است: زیرا این کاهش جمعیت در جامعه کارکرد دارد. گرچه بیان این پاسخ تبیینی است، ولی در واقع در حال توصیف جامعه است. اشکالی که به نظریه‌های کارکردگرای ساختاری می‌گیرند این است که اگرچه ظاهراً در حال تبیین هستند، اما کاری بیش از توصیف نمی‌کنند.

سؤال دوم: چرا در حال حاضر کاهش جمعیت کارآمد است؟ در اینجا جامعه‌شناس باید به یک سری حرف‌های علت‌یاب تمسک بجوید و نشان دهد جامعه در سطح ساختاری و فردی، به جایی رسیده است که جمعیت را کاهش می‌دهد. اما سؤال سوم: جمعیت را باید کاهش دهیم یا افزایش؟ پاسخ این سؤال قطعاً تجویز خواهد بود. کار نظریه پاسخ دادن به سؤال‌هایی از این دست نیست، بلکه این پاسخ‌گویی کار حوزه سیاست‌گذاری اجتماعی است.

مغالطه‌ای که صورت گرفته این است که افراد عمدتاً تصور می‌کنند نظریه سبک زندگی، نظریه تجویزی است، در حالی که این گونه نیست. در اینجا لازم است به این سؤال پاسخ دهیم: پس نظریه سبک زندگی چه می‌خواهد بگوید؟ می‌خواهد بگوید شما برای توصیف جامعه، برای فهم جامعه، برای داشتن یک شناخت عمیق و همه‌جانبه از جامعه، نه شناخت تک‌ساحتی، باید به سراغ کلیدواژه سبک زندگی بروید. به عنوان مثال، هنگامی که به مارکس می‌گویند چگونه می‌توان درک عمیقی از جامعه به دست آورد؟ مارکس پاسخ می‌دهد هر جامعه‌ای را بر اساس تقسیم‌بندی به طبقه فرادست و فرودست و درک روابط حاکم بر این دو، می‌توان فهمید. آیا مارکس می‌خواهد بگوید این وضعیت خوب است؟ خیر. فقط می‌خواهد جوامع را توصیف و تبیین کند. بنابراین کار نظریه، توصیف و اگر خیلی کارآمد باشد، تبیین است. پس تجویز کار نظریه نیست، کار سیاست‌گذاران فرهنگی و اجتماعی است.

نظریه بورديو در باب سبک زندگی

نظریه بورديو از ۱۹۷۰ تا امروز، برای زمان ماست. این نظریه نمی‌خواهد بگوید همیشه جوامع را این گونه می‌توان فهمید، بلکه می‌گوید در یک چهارم آخر قرن بیستم و ابتدای قرن بیست و یکم، افراد در جوامع، بر اساس سبک زندگی‌شان فهمیده می‌شوند. کلیدواژه مهم بورديو در بحث سبک زندگی، مصرف فرهنگی است. مصرف فرهنگی به چه معناست؟ یعنی هر کاری که افراد انجام می‌دهند و به دو حوزه مربوط نمی‌شود:

۱. امور اقتصادی؛ یعنی کاری که در قبال آن حقوق می‌گیرید، مصرف فرهنگی نیست.
۲. کارهای طبیعت‌بنیادی که انجام می‌دهید، مانند حمام رفتن، مصرف فرهنگی محسوب نمی‌شوند.

هر کاری که در زندگی انجام دهید و به این دو حوزه مربوط نباشد، مصرف فرهنگی است، مانند ورزش، خواب (در شرایطی که طبیعت‌بنیاد نباشد)، فراغت، مصرف رسانه‌ها، مصرف موسیقی، استفاده از کامپیوتر، تلفن همراه و... مهم‌ترین تجلی سبک زندگی از نظر بورديو، در میان طبقه متوسط جامعه است. طبقه متوسط

اجتماعی، در زندگی شخصی و اجتماعی اهمیت می‌دهد. پارادایم‌های خرد به دو دسته تقسیم می‌شوند: نظریات روان‌شناسی و نظریات جامعه‌شناسی. پارادایم‌های خرد می‌گویند اگر در زندگی فرد یا جامعه، تغییری ایجاد شد، علت تغییر را در عامل فردی انضمامی باید جست‌وجو کرد. به طور مثال، می‌خواهیم بدانیم علت افزایش اعتیاد در جامعه ما چیست؟ طرفداران پارادایم خرد در پاسخ می‌گویند: معتادان فرزندان طلاق هستند یا معتادان افرادی هستند که در دوران کودکی، دچار سرخوردگی شده‌اند یا کسانی هستند که در دوره کودکی، بسیار متنعم بوده‌اند. یعنی پارادایم‌های خرد، برای پاسخ به سؤالات، به سراغ فرد می‌روند و علت را در فرد جست‌وجو می‌کنند. صدواسیما و روحانیت در منابر تبلیغی‌شان، از این بحث استفاده بسیاری می‌کنند. منبری اگرچه از تهاجم فرهنگی، ماهواره، تبلیغات و... به عنوان عوامل آسیب‌زا یاد می‌کند، عمدتاً وقتی بخواهد مسائل اجتماعی را تحلیل کند، عاملیت فردی انضمامی را مخاطب قرار می‌دهد و می‌گوید: فرد در برابر این‌ها حالت پذیرش و انقیاد دارد.

در برابر پارادایم‌های خرد، پارادایم‌های کلان قرار دارند که تغییرات اجتماعی را معلول اراده و تجربه زیسته افراد نمی‌دانند، بلکه معتقدند انسان‌ها بازیگران یک نمایش خیمه‌سبازی هستند و از پشت پرده هدایت می‌شوند و فقط احساس می‌کنند دارای اراده هستند؛ همان طور که پینوکیو فکر می‌کرد در زندگی پدر ژپتو نقش مهمی دارد، در صورتی که خود، ساخته پدر ژپتو است و پدر ژپتو هم ساخته کارگردانی که می‌خواهد ما این نمایش را ببینیم. انسان‌ها در جامعه فکر می‌کنند که مختار هستند، در حالی که واقعیت این گونه نیست. چرا امروز ما احساس می‌کنیم قادر به تمکین در برابر بسیاری از ارزش‌های پدر و مادر خود نیستیم؟ چرا ارتباط میان من و نسل قبل از من برقرار نمی‌شود؟ چرا ما حرف یکدیگر را نمی‌فهمیم؟ مشکل کجاست؟ نظریات کلان می‌گویند ما تحت سیطره هستیم. خیلی از باورهای ما در اختیار ما نیست. بسیاری از باورهای ما تحت تأثیر شرایط عمومی اجتماع در حال شکل‌گیری است. در مورد بسیاری از باورها، به این دلیل که جامعه به من بازخورد مناسب نمی‌دهد، تشکیک می‌کنم. نظریه‌های کلان برای فرد اعتبار و ارزش قائل نیستند و معتقدند ساختارها تأثیرگذار هستند.

در میان این دو جریان کلی و غالب در نظریه‌های جامعه‌شناسی، که هر کدام دلایلی برای اثبات خود و نقد نظریه مقابل دارند، نظریه‌های تلفیقی پدید آمدند. این نظریه‌ها سعی کردند از بن‌بست فرد و ساختار خارج شوند و به یک فضای میانه بروند که تجربه فردی ما هم آن را تأیید می‌کند. همه ما احساس می‌کنیم گاهی ساختارها بازی‌مان می‌دهند. پس تجربه فردی ما با ساختارگرایی سازگار است. از طرف دیگر، همه ما همچنان که می‌دانیم ساختارها بازی‌مان می‌دهند، می‌دانیم که بی‌اراده و بازیچه صرف هم نیستیم، بلکه ترکیبی از اراده و بازیچه هستیم. نظریه‌های تلفیقی تأکیدشان بر این است که فرد و جامعه یا فرد و ساختار، هر دو بر هم تأثیر می‌گذارند و مجموعه‌ای وجود دارد که در آن کنشگر، نه بازیگر اصلی است و نه در برابر ساختارها بی‌اراده است.

نظریات تلفیقی، اقسامی دارند. یکی از شاخص‌ترین آن‌ها، نظریه پیر بورديو است. اما پیش از توضیح نظریه بورديو، ذکر نکته‌ای ضروری است. کار نظریه در جامعه‌شناسی، توصیف و تبیین است، نه تجویز. نظریه می‌گوید این‌ها چیست و چرا این گونه است، اما اینکه این‌ها می‌باید چگونه باشد، به نظریه مربوط نیست. در رابطه با نظریه سبک زندگی در جامعه ما،

همه ما احساس می‌کنیم گاهی ساختارها بازی‌مان می‌دهند. از طرف دیگر، می‌دانیم که بی‌اراده و بازیچه صرف هم نیستیم، بلکه ترکیبی از اراده و بازیچه هستیم. نظریه‌های تلفیقی تأکیدشان بر این است که فرد و جامعه یا فرد و ساختار، هر دو بر هم تأثیر می‌گذارند و مجموعه‌ای وجود دارد که در آن کنشگر، نه بازیگر اصلی است و نه در برابر ساختارها بی‌اراده است.

کدام است؟ در ادبیات انتهای قرن بیستم، طبقه‌ای وجود دارد که به لحاظ سرمایه‌گذاری، خودکفا و خودنیاد هستند، معیشت خودشان را به راحتی مدیریت می‌کنند، تفریحات و پس انداز دارند، در سطح بالایی از رفاه قرار دارند، مدارج تحصیلی بالایی دارند و مصرف فرهنگی فرهیختگی دارند، اما آن قدر سرمایه‌دار نیستند که بتوانند جریان اقتصادی بسازند. جمعیت طبقه متوسط، با پیشرفت اقتصاد سرمایه‌داری، در حال افزایش است. همچنین تأثیر گذاری این طبقه بر جامعه، به مرور زمان زیاد شده است. برخلاف دوران پیش از سرمایه‌داری و سرمایه‌داری اولیه، طبقه متوسط ارزش‌های خود را به طبقه فرادست و فرودست تحمیل می‌کند و آن‌ها تلاش می‌کند که ارزش‌های طبقه متوسط را بگیرند. به عنوان نمونه، افراد پولدار در پی این هستند که تحصیلات بالایی هم داشته باشند. تحصیلات آکادمیک داشتن، ارزش طبقه متوسط است. فردی که به این ارزش احتیاج ندارد هم تلاش می‌کند آن را به دست آورد، زیرا طبقه متوسط است که ارزش‌هایش را به فرادستان و فرودستان تحمیل می‌کند. باید توجه داشت که طبقه متوسط سه دسته‌اند: بالا، میانی و پایین. در بسیاری از موارد، ما افراد طبقه متوسط بالا را به اشتباه فرادست می‌پنداریم.

در سبک زندگی، نگاه به طبقه متوسط بسیار مهم است. طبقه متوسط راهبر اجتماعی هستند و در آینده هر مسیری را طی کنند، جامعه ما همان مسیر را دنبال خواهد کرد، به دو دلیل:

۱. جمعیت آن‌ها زیاد است.
۲. تأثیر گذار هستند و ارزش‌هایشان غالب است.

نظریه سبک زندگی در جامعه ایران

نکته بعدی این است که تصور می‌کنیم نظریه سبک زندگی بوردیو، الگوی تجویزی دارد، در حالی که او توصیف می‌کند. لازم است بدانیم که آیا این نظریه برای جامعه ما قابل استفاده و تجویز است؟ ما در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که به لحاظ فرهنگی، سه بازیگر اصلی دارد:

۱. اسلام: کسی نمی‌تواند انکار کند که در فضای جامعه ما، یکی از بازیگرهای اصلی، آموزه‌های اسلامی است که در قالب تشیع بروز و ظهور پیدا کرده است.
۲. ایرانیان: بسیاری از چیزهایی که فکر می‌کنیم اسلامی هستند، در واقع ایرانی هستند. زمانی این موضوع را متوجه می‌شوید که به لبنان یا عراق، که کشورهای شیعی هستند، بروید و ببینید آن‌ها بسیاری از باورهای ما را ندارند.
۳. مدرنیته: در بُعد ذهنی و عینی، در شکل‌گیری فضای فرهنگی ما نقش دارد؛ یعنی هم باورهای جامعه مدرن در ذهن ما آمده است و هم تکنولوژی سرتاسر زندگی ما را فرا گرفته است. در این شرایط، اگر بخواهیم فضای فرهنگی کشورمان را آسیب‌شناسی کنیم، در بُعد مدرنیته که فرهنگ غرب در آن نقش بازی می‌کند، درگیر سبک زندگی هستیم و از قضا امروزه نقش مدرنیته در زندگی ما ایرانی‌ها، در قیاس با ایرانیت و اسلامیت، روز به روز پررنگ‌تر می‌شود. این موضوع که چرا در مثلث اسلام، ایران و مدرنیته، ضلع بزرگ‌تر را مدرنیته به خود اختصاص می‌دهد، جای بحث و بررسی دارد.

با توجه به نظریه سبک زندگی، می‌توان بسیاری از واقعیت‌های فرهنگی جامعه را فهمید و توضیح داد. آنچه فهم عمیقی از رفتارهای افراد جامعه به ما می‌دهد، توجه به همین الگوی توصیفی است. بر این اساس، مشکل فرهنگی جامعه ما بی‌توجهی به این امر است که برخی از ارکان جامعه در حال بنیاد

گذاشتن چیزهایی هستند که مصرف فرهنگی خاصی را (که در نظام ارزش گذاری خود با آن مشکل دارند) از افراد طلب می‌کنند. بنیاد این نوع مصرف فرهنگی را شما گذاشته‌اید. به عنوان مثالی کوچک، معضل جامعه شهری ما، بحث معماری است. اگر شما معماری آپارتمانی را با استدلال‌های مختلف وارد شهر کردید، دیگر نمی‌توانید حجاب را در معنای گذشته داشته باشید. مفهوم مرز در امور نظامی و جغرافیا شناخته شده است، اما یکی از چیزهایی که در فرهنگ به آن توجه نمی‌کنیم، همین مفهوم است. مرز فرهنگی، عامل پاسداشت هویت در جوامع است و هرچه این مرز محدودتر شود، هویت‌های فرهنگی مخدوش‌تر می‌شوند. معماری مدرن، مرزهای فرهنگی را کوچک می‌کند. وقتی به آپارتمان رفتید، باید سبک زندگی آپارتمانی را بپذیرید. وقتی مرز شما کوچک شد، نه شما نسبت به دیگری حساس هستید، نه آنان نسبت به شما حساسیتی دارند. زندگی در شهر، حجاب، پوشش، گویش و مصرف غذایی متفاوتی را اقتضا می‌کند. مثلاً این سبک زندگی سفر رفتن را می‌طلبد. در فهم مسائل فرهنگی جامعه، ما از این مسئله که خودمان داریم این فضا را ایجاد می‌کنیم، غفلت کردیم. مثلاً در چند سال اخیر، در حوزه روابط زنان و مردان در کشور، سبک‌هایی از زندگی و فراغت و مصرف فرهنگی پدید آمده است که از آن‌ها به عنوان کنیف‌ترین نمادهای جامعه غربی، آن هم نه همه جوامع غربی، یاد می‌کنیم.

اولین بار با این مسائل به عنوان پدیده‌ای که به لحاظ اجتماعی تهوع‌آور است و بدنه اجتماع هم آن را نمی‌پذیرد، مواجه می‌شویم، اما تجربه سی سال اخیر به ما نشان داده که به تدریج قبح این پدیده‌ها در ذهنیت افراد کاسته می‌شود و در عینیت تکثیر می‌شوند. علت این اتفاق این است که ما ساختارهایی را ایجاد کردیم که این سبک زندگی را می‌طلبند. این تحلیل غیر از تحلیل بوردیویی است.

ما تحت تأثیر سبک زندگی جدید با بسیاری از باورهای گذشته خود نمی‌توانیم ارتباط برقرار کنیم و با بسیاری از امور گذشته نمی‌توانیم کنار بیاییم. ذهنیت‌ها را باید درست کنیم. چرا پروژه‌های فرهنگی در ایران شکست می‌خورند؟ مثلاً پروژه افزایش جمعیت در ایران شکست خواهد خورد، زیرا فضای ذهنی متدینان هم با افزایش جمعیت سازگار نیست. این مقوله به ما نشان می‌دهد چرا شعارها و برنامه‌های فرهنگی ما جواب نمی‌دهد. این ذهنیت برای نوعی از معیشت تربیت شده است که با نوع معیشتی که ما می‌خواهیم، سازگار نیست.

برای حل مشکلات فرهنگی، سیاست‌گذار فرهنگی و اجتماعی باید ابتدا تحلیل درستی از شرایط گذار داشته باشد. سیاست‌گذاران فرهنگی ما تحلیل درستی از شرایط ندارند. لذا بر خوردشان با برخی از عناصر سبک زندگی، که جامعه با آن‌ها درگیر است، سطحی است. مثلاً نیروی انتظامی، در خیابان، با مقوله بدحجابی برخورد می‌کند. چرا این کار انجام می‌شود؟ به این دلیل که تحلیلی از شرایط و بستر فرهنگی دختری که امروز این گونه به خیابان می‌آید، وجود ندارد. این تحلیل وجود ندارد، زیرا از این نکته که جامعه سنتی علاوه بر اینکه ارزش‌های مخصوص به خود را دارد، ابزارهای مخصوص به خود را هم دارد، غفلت شده است. جامعه سنتی هنگامی که می‌خواهد ارزش‌هایش را غالب کند، فقط به پلیس و نیروی قهری فکر نمی‌کند، به خانواده، الگوهای عاطفی درون جامعه و ارزش‌های بازدارنده نیز فکر می‌کند. یکی از کارهایی که استراتژیست‌های فرهنگی ما باید فرابگیرند این است که تحلیل و توصیف دقیقی از شرایط و وضعیت موجود داشته باشند.

در بُعد مدرنیته که فرهنگ غرب در آن نقش بازی می‌کند، درگیر سبک زندگی هستیم و از قضا امروزه نقش مدرنیته در زندگی ما ایرانی‌ها در قیاس با ایرانیت و اسلامیت، روز به روز پررنگ‌تر می‌شود. این موضوع که چرا در مثلث اسلام، ایران و مدرنیته، ضلع بزرگ‌تر را مدرنیته به خود اختصاص می‌دهد، جای بحث و بررسی دارد.

گفت و گویا
حجت الاسلام محمد
عالم زاده نوری

سبک زندگی؛ قابل ایجاد قابل تغییر

تأملات فلسفی و دینی
در مفهوم سبک زندگی



به بهانه نگارش کتاب «استنباط حکم اخلاقی از سیره و عمل معصوم»، با حجت الاسلام والمسلمین محمد عالم زاده نوری، مدیر گروه اخلاق مرکز اخلاق و تربیت پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، به گفت و گو نشستیم. تعریف سبک زندگی، ویژگی های سبک زندگی، مراحل انتخاب سبک زندگی مطلوب و ایجاد تحول در سبک زندگی کنونی، از موضوعاتی است که در این گفت و گو به آن پرداختیم. ایشان با بیانی بسیار لطیف و دلنشین، می کوشید یکی از عمیق ترین مباحث فلسفی در خصوص زندگی و انسان را برای ما تبیین کند. دکتر عالم زاده با تحلیل و واکاوی مفهوم زندگی و لایه های ظاهری و باطنی آن، پرسش های اساسی و فلسفی در خصوص زندگی و حیات انسانی و ساخت ها و شیوه های مختلف آن مطرح کرد؛ به گونه ای که زمینه تفکر ژرف در مفهوم سبک زندگی را در خوانندگان «خر دنامه» بر خواهد انگیزد.

عقاید، باورها، ارزش ها و علاقه های ماست و ترکیب آن ها ترکیب شخصیت ما را می نمایند.

سبک زندگی شامل نظام ارتباطی، نظام معیشتی، تفریح و شیوه های گذران اوقات فراغت، الگوی خرید و مصرف، توجه به مد، جلوه های عینی شان و منزلت، استفاده از محصولات تکنولوژیک، نحوه استفاده از صنایع فرهنگی، نقاط تمرکز علاقه مندی در فرهنگ مانند دین، خانواده، میهن، هنر و ورزش و... می شود. فهرست رفتارها، نوع چشیدن آن ها، نحوه تخصیص وقت، ضرب ها و تأکیدها و... از جمله متغیرهایی هستند که در شکل گیری سبک زندگی دخیل اند. مثلاً سبک زندگی ثروتمندان و اشراف، سبک زندگی نظامی ها و کشاورزها، سبک زندگی آمریکایی، چینی، ایرانی، سبک زندگی متدینان یا حزب اللهی ها و... از لحاظ این متغیرها متفاوت است. سبک زندگی شکل مدرن گروه بندی های اجتماعی و منبع هویت انسان است و مانند طبقه یا قومیت به انسان معنا یا حس هویت می دهد. مثلاً برای فرد مهم است که مانند فلان شخصیت زندگی کند، دیوار خانه اش را فلان رنگ کند یا نوع خاصی تفریح داشته باشد. آداب اسلامی، سبک زندگی و انضباط رفتاری ای است که تحت آرمان عالی عبودیت قرار دارد. کسی که عبودیت و بندگی را مقصد حیات خود می بیند، نمی تواند نسبت به چگونگی زندگی خود بی تفاوت باشد، بلکه همه شئون زندگی خود، از نماز و عبادت تا کسب و کار، تحصیل، تفریح، معاشرت، بهداشت، خوراک، معماری، هنر، سخن گفتن، تولید، مصرف، آراستگی ظاهری و... را در مسیر بندگی قرار می دهد. مسلمان نه فقط در مسجد، که در خانه، بازار، کلاس درس، مدرسه، محل کار و خیابان، عبد است و برای هر عملی نخست به رضای خدا می اندیشد.

برای دریافت بهتر مفهوم سبک زندگی، ویژگی های آن را بیان فرمایید.

نخست (سبک زندگی، ترکیبی از صورت (سبک) و معنا (زندگی) است. رفتاری برآمده از باورها و پسندها و مبتنی بر دیدگاهی مصرح و آگاهانه یا غیر مصرح و نیمه خودآگاه در فلسفه حیات است. اینکه شخص، زندگی خاصی را آرزو می کند یا زندگی خاصی را به مسخره می گیرد و شدیداً نقد می کند، می گوید «زندگی یعنی این!» یا «خوش به حال فلانی!» نشان دهنده نظام ارزشی اوست و در انتخاب سبک زندگی بسیار تأثیر گذار است. سبک زندگی را نمی توان از باورها و ارزش ها بریده دانست. ظواهر زندگی حاصل آن باورها و پسندهاست.

دوم) مجموعه عناصر زندگی، وقتی به سبک زندگی تبدیل می شوند که به نصاب انسجام و همبستگی رسیده و همخوانی و تناسب داشته باشند. ملغمه ای از چندین نوع منطق و مدل، سبک زندگی نیست. مثلاً نظام ارتباطی باید با نظام معیشتی، نظام اعتقادی، نظام فرهنگی و نظام مصرف تناسب داشته باشد. این تناسب باید مقداری پایدار بماند. انسجام موقتی که تحت تأثیر جو اجتماعی به سرعت از بین برود، سبک زندگی را پدید نمی آورد. مثلاً نوجوانی که هنوز شاکله هویت فکری، فرهنگی و اجتماعی اش شکل نگرفته و رفتارهای متنوعی دارد، دارای سبک زندگی نشده است.

سوم) در پدید آمدن سبک زندگی، اکثر عناصر، اختیاری است. اگر فردی در یک اردوگاه کار اجباری یا در اسارت و تحت فشار بیرونی، به زیستی تن دهد، سبک زندگی ندارد. سبک زندگی باید انتخاب شود و شخص فعالانه در تعریف و چشیدن و معماری آن براساس نظام اعتقادی و ارزش هایش، مشارکت داشته باشد. البته

بسیاری معتقدند نماد مسلمانی رعایت آداب ظاهری اسلامی نیست، بلکه مسلمان با یستی در قلب و ایمان و عقیده مسلمان باشد و رعایت ظواهر، اهمیت چندانی ندارد. نظر شما چیست؟

آداب اسلامی، نماد ظاهری اسلام است، ولی مسلمان بودن با هر رفتاری قابل جمع نیست؛ یعنی وقتی در مقابل ارزش های اسلامی سر تسلیم فرو می آوریم، هر گونه رفتار یا ظاهری را نمی توانیم برای خود انتخاب کنیم. آداب اسلامی، آن گونه ظاهری است که با اعتقادات و ارزش های اسلامی سازگار است و بروز خارجی توحید، تسلیم در برابر خدا و بندگی اوست.

چگونگی رفتار ظاهری ما نمادی از نوع تفکر و علایق ماست. این جلوه های ظاهری که از ما سر می زند، به نوعی ما را به دیگران (و حتی به خود) معرفی می کند، احوال درونی ما را آشکار می سازد و باور و پسند ما را می نمایاند. از این رو، این احوال ظاهری اگر میان کسانی مشترک باشد، نشان از هم فکری و قرابت آنان دارد و اگر در ظواهر افراد و نوع زندگی آنان تفاوتی باشد، می توان حدس زد که در نگاه و ارزش های آنان نیز احتمالاً تفاوتی وجود دارد.

به همین دلیل است که دنیای غرب به منظور انتشار فرهنگ و اندیشه خود، دو تلاش موازی انجام می دهد. نخست اینکه آداب و سبک رفتاری جامعه خود را با عنوان جهانی سازی در سراسر جهان توزیع می کند. زبان، خط، لباس، آرایش ظاهری، معماری، رفتارهای اجتماعی، خوراکی ها، نوشیدنی ها و همه مظاهر فرهنگ خود را بین المللی ساخته و در صدد است تا فرهنگ و باور و سلیقه خود را بر تر اعلام کند و حیات و حضور دائم خود را به رخ همگان بکشد.

دوم اینکه آداب و نمادهای فرهنگ اصیل ما را تضعیف یا تحریف می کند. مثلاً عکس سگ و خوک و خوانندگان و هنرپیشگان غربی بر روی پیراهن جوانان ما تبلیغ می شود. در مقابل، پوشیدن چادر مشکلی یا به دست کردن انگشتر عقیق مورد تمسخر قرار می گیرد. آناشته ای از مو که ما را مشابه گروه های بی هویت غربی می گرداند، توصیه می شود، ولی اندکی ریش که ادب مورد توصیه دین برای مردان مسلمان است، براساس قواعد بهداشتی، زیان بخش تلقی می گردد.

بختی که اخیراً مورد توجه قرار گرفته، سبک زندگی است که در حقیقت و با برداشت از سخنان شما، آداب ظاهری تنها بخشی از آن است. لطفاً تعریفی از سبک زندگی ارائه دهید و بفرمایید سبک زندگی اسلامی به چه معناست؟

سبک زندگی نظام واره و سیستم خاص زندگی است که به یک فرد یا افرادی با هویت خاص اختصاص دارد. این نظام واره، هندسه کلی رفتار بیرونی و جوارحی است و افراد را از هم متمایز می سازد. سبک زندگی را می توان مجموعه ای کم و بیش جامع و منسجم از عملکردهای روزمره یک فرد دانست که نه فقط نیازهای جاری او را برآورده می سازد، بلکه روایت خاصی را که وی برای هویت شخصی خویش برمی گرداند، در برابر دیگران مجسم می سازد. سبک زندگی کاملاً قابل مشاهده یا قابل استنتاج از مشاهده است. اگر بخواهیم رابطه سبک زندگی را با آداب بیان کنیم، باید بگوییم هیئت ترکیبی آداب، یعنی رفتارهای ساده و جلوه های ظاهری ما، وقتی به صورت یکپارچه در نظر گرفته می شود، سبک زندگی ما را رقم می زند. مصرف ما، معاشرت ما، لباس پوشیدن ما، حرف زدن ما، تفریح ما، دکوراسیون منزل ما و... در یک بسته کامل، سبک زندگی ماست. این جلوه های رفتاری، بروز خارجی شخصیت ما در محیط زندگی و نشانی از

رسانه‌ها دائماً تصویرهای جدید سبک زندگی را منتشر می‌کنند و ذهن‌ها و دل‌ها را برای انتخاب آن برمی‌انگیزند. در بیشتر مواقع، شماری از افراد در یک نوع سبک زندگی مشترک می‌شوند. گروه‌های اجتماعی معمولاً یک نوع سبک زندگی دارند.

چهارم) سبک زندگی قابل ایجاد و قابل تغییر است، زیرا نوعی انتخاب شخصی و آیین فردی است. نوعی طراحی است که می‌توان آن را نقد کرد و می‌توان آن را در انداخت. گرچه شرایط اجتماعی ممکن است تغییر و تحول در سبک زندگی را بسیار دشوار گردانند. پنجم) جز در دوران کودکی که هنوز شخصیتی شکل نگرفته است، انسان بدون آداب یا سبک زندگی قابل تصور نیست. در حقیقت هیچ کس بی‌ادب نیست؛ همان گونه که بی‌تربیت، بی‌فرهنگ و بی‌شخصیت نیست، زیرا انسان اگر تحت تأدیب صحیح قرار نگیرد، بی‌ادب نمی‌شود، بلکه بدادب، بدتربیت و بدشخصیت می‌شود.

ما اگر در زندگی، تعیینی را با اراده و اختیار خود انتخاب نکنیم، ناخودآگاه در قالب‌های تعیین یافته محیط قرار می‌گیریم. بنابراین چه خوب است که آگاهانه و از سر اختیار، صورت زندگی خود را تعیین کنیم و اجازه ندهیم شرایط محیطی رنگ شخصیت ما را عوض کند.

برای تغییر در سبک زندگی و انتخاب سبک زندگی اسلامی و مطلوب، باید چه مراحلی را طی کنیم؟

تحول در سبک زندگی، حرکت به سمت مهندسی زندگی و ویرایش در لایه ظاهر آن است که نخست به صورت فعال سازی برخی حوزه‌ها و غیرفعال سازی برخی دیگر انجام می‌گیرد. مثلاً در برنامه یک انسان مؤمن، برخی برنامه‌های عبادی مانند تلاوت روزانه قرآن کریم، فعال می‌شود و اموری مانند لغو و سرگرمی‌های بیهوده، غیرفعال می‌گردد. ویرایش دیگر، تغییر آرایش برخی فعالیت‌هاست. مثلاً در سبک زندگی مؤمنانه، خواب اول شب و استفاده از فرصت زربین سحر، جایگزین شب‌نشینی‌های بی‌ثمر می‌گردد. ویرایش سوم تنظیم نسبت‌ها و تغییر ضریب فعالیت‌هاست. مثلاً تحصیل دانش خصوصاً معرفت دینی در برنامه زندگی مؤمنان جایگاه والاتری می‌یابد و از حیث کمی و کیفی بر تلاش‌های دنیوی مقدم می‌گردد.

اسلامی بودن آداب و توحیدی بودن شیوه زندگی به این معناست که سبک زندگی بستر ساز «عبودیت الهی» در حیات انسانی باشد. به قول علامه طباطبایی «ادب الهی، انجام عمل بر هیئت توحید است». به این ترتیب، آداب اسلامی عمدتاً آداب بندگی است؛ یعنی جلوه‌های ظاهری عبودیت و تصویر توحید در ظاهر انسان. تردیدی نداریم که صورت زندگی کنونی ما تنها شکل ممکن و بهترین شکل موجود برای زندگی نیست. برخی از بخش‌هایی که ما آن را جزء ضروریات می‌دانیم، در گذشته‌ای نه چندان دور اصلاً وجود نداشته است. بی‌گمان اشکالاتی در صورت زندگی کنونی ما هست که با برطرف کردن آن‌ها، معضلات فراوانی حل خواهد شد و نیز جای برخی بخش‌ها در زندگی ما خالی است که بودنش زندگی ما را بسیار بهتر می‌کند. بودن و نبودن یک بخش در زندگی ما، به عالمی برمی‌گردد که برای خود ساخته‌ایم. پاسخ‌های بنیادین ما به تعریف سعادت و انسان و تلقی ما از مبدأ و مقصد و تصمیم‌های اجتماعی بشر در این دوره از حیات، مجموعه‌ای از امکان‌ها و عدم امکان‌ها را ایجاد کرده که به ما اجازه نمی‌دهد به راحتی به هر انتخابی دست بزنیم.

شاید تجربه‌ای واقعی برای ما بسیار آموزنده باشد تا قضاوت بهتری نسبت به جزئیات زندگی خویش داشته باشیم؛ از امروز تصمیم بگیریم بخش بسیار کوچکی از فعالیت روزانه خود را حذف کنیم؛ مثلاً یکی از برنامه‌های تلویزیون را تماشا نکنیم و به جای آن کاری از جنسی دیگر، همچون دقایقی تماشای آسمان با فراغ بال را قرار دهیم. میزان دشواری این تغییر، اهمیت سبک زندگی را برای ما نمایان می‌سازد. اگر به انجام این تغییر موفق شدیم، تأثیر شگفت‌آور سبک زندگی را در زندگی خود می‌یابیم، زیرا این دو نوع تماشا، هر یک به عالمی تعلق دارد و آثار متفاوتی بر جای می‌گذارد. ما چرا در ابعاد اجتماعی شگفت‌تر است. اگر به آرمان تحقق شیوه‌ای از زندگی که هماهنگ با نظام هستی باشد مشتاق هستیم، دست کم باید در خصوص آن بیندیشیم. در پس هر یک از اجزای شیوه زندگی ما، چه اندیشه‌ای نهان است؟ براساس اندیشه‌ای که رو به جانب حق دارد،

سبک زندگی چه شکلی به خود خواهد گرفت؟ سبک زندگی را چه عواملی شکل می‌دهند؟ آیا می‌توان به شکل دیگری زندگی کرد؟ آیا زندگی کنونی ما نیازمند تغییر است؟ آیا برگزیدن سبکی خاص در زندگی، بر فرهنگ و اخلاق و اندیشه جامعه مؤثر است؟ اگر سبک زندگی تجلی فرهنگ و اندیشه است، آیا می‌توان گفت تا اندیشه‌ای نو در جان مردمان ظهور نکند، تغییر در شیوه زندگی ناممکن یا بی‌فایده است؟ آیا می‌توان مصادیق روشنی برای نشان دادن تفاوت زندگی دینی با زندگی غربی یافت؟

ما در طول شبانه‌روز، خواسته یا ناخواسته با موضوعاتی مواجه هستیم و به برخی می‌اندیشیم. چه موضوعاتی باید جزء موضوعات روزانه ما باشد و نیست؟ و مشغولیت به کدام موضوعات نباید باشد و هست؟ اساساً این باید و نبایدها از چه مبنایی اخذ می‌شود؟ اگر براساس هدف خلقت، زندگی را سامان دهیم، خرید کردن و غذا خوردن ما چه شکلی به خود خواهد گرفت؟ آیا می‌توانیم ساختمان‌هایمان را به شکل دیگری بسازیم؟ ساعات خوابمان را تغییر دهیم، به موضوعاتی فکر نکنیم یا مهمانی‌هایمان را به شکل دیگری برگزار کنیم؟ ما چرا این سبک‌ها را برای زندگی برگزیده‌ایم؟ آیا این نمونه‌ها را بهترین سبک‌ها یافته‌ایم؟ مگر قبل از انتخاب هر یک از موارد فوق، گونه‌های مختلف آن را بررسی کرده‌ایم تا ادعا کنیم که نمونه‌های رایج برترین‌ها هستند؟ اگر چنین نیست، آیا ما در این زمینه دارای اختیار و تکلیف نیستیم؟

شاید کسی بگوید اصلاً چه اهمیتی دارد که ما برای تأمین نیازها و گذران زندگی خود از چه سبکی استفاده کنیم؟ مگر نه این است که بشر در هر دوره‌ای متناسب با داشته‌ها و دانسته‌ها و امکانات خود، به گونه‌ای رفع نیاز می‌کرده است؟ اما آیا در انواع گونه‌های زندگی، قوانین الهی و اصول اخلاقی به یک میزان رعایت می‌شوند؟

برخی معتقدند تغییر در سبک زندگی، تغییر در ظاهر حیات است و تغییر در ظواهر زندگی بدون تغییر در بواطن آن، فایده‌ای ندارد. بنابراین به جای پرداختن به سبک زندگی، باید به سراغ اخلاق و افکار انسان رفت و آن را تغییر داد و در این صورت، سبک زندگی نیز تغییر خواهد کرد. نظر شما چیست؟

در این سؤال، یک تقابل عینی میان ظاهر و باطن و نیز اعطای سهم تأثیرها به یکی و متأثر دانستن دیگری به تنهایی مشهود است. اما باید بدانیم هیچ‌گاه ظاهر زندگی جدا از باطن آن نیست. این همه سفارش به عمل صالح (که جلوه ظاهر حیات مؤمن است) به مثابه اولین قدم طهارت باطن، چیزی جز معنای یگانگی این دو ندارد. ظاهر و باطن، در آن واحد، هم بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند و هم از یکدیگر تأثیر می‌پذیرند. به بیان دیگر، ظاهر و باطن دو حیثیت از یک امر واحدند و نه دو امر مجزا. پس تغییر یکی، تحول دیگری است.

توقع تحول روحانی در جان کسی که زندگی روزمره‌اش در گرو تعلقات شیطانی است، توقعی بیجاست! انبیا جان ابناء بشر را متعبد درگاه احدیت کرده‌اند، اما این تعبد نفس، یا عمل آغاز شده است. بنابراین نتیجه تحول سبک زندگی انسان، تغییر نسبت‌های نفسانی اوست و البته اگر جان انسان متوجه امری گردد، در فعل او به ظهور آن توجه خواهد کرد.

از سوی دیگر، نوع نگاه ما به جهان در انتخاب سبک زندگی و آداب عمل تأثیر دارد. کسی که این دنیا را جای خوش گذرانی و لذت جویی می‌بیند، به گونه‌ای زندگی می‌کند و مسلمانی که بنا بر فرموده پیامبر (ص) این دنیا را مزرعه آخرت و محل آزمایش می‌داند، زیست دیگری برای خود رقم می‌زند. کسی که دنیا را محل خوش گذرانی و کامجویی تلقی کرده است، از اول آمادگی تحمل درد و رنج و مصیبت را ندارد، اما کسی که زندگی دنیا را مانند یک باشگاه ورزشی یا پادگان آموزشی می‌بیند، آمادگی حضور در آن را کسب می‌کند و انتظار درد و رنج و فشار را هم دارد و در عین حال، احساس لذت می‌کند. با این گونه نگاه به هستی، روش زندگی و آداب حضور ما در این جهان متفاوت خواهد شد. هرگز گلابه از دشواری‌های زندگی نخواهیم داشت و بلا و مصیبت را به سادگی و شیرینی تحمل خواهیم کرد. در حالی که انسان غیردینی تلاش می‌کند همه آنچه در بیرون زمین و پس از حیات دنیوی به دست می‌آید را در همین دنیا پدید آورد و در زمین، بهشت شاد بسازد، آرمان انسان دینی، زندگی در زمین برای رسیدن به آسمان است.

الکوسازی غرب برای جوامع انسانی

نگاهی جامعه‌شناختی به سبک زندگی غربی و فراگیری آن در جهان



حجت‌الاسلام
محمد تقی فعالی

دکترای عرفان
و استاد دانشگاه‌های تهران و
شهید بهشتی

تعداد اندیشمندان و متفکرانی که در حوزه سبک زندگی قلم زده‌اند و سخن گفته‌اند و کتب متعددی پدید آورده‌اند، تعریف و چستی‌شناسی یا ماهیت‌شناسی در حوزه سبک زندگی وجود دارد. اما جمع‌بندی آن‌ها در یک تعریف نسبتاً جامع که محصول مطالعات وسیع درباره سنت‌ها و ماهیت‌شناسی‌های متعدد و متنوع است قابل بیان است. نگاه کلان و کلی سبک زندگی با عنوان واژه نظری و کاربردی دارای این مفهوم است: سبک زندگی یعنی مجموعه‌ای از الگوهای رفتاری که تحت تأثیر باورها و ارزش‌ها قرار دارند و متناسب با خواسته‌ها و اقتضائات محیط شکل می‌گیرند. این تعریفی است که جامعیت دارد و محصول دیدگاه‌ها و نظریه‌هایی است که از سوی اندیشمندان مختلف مثل وبر، زیمنس، آلفرد آدلر و... مطرح شده است.

از این تعریف به دست می‌آید که:

اولاً سبک زندگی محصول باورها و ارزش‌هاست. به تعبیری ارزش‌ها تحت تأثیر باورها و بینش‌ها شکل می‌گیرند و این دو یعنی هم‌بینش‌ها و باورها و هم ارزش‌ها و هنجارهای یک فرد، در سبک زندگی او کاملاً تأثیرگذار است؛ اعم از اینکه سبک زندگی فردی را لحاظ کنیم یا سبک زندگی یک جمع یا سبک زندگی یک جامعه، امت و ملت.

برای مثال، انتخاب نوع غذا و انتخاب نوع ورزش براساس بینش‌ها و ارزش‌های یک ملت شکل می‌گیرد. غذاهایی که الآن مصرف می‌کنیم یا غذاهایی که پنجاه سال پیش مصرف می‌کردند، متفاوت شده و این تغییر به دلیل تغییر سبک آشپزی نیست، بلکه تغییری است متأثر از نوع نگاه، ارزش‌ها و باورهای ما. فرهنگ استفاده از غذاهای سنتی تاحدی رو به افول رفته و سبک تغذیه به سمت فرهنگ فست‌فود در حال شکل‌گیری است که نشان‌دهنده نوعی تغییر در ارزش‌ها و نگاه‌های ماست. البته این ارزش‌ها و باورها به صورت عمده، متناسب با رسانه‌های ارتباط جمعی شکل می‌گیرد.

ثانیاً سبک زندگی متناسب با خواسته‌های فردی یا جمعی شکل می‌گیرد.

پیشینه واژه سبک زندگی

واژه سبک زندگی، واژه‌ای است بیرونی و خاستگاه ایرانی ندارد. تحقیقات به ما نشان می‌دهد که تعبیر سبک زندگی نخستین بار توسط یک جامعه‌شناس به نام ویلن در سال ۱۸۹۹ میلادی به کار رفته است و بعد از آن دیگران در سنت جامعه‌شناسی و سنت روان‌شناسی این واژه و واژه‌های معادل آن را به کار برده‌اند. در غرب، از اواخر قرن نوزدهم میلادی تاکنون، یعنی حدود ۱۲۵ سال اخیر، سه سنت در ارتباط با مفهوم سبک زندگی شکل گرفته است. یکی سنت جامعه‌شناسی که ویلن آغازگر آن است. البته مهم‌ترین متفکر غربی که در حوزه جامعه‌شناسی به بحث از سبک زندگی پرداخته کسی نیست جز ماکس وبر. می‌توان گفت وبر بزرگ‌ترین اندیشمند جامعه‌شناختی است که مباحث گسترده‌ای را در حوزه سبک زندگی پیش کشیده است و اصولاً مباحث سبک زندگی با نگاه جامعه‌شناختی در غرب با نام وبر گره خورده است.

سنت دیگر غرب، سنت روان‌شناختی است که آلفرد آدلر در سال ۱۹۲۲ میلادی با طرح اندیشه درخت سبک زندگی، مسئله سبک زندگی را به صورت وسیع و گسترده مطرح کرده است. سنت سوم، سنت الهیاتی است که نام چنی در این زمینه چشمگیر است.

بر این اساس، می‌توان گفت که سه سنت از آغاز تا به امروز در حوزه سبک زندگی نظریه‌پردازی کرده‌اند: سنت جامعه‌شناختی، سنت روان‌شناختی و سنت الهیاتی. اما دو نام در این زمینه برجسته و چشمگیر است: یکی ماکس وبر با نگاه جامعه‌شناختی و دوم آدلر در حوزه روان‌شناختی.

تعریف سبک زندگی و انواع آن

آنچه در این بحث مهم است، تعریف سبک زندگی است. از دید روان‌شناسی، سبک زندگی به معنای شیوه زندگی کردن است که البته بسیار وسیع و متنوع است، زیرا هر انسانی به گونه‌ای خاص در این جهان زندگی می‌کند. اما معنای اصطلاحی سبک زندگی اصلاً این نیست. به

خواسته‌های فردی در نوع سبک زندگی آدمیان تأثیر مستقیم دارد. مثلاً اگر بناست که خوی جنسی در یک فرهنگ کنترل شود، سبک زندگی به گونه‌ای خاص خواهد شد، اما اگر در جامعه دیگری بنا شد که نیروی جنسی مهار نشود و بی‌بندوباری بر آن نظام یا فرهنگ حاکم باشد، طبیعی است که نحوه زیستن به شکل متفاوتی ظهور خواهد کرد.

ثالثاً سبک زندگی در اقلیم‌ها و مناطق جغرافیایی متفاوت است. برای مثال، سبک پوشش یکی از سوژه‌های مهم سبک زندگی مدرن است. آیا پوشش‌ها در مناطق و اقلیم‌های متنوع یکسان است؟ آیا پوشش‌ها در قدیم و امروز یکسان است؟ آیا نحوه پوشش‌ها در صدر اسلام و امروز یکسان است؟ آیا نحوه پوشش در عربستان و حجاز امروز و ایران اسلامی امروز یکسان است؟ پوشش تابعی از اقلیم و جغرافیاست و حتی در قرآن و اسلام نیز نوع پوشش هرگز به صورت متعین بیان نشده است، بلکه حدود آن به صورت کلی بیان شده است تا قابل انطباق بر محیط‌ها و مناطق جغرافیایی و اقلیمی متنوع باشد.

با توجه به سه نکته‌ای که بیان شد، باید گفت که سبک زندگی شامل شرح وقایع نمی‌شود، شامل صفات و ردایل اخلاقی یا فضایل اخلاقی درونی، باطنی و قلبی انسان‌ها نیز نمی‌شود. آنچه در سبک زندگی امروزی محل بحث است، عمدتاً فقط و فقط نوع رفتار است. سبک زندگی یعنی نحوه رفتار آدمیان امروزی. البته رفتارها تابعی است از باورها، ارزش‌ها و بینش‌ها. رفتارها تابعی است از خواسته‌ها و جغرافیا و شرایط اقلیمی مختلف. بنابراین آنچه محل بحث و رکن و عنصر اصلی در حوزه سبک زندگی است، رفتار است؛ البته رفتارهای پایدار، ثابت و تاحدی ماندگار، نه رفتارهای موقتی و گذرا.

از این رو، سبک زندگی یعنی الگوهای رفتاری مداوم و پایدار و پاینده. مثلاً امروزه غرب سبک راه رفتن را به عنوان یک الگو نشان می‌دهد و به شما می‌گوید این گونه راه بروید یا می‌گوید این گونه بپوشید، این گونه تغذیه کنید، این گونه اوقات فراغت خویش را بگذرانید، این گونه دکوراسیون داخلی خانه خود را بچینید و... سبک زندگی یعنی ارائه الگوهایی برای رفتار. البته هر گاه الگو باشد، طبعاً رفتارها پایدار و مقاوم خواهند بود.

سوژه‌های سبک زندگی

نکته دیگر در باب سبک زندگی این است که امروز سبک زندگی بالغ بر شش هزار سوژه و حوزه دارد؛ به این معنا که غربی‌ها مطالعات وسیعی انجام داده و تمام الگوهای رفتاری بشر را از هر نقطه عالم، در شرق یا غرب، شمال یا جنوب زمین استخراج کرده و برای تمامی سرمشق‌های رفتاری، الگو ارائه می‌کنند. کافی است واژه سبک زندگی را در فضای مجازی جست‌وجو کنید، آن گاه خواهید دید که در کمتر از یک دقیقه بالغ بر هفده میلیارد رکورد به شما خواهد داد. اگر سوژه‌های این‌ها را رصد و دسته‌بندی کنید، رقم شش هزار به دست خواهد آمد.

یک مثال بسیار سطحی این است که وقتی راه می‌روید، معمولاً پای راست نسبت به پای چپ روی یک خط دیگر حرکت می‌کند. به تعبیری اگر دو خط زیر پای راست و پای چپ رسم کنید، دو خط تقریباً موازی خواهند شد و منطبق بر هم نیستند، اما مدلی که امروز برای نحوه راه رفتن در شبکه‌های ماهواره‌ای به عنوان یک الگو به شما آموزش می‌دهند، این است که راه رفتن باید در یک خط باشد، نه در دو خط؛ یعنی پای راست باید دقیقاً جای پای چپ قرار گیرد. اگر خانم‌ها این گونه راه بروند، اندامشان بیشتر نشان داده خواهد شد و این

یعنی جنبه‌های جنسی در جامعه برجسته می‌شود.

بسیاری از تبلیغاتی که در جامعه ما به صورت محیطی و حتی رسانه‌ای و مطبوعاتی شکل می‌گیرد، متأثر از سبک‌های زندگی دیگران است که خصوصاً از طریق ماهواره‌ها پیش روی ما گذاشته‌اند. سوژه‌های سبک زندگی خیلی زیاد است. پوشش، مد، آرایش، تغذیه، خوراکی‌ها، آشامیدنی‌ها، تفریح و گردش، اوقات فراغت، تندرستی، الگوی مصرف، معماری و دکوراسیون و حتی نحوه راه رفتن یا لباس پوشیدن.

حقیقت بسیار مهم و شاید تلخ این است که جهان غرب امروز برای تک‌تک رفتارهای انسان‌ها، چه شرقی و چه غربی و حتی مسلمان و شیعه، با هر تفکر و بینش و ارزشی که باشد، الگوی رفتاری ارائه می‌کند. اما آن الگوی رفتاری، کاملاً باردار است و بار یک فرهنگ، بینش، نگرش و یک ارزش را درون خود حمل می‌کند. به تعبیری، اقتصاد با تمام مدل‌هایش، سیاست با تمام مدل‌های متنوعش و دیگر پدیده‌ها و شئون انسانی با تمام ابعاد و شئونش، حامل یک فرهنگ، بینش، نگرش و یک ارزش است. هر آنچه از جهان بیرون به سمت جهان اسلام، به ویژه ایران اسلامی می‌آید، آستن یک فرهنگ، ارزش و بینش است. این گونه نیست که یک خودکار، کراوات، شیشه ادکلن یا نحوه راه رفتن، خنثی و بی‌طرف باشد. تمام آن چیزی که از جهان بیرون به سمت ما می‌آید شامل یک سری مفاهیم و مضامین مختلف فرهنگی و ارزشی است.

سبک زندگی اجتماعی

سبک زندگی، امروزه حوزه‌ها و محدوده‌های وسیعی را درنوردیده و تقابل‌ها و دوگانه‌هایی را ایجاد کرده است. نمونه‌هایی از آن عبارت‌اند از: سبک زندگی روستایی و شهری، بالا شهری و پایین شهری، سنتی و مدرن یا امروزی، فردمحور و جمع‌محور، مرفهان و فقرا، قوم‌گرایانه و غیر قوم‌گرایانه، مهاجران و بومیان، پلیسی، طبقاتی، بسیجی و...

در یک نگاه کلان و ارزش‌محور، می‌توان گفت سبک زندگی‌ها در جامعه ما به صورت کلی در دو محدوده کلان می‌گنجد:

۱. سبک زندگی مؤمنانه و دین‌دارانه

۲. سبک زندگی غیرمؤمنانه و غیردین‌دارانه

نمونه‌ای از نحوه زیستن دین‌دارانه همان است که مولا علی (ع) در خطبه متقین بیان می‌کنند. یک مؤمن باید این گونه زندگی کند. قرآن کریم نیز با بهترین وجه ممکن، الگوهای رفتاری را پیش روی انسان‌ها تا قیام قیامت قرار داده است. با این نگاه، قرآن حقیقتاً بیان‌کننده بهترین و به تعبیر خودش، زیباترین الگوهای رفتاری و نحوه زیستن در این جهان است. با نگاه ظریف، لطیف و عمیق قرآنی، کفر و کافرانه زیستن، یک الگو می‌خواهد که قرآن الگوی آن را تعریف می‌کند. به تعبیری، قرآن هم خوبی‌ها را می‌گوید و هم بدی‌ها را. به تعبیری دیگر، قرآن هم دوست‌شناسی را می‌آموزد و هم دشمن‌شناسی را. این سینا در نمط چهارم «اشارات»، در باب وجودشناسی می‌فرماید: «معرفة الخیر واجب لیجذب فأیضاً معرفة الشر واجب لیحذر.» اگر آدمیان دو بال جاذبه و دافعه دارند، باید بدانند خوبی‌ها چیست تا آن را جذب کنند و در جهت دفع، باید بدانند بدی‌ها و زشتی‌ها و پلیدی‌ها چیست تا آن‌ها را از خود دور کنند.

کسی که حقیقتاً این دو را نمی‌شناسد، بسیار اتفاق می‌افتد که به جای جذب خوبی‌ها، بدی را جذب می‌کند و به جای دفع بدی‌ها و کجی‌ها و ناهنجاری‌ها، احیاناً یک خوبی را از خود دفع می‌کند؛ یعنی در انطباق مشکل پیدا می‌کند.

حقیقت بسیار

مهم و شاید تلخ

این است که جهان

غرب امروز برای تک‌تک

رفتارهای انسان‌ها، چه

شرقی و چه غربی و

حتی مسلمان و شیعه،

با هر تفکر و بینش و

ارزشی که باشد، الگوی

رفتاری ارائه می‌کند. اما

آن الگوی رفتاری کاملاً

باردار است و بار یک

فرهنگ، بینش، نگرش و

ارزش را درون خود حمل

می‌کند.

در اسلام، دنیا و آخرت در هم تنیده‌اند

بررسی نظریه‌های اجتماعی در ترمیم الگوهای زندگی



دکتر سید محمد حسین شرف‌الدین
استاد دانشکده صدا و سیماقم
و عضو هیئت علمی مؤسسه
آموزشی و پژوهشی
امام خمینی (ره)

که ما متعلق به یک حوزه فرهنگی خاص هستیم و یک نظام اعتقادی مشخص و تاریخ و جهان‌بینی خاصی داریم و باید متناسب با این‌ها زندگی کنیم. هر چند ممکن است در بعضی از سطوح با سایر جوامع اشتراکاتی داشته باشیم، این باعث نمی‌شود نسبت به سبک‌ها و الگوهای بومی و اسلامی خود غفلت کنیم. سبک زندگی از جنس قاعده و هنجار است؛ یعنی باید و نبایدهایی است که توصیه می‌شود. هر قاعده‌ای نیز مرجعی نیاز دارد که باید در آنجا استنتاج شود؛ یعنی اگر بگویید باید این‌گونه بخورید و این‌گونه بخواهید و با همسایگان این‌گونه تعامل کنید، از شما سؤال می‌شود چه کسی گفته باید این چنین باشیم و مرجع این هنجارها و منبع این باید و نبایدها چیست؟

منابع استخراج سبک زندگی

منبع هنجاری عامی که همه به آن ارجاع می‌دهند، فرهنگ عمومی جامعه است. معمولاً فرهنگ عمومی جامعه بخشی از وجود ما شده است و ما براساس آنچه فرهنگ خواسته است، جامعه‌پذیر شده‌ایم و هر یک از ما سعی کرده‌ایم به گونه‌ای رفتار کنیم که جامعه براساس فرهنگ خود از ما می‌خواهد. منبع هنجاری دیگری که به دلیل اهمیتش استقلال دارد، دین است. بنابراین دین در هر جامعه‌ای به لحاظ موقعیتی که دارد، می‌تواند مرجع باشد. مثلاً دین در قبل و بعد از انقلاب در ایران، موقعیت متفاوتی داشت و با بعضی از ادیان مانند مسیحیت، استعداد ایده‌پردازی برای جامعه را ندارند و میدان وسیعی را برای تاخت و تاز عقل باز گذاشته‌اند. عوامل دیگر مانند عقلانیت جمعی، قراردادهای بین‌الذاتی و به تعبیر علامه طباطبایی، اعتبارات بعدالاجتماع نیز وجود دارند که به عنوان مرجع مطرح می‌شوند. بنابراین می‌توان گفت مفهوم مشترک بین تمام این موارد، این است که سبک زندگی از سنخ قاعده و هنجار و از محصولات عقل عملی و از سنخ قراردادهاست. عقل عملی نیز همیشه به عقل نظری تکیه دارد، زیرا باید‌ها و نبایدها همیشه به هست‌ها و نیست‌ها متصل هستند. اگر به ما بگویند چرا این‌گونه زندگی می‌کنید، در جواب می‌گوییم چون این‌گونه فکر می‌کنیم. اگر ما جهان‌بینی‌ای به نام اسلام داشته باشیم، اصلاً نمی‌توانیم در زندگی و سطوح رفتاری خود، راه دیگری را انتخاب کنیم. به تعبیر شهید مطهری، امکان ندارد کسی از نظر اعتقادی مؤمن باشد، ولی از نظر رفتاری و سلوک زیستی کافر باشد، مگر اینکه اعتقاد او جدی و واقعی نباشد. جهان‌بینی، نظام معنایی است؛ یعنی همه بینش‌های جهان‌شناختی، انسان‌شناختی، ارزش‌شناختی و دنیاشناختی ما را شامل می‌شود. بنابراین یکی از عوامل تعدد سبک‌های زندگی، زیرساخت‌های آن‌ها یا نظام‌های معنایی است که هدایت‌گر سبک‌هاست. همان‌گونه که اشاره شد، یکی از منابع مهم و بی‌بدیل تولید نظام معنایی، دین و به خصوص ادیان الهی است. در این میان، اسلام به عنوان یک دین جامع و جاودانه و خاتم ادیان که باید تمام توقعات بشر را برآورده کند در هدایت‌گری نظام معنایی و اعطای راه رسیدن به اهداف متعالی، دست بالایی نسبت به همه ادیان الهی دارد. بنابراین اسلام مهم‌ترین منبع استنباط سبک‌های زندگی است. اسلام در ایران، در

پیشینه بحث سبک زندگی

سبک زندگی، تاریخی به درازای تاریخ حیات اجتماعی انسان دارد. این گونه نیست که سبک، امروز به وجود آمده باشد. بشر همیشه زندگی اجتماعی داشته که همیشه قاعده‌مند بوده است. انسان‌ها در رفتارهای خود، خواسته یا ناخواسته، باید از الگوهایی تبعیت کنند که موجب می‌شود بعضی از رفتارهای آنان مرجع شود. بنابراین باید برای خواب و بیداری، تفریح، ازدواج و سایر امور زندگی خود، قاعده داشته باشند. ولی در گذشته قواعد به حدی با رفتارها در آمیخته بود که معمولاً بین ظرف و مظلوف فاصله‌ای نمی‌افتاد. اکنون ممکن است انسان‌ها به رفتارشان توجه داشته باشند، ولی معمولاً به شکل و قاعده و ظرفی که رفتار در آن واقع شده توجه نمی‌کنند. از این روست که بعضی سبک را مجموعه‌ای از قاعده‌ها می‌نامند و بعضی نیز سبک را مجموعه‌ای از رفتارها می‌دانند.

بحث سبک زندگی در غرب از دهه هشتاد به بعد مطرح شده که عمری سی ساله دارد و چندین عامل در طرح این بحث در غرب دخیل بوده‌اند. اما بحث سبک زندگی در ایران، عمدتاً بعد از سخنرانی مقام معظم رهبری در مهر سال ۱۳۹۱ در جمع جوانان استان خراسان شمالی و سخنرانی‌های بعدی ایشان مطرح شده است. البته قبل از سخنرانی ایشان نیز بحث سبک زندگی در کشور ما مطرح بود، ولی به صورت خیلی کم‌رنگی بوده است. مباحثی از قبیل اینکه چرا سن ازدواج در ایران بالا رفته است؟ چرا مردم ایران تجمل‌گرا شده‌اند؟ و... که از قبل مطرح می‌شده همگی مربوط به سبک زندگی است.

عوامل مؤثر در طرح بحث سبک زندگی در ایران

حدوداً پانزده عامل در ایران وجود دارد که منجر به مطرح شدن بحث سبک زندگی در زمان حاضر شده است. بنابراین توقع مقام معظم رهبری بر خاسته از مطالبات جامعه‌شناختی و زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی گریزناپذیر جامعه ایران است. سبک زندگی، کلیت زندگی را پوشش می‌دهد؛ یعنی ابعاد فردی، اجتماعی، مادی، غیرمادی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، موقعیت اجتماعی و همه ابعاد زندگی ما. سبک زندگی شامل نوع بینش ما نیز می‌شود. بنابراین اگر بعضی مواقع روی مصادیق خاصی تأکید می‌شود، از باب مثال است، نه اینکه گمان شود سبک زندگی فقط شامل تفریحات، مسکن و خواب و بیداری است. سبک‌های زندگی متن‌محور هستند؛ یعنی هر الگوی سبکی، وابسته به محیط خاص خود است و هر جامعه‌ای تحت تأثیر گفتمان‌های غالب و فرصت‌های محیطی و امکانات و مطالبات انسان‌ها، الگوهای را به عنوان الگوهای مرجع انتخاب کرده است. لذا بخش معظمی از الگوها، بومی و ملی هستند و به یک زمینه فرهنگی و اجتماعی وابسته هستند. البته جامعه جهانی به سمت جهان‌شمول کردن بسیاری از الگوها حرکت می‌کند؛ یعنی الگوهای شهرسازی، بانکداری، بازار و تجارت و دانشگاه به هم نزدیک می‌شوند و انسان احساس می‌کند در حال زندگی در یک دهکده است. بنابراین اگر می‌گوییم ما ایرانی‌ها باید براساس الگوی متناسب خودمان زندگی کنیم، به این دلیل است

زندگی با چای

رأس نشانده شده است؛ یعنی ظرفیت‌های آموزه‌ای دارد، تجربه تاریخی موفق دارد، کمیت و کیفیت موالیان آن مشخص است و دعاوی ایدئولوژیک نیز دارد. لذا تمام ویژگی‌های یک منبع را داراست. اسلام در ایران یک موقعیت فرآیندی پیدا کرده است؛ یعنی همه نهادها و سازمان‌های اجتماعی، خود را در ذیل اسلام معنا می‌کنند و همه دوست دارند با اسلام همسو شوند و ایده‌های اصلی خود را از اسلام بگیرند و حداقل اینکه با اسلام تعارض نداشته نباشند. به همین میزان، مطالبات ما از اسلام بیشتر است و شرایط به گونه‌ای فراهم شده که زمینه برای انعکاس اسلام در کلیت زندگی انسانی وجود دارد. بنابراین ما در ایران می‌خواهیم بر اساس اسلام زندگی کنیم. حتی احساس می‌کنیم در جهانی زندگی می‌کنیم که به شدت با اسلام بیگانه هستیم و لذا از جهان سکولار فاصله می‌گیریم. اسلام نظام معنایی و سبک‌های زندگی خود را در قالب یک نظام معرفتی گسترده به نام فقه، انعکاس داده است؛ یعنی فقه اسلامی ترجمه همه ایده‌هایی است که اسلام در خصوص چگونه زیستن در این جهان دارد. فقه اسلامی کاملاً با اخلاق در آمیخته است؛ اگر چه اخلاق به دلیل تکیه‌گاه حسن و قبح، حاکم بر فقه است و می‌تواند حکم فقهی را و توتو کند. همچنین فقه با سایر نظام‌های تأثیرگذار در هنجارهای اجتماعی همسو است. مثلاً فقه با عقلا نیت کاملاً همسویی دارد. از آنجایی که فقه، نظام تشریح است، با تکوین و فطرت نیز همسویی دارد. فقه با عرف نیز همسو است و در بسیاری از سطوح، به عرف عاقلان اعتماد و تکیه دارد. فقه به مصالح جمعی نیز کاملاً توجه

روی آن متکی است. ما معتقدیم دنیا و آخرت درهم تنیده هستند و آخرت بخشی از این دنیا است و یک رابطه علی و معلولی بین نحوه زیستن ما در این جهان و نحوه نتیجه‌گیری ما در جهان دیگر وجود دارد. بنابراین تکیه‌گاه فقه در ارائه الگو، این نظریه است که زندگی دنیایی انسان‌ها باید به گونه‌ای سامان یابد که نتیجه‌اش منجر به سعادت و قرب و تعالی اخروی آن‌ها شود. بر این اساس، چون انسان‌ها نمی‌توانند از هر راهی به آن هدف برسند، قاعدتاً باید نحوه زیستن آن‌ها به گونه‌ای باشد که احساس شود زندگی بر پایه این قواعد، انسان‌ها را در راهی قرار خواهد داد که در قیامت به سعادت موعود خواهند رسید. اگر این نظریه بنیادین را از فقه بگیریم، مانند سایر دستگاه‌های قانونی می‌شود که توصیه‌هایی دارند. ولی فرض این است که نظم‌دهی به دنیا جز از اهداف حداقلی فقه است و هدف اصلی فقه رساندن انسان به سعادت اخروی است. البته افرادی مانند غزالی وجود دارند که ادعا کرده‌اند فقه یک علم دنیایی است و آن را در حد یک نظام حقوقی تنزل داده‌اند. وی می‌گوید نظام حقوقی اسلام، شامل عبادت و معاملات است. عبادت ما را به خدا می‌رساند، ولی معاملات این گونه نیست، زیرا معاملات از عرفیات است که مرتباً تغییر می‌کند. این تفکر، سکولاریستی است و بدین معناست که فقه در حوزه اجتماعات میدان دار نیست و باید در این حوزه خودش را با عرف هماهنگ کند و فقط در حوزه عبادیات حرف اختصاصی دارد. سکولارها می‌گویند دین حضور رسمی و آگاهانه و سازمان‌یافته در جامعه ندارد؛ و گرنه تأثیرات قهری خواهد داشت. ولی ما در اسلام معتقدیم که فقه این گونه نیست و معاملات آن از عبادیات آن جدا نیست. البته معاملات، این جهانی است و تحت تأثیر تراحمات جهان مادی است و عرف و تجربه و انتخاب دارد و همچون عبادیات انسان‌ها در آن دخالت

توقیفی نیست. بنابراین

ما معتقدیم جهت‌گیری

کلی فقه ارائه قواعدی است

که غایت‌الغایات آن، نیل ما به سعادت

اخروی و کمال وجودی است. این نظریه، نظریه

کلامی یا اعتقادی فقه است و دین آن را ارائه نموده و با تکیه بر آن

نظریه، فقه را تأسیس کرده است. در بن استنباطات و فتاوی فقهی، نظریه‌ای وجود دارد که آن را نظریه فقهی می‌نامیم. بعضی از این نظریات فقهی عام هستند و در کل زندگی جریان دارند. اسلام در حوزه سبک زندگی، رفتاری را از ما می‌خواهد که حسن فعلی داشته باشد. این یکی از محکمت فقهی است که مبتنی بر نظریه فقهی است. همچنین باید حسن فاعلی نیز داشته باشد؛ یعنی انسان‌ها نیت تقرب داشته باشند یا حداقل نیت گناه نداشته باشند، زیرا اسلام می‌خواهد ما با اعمال خود ارتقا پیدا کنیم. در بخش سلبی نیز هر رفتار مؤمنانه‌ای نباید موجب ضرر به خود انسان یا موجب عسر و حرج دیگران شود. فقه ما متهم

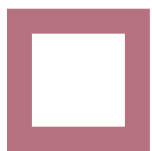
است که نظام‌سازی ندارد؛ یعنی بعد از اینکه احکام فقهی حوزه سیاست، فرهنگ، ارتباطات و... را استنباط کردیم، آن‌ها را در ارتباط با یکدیگر ببینیم. مثلاً نهاد خانواده بعد سیاسی، اقتصادی، اخلاقی، تعلیمی، تربیتی، فرهنگی و... دارد. لذا باید احکام فقهی را به صورت نظام‌واره نگاه کرد و هنگام صدور حکمی مثلاً برای خانواده، باید تمام آن ابعاد را دید تا به ابعاد دیگر ضرری نزنند. آخرین نکته این است که دولت اسلامی وظیفه دارد زمینه‌های اجرایی سبک‌های زندگی مستنبط فقهی را فراهم کند؛ یعنی باید جامعه را بر اساس این قواعد تربیت کند. لذا نیازمند شخصیت‌سازی و گفت‌وگو سازی فرهنگی هستیم و موانع نیز باید رفع شود. همچنین باید تشویق و تنبیه‌های لازم را برای اجرای سبک زندگی اسلامی توسط مردم در نظر بگیرد. علاوه بر این، باید دائماً سبک‌های زندگی را رصد و پایش و به‌روز کند. بعضی از عیب‌ها رفتاری است و به مردم مربوط است و ربطی به فقیه ندارد. فقیه نیز باید نقشه راه را برای جامعه ترسیم کند و الگوی مطلوب را کاملاً در اختیار مردم قرار دهد.

دنیا و آخرت در هم تنیده هستند و آخرت، بخشی از این دنیاست و یک رابطه علی و معلولی بین نحوه زیستن ما در این جهان و نحوه نتیجه‌گیری ما در جهان دیگر وجود دارد. تکیه‌گاه فقه در ارائه الگو، این نظریه است که زندگی دنیایی انسان‌ها باید به گونه‌ای سامان یابد که نتیجه‌اش منجر به سعادت و قرب و تعالی اخروی آن‌ها شود.

دارد؛ یعنی اگر التزام به یک حکم باعث تضييع مصلحت جمعی شود، به ما اجازه داده که از عمل به آن حکم فقهی دست بکشیم. فقه یک عنصر کلیدی به نام اجتهاد دارد که باید اسلام را به‌روز نگه دارد و از کهنگی و اندراس احکام جلوگیری کند و جاودانگی اسلام را در میدان عمل حفظ کند. به تعبیر شهید مطهری، اجتهاد نیروی محرک اسلام است. سبک زندگی نیز جزء مأموریت‌های فقهی و مجتهدان است که باید در حوزه فعالیت فقهی آن‌ها قرار گیرد. البته منظور از فقه، مجموعه‌ای از ابواب فقهی موجود نیست، بلکه نظام معرفتی پویایی است که همیشه در ارتباط با محیط اطراف خود بوده و هر چه ارتباط صمیمانه‌تری با محیط اطراف خود پیدا کرده است، فربه‌تر شده و غنا پیدا کرده است. یعنی به هر میزان که خواسته در عرصه عمل حضور داشته باشد و به زندگی انسان‌ها جهت بدهد، رشد کرده است. بنابراین منظور از فقه نظام معرفتی است که کارش تولید همه الگوها و قواعد زندگی است؛ یعنی فقه به ما می‌گوید باید در جهان مدرن این گونه زندگی کنیم؛ ساختمان‌سازی، شهرسازی، تجارت بین‌الملل، نظام اداری، تعلیم و تربیت و بقیه کارهای ما این گونه باشد.

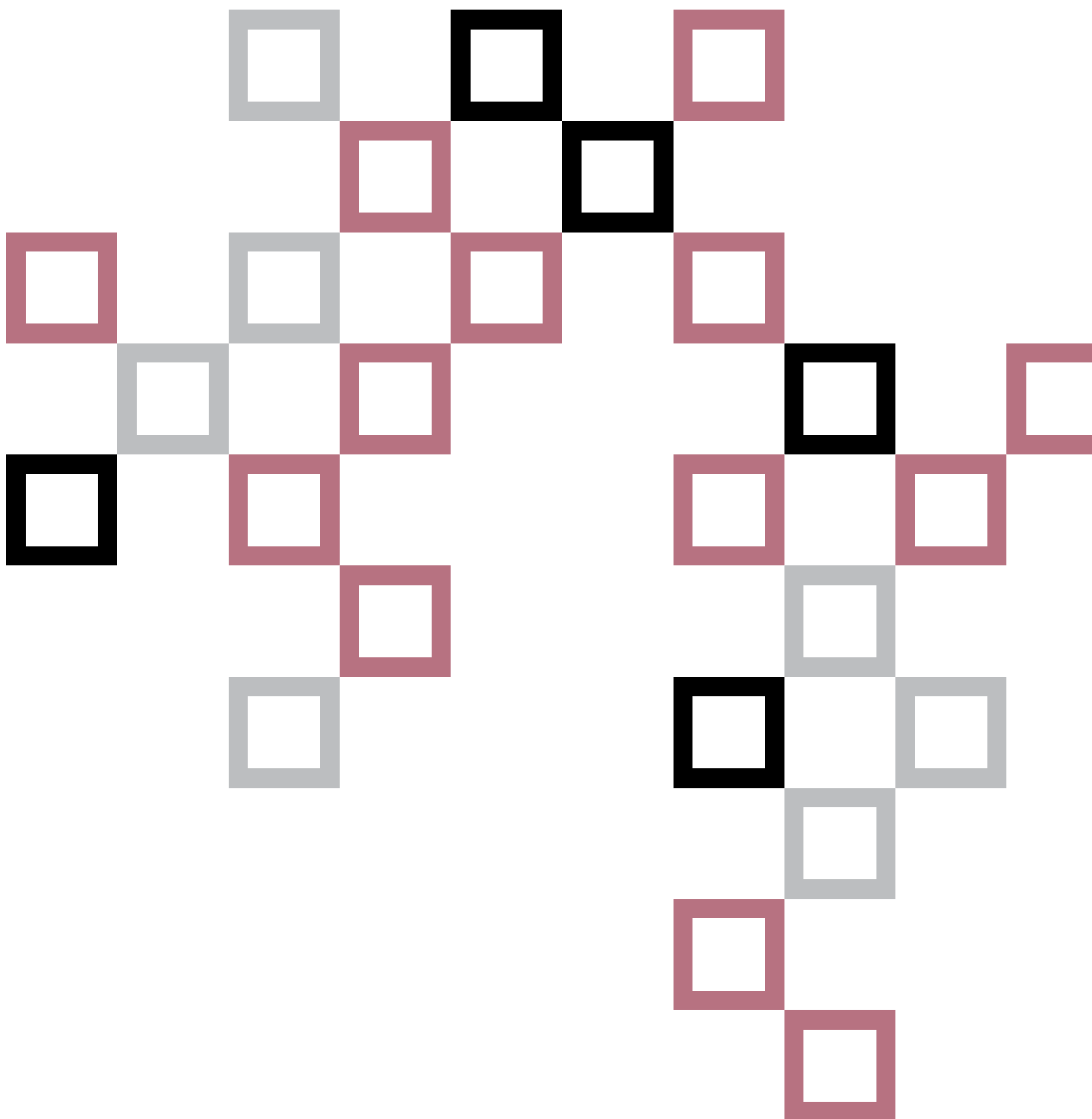
روش فقه در استخراج سبک زندگی

ما در اسلام یک نظریه کلامی و بنیادین داریم که فقه



بر پایه‌های تمدن

زیرساخت‌های تمدنی سبک زندگی



تمدن‌ها معمولاً چنان بلندبالا و عریض و طویل‌اند که به‌آسانی نمی‌توان سیر پیشرفت و تحول آن‌ها را از روزگاران ظهور تا ایام افول دید و ارزیابی کرد. درست مانند ساعتی که عقربه آن برای یک دور چرخیدن، چند قرن زمان بخواهد. اما در این رهگذر، کاروان تمدن، آثار و نمودهایی از خود بر جای می‌گذارد که به آیندگان امکان می‌دهد روند و مسیر آن را رصد کنند و بشناسند.

آنچه یک تمدن را در سیر تاریخی و شاید صدها ساله خود به تثبیت و تشخیص می‌رساند، ظواهری است که سبک و شیوه زندگی مردمان هر دوران، آن را رقم زده است.

از این رو، سبک زندگی را همچون نرم‌افزاری برای سخت‌افزار تمدن برمی‌شمارند که به چارچوب کلی و اجزای داخلی یک تمدن بشری سروسامان و سروشکل می‌دهد، اما این رابطه از سوی دیگر هم برقرار است و باید آن را رابطه‌ای دوسویه دانست؛ زیرا تمدن نیز در مسیر بلندمدت خود، سبک و سیاق زندگی مردم را با خود می‌برد به آن مسیری که می‌رود و آن را دستخوش تحولات آرام و گاه سریع می‌کند.

بنابراین در افق پیش روی کشور ما، که بازسازی تمدن اسلامی در آینده و دست‌کم تداوم تمدن ایرانی-اسلامی را نوید می‌دهد، شناخت و بررسی سبک زندگی و ارتباط آن با حوزه تمدن‌سازی، ضرورتی برای نخبگان و اندیشمندان ایران زمین به‌شمار می‌آید.

گفت و گویا
دکتر عبدالحسین
خسرو پناه

مسئولیت حاکم بودن

نگاهی به نقش و کارکرد سبک
زندگی در تمدن سازی



تمدن متشکل است از مؤلفه‌های متعددی در طول زمان و در گسترهٔ جامعه و یکی از آن‌ها که شاید در جامعهٔ امروزی ایران اهمیتی بیش از سایر مؤلفه‌ها داشته باشد، سبک زندگی است. برای تبیین رابطهٔ تمدن‌سازی که در چشم‌انداز آرمانی انقلاب اسلامی قرار دارد با سبک زندگی که نمود تمامی اعتقادات، عادات، رسوم و آداب مردم و فرهنگ و اخلاق و دین‌داری آن‌هاست، پای صحبت دکتر عبدالحسین خسرو پناه نشستیم. ایشان، روحانی و استاد و پژوهشگر فلسفهٔ دین و رئیس مؤسسهٔ پژوهشی حکمت و فلسفهٔ ایران است. همچنین، ایشان دوازده سال از درس خارج فقه و اصول آیات عظام، وحید خراسانی و فاضل لنکرانی و هفده سال از درس فلسفهٔ آیت‌الله حسن زادهٔ آملی و آیت‌الله جوادی آملی در حوزهٔ علمیهٔ قم بهره‌برده است. در کنار دروس حوزوی، دکترای کلام اسلامی از مؤسسهٔ امام صادق (ع) دریافت کرده و تاکنون، بیش از سی کتاب و ۱۵۰ مقاله تألیف کرده است. از امتیازات این عالم حوزوی و دانشگاهی، ارائهٔ نظریهٔ «فلسفهٔ فلسفهٔ اسلامی» است.

اسلامی و غیراسلامی طبیعتاً می‌تواند ناشی از تفاوت سبک زندگی اسلامی و غیراسلامی باشد.

سبک زندگی عبارت است از کنش‌های اجتماعی یک جامعه، همچنین هر کنشی به‌طور قطع، زایندهٔ منش‌ها و بینش‌هاست. بینش و منش اسلامی طبیعتاً بر کنش اجتماعی تأثیر می‌گذارد و سبک زندگی را اسلامی می‌کند. اگر بخواهم کاربرد صحت‌کنم، باید عرض کنم که مثلاً در فرهنگ و سبک زندگی اسلامی، نهاد خانواده اصالت دارد؛ چون خانواده یکی از ارکان جامعه و جزو نهادهای مهم اجتماعی است. پس تمدن اسلامی باید به نهاد خانواده اهمیت دهد.

این بدین معناست که شما نهاد خانواده را مرکز سبک زندگی می‌دانید؟

خانواده باید یکی از ارکان سبک زندگی تلقی شود؛ بنابراین، سبک زندگی باید به‌گونه‌ای مدیریت شود که نهاد خانواده از بین نرود و آسیب نبیند. اما هر قدر تمدن پیشرفتهٔ غرب جلوتر می‌رود، بیشتر، به نهاد خانواده آسیب وارد می‌کند. الان در کشورهای اروپایی، به‌خصوص در اروپای شمالی، سگ مقدم بر فرزند و فرزند مقدم بر همسر است. وقتی نهاد خانواده از هم پاشیده می‌شود، طلاق به‌راحتی صورت می‌گیرد. پس باید نهادهای دیگری شکل پیدا کنند که فرزندان در آنجا بزرگ شوند؛ مثلاً دولت باید متولی بزرگ کردن فرزندان باشد و همچنین، رسیدگی به پدر و مادری را بر عهده بگیرد که پا به سن گذاشته‌اند. همهٔ این نکات نشان می‌دهد که در سبک زندگی پیشرفتهٔ غربی، نهاد خانواده کانون اساسی و اصلی نیست. بنابراین، در سبک زندگی باید به شاخصه‌هایی توجه کنیم که در اسلام ذکر شده است؛ مثل اصالت دادن به نهاد خانواده.

از نظر شما، اصلاح یا تغییر سبک زندگی در تمدن‌های بشری طی چه فرایندی باید صورت بپذیرد؟

به‌نظر بنده، سبک زندگی مرتبه‌ای است که متأخر از منش و بینش است و در رتبهٔ بعد از آن‌ها قرار دارد. در نتیجه، طبیعی است که باید از مرحله‌های متقدم شروع کرد. اگر جامعه‌ای خداپاوار باشد، خداپاوری منش و اخلاق خداپاوارانه‌ای برای آن تأمین می‌کند؛ به‌همین دلیل، سبک زندگی و کنش‌های اجتماعی آن هم خداپاوارانه خواهد بود. در این صورت، توصیه‌های الهی دربارهٔ سبک زندگی و کنش‌ها و رفتارهای اجتماعی کانون توجه قرار می‌گیرد و از آن‌ها استفاده می‌شود. در مقابل، اگر بینش جامعه‌ای، انسان‌محورانه و نه خدا‌محورانه باشد، خدا به حاشیه رانده می‌شود و رابطهٔ انسان با او قطع خواهد شد. به‌تعبیر دیگر، در دنیای پیشرفته، خدا فقط در کلیسا حضور دارد؛ به‌طوری که به‌قول نیچه، خدا مرده است و هیچ کار کردی ندارد. وقتی خدا کاملاً به حاشیه رفت و انسان منهای او اصالت پیدا کرد، آنگاه اخلاق اومانستی و سکولاریستی شکل پیدا می‌کند. طبیعتاً سبک زندگی هم اومانستی و سکولاریستی و لذت‌جویانه خواهد شد و بیش از هر چیز، زندگی سوداگرانه و منافع‌مادی اهمیت می‌یابد. بنده از برخی افرادی که در اداره‌ها یا کارخانه‌های اروپای شمالی کارمند بودند،

هر تمدنی مطابق با یک خاستگاه معرفتی تعریف می‌شود؛ اما به‌نظر می‌رسد که هنوز تمدن اسلامی به معنای واقعی تعریف نشده است. تعریف شما از تمدن اسلامی و ویژگی‌های اصلی آن چیست؟ در واقع، با توجه به خاستگاه معرفتی تمدن اسلام، چه تعریفی می‌توان از آن ارائه داد؟

تمدن اسلامی واقعیتی است که در مقطعی از تاریخ، از جمله در قرن سوم تا ششم و همچنین در قرن نهم تا یازدهم تحقق پیدا کرده است. تمدن اسلامی مؤلفه‌هایی دارد که یکی از آن‌ها، عقلانیت و فلسفه و دیگری، علم و دانش است؛ اعم از علوم طبیعی، علوم انسانی، مهندسی و پزشکی. مؤلفهٔ دیگر تمدن اسلامی، تحقق سلامت و بهداشت عمومی در جامعه و مؤلفهٔ دیگر، اخلاق و معنویت است. منظورم از اخلاق و معنویت، دانش اخلاق نیست؛ بلکه آن رفتار اخلاقی است که از رفتار مردم نشئت می‌گیرد. مؤلفه‌های دیگری هم می‌توان برای تمدن ذکر کرد که بنده در جلد سوم کتاب تمدن نوین اسلامی، به‌تفصیل، به آن‌ها پرداخته‌ام.

به‌هر حال، این مؤلفه‌ها در دوره‌هایی از اسلام وجود داشته و شدت آن کم و زیاد شده است. اگر بخواهیم برای تمدن اسلامی تعریفی ذکر کنیم، باید بگوییم تمدن اسلامی مجموعهٔ نرم‌افزارها و سخت‌افزارهای بشری است که با مبانی و رویکرد اسلامی تحقق پیدا می‌کند. به‌نظر بنده، تمدن یک معنای عام دارد که فرهنگ جزئی از آن است؛ یعنی تمدن مجموعهٔ دستاوردهای نرم‌افزاری و سخت‌افزاری بشر است. اگر این تعریف را بپذیریم، آنگاه تفاوت تمدن‌ها در مبانی و رویکردها و اهداف باعث می‌شود که تمدن را به دو قسم تقسیم کنیم: تمدن اسلامی و غیراسلامی. بنابراین، می‌توان گفت تمدن اسلامی مجموعهٔ دستاوردهای نرم‌افزاری و سخت‌افزاری مسلمانان است که با مبانی و اهداف و رویکرد اسلامی تحقق پیدا کرده است. این تمدن را می‌توان در دانش هنر و معماری و همچنین در صنعت معماری تاریخ اسلام مشاهده کرد.

جایگاه بحث سبک زندگی در تمدن‌سازی کجاست و چگونه می‌توان به آن پرداخت؟ برخی کارشناسان از سبک زندگی غربی سخن می‌گویند و آن را راه‌آورد تمدن غرب می‌دانند. سؤال اینجاست که صرف‌نظر از غربی یا شرقی بودن، نسبت بین این دو مفهوم (تمدن و سبک زندگی) چگونه تعریف می‌شود؟

اگر سبک زندگی را عبارت از کنش‌های اجتماعی جامعه بدانیم و مجموعهٔ بینش‌ها و منش‌ها و کنش‌ها را اجزای یک فرهنگ تلقی کنیم، آنگاه سبک زندگی به معنای کنش اجتماعی جزئی از فرهنگ اجتماعی است. از آنجاکه بنده فرهنگ را جزئی از تمدن معرفی کردم، پس می‌توان سبک زندگی را نیز جزئی از تمدن دانست. اگر تمدنی غربی به‌تعبیر دقیق‌تر، پیشرفته شد، آنگاه سبک زندگی تغییر پیدا می‌کند. در نتیجه، برای رسیدن به تمدن اسلامی، سبک زندگی هم باید اسلامی باشد. بنابراین، سبک زندگی جزئی از فرهنگ است و فرهنگ جزئی از تمدن به‌شمار می‌رود. پس تفاوت تمدن و فرهنگ

با این توضیحات، بفرمایید دلیل نفوذ تمدن غرب در سایر ملل چیست و چرا تمدن اسلامی با این شتاب فراگیر نمی‌شود؟

اول اینکه توجه کنیم اسلام گرای، به‌ویژه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، در جهان توسعه و گسترش پیدا کرده است. اساساً علت پیدایش اسلام‌هراسی در غرب، اسلام‌گرایی است، باتوجه‌به اینکه جمع چشمگیری از غیرمسلمانان به اسلام روی آوردند، غیرمسلمانان معاند احساس خطر کردند و اسلام‌ستیزی و اسلام‌هراسی را رواج دادند. آن‌ها این کار را از طریق سخنرانی کردن، ساختن فیلم و انتشار رمان، انفجار برج‌های دوقلو در آمریکا و... انجام دادند. در واقع، به هر وسیله‌ای جنگ زدند تا چهره‌ی بدی از اسلام را نزد مردم جهان جلوه دهند. دقت کنید که سی سال پیش، در کشور انگلیس حتی یک مسجد هم به‌سختی پیدا می‌شد؛ اما امروز در بیشتر شهرهای انگلیس، از جمله در لندن، نیو کاسل، لیورپول، منچستر و آکسفورد یک مسجد وجود دارد و مسلمانان در آنجا نماز می‌خوانند. ضمن اینکه در بعضی شهرهای انگلیس، نماز جمعه‌ی اهل سنت و شیعیان برگزار می‌شود. پس در بسیاری کشورها، این توسعه به‌چشم می‌خورد و این گونه نیست که گمان کنیم اسلام هیچ توسعه‌ای پیدا نکرده است. ضمن اینکه در حال حاضر، مسلمانان بسیاری در بُعد مثبت تمدن پیشرفته غرب، یعنی در حوزه علم و دانش نقش ایفا می‌کنند و دانشمندان مسلمان فراوانی در رشته‌های پزشکی و مهندسی و علوم پایه مشغول فعالیت‌اند. این دانشمندان از ایران و پاکستان و شبه‌قاره هندوستان برخاسته‌اند و در تولید علم کشورهای دیگر مشارکت می‌کنند. برای مثال، یکی از آن‌ها، پرفسور عبدالسلام است که جایزه نوبل گرفت و شناخته شد؛ حال آنکه بسیاری از آن‌ها اصلاً شناخته‌شده نیستند. زاویه دیگر بحث این است که تمدن پیشرفته غرب نسبت به تمدن اسلامی، بسیار رشد کرد. متأسفانه، در تاریخ شاهدیم که مسیحیان (غربی‌ها) از قرن یازدهم تا قرن چهاردهم میلادی، به ترجمه آثار مسلمانان از عربی به لاتین و از فارسی به لاتین پرداختند. سپس، زمینه برای انقلاب رنسانس فراهم شد. با وقوع انقلاب رنسانس، به تدریج شاهد افول علمی تمدن اسلامی هستیم. در این مقطع، حکومت‌ها روبه ضعف نهادند و دولت صفویه و عثمانی کم‌کم سیر نزولی پیدا کردند. این انحطاط با وجود تأکید آیات و روایات پیامبر اسلام (ص) و اهل بیت عصمت و طهارت (ع) بر کسب علم و دانش و رشد و بالندگی رخ داد. در واقع، همه آن توصیه‌ها به فراموشی سپرده شد و کشورهای اسلامی انحطاط پیدا کردند. سپس به تدریج، کشورهای غربی از علم و دانش استفاده کردند و به سمت تمدن‌سازی نوین رفتند. با شروع توسعه صنعتی از قرن هجدهم، این اتفاق جدید صورت می‌گیرد که غرب به این نتیجه می‌رسد: باید استعمار کشورهای مختلف، از جمله کشورهای اسلامی را آغاز کند؛ چون این استعمارگری باعث می‌شد که کشورها و دولت‌های بزرگ، مثل دولت صفوی ایران و دولت عثمانی، گرفتار جنگ‌های داخلی و بیرونی شوند.

دولت صفوی با وجود داشتن اقتدار فراوان، در حمله افغانه شکست خورد. البته دولت افشار و نادرشاه جلوی انحطاط ایران را گرفت؛ ولی در دوره قاجار، متأسفانه ضعف‌ها و آسیب‌های متعددی مشاهده می‌شود. با مقایسه نقشه ایران در دوره آقامحمدخان قاجار و پایان دوره پهلوی، متوجه کاهش چشمگیر گستره جغرافیایی کشور می‌شویم.

دولت عثمانی (دولت اهل سنت) نیز در اوایل قرن بیستم شکست خورد و تجزیه شد و کشورهای اسلامی متعددی شکل گرفت. همان طور که می‌دانید، هر قدر کشورها تجزیه‌پذیرتر شوند، زمینه مستعمره شدن آن‌ها بیشتر فراهم خواهد شد. به این ترتیب، کشورهای انگلیس و فرانسه و آلمان که سال‌ها به جان هم افتاده بودند، برای استعمار کشورهای اسلامی اقدام کردند. استعمار باعث شد انحطاط کشورهای اسلامی که از

سؤال کردم که در محل کار، رابطه مدیر با کارمندان و کارگران چگونه است. می‌گفتند تلاش مدیران این است که با اخلاق و ادب رفتار کنند و مدام لبخند بزنند. متأسفانه، جوامع اسلامی هم متأثر از دنیای سوداگرایانه پیشرفته شده‌اند و همین آسیب‌ها را در آن‌ها مشاهده می‌کنیم. این سبک زندگی بیمار است و زمانی بهبود خواهد یافت که منش و اخلاق و بینش نیکو و خدامحورانه حاکم شود. به تعبیر دیگر، باید کرامت انسان را در راستای خدامحوری ببینیم.

نقش دولت‌ها و حکام در تمدن‌سازی و جهت‌گیری جوامع چیست؟ این عامل با سبک زندگی چه نسبتی برقرار می‌کند؟

حکومت‌ها و دولت‌ها در تمدن‌سازی و به تبع آن، در ایجاد سبک زندگی نقش بسیار مؤثری ایفا کرده‌اند و می‌کنند. با نگاهی به تاریخ جهان درمی‌یابیم که حکومت‌ها و دولت‌ها نقش پررنگی در تمدن‌سازی یا تمدن‌سوزی ایفا کرده‌اند. برای مثال، در تاریخ اسلام، دولت آل بویه، سامانیان، بخشی از دولت صفویه و بخشی از دولت عثمانی در تمدن‌سازی نقش ایفا کردند. اما سلجوقیان در تمدن‌سوزی نقش ایفا کردند؛ بدین صورت که نزاع فرقه‌ای درست می‌کردند و قتل عام به راه می‌انداختند و با مردم مدارا نمی‌کردند. همچنین در دوران قبل از اسلام، می‌توان دوره هخامنشیان را با ساسانیان مقایسه کرد. در دوره ساسانیان، به‌خصوص در مقاطع پایانی این سلسله، مردم در رنج و عذاب بسیاری به‌سر می‌بردند. دولت به مردم ظلم می‌کرد و طبیعتاً تمدنی نیز شکل نمی‌گرفت؛ اما در دوره هخامنشیان، عدالت و توحید محوریت داشت. ارزش‌های اخلاقی به‌عنوان اصول راهبردی دولت به‌ویژه در زمان زمامداری کوروش و داریوش پذیرفته شده بود. از این‌رو، در این دولت‌ها تمدن‌سازی به‌چشم می‌خورد. پس دولت‌ها نقش بسیار بسزایی در تمدن‌سازی یا زین‌بردن تمدن‌ها ایفا می‌کنند. طبق آموزه‌های حضرت امام (ره)، مهم‌ترین عامل رشد تمدن جوامع، حکومت‌ها هستند و مهم‌ترین عامل انحطاط هم حکومت‌ها هستند. اگر حکومتی استعمارپذیر و استبدادپذیر باشد و طالب آزادی مشروع و عدالت اجتماعی و سعادت جامعه نباشد، تمدنی نیز کسب نخواهد کرد و زیر یوغ استعمارگران و استبدادگران باقی خواهد ماند. در مقابل، اگر حکومتی این اصول و ارزش‌ها را بپذیرد و دنبال کند، آنگاه دانشمندان در امنیت به‌سر می‌برند و دانش رشد پیدا می‌کند. همچنین ارزش‌های اخلاقی اثر می‌گذارند و سبک زندگی مردم تغییر می‌یابد. البته شرط تحقق این مسائل آن است که حاکمان و زمامداران بیش از دیگران، سبک زندگی سالمی داشته باشند. اگر زمامداران و حاکمان در رفاه کامل به‌سر ببرند، گرفتار افراط و تفریط و تذبذب اقتصادی شوند، به رشوه‌خواری و رانت‌خواری و اختلاس آلوده شوند و تحمل‌گرایی باعث آلودگی ادارات و زندگی مسئولان شود، این مسائل بر افراد جامعه هم اثر منفی می‌گذارد. در روایت می‌خوانیم: «الناس علی دین ملوکهم». نباید انتظار داشته باشیم که توده مردم سبک زندگی اخلاقی و انسانی داشته باشند؛ ولی مسئولان از این ویژگی دور باشند. اساساً نوع سخن گفتن مسئولان، ادبیات، کردار، منش و کنش آن‌ها حتی با مخالفان، در تربیت جامعه به‌شدت تأثیرگذار است. بنابراین، اول اینکه حکومت‌ها و دولت‌ها در تمدن‌سازی و تمدن‌سوزی در طول تاریخ نقش ایفا کرده‌اند و خواهند کرد. دوم اینکه روش آن‌ها در سبک زندگی مردم هم بسیار مؤثر است؛ مثلاً اگر سران سیاسی که عضو احزاب مختلف هستند، باهم سر یک سفره بنشینند و درباره منافع ملی بحث و گفت‌وگو کرده و برای توسعه جامعه مشارکت کنند، مردم هم از این رفتار زیبا و نیکو درس می‌گیرند و آن را به کار می‌بندند. در مقابل، اگر سران سیاسی باهم اختلاف شدید پیدا کرده و مثل دشمن باهم رفتار کنند، طبیعی است که آثار زشت و ناپسند این رفتار در جامعه به‌جای خواهد ماند.

سبک زندگی مرتبه‌ای متأخر از منش و بینش است و در رتبه بعد از آن‌ها قرار دارد. در نتیجه، طبیعی است که باید از مرحله‌های متقدم شروع کرد. اگر جامعه‌ای خداپاور باشد، خداپاوری منش و اخلاق خداپاورانه‌ای برای آن تأمین می‌کند؛ به همین دلیل، سبک زندگی و کنش‌های اجتماعی آن هم خداپاورانه خواهد بود.

دوسه قرن قبل شروع شده بود، عمیق تر شود و آن‌ها قرن‌ها عقب بیفتند. البته گاهی بیداری اسلامی شکل می‌گیرد؛ ولی متأسفانه باز هم استعمارگران آن را به انحراف می‌کشند. در دوره اخیر هم اخوانی‌ها به قدرت رسیدند و مرسی رئیس‌جمهور مصر شد؛ اما با وجود اینکه دم از وحدت و مبارزه با استبداد و استعمار می‌زدند، شیوه استبدادی پیاده کردند و مرسی شبیه حسنی مبارک و جمال عبدالناصر و دولت‌های پادشاهی قبل شد؛ بدین صورت که شیعیان را به شهادت رساند و اختلاف بین شیعه و سنی را دامن زد و فرقه‌گرایی را رواج داد. در نتیجه، بیداری اسلامی دوباره از بین رفت. عرض بنده این است که در کشورهای اسلامی، متأسفانه این مشکل جدی‌بیشی و معرفتی وجود دارد که دولت‌ها توانسته‌اند به بیداری برسند. تقریباً تنها کشوری که دولت آن توانست به یک بیداری تمدن‌ساز برسد، جمهوری اسلامی ایران است. ایران موفق شد انقلاب کند و حکومت استبدادی و استعمارشده پهلوی را کنار بزند و روی پای خودش بایستد تا استقلال و آزادی و جمهوری اسلامی را محقق کند و مدیریت کشور را در دست بگیرد. لذا با وجود تهدیدهای صهیونیست‌ها و تحریم‌ها و مشکلات متعددی که آمریکا برای ما ایجاد کرد، همچنان توانسته‌ایم به بخشی از توسعه‌های علمی و معرفتی و اجتماعی دست یابیم. به نظر بنده، باید این مسئله را به لحاظ بینشی، جدی‌تر دنبال کرد تا دولت‌ها بتوانند در راستای تمدن‌سازی، به سبک زندگی اسلامی معرفت پیدا کنند و گام‌های بلندی بردارند.

اگر نگاهی کلان به مسئله تمدن‌سازی بیندازیم، به نظر حضرت عالی، ظرفیت تمدن‌سازی در اوضاع کنونی غیرممکن است یا ممکن؟ شروط تحقق و موانع آن چیست؟

به طور قطع، ظرفیت تمدن‌سازی وجود دارد. اسلام آموزه‌های معرفتی بسیاری دارد که این آموزه‌ها در بحث تمدن‌سازی، به ما کمک فراوانی خواهد کرد. وقتی اسلام به رشد و تمدن‌سازی توصیه می‌کند، بدین معنا نیست که تمدن‌های موجود را به طور مطلق نفی کرده است. شاهد آنکه در قرن سوم هجری، مسلمانان از تمدن یونان باستان، روم، ایران، مصر و هند باستان استفاده می‌کردند. به بیان دیگر، مسلمانان همه آموزه‌ها و مؤلفه‌هایی را که با اسلام تعارض نداشتند، می‌گرفتند و آن‌ها را به کار می‌بردند؛ ولی آن‌ها را بومی‌سازی و اسلامی‌سازی می‌کردند. خودشان این تمدن را بالنده می‌کردند و تمدن اسلامی را به وجود می‌آوردند.

وقتی در این مقطع، درباره تمدن اسلامی صحبت می‌کنیم، به این معنا نیست که قصد داریم تمدن پیشرفته را به طور کلی کنار بزنیم؛ بلکه صرفاً بخش‌هایی را کنار می‌زنیم که با اسلام سازگاری ندارند و از بخش‌های سازگار استفاده

می‌کنیم. به این ترتیب، به سمت بومی‌سازی و اسلامی‌سازی تمدن حرکت می‌کنیم تا با رشد و بالندگی آن، به تمدن نوین اسلامی برسیم. شروط تحقق این تمدن‌سازی و موانع آن چیست؟

اولین شرط آن، پذیرش عقلانیتی است که زمینه را برای تمدن‌سازی فراهم می‌کند. در واقع، عقلانیت شرط لازم تمدن‌سازی است. شرط دوم این است که دولت‌ها درک عمیقی از این مسئله پیدا کنند. اگر دولت‌های اسلامی واقعا دغدغه تمدن‌سازی داشته باشند، در این مقطع می‌توانیم به یک تمدن دست یابیم. پس در مرحله اول، نیاز به طرح اخلاقیاتی است که نخبگان مطرح کنند و بر توده مردم تأثیر بگذارند. در مرحله دوم نیز حکومت‌ها وظیفه دارند. به نظر بنده، این دو می‌توانند به عنوان شروط و موانع در نظر گرفته

شوند. البته موانعی مثل کشورهای استعمارگر نیز وجود دارد؛ ولی بنده مانع اصلی را درونی می‌دانم و معتقدم خود دولت‌ها گرفتار موانع هستند. برای مثال، این پرسش مطرح است: دولت عربستان با همه ثروتی که در اختیار دارد، آیا اساساً از تمدن اسلامی درکی پیدا کرده است؟ پاسخ منفی است. متأسفانه، حتی کشورهایی مثل مصر که پیشینه تمدنی عمیقی داشتند نیز گرفتار همین مشکل هستند و دولت آن‌ها نیز چنین دغدغه‌ای ندارد. در نتیجه، این عامل به عنوان مانعی جدی در مقابل تمدن نوین اسلامی قرار می‌گیرد.

راهکارهای تحقق سبک زندگی اسلامی را در راستای تمدن‌سازی اسلامی چه می‌دانید و به چه عناوینی اولویت می‌دهید؟

همان‌طور که در بخش‌های قبلی اشاره کردم، باید در مرحله اول، بر نظام خانواده و سپس، بر اخلاق اجتماعی تأکید کرده و برای آن برنامه‌ریزی کرد. به این منظور، ابتدا باید از تعلیم و تربیت و آموزش و پرورش و کودکان‌ستان شروع کنیم تا فرهنگ عمومی تحقق پیدا کند.

با وجود موانع، آیا جهان بینی اسلام می‌تواند به خوبی با جهان بینی غربی رقابت کند؟

در حال حاضر، دو جهان‌بینی کلان در جهان وجود دارد: جهان‌بینی لیبرالیستی و سوسیالیستی. جهان‌بینی اسلامی به طور کلی، با این دو فرق می‌کند؛ یعنی منافع آن‌ها را دارد و عاری از ضررهايشان است؛ مثلاً در جهان‌بینی لیبرالیستی، اصالت با فرد و در جهان‌بینی سوسیالیستی، اصالت با جامعه است؛ اما جهان‌بینی اسلامی اصالت را هم به فرد و هم به جامعه می‌دهد. جهان‌بینی لیبرالیستی بر آزادی و جهان‌بینی سوسیالیستی بر عدالت تأکید می‌کند و این دو به آزادی فردی واقعی نمی‌نهند؛ اما جهان‌بینی اسلامی به آزادی فردی در عرصه فرهنگی و سیاسی و اقتصادی قائل است و در عین حال، آن را در راستای عدالت اجتماعی می‌داند. جهان‌بینی اسلامی مزایایی دارد که آن جهان‌بینی‌ها از آن‌ها بی‌بهره‌اند و آن این است که به سعادت دنیوی در راستای سعادت اخروی توجه کرده است؛ به همین دلیل، سکولاریسم را نمی‌پذیرد. آن دو جهان‌بینی به آخرت بی‌توجه‌اند و فقط به دنیا توجه می‌کنند؛ از این رو، لذت‌گرایی اصالت پیدا می‌کند، نه سعادت‌گرایی. در مجموع، جهان‌بینی اسلامی از نظر معرفتی و الگوبودن، به طور قطع، می‌تواند به خوبی در مقابل جهان‌بینی سوسیالیستی و لیبرالیستی قرار بگیرد. اگر مسلمانان به این جهان‌بینی توجه کنند و دولتمردان در دولت‌هایشان، از آن به‌درستی استفاده کنند، یک نوع عقلانیت نخبگانی و توده‌ای در خصوص شناخت و پذیرش آن شکل پیدا می‌کند. البته تحقق این موضوع، بسیار طول خواهد کشید.

در پایان، رابطه جهان‌بینی اسلامی و تمدن‌سازی و استفاده از آن را در سبک زندگی اسلامی توضیح بدهید.

یکی از مؤلفه‌های مکتب اسلامی، همین جهان‌بینی است. واقعیت این است که همه تمدن‌ها از جهان‌بینی‌هایی پیروی می‌کنند. جهان‌بینی به معنای یک مرام‌نامه دنیوی، از مؤلفه‌های تمدن‌سازی است و همه کشورهای به آن نیاز دارند. البته جهان‌بینی‌ها می‌توانند تمدن‌ساز یا تمدن‌سوز باشند؛ چون یک مرام‌نامه دنیوی هستند. مثلاً مرام‌نامه دنیوی صوفیانه می‌تواند علم را کنار بزند و مانع تمدن‌سازی شود و فقط به جنبه معنویت بسنده کند. همچنین ممکن است دیگری فقط به مسائل دنیوی توجه کند. جهان‌بینی اسلامی در پی این است که توجه به مادیات و معنویات را در کنار هم جمع کند.

جهان‌بینی لیبرالیستی بر آزادی و جهان‌بینی سوسیالیستی بر عدالت تأکید می‌کند و این دو به آزادی فردی واقعی نمی‌نهند؛ اما جهان‌بینی اسلامی به آزادی فردی در عرصه فرهنگی و سیاسی و اقتصادی قائل است و در عین حال، آن را در راستای عدالت اجتماعی می‌داند.

گفت وگوبا
حجت الاسلام محمد مهدی
میرباقری

سبک زندگی یکپارچه است؛ تکه تکه اش نکنیم!

مواجهه با سبک زندگی باید در کل
مواجهه انقلاب اسلامی با جریان
تجدد تعریف شود

سید محمد مهدی میر باقری دروس متعدد حوزوی را از محضر بزرگان حوزه علمیه، از جمله حضرات آیات جواد تبریزی، وحید خراسانی، زنجانی، سبحانی، حسن زاده آملی، جوادی آملی و مصباح یزدی فراگرفت. اما بیشترین تأثیر را مرحوم سید منیرالدین حسینی هاشمی بر شخصیت علمی و روند پژوهشگری او داشت و شاید برجسته‌ترین شاگرد آن مرحوم بود؛ تا جایی که پس از رحلت ایشان، ریاست فرهنگستان علوم اسلامی را به عهده گرفت. او به تدریس درس خارج اصول در حوزه و انجام پژوهش‌های بنیادین در منطق، فلسفه، روش علوم و مبانی معارف اسلامی اشتغال دارد و نشست‌ها و سخنرانی‌های علمی متعددی در علوم و معارف اسلامی، تحلیل مسائل فرهنگی - اجتماعی و نیز بررسی و نقد فلسفه و تمدن غرب برگزار کرده است.

الگوی تغذیه جدید می‌آورد، ولی بعد می‌بینید با عرصه‌های مرتبط دیگر و موانع فرهنگی و ارزشی روبه‌رو می‌شوید. اگر بپذیرید که محیط بیرون از خانواده در الگوی پوشاک هم همین‌طور است. اگر بپذیرید که محیط بیرون از خانواده محیط تحریک و ارضای جنسی نیست، چقدر روی الگوی پوشاک اثر می‌گذارد؟ چگونه یک سبک پوشاک به یک الگو تبدیل می‌شود؟ یکی از کارهایی که غربی‌ها دنبال می‌کنند، متداول‌الشکل کردن جهان در ابعاد مختلف است که یکی از آن‌ها پوشاک است. ذائقه جوامع را یکسان می‌کنند، مد مورد پسند جوامع درست می‌کنند و مثلاً می‌گویند چه کسی گفته لباس شما باید حتماً تا سر زانو یا مچ پا باشد؟ وقتی کت و شلوار را جایگزین پوشاک سنتی می‌کنند، اول رابطه این پوشاک را با فرهنگ و ارزش‌های اجتماعی و آرام‌آرام با بقیه الگوهای اجتماعی می‌بینند و بعد رابطه آن را با الگوی کلان و توسعه بررسی می‌کنند.

الگوی تحصیل هم همین‌طور است؛ از مفاهیمی که می‌آموزند و اخلاق تحصیل تا حواشی آن و روابط اقشار در فضای تحصیل. در کشورهای غربی که از همان ابتدا مختلط هستند، به نظر می‌آید سبک زندگی در مقیاس فردی همین‌هاست. اما مقیاس دیگر، جایی است که راجع به الگوهای رفتار اجتماعی و جامعه منسجم، موضوع را به صورت یک مجموعه همه‌جانبه ببینیم و روی آن مطالعات اجتماعی همه‌جانبه کنیم. آن‌ها وقتی می‌خواهند از مدل شهرسازی بحث کنند، چندین رشته و دانش پشتیبان را به کار می‌گیرند؛ بهداشت شهر، ارتباطات شهر، خدمات عمومی شهر، فرهنگ شهر و... حاصل آن آرام‌آرام به یک مجموعه الگو تبدیل می‌شود. خود این الگوها باید درون یک الگوی بزرگ‌تر منسجم شوند. بعد کم‌کم لایه‌هایی از الگوی رفتار اجتماعی طراحی می‌شود. برای مثال، آیا قانون اساسی یک کشور سبک زندگی نیست؟ شما نظام کلان سیاسی، اقتصادی و فرهنگی یک کشور را طراحی می‌کنید و می‌گویید مدل سیاسی ما مدل ولایت فقیه، مدل سلطنت یا مدل جمهوری دموکراتیک است. نحوه مشارکت اجتماعی و تعامل اجتماعی و نحوه تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری‌های کلان اجتماعی در حوزه سیاست، فرهنگ و اقتصاد، در حقوق اساسی و قانون اساسی یک کشور طراحی می‌شود. این‌ها سبک زندگی هستند. پس الگوهایی که تنظیم اجتماع را در مقیاس مسائل کلان جامعه انجام می‌دهد تا مسائل بنیادین، همه درون مطالعات جامع‌تر جا دارند. جامعه در حال تکامل و تحول است، اما وقتی قانون اساسی برای کشور نوشته می‌شود، عمر این قانون دو هزار سال نیست. حتماً قانون دوره گذار از یک وضعیت به وضعیت دیگر است که وقتی به وضعیت جدید رسید، باید اصلاح شود.

نوع نگاه شما به مسئله و چگونگی ورود شما به آن به گونه‌ای است که نوعی کلان‌نگری و نگاه سیستمی در آن وجود دارد. مسئله‌ای که کمتر در تحلیل آنچه رهبر معظم انقلاب مطرح می‌فرمایند به چشم می‌آید، چون عمدتاً در مواجهه با آنچه رهبر معظم انقلاب در سال‌های اخیر مطرح کرده‌اند، ما شاهد نوعی جودگی و برخورد هیجانی و هنجاری و موج‌گونه تحت عنوانی چون گفتمان‌سازی هستیم که به جای کمک به حل مسئله، بیشتر مسئله‌ساز است.

دوستان عزیز که می‌بایست مقام معظم رهبری از جمله بحث سبک زندگی را پیگیری می‌کنند، توجه به جوهر چین و نقشه بحث‌های ایشان داشته باشند و مراقبت کنند که پیگیری‌ها، درون منظومه مطالبات ایشان واقع شود. مبادا که بعضی از

طرح مسئله سبک زندگی و به عبارت صحیح‌تر، مسئله شدن سبک زندگی در ادبیات اجتماعی، مولود مطالعات فرهنگی و شرایط پست‌مدرنی است که اگر بخواهیم از منظر آن وارد مسئله سبک زندگی اسلامی شویم، علاوه بر آنکه به نتیجه دلخواه رهنمون نمی‌شویم، حتی به تناقض با فرهنگ دینی هم کشیده خواهیم شد. برای شروع بحث، شما چه زاویه دیدی را برای سبک زندگی انتخاب می‌کنید؟ از سوی دیگر، همین مفهوم سبک زندگی در مطالعات اجتماعی عمدتاً به سطح فردی در برابر ساختارهای اجتماعی ارجاع شده و آن را به نوعی در جهت آزادی انسان پست‌مدرن در برابر ساختارها در نظر می‌گیرند. آیا اساساً سبک زندگی مولود انتخاب فرد است؟ چه رابطه‌ای میان سبک زندگی و ساختارها و ساز و کارهای اجتماعی وجود دارد؟

سبک زندگی، بحث سابقه‌داری است که در همه جوامع وجود داشته است. چه جوامع مذهبی و چه جوامع غیر مذهبی، بالآخره آدابی برای زندگی داشته‌اند، اما این شیوه در دوران تجدد بر نامرئیزی و ویژه و مدیریت حداکثری می‌شود. در سبک زندگی، اولاً واحد مطالعه از فرد به جامعه ارتقا پیدا می‌کند. لذا دانش‌های پشتیبان آن از نوع دانش‌های اجتماعی، جامعه‌شناسی و فروع جامعه‌شناسی هستند و به جای بحث از رفتار فرد، از الگوهای رفتار اجتماعی بحث می‌شود؛ الگوی پوشاک، خوراک، مسکن، تفریح، تحصیل، اشتغال، از دواج، تشکیل خانواده و امثال این‌ها، وقتی شما دنبال یک الگوهای اجتماعی می‌روید، بحث از یک بحث ساده به یک بحث پیچیده و ذوابعاد تبدیل می‌شود.

فرض کنید می‌پرسید الگوی خوراک و تغذیه در جامعه چه می‌شود؛ طبیعتاً با دانش‌های متعددی مواجه می‌شوید؛ بحث دانش تغذیه، دانش‌های پشتیبان در حوزه بهداشت اجتماعی، ساختارهای پشتیبان اجتماعی برای الگوی تغذیه، تناسب این الگوی تغذیه با بقیه الگوهای رفتاری جامعه و... فرض کنید شما می‌خواهید فست‌فودها را در شهری به شکل وسیع و گسترده، مدیریت و سازمان‌دهی کنید؛ همین کاری که غرب در کشورها انجام می‌دهد و با دانش غربی و سکولاریسم غربی، به صورت پنهان این کار را می‌کند. این بحث دیگر ذوابعاد و ذوابعاد می‌شود. فرض کنید می‌خواهند ذائقه یک جامعه را تغییر دهند؛ همان‌گونه که الان ذائقه نسل جدید در تغذیه با گذشته متفاوت است. آن وقت برنامه‌ریزی می‌کنند. آن‌ها در پی این هستند که رفتار خانوادگی را تغییر دهند، اما خانواده‌هایی که محیطشان محیط صمیمی است و خانم خانه مراقب تغذیه خانواده است و ذائقه آن‌ها را مدیریت می‌کند، به راحتی به تغییر الگوی تغذیه رو نمی‌آورند. ولی اگر فرضاً در خانواده‌ای همه افراد مشغول کار باشند و فرصتی برای این موضوع در نظر گرفته نشود، طبیعتاً به راحتی اعضای خانواده می‌پذیرند که از الگوهای جدید استفاده کنند. همه صبح زود از خانه بیرون می‌روند و مثلاً آخر شب می‌آیند. پس یا باید غذا خورده بیایند، یا بیرون بروند و غذا بخورند و یا باید از بیرون غذا تهیه کنند. طبیعتاً می‌بینید که یک مسئله اجتماعی جدید مطرح می‌شود. آرام‌آرام آن اخلاق و آداب را تغییر می‌دهند. اگر شما می‌خواهید برای سبک تغذیه جدید برنامه‌ریزی اجتماعی کنید، باید ببینید چه ابعاد و عناصری در آن وجود دارد. این با سبک تفریح اجتماعی هم مرتبط می‌شود. جزئی از الگوی تفریح اجتماعی و خانوادگی این است که غذایشان را در رستوران‌ها بخورند، اما خانواده‌هایی که تفریح دیگری برای خودشان تعریف کرده‌اند، به راحتی این تفریح جدید را نمی‌پذیرند. بنابراین به ظاهر شما فقط یک

مطالبات فراموش گردد و به بعضی بیش از حد پرداخته شود. بحث سبک زندگی ایشان جزئی از بحث‌شان در نقشه تمدن اسلامی و جزئی از بحث الگوی پیشرفت است. نکته دوم اینکه در برخورد با مباحثی مثل سبک زندگی، که هم در فرهنگ پیشینه تاریخی دارد و هم از یک زاویه بحث نو و جدیدی است که زادگاه آن ادبیات غرب است، سه گونه ممکن است برخورد کنیم:

در سطح اول، این موضوعات را در مقیاس خرد و موضوعات مبتلابه فرد می‌بینیم؛ یعنی سبک زندگی را بحثی می‌بینیم که پیرامون روش زندگی افراد است. طبیعی است در ادبیات مذهبی ما، از این قبیل مباحث فراوان داریم. کتاب‌هایی که در باب آداب زندگی در طول شبانه‌روز نوشته شده و کتاب‌هایی که آداب معنوی را بیان کرده‌اند، از آداب زندگی فرد و روش زندگی او درباره خوردن، پوشیدن، خوابیدن، معاشرت اجتماعی و بقیه شئون زندگی، نمونه‌هایی از این قبیل‌اند.

سطح دوم بحث، پیگیری این مسئله در مقیاس جامعه است؛ یعنی در قالب مطالبه اجتماعی. در اینجا مقیاس بحث و واحد مطالعه، جامعه است؛ یعنی شما از سبک زندگی اجتماعی بحث می‌کنید. دانش‌هایی که عهده‌دار این سطح از بحث هستند، دانش‌های اجتماعی‌اند. در سطح اول، شما مثلاً از روان‌شناسی تربیتی و اینکه چگونه می‌شود یک کودک را تربیت کرد که به سبک خاصی زندگی کند، بحث می‌کنید. ولی در سطح دوم، بحث‌های اجتماعی در مقیاس علوم اجتماعی و بحث مدیریت اجتماعی مطرح می‌شود.

سطح سوم و مقیاس بالاتر، این است که ما بحث را در تکامل اجتماعی دنبال کنیم؛ یعنی ببینیم جایگاه سبک زندگی در تکامل اجتماعی چیست؟ در یک جامعه با انسان‌های درون آن، که در حال تکامل و دگرگونی هستند، سبک زندگی در تکامل اجتماعی چگونه باید باشد؟ چگونه شکل می‌گیرد؟ عوامل اثرگذار این تکامل اجتماعی و تکامل در سبک زندگی چه هستند؟

تلقی من این است که مقیاس بحث حتماً می‌بایست در این سطح باشد، و گر نه ما حداکثر در حد پاسخ‌گویی به مسائل مستحدثه باقی خواهیم ماند؛ یعنی دیگران مسائلی را مطرح می‌کنند و سبک زندگی را به شکل پیچیده پیش روی ما قرار می‌دهند و ما هم تلاش می‌کنیم که به نحوی پاسخ این مسئله را بدهیم. همان چیزی که شما در زندگی روزمره مکرراً می‌بینید که دنیای غرب و جریان سکولاریسم مسائل بسیاری را پیش روی ما قرار می‌دهند و ما بعد از مواجهه با آن، به دنبال حل و پاسخ‌گویی هستیم. مثلاً در حوزه اقتصاد، موضوعاتی مثل نظام پولی مدرن، به دنبال آن بانک و مسائلی از این دست، شیوه‌های معاملات جدید، شرکت‌های سهامی بزرگ، بیمه و امثال این‌ها در فقه ما وقتی مطرح می‌شوند، در مقیاس پاسخ‌گویی به مسائل مستحدثه هستند.

شمار در این مقیاس، دنبال رهبری حوادث نیستید و نمی‌خواهید حادثه‌های اقتصادی را خودتان طراحی کنید و سامان دهید. تعبیری که از امام (ره) در یاد دارم در باب حوزه‌ها می‌فرمودند باید نبض زمان در اختیار حوزه‌ها باشد. در این مواجهه، نبض زمان در کنترل شما نیست، بلکه دیگران زمان را مدیریت می‌کنند و شما در مقابل این حادثه موضع‌گیری انفعالی دارید. البته تلاش می‌کنید به نحوی در مقابل آن موضع‌گیری کنید که با معارف خودتان سازگار باشد.

در مسئله سبک زندگی هم دقیقاً مسئله همین است. ما می‌بایست حتماً در مقیاس رهبری حادثه با این بحث مواجه شویم و ببینیم خودمان چگونه باید تکامل سبک زندگی را طراحی کنیم. سبک زندگی را تنها در حوزه فردی و در خصوص آداب و رفتار فردی نمی‌بینیم. آن را در مقیاس رفتار اجتماعی، بلکه تکامل اجتماعی مطالعه کنیم و بعد ریشه‌یابی کنیم و ارتباطش را با هویت فردی و جمعی، فرهنگ، ارزش‌های اجتماعی و تکامل در ارزش‌های اجتماعی ببینیم و مطالعه کنیم و خودمان متناسب با تکامل ارزش‌های الهی در جامعه، سبک زندگی را طراحی کنیم و اگر طراحی سبک زندگی در این مقیاس نیازمند نرم‌افزار و دانش‌های پشتیبان بود، آن دانش‌های پشتیبان را هم خودمان تولید کنیم، نه اینکه از دانش‌ها و علوم انسانی سکولار غرب برای حمایت از سبک زندگی اسلامی استفاده کنیم. البته بی‌تردید بخشی از بحث هم

مبتنی بر تفقه دینی است. یکی از اضلاع بحث در برنامه‌ریزی اسلامی، حتماً تفقه در دین است. البته در تفقه در دین هم می‌بایست مقیاس را به مقیاس تکامل اجتماعی ارتقا دهیم.

آنچه تا بدین جا فرمودید بیشتر شامل تأثیر ساختارهای عینی بر سبک زندگی انسان در جوامع مختلف بود. حال می‌خواهم نظر شما در باب عناصر غیرمادی فرهنگ، که از قضا از منظر فرهنگ‌شناسان به عنوان هسته درونی و سخت فرهنگ شناخته می‌شوند، جویا شوم. از جمله این عناصر، نظام عقیدتی و ارزش‌ها و به‌طور کلی جهان‌بینی و ایدئولوژی هر فرهنگ است. جایگاه این عناصر در طرح سبک زندگی و به‌طور کلی رابطه میان سبک زندگی و این عناصر را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

اگر بحث سبک زندگی در این مقیاس دیده شود، بحث از الگوی رفتار فردی و جمعی و بعد شبکه این الگوها و انسجام این الگوها در درون یک الگوی بزرگ‌تر به نام الگوی پیشرفت اجتماعی، که طبیعتاً نرم‌افزار پشتیبان سبک زندگی است، پیش می‌آید. ممکن است شما به سبک زندگی بیشتر صبغه سخت‌افزاری بدهید و به آن جنبه‌های سخت‌افزاری فرهنگ، سبک زندگی بگویید. ولی نرم‌افزارهای پشتیبان هم دارد. دانش‌ها پشتیبان سبک زندگی می‌شوند. علاوه بر این نرم‌افزارهای پشتیبان، سخت‌افزارهای پشتیبان هم داریم. در سبک زندگی حتماً می‌بایست ساختارهای سخت هم متناسب با آن، برای جامعه در نظر گرفت. باید فناوری نرم و سخت پشتیبان را هم برای این سبک زندگی در نظر گرفت. سبک زندگی کلان امروزی یک کلان‌شهر حتماً نیاز به یک تکنولوژی پشتیبان دارد. مثلاً در حوزه ارتباطات شهری نمی‌توان بدون یک تکنولوژی مدرن مثل قطار شهری و امثال آن، شهر را اداره کرد. این سبک زندگی تکنولوژی و دانش پشتیبان می‌خواهد. حالا اگر مجموعه این‌ها دیده شود و در سبک زندگی، به واحد مطالعه فرد تا جامعه و تکامل اجتماعی دقت شد و انسجام و هماهنگی لایه‌های عمیق اجتماعی، که باید در برنامه‌ریزی سبک زندگی مورد توجه باشد، از فرهنگ تا ارزش‌های اجتماعی ملاحظه شد، به این نکته می‌رسیم که بنیان سبک زندگی بر ایدئولوژی‌های اجتماعی است. یعنی عمیق‌ترین لایه‌ای که سبک زندگی اجتماعی مبتنی بر آن قرار دارد، ایدئولوژی اجتماعی است. ایده‌ها و ارزش‌ها به ارزش‌های محقق تبدیل می‌شوند.

جامعه مدرنی که بعد از رنسانس به تدریج شکل گرفته به یک سبک زندگی فراگیر جهانی تبدیل شده است و تقریباً همه فرهنگ‌های دیگر جوامع را به نسبت تحت تأثیر قرار داده و تدریجاً به یک سبک مشترک زندگی رسیده است و به تدریج رقبای خودش را هم حتی در مقیاس رقبای بزرگ، از میدان بیرون کرده است؛ یعنی ایدئولوژی مدرنیته در چهره پیروز و فاخر خودش که لیبرال دموکراسی است ظاهر شده و مدعی است که این پایان تاریخ و بهترین شیوه زندگی اجتماعی است. دانش‌های پشتیبان خودش، سخت‌افزارها، نرم‌افزارها و فلسفه‌هایش را هم تولید کرده است. استاد ما می‌فرمودند: از نظر من، اگر بخواهید کلیت تمدن غرب را تحلیل کنید، یک دستگاه تولید، توزیع و مصرف دارد. دستگاه تولیدش، مفاهیم سکولار تولید می‌کند. این دستگاه، نظام مفاهیم سکولار را مبتنی بر ایدئولوژی مادی تولید کرده است؛ از مفاهیم بنیادی تا مفاهیم کاربردی. این‌ها، منظومه‌ای از مفاهیم است. متناسب با این مفاهیم، نظام توزیع اختیارات اجتماعی وجود دارد؛ یعنی دانش‌هایی را تولید کرده و مبتنی بر آن‌ها، حدود و معیارهایی گذاشته است. به یک حد می‌گوید کارشناس، به یک حد می‌گوید کارشناس ارشد و به حد دیگری می‌گوید دکتر. به یک نفر می‌گوید مثلاً پرفسور، به دیگری می‌گوید آکادمیسین و امثال این‌ها. بعد متناسب با این ارزش‌گذاری، اختیارات اجتماعی را توزیع می‌کند. می‌گوید این فرد که دارای این مدرک است می‌تواند در این مسند اجتماعی قرار بگیرد. تحقیر و تحلیل اجتماعی و نظام توزیع قدرت را مبتنی بر آن طراحی کرده‌اند. حال می‌گویید

**اگر با سادگی
غرب را تقسیم
به خوب و
بد کنیم، خوبش را
بگیریم و بدش را کنار
بگذاریم، هرکسی هم
گفت غرب یک پدیده
به هم پیوسته منسجم
و دارای لایه‌های عمیق
است و به راحتی تقسیم
به خوب و بد نمی‌شود،
با او برخورد کنیم، به
جایی نمی‌رسیم.**



وقتی کم کم امواج معنویت از نو فعال شد، برای اینکه صحنه را از دست ندهند، گفتند می شود دین و علم را جمع کرد. پاسخ این حرف ها هم این است که علم سکولار با دین جمع نمی شود، اما علم دینی با متافیزیک الهی هماهنگ است. این جریان که مبتنی بر ایدئولوژی مدرنیته است، از مهم ترین شاخصه هایش سکولاریسم است؛ یعنی زمینی، عرفی، غیر قدسی و این جهانی کردن زندگی بشر. این اصلی ترین دغدغه های غرب بوده که با جدیت آن را دنبال کرده است. بقیه ارکان اساسی این ایدئولوژی، مثل لیبرالیسم و اومانیزم، تکیه بر عقل خودبنیاد ابزاری به جای عقل قدسی دارد. آزادی از همه تقیدات و ارزش های الهی مد نظر آن هاست که در طول تاریخ، انبیا آورده اند. لیبرالیسم یعنی آزادی انسان از این ارزش ها و اومانیزم به معنی محور شدن انسان در تمامی ارزش هاست. اومانیزم یعنی در تولید ارزش، انسان اصل است. این مبنا خیلی مهم است، چون ارزش ها به الهه های جامعه برمی گردد. اصلاً ارزش جز با «الله» قابل تعریف نیست. شما تا الوهیتی تصور نکنید، سجده، خضوع، پرستش و ارزش در دست نمی شود. پایگاه ارزش ها حتی ارزش های اخلاقی اینجا هستند. در دستگاه الهی، ارزش ها به توحید برمی گردند؛ به لا اله الا الله. در جریان مدرنیسم، بنیان همه ارزش ها برمی گردد به انسان و انسان مولد ارزش می شود. این به معنی آن کرامت انسانی که ادیان می گویند نیست، بلکه به معنای تبدیل شدن انسان به یک الهه است. وقتی این اتفاق می افتد که هر آدمی خودش یک الهه شود. آنجا است که تنازع پیدا می شود و ارزش های ثابت اخلاقی متزلزل می شوند، چون توحید نیست. اگر نفس اله شود، عالم ها متعدد می شوند.

در جهان مبتنی بر این ایدئولوژی، جریان پیچیده ای اتفاق افتاده که آرام آرام فرهنگ جهان و سبک زندگی جامعه جهانی را تحت تأثیر قرار داده است. می خواهد یک سبک فراگیر جهانی تولید کند و آن را حاکم بر کل جامعه جهانی نماید. در پی این است که فرهنگ خودش را مسلط کند و این ایدئولوژی و فرهنگ به دانش های پشتیبان تبدیل شود، به سبک زندگی برسد و با سخت افزارها و تکنولوژی هماهنگ و پشتیبان این تمدن ها هماهنگ باشد. می گوید ایدئولوژی من باید جهانی شود و ایدئولوژی های دیگر ایدئولوژی های خرد باشند. جنگ جهانی هم که راه انداختند، حمله به دنیای اسلام هم که کردند، مبتنی بر همین مطلب بود که ایدئولوژی آمریکایی باید جهانی شود و ایدئولوژی های دیگر که تسلیم برتری این ایدئولوژی نمی شوند باید از طریق جنگ فیزیکی حذف گردند. این حاصل آن بیانیه ای است که شصت نفر متفکر در حمایت از بوش در حمله به خاورمیانه نوشتند.

دوستان عزیز!
که مباحث مقام
معظم رهبری، از
جمله بحث سبک زندگی
را پیگیری می کنند، توجه
به جور چین و نقشه
بحث های ایشان داشته
باشند و مراقبت کنند که
پیگیری ها، درون منظومه
مطالبات ایشان واقع شود؛
مبادا که بعضی از مطالبات
فراموش گردد و بعضی
بیش از حد پرداخته شود.

این مفاهیم در این مناصب کار می کنند.

فرض کنید کسی که معاون بوده مدیر شود. چگونه مجموعه را اداره می کند؟ با همین دانش اداره می کند. لذا یکی از مشکلات اجتماعی ما الآن این است که کارشناسان متدین و متعهد ما، که حتی اهل نماز شب و تلاوت قرآن و نهج البلاغه هستند و از نیمه شب تا صبح مشغول عبادت اند، صبح که می شود، کتاب های کارشناسی غربی را روی میز آن ها می گذارند. در حوزه روابط فردی شان با خدای متعال، قرآن و نهج البلاغه می خوانند، اما در مسند مدیریت، با دانش غربی کار می کنند. مدل لیبرالیستی فریدمنی در اقتصاد حکومت می کند، نسخه می نویسد و می گوید دلار و اقتصاد را آزاد کنید؛ مرگ یک بار شیون هم یک بار. می گوید اقشار ضعیف له می شوند، می گوید بشوند! می گوید عدالت اجتماعی چه می شود؟ عدالت اجتماعی را در روابط اقتصاد لیبرالیستی تعریف می کند.

کسی که مدل اقتصادی را طراحی می کند، طبیعتاً به دنبال سبک زندگی است. الآن یکی از مشکلات ما همین است که غرب نظام مفاهیم را تولید کرده و ساختارهای اجتماعی را شکل داده است، اختیارات را توزیع کرده و مناصب متناسب با این دانش ها را تعریف کرده است. همین دانش ها حاکم بر اداره هستند. بعد الگوی نیاز و مصرف جامعه را در حوزه های مختلف شکل می دهد؛ الگوی نیاز و مصرف، نه فقط الگوی مصرف. در دل این نظام، به تولید و تکامل نیاز می پردازد و سپس آن را ارضای می کند؛ یعنی جریان نیاز و ارضای را از طریق تولید محصولات سامان می دهد و در جریان این مدیریت، نیاز و ارضای عواطف انسانی و اخلاق انسانی را مثل انرژی های دیگر مادی، صرف توسعه اقتصادی می کند. در واقع می گوید

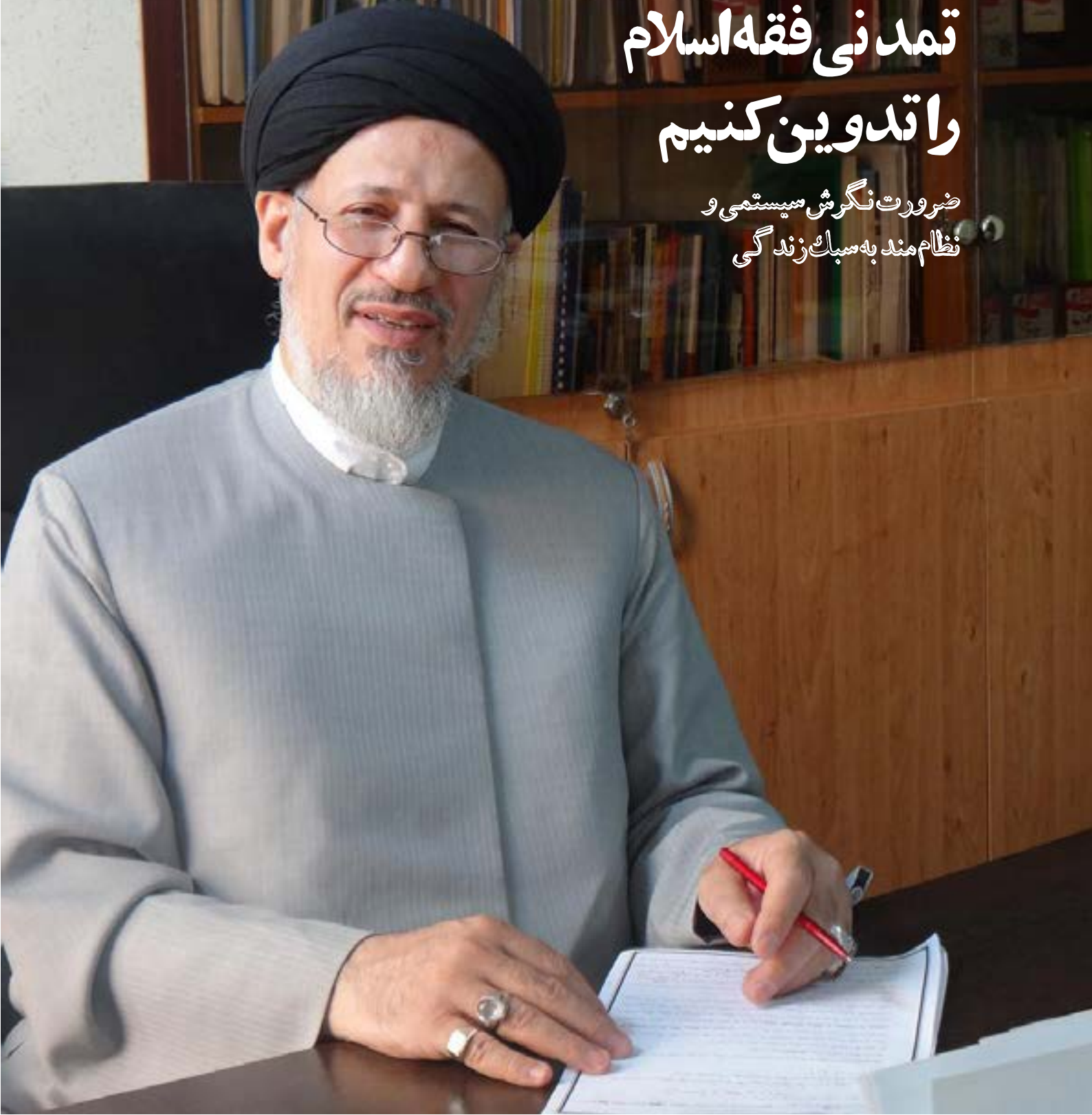
شما انسان را چه اخلاقی می خواهید؟ من برای شما تربیت می کنم، مصرف کننده یا فرمان پذیر می خواهید؟ برای شما تربیت می کنم. مثل ربات، هشت ساعت در کارخانه بایستد یک پیچ را سفت کند؟ تربیت می کنم.

این جریان مبتنی بر ایدئولوژی مدرن، که کاملاً یک ایدئولوژی ملحدانه است (یعنی مبتنی بر زمینی کردن حیات انسان و قطع رابطه انسان با خدای متعال و ارزش های قدسی است)، لاقلاً در حوزه حیات اجتماعی این گونه است و با صدای بلند این را گفته و می گوید و در دوره هایی هم شعار می داده که دین افیون ملت هاست، دین برآمده از جهالت است، دین ناشی از عقده های اقتصادی و جنسی سرخورده بشر است، هنر مذهبی هنر مازوخیستی است و از این حرف هایی که فراوان در کتب علمی شان گفته اند و همیشه هم بر طبل جدایی دین و علم کوبیده اند. تقریباً تا یک قرن پیش، در دوره حاکمیت پوزیتیویست ها در غرب، هر کجا بحث دین بود، می گفتند دین با علم در تضاد است، اما

گفت و گویا
حجت الاسلام والمسلمین
سید محسن داعی

باید توضیح المسائل تمدنی فقہ اسلام را تدوین کنیم

ضرورت نگرش سیستمی و
نظام مند به سبک زندگی



یکی از مشکلات امروز ما در حوزه عمومی فرهنگ که شامل سبک زندگی نیز می شود، نگاه بخشی است؛ یعنی کارشناسان و به خصوص مسئولان ما، اجزای مختلف یک مجموعه را در بطن آن مجموعه و مرتب با سایر بخش ها نمی بینند و فقط جزء خاصی را که مدنظرشان است، ملاحظه می کنند. این در حالی است که پدیده های انسانی اساساً اموری مرتب با یکدیگر و در هم تنیده هستند و نمی توان از تأثیر آن ها بر هم و تأثر آن ها از هم چشم پوشید. به منظور بررسی این مهم در حوزه فرهنگ و سبک زندگی، به گفت و گو با حجت الاسلام والمسلمین سید محسن دعایی نشستیم. ایشان در حوزه علمیه یزد و قم و نجف تحصیل کرده و در کنار آموزش های مرسوم حوزه، دوره های بسیار عالی سطح خارج فقه و اصول را در مؤسسه آموزشی راه حق و بنیاد فرهنگی گذرانده است. او همچنین، در زمینه اخلاق و عرفان، از محضر اساتیدی همچون آیت الله بهجت و مظاهری و مصباح یزدی بهره برده است. ایشان مدیر عامل مؤسسه مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلامی است که کار ویژه آن، طراحی سیستم های دینی است. همچنین، آقای دعایی سابقاً فعالیت آموزشی و مدیریت سیستمی در بنیاد باقر العلوم داشته و در مؤسسه در راه حق و مرکز جهانی علوم اسلامی خاص نخبگان طلاب غیر ایرانی و آستان قدس رضوی هم برنامه های آموزشی را طراحی و اجرا کرده است.

که سبک زندگی اسلامی به شکل تعمیم یافته در جامعه ما نهادینه شود. بنابراین، سبک زندگی اسلامی در عصر فعلی، به پژوهش های پیشرفته راهبردی و تمدنی نیاز دارد. به این منظور، مؤسسه مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلام قدم های بلندی برداشته است.

امروزه، برخی روشن فکران شبهه ناکارآمدی دین را در محیط رقابتی برای مدیریت جمعی مطرح می کنند. نظر شما در این خصوص چیست؟

چندان تعجبی ندارد که جمعی از افراد موسوم به روشن فکر، اسلام را ناکارآمد معرفی می کنند؛ چون این عده از قبل، اصالت فرهنگ غرب را پذیرفته اند. در حقیقت، آن ها بنی را به نام بت تمن غربی به عنوان اله پذیرفته اند و در مقابل آن سجده و تواضع می کنند. آنگاه، آن را با اسلام موروثی عوامانه در اختیار عامه مردم مقایسه می کنند. اساساً عامه مردم توان فهم محتوای عمیق دین را ندارند؛ زیرا فاقد تخصص در این زمینه هستند و در این رشته تحصیل نکرده اند. به این دلیل، به این نتیجه می رسند که دین برای مدیریت سازه های اجتماعی و تمدنی ناکارآمد است. در مقابل این استنتاج ناصواب باید گفت انصاف علمی اقتضا می کند که هنگام قضاوت بین دو نظریه، هر دو را به طور عمیق، در سطح کارشناسی و تخصصی شناسایی کنیم، مؤلفه های هر دو را به خوبی بشناسیم و آنگاه در یک موضوع مشخص، به شکل مصدق قضاوت کنیم که برای مثال، بسته قانونی، فرهنگی، ارزشی و اجرایی شماره یک کارآمد است یا شماره دو. به هیچ وجه، هیچ یک از افرادی که خود را روشن فکر می دانند، چنین تجزیه و تحلیلی را انجام ندهند. در مقابل، ادعا می کنیم و برای این ادعا، حاضریم نشست و مناظره علمی برگزار کنیم که بگوییم دین برای مدیریت تمام سازه های تمدنی و سازو کارهای زندگی کارآمد است. همچنین حاضریم این ادعا را با منطق اجتهاد دینی جواهری اثبات کنیم. به این منظور، بر اساس آیه «وَجَعَلْنَا كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَ كَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا» علو منطق سیستم های دینی و ضعیف بودن منطق کفر را در مدیریت زندگی اثبات علمی خواهیم کرد.

برای مثال، نظام سیاسی اسلام چگونه اداره می شود؟ همچنین، در مقایسه با نظام تکثرگرای لیبرالیستی غربی کارآمد است یا خیر؟

پاسخ این پرسش با استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران به خوبی آشکار شده است. در نظام سیاسی اسلام، از سویی، اصل توزیع قدرت و مشروعیت آن به عالم توحید و ولایت الهی گره می خورد. بر این اساس، فردی که از میزان فهم دوچندان دین و نزدیکی به ملکه عدالت و اسلام بهره مند است، به عنوان فرد اول هرم قدرت و نظام سیاسی با سازو کاری بسیار منطقی و عقلانی انتخاب می شود. از سویی دیگر، مشارکت حداکثری مردم در تعیین سرنویشت خودشان و احساس خودی بودن با نظام سیاسی، به وسیله نهادی به نام بیعت (در قرائت اصیل اسلامی) یا رأی گیری و مشارکت سیاسی و مدنی (در قالب نوین) محقق می شود. در نسخه ای که اسلام به ما ارائه کرده است، نه تنها ناکارآمدی دیده نمی شود، بلکه آسیب ها و حفره های

با وجود اینکه دین اسلام دین زندگی است، چرا هنوز نتوانسته ایم سبک زندگی خود را دینی کنیم؟ آیا مشکل ما منابع نظری است یا در مسئله شناسی پدیده های اجتماعی دچار مشکل هستیم؟ دلیل کاربردی نشدن سبک زندگی دینی در جامعه ما چیست؟

این مسئله که ما با سبک زندگی اسلامی و خدابندانه فاصله داریم، بدون شک ناشی از ضعف منابع نظری نیست؛ زیرا اسلام عزیز در عصر نزول وحی و در عصر تبیین آن به واسطه معصومان و در عصر غیبت به واسطه فقهای عظیم الشان و اسلام شناسان ممتاز به شکل کامل در اختیار ما بوده است. به علاوه، متن معصومانه دین (قرآن مجید) از هر نوع تحریف مصون مانده است. هزاران روایت از راه های مطمئن، با نقل راویان عظیم الشان به دست ما رسیده است. سپس، آشنایان به زبان وحی و کارشناسان ارشد فهم دینی نیز تفسیرهایی به ما منتقل کرده اند. بر اساس این امکانات، هیچ گونه ضعفی در منابع نظری سبک زندگی اسلامی نداریم. به نظر می رسد که در پاسخ به پرسش شما، باید به چند مسئله اشاره کرد. مشکل اول، بی توجهی به اسلام و باور نکردن آن به عنوان یک دین کامل زندگی ساز و تمدن ساز است. همان طور که اشاره کردیم، منابع نظری این دین مبین، کامل و جامع است؛ ولی این باور در جامعه اسلامی ما نهادینه نشده است که اسلام می تواند انسان را از قبل از تولد تا بعد از مرگ، در تمام عرصه ها و لایه های زندگی مدیریت کند. تلقی مردم از اسلام عبارت است از به جا آوردن اعمال فردی عبادی به شکل یک کار حاشیه ای در زندگی که شاید ۱۰ درصد از وقت آن ها را پر می کند. مردم باور مند نیستند که اسلام باید ۹۰ درصد دیگر زندگی را هم بپوشاند. جبهه رقیب اسلام (تمدن غرب) در این مجال، به سلیقه های فردی و سنت های بومی و به خصوص در عرصه گسترش ارتباطات و تهاجم سنگین فرهنگی، به ورودی های این تمدن توجه می کند. مشکل دوم باز آفرینی نشدن منابع دینی برای سبک زندگی متناسب با پیشرفت ارتباطات اجتماعی است. به بیان دیگر، سبک زندگی مبتنی بر اسلام در قرن ۲۱، با سبک زندگی مبتنی بر اسلام در قرن اول هجرت یکسان نیست. در قرن جدید، با گسترش شگفت انگیز روابط اجتماعی و تغییر سازو کارهای ارتباطی جامعه و پیشرفت آن ها مواجه هستیم. باید دانست که اسلام توانمندی مدیریت این عرصه را دارد؛ اما کارشناسان اسلامی چگونگی این مدیریت را استخراج نکرده اند. طبیعی است برای دست یافتن به سبک زندگی اسلامی، باید اوضاع جدید را شناخت و نظر اسلام را برای چگونگی تعامل با روابط پیشرفته مدرن استخراج کرد. ما در اینجا، با یک حفره پژوهشی و خلأ تولید علم دینی مواجه هستیم که این خلأ، ضربه سهمگینی به فراگیری سبک زندگی اسلامی وارد می کند. امروزه، مردم حتی اگر خیلی متدین باشند، فقط روابط فردی خود را بر اساس اسلام هماهنگ می کنند؛ یعنی صبح نماز می خوانند و در ماه مبارک رمضان روزه می گیرند. اما در ۹۹ درصد روابط اجتماعی، تعاملات خانوادگی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی به طور کامل، تابع بسته های فرهنگی و سبک زندگی غربی هستند که از ماورای حدود جغرافیای اسلام بر آن ها تحمیل شده است. تا زمانی که این حفره را پر نکنیم، نمی توانیم انتظار داشته باشیم

بدون پاسخ الگوی لیبرالی غربی نیز وجود ندارد. ضمن اینکه این الگو نقاط ممتاز متعددی دارد که الگوی رقیب از آن‌ها بی‌بهره است و از این بابت، آسیب‌های عظیمی بر آن تحمیل می‌شود. برای مثال، در حال حاضر، دخالت قدرت و ثروت و گروه‌های مافیایی اقتصادی در انتخاب‌های بعضی کشورها که کوس دموکراسی بودنشان به گوش می‌رسد، بسیار روشن است؛ در صورتی که در نظام اسلامی، این مسئله از اساس، هیچ موضوعیتی ندارد.

به نظر می‌رسد یکی از ضعف‌های ما در مدیریت فرهنگی کشور این است که به پدیده‌ها نگرش سیستمی نداریم و آن‌ها را در یک نظام به‌هم پیوسته نمی‌بینیم. آسیب‌شناسی و راهکارهای پیشنهادی شما در این خصوص چیست؟

نداشتن نگرش سیستمی به پدیده‌های فرهنگی به‌طور مسلم، از سویی، باعث شناخت ناقص این پدیده‌ها و از سویی دیگر، باعث طراحی راهکارهای درمانی و ترمیمی و ارتقایی می‌شود؛ برای مثال، اگر نگاه پزشکی، به‌صورت بخشی و محدود به عامل ایجاد بحران بهداشتی در جسم بیمار باشد که در نتیجه، فقط یک عضو از اعضای بدن را بررسی کند و برای آن نسخه بپیچد، به‌طور قطع، به درمان ماندگار بیمار موفق نخواهد شد. در موضوعات اجتماعی نیز همین مسئله صادق است. پدیده‌های اجتماعی با بخش‌های دیگر اجتماع، روابط گسترده علت و معلولی متناوبی دارند. ممکن نیست که مشکلی را در روابط اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی درمان کنیم، درحالی که آن را به شکل نظام‌واره و همه‌جانبه نبینیم. طبیعی است که این نوع نگاه، ناقص و ناکارآمد و ناکافی در حل مشکلات است. متأسفانه، به دلیل فقدان این بنیان پژوهشی اجتماعی و ضعف اطلاعات تخصصی، موضوعات اجتماعی و فرهنگی در بخش‌های محدودی تحلیل و ارزیابی می‌شوند. سپس توصیه‌هایی می‌شود و بعد از مدتی، ناکارآمدی این توصیه‌ها آشکار می‌شود.

متأسفانه، نبود نگرش جامع به پدیده‌های اجتماعی سبب شده است که هنوز به راهکارهای مناسبی دست پیدا نکنیم. راه حل پیشنهادی شما چیست؟

برای درمان این رویکرد توصیه می‌شود کارشناسان، پدیده‌های فرهنگی و اجتماعی را با نگرش سیستمی و همه‌جانبه در بخش‌های مختلف بررسی کنند تا پیچیدگی آن‌ها از زوایای مختلف بررسی شود و الگوهای جامعی برای تجزیه و تحلیل مبتنی بر نگاه دین طراحی شده و درباره آن‌ها نظریه پردازی شود. در این صورت، همچنان که خدای متعال نسخه‌های جامعی برای درمان بشر پیچیده است، ما هم می‌توانیم چنین نسخه‌هایی برای برون‌رفت از معضلات اجتماعی و فرهنگی پیشنهاد دهیم.

لطفاً در خصوص نظریه «نگرش سیستمی به دین، دین استراتژیک» و ضرورت آن توضیح بفرمایید.

درباره نظریه دین استراتژیک، استاد فرهیخته، جناب حجت‌الاسلام والمسلمین حاج شیخ عبدالحمید واسطی، در مؤسسه مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلام پژوهش و تحقیق کرده‌اند. این نظریه در قالب پایان‌نامه دکتری، با عنوان دین سیستمی؛ زیرساخت‌های تمدن اسلامی، به زیور چاپ آراسته شده و چاپ‌های متعدد شده است. توضیح کامل این نظریه، زمان طولانی نیاز دارد که در این مصاحبه مختصر نمی‌گنجد. به‌طور خلاصه، عرض کنم که استاد واسطی ابتدا در مقدمه، به تعریف دین، مشخص کردن حیطه اهداف آن، انتظار از دین برای مدیریت بشر و قرائت صحیح از حداقلی بودن یا حداکثری بودن دین می‌پردازد. سپس، با پژوهش روشمند علمی و فقهی اثبات می‌کند: از طرفی، انسان برای رسیدن به کمال مطلوب، چاره‌ای ندارد، جز حرکت در شبکه هستی و مدیریت روابط خود در این شبکه به‌سمت تعالی. از طرف دیگر، تنها علمی که توان برنامه‌ریزی بهینه را در بردارهای حرکتی به‌سمت گزینه مطلوب دارد، علم خدای متعال (خالق این شبکه)

است که در قالب وحی، آن را به ما ارزانی داشته است. بنابراین، گزاره‌های وحیانی باید جهت‌گیری‌های انسان را در شبکه هستی به‌شکل optimize عرضه کند؛ یعنی رساندن انسان به حداکثر بهره‌وری در راستای سعادت نهایی او. لذا می‌توانیم لایه مفهومی جدیدی از گزاره‌های دین استخراج کنیم که جهت‌گیری‌های کلان تمدنی بشر را در پرتو آن‌ها بشناسیم و بعد از شبکه شدن، آن را به‌شکل یک برنامه جامع تمدنی عرضه کنیم. منطق کشف این راهبردها از گزاره‌های دین و چگونگی الگو کردن آن‌ها در یکی دیگر از بحث‌های استاد واسطی تحت عنوان «روش تحقیق شبکه‌ای» تدوین شده است. این راهبردها بارها به شکل مبسوط تدریس شده است و محققانی هم براساس آن تربیت شده‌اند.

در این نظریه، منظور از تمدن چیست و چه زیرساخت‌هایی دارد؟

تمدن عبارت است از زندگی جمعی هم‌افزای معرفت‌افزا. به بیان دیگر، ساختارها و نظام‌های معرفتی و قانونی و فرهنگی به‌هم پیوسته که فرایندهای آن بتوانند تمام ابعاد و لایه‌های هرم نیازهای انسان را به‌صورت پایدار پوشش دهد، مساوی با تمدن است. درباره زیرساخت‌های تمدن نیز تحت عنوان نقشه‌سازهای تمدنی پژوهش انجام شده است. امکان تبیین یک تمدن با یک نقشه‌سازهای تمدنی در چهار ابرمحور، سه ابرفرایند، ده زیرساخت و چهل کلان سیستم وجود دارد. آن چهار ابرمحور عبارت‌اند از: ارتباط با محیط، ارتباط با هم‌نوع، ارتباط با خود و ارتباط با ماورا. سه ابرفرایند مشتمل بر فرایندهای فکری و معرفتی (مناسبات قوانین و اخلاق و هدف‌ساز و آرمان‌ساز) و فرایندهای قانونی و فرایندهای فرهنگی هستند. ده زیرساخت عبارت‌اند از: نظام و مدل حکومت، آمایش سرزمین و شهرسازی، جمعیت و منابع انسانی، منابع غذایی و انرژی و مواد اولیه، لباس و پوشش، مسکن و معماری، زبان و خط و ارتباطات، حقوق و تکالیف و جرم و مجازات، دولت و ادارات، نیروی انتظامی و دفاعی و امنیتی. همچنین چهل کلان سیستم وجود دارد که بعضی از آن‌ها از این قرارند: مالکیت، کشاورزی (فرایندهای تولیدی)، محیط زیست، خانواده و ازدواج، جامعه‌سازی، سرمایه اجتماعی، صنعت، کار، مشاغل، استخدام و دستمزد (فرایندهای درآمدزایی)، ارتباطات، اطلاع‌رسانی، مطبوعات (فرایندهای رسانه‌ای)، پلیس و نیروی انسانی و انتظامی و اطلاعاتی و ...

آیا می‌توان سبک زندگی را در مقیاس تمدنی عرضه کرد؟ این تمدن‌سازی طی چه فرایندی صورت می‌گیرد؟

به‌طور قطع، پاسخ مثبت است. سبک زندگی را در مقیاس تمدنی می‌توان و باید ارائه کرد. دلیل آن را در پاسخ به پرسش اول بیان کردیم. شبکه سیستم‌های به‌هم پیوسته که یک تمدن را شکل می‌دهند و در روابط پیچیده ارتباطی فعلی، مهم‌ترین نیاز بشر محسوب می‌شوند، نمی‌توانند خودشان را با خلأ مطرح کنند. حال، اگر اسلام در این زمینه، وارد صحنه نشود و زیرساخت‌ها و سازه‌های تمدنی و نظام‌های خود را عرضه نکند، ناگزیر، تمدن‌های دیگر این خلأ را پر می‌کنند. به‌علاوه، جامعه ناچار است که راه خود را در این سازه‌ها و نظام‌ها پیدا کند و به جلو پیش برود. در نتیجه، خروجی آن، سبک زندگی مبتنی بر تمدن غربی خواهد شد. بنابراین، برای پیشگیری از این فاجعه در مقیاس یک امت و فاصله گرفتن از عمل به دین در لایه‌های گسترده اجتماع، باید نقشه تمدن اسلامی و تمام الزامات آن را تولید کنیم. سپس براساس آن، سبک زندگی جامعه اسلامی را در لایه فردی و جمعی جلو ببریم.

با این توضیحات، به نظر می‌رسد که اساساً سبک زندگی، خود را در بستر بهره‌مندی از یک نظریه پیشرفته تمدن اسلامی به‌ثمر می‌رساند. لطفاً فرایند رسیدن به این تمدن را توضیح دهید. این فرایند بسیار سنگین علمی و اجرایی است و بحث‌های مفصلی دارد که در این مختصر نمی‌گنجد. به‌طور خلاصه، عرض می‌کنم که ابتدا باید براساس اجتهاد سیستمی که

برای سیستم‌سازی نیاز است که برای این شش مقطع، محتوا وجود داشته باشد: هدف‌گذاری، نقطه شروع، نقطه مرکزی، برنامه حرکت، نقاط بحران و محصول خروجی. پس به منظور کشف سیستم‌های دینی، باید آیات و روایات را در جدول‌های مشخصی قرار دهیم که گزاره‌های دینی را تجزیه و تحلیل کند.

سهم دین در این استراتژی سازی چیست؟

ما معتقدیم اگر می‌خواهیم هم جامعه دینی، حکومت دینی، سبک زندگی و تمدن دینی داشته باشیم و هم استراتژی‌ها و جهت‌گیری‌های بهینه، باید آن را از آیات و روایات و مذاق فقهی علمای اعلام از صدر اسلام تا عصر حاضر کسب کنیم. این موضوع بحثی کاملاً اجتهادی در عالی‌ترین سطح (اجتهاد تمدنی) است که فقهای عظیم‌الشان با تخصص‌های ممتاز، در حوزه‌های علمیه به آن می‌رسند.

از نظر شما، کدام یک از گزاره‌های دین ظرفیت استراتژیک را برای فرهنگ‌سازی و نهادینه کردن سبک زندگی دارد؟

نمی‌توانیم تخصیص بزنیم؛ چون تمام گزاره‌های وحیانی از این ویژگی بهره‌مندند. امیرالمؤمنین (ع) به همه شیعیان نشان درباره نظم سفارش فرمودند. یکی از لایه‌های مفهومی این روایت شریف این است که هر یک از ما باید در زندگی منظم باشیم و نظم جزو صفات رفتاری نیکوی هر مسلمان است. حال، می‌توانیم با گسترش معنایی روایت در سطح تمدنی، این مضمون را هم استخراج کنیم که ایران اسلامی در افاق ۱۴۰۴، باید منظم‌ترین کشور در سطح منطقه باشد. اگر نظم از رفتار فردی در حیطه‌های شخصی، به تمام رفتارهایی توسعه پیدا کند که امکان تحقق آن در مقیاس یک امت و حاکمیت و دولت و جامعه وجود دارد، به یک راهبرد کلان مدیریتی تبدیل می‌شود. استاد این راهبرد به گزاره دینی قطعی است و وقتی این جهت‌گیری کلان از روایت استخراج شد، ده‌ها سازمان و هزاران برنامه ذیل آن قابلیت تعریف شدن دارد. در این صورت، کشور به منظم‌ترین حوزه در منطقه تغییر جایگاه می‌دهد و بیشترین تأثیر را در افکار عمومی جهانی خواهد گذاشت.

نقش و کارکرد (فعلی و مطلوب) دانشگاه‌ها و حوزه‌های علمیه را در این عرصه چگونه می‌بینید؟

وضعیت فعلی حوزه‌های علمیه با وجود زحمات مشهود مدیران و خدمتگزاران این نهاد مقدس، تبیینی فردی از گزاره‌های دینی است. آسیب‌شناسی تعلیم و تربیت در حوزه‌های فقهی، بحث مفصلی را می‌طلبد. استاد واسطی این بحث را در کتابی تحت عنوان روش تحصیل در حوزه‌های علمیه، مطرح کرده است. این کتاب در مؤسسه مطالعات چاپ شده است. دانشگاه‌های کشور نیز در اوضاع کنونی، در عرصه‌های علوم انسانی، صرفاً به تکرار و ترجمه تولیدات غربی و غیر غربی می‌پردازند. دانشگاهیان عزیز بدون کوچک‌ترین دست‌کاری و نقد، این مباحث را افرامی‌گیرند. ما معتقدیم که هم حوزه‌های علمیه و هم دانشگاه‌ها در حوزه علوم انسانی، نیاز به ارتقا دارند و باید وضع فاجعه‌آمیز فعلی (مصرف‌کنندگی علوم غربی) را رها کنند و به تولید علم ناب و رهایی‌بخش و سعادت‌آفرین برای جامعه روی بیاورند. حوزه‌های علمیه باید روش تدریس و تحقیق را ارتقا دهند؛ یعنی نگرش‌ها و روش‌ها را از نگاه فردی به اسلام تمدن‌ساز تغییر دهند و فقه حکومت را در عرصه‌های مختلف زندگی تولید کنند. دانشگاه‌ها هم باید از این انفعال ویرانگر در تولید علم انسانی دست بردارند و با بررسی‌های عمیق در زیرساخت‌های معیوب این علم و آسیب‌های آن برای سعادت و رفاه بشر، تحولی را رقم بزنند. از سویی، باید پژوهش برای تولید زیرساخت‌های دینی در علوم انسانی آغاز شود. از سویی دیگر، به تحقیقات عمیق برای تولید علوم انسانی اسلامی با کمک فرهیختگان و مجتهدان حوزوی نیاز داریم تا طرح‌های پژوهشی و متون آموزشی و سیستم‌های علم انسانی نوین اسلامی را تولید کنند. به این ترتیب، در نهایت با توجه به غنای مکتب اسلام می‌توانیم منادی مهندسی علم سعادت‌بخش موجود جهانی شویم. در این صورت، به جای اینکه بر سر سفره تولیدات غربی بنشینیم که ناشی از مبانی الحادی، ناقص، حیوان‌انگاری انسان و زمینی‌انگاری آن است، به منشأ تولید علم ناب رهایی‌بخش و سعادت‌آفرین برای بشر تبدیل خواهیم شد. آنگاه بشر تشنه و مظلوم کنونی بر سر سفره اندیشه‌های ناب تولیدشده در دانشگاه‌های ما می‌نشیند و از این آب‌گوارای آسمانی می‌نوشد.

الگویی برای تولید علم دینی است، علوم انسانی اسلامی را تولید کنیم. سپس بر اساس این الگوی اجتهادی، راهبردهای دینی را برای مدیریت بخش‌های مختلف اجتماعی استخراج کنیم. در واقع، باید توضیح المسائل تمدنی فقه اسلام را تدوین کنیم؛ ضمن اینکه باید نیروهایی تربیت شوند که علاوه بر باور داشتن توانمندی دین برای مدیریت همه سازوکارهای زندگی، از علم و تجربه و مهارت لازم برای اجرای سیستم‌های تولیدشده بهره‌مند باشند. در مرحله بعد، این سیستم‌ها در نمونه‌های کوچک و محدود عملیاتی می‌شود. آنگاه پس از طی فراز و نشیب‌های لازم برای پالایش و به‌سازی رویه‌ها و فرایندهای درونی، به محیط‌های بزرگ‌تر تعمیم داده می‌شود.

فرایند سیستم‌سازی از کجا آغاز می‌شود و چه سازوکاری دارد و چه مؤلفای نقطه ثقل آن است؟

سیستم یا الگو در کوتاه‌ترین تعریف عبارت است از: مجموعه اجزای به‌هم‌پیوسته هدفمند. برای مثال، ماشین لباس‌شویی یک سیستم است؛ چون مخترع آن ابتدا هدف‌گذاری کرده است که به جای شستن لباس‌های آلوده با دست، ماشین این کار را انجام دهد و لباس آلوده تمیز شود. او بعد از هدف‌گذاری، اجزایی را فراهم کرده است، نقطه شروعی را در سیستم تعریف کرده و بعد روح حاکمی را به عنوان نقطه مرکزی سیستم تصور کرده است. مخترع این ماشین، برنامه حرکت را در سیستم طراحی کرده و متوجه شده است که در هر سیستمی، نقاط بحرانی ممکن است به برنامه آسیب بزند؛ لذا آن‌ها را شناسایی کرده و در نهایت، محصول خروجی سیستم را هم تعیین کرده است. پس در نقطه شروع، آب و پودر شست‌وشو و لباس آلوده را به ماشین لباس‌شویی تحویل می‌دهیم. ماشین لباس‌شویی سیستم برنامه حرکت دارد و بر اساس آن، در دقیقه اول آب را برمی‌دارد، در دقیقه دوم پودرها را می‌گیرد، در دقیقه سوم آب را گرم می‌کند و...

همچنین، محل استقرار ماشین لباس‌شویی باید صاف باشد. در غیر این صورت، با نوسانات شدید، مشکل پیدا می‌کند. علاوه بر این، سیستم آب و برق نباید باهم مخلوط شود. روح حاکم بر سیستم (ایجادشکن در مولکول‌ها) نیز همیشه در برنامه‌ریزی مدنظر است. در پایان هم محصولی به نام لباس پاک به ما تحویل می‌دهد؛ بدون اینکه به بافت و الیاف آن ضربه‌ای وارد شود. بنابراین، سیستم‌سازی نیاز دارد برای این شش مقطع محتوا وجود داشته باشد: هدف‌گذاری، نقطه شروع، نقطه مرکزی، برنامه حرکت، نقاط بحران و محصول خروجی. پس به منظور کشف سیستم‌های دینی، باید آیات و روایات را در جدول‌های مشخصی قرار دهیم که گزاره‌های دینی را تجزیه و تحلیل کرده و مشخص می‌کند که هر روایت به کدام یکی از این اجزای شش‌گانه اشاره می‌کند. به این ترتیب، بخش‌های مختلف یک سیستم باید دقیقاً مستند به گزاره‌های دینی استخراج شود و سیستم‌های دینی با شبکه‌شدن آیات و روایات بر اساس این منطق تعریف شوند.

در جریان این سیستم‌سازی، «استراتژی» به چه معناست و فرایند تولید آن به چه شکل است؟ استراتژی چه فعل و انفعالی را مدیریت می‌کند و بر اساس چه منطقی انجام می‌شود؟

به نظر ما، استراتژی به معنای حرکت بهینه در سیستم است. وقتی برنامه حرکت به سیستم ابلاغ می‌شود و ورودی‌ها تعامل یا یکدیگر را آغاز می‌کنند، ما به دنبال یک تابع تبدیل می‌گردیم. چه کنیم که از این ورودی در کوتاه‌ترین زمان، به کم‌هزینه‌ترین محصول خروجی با فرآوری بهتر دست یابیم؟ بنابراین، باید به دنبال FXها باشیم. استراتژی، بهینه‌ترین روش برای رسیدن به محصولی با شاخصه‌های پیش‌گفته است. استخراج استراتژی از گزاره‌های دینی نیز مربوط به فقه تمدنی، اجتهاد سیستمی و استنتاج آیات و روایات در افق تمدنی است. درباره این مسئله نیز تحت عنوان «اجتهاد سیستمی و منطق تولید تمدن دینی» پژوهش عمیق انجام شده است.

گزاره‌های وحیانی باید جهت‌گیری‌های

انسان در شبکه هستی را به شکل optimize عرضه کند؛ یعنی رساندن انسان به حداکثر بهره‌وری در راستای سعادت نهایی او. لذا می‌توانیم لایه مفهومی جدیدی از گزاره‌های دین استخراج کنیم که جهت‌گیری‌های کلان تمدنی بشر را در پرتو آن‌ها بشناسیم و بعد از شبکه‌شدن، آن را به شکل یک برنامه جامع تمدنی عرضه کنیم

برمدار امید

الزامات میامیت گذاری و برنامه ریزی در حوزه سبک زندگی



محمد آقابییگی کلاکی

دانشجوی دکتری
جامعه‌شناسی فرهنگی

ادامه این روند است. تغییر در سبک زندگی کلید فرهنگ سازی است و تحقیق در سبک زندگی، کلید آسیب شناسی فرهنگی در جوامع.

سبک زندگی و فرهنگ اجتماعی

وقتی نظام های فرهنگی را بررسی می کنیم، باید نگاه کلی گرایانه را مطرح نظر قرار دهیم. نقص عمده کارها و برنامه ریزی های فرهنگی در جامعه ما، چه از جانب نهادهای حکومتی و چه در سطح تحقیقی و پژوهشی، نگاه جزئی نگرا نه به مسائلی از این دست است. به تعبیر دیگر، لازم است مسئله سبک زندگی را با نگاه کلان بررسی کنیم. سبک زندگی افراد جامعه در ارتباط مستقیم با نظام های اجتماعی است و نظام های اجتماعی مبتنی بر ارزش ها، نظام باورها و نظام تفکر هر فرهنگ است. با در نظر گرفتن تمام این مراحل است که می توان برای مفهوم سازی سبک زندگی اسلامی اقدام کرد. برای نمونه، سبک زندگی غربی بر اساس ارزش هایی شکل گرفته است که در آن، تعریف انسان با تعریفی که ما از انسان به عنوان مظهر عبودیت مطرح می کنیم، متفاوت است.

پس از لحاظ کردن این نکات، ضروری است به شیوه تحلیل گفتمانی به مسائل نگاه کنیم و دال های مرکزی هر مدلولی را در نظر بگیریم. به عنوان مثال، می توانیم بگوییم سبک زندگی غربی مبتنی بر لذت است. به این دلیل که انسان را موجودی مادی تعریف می کند که ابعاد غیر مادی ضعیف و اغلب ناشناختنی و بی اهمیتی دارد. برای انسان شناسی غربی مجموعه ای از داده های مرکزی داریم که برای تمام این داده ها تعاریف باید و نباید پیچیده شده است و با زنجیره ها و مفصل بندی های ایجابی و سلبی محدود گذاری می شود. برای مثال، مقوله لذت گرایی و آزادی فردی تا جایی تعریف می شود که در تراجم با آزادی افراد دیگر جامعه نباشد. همچنین در نظام اقتصادی اصل بر کسب لذت هر چه تمام تر است.

در مقابل نظام غرب، نظام فرهنگی اسلامی هم از یک زنجیره باید و نباید تشکیل شده است، با این تفاوت که مفهوم مرکزی نظام اسلامی عبودیت است که در کنار آن یک زنجیره وسیع از مفاهیم شکل می گیرد. به عنوان مثال، عبودیت در بسیاری موارد مستلزم باینند نبودن به مادیات است و این در نظام اقتصادی مفهومی به نام قناعت دارد. قناعت اسلامی در کم مصرف کردن تعریف نمی شود، بلکه در احساس بی نیازی معنی می یابد. در مقابل، نظام غرب به طور دائم در حال ایجاد نیاز است. وقتی این دو نظام اقتصادی را با هم مقایسه کنیم، تضادهای عمده ای مشاهده می کنیم. این در حالی است که جامعه ما بر اساس مفاهیم غربی بنا شده است و در طرح توسعه، برای رسیدن هر چه بیشتر به آن اهداف، تلاش

اهمیت تغییرات فرهنگی

در جامعه امروز، بخش عمده ای از زندگی فردی و اجتماعی مردم تحت تأثیر فرهنگ غربی است. به این مفهوم که سبک زندگی افراد در جامعه اسلامی ایران در بسیاری از زمینه ها نه تنها دینی نیست؛ بلکه گاه در تعارض با دین قرار می گیرد. بخش عمده این تعارض ها ناشی از توانایی فرهنگ غربی در نفوذ به لایه های مختلف زندگی اجتماعی است. فرهنگ به لحاظ کار کردی این توانایی را دارد که در حوزه های مفاهیم اصلی و بنیان های فلسفی و فکری، خود را عملیاتی کرده و در عرصه های مختلف اجتماعی به افراد عرضه کند. این عرصه های مختلف از سطح پوشش تا رفتار و زمان بندی های اجتماعی را در بر می گیرد. در چنین وضعیتی، جامعه ای که فاقد سبک مخصوص به خود است، در تمامی مفاهیم زندگی، به نوعی تحت تأثیر قرار خواهد گرفت. به عنوان مثال، بوروکراسی غربی، فقط با هدف کسب رفاه، به عنوان مفهوم مرکزی، برای برنامه ریزی های اجتماعی تعریف می شود، در حالی که چنین تعریفی در نظام اقتصادی، اجتماعی و دینی ما هیچ جایگاهی ندارد.

سخنرانی رهبر معظم انقلاب درباره تدوین و ترویج سبک زندگی اسلامی در جامعه، به عنوان رهنمودی برای شناسایی و اصلاح آسیب ها، توجه نخبگان را به خود جلب کرده است. این سخنرانی نشان از اهمیت زیاد موضوع دارد.

نکته مهمی که باید به آن توجه کنیم، این است که آسیب پذیری لایه های مختلف فرهنگ جامعه، وضعیتی تقابلی است و زمانی فرهنگ در جریان تأثیر پذیری قرار می گیرد که لایه بیرونی آن شروع به تغییر شکل کند. تحقیقاتی که در بررسی آسیب های لایه بیرونی و آشکار جامعه انجام می شود، به خوبی می تواند بیانگر تغییراتی باشد که لایه درونی و عمقی جامعه را دستخوش تغییر خواهد کرد. تغییرات بیرونی هر جامعه، بهترین معیار و سریع ترین راه تشخیص هر آسیب فرهنگی است. درست در مرحله تغییر لایه بیرونی است که ما می توانیم با واکنش به موقع، مانع تخریب لایه درونی و اعتقادی جامعه و اثر پذیری نادرست از فرهنگ های بیگانه شویم. در صورتی که واکنش به موقعی انجام نشود، باید منتظر باشیم لایه ارزشی به مرور از بین برود و جامعه با گذار از تعارض شناختی پیش آمده، فرهنگ خود را با فرهنگ وارد شده هماهنگ کند؛ کمالینکه در حال حاضر، در جامعه ما این معضل دیده می شود.

هجوم این مشکلات در زمینه های مختلف، چرایی تلاش برای اصلاح فرهنگ را توجیه می کند. وجه مهم تر و اساسی توجه به این مسئله، موجودیت انقلاب اسلامی است. حرکت انقلاب اسلامی با هدف تمدن سازی در گزاره های مختلف آغاز شد و مبنای ما در تمام زمینه ها

می‌کنیم. در چنین گستره‌ای، مسئله سبک زندگی را باید با فهم عمیقی بررسی کنیم.

مفهوم سبک زندگی متوجه دو آسیب عمده است. اول اینکه چنین مفهومی تا به حال عملیاتی نشده و خود را در نظام‌های اجتماعی ما بروز نداده است. دوم اینکه محققان ما تأثیرهای نظام‌های اجتماعی را در نظر نمی‌گیرند. برای مثال، ما در حوزه‌های علمیه تلاش نمی‌کنیم نظام اقتصادی اسلامی را بر اساس وضعیت خودمان محیا کنیم؛ اما مردم را در تمام نماز جمعه‌ها به تقوا توصیه می‌کنیم. پس ایراد کار ما کجاست؟ مشکل اساسی این است که ما با نگاه جزئی‌نگرانه می‌نگریم و این نگاه مبتنی بر فرد و نیازهای فردی نیست. این نگاه مسائل مهم نظام اجتماعی را در بر نمی‌گیرد و مشغول جنبه‌های فرعی زندگی است. باید گستره‌های مفهومی را شناسایی و آسیب‌شناسی کنیم تا بدانیم که اگر بناست نظام اجتماعی ما مبتنی بر عبودیت باشد، منظور این نیست که تمام نیرو و سرمایه مادی و معنوی ما باید صرف ساخت مسجد شود، بلکه باید طبق نیازهای روز جامعه، انواع خدمات فرهنگی را ارائه کنیم، نرم‌افزارها و تفریح‌های دینی بسازیم و تمام تلاش خود را به کار گیریم تا زندگی روزمره جامعه دست کم تزامنی با زندگی دینی نداشته باشد.

بعد از شناخت گستره مفهومی باید شاخص‌سازی و عینی‌گری مفاهیم را در دستور کار قرار دهیم و به نظام‌های هنجاری متناسب با جامعه معیار اجازه ظهور و بروز دهیم تا مخاطبان ما قدرت انتخاب داشته باشند. حقیقت جامعه ما در حال حاضر این است که حتی اگر بخواهیم بر اساس دین زندگی کنیم، زمینه‌های آن فراهم نیست. برای فراهم کردن جامعه‌ای که فرد بتواند در آن زندگی دینی را برگزیند، نباید دین را محدود به ظواهر تعریف کنیم و باید تعریف جامع‌تری از آن بیان کنیم که همان سبک زندگی است. منظور ما از سبک زندگی دینی در گستره فرهنگی و اجتماعی است و به ظواهر سبک زندگی دینی منحصر نمی‌شود. نمونه این ظاهرگرایی، سبک زندگی مردم عربستان است که در ظاهر بر مدار دین به نظر می‌رسد؛ اما آیا در حقیقت هم این نوع زندگی دینی است؟ هر چند اعراب در ظاهر پوشش اسلامی را رعایت می‌کنند و بر انجام دادن مناسک دینی مبادرت می‌ورزند، اما جامعه عرب به سمت مادی‌گرایی و دنیازدگی حرکت می‌کند. پس جامعه‌ای که پوشش دینی را رعایت کند؛ اما جهت‌گیری عبودیتی نداشته باشد؛ جامعه دینی محسوب نمی‌شود.

مفهوم‌سازی برای سبک زندگی اسلامی

برای تدوین سبک زندگی دینی لازم است عناصر سبک‌ساز در الگوی زندگی غربی و الگوی زندگی دینی را شناخت و مفاهیم مرکزی این دو فرهنگ را در نظر گرفت. یعنی علاوه بر در نظر گرفتن گستره فرهنگی تمدن غرب در مقابل گستره فرهنگی

تمدن اسلامی، باید بتوانیم مفاهیم مرکزی هر حوزه را مشخص کنیم تا در پی آن به اقتضایات فرهنگی و نیازهای بشری دست یابیم. ما هرگز نمی‌توانیم به‌طور جامع بگوییم فرهنگ دین چه مؤلفه‌هایی دارد؛ اما با تشخیص مؤلفه‌های مرکزی و عینی کردن آن‌ها، به‌طور قطع به ارائه نوعی سبک زندگی دینی نزدیک می‌شویم.

به‌عنوان مثال، ما می‌توانیم حول محور هدف جوامع، به بررسی موارد جزئی‌تر بپردازیم. اگر دو مفهوم فردگرایی یا لذت‌گرایی و عبودیت را در مقابل هم قرار دهیم، می‌توانیم هدف جوامع اسلامی را در تضاد کامل با هدف جوامع غربی ببینیم. البته جوامع غربی هم از دین بی‌بهره نیستند. مولتی کالچرالیسم در جوامع غربی حضور دارد

و افراد تاجایی که دین را در تضاد با زندگی ندانند از آن بهره می‌برند. ما می‌توانیم از این نکته نتیجه بگیریم که تمایزهای فرهنگی در تقدم و تأخری که مفاهیم نسبت به هم دارند، آشکار می‌شوند. جهت‌گیری افراد برای انتخاب سبک زندگی در تمایزهایی که هر مفهوم در مقابل رفع نیاز ارائه می‌کند، مشخص می‌شود. این به معنای ساخته شدن جهت‌گیری‌های نظام اجتماعی بر اساس نیاز افراد در جوامع است. اینجاست که نظام‌های اجتماعی موظف به برآوردن نیازها در چهارچوب مفاهیم نظام‌های فرهنگی می‌شوند.

درست از زمانی که رهبر معظم انقلاب در سخنرانی خود به موضوع سبک زندگی اشاره کردند، بخش عظیمی از نخبگان به تحلیل سبک زندگی اقدام کردند. اگر قیل از سخنان رهبر انقلاب چنین مسئله‌ای آسیب‌شناسی شده بود؛ چرا تا به حال هیچ اقدامی برای تبیین سبک زندگی انجام نشده بود و اگر سخنان رهبر انقلاب نخبگان ما را به تکاپوی تفکر در این حوزه وا داشته است، آیا ممکن است در چنین زمان کوتاهی این قدر مطالعات دقیق و راهکارهای عملی برای این موضوع صورت گرفته باشد؟ در چنین موقعیتی بسیاری از افرادی که حقیقتاً حرفی برای گفتن دارند، برای دوری از جریان‌های مقطعی مجبور به سکوت می‌شوند.

بر این اساس، متفکران و نخبگان ما باید بدانند، ما با مفهومی اساسی روبه‌رو هستیم که نیازمند یک تم جامع و کامل است و تکرار کردن واژه‌ها فقط باعث کاستن از اهمیت مفهوم می‌شود. متأسفانه این روند تا جایی پیش رفته است که بسیاری مواقع متفکران اصلی حوزه‌های فرهنگی و علوم انسانی برای نشان دادن تمایز جریان خود با جریان‌های ظاهرگرا، مجبور می‌شوند واژگانی مترادف با واژگان استفاده شده را به کار گیرند. شعارزدگی همواره باعث تخریب مفهوم می‌شود و وظیفه ما این است که از شعارزدگی بپرهیزیم. به جای شعارزدگی باید سعی کنیم سخنان رهبر انقلاب را تئوریزه کنیم و برای آن‌ها برنامه عملیاتی و مدون طراحی کنیم.

سیاست‌گذاری برای سبک زندگی اسلامی

مفاهیم نظری باید با مهندسی فرهنگی وارد حوزه عملی شوند. در سطح کلان باید مفهوم اساسی را پیدا کنیم و سپس مفاهیم مرتبط را بیابیم. پس از آن در حوزه‌های مختلف خواسته‌ها و اهداف مشخص شده را نهادینه کنیم. حد واسط چنین فعالیتی شناسایی تعارض‌های سیستمی در جامعه است که باید برای رفع آن‌ها چاره‌اندیشی شود. برای حل تعارض‌های سیستمی می‌توانیم از دو روش استفاده کنیم؛ یکی اینکه از سطوح پایین شروع کنیم و ببینیم اصل آسیب‌ها در

بستر کدام حوزه‌ها رشد کرده‌اند و دیگری اینکه آسیب‌شناسی سطوح جامع‌تر و کلان‌تر را نقطه آغاز قرار دهیم. امروزه نظام مفاهیم سبک زندگی غرب، در وضعیت پست‌مدرن، مبتنی بر نوعی تکثر معنایی است. تکلیف ما با مفهوم سبک زندگی اصلاً مشخص نیست. آیا تعریف ما از سبک زندگی همان تعریفی است که پست‌مدرنیته مطرح کرده است یا مفهوم جدیدی ساخته‌ایم که ناظر به همه رفتارهای ماست؟ منظور ما از سبک زندگی هر آن چیزی است که در لایه هنجاری نظام اجتماعی بروز عینی دارد. برای اثرگذاری در چنین مفهوم گسترده‌ای، باید تعیین شود که هر نهاد یا هر فرد در کدام یک از جایگاه‌های نظری یا عملی قرار دارد. پس از مشخص شدن جایگاه کنش‌گران اجتماعی لازم است دستورات دینی را در موقعیت جدید

مفهوم سبک زندگی متوجه دو آسیب عمده است. اول اینکه چنین مفهومی تا به حال عملیاتی نشده و خود را در نظام‌های اجتماعی ما بروز نداده است. دوم اینکه محققان ما تأثیرهای نظام‌های اجتماعی را در نظر نمی‌گیرند.

با مقتضیات جامعه هماهنگ کرد و ضمن پایبندی قطعی به اصول، برنامه‌ای برای عملی کردن دستورات تدوین شود تا به راه‌حل عملی و روزآمدی برای برون‌رفت از اوضاع موجود برسیم. در جامعه امروز، بخش‌هایی وجود دارند که می‌توانند در عملیاتی کردن مفاهیم نظری کمک کنند.

اگر بخواهیم موجه عمل کنیم، باید سیستم داشته باشیم. سبک زندگی مفهومی جدا از نظام‌های اجتماعی نیست و نظام‌های اجتماعی مبتنی بر نظام ارزش‌ها و تفکرهای تمامی افراد جامعه است. اگر بخواهیم این سبک زندگی را بررسی کنیم، باید به همه نظام‌ها توجه کنیم. این در حالی است که مسئله اصلی ما فقط نظام‌سازی نیست.

حتی اگر فرض کنیم مفهوم‌سازی درست صورت گرفته باشد، باید بدانیم مفهوم مرکزی نظام اجتماعی ما در چه موقعیتی قرار دارد. در حال حاضر، مفهوم مرکزی نظام اجتماعی ما توسعه و لذت‌گرایی است. این یعنی ما هم، همان شاخص‌های غربی را در جامعه داریم؛ اما عوارض این اهداف را ما به مراتب، بیشتر از غربی‌ها متحمل می‌شویم. مثلاً اگر کاهش رشد جمعیت در غرب در بازه طولانی‌تری نسبت به ما اتفاق افتاد یا نرخ رشد جمعیت نرخ مشخصی بود، در ایران کاهش نرخ جمعیت خیلی سریع و با سرعت وحشتناکی اتفاق می‌افتد؛ یعنی همان آسیبی که متوجه جامعه غرب شده است، به مراتب بدتر، بر سر ما می‌آید.

اینجاست که در می‌یابیم مسئله اصلی فقط مسئله نظام‌سازی نیست، بلکه مسئله این است که بسیاری از بوروکراسی‌ها یا نظام‌های فرهنگی که قصد داریم محقق کنیم با جهت‌گیری خاصی در تعارض با مباحث دینی قرار دارد. اگر قرار است کار در سطح کلان انجام شود، متولیان فرهنگی نظام جمهوری اسلامی باید فعالیت‌هایی را که در این زمینه انجام شده است، ملاحظه کنند تا بدانند نظام مفاهیم بنیادی چیست یا مفهوم مرکزی نظام اجتماعی اسلام چیست، چه مقتضیاتی دارد و نیازهای انسان مسلمان در چه مواردی وجود دارد و چگونه می‌توان به آن‌ها پاسخ داد. آیا می‌توان از ساختارهای اجتماعی غرب کمک گرفت یا ساختار اجتماعی غرب برای ما مسئله ایجاد می‌کند؟ وقتی ما نیازهای انسان را مشخص کردیم، باید ببینیم آیا می‌توانیم با دستورات اسلام به آن‌ها پاسخ دهیم؟ باتوجه به اینکه دستورات اجتماعی ما ناظر بر سبک زندگی ماست، باید بررسی کنیم که چگونه می‌توان این نیاز را بر مبنای اسلام حل کرد. ما در این فرایند، با پرسش‌ها و مسائل متعددی مواجه خواهیم شد که پاسخ‌گویی به هر کدام از آن‌ها متوجه بخشی از نخبگان جامعه و مؤسسات مختلفی می‌شود که با موضوع مرتبط‌اند و به آسیب‌شناسی از نظام اجتماعی می‌پردازند. در کنار فعالیت‌ها باید همواره تحقیقات موازی را لحاظ کرد. باید به‌دقت از فعالیت افراد و مؤسسات مرتبط دیگر مطلع شد تا با همکاری‌های بین

مؤسسه‌ای به نتایج بهتری رسید. پس بعد از تدوین نظام موضوعات که نیازهای ما را مشخص می‌کند، این نیازها باید به جامعه نخبگانی مرتبط در حوزه دانشگاه ارجاع داده شود و در فرایند پاسخ‌طلبی قرار گیرد. ما نیاز به تشکیل سیستم هماهنگ داریم؛ هم به‌لحاظ سازماندهی نیرو و امکانات و هم به‌لحاظ شناخت الزامات نظری لازم.

سبک زندگی دینی با تبلیغات به‌دست نخواهد آمد. همان‌طور که علوم اجتماعی اسلامی با تبلیغ، شعار، سمینار و کنگره سامان نخواهد یافت. باید متوجه کلیت سبک زندگی باشیم؛ مثلاً در حوزه پوشش بانوان برنامه‌ریزی می‌کنیم، در حالی که متوجه نیستیم اصل بدحجابی ناشی از فرهنگ مصرف‌گرایی است که بر پایه نیاز به تمایز، تشخیص، خوداظهاری و خودنمایی بنا نهاده شده است.

آسیب‌دیدن ریشه به مراتب خطرناک‌تر از آسیب‌های ظاهری است. آسیب‌دیدن ریشه، نتیجه توسعه جامعه است؛ یعنی ما با توسعه ارزش‌های تازه‌ای را به جامعه تزریق می‌کنیم.

باید کلیت جامعه را بشناسیم و تعیین کنیم چه مسائلی برای ما در اولویت است تا بدانیم باید از کجا شروع کنیم. اصلاح نظام جامعه یکی از پیش‌شرط‌های زندگی ما برای تحقق نظام دینی است. اگر نظام دینی درست نشود، نمی‌توانیم مصرف‌گرایی را از جامعه حذف کنیم و اگر نتوانیم مصرف‌گرایی را حذف کنیم، نمی‌توانیم ماجرای حجاب را حل کنیم. باید بدانیم حوزه فرهنگ و سیاست تفکیک‌ناپذیرند. اشتباهی که اوایل انقلاب انجام شد، ایجاد جدایی بین حوزه‌های فرهنگ و سیاست بود که مشکلاتی در سبک زندگی به‌وجود آورد. در بسیاری از مشکلات، باید برای بررسی حوزه فرهنگ از مجرای اقتصاد و سیاست وارد شد. در اینجا باز هم اهمیت نگاه کلی به مقوله سبک زندگی مطرح می‌شود.

نقش نخبگان

در تمام این بحث‌های بدبینانه و سخت‌گیرانه، نقطه امیدوی هم وجود دارد که آن نقطه، در گفت‌وگویی که بین نخبگان و مقام رهبری وجود دارد، ظهور پیدا می‌کند. نخبگان به چند شاخه تقسیم می‌شوند. اول نخبگان رسمی که یا در دانشگاه یا در حوزه علمیه تربیت دارند و سخنان آن‌ها تیتیر خبرگزاری‌ها می‌شود و زیست‌جهان و پارادایم اندیشه خاص خود را دارند. در کنار این دسته، افرادی هستند که نه استاد دانشگاه‌اند و نه مدرس یا طلبة حوزوی؛ اما متوجه تضاد جامعه کنونی با آرمان‌های انقلاب اسلامی شده‌اند. مشکلی که بین نخبگان دسته دوم وجود دارد، نبود ارتباط مؤثر بین آن‌هاست. برای مثال، نظام علمی آی.اس.آی به دلیل اتصالی که بین تحقیقات و فرصتی که برای انعکاس آن‌ها با هم فراهم می‌کند، اهمیت یافته است. چنین نظامی باعث می‌شود تداخل تحقیقاتی به‌وجود نیاید و محققان در تکامل تحقیقات یکدیگر مشارکت کنند. در زمینه الگوی ایرانی اسلامی پیشرفت، چنین نظامی کمک مؤثری به روند تحقیقات خواهد کرد.

ما باید نقدهای بیهوده و فعالیت‌های پراکنده را رها کرده و به انجام دادن تحقیقات تازه کمک کنیم. حتی اگر محققان دچار اشتباه شوند، باید اجازه دهیم تجربه کنند تا نقد و اصلاح شوند. انجام دادن تحقیقات بیشتر در حوزه‌های علوم انسانی فضای تک‌قطبی موجود را تلطیف خواهد کرد. باید به نخبگان تازه، فرصت حرف‌زدن و عملیاتی کردن صحبت‌ها را داد. اگر ما بتوانیم فضای جدیدی ایجاد کنیم که افکار تازه در آن ظهور و بروز پیدا کند، بی‌شک می‌توانیم بهتر تصمیم بگیریم. باید مسئولیت‌ها را به عهده افراد تازه بگذاریم و نباید فقط به افراد خاص تکیه کنیم. اعتماد

به جوان‌ها تنها راه‌حل گریز از شعارزدگی و تکرار است. در کنار واقع‌بینی، باید از تکرار و شعارزدگی بپرهیزیم تا بتوانیم نظام تصمیم‌سازی مؤثری برای طراحی و مدیریت سبک زندگی اسلامی در کشور پیشنهاد دهیم. به عنوان نکته پایانی، باید در نظر داشت که تعیین جایگزینی دینی برای آن دسته از پاسخ‌هایی که غرب و جوامع غربی برای نیازهای بشری در نظر گرفته‌اند و در تضاد با ارزش‌های ما قرار دارد، کلید تدوین سبک زندگی اسلامی است. به‌عنوان مثال، اگر ما روش بانکداری حاکم بر جامعه را اسلامی صحیح نمی‌دانیم، آیا جایگزین مناسبی برای آن در نظر گرفته‌ایم؟ به دلیل اینکه ما جواب نهایی این پرسش را نمی‌دانیم، نمی‌توانیم این روش بانکداری را تحریم کنیم و در نتیجه، سبک زندگی ما تحت تأثیر آن قرار خواهد گرفت.

برای فراهم کردن جامعه‌ای که فرد بتواند در آن زندگی دینی را انتخاب کند، باید دین را محدود به ظواهر تعریف نکنیم و تعریف جامع‌تری از دین بیان کنیم که همان سبک زندگی است. منظور ما از سبک زندگی دینی در گستره فرهنگی و اجتماعی است و به ظواهر سبک زندگی دینی منحصر نمی‌شود.

گفت‌وگوبا
دکتر غلامرضا
خواجہ سروی

در علوم انسانی نگاه ناصرالدین شاہی حاکم است

آسیب شناسی الگوسازی برای زندگی اسلامی ایرانی

تهیه و تنظیم: ریحانه زاغری

دلایل بی توجهی به سبک زندگی اسلامی ایرانی و الگوسازی برای آن، از مسائل بسیار مهم و چالش برانگیز است که در حوزه فرهنگی نظام اسلامی باید به آن پرداخته شود. دکنتر خواجه سروی محور سبک سازی در عرصه زندگی اجتماعی را قانون اساسی و دین مبین اسلام برمی شمارد و اعتقاد دارد که عمده کار بر عهده دانشگاه‌ها و حوزه‌های علمیه است. اما نقش دولت‌ها از همه نهادها بیشتر است؛ زیرا دولت تمامی نهادهای خردتر را تحت تصمیم‌های کلان خود مدیریت می‌کند و با انتظارات و خواست‌های خود، آن‌ها را به تحرک و تلاش در این زمینه وامی‌دارد. به عقیده ایشان، ما هنوز در این زمینه کار شایسته‌ای انجام نداده‌ایم و راه بلندی پیش رو داریم که همت بلندی می‌طلبد. غلامرضا خواجه سروی دکترای علوم سیاسی دارد و عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبایی است. او سوابق آموزشی و پژوهشی ارزنده‌ای دارد و در مسئولیت‌های مختلفی در دانشگاه امام صادق (ره)، پژوهشکده مطالعات راهبردی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی و وزارت علوم، تحقیقات و فناوری خدمت کرده که مهم‌ترین آن‌ها معاونت فرهنگی وزیر علوم در دولت یازدهم است. او در کنار مناصب اجرایی، کرسی تدریس و پژوهش را نیز رها نکرده و مقالات متعددی نگاشته و در پایان‌نامه‌های متعددی در مقام استاد راهنما یا مشاور یا داور مشارکت علمی داشته است. همه این‌ها حکایت از آن دارد که دکنتر خواجه سروی علم و عمل را توأمان دارد و از دانش و تجربه خوبی در عرصه فرهنگ برخوردار است.

برای گشودن باب گفت‌وگو، لطفاً درباره سبک زندگی و تفاوت‌های آن با سبک زندگی مبتنی بر دیدگاه‌های غربی توضیحاتی بفرمایید.

جامعه ایران برای گشودن سبک زندگی و تغییر نحوه زندگی مردم، ناچار است در تعاریف مصطلح و دانشگاهی بازنگری کند تا تبدیل به الگویی برای سایر مسلمانان جهان و دوستداران انقلاب اسلامی شود. به این منظور، باید سبک زندگی شخصیت‌های برجسته را هم وارد این موضوع کنیم. تأکید بنده بر این است که این بحث را جدی بگیریم و به‌خاطر داشته باشیم که این دو مسئله تا امروز چندان مدنظر نبوده است. به‌نظر من، طرح این مسئله بسیار ضروری است و دلیلی عقلائی دارد. در کشور ما متنی به‌عنوان قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نوشته شده که میثاقی ملی است و حاصل تلاش فکری، عملی و مبارزاتی عده‌ای بسیار و بسته‌ای بسیار مهم به‌شمار می‌رود و حاصل تلاش هزار و چهارصد ساله گذشتگان تلقی می‌شود. این متن بسیار متعالی و پیشرفته است و به اعتقاد بنده با فرهنگ عمومی، سیاسی و دینی در ایران تناسب تام دارد. در حقیقت، پرداختن به سبک زندگی یکی از جوهری است که می‌تواند توجه جامعه را به ماهیت و زیربنای این متن جلب کند.

پس برای نزدیک کردن جامعه به این متن و تحقق آن، ناچاریم روی مسئله سبک زندگی به‌صورت جدی کار کنیم. به این ترتیب، آنچه در جامعه می‌گذرد، قرابت و نزدیکی بیشتری با متن قانون اساسی جمهوری اسلامی خواهد داشت. باید به این نکته هم اعتراف کرد که با وجود تلاش‌های فراوان در ۳۵ سال گذشته در حوزه‌های مختلف، هنوز با زیربنایها و آموزه‌های قانون اساسی فاصله زیادی داریم. این فاصله در حوزه آموزش و پرورش، بانکداری و زمینه‌های دیگر کاملاً آشکار است. مثلاً بلافاصله این پرسش به ذهن می‌رسد که بانکداری ما اسلامی است یا خیر؟ آیا آموزش و پرورش و تعلیم و تربیت ما همان است که قانون اساسی مدنظر دارد؟ در رقابت سیاسی و زمینه‌های دیگر نیز همین پرسش‌ها مطرح است. برای اینکه حرکتی از متن به جامعه صورت گیرد، پرداختن به سبک زندگی اهمیت فراوانی دارد. به بیان عمیق‌تر، انقلاب اسلامی به این دلیل مهم، انقلاب منحصر به فردی است که سبک جدیدی از زندگی را معرفی کرده است. سبک کجا باید تبیین شود و چگونه باید شکل گیرد؟ قاعدتاً همین بحث‌ها باعث می‌شود که این اتفاق بیفتد. انقلاب اسلامی جزء یکی از انقلاب‌های بزرگ و کبیر (Great) محسوب می‌شود؛ زیرا معرف سبک جدیدی از زندگی (The New Style of Life) است. به انقلاب فرانسه نیز به این دلیل انقلاب کبیر می‌گوییم که در ادامه آن، اعلامیه جهانی حقوق بشر و شهروند فرانسه و نظام لیبرال دموکرات به‌وجود آمد. انقلاب روسیه و چین نیز همین ویژگی‌ها را دارند. انقلاب اسلامی ایران هم معرف سبک جدیدی از زندگی است و برای تحقق آن ناچاریم سبک جدیدی از

زندگی را تدوین کنیم و بگوییم منحصر به خود ماست. مثلاً اساس آن دیانت و معنویت است و اخلاق و امور مادی و معنوی نیز جایگاه مخصوصی در آن دارند. واقعاً تبیین این موضوعات ضرورت دارد و من متعجبم که چرا این نکات مهم جز در کلاس‌های درس، مثل انقلاب اسلامی، بیان نمی‌شود. متأسفانه کم‌کاری به قدری شدت گرفته است که مقام معظم رهبری این نکات را مطرح کردند، در حالی که ایشان نباید به جای ما کار فکری انجام دهند.

در آسیب‌شناسی سبک زندگی ایرانی اسلامی، یکی از جوهری که بسیار پررنگ به نظر می‌رسد و باید به‌صورت جدی دنبال شود، این است که اساساً ما هیچ‌گاه در مراکز فکری و دانشگاهی، برای اندیشه سبک زندگی ارزشی قائل نشدیم و در کرسی‌های دانشگاهی ما جایگاه ویژه‌ای نداشته است؛ به‌جز بعضی از اساتید که خودشان این دغدغه را داشته‌اند یا بعضی از رشته‌ها مثل انقلاب اسلامی ایران که این مباحث به‌صورت ماهوری در آن مطرح می‌شود. در چند سال اخیر، با توجه به تأکید رهبر انقلاب، این موج ایجاد شده است. به‌نظر حضرت عالی، چرا این موضوع مطرح نشده است؟ چطور می‌توانیم این موضوع را در فضای دانشگاهی به نحوی مطرح کنیم که تبدیل به گفت‌وگو شود؟ مشکلات متعددی در این زمینه وجود دارد و باید به‌تدریج حل شود. مشکل اول این است که در کشور ما آموزش عالی و دستگاه اجرایی هر کدام جداگانه کار خود را انجام می‌دهند. برای پر کردن فاصله بین آن دو نیز راه‌حل‌های زیادی پیشنهاد شده است که البته هیچ‌یک از آن‌ها صدر صد موفقیّت‌آمیز نبوده است. یکی از دلایل آن این است که نظام سیاسی یا دستگاه دولت این مشکلات را درک نمی‌کند و رفع آن را نیازی حیاتی نمی‌داند. به عبارت دیگر، دولت‌ها چنین خواسته‌ای ندارند؛ در حالی که اگر این خواسته را داشته باشند، عملی خواهد شد. به‌عنوان مثال، در گذشته، ایران در صنایع هسته‌ای به این نتیجه رسید که به‌جز دانشگاه‌ها هیچ نهادی نمی‌تواند کاری انجام دهد. بنابراین، کار را به آن‌ها سپرد و آن‌ها مشکل را حل کردند. متأسفانه دولت‌مردان در حوزه علوم انسانی و فرهنگی، واقعاً چنین نیازی را احساس نمی‌کنند. اگر دانشگاه وظیفه آن کار را بر عهده گیرد، تبدیل به علم می‌شود، مباحث بنیادی شکل می‌گیرد و ادبیات مخصوص آن به‌وجود می‌آید. ولی باید پرسید آیا این گفت‌وگو بر جامعه هم حاکم می‌شود یا خیر. به‌نظر من، پاسخ منفی است. تا زمانی که نظام جمهوری اسلامی این مسئله را به‌صورت جدی مطالبه نکند و پیگیر سیاست‌های اجرایی آن نشود، محقق نخواهد شد. به‌هر حال، در سراسر دنیا فلسفه تأسیس دانشگاه‌ها حل کردن نیازهای جامعه است؛ اما ناصرالدین شاه دارالفنون را به این دلیل تأسیس کرد که وقتی

مادی و معنوی آن را نادیده بگیریم. در تمام کشورهای که سبک زندگی مطلوب حاکم شده است، بخشی از آن مرهون اقتدار، زور، پول و تربیت افرادی است که بتوانند از عهده چنین کاری برآیند. من در گذشته در جایی مسئول کتابخانه‌ای شدم که همه از آن بیزار بودند. متوجه شدم مسئول امانت کتاب برای این کار آموزش ندیده بود و به محض اینکه فرد آموزش دیده‌ای را در این جایگاه گذاشتیم، مشکل حل شد.

اکنون در نظام جمهوری اسلامی، رهبری داریم که بدون تعارف، انسان منحصر به فردی است، اسلام‌شناس و دانشمند است و حرف‌های بسیار خوبی می‌زند؛ اما باید تأسف بخوریم که حرف‌های ایشان روی زمین می‌ماند و به آن‌ها عمل نمی‌شود. این یکی از اشکال‌های عمده کشور ماست. در کشورهای دیگری که شباهت‌هایی به ما دارند، تمام گفته‌های رئیس کشورشان را یادداشت و از فردا عملی می‌کنند. بنابراین، در سبک زندگی نمی‌توان به‌تنهایی عمل کرد، نیرو و قدرت دولت در اینجا حرف اول را می‌زند.

به نظر می‌رسد جامعه نخبگانی در تحلیل، تعریف و جانداختن این سبک زندگی نقش مهمی دارد؛ ولی نیاز به موتوری داریم که نخبگان را متوجه این ضرورت کند. نظر شما چیست؟

من می‌خواهم حتی یک پله پایین‌تر از این بروم. مطبوعات و رسانه‌ها، به‌خصوص رسانه‌های متعهدتر، می‌توانند نقش بسیار مهمی در این زمینه‌ها ایفا کنند و حتی باعث تحرک نخبگان شوند. به‌هر حال، نباید قدرت رسانه را دست کم گرفت و باید از جامعه نخبگان و نه عموم مردم، مطالبه کرد. اگر این کار را با روش مطالبه جدی در نظام سیاسی و رسانه‌ها و بدنه اجتماعی قدرتمند مطرح کنیم، آنگاه می‌توانیم نخبگان را به حرکت در بیاوریم و به علاوه، مسئولان را به این سوارانمایی کنیم. اکنون که در آستانه تدوین برنامه ششم توسعه جمهوری اسلامی هستیم، باید تلاش کنیم این برنامه با نگاه سبک زندگی شکل بگیرد. باید این خواسته را از دولت مطالبه کرد که پیش‌نویس برنامه را تهیه می‌کند. برای اینکه این اتفاق بیفتد و فرمایش رهبر انقلاب روی زمین نماند، برنامه کلان کشور باید بر اساس فرمایش‌های ایشان شکل بگیرد که البته جدا از قانون اساسی و زیربنای فکری جمهوری اسلامی نیست.

یکی از انتقادهایی که به عملکرد انقلاب در سال‌های گذشته وارد می‌شود، این است که تاکنون دیدگاه رهبر انقلاب بر برنامه‌های توسعه حاکم نبوده است. همان‌طور که می‌دانید، باید فقط یک دیدگاه بر برنامه اشرف و نظارت داشته باشد، نه چندین نگاه. مهم این است که نگاه کلی رهبر انقلاب بر برنامه حاکم باشد و دیگر بخش‌ها خود را هماهنگ کنند. به‌نظر بنده، خود رسانه‌ها می‌توانند به‌عنوان نماینده افکار عمومی این نکات را پیگیری کنند؛ مثلاً این نکته را بررسی کنند که برای این برنامه و نگاه کلی تا چه اندازه بودجه هزینه شده است. همچنین باید اشاره کنیم که به گفته جامعه‌شناسان، سبک زندگی به‌صورت تدریجی شکل گرفته است و به‌سادگی تغییر نمی‌کند.

عده بسیاری معتقدند سبک زندگی واحدی وجود ندارد و نمی‌توان تمام افراد جامعه را با تمام سلیب و دیدگاه‌های قومی و گروهی در یک سبک زندگی گنجانند. آیا شما این تنوع را قبول دارید؟ اگر پاسخ شما مثبت است، آیا این تنوع با یک سیاست‌گذاری کلان واحد، تناقض دارد؟

مهم این است که روح و نگاه واحدی بر سبک زندگی حاکم شود. در این صورت، اساس و جوهره سبک زندگی یکی خواهد شد؛ حتی اگر سبک‌های فرعی وجود داشته باشند و صورت‌ها متفاوت باشد. به‌عنوان مثال، در کشور ما بعضی از خانم‌ها با چادر و بعضی دیگر با مانتو نماز می‌خوانند. نمی‌توان به‌هیچ‌کدام گفت کار باطلی انجام

عده زیادی از ممالک اروپایی به ایران می‌آیند و در این باره می‌پرسند، پاسخی برای آن‌ها داشته باشد و آبرویمان را حفظ کند. در حال حاضر، ناصرالدین شاه زنده نیست؛ ولی دیدگاه او در علوم انسانی و اجتماعی وجود دارد؛ مثلاً وزیر اقتصاد خود را موظف نمی‌داند کارهایش را به جامعه علمی عرضه کند و پاسخ گو باشد. مسائل جامعه اسلامی، دقیقاً مانند جراحی مغز و قلب، حساس و جدی است؛ چون با انسان‌ها مواجهیم؛ پس مجبوریم از علما استفاده کنیم و این روال را پیش ببریم. به این ترتیب، تحولات بزرگی مثل صفحه سوخت، سند هسته‌ای و اتفاقات متعدد در حوزه دارو، پزشکی، ژنتیک و صنعت رخ خواهد داد. نکته دیگر اینکه من معتمد اقداماتی که در دفاع مقدس صورت گرفت، از ناچاری بوده است، نه خواست. در زمان جنگ به ما پهباد نمی‌دادند و در عوض، هواپیماها را در اختیار عربستان می‌گذاشتند تا از ما جاسوسی کند. در این وضعیت، عده‌ای از نیروهای داخلی مجبور شدند دست به ساخت هواپیما، هر چند ابتدایی، بزنند. همچنین چون به ما موشک نمی‌دادند، مجبور شدیم از تحصیل کرده‌های رشته مهندسی مکانیک کمک بگیریم تا طراحی کنند و در دفاع به آن‌ها جایگاه بدهیم. بدین ترتیب، اتفاقات بسیار مهمی در صنایع دفاعی ما رخ داد.

به نظر می‌رسد شما معتقدید ما در حوزه سبک زندگی هنوز به نیاز اجتماعی نرسیده‌ایم و این ضرورت درک نشده است.

دقیقاً. ما از مردم انتظار داریم بخشی از کارها را بر عهده بگیرند؛ اما باید دانست که مردم در جامعه زندگی خودشان را بی‌می‌گیرند. نباید انتظار داشت که در مسئله به کارگیری دانشگاه‌ها هم مردم به میدان بیایند. نظام سیاسی باید به این نتیجه برسد که بی‌درنگ باید حرف رهبر انقلاب اجرا شود، نه اینکه فقط روی کاغذ و در کتاب‌ها باقی بماند. هیچ تعارفی در کار نیست. وقتی ایشان می‌فرمایند وزیر علوم باید پژوهش را جدی بگیرد، این حرف باید به منزله ایمان و قانون باشد.

به‌نظر من، این اتفاق باید از بالا به پایین بیفتد و نظام سیاسی برای تحقق آن سرمایه‌گذاری کند. به این مثال دقت کنید. بنده هشت سال در وزارت علوم در بخش فرهنگی مشغول به کار بودم. با اعضای کمیسیون فرهنگی مجلس در این باره صحبت کردم که هیچ‌کس در کشور ما از حجاب بدش نمی‌آید. البته ممکن است یک نفر آن را رعایت نکند؛ اما نمی‌گویم بد است. هیچ‌کس نیست که از نماز و انسان مؤمن بدش بیاید. من از همه این افراد پرسیدم که «شما می‌گویید عفاف و حجاب باید در دانشگاه‌ها محقق شود؛ اما چقدر برای آن سرمایه‌گذاری مادی و معنوی کرده‌اید؟» گفتند: «هیچ». پس نمی‌توانیم درباره ضرورت سبک زندگی حرف بزنیم و بعد آن را رها کنیم. بخشی از سبک زندگی نظری است و سوابق دنیایی دارد که باید آن را استخراج کرد. آنگاه در سطح نظام سیاسی مطرح شود که سبک زندگی و نقشه راه آن تهیه شده است و از فردا آن را عملیاتی کنیم. سپس برای اجرای آن، باید گام بعدی را برداریم. اگر از شما بپرسند در عبور و مرور و رانندگی باید چه کار کرد، من و شما نمی‌توانیم به آن پاسخ دهیم، بلکه

مسئول راهنمایی و رانندگی باید آن را آموزش دهد. این یعنی سرمایه‌گذاری و آموزش دادن به افرادی که بتوانند آن را اجرا کنند؛ زیرا آن‌ها باید اخلاق داشته باشند و روان‌شناسی فردی و اجتماعی و جامعه‌شناسی بدانند؛ چرا که روزانه با افراد بسیار متنوعی سروکار دارند.

این طرح کلانی است که نظام برای تحقق آن باید از آن حمایت کند. این قبیل اتفاقات در گذشته در همین نظام رخ داده است. بخشی از آن بر عهده گفت‌وگو سازی و تبلیغات و بخش دیگر هم بر دوش قوانینی بوده است که آن‌ها را با جدیت اجرا کرده‌اند. پس نتیجه می‌گیریم که بخش اعظم این کار بر عهده دولت است.

یعنی بخش اصلی فرهنگ‌سازی از آنجا نشئت می‌گیرد؟

بله. در فرهنگ‌سازی نمی‌توانیم دولت و سرمایه‌گذاری

انقلاب اسلامی جزو یکی از انقلاب‌های بزرگ و کبیر محسوب می‌شود؛ زیرا معرف سبک جدیدی از زندگی است. به انقلاب فرانسه نیز به این دلیل انقلاب کبیر می‌گوییم که در ادامه آن، اعلامیه جهانی حقوق بشر و شهروند فرانسه و نظام لیبرال دموکرات به وجود آمد.

می دهند. پس گریزی از تنوع نیست. با توجه به تنوع موقعیت اقلیمی و دیدگاه و تربیت افراد، نمی توانیم تنوع را حذف کنیم؛ اما اساس و جوهره آن باید یکسان باشد. در کشور ما چاره‌ای جز این نیست که نگاه کلی حاکم شود و تنوع را هم بپذیریم. مثلاً در برنامه فرهنگی دانشگاه هم تصریح شده بود که ۴۰ درصد آن یکسان و ۶۰ درصد آن متناسب با نیازهای محلی و بومی است. روح برنامه در همان ۴۰ درصد وجود دارد. این روش اشکال چندانی هم ایجاد نمی کند؛ چون اگر همه افراد یکسان فکر کنند و لباس بپوشند، بسیار مکانیکی خواهد شد. اتفاقاً دولت اتحاد جماهیر شوروی، سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها پروژه‌های به‌عنوان New Man یا انسان جدید داشتند و می خواستند انسان‌ها را مثل هم کنند. این پروژه شکست خورده است؛ چون با فطرت و خلقت بشر در تضاد است. بنده معتقدم در سبک زندگی باید تفکر انقلاب اسلامی را مد نظر قرار دهیم و گزینه اتفاق خطرناکی که برای کمونیست‌ها افتاد، برای ما هم رخ خواهد داد. به یاد دارم که در گذشته بعضی افراد، مؤسسه‌ها و مسئولان علاقه‌مند بودند که دانشجویان ایران مثل کره جنوبی یا شمالی لباس متحدالشکل بپوشند. من اعتقاد ندارم این برنامه را بتوان در جامعه ما اجرا کرد؛ زیرا باید در عین اعطای آزادی به افراد و احترام به سلاطین آن‌ها، سبک کلی را هم رعایت کنیم. این رویکرد بسیار جالب است و البته زحمت و گرفتاری نیز دارد؛ اما به‌رحال باید پذیرفت که این ویژگی جامعه ماست. فراموش نکنیم که سبک زندگی جدال جامعه نیست، بلکه در متن زندگی واقعی مردم جریان دارد و دیده می شود.

با توجه به وضعیت فعلی جامعه، ارائه الگوی مناسب و تحقق سبک ایرانی اسلامی امکان پذیر است یا خیر و مهم ترین باید و نبایدها چیست؟

بدون شک، امکان پذیر است؛ اما در قانون اساسی باید‌هایی در حد کلیات ذکر شده است. از طرف دیگر، در حد جزئیات نیاز داریم که از ظرفیت‌های موجود و توانمندی‌های مؤسسه‌های آموزش عالی بهره گیریم. به‌عنوان مثال، یکی از باید‌های بسیار مهم که بخشی از سبک زندگی با آن مشخص می شود، نحوه لباس پوشیدن است. در کشور ما، قسمتی از باید و نبایدهای پوشش به مسائل شرعی مربوط است. آن‌ها را باید بی تعارف بیان کرد و آموزش داد؛ چون عده زیادی از مردم آن‌ها را نمی دانند. قسمت دیگر هم واضح و مشخص است و عرف جامعه به‌شمار می رود؛ مثلاً عرف نمی پسندد که در ایران مردی با شلوارک بیرون بیاید؛ گرچه خلاف شرع نیست. از جمله جزئیات دیگر این است که تلاش کنیم مسکن، نحوه شهرسازی و ساختمان‌سازی به معیارهای دینی و فرهنگی ما نزدیک شوند. باعث تأسف است که معماران ما اعتراف کردند هنری به نام معماری ایرانی اسلامی وجود دارد؛ اما هنوز عملیاتی نشده است. اگر می خواهیم ساختمانی بسازیم، روح اسلامی ایرانی باید در آن جاری باشد. در مرحله بعد می توان تصمیم گرفت که چه تنوع‌هایی داشته باشد. درباره خوراک و تغذیه هم دستورات دینی فراوانی از جمله طب‌الصادق، طب‌الباقر، طب امام علی، دستورات رسول خدا و تجربیات دینی وجود دارد. همچنین با بسیاری از دستورات متخصصان تغذیه نیز فصل مشترک دارند. به‌نظرم اگر برای همین چند موضوع به‌طور جدی سرمایه‌گذاری کنیم، مشکلات زیادی حل می شود و خواهیم دید که به تدریج بخش‌های دیگر هم پیش می رود. من نمی خواهم وارد بحث‌های دینی بشوم؛ چون عموم مردم واجبات شرعی را از والدین خودشان یاد گرفته‌اند؛ نماز می خوانند، روزه می گیرند و در مناسبت‌های دینی و مذهبی حضور دارند. این‌ها بحث‌های دیگری است که باید نارسایی‌های آن را اصلاح کرد. مطلب مهم دیگر این است که ادعای کنیم جامعه ما جامعه‌ای دینی است. همه فقها نیز در رساله نوشته‌اند که نماز جماعت ثواب بسیار فراوانی دارد. حال، باید زمینه‌ای فراهم شود که هر جا ۱۰ نفر حضور داشتند، نماز به جماعت برگزار شود. به‌عبارت‌دیگر، هیچ مسجدی نباید بدون امام‌جماعت وجود داشته باشد. حوزه‌های علمیه باید برای تمامی مساجد در هر سه نوبت امام‌جماعت تربیت کنند؛ چون کار بسیار مهمی است. متأسفانه ما اعتقاداتی داریم و از ثواب بی حساب آن‌ها هم مطلع هستیم؛ اما به آن‌ها عمل نمی کنیم. با وجود این، مشخص است که چرا سخنان رهبر انقلاب

نیز اجرائی می شود. نمی توان از مردم خواست دین دار باشند؛ ولی کسی احکام شرعی را به آن‌ها یاد ندهد. بعضی از مردم نمی دانند استفاده از انگشتر یا گردن بند طلا برای مردها خلاف شرع است. این نکات را چه کسی باید به آن‌ها یاد بدهد؟ اگر برای این بخش سرمایه‌گذاری کنیم، آنگاه می توانیم به جمله امام استناد کنیم که «عالم محضر خداست. در محضر خدا معصیت نکنید.» مفروض جمله ایشان این است که مردم می دانند خدایی وجود دارد و محضر خدا و معصیت به چه معناست. البته منظور بنده این نیست که حوزه علمیه هیچ نقش و کار کردی ندارد. اتفاقاً اقدامات حوزه علمیه هدفمند است. اما این اشکالی تاریخی است و نیاز به بازخوانی دارد. شیعیان در طول هزار و چهارصد سال حکومت نداشتند و طبیعی است که باید با جنگ و گریز و تقیه، دین و مذهبشان را حفظ می کردند. به هر روی، در حکومت جمهوری اسلامی باید این نکات را بسیار جدی گرفت.

در حال حاضر، آقای قرآنی ستاد اقامه نماز را تأسیس کرده‌اند. باید به ایشان احسنت گفت و به حال نظام سیاسی تأسف خورد که آن قدر تغلل کرد تا یک نفر شخصاً اهمیت نماز را به دولت قبولاند. در نظام جمهوری اسلامی رئیس‌جمهور به قانون اساسی قسم می خورد که پاسدار و مروج اسلام باشد. وظیفه رئیس‌جمهور اولاً و بالذات، ترویج ارزش‌های دینی است؛ پس باید برای آن سرمایه‌گذاری کند و پای آن بایستد. بنده در مصاحبه از افرادی که برای عضویت در هیئت علمی می آمدند، نه از نظر تفتیش عقاید، بلکه از این نظر که عقاید همکاران را بشناسم، می خواستم جلسه را با تلاوت چند آیه از کلام‌الله مجید شروع کنند. بیشتر آن‌ها می گفتند زبان عربی بلد نیستند و به زبان فارسی قرآن می خواندند. همچنین از آن‌ها درباره مسائل شرعی پیش‌پا افتاده مثل تیمم می پرسیدیم و می گفتند که تا به حال به آن نیاز پیدا نکرده‌اند و به همین دلیل، بلد نیستند. ضمن اینکه بسیاری از آن‌ها تصور می کردند خمس همین کمک‌هایی است که به کهریزک می کنند. بنابراین، حرف من این است که استاد دانشگاه باید این مسائل را آموزش ببیند تا بتواند پاسخ‌گوی دانشجویان باشد. بسیاری از این افراد در دشوارترین رشته‌ها به‌سختی پایان‌نامه دکترای نوشته‌اند؛ غافل از اینکه از بسیاری مسائل عمومی و سیاسی ناآگاه‌اند.

اگر بخوایم سبک زندگی جدید مختص انقلاب اسلامی را به جهانیان ارائه دهیم، نیاز به سرمایه‌گذاری جدی فرهنگی داریم. همان‌طور که در گذشته برای دفاع سرمایه‌گذاری کردیم و امروز تجهیزات لازم مانند موشک و اسلحه را در اختیار داریم یا در صنعت هسته‌ای و دانش‌های جدید بسیار جدی فعالیت کردیم و نتیجه گرفتیم، در این بخش نیز باید بدانیم که حرف‌های زیبا کافی نیست. بنده حاضریم با آمار و ارقام اثبات کنم که یکی از مشکلات کشور ما در این زمینه این است که برای مسائل حساس فرهنگی که زیربنای دینی دارند، سرمایه‌گذاری نکرده‌ایم. در مکه پشت مسجد مروه برچی دوقلو ساخته شده که جلوی آن نوشته شده است: «وقف لله تعالی عبدالعزیز بن آل سعود». یعنی عبدالعزیز برج تجاری و میلیاردها دلار را در راه خداوند وقف کرده است. پس می بینیم که کشورهای دیگر با این روش‌ها کار خود را پیش می برند و بخشی از درآمدهای چاه نفت را صرف تربیت نیرو می کنند تا به‌عنوان امام‌جماعت به آفریقا بفرستند. همچنین به آن‌ها حقوق می دهند و آن‌ها را تأمین می کنند. در اثر این آموزش‌ها، این افراد مثل قارچ سبز می شوند و گروهی مثل داعش درست می شود. یعنی در گذشته این قارچ‌ها کاشته شده بودند که اکنون به این صورت از زمین بیرون می آیند. به‌هر حال، در این حوزه، نظام باید جدیت به خرج دهد؛ همان‌طور که خوشبختانه مردم ما جدی هستند. نکته دیگر اینکه برای رسیدن به سبک زندگی اسلامی، ناچاریم به سه نکته فوق‌العاده مهم در آموزش توجه کنیم و برای آن سرمایه‌گذاری کنیم؛ احکام، اخلاق و عقاید. دورنمای کار مثبت است و اگر بخوایم، این اتفاق به‌راحتی خواهد افتاد. نمی توان بدون سرمایه‌گذاری گله کرد که چرا دختران بدحجاب هستند. ۹۰ درصد آن‌ها اساساً نمی دانند این کار بدی است. بسیاری از آن‌ها نماز می خوانند، روزه می گیرند، به مجالس روضه می روند؛ ولی چون مادرشان این حجاب را دارد، آن‌ها مسئله قبیحی نمی دانند. این آموزه‌ها را باید برای جامعه‌ها جدا ساخت و گرنه هنر نیست که بعد از گذشت سی و چهار سال از جمهوری اسلامی، نهادهای مثل شهرداری به یکی از این آموزه‌ها عمل کند و بقیه نیز او را تشویق کنند.

میگرد
دکتر ابراهیم فیاض
و دکتر محمدامین
قانع‌زاد

کجا بودیم؟ به کجای می‌رویم؟

بررسی وظایف دولت
در قبال سبک زندگی

یک صبح پنج‌شنبه در اواسط پاییز، دفتر «خرنامه» میزگردی ترتیب داده بود تا دو جامعه‌شناس با دورویگردی تاحدی متفاوت، به گفت‌وگو و شاید مناظره‌ای رودررو بنشینند و از خلال تضارب آرا و تبادل نظرات آنان، بخشی از ابعاد پیچیده و پنهان سبک زندگی ایرانی و اسلامی آشکار شود. گفت‌وگوی دکتر فیاض و دکتر قانع‌زاد که از تعریف سبک زندگی و محمل‌های آن آغاز شد و از مسیر آسیب‌شناسی آن عبور کرد، به نقطه‌ای رسید که هر دو استاد جامعه‌شناسی دانشگاه تهران را به موضوعی واحد برساند و آن نقش پررنگ و بی‌بدیل دولت‌ها در سامان‌دهی موضوع سبک زندگی است؛ چه در مرحله‌ی تبیین و شناخت موضوع و چه در مرحله‌ی تصحیح و اصلاح آن در سطح عموم مردم.

دکتر ابراهیم فیاض دانش‌آموخته‌ی حوزه و دانشگاه است. دروس حوزوی را در قم تا خارج فقه و کارشناسی جامعه‌شناسی و ارشد مردم‌شناسی را در دانشگاه تهران تمام کرده است. برای دکتری رشته‌ی فرهنگی و از تباطات دانشگاه امام صادق (ع) را انتخاب کرد و در سال ۱۳۸۱ با نوشتن رساله‌ای در زمینه‌ی تولید و تبادل معنی، فارغ‌التحصیل شد. «مردم‌شناسی تاریخی عاشورا و کربلا»، «از غریزه تا حجاب» و «دو نظریه‌ی رقیب در باب جهانی‌سازی» از نوشته‌های اوست.

دکتر سید محمدامین قانع‌زاد دارای دکتری جامعه‌شناسی از دانشگاه تهران و عضو هیئت علمی مرکز تحقیقات سیاست علمی کشور است. مدرک کارشناسی پژوهشگری اجتماعی و کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی خود را نیز از همین دانشگاه اخذ کرده است. آثاری همچون «تبارشناسی عقلانیت مدرن»، «تعاملات و ارتباطات در اجتماع علمی» و «جامعه‌شناسی رشد و افول علم در ایران» از او منتشر شده است.



بختی که می‌خواهیم درباره آن صحبت کنیم، سبک زندگی است که هر دو بزرگوار در جریان اهمیت آن هستند و درباره چالشی که در حال حاضر در جامعه ما ایجاد کرده، اطلاعات کافی دارد. در واقع نوعی دوگانگی بین سبک زندگی اسلامی-ایرانی و سبک زندگی غربی به وجود آمده که باعث نگرانی و دغدغه شده و برای بعضی از افراد تأملات بیشتر و عمیق تری در فضای آکادمیک به وجود آورده است. یکی از موضوعاتی که درباره این بحث اهمیت بیشتری دارد، تعامل بین نهادهای اجتماعی، نهادهای سیاسی و نهادهای حاکمیتی است. می‌دانید که در سده اخیر و بر اساس ساختار جوامع مدرن، مقوله جدیدی تحت عنوان سبک زندگی در محافل علمی و حوزه‌های روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، اقتصاد، فلسفه‌های اجتماعی و فلسفه سیاسی مطرح شده است و افراد بسیاری هم به تعمق و تفکر درباره این موضوعات پرداخته‌اند. لطفاً نسبت سبک زندگی را با جامعه ایران و ورود آن را به محافل عمومی و علمی کشور تبیین فرمایید.

دکتر قانع‌راد: سبک زندگی مقوله جدیدی نیست، اما ممکن است از نظر مفهوم یا ورود آن به عرصه علوم انسانی دارای مفهوم جدیدی شده باشد. مفهوم جامعه هم جدید نیست، ولی جامعه به عنوان یک مفهوم علمی، مفهوم متأخری است که در ظاهر در اندیشه‌های بنیان‌گذاران جامعه‌شناسی ابطال و دوباره به کار گرفته شده است.

سبک زندگی هم همین‌طور است. انسان‌ها همیشه سبک زندگی داشته‌اند، اما در دوره‌های اخیر بیشتر رابطه سبک زندگی را با مصرف بررسی می‌کنند. اگر بخواهیم مفهوم وسیع‌تر آن را بررسی کنیم، منظور کلیه عاداتی است که به زندگی روزمره ما مربوط می‌شود؛ مثل عادت‌های مربوط به ساعت خواب و بیداری آدم‌ها در جامعه، نوع غذایی که می‌خورند، وضعیت لباس، آرایش، میزان توجهی که به بدن دارند، نوع مطالعه، میزان استفاده از وسایل ارتباط جمعی که در دوران مختلف متفاوت بوده است. بنابراین اگر با نگاهی پس‌نگرانه بنگریم، متوجه می‌شویم که انسان‌ها در طی تاریخ، سبک‌های زندگی داشته‌اند، اما آنچه در حال حاضر مطرح است و درباره آن بحث می‌شود، وابستگی سبک

زندگی با مصرف و فردی شدن سبک زندگی است. در واقع با پیدایش تنوع تا حد چندگانگی، نوعی وضعیت آشوب‌گونه در سبک‌های زندگی افراد مختلف به وجود آمده که فردی و خاص آن افراد است. بنابراین سبک زندگی کلی به سمت تنوع سبک‌های زندگی و فردی شدن در حرکت است.

از سوی دیگر، می‌بینیم که در گستره جهانی بین سبک‌های زندگی شباهت‌هایی هم وجود دارد. اگر در دوران قدیم وارد شهرهای مختلف می‌شدید، مثلاً از قاهره به بغداد، از بغداد به اصفهان و از اصفهان به هرات و بلخ و سمرقند و جاهای متفاوت دیگر می‌رفتید، سبک‌های مختلف زندگی را مشاهده می‌کردید. یعنی در گذشته، تنوع سرزمینی وجود داشت که سبک زندگی یک سرزمین با دیگری متفاوت بود. اما در حال حاضر، تفاوت ایجاد شده است؛ یعنی مثلاً در سفر به شهرهای مختلف مثل قاهره، استامبول، تهران، سنگاپور، سئول یا توکیو می‌بینید که سبک زندگی مردم این مکان‌ها به هم شبیه شده و آن تنوع عرضی جغرافیایی تا حدی از بین رفته است. همچنین می‌بینیم که در هر کدام از شهرها، وحدت کلی نیز وجود ندارد و از نظر سبک زندگی‌های درونی، بسیار متکثر شده‌اند. بنابراین ما با تغییر سبک زندگی در دو عرصه روبه‌رو هستیم. یکی به طرف بالا رفتن و شباهت جهانی پیدا کردن و دیگری به سمت پایین آمدن و تنوع فردی پیدا کردن است که البته در ظاهر، مقداری با هم متناقض هستند، اما به هر حال فرآیندی است که در عمل وجود دارد.

دکتر فیاض: مقتضیات فناوری

در زندگی انسانی، سبک زندگی را به وجود می‌آورد؛ یعنی فناوری‌هایی که در جامعه وجود دارد، مقتضیات زندگی بشری ایجاد می‌کند که مجموعه آن مقتضیات را سبک زندگی

در حال حاضر، افراد بسیاری وجود دارند که دچار چالش در مقوله سبک زندگی در کشور هستند. می بینیم که سنت‌ها، باورها و شیوه زندگی گذشته ما با ورود سبک زندگی مدرن به کشور، تغییرات بسیاری کرده و باعث شده است که ما دچار نوعی تعارض شویم. لطفاً درباره چالش‌های سبک زندگی سنتی و سبک زندگی مدرن در جامعه ایران توضیح دهید.

قانعی‌راد: عرض کردم که سبک زندگی به عنوان یک واقعیت به صورت تاریخی وجود داشته، اما اکنون معنای آن تغییر کرده و متفاوت شده است. تغییر آن در این است که سبک زندگی سنتی تا حد زیادی تحت تأثیر تکنولوژی‌های نرم قرار داشته و وابستگی آن به نوعی از فرهنگ بوده که تعیین کننده سبک زندگی بوده است. در حال حاضر، این وابستگی بیشتر به سمت تکنولوژی‌های سخت متمایل شده است؛ یعنی قبلاً ارزش‌ها و هنجارها فرهنگ لباس پوشیدن افراد را تعیین می کرد، اما در حال حاضر، تکنولوژی‌هایی که به تولید انواع سبک‌های لباس می پردازند، نقش تعیین کننده‌ای در جوامع دارند، یعنی می توان گفت در این میان نقش تکنولوژی بیشتر از نقش فرهنگ است. همچنین تکنولوژی دارای نوعی سیالیت است که اگر بعضاً وابسته به منافع اقتصادی هم باشد که هست، معمولاً دارای پویایی خاصی می شود که در سبک زندگی همه تغییر ایجاد می کند و در این شرایط، ممکن است افراد احساس بی ثباتی کنند. مثل اینکه در طی یک سال، چیزی جز عادات روزانه مردم شود و سال دیگر آن مد یا سبک در حاشیه قرار گیرد. بنابراین سبک زندگی بیش از پیش به تکنولوژی‌های سخت وابسته شده است. اما در این موضوع، عنصری وجود دارد که بدون آن، اساساً کاربرد و مفهوم سبک زندگی معنا ندارد که همان عاملیت انسان است و انسان از طریق آن می تواند آن امر عام و کلی را، که در دوره‌های مختلف مد می شود، در پیوند فرهنگ جامعه سنتی و تکنولوژی جامعه جدید به خود تخصیص دهد.

در مثال آقای دکتر فیاض دیدیم که مثلاً اتومبیل، که یک امر تکنولوژیک است، در دوره جدید بسیار عمومیت پیدا کرده، اما می بینیم که در ایران نحوه استفاده از اتومبیل با کشورهای دیگر متفاوت است و هر چه پیش می رویم، توجه از ماشین به عوامل دیگر معطوف می شود. مثلاً در ایران ماشین نوشته‌ها و ماشین آویزها وجود دارد یا تصاویر مختلفی درون ماشین نصب می شود. مثلاً حدود پنجاه سال پیش انواع و اقسام عکس‌های خانوادگی، مذهبی و سینمایی را داخل ماشین قرار می دادند. بنابراین می توان گفت فرهنگ در پیوند با تکنولوژی جدید، سبک خاصی را می ساخت که حاصل پیوند مقتضیات تکنولوژی و عاملیت‌های فردی و فرهنگی بود که افراد می توانستند داشته باشند. به این ترتیب، انسان‌ها

امری را که با زندگی آن‌ها فاصله داشت، با زندگی روزمره خود پیوند می دادند و با آن احساس راحتی می کردند.

این مباحثی که گفتیم برای تکمیل بحث‌های قبلی بود، ولی قبل از اینکه بخواهم پاسخ پرسش شما را بدهم، می خواهم از آقای دکتر یک سؤال بپرسم و آن این است که آیا اصلاً چیزی به نام سبک زندگی غربی و سبک زندگی اسلامی وجود دارد که بتوان آن را در یک چارچوب مشخص تعریف کرد یا خیر؟ در مورد سبک زندگی غربی پاسخ خود من منفی است و ما معنی روشنی از سبک زندگی غربی نداریم که بتوانیم بگوییم جامعه دارای چنین وی‌هایی است؛ یعنی همان طور که عرض کردم، شباهت‌هایی که در کل جهان وجود دارد، ناشی از همان تکنولوژی‌های اطلاعات و ارتباطات است.

می گویم. می توان گفت اگر در حال حاضر، رابطه ماشین، هواپیما و رسانه دیجیتال با انسان وجود نداشت، هر شهری فرهنگ بومی و محلی خود را داشت، اما امروزه به دلیل وجود این فناوری‌ها که در اختیار همه افراد قرار گرفته است، سایر جوامع به هم شبیه شده‌اند؛ یعنی ممکن است سبک زندگی یک آفریقایی در دل جنگل با یک ماهواره و یک موتور برق، در بسیاری از موارد، شبیه یک فرد نیویورکی باشد. پس این بحث به تکنولوژی‌ها مربوط می شود. باید ببینیم این تکنولوژی‌ها چیست و مقتضیات آن چه می تواند باشد و مطالعه کنیم که در زندگی بشر، چه مسائلی را ایجاد کرده است.

مطلبی هم که آقای دکتر فرمودند، درست است. سبک زندگی جهانی است، چون رسانه جهانی آن را ایجاد می کند، اما در بعد فردی هم ممکن است هر فرد مقتضیات خود را نیز داشته باشد. ممکن است شهری آب و هوای خاصی داشته باشد که باید سبک زندگی خود را با تکنولوژی خاص شکل دهد. مثلاً ایرانی‌ها ماشین خود را تبدیل به خانه دوم خود کرده‌اند و سعی می کنند با ماشین شخصی خود در خیابان‌های تهران جابه‌جا شوند و فقط در ماشین خود احساس آرامش می کنند. بنابراین تا جایی که بتوانند از خودروی شخصی استفاده می کنند، حتی اگر در ترافیک معطل شوند. در صورتی که اگر از تاکسی یا مترو استفاده کنند، عقلانی تر است. بر خورد عرب‌ها هم با تکنولوژی متفاوت با ما و به گونه دیگری است. مثلاً دیده شده که یک فرد عرب شتر خود را سوار ماشین رولز رویس خود کرده و باعث شده که کارخانه سازنده ماشین از آن فرد شکایت کند به جرم اینکه که او آبروی ماشین مرا برده است، در صورتی که برای یک فرد عرب شتر بسیار محبوب است.

یعنی تکنولوژی با خود، فرهنگ خاصی را می آورد که با فرهنگ آن مکان ترکیب می شود. مثلاً تکنولوژی در تهران با تکنولوژی در شهرستان بسیار متفاوت است. البته باید گفت که تکنولوژی کاملاً مسلط نیست و بالأخره بشر هم مختار است. حتی این موضوع مختصات جغرافیایی و تاریخی دارد که در ترکیب با تکنولوژی، سبک‌های مختلف زندگی را به وجود می آورد. حال بعضی از افراد می خواهند سبک زندگی را ساده تعریف کنند، ولی به نظر من پیچیده است. من ریشه موضوع سبک زندگی را زندگی محوری در جنوب آلمان می دانم. در جنوب آلمان این موضوع مطرح شد که دانش یا علم به تنهایی فایده ندارد؛ یعنی اینکه اگر دانش وارد زندگی شود، خوب است و می توان از آن بهره برد، اما اگر به زندگی وارد نشود، زائد است. آن‌ها معتقدند که هر گونه فناوری و تکنولوژی باید به سبک زندگی وارد شود و راه آن را این دانستند که دانش به مهارت زندگی تبدیل شود. مثلاً پزشک بداند که چگونه باید زندگی کند، نه اینکه فقط به بیمار دارو دهد. انگلیسی‌ها نگاه دیگری به این موضوع دارند. آن‌ها معتقدند که در حال

حاضر، دانش و علم بشری زندگی ما را به هم ریخته است و فناوری به جای اینکه در خدمت زندگی باشد و مهارت‌ها و هنر زندگی را افزایش دهد، باعث شده که زندگی مختل شود و عقیده داشتند که زندگی آن‌ها دارد از بین می رود و زندگی کالایی و اقتصاد حاکم شده است. بنابراین می خواستند که زندگی را عمیق تر کنند. این موضوع نقد دانش بشری و بخش نقد پوزیتیویسم است و در حال حاضر، سبک زندگی نیز نقد زندگی صنعتی است. در حال حاضر، زندگی صنعتی به جایی رسیده است که مثل جامعه امروز ما انسان‌ها افسرده و پر خاشاک هستند. مثلاً افزایش استفاده از موبایل و ارتباطات باعث تنهایی انسان‌ها شده و زندگی جمعی را از بین برده است، در صورتی که زندگی جمعی می توانست ارتباطات ما را افزایش دهد.

قانعی‌راد:

قبلاً ارزش‌ها و هنجارها، فرهنگ لباس پوشیدن افراد را تعیین می کرد، اما در حال حاضر، تکنولوژی‌هایی که به تولید انواع سبک‌های لباس می پردازند، نقش تعیین کننده‌ای در جوامع دارند؛ یعنی در این میان، نقش تکنولوژی بیشتر از نقش فرهنگ است.

درست است که قاهره و بغداد در یک منطقه جغرافیایی و نزدیک به هم قرار داشتند، ولی آن قدر فناوری ارتباطی قوی نبوده که بتواند بین این دو شهر، یک جریان و اشاعه فرهنگی ایجاد کند. در ایران هم همین گونه بود. مثلاً اگر از تهران حتی سی یا چهل کیلومتر دورتر می رفتید، با فرهنگ و زبان دیگری مواجه می شدید.

می خواهم بگویم درست است که بین تهران، لندن، نیویورک و استانبول ممکن است سبک های یکسانی وجود داشته باشد، اما اگر مثلاً وارد غرب شوید، می توانید ببینید که در آنجا سبک های زندگی متنوعی وجود دارد که اگر بخواهیم یک کدام از این سبک ها را برجسته کنیم، حتماً باید دلیلی داشته باشیم که بگوییم سبک زندگی غربی شامل این موارد است؛ یعنی مثلاً سبک زندگی غربی عبارت است از: ماهواره، سکس، الکلیسم و غیره. ما باید استدلال کنیم که چرا این سبک از زندگی را غربی می دانیم و چرا مثلاً تحقیقات و مطالعات دانشگاهی، زندگی های مذهبی و مناسبات خانوادگی آنان را سبک زندگی نمی دانیم و آن را الگوی کار خود قرار نمی دهیم. می خواهم بگویم کاربرد چنین مفهومی به صورت کلی دارای ابهام بسیار زیادی است. همچنین ما باید بدانیم که سبک زندگی اسلامی - ایرانی به صورت تعریف شده و مشخص شامل چه مسائلی می شود و چگونه می شود آن را تعریف کرد. البته باید گفت که ما در ایران انواع سبک های زندگی ایرانی - اسلامی داریم که در حال حاضر موجود هستند و بالاخره مردم سبک هایی را برای خود شکل داده اند.

به نظر من، یکی از معانی مهمی که در این قضیه وجود دارد این است که نوعی یکسان سازی و کلیت سازی شکل می گیرد که می خواهد جوهری به آن سبک ببخشد و آن را از سیالیتی که در واقعیت دارد، خارج کند. یعنی اولاً باید بگوییم سبک های زندگی غربی و ثانیاً باید بدانیم که در این سبک ها، نوعی پویایی و سیالیت وجود دارد که وقتی می خواهیم فریمی از آن تهیه کنیم و بگوییم مثلاً این سبک از زندگی اسلامی - غربی و سبک دیگر ایرانی - اسلامی است، حتماً داریم یک مفهوم آرمانی به وجود می آوریم و بخشی از واقعیت را برجسته و بر آن تأکید می کنیم. عمده آن نوع مفهوم سازی با برجسته کردن یک بعد از واقعیت دلایل ایجاد نوعی از تقابل و دوگانگی است که به منظور هویت فرهنگی دادن به طرف دیگر که مثلاً دشمن است، به وجود می آید.

فیاض: تکنولوژی همراه خود جبری دارد که ما چه بخواهیم و چه نخواهیم، بر ما حاکم می شود، زیرا تکنولوژی مربوط به وسایل زندگی است. حال هر جامعه ای که تکنولوژی یک تر شود، سبک زندگی آن نیز متحول تر می شود. اینکه یک جامعه چقدر قدرت جذب تکنولوژی را داشته باشد، با تحولات اجتماعی رابطه مستقیم تری دارد. جامعه ای مثل ایران نیز که در حال حاضر می خواهد پیشرفت کند، باید تکنولوژی را

بپذیرد. وقتی جامعه تکنولوژی را پذیرفت و پیشرفت کرد، خود به خود ساختار زندگی عوض می شود و مقتضیات تکنولوژی، جبرهای تکنولوژیکی خود را نیز تحمیل می کند. اگر جامعه پیشرفت کند، یعنی تکنولوژی، خود را به آن جامعه تحمیل کرده است که در این شرایط، ما دیگر چاره ای نداریم جز اینکه آن را بپذیریم و بعد از مدتی، این تکنولوژی فرهنگ واقعی ما می شود. خود آمریکایی ها، که بیشترین تکنولوژی را تولید می کنند، بیشتر و زودتر از همه دنیا در معرض خطرات و صدمات آن هستند، زیرا اولین جایی که این تکنولوژی وارد می شود، در خود آمریکاست و در آنجا پخش شده و بر زندگی مردم تأثیر می گذارد.

در اروپا نیز محافظه کاری بیشتری وجود دارد و عین

همین حرف هایی که ما درباره تکنولوژی می زنیم، اروپایی ها هم می زنند، زیرا آن تکنولوژی در اروپا تولید نشده، بلکه خارجی است و به کشورهای اروپایی وارد شده است. به یاد دارم در قطاری در آلمان، که از فرانکفورت به هامبورگ می رفت، پیرمردی مدام به نسل جوان فعلی آن کشور ناسزا می گفت که ما همیشه سحر بلند می شدیم و کار می کردیم، اما اکنون جوانان تا ده صبح می خوابند، زیرا تکنولوژی برای مردم شب بیداری به وجود آورده است. تکنولوژی که وارد زندگی می شود، همه افراد را دچار اضطراب می کند. اول خود آمریکایی ها که در درجه اول تکنولوژی را به زندگی وارد کردند، بعد اروپایی ها و بعد کشورهای مثل ما درگیر آن هستند. اروپا و آمریکا که به پیشرفت رسیده اند، دیگر چندان حوصله استفاده از تکنولوژی را ندارند. مثلاً در اروپا و در آلمان، تلویزیون را جمع کرده اند، زیرا فهمیده اند وقتی بخواهند صبح زود بیدار شوند و سر کار روند، زمان استراحت آن ها با وجود استفاده از تلویزیون بسیار کوتاه می شود.

چالش های فرهنگ غربی که آقای دکتر هم فرمودند، همین مقتضیات تکنولوژی است؛ یعنی این تکنولوژی که اول در خود آمریکا تولید می شود، دارای سبک زندگی آمریکایی است و آمریکا می خواهد در فرآیند جهانی شدن، این سبک زندگی را به همه کشورهای تزریق کند. این تکنولوژی ها مقتضیات اقتصادی هم دارند که یکی از بحث های بسیار مهم است. پس در معنای سبک زندگی آمریکایی، اقتصاد هم وجود دارد که تابعی از همان تکنولوژی پیشرفته است. حال بحث این است که فرهنگ آرمانی درباره این مسائل چه کاری باید انجام دهد. باید بدانیم که فرهنگ اسلامی همان فرهنگ واقعی جامعه نیست، بلکه فرهنگ آرمانی است. مهم این است که بدانیم فرهنگ آرمانی مثلاً درباره موبایلی که در حال حاضر می تواند در حافظه خود هزاران تصویر پورنوگرافی و غیر اخلاقی را ذخیره کند و اینترنت هم داشته باشد، چه کاری باید انجام دهد. البته باید گفت که این گونه مسائل جدید نیستند و مثلاً در خانه های خان ها و افراد اعیان قدیم، که نمونه های آن در خانه های تاریخی و قدیمی برخی مناطق مشاهده می شود، سقف اتاق خواب خان، پر از نقاشی های مینیاتوری محرک است.

بنابراین چالش، جنگ بین فرهنگ واقعی است که تابعی از تکنولوژی است با فرهنگ آرمانی که تابعی از دین محسوب می شود. ما نمی توانیم به زور به مردم بگوییم که این سبک زندگی آرمانی را باید بپذیرید، زیرا نتیجه این زور قطعاً شکست است؛ همان طور که تاکنون هر کاری انجام داده ایم، با شکست مواجه شده است. هر چه از نظر ما بد است، به آن فرهنگ غربی می گوییم و یک برجسته به آن می زنیم، در صورتی که تکنولوژی اقتضات خود را دارد. وقتی ما به آن برجسته می زنیم، آن را بسیار ساده می کنیم و دیگر متوجه آن نمی شویم. مگر اینکه چارچوب دقیق مطالعاتی داشته باشیم و مثلاً بفهمیم که تکنولوژی دیجیتال چه فرهنگی را ایجاد می کند. همچنین باید بدانیم قبلاً که تکنولوژی مکانیکی یا غیر مکانیکی و مثلاً انسانی یا حیوانی بود، چه فرهنگی وجود داشت. ما نباید درباره این مسائل به صورت ایدئولوژیک بحث کنیم، زیرا اصلاً آن را نخواهیم فهمید، مثل ماهواره یا روابط زن و مرد که ما هنوز آنها را درست درک نکرده ایم و به دنبال راه حل های شاید نادرست رفته ایم.

مثلاً آرمان گرایی جنسی انجام می دهیم که زن و مرد باید فلان تفکیک های جنسی را داشته باشند، در صورتی که با این کار داریم میان زن و مرد گسست ایجاد می کنیم. در شرایطی که تکنولوژی مدام دارد ارتباطات را به هم نزدیک می کند؛ یعنی زن و مرد می خواهند یکدیگر را بفهمند و همه

فیاض:

اگر جامعه پیشرفت کند، یعنی تکنولوژی، خود را به آن جامعه تحمیل کرده است که در این شرایط، ما دیگر چاره ای نداریم جز اینکه آن را بپذیریم و بعد از مدتی این تکنولوژی، فرهنگ واقعی ما می شود.

مفاهیم جنسیتی در ذهن آن‌ها با همین تکنولوژی در حال تغییر است. اما متأسفانه ما به جای اینکه این موضوع را بفهمیم، با حالت کنترلی برخورد می‌کنیم. زمانی که در خیابان به زنانی که با زندگی تکنولوژیک خود پیش می‌روند، اشکال می‌گیریم و آنان هم نمی‌فهمند که چرا با آن‌ها مقابله می‌شود، حالت پر خاشگری به خود می‌گیرند و بعد می‌بینیم که به قول خود آن‌ها، بدحجابی به بی‌حجابی تبدیل می‌شود و همان فرد بدحجاب اکنون در ماشین خود در خیابان‌های فرعی و در برخی فروشگاه‌ها و غیره، حتی روسری خود را برمی‌دارد.

یعنی ما باید جامعه خود را بفهمیم و برای آن راه حل صحیحی بیابیم. ما نباید به آن بر چسب بزنییم، زیرا همین که به آن بر چسب بزنییم، یعنی فاصله‌گذاری کرده‌ایم و با آن در عصر دیجیتال برخورد مکانیکی کرده‌ایم و خیال می‌کنیم که اولین بار ما هستیم که داریم برخورد مکانیکی انجام می‌دهیم. در حالی که در اروپا این برخوردها انجام گرفته و اصلاً هم به نتیجه نرسیده است.

ما باید بدانیم که سیر حرکت جوامع سینوسی است و وقتی یک تکنولوژی وارد می‌شود، یک اختلال یا شوک را نیز وارد می‌کند. در این شرایط، متفکران علوم اجتماعی و حتی خود سیاست‌مداران باید به مردم کمک کنند تا مردم بتوانند از این مشکلات عبور کنند. مشکل ما در حال حاضر این است که به فرهنگ تکنولوژی واقعی می‌گوییم غربی و به فرهنگ آرمانی می‌گوییم سبک زندگی اسلامی و این‌گونه جنگ آرمان و واقعیت یا جنگ واقعیت با ذهنیت به وجود می‌آید و به دنبال آن، متأسفانه پر خاش‌های خیابانسی و تلویزیونی رخ می‌دهد. ما می‌توانستیم کمتر پر خاشگری را در جامعه بازتاب دهیم. مشکل سبک زندگی فرهنگی یا آرمانی است که می‌خواهیم به زور آن را به سبک زندگی واقعی تحمیل کنیم که نتیجه آن می‌شود پر خاشگری اجتماعی که در حال حاضر، به‌طور عام وجود دارد.

قانع‌ی‌راد: ایشان بحث‌های بسیار خوبی را مطرح کردند و خوشبختانه میان بحث‌های ما همگرایی مفهومی وجود دارد. در حوزه زندگی اجتماعی، علوم اجتماعی یا در عرصه سیاست، ما یک سری مفاهیمی را می‌سازیم که هدف آن کنترل و سرکوب است. در برخی از مواقع، این مفاهیم بر ساخت یک واقعیت است، زیرا آن واقعیت متضاد با بر ساخت خود به ما هویت می‌دهد و ما را باز تولید می‌کند. گاهی مواقع ما چندان اعتماد به نفس نداریم و فکر می‌کنیم اگر گروه مخالف خود را در جامعه باز تولید کنیم، می‌توانیم خودمان نیز تداوم داشته باشیم. بنابراین مفهوم سازی می‌کنیم و بسیاری از اشکالات گروه مخالف یا گروهی که سبک زندگی متفاوتی دارد را بر جسته می‌کنیم. این‌گونه مثلاً اگر در جامعه مشکلاتی به وجود آید، می‌توان به آن‌ها نسبت داد

و از سوی دیگر، گروه خودی را آرمانی کرد و برای آن‌ها از مسائل و مشکلاتی که وجود دارد، تبری ایجاد کرد و از آنجا که عامه مردم هم معمولاً با مفاهیم دوقطبی به راحتی سازگار می‌شوند، این مفاهیم کار کردهای ایدئولوژیک پیدا می‌کنند. حال کاربرد این مفهوم سازی بین دو نوع سبک زندگی که به این صورت وجود دارد، به نظر من، بیشتر کنترل و سرکوب است، نه فهم رفتار مردم. اگر ما بخواهیم رفتار مردم را بفهمیم، از تحولات و دگرگونی‌های فرهنگ و تکنولوژی باید شناخت داشته باشیم و با گروه‌های مخالف در میان مردم همدلی کنیم. نباید آن‌ها را به ضد هویت تبدیل کنیم تا فقط به خودمان هویت ببخشیم و باید با یک رویکرد ارتباطی و تفاهمی بهتر در جامعه تأثیر

بگذاریم و آسیب‌ها را کاهش دهیم.

مثلاً یک روش در برخورد با یک فرد معتاد این است که بگویید او مجرم است و با او برخورد حقوقی، امنیتی و انتظامی کنید. اما راه دیگر این است که تحقیق کنید که چرا او معتاد شده است. انسان‌ها معمولاً راه‌هایی را انتخاب نمی‌کنند که به آن‌ها آسیب بزند، مگر در شرایط خاصی که آن‌ها را مجبور کند. شاید اگر من یا شما هم در آن موقعیت خاص قرار می‌گرفتیم، مثل او معتاد می‌شدیم. انسان در شرایط طبیعی هرگز راضی نمی‌شود که از سلامتی و تندرستی خود بگذرد و کاری کند که فکر و ذهن او دیگر کار نکند و به‌عنوان نیروی عاقل و باطل جامعه معرفی شود. بخشی از این موضوع مربوط به احساسات و انگیزه‌های افراد و بخش دیگر مربوط به محاسبه است. بخشی از احساسات مربوط به اجبارهای محیطی است که آن شخص را در این مسیر هدایت می‌کند. حال ما باید این موضوع را تجزیه و تحلیل کنیم. با این کار شاید بتوانیم معتادان را نجات دهیم، اما می‌توانیم نجات‌بخش جامعه از رشد اعتیاد در آینده باشیم. در حال حاضر همه در برخورد با افراد معتاد بیشتر می‌خواهند خود آن‌ها را نجات دهند و مدام برای آن‌ها کارهایی انجام می‌دهند و در بسیاری از موارد هم متأسفانه موفق نیستند، در صورتی که باید کاری کنیم که این سیر فزاینده رشد اعتیاد مهار و کنترل شود.

در باره سرکوب هم همیشه دیدگاه‌های جهانی وجود داشته است و افراد بسیاری معتقد بودند که راه ایجاد نظم اجتماعی سرکوب است. نظریه پردازهای سیاسی و تئورسین‌های بزرگ مثل هابز معتقد هستند که ما باید یک نظام نظارت عمومی تعیین کنیم که همه تحت نظر باشند تا کسی خطا نکند، زیرا به انسان‌ها نمی‌توان اعتماد کرد. این روش به ذات و سرشت انسان‌ها بدبین است و به همین دلیل، روش سرکوب را پیش می‌گیرد.

در حال حاضر، گفتمان سرکوب البته نه تحت این عنوان، بلکه با عناوین دیگری گفتمان غالب بر عملکرد بخش رسمی کنترل اجتماعی جامعه ماست. ما یک بخش رسمی کنترل اجتماعی داریم که شامل قوه قضاییه و نیروی انتظامی است و نهاد‌های دیگری هم پیرامون این نهادها وجود دارند که کنترل رسمی جامعه را انجام می‌دهند. وقتی گفتمان رسمی آن‌ها را تجزیه و تحلیل می‌کنیم، می‌بینیم که از واژه سرکوب استفاده نشده و واژه‌های دیگری استفاده شده است. اما در تجزیه و تحلیل آن نوعی بدبینی نسبت به افراد جامعه، رویکردی مبتنی بر عدم فهم آن‌ها با هدف ایجاد هویت برای خود و ضد هویت کردن مردم وجود دارد که آقای دکتر هم به آن اشاره کردند. مهم‌ترین نتیجه این روش، ایجاد مقاومت است که ظاهراً در عملکرد یک جامعه امری اجتناب‌ناپذیر است. در بسیاری از موارد هم حتی افراد جامعه عامدانه تصمیم نمی‌گیرند که مقاومت کنند و

به‌طور ناخودآگاه فرآیندهای اجتماعی مقاومت در جامعه شکل پیدا می‌کند و بعد مشکل ساز می‌شود. می‌خواهم درباره چگونگی واکنش در برابر تحمیل سبک، که به یک نوع انومی سبکی و بدتر شدن اوضاع انجامیده است، مثالی بزنم. می‌دانیم که لباس سنتی کردها از حیث ویژگی‌های حجاب، لباس بسیار کاملی بود. اما بعد از مدتی به هر حال مانند در شهرهای کردنشین گسترش یافت و مانند‌های رسمی در مدارس و ادارات رواج پیدا کرد و کم‌کم به دنبال آن، همین اتفاقاتی که مثلاً در تهران می‌افتد، در آنجا هم رخ داد. اما شاید همان لباس سنتی کردی هرگز معضلی به نام بی‌حجابی و آرایش را به همراه نمی‌آورد.

بنابراین واکنش‌های ایجاد شده درباره این مسئله، وضعیت سابق را بدتر می‌کند و تأثیری در بهبود

قانع‌ی‌راد:

ما با تغییر سبک زندگی در دو

عرصه روبه‌رو هستیم.

یکی به طرف بالا رفتن

و شباهت جهانی پیدا

کردن و دیگری به سمت

پایین آمدن و تنوع فردی

پیدا کردن است که البته

در ظاهر، مقداری با هم

متناقض هستند، اما به

هر حال فرآیندی است

که در عمل وجود دارد.



البته در عمده موارد، ما موفق نبوده‌ایم، اما باز هم ارزیابی نمی‌کنیم که عوامل عدم موفقیت خود را پیدا کنیم و برنامه‌ریزی بهتری برای آن انجام دهیم و همواره شکست را به همان دشمن غربی که دارد از طریق ماهواره برنامه‌های ما را خنثی می‌کند، نسبت می‌دهیم، در حالی که در بسیاری از موارد، خود ما برنامه‌ریزی خوبی نداشته‌ایم و اقدامات درستی انجام نداده‌ایم.

بنابراین به‌طور خلاصه می‌توانیم بگوییم که سبک زندگی برخی مؤلفه‌های خرد دارد که معمولاً در یک مقطع زمانی مشخص، ثابت است و ممکن است در مناطق مختلف جغرافیایی متغیر باشد. اما علاوه بر این عناصر خرد، عناصر کلان‌تری که پایه و اساس سبک زندگی هستند نیز وجود دارند که در گذشته و حال ثابت بوده و هستند. با توجه به فرمایش دکتر فیاض، این ثبات به دلیل وابستگی به تکنولوژی است. در گذشته، ما از نوع خاصی از فناوری و تکنولوژی استفاده می‌کردیم، در حالی که امروز از تکنولوژی دیگری استفاده می‌کنیم؛ یعنی در عین ثبات، تعدد و تنوع را نیز شاهد هستیم که مربوط به سبک‌های خردتر و عینی‌تر است. حال با این توضیح بفرمایید که چطور می‌توانیم سبک زندگی آرمانی یا سبک زندگی ایرانی-اسلامی را تعریف کنیم. همچنین درباره‌ی راهکارهای ایجابی رسیدن به این سبک توضیح دهید.

فیاض: آب بسیار نرم است و وقتی دست خود را در آن می‌بریم فرومی‌رود، اما اگر دست خود را با سرعت زیاد روی همین آب بکوبیم، مقاوم می‌شود و اجازه‌ی ورود نمی‌دهد؛ یعنی سرعت و زمان مهم است. فرهنگ هم همین‌طور است. ملاک نزدیک کردن فرهنگ واقعی تکنولوژیک به فرهنگ آرمانی، عقلانیت است. اگر افراط و تفریط صورت گیرد که متأسفانه تاکنون این‌گونه بوده است، این دو هرگز به هم نزدیک نمی‌شوند. در نتیجه، دو مشکل به وجود می‌آید. یکی اینکه فرهنگ واقعی در بسیاری از مواقع که اکنون هم در جامعه شاهد آن هستیم، ما را دچار رکود می‌کند و فرهنگ آرمانی برای رشد فرهنگی به کار نمی‌رود. دومین مشکل این است

مسائل ندارد؛ یعنی نگاه کنترل اجتماعی رسمی برای ما سودمند نخواهد بود. اما اگر یک نظام کنترل اجتماعی غیررسمی مثل دین داشتیم، می‌توانست کار کرد بسیار مؤثری داشته باشد. در تعریف من دین در نظام رسمی کنترل قرار نمی‌گیرد و به نظر من، دین یک نظام غیررسمی کنترل است. اما در حال حاضر، متأسفانه می‌بینیم که فرآیندها، نهادها و کنشگران دینی دارند به‌سوی بخش رسمی کنترل اجتماعی نزدیک و در برخی موارد در آن ادغام می‌شوند که این به نظر من، یک خطر بسیار بزرگ است و باید مانع آن شد. مثلاً اگر مسجد به یک نهاد حکومتی تبدیل شود، طبیعتاً مردم از آن فاصله می‌گیرند.

زمانی بود که مثلاً فتوای یک عالم دینی از قم تأثیر اجتماعی بسیار زیادی داشت، اما در حال حاضر هر چه علما راجع به مسئله‌ای مثل حجاب تذکر می‌دهند، تأثیری در اجتماع ندارد. آنچه در طی تاریخ مردم، فرهنگ و اخلاق را ساخت، نهادهای کنترل اجتماعی غیررسمی بود. حتی ما باید سعی کنیم که مدارس را هم چندان رسمی نکنیم؛ یعنی مدارس مثلاً حالت کاملاً بخشنامه‌ای نداشته باشند که فقط بخواهند اصول مشخص بوروکراتیک را اجرا کنند، بلکه مدارس باید به‌گونه‌ای باشند که در تعامل با خانواده و دانش‌آموزان شکل پیدا کنند و به نیازها

و مسائل و مشکلات آنان توجه کنند تا بتوانند در آموزش و پرورش دانش‌آموزان موفق باشند. در حال حاضر، نهادهای کنترل اجتماعی گسترده شده و شامل پلیس، زندان، دادگستری، روحانیت، مدرسه، خانواده، معلم، رسانه‌ها و صداوسیماست. حتی دخالت‌ها، بخشنامه‌ها، قوانین و آیین‌نامه‌ها به عرصه‌ی خانواده، که آخرین پناهگاه کنترل اجتماعی و به نظر من انسان‌سازی است، در حال نفوذ است. بنابراین با این اقدامات ما کم‌کم داریم مقاومت‌کنندگانی در برابر آرمان زندگی اسلامی-انسانی-ایرانی ایجاد می‌کنیم. البته نیت مسئولین در بسیاری از موارد خیر است، ولی ما نباید فقط به نیت توجه کنیم، بلکه باید در مقابل برنامه‌ریزی‌های خود، مسئولیت‌پذیر باشیم و متوجه باشیم که مسئولیت‌های ما به نتیجه می‌رسد یا نه.

فیاض:

مقتضیات فناوری در زندگی انسانی، سبک زندگی را به وجود می‌آورد؛ یعنی فناوری‌هایی که در جامعه وجود دارد، مقتضیات در زندگی بشری ایجاد می‌کند که مجموعه آن مقتضیات را سبک زندگی می‌گوییم.



در چنین شرایطی، اگر یک تکنولوژی وارد جامعه شود، به دلیل اینکه عقلانیت در جامعه قوی نیست تا جامعه را وادار به حرکت کند، جامعه یکباره دچار چالش‌ها و گسل‌های بزرگ می‌گردد و به دنبال آن، عرفان تبدیل به رادیکالیسم می‌شود؛ یعنی همان عرفان محافظه‌کاری رنالیسم سیاه تبدیل می‌شود به رادیکالیسم و خشونت اجتماعی آغاز می‌گردد. تکنولوژی واقعیت زندگی ماست و ما نمی‌توانیم آن را از زندگی خود حذف کنیم، زیرا در همه ابعاد زندگی ما وجود دارد. این لیوان، میز، عینک، کت و شلوار و روزنامه، همه تمدن غرب هستند و هیچ کدام برای خود ما نبوده‌اند. البته بعضی از ملی‌گراهای ایرانی که اندیشه آنان با هایدگریسم تلیفیک شده است، دائماً درباره عظمت کشور در گذشته صحبت می‌کنند، ولی واقعیت این است که در حال حاضر، آن عظمت وجود ندارد و ما داریم به غفلت‌زایی کمک می‌کنیم؛ یعنی به جای اینکه کاری کنیم که جامعه امروز، تمدن غرب را بپذیرد، آن را به عنوان دشمن معرفی می‌کنیم و با آن می‌جنگیم، شک نکنید که این گونه خسته و در مقابل آن تسلیم انتقالی می‌شویم.

در حال حاضر، باید سیاستمداران در انجمن جامعه‌شناسان جمع شوند و غرب را برای ما تعریف کنند. این موضوع یک طنز تلخ است. دلیل این دشمنی این است که آمریکا بزرگ‌ترین اقتصاد جهان است و بهترین فناوری جهان را دارد. ما باید این موضوع را بفهمیم که می‌توانیم از بازار آن استفاده کنیم. به نظر من، با آمریکا‌شناسی حتی علوم اجتماعی و انسانی ما بسیار سریع‌تر به علوم اسلامی نزدیک می‌شود. بحث‌های دینی تخصصی بسیار قوی در کلیساهای فرانکفورت، بحث‌های تخصصی درباره جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی برگزار می‌شود که باعث می‌شود دانشجویان قبل از دانشگاه به آنجا بروند و این درس‌های تخصصی را گوش بدهند. در صورتی که ما این گونه نیستیم. در حال حاضر، دشمنی آمریکا و چین هم بسیار زیاد است، زیرا چین به شدت توانسته آمریکا را مغلوب کند، اما چینی‌ها مرگ بر آمریکا نمی‌گویند، بلکه بیشترین تکنولوژی خود را از آمریکا وارد می‌کنند و پول خود را از آمریکا به دست می‌آورند.

که اگر خود این فرهنگ واقعی به آرمان تبدیل شود، کاملاً رنالیسم سیاه به وجود می‌آید و ما را تسلیم واقعیت می‌کند. در این شرایط، امید به آینده از بین می‌رود و ناامیدی و افسردگی در جامعه حاکم می‌شود. مثلاً در حال حاضر می‌بینیم عده‌ای از دانشجویان ما می‌خواهند از کشور بروند. حتی ما به آنان می‌گوییم همه چیز در اختیار شما قرار می‌دهیم که بمانید، اما قبول نمی‌کنند و انگار می‌خواهند خود را خلاص کنند. اگر ما با این گونه مشکلات احساساتی برخورد کنیم، احساسات جامعه هم در مقابل آن شکل می‌گیرد. اما اگر برخورد ما عقلانی باشد، خودبه‌خود بعضی از آرمان‌ها مطرح می‌شود.

در این میان، روحانیت هم نتوانسته فرهنگ آرمانی ایرانی-اسلامی را مطرح کند. فرهنگی که ما به عنوان فرهنگ اسلامی می‌شنویم، یا فرهنگ مارکسیستی است که متأسفانه از اول انقلاب بر ما تأثیر گذاشت یا رهبانیت مسیحی است که هیچ کدام ربطی به اسلام ندارند. متأسفانه عقلانیت فقهی در جامعه ما کمرنگ شده و پوپولیسم وارد ساختار اندیشه ما شده است.

در فقه اسلامی ما این گونه است که اگر کسی موی خود را روغن زده باشد (که امروزه به جای روغن ژل به کار می‌برند) و فرد دیگری به موی او دست بکشد و آن را به هم بریزد، باید دیه بدهد. این عقلانیت فقهی ما بوده است. همچنین اگر فردی دست فرد دیگری را طوری فشار دهد که قرمز شود، باید دیه بپردازد، چه برسد به اینکه فردی دیگران را بزند. اما در اوایل انقلاب عده‌ای این کار را در خیابان‌ها تحت عنوان سبک

زندگی اسلامی و شرعی انجام دادند که در حقیقت اسلامی نبود. این مسائل نشان می‌دهد که جامعه ما به تدریج عقلانیت فقهی تاریخی خود را از دست می‌دهد. متأسفانه جامعه ما عرفان زده شده و عرفان، عقلانیت اجتماعی ما را از بین برده و سبک زندگی ما را دچار افراط و تفریط کرده است. اگر سبک زندگی تفریطی یا رادیکال شود، گروه‌های تندرو به وجود می‌آیند. نقطه مقابل این دسته افرادی هستند که محافظه‌کاری شدید دارند و زمانی که محافظه‌کاری اتفاق می‌افتد، کاملاً فرهنگ واقعی تبدیل به فرهنگ آرمانی یا رنالیسم سیاه می‌شود.

قانعی‌راد:

**دو نهاد اصلی
ما که می‌توانند
حامل و منتقل‌کننده
فرهنگ تاریخی ما به
جامعه باشند، دانشگاه
و حوزه هستند که هر دو
دستخوش آسیب‌های
زیادی شده‌اند.**

متأسفانه با این ساختاری که داریم و با این روشی که پیش می‌رویم، هرگز نمی‌توانیم با واقعیت روبه‌رو شویم. این گونه واقعیت برای ما همیشه سیاه و بحران‌زا خواهد بود. مثلاً ما از ماهواره و اینترنت واقعاً می‌ترسیم و به جای اینکه از منفعت‌های آن سود ببریم، فقط ضرر می‌کنیم. من یک شاگرد کرده‌ای دارم که می‌گوید کشور او سالانه ۲۵۰ میلیون دلار از اینترنت درآمد کسب می‌کند. در صورتی که ما پول بسیاری خرج می‌کنیم که اینترنت را از بین ببریم، زیرا اینترنت و ماهواره را واقعیت نمی‌دانیم، بلکه دشمن می‌دانیم و نمی‌توانیم از آن استفاده کنیم. از آن می‌ترسیم و در نهایت هم تسلیم همین واقعیت‌ها می‌شویم.

ما به این دلیل از تاریکی می‌ترسیم که چیزی را نمی‌بینیم و نسبت به اطراف خود جهل داریم. بنابراین قوه‌ی وهمیه‌ی ما فعال می‌شود. اما اگر چراغی روشن شود، دیگر نمی‌ترسیم. پس عقلانیت وابسته به دانش و علم است. بنابراین اگر بخواهیم سبک زندگی اسلامی را که آرمان ماست به سبک زندگی واقعی که همان فناوری است نزدیک کنیم، باید از عقلانیت استفاده کنیم و عقلانیت هم وابسته به علم است. ما در حال حاضر، برای تحقق سبک زندگی اسلامی، باید عالمانه برخورد کنیم، عرفان را در جامعه کم‌رنگ نماییم و آن را به عقلانیت فقهی تبدیل کنیم. نتیجه افراط می‌شود داعش و نتیجه تفریط می‌شود انجمن حجتیه که عرفانی بود و در نهایت، تسلیم شد و کل مدرنیته را پذیرفت و نتیجه آن اسلام مارکسیستی گروه فرقان شد که بعد از انقلاب مغز متفکری مثل آیت‌الله مطهری را به شهادت رساند. این انجمن بعد از انقلاب هم ادامه یافت و شروع به مصادره اموال مردم کرد. اول انقلاب آیت‌الله مهدوی کنی، که فقاقت داشتند و به نام شیخ اعتدال معروف شدند، می‌گفتند که فقاقت به ما دستور داده که چنین کارهایی را انجام ندهیم و تذکر می‌دادند که این کارها دیه دارد و نباید در جایی که امر به معروف تأثیری ندارد، آن را انجام داد، زیرا باعث تجری می‌شود و نتیجه عکس می‌دهد و شخص جرئت بیشتری برای هنجارشکنی پیدا می‌کند. همه علما فتوا داده‌اند جایی که احتمال می‌دهید امر به معروف محقق نمی‌شود، نباید آن را انجام داد.

بحث من این است که راه رسیدن به فرهنگ آرمانی اسلامی عقلانیت است و راه رسیدن به عقلانیت هم دانش و علم، مخصوصاً علم آخوندی است. باید بدانیم که باسوادی اگر با عرفان همراه باشد، جهل تولید می‌شود و عقلانیت از بین می‌رود. در گذشته دانشگاهی قوی و استادانی چون دکتر حسینی و در حوزه هم فقهایی چون علامه محمدتقی جعفری و شهید مطهری را داشتیم. اما فرقانی‌ها آیت‌الله مطهری را به شهادت رساندند و جالب این است که تا زمان اعدام خود در زندان، روزه بودند. ما در آینده باید مراقب گروه‌های رادیکالی و خطرناک این چنینی باشیم،

زیرا سابقه‌ی آن در ایران در دوره صفویه نیز وجود دارد که همان قزلباش‌ها هستند و شاه عباس با آنان برخورد کرد. ما باید بررسی کنیم که بعد از برخورد شاه عباس با قزلباش‌ها، چه مشکلات و بحران‌هایی به وجود آمد.

قانونی‌راد: برخورد ما با واقعیت‌ها ممکن است انکار یا رد آن واقعیت باشد. وقتی بخواهید واقعیتی را انکار کنید، دیگر درباره آن مفهوم‌پردازی نمی‌کنید و اساساً نیازی نیست که به آن نزدیک شوید، چه برسد به اینکه بخواهید درباره آن مطالعه کنید. ما حتی تجربه توسعه ژاپن و دیگر کشورهای آسیای جنوب شرقی را هم بررسی و مستند نکرده‌ایم. همچنین درباره نحوه برخورد با آسیب‌های اجتماعی و تجربه تاریخی آن‌ها اطلاعاتی به دست نیاورده‌ایم و

نمی‌دانیم که آن‌ها چگونه یک جامعه مدرن را با استفاده از ظرفیت‌های تاریخی، دینی و ملی خود پایه‌ریزی کرده‌اند.

نحوه مفهوم‌پردازی ما عبارت است از نحوه برخورد ما با مسائل برای حل معضلات خود. به نظر من، شیوه مفهوم‌پردازی کنونی در حال پاک کردن صورت همه مسائل است و به جای اینکه برای مسائل راه‌حل پیدا کند، یک‌به‌یک مسائل را حذف می‌کند و کنار می‌گذارد. این کار نوعی اعتمادبه‌نفس کاذب ایجاد می‌کند و در خارج از کشور، تصویر سیاهی از ایران به نمایش می‌گذارد که ممکن است در واقعیت این گونه نباشد. این شیوه مفهوم‌پردازی، که ایدئولوژیک و سیاسی است، به تدریج نهادهای دیگر ما را هم فرامی‌گیرد. دو نهاد اصلی ما که می‌توانند حامل و منتقل‌کننده فرهنگ تاریخی ما به جامعه باشند، دانشگاه و حوزه هستند که هر دو دستخوش آسیب‌های زیادی شده‌اند.

آقای دکتر اشاره کردند که عقلانیت فقهی ما تحت الشعاع قرار گرفته است. به نظر من، عقلانیت فقهی موقعی تحت الشعاع قرار می‌گیرد که تبدیل به عقلانیت رسمی، دیوانی و بوروکراتیک شود. اصلاً عقلانی شدن را با رشد دیوان‌سالاری در غرب به یک معنا می‌دانند. ما دو نوع عقلانیت داریم. یک نوع عقلانیت درون‌سازمان فکر می‌کند و نحوه برخورد با مسائل مربوط سازمان روند شکل‌گیری عقل را کامل می‌کند. از این برخورد‌ها، سندی در چارچوب‌های اداری حاصل می‌شود که بعد از آن مسائلی مربوط به پرداخت حق‌الزحمه، مراتب اداری و تأثیر رئیس جلسه مطرح می‌شود. عقل دیگر با بحث و گفت‌وگو در حوزه شکل می‌گیرد. در حوزه، طلبه‌ها با گفت‌وگو و بحث طلبگی، آرای یکدیگر را نقد یا رد می‌کنند و در پایان به نتیجه خاصی می‌رسند. ما فکر می‌کنیم با جلسه و سندنویسی مشکلات جامعه حل می‌شود، در صورتی که این طور نیست. در واقع این کار محدودیتی را بر عقلانیت سازمان که سیال، هوشمند و منعطف است و می‌داند چگونه با موقعیت‌های مختلف برخورد کند، حاکم و آن را به یک سند اداری تبدیل می‌کند که نمی‌تواند هیچ مشکلی حل کند.

من چهار سال پیش در مقاله‌ای به حاکمیت تفکر مداحان پرداختم و آن را به عنوان یک خطر مطرح کردم. قبل از انقلاب و در سال‌های اول انقلاب، در نشست‌های مذهبی، روحانی در مرکز گفت‌وگو و مباحث در حاشیه قرار داشت؛ یعنی مباحث اول و آخر مجلس مداحی می‌کرد و به اصطلاح مجلس را گرم می‌کرد، اما روحانی در محوریت مجلس قرار داشت و عموماً به مباحث اخلاقی می‌پرداخت. اما این روند به تدریج تغییر پیدا کرد و در حال حاضر، مداحان در متن هستند و روحانیون در حاشیه قرار گرفته‌اند. در واقع در مقابل ظرفیت‌های هنرمندانه مداحان برای تهییج و گریاندن مردم، دیگر میدانی برای ابراز حضور روحانیان به وجود نمی‌آید.

کار روحانی معمولاً بیان اخلاق بود، ولی یک مداح به جز تهییج عواطف کار دیگری نمی‌تواند انجام دهد و در این فضا، اخلاق منتقل نمی‌شود. البته هیجان هم بخشی از دین است و نمی‌خواهم بگویم به هیجانات دینی نیاز نداریم، اما باید توجه کنیم کدام مهم‌تر است. در حال حاضر، جامعه ما به شدت نیاز به اندیشه دارد و باید نگران آینده باشیم. باید بتوانیم مسائل را خوب تعریف کنیم و راه‌حل‌های خوب را در پیش بگیریم، اما با این ذهنیتی که در حال حاضر در جامعه حاکم شده است، دانشگاه و حوزه هر کدام به نحوی هویت خود را از دست داده و دچار سردرگمی شده‌اند که نتیجه این مشکل، بد تعریف کردن مسائل است.

مثلاً می‌گوییم مشکل ما این است که نحوه آرایش در جامعه بد است و اصلاً این فرهنگ از غرب آمده

فیاض:

چالش‌های فرهنگ غربی که آقای

دکتر هم فرمودند، همین مقتضیات تکنولوژی است؛ یعنی این تکنولوژی که اول در خود آمریکا تولید می‌شود، دارای سبک زندگی آمریکایی است و آمریکا می‌خواهد در فرآیند جهانی شدن این سبک زندگی را به همه کشورها تزریق کند.

است. در یکی از کلاس‌های من، یکی از دانشجویان بسیار بد آرایش کرده بود. بعد از کلاس به یکی از اساتید دانشگاه سوربن پاریس، که آن زمان در ایران بود و اصالتاً ایرانی هم بود، ناراحتی خود را ابراز کردم و گفتم این دانشجو چوری آرایش کرده که انگار اینجا پاریس است. ایشان در پاسخ به من گفت در پاریس از این آرایش‌ها وجود ندارد. من پاریس، کره، ترکیه و ژاپن بوده‌ام و واقعاً دیده‌ام که آرایش‌هایی که در تهران می‌بینید، آنجا نیست. این نشان می‌دهد که این نوع آرایش اتفاقاً ایرانی-اسلامی است و واکنشی از رفتارهای خود ماست؛ یعنی کنش‌های ما در برابر مسائل، تجری یا مقاومت ایجاد می‌کند و سپس واکنش‌های پی‌درپی به وجود می‌آید. در این شرایط، وظیفه دانشگاه و روحانیت وظیفه بسیار ویژه‌ای است. مثلاً درباره موضوع اسیدپاشی من اطلاع ندارم که علمای حوزه علمیه قم اظهار نظر کرده‌اند یا خیر.



البته بدون رسمی کردن این مسائل، این نهادها ظرفیت انجام چنین کاری را ندارند و می‌توانند این مسائل را حل کنند. در گذشته هم در هر مسئله‌ای که لازم بوده، این نهادها از ظرفیت خود استفاده کرده‌اند. پارادوکس دولت‌های جمهوری اسلامی این است که در عین صحبت از سبک ایرانی-اسلامی، با فرآیندهای خود آن را تضعیف می‌کنند. ایدئولوژی پیشرفت در جامعه ما بسیار قوی و تأثیرگذار است. مثلاً پیشرفت تهران یعنی ساختن بزرگراه و برج و آپارتمان‌نشینی که نتیجه‌ی این کار گسترش فردگرایی و فرهنگ ماشینی شده است. شهر ما تسلیم بزرگراه و ترافیک گردیده و ترافیک وحشتناک‌ترین پدیده زندگی ما شده است. جدای از دیگران در ماشین می‌نشینیم و با نوعی رقابت با دیگران برای راه گرفتن از آن‌ها می‌خواهیم خود را زودتر به منزل برسانیم. اگر بخواهیم سبک ایرانی-اسلامی درست کنیم، باید به مهم‌ترین عنصر یعنی ارتباطات توجه کنیم.

فرهنگ ایرانی مبتنی بر فرهنگ جمعی، ارتباط و صلح و رحمت است و مناسک مذهبی هم در ایران به صورت جمعی برگزار می‌شده است که با فرهنگ رقابت و فردگرایانه امروزه متفاوت است. بنابراین نباید اجازه دهیم که مردم فردگرا شوند. موضوع دیگر که باید به آن توجه کنیم، ایدئولوژی پیشرفت و توسعه تکنولوژی است. در حال حاضر، به قدری تکنولوژی گرای و شعار آن در ایران زیاد شده که حتی از کشورهای غربی نیز بیشتر شده است. ما جدی‌ترین نفع‌های مربوط به تکنولوژی را در غرب می‌بینیم، ولی در ایران همه داریم در برابر این موج تکنولوژی تسلیم می‌شویم و فکر می‌کنیم اگر این تکنولوژی در اختیار دشمن ما باشد، بد و اگر در اختیار ما باشد، خوب است.

مسئله دیگر آموزش و پرورش است که دارد با عناوین بسیار قشنگی دانش‌آموزان ما را فردگرا، رقابت‌گرا و مادی‌گرا می‌کند. چند روز پیش در یک جلسه، من با طرح کارآفرینی در مدارس مخالفت کردم، زیرا کارآفرینی یعنی اینکه بچه‌ها یاد بگیرند چطور پول در بیاورند. اسناد شورای انقلاب فرهنگی هم برای این طرح وجود دارد و براساس اسناد جامع کشور، کارآفرینی باید گسترش پیدا کند. افراد بسیاری هم که ذهنیت خام دارند، تسلیم این قضیه می‌شوند. به نظر من، اگر ما می‌خواهیم سبک زندگی ایرانی-اسلامی را گسترش دهیم، بچه‌ها نباید کارآفرینی یاد بگیرند، بلکه باید تاریخ کشور خود را بیاموزند. حتی دانشجویان دکتری ما هم اطلاعات چندانی از تاریخ نزدیک جامعه خود، یعنی تاریخ پهلوی، مشروطه و قاجار ندارند و از تحولات اجتماعی آن زمان بی‌خبر هستند. آموزش درست تاریخ و فرهنگ کشور این است که دانش‌آموزان را به ایران اسلامی علاقه‌مند کند.

دانش‌آموزان ما باید حس کار جمعی، تعامل و همکاری با هم را بیاموزند تا زندگی بتواند تداوم پیدا کند. درست است که تکنولوژی هم به نوعی به گسترش ارتباطات می‌انجامد، ولی معمولاً ارتباطات زنده انسانی مفیدتر است و جایی که ارتباطات زنده انسانی قطع شود و آدم‌ها با هم گفت‌وگو نکنند، خانواده‌ها به دیدن هم نروند و بچه‌ها با هم بازی نکنند، باید احساس خطر کنیم. در شرایط کنونی، همه از همسایه‌ها و فامیل‌های خود بی‌خبرند و بچه‌ها با هم بازی نمی‌کنند. در گذشته، بچه‌ها در کوچه بازی می‌کردند، اما اکنون کوچه‌ها امنیت ندارند و محل پارک ماشین‌ها شده‌اند. در خانه‌ها هم به دلیل فرار از فشار درس که در مدرسه ایجاد

فیاض: حکم قصاص داده‌اند، اما اگر اسیدپاشی برای ترس و وحشت عمومی صورت گرفته باشد، محاربه و حکم آن اعدام است و هیچ بخششی هم ندارد.

قانعی‌راد: بعد از اسیدپاشی فردی درباره حکم آن از من سؤال کرد و من گفتم از فقها شنیده‌ام که اگر کسی با اسلحه به قصد ترساندن مردم به خیابان بیاید، مفسد فی الارض محسوب می‌شود و حکم او اعدام است. نظر من این است که او با اسلحه اسیدی باعث ترس مردم شده است و معتقدم در این مورد باید اشد مجازات صورت گیرد. اگر فقها در چنین شرایطی فتوا دهند، دیگر هیچ کس جرئت انجام چنین کارهایی را پیدا نخواهد کرد. البته ناگفته نماند که روش‌های این چنینی هم راه حل نهایی نیست. قبلاً گفتم که با کنترل اجتماعی نمی‌توان همه مشکلات را حل کرد و این کار تنها راه بر خورد با عاملان اسیدپاشی نیست. ما باید بستر جامعه را از افراط و تفریط پالایش کنیم و عقلانی‌تر رفتار نماییم.

می‌خواهم بگویم در حال حاضر، طرح این مسئله غلط است که مسائل و مشکلات فقط درباره آرایش، لباس و مسائلی از این قبیل است که آن را هم فقط ناشی از سبک زندگی غربی می‌دانیم، در حالی که افراد غربی این گونه زندگی نمی‌کنند. مسئله دانشگاه را ما از غرب گرفتیم، اما آن را به وضعیت کنونی رساندیم. ما نباید اجازه دهیم که نحوه مفهوم‌سازی ما باعث ایجاد سوءاستفاده در جامعه شود. البته در جامعه ما، به دلایل مختلف، ظرفیت برای سوءاستفاده زیاد است.

اما درباره سؤال شما که در این شرایط چه باید کرد، باید بگویم که بالاخره ما نمی‌توانیم بدون آرمان زندگی کنیم. باید بتوانیم آینده متفاوتی را تصویر کنیم و مردم باید بتوانند همه چیز را در محیط خود ارزیابی کنند و سریع تسلیم نشوند. همچنین ما باید دارای سواد تکنولوژی‌یکی، سواد رسانه‌ای و سواد اطلاعاتی باشیم تا توانایی ارزیابی تکنولوژی، رسانه و اطلاعات را داشته باشیم و بتوانیم جنبه‌های گوناگون آن را ارزیابی کرده و آنچه را می‌خواهیم انتخاب کنیم، نه اینکه در مقابل آن تسلیم شویم. این کار نیاز به دستگاه آموزش قوی دارد. به نظر من، باید برگردیم به نهادهایی مثل آموزش و پرورش، خانواده، دانشگاه و مذهب؛

قانعی‌راد:

در حال حاضر به قدری تکنولوژی گرای و شعار آن در ایران زیاد شده که حتی از کشورهای غربی نیز بیشتر شده است. ما جدی‌ترین نفع‌های مربوط به تکنولوژی را در غرب می‌بینیم، ولی در ایران همه ما داریم در برابر این موج تکنولوژی تسلیم می‌شویم.

شده، بچه‌ها خود را با تلویزیون و رایانه سرگرم می‌کنند که فردگرایی را رواج می‌دهد. ورزش محور خوبی برای تعامل است، زیرا بچه‌ها بازی کردن و قواعد برد و باخت را یاد می‌گیرند. ما استاندارد مدرسه را در ایران رعایت نمی‌کنیم. مدرسه جایی است که باید به بچه‌ها زندگی اجتماعی، تحمل یکدیگر، ارتباط با هم و هر ارزش دیگری را آموزش داد. ما می‌خواهیم بچه‌ها عدالت، انسانیت و حق را یاد بگیرند.

بنابراین باید فرصت‌هایی باشد که آن‌ها بتوانند این امور را تمرین کنند، زیرا این مسائل باید در رفتار آنان نقش بیند.

همچنین آموزش از طریق بازی بسیار مهم و در واقع، تمرین مهارت‌های زندگی است. این گونه نیست که اگر بچه‌ها فقط کتاب بخوانند و خوب تست بزنند، تماماً شهروند یا انسان خوبی می‌شوند، زیرا این گونه اصلاً ظرفیت‌های انسانی به آن‌ها منتقل نمی‌شود.

دبیرستان‌های ما عمدتاً کنکورزدگی دارند، ولی فرصت آموزش اجتماعی و آموزش اخلاق به معنای واقعی

اصلاً فراهم نمی‌شود. ما باید بدانیم که آموزش اخلاق فقط با انجام فرایض دینی محقق نمی‌شود و مراسم دینی بخشی از دین است و بخش دیگر دین تعاملات آدم‌ها با هم است. کل نهج‌البلاغه آموزش تعامل با دیگران، مروت، انصاف، انسانیت و اخلاق است.

به نظر من، مدرسه‌ها باید فضای کافی برای زمین بازی، دویدن و بازی کردن بچه‌ها را فراهم کنند. همچنین مدارس باید دارای یک سالن برای تئاتر باشند تا بچه‌ها درباره موضوعات مختلف در آنجا بازی کنند؛ موضوعاتی که حتی ممکن است در جامعه واقعی هم وجود نداشته باشد. زندگی واقعی دستخوش رقابت و تضاد است، اما آنجا باید یک صحنه اخلاقی واقعی بازسازی شود که بچه‌ها در آن نقش داشته باشند. این در حالی است که فضای مدارس ما به فضاهای تست زدن و رقابت منفی تبدیل شده است. همچنین مدارس ما دارند فاصله طبقاتی را تشدید می‌کنند و به فاصله‌های معرفتی و شناختی در حوزه علوم انسانی و علوم پایه و مهندسی دامن می‌زنند، به جای اینکه بتوانند بین این علوم تعاملی ایجاد کنند.

به این مسائل در جامعه ما توجه نمی‌شود؛ یعنی ما درباره اثر مدرسه بر زندگی بچه‌ها مطالعات جدی انجام ندادیم. اخیراً در جلسه‌ای که درباره مشکلات مدرسه بحث می‌شد، دبیر شورای آموزش و پرورش گفت که مشکل آموزش و پرورش ما اسلامی نبودن است که به نظر من، این طرح مسئله غلط است و برای آن هم هیچ کاری نمی‌تواند انجام دهند، جز

اینکه دو واحد به تعلیمات دینی اضافه کنند. ما باید شرایطی را فراهم کنیم که درباره مسئله آموزش فکر شود و درباره آن تجزیه و تحلیل صورت گیرد. در واقع ما باید بتوانیم فرهنگی بسازیم که ظرفیت فراتر رفتن از تکنولوژی و تسلیم نشدن در برابر آن را داشته باشد و ظرفیت‌های انسانی را هم حفظ کند. تکنولوژی تمایل دارد که به حریم انسانی تجاوز کند و ما باید بتوانیم مانع این تجاوز شویم. در بسیاری از کشورها می‌بینیم فرهنگی که ما داریم از آن دفاع می‌کنیم، جهان‌بودگی دارد و فقط متعلق به فرهنگ ایرانی-اسلامی نیست، زیرا جریان‌هایی تاریخی وجود دارند که ما به آن‌ها تعلق داریم و گاهی اوقات واقعاً من با آن جریانات احساس نزدیکی می‌کنم. بنابراین ما نباید فکر کنیم فرهنگ ایرانی-اسلامی فقط در چارچوب کشور ما مطرح است.

ما آرمان‌های بزرگ بشری داریم که در طی تاریخ، افراد به دنبال آن رفته‌اند. ما نیاز داریم که با دنیا ارتباط اخلاقی داشته باشیم، زیرا یک فرد غربی یا آمریکایی حتی اگر مسلمان هم نباشد، به موری معتقد است که جزء آموزه‌های دینی مشترک محسوب می‌شود.

ما باید دقت کنیم که چه چیزی گفته می‌شود، نه اینکه چه کسی آن را می‌گوید. برخی مواقع این گونه رفتار نمی‌کنیم و بیشتر به این توجه می‌کنیم که چه کسی می‌گوید و آن را به چارچوب سرزمین یا دین خود محدود می‌کنیم. گمان مسلمانان عربستان نیز همین است و معتقدند که فقط اسلام آنجا وجود دارد، زیرا محل نزول وحی بوده است و چه بسا معتقد باشند که بهشت هم همان‌جا تشکیل می‌شود.

باید فشار دولت از روی دانشگاه و حوزه برداشته شود. مطمئن باشید نیروهای مختلف اجتماعی و اندیشمندان و نخبگان جامعه بالآخره مأموریت و رسالت خود را پیدا می‌کنند و آن را انجام می‌دهند، ولی اگر دولت بخواهد خود را در موضع قیام‌مآبی به همه چیز نشان دهد، نوعی انفعال در این بخش‌ها ایجاد می‌کند. اگر ما در منزل همواره برای بچه‌های خود تصمیم‌گیرنده باشیم، آن‌ها در آینده نمی‌توانند حتی یک تصمیم کوچک برای خود بگیرند و دچار انفعال می‌شوند و در کوچک‌ترین مسئله هم ممکن است شکست بخورند. بنابراین ما باید ظرفیت اندیشیدن و حتی خطا کردن را به دانشگاه، حوزه و نخبگان فرهنگی و علمی خود بدهیم. بچه‌هایی که خطا می‌کنند و از خطاهای خود درس می‌گیرند، ضریب هوشی و پیشرفت بالاتری در زندگی خواهند داشت.

فیاض: جامعه زمانی پیشرفت می‌کند که بین سه نهاد مذهب، خانواده و آموزش و پرورش همگرایی ایجاد شود. خانواده و آموزش قاعده مثلث هستند و مذهب در رأس مثلث قرار می‌گیرد. یعنی هر چه در قاعده مثلث اتفاق افتد، در رأس هم همان خواهد شد. در حال حاضر، متأسفانه نهاد مذهب دچار مشکل شده است، زیرا آموزش و خانواده هر دو دچار مشکل شده‌اند. ماهواره در خانواده است و آموزش هم همان‌طور که آقای دکتر گفتند، کامل و وفا نپوشیده است. در حال حاضر، دولت‌ها به دلیل اینکه با خانواده روبه‌رو شده‌اند، به مشکل برخورد کرده‌اند و در واقع این دو دارند با هم رقابت می‌کنند. دولت می‌گوید ماهواره نباید باشد و خانواده قبول نمی‌کند و می‌خواهد از فضاهای بسته آپارتمانی فراتر رود و فضای جهانی را نگاه کند.

در حال حاضر، خانواده یک نهاد به شدت گسترده است. بنابراین اول خانواده باید جواز این نوع سبک زندگی را بدهد، اما نمی‌دهد و مقاومت انفعالی می‌کند. متأسفانه ما دقیقاً درباره نهاد خانواده مطالعه نکرده‌ایم. به هر حال، مقاومت خانواده در مقابل آموزش‌های رسمی ادامه خواهد داشت، مگر اینکه عاقلانه وارد شویم و عقلانیت خانواده را برای فرزند از بین نبریم. مهارت زندگی در رابطه زن و مرد شکل می‌گیرد و اسلام هم باید بر محور خانواده شکل بگیرد، اما به دلیل اینکه در خانواده بحران به وجود آمده، از همین رابطه زن و مرد وحشت‌زده شده‌ایم و از ماهواره و اینترنت به علت وجود مسائل جنسی، گریزان هستیم. من معتقدم بزرگ‌ترین شکست متعلق به نهاد خانواده است که کم‌کم آشکار می‌شود.



فیاض:

جامعه زمانی پیشرفت می‌کند که بین سه نهاد مذهب، خانواده و آموزش و پرورش همگرایی ایجاد شود. خانواده و آموزش قاعده مثلث هستند و مذهب در رأس مثلث قرار می‌گیرد؛ یعنی هر چه در قاعده مثلث اتفاق افتد، در رأس هم همان خواهد شد.

ریاست گروه

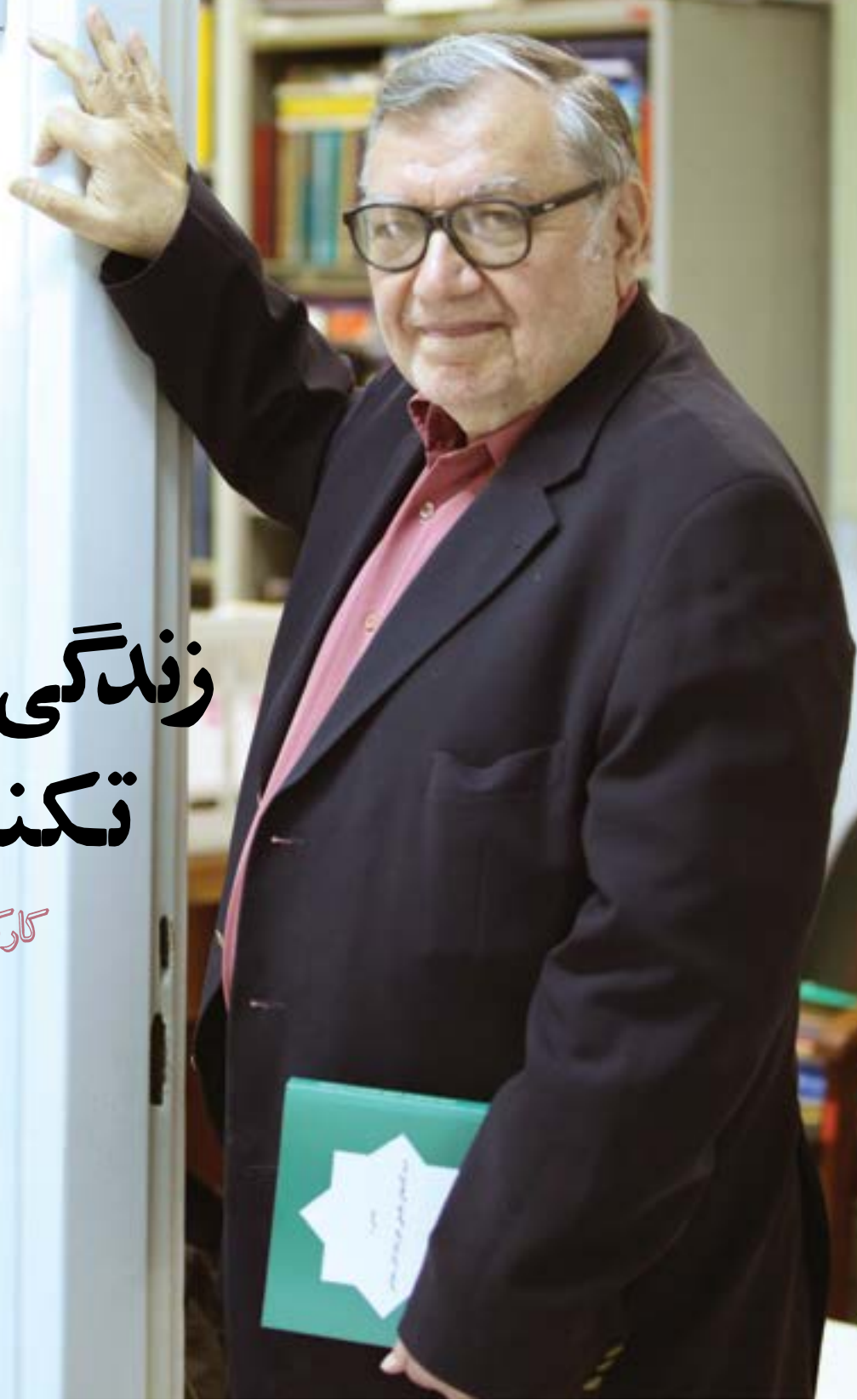
دکتر مهدی گلشنی

گفت‌وگو با
استاد دکتر
مهدی گلشنی

زندگی با اجازه تکنولوژی!

کارکردهای تکنولوژی در
ساخت سبک زندگی

تهیه و تنظیم: ریحانه زاغری



لیسانس فیزیک خود را با کسب رتبه اول رشته فیزیک و رتبه اول دانشکده علوم از دانشگاه تهران اخذ کرد و دوره آموزشی الکترونیک و فیزیک هسته‌ای را در مراکز اتمی این دانشگاه گذراند. سپس برای ادامه تحصیل به ایالات متحده آمریکا رفت و مدرک دکترای فیزیک را در دانشگاه برکلی (ایالت کالیفرنیا) دریافت کرد. پس از بازگشت به ایران، خدمت خود را با سمت استادیار فیزیک، در دانشگاه صنعتی شریف آغاز کرد و به تدریج به رتبه استاد ممتاز این دانشگاه ارتقا یافت. دکتر مهدی گلشنی منشاً خدمات علمی و فرهنگی دیگری نیز بوده است که در این مجال کوتاه نمی‌گنجد. او در گسترش تحقیقات در زمینه‌های علم، دین، فیزیک و فلسفه فعالیت بسیاری داشته و عضو مؤسس انجمن بین‌المللی علم و دین در کمبریج انگلستان هم بوده است. او با مشاوره و مشارکت در پروژه کنفرانس علم و جست‌وجوی معنویت (برکلی، ایالات متحده، ۱۹۹۸) نقطه عطفی در تاریخ مناسبات علم و دین در غرب را رقم زده است. او عضو انجمن مدرسان فیزیک آمریکا، انجمن بین‌المللی علم و دین، انجمن اروپایی علم و الهیات، انجمن مطالعه علمی دین، مرکز الهیات و علوم طبیعی در برکلی، مرکز بین‌المللی فیزیک نظری در تریست ایتالیا، مرکز اسلام و علم در کانادا، مؤسسه تعامل الهیات با علم و تکنولوژی در آمریکا و مؤسسه علم و دین متانکسوس در آمریکا است و در ایران نیز عضو پیوسته فرهنگستان علوم، عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی و مدتی رئیس پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی بوده است. او از برگزیدگان همایش چهره‌های ماندگار در عرصه فیزیک و برنده کتاب سال جمهوری اسلامی ایران نیز هست. از این رو، نسبت میان تکنولوژی و سبک زندگی را از ایشان جویا شدیم تا ایشان با نگاهی به فرهنگ و نگاهی به علم جدید، علاوه بر آسیب‌شناسی سبک زندگی در کشور، راهکارهایی برای برون‌رفت از نابسامانی‌های این عرصه ترسیم نمایند.

ورود تکنولوژی به زندگی افسراد جامعه، برای مردم نظام اخلاقی جدیدی را به وجود آورده و دنیای تکنولوژی آن‌ها را وارد فضا و نظام جدیدی کرده است. به نظر شما، اثرات تکنولوژی بر سبک زندگی مردم را می‌توان به چند بعد تقسیم کرد؟

عمدتاً هر عامل اثرگذاری اثر خود را از طریق فرهنگ بر آداب و رسوم و افکار مردم برجای می‌گذارد. یک دانشمند کانادایی که به یکی از شهرهای سرخ‌پوستان در شمال غربی کانادا رفته، اهالی آن را دیده و با زنان آنجا صحبت کرده است، می‌گوید زنان آن شهر می‌گفتند از وقتی تلویزیون وارد شهر آن‌ها شده، سبک زندگی آنان را به کل تغییر داده است. مثلاً همسایه‌ها با هم به ماهیگیری می‌رفتند یا بچه‌ها با هم بازی می‌کردند که حالا همه این کارها ترک شده است. واقعیت این است که تکنولوژی، تغییرات اساسی بسیاری در فرهنگ به وجود آورده و در نگرش مردم به زندگی و وقتی که برای تکنولوژی صرف می‌کنند، تأثیرات بسیاری گذاشته است.

چند سال پیش، بعد از فروپاشی روسیه که لهستانی‌ها تا حدی استقلال پیدا کرده بودند، من مسئول پژوهش‌های علوم انسانی بودم که چند نفر لهستانی به ایران آمدند. خانمی که در رأس گروه قرار داشت، می‌گفت ما عده‌ای از سیاستمداران قدیمی دور هم جمع شده‌ایم تا مقداری به مملکت خود رسیدگی کنیم. در طی تحقیقات خود، می‌بینیم که مثلاً سبک غذا خوردن آمریکایی چقدر بر خانواده‌ها و نحوه برخورد آن‌ها با هم اثر گذاشته است، زیرا در سبک زندگی آمریکایی، غذا را باید سریع یا در راه خورد که باعث ارتباط کمتر اعضای خانواده می‌شود. آن‌ها می‌گفتند به این دلیل به ایران آمده‌اند که ببینند ما که به دنبال استقلال از شرق و غرب هستیم، درباره این موضوع چه کاری انجام می‌دهیم. میزان وقتی که افراد صرف اینترنت، تلویزیون و غیره می‌کنند، بسیار بر سبک زندگی آن‌ها اثر گذاشته است. حال اگر وسایل این چنینی مثل تلویزیون، برنامه‌هایی داشت که از بعد فرهنگی قوی و صحیح بود و برنامه‌های آموزشی خوبی پخش می‌کرد، اشکالی نداشت. اما از طریق تبلیغات، برنامه‌ها و سریال‌هایی که ارائه می‌شود، رفتارهایی در جامعه شیوع پیدا می‌کند که تا قبل از آن، فقط در محیط‌های خصوصی جامعه وجود داشته است. در چنین شرایطی، باید به اندازه کافی تعلیمات وجود داشته باشد و افراد مراقب باشند که در خانه‌های آنان و بیرون چه می‌گذرد. مثلاً محیط جامعه ما محیطی است که از نظر فرهنگی کاملاً از هم گسیخته است. یک شخص آمریکایی که در شبکه‌های تلویزیونی آمریکا کار می‌کند، همین چند روز پیش به ایران آمده بود و در مصاحبه خود، علاوه بر تعریف از مهمان‌نوازی ایرانیان و

غذاهای ایرانی، گفته بود من تهران را از هر شهر دیگر آمریکایی‌تر دیدم. خانم متدین و مسلمان دیگری که از آمریکا به پاکستان رفته بود، در فرودگاه اسلام‌آباد گفته بود که شک کردم در آمریکا هستم یا در اسلام‌آباد. از آنجا که ما برای فرهنگ ملی-اسلامی خود هیچ کاری انجام ندادیم، افراد جامعه ما نیز از نظر فرهنگی رها شده‌اند. به همین جهت، می‌بینیم که برداشت منسجمی از فرهنگ ندارند. مثلاً بسیاری از افراد در برخی از کارها کاملاً دینی عمل می‌کنند و آداب دینی خود را به جای می‌آورند، اما در کارهای دیگر کاملاً گسیخته از دین و فرهنگ خود عمل می‌کنند. به همین علت، می‌بینیم که افراد به راحتی کشور را ترک می‌کنند. این به دلیل فرهنگی است که در کشور حاکم است و چنین افرادی بین فرهنگ حاکم و فرهنگ خارج از کشور فرقی نمی‌گذارند و حتی معتقدند که برخی از تسهیلات زندگی در آنجا راحت‌تر فراهم می‌شود. سبک زندگی ما اصلاً اسلامی نیست. درست است که مردم نماز می‌خوانند و روزه می‌گیرند، ولی واقعیت این است که ما در رفتارها، بر خوردها، نظم اجتماعی و غیره بسیار از فرهنگ اسلامی دور هستیم. مثلاً در فرهنگ اسلامی، نظم عاملی بسیار اساسی است، اما در زندگی ما پیاده نمی‌شود. پس کجا قرار است دستورات اسلام اجرا شود؟ پیامبر اسلام (ص) وقتی که دیدند یک نفر را دفن می‌کنند، فرمودند خدا رحمت کند آن کسی را که وقتی کاری را انجام می‌دهد با اتقان انجام دهد؛ یعنی ایشان حتی در مسئله‌ای مثل دفن کردن معتقد بودند که این کار هم باید با تفکر انجام شود.

با توجه به وارداتی بودن اکثر تکنولوژی‌ها در جامعه ایرانی، آیا می‌توانیم به تحقق سبک زندگی اسلامی-ایرانی امیدوار باشیم؟

با این طرز فکری که فعلاً حاکم است، با کمال صراحت عرض می‌کنم خیر. نمی‌گویم که باید ارتباط خود را با دنیا قطع کنیم. پیغمبر نیز فرمودند: «اطلبوا العلم ولو فی الصین». اما ضمن اینکه باید بتوانیم در ارتباط با دنیا نیازهای خود را برطرف کنیم، باید به کشورهای دنیا بگوییم که ما نیز صاحب فکر هستیم. اگر زمانی از انگلیس، فرانسه و دیگر کشورهای اسپانیایی اسلامی می‌آمدند تا پزشکی و سایر علوم را یاد بگیرند، اکنون هم باید از ایران، علمی را بیاموزند. در محیط ما نسخه‌هایی کاملاً فلابی از استعمار برای رواج علم حاکم است، مثل اینکه صرفاً مقاله بنویسیم، در صورتی که باید کار اصیلی صورت بگیرد و نیازهای کشور را رفع کند که البته این گونه کارها کمتر مطرح است. مشخص است که اگر خود ما تکنولوژی را تولید و سعی کنیم که مطابق با فرهنگ ما باشد،

دانشجوی ایرانی به خاطر تسهیلات زندگی در آنجا، دیگر به کشور بازنگردد. فرهنگ تعهد، ذات محیط ما نیست و سبک زندگی ما را هم تحت الشعاع قرار داده است. همه کارهای ما، حتی فکر ما در مکاتبی که کار می‌کنیم، تقلید است. دکتر احسان نراقی گفته بود این قدر که ما در ایران از پست مدرنیسم می‌شنویم، در فرانسه نمی‌شنویم. محیط ما از نظر تفکر بسیار غرب‌زده است، ولی ما اصلاً محسنات غرب، مثل نظم، ترتیب، برنامه‌ریزی و شایسته‌سالاری را یاد نگرفته‌ایم و هیچ کدام از این موارد را رعایت نمی‌کنیم و فقط کارهای بد آنان را آموخته‌ایم که به دنبال آن، سبک زندگی ما هم این چنین می‌شود. من نمی‌گویم غذاهای آن‌ها بد است. من هم بعضی اوقات از این نوع غذاها می‌خورم، اما در حال حاضر در کشور می‌بینیم که به‌ازای یک مغازه که غذای سنتی می‌پزد، چندین مغازه فست‌فود وجود دارد. آیا نمی‌شد برخی از غذاهای سنتی خود را به‌گونه‌ای طبخ کنیم که سریع باشد و کار مردم را هم راه بیندازد؟ این موضوع نشان می‌دهد که میزان نفوذ دیگران در ما زیاد و پایبندی ما به فرهنگ ملی و دینی خود بسیار کم است.

در مورد فناوری و تکنولوژی رویکردهای متفاوتی وجود دارد و برخی فناوری را مختار و غیر وابسته می‌دانند. نظر شما درباره این موضوع چیست؟

قضیه بسیار فرق می‌کند، اما وقتی که تولید علم ما کاملاً مشق‌نویسی است، نه سرمشق‌نویسی، شرایط بهتر از این نمی‌شود. ما باید خود کفا شویم. یکی از پیشنهادها، مرحوم پرفسور عبدالسلام در سال ۶۷ به رئیس‌جمهور آن زمان، که مقام معظم رهبری بودند، این بود که جنگ تمام شده است و شما باید در فکر خودکفایی باشید. ما اگر خودکفا باشیم، آقای خود هستیم، تحت فشار نیستیم و برنامه‌ریزی‌ها را مطابق فکر خود انجام می‌دهیم. اما وقتی که تحت فشار باشیم، هر کاری را با اجبار انجام می‌دهیم و مجبور هستیم مثلاً دارو، گندم، برنج، تسبیح، مهر و حتی قرآن را هم از چین وارد کنیم. در صورتی که بسیاری از این محصولات را می‌توانیم در داخل تولید کنیم و دلیلی برای وارد کردن آن وجود ندارد. ما باید سعی کنیم آنچه را که نمی‌دانیم یاد بگیریم و خودمان آن را انجام دهیم، نه اینکه اگر هم می‌توانیم تولید کنیم، باز هم به‌راحتی آن را بخریم و وارد کنیم. البته متأسفانه مقداری پول برای عده‌ای در واردات وجود دارد، ولی نکته اساسی این است که ما تا خودکفا نشویم و روی پای خود نایستیم، همواره مجبور هستیم زور بشویم، اما اگر روی پای خود بایستیم، می‌توانیم فرهنگ خود را پیاده کنیم. چرا ما نمی‌توانیم وسایل تفریحی فراهم کنیم؟ صد درصد اگر فکر کنیم، می‌توانیم وسایل تفریحی سالم را تهیه کنیم. یکی از دوستان پاکستانی من، که در

من هیچ رویدادی را مختار نمی‌دانم و به نظر من، همه چیز قابل کنترل است. من از رئیس بخش علمی فولکس‌واگن در اسپانیا شنیدم که می‌گفت ما هر کاری که تکنولوژی به ما اجازه دهد، انجام می‌دهیم که البته همان موقع یک فیلسوف انگلیسی به او گفت بنابراین باید فاتحه جهان و تمدن را بخوانیم.

بنابر این شما برای فناوری، ماهیت قابل سیاست‌گذاری قائل هستید؟

کاملاً. مثلاً همین تلویزیون یا اینترنت برای ما فایده‌های بسیاری دارد، ولی می‌بینیم که چه استفاده‌هایی از آن می‌شود. ما اگر برنامه‌های جذاب تهیه و فراهم کنیم و در اختیار جوانان بگذاریم، آن‌ها قبل از اینکه سراغ رسانه‌های بیگانه بروند، به این برنامه‌ها توجه می‌کنند. در سبک زندگی قدیم، پدرها و مادرها کاملاً مواظب بودند که بچه‌ها کجا می‌روند و چه کار می‌کنند. مثلاً زمانی که ما در اصفهان بودیم، موقع آمدن از مدرسه می‌دیدم که پدرم بعضی اوقات دم در منزل می‌ایستادند. خانواده‌های قدیم این‌طور مواظب بودند، اما اکنون بچه‌ها رها هستند. همچنین بعضی اوقات که بچه‌های بسیار خوب، باسواد، متدین و متعهد را در دانشگاه می‌بینیم، متوجه می‌شوم که دلیل رفتار خوبشان مربوط به خانواده‌های اصیل آنان است. این موضوع نشان می‌دهد که تربیت درست فرزندان کاری است انجام‌شدنی، اما خانواده‌ها و آموزش و پرورش آن چنان که باید وقت صرف تربیت فرزندان نمی‌کنند. در دانشگاه‌ها هم فقط بحث آموزش مطرح است و حتی بعضی اوقات هم بدآموزی، زیرا از نظر اخلاقی هیچ کس در دانشگاه چیزی نمی‌آموزد. اگر دولت برای آموزش و پرورش، فرهنگ و دانشگاه اهمیت لازم را قائل بود، نتیجه بسیار متفاوت می‌شد. آیامی‌دانید از نظر اولویت بودجه‌بندی، آموزش و پرورش و دانشگاه‌ها چه جایگاهی دارند؟ در آمریکا مثلاً پنجاه درصد بودجه تحقیقات به بخش نظامی تعلق می‌گیرد و از آنجا که امور نظامی هم باید موفق باشد، درصد بالایی از آن صرف علم می‌شود و علم را به‌استمرار می‌گیرد که خواسته‌های آن‌ها را برآورده

حال حاضر در کانادا زندگی و مجله اسلامی منتشر می‌کند، می‌گفت در یک ماه رمضان در پاکستان، سریالی بسیار مفید، خوب، آموزنده و جذاب پخش شد که همه خود را برای دیدن این فیلم به خانه می‌رسانند. مثلاً اندیشمندان و آدم‌های مهم چینی که جایزه نوبل کسب می‌کنند، سالی یک یا دو بار به چین می‌روند تا به کشور خود کمک فکری کنند، اما بسیاری از ایرانیانی که خارج از کشور درس خوانده‌اند و استاد هستند چنین کاری انجام نمی‌دهند. حواس ما جمع نیست نسلی که پرورش پیدا می‌کند باید با فرهنگی اصیل پرورش پیدا کند تا به کشور علاقه داشته باشد و آن را ترک نکند.

همان‌طور که مقام معظم رهبری هم بارها تکرار فرمودند، همه چیز حتی علم و اقتصاد ما، بستگی به اصلاح فرهنگ ما دارد. اگر فرهنگ ما درست باشد، به‌جای اینکه با دلار ماشین‌های چندمیلیونی وارد کنیم، آن را صرف عواملی می‌کنیم که برای مملکت ما مفید باشد. این موضوع نشان می‌دهد که اقتصاد هم متأثر از فرهنگ است، اما متأسفانه در تمام دوران انقلاب، فرهنگ اولویت ما نبوده است. آلمان بعد از جنگ جهانی دوم، خیلی زود خود را نجات داد. وقتی مرحوم دکتر

مصطفی سرکار آمد، سال ۱۹۵۰ بود. آن زمان دکتر مصدق از دکتر شاخت آلمانی دعوت کرد که به ایران بیاید و به فکر اقتصادی کشور کمک کند، زیرا آلمان بعد از جنگ جهانی دوم، در زمان بسیار کوتاهی، اقتصاد خود را روبه‌راه کرد و سال‌ها بهترین اقتصاد اروپا را داشت. علت موفقیت آن‌ها این بود که به خود تکیه کردند و خودباوری داشتند. چین هم در حال حاضر همین‌طور است و حواس این کشور بسیار جمع است، اما آن زمان که حواس چین پرت بود، غربی‌ها مردم این کشور را اقیونی هم می‌کردند، اما اکنون دیگر مراقب است. آن‌ها ارزیابی کردند و به این نتیجه رسیدند که علاوه بر تکنولوژی، باید در علوم هم موفق باشند و اکنون دارند با دنیا رقابت می‌کنند، زیرا کار آن‌ها حساب و کتاب دارد. فرهنگ است که باعث می‌شود دانشجوی چینی که در آمریکا تحصیل می‌کند، به چین برگردد، در حالی که همین فرهنگ باعث می‌شود

محیط ما از نظر تفکر، بسیار غرب‌زده است، ولی ما محسنات غرب، مثل نظم، ترتیب، برنامه‌ریزی و شایسته‌سالاری را یاد نگرفته‌ایم و هیچ کدام از این موارد را رعایت نمی‌کنیم و فقط کارهای بد آنان را آموخته‌ایم که به دنبال آن، سبک زندگی ما هم این چنین می‌شود.





قرار گیرد که این موضوع به کنترل قضیه و قوت دولت بستگی دارد که چگونه آن را کنترل کند. مثلاً در حال حاضر، می‌بینیم هر کاری که در ارتش یا سپاه انجام می‌گیرد، در سطح عمومی پخش نمی‌شود و مخصوص به خود آنان است. ما باید تکنولوژی را برای اموری که برای دفاع از جامعه لازم است، یاد بگیریم، اما نباید آن را عمومی کنیم، مگر اینکه برای نیازهای جامعه اولویت داشته باشد و من این کار را اگر برنامه‌ریزی عالمانه داشته باشد، کاملاً قابل کنترل می‌دانم.

می‌توانیم بگوئیم در زندگی امروزه، تکنولوژی به نوعی سبک‌ساز شده است؟

بله، علت آن هم این است که تفکر حاکم بر غربی‌ها، سلطه است. در حال حاضر، شرکت‌های چندملیتی در سطح جهان وجود دارند که معین می‌کنند چه چیزهایی اولویت دارد. یک فیلسوف انگلیسی را می‌شناسم که در مقاله خود مطرح می‌کند که چرا علما در برابر برنامه‌ریزی دولت‌ها ساکت هستند. یکی از دلایل آن این است که به دلیل جهان بینی‌ای که بر تفکر علما حاکم است، آنان دیگر به این مسائل اهمیت نمی‌دهند. دانشمندان ما باید در برخورد با مسائل متفلسفانه برخورد نکنند و با تفکر بدانند که چه کاری را کجا باید انجام دهند.

در آمریکا و در زمان بوش دوم نیز راجع به سلول‌های بنیادین و اینکه چه

کنند در صورتی که ما واقعاً از علما استفاده نمی‌کنیم و کمتر شاهد شایسته‌سالاری هستیم، می‌بینیم که تصمیم‌گیری بسیاری از کمیته‌ها و شوراهای واقعاً ضعیف است. زیرا مثلاً دو یا سه نفر عالم همراه با تعداد زیادی از افراد متوسط و ضعیف انتخاب می‌شوند که درباره موضوعی تصمیم‌گیری کنند. مشخص است که در چنین شرایطی، نتیجه خوب و درستی به دست نمی‌آید. ما باید تغییری اساسی در نگرش خود به فرهنگ داشته باشیم و برای فرهنگ اولویت قائل شویم، زیرا آنچه اقتصاد ما را بهبود می‌بخشد، سیاست ما را درست می‌کند و ما را به منابع کشور متعهد می‌کند، تغییر نگرش در فرهنگ است.

برخی معتقدند که در عرصه فناوری باید بتوانیم در مقام برتر قرار بگیریم و تمام تکنولوژی‌ها را به جامعه ایرانی وارد کرده و توسعه دهیم، صرف نظر از اینکه ممکن است این فناوری به تحقق سبک زندگی اسلامی-ایرانی لطمه بزند و آن را در حاشیه قرار دهد. نظر شما در این مورد چیست؟

اگر چیزی برای استقلال و پیشرفت ما لازم است و باعث می‌شود جامعه ما نسبت به دنیا در سطح بالاتر علمی قرار گیرد، باید آن را یاد بگیریم، اما نباید چنین باشد که وارد زندگی روزمره شود و به فرهنگ ما آسیب بزند. باید در جای خود مورد استفاده

که اصالت و توانایی تولید دارند، به دلیل مقررات موجود، نمی‌توانند کاری انجام دهند در سنجش علم، بازنگری اساسی لازم است که باز هم در تشکیلات موجود دیده نمی‌شود. تشکیلات موجود فقط هر چند وقت یک بار، افزایش تعداد مقالات را یادآور می‌شود، اما هیچ کدام از این مقالات مشکلات مملکت را حل نکرده و تعداد این مقالات هیچ تأثیری بر کاهش یا افزایش واردات مانداشته است. عالمان، سیاستمداران، سیاست‌گذاران و کارگزاران ما باید درباره این موارد پاسخ‌گو باشند که آیا این علم اثری بر محیط و نوآوری ما در سطح جهان داشته و به نام ایرانی معروف شده است یا خیر. به نظر من، اگر یک‌دهم اهمیتی که به جوایز ورز شکاران داده می‌شود، برای علوم قائل بودیم، شرایط بسیار فرق می‌کرد.

به نظر شما، مهم‌ترین نهاد در گیر در عرصه برقراری رابطه مناسب و معتدل بین تکنولوژی و سبک زندگی، کدام نهاد است؟

دانشگاه‌ها بسیار مهم هستند. به نظر من، وزارت علوم نقش خود را بی‌عیب ایفا نکرده است و بیشتر باید نقش نظارتی داشته باشد. از سوی دیگر، تفکری هم که در دانشگاه‌ها حاکم است، تفکر روزمرگی است و تفکر اصیل حاکم در آن این نیست که کشور باید پیشرفت کند. همه رقابت دانشگاه‌ها هم درباره مسائلی است که به نظر من، در درازمدت در بالا بردن سطح علم کشور و بی‌نیاز کردن آن هیچ اثری ندارد. دانشگاه‌ها، وزارت علوم و وزارت آموزش و پرورش مهم هستند، اما آنچه بسیار مهم است این است که وزارت علوم و وزارت آموزش و پرورش بعد تربیتی و اخلاقی را در دانشگاه‌ها تقویت کنند. همچنین باید بدانیم که انجام این کار مثل آمبول نیست که بتوان آن را تزریق کرد. رفتارها و الگوها مهم هستند که خیری هم از آن‌ها نیست. بنابراین از نظر من، صرف نظر از بعضی افراد که بسیار مؤدب و باخلاق هستند و دلیل آن هم خانوادگی است، نه دانشگاهی یا آموزش و پرورشی، محیط دانشگاه‌ها از نظر فرهنگی واقعاً رضایت‌بخش نیست. مثلاً در یک برنامه از مردم پرسیده شد که شعر «سعدی‌مرد نکونام نمیرد هرگز» از کیست و هیچ‌کس جواب نداده بود، در صورتی که کاملاً مشخص است که این شعر از سعدی است. بسیار شرم‌آور است. به یاد دارم در زمان کودکی ما، پیرزن‌هایی که خدمتکار بودند، وقتی صحبت می‌کردند، ابیاتی نیز می‌خواندند چند ماه پیش که به آرامگاه باباطاهر رفته بودم، دیدم که پیر مردی رباعیات باباطاهر را می‌خواند و اطراف او هم تعداد زیادی افراد شیک و امروزی جمع شده و همه جذب نصایح باباطاهر شده بودند. ما چند محیط بیدار کننده داریم که به ما یادآور شود زندگی فقط همین جنبه مادی نیست؟ اگر همه مردم این موضوع را متوجه شوند، شرایط متفاوت خواهد شد. اما ما گمان می‌کنیم هر باوری را مثل آمبول می‌توان تزریق کرد. در صورتی که با زور نمی‌توان هیچ کاری را انجام داد. امر فرهنگ امر بسیار ظریفی است و من بزرگ‌ترین مشکل جامعه را این می‌دانم که در چند دهه بعد از انقلاب، اهمیتی کافی به فرهنگ داده نشده و چندان مورد توجه نبوده است. وزارت ارشاد زمانی مجله‌ای را خارج کشور و به انگلیسی چاپ می‌کرد و چاپ آن را به عده‌ای از برادران شیعی در لندن سپرده بود که با نام خود منتشر کنند. بنابراین از آنجا که به نام ایران نبود، آن را به همه جای دنیا می‌فرستادند. در جایی سردبیر آن به من گفت که حتی یک بار هم از ایران با من تماس نگرفته‌اند که بگویند این مطلب که نوشته‌اید خوب یا بد است. می‌خواهم بگویم محیط ما این قدر غافل است. حتی پول می‌دهد، اما ارزیابی نمی‌کند که این پول چه مصرفی داشته است.

لطفاً جمع‌بندی خود را درباره این موضوع بفرمایید.

به نظر من، شورای عالی انقلاب فرهنگی و وزارت علوم باید واقع‌گرایانه و نه ظاهر بینانه، وضعیت فرهنگ در جامعه و دانشگاه را ارزیابی کنند و با همکاری و مشورت عده‌ای از متفکران، بهترین راه را برای اصلاح وضعیت فرهنگی در همه ابعاد ملی، اجتماعی، شخصی، خانوادگی، آموزش و پرورشی و دانشگاهی مشخص نمایند. وضع فرهنگی محیط ما واقعاً وحشتناک است. اولویت ما این است که وضعیت ارزشیابی کنیم و با خودمان نیز تعارف نداشته باشیم. همچنین تا یک گزارش واقعی داده می‌شود، سیاه‌مایی نکنیم. اگر این طور باشد، ما اصلاح می‌شویم، ولی اگر تعارف کنیم و بخواهیم خود را گول بزنییم، پیشرفت نخواهیم کرد.

آزمایش‌هایی را انجام دهند و چه کارهایی را انجام ندهند، یک کمیته هفده نفری تشکیل شد که متشکل از الهمیون، بیولوژیست‌ها، فیزیک‌دان‌ها و متخصصین دیگر بود و در پایان جلسه قرار شد که بعضی از کارها تا چهار سال آینده انجام نشود تا مطمئن شوند آن کارها برای جامعه مضر نیستند.

جامعه ما اصلاً به این نوع مسائل توجه نمی‌کند و مثلاً یک مرتبه یک روز می‌شنویم که شیرها، ماست‌ها و تمام محصولات لبنی فلان ماده چربی را دارد و مضر است. این موضوع که مربوط به یک ماده مصرفی عمومی است، بسیار بد است. پس تا امروز کنترل‌ها کجا بوده است؟ تمام این کارها قابل کنترل است، زیرا وقتی تصمیم می‌گیرند که کاری انجام نشود، به کلی آن را قطع می‌کنند. البته همواره افراد متخلف وجود دارند که از راه‌های غیر قانونی وارد می‌شوند، اما همه افراد که به دنبال راه غیر قانونی نیستند و اگر برنامه‌ای موجود باشد، طبق آن عمل می‌کنند. می‌خواهم بگویم ما آن چنان که باید مقید نیستیم، زیرا اگر مقید بودیم، هیچ کدام از کارهایی که برای محیط زیست مضر است و باعث آلودگی محیط زیست و افراد می‌شود، رونق پیدا نمی‌کرد. به نظر من، باید برنامه‌ریزی دقیق وجود داشته باشد، افراد در کار خود با جدیت عمل کنند و علماً احساس کنند که اولویت آن‌ها باید مصالح جامعه باشد، نه خود آنان و درآمدشان. یک آمریکایی که در کالیفرنیا تشکیلات عظیم الکترونیک داشت، یک مرتبه کار خود را تعطیل کرد. او در کتاب خود استدلال می‌کند که کار او برای جامعه مضر واقع می‌شد. این شخص از همه تشکیلات خود گذشت؛ زیرا در او حساسیت انسانی وجود داشت. این حساسیت باید در محیط ما نیز باشد که متأسفانه کمتر وجود دارد و علمای ما که در امور سیاسی بسیار فعال هستند، در مورد این قبیل کارها که مربوط به مصالح عمومی جامعه است، کمتر فعال هستند.

انتقال تکنولوژی مسئله مهمی است که با توجه به توانمندی‌های هر کشور باید ارزیابی و کاربردی شود تا بتواند به شرایط عملی آن جامعه ورود پیدا کند. به نظر شما، کمبودهایی که در جامعه ایرانی وجود دارد چیست؟

یک نکته کاملاً فراموش شده در ایران وجود دارد؛ پایه تکنولوژی علوم پایه است و پایه بسیاری از تکنولوژی‌های مهم در فیزیک، شیمی و زیست‌شناسی است. اما باید گفت که علوم پایه در مملکت ما شانی ندارد و به عنوان طفیلی و به خاطر مهندسی، مقداری علوم پایه هم تحمل می‌شود. من در بعضی از شوره‌های مهم شاهد این مسئله بودم و واقعاً این قضیه را لمس کردم که علوم پایه آن اهمیتی را که باید داشته باشد، ندارد. ما اگر بخواهیم از نظر تکنولوژی خود کفا شویم، باید علم تولید تکنولوژی را یاد بگیریم. فرض کنید که امروز این تکنولوژی را وارد کردیم، ممکن است آنجا تکنولوژی جدید دیگری به وجود آید. همیشه هم که معلوم نیست تکنولوژی‌ها را به ما بفروشند، زیرا تجارب سال‌های اخیر نشان می‌دهد که همیشه آن را در اختیار ما نمی‌گذارند. بنابراین ما باید اول علوم خود را تقویت و بعد سعی کنیم بیشتر از اینکه آن را به صورت مونتاژی وارد کنیم، تولید آن را یاد بگیریم و بر آن مسلط شویم. مثلاً باید به جای وارد کردن بیست ماشین مونتاژی، دو ماشین وارد می‌کردیم و بقیه را از روی آن می‌ساختیم که کلاً بی‌نیاز می‌شدیم، اما به نظر من، شکی نیست که سیاست‌گذاری‌ها غلط بوده است. ما برای اینکه تکنولوژی در کشور رونق بگیرد، باید در فکر این باشیم که تکنولوژی را تولید کنیم. مرحوم پرفسور عبدالسلام می‌گفت سال ۵۶ که وارد چین شدم، دیدم که تمام وسایل غربی‌ها را چینی‌ها با مهندسی معکوس ساخته بودند. ولی بعد بعضی تکنولوژی‌های جدید را خود چینی‌ها شروع کردند. مونتاژ به عنوان قدم اول خوب است، اما باید سعی کنیم وسایل را ولو ناقص بسازیم. خدارحمتم کند شهید دکتر چمران را که سال ۵۸ می‌فرمودند ما باید هواپیما را بسازیم، ولو اینکه ناقص باشد و یک یا دو دفعه هم سقوط کند. ممکن است نتوانیم آن را با ضریب اطمینان بالا بسازیم، ولی باید بسازیم تا بالاخره خود ما آن راه را بیابیم و این همان کاری است که چینی‌ها انجام دادند. ما کمتر در این فکر بوده‌ایم که تکنولوژی اصیل ایجاد کنیم. از آنجا که ملاک سنجش کار دانشگاهی‌ها هم اموری است که بعضاً دست دوم یا سوم و به نظر من استعماری است، دیگر آن‌ها

گفت وگو
با دکتر
حسن بنیان

زیر پوست فرهنگ شهر

راهکارهایی برای تحقق سبک زندگی اسلامی

دکتر حسن بنیانیان اگرچه در رشته‌های مهندسی ساختمان و برنامه‌ریزی توسعه اقتصادی و مدیریت دولتی تحصیل کرده است، نوع مسئولیت‌ها و اشتغالش به تدریج، او را وارد فضای سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی فرهنگی کرده و در جریانی که از آغاز آن بیست سال می‌گذرد، به کارشناس خبره فرهنگی تبدیل شده است. او این مناصب را نیز عهده‌دار بوده است: رئیس دفتر آموزش عمومی و فنی و حرفه‌ای سازمان برنامه و بودجه، معاون وزیر آموزش و پرورش، رئیس سازمان نوسازی مدارس کشور، معاون فرهنگی و آموزشی و پژوهشی سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور و رئیس حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی. دیگر مسئولیت‌های فرهنگی او عبارت‌اند از: عضویت در شورای تربیت و شورای تحقیقات و شورای عالی وزارت آموزش و پرورش و هیئت امنای پژوهشگاه تعلیم و تربیت این وزارتخانه، مسئول تلفیق برنامه‌های بخش فرهنگ برنامه سوم توسعه، عضویت در شورای مرکز ملی جوانان، عضو شورای مشورتی، شورای هنر و کمیته فرهنگ و تمدن اسلامی و نیز مسئول کمیته مهندسی فرهنگی در شورای عالی انقلاب فرهنگی. دکتر بنیانیان مدرس مدیریت مراکز فرهنگی و هنری و جامعه‌شناسی در مؤسسه عالی سوره و مدرس فرهنگ سازمانی در سازمان امور اداری و استخدامی سابق نیز بوده و کتاب‌هایی همچون فرهنگ توسعه (خط‌مشی‌گذاری در فرهنگ توسعه)، فرهنگ در مدیریت توسعه اسلامی و ایده‌پردازی در فرهنگ‌سازی را به نگارش در آورده است. از این رو، موضوع مهم «راهکارهای تحقق سبک زندگی اسلامی را با رویکرد تحلیل جامعه امروز ایران» برای گفت‌وگو انتخاب کردیم که با استقبال ایشان نیز مواجه شدیم. دکتر بنیانیان معتقد است برای کار فرهنگی اول، باید نگاه بخشی و سطحی به فرهنگ را کنار گذاشت و دوم، همه ظرفیت‌ها و نهادهای مردمی و حاکمیتی را به کار انداخت. در ادامه، حاصل این گفت‌وگو را مطالعه می‌کنید.

رسانه‌های غربی به کل جهان با نام فرهنگ جهانی تحمیل کند، مقاومت می‌کنند. اما از آنجا که این مقاومت‌ها جسته و گریخته است، همه کشورها امکانات کافی در اختیار ندارند. هر کشور به فکر حفظ فرهنگ خود است و فرهنگ‌ها هم ضعف‌هایی دارند. در این هم‌اوردی، پیشروی فعال به نفع فرهنگ غرب است؛ اما این پیشروی مطلق نیست. برای مثال، ایران اسلامی در بسیاری مسائل توانسته است مقاومت کند؛ اما به هر حال، متأسفانه بخش زیادی از فرهنگ غرب در روابط ما هم وارد شده و بر آن‌ها مستقر شده است. الگوی پیشرفت اسلامی ایرانی و مهندسی فرهنگی، سبک زندگی اسلامی ایرانی، پیوست فرهنگی، تولید علوم انسانی بومی و اسلامی و تحول بنیادین در آموزش و پرورش مجموعه تذکرات مهمی است که مقام معظم رهبری در قالب رهنمودهای کلان مطرح کرده‌اند. اگر این رهنمودها را به خوبی بفهمیم و عملیاتی کنیم، امکان موفقیت ما بسیار بیشتر خواهد شد. ما در فهم این رهنمودها و عمل به آن‌ها مشکلاتی داریم و باید آن‌ها را تجزیه و تحلیل کنیم. این اراده در بسیاری از فرهیختگان و روشن‌فکران کشورهای مشابه وجود دارد که فرهنگ خود را در مقابل فرایندهای جهانی شدن حفظ کنند؛ حتی کشورهایی مثل ژاپن و فرانسه و آلمان می‌خواهند در مقابل فرهنگ آمریکایی مقاومت کنند؛ زیرا جهانی شدن هویت افراد و کشورها را می‌گیرد. افراد هم در مقابل از دست دادن هویت خود مقاوم هستند و با از دست دادن آن، احساس سرخوردگی می‌کنند؛ اما با وجود مقاومت کشورها از طریق رسانه‌های جمعی، تولید علوم انسانی متأثر از جهان غرب و صادر کردن آن به کشورهایی مثل کشور ما و گسترش فناوری‌های مدرن، باز هم این فرهنگ، خود را به کشورهای دیگر تحمیل می‌کند.

مسئله این است که آیا می‌توانیم سهم بیشتری از تحولات فرهنگ جهانی را در خدمت تفکرات ارزشی و دینی خود قرار دهیم و ما باشیم که به فرهنگ جهان خط دهیم یا خیر؟ البته کشور ما در بین کشورهای دنیا، بیشترین موفقیت را در این زمینه کسب کرده است. علت آن هم معتقد بودن ما به آخرین دین الهی است؛ یعنی دلیل موفقیت ما عمدتاً مربوط به میزان اعتقاد و ایمان ما به دین است که بر اساس آن عمل می‌کنیم و اگر چنین

جهانی‌شدن از بحث‌های مهمی است که این روزها در کشور ما نیز مطرح است. ساختار نظام آموزشی و اداری جامعه نیز در چند سال اخیر، تحت تأثیر فرهنگ غربی تغییر کرده است. با توجه به وضعیت موجود، به نظر شما چقدر امکان تحقق سبک زندگی اسلامی وجود دارد؟

در بحث جهانی‌شدن، طیف مختلفی از دیدگاه‌ها و نظریات وجود دارد: یک دیدگاه این است که هم‌زمان با نزدیک شدن ساختارهای جهانی به هم، نقش دولت‌ها کمتر می‌شود و کشورها وقتی می‌خواهند در عرصه اقتصاد فعالیت کنند، ناچارند روابط اقتصادی حاکم بر روابط انسانی جهان را بپذیرند. همچنین اعضای خرده فرهنگ‌ها از طریق فناوری‌های مدرن، یکدیگر را پیدا کرده و برای حفظ هویت خود در مقابل تحولی مقاومت می‌کنند که می‌خواهد تفکر خاص آمریکایی اروپایی را بر جهان حاکم کند. بنابراین، تحقق سبک زندگی اسلامی متناسب با میزان درک و فهم و ارتقای توان مدیریت فرهنگی به صورت نسبی وجود دارد. ما باید توان مدیریتی جامعه را در عرصه‌های فرهنگی و اقتصادی و سیاسی ارتقا ببخشیم. مدیران ما نیز باید با مبانی فرهنگ اصیل دینی خود آشنا شوند و مهارت استقرار این مبانی در جامعه را به دست آورند. همچنین، باید آسیب‌های نظام و فرهنگ جهانی را

بشناسند و با انگیزه‌های ایمانی خود، این آسیب‌ها را به حداقل برسانند. مقام معظم رهبری با اشراف خود بر این موضوع، رهنمودهای بسیار خوبی داده‌اند که مدیران باید آن‌ها را جدی بگیرند و در حوزه مسئولیت خود، عملیاتی کنند. ما به میزان تلاش‌های خود می‌توانیم بخشی از فرهنگ و اعتقادات خود را حفظ کنیم. باید تلاش خود را بیشتر کنیم تا ابتدا افکار و اندیشه‌های ما به کشورهای اسلامی و کشورهای در حال توسعه وارد شود و سپس، در این کشورها استقرار یابد.

در سی سال گذشته، تاحدودی این اتفاق افتاده است؛ یعنی هم کشورهایی که در خاورمیانه در مقابل آمریکا مقاومت می‌کنند و هم کشورهایی که جوانان و استادان و فرهیختگان آن بیدار شده و با حاکمیت خود درگیر هستند و هم کشورهای آمریکای جنوبی و آفریقا، در برابر فرهنگ جهانی که می‌خواهد خود را از طریق

سبک زندگی ایرانی اسلامی یعنی اینکه تمام ابعاد زندگی اعم از لباس پوشیدن، غذا خوردن، معماری، شهرسازی، تعاملات روزمره، حمل و نقل و به صورت خلاصه، همه جزئیات زندگی خود را بازنگری کنیم و آن‌ها را با ارزش‌های اصیل اسلامی و ایرانی خود انطباق دهیم.

نباشد، میزان پیشروی فرهنگ غرب بیشتر خواهد شد؛ مثلاً ما در حوزه تبیین مقوله پوشش و تمکین روابط زن و مرد، کار فرهنگی مناسبی انجام نداده و مسئله را ساده فرض کرده‌ایم و فقط خواستیم با کارهای فیزیکی و انتظامی، این مقوله پیچیده را مستقر کنیم؛ اما این روش هم کارساز نبوده است. در حال حاضر، شاهدیم که از طریق ماهواره‌ها و اینترنت و به دلیل بی‌توجهی خانواده‌ها به این مسئله و همچنین معضلات خارج از عرف اخلاقی، روابط زنان و مردان در حال پیشروی است. همچنین در عرصه‌های دیگر هم مشکلاتی وجود دارد و می‌توان مثال‌های بسیاری آورد. راه‌حل این مشکلات به صورت خلاصه این است که رهنمودهای مقام معظم رهبری فهم شود و تک‌تک مدیران در حوزه سازمانی خود، اراده عملیاتی کردن آن را پیدا کنند و دولت‌ها هم از تحقق عملی رهنمودها واقعاً حمایت کنند.

با توجه به اینکه در ایران، شاهد آمیزه‌ای از سبک زندگی اسلامی ایرانی و غربی هستیم، آیا این مسئله باعث استحاله سبک زندگی اصیل اسلامی و تغییر ماهیت آن نمی‌شود؟

بله، همین طور است؛ مثلاً شهردارهای ما باید در تصمیم‌گیری‌های خود تلاش کنند تا ابزارهایی که در اختیار دارند، معماری اصیل گذشته را متناسب با امروز بازسازی کنند. در گذشته، هم مرکز محله وجود داشت و در آن، مسجد محور بود. معماری شهرها به گونه‌ای بود که همسایه‌ها یکدیگر را می‌دیدند. همچنین در مرکز بازار، مسجد و حوزه علمیه وجود داشت؛ یعنی بخش تجارت و مذهب از هم جدا نبودند و در یک فرایند طبیعی، دین، فرهنگ، سیاست و اقتصاد باهم کار می‌کردند. بازاریان مغازه خود را در بازار می‌بستند و برای نماز به مسجد می‌رفتند. روحانی مسجد مسئله شرعی می‌گفت و آن‌ها بعد از ظهر، آن مسئله شرعی را در معاملات رعایت می‌کردند یا حساس می‌شدند که شاگردشان نماز خوان باشد و اگر نماز خوان نبود، احساس می‌کردند که برکت از کار اقتصادی و تجارت آن‌ها می‌رود. همچنین، همه به‌طور طبیعی احساس می‌کردند که در قبال شاگرد و اطرافیان خود، وظیفه انجام امر به معروف و نهی از منکر را بر عهده دارند.

وقتی شهرداری‌ها به این مسائل توجه نکنند و ما هم در مقابل آن‌ها منفعل باشیم، شبکه گسترده مهندسان مشاور با تحصیلات غربی برای ما تصمیم می‌گیرند. طبیعتاً از طریق شهرسازی، بخش زیادی از فرهنگ غرب وارد جامعه می‌شود. مثلاً شهرداری تهران برای تأمین هزینه‌های خود، بیست سال است که همچنان مجوز برج‌سازی صادر می‌کند. در این برج‌ها، هیچ نهاد فرهنگی وجود ندارد و گاهی صد یا دویست خانواده در هر برج زندگی می‌کنند. شبکه ارتباطی این برج‌ها هم ماهواره‌های مخالف ما هستند؛ اما اگر همین بنا به صورت برج ساخته نمی‌شد و نقشه آن روی زمین عملیاتی می‌شد، چند مسجد در آن محله شکل می‌گرفت. من مخالف برج‌سازی نیستم؛ ولی ما باید برچی متناسب با جامعه اسلامی طراحی می‌کردیم؛ مثلاً اگر

برجی بیست طبقه دارد، می‌توانستیم برای طبقه دهم آن، محل فرهنگی و مسجد طراحی کنیم که خانواده‌ها از طبقات بالا و پایین بتوانند آنجا نماز بخوانند و این گونه ارتباط آنان با دین و مذهب برقرار بماند.

متأسفانه، در ذهن شهرداری‌های ما، دین دارای یک پیوند ثابت و نظام‌مند با زندگی روزمره نیست. لذا شهرداری‌های سازمانی فرهنگی-هنری تأسیس کرده‌اند و کار فرهنگی را از آن‌ها انتظار دارند. بقیه معاونت‌های شهرداری هم ممکن است کار ارزشی و دینی انجام دهند ولی جزو وظایف اداری آن‌ها نیست و صرفاً وظایف روزمره خود را انجام می‌دهند. ما معتقدیم باید وسط پارک‌ها مسجدهای زیبا می‌ساختیم یا مدرسه‌های ما وسط پارک‌ها ساخته می‌شد. این گونه، دانش‌آموزان از این فضای سبز استفاده می‌کردند و

هنگام عصر هم مردم محل می‌توانستند از ساختمان مدرسه استفاده کنند. همچنین، امکان استفاده از کلاس‌های مدرسه هم برای دایر کردن کارگاه‌های آموزشی و مشاوره‌ای وجود داشت. ما باید معماری روز را با وضعیت خود مطابق می‌کردیم و اجازه نمی‌دادیم روحانیون، فعالیت‌های بازار و اقتصاد و مسائل سیاسی هر کدام مسیری جدا از هم داشته باشند. اگر دقت کنید، می‌بینید که دائم در مسجدهای ما، مراسم ختم برگزار می‌شود و همسایگان رنج می‌برند از اینکه همیشه باید صحبت‌های حزن‌انگیز بشنوند. در مقابل، در فرهنگ‌سراها نیز همواره مراسم شادی برگزار می‌شود که این نوع سازمان‌دهی به معنای تحقیر و تضعیف دین در ذهن نسل جوان است. بنابراین، همواره باید در کنار هر شهردار در کل کشور، یک مشاور فرهنگ‌فهم و یک اقتصاددان و اگر خود شهردار مهندس عمران نیست، یک مهندس عمران باسواد حضور داشته باشد که به مفهوم واقعی، به شهردار مشاوره دهد. این مشکلات ناشی از مشکلات مدیریتی است و باعث می‌شود که هر چه بیشتر جهانی شدن در جامعه ما مستقر شود.

می‌توانستیم بازارهایی بسازیم که در آن‌ها، کالای ایرانی با ادبیات و معماری ایرانی عرضه شود. همین فروشندگان افراد متدینی هستند؛ ولی درک عمیقی از فرهنگ مناسب زمان در آن‌ها ایجاد نشده است. همین عزیزی که کالای غربی را می‌فروشد و سعی می‌کند انگلیسی صحبت کند تا کالاهای خود را با کیفیت نشان دهد، به اسلام ایمان دارد و در روز عاشورا هم سینه می‌زند؛ اما هیچ کس برای او دوره آموزشی نگذاشته است تا به او بگوید: «شما مسئول تغییر سبک زندگی مردم هستید. چرا این کالای خارجی را می‌آورید و سعی می‌کنید برای سود اقتصادی بیشتر، دختر یا پسر را تحمق کنید و این کالا را به او بفروشید؟» پیوست فرهنگی یعنی اینکه این مسائل را شناسایی کنیم و برای آن‌ها راه‌حل بیابیم و با مشارکت خود مردم، آن‌ها را عملیاتی کنیم. باید فردی که فرهنگ را می‌فهمد، با زبان ساده و با کمک ابزارهای هنری مثل فیلم، نقش مردم را اصلاح کند. معضل ما فقط بینشی و اعتقادی و فرهنگی است و مشکل ما این است که به این مسائل وفادار نیستیم. شهر به میزان مشخصی برای جذب خودرو و انسان ظرفیت دارد که بتواند از نظر فرهنگی سالم بماند. حال، اولین قدم برای ایجاد نهضت در شهرداری‌ها و شوراهای شهر این است که صد نفر اندیشمند فرهنگی برای شهرداری تربیت شوند؛ زیرا این میزان نیروی موجود در حوزه فرهنگی پاسخ‌گوی معضلات فرهنگی ما نیست. ما به کمک افراد باتجربه در حوزه فرهنگ هم نمی‌توانیم راه‌حل‌های راه‌گشا پیدا کنیم. این عزیزان زحمت می‌کشند؛ ولی در سطوح خرد کار می‌کنند. آن افراد باید جایگاهی داشته باشند که دیگران حرف آن‌ها را بپذیرند و از سوی دیگر نیز متعلق نباشند و راحت بتوانند با مقامات صحبت کنند. باید مقام برتر هم به دنبال مشاوره باشد که وظیفه درست خود را انجام دهد، نه مشاوره‌ای که از او تعریف کند.

یکی از تناقضات همیشگی که در مسائل اجتماعی و فرهنگی با آن روبه‌رو بوده‌ایم، موضوع رابطه فرد و جامعه یا اصالت فرد و جامعه است. به نظر شما، در اصلاح یک جامعه، اصالت با فرد است یا با جمع؟

در ذهن، دو دایره را تصور کنید: در یک دایره نوشته‌ایم فرد و در دیگری نوشته‌ایم جامعه. حال وقتی این بحث‌ها را گوش می‌دهید، می‌بینید که یک فلش بسیار بزرگ از جامعه به سمت فرد کشیده شده و معنی آن این است که اکثر افراد یک جامعه به شدت، تحت تأثیر روابط جامعه لباس می‌پوشند، غذا می‌خورند، خانه می‌سازند و در کل، منفعل هستند. اما به میزانی که دانش آن‌ها افزایش می‌یابد، یک فلش کوچک از فرد به سمت جامعه

تحقق سبک زندگی اسلامی متناسب با میزان درک و فهم و ارتقای توان مدیریت فرهنگی به صورت نسبی وجود دارد. ما باید توان مدیریتی جامعه را در عرصه‌های فرهنگی و اقتصادی و سیاسی ارتقا ببخشیم. مدیران ما نیز باید با مبانی فرهنگ اصیل دینی خود آشنا شوند.

به وجود می آید. به میزانی که صادقانه به مردم آگاهی و آموزش دهیم تا بتوانند از عقل و فطرت و اندیشه‌های دینی خود استفاده کنند، این فلش‌های باریک بزرگ و بزرگ‌تر می‌شوند و نقش فرهیختگان در تحولات جامعه افزایش پیدا می‌کند و به همان میزان، از انفعال خارج می‌شویم. بنابراین، در این کار، هم فرد جایگاه دارد و هم جامعه.

در بعضی جوامع، توده مردم سرگرم کار خود هستند و سرمایه‌دارها و سیاستمداران که گروه کوچکی هستند و باهم تعامل دارند، تکلیف بقیه مردم را روشن می‌کنند که چگونه زندگی و استراحت کنند یا غذا بخورند؛ اما جامعه اسلامی نباید این‌گونه باشد. اصل معنای مردم‌سالاری در جامعه اسلامی این نیست که فقط چهار سال یک‌بار، انتخابات شورای شهر یا رئیس‌جمهوری برگزار شود. مردم‌سالاری دینی این است که همه بعد از اصلاح خود، برای اصلاح جامعه خود نیز مسئول هستند و هر کس در حوزه کاری خود مسئولیت دارد؛ مثلاً باید به فردی که مغازه دارد، درباره آوردن کالا و فروش آن و ادبیاتی که انتخاب می‌کند، آگاهی دهیم و به او توضیح دهیم که او هم مسئول ارزش‌های فرهنگی جامعه است؛ همچنین، به او یاد دهیم که نباید جنس‌های ایرانی را که سود کمتری دارد، تحقیر کند و در مقابل، جنس‌های خارجی را در معرض دید قرار دهد. بنابراین، نظام آموزشی باید این فرد را به یک بازیگر مثبت فرهنگی تبدیل کند. همین موضوع برای هر مسئول هم مطرح می‌شود که آیا او منفعل است و افراد دیگر او را اداره می‌کنند و محیط اجتماعی برای او تعیین تکلیف می‌کند یا خیر، همه می‌دانیم که برای حمل و نقل تهران باید کاری جدی صورت گیرد. ممکن است حل این مشکل برای شهردار محبوبیت ایجاد نکند؛ ولی توده مردم از فضای سبز و باطراوت راضی می‌شوند. در این حالت ممکن است یک شهردار به فکر رضایت مردم باشد و به مشکل ترافیک نپردازد. یعنی شهردار که وظیفه آگاهی‌دادن به مردم و فرهنگ‌سازی برای آنان را بر عهده داشته، در مقابل خواست مردم منفعل عمل کرده است. در صورتی که ایشان باید برای مردم توضیح دهد که می‌توان با همان هزینه‌ای که هر روز چمن‌های خیابان را آب می‌دهیم، پارکینگ‌های عمومی یا حمل و نقل ریلی را توسعه دهیم. طبیعی است وقتی به مردم توضیح می‌دهیم، کار بهتر و درست‌تر صورت می‌گیرد. ما در همه تصمیمات خود باید به خرد و اصول و مبانی دینی خود پایبند باشیم؛ همچنین باید درباره افکار مردم هم مراعات کنیم؛ یعنی اگر می‌بینیم که افکار مردم خلاف مصلحت آنان است، رسالت فرهنگی ما این شود که افکار عمومی را بیدار کنیم و کار درست را انجام دهیم.

با توجه به اینکه شما مدیریت ساختارهای فرهنگی سازمان‌ها را بر عهده داشته‌اید و در این حوزه تخصص دارید، به نظر شما، نقش اصلاح‌گری این سازمان‌ها مثل ساختارهای آموزشی و رسانه‌ها چگونه است؟

با توجه به مثال‌هایی که مطرح کردم، رسالت و ویژگی‌های برای سازمان فرهنگی هنری شهرداری تهران تعریف می‌شود. من همیشه به آنان تذکر می‌دهم: شما علاوه بر اینکه باید برای فرهنگ عمومی شهروندان تهرانی تلاش کنید، باید فرهنگ همکاران خود در شهرداری را هم اصلاح کنید.

همچنین، شهرداری با مطالعات علمی مرکز پژوهش، از فرهنگ مردم تهران انتقاد کرده است؛ مثلاً هزینه بسیاری از منبع درآمدهای شهرداری خرج جمع‌آوری زباله‌هایی می‌شود که مردم تولید می‌کنند؛ در نتیجه، شهرداری ناچار است که این زباله‌ها را به بیرون شهر ببرد و دفن کند. علاوه بر این، مردم از فضاهای سبز صحیح نگهداری نمی‌کنند یا به پارک‌ها آسیب می‌زنند. یکی از رسالت‌های مرکز پژوهش شهرداری این است که با صداوسیما، برنامه مشترک تولید کند تا فرهنگ عمومی

مردم را ارتقا دهد؛ علاوه بر آن، به آموزش و پرورش تذکر دهد که در کتاب‌های درسی خود، آموزش‌های بیشتری راجع به شهرنشینی، آبرو، نیشینی، زندگی شهری و مرادوت با مردم داشته باشد. در کشور ما، یک میلیون معلم وجود دارد. وزارتخانه‌ها باید در تابستان مشتاق باشند که برای معلم‌ها کلاس برگزار کنند؛ مثلاً وزارت نیرو راجع به نحوه استفاده درست از آب، برای معلمان کلاس بگذارد و کاری کند که این موضوع ملکه ذهن معلمان شود. این کار باعث می‌شود که وقتی معلم می‌خواهد تدریس کند، مثال‌های او علاوه بر اینکه حل مسئله درسی است، موضوع بهره‌برداری درست از آب را هم نشان می‌دهد.

دستگاه‌های مختلف کشور هنوز فکر می‌کنند که مسئولیت فرهنگی بر عهده ندارند. در صورتی که هر دستگاه باید معضلات فرهنگی متناسب با کار خود را شناسایی کند. مثلاً در حال حاضر، سالانه دویست میلیون کتاب چاپ شده و وارد خانه‌ها می‌شوند. بعضی از قضاها این کتاب‌ها مربوط به مشکلات خارجی‌هاست. البته در سال‌های اخیر، دوستان زحمت بسیاری کشیده و اصلاحاتی انجام داده‌اند. در گذشته که ما درس می‌خواندیم، متن کتاب درسی ما درباره شخصی خارجی بود که وقتی سد سوراخ شده بود، دست خود را در سوراخ کرده بود. بعدها یک مثال پیدا کردیم که عزیزی در ایران، جلوی قطار، لباس خود را آتش زده بود. صدها درد فرهنگی در جامعه است که می‌تواند در قالب قصه، در کتاب‌های درسی بیاید یا درباره آن فیلم طنز ساخته شود و مخاطب فراوانی هم داشته باشد. جلوی بسیاری از پنجره‌های روبه خیابان می‌شود یک گلدان گذاشت که خانواده‌ها از آن نگهداری کنند و آن را آب دهند و مردم شهر از زیبایی آن استفاده کنند. شهرداری هم هر سال، مثلاً به هزار خانواده جایزه دهد؛ این‌گونه که از بیرون، زیباترین خانه را انتخاب کند و از آن عکس بگیرد و به آن خانواده جایزه دهد یا یک شب در تلویزیون، آن خانه را نشان دهد. در ژاپن، چنین مسابقات محلی وجود دارد که اگر پنجره خانه‌ای اول شود، علاوه بر دریافت جایزه، برنده می‌تواند سالیانه هنگام پرداخت عوارض مالیاتی، سی درصد تخفیف بگیرد؛ بدین صورت، همه مردم در زیباسازی شهر نقش ایفا می‌کنند. طبیعتاً اگر خانواده‌ها برای گلدان بیرون پنجره خانه خود زحمت بکشند، در پارک هم اجازه نمی‌دهند بچه‌ها گل‌های پارک را لگد کنند. همچنین در هر جای شهر که امکان پذیر است، مردم می‌توانند یک درخت بکارند و از آن مواظبت کنند. وجود این درخت در تلطف هوای شهر مؤثر است.

می‌خواهم بگویم وقتی مقام معظم رهبری می‌گویند همه مدیران ما در بخش‌های اقتصادی و قضایی و نظامی باید رویکرد فرهنگی داشته باشند، منظور ایشان این نیست که فقط نماز جماعت ظهر برگزار کنند؛ بلکه منظور این است که وقتی می‌خواهید مردم را در کاری مشارکت دهید، باید بر اعتقادات و الگوهای رفتاری و ذهن آن‌ها کار کنید تا نحوه اندیشیدن آن‌ها مسائل و مشکلات دیگر را نیز حل کند. برای این کار، باید از اندیشمندان دعوت به همکاری کنیم و مهم‌تر این است که اندیشمندان بتوانند به راحتی سخن بگویند.

علت تأکید من بر این موضوع این است که تملق‌گویی و تملق‌پذیری در ایرانیان زیاد است؛ مثلاً اگر فردی در جلسه‌ای رسمی، از تصمیمات ناصحیح یک مسئول سخن بگوید، اگر برای خود آن مسئول هم مهم نباشد، برگزارکنندگان جلسه با رئیس دفتر آن مسئول به او تذکر می‌دهند. چنین معضلاتی مانع می‌شود که تصمیم‌گیری مدیران ما علمی باشد و رشد در جامعه اتفاق افتد.

نظر شما راجع به بسته پیشنهادی شورای عالی انقلاب فرهنگی برای ارتقای سبک زندگی اسلامی ایرانی چیست؟ آیا این بسته‌ها ظرفیت عملی شدن در سطح اجتماع را دارند یا خیر؟

کار شورای عالی انقلاب فرهنگی تولید همین سندهاست؛ اما این سندها وقتی کاربرد دارند که علاوه بر

یکی از عللی که در کشور ما مسائل فرهنگی دنبال نمی‌شود و عقیم می‌ماند، همین مسئله است: هر مدیر تلقی خاصی از فرهنگ و کار فرهنگی دارد و می‌خواهد آن را بر حوزه کاری خود حاکم کند و از آنجا که مدیر قبلی هم تلقی خود را در شورای بالاتر به تصویب نرسانده است، این موقعیت برای مدیر جدید فراهم می‌شود.

سیاست‌های کلی، سیاست‌های جزئی‌تر آن‌ها نیز مشخص شود. همچنین رسالت‌ها نیز در شورای عالی انقلاب فرهنگی این است که تلاش کنیم و آنچه دریافت کرده‌ایم، به مدیران انتقال دهیم. ما باید فضایی ایجاد کنیم که مدیران، این سیاست‌ها را باور کرده و اراده کنند که آن را به‌اجرا درآورند. شورا هم باید بر کار آنان نظارت کلان داشته باشد تا سیاست‌ها عملی شود و اگر عملی نشد، بررسی کند که اشکال در سیاست بوده است یا در انتقال نادرست آن به مدیر. سیاست‌گذاری عبارت است از: شناخت مسئله، پیدا کردن راه‌حل، تبدیل کردن آن به راهکار اجرایی، ابلاغ آن به دستگاه اجرایی و نظارت بر اجرا. اما ما فکر می‌کنیم که سیاست‌گذاری جمله‌ای کلی است؛ در حالی که این کار قدم اول سیاست‌گذاری است. بحمدالله، دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی به این باور رسیده است؛ لذا برای اسنادی که می‌نویسد، سازوکارهای اجرایی و نظارتی هم پیش‌بینی می‌کند که این اسناد، ضمانت اجرایی نیز پیدا کنند. اما مشکلات فرهنگی به گونه‌ای نیست که فقط با ابلاغ دستور و نامه حل شود؛ بلکه باید تلاش کنیم تا آنچه به‌عنوان سیاست به آن رسیده‌ایم، باور ذهن مدیران شود و این کار، مستلزم تعامل و روابط نزدیک و متقابل است.

آیا به‌جز شورای عالی انقلاب فرهنگی، نهادها و دستگاه‌های فرهنگی دیگر در خصوص سبک زندگی، برنامه مدون و درخور نشر ارائه کرده‌اند که امیدی به عملیاتی شدن آن باشد؟

برای بزرگ‌ترین ساختار فرهنگی ما که آموزش و پرورش است، به‌صورت خاص، طرح تحول بنیادین نوشته شده است. منظور از اصلاح سبک زندگی در آموزش و پرورش، همان سند تحول آموزش و پرورش است. مشکلی که شما مطرح می‌کنید، مشکل بجایی است. می‌دانید که مدیران ما موقتی هستند و در هر انتخابات تغییر می‌کنند. در صورتی که در همه دنیا، مدیران شاخه سیاسی دارند و با تغییر هر دولت، فقط یک یا دو معاون تغییر می‌کند. علت آن هم این است که هیچ‌کس بر اساس سلیقه خود کار نمی‌کند و مدیران اجرایی موظف‌اند قوانین برآمده از مطالعات کارشناسی شده را اجرا کنند. بنابراین، لازم نیست وزیر همه معاونان را عوض کند و یک سال طول بکشد تا مدیران بفهمند که کجا آمده‌اند. یک سال دیگر هم طول می‌کشد تا نسبت فعالیت خود با مسائل فرهنگی جامعه را بفهمند؛ اما همین که از نظر علمی به مدیری بالغ تبدیل می‌شوند و یاد می‌گیرند که با تصمیم‌گیری‌های خود در اقتصاد و محیط‌زیست به فرهنگ آسیب نزنند، دوباره تغییر می‌کنند. یکی از عللی که در کشور ما مسائل فرهنگی دنبال نمی‌شود و عقیم می‌ماند، همین مسئله است: هر مدیر تلقی خاصی از فرهنگ و کار فرهنگی دارد و می‌خواهد آن را بر حوزه کاری خود حاکم کند و از آنجا که مدیر قبلی هم تلقی خود را در شورای بالاتر به‌تصویب نرسانده است، این موقعیت برای مدیر جدید فراهم می‌شود. اگر مدیران قبل تلقی خود را در شورای بالاتر به‌تصویب می‌رسانند، دلیل اتخاذ سیاست‌های آنان مشخص می‌شد. مثلاً باید توضیح می‌دادند که ساخته شدن سرای

محلّه برای پاسخ به چه نیازی بوده و در آن، چه کارهایی انجام می‌شده است که مدیر بعدی علت ساخت و وظیفه آن را بفهمد تا اگر خواست آن را تغییر دهد، همین مسیر علمی را طی کند و با دلایل منطقی و نه سلیقه شخصی، کار کردن آن را تغییر دهد. بنابراین، اولین قربانی جابه‌جایی‌های مدیریتی، مسائل فرهنگی هستند.

به‌نظر شما، جامعه ایرانی در خصوص تحقق سبک زندگی مطلوب اسلامی ایرانی چه ظرفیت‌هایی دارد که تا امروز، کمتر از آن بهره برده است؟

ظرفیت ما دین اسلام است و ما تا به حال، از بخش ناچیزی از این ذخیره استفاده کرده‌ایم. تفاوت حضرت امام با بقیه مراجع این بود که ایشان از ظرفیت بخش

اجتماعی اسلام بهره برد که بقیه مراجع قرن‌ها به آن ظرفیت بی‌توجه بودند؛ اما امام با همان ظرفیت توانستند جامعه را به حرکت درآورند. اکنون هم همین‌طور است. شهردار خوب باید دو کار انجام دهد: یک کار این است که گروه معاونان خود را به شهرهای بزرگ دنیا بفرستد تا تحقیق کنند آن‌ها چطور پارک یا شهر می‌سازند و از تجربیات آن‌ها استفاده کند؛ دوم اینکه به‌موازات این کار، از مدیران خود بخواهد که در همه کتاب‌های تاریخ اسلام، هر چه راجع به شهرسازی نوشته شده است، استخراج کنند و سپس از آن‌ها بخواهد نتیجه این دو تحقیق را باهم مقایسه کنند. برای مثال، در مبانی اسلامی آمده است که مسلمان حق ندارد از چهل همسایه خود بی‌اطلاع باشد و اگر بی‌اطلاع باشد، مسلمان نیست. باید تحقیق کنیم که ارتباط این حدیث و معماری خانه‌ها باهم چگونه است. همچنین، در اسلام آمده است که اگر نمی‌توانید راه بروید، سینه‌خیز به مسجد بروید و نماز جماعت برگزار کنید؛ زیرا ثواب نماز جماعت بیش از ده نفر را فقط خود خدا می‌داند. معنای این حدیث این است که آن قدر مسجد داشته باشیم که افراد با پنج دقیقه پیاده‌روی از خانه، به مسجدی زیبا برسند.

همچنین باید امکانات دیگری هم وجود داشته باشد؛ مثل سالن‌های بازی و تئاتر و سالن‌های نمایش فیلم نزدیک محل مسجد و وابسته به مسجد که جوانان و نوجوانان با رغبت به مسجد بروند و در آنجا سرگرم باشند و هنگام نماز، نماز جماعت هم بخوانند و بعد از آن، دوباره سرگرم تئاتر یا بازی شوند. ارتباط مثنوی اسلامی و احادیث با معماری همین است. این ذخیره‌های تاریخی و دینی است که در حال حاضر، از آن استفاده نمی‌کنیم؛ اما می‌توانیم آن را به‌روز کنیم. در طول تاریخ، بخشی از عالمان دینی این کار را انجام داده‌اند؛ مثلاً میدانی مثل میدان امام را در اصفهان و یزد و شیراز ساخته‌اند. هر کدام از این ذخایر دینی و تاریخی، فلسفه‌ای دارند که باید آن را کشف کرد و امروز، از آن‌ها بهره گرفت. ذخیره دیگر این است که اساساً دین فطری است و همه انسان‌ها در فطرت خود، خدا و قیامت و پیغمبر (ص) را قبول دارند. از درون این ذخایر اعتقادی می‌توان رفتارهای انسانی را خارج کرد؛ البته مشروط بر اینکه مدیران ما این ذخایر را کشف کرده و از آن‌ها استفاده کنند. برای مثال، همه کارگرهایی که در بخش‌های مختلف کار می‌کنند، انسان هستند و فطرت پاک دارند و اگر احساس کنند که مدیرشان سالم و دلسوز است و نمی‌خواهد از آن‌ها بهره‌برداری تبلیغاتی کند، از نفس خدمت به مردم راضی هستند؛ یعنی مدیران ما باید از ذخیره فطری مردم استفاده کنند و از آن، برای خدمت به مردم بهره ببرند. برای نمونه، کارمندان ادارات خارج از کشور رفتار بسیار خوبی با مردم دارند و با لبخند، مشکل آن‌ها را حل می‌کنند؛ اما کارمندان ایرانی بدخلق هستند؛ زیرا مدیر برای این موضوع کاری انجام نداده است و این فرهنگ سازمانی نادرست از گذشته به ارث رسیده است. مدیر باید هزینه کند و استاد دعوت کند و کارمندان خود را آموزش دهد. باید روی این مسائل کار کنیم و نباید از کنار آن‌ها به‌سادگی رد شویم.

کار فرهنگی فقط این نیست که در فرهنگ‌سراها تئاتر نمایش دهیم؛ بلکه باید اول، مشکل را شناسایی کنیم، سپس، تئاتری با این موضوع نمایش دهیم؛ مثلاً نمایش دهیم که مردم در ضمن تفریح کردن یاد بگیرند قانون هم مثل آموزه‌های دینی لازم‌الاجراست. همچنین، باید برای افرادی که دستورالعمل و آیین‌نامه می‌نویسند هم تئاتر ساخته شود. آن‌ها هم باید یاد بگیرند که این قدر ساده دستورالعمل ننویسند و سعی کنند که دستورالعمل‌های آن‌ها پخته‌تر و سنجیده‌تر شود. پس باید همه رابطه‌ها را مطالعه و اصلاح کرد. بنابراین، ذخیره دومی که باید به آن توجه کنیم، همین ظرفیت‌های فطری انسانی و ویژگی‌هایی است که در فرهنگ ما ایرانیان وجود دارد. این اعتقاد وجود دارد که ایرانیان آمادگی کار جمعی

الگوی پیشرفت اسلامی ایرانی و مهندسی فرهنگی، سبک زندگی اسلامی ایرانی، تولید علوم انسانی بومی و اسلامی و تحول بنیادین در آموزش و پرورش مجموعه تذکرات مهمی است که مقام معظم رهبری در قالب رهنمودهای کلان مطرح کرده‌اند که اگر این‌ها را عملیاتی کنیم، امکان موفقیت ما بسیار بیشتر خواهد شد.

ندارند؛ در صورتی که ما با روش‌های نادرست، چنین ذهنیتی را به‌وجود آورده‌ایم. برای مثال، معلمان بعد از امتحان، نمرات بچه‌ها را از اول تا آخر فهرست می‌کنند. وقتی که نام یک دانش‌آموز به‌عنوان نفر اول اعلام می‌شود، یاد می‌گیرد که اگر معلوماتی دارد، به کنار دستی خود یاد نهد؛ چون ممکن است که او نفر اول شود. اما اگر معلمان ما به گروه نمره دهند و گروه نمره ۱۷ کسب کند، دانش‌آموزی که همیشه نمره ۲۰ می‌گرفته، تلاش می‌کند که هر چه آموخته است، به بقیه گروه نیز یاد دهد. بعد از یک یا دو سال تلاش گروهی، این کار ملکه ذهن دانش‌آموزان می‌شود که دیگر به‌صورت فردی کار نکنند و هر چه بلد هستند، به هم یاد بدهند؛ یعنی به‌وجود آمدن این ذهنیت نادرست که ایرانیان فردگرا هستند، تقصیر مدیران است که با روش‌های خود، فردگرایی را آموزش می‌دهند.

خوب است توجه کنیم که در پارک‌ها، تعداد بسیاری افراد بازنشسته وجود دارند که بسیار با تجربه‌اند و می‌توان تجربیات آن‌ها را برای حل مسائل جامعه سازمان‌دهی کرد. برای مثال، می‌توان برای دبیران و ناظران و مدیران بازنشسته مدارس که سال‌ها با نوجوانان و جوانان کار کرده‌اند و حالا در پارک شطرنج بازی می‌کنند، یک دوره آموزش مشاوره‌ای برای جوانان برگزار کرد. در این صورت، این افراد احساس می‌کنند که امین هستند. ممکن است جوانی عاشق یا حتی معناد شده باشد و نتواند یا ترسد با پدر خود مشورت کند. در این صورت، می‌تواند با این افراد پدران صحبت کند و از آن‌ها مشاوره بگیرد. همچنین، می‌توان برای چنین افرادی دستمزد مختصری هم پیش‌بینی کرد؛ زیرا برای همان فرد بازنشسته هم حل کردن مشکل یک جوان بسیار بهتر از شطرنج بازی است. نکته جالب این است: حرف‌هایی که ما می‌گوییم، با اینکه برای خود ما عادی و تکراری و خسته‌کننده شده است، در دنیا حرف‌هایی نو محسوب می‌شوند. یکی از دلایلی که اندیشمندان کشورهای جهان سومی به ایران می‌آیند، این است که می‌خواهند بدانند ما با این حرف‌های زیبایی که می‌گوییم و می‌خواهیم مستقل باشیم و به استکبار جهانی وابسته نباشیم، در عمل چه کاری انجام می‌دهیم. در حال حاضر، دیگر متوجه شده‌اند که ما سی سال است که روی پای خود ایستاده‌ایم و همواره توسعه پیدا کرده و به قدرتی منطقه‌ای تبدیل شده‌ایم. بنابراین، امروز حرف‌های ما در دنیا مشتری پیدا کرده است. همچنین، برای آنان جالب خواهد بود که ما چگونه توانسته‌ایم با وجود استکبار جهانی، باز هم پیشرفت علمی و فناوری و ماندگاری نظام سیاسی خود را داشته باشیم. بنابراین، ما باید در مقابل این استقبال جهانی حرفی برای گفتن داشته باشیم؛ مثلاً باید بگوییم که توانسته‌ایم پارک‌های بومی یا مسجدهای مناسب با موقعیت روز طراحی کنیم و اکنون هم آن‌ها را ساخته‌ایم.

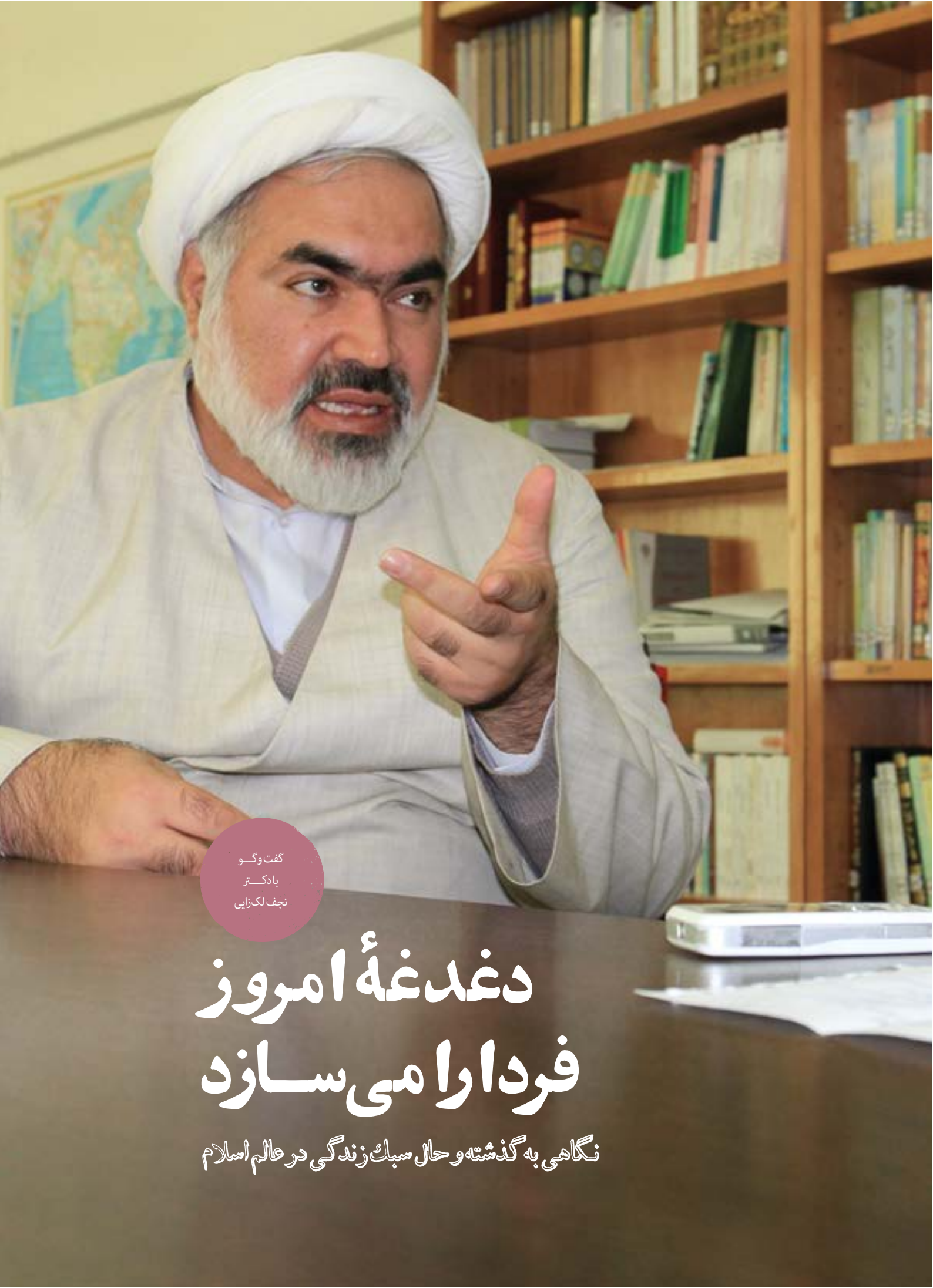
در این مسجد، همه اهالی محل همدیگر را می‌بینند، از مسائل و مشکلات هم باخبرند، صندوق وام ازدواج درست کرده‌اند و دختران و پسران محل را در چارچوب‌های اسلامی برای ازدواج به هم معرفی می‌کنند، برای جوانان بیکار، اشتغال مناسب پیدا کرده و به آنان معرفی می‌کنند یا برای وام‌دادن به جوانان بیکار و افراد گرفتار، صندوق قرض‌الحسنه تأسیس کرده‌اند. با این کارها دیگر ممکن نیست که در خانه‌ای، پیرزن تنهایی بمیرد و مدت‌ها بعد، همسایگان از مرگ او مطلع شوند؛ زیرا با چنین سازمان‌دهی خوبی، جوانان محل نوبتی و هفته‌ای یک روز، به پیرمردها و پیرزن‌های تنهایی محل سر می‌زنند و از حال آنان باخبر می‌شوند. همچنین خانواده‌های بی‌بضاعت محل با مراعات مسائل شرعی و حفظ آبرویشان تحت پوشش و نظارت قرار می‌گیرند. این سازمان‌دهی‌های کاملاً مردمی می‌تواند حول مسجد شکل بگیرد؛ البته مشروط بر اینکه روحانی با درآمد متوسط که خانه‌ای برای او در محل پیش‌بینی شده باشد، برای این کار انتخاب شود و این خدمات را مدیریت کند. الان ما مدرسه‌های خوبی ساخته‌ایم که از بعد از ساعت تعطیل شدن مدارس، در آن‌ها بسته می‌شود؛ در حالی که ممکن است بچه‌ها در پارک برای یک زمین والیبال کوچک با هم دعوا کنند. می‌بینیم که در پارک‌ها، معنادان بیکار و رها هستند؛ در صورتی که در حیاط مدارس ما یک درخت هم وجود ندارد. وقتی تمام این امور را از هم جدا کنیم، مشخص است که بهر هوری هر کدام از منابع کم می‌شود؛

حال آنکه همه این منابع می‌توانستند با هم کار کنند. می‌شود که درهای مدارس از ساعت چهار عصر تا ده شب باز باشد و جوانان محل آنجا جمع شوند و دبیری هم به آنان مثلاً قصه‌خوانی و قصه‌نویسی آموزش دهد و دیگر مادران و پدران در تابستان، برای بیکاری نوجوانان خود ناراحت نباشند. این راهکارها همه ذخایر فرهنگی موجود در فرهنگ ماست که اگر آن‌ها را شناسایی نکنیم و از آن‌ها بهره نبریم، آرام آرام از بیسن می‌روند. ذخیره فرهنگی دیگر، احترامی است که ما برای بزرگ‌ترها و روحانیون قائل هستیم که باید آن را نیز باز تولید کنیم و از آن در حل و فصل مسائل اجتماعی بهره ببریم. ذخیره دیگر، ایامی مثل روز عاشورا و ماه مبارک رمضان است. مردم در این زمان‌ها به‌طور اتفاقی و در مجموع، آمادگی تحولات فرهنگی را دارند و ما باید بتوانیم از این همه آمادگی و اخلاص و عشق به امام حسین (ع) به‌خوبی بهره‌برداری کنیم؛ یعنی در چنین موقعیت‌هایی که مردم همه کارهای خود را رها می‌کنند و به مسجد محل می‌آیند، با کمک منبرهایی قوی حضور آنان را به حضوری دائمی تبدیل کنیم. از جمله ذخایر دیگر ما، حرم مطهر امام زراغ) و بارگاه سایر امامزاده‌هاست که نقش عظیمی در حفظ فرهنگ ما ایفا می‌کنند؛ مثلاً امامزاده صالح (ع) در سلامت منطقه تجریش تأثیر بسیار مهمی گذاشته است و می‌گذارد. بنابراین، نقش فرهنگی آن باید توسعه پیدا کند تا بتوانیم از آن حداکثر استفاده را ببریم. البته با کمک مردم، اقدام‌های کوچکی برای آن انجام شده است؛ در حالی که می‌توانست یک طرح برای آن ایجاد شود. البته این موضوع برای حرم حضرت عبدالعظیم (ع) هم صادق است. این ذخایر برای اصلاح فرهنگی ما بسیار مهم هستند. مسئله دیگر این است که نسل جوان مادرند تحصیل کرده می‌شوند که این تحصیل کرده‌بودن ظرفیتی جدید به‌وجود می‌آورد؛ زیرا افراد تحصیل کرده بیشتر، آمادگی پذیرش حرف‌های عقلانی و منطقی را دارند و انتظارات آنان نیز افزایش می‌یابد.

جمع‌بندی کلی خود را درباره کلیت تحقق سبک زندگی اسلامی ایرانی بفرمایید.

سبک زندگی ایرانی اسلامی یعنی اینکه ما تمام ابعاد زندگی اعم از لباس پوشیدن، غذا خوردن، معماری، شهرسازی، تعاملات روزمره، حمل و نقل و به‌صورت خلاصه، همه جزئیات زندگی خود را بازنگری کنیم و آن‌ها را با ارزش‌های اصیل اسلامی و ایرانی خود انطباق دهیم. اگر این مفهوم از سبک زندگی اسلامی ایرانی پذیرفته شد، نقش و تأثیر شهرداری‌ها در تغییرات سبک زندگی به‌واسطه تأثیرات متنوع و گسترده‌ای که از طریق شهرسازی و معماری می‌گذارند و خدمات مختلفی که عرضه می‌کنند، برجسته خواهد شد.

یک پرسش مهم این است: شهرداری‌ها در چند دهه اخیر در کنار خدمات فرهنگی و ارزشمند خود، چه آسیب‌هایی به سبک زندگی اسلامی ایرانی وارد کرده‌اند؟ این پرسش باید در همه شهرداری‌ها در معرض توجه قرار گیرد و بیشتر به آن توجه شود تا از این به بعد، افربخشی خدماتی که در حوزه فرهنگ ارائه می‌دهند، ارتقا پیدا کند. واقعاً نقش شهرداری‌های کشور ما در تقویت سبک زندگی اسلامی ایرانی کم نیست؛ ولی بعضاً به این موضوع فکر نمی‌کنند که در حال حاضر، ساختارها و سازمان‌ها و نظام‌های تصمیم‌گیری ما برای اصلاح خود چه کمبودهایی دارند؛ در صورتی که باید از تعدادی اندیشمند بخواهند که کارهای آنان را نقد کنند. امثال من به عملکرد شهرداری‌های کلان‌شهرها انتقاداتی دارند که مصلحت نمی‌بینند در افکار عمومی آن‌ها را بیان کنند؛ زیرا فرض ما این است که این عزیزان زحمت کش، متدین و انقلابی هستند و با روحیه جهادی برای کشور زحمت می‌کشند. پس ما حق نداریم افکار عمومی را درباره این عزیزان خراب کنیم؛ اما اگر با آن‌ها خصوصی صحبت کنیم، راحت‌تر هستیم و ممکن است آن‌ها هم پاسخ‌هایی داشته باشند. اگر حتی کار کرد و تصمیمات شهرداری ۱۰ درصد هم اصلاح شود، تحولات بسیار بزرگی در اداره شهرها رخ می‌دهد و اگر همه شهرداری‌ها یاد بگیرند که یک گروه منتقد درست‌کنند و به صحبت‌های آن‌ها گوش دهند و از اینکه عیب آن‌ها گفته شود، ناراحت نشوند، شاهد تغییرات مهمی در سبک زندگی خواهیم بود.



گفت وگو
با دکتر
نجف لکزایی

دغدغه امروز فردا را می سازد

نگاهی به گذشته و حال سبک زندگی در عالم اسلام

نجف لک‌زایی در سال ۱۳۴۸ در استان سیستان و بلوچستان متولد شد. وی که عضویت در هیئت علمی گروه علوم سیاسی مؤسسه آموزش عالی باقرالعلوم (ع)، عضویت در اتاق فکر و شورای راهبردی رادیو معارف و سردبیری فصلنامه «علوم سیاسی» را در کارنامه دارد و رئیس مرکز تحقیقات حکومت اسلامی دبیرخانه مجلس خبرگان نیز بوده است، هم‌اکنون رئیس پژوهشکده علوم و اندیشه سیاسی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی است. ایشان هم‌زمان با تحصیل در حوزه علمیه، که از سال ۱۳۶۰ آغاز شده، موفق شده است تحصیلات دانشگاهی خود را نیز در رشته علوم سیاسی در مقاطع کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکتری ادامه دهد. در گفت‌وگویی که با دکتر لک‌زایی داشتیم، سعی کردیم ضمن بررسی نسبت سبک زندگی با ابعاد مختلف هویت دینی مسلمانان و تمدن آنان، نمودهایی از سبک زندگی اسلامی را در تمدن اسلامی و نیز در فرهنگ قرآن و معصومین (ع) بررسی و تبیین نماییم.

سبک زندگی اسلامی را در دنیای امروز چگونه می‌بینید؟

هر مکتب و آیینی در سه حوزه مداخله می‌کند تا بتواند زندگی را طبق میل خود سازمان‌دهی کند. حوزه اول، حوزه فکر، اندیشه، باور و ارزش‌هاست که به آن حوزه باطنی می‌گوییم. حوزه دوم، حوزه رفتارهاست و حوزه سوم، محل‌های مادی نام دارد. به‌عنوان مثال، هنگامی که کسی می‌خواهد اسلام را بپذیرد، باید شهادتین بگوید. با این کار، تمامی احکام اسلام بر او جاری می‌شود. این همان حوزه اول است؛ یعنی فرد به یک‌سری باورها مثل توحید، معاد و نبوت معتقد می‌شود. اما ممکن است این باورها و افکار و اندیشه‌ها به ساحت عمل و رفتار سرایت نکند. ما زمانی می‌فهمیم که این فرد واقعاً اسلام آورده است که رفتارهای او نیز دینی و اسلامی شود. مثلاً نماز بخواند، روزه بگیرد، به حج برود و... سطح بالاتر از این، هنگامی است که من وارد شهری می‌شوم و می‌خواهم بفهمم مردم این شهر مسلمان هستند یا خیر؟ محل‌های مادی در اینجا به ما کمک می‌کنند. محل‌های مادی، عنصر یا عناصری است که وجود مستقل دارند، ولی نمایانگر یک رفتار یا اعتقاد است. مثلاً اگر ببینیم در این شهر مساجدی وجود دارد، پی می‌بریم که در این شهر مسلمان وجود دارد. بنابراین آن فرد با شهادتین، باطن خود را تغییر داده، با نماز خواندن، رفتار خود را بروز داده و اگر مسجدی بسازد تا نماز خود را در آنجا بخواند، محل‌های مادی با علامت دینی تولید کرده است که در هر کجای دنیا این را به‌عنوان علامت مسلمانی می‌شناسند. حجاب خانم‌ها را نیز یک محل مادی می‌دانیم.

حال اگر اسلام را یک دین کامل می‌دانیم، باید بپذیریم که این دین، هم در عرصه باطنی مجموعه منسجمی از نظام باورها را ارائه می‌دهد، هم در مجموعه رفتار، نظام منسجمی از نظام رفتاری را تجویز می‌کند و هم در حوزه محل‌های مادی، محل‌های مادی متناسب با منظومه‌های باطنی و رفتاری را ارائه می‌دهد. اگر ما یک نگاه سیستمی و نظام‌مند به اسلام داشته باشیم، نمی‌تواند هیچ بخشی از این‌ها را بیرون از دایره سیستمی خود بگذارد.

تهاجم‌هایی که در دنیا از یک مکتب به مکاتب دیگر صورت می‌گیرد، به دو صورت است. گاهی تهاجم از بنیاد شروع می‌شود و در ساحت باورها شکل می‌گیرد. تغییر در باورها نیز منجر به تغییر در رفتار و محل‌های مادی او می‌شود. مثلاً هنگامی

که فرد آموزه‌های اسلامی را کنار گذاشت، نماز خواندن و حجاب او نیز دچار اختلال می‌شود و سرانجام مسجد ساختن او نیز دچار اختلال می‌شود. گاهی نیز حمله به لایه‌های ظاهری است؛ یعنی نمادسازی و محل‌های مادی متناسب با آن مکتب را تحت الشعاع قرار می‌دهد. مثلاً سبک معماری، سبک زندگی خانوادگی یا سبک تغذیه او را مورد تهاجم قرار می‌دهد.

در یک سیستم جامع دینی، باید به هر دو بخش توجه کرد؛ یعنی اگر می‌خواهیم به سمت تمدن‌سازی دینی برویم که تکمیل این سه لایه است، باید در سطح فردسازی، جامعه‌سازی و خانواده‌سازی، اقتصادی و فرهنگی و سایر سطوح و نهادهای اساسی، کار کنیم. در این صورت، می‌توانیم بگوییم ما بسته اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و... خود را داریم و به هر اندازه که دچار اختلال شویم، پیشروی و پیشگامی مکاتب دیگر قطعی است.

امروز بسته کاملی در این حوزه‌ها از سوی مکاتب رقیب در حال ارائه است و لذا می‌تواند در فضای جامعه اسلامی در کل دنیا تأثیر بگذارد و اگر مسلمان‌ها به فکر نیفتند و بسته خود را ارائه ندهند، به مشکل برخورد می‌کنند. به‌عنوان مثال، در نظام شهرسازی قدیم ما، مرسوم بوده که مسجد جامع یا عتبه مقدسه، مرکز و قلب شهر می‌شده، اما ممکن است در سیستم‌های وارداتی، شهرکی بسازیم که اصلاً مسجد ندارد و بعداً به فکر ساختن مسجد برای آن بیفتیم.

همچنین در سیستم قبلی خودمان، همه کارها حول مسجد می‌چرخید؛ یعنی مسجد مکتب و مدرسه بود، محل تجمع بود و به‌صورت شبانه‌روزی باز بود، ولی در اثر تهاجم محل‌های مادی بیگانه به فرهنگ و سبک

زندگی ما، ممکن است به سمت فرهنگ‌سراها برویم که به هیچ‌عنوان معنای دینی ندارند یا حداقل به لحاظ قداست، خنثی هستند. مثلاً هنگامی که در فرهنگ‌سرا برنامه اجرا می‌کنید و به وقت نماز برخورد می‌کنید، چه کار می‌کنید؟ ولی اگر در کنار مسجد، مراکز فرهنگی و هنری نیز می‌ساختیم، هنگام نماز مردم به مسجد مراجعه می‌کردند و نمودهای فرهنگ دینی بلا تکلیف نمی‌ماند.

ما می‌توانیم سبک زندگی اسلامی را از زندگی و سیره معصومین استخراج کنیم، زیرا اگر دینی ادعای جهان‌شمولی و فرازمانی و فرامکانی بودن دارد، باید بتواند در عرصه باورها و رفتارها و سبک زندگی، اصول و ضوابطی را به ما بدهد تا زندگی خود را در سه سطح باورهای ذهنی و رفتارهای

**در عرصه معماری،
خانه‌ها بیرونی و
اندرونی داشته
است. یا اینکه بخشی
از خانه را به گونه‌ای
سازمان‌دهی می‌کردند
که رعایت محرم و
نامحرم انجام شود، ولی
با ورود سبک زندگی
غربی، مباحث مربوط
به محرم و نامحرم در
ساختمان‌سازی رعایت
نمی‌شود.**

ظاهری و محمل‌های مادی تنظیم کنیم. البته قرآن و سیره اهل بیت، در صدد بیان ریز مسائل نیست، بلکه به دنبال ارائه چارچوب‌های کلی به ماست و عقل و تجربه نیز معتبر خواهد بود. همین آموزه‌ها به ما می‌گوید که کجا می‌توانیم به عقل رجوع کنیم و کجا باید به تجربه رجوع کنیم و چگونه از این میان، سبک زندگی خود را سامان دهیم.

لطفاً نمونه‌هایی از سبک زندگی را که برگرفته از اصول کلی قرآن و سنت است بیان فرمایید.

مثلاً در مورد حجاب، دین حدود پوشش زن مسلمان را به ما می‌گوید، ولی این را که جنس یا رنگ این پارچه چگونه باشد به ما نمی‌گوید. البته گاهی اوقات ملاک‌هایی را به ما می‌دهد. مثل اینکه از شعائر دشمنان خود استفاده نکنید.

مثال دیگر، نظام‌های آموزشی قدیم است که معمولاً بر روی وقف استوار بود، جنبه مدنی داشت و جنبه دولتی نداشت. علاوه بر این، جنبه بین‌المللی داشت و هر کس از هر نقطه دنیا تمایل داشت، می‌توانست وارد این مدرسه‌ها بشود و در آنجا تحصیل کند و حتی مبلغی نیز به عنوان شهریه ثابت به او پرداخت می‌شد که الآن به آن بورسیه می‌گویند. همچنین در تمدن اسلامی، کتابخانه‌های شبانه‌روزی فراوانی در کنار مدارس علمیه داشتیم و دانشمندان بزرگی

در این سیستم تربیت می‌شدند. الآن ما از این

سیستم دور شده‌ایم و حتی سیستم‌های

وارداتی را نیز درست اجرا نکرده‌ایم. در

سیستم بهداشت، دارالشفاء داشتیم

که کاملاً مبتنی بر سیستم مدنی

و موقوفات بود. حکیم نیز شفاء را

کاملاً از جانب خدا می‌دانست

و لذا بیمارستان، دارالشفاء نام

داشت و درمان بیمار منوط به

پرداخت پول نبود، هر چند که

خود مردم پولی پرداخت می‌کردند.

بنابراین حکیم هم انسانی الهی بود و

هم طیب بود و برای انجام تکلیف دینی،

بیمار را با توکل به خدا و به اذن الهی درمان

می‌کرد، ولی ما با تقلیدی که از غرب انجام دادیم،

پزشکی را به عرصه رقابت‌های مالی گسترده تبدیل کرده‌ایم.

در عرصه معماری نیز خانه‌ها بیرونی و اندرونی داشتند. یا اینکه بخشی

از خانه را به گونه‌ای سازمان‌دهی می‌کردند که رعایت محرم و نامحرم

انجام شود. ولی با ورود سبک زندگی غربی، مباحث مربوط به محرم و

نامحرم در ساختمان‌سازی رعایت نمی‌شود و لذا صاحب خانه و مهمان

در رنج هستند. در خانواده و تشکیل خانواده نیز هنگامی که دختر و پسر

از دواج می‌کردند، تعاون برقرار بود و اعضای دور و نزدیک این فامیل

پولی را جمع می‌کردند و به آن‌ها می‌دادند تا زندگی خود را شروع کنند.

به لحاظ مسکن نیز اتاقی در کنار اتاق پدر و مادر ساخته می‌شد. ولی

الآن کاری کرده‌ایم که هر روز سن از دواج بالاتر می‌رود. در سیستم

دولت‌سازی اسلامی، دولت سبک بود و هنگامی که چیزی وارد

بیت‌المال می‌شد، تلاش می‌شد تا همان روز به دست مردم برسد. ولی

الآن دولت به حدی سنگین است که به وظایف اصلی خود نمی‌رسد. مثلاً

خود دولت سیستم حمل و نقل عمومی را به عهده دارد. این در حالی است

که در سیستم اسلامی گفته می‌شود خود مردم حافظ حکومت هستند.

امروزه نیز حضرت امام و رهبر انقلاب تأکید داشته‌اند که کارها به دست

مردم سپرده شود. بنابراین شجره طایفه اسلامی، که نمونه عالی آن در

زندگی معصومین (ع) متجلی شده، میوه‌هایی را به ثمر می‌رساند که از

آن شجره خبیثه به دست نمی‌آید. ما باید این شجره طایفه را به صورت یک بسته کامل ببینیم و اگر می‌خواهیم زندگی ما روز به روز دینی‌تر شود و مورد رضایت حق تعالی قرار گیرد، باید از آن ملاک‌ها بیشتر تبعیت کنیم. لازمه این کار نیز این است که ما به آموزه‌ها، از منظر خانواده‌سازی، جامعه‌سازی، تشکل‌سازی، سیستم‌سازی و دولت‌سازی هم توجه کنیم و این عدم تعادلی که وجود دارد و بیشتر مباحث اخلاقی و دینی ما با نگاه‌های فردی ارائه شده است را جبران کنیم. در واقع گاهی سؤال ما این است که شاخص‌های یک فرد مسلمان چیست و گاهی نیز می‌پرسیم شاخص‌های جامعه اسلامی در عرصه اقتصادی و فرهنگی چیست؟ مثلاً اگر در یک جامعه اسلامی بی‌سواد وجود داشته باشد، مطلوب است یا خیر؟ زیرا شاخص جامعه اسلامی تزکیه و تعلیم است. بنابراین نه تنها نباید بی‌سواد وجود داشته باشد، بلکه افراد باید در بالاترین سطوح علمی قرار داشته باشند. در هر یک از حوزه‌ها باید کار کرد و شاخص‌های مطلوب آن را استخراج کرد. مثلاً در مورد سیستم قضایی، نظام بهداشتی، دولت اسلامی و... باید کار کرد و تأثیرات این‌ها را بر زندگی افراد بررسی نمود، زیرا هر دو طرف بر یکدیگر اثر می‌گذارند؛ یعنی نظام قانون‌گذاری ما بر سبک زندگی اثر می‌گذارد و سبک زندگی ما نیز بر نظام قانون‌گذاری ما اثر خواهد گذاشت.

راهکارهای چنین تلاشی چیست و چگونه اجرایی می‌شود؟

برای این کار باید به صورت بین‌رشته‌ای

اقدام کرد؛ یعنی با توجه به اینکه

سبک زندگی عرصه‌های مختلفی

مانند عرصه‌های فردی، نظام

خانواده، بهداشت، نظام

اقتصادی، سیاست و حکومت

را در بر می‌گیرد، حتماً ما نیازمند

این هستیم که متخصصان در

رشته‌های مختلف، به مطالعه

این بحث بپردازند و به صورت

میان‌رشته‌ای روی آن کار کنند. البته

برای استنباط سبک زندگی اسلامی، باید

حتماً روی منابع و متون اسلامی تخصص و تسلط

داشته باشیم یا اینکه به آثار کسانی رجوع کنیم که آن‌ها در

اسلام تخصص داشته‌اند. مثلاً می‌گوییم شهید مطهری سیره پیامبر

اکرم (ص) یا ائمه (ع) را این‌گونه گزارش کرده و ما از آن گزارش مباحثی

را استخراج کنیم. یا مثلاً کسی که توانایی تشخیص حدیث ضعیف از

صحیح را ندارد، باید به متخصص حدیث رجوع کند.

همچنین اگر کسی، هم اسلام‌شناس است و هم اقتصاددان، به صورت

تخصصی می‌تواند بگوید سبک زندگی اقتصادی اهل بیت (ع) چگونه

است. یا کسی که در فقه و حقوق تخصص دارد، می‌تواند سبک زندگی

حقوقی اهل بیت (ع) را ارائه دهد. در مورد اجرایی کردن آن هم گاهی

مباحث ارائه شده فردی است که در این صورت، افراد اختیار دارند آن

را به کار گیرند. گاهی نیز مباحث به سازمان‌ها و نهادهای فرهنگ‌ساز

مربوط است و گاهی نیز به شوراهایی مربوط می‌شود که در عرصه سبک

زندگی تصمیم‌گیری می‌کنند. همچنین گاهی به نهادهای قانون‌گذار

مربوط می‌شود. لذا باید در هر بخش، از ابزارهای مختلف و متناسب

با آن استفاده کرد. دغدغه ما در حال حاضر این است که کار علمی

انجام دهیم و آن را در اختیار مراکز علمی قرار دهیم تا حداقل از لحاظ

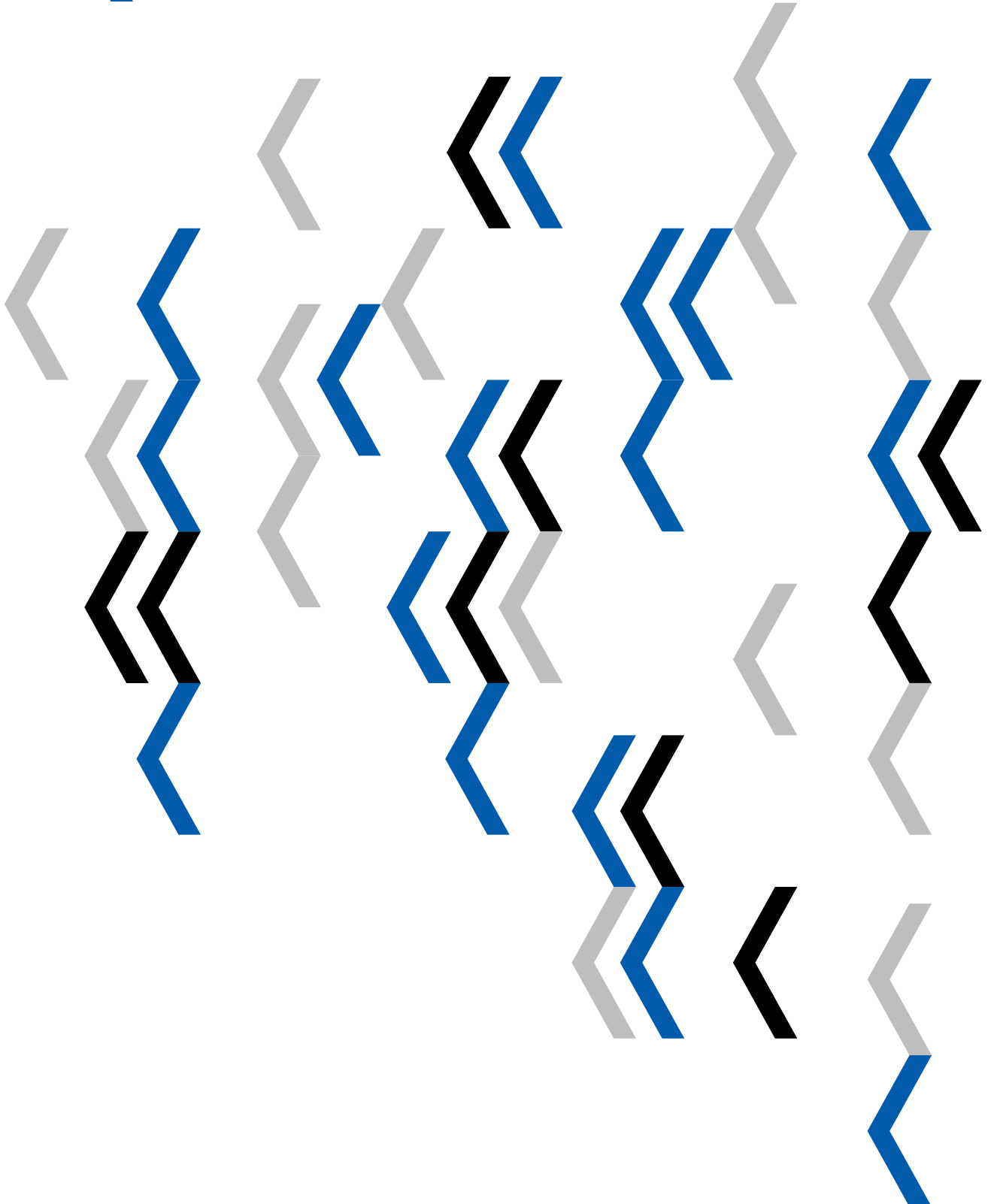
معرفتی، مباحث سبک زندگی اسلامی در دسترس باشد تا بعداً بتواند

به صورت عملیاتی در بیاید.



فرهنگ را چه می سازد؟!>

بررسی رابطه فرهنگ و سبک زندگی و تأثیر آن ها بر هم



شاید مهم‌ترین عرصه‌ای که در پیوند و ارتباط وثیق با سبک زندگی قرار دارد عرصه‌ی فرهنگ باشد. این ارتباط به قدری عمیق و تفکیک‌ناپذیر است که بسیاری از کارشناسان و صاحب‌نظران نیز نمی‌توانند مرز مشخصی میان آن دو قائل شوند و بعضاً مباحث این دو عرصه را با یکدیگر ادغام یا خلط می‌کنند. البته دقت نظر و تحلیل درست این دو مقوله، مرزهای نامرئی و پنهان مانده‌ی آن‌ها را آشکار می‌کند و جایگاه هر کدام و تعامل ظریف و تنگاتنگ بین آن‌ها را نمایان می‌سازد. بسیاری از مباحثی که در کشور ما تحت عنوان مسائل فرهنگی مطرح می‌شود و از مقامات و مسئولان گرفته تا کارشناسان دینی و اجتماعی و حتی فرهنگی و به دنبال آن‌ها عموم مردم، از فرهنگ‌سازی در خصوص این مسائل و اصلاح آن‌ها به مثابه‌ی اموری فرهنگی سخن می‌گویند، در حقیقت به حوزه‌ی سبک زندگی بازمی‌گردند. در فضایی که سخن از تهاجم فرهنگی و تقابل میان فرهنگ اسلامی و غربی مطرح است، باید ویژگی‌های این دو مقوله را به درستی شناخت و دانست هر کدام چه کارکردهایی در جامعه دارد و چگونه می‌توان آن را مدیریت کرد.

شاید بتوان فرهنگ را همچون نرم‌افزاری برای سبک زندگی دانست که بر شیوه‌ی زندگی افراد و نمودهای رفتاری و کنش‌های فردی و اجتماعی آنان حاکم می‌شود و به آن جهت می‌دهد. به هر صورت، آنچه مسلم است تبادل و بده‌بستانی است که میان این دو عرصه برقرار است و موجب می‌شود نتوانیم یکی را بدون دیگری مطالعه کنیم و اگر هم بتوانیم میان آن دو خطی بکشیم و یکی را منهای دیگری بنگریم، در حقیقت راه را به خطا رفته‌ایم.

فرهنگ نرم افزار زندگی است

نسبت و تعامل میان فرهنگ عمومی و سبک زندگی

حیطه درون و وجود فردی ما خارج می شوند و خود را به شکل رفتار و کنش درمی آورند، ما وارد مرحله عینی و نمود خارجی فرهنگ شده ایم. این عرصه را سبک زندگی نام می دهیم که هویت بخش و ساختار بخش نحوه زندگی و چگونگی عملکرد ما در جامعه انسانی است.

حوزه های فرهنگ عمومی

برای مدیریت بر فرهنگ عمومی، مهم ترین مسئله، چگونگی مهندسی دانش، گرایش و رفتار در سطح فرد، خانواده و سازمان است. باید دقت داشت که مجموعه این اطلاعات و دانش عمومی، گرایش ها و عواطف عمومی، رفتارها و منش های عمومی، علاوه بر تأثیر بر روی فرهنگ کلی جامعه، بر اقتصاد و سیاست آن جامعه هم اثر جدی و مهم خواهد داشت، زیرا رفتار و کنش های ما در ساختار سیاست و اقتصاد، خود را محقق می سازد. بنابراین خود فرهنگ عمومی می تواند به سه حوزه تقسیم شود: فرهنگ عمومی فرهنگی، فرهنگ عمومی سیاسی و فرهنگ عمومی اقتصادی که هر کدام دارای تعریف خاص خود است.

وقتی که در مورد فرهنگ عمومی فرهنگی سخن می گوئیم، منظور فکر و گرایش و رفتار فرهنگی مردم در امور فرهنگی مانند حجاب، ایثار، گذشت، صداقت و... است. ذکر این نکته هم ضروری است که این دانش، افکار و گرایش ها همیشه با منش و رفتارها، که همان سبک زندگی است، هماهنگ نیست. مثلاً افرادی در حقیقت خیلی مایل اند صادق باشند و یا به دیگران کمک کنند و دانش کافی برای این را هم دارند که این رفتارها شایسته و انسانی است، اما در شرایطی رفتارشان نشان دهنده و نماینده این میل باطنی نیست و برخلاف آن عمل می کنند. پس برای ارتقای فرهنگ عمومی و اصلاح سبک زندگی، باید تلاش نمود و راه ارتقای افکار و گرایش های سلیم را پیدا کرد. وقتی که بحث در مورد فرهنگ عمومی سیاسی جامعه می کنیم، به این معناست که مردم در مناسبات سیاسی چه نوع رفتارهایی را از خود بروز می دهند و چه نوع اطلاعات و گرایش های عمومی دارند. اینکه در مناطق مختلف کشور، رفتارهای سیاسی متفاوت باشد، به این معناست که فرهنگ عمومی سیاسی در این مناطق با هم متفاوت است. حتی رویکرد افراد به نامزدهای مختلف انتخاباتی نیز بیانگر تفاوت های فرهنگ سیاسی این افراد است که به نامزدهای مختلف رأی می دهند. در عرصه سیاست هم خود این رفتارها، انتخاب ها و گرایش های مردم در سیاست، بر

سبک زندگی سیاسی مردم مؤثر است. برای مثال، رفتارهای سیاسی می تواند سبک زندگی را ارتقا دهد و نمودش تغییر یک رژیم سیاسی فاسد و شکوفایی مقتدرانه یک حکومت اسلامی، مردمی و عدالت گرا در سال ۱۳۵۷ هجری شمسی شود و انقلاب اسلامی با ریشه هایی عمیق در فرهنگ عمومی مردم مؤمن ایران پیروز شود. البته فرهنگ عمومی فرهنگی هم در این گزینش عالمانه مردم اثر ویژه ای داشته است. در موضوع فرهنگ اقتصادی، مسئله توسعه قابل بحث است. فرهنگ اقتصادی یعنی اینکه چقدر از منابع و درآمدهای خودمان را صرف سرمایه گذاری می کنیم و چقدر از آن را مصرف می نماییم. در مواقع

تعریف فرهنگ عمومی

بی شک اگر بخواهیم فرهنگ عمومی و حدود آن را مشخص کنیم، نخست باید حدود مقوله فرهنگ را روشن کنیم. در کلیت امور جامعه و انسان ها، سه حوزه مشخص وجود دارد: اقتصاد، سیاست و فرهنگ.

دسته بندی فرهنگ، سیاست، اقتصاد، دسته بندی جامعی در حوزه امور اجتماعی محسوب می شود. در گام بعد که وارد دسته بندی می شویم، فرهنگ را از بقیه امور جدای کنیم؛ چرا که فرهنگ اصلی ترین هدایتگر افکار و رفتار عمومی جامعه است و بر سایر حوزه ها اثر بسیاری دارد. خود این فرهنگ را می توان به دو بخش اصلی تقسیم کرد.

یک بخش، فرهنگ تخصصی یا فرهنگ آموزشی است که مربوط به رشته های تخصصی و تحصیلات و مطالعات دانشگاهی و علمی افراد و یا اقشار و گروه های خاص اجتماعی می شود. بخش دیگر، فرهنگ عمومی است که موضوع و هدف بحث ماست. حوزه فرهنگ عمومی عبارت است از اطلاعات و دانش عمومی، گرایش ها و عواطف عمومی، رفتارها و منش های عمومی که این حدود، نقطه تفکیک حوزه فرهنگ عمومی از فرهنگ و تفکیک حوزه فرهنگ از بقیه حوزه های امور اجتماعی تلقی می شود.

وقتی از فرهنگ عمومی ایران صحبت می کنیم، یک بخش اصلی آن، اطلاعات و دانش عمومی جامعه است. در همین راستا، زمانی که بحث از ارتقای فرهنگ عمومی می کنیم، طبیعتاً بخشی از آن، به چگونگی ارتقای دانش عمومی جامعه برمی گردد. البته زمانی که بحث از دانش عمومی است، روشن است این بخش، از دانش تخصصی جداست که به عنوان مثال، افرادی رشته پزشکی، مهندسی، مدیریت و... می خوانند.

بخش دوم، گرایش ها و عواطف عمومی است. این بدان معناست که عموم جامعه از چه چیزهایی خوشش می آید و از چه چیزهایی بدش می آید، به چه چیزهایی علاقه مند است و از چه چیزهایی نفرت دارد؛ یعنی اگر عموم جامعه از آمریکا، صهیونیسم و استکبار بدش می آید، این موضوع مرتبط با فرهنگ عمومی است. اگر امام حسین (ع) را دوست دارد، این جزء فرهنگ عمومی است. با این تفاسیر، مجموعه حب و بغض های عمومی جامعه، جزئی از مجموعه فرهنگ عمومی محسوب می شود.

بخش سوم، رفتار و منش هاست. اینکه چگونه در فرهنگ عمومی ما احترام به بزرگتر و احترام به والدین وجود دارد و در فرهنگ غربی کمتر به چشم

می خورد، خود نشان دهنده تفاوت فرهنگ عمومی ایران اسلامی با فرهنگ غربی است. اگر فرض کنید نوعی از بی انضباطی یا اسراف در کشور ما رواج دارد، جزء فرهنگ عمومی است. بنابراین فرهنگ عمومی مجموعه رفتارها و گرایش های منفی ما را نیز شامل می شود. این بخش از فرهنگ را می توان سبک زندگی نامید؛ یعنی دانش و گرایش ما هنگامی که به شکل رفتار و عملکرد خود را نشان می دهد، به سبک و شیوه زندگی ما شکل می دهد و آن را به نمود بیرون از وجود ما تبدیل می کند. مادامی که دانش مادر ذهن و فکر ماست و گرایش ها و عواطف ما در قلب و دل ماست، در یک محدوده فردی و درونی باقی می ماند؛ اگر چه جزئی از فرهنگ ماست، اما وقتی که این ها از



منصور واعظی
دبیر سابق شورای فرهنگ عمومی کشور
و دبیر کل سابق نهاد کتابخانه های عمومی کشور

جایگاه فرهنگ

در حکومت دینی،

همواره جایگاه

ویژه ای است؛ به گونه ای

که می توان گفت یکی از

اصلی ترین رسالت هایی که

همه پیامبران الهی داشتند،

بحث اصلاح فرهنگ عمومی

است؛ زیرا اگر فرهنگ

عمومی اصلاح نشود، همه

امور اصلاح می شود.

سرمایه‌گذاری، چه نوع سرمایه‌گذاری‌هایی را باید انجام دهیم و در هنگام مصرف، نحوه مصرفمان به چه شکل است؟ برخی مباحث فرهنگی هم در بُعد اقتصاد ورود دارند. مثلاً آیا کتاب در سبد خرید خانوار وجود دارد و چقدر؟ پس موقعی که به امر توسعه ورود می‌کنیم، اگر یک امر اقتصادی است، باید به فرهنگ اقتصادی عمومی جامعه توجه کنیم. حالا اگر این فرهنگ اقتصادی جامعه، گرایش اصلی‌اش به سمت مصرف کمتر، بهینه، تلاش و کار بیشتر و اتقان عمل باشد و بکوشد که در برنامه‌ریزی اقتصادی زندگی خود آینده‌نگر باشد و هر آن چیزی را که دارد امروز مصرف نکند، این یک نوع فرهنگ عمومی اقتصادی است. برای مثال، اگر فرهنگ اقتصادی مردم یزد و اصفهان را با مردم گیلان و مازندران مقایسه کنیم، تفاوت‌هایی وجود دارد که ناشی از فرهنگ اقتصادی متفاوت در این دو منطقه است و این تفاوت در میزان توسعه فردی، خانوادگی و سازمانی این دو منطقه دیده می‌شود. در کل این سه حوزه فرهنگ عمومی با نسبت‌های متفاوت در افراد و جوامع مختلف، بر روی هم اثر می‌گذارد.

اصلاح فرهنگ عمومی

از آنجا که فرهنگ به‌طور طبیعی امری سیال، جاری و کیفی است و قابلیت رصد کمی و ملموس ندارد و از طرفی بدون شناخت وضع موجود، امکان ارتقای اوضاع و حرکت به‌سوی هدف مطلوب فراهم نیست، باید بتوانیم شاخص‌های مشخصی را برای ارزیابی وضعیت فرهنگی کشور طراحی کنیم. طی چند سال گذشته، این شاخص‌ها در شورای فرهنگ عمومی طراحی شده و به تصویب شورای عالی انقلاب فرهنگی رسیده است. با کمک این شاخص‌ها، می‌توان وضعیت فرهنگی کشور، استان‌ها و شهرها را با روش‌های روشن مهندسی ارزیابی کرد. به این طریق، می‌توان گفت که فعالیت‌های فرهنگی و سایر فعالیت‌هایی که بر روی وضعیت فرهنگی جامعه مؤثر هستند، چه اثری داشته‌اند و ما را به معیار مشخصی رهنمون کنند که وضعیت خود را نسبت به قبل ارزیابی کنیم و بتوانیم هدف‌گذاری‌های کمی و دقیقی را برای آینده طراحی کنیم. سپس ارزیابی داشته باشیم که آیا این فعالیت‌ها ما را به‌سوی رشد و پیشرفتی که مورد نظر است، پیش می‌برد یا خیر. پیمایش ارزش‌ها و نگرش‌ها و رفتار مردم با هدف بررسی، آگاهی از نظرات و دیدگاه‌ها و منش‌ها و کنش‌های افراد جامعه در زمینه‌های مربوط به ارزش‌ها و ضدارزش‌هاست که سمت‌وسوی فرهنگ عمومی و به تبع آن، سبک زندگی یک جامعه را روشن می‌کند.

فرهنگ عمومی در کشور ما، به‌عنوان یک پدیده جدی مطرح است. فرهنگ دغدغه اصلی انقلاب اسلامی است و بزرگان نظام جمهوری اسلامی توجه خاصی به آن داشته‌اند. تا آنجا که رهبر معظم انقلاب فرهنگ را به‌مثابه هوایی می‌دانند که مردم تنفس می‌کنند. این تمثیل بیانگر اهمیت این مسئله است که مسئولان فرهنگی تا کجا باید مراقب باشند که موجبات آلودگی و مسمومیت این هوای استنشاقی مردم فراهم نشود؛ چرا که مسمومیت جسمی کم‌وبیش قابل درمان است، اما مسمومیت فرهنگی غیرقابل جبران است و ابعاد گوناگون زندگی فرد مسموم را به مخاطره خواهد انداخت. پس باید از خدا بخواهیم که مسئولان فرهنگی و مردم را در این مهم، هوشیار، کوشا، دقیق، مسئولیت‌پذیر و آگاه، حفظ و حراست فرماید. یکی از عرصه‌های بروز و ظهور فرهنگ عمومی، سبک زندگی مردم است که تخریب و آسیب‌دیدگی فرهنگی می‌تواند به این بخش آسیب برساند. شاید آسیب دیدن خود فرهنگ فی‌نفسه مشکلی به‌شمار نیاید، اما هنگامی که فرهنگ از مرحله ذهن و ادراک افراد عبور کرده و به مرحله عمل و کنش اجتماعی می‌رسد و خود را در قالب سبک زندگی به‌منصه ظهور می‌رساند، بیمار بودن و

مسموم بودن آن، خود را نمایان می‌سازد و می‌تواند به بخش‌های مختلف زندگی اجتماعی و حتی حوزه‌های فردی مردم آسیب برساند و آن را تحت تأثیر منفی خود قرار دهد. واقعیت دیگر این است که ما در اصل، برای توسعه اقتصادی و سیاسی، انقلاب نکردیم. گرچه این‌ها هم اهمیت خاص خود را دارند، اما مهم‌ترین هدف انقلاب ما ارتقای توجه به اصول و ارزش‌های دینی و تسلیم به اسلام ناب محمدی (ص) و تسهیل بندگی خدا بوده است. به بیان دیگر، ما به دنبال این بوده‌ایم که انسان چگونه عواطف، اطلاعات، دانش و رفتارش را به سمت خدا و رهنمودهای الهی سوق دهد. در همین راستا بود که شاهد بودیم مردم مؤمن ایران در بدو انقلاب و دوران دفاع مقدس، چگونه از اقتصاد و رفاه خود و بالاتر از آن، از جان خود برای حفظ دین و اصول و اعتقادات ارزشی و انقلابی‌شان گذر کردند. جایگاه فرهنگ در حکومت دینی همواره جایگاه ویژه‌ای است؛ به‌گونه‌ای که می‌توان گفت یکی از اصلی‌ترین رسالت‌هایی که همه پیامبران الهی داشتند، بحث اصلاح فرهنگ عمومی است، زیرا اگر فرهنگ عمومی اصلاح شود، همه امور اصلاح می‌شود. شاید مهم‌ترین تکلیفی هم که ولی فقیه در حکومت اسلامی در دوران غیبت مورد توجه قرار می‌دهد، حوزه فرهنگ است.

نهادهای مسئول در اصلاح فرهنگی

فرهنگ عمومی متولیان دارد، مثل سازمان صداوسیما، وزارتخانه‌های آموزش و پرورش، علوم، تحقیقات و فناوری و فرهنگ و ارشاد اسلامی، شورای عالی انقلاب فرهنگی، حوزه‌های علمیه و... صرف‌نظر از میزان و نوع مسئولیت، اصلی‌ترین وظیفه همه این متولیان، ارتقای فضایل اخلاقی و اصلاح فرهنگ عمومی جامعه است.

اما نکته مهمی که در این خصوص باید دانست این است که تنها این نهادها و سازمان‌ها تأثیرگذار بر فرهنگ عمومی نیستند، بلکه گاهی یک تصمیم اقتصادی و یا سیاسی می‌تواند تأثیرگذاری بیشتری از حوزه تحت مسئولیت خود بر فرهنگ عمومی داشته باشد. مثلاً موفقیت در یک رویداد علمی، ورزشی یا اجتماعی، اثر عمیقی بر اعتمادبه‌نفس ملی جامعه می‌گذارد. یا اصلاح امور اقتصادی و تقویت عدالت اقتصادی در جامعه بر ارتقای فرهنگ عمومی و تقویت مؤلفه‌های هویت ملی مؤثر است و به همین میزان که اثرات مثبت دارد، ممکن است اثر منفی هم داشته باشد. بنابراین حوزه فرهنگ عمومی در عین حال که متأثر از دستگاه‌ها و فعالیت‌های فرهنگی است، متأثر از سایر حوزه‌های سیاسی و اقتصادی جامعه نیز هست و برای اصلاح فرهنگ عمومی جامعه، نیاز به دقت در تمام تصمیمات حاکمیتی در سه حوزه فرهنگ، سیاسی و اقتصادی است. از این روست که در ارزیابی مسائل فرهنگی، حتماً این مؤلفه نیز باید ارزیابی شود که به‌فرض اگر فلان تصمیم اقتصادی پنج درصد اوضاع اقتصاد جامعه را رشد می‌دهد، بر فرهنگ و سبک زندگی چه اثری دارد و آیا ارزش‌ها و اصول فرهنگی ما هماهنگ است؟ بی‌شک با توجه به اسناد فرادستی حکیمانه و الهی، مانند قرآن حکیم و اصول دین و دقت به سبک زندگی رسول اسلام (ص) و ائمه اطهار (ع) و مطالعه تاریخ ملت ایران و دیگر ملل و عبرت از تجارب و سرنوشت‌های آنان و نیز دقت به رهنمودهای رهبر انقلاب (مدظله‌العالی)، که بر مجموع آن اسناد فرادستی احاطه و در موردشان مطالعه هوشمندانه دارند، مردم و مسئولان خواهند توانست با عزم ملی و مدیریت جهادی، در همه حوزه‌ها موفق باشند و فرهنگ عمومی ما جایگاه اصلی خود را، که رسین به فرهنگ غنی اسلامی-ایرانی است، پیدا کند و سبک زندگی مردم ایران در مقام الگوی شایسته زندگی سالم و سعادت‌مندانانه برای سایر ملل و جوامع و مورد رضایت الهی قرار گیرد.

حوزه فرهنگ

عمومی عبارت

است از اطلاعات

و دانش عمومی،

گرایش‌ها و عواطف

عمومی، رفتارها

و منش‌های عمومی

که این حدود، نقطه

تفکیک حوزه فرهنگ

عمومی از فرهنگ

تلقی می‌شود.

گفت و گو
با دکتر
محمدباقر خرمشاد

آرمان شهر در قلمرو دین

اخلاق و ساختار بندی
اجزای سبک زندگی



یکی از مهم ترین دغدغه‌های انسان در عصر حاضر، بحران اخلاقی است. این دغدغه سؤالاتی را در ذهن اندیشمندان به ویژه در حوزه علوم اجتماعی ایجاد کرده است که برای یافتن پاسخ آن‌ها باید اخلاق را از جنبه‌های مختلف بررسی کرد. اخلاق بیش از هر چیز از معرفت برمی آید و در زندگی جاری می شود و عینیت می یابد. یکی از واسطه‌های عینیت یابی اخلاق در دنیای مدرن، سبک‌های زندگی است. سبک‌های زندگی در خلأ و خودبه خود شکل نمی گیرند، بلکه بر روی مبانی معرفتی، رفتارها، اصول و ارزش‌ها استوار می شوند. هر سبک زندگی با رجوع به مبانی معرفتی خود، معیارهای اخلاقی خاص خود را در زندگی روزمره وضع می کند. رابطه اخلاق و سبک زندگی دوسویه است؛ یعنی اخلاق هم به سبک زندگی شکل و جهت می دهد. بر این اساس، شاید بتوان گفت تغییر در اخلاق و نظام اخلاقی جامعه، در درجه اول، ناشی از تغییر در سبک زندگی است. برای تبیین بهتر این بحث، به دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی رفتیم تا با دکتر محمدباقر خرمشاد، عضو هیئت علمی این دانشکده، به گفت و گو بنشینیم. دکتر خرمشاد دارای مدرک دکترای علوم سیاسی است و سمت‌های متعددی چون معاونت آموزش و پژوهش وزارت امور خارجه، ریاست سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، معاونت فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم و مسئولیت دفتر مطالعات سیاسی مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی را در کارنامه خود دارد. متن زیر حاصل این گفت و گو است.

یکی از اصول اساسی زندگی بشر که به زندگی او معنا می بخشد و قواعدی را برای سامان دهی زندگی انسان تجویز و حاکم می سازد اخلاق است. لطفاً در خصوص نقش و کارکرد اخلاق در جوامع بشری توضیحاتی به عنوان آغاز بحث بفرمایید.

زندگی اجتماعی بشر در همه ادوار و زمان‌ها، بدون اخلاق قابل تصور نیست. به عبارت بهتر، یکی از عوامل اثرگذار و تعیین کننده روابط اجتماعی بشر در زندگی جمعی او، مجموعه قواعد اخلاقی است. در همه جوامع، انسان به دلایل فطری، میل به قواعدی دارد که ما از آن به قواعد اخلاقی یاد می کنیم. هیچ سبک زندگی‌ای در هیچ جامعه‌ای، تپه‌ای از قواعد اخلاقی نبوده است، منتها این قواعد اخلاقی در سبک‌های زندگی مختلف، طبیعتاً متفاوت می شود.

مثلاً یک سری هنجارهایی را ما در قواعد اخلاقی تحت عنوان حسن و قبح‌ها تعریف می کنیم. این حسن و قبح‌ها را گاهی در قواعد اخلاقی جای می دهیم و گاهی در قواعد اخلاقی مبتنی بر دین. چون به هر حال تعدادی از آن‌ها را دین هم توصیه می کند. مثلاً دروغ یا دزدی در همه جوامع مذموم است و جامعه‌ای پیدانمی شود که توصیه به دروغ یا دزدی کند.

قبح دروغ و دزدی به عنوان یک قاعده اخلاقی در زندگی انسان‌ها در همه جوامع نقش ایفا می کند. در نتیجه، قواعد اخلاقی به سبک زندگی جهت و سامان می دهند. این قواعد، زندگی جمعی بشر را از ابتدا تا حال با سیر تحولی که داشته‌اند سامان داده‌اند.

اخلاق چطور این قواعد را در جوامع بشری حاکم می کند؟

اخلاق براساس آنچه ما در دین با عنوان فطرت از آن یاد می کنیم مستقر می شود. به عبارتی فطرت انسان در زندگی جمعی او اقتضاتی دارد که براساس این اقتضات، بعضی امور را مثبت و اخلاقی و بعضی امور را منفی و غیر اخلاقی تعریف می کند و این تلقی جمعی فطری از مثبت یا منفی بودن یک پدیده، آن را به عنوان یک قاعده اخلاقی مثبت یا منفی تعمیم می دهد.

مثلاً گذشته‌های دور را تصور کنید. قبل از آنکه ارتباطات در دنیا به گستردگی کنونی باشد، چه چیز باعث می شد که در همه جزایر و سرزمین‌های پراکنده، که هیچ ارتباطی با هم نداشتند، دروغ یا دزدی مذموم و صداقت و از خودگذشتگی مثبت باشد؟ باید عامل مشترکی در همه این انسان‌ها بوده باشد که بدون آنکه با هم مرتبط باشند یا آموزه‌هایشان را به هم منتقل کرده یا قرارداد گذاشته باشند، دروغ را منفی و از خودگذشتگی را مثبت می دانسته‌اند.

این عامل مشترک همان فطرت است و بعضی با عناوین دیگر چون وجدان از آن یاد می کنند. بر این اساس، بعضی رفتارها و کردارها و گفتارها مثبت، اخلاقی و مطابق میل، طبع و فطرت است و بعضی منفی، غیر اخلاقی و خلاف مسیر فطرت.

به نظر می رسد تعامل میان اخلاق و سبک زندگی دوسویه و بسیار نزدیک است و نمی توان به راحتی مرز میان آن‌ها را مشخص کرد. در خصوص نقش سبک زندگی مردم در شکل دهی و جهت دهی به اخلاق فردی و عمومی هم توضیحاتی بفرمایید.

رابطه اخلاق و سبک زندگی رابطه‌ای یک سویه نیست که بگوییم فقط اخلاق است که سبک زندگی را ایجاد می کند. گاهی سبک زندگی هم قواعد اخلاقی خاص خودش را ایجاد و باز تولید می کند. این هم به قواعد کلی برمی گردد. به عنوان مثال، قاعده اخلاقی در جوامعی که سبک زندگی‌شان مبتنی بر قاعده فردگرایی است، این است که شما حق ندارید در رفتارهای فردی و جمعی هیچ کس هیچ گونه اظهار نظر و مداخله‌ای کنید. البته به این معنا نیست که در این جوامع کسی اظهار نظری نمی کند، ولی اصل اخلاقی برای آن‌ها این است که شما به تعبیر عامیانه، در زندگی دیگران سرک نکشید.

به امور منفی. از آنجا که انسان در بین این دو قطب معنوی یا الهی و مادی یا زمینی گرفتار است، پیامبران برای هدایتش می‌آیند تا انسان را در مبارزه با خود مادی‌اش کمک کنند و بتوانند خود معنوی و اخلاقی‌اش را تقویت کنند. بخشی هم به سیر تحولات و تجربیات تاریخی هر ملت برمی‌گردد که مجموعه‌ای از اقلیم، جغرافیا، آب و هوا و... سبب آن می‌شود. بخشی نیز به دلیل عدم آگاهی است. به عبارتی می‌توان انتظار داشت که جامعه هر چه آگاه‌تر باشد، اخلاق مدارتر باشد.

غلبه بر هر کدام از این‌ها راهکارهای خودش را لازم دارد. بایستی ریشه‌های این‌ها را در مجموعه‌ای از علل تاریخی، جغرافیایی و دینی ایران جست‌وجو کرد که هر کدام بحث خاص خود را می‌طلبد.

از میان عوامل مختلف ذکر شده، نقش حکومت و دولت‌ها، اساسی و راهبردی به نظر می‌رسد. جناب عالی نقش حکومت را چگونه می‌بینید؟ به‌طور خاص به این نکته هم اشاره بفرمایید که آیا ورود حکومت به این عرصه به معنی دولتی کردن ارزش‌های جامعه و امری مذموم است؟

اخلاق و سبک زندگی در حوزه فرهنگ می‌گنجد. درباره ورود دولت‌ها به عرصه فرهنگ سه نظر وجود دارد. نخست اینکه دولت‌ها نمی‌توانند و نباید نقشی در فرهنگ داشته باشند. فرهنگ‌ها به خودی خود ساخته می‌شوند و فرهنگ را بایستی آزاد گذاشت تا راه خودش را پیدا کند. دولت‌ها هر جا وارد شوند، انحراف و اعوجاج در فرهنگ ایجاد می‌کنند؛ چراکه فرهنگ از مقوله «شدن» است و این طور نیست که کسی بخواهد در آن دخل و تصرف کند. به همین دلیل، هر گاه دولت و نهادی بخواهد به فرهنگ ورود کند، آن را از حالت طبیعی‌اش خارج کرده است.

نظریه دوم، نقطه مقابل نظریه پیشین است و براساس آن، دولت‌ها هر جا وارد شوند، بسیار اثر گذارند و می‌توانند تعیین کننده باشند. به همان اندازه‌ای که با ورودشان می‌توانند روندهای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، نظامی و... را اصلاح کنند و بهبود ببخشند، در زمینه فرهنگ هم باید دخالت کنند. به عبارت دیگر، این گروه ورود دولت را به عرصه فرهنگ به‌عنوان بخشی از زندگی اجتماعی انسان، الزام‌آور و اجتناب‌ناپذیر می‌دانند.

در این میان، یک نظریه بینابین هم وجود دارد. اینکه دولت‌ها در امر فرهنگ، نه تام‌الاختیاری و اثر گذاری مطلق دارند و نه دستشان بسته است. دولت‌ها در فرهنگ هم مانند هر امر دیگری، می‌توانند ورود کنند، اما فرهنگ مقوله‌ای دیرپاست که اگر دولت‌ها بخواهند به آن ورود کنند، بایستی با ضربه‌ها و ضربه‌ها وارد شوند. به عبارت بهتر، فرهنگ انقلاب‌بردار نیست؛ یعنی مانند امر سیاست یا اقتصاد نیست که بتوان تحولات را به‌صورت ناگهانی در آن ایجاد کرد. به نظر می‌رسد که به نظریه سوم بیشتر می‌توان اهتمام داشت. در واقع دولت‌ها در شرایطی هستند که ورود آن‌ها به فرهنگ، به‌صورت جهشی و انقلابی نمی‌تواند اثر گذار باشد، ولی یقیناً ورود آن‌ها به‌صورت فرهنگی و متناسب با روحیات و باورهای ملت‌ها می‌تواند اثر گذار باشد. حدیث «الناس علی دین ملوکهم» مبین همین مسئله است. مردمان به سبک و سیاقی عمل می‌کنند یا به دینی هستند و به فرهنگی میل می‌کنند که حاکمان آن‌ها بر آن هستند. این حکایت از تعیین‌کنندگی حکومت در زندگی عمومی انسان‌ها دارد.

در عین حال، می‌بینید که انقلاب‌ها اساساً زمانی رخ می‌دهد که خواسته حکومت‌ها با خواسته مردم در تضاد باشد. به دنبال آن، بین دولت و ملت شکاف ایجاد می‌شود و ملت‌ها دست به انقلاب می‌زنند. برای مثال، به انقلاب ایران، انقلاب فرهنگی گفته می‌شود. به این معنا که بین دولت شاه و مردم شکاف فرهنگی ایجاد شد و اصرار دولت شاه بر غربی کردن فرهنگ ایرانیان سبب شد مردم راه خود را از شاه جدا کنند و مسیر دیگری را در پیش بگیرند. لذا اولاً باید آنچه دولت‌ها می‌خواهند در چارچوب باورهای مردم باشد، ثانیاً اثر گذاری‌های میان مدت و بلندمدت در آن فرهنگ باید براساس یک برنامه‌ریزی معقول و

حال این مسئله را مقایسه کنید با جامعه‌ای که قاعده امر به معروف و نهی از منکر جزء باورهاش است. شما موظفید اگر از کسی منکری دیدید، با رعایت اصول نهی از منکر به او تذکر بدهید و اگر معروفی دیدید، آن را تشویق کنید. قاعده اخلاقی که از این دو سبک زندگی بیرون می‌آید، متفاوت است. یکی می‌گوید شما هیچ وظیفه‌ای در قبال هیچ‌کسی ندارید و دیگری براساس حدیث «کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیت» می‌گوید نه تنها حق نداری ساکت باشی، بلکه موظفی عکس‌العمل نشان دهی.

یا مثلاً در جامعه‌ای بنا بر سود فردی می‌گذارند و سود تعیین‌کننده همه چیز می‌شود. بنابراین در چنین جامعه‌ای، یک‌سری قواعد اخلاقی مجاز است. مثل اینکه پولتان را واگذار کنید و سودش را بگیری که همان ریاست. در حالی که در جای دیگر، کسب سود به هر شیوه‌ای مجاز نیست و باید یک‌سری قواعد دینی بر آن لحاظ شده باشد. این جامعه دینی به دلیل باورهای دینی و سبک زندگی که از آن استخراج می‌شود، قواعد اخلاقی منطبق با دین را شکل می‌دهد. قاعده اخلاقی جامعه اول این است که سود به هر قیمتی مجاز شمرده می‌شود و قاعده اخلاقی جامعه دوم این است که سود به هر قیمتی مجاز نیست.

از جمله مؤلفه‌هایی که بر اخلاق و نیز سبک زندگی اثر مستقیم می‌گذارد و به آن جهت و معنا می‌بخشد، دین است. خصوصاً اسلام در عرصه اخلاق بسیار غنی است و آموزه‌های فراوانی دارد. کارکردهای دین را در این عرصه چگونه می‌بینید؟ رابطه اخلاق و دین تنگاتنگ است. قطعاً همه آموزه‌های دین اخلاقی است، ولی شاید همه قواعد اخلاقی در دین نگنجد. خصوصاً وقتی ما از دین صحبت می‌کنیم، منظورمان ادیان الهی است. به همین دلیل، شاید از جهتی نتوان گفت اخلاق و دین دوروی یک سکه‌اند؛ یعنی هیچ دین الهی، شما را به امری که قبلاً توسط بشر غیر اخلاقی تشخیص داده شده است، توصیه کند. آموزه‌های ادیان الهی صد درصد تقویت‌کننده رفتارها و هنجارهای اخلاقی در جوامع هستند. برای مثال، دروغ، ربا، دزدی و خیانت، هم در اخلاق و هم در دین مذموم هستند. یا رعایت حقوق دیگران، مقدم دانستن دیگران و امثالهم، هم در دین و هم در اخلاق مقبول هستند.

لذا به نظر می‌رسد ادیان بهترین پشتوانه برای اخلاق هستند. دین اخلاق را فطری‌تر و حاکمیتش را در جامعه شدنی‌تر می‌کند. باورهای دینی مانند سیمانی است که در بنیادهای اخلاقی ریخته می‌شود و پشتوانه عظیمی برای قواعد اخلاقی است. از آنجا که دین بر فطرت بنا شده است، اخلاق مبتنی بر فطرت را پشتیبانی و حمایت می‌کند و پیش می‌برد.

با اینکه اسلام در حوزه اخلاق، خیلی غنی و پر محتواست، سنجش‌هایی که از سبک زندگی مردم انجام می‌شود و حتی رفتارهایی که روزانه همه ما در جامعه شاهد آن‌ها هستیم، نشان می‌دهد که جامعه کنونی ما با جامعه اخلاقی‌گرایی که مطرح نظر اسلام است، فاصله پیدا کرده است. حضرت عالی ریشه‌های این موضوع را در چه می‌بینید؟

اسلام به‌مثابه یک دین، بایدها و نبایدهایی را از جمله در حوزه اخلاق، مطرح می‌کند و کامل بودن و بی‌نقص بودن آن، یک مسئله است و عمل کردن به اسلام در جوامع مختلفی که اسلام را به‌عنوان دین پذیرفته‌اند، مسئله‌ای دیگر. همین که ما می‌بینیم نوع عمل کردن به این دین در نقاط مختلف جغرافیایی متفاوت است، نشان می‌دهد که علاوه بر باور اولیه به دین، مجموعه‌ای از عوامل اجتماعی، فرهنگی و تمدنی دیگر نیز در شکل گرفتن سبک زندگی مؤثر هستند.

همچنین بخشی از آنچه ما در جامعه ایران در فاصله داشتن با بایدها و نبایدهای اخلاقی می‌بینیم، برمی‌گردد به آنچه در خود اسلام به نفس امساره و نفس لوامه نسبت داده می‌شود. در واقع انسان در میان دو قطب از گرایش‌ها قرار دارد؛ گرایش به امور مثبت و گرایش

ادیان بهترین پیشنهاد می‌دهند. دین اخلاق را فطری‌تر و حاکمیتش را در جامعه شدنی‌تر می‌کند. باورهای دینی مانند سیمانی است که در بنیادهای اخلاقی ریخته می‌شود.

منطقی باشد. مثلاً فرض کنید دولت ایران تصمیم بگیرد تعطیلی روز عاشورا را لغو کند و روز کریسمس را تعطیل اعلام نماید. قطعاً مشکلات زیادی ایجاد می‌شود، چون همسو با ارزش‌ها و باورهای مردم نیست. کم‌اینکه شاه تصمیم گرفت تقویم را از هجری شمسی به شاهنشاهی تغییر دهد و دچار مشکل شد. اما اگر به‌عنوان مثال، دولت فرانسه برای جلوگیری از نفوذ اسلام در جامعه خود، با وضع قوانینی با حجاب مقابله کند یا مانع انتشار کتاب‌های اسلامی شود، این کار مقاومت جدی در جامعه فرانسه ایجاد نمی‌کند و بلکه تعدادی از افراد هم همراهی می‌کنند، چون چارچوب فرهنگی جامعه فرانسه لائیک است. همچنین وقتی دولت ایران برای راحتی روزه‌داران ساعت کار را تغییر داد یا عید فطر را تعطیل اعلام کرد، نه تنها با مقاومت مواجه نشد، بلکه از آن استقبال هم کردند. یا می‌توان ورود دولت و جامعه نخبگان سیاسی آمریکا به هالیوود در قالب ساختن فیلم‌هایی له و علیه بعضی جوامع و کشورها به‌منظور مثبت‌انگاری یا منفی‌انگاری یک پدیده و تحریک افکار عمومی و... را مثال زد. در این مثال‌ها، دولت‌ها به‌صورت ایجابی یا سلبی در فرهنگ ورود می‌کنند و تحول ایجاد می‌کنند؛ مانع چیزی می‌شوند و مشوق چیز دیگری. اگر ورود دولت‌ها در فرهنگ‌ها مؤثر نبود، برنامه‌ریزی‌های فرهنگی که دولت‌ها انجام می‌دهند بی‌معنا بود.

وجود مشکلات یادشده و نگاهی به دستگاه‌های فرهنگی کشور همچون آموزش و پرورش، صداوسیما و وزارت ارشاد، به‌خوبی این نکته را آشکار می‌کند که این دستگاه‌ها هنوز به استراتژی مناسب برای فرهنگ‌سازی دست نیافته‌اند و در حالی که به دنبال پیروزی انقلاب اسلامی، ما شاهد رخ دادن انقلابی اخلاقی و فرهنگی در جامعه بودیم، امروز با پدیده اخلاق گریزی و گرایش مفرط به سبک زندگی غربی مواجهیم. دلایلی که موجب شده این شکاف از ابتدای انقلاب تا به امروز شکل بگیرد چیست؟

چند نکته را بایستی در کنار هم قرار بدهیم تا به یک پاسخ روشن برای این سؤال برسیم. نکته اول این است که برخلاف دوران گذشته که انسان در معرض داده‌های فرهنگی یا هویتی محدودی قرار می‌گرفت، امروزه انسان‌ها به دلیل شرایطی که از آن به جهانی شدن، عصر ارتباطات و اطلاعات نام می‌بریم، در معرض مجموعه‌ای از داده‌های فرهنگی و هویتی مختلف و متفاوت قرار می‌گیرند. به عبارتی اگر بخواهیم هویت انسان را به برکه‌ای تشبیه کنیم، دیگر مانند گذشته دو جویبار کوچک که از دو منبع سرچشمه می‌گیرند، این برکه را پر نمی‌کنند، بلکه جویبارهایی با رنگ‌های متنوع از منابع مختلف به برکه هویتی فرد سرازیر می‌شود و هویت او را تحت تأثیر قرار می‌دهد. فرهنگ و هویت انسان مانند یک بوم نقاشی سپید است. امروزه از میان نقاشان، نقاشی که ماهرتر باشد و طرح اثرگذارتری داشته باشد، می‌تواند طرحش را بر این بوم بنشانند. این طرح می‌تواند متعلق به فرهنگ خودش باشد یا بیگانه، دوست یا دشمن، همسو یا غیرهمسو. لذا به چنین شرایطی، اثرپذیری فرهنگی گفته می‌شود که در واقع شکل‌دهی به فرهنگ و هویت است. نکته دوم براساس یافته‌های روان‌شناسی شخصیت انسان‌ها تا دوره نوجوانی تقریباً شکل می‌گیرد. پس نقش آموزش و پرورش در شکل‌دهی به فرهنگ، از جمله اخلاق عمومی، بسیار تعیین‌کننده است و دولت‌ها باید اصلاحاتشان را از طریق آموزش و پرورش انجام دهند. از نگاهی دیگر، هرگونه اوجاجی اتفاق می‌افتد، آموزش و پرورش هم در آن نقش داشته است. اگر ورود هویت‌های بیرونی اثرگذار بوده است، باید بررسی کرد که آموزش و پرورش کجا درست عمل نکرده است و هر جا نقاط قوتی دیده می‌شود، باید دید آموزش و پرورش کجا عملکرد درستی داشته است.

اکنون از این دستگاه انتظار بیشتری می‌رود. امروزه انسان ایرانی در معرض داده‌های مختلف فرهنگی، تمدنی و اخلاقی قرار دارد و تمدن غرب بر جهان

تسلط دارد و سایر تمدن‌ها را تحت فشار و نفوذ قرار داده است. بنابراین وقتی غربی‌ها از جهانی شدن حرف می‌زنند، منظورشان این است که به‌واسطه تفوق فرهنگی، علمی، تمدنی و تکنولوژیکی که دارند، همه دنیا به رنگ آن‌ها درآید تا منافشان آسان‌تر تأمین شود. از طرفی سایر ملت‌ها معتقدند که علی‌رغم تفوق غرب در فرهنگ و تمدن، هر حوزه فرهنگی و تمدنی در هر نقطه دنیا، حق استقلال، حیات، تمایز، دگراندیشی و خواستن دارد. بنابراین باید به تفاوت‌های فرهنگی و زبانی احترام گذاشت و این گونه نباشد که مثلاً زبان انگلیسی زبان غالب همه‌جا باشد و فرهنگ غربی بتواند غلبه کند.

این جوامع ماندنشان منوط به این است که چقدر بتوانند هم‌تراز داده‌های تمدن غربی، کالای فرهنگی یا هویت خودشان را عرضه کنند و از انفعال خارج شوند و خویشتن خویش را حفظ کنند. چون اگر فرهنگ تغییر کند و به چیز دیگری تبدیل شود، آن «خود» تغییر می‌کند و به چیز دیگری تبدیل می‌شود. فرهنگ کمک می‌کند «خود» ملت‌ها تداوم و استمرار پیدا کند. اینکه انسان دوست دارد خودش باشد، نه فقط خواسته‌ای عقلی و شرعی، که خواسته‌ای فطری و تاریخی است. صداوسیما و ارشاد هم هر دو فرهنگ‌ساز هستند؛ از کلیدواژه‌هایی که به‌صورت تکه کلام و ضرب‌المثل درمی‌آیند تا پوشش و گویش مردم متأثر از این نهادهاست. خصوصاً با ابزارهایی که در اختیار دارند؛ از جمله سینما که رسانه مدرن بسیار اثرگذاری است یا تلویزیون، تئاتر، موسیقی و هنرهای تجسمی.

اگر بخواهیم چند راهکار استراتژیک برای این مشکلات ارائه کنیم، شما چه پیشنهادهایی دارید؟

جامعه ما به‌تنهایی نمی‌تواند هویت فرهنگی ایرانی را حفظ کند. البته جامعه ایران به دلیل گذشته غنی تمدنی، به‌لحاظ فرهنگ و تمدن نسبت به بسیاری جوامع دیگر، از استحکام بیشتری برخوردار است، اما در عرصه رقابت تمدنی که در جهان شاهد آن هستیم، دولت و ملت باید یک‌صد و در تعاملی متقابل، از حوزه‌های فرهنگی و تمدنی خودشان حراست و پاسداری کنند.

به نظر بنده، راهکار اول که بسیار استراتژیک است، تقویت بُعد پرورشی آموزش و پرورش است، به دلیل اینکه شخصیت بچه‌ها در این دوره شکل می‌گیرد. در بخش آموزش، علی‌رغم ضعف در روش‌ها، توفیقات خوبی حاصل شده است. اما خلأ پرورش، ما را دچار مشکل کرده است. آموزش و پرورش باید رسالت فرهنگی برای خودش قائل شود و آن هم نه در تعامل دوسویه برابر، بلکه در یک جهان چندبُعدی، چندتمدنی و چندفرهنگی که یک تمدن غالب در آن اراده مسلط شدن بر جهان را دارد. نکته بعدی رسیدن به اجماعی در مقوله هست‌ها و بایدهای فرهنگی در میان نخبگان و توده‌هاست. این اجماع می‌تواند نقشه راه را خلق کند و فرصت‌ها و تهدیدها، ضعف‌ها و قوت‌ها و مسیر بایدها و نبایدها را نشان دهد. به عبارت دیگر، جامعه نخبگان ایران باید در یک دایره وسیع با تعامل و تفاهم به این نقشه فرهنگی برسد تا دریابد که چطور می‌توان آنچه را که هست تکامل بخشید و چطور می‌توان در تعاملات بسیار گسترده جهان امروز مقاومت کرد. نکته بعد اینکه جامعه‌ای که به‌لحاظ علمی و تکنولوژیکی عقب‌مانده است، نمی‌تواند در مقابل جوامع رقیب پیشرفته، ماندگاری طولانی داشته باشد. لازمه این ماندگاری، بروز جامعه در زمینه علمی و تکنولوژیکی است. جامعه ایران باید مرزهای نوین علم را درنوردد تا بلکه جذابیت و ماندگاری فرهنگی را برابر ملت خود به معرض نمایش بگذارد. فرهنگ ایرانی می‌تواند همان تمدنی را ایجاد کند که در گذشته داشته است؛ همان‌طور که اکنون در همین مسیر حرکت می‌کند. همه این اتفاقات بایستی در چارچوب‌های هویتی و باورهای اسلامی-شیعی این سرزمین شکل بگیرد. بایستی تمام داده‌های خوبی که سایر جوامع دارند را گرفت و آنچه را معایر این باورها و ارزش‌هاست کنار گذاشت و جرئت گفتن به آن را داشت. تنها در این صورت می‌توان به جامعه‌ای متکی به خود یا گذشته زربین و آینده‌ای درخشان و پویا، امیدوار بود.

رابطه اخلاق و سبک زندگی رابطه یک‌سویه‌ای نیست که بگوئیم فقط اخلاق است که سبک زندگی را ایجاد می‌کند. گاهی سبک زندگی هم قواعد اخلاقی خاص خودش را ایجاد و باز تولید می‌کند.

WEST

**LIFE
STYLE**



رواج خردورزی سم زندگی غربی

غرب گرایی و سبک زندگی غربی در جامعه ایران



حجت الاسلام والمسلمین
رضا غلامی

رئیس مرکز پژوهش‌های
علوم انسانی اسلامی صدا

دائم و فراوان نباشد، چرخ توسعه نمی‌چرخد. با این ملاحظه است که سبک زندگی غربی به مثابه عامل اقتصاد سرمایه‌داری، صرف نظر از حقوق انسان‌ها و یا محیط زیست، تمام توان خود را مصروف این امر می‌کند تا «مصرف» در جهان، نه تنها از یک حدی کاهش نیابد، بلکه دائماً روندی صعودی داشته باشد. برای مثال، کارخانه‌های تولید خودرو در جهان، باید دائماً تولید داشته باشند، اما تولید زمانی منطقی است که با مصرف هماهنگی داشته باشد. حال اگر مردم مصرف نکنند یا کم مصرف کنند، طبیعی است که تولید متوقف می‌شود و این یعنی لطمه دیدن نظام سرمایه‌داری. برای اینکه کار به اینجا نکشد، باید راهی پیدا کرد تا انسان‌ها به صورت خودجوش، علاوه بر تنوع طلبی، یک اشتیاق سیری ناپذیر برای مصرف داشته باشند و قیمت بالا نیز نتواند آن‌ها را از مصرف منصرف کند؛ یعنی اولاً خودروی لوکس و گران داشتن را جزء شخصیت خود تعریف کنند که نداشتن آن را مساوی با بی‌شخصیتی بدانند و ثانیاً وقتی که هنوز یک خودرو چندان فرسایشی پیدا نکرده، به فکر خرید خودروی دیگر و تفاخر به دیگران باشند. در چنین شرایطی، طبیعی است که هیچ‌گاه چراغ کارخانه‌های تولید خودرو خاموش نخواهد شد. این راه چیست؟ این راه، همان سبک زندگی است. در واقع کار سبک زندگی غربی، تبدیل انسان‌ها به برده نظام سرمایه‌داری است، بدون آنکه احساس بردگی به آن‌ها دست بدهد. این برده، مثل موم در دست ارباب است و با میل ارباب دائماً همراهی دارد.

علوم انسانی سکولار، توجیه گر سبک زندگی غربی

عقل برهانی، که نفع و ضرر انسان را با معیار «حق» می‌سنجد، در سبک زندگی غربی مطرود است. آن چیزی که نام عقل را با خود یدک می‌کشد و در عین حال، بلاشرط توجیه گر منافع فردی است، عقل ابزاری است. البته از منظر ما، عقل ابزاری چیز بدی نیست، لکن زمانی کارآمد است که تحت فرمان عقل برهانی و به تبع آن، شرع باشد. اگر این چنین نبود، انسان را به صورت محاسبه شده به بیراهه می‌کشاند. غربی‌ها باید عقل ابزاری را به مثابه یک فرآیند، در متن اداره زندگی فردی و اجتماعی قرار می‌دادند و این کار به خوبی در علوم انسانی سکولار صورت گرفته است. در حقیقت، علوم انسانی سکولار، مسیری برای حاکم ساختن عقل ابزاری در تمامی شئون زندگی فردی و اجتماعی است. اگر دیده می‌شود کسانی که در کشور ما فارغ‌التحصیل علوم انسانی می‌شوند، ناخواسته و به‌طور طبیعی به سبک زندگی غربی گرایش دارند و اساساً قادر به درک چیزی خارج از معادلات عقل ابزاری نیستند، دلایل این است که آن‌ها از ابتدا این گونه تربیت شده‌اند.

نقاط قوت سبک زندگی غربی

ذکر این مطلب نیز خالی از لطف نیست که بعضی به‌غلط تصور می‌کنند ما هیچ نقطه مثبتی برای سبک زندگی غربی قائل نیستیم و می‌خواهیم چشم‌پسته و یکجا همه آن را کنار بگذاریم. در پاسخ باید گفت: اولاً به قول معصوم (ع)، نسبت نیت و انگیزه به رفتار، نسبت سر به بدن است. لذا نیت و انگیزه فاسد، هر رفتاری را می‌تواند فاسد کند، هر چند می‌توان از همان رفتار با نیتی سالم، یک رفتار سالم ساخت. ثانیاً در انتخاب سبک زندگی،

سبک زندگی غربی،

انسان را یک حیوان

اقتصادی تعریف

می‌کند. حیوان اقتصادی

یعنی اینکه انسان هدفی

جز برآورده‌سازی

نیازهای مادی خود ندارد

و این هدف، با اقتصادی

شدن او محقق می‌گردد.

به نظر می‌رسد امروز هیچ عرصه‌ای به اندازه عرصه مقابله با سبک زندگی غربی و البته در نقطه مقابل، اشاعه سبک زندگی اسلامی، حائز اهمیت نیست. طی چند سال اخیر، خیلی‌ها ادعا می‌کنند در حال فعالیت در زمینه سبک زندگی اسلامی-ایرانی هستند، اما فعالیت آن‌ها از جهت مبنایی، همان ترویج سبک زندگی غربی است، اما با ظاهری متفاوت. با این ملاحظه، نکاتی را به‌اختصار برای فهم عمیق‌تر سبک زندگی غربی و آماده شدن برای مقابله با آن، ارائه می‌کنیم. مسئله جوهری ما با سبک زندگی غربی، به نوع نگاه آن به دنیا برمی‌گردد. البته نه تنها اسلام با دنیا و زندگی مطلوب دنیوی مشکلی ندارد، بلکه آبادانی دنیا و بسترسازی برای بهره‌برداری عادلانه از امکانات آن را وظیفه بارز نظام اسلامی می‌داند. مشکل اصلی ما با سبک زندگی غربی، اصالت بخشیدن به دنیا، غفلت از مسافر بودن انسان و نادیده گرفتن آخرت است. سبک زندگی غربی می‌خواهد انسان را به‌تمامه دنیایی کند. با این وصف، طبیعی است که ملاک سعادت و شقاوت برای انسان غربی، میزان استفاده او از لذایذ دنیوی و دادن زمام انسان به دست شهوات است.

ارزش و ضد ارزش در ترازوی منافع فردی

در سبک زندگی غربی، ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها از یک منبع ثابت فطری، عقلی و شرعی تحت عنوان «حق» استخراج نمی‌شوند. در حقیقت، این منافع دنیوی فردی است که می‌گوید چه چیزی ارزش است و چه چیزی ارزش نیست. در این صورت: اولاً وجود ثبات در ارزش‌ها بی‌معناست؛ چرا که ممکن است یک چیزی، الآن و برحسب منافع شخص ارزش باشد، اما فردا ارزش نباشد یا آن چیز، در یک جامعه و کشور ارزش تلقی شود، اما در جامعه و کشوری دیگر ارزش تلقی نشود. ثانیاً از آنجا که فرد محور همه چیز است، منافع جمعی نیز نمی‌تواند ارزش‌ساز باشد. البته از نظر ما، منافع جمعی نیز ملاک ارزش و ضد ارزش نیست، اما در سبک زندگی غربی، همین میزان عقب‌نشینی برای تعیین ارزش و ضد ارزش نیز کمتر دیده می‌شود؛ هر چند در نهایت، به دلیل برخورد با این پست، چاره‌ای جز عبور از لیبرالیسم مطلق و انتخاب دموکراسی، یعنی رأی اکثریت، برای تعیین برخی از ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها نیست.

انسان: حیوان اقتصادی

سبک زندگی غربی، انسان را یک حیوان اقتصادی تعریف می‌کند. حیوان اقتصادی یعنی اینکه انسان هدفی جز برآورده‌سازی نیازهای مادی خود ندارد و این هدف، با اقتصادی شدن او محقق می‌گردد.

اقتصادی شدن انسان، دو خصیصه عمده دارد:

یک) خلاقیت و ابتکار که تکنیک یکی از آثار آن است.

دو) رقابت آزاد.

بنابراین، انسان و جامعه انسانی باید تمام توان خود را برای این منظور، که می‌توان از آن به «توسعه» نیز تعبیر کرد، به کار بیند. مشکل اساسی در اینجا، این است که با چنین تعریفی از انسان، تبدیل شدن انسان به دو بخش «بهره‌کش» و «بهره‌ده» اجتناب‌ناپذیر است؛ چرا که تا منابع طبیعی مفت و سهل الوصول نباشد، تا نیروی کار ارزان و گوش‌به‌فرمان نباشد و تا مصرف

مهم، توانایی گزینش و انتخاب صحیح است. اسلام به ما این اجازه را می‌دهد که با معیارهای عقلی و شرعی، از رفتار دیگران دست به گزینش بزنیم و از رفتار مثبت آن‌ها الگوبرداری کنیم، اما در حال حاضر، مسئله ما با سبک زندگی غربی، از این حرف‌ها گذشته است.

سبک زندگی غربی، مخدري برای انسان متجدد

برای تحقق اهداف نظام سرمایه‌داری که کاملاً بر غرب (فارغ از جغرافیای خاص) استیلا دارد، باید انسان‌ها و به‌ویژه طیف‌های «بهره‌ده» را بی‌حس کرد. در حقیقت، انسان بی‌حس، انسانی است که فقط منافع کوتاه‌مدت خود را می‌بیند و به چیزی جز تأمین شهوات فکر نمی‌کند. رهبری غرب، هم شهروندان خود را و هم مردم کشورهای را که باید بیش از شهروندانشان، نقش بهره‌ده را ایفا کنند، بی‌حس می‌کنند. این بی‌حسی به رهبران غرب اجازه می‌دهد تا سبک زندگی غربی را به راحتی اشاعه دهند و از این طریق، موانع تحقق اهداف نظام سرمایه‌داری را به سهولت از جلوی راه خود بردارند. جدی نگرفتن زندگی و بازی گرفتن آن، چیزی است که امروز، هم در بین شهروندان غربی و هم در میان غرب‌زده‌ها در سایر نقاط دنیا از جمله ایران، مشاهده می‌شود. برای مثال، اگر در دوران دفاع مقدس، یک نوجوان سیزده‌ساله با آگاهی کامل از کاری که می‌کند، برای دفاع از اسلام و وطن به میدان می‌آید، نارنجک به خود می‌بندد و با نهایت شجاعت، به زیر تانک دشمن می‌خزد و تانک را نابود می‌کند، امروز با جوانان سی‌ساله‌ای روبرو می‌شویم که هیچ دغدغه‌ای درباره سرنوشت کشورشان ندارند و هم‌وغم آن‌ها دنبال کردن مسابقات فوتبال، تقلید از زندگی فلان بازیگر مشهور یا فلان ستاره تیم ورزشی یا پیروی از فلان مدل لباس و مو و غیره است. وقتی یک جوان سی‌ساله در این حد بی‌حس شد، غرب نه تنها با مانعی برای سلطه‌گری بر کشور او مواجه نمی‌شود، بلکه به اسم توسعه و غیره، آن جوان فرش قرمز هم برای غرب پهن می‌کند.

شکل‌گیری کلان‌شهرها، بستری مساعد برای سبک زندگی غربی

یکی از مسائلی که باید به آن توجه جدی داشت، نقش کلیدی کلان‌شهرها در گسترش سبک زندگی غربی است. اساساً در شرایط فقدان کلان‌شهرها، تا این حد سبک زندگی غربی نمی‌تواند در زندگی مردم نفوذ پیدا کند. البته خود کلان‌شهرنشینی نیز محصول سبک زندگی غربی است؛ یعنی سبک زندگی غربی، انسان‌ها را به این گونه از زندگی ترغیب می‌کند. در شهرهای کوچک و روستاها، هر فردی دارای یک هویت روشن است و نمی‌تواند هویت خود را از دیگران پنهان کند. لذا از بیم رسوا شدن در بین مردم، خیلی از رفتارهای ناهنجار از او سر نمی‌زند. یعنی نوعی خودکنترلی به وجود می‌آید. از طرف دیگر، ساکنان شهر و روستا نیز که اکثر آن‌ها یک قوم یا قباایل خاص هستند، هنجارهای ویژه خود را دارند و بر اساس همین هنجارها، همدیگر را نیز کنترل می‌کنند. به بیان دیگر، اجازه نمی‌دهند ناهنجاری به راحتی در بینشان راه پیدا نماید و این یعنی نوعی کنترل اجتماعی. باید توجه داشت، گسترش کلان‌شهرها یعنی مهیا کردن بستر مساعد برای فردگرایی و به تبع آن، سبک زندگی غربی، بنابراین هر سیاستی که به بقا و گسترش کلان‌شهرها در کشور کمک کند، به فراهم شدن زمینه لازم برای گسترش سبک زندگی غربی نیز کمک کرده است.

سبک زندگی غربی، انتخاب یا تحمیل؟

سبک زندگی غربی، علی‌رغم ظاهر غلط‌اندازی که دارد، مهمان ناخوانده است. البته اینکه می‌گوییم مهمان، شاید در خصوص سبک زندگی غربی که خیلی اوقات نقش متجاوز را بازی می‌کند، مهربانی به خرج داده باشیم. سبک زندگی غربی در درب منزل ما و با دعوت قبلی وارد نمی‌شود، بلکه عنصری است که خود را به ما تحمیل می‌کند. روش اصلی آن برای تحمیل نیز دو چیز است: ناچار کردن و تحمیل. برای مثال، مادر کلان‌شهرها، «ناچار می‌شویم» به قسمتی از سبک زندگی غربی تن دهیم، والا بخش مهمی از توان خود را برای زندگی در

کلان‌شهرها از دست می‌دهیم. در خیلی موارد نیز سبک زندگی غربی ما را فریب می‌دهد؛ یعنی خودش را به‌عنوان یک ضرورت در زندگی ما جامی کند. باید توجه داشت فناوری‌ها، به‌ویژه فناوری‌های مرتبط با زندگی شخصی، سبک زندگی غربی را با خود به همراه دارند و وقتی آن‌ها را به خانه خود می‌آوریم، عملاً سبک زندگی غربی را نیز به خانه وارد می‌کنیم. البته می‌توان از فناوری‌ها برخلاف میل تولیدکننده آن‌ها نیز استفاده کرد، لکن درصد کمی از مردم فهم و قدرت چنین کاری را دارند، مگر اینکه این کار از سوی نظام صورت گیرد. موضوع دیگری که باید به آن توجه داشت، نقش تبلیغات هدفمند در باز کردن درب خانه‌های ما به روی سبک زندگی غربی است. در واقع، تبلیغات با درست کردن یک شخصیت جعلی و ارزش دادن به آن، ما را به سمت شکل دادن این شخصیت در وجود خودمان تشویق می‌کند. در این زمینه، سخن بسیار و مجال کوتاه است و ما صرفاً اشاره‌ای به آن کردیم. منظور این است که بدانییم سبک زندگی غربی با تعطیل کردن قوه عقلی، توان انتخاب آگاهانه را از انسان می‌گیرد و خود را به او تحمیل می‌کند.

سبک زندگی غربی برای نفوذ با موانع مستحکمی روبه‌رو نیست

چرا سبک زندگی غربی این قدر راحت وارد خانه‌های ما می‌شود؟ برای پاسخ به این سؤال، باید به جوهر سبک زندگی غربی توجه پیدا کنیم. واقعیت این است که سبک زندگی غربی با امور نفسانی هماهنگ است و طبیعی است که نفس انسانی، این سبک زندگی را می‌طلبد. لذا در شرایطی که عقل، بازیگر اصلی و فعال نیست، نفس حیوانی آزادانه از آن استقبال می‌کند.

رواج خوردروزی، سمنی کشنده برای سبک زندگی غربی

اشاره شد که اگر سبک زندگی غربی تا این حد سریع نفوذ می‌کند، به این علت است که قیل از هر چیز، باب خوردروزی را در وجود انسان می‌بندد. اگر باب خوردروزی آزادانه، بسته نباشد و آدمی بتواند با انکا به فطرت خود، مستقل بیندیشد، سبک زندگی غربی با موانع جدی روبه‌رو خواهد شد. لذا باید توجه داشت سبک زندگی غربی، علی‌رغم هیمنه‌ای که دارد، فوق‌العاده سست و شکننده است. کافی است که آن را با عقلانیت ناب و برهانی روبه‌رو کنیم تا ببینیم که چگونه فرومی‌ریزد.

فرجام انسان غرب‌گرا، افتادن در باتلاق نیهیلیسم است

انسانی که حیوانیت در وجود او غلبه پیدا کند و در زندگی هدفی جز ارضای شهوات نداشته باشد، خیلی زود به پوچی می‌رسد. علت آن هم روشن است؛ انسان به این دنیا نیامده تا مثل حیوان زندگی کند، آمده است تا به کمالاتی برسد که حیوان قادر به درک این کمالات و رسیدن به آن‌ها نیست. اگر انسان یا جای پای حیوان گذاشت، طبیعی است که هر قدر هم که از زندگی دنیوی برخوردار باشد و به اصطلاح کاخ‌نشین باشد، به او احساس پوچی دست می‌دهد. البته همان‌طور که اشاره شد، یکی از خواص سبک زندگی غربی تحذیر است؛ یعنی کاری می‌کند که انسان تا آخر عمر به خودش نیابد، اما این روش تحذیری آن قدر هم مؤثر نیست، زیرا خیلی از انسان‌ها به خودشان می‌آیند و اگر نتوانند معنا و هدف زندگی را برای خودشان حل کنند، دچار افسردگی می‌شوند و یا دست به خودکشی می‌زنند. امروز علت آمار بالای خودکشی در غرب این است که شهروندان غربی به بن‌بست می‌رسند و «ایسم»‌های غربی راهی برای خروج از این بن‌بست به آن‌ها نشان نمی‌دهند.

جهانی شدن در چارچوب سبک زندگی غربی، رویایی بیش نیست

برخی این روزها دائماً صحبت از پیوستن به دنیا و کسب مقبولیت از جانب جامعه (به تعبیر خودشان) جهانی به میان می‌آورند که منظورشان همان جامعه شکست‌خورده غربی است. مثلاً وقتی صحبت از شبکه جهانی اینترنت یا شبکه‌های ماهواره و غیره می‌شود، با ذوق زدگی خواستار دسترسی آزاد و وسیع

مردم به همه بخش‌های اینترنت و ماهواره (اعم از خوب و بد) می‌شوند و این را نشانه شخصیت داشتن و پیشرفته بودن معرفی می‌کنند. این در حالی است که عقل سلیم قبول نمی‌کند کشوری مثل ایران چشم‌های خود را بر روی تعارضات منطقی خود با غرب و ناکامی‌های فراوان غرب در عرصه‌های گوناگون ببندد و این‌گونه تسلیم آن‌ها شود. باید توجه داشت که ما صاحب یک سبک زندگی مترقی هستیم و پیشرفتمان در گرو همین سبک زندگی است. بنابراین شرط حضور فرهنگی ما در جهان و یا اتصال به شبکه‌های اطلاعاتی و ارتباطاتی، این است که اولاً موضوع تحمیل مستقیم و یا غیرمستقیم سبک زندگی منحط غربی در میان نباشد و ثانیاً امکان جاری و محقق شدن سبک زندگی اسلامی فراهم باشد. البته با این شرایط، طبیعی است که ما به سمت ابداع شبکه‌های جدید اطلاعاتی و ارتباطاتی در جهان حرکت کنیم که نه تنها با فرهنگ و سبک زندگی اسلامی تعارضی نداشته باشد، بلکه مقوم و مروج آن نیز باشد.

تقابل سبک زندگی اسلامی و غربی، تقابل حزب الله و حزب الشیطان است

همان‌طور که گفته شد، مسئله ما با سبک زندگی غربی، یک مسئله بنیادی است و آن، نوع نگاه به دنیا و نادیده گرفتن آخرت است. کسی که دنیا را اصل دانست و آخرت را نادیده گرفت، رفتار شیطانی می‌شود؛ یعنی برای بهره‌گیری از دنیا، هر امری را مباح می‌شمرد و ترسی هم از حسابرسی اخروی ندارد. باید توجه داشت آن چیزی که غرب را منظم و قانون‌مند نگه داشته، ارزش ذاتی قائل شدن برای حقوق دیگران نیست، بلکه تن دادن به ضرورتی است که اگر نباشد، در تحصیل منافع، تراحم و ضرر ایجاد می‌شود. بنابراین انسان و جامعه غربی هر کجا که رفتار شیطانی را با منافع خود هماهنگ ببیند، به آن دست خواهد زد. از جرائم فردی یا جرائم اجتماعی سازمان‌یافته که عبور کنیم، این همه آدم‌کشی که در طول سده اخیر مستقیم یا غیرمستقیم توسط غربی‌ها در دنیا صورت گرفته، ناشی از خوی شیطانی غرب است. با این وصف، تردیدی نیست که تقابل سبک زندگی اسلامی و سبک زندگی غربی، تقابل حزب الله و حزب الشیطان است.

باید لذت سبک زندگی اسلامی را به مردم چشاند

ما برای چشاندن طعم شیرین و متفاوت سبک زندگی اسلامی کاری نکرده‌ایم. لذت سبک زندگی اسلامی، صدها برابر از لذت سبک زندگی غربی بیشتر است و بهتر است بگوییم اساساً این دو لذت با هم قابل مقایسه نیستند، زیرا تفاوت مبنایی دارند. لذت سبک زندگی اسلامی دیررس، اما ماندگار است، در حالی که لذت سبک زندگی غربی زودرس، اما موقت و رفتنی است. در این عرصه، این حقیقت را باید با زبان قوی و روش‌های مستدل و هنرمندانه برای مردم بیان کرد. واقعیت این است که در این زمینه، در جامعه ما کم‌کاری مفرط مشاهده می‌شود.

باید از ترویج سبک زندگی غربی دست برداریم

متأسفانه بخش مهمی از رسانه‌های گروهی ما، چه رسانه‌های سمعی و بصری و چه مطبوعات و رسانه‌های مجازی، خواسته یا ناخواسته، مشغول ترویج سبک زندگی غربی هستند. محتویات رسانه‌های ما، مملو است از دنیازدگی، شوخی، بازی گرفتن زندگی، ریختن قیح مصرف‌گرایی، فاهزدگی، تجمل‌طلبی و مسابقه بر سر میلیارد شدن و همچنین تصاحب جایگاه‌های بی‌ارزش و اعتباری دنیایی که حقیقتاً نقشی در سعادت انسان ندارند. حتی در سال‌های گذشته، مرگ را که می‌تواند باب تحول عمیقی در زندگی انسان‌ها باز کند، به شوخی تبدیل کرده‌اند و آن را به سوژه سرپال‌ها و فیلم‌های طنز تبدیل کرده‌اند. این درست همان چیزی است که سبک زندگی غربی می‌خواهد. در سبک زندگی غربی، مرگ

باید کمترین اثر را در روند زندگی داشته باشد و انسان‌ها را به خودشان نیاورد. حقیقتاً تا زمانی که رسانه‌های گروهی در ایران مسیر خود را تغییر ندهند، وضع اصلاح نمی‌شود. نظام اسلامی باید با سبک زندگی غربی مقابله کند و رسانه‌ها می‌بایست خودشان را با این تصمیم بزرگ و سرنوشت‌ساز نظام اسلامی همراه کنند.

خودباختگی، عامل گرایش به سبک زندگی غربی است

آنچه باعث می‌شود عده‌ای مجذوب سبک زندگی غربی شوند و یا کسانی با ولع به تبلیغ آن بپردازند، خودباختگی است. اگر به طرز فکر و رفتار این افراد دقت شود، دیده می‌شود که شخصیت پخته و باثباتی در آن‌ها وجود ندارد و به دلیل غلبه گرایش‌های نفسانی در این افراد، غرب را که قلّه جامعهٔ انسانی است، قبلهٔ خود می‌دانند. هر چه در غرب است بزرگ و در خور تجلیل است و هر چه در کشورهای مقابل غرب است، کوچک، بی‌اهمیت و موجب سرافکندگی است.

تمرکز سبک زندگی غربی بر خانواده است

سبک زندگی غربی، که امروز برای زمین زدن انقلاب اسلامی، به عمد و به صورت سازمان‌دهی شده در کشور ترویج می‌شود، تمرکز خود را بر روی خانواده قرار داده است. ترویج‌دهندگان سبک زندگی غربی می‌خواهند خانوادهٔ ایرانی مسلمان را با آلوده کردن به این سبک زندگی، منهدم کنند. اگر با اختلال در امر ازدواج یا ریختن قیح طلاق، نهاد خانواده فروریخت، راه برای منهدم کردن کل جامعه هموار می‌شود. لذا ما هم باید جبههٔ مقابله با سبک زندگی غربی را در میدان خانواده مستقر کنیم. حتی در موضوع جمعیت، که بقای خانواده به آن وابسته است، تصمیمات نادرست و غیر کارشناسی اتخاذ شده بود. خود ما نیز در این عرصه، خطای سهوی داشتیم، اما این غربی‌ها بودند که دائم ما را تشویق می‌کردند و به مسئولان وقت ما به خاطر پایین کشیدن رشد جمعیت در ایران جایزه می‌دادند. امروز هم برخی همچنان بر ادامهٔ سیاست غلط قبلی اصرار دارند و آشکار و پنهان در این مسیر گام برمی‌دارند.

باید از زندگی خود شروع کنیم

ما نمی‌توانیم مردم را به مقابله با سبک زندگی منحط غربی دعوت کنیم، اما خود همچنان به این سبک زندگی آلوده باشیم. کسانی که می‌خواهند در این جهت گام بردارند باید خودشان پیش‌تاز باشند. منظور این نیست که در همهٔ زمینه‌ها می‌توان سبک زندگی غربی را کاملاً از زندگی‌ها جدا کرد؛ چرا که تا بسترها عوض نشود، سبک زندگی غربی به‌طور کامل از زندگی ما خارج نخواهد شد. با این حال، برای تغییر بسترها نیز باید برنامه‌ریزی کنیم. تحول بنیادین در علوم انسانی و دستیابی به الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت، قدرت تغییر بسترها را به ما خواهد داد.

ساختار شکنی در موضوع سبک زندگی

باید توجه داشت که دست برداشتن از سبک زندگی غربی و سپس ترویج گستردهٔ سبک زندگی اسلامی، آن هم توأمان با حرف و عمل، مانند شنا کردن بر خلاف مسیر اصلی یک رود بزرگ و جریان پُر شتاب آن است. در این مسیر، قطعاً عده‌ای ما را متمسخر خواهند کرد، عده‌ای ما را به عقب‌ماندگی متهم خواهند ساخت، عده‌ای ما را متحجر لقب خواهند داد و یا بعضی، کار ما را از هم‌اکنون شکست‌خورده توصیف خواهند کرد؛ اما نباید به این اتهامات و سخنان پوچ توجه کرد. سخن ما، همان است که قرآن فرمود: «قل یا ایها الکافرون، لا أعبد ما تعبدون، و لا أنتم عابدون ما أعبد و لا أنا عابد ما عبدتم و لا أنتم عابدون ما أعبد، لکم دینکم ولی دین» صدق الله العلی العظیم.

اگر سبک زندگی

غربی تا این حد سریع نفوذ می‌کند،

به این علت است که قبل از هر چیز، باب خردورزی را در وجود انسان می‌بندد.

اگر باب خردورزی آزادانه،

بسته نباشد و آدمی

بتواند با اتکا به فطرت

خود، مستقل ببیند پیشد،

سبک زندگی غربی با

موانع جدی روبه‌رو

خواهد شد.

گفت‌وگو
با دکتر
محمد کاویانی

الگوسازی نکردیم

تبیین الگوی زندگی اسلامی در
عرصه‌های مورد نیاز جامعه امروز



حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر محمد کاویانی آرائی در سال ۱۳۴۱ در تهران متولد شد. وی از بیست‌سالگی به تحصیل در حوزه علمیه قم مشغول شد و در این مدت، از اساتیدی همچون آیات عظام جوادی آملی، مظاهری، مکارم شیرازی، فاضل لنکرانی، سید جعفر کریمی، محقق داماد، سبحانی و اساتید مؤسسه «در راه حق» در مباحث فلسفه، معارف قرآن و... بهره برده است. ایشان تحصیل در دانشگاه را از سال ۱۳۸۸ آغاز کرد و رشته روان‌شناسی اجتماعی را در مقطع دکتری در دانشگاه اصفهان به پایان رساند. پایان‌نامه ایشان با عنوان سبک زندگی تجویزی اسلام و ساخت آزمون آن، به خوبی نشان می‌دهد که استاد در بحث سبک زندگی، تبحر و تخصص ویژه‌ای دارد. فعالیت‌های استاد کاویانی عمدتاً به پژوهش و نگارش مقالات و کتاب‌های روان‌شناختی و تدریس در دانشگاه تهران، جامعه‌الزهراء (س)، دانشگاه مفید و دانشگاه آزاد اختصاص یافته است. ایشان همچنین عضو هیئت علمی گروه روان‌شناسی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه است. با این اوصاف، بحث مهم الگوسازی برای سبک زندگی اسلامی را با ایشان به بحث نهادیم و نتیجه این گفت‌وگو یک ساعته متنی است که پیش روی شماست. در این گفت‌وگو، دکتر کاویانی ضرورت نگاه همه‌جانبه و فراگیر به بحث سبک زندگی را یادآور شدند و استفاده از تمامی ظرفیت‌های اسلام و علوم انسانی اسلامی را جزء لاینفک سیستم‌سازی مفهومی و الگوسازی عملی برای سبک زندگی اسلامی برشمردند.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، جهت‌گیری‌های قانون‌گذاری، در ابعاد مختلف، به سمت نهادینه کردن و ترویج فرهنگ دینی در زندگی مردم بوده است. متأسفانه پس از گذشت سال‌ها، با وجود تلاش‌های انجام‌شده در این زمینه، هنوز هم بخش زیادی از زندگی مردم رنگ‌ولعب غربی دارد. در حقیقت می‌توان آن را ترکیبی از سبک زندگی غربی و اسلامی دانست. به نظر شما، چه عواملی در عدم توفیق ارائه و نهادینه کردن سبک زندگی اسلامی - ایرانی دخیل هستند؟

دیدگاه‌ها در اوایل انقلاب، که بیش از سه دهه از آن گذشته است، دیدگاه‌هایی اصلاحی به‌ظاهر زندگی بودند. انقلابی صورت گرفته بود. حاکمانی با ایده‌هایی رفته بودند و حاکمانی با ایده‌های جدید آمده بودند. مظاهر آشکار طاغوت آن قدر زیاد بود که پاک‌سازی آن‌ها، کاملاً به چشم می‌آمد. همه متوجه تغییرات می‌شدند؛ هم مدیران انقلاب و هم مردم که صاحبان اصلی آن بودند. برای مثال، بسته شدن مغازه‌های شراب‌فروشی و مراکز فحشا، تغییر در وضعیت بازار، پوشش، نوع لباس و حجاب، حتی تغییر نظام بانکداری که ارتباط آشکاری با فرهنگ و اقتصاد غربی داشت، همه تغییرات آشکاری بودند. این بخشی از انقلاب بود که نوعی احساس رضایت‌مندی را حاصل می‌کرد. موانع متعدد و متکثری نیز در دو سه دهه گذشته وجود داشته که اذهان مدیران انقلاب را به خود مشغول کرده است. نمی‌خواهم بگویم هیچ قصوری در کار مدیران انقلاب نبوده است. واقعیت این است که در دوره‌ای، کشور ناامن بوده است. تأثیر جدی و اساسی مسائلی چون ترورها، بحث کردستان، تجزیه طلبی، وجود گروهک‌های داخلی و بحث دفاع مقدس را روی جامعه نمی‌توان نادیده گرفت. بعد از دفاع مقدس، بحث سازندگی مطرح شد. در اوایل انقلاب، در زمینه تولید و ساخت، اعتمادبه‌نفسی در کشور وجود نداشت. حتی ساختن یک سوزن خیاطی چیز عجیب‌وغریبی به نظر می‌آمد. این انگیزه‌های برای مدیران انقلاب و دولت‌ها شد تا روند توسعه سیاسی و اقتصادی آرام‌آرام شکل گیرد.

بنده در فضای منصفانه ذهنی خود، معتقد هستم این عزیزان در حد امکان و توان خود، تلاش کرده‌اند و از دستیابی به معنای عمیق سبک زندگی انسانی نیز منصرف نشده‌اند. توجه داشته باشید، صحبت از سبک زندگی اسلامی و ارائه الگویی برای آن، نگاهی تخصصی و بسیار عمیق می‌طلبد. این نگاه تخصصی و عمیق حتی امروز نیز به آن اندازه که باید، در جامعه ما حاصل نشده است. معنای سبک زندگی اسلامی، به‌طور ساده این است که اقتضای زبان کلامی و غیر کلامی همه چیز، از زمین و آسمان و در و دیوار و خانه و کوچه و مدرسه گرفته تا قانون و قوه قضاییه و قوه مجریه، همه مردم را به طرف سبک زندگی اسلامی و ایده‌آل‌های اسلامی سوق می‌دهند.

در حال حاضر، هنوز هم بسیاری از همایش‌هایی که برگزار می‌شوند، مقالات

و کتاب‌هایی که نوشته می‌شوند، سبک زندگی اسلامی را به حیطه آنچه باید باشد می‌برند. در واقع فقط می‌گویند که زندگی اسلامی و جامعه اسلامی چگونه باید باشد. به این کار، مشخص کردن سبک زندگی اسلامی نمی‌گویند، بلکه مشخص کردن اخلاق اسلامی می‌گویند. با تحلیل فرمایشات رهبر انقلاب، متوجه می‌شوید دیدگاه کلی ایشان درباره سبک زندگی اسلامی، مقوله اصلاح اجتماعی است. مقوله علمی صرف یا نظری صرف نیست. مخاطب ایشان نیز همه مردم، همه حاکمان و همه مدیران هستند. موضوعات و اشکالاتی که مطرح می‌کنند، آسیب‌هایی که در سبک زندگی می‌شمارند، همه در جامعه وجود دارند. شاید از بعضی آسیب‌ها اطلاع نداشته‌ایم، اما به وجود بسیاری از آن‌ها نیز واقف بوده‌ایم. بنابراین مسئله این است که چرا آنچه باید، تاکنون حاصل نشده است؟ موانع چه چیزهایی بوده‌اند؟ در واقع اصل سبک زندگی مطرح می‌شود تا به‌همین مکانیسم‌ها، فرآیندها و راهکارهای تغییر جامعه چیست و چه باید باشد.

یعنی شما یکی از مهم‌ترین عوامل و کمبودها را نبود راهکار عملی می‌دانید؟

بله، اگر بخواهم ترتیبی برای این عوامل از نظر اهمیت و سهمی که در این مشکل دارند، قائل شوم، سهم نبودن، توجه نکردن و ارائه نکردن راهکار و مکانیسم‌های اجرایی را در رده اول و مباحث نظری را در رده دوم قرار می‌دهم. به نظر می‌رسد با این سه دیدگاه، عواملی که در نهادینه نشدن سبک زندگی اسلامی دخیل بوده‌اند مشخص شود: یک، پرداختن به ظواهر اسلامی شدن؛ دو، صرف شدن نیرو و افکار مدیران انقلاب برای از بین بردن موانع متعدد و سه، نبود نگاه تخصصی لازم.

اگر برنامه عملیاتی شدن سبک زندگی مبتنی بر دین ارائه نشود، جامعه به نوعی دوگانگی بحران‌ساز دچار می‌شود. با کالبدشکافی جامعه، متوجه می‌شویم مردم از نظر فردی، نسبتاً متدین و از نظر اجتماعی، متمایل به سبک غربی هستند. تبعات فردی و اجتماعی این موضوع در بلندمدت چه خواهد بود؟

نکته‌ای که به آن اشاره کردید دقیقاً صحیح است. نگاه ما به اسلام و زندگی اسلامی قبلاً نگاهی فردی بوده است. سبک زندگی دینی، حتی به معنای عام آن نیز شناخته شده نیست. سبک زندگی مسیحی نیز آن چیزی نیست که امروز در جامعه مسیحی در جریان است. سبک زندگی بعضی از ادیان دیگر نیز متناسب با چیزی که اکنون در جوامع غربی وجود دارد نیست. با تأملی که داشته‌ام، متوجه شده‌ام متأسفانه بسیاری از بزرگان فرهنگی ما به امکان اسلامی بودن خالص و نابی که از آیات و روایات برمی‌آید عمیقاً باور ندارند، اما رنگ‌ولعب اسلامی دادن به موضوعات را قبول دارند. بعضی از مسئولان فرهنگی رده‌های بالای تصمیم‌گیر، در جامعه ما، چنین دیدگاهی دارند. شاید این اتفاق به صورت

ناخودآگاه رخ دهد؛ به گونه‌ای که خود افراد نیز متوجه آن نشوند. محدودیت‌ها آرام‌آرام آن‌ها را عقب رانده است. با هر محدودیتی، مقداری عقب‌نشینی کرده‌اند تا به این مرحله رسیده‌اند. امروز کسی که دیدگاه قرآنی ناب دارد، متوجه این تغییر می‌شود، زیرا این دیدگاه با آنچه قرآن و معصومین می‌خواهند، متفاوت است. به نظر من، معمولاً شخص می‌داند آنچه ارائه می‌دهد با آنچه در عمق وجود دارد متفاوت است، اما باور کرده است این کار شدنی نیست.

این نشدن از نظر فردی است؟ یعنی به صورت فردی و برای خود، این گونه فکر می‌کنند؟ یا به صورت کلی و کلان، اسلامی شدن را ممکن نمی‌دانند؟

کلاً در بحث سبک زندگی، دو دیدگاه محتوایی-درونی و ساختاری را می‌توانیم مطرح کنیم. دیدگاه ساختاری به نهادهای اجتماعی، حکومتی، هنجارها و عادت‌واره‌هایی که در جامعه وجود دارد، به قوانینی که دانسته و نادانسته حاکمیت پیدا کرده است و حتی به دیدگاه بین‌المللی برمی‌گردد. یک مثال ساده، خواب و بیداری اسلامی است. از دیدگاه عمومی، اصل اولیه اسلامی به همه مردم توصیه می‌کند شب‌ها زودتر بخوابید و صبح‌ها زودتر از خواب برخیزید. چه بهتر اگر کسی قبل از اذان صبح بیدار شود، اما معمولاً توده مردم می‌توانند بعد از اذان بیدار شوند. فعالیت و مشغله زیاد افراد، خواب و بیداری آن‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. روابط آن‌ها را با اعضای خانواده تحت تأثیر قرار می‌دهد. در اینجا، اسلامی بودن سبک زندگی یکباره زیر سؤال می‌رود. بخشی از دلیل آن به اقتصاد و بخشی دیگر، به فرهنگ جامعه برمی‌گردد. این توضیحات به نوعی تأیید فرمایش شماست که گویا اسلام در جامعه امروز ایران، فقط در مقیاس فردی وجود دارد، در حالی که اسلام فقط در مقیاس زندگی فردی معنا پیدا نمی‌کند. وقتی صحبت از سبک زندگی اسلامی می‌شود، منظور این است که علاوه بر اسلامی بودن هر چیزی که به فرد مربوط می‌شود، همه ساختار خانواده‌ای که فرد عضو آن است نیز باید اسلامی باشد. مرزها، قانون‌مندی‌های حقوقی و قوانین اخلاقی مطرح بین افراد نیز باید اسلامی باشد.

وجود این ایده‌آل‌ها و نبود دوگانگی، آرمانی است که برای سبک زندگی اسلامی ترسیم شده است. حال اگر با ادامه نسل به نسل این دوگانگی، علاوه بر زندگی اجتماعی، زندگی فردی افراد نیز غربی تر شود و به عبارتی دیگر، افراد از اسلام دور تر شوند، سؤال این است که چنین روندی در بلندمدت چه تبعاتی برای جامعه‌ای اسلامی خواهد داشت؟

بنده که کارشناس دینی هستم، به صراحت عرض می‌کنم زندگی‌ای که فقط از نظر فردی اسلامی باشد، اسلامی ناب نخواهد بود. همچنین اگر فردی بخواهد اسلامی باشد، چارچوب‌های غیراسلامی در بلندمدت، آن خواسته‌ها را از بین خواهند برد. معمولاً زندگی فردی مثل دایره کوچکی ترسیم می‌شود که در داخل دایره بزرگ‌تری به نام زندگی خانوادگی است. این دایره بزرگ‌تر (خانواده) به نوعی دایره کوچک‌تر را در درون خود حل می‌کند. در واقع فرد باید بسیار قوی و غنی باشد تا در خانواده‌ای غیراسلامی، فردی اسلامی باقی بماند. اگر خانواده‌ای غیراسلامی باشد، یکی از اعضا، مادر، پدر یا فرزند آن خانواده، غیراسلامی است. بنابراین با چنین مناسباتی، اسلامی بودن آن فرد نیز زیر سؤال می‌رود. خانواده، خود در مرکزیت دایره بزرگ‌تری به نام جامعه قرار دارد. این روند همین‌طور ادامه دارد تا به فضای بین‌الملل برسد.

اگر فضای بین‌الملل را به اقیانوسی تشبیه کنیم، حتی موجی از آن نیز بر همه این بخش‌ها تأثیر می‌گذارد؛ چه برسد به سونامی آن. بنابراین شخص نمی‌تواند بگوید که با فاصله زیادی از این اقیانوس زندگی می‌کنم و برای خود، مرکزیت کوچک زلالی درست می‌کنم. این کار شدنی نیست، زیرا امواج متعدد و متکثری وجود دارند. سونامی‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی بی‌شماری نیز هستند که نه تنها حکومت‌ها، بلکه جوامع کوچک‌تری چون خانواده و فرد را نیز با خود می‌برند. بنابراین به‌طور خلاصه باید بگویم در بلندمدت، به اسلامی بودن فرد و جامعه آسیب بسیار جدی وارد می‌شود؛ به گونه‌ای که دیگر نمی‌توان آن‌ها را اسلامی دانست.

به منظور جلوگیری از بروز این مشکلات و دوگانگی‌ها، فقه اسلامی برای زندگی افراد، برنامه عملی ارائه کرده است. در برخی امور، هر چند کم و ناقص، وارد جزئیات شده و سبک و سیاق خاصی برای زندگی فردی و اجتماعی مطرح کرده است. به نظر می‌رسد در فقه امروزی، این گفته که اسلام برای همه ابعاد زندگی برنامه دارد، نمود اجتماعی پیدا نکرده و فقط در حد نظریه باقی مانده است. نظر شما در این مورد چیست؟

فقه اسلامی و فقه شیعی را از دو وجه می‌توان بررسی کرد. یکی از دیدگاه ماهیت اصیل فقه اسلامی و ظرفیت‌های موجود آن است. بنده از نظر روش شناختی، فنی و مقایسه‌ای آن با بعضی مکاتب دیگر و حتی فقه اهل سنت، به راحتی بیان می‌کنم که در فقه شیعی نقصی دیده نمی‌شود. وجه دیگر، دیدگاه اجتهاد اسلامی و کارهای انجام‌شده در این زمینه است. در این مورد نیز به راحتی کمبودها را می‌پذیرم.

در باره فقه اسلامی و ادوار فقه اسلامی، کتاب‌های مختلفی نوشته شده است. در همه این کتاب‌ها، مطرح شده است که معمولاً فقه اسلامی و فقه شیعی در هر دوره زمانی، متناسب با زمان خود و متناسب با نیازهای جامعه، به موضوعات و مسائل پرداخته است. در دوره معاصر، فقه‌هایی مثل حضرت امام، آیت‌الله مرعشی، آیت‌الله خویی، آیت‌الله گلپایگانی و بعضی از بزرگان مرحوم دیگر حضور داشته‌اند. در این دوره، به دلیل شکل‌گیری حکومت اسلامی، نیازها متفاوت و متکثر شده است. بنابراین نگاه این بزرگان نیز در فقه به موضوعات متعدد و متکثر دیگری معطوف شده است. این سبیری کلی است که در دیدگاه‌های مراجع بزرگوار بعدی نیز مشاهده می‌شود؛ زیرا نگاه حاکم فقه شیعی با حضور حکومت اسلامی، بزرگ شدنی ناگهانی و جدی را در خود تجربه کرده است که این امر نیز به دلیل گستره موضوعی بوده است.

بنده تأیید می‌کنم که هنوز به همه موضوعات مورد نیاز جامعه رسیدگی نشده است. ضمن پذیرفتن این سیر و انطباق حاصل شده نیز عرض می‌کنم حوزویان، بزرگان فقهی و گروه‌های پردازنده به مسائل فقهی، باید به شتاب تغییر مسائل و ایجاد آن‌ها توجه جدی داشته باشند. به تعبیر عامیانه، فرصتی برای از دست دادن وجود ندارد.

به نظر شما، آیا بار اصلی ترسیم سبک زندگی اسلامی، بر عهده فقه و فقهاست؟ آیا باید از فقه اسلامی توقع داشته باشیم که سبک زندگی ما را مشخص کند؟

آنچه عرض شد بیان جایگاه فقه بود، اما منظور این نبود که اسلام مساوی با فقه است یا سبک زندگی اسلامی مساوی با سبک زندگی فقهی است. همه بار سبک زندگی اسلامی بر دوش فقها نیست. فقه جایگاهی اصیل و ریشه‌ای دارد؛ یعنی تکلیف عملی مکلفین را اعلام کند. فقه دیدگاه اسلامی را درباره موضوعات مختلف، برای افراد، نهادها و حتی شورای نگهبان، مشخص می‌کند. نگاه فقهی یک بعد این قضیه است. سبک زندگی اسلامی تنها یک بعد ندارد، بلکه بسیار وسیع است. به این دلیل می‌گویم وسیع که در زندگی امروز، با نظام‌های متعددی مواجه هستیم که کار خود را می‌کنند. برای مثال، نظام‌های روان‌شناختی، تربیتی، سیاسی، اقتصادی و اخلاقی و خانوادگی در دنیا با تفاوت‌هایی که با یکدیگر دارند، کار خود را انجام می‌دهند. پایه‌ها و زیربنای اکثر این نظام‌ها غیراسلامی است. بنابراین رونمای آن نیز غیراسلامی می‌شود. برای سبک زندگی اسلامی، همه این موارد باید اسلامی باشند. وقتی می‌گویم نظام اقتصادی باید نظامی اسلامی باشد، این حرفی نیست که فقط فقه آن را بگوید. در بحث نظری صرف، نظام سیاسی نیز باید نظامی اسلامی باشد. اسلامی بودن و نبودن آن فقط به فقه مربوط نمی‌شود. بنابراین فقه فقط بخشی از سبک زندگی اسلامی است. برای ترسیم سبک زندگی، به اخلاق اسلامی و عرفان اسلامی نیازمند هستیم. به عبارت دیگر، به همه علوم انسانی اسلامی، به همان ترتیبی که امروز در جامعه وجود دارند، نیاز داریم. برای تحقق آن نیز باید به فکر راهکارها و فرآیندهای بلندمدت باشیم. در واقع به کارهای پژوهشی و اجرایی متعددی نیاز است.

■ **در ابتدای بحث، از سبک زندگی دینی صحبت کردیم. سؤال مهم این است که اساساً آیا اسلام با همه ابعاد خود، اعم از فقه، عرفان و اخلاق، می تواند برای سبک زندگی انسان، با توجه به شرایط خاص مکانی و زمانی، مثلاً شرایط فعلی و امروزی ایران، الگویی ارائه دهد؟**

از دیدگاه بلندمدت نظری و علمی، بنده باصراحت عرض می کنم بله، این امکان وجود دارد. توجه داشته باشید، این بله، به معنای این نیست که سبک زندگی اسلامی طی یک دهه آینده در جامعه ایران به طور کامل ایجاد می شود. عرض بنده این است که ایجاد ساختار فعلی موجود، در کل این نظام ها، حداقل بیش از یک قرن، شاید نزدیک به دو قرن طول کشیده است تا آرام آرام بر جوامع اسلامی حاکم شده است؛ به گونه ای که من روحانی روان شناس، متناسب با جامعه فعلی خود، می خواهم روان شناسی اسلامی ارائه کنم. در نهایت، پذیرفته ام که باید در پارادایم موجود حرکت کرد، زیرا در غیر این صورت، امکان تعامل وجود نخواهد داشت. این معنا را در علوم دیگر نیز تعمیم دهید. بنابراین، این کار باید حساب شده صورت بگیرد. برنامه نظری بلندمدت و مستدامی است که عزمی ملی و حمایت حاکمیتی رده بالا را می طلبد تا فرآیندها تعیین و به تدریج و به مرور زمان اجرایی شوند.

این برنامه باید به گونه ای باشد که نسل های بعدی نیز آن را قبول کنند و ادامه دهند آن باشند. این گونه است که می توان امیدوار بود تا چند نسل بعد، آرام آرام این اسلامی بودن شکل بگیرد. همیشه تلقی بنده از اسلام، سیستم جامع مفهومی بوده است. برای مقایسه سیستم مفهومی با سیستم عینی، باید بدانیم سیستم عینی ویژگی هایی دارد که در سیستم مفهومی نیز وجود دارد. مثال ساده ای که مکرر آن را در این مورد بیان می کنم، مثال ساعت مچی است. این ساعت به تناسب زندگی امروزی، سیستم عینی بسیار ساده و اولیه ای محسوب می شود. این سیستم ویژگی ها و اجزایی دارد که اگر این اجزا را به صورت پراکنده باز کنیم و کنار هم بگذاریم، دیگر ساعتی در کار نیست؛ یعنی مجموع این سیستم عینی، چیزی فراتر از حاصل جمع ساده اجزای آن است. این معنا در مفهوم اسلامی نیز وجود دارد. فرض کنید اگر فقه اسلامی در گوشه ای به طور کامل اجرا شود، اما در کنار آن، اخلاق اسلامی، عرفان اسلامی و روان شناسی اسلامی نباشد، این سیستم بودن حاصل نمی شود. چهار پنج ویژگی در سیستم عینی هستند که در سیستم مفهومی نیز وجود دارند.

بنابراین نکته اول این است که اسلام را باید سیستم مفهومی جامعی در نظر گرفت. نکته دوم اینکه چیزی به نام اجتهاد وجود دارد که در بحث فقه به آن اشاره شده است. این اجتهاد، از نظر روش شناختی و فنی، کمک بسیاری محسوب می شود. در گذشته، متعارف بوده است که اجتهاد فقط به فقه فردی اختصاص داشته باشد؛ یعنی تکلیف عملی مکلفین را مشخص می کرده است. امروز با آن روش اجتهادی می توان به روان شناسی اسلامی و جامعه شناسی اسلامی پرداخت و نظام سیاسی اسلامی را ارائه داد. پس اجتهاد می تواند از محدوده اولیه خود خارج شود و به همه علوم انسانی سرایت کند. اگر چنین شود، هیچ منع فنی و روش شناختی برای دستیابی به سبک زندگی اسلامی در بلندمدت، وجود نخواهد داشت.

■ **در باره ظرفیت هایی که عملکرد علمی و معرفتی شیوه زندگی مسلمانان در طول تاریخ تمدن اسلامی در اختیار ما می گذارد، نظر شما چیست؟**

همان طور که گفته شد، الگوی زندگی اسلامی، قبل از حکومت اسلامی، بیشتر الگویی فردی بوده است. با حضور حکومت اسلامی و با تغییر جدی در مهندسی سیاسی کل دنیا، این الگو از صورت فردی خارج شده است. اگر امکانی برای زندگی اسلامی در حکومت اسلامی وجود نداشته باشد، افراد تکلیف و وظیفه ای ندارند. وقتی زمینه فراهم می شود تا الگو از فردی بودن

به اجتماعی بودن و حتی به بین المللی بودن برسد، حرکت به آن سمت نیز باید شروع شود. این حرکت همان مقیاس های پنج گانه ای است که به آن ها اشاره شد. اگر بخواهیم سبک زندگی اسلامی کامل باشد، سبک زندگی اسلامی در مقیاس فردی باید به سبک زندگی اسلامی در مقیاس خانوادگی، اجتماعی، حاکمیتی و در نهایت به سبک زندگی اسلامی در مقیاس بین المللی تبدیل شود.

با ورود به هر کدام از این سبک ها، به یک سری موضوعات جدیدی نیز بر می خوریم. باید تا جایی که می شود به همه این موضوعات پرداخت. به مقدار پرداختن به موضوعات، پیشرفت حاصل می شود. اما متأسفانه در این مورد، به دلیل تلاش کمتر، جای خالی با فرهنگ غیر اسلامی و سبک زندگی غیر اسلامی پر می شود. زندگی تعطیل نمی شود و سبک زندگی بدون الگو نمی ماند.

■ **متأسفانه در بحث الگوسازی، در عرصه های مختلف زندگی، عملکرد موفقی نداشته ایم. به نظر شما، دلیل آن چه بوده است؟ آیا می توان عدم انسجام و هماهنگی بین نهادهای سازمان های مختلف را دلیل این موضوع دانست؟ یا دلایل مربوط به بینش و نگرش طبقات مؤثر جامعه، اعم از مسئولان و دانشگاهیان و حوزویان است؟ شاید اصلاً مشکل ایدئولوژی وجود دارد؟**

شاید ساده تر باشد اگر بگوییم که از هر دو جهت مشکل داریم؛ یعنی هم از نظر بینش ها و نگرش ها و هم از نظر محتوا و ساختار. امروز در جامعه ما، دیدگاه تخصصی لازم نسبت به سبک زندگی اسلامی وجود ندارد. در کلیت محتوایی جامعه، الگوی اسلامی وجود ندارد. در فعالیت های فیزیکی، ارتباطات اجتماعی، مشاغل و فضاهای آموزشی کشور نیز الگوی قابل قبول اسلامی وجود ندارد. متأسفانه به این امر واقف هستیم و نمی توانیم خود را فریب دهیم. در مورد ساختار نیز وضعیت همین طور است. بخشی از ساختارها در جامعه مربوط به صداوسیماست. به نظر من، آموزش و پرورش، دانشگاه ها و حتی حوزه های علمیه نیز عملکرد خوبی در این زمینه نداشته اند؛ یعنی برای وجود سبک زندگی اسلامی، زمینه ای را که باید، ایجاد نکرده اند. بنابراین در محتوا به روز نیستیم؛ یعنی مواد خام اولیه دینی ما در قالب زبان علوم انسانی روزی که می خواهیم اجرایی شود، قرار نگرفته است. در ساختار نیز نهادهای حکومتی و آموزشی کشور، خالی از اشکال نیستند.

■ **برای اینکه الگوی سبک زندگی اسلامی را در ابعاد مختلف بومی سازی کنیم، در همه عرصه ها از شادی، نشاط، تفریح و سرگرمی گرفته تا کسب درآمد، سرمایه و رفاه اجتماعی، چه کار باید بکنیم؟**

اگر بخواهیم از دیدگاه بلندمدت به این قضیه بپردازیم، باید عرض کنم آن سیستم مفهومی که به آن اشاره شد، باید با جامعیت خود لحاظ شود و ارتباط بین اجزای آن مورد غفلت قرار نگیرد. اخلاق با تربیت منافاتی نداشته باشد. تربیت با اقتصاد تعارض نداشته باشد. اقتصاد زیر بنای سیاست را تخریب نکند. سیاست خانواده اسلامی را از بیخ و بن برکنند. در صورتی که دیدگاه سیستمی درستی وجود داشته باشد، می توان به چگونگی تعریف مثال شادی و نشاط و امثال این ها که فرمودید، در این سیستم پرداخت. بعد از اینکه شادی و نشاط در این سیستم به درستی تعریف شدند، نوبت پیدا کردن راهکارهای اجرایی آن ها می شود. اولاً باید با دیدگاه جزیره ای برخورد نشود؛ یعنی همه اجزا، در کنار هم و در درون آن مجموعه دیده شوند. ثانیاً از آنجا که بحثی بلندمدت است، نباید انتظار نتیجه گیری سریع داشت. واضح است که تأثیرات، خود را نشان می دهند و باز خوردهایی وجود خواهد داشت، اما نباید انتظار بیش از اندازه داشت، زیرا به همان مقداری که کار شده است، می توان نتیجه گرفت. بنابراین علاوه بر برنامه ریزی بلندمدت، باید دیدگاهی داشته باشیم که هم وضعیت

فقه فقط بخشی از

سبک زندگی اسلامی

است. برای ترسیم

سبک زندگی، به اخلاق و

عرفان و همه علوم انسانی

اسلامی، به همان ترتیبی

که امروز در جامعه وجود

دارند، نیاز داریم. برای تحقق

آن نیز باید به فکر راهکارها

و فرآیندهای بلندمدت و

کارهای پژوهشی و اجرایی

متعددی باشیم.

مطلوب را برای ما توصیف کند و هم فرآیندها و راهکارها را ارائه دهد تا این گونه، بیشتر به سمت علوم انسانی روز سوق داده شویم. این سبزی است که برای تحلیل درست و وضعیت موجود خود باید طی کرد.

از این طریق، می توان وضعیت مطلوب و همین طور انتقال از وضعیت موجود به این وضعیت مطلوب را نیز با نگاه عمیق سیستم مفهومی اسلام، در بلندمدت ترسیم کرد. در این کار مشکل روش شناختی وجود ندارد. تأکید من روی نبود مشکل روش شناختی به دلیل این است که عده ای می گویند اگر این کار شدنی بود، تاکنون شده بود. نکته اینجا است که برای برطرف کردن اشکالات، باید عزمی جدی داشت. درباره شادی جامعه نیز اگر بخواهیم نگاه آسیب شناسی عمیق تری داشته باشیم، باید عرض کنیم مشکل اساسی جامعه، مشکل شادی به معنای متعارف امروزی، برنامه های شاد تلویزیونی و ستون های مفرح و لذت بخش مطبوعات نیست. این گونه برنامه ها لازم هستند و جایگاه خود را دارند، اما مشکل اصلی این ها نیست. به این منظور، به دو نکته اشاره می کنم:

یک) این شادی باید با هویت افراد و هویت بای آنها تعیین شود. دو) این دیدگاه باید با نگاه به سیستم مفهومی کلی ترسیم شود.

در جامعه ما، دیدگاهی منظور از شادی را لذت گرایی می داند. دیدگاه دیگری که دیدگاه فلسفی خشک و نسبتاً سختی است، شادی را رضایت کامل فرد می داند. با توجه به این دیدگاه، لذتی که رضایت به دنبال آن نباشد، شادی محسوب نمی شود. این دیدگاه، رضایت را اصل قرار می دهد. دیدگاه دیگر به صورت عمیق تر و جدی تر به این موضوع می پردازد. این دیدگاه را می توان دیدگاه اسلامی دانست، مطابق با این دیدگاه، رفتاری که بتواند هم رضایت فرد و هم لذت او را حاصل کند، شادی نامیده می شود. به تعبیری دیگر، حاصل ضرب لذت و رضایت می شود شادی که دیدگاه اسلامی آن را می پذیرد. همان طور که گفته شد، مشکل اصلی، هویت بای و دیدگاه مفهومی شادی است. دلیل اینکه امروز با این دیدگاه فاصله زیادی داریم، این است که شدیداً مورد تهاجم قرار گرفته ایم. تهاجمی که به ظاهر نرم است و نیش نمی زند، اما به گونه ای که متوجه نمی شویم، هویت جعلی به ما می دهد. نیازهای کاذبی ایجاد می کند که با فرهنگ دینی ما سازگار نیست. با این توضیح، دلیل شادی شخصی که مثلاً در دهه شصت در جبهه و درگیر جنگ و کشتار بوده است، مشخص می شود. این شادی به این دلیل بوده که فرد در مسیر هویت و رضایت خود قرار داشته است و در کنار آن، طبیعتاً لذت عملیات خود را نیز در جبهه احساس کرده است، زیرا تعریف لذت را در کل سیستم مفهومی درک کرده است. از همه آنچه در این باره عرض کردم، می خواهم این نتیجه را بگیرم که شادی های امروز جامعه ما، شادی های متعارفی هستند که جامعه به آنها نیاز دارد، اما این شادی های متعارف باید با هویت افراد نیز سازگار باشند. در غیر این صورت، باید از آنها فاصله گرفت. زمانی برچسب منفی بر این شادی ها می خورد که در چارچوب دینی ما جایی نداشته باشند.

برای تحقق نیازهای ضروری جامعه مثلاً نیاز به شادی و سرگرمی، چه الگویی را در سطح کلان برای سبک زندگی ترسیم می کنید؟ آیا نیاز است برای هر جزئی از جامعه، از نظر اسلامی و بومی، ساختاری طراحی شود؟ یا می توان با توجه به تربیت اسلامی و آموزه های غنی اسلامی، فکر و اندیشه مسلمانان را تربیت کرد؟ زیرا وقتی فکری اسلامی باشد، می تواند ابزار اسلامی یا غیراسلامی را از هم تشخیص دهد. به نظر شما، آیا ممکن است به جای داشتن نگاهی ابزاری به این موضوع، بیشتر اندیشه ای به آن نگاه کرد؟

اندیشه ای نگاه کردن اصل است. چیزی است که بنده از آن به سیستم مفهومی اسلام یاد می کنم. گاهی اوقات نیز آن را محتوا می نامم. این اصل است، اما خود این اصل به ابزار جهت می دهد؛ یعنی به ابزار به صورت مستقل نگاه نمی شود. برای مثال، اگر قرار باشد با اصل و محتوای دینی بخواهم بازی رایانه ای بسازم، می خواهم این بازی، نوع دوستی، اخلاق و محبت را تقویت کند. خشونت را در این بازی، در حد متعارف انسانی، به بازیکن آن معرفی

می کنم، نه به گونه ای که در عمق وجود او جای بگیرد. اسم ابزار، کاربرد آن را مشخص می کند. ابزار برای ارائه و القای سیستم مفهومی و محتوای است. گاهی اوقات این ابزار با کمی تغییر قابل استفاده می شود. ممکن است بعضی از ابزارها از ریشه خراب باشند که باید از گردونه مصرف خارج شوند. بعضی از ابزارها نیز باید کاملاً از ابتدا ساخته شوند. بسیاری از مفاهیم از فضای دینی ما وجود دارند که ابزاری برای آن ها ساخته نشده است، زیرا مفهوم آن متعلق به ماست. مورد تأکید ماست. لذا دیدگاه ها در این مورد باید ترکیبی باشند. در مورد شادی نیز همین طور است.

برای دستیابی به سبک زندگی اسلامی و تمدن سازی اسلامی، به یک سری هدف های بلندمدت نیاز است. همان طور که مستحضرید، لازمه هدف گذاری بلندمدت، هدف گذاری کوتاه مدت است. صحبت ها بیشتر روی هدف های بلندمدت متمرکز شد و در مورد هدف گذاری کوتاه مدت هیچ صحبتی نشد. لطفاً در این مورد نیز به طور مختصر توضیحی بفرمایید؟

در علوم رفتاری، به ویژه علوم تربیتی، اصطلاحاتی مثل اهداف کلی، اهداف واسطه ای و اهداف رفتاری مطرح است. اهداف کلی، اهداف نهایی ایده آل هستند. شاید در ذهن دست نیافتنی نیز باشند، اما وجود آنها برای یافتن و ادامه مسیر درست لازم است. منظور از اهداف کلی و سبک زندگی اسلامی، ریشه ای ترین میانی آن است. سبک زندگی اسلامی باید توحیدمحور، معادمحور، نبوت محور و ولایت محور باشد؛ یعنی باید ابتدا و انتهای را برای خود ترسیم کرد. ابتدا این است که خدایی ما را خلق کرده است. انتها نیز بازگشت به معاد است. سبزی که ترسیم می کنیم، به تعبیر آیت الله مصباح، راه و راهنماشناسی است. در این راه و راهنماشناسی، بحث نبوت، امامت و انتظار مطرح می شود. انتظار، جزء اهداف کلان و بلندمدت ماست، اما طبیعتاً این ها به قدری کلی هستند که باید آنها را به اهداف واسطه ای تبدیل کرد. اگر یکی از اهداف، سبک زندگی منتظرانه یا سبک زندگی معادباورانه است، باید آن را به اهداف کوچک تری تبدیل و اهداف واسطه ای آن را ترسیم کرد. این اهداف واسطه ای، همین طور رده بندی می شوند تا به اهداف رفتاری امروزی و در لحظه من و شما و دیگری و همه نهادها و مجموعه ها برسند. در این صورت، همه افراد و نهادها می دانند که دقیقاً در آن لحظه، مناسب با آن موقعیت، چه رفتاری باید داشته باشند. این سبک باید انجام شود، اما تا آنجا که اطلاع دارم، این سبک انجام نشده است.

در آخر، برای جمع بندی، هر صحبتی که لازم می دانید، بفرمایید.

نکته آخری که می خواهم به آن اشاره کنم این است که در جامعه ما، به نظر می رسد سبک زندگی اسلامی نیز مثل بعضی از موضوعات دیگری که روزی مورد توجه بوده اند، آرام آرام به حاشیه می رود. در حالی که بحث سبک زندگی اسلامی حاصل جمع همه مباحث دیگر است. اصل اسلام، فقه، تفسیر، عرفان، اخلاق، اقتصاد و همه علوم انسانی اسلامی، هر چه هست و نیست، همه در رده اهداف واسطه ای قرار می گیرند تا ما را به این سبک زندگی بالفعل برسانند. همه این عناوین در اهداف واسطه ای لحاظ می شوند که به الگوی رفتاری برسیم. لازمه این کار نیز عزم ملی جدی در بلندمدت است. منظور از عزم ملی این است که تک تک مردم، یعنی همه آنچه مربوط به خانواده ها، حاکمیت از بالاترین تا پایین ترین رده های مدیریتی، قوانین، مقررات و هدف گذاری ها می شود، همه در مسیر سبک زندگی اسلامی شکل بگیرد. این کار برای بعضی از نهادها کلیدی تر است. بنابراین باید دلسوزانه تر دنبال شود. همچنان که اشاره ای از طرف مقام معظم رهبری، بسیار تعیین کننده است، برنامه ریزی و توجه نهادهایی مثل صداوسیما، دانشگاه، آموزش و پرورش و دیگر نهادها نیز تأثیری کمتر از آن ندارند. بنابراین عزم ملی نباید کوتاه مدت، جزیره ای و مخصوص نهاد ویژه ای باشد، بلکه باید عمومی باشد. در این صورت، در بلندمدت اصلاح اجتماعی به تدریج حاصل می شود.

گفت‌وگو
با حجت‌الاسلام
حمیدرضا
مظاهری‌سیف

شیطان پسر خداست!

تأثیر تعارض‌ها و انحرافات معنویت‌های
کاذب و نو ظهور در سبک زندگی

تهیه و تنظیم: ریحانه زاغری

حمیدرضا مظاهری سیف طلبه جوان و فاضلی است که در سطح خارج فقه به تحصیل اشتغال دارد و گرایش پژوهشی او، اخلاق و عرفان است. او این سمت‌ها را دارد: مؤسس و رئیس انجمن فرهنگی معنویت نوین، بنیانگذار و عضو هیئت مدیره انجمن نجات از حلقه، بنیانگذار و عضو هیئت مدیره مؤسسه فرهنگی هنری فانوس، بنیانگذار و رئیس مؤسسه علمی فرهنگی بهداشت معنوی (با مأموریت آسیب‌شناسی جنبش‌های معنوی نوین)، عضو شورای سیاست‌گذاری فرق و ادیان معاونت تبلیغ مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه، عضو کارگروه راهبردی دفتر برنامه‌ریزی دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم و دبیر کارگروه تخصصی جنبش‌های معنوی نوین در کمیسیون حوزوی شورای عالی انقلاب فرهنگی. او به تدریس در حوزه اخلاق و عرفان نیز اشتغال دارد و تمرکز اصلی خود را بر عرفان‌های نوظهور و جریان‌های معنوی انحرافی گذاشته است. او بیش از ۱۵ کتاب منتشر کرده است که اغلب آن‌ها به همین حوزه کاری ارتباط می‌یابد. از این رو، با موضوع «نقش و کارکرد عرفان‌های نوظهور و فرقه‌های ضاله در تغییر سبک زندگی به خصوص در جامعه امروز ایران» به دیدار ایشان رفتیم و در یک گفت‌وگوی علمی و سرشار از نکات دقیق و کارشناسانه، به تحلیل این موضوع پرداختیم تا مقوله سبک زندگی به شکل جامع‌تری تبیین شود.

و صورت خود را بشویم؛ ولی حتی نوع سنگ دست‌شویی و آینه‌ای که جلوی چشم ماست هم جنبه نمادین دارد. این نمادها تعیین می‌کنند که فرد با کلاسی هستیم یا خیر و وضع مالی خوبی داریم یا خیر. در تمام اشیایی که ما در زندگی از آن‌ها استفاده می‌کنیم، به جز تعداد بسیار اندکی، جنبه نمادین پیدا است. حتی اینکه از کدام مغازه خرید می‌کنیم هم اهمیت دارد و اصلاً در نهایت، به آن چیزی که می‌خریم، هیچ ربطی ندارد. حتی ممکن است هزینه‌بردار باشد؛ ولی اینکه از کجا خرید می‌کنیم، باز هم مهم است و جنبه نمادین دارد. بعد، این نکته اهمیت می‌یابد که مبانی و عقیده‌ها و ارزش‌های فرد چیست که چنین انتخاب‌هایی را انجام می‌دهد. این برنامه‌ها با آن چینی خاص و شکل نمادین وارد زندگی می‌شوند که پشتوانه آن‌ها ارزش‌های فردی است و بیش از آن فرد یا جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند، به طور حتم، بر آن تأثیرگذار است.

عرفان‌های کاذب در همان سطح رفتاری دخالت می‌کنند؛ یعنی نیاز نیست بگوییم عرفان به حوزه بینش‌ها و جهان بینی مربوط می‌شود و در مبانی به دنبال آن بگردیم. البته به آنجا هم مربوط می‌شود؛ ولی معنویت نوظهور و عرفان‌های کاذب در همین لایه سطحی در هر سه محوری که سبک زندگی را شکل می‌دهد، دخالت می‌کنند. اینکه شما چه برنامه‌ای داشته باشید و مدیتیشن و یوگا انجام بدهید، ممکن است به تدریج جایگزین عبادت‌های شما شود؛ مثلاً

کسانی که سراغ عرفان‌های کاذب می‌روند، برنامه‌های گردشگری و سفرهایشان با بقیه فرق پیدا می‌کند. به ذهن بقیه در درجه اول، کربلا، مشهد، مکه و یک مکان زیارتی خطور می‌کند؛ ولی این افراد معمولاً گزینه‌های دیگری مثل هند را انتخاب می‌کنند تا بتوانند معبد و یوگی را ببینند. همچنین تعداد بی‌شماری از مکاتب نوظهور (جریان‌های شرقی و غیر شرقی) دعوت بسیار زیادی به گیاه‌خواری می‌کنند. گیاه‌خواری به صورت مستقیم روی برنامه غذایی فرد تأثیر می‌گذارد و این عیناً سبک زندگی است؛ یعنی همین که شما چه می‌خورید، چه کاری انجام می‌دهید، چگونه عبادت می‌کنید، چگونه تفریح می‌کنید و برای سفر به کجا می‌روید، دقیقاً سبک زندگی است. در مرحله بعد، آن‌ها بر چینی و اولویت‌بندی این‌ها نیز تأثیر می‌گذارند. بسیاری

با توجه به اینکه اندیشه و جهان بینی هر فرد نقش مهمی در تعیین سبک زندگی او ایفا می‌کند، در این بین، جریان‌های فکری انحرافی به خصوص عرفان‌های نوظهور در تعیین این جهان بینی برای هر فرد نقش ویژه‌ای ایفا می‌کنند. شما این رابطه را چطور می‌بینید؟ سبک زندگی مفهومی بین‌رشته‌ای است و در حال حاضر، در روان‌شناسی و جامعه‌شناسی و علوم سیاسی به طور جدی مطرح است. سبک زندگی به این چند محور می‌پردازد: اول اینکه فرد چه برنامه‌ای در زندگی خود دارد و چه فعالیت‌هایی در برنامه کاری او ذکر شده است. دوم اینکه زمان بندی برنامه‌ها به چه صورت است و اولویت‌ها کدام است و کدام یک در مقام فرعی تر قرار می‌گیرد. سومین محور هم بحث نمادها و جنبه نمادین زندگی افراد است که بتوانیم این نمادها را درباره اشیا یا رفتارها بررسی کنیم.

بنابراین، تمرکز روی اینکه فرد چه کارهایی انجام می‌دهد و چه برنامه‌هایی دارد، به این دلیل مهم است که ببینیم مثلاً کسی که در برنامه روزانه خود نماز می‌خواند یا مدیتیشن انجام می‌دهد یا در طبیعت قدم می‌زند، در واقع، نیاز معنوی روزانه‌اش را با چه مدلی ارضا می‌کند. در مرحله بعد، این مهم است که اولویت و چینی نماز خواندن او چگونه است؛ یعنی سر وقت می‌خواند و سایر کارها را فرعی قرار می‌دهد یا نماز را لایه لای کارها می‌خواند. برای مدیتیشن چقدر

اهمیت قائل است؟ آیا مقید است که صبح اول وقت قبل از هر کاری، بیست دقیقه مدیتیشن انجام بدهد و بعد به کارهای دیگرش برسد یا چند دقیقه بین کار اگر وقت شد، سکوت می‌کند و همان جا پشت میز کار، مدیتیشن را انجام می‌دهد؟ در مرحله سوم هم جنبه نمادین بسیار پررنگی که وارد زندگی ما شده است، اهمیت دارد. تقریباً ۹۰ درصد کارهایی که انجام می‌دهیم، اشیایی که در زندگی خود وارد می‌کنیم و برای آن‌ها هزینه کرده و به آن‌ها احساس نیاز می‌کنیم، صرفاً جنبه نمادین دارند و اصلاً جنبه واقعی ندارند. برای مثال، من صبح که بلند می‌شوم، اینکه چه لباسی پوشیده‌ام، از چه خمیردندانی استفاده کرده‌ام و در چه نوع سرویس بهداشتی دست و صورت خود را شستم، همگی نمادند. ما لب حوض هم می‌توانیم دست

آن‌ها معتقدند که هر پدیده‌ای با متضاد خود کامل می‌شود.

اگر ما می‌گوییم ویژگی علم، دقت در محاسبه است، در کنار آن، باید الهامات محاسبه‌ناپذیر نادقیق شخصی هم وجود داشته باشد. جالب اینکه معتقدند حتی خیر نیز با شر کامل می‌شود و در مبانی الهیاتی خود معتقدند که خدا سرچشمه شر هم هست و شیطان هم پسر خداست

از معنویت‌های نوظهور بر موفقیت اقتصادی و مالی و مادی تأکید می‌کنند و پول‌دار بودن را نشانه معنوی بودن می‌دانند. به همین دلیل، ما معنویت‌های نوظهور را معنویت‌های سرمایه‌داری ارزیابی می‌کنیم. نه تنها ما، بلکه جامعه‌شناسان ادیان جدید یا جنبش‌های نوپدید دینی هم در غرب همین نظر را دارند. جامعه‌شناسان معتقدند این‌ها معنویت‌های مادی هستند. ویلسون همین تعبیر را به کار می‌برد و در ادامه می‌گوید: «این حرف من تعارض‌آمیز است؛ ولی تعارض در حرف من نیست؛ بلکه در اصل این پدیده‌هاست.» به بیان دیگر، این عده به دنبال معنویت هستند؛ ولی در زندگی مادی غرق می‌شوند.

بعضی نویسندگان و سخنرانان این فرقه‌ها در آثار خود به صراحت توضیح می‌دهند که یک انسان معنوی موفق کسی است که بر خوردار است و از زندگی لذت می‌برد. اساساً معنویت یعنی لذت و شادی و زندگی بهتری که شما تجربه می‌کنید و این اتفاق به طور قطع، با داشتن پول رخ می‌دهد. در کتاب خودآفرینی برایان تریسی دقیقاً این مطالب وجود دارد: «قبل از همه وارد محل کار شوید و بعد از همه بروید. به صورت دائم، حتی شب‌ها کار کنید و تا جایی که می‌توانید، پول به دست بیاورید.» در اینجا دقیقاً تأکید می‌شود که بازه زمانی کسب و کار بسط باید و در صدر برنامه‌ها باشد. پس آن‌ها در چنین برنامه‌ها هم وارد می‌شوند. نکته سوم اینکه جنبه نمادین بسیار قوی دارند. ما این مسئله را در کشورمان کاملاً ارزیابی کردیم و بررسی و مطالعاتمان آن را نشان می‌دهد. بررسی غربی‌ها هم این موضوع را نشان می‌دهد که یکی از علل گرایش مردم به معنویت‌های نوظهور و کاذب، جنبه نمادین و پرستی اجتماعی آن است. اینکه استاد یوگا دارید یا خیر، در کدام جلسه مدیتیشن شرکت می‌کنید، تا به حال به هند سفر کرده‌اید یا خیر، فلان رمان را خوانده‌اید یا خیر، نشان دهنده پرستی اجتماعی است. این جنبه نمادین بسیار جدی به خصوص در طبقه مرفه به چشم می‌خورد. این عده نیازهای کاذبی برای تفاخر و تجمل‌گرایی‌های معنایی و غیرمادی دارند. گاهی تجمل‌گرایی با اشیاست و گاهی اینکه کسی دو میلیون تومان پول کلاس مدیتیشن می‌دهد، نشانه آن است. معنویت‌های نوظهور در محورهای اصلی سبک زندگی دخالت می‌کنند؛ یعنی لایه‌های ارزشی این رفتارها را شکل می‌دهند، جنبه‌های نمادین را می‌سازند و لایه‌های بینشی که ارزش‌ها پیرامون آن شکل می‌گیرند، ارزشیابی می‌شوند و ارزش شناخته می‌شوند. در این دو لایه عمیق‌تر، بینش‌ها و ارزش‌ها نیز به طور قطع، تأثیرگذارند که آن تأثیرات را هم می‌توان توضیح داد.

مبانی علمی این افراد برای ارائه این نوع سبک زندگی چیست؟ آیا فقط همین جنبه‌های نمادین و ظاهر زندگی است که طرف‌داران را جذب می‌کند یا اندیشه نظری پشت آن وجود دارد؟

معنویت‌های نوظهور مبانی دارند و پشت آن، علم و نظریه‌پردازی بسیار جدی وجود دارد. بنده به جرئت، به شما عرض می‌کنم که صدها مؤسسه علمی و مرکز مطالعاتی و پژوهشی روی مبانی عرفان‌های کاذب و معنویت‌های نوظهور کار می‌کنند. این مبانی بسط پیدا می‌کنند و بر اساس آن‌ها، مکاتب علمی ساخته می‌شوند؛

مثلاً بعد از مطرح شدن اندیشه‌های آدلر، سبک زندگی به وضوح در روان‌شناسی مطرح شد و افراد برای خودشان سبک زندگی پیدا کردند. همچنین، روان‌شناسی انسان‌گرا سبک زندگی افراد موفق را بررسی و مطالعه می‌کند. این افراد با معیارهای خودشان، موفق و کامل محسوب می‌شوند. سپس آن سبک زندگی را تعمیم می‌دهند. در حقیقت، ریشه معنویت‌های نوظهور در روان‌شناسی انسان‌گرا و مکاتب بعدی، روان‌شناسی است. امروزه افرادی که در حوزه معنویت‌های نوظهور، خود را رهبران معنوی جهان می‌دانند، مدعی‌اند که مکاتب و موج‌های جدید روان‌شناسی را ایجاد کرده‌اند؛ مثلاً کن ویلبر مدعی است که روان‌شناسی انتگرال را پایه‌گذاری کرده است. او جزو کسانی است که خودش را رهبر معنوی می‌داند و مبانی فکری خود را هم دقیقاً در راستای همین معنویت‌های نوظهور مطرح می‌کند. به علاوه، موضوع مکتب روان‌شناسی فرافردی عبارت از تجربه‌های عرفانی کاذبی است که در معنویت‌های نوظهور مطرح می‌شود؛ مثلاً ما می‌گوییم عرفان سرخ‌پوستی توهم‌گرا و دروغین است. کاستاندا که کتاب‌های عرفان‌های سرخ‌پوستی را می‌نویسد و پخش می‌کند، بخشی از تجربه‌های معنوی و عرفانی خود را ذکر کرده است. او می‌نویسد: «یک بار از کنار یک شاخه خشکیده روی زمین رد می‌شدم. احساس کردم که این شاخه پشت سر من، چهار دست و پا دنبال من می‌آید.» فقط کارلوس کاستاندا نبود که چنین تجربه‌ای داشت. پس باید پرسید این تجربه‌های دگرگون‌شده چیست و این حالت‌های دگرگون‌شده آگاهی چه حالت‌هایی است. کاستاندا می‌گوید: «این چهره دیگر واقعیت بود.» روان‌شناسی فرافردی همین ادعا را پیش فرض خود قرار می‌دهد و می‌گوید: این تجربه چهره دیگر واقعیت است. حال، باید بررسی کنید این چه تجربه‌ای است که چهره دیگر واقعیت را نشان می‌دهد.

ملاحظه می‌کنید که این گروه نکات خود را تئوریزه می‌کنند. صحبت‌ها و نظریات بسیاری نیز دارند که فرد در چه نقطه‌ای به این حالت می‌رسد و ورود به این تجربه‌ها چه شکل‌هایی دارد. در حال حاضر، روان‌شناسی دین و معنویت دقیقاً با همین تئوری‌ها پیش می‌رود. الان در دنیا تئوری مطرح درباره روان‌شناسی دین وجود ندارد؛ غیر از همین اندیشه‌هایی که بر تئوریزه کردن تجربه‌های عرفانی کاذب استوار است. یکی از پایه‌های اصلی و زیربنایی تفکر کن ویلبر، اندیشه‌های شری‌آوری بیندو است. بیندو یکی از رهبران معنوی هند در قرن بیستم و جزو مدعیان معنویت و اصلاحات اجتماعی بوده است. پس این نمونه‌ای از تئوریزه کردن در حوزه روان‌شناسی است.

در حوزه جامعه‌شناسی هم همین مسئله صادق است. امروزه در جامعه‌شناسی دین، به صراحت این مسئله را مطرح می‌کنند که خلأ و بحران معنویت باید با تأمین معنویت حل شود. ادیان سنتی پاسخ‌گوی این نیاز نبودند و باعث خشونت و جنجال‌آفرینی شدند. پس اکنون، به معنویت احتیاج داریم که جواب‌گوی نیازهای انسان امروز و جوامع معاصر و تحولات حوزه ارتباطات باشد. اگر به عقب برگردیم، پدر جامعه‌شناسی، آگوست کنت، به صراحت مطرح می‌کند که ادیان گذشته خرافات بودند و به تاریخ پیوستند. آن‌ها به دوران طفولیت انسان مربوط بودند و

اگر معیار جوامع، اقتصاد و توسعه اقتصادی نباشد و به جای آن، معیارهای انسانی و معنوی باشد، آنگاه جوامع به دو دسته تقسیم می‌شوند: پیشرفته معنوی و عقب‌افتاده معنوی. ممکن است جامعه‌ای از نظر اقتصادی بسیار پیشرفته باشد، ولی از نظر معنوی عقب‌افتاده باشد یا به عکس

می‌شود. اگر ما می‌گوییم ویژگی علم، دقت در محاسبه است، در کنار آن، باید الهامات محاسبه‌ناپذیر نادقیق شخصی هم وجود داشته باشد. جالب اینکه معتقدند حتی خیر نیز با شر کامل می‌شود و در مبانی الهیاتی خود معتقدند که خدا سرچشمه شر هم هست و شیطان هم پسر خداست. براساس این مبانی، آن‌ها از راه علم و بینش، یعنی از هر دو راه پیش رفته‌اند. از این‌رو، در قرن ۱۸ و ۱۹ که اوج رشد علوم تجربی است، این‌ها هم رشد می‌کنند؛ ولی جریان ضعیف‌تری هستند.

این‌ها همچنین به غلبه دوره‌ای قائل هستند. نماد تائو یک دایره با یک S وسط آن است که یک نیمه آن سیاه و نیمه دیگر سفید است. این نماد الهیات و اخلاق و همه آموزه‌های آن‌ها را نشان می‌دهد. در افکاری که در حال حاضر با آن مواجه هستیم، این نماد بسیار گویاست. این‌ها معتقدند که دوره به دوره غلبه می‌کند و همیشه هست؛ یعنی همان زمان که غلبه با سفیدی است، باز هم آن نقطه سیاه در وسط وجود دارد. پس هنگامی هم که غلبه با علم بود، باریکه بینش و شهود و الهام وجود داشت. در حال حاضر، دوره غلبه دین در شرف شروع است و در عمل، مشغول کنار گذاشتن علم هستند.

الان علم اقتصاد جهانی محاسبات دقیق و فرمول‌ها و معادلات چهارصد متغیره برای اقتصاد دارد. در چنین موقعیتی، بانک جهانی به کشورهای دچار بحران اقتصادی توصیه می‌کند که برای حل بحران‌های اقتصادی، به مردم مدیتریشن را آموزش دهید؛ یعنی برای کسی که با علم اقتصاد آشنایی دارد، به هیچ وجه پذیرفتنی نیست. این‌ها سال‌هاست در سازمان ملل، بخش ویژه‌ای با عنوان مؤسسات جنبش‌های معنوی ایجاد کرده‌اند. صدها سازمان جهانی خلق کرده‌اند، دائم مشورت دادند، تحت‌فشار قرار دادند، بیانیه و نظر دادند و ادعا و تبلیغات کردند. امروز، کار به جایی رسیده است که بانک جهانی هم چنین دستورالعملی را صادر کرده است و در کنار توسعه اقتصادی و فرمول‌ها، این را هم می‌گوید. سازمان ملل هم یک بخش را به این‌ها داده است و یک مقام مشورتی در آنجا دارند. چند ماه پیش، همین رهبران معنوی و مدعیان عرفان‌های کاذب، سمیناری با موضوع رابطه علم و دین برگزار کردند. البته منظور آن‌ها از دین، همین تجربه‌های دینی مدنظر ویلیام جیمز است. او در کتابش می‌گوید که استفاده از مواد مخدر هم می‌تواند تجربه دینی ایجاد کند. همچنین بعد از نگاه کردن به یک سطح صیقلی براق، انسان حالت توهم پیدا می‌کند و چیزهایی می‌بیند. از نظر جیمز، آن هم تجربه دینی است. پس منظور آنان، دین وحیانی نیست که از طریق معصوم به انسان رسیده باشد. آنان مدعی هستند که تمدن آینده جهان، تمدن دینی خواهد بود و به‌طور جدی، این بحث را مطرح می‌کنند.

بنده در آخر کتاب معنویت‌رهای بخش، بخشی از آن‌ها را معرفی کرده‌ام. در واقع، معتقدند که ما در یک پیچ تاریخی هستیم که همه چیز در حال دگرگونی است. تمدن مادی به پایان رسیده و تمدن دینی در حال شکل‌گیری است. باید آن را بسازیم و آن‌ها اکنون در حال ساختن آن هستند. دقیقاً ما و آن‌ها، هر دو، در یک جبهه مبارزه می‌کنیم. ما می‌گوییم تمدن آینده نوین جهان باید اسلامی و دینی باشد و مادی‌گرایی به آخر خط رسیده است و آن‌ها هم دقیقاً همین حرف‌ها را تکرار می‌کنند. آن‌ها اقتصاد، مباحث مربوط به محیط زیست، مباحث اجتماعی، رسانه

الان که بشر به بلوغ رسیده است، به دین انسان‌گرا نیاز دارد. بنابراین، این آموزه از ابتدا تئوریزه شده بود و موضوع تازه‌ای نیست. اساساً کسانی که جزو پیشگامان معنویت‌های نوظهور بودند، جزو پیشگامان پایه‌گذاری علوم جدید هم بوده‌اند؛ مثلاً در روان‌شناسی، ویلیام جیمز کسی است که روان‌شناسی عمل‌گرا را پایه‌ریزی کرد و روش عمل‌گرایی را به میدان آورد. او در دوره حیات خود، یکی از رهبران معنوی بود؛ به‌طوری‌که وقتی امروز سابقه رهبران معنوی را می‌چینند و به اوایل قرن بیستم می‌رسند، ویلیام جیمز جزو آن‌هاست. جیمز در کتاب تنوع تجربه‌های دینی، به‌وضوح تجربه‌های عرفان‌های کاذب را مطرح می‌کند. این کتاب جزو منابعی است که شهید مطهری از آن استفاده می‌کرد و در آثار مختلف خود، به آن ارجاع می‌داد. در فصل دوم این کتاب با عنوان «دین سالم‌اندیشی» می‌گوید: «این‌ها دین سالم‌اندیشی هستند.» بنابراین، مبانی تئوریک این‌ها بیش از یک قرن است که تدوین می‌شود و امروز با شدت و حدت بیشتری از جنبه تئوریک در حال رشد و توسعه است.

هر سال یک فهرست صدنفره با عنوان صد رهبر معنوی جهان منتشر می‌شود. در این فهرست، افراد مختلفی به چشم می‌خورند؛ مثل یک کشیش یا زن هرزه‌ای که در سال‌های پیری به دنبال معنویت رفته است. در کنار این‌ها، دانشمندانی مثل کن‌ویلبر یا اروین لازلو نیز به چشم می‌خورند. بنابراین، مسئله در بعد علمی به‌طور جدی و وسیع به شکل‌های مختلف در حال بررسی و نظریه‌پردازی است. البته ممکن است بعضی اوقات، نظریه‌ها در جامعه علمی مقبولیت چندانی پیدا نکنند؛ اما با تبلیغات، برگزاری سمینارها، تعریف دوره‌های آموزشی و انتشار نشریات تخصصی قضیه مطرح می‌شود. به این ترتیب، هیچ روان‌شناس مطرحی در دنیا نمی‌تواند آن را نشنیده بگیرد و به آن بی‌اعتنا باشد. دست کم، باید آن را نقد کند و در این صورت، باز هم آن را مطرح کرده است.

حال، اگر بخواهیم بین علم و بینش فرق بگذاریم، به نکته مهمی اشاره کرده‌ایم. علم نظری‌تر و فکری‌تر است و بینش قلبی‌تر و درونی‌تر است. جالب اینجاست که آن‌ها در آن بعد هم مشغول کارند؛ مثلاً کسانی مثل ارنست هولمز یا ماری بیگر در قرن ۱۹، بینش‌ها را هم تبیین کرده و اصولی را برای معنویت مطرح ساختند؛ اما استدلال چندانی هم برای آن ارائه نکردند؛ بلکه آن را بیشتر، کشف و دریافت الهامی معرفی کردند و الان، همان اصول رواج پیدا کرده است. آن‌ها نه به عنوان دانشمند، بلکه به عنوان رهبر الهام‌بخش معنوی به این نکات اشاره کردند. این نکته مهمی است که دانشگاه تأسیس نکردند و در عوض، کلیسا ساختند و معبد درست کردند و از این طریق، آموزش‌ها را ادامه دادند. ارنست هولمز مدرسه علم الهی را تأسیس کرد که الان هم به کار خود ادامه می‌دهد و شعبه‌های متعددی در کشورهای مختلف دارد. آثار او و دست‌پروده‌هایش در حال حاضر، به‌شدت در دنیا منتشر شده است.

در حال حاضر، روان‌شناسی دین و معنویت دقیقاً

با همین تئوری‌ها پیش می‌رود. الان در دنیا تئوری مطرح درباره روان‌شناسی دین وجود ندارد؛ غیر از همین اندیشه‌هایی که بر تئوریزه کردن تجربه‌های عرفانی کاذب استوار است.

به نظر می‌رسد که هر گاه در وادی علم به بن‌بست خوردند، با بینش‌ها جلو رفتند.

بله، حتی اگر به بن‌بست نمی‌خوردند هم باید بررسی کنیم که در انتها، براساس کدام جهان‌بینی این کار را انجام می‌دهند. آن‌ها معتقدند که هر پدیده‌ای با متضاد خود کامل

و آموزش را مبتنی بر معنویت تئوریزه می‌کنند. آن‌ها دوازده حوزه تمدن‌ساز را از هم تفکیک کردند و برای هر کدام از آن‌ها، نیروسازی کردند و الان، گروه‌هایی در این قلمرو مشغول کارند تا معنویت را در آنجا پیوند بزنند.

است؛ اما در حوزه علوم انسانی و فلسفه و مباحث نظری کار دشوار تر است. این‌ها مدام به آثار ابن سینا ارجاع می‌دهند و همیشه به عمق می‌روند و هیچ‌گاه روی آب نمی‌آیند تا ببینیم کجا هستند و مشغول چه کاری‌اند.

اگر از طرفی، حرکت آن‌ها بر مبنای اندیشه و تفکر است و از طرف دیگر، مدعی هستیم که اندیشه و عرفان اسلامی باید در جهان سیطره پیدا کند و فقط آن ما را به سعادت می‌رساند، کجا غفلت کردیم که چنین عرفان‌هایی جایگزین اسلام شدند؟ ما چه فضایی را رها کردیم تا فضا برای اقبال و ترویج این‌گونه عرفان‌ها ایجاد شد؟

نکته مهم این است که ما دو کار را انجام نداده‌ایم: یک، سراغ علوم دینی نرفتیم؛ یعنی مبانی دینی را کسب نکردیم و علوم دینی را توسعه ندادیم. اگر ما ادعای عرفان اسلامی داریم، این عرفان چگونه می‌خواهد به متن جامعه بیاید؟ صرفاً نظریه‌پردازی‌های بسیار معدودی در حوزه نبوت شده است؛ چون بزرگ‌ترین عرفای تاریخ، یعنی پیامبران، جلوی چشم نظریه‌پردازان بزرگ عرفانی ما بوده‌اند. همه زندگی پیامبران در جامعه بود. آنان در دل جامعه تبلیغ می‌کردند و در حوزه‌های سیاست و اقتصاد، با حکومت‌های دیگر درگیر می‌شدند. عرفا نتوانستند این مسئله را کنار بگذارند و به همین دلیل، بحث‌های ضعیفی در این فضا به وجود آوردند. بدنه همه عرفان‌ها در حوزه الهیات است و خود الهیات هم از جنسی است که نظام سیاسی را تغییر نمی‌دهد. منظوم نوعی الهیات بسیار آسمانی و با فاصله از زمین است که پای آن هیچ‌وقت به زمین نرسیده است. مشکل ما در علوم دینی است. از فقه گرفته تا عرفان و فلسفه که همه در همان قلمروی محدود شده‌اند که چند قرن اول اسلام توسعه پیدا کرد. از آن زمان به بعد، چندان شاهد توسعه نیستیم. صرفاً ملاصدرا بعد از چند قرن، تحولی در فلسفه ایجاد می‌کند. ملاصدرا هم عرفان را زمینی نمی‌کند؛ بلکه دست به بسط آسمانی آن می‌زند. هیچ‌کدام از بزرگان آن را به سمت زمین توسعه نداده‌اند تا در دل زندگی مردم قرار بگیرد. مشکل دوم ما این است که مدیریت دانش هم نداشته‌ایم. توسعه علم به سرمایه‌گذاری و مدیریت و هدف‌گذاری نیاز دارد. باید دانست که جامعه علمی چگونه همکاری کنند تا به آن نقطه برسند. در غرب تولید علم می‌کنند؛ در صورتی که ما هیچ‌گاه درباره معاصرانمان تحقیق نمی‌کنیم؛ بلکه سریع وارد عمق موضوع می‌شویم. متأسفانه، به قدری اصالت گرا شده‌ایم که هیچ‌گاه از اصل به شاخه‌ها و برگ‌ها نمی‌رسیم و در همان بدنه و ریشه باقی مانده‌ایم. به این ترتیب، هیچ‌گاه میوه نمی‌دهیم و باید از میوه بقیه استفاده کنیم.

پس ما این دو مشکل را داریم: ۱. تولید دانش و نظریه‌پردازی که به دانشمندان مربوط می‌شود؛ ۲. مدیریت علم که چگونه تولید دانش نهادسازی شود، این نهادها چگونه باهم تعامل کنند، برای آن‌ها استراتژی تعریف شود، چشم‌انداز داشته باشند و به آن چشم‌انداز برسند. مقام معظم رهبری با سه چهار نفر متفکر خوش‌فکر در حوزه علوم زیستی این کار را کردند و موفق شدند این تحول را به وجود آورند. کار این علوم راحت است؛ چون مادی و روی زمین

در بیشتر این عرفان‌ها و جریان‌های انحرافی، نهاد خانواده محکوم به فناست. کسانی که به این عرفان‌ها گرایش پیدا می‌کنند، به تدریج از خانواده دوری می‌گزینند و اختلاف پیدا می‌کنند. به نظر می‌رسد یکی از شاه‌راه‌های اصلی تغییر سبک زندگی این افراد، از بین رفتن و گسست‌های خانوادگی است. لطفاً کمی عینی‌تر راجع به این موضوع و چگونگی آن بحث کنید.

مسئله مهم این است که جامعه ما با جامعه غرب فاصله بسیار دارد. یکی از کارکردهای معنویت‌های نوظهور در جوامع غربی، استحکام الگوی خانواده است و در بسیاری از سمنارها، هدفشان همین است که به نحوی، خانواده را شکل دهند. البته خانواده هسته‌ای را نمی‌توانند احیا کنند؛ ولی سبک‌های جدیدی از خانواده، مثل خانواده زوج‌آزاد را سامان می‌دهند. در این نوع از خانواده، زوجین باهم هستند؛ ولی با هر کس دیگری هم می‌توانند باشند. حداقل، همین خانواده نصفه و نیمه حفظ می‌شود و آن‌ها یاد می‌گیرند که این فضا را بپذیرند تا خانواده از هم نپاشد. همچنین، خانواده‌های تک‌والدی از این قرارند که ممکن است فرد کسی را پیدا نکند که مثل او حوصله بچه‌داری داشته باشد و او را تا آخر عمر تحمل کند. برای حل این مشکل، می‌توانند مدت کوتاهی باهم باشند و بچه داشته باشند؛ ولی بچه بدون مادر یا پدر باشد. به این ترتیب، به نوعی خانواده را حفظ می‌کنند. این راه‌حل برای آن فضا که اصلاً حاضر نیستند باهم زندگی کنند و برای بچه وقت بگذارند، شاید نجات‌بخش باشد؛ اما در جامعه ما به صورت آسیب بروز پیدا می‌کند. ما خانواده‌های کامل‌تری داریم و سبک‌های پیشنهادی آن‌ها با ارزش‌هایی که همراه خودش می‌آورد، برای ما به معنای فروپاشی خانواده است. بنابراین، این معنویت‌ها تلاش می‌کنند بحران خانواده را در غرب حل کنند. تصور می‌کنند به این شکل حل می‌شود و حداقل این است که چنین هدفی دارند. شاید پنجاه سال دیگر معلوم شود که این روش، مشکلی را حل نکرده است. من این نکته را در آثار دیگرم هم مطرح کردم که اگر معیار جوامع، اقتصاد و توسعه اقتصادی نباشد و به جای آن، معیارهای انسانی و معنوی باشد، آنگاه جوامع به دو دسته تقسیم می‌شوند: پیشرفته معنوی و عقب‌افتاده معنوی. ممکن است این مدل اصلاً با مدل اقتصادی تطبیق نکند؛ یعنی ممکن است جامعه‌ای از نظر اقتصادی بسیار پیشرفته باشد، ولی از نظر معنوی عقب‌افتاده باشد یا به عکس. جامعه ما مشکلات متعددی دارد؛ ولی از نظر معنوی، نسبت به جوامع غربی بسیار پیشرفته‌تر و نهاد خانواده در آن بسیار محکم‌تر و کامل‌تر است. بنابراین، کارکردهای مثبت جوامع عقب‌افتاده معنوی در اینجا به کارکرد منفی و مشکل‌ساز تبدیل می‌شود. به‌طور قطع، ما پایه‌های فرهنگی خودمان را نه درست شناخته و نه درست تبیین کرده‌ایم و نه برای عملیاتی کردن آن قدمی برداشته‌ایم. البته در قالب رسم و سنت و عادت، به مسائلی

آنان معتقدند

که ما در یک پیچ

تاریخی هستیم

که همه چیز در حال

دگرگونی است.

تمدن مادی به پایان

رسیده و تمدن دینی

در حال شکل‌گیری است.

باید آن را بسازیم و آن‌ها

اکنون در حال ساختن آن

هستند.

اجتماعی است؛ یعنی این نکته که نهادهای اجتماعی ما بر اساس چه هنجارهایی شکل گرفته‌اند، سبک زندگی ما را می‌سازد. اقتصاد، حکومت، آموزش، دین و خانواده همگی به‌سمت همگرایی پیش می‌روند و هر کدام تحول پیدا کند و قوی باشد، بقیه را نیز هماهنگ با خودش متحول می‌کند. سبک زندگی برآیند همه این‌هاست. وقتی نهادهای جامعه خراب است، چه می‌توان کرد؟ راه حل این است که نهادهای اجتماعی باید بر اساس علم شکل بگیرند؛ یعنی اگر می‌خواهید اقتصاد را متحول کنید، باید علم کاربردی داشته باشید. سیاست و آموزش نیز همین‌طور است. نمی‌توانیم فقط روی یکی از این‌ها دست بگذاریم. ما از طرفی، مدام دانشگاه می‌سازیم و افراد را به تحصیلات تکمیلی فرامی‌خوانیم؛ پس در عمل، ریشه خانواده را می‌زنییم. ممکن است عده‌ای بتوانند این‌ها را باهم جمع کنند؛ ولی ماهیت آن‌ها باهم ناسازگار است. ما به جوانان می‌گوییم که تا سی سالگی درس بخوانند. هیچ فرد سی‌ساله‌ای سراغ زندگی نمی‌رود؛ چون تا الان، سی بار عاشق شده و ده بار ناکام مانده و شاید به وصال‌های تلخی هم رسیده که فرجام آن جدایی بوده است و هیچ‌کس از آن‌ها اطلاع ندارد.

حال، می‌توان به این فرد گفت که از دواج کند؟ او باید به فکر روزگار پیری و داشتن شغلی باشد که بیست سال دیگر هم کار کند. ما دقیقاً به‌صورت ناسازگار، جامعه را پیش می‌بریم و انتظار داریم که چیزهایی سر جای خود باقی بمانند. این اتفاق نخواهد افتاد. در مرحله بعد، وقتی این فرد آموزش دیده و نگاهش به مدیریت نیازهای جنسی و خانواده این‌گونه شده است، به او می‌گوییم باید مسلمان خوبی باشید! این فرد نمی‌تواند از بچه‌داری و فرزندپروری و روابط خانوادگی لذت ببرد و ناگزیر است از دوستی‌های خارج از چارچوب خانواده لذت ببرد. او به ارتباط با دیگران نیاز دارد و وقتی دیگران در کنارش نیستند، مجبور است دیگران را پیدا کند، با آن‌ها ارتباط پیدا کند و بالاخره انس انسانی را با آن‌ها برقرار سازد، حتی به‌طور موقت و محدود. این فرد به مواد مخدر نیاز دارد؛ چون نمی‌تواند سرخوشی و آرامش معنوی عبادت و شب‌زنده‌داری را تجربه کند. الان عرفان‌های کاذب، به‌طور رسمی توصیه می‌کنند که از مواد استفاده کنید. بالاخره عوارضی هم دارد؛ اما همه چیز عوارض دارد. مثلاً ممکن است وقتی سر کار می‌روید، ماشین به شما بزند. به این ترتیب، در سبک زندگی این فرد، مواد مخدر سر درمی‌آورد. البته منظورم مصرف آن به‌شکل معتادان خیابانی نیست و مشکل هم همین است که ظاهر آن فرد اصلاً معتاد نیست.

بنابراین، اینجاست که اگر تلنگریایی از طرف این عرفان‌ها و نخله‌ها به آن‌ها بخورد، راحت‌تر جذب می‌شوند.

بله، مثلاً گروهی از جنبش‌های معنوی مواد مخدری داریم. گاردن میلیتون جامعه‌شناس در این حوزه خیلی پرکار است و آثار بسیاری دارد. او دسته‌بندی می‌کند و می‌گوید گروهی از جنبش‌های معنوی، جنبش مواد مخدری هستند. آن‌ها می‌گویند این دارو را مصرف کنید. سپس، سعی می‌کنند تجربه‌های بعدی و توهامات فرد را هدایت و مهار می‌کنند که خوشایند باشد؛ چون در غیر این صورت مخاطبان خود را از دست می‌دهند. شاید اجازه مصرف بی‌رویه را ندهند. مثلاً می‌گویند

امروزه در جامعه‌شناسی دین، به‌صراحت این مسئله را مطرح می‌کنند که خلأ و بحران معنویت باید با تأمین معنویت حل شود. ادیان سنتی پاسخ‌گوی این نیاز نبودند و باعث خشونت و جنجال آفرینی شدند. پس اکنون، به معنویتی احتیاج داریم که جواب‌گوی نیازهای انسان امروز و جوامع معاصر و تحولات حوزه ارتباطات باشد

عمل می‌شود؛ ولی ما برای عملی کردن آن با توجه به مقتضیات روز، هیچ برنامه‌ریزی و مدل‌سازی خاصی نکردیم. اینجاست که مشکل به‌وجود می‌آید. این نکته را هم عرض کنم که زندگی، مجموعه‌ای به‌هم‌پیوسته و منسجم است. ممکن نیست سبک زندگی فرد در حوزه رسانه و فعالیت‌های اقتصادی تغییر کند؛ ولی در حوزه خانواده تغییر نکند. پنج نهاد اساسی در زندگی وجود دارد: اقتصاد، حکومت، خانواده، آموزش و دین. الان سبک آموزش ما تغییر پیدا کرده است. در صد سال پیش، روال این بود که مردم برای تحصیل، پنج‌شش سال به مکتب‌خانه می‌رفتند. بعد، درس تمام می‌شد و سراغ زندگی‌شان می‌رفتند. فردی هم که به حوزه می‌رفت، هفت‌هشت سال درس می‌خواند و در کنار درس، فعالیت‌هایی مثل کشاورزی یا دامداری یا کارهای اقتصادی انجام می‌داد؛ اما الان نهاد آموزش ما تغییر کرده است. افراد ۲۶ ساله تازه پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود را می‌نویسند. چطور انتظار داریم این تغییرات در نهاد آموزش، روی خانواده تأثیر نگذارد؟ این پنج نهاد اساسی جامعه با توجه به نظریات ساختارگرایی کار کردی، دائم به‌سمت انسجام و سازگاری باهم پیش می‌روند؛ به‌صورتی که تغییر در یک نهاد، تغییرات هماهنگ با خودش را در نهادهای دیگر به‌وجود می‌آورد. برای مثال، ما در حوزه فهم دین تغییراتی ایجاد کردیم. امام خمینی (ره) به مردم گفت دین این نیست که فقط نماز بخوانیم؛ بلکه باید از حریم دین خود هم دفاع کنیم. نباید شاهد باشیم که مظلومی در عالم وجود داشته باشد. امام برداشت جدیدی از دین ارائه داد؛ در نتیجه، نهاد سیاست تغییر کرد و به دنبال آن، نهاد اقتصاد نیز تغییر کرد. حال، اگر این تغییرات به‌خوبی نهادینه نشوند، فرسایش پیدا می‌کند و به حالت قبلی برمی‌گردند؛ حتی ممکن است تغییرات اولیه‌ای هم که در نهاد دین ایجاد شد، از بین برود و دوباره به حالت‌های قبل‌تر برگردد.

ما الان شاهدیم که اقتصاد و الگوهای رفتارهای سیاسی تغییر می‌کند و به‌سمت ارزش‌های سرمایه‌داری و غربی و نظام لیبرالی می‌رود. آموزش ما تغییر می‌کند و دین نیز با وجود همین جنبش‌های نوپدید دینی و معنویت‌های نوظهور، در حال تغییر است. در واقع، فهم ما از دین و رفتارهای دینی در شرف تغییر است. در نتیجه، چرا انتظار داریم که نهاد خانواده تغییر نکند؟ خانواده نمی‌تواند یک وصله ناچور وسط زندگی باشد. به‌بیان دیگر، خانواده هسته‌ای در این سبک زندگی تحمل‌ناپذیر می‌شود و باید به دنبال خانواده‌های زوج‌آزاد و تک‌والدی و الگوهای دیگر رفت.

پس مشکل ما این نیست که به خانواده‌ها آموزش بدهیم تا خانواده پایدار شود. این مشکل، حاصل آموزش‌های مداوم نادرست در جامعه ماست. در تلویزیون مدام تبلیغ می‌شود که مثلاً مردم زهد داشته باشند؛ ولی به‌محض اینکه برنامه تمام می‌شود، تبلیغات ماشین سیصد میلیونی شروع می‌شود؛ بنابراین، آموزش خانواده هم بی‌معنا خواهد بود. شما می‌خواهید به خانواده آموزش دهید که همدیگر را دوست داشته باشند و به هم وفادار بمانند. رسانه‌ها وفاداری را یاد می‌دهند یا نظام اقتصادی یا نظام سیاسی یا نظام آموزشی چنین اقتضایی دارد؟ باید گفت هیچ کدام.

حال، از زاویه دیگری به سبک زندگی نگاه می‌کنم. سبک زندگی برآیند همین نهادهای



یکشنبه محفل داریم و مصرف کنید. قبل از آن بحثی می کنند، بعد مدیریتش و بعد مصرف می کنند. توهماتشان را مهار می کنند تا فرد لذت ببرد. البته بعد از آن، حالت های افسردگی و فشار هم وجود دارد که از نظر آنان طبیعی است. آن را هم دوازده ساعت تحمل می کنند و بعد برطرف می شود و شاید تجربه خوبی برای فرد باقی می ماند. این ها دقیقاً در حال مدیریت و نظارت هستند تا بتوانند افراد بیشتری را جذب کنند و مصرف مواد به شکل افراطی در نیاید و دچار ریزش هواداران نشوند. همین مواد مخدر صنعتی که الان داریم، دقیقاً مشخص است که برای حل چه نیازهایی در کدام مرکز یا مؤسسه شیمی در آلمان یا وام کدام بانک از سوئیس تولید شده است؛ یعنی به صورت برنامه و کار علمی بوده است و الان در کتاب های روان شناسی دین، مشغول ترویج آن هستند. زمانی می گفتند این ها توهمات است و انسان بالاخره آن ها را لازم دارد. نتیجه نهایی این است که لذت می برد و خوش است. الان روان شناسی فرافردی معتقد است که اصلاً چرا به آن توهم بگوییم؟ شاید در واقعیت همین است؛ یعنی نه تنها خوشایند، بلکه معرفت زاست.

فقط کافی است حق بلند شود و روبه روی باطل بایستد. آنگاه هیچ چیزی از باطل باقی نمی ماند. تنها چیزی که من می توانم بگویم، این است که ما باید قیام و حرکت کنیم. هر کس هر کاری که می تواند، باید انجام دهد. در حال حاضر، مشکل ما این است که نشسته ایم. امام خمینی با ۵۰ تا ۱۰۰ طلبه که در کنارش بود، بلند شد و حرکتی انجام داد که ۱۵ سال بعد، ابرقدرت جهان را مغلوب کرد. در مرحله بعد، این حرکت باید مدیریت خوبی شود. متأسفانه، مشکل فعلی ما این است که در فضای فرهنگی و مدیریتی، سازمان های بزرگ فرهنگی همگی قاعدین هستند. مدیریت هم نمی شوند؛ ولی بر سر مدیریت باهم دعوا می کنند. البته نمی خواهیم بگوییم هیچ چیزی وجود ندارد. حرکت ها جزئی است و باید سازمان عریض و طویلی مثل سازمان تبلیغات در کار باشد تا انگیزه های برای حرکت به وجود بیاید و نتیجه کار مطلوب شود. ما الان در مقابل یک جبهه فعال و پرکار سرمایه دار و شکست خورده قرار گرفته ایم. فقط این شکست خوردگی معلوم نیست. یادم هست که در دوران دیستان، مسابقه عکس برگزار شد و اثر برنده را روی تابلو نصب کردند. کار بسیار ضعیفی بود؛ اما چون تنها شرکت کننده بود، برنده شد.

ان وضعی تمدن غرب همین است. آن ها اول هستند؛ چون فقط آن ها کار می کنند. حال، اگر از این سمت، کسی بلند شود و حرکت کند، آن ها دیگر برنده نخواهند بود. البته من احساس می کنم خودشان از واقعیت باخبرند؛ یعنی کسی که چنین سرمایه گذاری گسترده ای می کند و باز خورد های ضعیف را می بیند، خودش نتیجه را می فهمد؛ ولی هیچ کس در اینجا دنبال نتیجه نیست و همین هم نتیجه خوبی برای آن هاست.

هجمه سنگینی در کار است. حداقل چند نمونه از راهکارها را برای ممانعت از این هجمه بفرمایید.

صدها سازمان و مؤسسه و هزاران محقق و دانشمند روی این مسئله کار می کنند و سرمایه گذاری و مدیریت برنامه ریزی دارند. کار برخلاف مسیر فطرت است و برآورد واضح من این است: تا الان در خصوص این برنامه ریزی و سرمایه گذاری ها موفق نبودند. گویی در مسیر خلاف جریان آب حرکت می کنند. به نظر می رسد این ها تنها وسط میدانی هستند و قهرمان نیز خودشان هستند؛ اما اگر کوچک ترین حرکتی در مقابل این ها شکل بگیرد، آنگاه معلوم می شود که هیچ جاذبه ای ندارند و مردم به طرف دیگر می آیند. آن ها وسط میدان در حال فریاد کشیدن هستند و عده ای هم دورشان جمع شده اند. واقعاً هیچ چیزی نیستند. یکی از آن سازمان های بزرگ، طرحی را از سال ۲۰۰۷ شروع کرد و یک شبکه اجتماعی در اینترنت به راه انداخت؛ اما تا سال ۲۰۱۲، فقط ۱۵۰۰ عضو داشت.

ملاحظه کنید! کسانی که در جهان با هفت هشت میلیارد جمعیت کار می کنند، در شبکه اجتماعی خود تا این حد ضعیف اند. به نظر من، اگر ما




درگذر زمان

جریان‌شناسی تاریخی سبک زندگی ایرانی اسلامی



برای شناخت صحیح و همه جانبه‌ی هر پدیده‌ای، باید نگاهی به پیشینه و زمینه‌های تاریخی آن داشت و ریشه‌های آن پدیده را در گذشته‌ای که بر آن گذشته است، ردیابی کرد. سبک زندگی ما ایرانیان مشابه بسیاری دیگر از امور اجتماعی، دارای سابقه‌ای است که سیر تحول و تطور آن را در طول زمان نشان می‌دهد و نشان می‌دهد که این بُعد از زندگی ما در فراز و فرود حوادثی که هویت تاریخی ما را می‌سازد و بخشی از وجود و حیث اجتماعی و فرهنگی ما را به عنوان یک ملت شکل می‌دهد، چه افت و خیزهایی داشته است. در واقع، سبک زندگی ما نمودی از هویت ملی ما است که زاینده‌ی زمان حال ما و هم‌سن و سال با مردمی که امروز در جامعه‌ی ما زندگی می‌کنند نیست، بلکه عمر آن به درازای زمانی است که ما در مقام یک ملت در جهان ظاهر گشته‌ایم. به نحو خاص در دو سده‌ی اخیر، سبک زندگی ما دستخوش تغییرات جدی و بنیادین شده و چهره‌های بعضاً متفاوتی به خود گرفته است. این تغییرات و علل و عوامل آن، برای شناخت و تحلیل وضعیتی که امروز در آن به سر می‌بریم، امری ضروری است؛ خصوصاً اگر برخی از این عوامل همچنان باقی باشند و به ایفای نقش خود در تغییر سبک زندگی ادامه دهند. ما در دو سده‌ی اخیر، با رویدادهایی همچون مدرنیزاسیون، سقوط قاجاریه و شکل‌گیری سلطنت پهلوی، تغییرات سیاسی و اجتماعی عمیق در سطح جهانی و با وقوع یک انقلاب اسلامی در ساختار فکری و فرهنگی و سیاسی کشور مواجه بوده‌ایم که هر کدام با حوادث و رخدادهایی در دامن خود، سبک زندگی را به این سو و آن سو برده و بستری برای تحولات اجتماعی پدید آورده‌اند.

A close-up, profile view of a middle-aged man with a full, grey beard and mustache. He is looking slightly to the left of the frame. The background is blurred, showing what appears to be a bookshelf with books in various colors.

گفت وگو
با استاد
قاسم تبریزی

تاریخ ما منهای استعمار معنا ندارد

روایتی تاریخی از جدال میان فرهنگ
غربی، شاهنشاهی و اسلامی

تهیه و تنظیم: راحله دهقان پور

تاریخ و سرگذشت هر ملتی در طول زمان، بخشی از هویت ملی آنان است و شناخت، حفظ و اتکا به آن، اقدامی ضروری برای بقای فرهنگی و ماهوی آن ملت است. در واقع، فرهنگ و هویت ملت‌ها زمان‌مند و تاریخ‌مند است و نمی‌توان امروز ملت را از دیروز آن جدا کرد. همچنان که نمی‌توان فقط به امروز آنان پرداخت و به فردای آنان نیندیشید. ملت، در طول زمان شکل می‌گیرد و مجموعه‌ای از انسان‌های گذشته، حال و آینده است. از این رو، تاریخ‌نگاری و ثبت سرگذشت ملت‌ها مساوی با حفظ و سازماندهی هویت و کیستی آنان است و اهمیتی فوق‌العاده می‌یابد. یکی از ابعاد هویت ملی، فرهنگ است و همچون سایر وجوه هویت، برای تحلیل و شناخت آن باید نگاهی جریان‌شناختی و تاریخ‌مند به آن کرد. آنچه به عنوان سبک زندگی ایرانی اسلامی در جامعه ایران مطرح بوده و هست، سابقه‌ای به قدمت ایرانیان دارد و برای شناخت وضعیت فعلی آن باید دید چه سیری داشته و چه بر آن گذشته است. همچنین نقش مورخان و تاریخ‌نگاری آنان در تغییر و تحول در فرهنگ و سبک زندگی و شکل‌دهی یا حتی جعل هویت فرهنگی نیز نباید مغفول بماند. از این رو، به دیدار استاد قاسم تبریزی، عضو شورای پژوهشی مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی و عضو شورای فصلنامه مطالعات تاریخی رفتیم تا بعضی از زمینه‌های تاریخی هویت ایرانی را برای ما روایت کند. ایشان فعالیت‌های فرهنگی خود را از دهه ۵۰ در مؤسسات انتشاراتی و تحقیقاتی، همچون مؤسسه بعثت و کانون نشر و پژوهش‌های اسلامی آغاز کرده و سال‌ها به پژوهش و مطالعه در باب تاریخ ایران و اسلام پرداخته است. آنچه به این گفت‌وگو رنگ و بوی جذاب‌تر و دلنشین‌تری داده بود، اخلاق بسیار خوب، ادب و تواضع استاد بود که با وجود اینکه وقت زیادی از ایشان گرفتیم، همچنان با روی خوش بحث را ادامه دادند. خلاصه‌ای از این گفت‌وگوی مفصل را به خوانندگان خردنامه تقدیم می‌کنیم.

زندگی می‌کردند که بهترین آن‌ها حافظ بود. همچنین در دوره سده‌ی شاهد شکوفایی ادبیات نظم و نثر هستیم که کمال آن سده‌ی بود. پس با این حساب، نمی‌توان گفت شیراز شهری خاموش و ساکت بوده است که فقط حافظ و سده‌ی در آن بلندآوازه شده‌اند. بنابراین شعر و ادبیات از قرن سوم تا قرن دهم در رشد و شکوفایی بوده است. به همین منوال، فقهای بزرگی نیز در تمدن اسلامی پرورش یافتند. شیخ کلینی از کلین و رامین به بغداد می‌رود. او و سایر شیعیان از جایگاه والایی در بغداد برخوردار بودند. همچنین شیخ کلینی مانند شیخ مفید از محدثان برجسته جهان تشیع به‌شمار می‌رفت. سیدمرتضی علم‌الهدی برادر سیدرضی است و هر دو از نقاب‌های بزرگ بغداد بودند. پدر آن‌ها، سیداحمد، نیز رئیس شیعیان بغداد یا به تعبیر ما، مرجع و ولی شیعیان آن زمان بود. بنابراین، علما و فقهای نیز از جایگاه والایی برخوردار بودند. فلاسفه بزرگی نیز در کشور پدید آمدند؛ مانند سهروردی که اهل یکی از دهات شمال غربی است و ابن سینا که از جای دیگر این کشور برخاسته است. مولانا هم یکی دیگر از عالمان و عارفان این دوران است که اگرچه در بلخ به دنیا آمده و در قونیه می‌زیسته؛ ولی آثار او به زبان فارسی است. این آثار به قدری فاخر است که با گذشت هفت‌صدهشت‌صد سال هنوز زیبایی و غنای خود را حفظ کرده است. خواجه عبدالله انصاری هم در هرات می‌زیسته؛ ولی ادبیات آثار او به زبان رسای فارسی است. این نشانه عظمت فرهنگ و تمدن ماست. در این دوران، شاهد حمله ویران‌کننده مغول به ایران نیز هستیم، به گونه‌ای که خاک ایران را به توبره کشیدند؛ ولی خوشبختانه تمدن اسلامی از بین نرفت. مغول قومی متجاوز، جنگجو و آدم‌کش بود. جریان نبود که مقاومت کند؛ لذا پس از مدتی به دست مردم تغییر رویه داد و پادشاهان آن، از سلاطین خوب ایران شدند. آن‌ها حتی به هندوستان رفتند و دین اسلام را در آنجا ترویج دادند؛ اما در دوران معاصر، متأسفانه غرب با استعمارگری و ویرانگری وارد شد. ریشه‌های فرهنگی ما را از بین برد یا در برخی از زمینه‌ها تضعیف کرد و توانست مدیریت سیاسی و فرهنگی جامعه را به دست گیرد. به این ترتیب، نهاد‌های فرهنگی را سست کرد و از بین برد. به هر حال، فرهنگ و تمدن ما قدرت زیادی داشت. اقبال لاهوری می‌گوید: «اسلام از ایران به

آیا می‌توان با بررسی جریان‌های فکری و فرهنگی رخ داده در سیر تاریخ هر ملتی، سبک زندگی خاصی را استنباط کرد و به پیشینه آن ملت نسبت داد؟

هر ملتی از تمدن‌های مختلفی برخوردار است و صعود و سقوط در آن رخ می‌دهد. کشور ایران هم همین گونه است. بعد از اسلام، ایران جزو جوامع اسلامی قرار گرفت و دچار تغییر و تحول فرهنگی، ساختار سیاسی و تمدنی شد. پیش از اسلام در ایران، ادیان یهودی، زرتشتی و مسیحی حضور داشتند که اصطلاحاً آن‌ها را ادیان خاموش می‌نامیدند؛ اما با مهاجرت مسلمانان از مدینه، کوفه و بغداد به ایران، زمینه برای اسلام در این کشور فراهم شد. از جمله این مهاجران فرزندان ائمه اطهار (ع) بودند؛ مانند ورود امام رضا (ع) به خراسان، حضرت شاه‌چراغ (ع) در شیراز و بانو فاطمه معصومه (س) در قم که هر سه فرزندان امام موسی کاظم (ع) بودند. علاوه بر این، در زمان امام صادق (ع)، اشعریان شیعه‌مذهب به قم آمدند. به‌طور کلی، محدثان و اندیشمندان شیعه یا خاندان اهل بیت (ع) در همه جای ایران حضور داشتند. وجود امامزاده‌ها در جای‌جای مملکت ما نشانگر همین حقیقت است.

اما باید توجه کرد که شکل‌گیری فرهنگ و تمدن، اغلب صد تا دویست سال طول می‌کشد. برخی برای رسیدن به فرهنگ عجله می‌کنند. باید پذیرفت که اگرچه در برخی عرصه‌های فرهنگ کوتاهی شده است؛ اما تحول فرهنگی دست کم صد تا دویست سال زمان می‌برد. به همین دلیل است که از قرن دوم یا اوایل قرن سوم شاهد شکوفایی فرهنگی و تمدن اسلامی هستیم، تا جایی که زبان فارسی به زبان دوم جهان اسلام تبدیل شد. کشور ایران نیز یکی از مراکز و پایگاه‌های فرهنگ و تمدن اسلامی شمرده می‌شد. در حقیقت، اگر در آن زمان بغداد مرکز خلافت اسلامی بود، ایران نیز مرکز فرهنگ و تمدن اسلامی به‌شمار می‌رفت.

ایران در آن دوران در همه عرصه‌ها رشد چشمگیری داشت. برای مثال، در ادبیات، شعرای بزرگی پدید آمدند. شخصیت‌های مشهور به برجسته‌ی زیادی وجود داشته‌اند که ما امروزه فقط از یک یا دو نفر آن‌ها نام می‌بریم. دکتر قاسم غنی در کتاب عصر حافظ اشاره کرده‌اند که در دوران حافظ بیش از بیست‌هزار شاعر

استعمارگران، اغلب از اواخر تیموریان مراکز شرق‌شناسی و ایران‌شناسی تأسیس کردند؛ البته برخی از این مراکز نیز از زمان جنگ‌های صلیبی شروع به کار کرده بودند. به هر حال، در این مراکز، پژوهش‌های زیادی درباره شرق، ایران، اسلام و تشیع انجام می‌شد.

شبه‌قاره آمد.» این اتفاق نشان‌دهنده قدرت ماست. در واقع، شبه‌قاره به دست ایرانی‌ها و بدون لشکر کشی مسلمان شد و شعرا، حکما، فقها و علمای برجسته‌ای در شبه‌قاره پرورش یافتند. اسلام از همین طریق توانست تا کاشغر چین نیز گسترش یابد و از این طرف هم تا افغانستان و تاجیکستان گسترش یافت. همه این مثال‌ها، قدرت تمدن ما را نشان می‌دهد. شهید مطهری (ره) در کتاب خدمات متقابل ایران و اسلام به‌طور مشخص به این موضوعات پرداخته و مباحثی از جمله رجال، ادبیات، فرهنگ و مسائل ملی مثل ناسیونالیسم و... را مطرح کرده است.

در زمان صفویه، مملکت ایران وحدت ملی، فرهنگی و دینی داشت. در این دوره، شاهد شکوفایی فرهنگ و تمدن جدیدی هستیم و آن حاکمیت خاص تشیع است. علمای بزرگی، از جمله پدر شیخ‌بهای، از تمام جهان اسلام مثل جبل عامل در لبنان امروزی، هرات و... به ایران مهاجرت کردند. مرکز تجمع این علما اصفهان بود. به این ترتیب، اصفهان به مرکز فرهنگ و تمدن اسلامی ایرانی تبدیل شد. در دوران صدوچندساله صفویه، شاهد رشد عظیم فرهنگی، سیاسی و اقتصادی هستیم؛ اما از آن سو، به‌صورت پنهانی با حرکت استعمار نیز مواجهیم. به هر ترتیب، افغان‌ها به پایتخت حمله کردند. اینکه این حمله به تحریک انگلیس‌ها بوده یا نه، بحث دیگری است. اما از این زمان به بعد سیر نزولی فرهنگ آغاز شد. جنگ‌هایی هم که در دوران کریم‌خان زند، نادرشاه افشار و همچنین در اوایل قاجار پدید آمد، این روند را سرعت بخشید. البته در دوره قاجار تا حدودی در راستای سامان کشور حرکت کردیم؛ اما با سلطه و نفوذ استعمار در سراسر مملکت روبه‌رو شدیم؛ مانند جریان‌های استعماری بابی‌گری، بهایی‌گری، ازلی‌گری و جریان آقاخان محلاتی اسماعیلیه و امثال آن. بعدها نیز تشکیلات فراماسونری، مشروطیت و مسائل حزب دموکرات به رهبری سیدحسن تقی‌زاده ایجاد شد.

اغلب، از این دوره به بعد، رجال سیاسی ما به دلیل وابستگی به استعمار، زمینه‌های زیان به کشور را فراهم کردند. بخشی از این زیان به دلیل ضربه روسیه بود. انگلستان هم با وجود اینکه ادعای مبارزه با روسیه را داشت؛ ولی به دلیل منافع خود، حاضر به هرگونه همکاری با روسیه شد.

فرهنگ، تاریخ، سیاست و حکومت ایران را از دوران صفویه تا سقوط پهلوی، نمی‌توان بدون شناخت استعمار بررسی کرد. باید استعمارشناسی ما قوی باشد؛ زیرا استعمار، به‌ویژه در ایران، مثل مغول نبود که حمله کند و ویرانی به‌بار آورد. اگر مانند مغول ویران کرده بود، ما به راحتی کشور را بازسازی می‌کردیم، بلکه به روش‌های مختلف و مانند موریانه کشور را از درون می‌پوساند. استعمارگران، اغلب از اواخر دوره تیموریان مراکز شرق‌شناسی و ایران‌شناسی تأسیس کردند؛ البته برخی از این مراکز نیز از زمان جنگ‌های صلیبی شروع به کار کرده بودند. به‌هرحال، در این مراکز، پژوهش‌های زیادی درباره شرق، ایران، اسلام و تشیع انجام می‌شد. بنابراین، علت موفقیت جریان‌سازی استعمار این بود که کشور ما را به خوبی می‌شناخت. در مقابل، ما هم به این دلیل که استعمار را نمی‌شناختیم، از آن آسیب دیدیم؛ هر چند آقااحمد کرمانشاهی در این زمینه تذکر داده بود. او در سال ۱۲۲۰ به هندوستان رفت و پس از بازگشت کتابی نوشت. او در کتابش گفت، هنوز مسلمانان در هندوستان وجود دارند و زبان فارسی، زبان رسمی این کشور است. سپس هشدار داد که مراقب فرهنگستان و خواسته‌های انگلیس باشیم؛ زیرا با تزویر و حیل به دنبال نفوذ در ایران است. البته در دوره‌های بعد هم ملاحظه کنی، شیخ‌فضل‌الله نوری، سیدجمال‌الدین اسدآبادی و... در این باره به ناصرالدین شاه هشدار دادند؛ ولی فایده نداشت. در نهایت، مشروطیت سقوط کرد و در حقیقت، مملکت از دست رفت. پس شناخت استعمار به همین معناست. در گذشته استعمار کهنه حضور داشت؛ اما امروز با معضل استعمار نو روبه‌رو هستیم؛ لذا شناخت استعمار برای جامعه ما ضروری است. آقای محمدرضا حکیمی هم به این موضوع اشاره می‌کردند که دانشگاه‌های ما باید رشته‌های استعمارشناسی داشته باشد. ایشان همچنین تذکر می‌دادند که مراقب باشیم اساتید آن رشته استعماری نباشند. این شناخت در حوزه‌های علمیه هم

ضرورت دارد. امروزه مشکل برخی از تاریخ‌نویسان سالم و غیروابسته این است که تاریخ را بدون شناخت استعمار می‌نویسند و تحلیل می‌کنند. آن‌ها حتی تحولات فرهنگی را هم بدون در نظر گرفتن استعمار بررسی می‌کنند. اگر رضاخان را بدون استعمار معرفی کنیم، فقط یک دیکتاتور خواهد بود؛ مثل چنگیز مغول یا آقامحمدخان قاجار. درست است که آقامحمدخان به راحتی آدم می‌کشست و از کله‌های آن‌ها مناره می‌ساخت؛ ولی وابسته و مجری دستور دیگران نبود، بلکه نوعی جنون آدم‌کشی داشت. رضاخان هم اگر چه روحیه مستبدانه و آدم‌کشی آقامحمدخان را داشت؛ اما به استعمار وابسته بود. بنابراین، از منظر جریان‌شناسی فرهنگی، فرهنگ و تمدن اسلامی در ایران تا دوره صفویه در مسیر رشد و تعالی قرار داشت. از عصر صفویه به بعد، تمدن ایران را تنها با شناخت مراکز شرق‌شناسی، ایران‌شناسی، اسلام‌شناسی و به‌خصوص استعمارشناسی غرب می‌توان بررسی کرد.

موضوع سبک زندگی مردم در تاریخ معاصر چه جایگاهی داشته است؟ آیا مورخان چین جریانی را آگاهانه به ثبت رسانده‌اند، ولو به شکل غیرمستقیم و بدون اینکه ثبت و ترسیم الگوی زندگی آن‌ها را در نظر داشته باشند؟

مردم ما از دوره مشروطه دچار تعارض فرهنگی شدند؛ زیرا سه فرهنگ در جامعه حضور داشت: فرهنگ غربی، فرهنگ شاهنشاهی و فرهنگ اسلامی. این سه فرهنگ ضد هم هستند و نمی‌توانند هیچ تعاملی باهم بکنند. هر کدام از این فرهنگ‌ها نیز نماینده‌ها و جریان‌هایی برای خود داشتند. مثلاً ملکم‌خان می‌گفت: «اگر بخواهیم آدم شویم، باید مملکت را دیویست سال در اختیار انگلیس قرار دهیم.» تقی‌زاده هم می‌گفت: «اگر ما بخواهیم مترقی شویم، بایستی از موی سر تا ناخن پیمان غربی باشد.» هر کدام از این سخنان، سبکی از زندگی را نشان می‌دهد. محمدعلی فروغی هم معتقد بود: «ما مثل کُتی هستیم که هیچ چیز در آن نیست. وقتی دست در آستین این کُت قرار می‌گیرد، این کُت معنا می‌یابد. آن دست، انگلیس است. اگر انگلیس نباشد، ما هیچ نیستیم.» محمدولی‌خان نصر هم می‌گفت: «انگلستان مثل دیواره‌های یک استخر است و ما مانند خزّه‌های استخر که به آن چسبیده‌ایم.»

سخنان همه این افراد، چه مأمور باشند و چه شیفته و شیدا، هر کدام توانست سبک زندگی غربی را به جامعه ما وارد کند. البته مفاهیم متعدد است: غرب‌گرایی، غرب‌پرستی، غرب‌شیدایی، غرب‌پذیری و غرب‌زدگی هر کدام معنایی جداگانه و نماینده خاص خود را دارند. به‌عنوان مثال، تقی‌زاده به‌عنوان مأمور انگلیس کار می‌کرد؛ ولی برخی افراد اصلاً نمی‌دانستند که انگلیس چه می‌گوید، فقط ادبیات را از انگلیسی‌ها می‌آموختند. ابوالحسن فروغی اقرار می‌کرد که برادرش، محمدعلی فروغی، در تدوین اخلاق از فلاسفه غربی الهام می‌گرفت و نوعی اخلاق غربی تدوین می‌کرد. در کتاب او که در سال ۱۲۹۶ منتشر شد، حتی یک کلام از آیات قرآن هم درباره اخلاق نیامده است. در مطبوعات نیز وضع به همین منوال بود. مدارس خارجی را هم نباید نادیده گرفت. ساخت مدرسه، قبل از مشروطه، توسط فرانسوی‌ها، امریکایی‌ها، انگلیسی‌ها، ایتالیایی‌ها و... همه با این هدف بود که انسان‌ها را آن‌گونه که می‌خواهند تربیت کرده و به آن‌ها سبک زندگی خاص خود را القا کنند. در اثر این نوع سبک زندگی بود که برخی از رجال ایران به غرب رفتند. حتی ناصرالدین‌شاه از غرب، تشری خرید و لباس‌های زنان قاجار نیز اغلب سبک غربی به‌خود گرفت. در دوره قاجار، خانمی فرانسوی به ایران آمد و با یکی از رجال کهرتبه قاجار به نام عباس از دواج کرد. به همین دلیل، به مادام عباس مشهور شد. او به زن‌های درباری گل‌دوزی و لباس‌دوزی یاد می‌داد؛ اما پس از مدتی، با اینکه بچه‌دار شده بود، از ایران رفت. اینکه او جاسوس بوده یا نه و چه مأموریتی داشته است، دقیق معلوم نیست. به این ترتیب ما در این دوره، شاهد حرکتی جامع هستیم که به خوبی مدیریت می‌شد. فرقی هم نمی‌کرد که فرانسه باشد یا انگلیس، امریکا یا ایتالیا؛ زیرا آن‌ها در فرهنگ، ضدیت با اسلام و تغییر هویت ما باهم متحد و مشترک بودند. لذا این تغییر زندگی به سبک

غربی به عنوان تفاخر در رجال قاجار دیده می‌شد؛ البته این سبک بعدها در دوره پهلوی به اوج ابتدال رسید. حتی از مشروطه به بعد، شاهد رجالی هستیم که اغلب زن خارجی دارند؛ مانند تقی زاده، جمال زاده و جمشید آموزگار. بعضی از آن‌ها هم دو زن دارند؛ یک زن ایرانی و یک زن خارجی برای تفاخر.

نکته بعدی حضور گروه‌های تبشیری مسیحیان است. آن‌ها اغلب نه تنها در ایران، بلکه در دیگر کشورهای اسلامی هم جاسوسی می‌کردند. کتاب نقش کلیسا در کشورهای اسلامی، نوشته عمر فرخ و کتاب نقشه‌های استعمار در راه مبارزه با اسلام، اثر محمد محمود صواف، برای شناخت این گروه بسیار کارآمد است. در حقیقت، گروه‌های تبشیری هم در نقش الگو برای عده‌ای ظاهر می‌شدند و هم مأمور شناخت ساختار جامعه و روابط زندگی ما بودند. به این ترتیب، کم‌کم زندگی ما غربی شد. در زمان رضاخان هم برای کشف حجاب به‌زور متوسل شدند. اوج ابتدال آن نیز در دوران فرح پهلوی و جشن هنر شیراز بود که فرهنگ غربی را نشان می‌داد.

همان طور که ذکر شد، فرهنگ شاهنشاهی نیز در جامعه جاری و ساری بود. در این فرهنگ، خودپرستی، خودخواهی، قانون شکنی، بی‌قانونی و خودمحوری وجود داشت. به عبارت دیگر، انانیت یا خودخواهی و افسار گسیختگی حاکم بود. از آنجا که در این دوران معنویت و رعایت حدود کمتر شده بود، این فرهنگ رشد بیشتری یافت. به عنوان مثال، در دوره قاجار، تمام سلطه‌ها و دوله‌ها استبداد داشتند و برای خود نوعی شاه بودند. زمانی که ناصرالدین شاه به مازندران رفته بود، در شهر ساری با عده‌ای از معتمدین دیدار کرد. یکی از این معتمدین از شاه خواست که یک حاکم فاسد، فاجر، فاسق، ظالم، آدم‌کش، جنایتکار و قداره‌بند برای آن‌ها تعیین کند. شاه بسیار متعجب شد. آن مرد در ادامه گفت: «هر کدام از اعضای سلطنت و حکام که به این منطقه می‌آیند، از ما چیزی می‌خواهند. حال اگر یک شاه داشته باشیم، تنها با یک نفر مواجه خواهیم بود و کار آسان‌تری خواهیم داشت.» در دوره قاجار و پهلوی با این فرهنگ روبه‌رو بودیم.

همان طور که می‌دانید، یکی از اهداف مشروطه حاکمیت قانون بود؛ اما بعد از مشروطه شاهد بودیم که عین الدوله، و ثوق الدوله و قوام السلطنه که ضد مشروطه و وابسته به قاجار بودند به نخست‌وزیری رسیدند. هر کدام از این افراد برای خود شاه بودند. در این دوران نه به قانونی عمل می‌شد و نه کسی به حق مردم توجه می‌کرد. ابتدال این فرهنگ شاهنشاهی را می‌توان در تمجید و تملق‌هایی مشاهده کرد که در آثار آن دوران نوشته شده است. در واقع، فرهنگ شاهنشاهی این نوع ذلت و حقارت را در مردم به‌وجود آورد، تا جایی که به شاهان لقب خدایگان و اعلی‌حضرت می‌دادند. در واقع، اولین تأثیر فرهنگ شاهنشاهی قانون شکنی و بی‌قانونی بود که در جامعه نهادینه شد. متأسفانه بعد از گذشت ۳۵ سال از پیروزی انقلاب اسلامی هنوز گرفتار همین قانون شکنی و قانون‌گریزی هستیم که از فرهنگ شاهی نشئت گرفته است.

سومین فرهنگ حاضر در جامعه، فرهنگ اسلامی بود. این فرهنگ در خواص افراد جامعه و بزرگان دیده می‌شد. آن‌ها به دلیل سیر و سلوک علمی و عملی احکام و دستورات دین را رعایت می‌کردند، حرام نمی‌خوردند و گناه و غیبت هم نمی‌کردند. اما آن‌ها در انزوا و به دور از جامعه بودند. امروزه فرهنگ اسلامی با آن معیارها وجود ندارد تا نسل جوان از آن الگو بگیرد. جوان در سرتاسر جامعه، سخنان ناروا و کردارهای غیراسلامی می‌بیند و دچار تشمت می‌شود؛ لذا جلال آل احمد در کتاب غرب‌زدگی می‌نویسد: «غرب‌زدگی در جامعه ما نه تنها آدم‌نساخت، بلکه افراد را هورهوری کرد.» هورهوری به کسی می‌گویند که نه مسلمان است نه کافر؛ نه دین دارد، نه بی‌دین است؛ نه ادب دارد و نه بی‌ادب است. در قسمت دیگری از این کتاب آمده که غرب‌زدگی یا غرب‌گرایی مانند برق‌زدگی است که شخصیت‌ها را بی‌خون می‌کند؛ لذا امثال ما که مذهبی

هستیم نیز تا حدودی از فرهنگ غربی و شاهنشاهی تأثیر پذیرفته‌ایم؛ به همین دلیل، دچار تعارض درونی هستیم و گاه در بیرون هم بروز می‌کند. این تعارض از آن فرهنگ‌ها نشئت می‌گیرد و باعث می‌شود حتی مسلمانان هم به قانون عمل نکنند. البته عوامل دیگری هم برای ایجاد این وضعیت وجود دارد؛ ولی در هر صورت، فرهنگ غربی و شاهنشاهی چنین تأثیرهایی بر جامعه گذاشته است. بنابراین، باید این فرهنگ‌ها را آن‌گونه که هستند، بشناسیم و زبان‌های آن را برای جامعه به‌درستی بیان کنیم. این کار با شعار و سخنرانی محقق نمی‌شود، بلکه نیاز به فرهنگ‌سازی دارد، به این صورت که معنای غرب به‌درستی به جامعه تفهیم شود. این در حالی است که برخی افراد هنوز به‌درستی نمی‌دانند منظور از غرب، ماهیت استعماری آن است یا امپریالیسم و سرمایه‌داری غرب یا فردی غربی که مثلاً کراوات زده است. بنابراین، فقط مخالفت با شخص شاه و ظاهر غرب کافی نیست. برای فرهنگ شاهنشاهی و غربی هم باید چاره‌سازی کرد و همان طور که در تربیت اسلامی، افرادی مانند فرعون، شداد، ابولهب و ابوجهل را برای عبرت‌گیری مثال می‌زنیم، برای فرهنگ شاهنشاهی و غربی نیز باید همین‌گونه عمل کرده و خصلت‌های آن‌ها را به‌درستی مطرح کنیم.

آیا آثار شاخصی وجود دارد که گویای سبک زندگی واقعی از ایران معاصر باشد؟ مثلاً در تاریخ بیهقی، مؤلفه‌های سبک زندگی اسلامی ایرانی به صورت موشکافانه‌ای به نگارش درآمده است. آیا اثری با این ویژگی درباره تاریخ معاصر ایران وجود دارد؟

درباره تاریخ معاصر می‌توان شخصیت‌ها و الگوها را مطرح کرد؛ مانند دکتر بهشتی (ره) که واقعاً به سبک اسلامی زندگی می‌کرد. او در عین حال که دنیا را می‌شناخت و در غرب زندگی می‌کرد و به چهار زبان مسلط بود؛ در سلوک و برخوردهایش اسلامی عمل می‌کرد. بنابراین اگر کسی به‌خوبی با زندگی، شرح حال و موقعیت دکتر بهشتی آشنا باشد، می‌تواند ایشان را برای خود الگو قرار دهد. همچنین امام خمینی (ره) را در حد عالی می‌توان به عنوان الگو مثال زد. امام (ره) آن طور که باید، شناخته نشده است؛ حتی ما که چند کتاب بیشتر از دیگران خوانده‌ایم نیز نتوانسته‌ایم ایشان را خوب بشناسیم. البته عظمت ایشان هم به‌گونه‌ای است که شناخت را مشکل می‌کند. به‌طور کلی، در زندگی هر کدام از رجال ما بخش‌هایی هست که می‌توان آن را الگو قرار داد. اگر زندگی هر کدام از این افراد به‌درستی بیان شود، می‌تواند بخش‌هایی از اخلاق و رفتار اسلامی را به‌نمایش بگذارد؛ زیرا سیاست، اقتصاد، معنویت، عرفان و تفسیر در آن‌ها جمع است.

در تاریخ معاصر، چه عوامل اساسی و مهمی در حوزه سبک زندگی وجود دارد که توانسته است برگ تاریخ را برگرداند و مسیر فرهنگ و سبک زندگی جامعه ایرانی را تغییر دهد؟ علاوه بر عوامل سیاسی، مثل روی کار آمدن حکومت پهلوی و وقوع انقلاب اسلامی، عوامل فرهنگی و اجتماعی چه نقشی ایفا کردند؟

این موضوع به استعمارشناسی مربوط می‌شود. وقتی استعمار را خوب بشناسیم، خواهیم دانست که استعمار از یک راه وارد نمی‌شود. مسیرهای مختلف فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، نظامی و... دارد. مثلاً ادوارد براون، جاسوسی حرفه‌ای است که به عنوان ادیب و مدافع ایران در مطبوعات انگلیس کار می‌کند؛ ولی مروج بهائیت و تقویت‌کننده جریان انگلیسی است. حال، آیا می‌توان انگلیس را در ادوارد براون خلاصه کرد؟ همچنین سر پرسی ساکس یک نظامی انگلیسی

ملکم خان می‌گفت:
«اگر بخوایم آدم شویم، باید مملکت را دو بیست سال در اختیار

انگلیس قرار دهیم.» تقی‌زاده هم می‌گفت: «اگر ما بخوایم مترقی شویم، بایستی از موی سر تا ناخن پیمان غربی باشد.» هر کدام از این سخنان، سبکی از زندگی را نشان می‌دهد.

کشور ما رخ داد. متأسفانه دوباره القای این تفکر مخرب و شیطانی در زمان حال احیا شده است و انواع و اقسام مختلفی هم دارد. به عنوان مثال، در بسیاری از کتاب‌های دانشگاه کمبریج، مطالب تحقیرآمیزی درباره ایران نوشته شده است. بسیاری از رجال غربی نیز در خاطرات خود ایرانیان را به شدت تحقیر کرده‌اند. مجموعه این تحقیرها را محمدعلی جمال‌زاده در کتابی به نام خلیقات ایرانیان در حدود سال ۱۳۴۴ چاپ کرد. این کتاب به قدری توهین‌آمیز بود که حتی شاه هم عصبانی شد و به دلیل چاپ این کتاب، حقوق تقی‌زاده را تا مدتی قطع کرد؛ زیرا ایرانیان در این کتاب با عناوین دزد، غارتگر، وحشی و... معرفی شده بودند.

اما از آن طرف، در کتاب‌های غیرایرانیان وضع این گونه نیست. مثلاً فرانکلین را آزادی‌خواه بزرگ و برتراند راسل را فیلسوفی برجسته معرفی می‌کنند. کانت، دکارت و حتی هیتلر هم با عناوین افتخارآمیز مطرح می‌شوند. پس مسلماً نقش مورخان در تاریخ‌نگاری‌های غربی بسیار زیاد است. به عنوان مثال، در تاریخ ویل دورانت، نقش اسلام در تمدن بشری و نقش تمدن‌های اسلامی بسیار کم‌رنگ است. جرجی زیدان هم در آثار خود تأکید می‌کند که شیعه هیچ ندارد؛ چون او یکی از فراماسون‌های برجسته جهان عرب و مسیحیت است. باید به یاد داشته باشیم که استعمار به خوبی مدیریت می‌شود؛ پس نباید آن را نادیده گرفت. بعد از کودتا در ایران، مؤسسه فرانکلین تأسیس شد که در سال ۱۳۳۸، حدود هشتصد عنوان فیلم در کشور پخش کردند. چهار مورد از این فیلم‌ها درباره ایران بود. موضوع آن‌ها صحرا و مناظر خوب ایران، زندگی رضاشاه، نقش هواپیماهای امریکایی در نقل و انتقال حجاج به مکه و... بود. اداره اطلاعات سفارت امریکایی فیلم‌ها را برای هر کس از هر شهرستانی که می‌خواست رایگان ارسال می‌کرد. پخش هشتصد عنوان فیلم حتی برای امروز رقم درخور توجهی است، چه رسد به ۵۵ سال پیش؛ پس استعمار بسیار حساب‌شده کار می‌کرد. مجموعه کتاب‌های بنگاه‌های ترجمه و نشر هم زیر نظر فرانکلین اداره می‌شد. رؤسای آن تقی‌زاده، احسان یارشاطر، یکی از مسیحی‌های کرمانشاه به نام ادوارد ژوزف، ابراهیم خواجه‌نوری از فراماسون‌های وابسته به انگلیس و شریف‌امامی بودند. در کل، کتاب‌های زیادی را این بنگاه چاپ کرد که خلیقات ایرانیان جمال‌زاده بهترین آن به حساب می‌آید. پس از مدتی، تدوین کتاب‌های درسی هم به فرانکلین سپرده شد؛ مثل کتاب تاریخ ایران نوشته خانلری. همچنین پیک دانش‌آموز منتشر می‌کرد و به صورت رایگان در اختیار دانش‌آموزان قرار می‌داد. نویسندگان آن هم به‌آذین، سیاوش کسرایی و... از اعضای حزب توده بودند که برای امریکایی‌ها نیز مقاله می‌نوشتند. این تفکر ماتریالیستی در پیک دانش‌آموز نمود می‌یافت و متعاقباً دانش‌آموز را هم به همین شیوه تربیت می‌کرد. در سال ۱۳۳۶، فرانکلین هشت ناشر برجسته را نیز مدیریت می‌کرد؛ از جمله امیر کبیر، زوار، ابن سینا، حقیقت و اقبال. به این ترتیب فرانکلین کتاب‌ها را حروف‌چینی و تدوین می‌کرد و در نهایت، برای چاپ در اختیار این ناشران قرار می‌داد.

این روند برای ناشران نیز سودمند بود؛ زیرا لازم نبود هزینه حق‌التالیف، حروف‌چینی، ویرایش و... بپردازند. یکی از این نوع کتاب‌ها تاریخ ویل دورانت بود که نگاهی سوسیالیستی داشت. همچنین، فرانکلین کانون پرورش فکری را تأسیس کرد. هر چند برخی معتقدند فرح پهلوی مؤسس آن بود. باید توجه کرد که بخشی از نویسندگانی که فرانکلین هم از جناح چپ مانند ماتونیست و تروتسکیست بودند. آن‌ها این گونه فرهنگ مادی را در جامعه اشاعه می‌دادند. کتاب‌هایی که زیر نظر فرانکلین منتشر می‌شد، چاپ، نقاشی و طراحی زیبایی داشت و به قلمی روان و جذاب نوشته می‌شد؛ اما محتوای آن‌ها همه غربی بود. البته سه کتاب در این بین استثناست: ماهی سیاه کوچولو

خشن، آدم‌کش و درعین حال، رئیس پلیس جنوب است. همین فرد لژ فراماسونری روشنائی را تأسیس و امثال فرمانفرما را جذب کرد. او همچنین ۶۶ عنوان کتاب نوشت که یکی از آن‌ها به تاریخ ایران باستان و معاصر و دیگری به خاطراتش مربوط است. دیگر کتاب‌ها، یعنی ۶۴ عنوان کتاب، درباره شیعه است که از تحقیقات گسترده این فرد حکایت می‌کند. امریکایی‌ها و فرانسوی‌ها هم به شکل‌های دیگری عمل می‌کردند. پس باید استعمار و نقشه‌های آن را در راه مبارزه با اسلام و جامعه اسلامی شناخت. این مبارزه در بیشتر موارد نامرئی است؛ مثلاً به‌ظاهر می‌بینیم که در فلان جا اختلاف افتاده است، بعدها معلوم می‌شود استعمار در این اختلاف دست داشته است یا ظاهراً می‌بینیم مطبوعات را روزنامه‌ای را افلائی منتشر می‌کند؛ اما با سه واسطه به استعمار می‌رسد. این نمونه‌ها زیاد است. استعمار فرقه‌سازی هم می‌کند. در حقیقت، ایجاد گروه‌های القاعده، طالبان، گروه‌های تکفیری، داعش و... کار ساده‌ای نیست که هر کسی بتواند انجام دهد. همه این اقدامات با برنامه‌ریزی استعمار صورت می‌گیرد. برخی از افراد جامعه ما از اقدامات گروه داعش تعجب می‌کنند، در حالی که نمی‌دانند در کشور ما نیز بابی‌ها بسیاری از علمای کشتند. حزب دموکرات تقی‌زاده هم بزرگان و سیاسیون را ترور می‌کرد. بنابراین بدون استعمارشناسی قوی نمی‌توان به این روابط و جریان‌ها پی برد. البته مصادیق ذکر شده محسوس است؛ اما گاه اقدامات استعمار به این وضوح نیست؛ مانند روش‌هایی که در الجزایر و هندوستان به کار می‌بردند.

در کشور ما نیز وقتی ناصرالدین شاه قرارداد رویترا را پذیرفت، ملاحظه کنی در نامه‌ای به او نوشت: «انگلستان با اجاره کردن یک ساختمان به نام شرکت هند شرقی تمام شبه‌قاره را بلعید. تو چگونه راه، جنگل و دریا را به انگلیس سپردی و نگران نیستی؟» برای درک روابط استعمار، به دیدی مثل ملاحظه کنی نیاز داریم. متأسفانه شاه اصلاً چنین نگرشی نداشت. حتی جامعه هم این قرارداد را بد نمی‌دانست؛ زیرا از نظر آن‌ها انگلیس می‌خواست جنگل‌ها و جاده‌ها را بازسازی کرده و امنیت برقرار کند؛ اما سلطه و سایه استعمار را نمی‌دیدند. امام (ره) هم می‌خواست شاه را نجات دهد. به همین دلیل ابتدا به معرفی چهره واقعی امریکایی‌ها و اسرائیلی‌ها پرداخت. ایشان سعی کرد به شاه بفهماند که امریکا، اسرائیل و برخی رجال، طرفدار او نیستند و او را به بدبختی خواهند انداخت. در واقع، امام (ره) سلطه استعمار را می‌دید. همچنین در کتاب‌هایی که جلال آل‌احمد در حدود سال‌های ۱۳۳۶ تا ۱۳۴۵ نوشت، بینش عمیق خود را از اوضاع نشان داد که اکنون به کمک اسناد به آن بینش رسیده‌ایم. حتی امروزه می‌توان کتاب‌های جلال و اعلامیه‌ها، بیانیه‌ها و کتاب‌های امام (ره) را با اسناد ثبت و حفظ کرد.

آیا مورخان و وقایع‌نگاری‌های آن‌ها بر ورق خوردن تاریخ سبک زندگی مردم ایران تأثیر گذاشته است؟

بله. تأثیر زیادی دارد. به عنوان مثال، وقتی شش عنوان کتاب درباره آثار فرانکلین یا حدود ده عنوان کتاب درباره جان اف کندی در ایران ترجمه می‌شود، خواننده‌ها نوعی سبک زندگی تولید می‌کند. با نگاه به کتاب‌های ترجمه و کتاب‌هایی که برخی ایرانیان درباره غربی‌ها نوشتند یا آثاری که با نگاه غربی برای برخی شخصیت‌های ایران نوشته شده است، متوجه خواهید شد که اصلاً رنگ و بوی اسلامی ندارند. مثلاً اگر کتابی را که سعید نفیسی درباره ابن سینا نوشته است، بخوانید، تصور می‌کنید ابن سینا شخصیتی غربی است؛ زیرا هیچ اثری از اسلام در این کتاب وجود ندارد. هر چند نویسنده، خود مورخ است؛ ولی متأسفانه در تاریخ‌نگاری مانند سایر مورخان اغلب خود را تحقیر و غربی‌ها را بزرگ کرده است. بزرگ‌ترین جنایت در حق هر ملتی تحقیر آن ملت است که این اقدام از دوره قاجار تا پهلوی در

**ساخت مدرسه،
قبل از مشروطه،
توسط فرانسوی‌ها،
امریکایی‌ها، انگلیسی‌ها،
ایتالیایی‌ها و... با این هدف
بود که انسان‌ها را آن گونه
که می‌خواهند تربیت کرده
و به آن‌ها سبک زندگی
خاص خود را القا کنند. در
اثر این نوع سبک زندگی
بود که برخی از رجال ایران
به غرب رفتند.**



برای تبلیغ به شهرها و روستاها می رفتند، می فرمود: «مردم عادی با ادله فلسفی و استدلال خدا را قبول نکردند. آن‌ها دیدند ما آخوندها خوبیم، گفتند حتماً اسلام هم خوب است.» یکی از راه‌های ترویج سبک زندگی این است که رمان‌ها و قصه‌هایی از زندگی امام خمینی (ره)، شهید بهشتی (ره)، شهید مطهری (ره)، شهید رجایی و سایر بزرگان برای کودکان بنویسیم. به این ترتیب، افراد از کودکی با مبانی فکری این بزرگان آشنا می‌شوند. جامعه بزرگ برای نسل امروز ما این است که به آنچه می‌دانیم عمل نمی‌کنیم. به عبارت دیگر، با سه مشکل روبه‌رو هستیم: جهل، غفلت و از همه مهم‌تر، تناقض. تناقض به این معنا که مثلاً من درباره دین با شما صحبت می‌کنم؛ اما رفتاری خلاف دین از من سر می‌زند. شما این تناقض را در من می‌بینید و نتیجه می‌گیرید که من با مناقم یا ظاهر سازی می‌کنم. در سخنان امام خمینی (ره) و شهید مطهری (ره) می‌توان تجلی دین را دید. آن‌ها سخنان خود را به کار می‌بستند. مقام معظم رهبری هم وقتی حرفی می‌زنند، در زندگی به آن عمل می‌کنند. حتی بی‌بی‌سی هم نمی‌تواند پاکی زندگی ایشان را انکار کند. این تجلی عملی است. مشکل ما این است که هیچ کدام به دین عمل نمی‌کنیم. اگر هر یک از ما به اندازه خود دین را به کار ببندیم، مشکل حل می‌شود. به همین دلیل است که در اسلام تهذیب نفس یا تعلم در کنار تعلیم سفارش شده است. الحمدلله حوزه‌های علمیه ما از این نظر منزّه بوده و هست؛ زیرا استادان، تقید زیادی به دین دارند و اغلب مرجع یا فقیه بوده و خود عامل به دین هستند. متأسفانه وضعیت در محیط‌های دیگر این گونه نیست. البته استثنا هم مشاهده می‌شود؛ مانند برخی معلمان و استادان. حاکمان در حکومت باید به درستی عمل کنند. نباید سخن سخنان با عمل او در خانه متفاوت باشد. حساب و کتاب هم باید با عمل صاحبانشان هم خوانی داشته باشد. خداوند از ما ایمان و عمل صالح و خالص خواسته است. پس نمی‌توان به هر عملی پرداخت؛ زیرا اصالت کار یا به قول غربی‌ها، پراگماتیسم مطرح نیست که بتوان هر کاری انجام داد. عمل باید صالح باشد تا بتواند جامعه را اصلاح کند.

از صمد بهرنگی، یک کتاب درباره حضرت زینب (س) و کتاب فرزند زمان خوبستن باش که مجموعه سخنان حضرت امیر(ع) بود. دیگر کتاب‌ها همه حساب شده و برگرفته از فرهنگ غربی و امریکایی بود. با این حساب، استعمار را با این همه برنامه‌ریزی و مدیریت چگونه می‌توان معرفی کرد؟ حال آنکه از مباحث اقتصادی، پزشکی، نظامی، تکنولوژی و وابستگی صنعتی آن‌ها نیز چندان اطلاعی نداریم. بنابراین حوزه کار آن‌ها بسیار گسترده است؛ به عنوان مثال، در عرصه نظامی شصت هزار مستشار امریکایی در ارتش داشتند.

بنابر این یکی از وظایف ما این است که روند تحولات تاریخی و جریان‌شناسی سبک زندگی را در کشور به ثبت برسانیم تا نسل‌های آینده به نوعی بتوانند بر اساس این سیر تاریخی حرکت کنند.

بحث سبک زندگی بسیار مهم است و ضرورت دارد که به آن پرداخته شود؛ البته مادر دوران اولیه این کار به سر می‌بریم و هنوز به طرح نرسیده‌ایم؛ زیرا دیدگاه‌ها و نگرش‌های مختلفی در این زمینه وجود دارد. پس بهتر است آن را به عنوان بحثی فراگیر مطرح کرد، به گونه‌ای که مثلاً یک فقیه، عارف، فیلسوف، کارشناس نظامی و کارشناس تربیتی هر کدام نظرهای خود را درباره این موضوع مطرح کنند. به این ترتیب، می‌توان برای سبک زندگی زمینه‌سازی کرد. از سوی دیگر، نمی‌توان فقط از یک بعد به بررسی این موضوع پرداخت؛ زیرا در این صورت، مثلاً فقط بعد عرفان رشد می‌کند و عارفانی مانند حلاج و زاهدانی در بیابان خواهیم داشت یا مجاهدانی تربیت می‌شوند که فقط اسلحه در دست دارند یا فقیهانی که تنها فقه می‌گویند. سبک زندگی و تربیت دینی مجموعه این روش‌هاست. الگوی مادر این طرح ائمه اطهار (ع) هستند. این سبک زندگی باید به تدریج در جامعه رسوخ کند و در ذهن‌ها نفوذ یابد، به نحوی که مردم ابتدا این الگو را درک کنند؛ سپس شروع عملی آن را در دولت‌مردان و مروجان دین ببینند. مرحوم آیت‌الله بروجردی هر سال به ملابی که در ایام محرم و ماه رمضان

گفت‌وگو
با دکتر
سیدمصطفی تقوی

پهلوی آورده شد تاسبک زندگی را تغییر دهد

نقش رژیم پهلوی در تغییر
سبک زندگی اسلامی ایرانی

تهیه و تنظیم: محمد امیر خوش صحبتان



فراز و فرود مشروطیت، عنوان یکی از آثار بسیار مهمی است که نام سیدمصطفی تقوی را برای اهالی تاریخ و اندیشه سیاسی یادآور می‌شود. او این روزها در مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر به پژوهش در حوزه تاریخ سیاسی دوران مشروطه مشغول است. کتاب امنیت در دوره رضاشاه، از نوشته‌های آخر اوست که توسط مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران چاپ شده است و بعد از انتشار این کتاب بیشتر سعی کرده در زمینه تحقیق، پژوهش و مقاله‌نویسی درباره مباحث تاریخ معاصر و انقلاب اسلامی فعالیت کند. از جمله مقاله‌هایی که به تازگی نوشته و آماده چاپ است، می‌توان به مقاله «از توهم توطئه تا توهم روشنفکری» با محوریت نقدی بر کتاب ما چگونه ما شدیم، اثر صادق زیباکلام اشاره کرد. وی این کتاب را از دو منظر روش‌شناسی علمی و درک تاریخی نویسنده بررسی کرده است. همچنین مقاله‌ای با عنوان «جایگاه انقلاب اسلامی در تاریخ معاصر» نوشته است و سیر تحولات دو بیست سال اخیر ایران، کارکرد جریان‌های فکری و سیاسی و نیز نقش جریان اسلامی و شیعی در این تحولات را بررسی کرده و در نهایت، بر آمدن انقلاب اسلامی بر پایه این تحلیل‌های ناکارآمد را تبیین کرده است. تقوی دکترای علوم سیاسی از پژوهشگاه علوم انسانی و معارف اسلامی دارد و دروس تاریخی و ریشه‌های انقلاب اسلامی را در دانشگاه شهید بهشتی تدریس می‌کند. تقوی معتقد است تغییر سبک زندگی ایرانیان با برنامه و هدفمند صورت گرفته است و سلسله پهلوی با این هدف روی کار آمده است تا راه غرب را برای دستیابی آسان‌تر به سیاست‌های اقتصادی و فرهنگی اش در ایران هموار سازد. او می‌گوید: «به هر اندازه‌ای که ما از سیاست‌های غرب تأثیر پذیرفته‌ایم، به همان اندازه نیز آسیب دیده‌ایم. چه این تأثیر پذیری خود آگاه و چه ناخود آگاه بوده است.»

به طور کلی، نسبت سبک زندگی در بستر تاریخ و سیاست‌های حکومتی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ این مسئله در ارتباط با تعریفی که از مفهوم سبک زندگی مطرح می‌کنیم، از چه جایگاهی برخوردار است؟

وقتی می‌گوییم سبک زندگی، یعنی روش ویژه زندگی کردن که هر زندگی را از گونه‌های دیگر زندگی متمایز می‌کند. طبیعتاً روش به طور عام متعلق به حوزه عمل است و هر عملی هم مبتنی بر نوعی بینش و نگاه به هستی است. در عالم هستی، هر روشی خواه ناخواه ریشه در بینش دارد و آن بینش مبتنی بر منظومه‌ای از ارزش‌هاست. وقتی می‌گوییم سبک زندگی، این مفهوم بر نگاهی که به زندگی و هستی داریم، استوار می‌شود. بنابراین، روش ما در زندگی مبتنی بر معنا و تعریفی است که از زندگی مدنظر داریم؛ لذا عملاً در هر مکتبی سبک خاصی به وجود می‌آید و هر مکتبی نگاه خاصی به هستی دارد. مکاتب گوناگون بر اساس تفسیر از هستی و دریافت معنا از زندگی، روش‌های خاصی را برای شکل‌گیری آن جامعه آرمانی و کمال در نظر گرفته‌اند که

آن‌ها را برای پیروان خود مطرح می‌کنند. به همین علت، سبک زندگی اسلام و لیبرالیسم متفاوت است. حتی در حوزه اسلامی هم سبک زندگی در نگاه‌های مختلف باهم متفاوت می‌شود. بنابراین، وقتی می‌گوییم سبک زندگی در جامعه ایرانی، باید دید اصولاً سبک زندگی ما چه بوده است. در حوزه تمدن اسلامی و حوزه سیاسی تمدن اسلامی چه سبکی از زندگی را پی گرفته بودیم و اکنون چه تغییری در آن احساس می‌کنیم که فکر می‌کنیم باید دوباره آن را باز یابی کنیم و در پی تجدید حیات آن سبک باشیم. همچنین سبک مدنظر ما از چه ناحیه‌ای در معرض تهدید و آسیب است و آن آسیب‌شناسی از چه منظری باید انجام شود و در نهایت، راه ترمیم و باز تولید این سبک چیست و چه موانعی بر سر راه آن وجود دارد. وقتی وارد سبک زندگی می‌شویم، تمام این پرسش‌ها پیش روی ما قرار خواهد گرفت. باید مشخص کنیم

می‌خواهیم وارد کدام عرصه شویم. آیا قصد داریم واکاوی مفهومی در حوزه نظری انجام دهیم و جایگاه سبک زندگی را در زندگی انسان و چگونگی شکل‌گیری و تکوین آن را بررسی کنیم یا واقعاً در پی سبک زندگی جدیدی هستیم و می‌خواهیم بدانیم برای تولید آن چه باید کرد؟ اصولاً کارگزاران سبک دلخواه ما چه کسانی هستند و جامعه در این باز تولید چه نقشی دارد؟ مدیران کشور چه نگاهی به این مقوله دارند و چه نقشی در این زمینه می‌توانند ایفا کنند و اصولاً امکانات و موانع برای تحقق این هدف چیست؟ تمام این موضوعات را در بحث سبک زندگی باید مدنظر قرار دهیم.

با توجه به نگاه بینشی و ارزشی که سبک زندگی را مبتنی بر آن می‌دانید، در دوره‌های مختلف تاریخ معاصر، به خصوص پهلوی، چه نگاه بینشی و ارزشی وجود داشته است که در تحلیل تاریخی، اقدامات ناشی از آن را فعالیت‌هایی مخرب در زمینه سبک زندگی اسلامی می‌دانیم؟

واقعیت این است که باید پس از مشاهده تغییراتی که در سبک زندگی ما ایجاد شده است، نقش حکومت پهلوی را در آن تغییرات تبیین کنیم. اصولاً سبک، برای ساماندهی رفتار انسان‌ها در جوامع است. بیابید مثال جامعه خودمان و حوزه‌های رفتاری انسان‌ها را بررسی کنیم تا بدانیم پهلوی در این زمینه‌ها چه تغییراتی ایجاد کرده است. از دیدگاه ما، به عنوان مسلمان، رفتار انسان خواه ناخواه در حوزه فردی و اجتماعی یا با خود تنظیم می‌شود یا با دیگران و طبیعت و اگر به خدا هم معتقد باشد، در رابطه با خداوند. سامان‌دهی رفتار انسان را مجموعه‌ای که به آن سبک زندگی گفته می‌شود، به وجود می‌آورد. برای این مطلب باید به یک اصل توجه کرد که اگر به هر کدام از وجوه زندگی خودمان توجه کنیم، می‌بینیم که در مجموع، محصول پاره پاره

در دو بیست سال اخیر و بعد از تحولات نظام بین‌الملل و درگیری در جنگ‌های ایران و روس، ما وارد تبادلی نابرابر شدیم. در این موقعیت، قدرت استخدام و گزینش نداشتیم تا آنچه را در راستای هویت ما بود، بپذیریم. مدرنیته غرب هم صرف نظر از پذیرش یا عدم پذیرش جامعه، بقای خود را در یکسان‌سازی دنیا می‌دید.

تجربه‌های تاریخی بشر است که در تعامل‌ها و برخورد‌های گوناگون تاریخی و حتی در جنگ‌ها دیده می‌شود و این دیدن تنوع‌ها، انتقال تجربه‌ها را در پی دارد. طبقه‌ها و قشرهای مختلف و کشورها و قبایل نیز خود به خود در این نحوه رفتار از تجربه‌های خود استفاده می‌کنند. همچنین اگر تعاملی برقرار شود و غیریتی دیده شود، اگر مثبت و مطلوب باشد، آن را به کار می‌گیرند. بنابراین، اصل تبادل در تمام زمینه‌ها از جمله تبادل روش‌ها، به‌طور طبیعی در زندگی بشر اتفاق می‌افتد. باید مشخص شود ریشه رفتارهای ما از کجا به ما منتقل شده‌اند. منتها این تبادل به‌عنوان قانونی عام شرایطی دارد؛ وقتی تبادل در سطح برابر و به‌طور طبیعی برگزار شود، قدرت انتخاب و استخدام در راستای هویت‌پذیرنده را به انسان می‌دهد؛ یعنی اگر جامعه‌ای به‌طور طبیعی با جامعه دیگری برخورد پیدا کند و از مجموعه‌ای از روش‌ها غیر از روش‌های خود، آگاهی یابد، به‌طور طبیعی از آن تعداد روش‌هایی که فکر می‌کند با آن‌ها هویتی خود تعارضی ندارد و باعث تشویش هویت او نمی‌شود، استفاده می‌کند. طبیعتاً انسان‌ها آن رفتارهایی را که با ارکان هویتی و پایه‌های منش و موقعیت خود تعارض داشته باشد، عملاً به کار نمی‌گیرند. باید دانست که قدرت‌گزینش و استخدام تجربه‌ها و روش‌ها بین جوامع بشری به‌طور طبیعی انجام می‌شود. اما اگر این تبادل در موقعیت نابرابر باشد، ممکن است منجر به رویارویی شود و یک طرف خود را بر دیگری تحمیل کند و سبک، روش و باورهای گروه غالب، بر جامعه زیر سلطه، مسلط می‌شود. گاهی جامعه پذیرنده و تحت سلطه از سر اجبار و اضطراب باید نظام سلطه‌گر را بپذیرد و در این سبک استحاله شود. اما گاهی در این تبادل دچار نوعی خودباختگی می‌شود؛ به این معنا که احساس می‌کند این حقارت تحمیل‌شده و برتری طرف مقابل در موقعیت نابرابر، در تمام شئون او حضور دارد. در موقعیت دیگر، طرف مقابل در صدد ایجاد سلطه در سبک و روش خود برمی‌آید.

گذار تاریخی و اجتماعی تغییر سبک زندگی جامعه ایرانی چگونه و در چه فرآیندی انجام شده است؟

جامعه ما در نظام‌بندی دنیای تاریخی از ۲۵۰۰ سال به‌عنوان مبنای تاریخی در زمان پهلوی استفاده کرده که دورهای هزارساله در ساختار معرفتی، رفتاری و فرهنگی آن سبک بر جامعه حاکم بود. بعد از پیروزی اسلام و سقوط ساسانیان در دوره هشتصد تا نه‌صدساله به تدریج لایه تمدنی، یعنی رفتار و فرهنگ جامعه اسلامی بر جامعه ایرانی حاکم شد و با لایه قبلی تمدنی آن تفاوت یافت. اکنون شش صد سال است که نظام ایرانی قرائت اهل بیت (ره) را پذیرفته و از زمان صفویه به بعد، تشیع مبنای زندگی جامعه ایرانی قرار گرفته است. اکنون ما ترکیبی از این چند هزار سال هستیم، با این واقعیت که این دو لایه اخیر در نظام رفتاری ما حضور مؤثر و محسوس دارد؛ یعنی آنچه امروز در جامعه ایرانی می‌بینید، بیشتر از داریوش، کمبوجیه، ته‌مین و گردآفرید، از ائمه اطهار (ع) تأثیر پذیرفته است.

این نظام معنایی همراه با این نظام ارزشی در رفتار جامعه ایرانی وارد شد و سبک زندگی جامعه ایرانی به‌طور غالب بر این مبنای قرار گرفت. ما در این نظام، زندگی خود را بر این اساس شکل داده بودیم و در همه جوه زندگی ما این نظام ارزشی غالب بود؛ اما عملاً در دویست سال اخیر و در اوایل قاجاریه بود که بعد از تحولات نظام بین‌الملل و درگیری در جنگ‌های ایران و روس، وارد تبدیلی نابرابر شدیم. ما در این موقعیت قدرت استخدام

و گزینش نداشتیم تا آنچه در راستای هویت ما بود، بپذیریم. هم ما در موضع ضعف قرار داشتیم، به‌ویژه کسانی که برای خود نام روشنفکر انتخاب کرده بودند و آماده خودباختگی و پذیرش یک طرفه گفتمان مسلط بودند؛ هم مدرنیته غرب صرف نظر از پذیرش یا عدم پذیرش جامعه، بقای خود را در یکسان‌سازی دنیا می‌دید. حتی اگر جامعه ایرانی نمی‌خواست؛ همان‌طور که اغلب جامعه نیز نخواست؛ تمدن غرب اصولاً به‌عنوان تمدنی غالب که بر بخش‌هایی از دنیا در حال مسلط شدن بود، مانند رابطه مغول بر زبردست خود نبود؛ بلکه به‌وسیله یکسان‌سازی دنیا و بر مبنای نظام ارزشی و معرفتی خود حرکت می‌کرد. زیرا اگر می‌خواست منافع سیاسی و اقتصادی خود را تأمین کند، جز با یکسان‌سازی نظام فرهنگی زیر سلطه خود موفق نمی‌شد و با اصطکاک و چالش روبه‌رو می‌شد.

بنابراین، تمدن غرب با جاذبه علم و صنعت که امکانات رفاهی را فراهم می‌کرد، زمینه پذیرش داشت؛ زیرا بشر به دنبال رفاه است و اگر بدانند ابزاری برای رسیدن به آن وجود دارد، استقبال می‌کند. تمدن غرب نیز در پی تسری سبک و گفتار نظام معنایی خود بود. در چنین موقعیتی، کشور وارد چرخه جدیدی از نظام زندگی و مرحله حیات تاریخی خود شد که با پنجاه سال قبل از آن متفاوت بود. به‌عنوان مثال، در دوره زنده و حدود چهل سال قبل از دوره قاجار در موقعیتی بودیم که وقتی نماینده دولت انگلیس برای ملاقات کریمخان به شیراز آمد، آن را به‌صورت رویدادی موردی می‌دیدیم و اگر آن را نمی‌پذیرفتیم، درگیر انگلستان نمی‌شدیم که فردا با ما بتواند کاری کند و جای دیگری به ما صدمه بزند. اتفاقاً کریمخان به‌عمد او را چند روز معطل کرد.

اما بعد از دوره قاجار وارد نوعی درگیری با «نظام» شدیم. این ورود، الزاماتی را برای جامعه و نظام سیاسی ما در پی داشت که اگر به آن تن نمی‌دادیم، در زمینه‌های دیگر آسیب می‌دیدیم. وقتی در این موقعیت قرار گرفتیم، طرف مقابل در صدد بود که از این ضعف ما استفاده کند و در پی تأمین منافع خود باشد. یکی از آن بسترها برای تأمین منافع که دردسر کمتری داشت، همسان‌سازی دیگر کشورها و تحمیل نظام ارزشی و سبک زندگی به آن‌ها بود. ما در چنین وضعیتی وارد این مقطع تاریخی شدیم و به‌طور طبیعی بخش‌هایی از جامعه ما جذب تجربه جدید نظام رفتاری زندگی غرب شدند و آن را پذیرفتند.

نسخه غرب برای بقا، توسعه و تثبیت جایگاه ایران در نظام بین‌المللی، این بود که تمدن غربی و تمام نظام‌های رفتاری آن را بدون تغییر بپذیریم. سیدحسن تقی‌زاده بیان می‌کند که باید سر تا پا غربی شویم. نسخه‌های برخی همین است که هر چه داریم دور بیندازیم و همه چیزمان غربی شود. البته این بخشی از جامعه بود و تبدیل به گفتمان غالب جامعه نشد. در چنین وضعیتی، به‌ویژه دوره ناصری به بعد، عملاً زمینه‌هایی برای رسوخ زندگی غربی و مبتنی بر مبنای معرفتی غرب، اومانیزم، اصالت فرد و سود در نظام اجتماعی ایران به‌وجود آمد. ورود این نگاه به زندگی، حوزه‌های فردی و اجتماعی انسان‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در این نظام، انسان بریده از مبنای هستی است. در نظام اصالت سود رابطه زن و شوهر، رابطه پدر و فرزند، نوع دوستی، نوع خوراک و عطوفت با ویژگی‌های دیگری خود را تحمیل می‌کند.

این خلدون، جامعه‌شناس مسلمان، همین تعامل را در سطح نابرابر بررسی کرد و تأثیر آن را هم عملاً از منظر جامعه‌شناسی می‌دید. در صفحه ۲۸۷ کتاب مقدمه بن خلدون بیان شده است که قوم مغلوب همواره شیفته تقلید از شاعر، آداب،

نسخه غرب برای بقا، توسعه و تثبیت جایگاه ایران در نظام بین‌المللی، این بود که تمدن غربی و تمام نظام‌های رفتاری آن را بدون دخل و تصرف بپذیریم. نسخه برخی روشنفکران در داخل هم همین است که هر چه داریم، دور بیندازیم و همه چیزمان غربی شود.

مذهب و دیگر آداب و رسوم ملت غالب است؛ زیرا در نهاد انسان اعتقاد به کمال و برتری قوم پیروز که ملت شکست خورده را مسخر خود می‌سازد، وجود دارد. منشأ این اعتقاد به برتری قوم مسلط، در نهاد ملت مغلوب، این است که قوم مغلوب در فرمانبری خود دچار اشتباه می‌شود و به جای اینکه این غلبه را طبیعی بداند، نشان‌دهنده کمال ذاتی آن‌ها می‌پندارد و نه رخدادی طبیعی. این کمال ذاتی به تدریج تبدیل به این فکر می‌شود که هر فعل آن‌ها ناشی از کمال ذاتی است و تلاش می‌کنند از همه آداب قوم غالب پیروی کنند. بنابراین، به جای تبیین علل جامعه‌شناختی موضوع، به آن گرایش می‌یابند.

نقش روشنفکران در اجرای این طرح غرب در جامعه ایرانی چه بود؟

کسانی که ادعای نخبگی دارند و می‌خواهند نسخه زندگی سعادت‌مند به انسان بدهند، معتقدند جامعه ایران باید در ظاهر و باطن این سبک را بپذیرد. تولد این گفتمان از عهد ناصری است. آنچه در حوزه نظام سیاسی و کادر مدیریتی ما قرار می‌گیرد، همین است. امثال میرزا حسین خان سپهسالار، تفکر اخذ تمدن غربی بدون تصرف ایرانی را وارد عرصه مدیریت کشور کردند. در این مقطع، از خوراک و پوشاک اعلی حضرت ناصرالدین شاه تا پوشش زنان وی و رجال آن روز، غربی شد؛ به خصوص کسانی که به غرب می‌رفتند. زمینه این رویداد را می‌توان در سایر اقلیت‌ها مشاهده کرد. این وضعیت ادامه یافت تا اینکه به مشروطه رسید. با وجود اینکه مشروطه از پشتوانه اسلام سیاسی و مطالبات آن برخوردار بود، این سبک رفتاری در جامعه تحقق یافت. اما پس از پیروزی مشروطه دوباره مدیریت آن به دست افرادی افتاد که نسخه آن‌ها برای پیشرفت جامعه غربی شدن بود. بدین ترتیب، گفتمان غرب‌گرا، هم خود کاری از پیش نبرد و هم اجازه نداد اسلام سیاسی روند تحولات کشور را به‌طور طبیعی مدیریت کند و پیش ببرد. محصول این بحران، ظهور سلسله پهلوی شد.

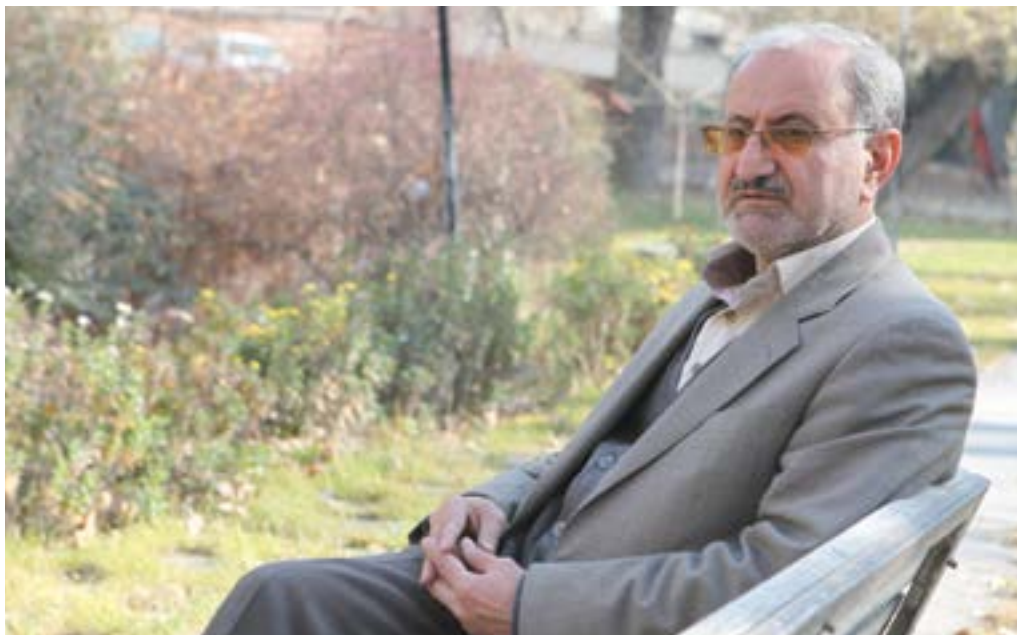
نظام سیاسی سلسله پهلوی با شیوه مدیریت ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه همسان بود. این شیوه مدیریتی از زمان صفویه به بعد شکل گرفته بود و مقید به اداره کشور با الگویی خاص بود، بدون اینکه قصد تعدی و تجاوز به سبک زندگی و نظام رفتاری جامعه ایرانی را داشته باشد. با مشروطه عملاً نظام مدیریتی کشور ترکیبی از دیوان سالاران قاجاری گذشته و منورالفکرهای غرب‌گرا شد که به‌تازگی وارد نظام مدیریتی کشور شده بودند. این ساختار از صفویه تا این مقطع تاریخی، براساس تعامل بین علما و شاهان شکل گرفته بود. بین این دو نهاد، به‌صورت غیررسمی، تعاملی به‌وجود آمده بود که تا پیروزی مشروطه نیز با کش و قوس‌هایی بین علمای شیعه و شاهان شیعه مذهب، ادامه داشت. این تعامل برای حفظ کشور براساس تفکر شیعی ایجاد شده بود. هر دو گروه نیز بقای کشور را در این تعامل ضروری می‌دیدند. تعامل نه به این معنا که هر آنچه عالم دینی می‌گفت شاه انجام می‌داد، عالم دینی از آن رضایت داشت، بلکه در کل قالبی در این تعامل پذیرفته شده بود. اما از مشروطه به بعد، این تعامل عملاً دچار اختلال و حاکمیت دوگانه شد. شاخه‌ای از این حاکمیت همان جریان بود که می‌گفت اخذ تمدن غربی بدون تصرف ایرانی و همان اشخاصی دست‌اندر کار آن بودند که می‌گفتند از فرق سر تا نوک پا باید غربی شد. بنابراین عالم شیعه از این مقطع تاریخی به بعد با ناصرالدین شاه یا مظفرالدین شاه طرف نیست،

بلکه با حاکمیت دوگانه‌ای طرف است که یک شاخه آن نه تنها تعامل دین و سیاست را بر نمی‌تابد، بلکه به‌طور مبنایی حضور دین در صحنه اجتماع را رد می‌کند. پس در مقابل این تعامل علما و شاهان، حاکمیت دوگانه به‌وجود آمد و باعث شد تعامل دچار مشکل شود و بعد سلسله پهلوی بر سر کار آورده شد، نه اینکه رضاخان شاه شد و غرب‌گرایی را حاکم کرد؛ جریان غرب‌گرایی بر سر کار آمد و آن‌ها به‌عنوان شمشیر برنده‌ای برای حاکم کردن اندیشه‌ای که نمی‌توانست در آن جامعه به‌طور دموکراتیک حاکم شود، او را به کار گرفتند. غرب هم می‌خواست غالب شود و یکسان‌سازی کشورهای تحت تسلط خود را عملی کند. برای این اقدام، کادرسازی هم انجام شده بود. دیوان سالاری باید حذف می‌شد که انجام شد. وقتی کادر دوره پهلوی را می‌بینید، تمام رایزنان، مشاوران، و کلا، برنامه‌ریزان و طراحان، به‌صورت یک‌دست از جریان غرب‌گرا هستند. رضاخان شمشیری در دست ایدئولوژی غرب بود که می‌خواست با حمایت نظام سلطه، ایران را آن‌گونه بسازد که در مدار منافع آن‌ها معنا پیدا کند و بدون اصطکاک پیش رود. این گونه بود که دیدگاه از سر تا نوک پا غربی شدن، به‌طور رسمی مدیریت کشور ایران را برعهده گرفت. این جریان، مدیریت را از دست کسانی مانند شاهان قاجار که به تعامل تاریخی بین دین و سیاست اعتقاد داشتند، تحویل گرفت. با روی کار آمدن سلسله پهلوی، جریانی نظام مدیریتی کشور را به‌دست گرفت که معتقد بود سبک زندگی و رفتار مردم باید غربی شود. با این توضیحات، فلسفه کارهای حکومت پهلوی مشخص و مبانی معرفتی اقدامات آن‌ها آشکار می‌شود. حکومت پهلوی برای این کار بر سر کار آورده شد. همین اتفاقات بود که سرانجام سلسله پهلوی را خارج از روند طبیعی جامعه ایرانی برد. این روند می‌خواست اندیشه‌ای را بر جامعه ایرانی تحمیل کند که تمدن غرب نیز به‌صورت غیردموکراتیک در پی اجرای همان بود. این اندیشه در جامعه نیز وجهت و پایگاه اجتماعی نداشت و سرآغاز درگیری ایران با حکومت پهلوی شد. جامعه ایران بر بقای تمدنی و هویتی خود اصرار کرد که به بهمن ۵۷ می‌رسیم.

با توجه به این مقدمه، به این نتیجه می‌رسیم که یک برنامه حاکم بود و سیستم پهلوی برای اجرای نوعی ایدئولوژی خاص، چه در سطح ظاهر و چه در سطوح عمیق‌تر، حکومت را به‌دست گرفت. در این میان، اتفاقاتی رخ داد که هوشمندانه و در مقابل حاکمیت دوگانه بود؛ مثلاً سیستم قضا تا آن زمان در دست روحانیان بود و به معنای امروزی در دست سیستم سیاسی نبود؛ اما نهادسازی شد و داور سیستم جدید قضایی ایران را باب کرد. همچنین در زمینه آموزش، از نظام مکتبی وارد نوع مدرن آموزش شدیم و فروغی دانشگاه تهران را تأسیس کرد یا قبل از آن مدرسه علوم سیاسی تأسیس شده بود. درباره این نهادسازی و تبعات اجتماعی آن توضیح دهید.

از زمان تأسیس دارالفنون و در ادامه، افتتاح مدرسه فلاح و علوم سیاسی در دوره مظفرالدین شاه و مدارس جدید که قبل از پهلوی راه‌اندازی شده بود، به عرصه رویارویی تمدنی برای تغییر نظام زندگی وارد شده بودیم. توجه داشته باشید که سه رکن سیاست، اقتصاد و فرهنگ، همه و جوه رفتار فردی و اجتماعی فرد و جامعه را دربر می‌گیرند و باید با هم توازن داشته باشند. اول اینکه هیچ رفتار فردی و اجتماعی خارج از این سه وجه نیست. دوم اینکه وضعیت متعادل بین این سه رکن، وضعیتی

سلسله پهلوی بر سر کار آورده شد، نه اینکه رضاخان شاه شد و غرب‌گرایی را حاکم کرد؛ جریان غرب‌گرایی بر سر کار آمد و آن‌ها به‌عنوان شمشیر برنده‌ای برای حاکم کردن اندیشه‌ای که نمی‌توانست در آن جامعه به‌لحاظ دموکراتیک حاکم شود، او را به‌کار گرفتند.



اینکه بگوید ممکن است مجبور شوی گرسنگی تحمل کنی تا کشورت بماند یا کشته شوی، اما کشورت بماند؛ با اشاره به پالتویی که به دیوار کلاس آویخته شده بود، به دانشجویان گفت ما اکنون در این موقعیت هستیم! آستین این پالتو را می بینید؟ تکان نمی خورد؛ چون دست من در آن نیست. همان طور که تا دست من نباشد این آستین تکان نمی خورد، تا انگلستان در ایران حاضر نباشد، جامعه ایران نمی تواند پویایی و تحرک داشته باشد. یعنی شما باید این گونه زندگی کنید و زندگی را این گونه بفهمید. این نوع مدیریت در جامعه حاکم بود و برای جوانها الگوسازی می کرد. لذا فلسفه نظام آموزشی و ارزش های حاکم بر نظام آموزشی دوره پهلوی برای آن سبک زندگی و آن کادرسازی است که برای آن هدف در کشور حاکم شد.

در این عرصه، غیر از فضای آموزشی اتفاقاتی افتاد که به صورت واضح تری این جریان را نشان می داد؛ مانند بحث زبان فارسی یا بحث باستان گرایی یا تقویم. لذا در این مقطع، شاهد دو سطح اتفاق هستیم. یک سطح اتفاقی است که کاملاً به صورت مشهود در رویارویی با زمینه های موجود انجام می شود؛ همچون تغییر تقویم رسمی کشور. اتفاق دیگر این است که در آن دوران موضوع حمایت از باییت و بهائیت مطرح بوده است. مثلاً ادوارد براون به عنوان مستشرق، بسیار جدی از باییت و بهائیت حمایت می کند یا مثلاً کرین وقتی می خواهد وارد ایران شود در مصاحبه ای می گوید من می خواهم به مرکز تشیع، یعنی ایران، بروم و از کرمان که مرکز شیخیه بوده است، به عنوان مرکز تشیع در ایران نام می برد. این جریان چه نسبتی با جریان اول دارد؟ آیا می توان جریان دوم را که در صدد جایگزین سازی بوده است، در راستای جریان اول که در صدد غربی سازی بوده است، دانست؟

پس از پیروزی مشروطه، دوباره مدیریت آن به دست افرادی اقتصاد که نسخه آن ها برای پیشرفت کشور، غربی شدن کامل جامعه بود، بدین ترتیب، گفتمان غرب گرا، هم خود کاری از پیش نبرد و هم اجازه نداد اسلام سیاسی روند تحولات کشور را به طور طبیعی مدیریت کند و پیش ببرد. محصول این بحران، ظهور سلسله پهلوی شد.

است که این سه با هم متلازم، هم سنخ و سازگار باشند. هنگامی که هریک از این ارکان سه گانه به هر دلیلی دچار تغییر شود، آن توازن به هم می خورد. این گونه است که تشویش هویت و ساختار در فرد و جامعه به وجود می آید.

وقتی در دوره پهلوی خواستند ایران را بر مبنای ساختار تعریف شده در نظام جهانی بسازند، ساختار سیاسی عوض شد و اگر با نظام اقتصادی و فرهنگی همسان سازی نمی شد، بقای خودشان در معرض تهدید قرار می گرفت. به همین خاطر، باید برای ساختن کشور کادرسازی و نهادسازی می شد. اولین کار در این راستا در حوزه فرهنگ و آموزش بود. حوزه قضاوت از این نظر مهم بود که قدرت و مرجعیت را از روحانیان سلب می کرد؛ یعنی مجرای ارتباطی بین روحانیان و جامعه را که برایش قدرت آفرین بود، حذف می کرد تا عالم شیعی نتواند از طریق آن اهرم، با نظام سیاسی وارد چالش شود و پایگاه اجتماعی نظام سیاسی آسیب ببیند. برنامه ریزی برای نظام آموزشی و به طور کلی عناصر فرهنگی و همچنین بستر سازی فرهنگی برای تأمین منافع اقتصادی در مدیریت جدید، کار اساسی حکومت پهلوی بود. به همین علت، نظام آموزشی و نهادسازی در این قسمت ها چه در فرهنگستان

علوم و چه در فرهنگستان زبان فارسی و چه تأسیس دانشکده ها و آموزشگاه ها و چه تأسیس مدارس برای ساختن نیرو برای اداره کشور، مبنایی است که آن ها می خواهند داشته باشند. آقای فروغی شخصیت دانشمند و باسوادی بود که قصد داشت هم خود، کشور را بر اساس گرایش هایش اداره کند و هم در پی آن بود که نیروهایی بسازد که جریان غرب گرا را در کشور حاکم کنند.

جریان غرب گرایی در کشور از هر جریان اقلیتی در اقلیت تر بود. بنابراین باید برای این مسئله نیرو تربیت می شد و به همین دلیل، تمام قوای نظام آموزشی پهلوی اول و دوم در راستای تحقق این هدف صرف شد. همین آقای فروغی نقل می کنند سر کلاس دانشگاه به جای اینکه به جوان ایرانی بیاموزد که اگر به کشورت حمله شد، شیوه ایثارگری و راه مقاومت را در پیش بگیر، به جای

دقیقاً، درک درست از تحولات دویست سال اخیر ایران، در همین چارچوب می‌گنجد و هر کدام از اتفاقات چندین سال اخیر در ایران در این پارادایم معنا پیدا می‌کنند. یکی از این اقدامات بسیار مهم، همین فرقه‌سازی‌هاست. در قسمت قبلی اشاره کردم که ما در موقعیت نابرابر با تمدن غرب روبه‌رو شدیم و آن‌ها در صدد سراسری کردن مدرنیته و یکسان کردن همه حوزه‌های نفوذشان بودند. در ایران اندیشه‌ای مستحکم و قوی با نوعی نظام معرفتی کلامی یکپارچه و با کاربرد بسیار کارآمد در حوزه اقناع مردم برای مفهوم زندگی و مملکت‌داری متناسب با جامعه ایرانی وجود دارد که نام آن اسلام اهل بیت (ع) است. این اندیشه در فرایندی چند صدساله و کاملاً طبیعی پذیرفته شده و می‌تواند بر همین پذیرش به کار گرفته شده است. جامعه ایرانی پس از پشت‌سر گذاشتن دوران باستان، تا از کارآمدی این اندیشه یقین حاصل نکرد، آن را نپذیرفت. چنین اندیشه‌ای، علاوه بر اینکه از نگاه مسلمانان کارآمد است، از نظر غرب هم مکتبی است که توان مقابله دارد.

این نگاه تنها در آن مقطع تاریخی وجود نداشت، بلکه در حال حاضر، وقتی هانتینگتون بحث جنگ تمدن‌ها را طرح می‌کند؛ یعنی همچنان این اندیشه در غرب وجود دارد. از نخستین روز برخورد ایران، به عنوان نماینده فرائط ظلم‌ستیز و کارپردی از اسلام اهل بیت (ع) با غرب، این نوع اندیشه به وجود آمده است. غرب وقتی فهمید این اندیشه می‌تواند جامعه ایران را سامان دهد و سبک زندگی ایرانی‌اسلامی را می‌تواند بر آن آموزه‌ها تقویت کند، اولین اقدام را انجام داد که آن اقدام، شکستن این چارچوب تئوریک بود. وقتی غرب خودش را با یک طرف قوی روبه‌رو می‌بیند، مثل یک لشکر، اولین کارش تکه‌تکه کردن آن است. بعد به دنبال نظامی جایگزین برای این نظام تئوریک شکسته شده می‌گردد.

در اقدام بعد، فکر می‌کند که پس از انهدام این نظام معرفتی نمی‌توان نظام دیگری را یافت که بتواند جایگزین این نظام شود و بر همه مردم ایران نفوذ داشته باشد. به فرض اگر هم این نظام بتواند جایگزین شود، ممکن نیست این غنا و عمق اسلام اهل بیت (ع) را داشته باشد. بنابراین، غرب با فرقه‌سازی برای شکستن انسجام تئوریک اسلام اهل بیت (ع) از یک سو و انسجام ملی از سوی دیگر، افرادی را پرورش می‌دهد که بتوانند گفتمان غالب را بشکنند و خودشان نیز توان جایگزین کردن گفتمانی را داشته باشند که آموزه‌هایش از توان مقاومت در برابر غرب برخوردار نباشد. بنابراین، چه در راه ساختن یک اندیشه یا نظام و چه در صورت بروز و ظهور اندیشه‌ای نو، تمام امکانات خود را برای حمایت از آن اندیشه به کار می‌گیرند تا نظام منسجم حاکم بر جامعه ایرانی را از بین ببرند.

کدام یک از این جریان‌های جایگزین توانست قوی‌تر از دیگران ظاهر شود و حالت اقلیتی پیدا کند؟ چرا این اتفاق افتاد؟ به عنوان نمونه باستان‌گرایی در این سناریو چه جایگاهی دارد؟

باستان‌گرایی به عنوان یکی از اضلاع مثلثی که برای تجزیه هویت ملی و فرهنگی ایرانیان در نظر گرفته شده بود، در این مقطع زمانی ترویج می‌شد. با این تفاوت که کاربرد آن فرقه‌سازی‌ها را نداشت. از نخستین روزی که اسلام وارد ایران شد، گروهی بودند که داعیه بازگشت به همان نظام باستانی گذشته را داشتند. این گفتمان نظام باستان‌گرایی حرف تازه‌ای در ایران نبود، با این تفاوت که در طول هزار و چند صد سال،

هیچ‌گاه، حتی در آزادترین موقعیت، این گفتمان با اقبال جامعه ایرانی مواجه نشد. در حالی که گفتمان اسلام ناب، در نقطه مقابل قرار داشت و به گفتمان ناب ایرانیان تبدیل شد. این هم از زمان صفویه صورت گرفت. در دیگر سو، در دوران قاجار که ما دوباره در رویارویی با غرب قرار گرفتیم، عده‌ای دوباره این باستان‌گرایی را طرح کردند و گفتند که راه‌حل پیشرفت ایران بازگشت به دوران کوروش و داریوش است. در حال حاضر، وقتی این گفتمان دوباره مطرح می‌شود، به این معناست که تمدن غرب در صدد است از این گفتمان به منظور شکستن گفتمان غالب در ایران، یعنی اسلام، بهره ببرد. ما در این راستا می‌بینیم که غرب با وجود اینکه ارتباطی با ایران باستان ندارد، همان قدر که از گفتمان‌های دیگر حمایت می‌کند، از این گفتمان هم حمایت می‌کند. آن‌ها هم می‌دانند که این گفتمان در ایران غالب نخواهد شد؛ اما همین که عده‌ای را در این دسته قرار دهند، به هدف شکستن گفتمان غالب کمک خواهد کرد. مثل زرتشت‌گرایی که غرب با آن کاری نداشته و ندارد و تنها در برابر تشیع است که از زرتشت حمایت می‌کند.

شاهد این مدعا، حمایت هم‌زمان پهلوی از باستان‌گرایی و غرب‌گرایی است. آن‌ها چگونه می‌خواهند ایران را به باستان ببرند و در عین حال به سمت مدرنیته غربی نیز حرکت کنند. این اصلاً شدنی نیست. بنا نیست که همه این‌ها با هم عملی شود، بلکه بنا بر شکسته شدن آن چارچوب غالب در ایران، یعنی تشیع، است. در همین راستا حکومت پهلوی روضه امام حسین (ع) را تعطیل کرد؛ ولی شما هر چقدر دوست دارید از داریوش و کوروش بگوئید؛ چون این نوع نگاه خطری برای پهلوی و غرب ندارد. حتی به فرض اینکه شما با عشق کوروش و داریوش هم زندگی کنید، نه اندیشه‌ای برای مقابله دارید و نه راه‌حلی برای جامعه امروز ایرانی.

فرض کنید شما به ایران باستان می‌روید. ما باید از ایران باستان چه نظام رفتاری و سبک زندگی بیآوریم که استمرار تمدنی و بقای هویتی‌مان در برابر غرب حفظ شود؟ تنها چیزی که از این دوران می‌تواند نام ببرند. وجود مقامی به نام شاه است که در برابر آن می‌گوییم در همه دوران‌ها شاه وجود داشته است. پهلوی‌ها تنها چیزی که درست کردند، همین تاریخ ۲۵۰۰ ساله بود که برای خودشان ساخته بودند. اگر شما نگاهی به آمارها بیندازید، می‌بینید که از کل جمعیت ایران، در صد چندانی پیرو این فرقه‌ها نبودند؛ اما وقتی حضور چشمگیر این افراد را در کادر مدیریتی جامعه مشاهده می‌کنید، نشان از آن دارد که تنها چیزی که در آن دوران اهمیت نداشت، توجه به خواسته‌های مردم بود.

پس در این رابطه باید به دو نکته توجه کرد. یک اینکه باستان‌گرایی اندیشه‌ای جدید نبود. دوم اینکه این ابزار هم ناکارآمد بود. پاسخ مردم ایران به این تلاش‌ها، انقلاب ۱۳۵۷ بود. جامعه ایرانی با این اقدام به غرب پاسخ داد. این واکنش تمدن ایرانی اسلامی به تلاش ۱۵۰ ساله آن‌ها برای شکستن نظام موجود در جامعه ایران بود که از تأسیس دانشگاه تا ایجاد رادیو و روزنامه و... را شامل می‌شد.

در این راستا می‌توان به مصادیقی اشاره کرد که غرب با سناریوسازی‌های خود در تلاش برای اجرایی کردن آن بود. یکی از مصادیق عمده آن، کشف حجاب بود. چطور گفتمان اقلیت توانست به قدرتی دست یابد که این گفتمان اکثریت را شکست دهد؟

وقتی در دوره پهلوی خواستند ایران را بر مبنای ساختار تعریف‌شده در نظام جهانی بسازند، ساختار سیاسی عوض شد و اگر با نظام اقتصادی و فرهنگی همساز سازی نمی‌شد، بقای خودشان در معرض تهدید بود. به همین خاطر، باید برای ساختن کشور کادرسازی و نهادسازی می‌شد. اولین کار در این راستا، در حوزه فرهنگ و آموزش بود.

جایی می‌رسد که مواردی مثل ازدواج‌های سیاه (ازدواج سفید) که من به عمد این‌ها را سیاه می‌نامم، موضوعیت می‌یابد و معنای زندگی به سود، درآمد، توان جسمی و اطفای غریزه محدود می‌شود و تشکیل خانواده، معنای خود را از دست می‌دهد. این‌ها همه پیامدهای رفتاری است که رضاشاه در این مسائل انجام داده است. حتی معضلات امروز جامعه ایرانی در حوزه‌هایی مثل طلاق تا حد زیادی ناشی از جنگ نرم و سیاست‌های رفتاری غرب در برابر ایران است که در سال‌های پیش دنبال شده و امروز به نتیجه رسیده است. در سبک زندگی اصیل ایرانی، طلاق بدترین حلال خداوند تلقی می‌شود. مبتنی بر این نگاه ما مشکلات مختلفی را برای حفظ رکن خانواده تحمل می‌کنیم؛ اما در نگاه مقابل، انسان‌ها ابزار اطفای غریزه محسوب می‌شوند و وقتی این اطفای صورت گرفت، دیگر برای هم موضوعیتی ندارند.

در این راستا می‌توان به آماری که یکی از نشریه‌های فرانسوی، در خصوص درصد طلاق‌های انجام شده در کشورهای مختلف در سه دهه ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۵ تا ۱۹۸۵ بررسی کرده است، اشاره کرد. این آمار نشان از آن دارد که رشد طلاق در این کشورها به صورت عجیبی صعودی بوده و در حاشیه آن، آمار تولد فرزندان نامشروع نیز افزایش یافته است، تا جایی که در سال ۱۹۸۵ در دانمارک ۴۷ درصد از فرزندان متولد شده، خارج از روابط ازدواج مشروع هستند.

آمار طلاق در این کشورها به این صورت اعلام شده است			
نام کشور / مقطع زمانی	۱۹۶۵	۱۹۷۵	۱۹۸۵
استرالیا	۱۱.۹	۲۷	۴۱.۹
دانمارک	۱۸.۲	۳۶.۷	۴۵.۲
انگلیس	۱۰.۷	۳۲.۲	۴۳.۸
هلند	۷.۲	۲۰	۳۴.۴
سوئیس	۱۲.۷	۲۰.۹	۲۸.۷

آمار تولد فرزندان نامشروع در این کشورها نیز به این صورت است			
نام کشور / مقطع زمانی	۱۹۶۵	۱۹۷۵	۱۹۸۵
کانادا	۶.۷	۱۰.۱	۱۷.۹
دانمارک	۹.۵	۲۱.۷	۳۳
انگلیس	۷.۷	۹.۱	۱۹.۲

این مسئله به صورت مستقیم در سبک زندگی مؤثر است و همه تلاش غرب در همین راستا بوده است. هر اندازه‌ای که ما از این سیاست تأثیر پذیرفته‌ایم، آسیب دیده‌ایم. چه این تأثیر پذیری

خودآگاه بوده است و چه ناخودآگاه. در این زمینه باید به این نکته توجه کرد که تفاوت فردی که از تربیت خانواده بهره‌مند است و مفهوم مادر و پدر را متوجه می‌شود با انسانی که به عنوان یک ابزار به دنیا آمده است، چیست؟! رفتارهای خاصی از این افراد بروز می‌کند که ناگزیر برآمده از سبک زندگی و تربیت آن‌هاست. در سبک زندگی جامعه ایرانی نه تنها طلاق به صورت نادر وجود دارد، بلکه شما یک فرد مجرد نمی‌بینید. سیستم به گونه‌ای است که برای این رفتار معنا متصور هستند و تکامل رفتار انسانی را در آن می‌بینند؛ اما در جامعه‌ای که گرفتار عوارض تغییرات نادرست در سبک زندگی‌اش می‌شود، از هر سه ازدواج، یکی به طلاق می‌انجامد و از هر دو فرزند، یک فرزند خارج از روابط مشروع متولد می‌شود.

اگر بخواهیم موضوع شناسی کنیم که مجموع آن‌ها سبک زندگی هر جامعه را تشکیل می‌دهد، بحث گسترده‌ای می‌توان مطرح کرد؛ اما ناگزیریم به صورت گزینشی این موضوعات را طرح کنیم. یکی از حوزه‌های کلی در این زمینه، حوزه رفتاری و ارتباطی زن و مرد است. این حوزه در هر مکتب و هر زمانی، الگوی خاصی داشته است. بحثی مثل سیاست پهلوی‌ها در قبال زنان و از جمله بحث حجاب، یکی از آن موضوعاتی است که برای تغییر رفتار جامعه ایرانی شکل داده شده بود. طبیعی است که قسمتی از این سناریو مربوط به پوشاک و حجاب زنان است.

با حسابی ساده و سرانگشتی می‌توان فهمید که با عقل جور در نمی‌آید، حکومتی تازه تأسیس که در پی ادامه حکومت است، با ارزش‌هایی درگیر شود که همه جامعه حامی آن هستند. ۳۰ درصد بودجه کشور صرف ارتش می‌شود؛ اما در شهریور ۱۳۲۰ معلوم شد کاربرد این بودجه در حوزه نظامی نیست، بلکه تمام کاربرد آن در این است که یا عشایر را پراکنده کند یا با زنان برخورد کنند. وقتی حکومتی با زنان درگیر می‌شود، این طور نیست که با نیمی از جامعه درگیر شده است. ارتباطی که میان زنان و مردان هر جامعه وجود دارد، این درصد را به بیش از ۹۰ درصد می‌رساند. پرسشی که در این جا مطرح می‌شود، این است که چرا حکومتی خود را با بیش از ۹۰ درصد جامعه تحت حکومتش درگیر می‌کند؟

اگر غرب می‌خواهد منافع خود را در ایران پیگیری کند، نباید الگوی رفتاری مردم حسین (ع) و زینب (ع) و دیگر بزرگان اسلام باشند. از سویی هم نمی‌تواند با بحث‌های منطقی افراد ا قانع کند؛ چرا که منطق مردم قوی تر است. پس باید در این راه افرادی را به قدرت برساند که به هر کسی دستور بدهند که چه کاری باید انجام دهد. برای اجرایی کردن نظام رفتاری مطلوب هم، به صورت فیزیکی وارد عرصه عمل می‌شوند و می‌گویند چه کسی باید چه بپوشد. به همین خاطر است که می‌بینیم به جای اینکه مسائل توسعه و پیشرفت کشور در دستور کار قرار گیرد، تمام مسئله کشور این می‌شود که یک خانم با چادر در معابر عمومی تردد نکند.

درباره این موضوع باید به نکته‌ای که در باور عمومی به صورت نادرست رایج شده است، اشاره کنیم. در باور عمومی رضاشاه پس از سفر به ترکیه و دیدن وضع زندگی در آنجا، تصمیم به اقدامات ضد دینی خود گرفت، این در حالی است که رضاشاه از روزی که از قزوین برای سلطنت به تهران آورده شد، همین افکار را داشت. این نگاه، رضاشاه را در وضعیت عادی تصور می‌کند که پس از به سلطنت

رسیدن، چشمش به روی حقایق باز شده است. از قول رضاشاه گفته‌اند که پس از بازگشت از سفر ترکیه خطاب به علی اصغر حکمت گفته بود که از وقتی به ایران بازگشته‌ام، وقتی به زنان خودمان نگاه می‌کنم، دلم می‌گیرد. پس به همین دلیل بود که برای تغییر پوشش، به خیابان‌ها قشون کشید. این اشاره به همان صحبت ابن خلدون دارد که عده‌ای فکر می‌کنند اگر ما مثل غربی‌ها لباس بپوشیم، می‌توانیم علوم تجربی را هم مثل آن‌ها یاد بگیریم.

اما عواقب این اقدامات بسیار گسترده است. وقتی چنین وضعی را بر افسراد جامعه اجبار می‌کنید، بر نوع رفتار آن‌ها در همه حوزه‌ها تأثیر می‌گذارد و به عبارت بهتر، معنای معنوی زندگی را در جامعه ایرانی از بین می‌برد. وقتی آن نظام رفتاری و معنایی منسجم در هم شکسته می‌شود، کار به

حوزه رفتاری و ارتباطی زن و مرد در هر مکتب و هر زمانی، الگوی خاصی داشته است. بحثی مثل سیاست پهلوی‌ها در قبال زنان یکی از آن زمینه‌هایی است که برای تغییر رفتار جامعه ایرانی شکل داده شده است. طبیعی است که قسمتی از این سناریو مربوط به پوشاک زنان و حجاب است.

در خدمت وخیانت چه کسی؟!

سبک زندگی در کشاکش جریان‌ات فکری معاصر



داوود صلاحی

پژوهشگر و
کارشناس ارشد فلسفه

در دو سده اخیر، فرهنگ و سبک زندگی مردم ایران تغییرات اساسی و چشمگیری کرده است که با تمامی دوره‌های پیش از خود تفاوت بنیادین دارد. این تغییرات و تحولات تماماً در اثر مواجهه‌ای رخ داده است که کشورهای مشرق زمین با فرهنگ و تمدن جدید اروپایی داشته‌اند. به عبارت بهتر، این شرقی به وجود آمده است. اینکه سیاستمداران و نیروهای فرهنگی و اجتماعی غربی در عصر مدرن، چه مقدار به توسعه و نفوذ فرهنگ و تمدن خود در دیگر مناطق جهان اندیشیده و چه اقداماتی به کار بسته‌اند، حدیث مفصل و مستقلی است که در این نوشتار مختصر نمی‌گنجد. اما اینکه سیاستمداران و نیروهای فرهنگی شرقی چه تعاملی با غرب و انگاره‌های جدید آن داشته‌اند، موضوعی شایسته تأمل است که سعی می‌کنیم به ابعادی از آن نظری بیفکنیم.

در پی تلاقی تمدن جدید غرب با جامعه ایران، از دو قرن پیش به این طرف، نخبگان و خواص جامعه ما، عموماً به دو شکل از ضرب این سیلی فکری، از خواب یا آرامش سنتی خود پریدند؛ جدا از عده قلیلی که همچنان در خواب ماندند و نخوابستند یا نتوانستند اوضاع جدید جهان را درک کنند. نخبگان و خواص ایرانی یا در اثر مسافرت به فرنگ با سبک زندگی جدید اروپایی آشنا شدند یا در سرزمین مادری خود پذیری تدریجی ورود فرهنگ و نگرش غربی بودند. در واقع، بخشی از فرایند انتقال فرهنگ غربی توسط اروپایی‌ها و بخشی دیگر توسط همان ایرانیان فرنگ‌رفته به وقوع می‌پیوست.

در کنار این تقسیم، باید تقسیم‌بندی دیگری را نیز در نظر داشت که بسیار مهم‌تر از آن است: نخبگان و خواص ایرانی دو عکس‌العمل و موضع متفاوت در قبال فرهنگ جدید غربی از خود نشان دادند. عده‌ای با این جریان همراه شدند و جهت حرکت آن را پذیرفتند و عده‌ای دیگر این موج جدید را برناتافتند و کوشیدند در برابر آن مقاومت کنند. معمولاً کسانی که به اروپا رفته و از نزدیک شیوه زندگی غربی را دیده و چشیده بودند، در مقام عمل جزو کسانی بودند که فرهنگ و تمدن غربی را پذیرفتند و با آن همساز شدند. کسانی که با فرهنگ و سبک زندگی غربی نیز مخالفت می‌ورزیدند، اغلب جزو کسانی بودند که در داخل سرزمین‌های اسلامی سکونت و استقرار داشتند و زندگی غربی را در زادگاه آن لمس و حس نکرده بودند.

همچنین با عنایت به بافتار اجتماعی ایران در عصر قاجار، معمولاً کسانی که به اروپا مسافرت کردند، از طبقه اشراف و درباریان و وابستگان دستگاه قجری بودند و به دلیل برخورداری از سواد و تحصیلات، طبقه نخبه و اندیشمند جامعه را نیز تشکیل می‌دادند. در مقابل، کسانی که در داخل کشور، با فرهنگ و تمدن غربی مواجه شدند، عمدتاً از طبقه عامه و متعلق به اقشار سطح پایین و دارای فقر مادی و فرهنگی جامعه بودند که البته، برخی از این افراد به دلیل برخورداری از سواد و تحصیلات دینی، جزو نخبگان و خواص اثرگذار جامعه محسوب می‌شدند.

Western
life

طیف‌بندی جامعه ایران در مقابل غرب

نوع مواجهه ایرانیان با پدیده روشنگری (Enlightenment) و مدرنیسم (Modernism) اروپایی متفاوت و متنوع بوده است و به یک طیف می‌ماند. یک سر این طیف کسانی هستند که خود را در برابر این تمدن و زندگی غربی، کاملاً باخته‌اند و خود را هیچ نمی‌بینند و فاقد هر گونه حق وجود و حق حیات فکری و اعتقادی مستقل می‌دانند. بنابراین، به این سمت رفتند که از فرق سر تا نوک انگشتان پای خود را در اختیار تمدن غربی قرار دهند و هیچ هویتی برای خویش قائل نباشند، مگر در ظل غرب و اضمحلال در آن. در سر دیگر این طیف، افرادی بودند که درست در نقطه مقابل این عده قرار داشتند و معتقد بودند که غرب و تمدن غربی، در حقیقت، کفر و الحاد است که در کسوتی جدید و پس از قرن‌ها دوری از مصاد با اسلام، یعنی تقریباً از جنگ‌های صلیبی به این طرف، دوباره در تلاقی با تمدن اسلامی قرار گرفته و بر سر راه اسلام واقع شده است؛ بنابراین هیچ سختی میان تمدن اسلامی و غربی وجود ندارد. البته این عده معتقد بودند که غرب نقاط مثبت و نقاط منفی دارد. در نتیجه، جامعه اسلامی می‌تواند نقاط مثبت غرب را اخذ کند؛ ولی اجازه ندارد نقاط منفی غرب را اتخاذ نماید.

در اینجا، خالی از لطف نیست که به این واقعیت هم اشاره شود که این رویکرد که بیشتر در بین علما و روحانیان و فقهای دوران قاجار دیده می‌شود، نشان می‌دهد سونامی تمدن غرب به قدری قدرتمند بوده و چنان عظمت و اقتدار خود را به رخ متفکران سرزمین‌های اسلامی می‌کشیده است که کسی جرئت و جسارت به چالش کشیدن تمامی آن را نداشته است. حتی این عده از فقها و عالمان دینی نیز در این مقدار که غرب خوبی‌هایی هم دارد و باید خوبی‌ها را اخذ کرد، تسلیم و مقهور ابهت و هیمنه و هژمونی تمدن غربی شده بودند. به هر حال، در دوره‌های بعد، عده‌ای به این حد از تعمق و تدبیر در ذات تمدن غربی و مبانی فکری و فلسفی آن دست یافتند که غرب را منظومه و مجموعه‌ای یکپارچه و منسجم از جهان‌بینی‌ها و ایدئولوژی‌های به هم متصل بدانند که اجزای مختلف آن با یکدیگر تأثیر و تأثر دارند و نمی‌توان بخشی از این بافت در هم تنیده را از بخشی دیگر جدا کرد. از این رو، جرئت یافتند در برابر آن قد علم کنند و با صراحت و استدلال، کلیت غرب را نفی کنند و در مقابل آن، بر حکمت الهی و اندیشه اسلامی که زیربنای تمدن اسلامی است، تکیه کنند. در هر صورت، میان این دو سر طیف، گروه‌های دیگری هم بودند که نه آن چنان شیفته و مفتون تمدن غربی بودند که خود را پاک باخته باشند و نه آن قدر به اصول و مبانی اسلامی معتقد بودند که بخواهند غرب را لزوماً در پوششی اسلامی بپذیرند. اگر بخواهیم این طیف مواجهه با غرب را در دسته‌بندی منظمی قرار دهیم که مواضع آن‌ها تا حد امکان مشخص و شفاف باشد، می‌توانیم به این الگو دست یازیم:

ایرانیان در مواجهه با غرب به دو دسته کلی تقسیم شدند: یک دسته



روشن فکریان غرب‌گرا که خود شامل دو شاخهٔ افراطی و معتدل بودند. دستهٔ دیگر، عالمان و متفکران دینی که خود به دو شاخهٔ متصلب و معتدل تقسیم می‌شدند.

در توضیح این دسته‌بندی، به‌شکلی که با جریانات فکری معاصر منطبق باشد، باید گفت که دستهٔ افراطی غرب‌گرا همان‌هایی بودند که فرهنگ و سبک زندگی غربی را به ایران وارد کردند و تمامی تلاش خود را به نشر و گسترش این فرهنگ در کشور معطوف کردند، کسانی که حجاب از سر زنان برداشتند، قرآن‌ها و کتب مذهبی را در آتش سوختند و عالمان دینی را به جرم طرف‌داری از شریعت و دفاع از عدالت بر دار کشیدند و به گلوله بستند. اما شاخهٔ معتدل غرب‌گرا کسانی بودند که ظواهری از شریعت را پذیرفته بودند و یا دین در محدودهٔ زندگی شخصی و در دایرهٔ مناسک فردی مخالفتی نداشتند. حتی برخی از اینان خود نیز به این مدل سکولاریستی عمل می‌کردند؛ اهل عبادات فردی و نماز و روزه هم بودند؛ ولی با همسران بی‌حجاب خود در محافل وابسته به دربار و حکومت هم حضور می‌یافتند و دست زنان دربار و همسران رجال سیاسی را نیز می‌بوسیدند.

در دستهٔ دیگر، یعنی عالمان و متفکران دینی، عده‌ای که متصلب بودند، با نوعی خردستیزی و اخباری‌گرایی و تأکید بر ظواهر شریعت، تنها در پی حفظ مناسک فردی و احکام ظاهری اسلام بودند و نمی‌خواستند متناسب با نیازهای روز جامعه و همپای تحولات اجتماعی ناشی از مدرنیسم پیش آیند. این عده نیز به سکولاریسم درون‌دینی مبتلا بودند؛ یعنی در درون دایرهٔ دین، به سمت انزوا و دورماندن از عرصه‌های اجتماعی پیش رفتند و در امور روزمره و مبتلابه مردم مداخله‌ای نکردند. اما شاخهٔ دیگر که باید آن را جریان نواندیشی دینی نامید، کسانی بودند که در عین پایبندی به اصول و مبانی دینی و آموزه‌های علمی و متقن اسلامی، کوشیدند پایه‌های تحولات و تغییرات زندگی در عصر جدید، برای به‌روزرسانی زبان و مباحث دینی و تولید متون و محتواهای متناسب با نیاز روز تلاش کنند. البته چنان‌که گفته شد، این عده غرب را به خوب و بد تقسیم می‌کردند و با آنچه خوبی‌های غرب می‌انگاشتند، همراهی می‌کردند و منافاتی با آن در خود نمی‌دیدند. اما از نیمه‌های دوران پهلوی، به‌تدریج جریان پنجمی شکل گرفت که غرب

را به‌تمامی زیر سؤال برد.

باید تأکید کرد که این دسته‌بندی مرزهای دقیق و مشخصی ندارد و مانند طیف‌های رنگی رنگین‌کمان، در عین هویت مستقل از هم، مرزهای آن در هم فرورفته و محو شده است. از این‌رو در این میان، دسته‌بندی‌های جزئی‌تری هم می‌توان مشاهده کرد؛ مثلاً روحانیونی که در عین پایبندی به اسلام، غرب‌گرا هم هستند یا روشن‌فکرانی که در عین غرب‌زدگی، ایمان قلبی به اسلام دارند و در مقطعی برای گسترش فرهنگ اسلامی و اعتلای دین در کشور، خود را به رنج و تعب انداخته‌اند.

تحلیل مواضع و رویکردها ۱. روشن‌فکری غرب‌گرا

روشن‌فکران غرب‌گرا در ورود فرهنگ و سبک زندگی غربی به ایران و اضمحلال و افول فرهنگ و تمدن ایرانی اسلامی و آداب و رسوم سنتی و بومی، از هیچ تلاشی فروگذار نکردند. اینان، اعم از آنان که به‌صراحت در برابر دین موضع می‌گرفتند و آنان که به‌ظاهر یا حتی در باطن، به دین سکولاریزه شده ارادت داشتند، ولی در عمل تمدن غرب را عامل پیشرفت و ترقی می‌دانستند،

اگر در مواردی هم به سنن و آداب کهن و بومی اهمیت و اعتباری دادند، تنها با نیت مبارزه و مقابله با اسلام و فرهنگ دینی بوده است و هیچ کارکرد عینی و ملموس دیگری برای سنن و فرهنگ ایرانی قائل نبودند. تفکیک سنت‌های بومی به دو بخش دینی و ملی و کوفتن بر طبل ایرانی بودن در برابر مسلمان بودن، جداسازی هویت اسلامی از هویت ایرانی و مساوی‌دانستن اسلام با عربیت و معارض‌دانستن آن با هویت ایرانی، اعتقاد به رستاخیز پاریس و رجوع به ایران باستان، آن هم با رویکرد تقویت ارکان پادشاهی در کشور نه با رویکرد گرایش به فرهنگ و آیین و حکمت باستانی و در عین حال، تقلید محض و کور از غرب و مساوی‌دانستن غربی بودن و ظواهر غربی داشتن با تمدن بودن و متجدد بودن، خرافی و کهنه‌دانستن هر عقیده‌ای که در مقابل تجدد و تمدن غربی قرار گیرد و تأکید بر این باور که «برای پیشرفت راهی جز عبور از مدرنیته نیست»^۲، از فعالیت‌های این عده از منورالفکرهاست.

۲. اسلام‌گرایی

اسلام‌گرایان برخلاف منورالفکرها با یکدیگر هم‌جهت نبودند و در بین خود به نزاع و درگیری فکری و حتی عملی مشغول بودند. شاخهٔ نواندیشان دینی، چه در جریان مشروطه و چه در دوره‌های پس‌از آن، به حضور در میدان‌های سیاسی و اجتماعی و بالاتر از آن، به نقش‌آفرینی در عرصه‌های فکری و اعتقادی می‌شتافت. این شاخه می‌کوشید با موج سهمگین غرب‌گرایی و

فروکاسته‌شدن دین

در جامعه مقابله کند.

نیازهای روز، با زبان و ادبیاتی جدید، حضور در مجامع علمی و حتی محافل و فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی و درگیر شدن سلبی و ایجابی با ارکان حکومت نامشروع قاجار و پهلوی از فعالیت‌های بسیار مهم این عده بود. این فعالیت‌ها معمولاً، با از دست دادن بسیاری از امتیازات زندگی و حتی با جان‌فشانی و از دست دادن زندگی همراه می‌شد. اما در این معرکهٔ طاقت‌فرسا، شاخهٔ سنتی و واپس‌گرا به جدال و منازعه‌ای فرساینده مبادرت می‌کرد و به‌جای همکاری و حمایت، با هرگونه مداخله و حضور اسلام‌گرایان در عرصه‌های نو و میدان‌های اجتماعی مخالفت می‌ورزید و به نهمی و نکوهش جریان نواندیش دینی می‌پرداخت تا جایی که بعضاً، کار به توبیخ و تکفیر هم می‌کشید. این جریان عملاً بیشترین خدمت را به جریان روشن‌فکری غرب‌گرا می‌کرد. زیرا از طرفی، توان جریان نواندیش دینی را فرسوده می‌کرد و نمی‌گذاشت تمرکز آنان بر اندیشه‌ورزی و نظریه‌پردازی در عرصهٔ نظری و تلاش آنان بر هم‌افزایی و اقدامات مناسب در عرصهٔ عملی شکل گیرد. از طرف دیگر، اجازه

Western Lifestyle

نگارش متون دینی متناسب با

نمی‌داد بخش چشمگیری از نیروهای فکری جوان و دین‌گرا به جمع جریان نواندیش دینی وارد شوند. از دیگر سو، با خنثی‌سازی فعالیت‌های این جریان، بخشی از آنچه این عده با مجاهدت و ایثار مال و جان و عمر خود بافته بودند، پنبه می‌کرد و از هم می‌گسیخت. به‌طور خاص، نظریه‌پردازی آنان در باب دخالت‌نکردن دین در جامعه و به‌تعبیر رساتر، دینی‌سازی سکولاریسم، به‌شدت به حرکت جریان نواندیش دینی صدمه می‌زد و این جریان را نامشروع و خارج از چارچوب دین جلوه می‌داد.

در سویی دیگر، جریان واپس‌گرا به دلیل خردگریزی و دوری و بیگانگی از نیازهای زمان و اوضاع زمانه، به جایگاه دین و عقاید اسلامی آسیب می‌زد و موجبات مضحکه و ریش‌خند دین‌داران و نیروهای مذهبی جامعه را، چه در سطح عالمان و روشن‌فکران و چه در سطح عامه مردم، فراهم می‌کرد. این نزاع در همین جا متوقف نشد و جریان نواندیش دینی، با اینکه هم‌زمان، تجربه مبارزه در سه جبهه را داشت (اول جریان روشن فکر دین‌ستیز، دوم جریان روشن فکر سکولار، سوم جریان سنتی و واپس‌گرای دینی) با ظهور جریان پنجم و کسانی که با ماهیت و کلیت تمدن غرب مخالف بودند، به گشودن جبهه‌های جدید مبادرت کرد. جریان نواندیش دینی به‌جای اینکه اختلاف نظرها و تفاوت‌های اندک را در پای کرسی‌های فکری و گفت‌وگوهای دوستانه حل کند و این جریان جدید را در مبانی و اصول فکری با خود همراه بداند، با آن نیز به مخالفت برخاست. به‌نظر می‌رسد جریان نواندیش دینی در تشخیص خود، به این خطا و تحلیل نادرست دچار شد که مخالفان کلیت غرب را با جریان سنتی و واپس‌گرا مشابه و یکسان پنداشت و گمان کرد که مخالفت با کلیت غرب، درافتادن به ورطه دکماتیسم و خردستیزی است و خلاً ناشی از نفی غرب، لزوماً با تحجر و عقب‌گرد پر خواهد شد.

این در حالی است که مخالفان کلیت غرب، از موضع اخباری‌گری و خردستیزی به نفی غرب نمی‌پردازند؛ بلکه به عکس، با شناخت مبانی فکری و فلسفی و بنیان‌های جهان‌شناختی و انسان‌شناختی و معرفت‌شناختی غرب و نیز با شناخت رسالت و مأموریت و کارکرد حقیقی اسلام و آیین پیامبران الهی، به مسیر سومی اعتقاد دارند که از میان تحجر و غرب‌گرایی (ولو این‌گرایش در حدی باشد که خوبی‌هایی برای غرب قائل باشد و در همین حد آن را بپسندد) می‌گذرد و به طراحی الگویی اسلامی و ایرانی رو به پیشرفت و تعالی نظاره دارد.

به هر صورت، جریان نواندیش دینی در دوره‌ای موفق شد بر هر دو جریان رقیب درون‌گفتمانی خود، یعنی سنت‌گرایان و مخالفان غرب، غلبه یابد و حتی در عرصه سیاسی و اجتماعی به توفیقات بزرگی مانند پیروزی انقلاب اسلامی دست یافت. با این حال، در دو دهه اخیر، این جریان همچون منادیان و بزرگان فکری خود رو به پیری و کهنولت نهاده و رقبای این جریان اعم از درون‌گفتمانی و گفتمان روشن‌فکری غرب‌گرا در حال قدرت‌گرفتن و رشد و توسعه نظری و عملی خویش هستند.

تأثیر جریانات بر فرهنگ و سبک زندگی

رقابت و کشمکش میان جریان‌های فکری و فرهنگی در ایران معاصر، ماجرای جذاب و البته غم‌انگیز دارد که پرداختن به ابعاد آن از حوصله و وظیفه این نوشتار بیرون است؛ اما آن مقدار که به تحولات سبک زندگی مربوط است به اختصار بین دو جریان، چنین تقسیم می‌شود:

الف. جریان روشن‌فکری غرب‌گرا

چنان‌که اشاره شد، جریان روشن‌فکری غرب‌گرا عمدتاً با رجال سیاسی دوران قاجار و آقازاده‌های آنان و نیز

تحصیل‌کردگان و فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های خارجی و گاه، داخلی نسج و نسق یافت. این جریان، با تکیه بر قدرت و مکتب خود توانست ساختارهای سیاسی و فرهنگی و آموزشی کشور را متناسب با تغییر در افکار و عقاید خود تغییر دهد. ورود دانشگاه به سبک غربی به ایران و تخصیص انواع امکانات و تسهیلات برای تحصیل جوانان با استعداد در دانشگاه‌های خارجی و مبارزه منظم و منسجم با دین و وجه دین‌داری در بین مردم، در کنار برخی زدوبندهای آشکار و پنهان با دست‌ها و دستگاه‌های استعماری، مانند روی کار آوردن دیکتاتوری رضاخانی، تأسیس و توسعه فراماسونری یا حمایت از ادیان جعلی و عقاید انحرافی که می‌توانستند نقش بدیل و رقیب دین اصیل را ایفا کنند، بخشی از کارنامه رنگین این جریان در بستر سازی برای تغییر سبک زندگی ایرانی و اسلامی است.

ذکر این نکته بی‌مناسبت نیست که استعمارگران اروپایی به‌منظور شدت‌بخشیدن به این جریان و سرکوبی کامل زندگی اسلامی مردم، حتی اندک تعامل و تظاهر رجال قاجار به دین را نیز برنتافتند و با روی کار آوردن دستگاه پهلوی، به قطع این شجره طیبه کمر بستند. تراژدی کشف حجاب و لباس متحدالشکل و بسیاری از اصلاحات رضاخانی گویای جدیت و سرسختی غرب و هواداران داخلی آن در زدودن آثار و شیوه‌های زندگی اسلامی است.

بنابراین جریان روشن‌فکر غرب‌گرا بیشترین تأثیر را بر لایه‌های زیربنایی و عمیق فرهنگی گذاشته و سبک زندگی را کاملاً به نفع خود برگردانده است. این جریان با در اختیار داشتن تمامی رسانه‌های رسمی و دولتی و مجامع و محافل علمی، ادبیات و... از کان هویتی و ساختار ذهنی مردم و افکار عمومی را بر مجرا و مسیری که مطلوب خود می‌دانست، شکل داد. همچنین، با تولید فیلم‌ها و انتشار کتاب‌ها و چهره‌سازی و الگوسازی از افراد همسو با خود و انواع و اقسام شیوه‌های فرهنگی، موفق شد زیرساخت‌های فکری و فرهنگی مردم و نیز سبک و شیوه زندگی آنان را با الگوهای جامعه مدرن هماهنگ و هم‌راستا سازد. این هم‌راستایی به‌گونه‌ای است که برخی مظاهر و شیوه‌های زندگی غربی جزء لاینفک زندگی مردم شده است و حتی اقشار دین‌دار و متدین جامعه نیز چنان با آن گره خورده و عجین شده‌اند که با استناد به آیات و روایات صریح و روشن اسلامی هم نمی‌توان آنان را مجاب کرد تا در الگوهای رفتاری خود تجدید نظر کنند. نفوذ و تأثیر‌گذاری این جریان به حدی بود که بسیاری از نخبگان و تحصیل‌کردگان جامعه در سال‌های بعد، با این‌گرایش رشد و پرورش یافتند و اگر اسلام‌ستیز نبودند، دست کم سکولار و معتقد به اسلام حداقلی بودند.

تأثیر و اهمیت این جریان در دوران نهضت اسلامی و در اوج آن، یعنی پیروزی انقلاب اسلامی و دگرگونی در ساختار سیاسی کشور نمود می‌یابد. عده کثیری از

رجال فعال در عرصه انقلاب که بلافاصله به مسئولان و مدیران اجرایی و فرهنگی در نظام نوپای اسلامی تبدیل شدند، در عرصه سیاست، اسلام را دخیل و مجاز به ورود می‌دانستند؛ اما این دخالت را صرفاً دخالتی صوری و حداقلی، آن هم تنها در عرصه شعارهای سیاسی حکومت می‌انگاشتند. اینان در عمل، حق اظهار نظر و تغییر در ساختارهای فرهنگی، آموزشی، اجتماعی و اقتصادی جامعه را برای دین قائل نبودند و در واقع، براساس اسلام حداقلی و اصالت‌های غربی خود به حکومت اسلامی می‌نگریستند. درست به‌همین دلیل است که با گذشت بیش از ۳۵ سال از پیروزی انقلاب اسلامی، نزاع و کشمکش میان گروه‌های روشن‌فکر غرب‌گرا، به‌خصوص در بدنه اجرایی و مدیریتی و برنامهریز کشور، با گروه‌های نواندیش دینی، خصوصاً در نظام‌های آموزشی دینی همچنان و بلکه بیش از گذشته مشاهده می‌شود. هنوز هم جریان روشن‌فکر غرب‌گرا اغلب

دسته افراطی

غرب‌گرا همان‌هایی بودند که فرهنگ و

سبک زندگی غربی را به

ایران وارد کردند و تمامی

تلاش خود را معطوف نشر و

گسترش آن کردند؛ کسانی

که حجاب از سر زنان

برداشتند، کتب مذهبی را

در آتش سوختند و عالمان

دینی را به جرم طرف‌داری

از شریعت و دفاع از عدالت

بردار کشیدند و به گلوله

ببستند

ساختارهای فرهنگی را در اختیار دارد و به هنرمندان و اندیشمندان متعهد و اسلام‌گرا مجال و میدان عمل نمی‌دهد. این جریان اساساً، این عرصه را ملک طلق خود می‌داند که کسی جز با اراده و اذن این جریان حق ورود به آن را ندارد. بر خوردهای سلبی و گاه تند و خشونت‌باری که با برخی هنرمندان ارزشی و آثار معطوف به ارزش‌های انقلابی و اسلامی در عرصه‌های فرهنگی مشاهده می‌شود، گوشه کوچکی از این انحصارطلبی و تمامیت‌خواهی روشن‌فکرانه است.

ب. جریان نواندیش دینی

چنان‌که گفته شد، جریان نواندیش دینی از همان ابتدا در عرصه اجتماعی فعال شد و اثرگذاری بسیاری نیز به‌همراه داشت. می‌توان گفت اگر این جریان نبود، جامعه ایران در دوران قاجار یا نهایتاً در دوران پهلوی اول، کاملاً غربی شده بود و از هویت اسلامی و ایرانی آن اثری بر جای نمانده بود. باین حال، دست این جریان از حکومت و ساختارهای رسمی همیشگی کوتاه بوده است. حتی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی نیز در عمل، به دلیل انحصارگرایی جریان مقابل و نیز به دلیل فقدان نیروی انسانی پرورش‌یافته و دارای تخصص و توانمندی‌های لازم، این جریان نتوانسته است از ابزارهای فرهنگی و مدرن جامعه برای پیشبرد اهداف و انتقال مفاهیم و آموزه‌های خود استفاده کند.

البته یکی از دلایل مهم این عقب‌ماندگی و شاید مهم‌ترین دلیل آن، نگاه منفی و موضع‌گیری ابتدایی این جریان در مقابل تحولات ابزاری و تکنولوژیک و ساختاری جامعه است که موجب می‌شود همواره جریان روشن‌فکر غرب‌گرا گوی سبقت را بریابد و دست‌پیش را بگیرد و از تحولات ابزاری و ساختاری بیشتری بهره‌ر را ببرد و در مقابل، جریان نواندیش دینی همیشه با تأخیر و از سر ناچاری و اجبار به استفاده از این ابزارها و ساختارها تن دهد.

به هر روی، این جریان معمولاً، از ساختارهای سنتی و شیوه‌های قدیمی خود مانند منبر و خطابه و نماز جمعه و ماه رمضان و ماه محرم و امثال آن و از دوران نهضت اسلامی به بعد، از شیوه‌هایی نظیر راهپیمایی و تظاهرات استفاده کرده است. این روش‌ها هر یک وجه مثبت و نیز وجه منفی دارد و البته پس از پیروزی انقلاب اسلامی، بستر مناسب‌تری برای هر یک از این شیوه‌ها و نیز برای استفاده از شیوه‌ها و ابزارهای مدرن، پیش‌روی جریان نواندیش دینی فراهم شده است.

اما همچنان جریان روشن‌فکر غرب‌گرا در استفاده از این فضا و حتی در استفاده از ظرفیت‌های نظام اسلامی دست برتر را داشته است.

به همین دلیل، به‌رغم غنای محتوا و اصالت و متانت گفتمانی، تأثیرگذاری نواندیشان دینی کمتر از حد انتظار و در نسبت با فرهنگ و آموزه‌های اسلامی بسیار ناچیز است. ابزارها و روش‌های سنتی این جریان، بیشتر، بر اصول عقاید و مبانی فکری مخاطبان اثر می‌گذارد و کمتر به ظواهر و سبک زندگی آنان می‌پردازد. درحالی‌که ساختارهای مدرن، به‌خصوص بستر هنر، فضای مناسبی برای تأثیر بر امور ملموس و عینی زندگی و جهت‌دهی به آن فراهم می‌کند. از دیگر سو، ابزارها و شیوه‌های سنتی بیشتر، به مخاطب به‌عنوان فرد نظر می‌کند و می‌کوشد بر افکار وی اثر بگذارد و کمتر به ابعاد اجتماعی و احساسات جمعی مخاطبان و وظیفه جامعه‌سازی و کنترل اجتماعی دین اهتمام دارد. از این رو، ما در جامعه خود، شاهد مردمی هستیم که در سطح فکری و اعتقادی دین‌دار و دارای تعلق

خاطر به اصول دینی و اسلامی هستند؛ اما در عمل و در زندگی روزمره، کاملاً غربی و غیراسلامی هستند. اگر از زندگی این مردمان، بعضی مناسک فردی، مانند نماز یا حجاب را حذف کنیم، فرقی میان زندگی آنان با زندگی شهروندان اروپایی و آمریکایی نیست؛ البته برخی از آنان خودشان این اقدام را انجام داده و مناسک فردی را از زندگی خود حذف کرده‌اند. هرچند اگر فرقی هم باشد، همانا که از آن جمله می‌توان به نظم‌گریزی، قانون‌شکنی، مدگرایی افراطی، زیاده‌روی در استفاده از لوازم آرایشی و جراحی‌های زیبایی و امثال آن اشاره کرد.

مردم جامعه ما در عزاداری تاسوعا و عاشورا هم به‌دنبال جدیدترین مدهای لباس و وسایل عزا و گران‌قیمت‌ترین شیوه‌های عزاداری همراه با تفاخر و ریخت‌وپاش و اسراف و دیگر ویژگی‌های زندگی مصرفی هستند. آنان در پی اختلاط زن و مرد به‌همراه پوشش‌ها و آرایش‌های خوانندگان و بازیگران فاسد و مبتذل غربی و دوری از آداب و اخلاق اسلامی، نظیر صبر و گذشت و ادب و احترام و حرمت بزرگ‌ترها و در یک کلام، به‌دنبال زندگی به‌سبک غیراسلامی و وارداتی از غرب هستند. به‌تعبیر دیگر، نتیجه تعارض میان دو جریان فکری کشور، در کنار ابزارها و شیوه‌های فرهنگ‌سازی آنان، به تعارض و بحران در هویت افراد و نبود مرز مشخص میان مسلمانی اصیل و کفر مدرن در جامعه انجامیده است. مردم ایران از نظر اعتقادات و مبانی فکری مسلمان هستند؛ اما از نظر سبک و شیوه زندگی و چگونگی چینی و هماهنگ‌سازی کنش‌ها و رفتارهای فردی و اجتماعی خود، تا حدود زیادی غربی و غیرمسلمان‌اند و در مواردی، از خود غربی‌ها نیز پیشی گرفته‌اند. در این میان، جریان نواندیش دینی نتوانسته است اصول و مبانی فکری خود را به امور خرد و ریز و عینی زندگی تسری دهد و تبدیل کند و برای زندگی روزمره مردم نسخه‌ای جامع بیچند. این جریان حتی در برورسازی و کارآمدسازی فقه خود که در گذشته، ریزترین و جزئی‌ترین مسائل زندگی را به‌تفصیل و متناسب با اوضاع آن روزگار بیان می‌کرده است، ناتوان است. این جریان به‌جای استفاده از ظرفیت عظیم فقه، با تکثر و ناهماهنگی فاحش میان دیدگاه‌های فقهی از ظرفی و متناسب‌نبودن دیدگاه‌ها و فتاوی فقهی با نیازهای امروز جامعه از طرف دیگر روبه‌رو شده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. دست‌های از روشن‌فکران که به دین حذقلی و سکولاریزه قائل هستند از سال‌های دور خود را روشن‌فکر دینی می‌نامیدند و چندی است که نام نواندیش دینی بر خود نهاده‌اند و می‌کوشند تحت این عنوان تفاسیر مختلفی از اسلام ارائه کنند. منظور ما از نواندیش دینی دقیقاً در نقطه مقابل این جریان است و به جریان اصیلی اشاره دارد که نه به تفاسیر مختلف از دین - که همان هرمنوتیک و پلورالیزم غربی است - بلکه به اسلام اصیل ولی دارای وصف بویایی و تحول و عقلانیت اعتقاد دارند. در واقع جریان روشن‌فکر دینی می‌کوشد ادای نواندیشی را درآورد و این نام را بر خود تحمیل می‌کند.
۲. این تفکر هنوز هم به قدری در ذهن خواص و نخبگان جامعه ایرانی راسخ و نافذ است که عین این جمله را توسط دو تن از رؤسای جمهور نظام اسلامی، یعنی آقایان خاتمی و روحانی، در محافل عمومی و موضع‌گیری‌های رسمی بیان شده است.

جریان نواندیش

دینی در تشخیص

خود، به این خطا و

تحلیل نادرست دچار شد

که مخالفان کلیت غرب

را با جریان واپس‌گرا

مشابه و یکسان پنداشت

و گمان کرد مخالفت با

کلیت غرب، درافتادن

به ورطه دگماتیسم و

خردستیزی است و خلأ

ناشی از نفی غرب، لزوماً

با تحجر و عقب‌گرد پر

خواهد شد.



سبک مصرف از ناصرالدین شاه تا احمدی نژاد

جریان‌شناسی اقتصاد مصرفی و شیوه زندگی تجمل‌گرایانه در دو سده اخیر

براین اساس، عامل مصرف در تحلیل سبک زندگی تجمل‌گرا از اهمیتی اساسی برخوردار است. مصرف با کارکرد نمادین خود، هویت افراد را نشان می‌دهد. کارکرد نمایشی مصرف ناشی از این واقعیت در دنیای مدرن است که جهت‌گیری مصرف تنها ناشی از ضرورت رفع نیازهای زیستی نیست، بلکه انتخابی است که هویت متمایز را آشکار می‌سازد. امروزه مصرف و نیاز از هم فاصله گرفته‌اند و شکافی بین آن‌ها به وجود آمده است، به نحوی که دیگر مصرف انسانی مطابق با نیازهای انسانی نیست، بلکه مصرف چیزی بیش از آن است و آن شکاف را مصرف‌گرایی پر کرده است (موحد و دیگران، ۱۳۸۹: ۸). بودریار در کتاب نظام اشیاء بیان می‌کند که مصرف فقط ارضاء دسته‌ای از نیازهای زیستی نیست، بلکه متضمن نشانه‌ها و نمادهاست. او معتقد است باید مصرف را به‌عنوان روندی تلقی کرد که در آن خریدار یک قلم کالا از طریق به‌نمایش گذاشتن کالاهای خریداری‌شده، به‌طور فعالی مشغول تلاش برای خلق و حفظ یک حس هویت است. به‌عبارت‌دیگر، مردم حس هویت چه کسی بودن

یکی از صفات اخلاقی پسندیده در اسلام، ساده‌زیستی است. پیامبر گرامی (ص) و عالمان و دانشمندان مسلمان در طول تاریخ، ساده‌زیست بوده‌اند و آن را ارزش دانسته‌اند. هرچند ساده‌زیستی خود موضوعیت ندارد، بی‌گمان برای سعادت انسان جنبه طریقت دارد. ساده‌زیستی سبب فارغ شدن ذهن و قلب انسان از توجه به دنیا و ظواهر آن می‌شود و زمینه تعالی معنوی را در انسان فراهم می‌کند. نقطه مقابل ساده‌زیستی، تجمل‌گرایی است که حالات و صفات نکوهیده‌ای را در پی دارد. تجمل‌گرایی، ذهن انسان را از توجه به امور معنوی و هدف زندگی باز می‌دارد. در حکومت اسلامی که وظیفه به کمال رسانیدن انسان‌ها را برعهده دارد، هیچ چیزی نباید افراد را به تجمل‌گرایی و دل‌بستگی به دنیا تشویق کند. برابر اصل سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، «ایجاد محیط مساعد برای رشد فضایل اخلاقی براساس ایمان و تقوا و مبارزه با کلیه مظاهر فساد و تباهی» از وظایف دولت است. دولت نباید به هیچ سازمان، نهاد، رسانه یا حزبی اجازه دهد که «مظاهر فساد و تباهی» را ترویج کنند (سلطانی، ۱۳۸۴).



سیدمحمدجواد
قربی
کارشناس ارشد
علوم سیاسی



جریان‌شناسی اقتصاد مصرفی و سبک زندگی تجمل‌گرا در سدهٔ اخیر ۱. دورهٔ قاجاریه

نگارنده معتقد است برای تبیین بهتر ورود تجمل‌گرایی و فرهنگ مصرف‌گرایی به ایران، باید به نخستین رویارویی جامعهٔ ایرانی با دنیای به نسبت پیشرفتهٔ غرب و اروپا توجه کرد. براساس این نگرش، جنگ ایران و روس و شکست تلخ قوای نظامی ایران از ارتش پیشرفته و مجهز روس‌ها، سبب شد تا سیاست‌مداران، درباریان و طبقهٔ حاکم به عقب‌ماندگی ایران و پیشرفت‌های دولت‌های غربی در عرصه‌های مختلف پی ببرند. این شکست نظامی باعث شد تا جامعهٔ ایرانی به فکر بازسازی مملکت برآید و چارهٔ اساسی را در اخذ تجربه‌های غرب و اروپا ببیند. بعد از ورود عده‌ای از تحصیل کرده‌ها و درباریان به غرب برای اخذ علوم، صنایع و مهارت‌های پزشکی، این افراد با تحولات جدیدی روبه‌رو شدند که حیرت آن‌ها را برانگیخت. یکی از نکاتی که آن‌ها به‌عنوان ملاک پیشرفت و ترقی دریافتند، شیوه‌های خاصی از معاش و زیست جمعی بود که در نوع رفتار، معاشرت و آداب اجتماعی، پوشش و زندگی خصوصی نمایان بود. این دسته از افراد پس از بازگشت به ایران سعی کردند به تقلید از اروپاییان، سبک زندگی خود را تغییر دهند و به تبلیغ سبک زندگی غربی روی آوردند. در این میان، رفتار و منش آن‌ها با اقبال عمومی مواجه نشد و تنها عده‌ای از درباریان و روشن‌فکران سعی کردند با تقلید از سبک زندگی غربی خود را متمدن و

راه از طریق کالاهای خریداری شده، تولید می‌کنند. همچنین در کتاب جامعه‌نمایش این طور عنوان شده است که امروزه تمام زندگی جوامعی که در آن‌ها مناسبات مدرن تولید، حاکم است، به صورت انباشت بیکرانی از نمایش‌ها تجلی می‌یابد. بنابراین، مصرف را نیز باید در قالب جامعه‌نمایش تحلیل کرد که همه چیز در آن جامعه، کالا است و خود کالا نیز به‌عنوان باز نمود چیزهای دیگر ظاهر می‌شود (زادسر، ۱۳۹۳: ۱).

این مسائل در حالی صورت می‌گیرد که در فرهنگ اسلامی، در شیوهٔ زیست مسلمانان، تجمل‌گرایی و مصرف بی‌رویه جایگاهی ندارد و یکی از اصول تأکیدشده در آموزه‌های دینی، پرهیز از الگو قرار دادن بیگانگان و به‌ویژه، دشمنان جامعه اسلامی در زمینهٔ مصرف عمومی است. از این رو، الگوپذیری از بیگانگان در نوع و مقدار کالاهای مصرفی، از جنبه‌های گوناگون به جامعهٔ اسلامی زیان می‌رساند. از جنبهٔ اقتصادی، این کار بیشتر سبب ترویج مصرف کالاهای خارجی و بی‌توجهی به تولید ملی و کالاهای داخلی می‌شود که افزون بر خارج ساختن سرمایه از کشور، به تولید و اقتصاد ملی ضربه می‌زند. از جنبهٔ اجتماعی و فرهنگی نیز نوعی تبلیغ عملی و ترویج فرهنگ بیگانه و تهدیدی برای اصالت‌های فرهنگی و حتی دینی در جامعه به‌شمار می‌رود. به‌قین، الگوپذیری در مصرف، ناخواسته، الگوپذیری در اخلاق و رفتار را در پی خواهد داشت. (دهقان، ۱۳۸۸).

فرهپخته نشان دهند و به اصطلاح عامیانه، تافته جدا بافته باشند. عموم افراد جامعه در عصر مشروطه به دلیل داشتن گرایش‌های مذهبی و تعلقات ملی، روی خوش به فرهنگ تجملی غرب نشان ندادند و مقابل حرکت‌های تجددمآبانه درباریان مقاومت کردند.

به هر حال، در این دوره، برخی افراد طبقه مرفه، از لباس‌ها، ظروف مصرفی و وسایل زندگی غربی استفاده کردند و در حد امکان، سعی کردند در شکل و شمایل خود تغییراتی به سبک اروپایی‌ها ایجاد کنند؛ مثلاً از کلاه‌فرنگی، کت و شلوار، پاپون و... استفاده می‌کردند. این جریان در دوره قاجاریه، به همین طیف محدود، محدود بود و نتوانست بر جریان مصرفی جامعه و سبک زندگی اسلامی ایرانی مردم تأثیر چندانی بگذارد.

۲. دوره پهلوی

اما این روند در عهد پهلوی و حکومت رضاشاه شتاب بیشتری یافت؛ زیرا در این دوره طیف بسیاری از تحصیلکرده‌ها با افکار غربی وارد ایران شدند و مراوده‌های ایرانیان با کشورهای دیگر افزایش یافت. در عین حال، رضاشاه سیاست تجددگرایی را دنبال می‌کرد و در این مسیر با پیروی از سیاست‌های کشورهای اروپایی و حکومت ترکیه سعی کرد تا ایران را به اصطلاح پیشرفته و متمدن سازد.

در دوران حکومت پهلوی‌ها در ایران، تجمل‌گرایی و سبک زندگی غربی در ایران رواج یافت، به گونه‌ای که برای برپایی جشن‌های متنوع در این عصر، خیلی از کالاها و محصولات از کشورهای غربی وارد می‌شد. گل و شیرینی، ظروف پذیرایی، قاشق و چنگال، مواد غذایی، فرش و تابلوها، نوشیدنی‌های متنوع و... از کشورهای اروپایی نظیر هلند، انگلیس و آمریکا وارد ایران می‌شد. تلاش‌های زیادی از سوی رضاشاه برای غربی کردن ایران صورت گرفت که نقطه اوج آن را می‌توان در کشف حجاب بانوان مشاهده کرد. تبعیت از نوع پوشش و آرایش غربی در میان جامعه مسلمان ایران، نه تنها تبعات فرهنگی و سیاسی متعددی داشت، بلکه تبعات اقتصادی زیادی را برای جامعه ایران به همراه آورد؛ زیرا کشف حجاب زنان ایرانی سبب شد تا زنان برای سبک جدید پوشش خود به لباس‌های جدید و وسایل آرایشی نیاز پیدا کنند و همین نیاز باعث شد تا هزینه زیادی صرف واردات وسایل آرایشی و بهداشتی به ایران شود و اقتصاد مصرفی نمایان شد.

به هر روی، تلاش‌های پهلوی پدر و پسر در ایران موجب شد تا سبک زندگی در جامعه ایرانی تا حدودی دستخوش تغییرات شود و تبلیغات تلویزیونی با رواج مدرگرایی، مصرف‌زدگی و تجمل‌گرایی میان اقشار مختلف جامعه بر این مسئله تأثیر زیادی گذاشت. به علت انجام دادن چنین فعالیت‌هایی، مصرف کالاهای لوکس و تجملی و لوازم آرایشی افزایش یافت و نوعی دگردیسی در سبک زندگی ایرانی به وجود آمد. البته باید توجه کرد که طیف مذهبی و عموم مردم در مقابل این جریان اجباری ایستادگی نشان دادند و از فرهنگ اسلامی و شیوه زیست ایرانی خود صیانت کردند.

در سایه چنین تحولاتی در عصر پهلوی، سبک پوشش طبقه متوسط و بالای جامعه تغییر یافت. از این رو، برخلاف دوره قاجاریه که طبقات درباری و رو به بالا به سمت تحول در سبک زندگی و شیوه معاش تجملی سوق یافتند، در دوره پهلوی، طبقه متوسط به این جرگه اضافه شدند؛ زیرا طبقه متوسط را کارمندان، تجار و مکاسب اداری تشکیل می‌دادند و از آنجایی که در ارتباط با دولت و حاکمیت بودند، به دو دلیل تغییر سبک زندگی و روی آوردن به مصرف‌گرایی را پذیرفتند. اول اینکه تعامل و معاشرت با طبقه بالای جامعه و حاکمان باعث شد آن‌ها از منش و سبک زندگی آن‌ها تقلید کنند. دوم اینکه با وجود شرایط و مقررات حکومتی و اداری، آن‌ها مجبور به رعایت

برخی ضوابط، مانند پوشیدن لباس رسمی اداره‌ها (کت و شلوار) بودند و برای از دست ندادن جایگاه خویش، مجبور به تبعیت از فرهنگ درباری شدند.

۳. پس از پیروزی انقلاب اسلامی

۱.۳. دوران تثبیت نظام و جنگ تحمیلی: با پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷، سیاست‌های فرهنگی و اقتصادی رژیم پهلوی از میان برداشته شد و با رهبری امام خمینی (ره)، تلاش شد تا مظاهر فرهنگ غربی و سبک زندگی اروپایی از جامعه ایرانی زدوده شود. فعالیت نهادهای انقلابی و فرهنگی در این زمینه مفید بود و بسیاری از شیوه‌های زندگی غربی تغییر کرد و سعی شد با سیاست‌گذاری‌های مناسب، مردم مسلمان ایران با رسوم و سنن اسلامی ایرانی خود زندگی کنند. از جمله این رسوم، ساده‌زیستی، پرهیز از تجمل‌گرایی و اعتدال در مصرف است. امام خمینی (ره) بارها در رهنمودهای خود به این موضوع اشاره کرده و مسئولان و مردم را به دوری از تجمل‌گرایی، اشرافیت و تشریفات زدگی تشویق می‌کردند؛ زیرا این مؤلفه‌ها را آسیبی جدی برای انقلاب اسلامی و جامعه ایرانی می‌دانستند.

به عنوان مثال، در یکی از فرمایش‌های خویش چنین می‌فرماید: «مسئولین نظام و مدیران جمهوری اسلامی ایران، می‌بایستی با حفظ مشی ساده‌زیستی و پرهیز از اشرافی‌گری و تجمل‌گرایی و تشریفات زدگی، اعتبار و اعتماد مدیریتی نظام را در میان مردم حفظ کنند» (امام خمینی، ۱۳۸۲: ۱۳۹).

با وجود این تلاش‌ها، تجمل‌گرایی و مصرف‌زدگی بعد از انقلاب اسلامی به دلیل ریشه‌هایی که در رژیم سابق ایجاد شده بود، همچنان ادامه یافت؛ ولی از سرعت این روند کاسته شد. به عنوان مثال، شهید محمدجواد باهنر در کتاب مباحتی پیرامون انقلاب اسلامی به این موضوع اشاره کردند و معتقد بودند مصرف‌گرایی، تشریفات غیر ضروری و تجمل‌گرایی از آفت‌های اقتصادی و فرهنگی بعد از انقلاب اسلامی است و باید انقلابی فرهنگی برای حل این مشکلات انجام داد و با اصلاح فرهنگ مصرف، ریشه تجمل‌گرایی و مصرف‌گرایی افراطی را حل کرد. ایشان به صورت نمونه به مصرف‌گرایی در دارو، تجمل‌گرایی در مهمانی‌ها و تشریفات در عروسی‌ها اشاره می‌کنند (باهنر، ۱۳۷۱: ۳۳۲-۳۳۰).

در دوران جنگ تحمیلی و تحریم ایران توسط بسیاری از کشورهای حامی رژیم بعثی عراق و غرب، خیلی از کالاهای لوکس و تجملی، به علت این تحریم‌ها وارد ایران نشد و طیف وسیعی از مردم درگیر این جنگ هشت‌ساله شدند و با توجه به افزایش روحیات ارزشی در میان مردم، تجمل و مصرف افراطی در جامعه کاهش یافت و بیشتر مردم سعی می‌کردند به جای هزینه کردن برای مصرف کالاهای لوکس و تجملی، درآمد خود را صرف آبادانی و کمک به نظام سیاسی در مسیر مدیریت تحولات نظامی و اقتصادی کنند. همین وضعیت، زمینه‌ساز وفای ملی در مسیر تعالی کشور شد و بسیاری از منیت‌ها و منویات مادی و مصرفی در عرصه زندگی شخصی، جای خود را به اهداف متعالی و ارزش‌های ملی داد. از این رو، در این هشت سال، جریان مصرفی کشور تأثیر منفی زیادی نپذیرفت و روند مصرف‌گرایی شتاب و فزونی نیافت؛ اما روی کار آمدن کارگزاران و تکنوکرات‌ها در مسیر سازندگی کشور، روند جدیدی را در عرصه سبک زندگی مردم ایران به وجود آورد.

۲.۳. دوران سازندگی: دوران ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی با عنوان «دوران سازندگی» و با اجرای «سیاست تعدیل» برای همه شناخته شده است. سیاست تعدیل در دهه هشتاد میلادی از سوی صندوق بین‌المللی پول برای کشورهای متقاضی وام و در پی بحران بازپرداخت بدهی‌ها از

کشف حجاب زنان ایرانی سبب شد تا زنان برای سبک جدید پوشش خود نیاز به لباس‌های جدید و وسایل آرایشی داشته باشند و همین نیاز باعث شد تا هزینه زیادی صرف واردات وسایل آرایشی و بهداشتی به ایران شود و اقتصاد مصرفی نمایان شد.

سوی کشورهای بدهکار، عمدتاً کشورهای توسعه‌نیافته و با هدف تضمین بازپرداخت بدهی‌ها همراه با سود آن‌ها تدوین و بر این کشورها تحمیل می‌شد. این خاستگاه تاریخی برنامه‌تعدیل که در حقیقت در راستای تأمین منافع سرمایه‌داران بین‌المللی غربی است، با خاستگاه نظری غربی، یعنی اقتصاد نئو کلاسیک مبتنی بر فلسفه اصالت فرد و حداکثرسازی سود فردی است، بر جوامع توسعه‌نیافته تحمیل شد.

بر این مبنای فرد بر اساس سود شخصی خود چنان رفتار می‌کند که جامعه نفع می‌برد و نقش دولت تنها تسهیل روابط اقتصادی و تضمین مالکیت‌هاست و نظارت و دخالت دولت باید به کم‌ترین حد ممکن برسد. در این وضعیت، فرد سرمایه‌دار با انباشت سرمایه، چرخ‌های توسعه را به گردش درمی‌آورد و برای رسیدن به سود هر چه بیشتر، کشور را پیش می‌برد.

از لوازم این روند، افزایش نابرابری و فقر است؛ یعنی ثروتمندتر شدن سرمایه‌داران و فقیرتر شدن طبقات ضعیف. تعدیل، دو سیاست اجرایی داشت. یکی آزادسازی تجارت بود که به‌منظور تشویق سرمایه‌داران به تولید کالاهای صادراتی انجام شد و دوم کاهش ارزش پول ملی که به‌منظور افزایش روند صادرات و کاهش تقاضای واردات صورت گرفت. اما نتیجه حقیقی این دو سیاست از یک سو، افزایش واردات و نیز انفجار تبلیغات اقتصادی برای فروش کالاهای وارداتی و تولیدات داخلی بود و از سوی دیگر، افزایش کمرشکن تورم که در کنار حذف یارانه‌ها و سایر اصلاحات و سیاست‌های اقتصادی به تشدید فقر و نابرابری در دوران سازندگی انجامید. این سیاست تحولات نهاد دین در انقلاب اسلامی را دچار فرسایش کرد و اقتصاد استکباری از نوع سرمایه‌داری آن را که در رژیم گذشته در ایران نهادینه شده بود، تداوم بخشید و گسترش داد. آفت بزرگ تعدیل اقتصادی در دوران سازندگی که در نهایت، به یکی از عوامل بسیار مهم ناکامی آن تبدیل شد، افزایش مصرف در بخش عمومی و خصوصی بود. در این موقعیت، عموم مردم، به‌ویژه نسل جوان که بار مسائل اقتصادی چشم‌انداز روشنی از آینده به آن‌ها نمی‌نمود، از مشاهده تضاد میان هنجارهای نهادمند با هنجارهای عالی انقلاب متحیر شده بودند و در جست‌وجوی امیدی تازه برآمدند.

۳۳. دوران اصلاحات: در ادامه و با روی کار آمدن دولت اصلاحات، شعار یا برنامه «توسعه سیاسی و آزادی» مطرح شد که توسعه سیاسی را ضرورتی برای توسعه اقتصادی می‌دانست. نظریه توسعه سیاسی که مفهوم کلیدی آن جامعه مدنی است، برآمده از اندیشه‌های سیاسی لیبرالی بود و متمم یا ملازمی برای اقتصاد سرمایه‌داری محسوب می‌شد. جامعه مدنی با اینکه از ویژگی‌های مثبتی برخوردار است؛ اما چون ربط آن با نهاد دین به‌خوبی تبیین نشده بود و در رابطه با هنجارهای نهادمند دگرگونی نیافته در انقلاب توصیف می‌شد، به‌ویژه اینکه به‌عنوان ضرورتی برای توسعه اقتصادی مدنظر قرار می‌گرفت، بیش از هر چیز طرحی لیبرالیستی برای تکمیل نظام سرمایه‌داری به شمار می‌آمد. چنان که بعضی خرداد ۱۳۷۶ را حرکت طبقه متوسط برای رسیدن به جامعه دموکراتیک دانسته‌اند.

در پس زمینه فرهنگی تعدیل اقتصادی و توسعه سیاسی، نظریه پلورالیسم فرهنگی و دینی شکل گرفت. سیاست تعدیل، اقتصاد و معیشت مردم را از دین دور ساخت و با تشدید نابرابری و فقر و انفجار تبلیغات و مصرف‌زدگی و تجمل‌گرایی روح دین و معنویت را از معیشت بیرون کرد. در ادامه این روند که بر اساس نظریه‌های وارداتی انجام می‌شد، توسعه سیاسی در عمل و عینیت، دین را از سیاست جدا کرد و چنان که از مفهوم جامعه مدنی برمی‌آید، با پلورالیسم سیاسی گامی بلند به‌سوی تکررگرایی دینی برداشته شد. نتیجه این روند این بود که امروز با اینکه مردم متدین هستند و طبق آمار و تحقیقات بسیار، اهل نماز، روزه، حج، زیارت و... هستند، در عرصه فرهنگ عمومی کشور شاخص‌های دیگری مشهود است. برای مثال، بی‌حجابی، مدگرایی و استفاده افراطی از لباس‌هایی که ضابطه‌های اسلامی در آن‌ها رعایت نشده است، تجمل‌گرایی، رواج موسیقی و مواردی از این قبیل شایع شده است.

این‌ها نشان می‌دهند که فرهنگ عمومی در بعضی از زمینه‌ها از فرهنگ دینی فاصله گرفته و با آنچه نهادهای اقتصادی و سیاسی بر مردم تحمیل کرده بودند، منطبق شده است (سیف، ۱۳۸۴).

رهبر معظم انقلاب در یکی از بیانات خود در سال ۷۸ درباره تأثیر عمل مسئولان در رابطه با ترویج زندگی اشرافی‌گری بر سطح جامعه این چنین تذکر می‌دهند:

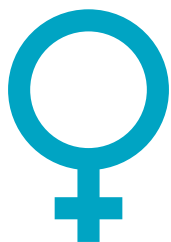
«سال‌هاست که بنده درباره زندگی تشریفاتی مکرر تذکر می‌دهم. این دو جنبه دارد، یک جنبه از لحاظ اصل پابندی به تجملات و تشریفات است که این بد و دور از شأن انسان والاست؛ لیکن جنبه دومی دارد که اهمیتش کمتر از جنبه اول نیست و آن انعکاس تجمل در زندگی مردم است. بعضی‌ها از این غفلت می‌کنند. وقتی شما جلوی چشم مردم، وضع اتاقی و دفتر و محیط کار و محیط زندگی را آن‌چنانی می‌کنید، این یک درس عملی است و هر کسی این را می‌بیند، بر او اثر می‌گذارد.» (بیانات مقام معظم رهبری در دیدار کارگزاران نظام، ۱۳۸۷/۱۰/۴).

بنابراین، دولت سازندگی و پس از آن اصلاحات، با دنباله‌روی از روحیه تجمل‌گرایی در سطح حکومتی، موجب تغییر گام‌به‌گام سبک زندگی افراد جامعه به سمت مصرف‌زدگی و اشرافی‌گری شدند، همان گونه که در عمل نیز در الگوی زندگی جامعه ایرانی چنین تغییراتی به‌وضوح مشاهده می‌شد. چنین اتفاقی با پذیرش رفاه و آسایش در دیدگاه اسلام هم‌خوانی نداشت؛ زیرا روحیه تجمل‌گرایی به ایجاد نیازهای کاذب یا غیرواقعی و البته غیر معقول می‌انجامد که با افزایش صحیح و متناسب رفاه و ارتقای سطح زندگی عموم جامعه ارتباط و خویشاوندی ندارد.

۴۳. دولت نهم و دهم: روند چنین تحولاتی به اندازه‌ای بود که روی کار آمدن دولت آقای احمدی‌نژاد با شعارهای عدالت‌گرایی و ساده‌زیستی هم نتوانست بر شتاب مصرف‌گرایی و تجمل‌گرایی جامعه ایرانی تأثیر زیادی بگذارد و روند روبه‌رشد اقتصاد مصرفی در دهه هفتاد همچنان شتابان ادامه یافت. رشد شبکه‌های ماهواره‌ای ضد ایرانی و اسلامی، گسترش کالاهای لوکس در جامعه ایرانی، رواج فرهنگ مصرفی، پدیده چشم و هم چشمی، تقلید از سبک زندگی غربی و مکدونالیستی، تجمل‌گرایی برخی کارگزاران و مردم و عواملی از این دست، سبب شد تا سبک زندگی اسلامی از دهه هفتاد تاکنون با آسیب‌های بسیار جدی مواجه شود، به گونه‌ای که مشکلات فرهنگی، سیاسی و اقتصادی زیادی به‌دنبال آورده و حتی سلامت جسمی و روانی بسیاری از شهروندان ایرانی را نیز تهدید کرده است. البته نا کارآمدی برنامه‌ها و سیاست‌گذاری‌های فرهنگی، نداشتن ضمانت اجرایی برنامه‌ریزی‌های فرهنگی، بی‌توجهی برخی مسئولان به فرهنگ اسلامی ایرانی در حوزه سبک زندگی و فرهنگ مصرفی، روند جهانی‌سازی فرهنگی، شبکه‌های ماهواره‌ای و بسیاری از متغیرهای دیگر بر روند تزلزل در سبک زندگی دینی ایرانیان تأثیر گذاشته است.

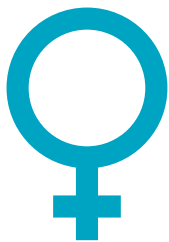
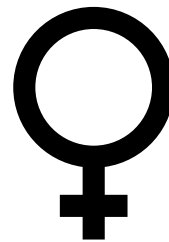
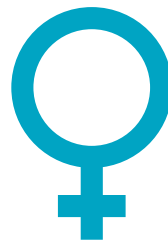
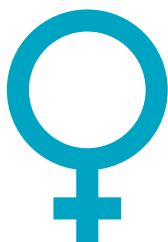
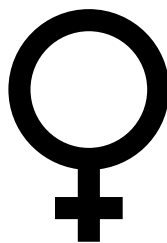
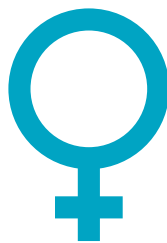
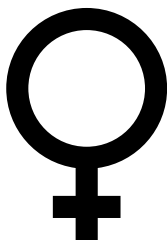
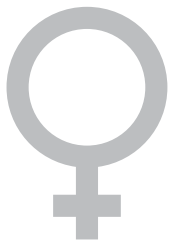
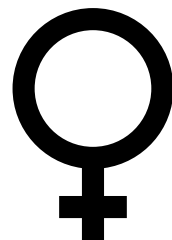
منابع

- زادسر، زینب (۱۳۹۳): زنان، مصرف و سبک زندگی، مرکز تحقیقات زن و خانواده. موحه، مجید و دیگران (۱۳۸۹): «رسانه، جنسیت و مصرف‌گرایی»، فصلنامه مطالعات راهبردی زنان، سال دوازدهم، شماره ۴۷.
- سیف، حمیدرضا (۱۳۸۴): انقلاب اسلامی و نسل سوم، ویژه نامه انقلاب اسلامی، سال چهارم، بهمن، شماره ۱۱.
- سلطانی، مرتضی (۱۳۸۴): اخلاق تبلیغات بازرگانی، قم، انتشارات مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران.
- دهقان، محمدصادق (۱۳۸۸): باید و نبایدهای مصرف، قم، انتشارات مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران.
- امام‌خمینی (ره) (۱۳۸۳): آفت‌ها و آسیب‌های انقلاب اسلامی از دیدگاه حضرت امام‌خمینی (ره)، تهران، مؤسسه فرهنگی قدر ولایت.
- باهنر، محمدجواد (۱۳۷۱): مباحثی پیرامون فرهنگ انقلاب اسلامی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- بیانات مقام معظم رهبری در دیدار کارگزاران نظام، ۱۳۸۷/۱۰/۴.



گهواره‌ها در حرکت اند

زن، خانواده و کارکردهای تربیتی در ارتباط با سبک زندگی



خانواده مهد پرورش انسان و جایگاه شکل‌گیری خلق و خوی اوست. در خصوص اهمیت، شأن، نقش و کارکردهای خانواده آن قدر گفته‌اند و شنیده‌ایم و خوانده‌ایم که بازگویی آن‌ها، تکرار مکررات و شاید موجب مکدر شدن خاطر خوانندگان خواهد بود. اما آن مقدار که به موضوع سبک زندگی ارتباط دارد، خانواده به دلیل کارکرد تربیتی و انسان‌سازی خود، از جایگاهی محوری برخوردار است و می‌تواند در این عرصه، تأثیر مستقیم و جدی داشته باشد.

جدای از آنکه هر یک از اعضای خانواده به‌تنهایی به‌نوعی درگیر مسئله سبک زندگی است و این درگیری با نقش‌های خانوادگی او گره خورده است، خود خانواده از آن حیث که جمعی از افراد را در پیوندی خاص گرد هم آورده، با این مسئله نسبتی ویژه دارد و اعضای خانواده من حیث‌المجموع، در سبک زندگی خود و یکدیگر اثر می‌گذارند و از آن اثر می‌پذیرند؛ همچنان که در نحوه زندگی دیگر بخش‌های جامعه نیز اثرگذارند و اساساً برخی بخش‌ها مانند نهاد آموزش و پرورش را خانواده‌ها شکل می‌دهند. در این میان، جنس مؤنث و نقش زنانه و مادرانه‌ او، همچنان که در سایر مباحث مرتبط با خانواده نقش محوری و کلیدی دارد، در بحث سبک زندگی نیز نقش‌آفرینی اصلی را به‌عهده دارد. کودکان نیز به‌مثابه عضو وجود یافته در بطن خانواده، که تمامی شخصیت و هویت آنان در این نهاد بنیادین شکل می‌گیرد، موضوعیت ویژه پیدا می‌کنند. مباحثی از قبیل اقتصاد و آموزش و فرهنگ هم با این نهاد اجتماعی ارتباطی عمیق دارند و مجموع این‌ها، سبک زندگی فردی و جمعی افراد یک جامعه را رقم می‌زنند.

گفت وگوا
حجت الاسلام
زیبایی نژاد

مدرنیته ذاتاً با خانواده قابل جمع نیست

بررسی وضعیت نهاد خانواده
در بستر سبک زندگی جدید



تحصیلات خود را از شیراز شروع کرد و به حوزه علمیه قم رسید. در مدارس مختلفی درس خوانده و شاگرد بزرگانی همچون حضرات آیات وحید خراسانی و جواد تبریزی بوده است. در ده‌ها سمینار و همایش و میزگرد شرکت کرده و دوره‌های آموزشی با موضوع مباحث زنان برای طلاب، دانشجویان، اساتید حوزه و دانشگاه و اعضای نهادهای تخصصی زنان داشته و با شورای عالی انقلاب فرهنگی و پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی همکاری کرده است. از سال ۷۷ تاکنون مسئول دفتر مطالعات و تحقیقات زنان وابسته به مرکز مدیریت حوزه علمیه خواهران بوده و در دوره‌ای، نماینده حوزه علمیه در کارگروه ملی خانواده و عضو شورای سیاست‌گذاری حوزه‌های علمیه خواهران نیز بوده است. مطالعاتی هم در حوزه تاریخ و کلام مسیحیت دارد که نتیجه آن دو جلد کتاب است. کتاب‌های «درآمدی بر نظام شخصیت زن در اسلام»، «تازه‌های اندیشه (فمینیسم)»، «فمینیسم و دانش‌های فمینیستی»، «هویت و نقش‌های جنسیتی»، «خانواده، جنسیت و نظام تربیتی رسمی» و «تحلیلی بر مهم‌ترین مسائل زن و خانواده در ایران» حاصل پژوهش‌های اوست. با تخصصی که حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر محمدرضا زبیبی نژاد در حوزه زنان و خانواده دارد، فرصتی از ایشان گرفتیم تا گفت‌وگویی درباره خانواده و نسبت و ارتباط آن با سبک زندگی داشته باشیم. در این گفت‌وگو، آقای زبیبی نژاد به آسیب‌شناسی وضعیت کنونی خانواده ایرانی و شکاف نسلی و مشکلات هنجاری درون خانواده پرداخته و ردپای سبک زندگی مدرن را در خانه‌های ما کاویده است.

به نظر شما، خانواده در ایران در حال تضعیف شدن است؟ در صورت موافقت با این گزاره، نشانه‌های تضعیف‌شدگی این نهاد از نظر شما کدام‌اند؟

به نظر بنده، اگرچه فرض تضعیف شدن نهاد خانواده با واقعیت جامعه ایران مطابقت دارد، اما باید توجه داشت که بخشی از این تضعیف‌شدگی، ضرورت دنیای جدید است. مدرنیته ذاتاً با خانواده قابل جمع نیست و نهادهایی که مدرنیته بنا می‌کند، در تعارض با نهاد خانواده قرار دارند. اگر بخواهیم نشانه‌های این تضعیف‌شدگی را بررسی کنیم، باید عرض کنم که اولین نشانه و مصداق تضعیف شدن خانواده در ایران، از بین رفتن یا کم‌رنگ شدن اقتدار خانواده به معنای کاسته شدن از قدرت خانواده در حل و فصل مشکلات و مسائل اعضای خانواده است. به نظر بنده، خانواده مقتدر خانواده‌ای است که مسائل و مشکلات و بحران‌های اعضای خود را در درون خود حل و فصل نماید و اگر اعضا در مسائل روزمره زندگی، از خانواده خود حمایت‌های لازم را دریافت نکرده و به بیرون از خانواده چشم داشته باشند، خانواده تضعیف شده است.

به‌عنوان مثال، در بحث ازدواج، قبلاً خانواده برای فرزندان خود، شرایط ازدواج را فراهم کرده و نقش مشورتی و حمایتی خود را ایفا می‌کرد، اما امروزه این کارکرد توسط مراکز همسرپایی و مشاوره‌های خانوادگی صورت می‌گیرد. یا در بحث طلاق، قبلاً خانواده گسترده و ریش‌سفیدان فامیل، حل و فصل مسائل زوجین را انجام می‌دادند، اما امروزه این وظیفه بر عهده دادگاه‌های خانواده و مراکز مشاوره گذاشته شده است.

نشانه و مصداق دیگری که می‌توان گفت براساس آن، خانواده در حال تضعیف شدن است، مختل شدن روابط طولی در خانواده و به تعبیری، همان شکاف نسلی است. این واقعیت که خانواده ایرانی توانسته است ارزش‌های نسلی خود را بازتولید نماید و والدین در انتقال مفاهیم و درونی‌سازی هنجارهای نسل خود به فرزندان با مشکل مواجه هستند، یکی دیگر از مصادیق تضعیف خانواده در جامعه ایرانی به‌شمار می‌رود.

دیگر مصداق این واقعیت، وجود تفاوت در ذهنیت‌های فرزندان با والدین در برخی از مفاهیم است. امروزه در خانواده‌ها مشاهده می‌شود که اشتراک و توافق بین الازدهانی میان والدین و فرزندان، در تعریف مفاهیم و تحدید آن‌ها وجود ندارد و مفاهیمی که در ذهن والدین مثبت تلقی می‌شود، در ذهن فرزندان دارای بار منفی است. نمونه آن تلقی والدین از محبت و دلسوزی نسبت به فرزند است که با توصیه و نصیحت بروز می‌یابد و همین مقوله نزد فرزندان، حمل بر دخالت در زندگی آنان می‌گردد. این مقوله نیز یکی دیگر از مصادیق تضعیف خانواده است.

ضعف در بازتولید خانواده ایرانی و نبود دغدغه ازدواج در میان جوانان، از دیگر نمودهای این تضعیف‌شدگی به نظر می‌رسد. امروزه جوانان مانند گذشته هویت خود را با ازدواج کردن و تشکیل خانواده پیوند نمی‌زنند و دغدغه‌ها و مسائل دیگری برای آنان دارای اهمیت و اولویت است.

از دیگر مصادیق تضعیف‌شدگی خانواده در جامعه ایران، کم‌رنگ شدن صله رحم و روابط مؤثر خانوادگی و طایفه‌ای است که باعث شده است امروزه خیلی از فرزندان خانواده، به جز فامیل نزدیک و درجه یک، خیلی از فامیل‌های دور را شناسند.

یکی دیگر از مصادیق تضعیف نهاد خانواده در ایران، از بین رفتن یا کم‌رنگ شدن مرجعیت تربیتی والدین و تحت‌الشعاع قرار گرفتن نقش و توانمندی آنان در ذیل سایه نظام آموزشی رسمی و غیررسمی است. تضعیف اقتدار پدر در خانه نیز نمود دیگری برای ادعای تضعیف‌شدگی نهاد خانواده در ایران است. نقش پدری و جایگاه آن در اعمال تربیت و ولایت در خانواده و فرزندان امروزه تحت‌الشعاع اقتدار زنانه در خانه و توجه بیشتر فرزندان به مادر قرار گرفته است. این مقوله می‌تواند به نوعی یک آسیب تلقی گردد.

با فرض تضعیف شدن نهاد خانواده در ایران، مهم‌ترین علل و زمینه‌های این وضعیت چیست؟

یکی از مهم‌ترین علل و زمینه‌های روند تضعیف خانواده در ایران، غلبه عقلانیت فردگرا بر عقلانیت خانوادگرا یا جمع‌گرا در دنیای امروز است. گسترش ادبیات فردگرایی ناشی از تحولات ارزشی جامعه در حال گذار ایران، باعث گرایش کمتر افراد به خانواده و کم‌رنگ شدن پابندی آنان به ارزش‌های خانواده‌گرا شده است. افراد در دنیای مدرن، به دنبال منافع و لذات شخصی و فردی خویش هستند و نسبت به حمایت از ارزش‌های جمعی و خانواده‌گرا تمایل کمتری دارند. عامل دیگری که باعث تضعیف نهاد خانواده در ایران شده است، اختلال در هویت جنسی زن و مرد است. زنان و مردان در جامعه امروز، به تبع تحولات ارزشی دنیای مدرن و نیز عوامل اجتماعی دیگر، به بازخوانی هویت جنسیتی خویش اقدام نموده و کمتر از گذشته، خود را با خانواده و وظایف خانوادگی خویش تعریف می‌کنند. مادری، همسری و ایفای نقش‌های درون‌خانه دیگر برای زنان همچون گذشته ارزش محسوب نمی‌شود و آنان برای کسب هویت جدید خویش، به بازار کار و تحصیل و فعالیت‌های اجتماعی پناه برده‌اند. این روند تحول هویت جنسیتی بانوان به تغییرات اساسی در خانواده منجر گردیده است. تحولات مشابهی در هویت جنسیتی مردان مشاهده می‌شود و آنان نیز کمتر از

گذشته تمایل به ایفای نقش‌های خانوادگی نظیر سرپرستی و نان‌آوری دارند و می‌خواهند که همسرانشان نیز در این امور مشارکت داشته باشند.

تأثیر ساختارهای اداری و اجتماعی معارض با نهاد خانواده در ایران را نیز نباید در این زمینه نادیده گرفت. در حال حاضر، ساختار اداری سازمان‌ها و نهادهای دولتی، که زنان بخش مهمی از کارکنان آن‌ها را تشکیل می‌دهند، با ارزش‌های خانواده‌گرا همخوان نیستند و زنان را برای ایفای دو نقش هم‌زمان با مشکل روبه‌رو می‌سازند. لذا فشار مضاعف ناشی از ایفای دو نقش خانگی و اجتماعی به‌صورت هم‌زمان برای زنان، باعث می‌شود که آنان دست به انتخاب میان یکی از این دو نقش بزنند و از آنجا که تحولات ارزشی دنیای مدرن زنان را به ترجیح نقش اجتماعی خود نسبت به وظایف خانوادگی تشویق می‌کند و کار بیرون از خانه به دلیل درآمدزایی بودن مهم‌تر تلقی می‌شود، زنان تمایل خود را نسبت به خانواده از دست می‌دهند.

تأثیر بازنمایی رسانه‌ها از خانواده نیز در این زمینه قابل توجه است. خانواده کم‌جمعیت و هسته‌ای، بی‌برنامه و بی‌نظم، دچار شکاف نسلی و بی‌تدبیر در مدیریت مشکلات خویش، خیانت‌های زناشویی و... تصویر غالب رسانه‌های امروز، اعم از ماهواره و تلویزیون، از خانواده است. لذا بدیهی است که این نوع بازنمایی از خانواده بر روند تضعیف این نهاد، تأثیر بسزایی دارد.

علت مهم دیگری که تضعیف نهاد خانواده در ایران را توضیح خواهد داد، بزرگ شدن و افزایش اقتدار دولت مدرن در جامعه امروز ایران است. دولت مدرن مقتدر امروزه بخش مهمی از کارکردهای خانواده را از آن سلب کرده و روزبه‌روز در این عرصه به پیش می‌رود. این مقوله باعث کاهش اقتدار خانواده و بی‌کار کردن این نهاد در جامعه امروز گردیده و به همین دلیل، جایگاه و اهمیت خود را نزد افراد از دست داده است. در این شرایطی که کارکردهای مهم خانواده را دولت ایفا می‌کند و خانواده در ابتدایی‌ترین نقش‌های خود نیز از دولت انتظار دارد، افراد نیاز کمتری به تشکیل خانواده و پایبندی به آن می‌بینند.

شاید بتوان گفت در مجموع، تغییر در سبک زندگی ما و به‌طور خاص، غربی شدن سبک زندگی ما، به تضعیف نهاد خانواده منجر شده است. ارزیابی شما از این مسئله چیست؟

بله، همین‌طور است. این تحولات محصول دو اتفاق ویژه است. اتفاق اول رسانه‌ای شدن خانواده و به وجود آمدن مفهومی به نام «خانواده رسانه‌ای» است. خانواده رسانه‌ای، خانواده‌ای است که وجود خارجی ندارد، اما توسط رسانه‌ها «بازنمایی» می‌شود. در اینجا، رسانه با نادیده گرفتن تنوعات اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی، الگویی را به‌منزله الگوی مرجع به خانواده‌ها ارائه می‌دهد که نمایانده قشر متوسط و مرفه جامعه است و سبب می‌شود تا انتظارات اقتصادی خاص در قشرهای مختلف شکل گیرد و الگوی تولید، توزیع و مصرف در خانواده ایرانی تغییر کند. شاید بتوان مهم‌ترین ویژگی موجود در الگوی رسانه‌ای خانواده را غیربومی بودن آن دانست. رسانه گروه‌هایی را گروه مرجع و پیام‌فرست برای مخاطبان معرفی می‌کند که نه صلاحیت اخلاقی دارند و نه نمایش‌دهنده فرهنگ دینی و ملی‌اند.

برای مثال، زندگی در خانواده ایرانی دو دوره دارد. دوره اول دوره روابط شورانگیز جنسی است و دوره دوم آغاز زمان پختگی و عقلانیت در زندگی که زوجین با ورود به دوره دوم، انتظار رفتاری منطقی و مبتنی بر عاطفه از یکدیگر دارند و گذار به دوره دوم را طبیعی و لازم می‌دانند. در غرب جدید اما زوجین در پی رابطه‌ای گرم و پر شورند و عادی شدن رابطه را به معنای سردی و علامت بی‌بازی می‌دانند. ترویج الگوهای غربی، این پیام‌دار برای زوج‌های ایرانی داشته است که ورود به مرحله دوم را علامت سردی و زمینه‌نا سازگاری تلقی می‌کنند. اتفاق دوم «عرفی شدن خانواده» است. قراین مختلف نشان‌دهنده این است که خانواده به‌تدریج از شریعت دور می‌شود و به سمت دین معنوی حرکت می‌کند که آثار خود را صرفاً در رابطه فرد با خداوند نشان می‌دهد؛ به این معنا که تأثیر دین در تصمیم‌گیری‌های خانواده و اعضا به‌تدریج کاهش می‌یابد. برخی بررسی‌های میدانی نشان داده‌اند که جوانان ترس از مشکلات و سختی‌های پس از ازدواج

را مانع ازدواج می‌دانند، اما مجردها به‌گونه‌ای معنادار بیش از متأهلان ترس را مانع شمرده‌اند. بنابراین می‌توان دریافت که ترس از مشکلات برای جوانان، بزرگ‌نمایی شده و بیش از حد واقعی، مانع ازدواج می‌شود و مفاهیم دینی از جمله توکل و امید و آموزه‌هایی که جوانان را به ازدواج بدون ترس از تنگدستی فرامی‌خوانند، نتوانسته‌اند به آنان انگیزه دهند.

کاهش اطاعت‌پذیری فرزندان از والدین، کاهش ارتباطات رحمی، کاهش مسئولیت‌پذیری سرپرست خانواده و همچنین تمکین همسر، سهل‌انگاری خانواده در تربیت اعتقادی و رفتاری فرزندان، کاهش اهتمام به کسب درآمد از راه‌های حلال، کم‌رنگ شدن حریم‌ها در روابط دوستانه و طایفه‌ای، افزایش روابط دختر و پسر در زمان نامزدی بدون عقد و مواردی از این دست، نشانه‌هایی از این تغییرند.

در سال‌های اخیر، با پدیده‌ای روبه‌رویم که گرچه بسیار اندک است، احتمال افزایش آن بعید نیست. مواردی از هم‌زیستی‌های بدون ازدواج گزارش می‌شود که در آن، دو طرف در قبال هم احساس تعهد می‌کنند اما نوعی هم‌زیستی نامشروع است که جهات عاطفی در آن پررنگ به نظر می‌رسد. نامشروع بودن این هم‌زیستی‌ها، دسترسی به اطلاعات و آمار تفصیلی را مشکل می‌سازد، اما می‌توان حدس زد که آسیب‌ها و پیامدهای این هم‌زیستی‌ها در جامعه ایران، بیش از تخمین‌های اولیه است.

به نظر شما، راهکارهای پیش‌روی حاکمیت و نهادهای مردمی برای تقویت نهاد خانواده کدام‌اند؟

به نظر بنده، راهکارهای مختلفی پیش‌روی نظام حاکم، جهت تقویت نهاد خانواده در ایران، وجود دارد. اولین راهکاری که به نظر بنده مهم است، کاهش تصدی‌گری دولت در عرصه‌هایی است که خانواده، مسجد و نهادهای مردمی، ظرفیت فعالیت مؤثر در آن موارد را دارند. به نظر می‌رسد برای تقویت خانواده می‌بایست عرصه‌های کارکردی خانواده را به خود آن واگذار نماییم و امکان تحقق ظرفیت‌ها و قابلیت‌های خانواده در آن عرصه‌ها را فراهم کنیم. این رویه باعث تقویت خانواده خواهد شد.

راهکار دیگری که به نظر می‌رسد نظام حاکم در جهت تقویت خانواده به کار ببندد، ایجاد هماهنگی و همسویی میان ساختار اداری و سازمانی جامعه با ارزش‌ها و مناسبات خانواده است. باید پذیرفت که رکن و محور خانواده، زن است و وقتی خانواده از نعمت حضور زن، به دلیل حضور وی در ساختار صلب اداری جامعه، محروم می‌گردد، خودبه‌خود به سمت زوال و فروپاشی حرکت می‌کند. باید نظام اداری و اشتغال زنان در این ساختارها به‌گونه‌ای طراحی گردد که یا از ظرفیت زنان به‌صورت دور کاری بهره بگیرند یا ساعات حضور زنان در اداره را تا حدودی کاهش بدهند.

راهکار دیگری که باید به آن توجه نمود، توانمندسازی خانواده در جهت ایفای نقش‌ها و کارکردهای خویش است. آموزش مهارت‌های مورد نیاز به اعضای خانواده، از جمله مهارت‌های ارتباطی میان اعضا، مهارت مدیریت بحران و مواجهه با مشکلات و... و نیز اصلاح فرهنگ مصرف در کنار اصلاح وضع معیشت خانواده، از جمله مواردی است که می‌تواند به استحکام خانواده کمک کند. در این زمینه، روحانیت، نهادهای مردمی و دولت می‌توانند ایفای نقش کنند.

راهکار دیگری که در این زمینه پیش‌روی دولت قرار دارد، وضع قوانین و اتخاذ سیاست‌های خانواده‌گرا در عرصه‌های اقتصادی و فرهنگی است. مدیریت بازنمایی رسانه‌ای خانواده مطابق با ارزش‌ها و الگوی مطلوب از خانواده، از این دست سیاست‌هاست.

در مورد نهادهای مردمی نیز یکی از مهم‌ترین راهکارهای پیش‌روی آن‌ها در مسیر حمایت از خانواده، ایجاد و تقویت هویت محله‌ای با محوریت خانواده‌هاست. محله با خانواده پیوند عمیقی دارد و این پیوند می‌تواند زمینه مناسبی جهت افزایش نظارت خانواده‌ها بر رفتار اعضای خود در جامعه باشد.

راهکار دیگری که در این زمینه وجود دارد، بازنمایی رسانه‌ای صحیح خانواده با

استفاده از ظرفیت رسانه‌های سازمان‌های مردم‌نهاد است. باید از ظرفیت رسانه در جهت بازنمایی خانواده مطلوب و نیز تقد رقبای خانواده، از جمله مدرنیته و ارزش‌های آن همچون مصرف‌گرایی، اشتغال زنان و نیز نقد فمینیسم و منویات و مطالبات آن در جامعه ایران بهره گرفت. اقدام دیگری که این سازمان‌های مردم‌نهاد می‌توانند در این زمینه صورت دهند، جریان‌سازی در جهت مطالبه افکار عمومی در زمینه خانواده و ازدواج جوانان است. باید دغدغه خانواده‌گرایی و ازدواج و مهار روند صعودی طلاق به یک امر فراگیر و مردمی تبدیل گردد تا بدین وسیله، هم حاکمیت و هم خود مردم و خانواده‌ها، در این زمینه اقدامات مقتضی را صورت دهند.

تقویت روابط همسایگی و افزایش روحیه دغدغه داشتن نسبت به همسایه نیز از دیگر راهکارهای تقویت خانواده توسط سازمان‌های مردم‌نهاد است. تقویت روابط همسایگی و تعامل خانواده‌ها با یکدیگر، به تقویت این نهاد می‌انجامد. تقویت روابط فامیلی و صلح و رحم نیز یکی دیگر از این اقداماتی است که می‌تواند به وسیله پیشگام شدن بچه‌دین‌ها در این امر، به دغدغه عمومی تبدیل گردد.

به عنوان خاتمه بحث، در خصوص بهبود موقعیت خانواده از طریق تغییر در سبک زندگی مردم چه باید کرد؟

چه بخواهیم و چه نخواهیم، در مراحل حساسی از جهانی شدن فرهنگ قرار گرفته‌ایم و باید انتظار داشت که روزبه‌روز با بازتر شدن فضا و تشدید فعالیت نگاه‌های رسانه‌ای روبه‌رو شویم و پیشرفت‌های تکنولوژیک و مطالبات عمومی، زمینه رفتارهای سلبی، از جمله ممنوعیت استفاده از ماهواره را تصبیق کند. این حقیقت تلخ، البته از مسئولیت ما در قبال وضع موجود، نقش آفرینی مؤثر و مدیریت دست کم بخشی از تحولات، نمی‌کاهد. این مسئولیت ناظر به افزایش آگاهی‌های اجتماعی، آشناسازی خانواده با مسئولیت‌های خود، ایجاد و تقویت جریان فرهنگی و استفاده از ظرفیت‌های جدید رسانه‌ای برای بسط گفتمان شیعی ایرانی است.

مهم‌ترین سیاست حاکم بر همه نهادها، افزون بر فرهنگ محوری، خانواده‌محوری است. خانواده‌محوری به این معناست که خانواده نقطه کانونی توجه دولت، رسانه‌ها، روحانیت، نخبگان، نهادهای مردمی و حتی خود خانواده است. نقطه ثقل اقدامات باید آگاهی بخشی به خانواده، افزایش حس مسئولیت، اعتماد به نفس و افزایش اقتدار خانواده و پشتیبانی از آن در انجام اقدامات اساسی باشد. با این نگاه، می‌توان اقدامات درازمدت و کوتاه‌مدت را، که ترسیم‌کننده مسئولیت هر نهاد است، به‌جمال این گونه برشمرد:

الف) ایجاد گروه‌ها و شبکه‌های اجتماعی با محوریت سبک زندگی دینی: انجام دادن مطالعات معطوف به سبک زندگی و تدوین الگوهای جدید و متکثر و دینی سبک زندگی، کافی نیست، بلکه ما برای ترویج سبک‌های زندگی دینی، نیازمند شکل‌گیری شبکه‌های اجتماعی قوی و جذاب (برای طبقات مختلف، گروه‌های جنسیتی، سنی، تحصیلی و خانوادگی) با محوریت ارزش‌های اخلاقی و خانوادگی هستیم. شبکه‌های اجتماعی، نقش اساسی در ایجاد یا تغییر دافعه‌ها دارند. در عصر جهانی شدن (که در آن، مرزهای سنتی جغرافیایی و ملی درنوردیده می‌شود) این نهادهای بین‌المللی، شرکت‌های چندملیتی و سازمان‌های مردم‌نهاد هستند که به شیوه‌های پویاتر، خواسته‌های قدرت‌های جهانی را در تمام جهان توزیع می‌کنند. در چنین فضایی، سرمایه‌گذاری روی گروه‌های مردمی و متعددسازی، توانمندسازی و شبکه‌سازی آنان، راهبردی مؤثر به حساب می‌آید. این گروه‌ها در فضای بین‌المللی نیز منشا آثار شگرفی می‌شوند و می‌توانند ادبیات خانواده‌گرایانه را با محوریت ارزش‌های اخلاقی، در جهان مطرح کنند و در این بستر، مطالباتی را شکل دهند و مدیریت نمایند.

ایجاد فضاهای جدید (که شبکه‌ای از ارتباطات را با محوریت تقوا و اخلاق برقرار کنند) می‌تواند به خلق هویت‌های گروهی جدید بینجامد. در گذشته و حال، مسجد بهترین و ایمن‌ترین فضا برای چنین مناسباتی بوده است، اما

می‌توان به تکثیر چنین فضاهایی، متناسب با گروه‌های سنی و اجتماعی، اقدام و آن را مدیریت کرد.

ب) طراحی الگوی تقویت اخلاق عمومی و نشاط اجتماعی: لازم است جذابیت‌ها و نشاط‌های فراموش شده، که وجه غالب آن‌ها ارتباط هدفمند با جهان طبیعت، پایداری نشاط، تقویت اراده، معنویت‌گرایی، افزایش حس خلاقیت و تقویت همبستگی خانوادگی و گروهی است، معرفی و بازتولید گردند. امروزه پژوهش‌هایی با موضوع رنج‌های لذت‌بخش در برخی کشورها انجام می‌شود که توجه ما را به آثار مثبت و سازنده تلاش‌ها و سختی‌ها معطوف می‌کند و نشان می‌دهد که مواجهه سازنده با مشکلات و انتخاب مسیرهای سخت، چگونه به شکوفایی انسان و لذت‌های پایدار می‌انجامد.

ج) مدیریت اوقات فراغت: مدیریت صحیح اوقات فراغت، افزون بر جنبه آسیب‌زدایی آن، می‌تواند خاستگاه برکات بسیاری برای خانواده و اجتماع شود. حساس کردن خانواده‌ها به مدیریت اوقات فراغت و ایجاد زمینه برای گذران ثمربخش آن، از وظایف دولت است و دولت در این زمینه می‌تواند با حمایت از سازمان‌های مردم‌نهاد، به اهداف خود جامعه عمل ببوشاند. تشکیل اردوهای کارآموزی و مهارت‌افزایی، اردوهای سازندگی، گروه‌های حفاظت از محیط‌زیست، گروه‌های امداد و رویارویی با بحران‌های اجتماعی، از جمله زمینه‌هایی است که می‌تواند به تقویت همگرایی، احساس

مسئولیت اجتماعی، تقویت نشاط و در عین حال، به حل مشکلات اجتماعی کمک کند و زمینه شکل‌گیری تمایلات مجرمانه را کاهش دهد. با ایجاد ساز و کارهای تشویقی، از جمله احتساب بخشی از زمان شرکت در این فعالیت‌ها به‌عنوان انجام خدمت وظیفه، می‌توان به کار و تلاش گروهی امتیاز داد.

د) تقویت سرمایه اجتماعی نظام اسلامی و مرجعیت‌های مورد اعتماد: در عصر تکثر مرجعیت‌ها و فضای رقابتی که

این واقعیت که خانواده ایرانی نتوانسته ارزش‌های نسلی خود را باز تولید کند و والدین در انتقال مفاهیم و درونی‌سازی هنجارهای نسل خود به فرزندان با مشکل مواجه هستند، از مصادیق تضعیف خانواده در جامعه ایرانی است.

قدرت انتخاب عمومی را افزایش داده، میزان نفوذ و تأثیرگذاری مرجعیت‌ها، وابسته به میزان برقراری پیوند عمیق با جامعه و گروه‌های خاص است. اگر گروه‌های جدید در بستر تغییر دافعه مدرن، مشروعیت یافته‌اند، مرجعیت‌های متعالی باید بر بستر توجه به ارزش‌های اخلاقی و فطری مورد توافق، مشروعیت کسب کنند. مسئولان و گروه‌های سیاسی باید با حاکم کردن اخلاق بر فضای سیاسی جامعه، ارزش‌هایی چون صداقت، مهر، قانون‌گرایی و عدالت را ترویج دهند. روحانیت نیز باید با ترمیم ارتباط خود با جامعه، بر ارزش‌هایی چون مردم‌گرایی، غم‌خواری، توجه به مشکلات اجتماعی و زهد، پای فشارد و بیش از گذشته، به ارتباط با جوانان و فهم معنای ذهنی آنان اهتمام ورزد و به عناصر زمان‌شناسی، وظیفه‌شناسی، دوراندیشی و انتقادپذیری، بیش از پیش، مزین گردد و تبلیغ را از برنامه‌هایی خاص در مناسبت‌های ویژه، به تبلیغ در متن زندگی روزمره و تبلیغ زندگی دینی، ارتقا بخشد.

ه) تقویت مهارت‌های خانوادگی: امروزه سهم مهمی از اختلافات خانوادگی از ضعف مهارت در میان اعضای خانواده سرچشمه می‌گیرد. تجربه برگزاری دوره‌های مهارت‌افزایی خانوادگی نشان داده است آنجا که این دوره را افراد توانمند برگزار کرده‌اند، در پیشگیری از اختلافات خانوادگی و حل مشکلات پیش آمده، تأثیر بسزایی داشته است. مشاوره‌های خانوادگی نیز (اگر بر اساس آموزه‌های اسلامی انجام شود و در طول زندگی مشترک، در خدمت توانمندسازی افراد خانواده باشد) بسیار مؤثر است. البته پیش‌نیاز تقویت مهارت‌ها و مشاوره‌ها، پرورش و رشد توانمندی نیروهای انسانی مربوط است.

زنان و بحران زیستن مدرن

نمایی از وضعیت آشفته زندگی زنانه در جامعه امروز



ابوالفضل اقبالی
کارشناس ارشد
جامعه‌شناسی

در قرن پانزدهم و شانزدهم میلادی که کلیسا بر اروپا حاکم بود، گسترش علم و عقلانیت از یک سو و بروز فساد و بی‌کفایتی در تدبیر جامعه از سوی کلیسا، از طرفی دیگر، باعث شد اعتماد بشر به دین و مذهب کم‌رنگ‌بازد و منجر به کنار رفتن دین از عرصه مدیریت و تدبیر جامعه شود و پس از آن، رابطه هر فرد با خدا به صورت شخصی و در حیطه روابط فردی تعریف شود. به تبع شکل گرفتن این فضای گفتگویی در غرب، خودبه‌خود سایر ارزش‌ها متناسب با تفسیر فرد از دنیای پیرامون خود تعریف شده و هر آنچه با این تفسیر هماهنگی نداشته باشد، خارج از دایره ارزش‌ها قرار می‌گیرد. این روند باعث به وجود آمدن تمدنی جدید، که تحت عنوان «مدرنیته» صورت‌بندی می‌گردد، شده و سبک زندگی خاص خود را ایجاد کرده است. در این تمدن جدید، شاهد تحولات اساسی و سریع در سبک زندگی زنان (که در مقایسه با مردان بسیار عمیق‌تر است) هستیم که این تحولات سریع، برخی از پیامدها را نیز برای آنان به همراه داشته است. به‌طور کلی تمدن مدرن و به‌طور خاص سبک زندگی زنان در عصر مدرن، دارای مؤلفه‌ها و ویژگی‌هایی است که برخی از مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از:

الف) فردگرایی و لذت شخصی

شاید بتوان مهم‌ترین عنصر معرف سبک زندگی مدرن را «فردگرایی» دانست. اگر در گذشته، مصلحت اجتماعی پرنسب بوده و منفعتهای فردی در دامان آن پیگیری می‌شد، هم‌اکنون شادکامی فردی، مناسبات و فرآیندهای اجتماعی را تعیین می‌کند. اگر در گذشته، زن با فرزندانش ارزش می‌یافت و دلبستگی اصلی‌اش به خانه و خانواده بود، تحرک اجتماعی را برای خود مهم نمی‌شمرد، خویش را پیرو تصمیمات شوهر می‌دانست، الگوی تمایز نقش‌ها را می‌پذیرفت و خواسته‌های اقتصادی کمتری داشت، هم‌اکنون با تحصیلات و کار هویت‌نمایی می‌کند، ارزش‌های اجتماعی و تحرک اجتماعی برای وی جایگاهی برتر و مهم‌تر از خانه و خانواده می‌یابد، استانداردهای بدن و تناسب اندام را مهم دانسته و کمتر از گذشته پیرو تصمیمات مرد است.

ب) گسترش ارزش‌های فمینیستی

از دیگر مؤلفه‌های وضعیت مدرن و به‌ویژه دنیای جدید زنان، رواج دیدگاه‌ها و نظام ارزشی فمینیستی در حوزه مسائل آنان است. رویکرد فمینیستی به حقوق و وظایف زنان در جامعه و خانواده، که قائل به انقیاد زنان در جنبه نظام مردسالاری بوده و حضور اجتماعی زنان را تنها راه استیفای حقوق تزیین شده خود می‌داند، باعث تغییر رویکرد زنان به هویت پیشین و مناسبات زندگی گذشته خود گردیده و نقش‌های جنسیتی را در نگاه آنان پست و بی‌ارزش قلمداد نموده است.

ج) امپراتوری رسانه‌ها

معرف دیگر وضعیت مدرن، امپراتوری رسانه‌ها در این عصر است. دنیای مدرن را به دلیل گسترش و غلبه سلطه رسانه بر زندگی انسان، عصر رسانه‌ها می‌دانند. در سبک زندگی مدرن، رسانه‌ها بیشترین و مؤثرترین سهم را در الگوهای و ارائه شیوه‌های زیستن در میان سایر منابع دارند.

د) زوال خانواده

ویژگی دیگر مدرنیته و سبک زندگی جدید در غرب، کم‌رنگ شدن و زوال نهاد خانواده در جامعه است. در جامعه جدید، خانواده دیگر آن کارکردهای پیشین را در عرصه‌های مختلف ندارد و نزد انسان مدرن جایگاه و اهمیت خود را از دست داده است. امر تربیت توسط رسانه و نظام آموزش مدرن از خانواده سلب شده است، روابط آزاد جنسی و بی‌بندوباری نیز کارکرد تنظیم رفتار جنسی را تحت الشعاع خود قرار داده و به همین ترتیب، هریک از کارکردها و مؤلفه‌های مهم خانواده به‌نوعی در سبک زندگی جدید از بین رفته یا کم‌رنگ شده‌اند.

ه) گسترش تکنولوژی‌های خانگی

یکی دیگر از مؤلفه‌های سبک زندگی زنان در دنیای مدرن، گسترش تکنولوژی‌های خانگی و تسریع و آسان‌سازی کارخانه است. تکنولوژی‌هایی نظیر ماشین لباس‌شویی و ظرف‌شویی، مایکروفر، پلوپز، جاروبرقی و... که عملاً تمام فعالیت‌های زمان‌بر خانگی را در کوتاه‌ترین زمان ممکن انجام داده و باعث شده است که زنان اوقات فراغت بیشتری به دست آورند و در نتیجه، ضرورت کمتری برای ماندن در خانه احساس کنند.

و) اشتغال بیرون از خانه

معرف دیگر سبک زندگی زنان در عصر مدرن، اشتغال زنان و حضور مشهود آن‌ها در ساختار اقتصادی و اجتماعی جامعه است. زنان در شیوه جدید زیستن خویش، الگوی نقش پیشین خود را کنار گذاشته و در پی بازتعریف هویت اجتماعی خویش در قالب و الگویی جدید برآمده‌اند.

پیامدهای زیستن مدرن

زیستن به سبک مدرن و کنار رفتن مناسبات ظاهری و محتوایی سبک زندگی سنتی در جامعه و به‌ویژه برای زنان، دارای پیامدهای مثبت و منفی بسیاری بوده است که البته بررسی همه آن‌ها از حوصله این نوشتار خارج است. به همین دلیل، تنها به بررسی دو پیامد ناگوار تحولات سبک زندگی زنان در این قسمت اکتفا خواهیم کرد:

الف) بحران جنسی

یکی از پیامدهای سبک زندگی مدرن، که به تبع از بین رفتن کارکرد جنسی

نهادهای خانواده در غرب و نیز تحت شعار «انقلاب جنسی» جنبش افراطی فمینیسم، گریبان گیر افراد و به ویژه زنان شده، بحران روابط جنسی است. با مروری بر آمار وضعیت اجتماعی در کشورهای غربی، می توان نمود بحران جنسی را مشاهده کرد.

۱. فساد و بی بندوباری

بین سال های ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۸، تعداد زوج های همزیست بدون ازدواج در آمریکا ده برابر شده است. بیش از یک سوم این خانوارها دارای فرزند هستند. به عبارتی امروزه یک سوم کودکان در آمریکا از زنان مجرد متولد می شوند و درصد چنین تولدهایی در جای جای آمریکا افزایش یافته است. جدیدترین آمارها نشان می دهند که پنجاه هزار نفر دختر پانزده ساله و ۳۱ هزار نفر از دختران سیزده و چهارده ساله انگلیسی، در سال ۲۰۰۷، برای درمان های ضدبارداری به کلینیک های پزشکی مراجعه کرده اند. تعداد دخترانی که در دهه گذشته به دنبال چنین مسائلی بوده اند، افزایش یافته است، در حالی که در سال ۱۹۹۶ تنها شش درصد از دختران این رده سنی به چنین کلینیک هایی مراجعه کرده اند. این آمار در سال ۲۰۰۷، به ۸/۵ درصد رسیده است. مردم آمریکا در سال ۲۰۰۷، شاهد تولد ۱,۷۱۴,۶۴۳ کودک نامشروع بودند. سال ۲۰۰۷ از هر ده کودک متولد شده چهار کودک نامشروع یا بدون پدر بوده اند و این مقدار ۲۶ درصد بیشتر از سال ۲۰۰۲ بوده است. در آمریکا ۸۶ درصد از بارداری های دختران نوجوان، شصت درصد از بارداری های دختران جوان و ۳۳ درصد از بارداری زنان، بدون ازدواج رخ می دهد. از هر پنج دختر مجرد ۱۵ تا ۴۴ ساله آمریکایی، تنها یک نفر باکره است. در آمریکا از سال ۱۹۴۰ تا سال ۱۹۹۴، میزان بچه های متولد شده در دوران تجرد، نسبت به کل نوزادان، از یازده درصد به سی درصد رسیده است. از میان هر سه زایمان زنان آمریکایی بیست تا سی سال، یک نوزاد نامشروع متولد می شود. در سال ۱۹۹۵ از میان زنان کمتر از سی سال آمریکایی که از دواج نکرده بودند، چهل درصد حداقل یک بارداری نامشروع داشتند.

مایک جاج، سخن گوی «انستیتوی مسیحیت»، در این خصوص می گوید: «من از شنیدن این آمارها شوکه نمی شوم. ما خودمان نباید به کودکانمان اجازه دهیم تا به این زودی به این روابط روی آورند. ما باید آن ها را از نظر اخلاقی حمایت کرده و راهنمایی کنیم. بسیاری از زنانی که هم اکنون به گذشته نگاه می کنند، از اینکه روابط جنسی خود را در سنین پایین شروع کردند، پشیمان اند. آنچه مسلم است اینکه غول فساد در مدارس و دیگر کانون های حضور نوجوانان غربی به تنفس شوم خود ادامه می دهد. در این میان، سیاست های مقامات شورهای مانند آمریکا و انگلستان و فعالیت کمپانی های فیلم سازی نیز این روند را تشدید می کند.»

۲. تجاوز و خشونت جنسی

گزارش های ثبت شده پلیس آمریکا در سال ۲۰۰۹ نشان دهنده ۳۳۲۹۶۰ مورد تجاوز به زنان بوده است. در سال ۲۰۰۹، تقریباً هر چهار روز، یک بچه در آمریکا به دلیل آزار و اذیت جنسی کشته شده است. دپارتمان سلامت و خدمات انسانی آمریکا ۱۳۵ هزار مورد گزارش تجاوز به کودکان را در سال ۲۰۰۹ ثبت کرده است. از هر پنج دختر دبیرستانی (چهارده تا هفده سال) آمریکایی یک نفر به سؤال «آیا تاکنون مجبور به ارتباط جنسی شده اید؟» جواب مثبت می دهد.

در ایالات متحده آمریکا، یک سوم زنانی که هر ساله به قتل می رسند، افرادی هستند که توسط شریکان جنسی خود کشته شده اند. در سوئیس، ۲۲ درصد از زنان، خشونت جنسی و روابط جنسی ناخواسته را در زندگی شان تجربه می کنند. در اروپا، ایالات متحده و استرالیا، بیش از نیمی از زنان معلول و یک سوم زنان بدون معلولیت، تجاوز جسمی را تجربه می کنند. بین چهل تا پنجاه درصد زنان در اتحادیه اروپا، ارتباط جنسی ناخواسته، تماس فیزیکی یا فرم های دیگری از اذیت و آزار جنسی در محل کارشان را تجربه کرده اند. در ایالات متحده نیز ۵۳ درصد دختران در سن دوازده تا شانزده سال، اذیت و آزار جنسی را در مدارس تجربه کرده اند.

اگرچه دولت های نظام سرمایه داری با اتخاذ روش ایجاد و گسترش روابط آزاد جنسی بین افراد، در تلاش بوده اند تا افکار عمومی کشورهای خود را مملو از موضوعات مربوط به روابط جنسی و مسائل غیراخلاقی کنند تا بدین وسیله صنعت پورنو در این کشورها را به درآمدزایی های گسترده برسانند، گزارش سازمان ملل نشان می دهد که مجبور شده اند مبلغی هنگفت را صرف جبران مافات و هزینه های بهداشتی و درمانی قربانیان جنسی این سیاست فرهنگی خود نمایند.

بر اساس این گزارش، هزینه خشونت و تجاوز جنسی مردان به شکر کای جنسی در آمریکا، به تنهایی بالغ بر ۵.۸ میلیارد دلار در سال است. یک مطالعه در سال ۲۰۱۱ میلادی در انگلستان، تمام هزینه های مستقیم و غیرمستقیم خشونت خانگی را در حدود ۲۳ میلیارد پوند برای هر سال و ۴۴۰ پوند برای هر نفر تخمین زده است. بر اساس این گزارش، در کانادا نیز هزینه سالانه ای که برای خشونت علیه زنان خرج می شود، در حدود ۶۸۴ میلیون دلار کانادایی برای سیستم قضایی، ۱۸۷ میلیون دلار برای پلیس و ۲۹۴ میلیون دلار برای مشاوره و آموزش و جمعاً در حدود یک میلیارد دلار تخمین زده شده است. بنا بر گزارشی که خبرگزاری «راشاتودی» منتشر کرده است، در هر دقیقه، ۳/۱ زن آمریکایی مورد تجاوز واقع می شود. تمام این تجاوزات، تجاوز به عنف است و با این حساب، در هر ساعت ۷۸ زن، در هر روز ۱۸۷۱ زن و در هر سال ۶۳۸ هزار زن مورد تجاوز قرار می گیرند.

معرف دیگر سبک زندگی زنان در عصر مدرن، اشتغال زنان و حضور مشهود آنها در ساختار اقتصادی و اجتماعی جامعه است. زنان در شیوه جدید زیستن خویش، الگوی نقش پیشین خود را کنار گذاشته و در پی بازتعریف هویت اجتماعی خویش در قالب و الگویی جدید برآمده اند.

به گزارش مؤسسه «RAINN»، میزان ۴۴ درصد از قربانیانی (عمدتاً زنان) که در آمریکا مورد تجاوز قرار می گیرند، کمتر از هجده سال سن دارند و هشتاد درصد از آنان سن شان کمتر از سی سال است. در این گزارش همچنین تصریح شده که سالانه ۲۱۳ هزار نفر در آمریکا قربانی تجاوز جنسی می شوند. در سال ۲۰۰۷، این آمار به ۲۴۸۳۰۰ تن رسید. این آمار ظاهراً اعم از مردان و زنان قربانی تجاوز جنسی است، اما بدیهی است که تعداد زنان به مراتب بیشتر از مردان است. بنا بر همین گزارش، قریب به شصت درصد از تجاوزات جنسی هرگز

به پلیس گزارش نمی شوند و از هر شانزده متجاوز، پانزده نفر حتی یک روز زندان هم به خاطر این جرم تحمل نمی کنند و نیز این گزارش تصریح کرده که طی سیزده سال گذشته، چهار میلیون و دویست هزار نفر در آمریکا قربانی تجاوز جنسی شده اند. همچنین پایگاه اطلاع رسانی «نیشن مستر» در یکی از صفحات خود، نمودارهایی را در خصوص تعداد قربانیان تجاوز به عنف در کشورهای جهان تنظیم کرده که ایالات متحده آمریکا در این رده بندی، در جایگاه سیزدهم واقع شده است. تمام کشورهای غربی مدعی رعایت حقوق بشر، از جمله انگلیس، فرانسه، آلمان، کانادا و سوئد، در ده رتبه اول قرار دارند.

۳. بیماری های جنسی

بر اساس شرایط فیزیولوژیک جسمی، این زنان هستند که بیشترین احتمال ابتلا به بیماری های مقاربتی را دارند و به همین دلیل، سالانه ۲۴ هزار زن آمریکایی به دلیل بیماری های مقاربتی نازا می شوند. در آمریکا سالانه نوزده میلیون نفر به بیماری های مقاربتی دچار می شوند. تقریباً نیمی از آن ها افرادی هستند که در گروه سنی ۱۵ تا ۲۴ سال قرار دارند. آمریکا سالانه هفده میلیارد دلار برای درمان بیماری های جنسی هزینه می کند. در سال ۲۰۱۱، بیش از ۱/۴ میلیون عفونت کلامیدیایی در آمریکا گزارش شده بود که ۳۳ درصد افراد مبتلا زیر بیست سال سن داشتند. تخمین زده می شود که از هر شش

ب) اختلال جنسیتی

پیامد مهم دیگر سبک زندگی جدید، که اشتغال بیرون از خانه زنان یکی از مؤلفه‌های مهم آن است، بروز اختلال در هویت جنسیتی افراد و به‌ویژه از بین بردن هویت زنانه است. الگوی سنتی نقش زن و مرد، که عبارت از «مرد نان آور» و «زن خانه‌دار» بود، در دنیای مدرن و تحت تأثیر اقتضات اقتصادی و فرهنگی، دچار تحول و دگرگونی شده و امروزه شاهد الگوی دیگری از نقش افراد در جامعه هستیم. در دنیای امروز، با فراگیر شدن ارزش‌های نظام سرمایه‌داری توسط امپراتوری رسانه‌ای غرب، تأثیر و نفوذ هنجارهای نظام سنتی دیگر کم‌رنگ شده و زنان که تا قبل از آن نقش خانه‌داری را برای خود پذیرفته بودند، دیگر حاضر نیستند به آن اکتفا کنند و هویت خود را در جای دیگری جست‌وجو می‌کنند. این هویت همان چیزی است که نظام سرمایه‌داری با القای ارزشمندی دخالت مستقیم در تولید ثروت و فعالیت اقتصادی، آن را در بازار کار و ایفای نقش‌های مردانه دوشادوش آنان ایجاد کرده است. اختلال در هویت زنانه در ابعاد زیر صورت گرفته است:

۱. افزایش سن ازدواج دختران

یکی از ابعاد بروز اختلال در هویت اصیل زنانه، که از پیامدهای گرایش زنان به اشتغال است، افزایش سن ازدواج دختران و سخت‌گیر شدن آنان در انتخاب مورد ازدواج است. دختران با احراز فرصت‌های شغلی، موقعیت‌های اجتماعی تازه‌ای می‌یابند و شرایط سخت‌تری برای ازدواج خود در نظر می‌گیرند. یک زن شاغل تمایل چندانی ندارد که با فردی جوانی کار یا با شخصی با موقعیت شغلی پایین‌تر ازدواج کند. از سوی دیگر، دغدغه حمایت اقتصادی، خود یکی از انگیزه‌های تمایل به ازدواج است که در زنان دارای مشاغل ثابت و حمایت‌های تعیین‌شده‌ایام بازنشستگی، کمتر دیده می‌شود. بنابراین احتمال بیشتری وجود دارد که دختران شاغل به سن مجرد قطعی برسند.

۲. فشار مضاعف و کاهش شادابی زنان

از دیگر ابعاد بروز اختلال در هویت زنانه، فشار مضاعف بر زنان شاغل و خانه‌دار است که باعث از بین رفتن یا کاهش شادابی زنان برای حضور در کنار خانواده می‌شود. خانه‌داری در زمره فعالیت‌های سخت و دشوار است، اما تفاوت آن با مشاغل رسمی این است که در خانه، فشار برای انجام دادن کار وجود دارد، ولی سرعت کار بنا بر میل شخصی تنظیم می‌شود. این ویژگی کار خانگی با روحیات زنانه همخوانی تام دارد. اما تقاضای بازار کار با تقاضای خانه بسیار متفاوت است. «ایفای هم‌زمان نقش‌های خانگی و اجتماعی، هم به دلیل ناهمخوانی بسیاری از مشاغل اجتماعی با ویژگی‌های زن و هم به دلیل فشار ناشی از جمع این دو فعالیت، زنان را آسیب‌پذیر می‌سازد.»

۳. بی‌میلی به فعالیت‌های خانگی و تغییر در ساختار نقش‌های خانگی

تغییر ساختار عمودی به ساختاری که در آن مدیریت تقسیم شده باشد، از پیامدهای اشتغال زنان و ابعاد بروز اختلال در هویت اصیل زنانه به‌شمار می‌رود. معادله تغییر به این صورت است که در آغاز، زنان متمایل اند با حفظ نقش‌های خانگی، اشتغال مدرن را نیز تجربه کنند. پس از روبه‌رو شدن با تعارض نقش‌های خانگی و اجتماعی و تحمل فشار دوچندان، به این واقعیت پی می‌برند که نباید از خودشان انتظار «ابرزن» داشته باشند و به دلیل ارزشمندی اشتغال و کم‌ارزش شدن نقش‌های خانگی، ترجیح می‌دهند با حفظ موقعیت شغلی، فعالیت خانگی را با همسران خود تقسیم کنند.

۴. تأثیر بر فرزندخواهی

یکی دیگر از ابعاد بروز اختلال در هویت زنانه، تأثیر بر فرزندخواهی زنان و بی‌میل شدن آنان به این تمایل فطری در درون خود است. نخستین موضوع درخور تأمل، تأثیر اشتغال زنان بر کاهش تعداد فرزندان در خانواده و پیامدهای بی‌فرزندی یا کم‌فرزندی بر حیات فردی و مناسبات خانوادگی است. با گسترش اشتغال زنان، هم فاصله میان ازدواج و فرزندآوری افزایش می‌یابد و هم از تمایل به فرزندآوری کاسته می‌شود. اگر بپذیریم که در طبیعت زن، تمایل به مادری نهفته است، ارضا نشدن این نیاز طبیعی می‌تواند آثاری بر روحیات وی بر جای گذارد.

آمریکایی که سنی بین ۱۴ تا ۴۹ سال دارد، یک نفر دچار ویروس تبخال تناسلی است. در آمریکای امروز، نزدیک به پنجاه درصد از دانش‌آموزان دبیرستانی حتماً سکس را تجربه کرده‌اند و یک نفر از هر چهار دختر نوجوان آمریکایی، حداقل به یک بیماری مقاربتی دچار است. ۲۴ درصد از نوجوانانی که دچار بیماری‌های مقاربتی هستند، اعلام کرده‌اند که هنوز هم به رابطه جنسی بدون در نظر گرفتن اصول محافظتی، ادامه می‌دهند. بدین ترتیب، سلامت جسمی و جنسی زنان آمریکایی، که مهم‌ترین عامل مؤثر در زندگی فردی و اجتماعی ایشان محسوب می‌شود، در اثر بی‌بندوباری به شدت در خطر قرار گرفته است.

۴. سقط‌جنین

به‌طور کلی از سال ۱۹۷۳ که دادگاه عالی آمریکا سقط‌جنین را تأیید کرد، بیش از پنجاه میلیون جنین در شرف تولد کشته شده‌اند. در صورتی که تمامی انواع سقط‌جنین، شامل آن‌هایی که توسط داروهای خاص انجام می‌گیرند را در نظر بگیریم، سالانه بیش از یک میلیون سقط‌جنین در آمریکا روی می‌دهد. تعداد کودکانی که سالانه در اثر سقط‌جنین در آمریکا از بین می‌روند، برابر با تعداد تمامی نظامیانی است که تاکنون در کل جنگ‌های تاریخ آمریکا کشته شده‌اند. گزارش شده است که ۴۱ درصد از کل بارداری‌ها در شهر نیویورک به سقط‌جنین ختم می‌شود. همچنین مطالعات نشان می‌دهد ۸۶ درصد از سقط‌جنین‌ها به خاطر آسایش طلبی و دوری از درس‌های بارداری روی می‌دهد. این در حالی است که سقط‌جنین تبعات جسمی و روانی عمیقی برای زنان دارد که ممکن است تا سال‌ها آن‌ها را درگیر کرده و زندگی عادی‌شان را دچار مشکل کند.

۵. تقلیل شخصیت زنان به کالای جنسی
یکی از مؤلفه‌ها و نمودهای بحران جنسی در غرب، که حاصل زیاده‌خواهی‌های نظام سرمایه‌داری نیز هست، تبدیل زنان به یک ابزار جنسی و فرو کاستن شخصیت و ارزش زنان به یک کالای تبلیغاتی است. نظام سرمایه‌داری در راستای افزایش فروش کالاها و کسب سود بیشتر، از جذابیت‌های زنانه در تبلیغات کالاها و جذب مخاطب سوءاستفاده می‌کند و برای رسیدن به سود، اقدام به تجارت سکس می‌نماید. فرآورده‌ها و ارزش‌های نظام سرمایه‌داری سبب بی‌ارزش شدن بیشتر زنان و تکذیب ارزش، هویت و شخصیت اصیل زنانه شده است. «در سراسر فرهنگ آمریکا و مخصوصاً در رسانه‌های همگانی، دختران و زنان در قالب سوژه و موضوع جنسی نشان داده می‌شوند. اگر جوانان به میزان زیادی در معرض برنامه‌های رسانه‌ها باشند، باعث می‌شود که بیشتر در معرض تصویرهایی که در آن، زنان و دختران به‌عنوان موضوعی جنسی عرضه می‌شوند، قرار گیرند و این‌گونه به دختران می‌آموزند که زنان اشیای جنسی هستند.» یکی از محققان غربی در این زمینه می‌گوید: «پیام تبلیغ کنندگان و رسانه‌های همگانی به دختران به‌عنوان زنان آینده این است که آن‌ها باید همیشه به‌لحاظ جنسی در دسترس باشند، همیشه سکس را در ذهنشان داشته باشند، بخواهند که زیر سلطه باشند و حتی مورد حمله جنسی قرار گیرند و به آن‌ها به‌عنوان اشیای جنسی نگاه شود.» (لوی و کسر، ۱۳۸۸: ۶۵) خانم مری یاقفر نیز درباره سوءاستفاده جنسی رسانه‌ها از زنان و دختران می‌گوید: «امروزه دختران بسیار بیشتر از گذشته تحت ستم هستند. آنان در فرهنگی بسیار خطرناک، که تحت سیطره رسانه‌ها و روابط جنسی و... قرار دارد، پا به سن می‌گذارند.»

ویژگی دیگر مدرنیته و سبک زندگی جدید در غرب، کم‌رنگ شدن و زوال نهاد خانواده در جامعه است. در جامعه جدید، خانواده دیگر آن کارکردهای پیشین را در عرصه‌های مختلف ندارد و نزد انسان مدرن، جایگاه و اهمیت خود را از دست داده است.

گفت و گو
با دکتر
محسن ایمانی

حلقهٔ مفقودهٔ تربیت

سبک تربیت در
تعامل با سبک زندگی

فرهنگ یک جامعه، ماده اصلی رشد دهنده ظرفیت‌ها و استعداد‌های آن جامعه است. خانواده و نظام آموزش و پرورش کارکردهای اساسی را برای بقای نظام اجتماعی انجام می‌دهند و می‌توانند از طریق انتقال فرهنگ به کودک و نوجوان و جامعه پذیر کردن آن‌ها، به رشد همه‌جانبه شخصیت آن‌ها کمک کنند. از این منظر، تربیت به‌نوعی فرهنگ پذیر کردن فرزندان آن جامعه است. یکی از مؤلفه‌های فرهنگ، سبک زندگی است. این مفهوم نخستین بار در روان‌شناسی مطرح شد و اکنون در علوم دیگر به‌ویژه جامعه‌شناسی، راه یافته است. سبک زندگی در ارتباط متقابل با مقوله تربیت قرار دارد؛ به طوری که می‌توان گفت ما از سبک زندگی برای شیوه تربیت الهام می‌گیریم و بر اساس سبک زندگی که وجود دارد، افراد را تربیت می‌کنیم. برای تبیین بهتر این موضوع، به سراغ فردی نام‌آشنا رفتیم. دکتر محسن ایمانی سال‌هاست که در حوزه تعلیم و تربیت مشغول فعالیت‌های آموزشی، پژوهشی و اجرایی است. ایشان دارای مدرک کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکتری علوم تربیتی است و در هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس تهران عضویت دارد. کتاب‌های «شیوه‌های شناخت و گزینش همسر»، «تربیت عقلانی» و «خانواده در پرتو تفاهم» و همچنین مقالات «تربیت اجتماعی دانش‌آموزان» و «ترس و پیامدهای آن در تعلیم و تربیت» در زمره تألیفات ایشان است. در ادامه، متن گفت‌وگوی «خردنامه» با دکتر ایمانی را می‌خوانید:

به‌عنوان مقدمه، درباره جایگاه مفهوم سبک زندگی در روان‌شناسی و تأثیر علم روان‌شناسی در شکل‌گیری این موضوع، کمی توضیح دهید.

روان‌شناسی به نام آلفرد آدلر در آمریکا، مکتبی را به نام روان‌شناسی فردی (Individual Psychology) پایه‌گذاری کرد.

او بود که سبک زندگی را مطرح نمود و در کنار مفاهیمی مثل «من خلاقه» و «میل به تفوق طلبی» و چیزهایی نظیر این، از سبک زندگی به‌عنوان یکی از مفاهیم بنیادین شخصیت یاد کرد. بحث شخصیت شامل مجموعه‌ای از ویژگی‌های ذهنی، عاطفی و روانی است که فرد را از دیگری متمایز می‌کند. انسان‌ها به‌لحاظ وضعیت بیولوژیک و ژنوم با هم فرق دارند و در محیط‌های متفاوت تربیت می‌شوند. همچنین به‌لحاظ یادگیری، توانایی‌های ذهنی، علایق و عواطف، با هم متفاوت هستند.

سبک زندگی یک مفهوم جامعه‌شناختی دارد که در مناسبات افراد با همدیگر مطرح می‌شود و روح حاکم بر یک جامعه را نشان می‌دهد که بالأخره مردمان یک جامعه از سبک زندگی خاصی به‌لحاظ فرهنگی تبعیت می‌کنند. از این جهت، با هم اشتراکات و شباهت‌های بسیاری را می‌توانند داشته باشند. ولی در سبک زندگی فردی، آدم‌ها با هم متفاوت هستند. لذا هرکسی به‌گونه‌ای مثلاً برای خودش علایقی دارد که ممکن است با دیگری متفاوت باشد و هر فرد اموری ذهنی دارد که به آن‌ها می‌پردازد. مثلاً نوعی سبک استراحت دارد یا اوقاتش را با هنر خاصی پر می‌کند. این مجموعه می‌تواند سبک زندگی شخص را به‌لحاظ فردی سامان دهد و متفاوت‌کننده یک فرد از دیگری باشد. پس در تفاوت‌های دو فرد با هم آنچه قابل رؤیت است، سبک زندگی متفاوت این دو است که می‌تواند ریشه در وراثت و محیط و یادگیری‌ها و اراده فرد هم داشته باشد. مثلاً افرادی که به یک فرهنگ تعلق دارند، سبک لباس پوشیدنشان شباهت‌های زیادی به هم دارد، ولی با وجود این شباهت، هر شخص نوع خاصی از لباس را انتخاب می‌کند و می‌پوشد که فکر می‌کند مناسب اوست. این‌ها می‌توانند سبک زندگی فردی باشد.

حتی در سبک زندگی، عوامل اقتصادی هم می‌توانند مطرح باشند. برای مثال، دو نفر به یک میزان درآمد دارند، ولی نوع مصرفشان، نوع کالایی که می‌خرند، میزان قناعت یا اسراف و متعادل یا مقتصد بودن آن‌ها متفاوت است. البته این‌ها، هم قابل یادگیری و هم قابل تعدیل و اصلاح است و فرد می‌تواند با الگو گرفتن از دیگری، خودش را به سبک زندگی او نزدیک کند؛ همچنان که در فرهنگ دینی، پیامبر (ص) الگو و اسوه حسنه است و انسان‌ها سعی می‌کنند سبک زندگی خودشان را به پیامبر (ص) و

معصومین (ع) نزدیک کنند و آن نوع رفتار و برخورد را از ایشان یاد بگیرند. برای مثال، در سبک زندگی اخلاقی ایشان، حسن خلق، متبسم بودن، مهربان و صمیمی بودن و بدرقه کردن دیگران را می‌بینیم. مثلاً وقتی دست می‌دادند تا شخص مقابل دستش را بیرون نمی‌کشید، دستشان را عقب نمی‌کشیدند. این سبک زندگی اخلاقی ایشان است که خداوند در قرآن می‌فرماید: «انک لعلی خلق عظیم» پس اگر ما یکی از جنبه‌های شخصیت را اخلاق بدانیم، می‌توانیم در این زمینه از بزرگان دین، که دارای کمال بودند و کسی برتر از آن‌ها نیست، الهام بگیریم و سبک زندگی اخلاقی خودمان را سامان دهیم.

یکی از مسائلی که در حوزه تربیت مطرح می‌شود، سبک زندگی است. شما نسبت این دو مفهوم را چگونه می‌بینید؟

تربیت شکوفا کردن استعداد‌های فرد است. بعضی‌ها گفته‌اند شکوفا کردن استعداد‌های فرد در جهت مطلوب. استعداد مجموعه توانایی‌هایی است که موجبات پیشرفت فرد را در زمینه خاصی فراهم می‌کند. فرد با مجموعه استعداد‌هایی به دنیا می‌آید که به‌صورت بالقوه در وجودش هست و یک محیط تربیت خوب می‌تواند آن را شکوفا کند.

از طرفی فرد در جامعه زندگی می‌کند و جامعه سبکی برای زندگی خودش دارد. لذا در جامعه‌شناسی، وقتی صحبت از اجتماعی کردن یا اجتماعی شدن (Socialisation) به میان می‌آید، بیان می‌شود که نظام تعلیم و تربیت یا خانواده، اعم از نهادهای رسمی و غیررسمی، باید بچه‌ها را به‌گونه‌ای بار بیاورند که بتوانند با اجتماعشان سازگار باشند.

سبکی که هر اجتماعی برای زندگی خودش در پیش می‌گیرد، می‌تواند سبک زندگی باشد. مثلاً فرض کنید سبک زندگی ایرانی‌ها با مردم فلان کشور اروپایی متفاوت است. از طرفی درون این فرهنگ‌ها، خرده‌فرهنگ‌هایی وجود دارد که آن‌ها هم سعی می‌کنند سبک زندگی خودشان را حفظ کنند. یعنی فرهنگ (Culture) داریم و زیرمجموعه فرهنگ (Subculture). لذا در کشور ما، هر قومیتی سبکی برای زندگی خودش دارد. برای مثال، زبان‌ها، گویش‌ها، آداب و رسوم و پوشش‌های محلی می‌توانند سبکی از زندگی را برای افراد آن قوم، که دارای فرهنگی خاص هستند، سامان بدهد.

سبک خاصی که اقوام یک کشور را از هم متمایز می‌کند، درون خرده‌فرهنگ‌ها می‌تواند وجود داشته باشد. لذا هم روان‌شناسان و هم جامعه‌شناسان به بحث «Life Style» یا «Style of Life» پرداخته‌اند که ما

باید افراد را متناسب با سبک زندگی جامعه خودشان بار بیاوریم. پس اگر فرد متناسب با سبک دیگری بار بیاورد، نمی‌تواند با اجتماع سازگاری داشته باشد. لذا از نگاه مردم آن اجتماع؛ شخصیت ضداجتماعی (Antisocial) محسوب می‌شود. بنابراین تربیت به شکل گیری و تحقق و بالندگی سبک زندگی در فرد کمک می‌کند. در واقع جامعه، سبک زندگی افرادش را برای انطباق با خودش شکل می‌دهد.

می‌توانیم این نسبت را در جهت عکس هم ببینیم؟ یعنی بگوییم سبک زندگی افراد جامعه، شیوه‌های تربیتی آن‌ها را مشخص می‌کند؟

بله، سبک زندگی هم شیوه‌های تربیتی خاص را القا می‌کند. افرادی که در زمینه یک جامعه زندگی می‌کنند، به گونه‌ای خاص فرزندانشان را تربیت می‌کنند و افراد در جامعه‌ای دیگر با شیوه‌ای دیگر. لذا شما می‌بینید آداب و رسوم متفاوت است. مثلاً اسکیموها وقتی افرادشان پیر و ناکارآمد می‌شدند، آن‌ها را جلوی خرس‌ها می‌انداختند. حالا مقایسه کنید با فرهنگ ما که در آن، پیرها از احترام و ارزش خاصی برخوردارند. پیامبر (ص) می‌فرمایند: انسان پیر در خانواده خودش مانند پیامبر در قوم خودش احترام دارد. لذا تربیت و سبک زندگی می‌تواند رابطه متقابل داشته باشند. اما هر دو این‌ها می‌توانند دستخوش تغییراتی شوند؛ البته نه در همه ابعاد. تربیت قسمت ثابتی دارد که آن هنجارهای ارزشمند است یا ارزش‌های مطلق که همیشه ارزشمند هستند. مثل رعایت عدالت در جامعه یا نیکی کردن. اما در کنار این، شما تغییراتی هم در سبک زندگی می‌بینید. سبک زندگی امر ایستایی نیست. مثلاً سبک سواری کردن در گذشته استفاده از چهارپا و گاری و در شکه بوده و امروز به ماشین سواری تغییر یافته است. قطعاً باید برای سوار شدن به این ماشین، سبک زندگی متفاوتی را در پیش گرفت. مادر سبک زندگی، ارزش‌هایی ثابت و متغیر داریم. ما فرد را، هم برای ارزش‌های پایدار و هم برای ارزش‌های متغیر، باید تربیت کنیم. پس باید بگوییم ما از سبک زندگی برای شیوه تربیت الهام می‌گیریم و براساس سبک زندگی که وجود دارد، افراد را تربیت می‌کنیم و این‌ها لازم و ملزوم‌اند.

مثالی می‌زنید که سبک زندگی در جامعه‌ای در طول زمان تغییر کرده باشد و به دنبال آن، شیوه‌های تربیتی آن جامعه هم تغییر پیدا کرده باشد؟

مثلاً سبک معماری مادر یزد، سبک خاصی بود. قسمت‌هایی در ساختمان تعبیه می‌شد که می‌توانست نقش هواکش را داشته باشد. بادبان‌هایی در رأس ساختمان تعبیه می‌شد و هوا را خنک نگه می‌داشت. زیرزمینی داشت که فرد آنجا می‌نشست و خنک می‌شد. به هر حال، ما با سبک معماری جدید، شکل بناهای خودمان را تغییر دادیم و وسایل جدیدی مثل کولر وارد زندگی ما شد.

یکی از اساتید که مقیم فرانسه بود، نقل می‌کرد که قصد داشت بنای خانهاش را گسترش بدهد. شهرداری فرانسه گفته بود اگر می‌خواهید بازسازی کنید، باید سبک بنا به صورت سابق باشد. از رنگ آجرها گرفته تا شکل در، پنجره‌ها و... که سبک معماری این خیابان به هم نخورد. حالا ببینید ما ناگهان درون سبک معماری ایرانی-اسلامی، سبک اروپایی درمی‌آوریم و به این ترتیب، ساختمان‌ها ناهمخوان هستند. فرض کنید در گذشته، خانه‌هایمان اندرونی و بیرونی داشت که در اندرونی فقط محارم می‌توانستند راه ببایند و نامحرمان در بیرونی، یعنی قسمت جلوی خانه، می‌نشستند. یا کوبه درها مردانه و زنانه بود و هر کسی با توجه به جنسیت خود، یک کوبه را انتخاب می‌کرد و صاحب‌خانه می‌فهمید که شخص

پشت در خانم است یا آقا.

مثلاً ما در طبابت تغییر سبک داشته‌ایم. مرحوم غیبات‌الدین جزایری کتابی به نام «اسرار خوراکی‌ها» نوشت. از ایشان پرسیدند: شما در زمینه طب جدید تحصیل کرده‌اید، چرا درباره خواص گیاهانی چون آویشن و مرزه در طب سنتی کتاب نوشته‌اید؟ ایشان خاطره‌ای نقل می‌کنند و می‌گویند: پیرمردی را پیش من آوردند. تشخیص تیم پزشکی ما این بود که پیرمرد قانقار یا دارد و پای او را باید قطع کنیم، اما این پیرمرد نپذیرفت و گفت اگر پایم قطع شود، نمی‌توانم کشاورزی کنم. در آن صورت بهتر است که بمیرم. بعدها آن پیرمرد را جایی دیدم که در زمین کشاورزی کار می‌کرد و گفت: به تجویز یک روستایی بر گه‌های گزنه را به مدت سه روز روی بدنش گذاشته است و روز سوم ماست بر بدنش مالیده و درمان شده است. مرحوم جزایری گفتند بعدها فهمیدم در کتاب «قانون» ابن سینا آمده که گزنه درمانی برای قانقار است. ایشان نتیجه گرفته بود اگر ما از طب جدید استفاده کنیم، پیرمرد پا ندارد، ولی اگر از طب سنتی استفاده کنیم، پای پیرمرد حفظ می‌شود.

چینی‌ها وقتی طب جدید آمد، طب سوزنی خودشان را کنار نگذاشتند و طب جدید را هم در کنار آن قرار دادند، اما در کشور ما وقتی طب جدید آمد، خیلی‌ها طب سنتی‌مان را کنار گذاشتند.

سبک زندگی ما با نوع پوشش تغییر یافت. لباس‌های ما در گذشته

از پوشیدگی خاصی برخوردار بود. خارجی‌ها از روی لباس ما می‌فهمیدند که ایرانی هستیم. یا مثلاً لباس اقوام نشان می‌دهد که هر کس متعلق به کدام قومیت است. ما امروز کت و شلوار اروپایی می‌پوشیم که نشان نمی‌دهد متعلق به کجا هستیم. چه اشکالی دارد که ما یک لباس ملی برای خودمان مطرح کنیم که وجه تمایز ما از سایر ملل و اقوام باشد؟ متناسب با شرایط جغرافیایی و آب‌وهوا و فرهنگ‌های مختلف کشور ما

باشد و به خودمان ببالیم که این لباس متعلق به خود ماست؟

این نشان می‌دهد که ما استقلال فرهنگی داریم و این را بین جوانان و نوجوانان و کودکان تسری می‌دهیم. این بازگشت به خویشی است که اقبال لاهوری مطرح می‌کند و در نهایت بازگشت به اصالت‌هاست. کسانی در قبل از انقلاب بودند که وقتی بحث از بازگشت به خویشی مطرح می‌شد، بازگشت به گذشته قبل از اسلام را مطرح می‌کردند، ولی عده‌ای هم معتقد بودند باید به اصالت‌های فرهنگ ایرانی-اسلامی بازگشت که به تعبیر شهید مطهری، دور رود خروشان هستند که با هم مزوج شدند و فرهنگ ایرانی-اسلامی را به وجود آوردند.

ما در جامعه خود، ساختارها و مجاری تربیتی متنوعی داریم که در رشد شخصیتی و شکل‌گیری سبک زندگی افراد، نقش ایفا می‌کنند: خانواده، مدرسه، محیط پیرامونی، جمع دوستان، خویشاوندان و... در این خصوص کمی بیشتر برای خوانندگان ما توضیح دهید.

عوامل تربیتی متعدد و گوناگون هستند. بخشی از عوامل تربیتی قبل از تولد نقش دارند. مثلاً بطن مادر، نوع برخورد مادر با جنین، توجه به نیازهای

بخشی از عوامل تربیتی قبل از تولد نقش دارند. مثلاً بطن مادر، نوع برخورد مادر با جنین، توجه به نیازهای او و آرامش مادر، در شکل‌گیری شخصیت کودک مهم است. لذا بعضی از بچه‌ها مضطرب به دنیا می‌آیند. سالیوان می‌گوید مادران مضطرب، بچه‌های مضطرب به دنیا می‌آورند.



همراه می‌شود که همسو با خانواده‌اش نیستند. پس از مدتی این دوستان به تغییر در سبک زندگی نوجوان کمک می‌کنند و حتی گاهی او را به بیراهه می‌کشانند. هرچه نوجوان به لحاظ فکری تهی‌تر باشد و روی ذهنش کمتر کار شده باشد و هرچه اعتماد به نفس پایین‌تری داشته باشد، تأثیر پذیری‌اش از گروه همسالان و چسبندگی و دلبستگی‌اش به آن‌ها بیشتر می‌شود. بر عکس، اگر اعتماد به نفس خوبی داشته باشد، سعی می‌کند در عین اینکه کنار همسالان زندگی می‌کند، آنجا که لازم است، مشی مستقلی در پیش بگیرد. این‌ها از گروه زودتر جدا می‌شوند و میزان وابستگی‌شان به گروه‌های همسال می‌تواند کمتر باشد. علاوه بر این، رسانه عامل دیگری است که به تربیت می‌پردازد و باعث دگرگونی سبک زندگی جوان‌هاست. بچه‌های در ایران با سبک زندگی ایرانی تربیت می‌شود، اما در ماهواره، انواع و اقسام مدل‌های مو را می‌بیند. مدتی بعد از نمایش مدل موی جدید در ماهواره، می‌بینید شهر از آن مدل مو پر می‌شود. شاید اگر قبل از آن به این افراد پول می‌دادید، حاضر نبودند با چنین شمایی در خیابان ظاهر شوند، چون احساس می‌کردند مورد تمسخر دیگران قرار می‌گیرند، ولی وقتی همه از یک مدل تبعیت می‌کنند، دیگر خجالت نمی‌کشند. نکته‌ای که به آن توجه ندارند این است که این عنصر، چقدر عنصر فرهنگی ماست؟ اگر ما درون فرهنگی، یک عنصر فرهنگی دیگر را راه داده‌ایم، معنایش چیست؟ جامعه‌شناسان می‌گویند این جابه‌جایی فرهنگی است. پس این نوجوان هنوز متوجه جابه‌جایی فرهنگی نیست یا مثلاً تفاوت تقلید منفی و مثبت یا تقلید آگاهانه و ناآگاهانه را نمی‌داند. والدین و مربیان باید برای نوجوانان اصالت فرهنگی و اهمیت تبعیت از ارزش‌های خودی را روشن کنند. باید برای آن‌ها تبیین کنند که یکی از چهار تمدن بزرگ دنیا متعلق به ماست و اگر کسی بخواهد از کسی تقلید کند، آن‌ها باید از جنبه‌های اصیل تمدن ما تبعیت کنند، نه اینکه ما از جلوه‌های بی‌عمق و ظاهری فرهنگ دیگری تبعیت کنیم.

اگر بخواهیم جامعه‌خودمان را آسیب‌شناسی کنیم، باید اعتراف کنیم که نهادها و ساختارها و شیوه‌های تربیتی مادر پرورش افرادی که دارای سبک زندگی اسلامی باشند، موفق عمل نکرده است. ارزیابی شما از این مسئله و ریشه‌ها و علل آن چیست؟

او و آرامش مادر، همه در شکل‌گیری شخصیت کودک مهم است. لذا بعضی از بچه‌ها مضطرب به دنیا می‌آیند. این را سالیوان مطرح می‌کند و می‌گوید که مادران مضطرب، بچه‌های مضطرب به دنیا می‌آورند. در سبک زندگی این فرد، انجام همه کارها عجولانه و توأم با نگرانی است و در برخورد با ساده‌ترین مسائل دستپاچه و نگران می‌شود. همچنین عوامل بیولوژیک در این وادی نقش پررنگی دارند. اینکه مادر مضطرب بچه‌های مضطرب به دنیا می‌آورد، بیولوژی در آن نقش دارد. حتی سبک زندگی مادر در سبک زندگی آرام یا همراه با اضطراب کودک می‌تواند نقش ایفا کند. از طرف دیگر، اریکسون به عنوان روان‌شناس مطرح می‌کند که مادران آرام بچه‌های آرام به دنیا می‌آورند و مادران بالیمان فرزندان آرامی به دنیا می‌آورند. پس از به دنیا آمدن بچه، سبک فرزندپروری بسیار اثرگذار است. ما در روان‌شناسی سبک‌های فرزندپروری مختلفی داریم. یکی از سبک‌های فرزندپروری سهل‌انگار است. مادری که بچه‌اش را راه می‌کند و هر بلایی سر بچه می‌آید، سبک زندگی سهل‌انگارانه را به او یاد می‌دهد. آن کودک هم که بزرگ شود، فرزند خودش را این‌گونه تربیت می‌کند. عکس این شرایط هم وجود دارد. مادری سبک زندگی سخت‌گیرانه دارد یا پدری رفتارهای دیکتاتورانه دارد و خیلی بچه را تحت کنترل قرار می‌دهد. کودک آن‌ها هم این سبک زندگی را می‌آموزد و وقتی بچه‌دار شد، فرزند خود را به شکل سخت‌گیرانه و دیکتاتورانه تربیت می‌کند. یک سبک زندگی متعادل هم وجود دارد. در این سبک، افراط و تفریط دیده نمی‌شود. زندگی نه سهل‌انگارانه است و نه سخت‌گیرانه و دیکتاتورانه. مدرسه یا کودکستان نهاد تربیتی دیگری است. مدارس هم باید دنباله‌رو زندگی همراه تعادل باشند تا بتوانند بچه‌های خوبی را تربیت کنند. معمولاً گفته می‌شود که تربیت مجدد از تربیت اولیه مشکل‌تر است. اگر تربیت بچه‌ای در خانه نامناسب باشد، مدرسه وظیفه‌مضاعفی دارد؛ باید ابتدا آموخته‌های اشتباه را از وجود بچه‌ها پاک کند و سپس تربیت صحیح را جایگزین کند. در حالی که وقتی بچه‌ای خوب تربیت شده است، مدرسه وظیفه‌اش کمتر است و آموزش‌های مناسب خانواده را ادامه می‌دهد. در مدرسه، بچه‌ها وارد گروه همسالان می‌شوند که این موضوع بر سبک زندگی آن‌ها تأثیر می‌گذارد. یک دوست خوب، عامل کمال و تکامل فرد است، چون در نوجوانی نقش گروه همسالان خیلی پررنگ است. لذا می‌بینید نوجوانی که در خانه با یک سبک زندگی خاص بار آمده است، مدتی با دوستانی

ما وقتی به موضوعی می‌اندیشیم، باید چندجانبه‌نگر باشیم. اگر سبک زندگی جوان‌های ما اشکال دارد، نباید همه مشکلات را به یک نهاد خاص منتسب کنیم. به هر حال، من فکر می‌کنم اگر بچه‌های ما آن‌گونه که شایسته است، متناسب با سبک زندگی اسلامی بار نیامده‌اند، باید در پی شناخت علت‌ها باشیم. هر کدام از نهاد‌های مرتبط ممکن است کاستی‌هایی داشته باشند.

نمی‌توان توقع داشت همه پدرها و مادرها متخصص تعلیم و تربیت باشند، اما آن‌ها به‌سرعت متخصصین نرفته‌اند تا روش‌های تربیتی متناسب با سبک زندگی ایرانی-اسلامی را یاد بگیرند یا خانواده‌ای که تربیت نشده (Uneducated Family) است، نمی‌تواند بچه‌های خوبی بار بیاورد. اما پدرها و مادرهایی که خودشان آدم‌های معتقدی هستند، سعی می‌کنند بچه‌ها را در معرض فرهنگ بیگانه قرار ندهند. پس خانواده در درجه اول، نقش حیاتی ایفا می‌کند. تا وقتی خود خانواده‌ها مثلاً تمایل به دیدن فیلم‌های نامناسب دارند و از زمینه‌های فرهنگی نامناسب استفاده می‌کنند، نمی‌توانند مانع بچه‌ها باشند و سیاست یک بام و دو هوا داشته باشند. وقتی خودشان پای ماهواره می‌نشینند و بچه‌ها کنار آن‌ها برنامه‌های ماهواره را می‌بینند، هر دو تحت تأثیر عناصر فرهنگی بیگانه قرار می‌گیرند. در چنین وضعی، کسی نمی‌تواند دیگری را منع کند. نکته دوم مدل آموزش‌های ماست. آن قدر که ما به آموزش فیزیک، اقتصاد، ریاضی و... اهمیت می‌دهیم، روی اخلاق و مسائل اجتماعی تأکید نداریم. حتی هم‌وزن هم نیستند. حجم مباحث آموزشی ما بیشتر از مباحث تربیتی ماست. ما با این وضع، از بچه‌هایمان انتظار رفتار اسلامی داریم. ما در المپیاد فیزیک نتایج درخشانی داریم، اما اگر المپیاد اخلاقی بگذاریم، کسانی که نمره قبولی می‌گیرند شاید خیلی زیاد نباشند و انتظارات ما را برآورده نکنند. بنابراین در زمینه اخلاق و تربیت، هم به‌صورت کمی و هم به‌صورت کیفی، باید آموزش‌هایمان را ارتقا دهیم. پس تربیت، مربی، محتوا، اهداف آموزشی، فضای مدرسه و... همه پیام دارد و می‌تواند تأثیراتی روی بچه‌ها بگذارد. وقتی ما برای ریاضی شش ساعت در هفته وقت می‌گذاریم و برای دینی دو ساعت، خودبه‌خود پیامی که به کودک یا نوجوانمان منتقل می‌کنیم این است که ریاضی از دین مهم‌تر است. در دانشگاه‌های ما هم کاستی‌هایی وجود دارد و تعداد دروس عمومی کمتر از تخصصی‌هاست. اگر بخوایم دروس عمومی را افزایش دهیم، عده‌ای اعتراض می‌کنند که این‌ها متخصص نمی‌شوند. اگر بخوایم حجم آن را کم کنیم، زندگی کردن را یاد نمی‌گیرند. ما باید بتوانیم توازن و تعادلی در حد نیاز آن‌ها برای رسیدن به سبک زندگی مطلوب ایجاد کنیم. باید همسویی و هماهنگی بین رسانه، استاد، دبیر و والدین فراهم شود تا سبک زندگی مطلوب در افراد ایجاد گردد. لذا باید برای این‌ها تدبیری اندیشید که توازنی بین آموزش و سبک زندگی و همچنین بین محتوای آموزش علمی و اخلاقی و محتوایی که مربوط به سبک زندگی است، وجود داشته باشد. یا لاقط چیزی بیش از آنچه امروز در کتاب‌های ما هست، وجود داشته باشد و معلم‌ها روش‌هایشان به گونه‌ای باشد که به‌صورت عملی آموزش دهند، نه صرفاً نظری. رفتارها هم باید بیانگر این واقعیت‌ها باشد.

دور که‌های مطرح می‌کند که میزانی از بی‌هنجاری (Anomie) در هر جامعه‌ای طبیعی است و هر چقدر روی تربیت کار کنیم، یک عده تحت تأثیر قرار نمی‌گیرند. اگر کسی نخواهد اصلاح شود، نمی‌توان او را تربیت کرد. لذا خواست فرد هم مهم است. ما همیشه نباید فکر کنیم اگر کسی مشکل دارد، حتماً عوامل بیرونی در تربیت او دخیل بوده‌اند. چه بسا آدم‌هایی که در محیط‌های بد، خوب بار آمده‌اند و خوب هستند و آدم‌هایی که در محیط خوب، بد بار آمده‌اند و آدم‌های بدی هستند. لذا اراده و تصمیم افراد مهم است.

باید تغییراتی در سبک زندگی و روش‌های تربیتی مان ایجاد کنیم. خانواده‌ها باید بیشتر به متخصصین تعلیم و تربیت مراجعه کنند و در کلاس‌های این متخصصین حضور بیابند و سؤال کنند که با بچه‌های مشکل‌دار چگونه باید رفتار کنیم و روش‌های متنوع تربیتی را بیاموزند. اکثر والدین ما فقط نصیحت و تنبیه را بلد هستند. حال اینکه تربیت، هزاران روش دارد. والدین باید کتاب‌های تعلیم و تربیت را بخوانند و با سبک‌های مختلف فرزندپروری آشنا شوند. باید در هر خانه، چند کتاب تربیتی برای دوره‌های سنی مختلف داشته باشیم و به آن‌ها مراجعه کنیم.

به‌طور خاص در مورد نهاد آموزش در کشور، نه وزارت آموزش و پرورش به تنهایی، بلکه حتی دانشگاه‌ها و سایر مراکز تربیتی و آموزشی، چه نقاط منفی و مثبتی می‌توان به موارد قبل افزود؟

معلمین ما افراد دلسوز و علاقه‌مندی هستند. علی‌رغم درآمد غیرمکفی و مشکلات اقتصادی و زندگی دشواری که دارند، وقتی سر کلاس می‌روند، همه این‌ها را فراموش می‌کنند و سعی می‌کنند عاشقانه کار کنند. اما بعضی از آن‌ها ناچارند بعد از مدرسه، به‌جای مطالعه کتب جدید، به دنبال کار دوم بروند. این باعث ضعف آن‌ها می‌شود. در این مورد، باید اوضاع اقتصادی بهبود بیابد. استاد‌های ما اهل مطالعه هستند. کسانی که کتاب‌های درسی ما را می‌نویسند، افراد باتجربه‌ای هستند و مشکلات بچه‌ها را می‌شناسند. ما روان‌شناسانی داریم که می‌دانند چه مفاهیمی را چه زمانی و با چه روش‌هایی به بچه‌ها بیاموزند. طراحان کتاب‌های درسی ما تصاویر و طرح‌های زیبایی را برای کتاب‌ها در نظر می‌گیرند. لذا کتاب‌های درسی ما زمینه‌های روان‌شناختی خوبی دارند. عده زیادی از اینترنت و امکاناتی چون تبلت، لپ‌تاپ و... بر خور دارند.

والدین ما به کسب علم توجه می‌کنند و دوست دارند فرزندانشان فرهیخته شوند. این‌ها نقاط قوت است.

ولی نقاط ضعفی هم وجود دارد. میزان مطالعه در جامعه ما پایین است و فرهنگ کتابخوانی به قدر کافی رواج نیافته است. البته این موضوع رو به بهبود است. باید با گسترش فرهنگ مطالعه و سمینارهای تربیتی و فرهنگی، میزان آگاهی جوانان را افزایش و نگاه والدین را ارتقا داد. اگر ما سبک زندگی ایرانی-اسلامی واقعی را با سبک زندگی غربی مقایسه نماییم و جنبه‌های مثبت سبک زندگی خودمان را بیان کنیم، بچه‌ها، والدین و دیگران در یک شکل تطبیقی بهتر می‌توانند به تفاوت‌هایی بپردازند و مروج سبک زندگی مطلوب باشند و آینده خوبی را رقم بزنند.

این کار تا حدی انجام شده است، ولی می‌توان امید بیشتری داشت. باید از حوزه‌های علمیه کمک گرفت تا آن‌ها سبک زندگی اسلامی را دقیق‌تر معرفی کنند. همچنین باید راهکارهای جذابی برای تبلیغ در مدارس به معلمین آموزش داد تا بیشتر روی آن کار کنند. این گونه می‌توان فواید این سبک زندگی را بهتر تحلیل کرد. همه منابع برای این اقدامات در اختیار ماست. باید شیوه‌ها را از دل منابع ایرانی و اسلامی بیرون آوریم و با دلایل قوی استدلال کنیم.

آن قدر که ما به آموزش فیزیک، اقتصاد، ریاضی و... اهمیت می‌دهیم، روی اخلاق و مسائل اجتماعی تأکید نداریم. حتی هم‌وزن هم نیستند. حجم مباحث آموزشی ما بیشتر از مباحث تربیتی ماست. ما با این وضع، از بچه‌هایمان انتظار رفتار اسلامی داریم



صنعت مد و زنان «فرا واقعی»

فروگاستن مقام زن در حد کالای تجاری در نظام سرمایه داری

صنعت مد ارتباط‌های پیچیده‌ای با سایر فعالیت‌ها دارد؛ زمینه‌هایی مانند تولیدهای کارخانه‌ای، تبلیغات، تولید مواد خام، حمل و نقل، خرده‌فروشی و شکار حیوانات برای استفاده از پشم آن‌ها و...؛ اما مهم‌ترین دامنه ارتباطی این صنعت، ارتباط با زنان جوان است. پیام صنعت مد همچون نسخه‌ای است که استفاده از زنان زیبایی را تجویز می‌کند که معمولاً لاغر، جوان، ترجیحاً هندواروپایی و بلوند هستند. منبع مادی اصلی این صنعت «تن» انسان است که به گونه‌ای ایدئال ساخته شده است و در مقابل بینندگان نمایش داده می‌شود و پیوسته بنا بر سلیقه صاحبان این صنعت که در پی سودهایی بیش از گذشته هستند، در حال تغییر است. دغدغه سود و باقی ماندن در عرصه رقابت برای صاحبان صنعت مد و دغدغه دور نشدن از مرکز توجه‌های نسل جوان برای زنان، آن‌ها را قادر می‌سازد تا برای دستیابی به این مهم دست به هر کاری بزنند.

صاحبان این صنعت تأکید بسیار زیادی بر لاغری هر چه بیشتر زنان برای شرکت در فشن شوها (fashion shows) و کت واک (catwalk) می‌کنند، تاجایی که دختری با قد ۱۷۵ سانتیمتر و وزن ۵۰ کیلوگرم را ایدئال خود اعلام می‌کنند که این برای شاخص حجم بدن (BMI) نمره ۱۶، یعنی ۲

صنعت مد، به‌ویژه درباره زنان، یکی از صنایع بسیار برجسته امروز است که سود کلانی را نصیب صاحبان این صنایع می‌کند. این صنعت در قرن نوزدهم و در امتداد اختراعات مربوط به صنایع نساجی و دوخت لباس به‌راه افتاد و از این‌رو، می‌توان آن را محصول دوران مدرن دانست. الیزابت ویلسون در کتاب معروف خود آراسته در خواب (Adorned in dreams) به‌وضوح ارتباط میان این صنعت را با مدرنیته به‌تصویر می‌کشد. تا قبل از دوران مدرن، پوشاک، ساخته دست بشر بود؛ اما با پیدایش سرمایه‌داری جهانی و میل بی‌پایان آن به مصرف و انباشت بی‌وقفه سرمایه و همچنین با پیشرفت کارخانه‌های صنعتی، این کالا نیز وارد فرایند تولید انبوه شد. تانسی (Tansy) نویسنده کتابی با رویکرد ضد سرمایه‌داری به صنعت مد، می‌گوید: «مد لنزی است که از طریق آن می‌توان به سرمایه‌داری نگریست». هر آنچه وارد این فرایند شود، بی‌شک، برای فروش انبوه و روزافزون، به دنبال مشتریان خود می‌گردد و صاحبان آن فرایند، با ترندهای مختلف سعی در اغوای مصرف‌کنندگان برای خرید بیشتر دارند. لازم به توضیح بیشتر نیست که تقریباً هر چیزی اگر برای مردم زیبا و جذاب به‌نظر برسد، قابلیت فروش می‌یابد.



مظاهر کروژده
پژوهشگر و کارشناس ارشد
حقوق بین‌الملل

نمره کم‌تر از نمره معمولی ۱۸، را اقتضا می‌کند. دختران جوانی که آرزوی رسیدن به چنین جایگاهی تحت‌عنوان «مدل» و اشتغال در آژانس‌های مدلینگ (modeling) را در سر دارند تا حدی خود را لاغر می‌کنند که خود را در معرض بعضی از بیماری‌های روانی مثل آنورکسیا (Anorexia) به معنای بی‌اشتهایی و بولیمیا (bulimia) به معنای جوع و گرسنگی قرار می‌دهند که تبعات جسمی خطرناکی نیز دارد.

در اغلب موارد، این زنان تصویری منفی از بدن خود در ذهن دارند (negative body image) که این بیماری‌ها و به تبع، لاغری آن‌ها را تشدید می‌کند. این لاغری و بی‌اشتهایی روانی گاه به مرگ بعضی از این زنان هم منجر می‌شود، همان‌طور که در نوامبر ۲۰۱۰ ایزابیل کارو (Isabelle Caro) جان خود را برای باقی ماندن روی سکو از دست داد. این تصویر منفی از بدن خود، در بسیاری از زنان مدل و همچنین زنانی که این مدل‌ها را سرلوحه فعالیت‌های بدنی و زیبایی خود قرار می‌دهند، اتفاقی شایع است.

علاوه بر مشکلات جسمی جبران‌ناپذیر ناشی از اختلالات غذایی که این افراد برای خود و فرزندان خود، البته اگر اصلاً میلی به بارداری داشته باشند، ایجاد می‌کنند، درگیری ذهنی با رژیم غذایی، کاهش اعتمادبه‌نفس، افسردگی، اضطراب و بروز مشکلات عدیده در روابط اجتماعی در محل کار و هر حوزه‌ای از زندگی که نیاز به اعتماد به نفس دارد و غم و اندوه از دیگر عوارض این صنعت است. از همه این‌ها ناراحت‌کننده‌تر این است که تمام این آثار منفی توسط شرکت‌هایی ایجاد می‌شود که در بطن نظام سرمایه‌داری با بازتعریف مداوم زیبایی و با هدف فروش بیشتر و عدم توقف فرایند انباشت سرمایه، زنان را به این صنعت ترغیب می‌کنند.

در نظام اجتماعی ماقبل سرمایه‌داری، ارزش‌ها قطعی و ثابت بودند و همه چیز، از جمله نحوه پوشش زنان و مردان، مشخص و تعیین شده بود؛ اما با پیدایش نظام سرمایه‌داری این قطعیت در تمام زمینه‌ها بی‌اعتبار شد، پایداری و ثبات از بین رفت و جای خود را به نوعی شکاکیت، عدم قطعیت و به تبع آن، سیالیت داد و به انسان‌ها این قدرت را داد تا هر چیزی را همان‌طور که می‌فهمند، درست بپندارند. در صنعت مد، این سیالیت شاید بیشتر از دیگر زمینه‌ها خود را نشان می‌دهد؛ زیرا همان‌طور که از عنوان آن پیداست، زودگذری و تداوم نداشتن، جزء ذات این صنعت است.

این سیالیت با ویژگی اصلی دیگر این نظام یعنی میل به انباشت بی‌پایان سرمایه دست در دست یکدیگر داده‌اند و صاحبان صنعت مد را قادر ساخته‌اند تا از راه‌های مختلف زنان را به بردگی بکشند و تحت‌انقیاد خود بگیرند. در نظام سرمایه‌داری برای هر چیزی قیمت تعیین می‌شود و سعی در فروش آن است. در این صنعت هم، این تن‌زنان است که به فروش می‌رسد. زنان برای کسب پول و شهرت به‌طور مستقیم بدن و سلامتی خود را هزینه می‌کنند و برای رسیدن به این جایگاه از هیچ عمل جراحی خطرناکی پروا ندارند. شیلا جفری در کتاب خود با عنوان زیبایی و زن‌ستیزی (Beauty and Misogyny) درباره این موضوع به تفصیل بحث می‌کند و ریشه‌های این عمل‌های خطرناک را که سیری صعودی دارد، در صنعت مد و به گفته ما در عامل آن یعنی نظام سرمایه‌داری جست‌وجو می‌کند.

هربرت مارکوزه و ماکس هورکهایمر در کتاب خود با عنوان صنعت فرهنگ: روشنگری به مثابه فریب‌همگانی (Culture Industry: Enlightenment as Mass Deception) معتقدند صنعت فرهنگ به‌عنوان محصول فرهنگی نظام سرمایه‌داری، فرهنگ عمومی را تولید و بازتولید می‌کند. از این چشم‌انداز می‌توان صنعت مد را هم که در حال بسط ارزش‌های فرهنگی غرب درباره زیبایی زنانه است، به‌عنوان صنعت فرهنگ معاصر در نظر گرفت. این صنعت به وسیله آگهی‌های تبلیغاتی، مجله‌ها، تلویزیون، سینما، شرکت‌های روابط عمومی و بسیاری از رسانه‌های جدید و شبکه‌های اجتماعی نوظهور از قبیل فیس‌بوک و اینستاگرام، حامل پیام‌هایی است که «زیبایی» زنانه را دربر دارد و از این طریق سعی در اجتماعی کردن مردم، به‌ویژه زنان و دست‌کاری واقعیت دارد تا از این‌گنار، سبک زندگی مدرن را

برانگیزد. این سبک زندگی بدون اعتراض و با رضایت کامل توسط جامعه و مخاطبان این صنعت پذیرفته شده است. تا امروز، ایدئولوژی‌ها و انگاره‌هایی که توسط این صنعت خلق شده است، همگی هنجارها و نقش‌های زنان در نظام پدرسالاری را تقویت کرده و آن‌ها را در انقیاد مردان قرار داده است. ایدئولوژی‌های نظام سرمایه‌داری این بار و در این عرصه، به وسیله ارائه کردن زنان از طریق رسانه‌های مذکور و همچنین از طریق بدن زنان مشهور (Celebrities) که به‌مثابه آگهی‌های تبلیغاتی زنده برای صنعت مد عمل می‌کنند، به جوامع مختلف منتقل می‌شود. این صنعت، فرهنگی را خلق کرده است که درون آن، زنان پیوسته خود را در معرض بازیابی توسط دیگران، به‌ویژه مردان می‌یابند و از این رو، نوعی از ایدئولوژی‌های فرهنگی را درونی کرده‌اند که از آن طریق یاد گرفته‌اند خودشان هم خود را پیوسته بازیابی کنند. به عبارت دیگر، در این صنعت، به‌عنوان محصولی مدرن، زنان تبدیل به کالاهایی شده‌اند که به‌مثابه ابزارهایی منفعل محسوب می‌شوند. ژان بودریار از نظام سرمایه‌داری و رسانه‌های جدید تحت تسلط آن با عنوان نظام وانموده‌ها (Simulacra) یاد می‌کند که در آن واقعیت‌ها نشان داده نمی‌شوند و رسانه‌ها تنها وانمود می‌کنند که واقعیتی در

میان است و خود را شکل تقلیدی آن نمودار می‌سازند. از این رو، وانمود کردن (simulation) در مرکز بحث بودریار قرار دارد. وی، به‌عنوان ناقد پیکربندی فرهنگی امروز، صنعت مد را که در آن انسان به‌عنوان یک ابزار وانمود شده است، به چالش می‌کشد. او معتقد است نمایش مد لباس، آرایش و چیزی که آن را در کتاب درباره اغواگری (Seduction) «آموزش اغوا» خوانده است و آنچه تحت‌عنوان عمل‌های جراحی خطرناک ذکر کردیم، نمونه‌ای بارز از همین وانموده‌هاست.

بودریار بر آن است که در این صنعت، آرایش به معنای عام کلمه، افزودن موادی به سیمای واقعی، یعنی به چهره و جسم، است و سازنده «موجود دور از دسترس»

مهم‌ترین دامنه‌ار تباطی این صنعت، ارتباط با زنان جوان است. پیام صنعت مد همچون نسخه‌ای است که استفاده از زنان زیبایی را تجویز می‌کند که معمولاً لاغر، جوان، ترجیحاً هندواروپایی و بلوند هستند. در نظام سرمایه‌داری برای هر چیزی قیمت تعیین می‌شود و سعی در فروش آن است. در این صنعت هم این تن‌زنان است که به فروش می‌رسد.

است. زیبایی پلاستیک تبدیل به کمال می‌شود و از طریق رسانه‌های «فراواقعیت‌ساز» با قدرت تکرار تصویر با صحنه آهسته، گرفتن تصویر بسته و تکنیک‌هایی که در جهان واقع وجود ندارد، متجلی می‌شود. اما این تجلی مانند بسیاری دیگر از تجلی‌های رسانه‌ای، رخدادی قائم به ذات است و از هیچ واقعیتی خبر نمی‌دهد؛ تاحدی که گویی خود رسانه تبدیل به پیام اصلی شده است. این امر نوعی رمزگذاری است که کمال زیبایی را بیش از پیش دور از دسترس نگه می‌دارد، خود را به‌صورت وانموده‌ای درمی‌آورد و نگاه را به واقعیتی مهم‌تر از حس و جسم مبدل می‌کند. در این صنعت، هیچ‌گاه حس‌های درونی بدنی طبیعی به بیننده منتقل نمی‌شود، بلکه مدپرستان همیشه خواهان تن‌های متفاوت و جعلی هستند که به جای الزام‌های اجتماعی و عملی، عوامل «زیبایی‌شناسانه» بر آن‌ها حاکم بوده است. ابزار ارتباطی و رسانه‌ها در نظام سرمایه‌داری با قدرت فراوان خود، برای درونی کردن فرهنگ‌ها و تصاویر خودساخته، چهره‌های متغیر و زودگذر زنان مدل را که ممکن است خارج از این نظام معنایی حتی ترسناک به نظر برسند، موجه و زیبا جلوه می‌دهد و از این طریق، معنای اصیل زیبایی را از زن گرفته و مفهوم زیبایی را پوچ و بی‌محتوا ساخته است.

گفت‌و‌گوبا
طاهره همیز

برای هر لحظه از زندگی آیه وجود دارد

اثرپذیری روابط زوجین از الگوهای
زندگی اسلامی و غیر اسلامی

تهیه و تنظیم: راحله دهقان پور

از عرصه‌هایی که سبک زندگی افراد آثار و تبعات خود را آشکارا نشان می‌دهد، عرصه خانواده است و خانواده بر دور کن اصلی، یعنی زن و شوهر، استوار است. استواری اسکلت و قوام ساختار خانواده بستگی به تنظیم روابط میان این دور کن دارد و اگر اختلالی در روابط زوجین پدید آید، گویی پیچ و مهره‌های دستگاه حساس زندگی شل شده و لرزه‌هایی که بر دیواره سفید و بی‌نقش آن می‌افتد، از دور هم قابل تشخیص خواهد بود. اسلام مکتبی است که زندگی انسان را در همه عرصه‌ها سامان می‌دهد، اما خانواده در زندگی انسان از دیدگاه اسلام، محور و مبناست و تمرکز اسلام بر روابط زوجین و اصلاح آن، بیش از هر امر دیگری است؛ به گونه‌ای که سایر عرصه‌های زندگی در قیاس با خانواده بسیار کوچک شمرده شده و خانواده در جایگاهی مانند سر برای بدن تعریف و ترسیم شده است. سبک زندگی اسلامی در خانواده یک چیز است و آنچه امروز مادر خانواده‌های ایرانی می‌بینیم، انصافاً چیز دیگری است. رسوخ فرهنگ و تمدن غربی در جامعه دو قرن اخیر ایران، بیش از هر جا، خانواده را دستخوش تغییر کرده و سبک زندگی خانواده‌های ایرانی را دگرگون ساخته است. برای بررسی بیشتر و تحلیل عمیق‌تر این مهم و شناخت تفاوت‌های سبک زندگی اسلامی و غربی در خانواده و ضرورت برنامه‌ریزی برای بهبود سبک زندگی و تقریب آن به الگوی اسلامی خانواده، از خانم طاهره همیز دعوت کردیم که ساعتی را مهمان ما در دفتر «خردنامه» باشند. خانم همیز استاد دانشگاه و مشاور و کارشناس مباحث خانواده و زنان و تربیت فرزندان است و در رشته فقه و حقوق اسلامی فارغ‌التحصیل شده است. ایشان یک استاد اخلاق مهربان و دلسوز است که از جان و دل برای رفع اشکالات و اختلالات اخلاقی و رفتاری مردم تلاش می‌کند و کتاب «قرار» ایشان به خوبی این دغدغه مقدس و تحسین برانگیز را نشان می‌دهد.

یکی از محورهای مهم سبک زندگی در مقیاس خانواده، تعامل زوجین است. شما از تباط بین این دو مقوله را چگونه می‌بینید؟

ما معتقدیم سبک زندگی را به طور مطلق، باید خود خداوند به ما ارائه دهد. علت آن است که قرآن بارها می‌فرماید که «شما از ما هستید و به ما می‌پیونددید.» همچنین پادشاه اعمال صالح را بهشتی معرفی می‌کند که در آن «خالدین» خواهیم بود و برای کیفر گناهان، جهنمی را نشان می‌دهد که تا ابد در آن باقی خواهیم ماند. پس انسان یک موجود ابدی است. سبک زندگی انسان در دنیا، عصاره هویت او در زندگی ابدی است. بنابراین باید خود خداوند این سبک را به ما آموزش دهد. نمی‌توانیم به عقل بشر مراجعه کنیم و با استناد به تجربیات موفق او، شیوه صحیح را استخراج کنیم. متأسفانه امروزه علم جامعه‌شناسی و روان‌شناسی غربی همین کار را می‌کند.

در قرآن دستورهای بسیار زیاد و کاملی در خصوص روابط زوجین به چشم می‌خورد؛ به طوری که خداوند حتی به جزئی‌ترین امور هم اشاره کرده است و هیچ امر پنهانی وجود ندارد. ما باید تعامل زوجین را با علم به سامان برسانیم. به نظر من، آموزش علمی یک اصل است که متأسفانه تا الآن وجود نداشته است. معمولاً مادر بزرگ‌ها و پدر بزرگ‌ها توصیه‌هایی به جوانان می‌کنند و جوانان امروزی می‌گویند: «زندگی شما با ما بسیار فرق می‌کند و حرف‌های شما به درد ما نمی‌خورد.» جوانان به قدری مغرورند که بسیاری از مسائل را که در حاشیه زندگی خودشان وجود دارد، نمی‌پذیرند. بنابراین ما باید طریقی نو در این روابط در اندازیم.

دانش عمومی فعلی که در جامعه پخش شده است، ناقص است. از سال‌های اولیه انقلاب، این طرز تفکر شروع شد که باید دانش عمومی را بالا ببریم تا زندگی‌ها سامان پیدا کند. اما در این راه، به قرآن و روایات متمسک نشدیم و سراغ روان‌شناسی غربی رفتیم. اساساً کلمه روان‌شناسی بسیار جاذبه دارد، چون قرار است درباره باطن انسان صحبت کند. غافل از آنکه الگوی غربی با فرهنگ ایرانی بسیار ناسازگار است. علت آن است که تفکر غربیان بر مبنای مسیحیت شکل گرفته است و همه می‌دانیم که در مسیحیت والاترین شخصیت، حضرت عیسی

(ع) است. ایشان و مادرش، هیچ یک هرگز ازدواج نکردند. پس آن‌ها مانیفستی برای ازدواج ندارند تا پیروانشان به آن متمسک شوند. در مقابل، در اسلام به طور مفصل تک‌تک لحظات زندگی زن و شوهر ترسیم شده است. حتی راجع به تعامل خصوصی آن‌ها آیه مستقیم داریم. آیه ۱۸۹ سوره اعراف و همچنین سوره نور مستقیماً راجع به روابط حساس زوجین و طراحی آن حرف دارند. قرآن راجع به گفت‌وگوی زوجین، بچه‌دار شدن، تربیت بچه‌ها و حتی نحوه لباس پوشیدن در مقابل بچه، نکات فراوانی را مطرح کرده است.

اسلام بسیار موشکافانه و جزئی به روابط زن و شوهر نگاه کرده است. اما در جامعه ما تاکنون به این مسئله نپرداخته‌اند و تصور کردند که منجی ما روان‌شناسی غربی است. روان‌شناسی غربی از نظریه اندیشمندانی نشئت گرفته است که صرفاً کمی تخصصی‌تر به این موضوع نگاه کرده‌اند. من اخیراً شنیدم که بیشترین شرکت‌کننده‌های دانشگاه آزاد و پیام نور در رشته‌های روان‌شناسی ثبت‌نام کرده‌اند، چون ظرفیت آن نامحدود است. غافل از اینکه این روان‌شناسی، لاتیپ و فلج است و نظرات افرادی است که از منظر خانواده به زندگی نگاه نمی‌کنند. نگاه غربیان به زندگی صرفاً از سر منافع فردی است. به این ترتیب، اصلاً خانواده تشکیل نمی‌شود و هویت پیدا نمی‌کند. حتی بر آوردن نیازهای جنسی آن‌ها هم در دل خانواده تحقق نمی‌یابد.

مثلاً در فرانسه این قانون وجود دارد که خانمی می‌تواند به پلیس زنگ بزند و بگوید شوهر من در مسائل خصوصی از من تقاضایی دارد و من راضی نیستم. پلیس فوراً مرد را به عنوان مجرم، مؤاخذه و محاکمه می‌کند. سؤال اینجاست که این چه خانواده‌ای است و چه مبنایی دارد؟ برعکس، در اسلام تمکین زن از شوهر واجب است و در مقابل، نفقه زن نیز بر شوهر واجب است. در کدام یک از قوانین غربی، مرد مسائل مالی زن را تقبل می‌کند؟ نتایج مطالعات ما نشان می‌دهد که فقط در ۲۵ کشور از ۸۰ کشور، بر مبنای افکار اسلامی، زن مهریه و نفقه دارد. در بقیه کشورهای زن می‌خواهد در کنار شوهر زندگی کند، خودش هم سر کار برود و زندگی را هم بچرخاند. وقتی او بچه‌دار شود، ممکن است کارش را از دست بدهد. پس بحث مهد کودک‌ها مطرح می‌شود. در اسلام چیزی به نام مهد کودک

وجود ندارد؛ حتی تکذیب هم شده است.

به علاوه، روابط زن و مرد در خانواده چگونه تعریف شده است؟ در علم روان‌شناسی چنین مسئله‌ای وجود ندارد. در ایران به آن پرداختند و مردمی هم که دست‌شان خالی بود، به این علوم پناهنده شدند. الان رسوایی این علوم بسیار آشکار شده است و طلاق‌های فراوان، آسیب‌های روحی عمیق، خانواده‌های زخم‌خورده، ناامید، افسرده و بدبین، نشانه آن است. چرا کسی آمار نمی‌گیرد که چه برداشتی از این حادثه‌ها می‌شود؟ هنوز کسی از این زاویه به موضوع نگاه نکرده است.

من معتقدم روان‌شناسی لیبرال و لاتییک که در روابط زوجین آموزش داده می‌شود، فقط در مورد رابطهٔ سودجویانه بحث می‌کند. هیچ‌گونه تعامل عاطفی در روابط وجود ندارد، بلکه انتقام گرفتن ملاک است. همسر مثل یک رقیب است، نه رفیق راه. این دیدگاه باعث مشکلات فعلی ما شده است. ما باید به روابط زوجین در قرآن برگردیم. در قرآن از ابتدای خواستگاری بحث وجود دارد تا انتهای پیری. در قرآن می‌گوید «فَأَنْكِحُوا بَنَاتِكُمْ وَأَهْلِيكُمْ» (نساء/۲۵) دختر را از خانواده خواستگاری کنید. پس مرحله اول خواستگاری کردن از دختر است. نکتهٔ دیگر آیه این است که دختر در خانواده هویت دارد. بلافاصله در همین آیه می‌فرماید که دختر نباید دوست‌پسر داشته باشد. این آیه با آموزه‌هایی که الان از طرف غرب به جامعه سرایت کرده است، به شدت منافات دارد. در تربیت دختر و پسر جوان در غرب، روان‌شناسی مخصوصی هست که افکارشان نیز متأثر از همین علوم است. ولی در جامعهٔ ما مسلمانان و افراد مذهبی در صلواوسیمیا می‌گویند: «چه اشکالی دارد که دختر و پسرهای جوان در خانواده و فامیل یکدیگر را ملاقات کنند؛ از نظرات هم باخبر شوند؛ به هم علاقه‌مند شوند و تحت نظر خانواده روابطی با هم داشته باشند؟»

سؤال اینجاست که حد این کار را چقدر می‌توانند نگه دارند؟ اگر این دختر و پسر عاشق هم شوند و نتوانند با هم در آینده ازدواج کنند، چه کسی آسیب آن‌ها را جبران می‌کند؟ ممکن است پسرهای خیلی کوچک‌تر عاشق دخترهای ممتاز بزرگسال بشوند و آن دختر اصلاً به او اهمیتی ندهد و او را برادر خود بداند. در این صورت، چه کسی آسیب‌های روحی و روانی این پسر را جبران می‌کند؟

آیا ممکن است دختر و پسر با هم تعامل داشته باشند، ولی عشق و میل جنسی نسبت به هم نداشته باشند؟ از نظر قرآن، ارتباط دختر و پسر قبل از ازدواج ممنوع است تا منجر به این مسائل نشود. «مُحْصَنَاتٍ غَيْرِ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَحْدَانٍ» (نساء/۲۵) زن باید حصن و قلعه داشته باشد. قلعه به زبان عربی یعنی جایی که نتوانند به او نزدیک شوند. دختر باید به گونه‌ای تربیت شود که کسی نتواند به او نزدیک شود. دختر نباید اهل بگو و بخند باشد و در ضمن، پسری را هم به عنوان دوست کلامی انتخاب نکند و با او ارتباط جنسی نداشته باشند.

همچنین قرآن به عنوان یک انسان برتر و زن ممتاز، حضرت مریم را معرفی می‌کند که یکی از چهار زن بهشتی است. می‌گوید وقتی در اتاقش فرشته‌ای را به شکل مرد فرستادیم، ایشان این‌طور مبارزه کرد: «إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتُ تَقِيًّا». یعنی زن محصن حتی در خیالش هم به مرد فکر نمی‌کند. بعد می‌گوید «لَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ» بشری با من تماس نداشته است. دختر باید به گونه‌ای در خانه تربیت شود که هیچ نامحرمی با او ارتباط نداشته باشد.

قرآن همچنین دربارهٔ مرد می‌گوید او هم باید حصن داشته باشد و کسی نتواند به او نزدیک شود، اهل بگو و بخند نباشد و رفیق نداشته باشد. اگر مردی با زن‌های متعدد ارتباط داشته باشد، قرآن آن را محکوم می‌کند و می‌گوید این مرد برای ازدواج پایدار مناسب نیست. در قوه قضاییه، پرونده‌های زیادی در این خصوص وجود دارد که مرد دنبال زنی رفته

است و همسر پاکدامن او سراغ یک مرد دیگر رفته است تا تلافی کند. به همین ترتیب، بچه‌های این‌ها در همین جامعه مشکلات بسیار متعددی درست می‌کنند، چون تخلف پدر و مادر را دیده‌اند.

بنابراین ما می‌توانیم برای کشورمان سبک زندگی مبتنی بر آموزه‌های قرآن و روایات را در این عرصه به وجود بیاوریم. ابتدا باید فرهنگ‌سازی شود؛ یعنی همین کاری که شما مشغول آن هستید. شما متن‌ها را در محافل علمی منتشر کنید تا روی آن‌ها بحث شود و مخالف و موافق، حرف خود را بزنند و این طرح توسعه پیدا کند. سه سال دیگر وقتی عقلاً آن را بپذیرند، این تبدیل به یک اصل می‌شود. آن‌گاه می‌توان آن را اجرا کرد. به این ترتیب، کاری می‌کنند که دخترها از خانواده‌شان خواستگاری شوند، نه اینکه در دانشگاه یک پسر سراغ یک دختر برود، با او دوست شود، بعد از دو سال بگوید «تورانی خواهم» و دنیا و آخرت این دختر تباه شود.

یا دختری عاشق پسری شود و بعد از مدتی به او خیانت کند. این مشکلات در کشورهای غربی، فراوان دیده می‌شود. چرا ما دوباره آن را تکرار کنیم و غذاهای جویده آن‌ها را بخوریم؟ این کار نفرت‌آور است. من فکر می‌کنم که ابتدا باید قوانین ازدواج را از قرآن و روایات دسته‌بندی کنیم. سپس آن‌ها را به شکل کاربردی در جامعه بیاوریم و فرهنگ‌سازی کنیم. در مرحله بعد، قانونی برای آن تدوین کنیم. آن‌گاه ان‌شاءالله به صورت یک عمل رایج در خواهد آمد.

به نظر شما، بیشترین علت تنش بین زوجین و تفاهم نداشتن آن‌ها چیست؟

در قدم اول، زوجین باید اطلاعاتشان را دربارهٔ ویژگی‌های جنسیت خود و همسرشان افزایش دهند. تلقی زن‌ها و مردها از زندگی دو نوع کاملاً متفاوت است. خوشبختانه امروز در این خصوص در جامعهٔ ما تقریباً فرهنگ‌سازی شده است و مردم با آن آشنا شده‌اند. به هر حال، باید دانست که مردها و زن‌ها واقعاً متفاوتی اندیشند. مثلاً زن‌ها به شدت به همسرشان وابسته هستند و برعکس، مردها اصلاً وابستگی ندارند و نگاهشان بیشتر کلان است؛ تأمین خواهر، تأمین مادر و تأمین همسر. مردها معمولاً اظهار علاقهٔ زبانی نمی‌کنند و رفتارهای عاطفی ندارند. اعتقاد دارند که همهٔ هویتهایشان را خرج می‌کنند، خواب و سلامتی‌شان را برای تأمین مالی خانواده فدا می‌کنند و این به معنای دوست داشتن است. تلاقی این نگاه مردانه با نگاه زنانه که می‌خواهد هر لحظه «دوستت دارم» را بشنود، بسیار تنش‌زاست.

باید به مردها آموزش بدهیم اصولی را که زن‌ها برای ادامه و استحکام زندگی به آن معتقدند، اجرا کنند. همچنین بعضی از اصول از نظر خانم‌ها اصلاً اهمیت ندارد، ولی برای آقایان فوق‌العاده مهم است. مثلاً مردهای مذهبی و غیرمذهبی بدون استئناء، نسبت به رفتار و لباس و حرکات اجتماعی همسرشان حساس هستند و دوست دارند که او در مقابل نامحرم نفوذناپذیر باشد. خانم‌ها این امر را نمی‌پذیرند و آن را محدودیت و غیرت بیجا تلقی می‌کنند. این‌ها باعث ایجاد تنش در زندگی می‌شود.

بنابراین یک اصل این است که ارزش‌های دو طرف (زن و مرد) را دسته‌بندی کنیم و به آن‌ها آموزش بدهیم، اگر هر دو طرف به آن‌ها عمل کنند، تنش‌ها از بین می‌رود و به آرامش می‌رسند. تفاهم واقعی تنها هنگامی به وجود می‌آید که زن و مرد مؤمن باشند. در غیر این صورت، اگر به توحید و معاد معتقد نباشند، هرگز تفاهم به وجود نخواهد آمد و معنا نخواهد داشت، چون قرآن می‌فرماید توحید بین افراد وحدت به وجود می‌آورد و شرک باعث تشتت می‌شود. می‌گوید مشرکین ظاهراً مجتمع هستند، اما قلب‌هایشان از هم جداس است.

اگر می‌خواهیم تفاهم بین زوجین برقرار شود، باید مبانی اعتقادی آن‌ها

توحیدی شود و به معاد ببندیشند. یکی از صفاتی که درباره زن زیاد گفته شده این است که «حافظات للغبب بما حفظ الله» (نساء/۳۴) زن باید حافظ غیب شوهرش باشد؛ البته در خصوص آنچه خدا به آن امر کرده است (و نه هر چیز دیگر). مثلاً اگر مرد خلاف شرع عمل می کند، زن نباید آن را حفظ کند. حفظ اسرار یک ارزش برای زن است و زن ها باید در حفظ آن بسیار کوشا باشند. این برای زنی تحقق پیدا می کند که معتقد باشد خدا به صورت پنهانی او را نگاه می کند و در روز قیامت او را به همه نشان می دهد.

جالب است که آیه ای در سوره تحریم نشان می دهد که حتی همسر پیغمبر اولوالعزم و پیغمبر خاتم نیز اگر نقصی در فکر و نگاه توحیدی و دین و آخرت داشته باشد، زندگی را دچار مشکل می کند. خطاب خداوند به آن ها هم خیلی تند است و می فرماید: «اگر خدا می خواست، پیغمبر شما را کنار می گذاشت و همسر دیگری می گرفت.» پس تا تفکر توحیدی نباشد و معتقد نباشیم که اعمال ما در روز قیامت جلوی همه افکار عمومی آشکار می شود، نمی توانیم به تفاهم برسیم. در نتیجه، وجود تفاهم به تفکر توحیدی و معاد برمی گردد.

عامل دیگر تشنج این است که طرفین هنوز فراز و فرودهای زندگی را بلد نیستند. فراز و فرودهای زندگی بسیار متعدد و منحصر به فرد است. حتی دو خواهر هم نمی توانند از نسخه یکدیگر برای برخورد با همسر استفاده کنند. فراز و فرودهای زندگی هیچ کس مثل دیگری نیست. این فراز و فرودها از ابتدای ورود به زندگی تا اواخر آن وجود دارد. به محض اینکه دختر و پسر عقد می کنند، دخالت های اطرافیان، مشکلات اجتماعی و معضلات دوستان ایجاد می شود. سپس بچه به دنیا می آید. مشکلات مدرسه رفتن، دانشگاه رفتن و ازدواج او به وجود خواهد آمد. این ها فراز و فرودهای زندگی است و علم فراوانی برای جلوگیری از ضایعات عمیق آن مورد نیاز است. ما باید تعدادی از قوانین کلی را به زوجین آموزش بدهیم تا بر اساس آن استاندارد، با هم از بحران ها عبور کنند و احساس بیگانگی با همسر به سراغشان نیاید.

اسلام هم دستور العمل هایی کلی برای این مشکلات دارد. مثلاً خیلی سفارش شده است که آقایان در این بحران ها گذشت کنند. علت آن است که جنس مرد، قدرت گذشت را دارد و آسیب نمی بیند، چون مرد برای کانون خانواده ارزش ویژه ای قائل است. در مقابل، برای خانم دستور العمل سازگاری و هماهنگ شدن تجویز شده است. قدرت سازگاری زن ها بسیار بالاست و می توانند با مشکلات مالی، جسمانی، خانوادگی و نابسامانی های اجتماعی شغل مرد کنار بیایند. از نظر علمی هم ثابت شده است که افراد باهوش تر، راحت تر سازگار خواهند شد. چیزی که خدا از مرد خواسته سازگاری نیست، بلکه حفاظت از خانواده از نظر امنیت جانی، مالی و عاطفی است. بنابراین وظیفه های زن و مرد در اسلام متفاوت تعریف شده است.

در خصوص تعامل زوجین، آیا اسلام سبکی دارد که بتواند همه جزئیات این تعامل را پوشش دهد؟

بله، صد درصد. آرزوی من این است که متخصصان یک سریال پانصد قسمتی بسازند و در آن سبک زندگی قرآنی را به جامعه نشان بدهند. حتی بیشتر از پانصد قسمت هم میتوانیم بسازیم. دقیقاً برای تک تک لحظات زندگی زوجین، آیه در قرآن وجود دارد. اگر آن ها را کنار هم بگذاریم، یک الگوی کامل را با تمام استثنائاتی که در روابط انسان ها وجود دارد، در اختیار ما می گذارد. انسان ها کاملاً با هم متفاوت اند و ویژگی های هر کسی منحصر به خودش است. ممکن است در یک خانواده، دو قلوها هم با یکدیگر اختلاف نظر داشته باشند. با این همه تفاوت در افکار، سبک زندگی استاندارد در روایات و قرآن وجود دارد که متأسفانه تا الان کسی به آن نپرداخته است.

لطفاً تعدادی از سرفصل ها را نام ببرید تا جزئی بودن مسئله مشخص شود.

ما شیعه اثنی عشری هستیم و معتقدیم که معصومین بهترین الگو برای هر سلیقه و فکر هستند. آن ها تمام الگوهای متقن و کامل را در برهه های مختلف، حتی در زمان فراعنه هم عصرشان، ارائه کردند. تک تک تعامل های ائمه با همسر و فرزندان شان، که در کتب تاریخی ذکر شده، گواه بر این است که تبدیل شدن آن به سبک زندگی راحت است. مثلاً حضرت علی (ع) فرمودند: «من هرگز زهرا را به خشم نیاوردم و هرگز زهرا هم مرا خشمگین نکرد.» همان طور که می دانید، بین زن و شوهر تفاوت فکری فراوانی وجود دارد که باعث خشم آن ها می شود. ما ممکن است نسبت به مسئله ای از شوهر مان توقعی داشته باشیم یا او توقعی از ما داشته باشد. این اتفاق برای همه خانواده ها بارها افتاده است؛ بعضی ها آن را ادامه دادند و بعضی ها به آن خاتمه دادند. این نکته که آن دو معصوم چگونه با هم تعامل کردند که هرگز به خشم نرسیدند، نشان می دهد که سبک زندگی ویژه ای داشتند.

همچنین وقتی رفتار علما را با همسرانشان می بینیم، دچار حیرت فوق العاده می شویم که یک مسلمان که چنین روابط زیبایی با همسرش دارد، چطور به این استنتاج رفتاری رسیده است. در تاریخ، رفتار بزرگانی مثل علامه طباطبایی (ره)، امام خمینی (ره) و آقامیرزا جواد

تهرانی (از علمای بزرگ مشهد) با همسرانشان ذکر شده است. برخی از علمای هم عصر خودمان نیز همین ویژگی را دارند.

مهم ترین نکته این است که قرآن شاخص های دقیقی را در خصوص سبک زندگی مطرح می کند. مثلاً در سوره تحریم می فرماید همسران حضرت لوط (ع) و نوح (ع) به آن ها خیانت کردند. خیلی جالب است که اصلاً نمی گوید این ها

ابتدا باید قوانین ازدواج را از قرآن و روایات دسته بندی کنیم.
سپس آن ها را به شکل کاربردی در جامعه بیاوریم و فرهنگ سازی کنیم. در مرحله بعد، قانونی برای آن تدوین کنیم. آن گاه ان شاء الله به صورت یک عمل رایج در خواهد آمد

به زانو در آمدند. در واقع، پیامبران حتی همسران خیانتکارشان را اذیت نمی کردند. البته طبق روایتی از امام صادق (ع)، اینجا بیشتر خیانت های اجتماعی و رفتاری مدنظر است، نه خانوادگی و جنسی. حاصل مخالفت عقیدتی زنان، بسیار خطرناک شد، مثل پسر نوح که غیر از او شد. پس پیامبران حتی با زن های ناخلف خود هم زندگی کردند و آن ها را در امنیت نگاه داشتند.

همچنین داستان حضرت شعیب (ع) و ازدواج دخترانش با حضرت موسی (ع) نشان دهنده یک سبک زندگی است. آشنایی این دختر و پسر نامحرم در یک محیط اجتماعی اتفاق افتاد و قرآن به صورت تصویری آن را نشان می دهد. در این ماجرا، دختران شعیب در میان مردان چوپانی می کنند، ولی با عفاف و تقوا. پس سبک زندگی یعنی همین که زن می خواهد کار اجتماعی و سیاسی کند، اما فرهنگ آن را خودش تدوین می کند. یا دختران شعیب می گویند چون پدر ما پیر است، ما مجبوریم کار کنیم. پس نمی خواهد بگوید که زن ها حتماً باید سر کار بروند. این امر نشان می دهد که ما حق نداریم شغل را برای زن ها تا این حد اصل قرار دهیم که امروزه منجر به متلاشی شدن خانواده شده است.

خود بنده وقتی استخدام رسمی شدم، در کل کشور از بین پنج هزار نفر، رتبه پنجم را کسب کردم. اما به محض اینکه فرزندم به دنیا آمد، در خانه

با توجه به شرایط امروز کشور، شما تا چه حد دستیابی به این الگو و سبک زندگی را امکان پذیر می‌دانید؟ چه موانع و راه‌حل‌هایی برای آن وجود دارد؟

امروزه جامعه ایرانی گمشده‌ای به نام سبک زندگی اسلامی دارد و از تلاطم‌های تلخ و دردناک رنج می‌برد. پس منتظر یک منجی است و هرچه به آن ارائه دهید اجرا می‌کند. مثلاً بعضی از خانواده‌هایی که به کلاس من می‌آیند، اصلاً اهل نماز و عبادت نیستند، اما همه حرف‌های من را اجرا می‌کنند. یکی از خانم‌های شرکت‌کننده در کلاس، همسر شراب‌خواری داشت و با هم آمدند و در بحث زوج‌های جوان شرکت کردند. شوهر این خانم راننده ترانزیت تریلی تهران- تبرک بود و همکارانش او را تشویق به شراب‌خواری کرده بودند. وقتی قوانین زندگی سالم را شنید، شغلش را عوض کرد. من بسیار تعجب کردم، چون فکر نمی‌کردم که او در راه تغییر شغل گام بردارد به خاطر اینکه زندگی سالمی داشته باشد.

می‌خواهم بگویم که الآن در جامعه ما استقبال فراوان است و بهترین فرصتی است که سبک زندگی را به صورت جزئی داخل جامعه بریزیم. من معتقدم مردم واقعاً آن را اجرا می‌کنند. جامعه ما به این نتیجه رسیده است که در عین مدرن بودن، رابطه خود را با خدا تبیین و تعریف کند. جامعه فعلی ما از اینکه رابطه‌اش با خدا بد باشد، رنج می‌کشد و دیده است کسانی که رابطه‌شان با خدا بد است، چقدر به شکست و ناهنجاری رسیده‌اند. تا مدتی پیش این طور نبود و جاذبه‌های غرب جامعه را مست کرده بود. الآن چند سالی است که مردم به راحتی می‌توانند به تمام کشورهای غربی سفر کنند و دست به مقایسه بزنند. به همین دلیل، تهی بودن سبک زندگی غربی روزبه‌روز آشکارتر می‌شود.

یکی از دوستان ما سی سال در انگلستان زندگی کرده است، ولی الآن خوشحال است که در اینجا زندگی می‌کند. بسیاری از متخصصان و استادان دانشگاه خوشحال هستند که برگشته‌اند و در کنار خانواده زندگی می‌کنند. یکی از استادان من در ناسای آمریکا کار می‌کرد، اما آمد و در اینجا استاد شد. ایشان از این تصمیم ابراز خوشحالی می‌کند، چون خانواده دوست است و سبک ایرانی را بیشتر می‌پذیرد.

از باطن جامعه خبر می‌رسد که مردم پذیرای سبک قرآنی و سبک ائمه (ع) هستند. اگر در این خصوص کاهلی کنیم، به آن‌ها مدیون هستیم. باید این سبک زندگی را به رشته تحریر درآوریم، فرهنگ‌سازی کنیم و به صورت تصویر به جامعه ارائه دهیم تا مردم به راحتی بتوانند از آن الگو بگیرند. یکی از آشنایان ما حدود پنج سال پیش می‌گفت یکی از جرم‌هایی که در انگلستان تعریف شده است، ارتباط اینترنتی با حوزه‌های علمیه قم است. این امر نشان می‌دهد که حتی در خارج از ایران هم افراد زیادی مشتاق سبک زندگی اسلامی هستند. باید آن را تدوین کنیم و در اختیار آن‌ها بگذاریم. من معتقدم این کار شدنی است.

نکته دیگر اینکه لایبالی‌هایی که شما را نگران می‌کنند، اثرات چندان عمیقی بر جامعه ندارند. در غیر این صورت، انقلاب اسلامی نمی‌توانست ۳۶ سال ادامه پیدا کند. با ادامه یافتن انقلاب، دشمنان ما سلاحشان را از رو بسته‌اند و تهدیدهای علنی می‌کنند، در حالی که قبلاً منافقانه کار می‌کردند؛ زهرشان را می‌ریختند و خودشان را نشان نمی‌دادند. این امر نشان می‌دهد که کم آورده‌اند. به عنوان مثال، هیولاری کلینتون در کمال بی‌شرمی می‌گوید داعش را او تدوین کرده است. اگر این کار مؤثر بود، نباید اعتراف می‌کرد، ولی حالا قصد دارد با ایجاد رعب ما را به عقب بیندازد. من معتقدم تأثیر سبک زندگی قرآنی بسیار پررنگ است. من اخیراً روی سوره طه کار کرده‌ام. این سوره سبک زندگی سیاسی را به زیبایی هرچه تمام‌تر تعریف کرده است. حتی نوع مذاکره کردن را که الآن سیاستمداران ما درگیر آن هستند، آموزش می‌دهد و آرا و احکام به‌آرامی

نشستم. همه به من می‌گفتند نباید این موقعیت را از دست بدهم، ولی من قبلاً دربارهٔ بچه‌داری و همسر داری مطالعه کرده بودم. در نتیجه، بچه‌هایم را به ثمر رساندم. اساساً قرآن زمانی شغل را برای خانم‌ها قبول دارد که دچار عذر باشند. در داستان حضرت موسی (ع)، وقتی یک آقا در خانوادهٔ دخترها پیدا شد، آن‌ها در خانه ماندند. در واقع، مهریهٔ دختر عبارت می‌شود از کار کردن آقا.

این سبک زندگی قرآنی است. در ابتدای ماجرا، حضرت موسی (ع) بعد از احقاق حق دخترها، زیر سایهٔ درختی نشست و ارتباط خود را با آن‌ها قطع کرد. متأسفانه امروز این نوع مراودات سر آغاز ارتباط بعدی دختران و پسران می‌شود. در تمام تصویرهای سینمایی، از ابتدای انقلاب تا الآن، همواره یک مرد و زن به همین طریق با هم آشنا می‌شوند.

نکته دیگر اینکه وقتی قرار می‌شود حضرت موسی (ع) برگردد و اجر آب دادن را بگیرد، به دختران می‌فرماید: «من جلوراه می‌روم و شما از پشت من بیاید.» معمولاً راهنما باید جلوراه برود و کسی که راه را بلد نیست، باید عقب باشد. ایشان می‌فرماید: «ما پسران یعقوب، پشت زنان راه نمی‌رویم.» این یک سبک زندگی است. متأسفانه امروز حتی در مورد نماز جماعت هم مدام فشار می‌آورند که چرا زن‌ها باید پشت مردها نماز بخوانند، مگر زن در درجهٔ دوم است؟

واقعیت این است که این یک مسئلهٔ اخلاقی و شأنی است که زن‌ها نباید در معرض دید نامحرم باشند تا امنیت بیشتری داشته باشند و بیشتر اکرام شوند. دخترها از حضرت موسی (ع) می‌پرسند راه را چطور نشان دهند. پاسخ می‌دهد که «حتی با من حرف نزنید، بلکه به سمتی که باید بپیچیم، ریگ پرتاب کنید.» همان طور که ملاحظه می‌کنید، خود ایشان این موقعیت را مدیریت می‌کند و یک فرهنگ ارائه می‌دهد. مردان خداپرست و معتقد به آخرت، خودشان رابطه با نامحرم را حتی در بیابان مدیریت می‌کنند. این همان سبک زندگی است.

بنابراین ما واقعاً میتوانیم لحظه‌به‌لحظه زندگی بزرگان را استخراج کنیم. اگر متخصصانی را برای این کار اختصاص دهیم، صدها قسمت سریال می‌توان تهیه کرد و سبک زندگی قرآنی را در آن نشان داد.

نمونهٔ دیگر سوره نور است که در آن، دربارهٔ تعامل با همسایه و فامیل و خانواده‌های گسترده به‌طور مفصل صحبت شده است. در جایی از آن، تمام سلسلهٔ فامیل را که ارث می‌برند، مانند پدر، مادر، خواهر، برادر، خاله، عمه و دایی نام می‌برد و حتی می‌فرماید اگر به منزل آن‌ها رفتید، از اموال و غذای آن‌ها (بدون نیاز به اجازه گرفتن) بخورید. سپس نحوهٔ ارتباط با آن‌ها را با جزئیات مطرح می‌کند. در حالی که ما اگر به خانهٔ عمه می‌رویم، از یخچال خانهٔ او چیزی بر نمی‌داریم و منتظر می‌شویم که از ما پذیرایی کنند، چون کار ما قرآنی نیست. در عین حال، نمی‌توانیم در زندگی او تجسس کنیم، بلکه باید به مخفیات آن‌ها احترام بگذاریم و سؤال‌های خصوصی نپرسیم. در حالی که ما این قبیل تجسس‌ها را انجام می‌دهیم. حتی دربارهٔ خانوادهٔ گسترده، نوع لباس پوشیدن و پذیرایی کردن نیز در قرآن قوانین متعددی وجود دارد. همهٔ این‌ها سبک زندگی است.

جامعه ما به این نتیجه رسیده است که در عین مدرن بودن، رابطه خود را با خدا تبیین و تعریف کند. جامعه فعلی ما از اینکه رابطه‌اش با خدا بد باشد، رنج می‌کشد و دیده است کسانی که رابطه‌شان با خدا بد است، چقدر به شکست و ناهنجاری رسیده‌اند

بین موافقان و مخالفان ردوبدل می‌شود. این سوره سبک مذاکره کردن یک دولت اسلامی را با یک دولت فرعونی به‌طور کامل بررسی می‌کند؛ به‌نحوی که حتی فتنه ۸۸ به‌راحتی در سوره طه قابل مشاهده است.

اگر نکته‌ای باقی مانده است، بفرمایید.

متأسفانه الآن یکی از تهدیدهای نگران‌کننده، لذت‌جویی و لذت‌خواهی و زندگی مرفه است. این خطر بزرگی است و باید فکر مردم را درباره آن تغییر دهیم. در حال حاضر، یکی از موانع تشکیل زندگی، ورود به ازدواج با میزان رفاه بی‌سابقه است. این طرز تفکر، ایده‌آل جوانان را از آن‌ها می‌گیرد. امام صادق (ع) می‌فرماید: «مستحب است جوان‌ها را در سختی تربیت کنید، چون قدرت‌های نهانی آن‌ها آشکار می‌شود.» اما جوانان ما امروز به دنبال آسانی می‌روند و دچار تلاطم‌های نگران‌کننده‌ای می‌شوند. این تلاطم‌ها برای داشتن خانواده مرفه است و خانواده بالنده به‌هیچ‌عنوان مدنظر نیست. خانواده مرفه صرفاً قصد دارد از خوردنی‌ها، پوشیدنی‌ها و محیط‌های جمعی لذت ببرد.

مقام معظم رهبری فرمودند بدعت‌هایی که امروز در خصوص انتخاب همسر و ورود به زندگی در جامعه ما به وجود آمده است، باید نقض شود. تفکر رفاه و لذت‌جویی روابط را به‌شدت مخدوش می‌کند. رفاه همچنین مانع فرزندآوری است، ازدواج‌ها را به تأخیر می‌اندازد و والدین را دچار عسر و حرج می‌کند. دشمن از هنر استفاده می‌کند تا سبک زندگی را تغییر دهد. خانواده‌ها به‌قدری مرفه شده‌اند که می‌توانند وقت زیادی را صرف تماشای کنسرت و تئاتر (به سبک کشورهای غربی) کنند. الگوی غربی دقیقاً در اینجا تزریق و تحمیل می‌شود و باید فکری به حال آن کرد.

نکته بعد این است که اگر پاسخ‌گوی قضاوقدری که خدا در تربیت انسان نهاده است نباشیم، اصلاً نمی‌توانیم سبک زندگی اسلامی را در جامعه ترویج کنیم. در حال حاضر، جوان‌ها

برای تشکیل زندگی اقدام نمی‌کنند و می‌گویند «بگذار خانه تهیه کنم یا بگذار درسم تمام شود تا بعد از آن بچه‌دار شوم.» این تفکر متأسفانه بین مؤمنین هم رواج دارد که بسیار خطرناک است و نشان می‌دهد که تفکر مشرکانه در این خانواده‌ها هم حاکم شده است.

حضرت امام خمینی (ره) می‌فرمایند: «حضرت زهرا (ع) از آن کوخ فرزندان تربیت می‌کند که نورشان از خاک تا افلاک همه عالم و هستی را نورانی می‌کنند.» امروز باید این تفکرها جایگزین اندیشه‌های مشرکانه شود. امام حسین (ع) نیز در دعای عرفه می‌فرماید: «خداوند مشکلات مالی همه انسان‌های قانع را حل می‌کند.» این همان سبک زندگی مورد نظر ماست.

به‌علاوه، قرآن می‌فرماید «مَنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» (طلاق ۳) به‌شما روزی می‌دهیم از جایی که اصلاً پیش‌بینی نمی‌کنید. در محاسبات ما، دو دو تا چهار تا می‌شود، ولی قرآن دو دو تا را هزار تا می‌کند. این اندیشه باید به‌جامعه تزریق شود و مردم توحید افعالی را باور کنند. نشر توحید افعالی نقش بسیار پررنگی در اسلامی کردن سبک زندگی ما دارد. توحید افعالی یعنی نقش مستقیم خدا در هستی و تصمیم‌گیری‌های ما. اگر راهی را انتخاب کنیم، حتماً ما را در آن راه می‌اندازد. می‌فرماید که به فاسق و

مؤمن، هر دو، کمک می‌کند که در پیمودن مسیر خود پیشرفت کنند. این نظارت خدا بر هستی خیلی خطرناک است، چون این سؤال ایجاد می‌شود که انتخاب ما باید چگونه باشد که راه خطا را ادامه ندهیم. این سنت خدا در نظام هستی است و باید سعی کنیم از این زاویه به‌جامعه بنگریم. باید دست خدا را در نظام هستی به‌طور کامل نشان دهیم تا مردم باور کنند که کسب ثروت این نیست که مرد، زن و بچه‌ها همگی سر کار بروند. آن چیزی که ثروت را نابود می‌کند، ترک صلّه رحم، عاق والد، زنا کردن و غیره است. در روایت داریم مردی که زنا می‌کند، فقیر می‌شود. کسانی که از بیرون مسئله را می‌بینند، می‌گویند اقتصاد بیمار، این اتفاق شده است، اما باید دانست که در همین اقتصاد بیمار، این اتفاق برای بسیاری از کاسبان نمی‌افتد. منظور من این نیست که اقتصاد بیمار نیست. اقتصاد ما نقص دارد و مشکلات آن باید رفع شود، اما آنچه به‌صورت پنهانی در سبک زندگی این آقا وجود دارد، او را به‌ورشکستگی کشانده است.

در مقابل، صلّه رحم و استغفار کردن و رو کردن به سمت خدا، باعث ثروت می‌شود. قرآن می‌گوید: «اگر شما استغفار کنید، اموالتان را زیاد می‌کنیم.» در روایت داریم اگر مردی کار کند و در تجارت، ذکر خدا، حلال و حرام و حدود الهی را به‌جا بیاورد، خداوند اجازه نمی‌دهد ورشکسته شود و در اقتصاد بیمار آسیب بخورد.

مسئله دیگر اینکه این طرز تفکر که «دلت پاک باشد، خدا رحم‌الرحمین است.» باعث ترویج فساد

در سبک زندگی ما شده است. متأسفانه داستان‌هایی با این مضمون نقل می‌شود که شخصی (مثلاً رسول ترک) یک عمر گناه کرد و بعد از مدتی آدم خوبی شد. هیچ‌کس بررسی نمی‌کند که رسول ترک اول چه کسی بود، نسلش چه بود، پدر و مادرش چه کسانی بودند، چه اتفاقاتی در زندگی‌اش افتاد که منجر به این مسئله شد. آیت‌الله بهاءالدینی می‌فرمود در فرهنگ ما، بعضی از باورها، گناه کردن را توجیه و راحت می‌کند. مثل این تفکر که «ما که فاطمه زهرا نمی‌شویم، پس اشکالی ندارد اگر گناهی مرتکب شویم.» باید فرهنگ را از این باورهای غلط خالی کنیم. ان‌شاءالله می‌توانیم در سبک زندگی تغییری به وجود بیاوریم. البته چه ما بخواهیم و چه نخواهیم، خدا چنین تغییری را به وجود می‌آورد؛ اما اگر ما بخواهیم، زمان آن کوتاه‌تر می‌شود.

خدا در قرآن می‌گوید که سبک زندگی قوم عاد و ثمود را نپسندیدیم و آن‌ها را نابود کردیم. خدا حتماً سبک زندگی‌ها را عوض خواهد کرد. اگر ما اراده کنیم، مثل قوم حضرت یونس خواهیم شد که تنها قومی بودند که سبک زندگی‌شان را خودشان خواستند و خدا آن‌ها را به کمال و تعالی راهنمایی کرد.

بنابراین اگر تلاش کنیم، مطمئناً با هر سختی، آسانی است. الآن تغییر دادن سبک زندگی مردم، طرز تفکر و روابط آن‌ها بسیار سخت است. این کار همچنین برای شما، صاحبان رسانه نیز خیلی سخت است و مقاومت می‌بینید. خدا می‌گوید بعد از آن، آسانی در راه است. پس نگران نباشید و به حرکت ادامه دهید. ان‌شاءالله از این افکار غلط رایج، که رسیدن به این هدف را رؤیایی و ناممکن می‌دانند، عبور خواهیم کرد و روزی خواهد رسید که همه این مسائل در روابط اجتماعی، نمود خواهد یافت.



کفت وگو
بادکتر
فرشته روح افزا

زندگی در مسلخ طلاق

تبعات تغییرات سبک زندگی در افزایش آمار طلاق

تهیه و تنظیم: راحله دهقان پور

از دانشگاه تهران، کارشناسی الکترونیک گرفت و کارشناسی ارشد و دکتری خود را در همین رشته، از دانشگاه منچستر لندن اخذ کرد. علاوه بر اینکه سال‌ها در آن دانشگاه عضو هیئت علمی بوده و تدریس می‌کرده، اکنون که به ایران آمده، استاد دانشگاه تهران است؛ اما تخصص او به رشته تحصیلی اش محدود نشده و در حوزه‌های که موضوع آن شباهت چندانی به موضوع مدرک دکترای او ندارد، به عنوان متخصص جلوه‌گر شده است. او بخش بسیاری از وقت خود را به مطالعه در مسائل زنان و خانواده‌ها گذرانده و همین نگاه کارشناسی او باعث شده است که اکنون در شورای اجتماعی فرهنگی زنان به فعالیت پژوهشی و راهبردی درباره مشکلات زنان بپردازد. دکتر فرشته روح‌افزاد گفت و گو با خردنامه، از طلاق می‌گوید. این مشکل مدتی است به شکلی نگران‌کننده و فزاینده، دامن‌گیر جامعه ما شده است و محور آن البته زنان هستند. این محوریت در دو جنبه است: هم در جنبه زمینه‌های شکل‌گیری طلاق است که زنان می‌توانند در مهار و کاهش آن نقش مؤثری ایفا کنند و هم در جنبه آسیب‌های طلاق که زنان معمولاً بیش از مردان، از این تنش و نابسامانی آسیب می‌بینند. این نقش محوری زنان البته به محوریت آنان در خانواده نیز برمی‌گردد؛ زیرا اساس خانواده و قوام و پویایی آن و هویت و کارکردهای اصیل آن به حضور زن و چگونگی حضور او در این عرصه وابسته است. بخش مهمی از نقش زن در خانواده، معطوف به سبک زندگی اوست و به تبع او، دیگر اعضای خانواده نیز در این قصه سهیم‌اند. به بیان دیگر، سبک زندگی خانواده که متأثر از زن و هویت زنانه اوست، لُبّه تیز تیغی است که همه اعضای خانواده بر آن گام برمی‌دارند و گاهی هم قربانی این بازی دوچهره می‌شوند و کار به طلاق می‌انجامد.

موضوع طلاق مانند همه موضوعات اجتماعی دیگر، مسئله‌ای چندوجهی است. به نظر شما، مهم‌ترین عوامل مؤثر در طلاق چه مسائلی هستند؟

ما در شورای زنان درباره طلاق، پایشی انجام دادیم تا ببینیم ریشه‌های طلاق چیست. نکته اول اینکه آمار طلاق روز به روز در حال افزایش است. متأسفانه همه آن را پذیرفته‌اند و به نگرانی عمده‌ای تبدیل شده است. رهبر انقلاب هم یکی دو بار به اهمیت این مسئله و به خصوص به ریشه‌ابی طلاق اشاره کرده‌اند. طلاق آثار فردی و هویتی و اجتماعی مخربی به جا می‌گذارد. به نظر می‌رسد سطح آگاهی مردم در این باره اندک است و این آثار باید برای آن‌ها تبیین شود. ریشه‌های اجتماعی و هویتی و فرهنگی طلاق نیز به قوت خود باقی است. سبک و الگوی زندگی‌های ما به سمتی می‌رود که اگر آن را ادامه دهیم، به‌طور مسلم، این پدیده افزایش خواهد یافت و جامعه را دچار مشکل خواهد کرد.

ریشه‌های فردی طلاق در خود افراد وجود دارد. خوشبختانه در ایران، وجود ریشه‌های خانوادگی آن بسیار ضعیف‌تر است؛ ولی به هر حال دیده می‌شود. عرف و الگویی که در جامعه انتشار داده‌ایم، جزو ضعف‌های ماست و بسیار اهمیت دارد. در آسیب‌شناسی طلاق باید به همه این نکات بپردازیم.

در حال حاضر، الگوی اشتغال و تحصیلات و به‌طور کلی، روش زندگی دختران اشتباه است. بنده نه تنها با درس خواندن دختران مخالفتی ندارم، بلکه به نظر من، جزو الزامات است و باید تا مراحل بالا دنبال شود. نکته اینجاست که روش تحصیلات ما در دانشگاه‌ها با این روال و زمان طولانی، باعث از بین رفتن زندگی‌ها می‌شود؛ یعنی دوازده سال طول می‌کشد که دختران دیپلم بگیرند.

از نُه سالگی تا هجده سالگی، دوران بلوغ دختران است؛ در حالی که تازه در مرحله اولیه تحصیل هستند. مدرک دیپلم بسیار ابتدایی محسوب می‌شود و هیچ فایده‌ای هم ندارد. در مرحله بعد که عنوان جوانی و طرب است و فرد از نظر درونی، برای ازدواج و آغاز زندگی آماده می‌شود، باید خود را برای دانشگاه آماده کند و برای گرفتن مدرک، آزمون‌های مشکل‌راز از سر بگذراند؛ سپس، شغل پیدا کند. بنابراین با

این روش، باتوجه به سختی‌های ادامه تحصیل، فرصت زندگی کردن را در عمل از فرزندانمان می‌گیریم.

این سبک زندگی، فعالیت‌های جسمانی دختران و ارتباط معنوی آن‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد و آن‌ها را تا حدی سرخورده می‌کند. در نتیجه، خروجی آن، بحران هویت است. دختران تصور می‌کنند که از نظر تحصیلی، در جامعه عقب هستند و باید حتماً خود را به نحوی در جامعه اثبات کنند. ما هم الگوهای خیالی نادرستی را تصویر کردیم؛ یعنی دائم تکرار کردیم دخترانی موفق هستند که دکتر و مهندس و پزشک باشند یا هنرمندان و افراد مشهور اهمیت بیشتری دارند و این‌طور تبلیغ می‌شود که استاد دانشگاه می‌تواند بهتر از بقیه مردم فکر کند. پرسش این است: آیا داشتن مدرک تحصیلی دلیلی برای صحیح فکر کردن است؟

در حال حاضر، این سبک زندگی در ذهن افراد جامعه در حال شکل‌گیری است. از زمانی که فرزندمان کودک بود، به او گفتیم که اگر بتواند درس بخواند و شغل خوبی داشته باشد، موفق است. به او نگفتیم که اگر بتواند زندگی خوبی داشته باشد، یعنی همسر خوبی برای شوهرش و مادر خوبی برای بچه‌هایش باشد، فردی موفق است. این مسئله اصلاً در ذهن دختران و پسران ما شکل نگرفته است. الان در جامعه ما، افرادی که مقام‌های برتر پیدا کرده یا جایزه‌های بین‌المللی گرفته‌اند، به عنوان الگو مطرح هستند. هیچ‌گاه در این باره مصاحبه نکردیم که بعضی خانم‌ها با وجود داشتن مدرک دکترای در خانه نشسته و دو فرزند خوب تربیت کرده‌اند. بنابراین، در روش و سبک زندگی ما مشکلات بسیار زیادی وجود دارد.

امروز، دختران خوب پیش می‌روند و درس می‌خوانند و باید همین‌طور باشد؛ ولی مسئله اینجاست که فرصت ازدواج را از آن‌ها گرفته‌ایم؛ چون ۶۰ درصد ورودی دانشگاه‌ها، دختران و تنها ۴۰ درصد آن، پسران هستند. واضح است که ۴۰ درصد از این دخترها موفق به ازدواج می‌شوند؛ اما ۶۰ درصد از آن‌ها سرخورده می‌شوند؛ به این دلیل که اگر ازدواج کنند، ناراحت‌اند که تحصیلات شوهرشان به اندازه آن‌ها نیست. بنابراین، معمولاً در مقاطع تحصیلی بالا، آمار تجرد به مراتب بیشتر است. متأسفانه، ما این الگوی نادرست را به فرزندانمان دادیم؛



یا ازدواج نکن و درس بخوان یا اگر

ازدواج کردی، نمی توانی درس بخوانی.

این فرد بعد از تشکیل خانواده هم نمی تواند فرزند داشته

باشد؛ چون هم باید مشغول به کار باشد و هم تحصیل کرده و هم خانه را اداره کند. پرسش این است که چرا این سختی ها را در نظام تحصیلی چیده ایم؟ چرا برای خانم ها اولویت و جایگاه دیگری قائل نمی شویم؟ کسی که مسئولیت نگهداری از فرزندش را دارد، نمی تواند و نباید به اندازه آقایان، در محیط کار وقت بگذارد. پس برای اینکه سختی نکشد، ترجیح می دهد ازدواج و خانه داری برایش در درجه اول اهمیت نباشد.

امروز جوانان در سن کم و مناسب ازدواج نمی کنند. متأسفانه در سنین بالا نیز فرد نمی تواند وابستگی عاطفی برقرار کند. ممکن است در گذشته، به نحوی وابستگی عاطفی او ارضا شده باشد و تازه در ۳۵ سالگی تصمیم بگیرد ازدواج کند. این فرد اگر تاکنون احساس نداشته که فرد نرمالی نیست و اگر احساساتش را سرکوب کرده است هم نمی تواند نرمال باشد. گاهی خود ما شغل های خاصی را به عنوان شغل برتر تعریف می کنیم و فرزندانمان را مجبور می کنیم برای اینکه به آن دست یابد، همه زندگی خود را فدا کند. حتی اگر ازدواج کرد نیز باید طلاق بگیرد. واضح است کسی که می خواهد در هر کاری موفق باشد، باید بر آن کار تمرکز فوق العاده ای کند. برای مثال، یک خانم استاد دانشگاه کار سنگینی دارد و ممکن است مجبور شود خانه را رها کند.

ورودی ما به اجتماع، مدل و سبک زندگی کلیشه ای خاصی است و بقای خانواده را نتیجه نمی دهد. پیوسته از مردم مطالبه می کنیم؛ حال آنکه به نظر من، نوک تیز بحث های طلاق به سمت مسئولان است. مسئولان سبک درست زندگی کردن را فراهم نکرده اند؛ به همین

دلیل، خروجی آن طلاق شده است.

البته در بحث آسیب شناسی طلاق، فعالیت هایی انجام داده ایم که چند سرفصل آن را در اینجا مطرح می کنم:

اول اینکه در موضوع ساده زیستی و جلوگیری از تجمل و اسراف کار نکرده ایم. امروز اکثر جوانان برای خودشان الزام می دانند که مراسم عروسی را در سالن برگزار کنند. حتی در روستاها هم طرز فکر مردم همین است: حتماً باید با خودروهای آخرین سیستم مراسمی بگیرند و حتی اگر خودشان ندارند، از کسی اجاره کنند. چه کسی این باورها را به جامعه تحمیل می کند و آموزش می دهد؟ در پاسخ باید بگویم مطبوعات، نشریات، صداوسیما، دانشگاه و مدرسه. متأسفانه، جامعه به این سمت می رود که مادر شدن و پدر شدن و خانواده دار شدن محکوم است، به این دلیل که نمی توانند چنین مراسمی بگیرند. علت آن است که تجمل، هویت افراد را شکل می دهد. طرز فکر دختران این است که اگر با پسر دانشجویی ازدواج کنند که سطح مالی ضعیف دارد، نمی توانند در مقابل دوستانشان، ازدواج خود را موفق بدانند.

بنابراین، باید کتاب ها، داستان ها، رمان ها و بسته های آموزشی را که به دست فرزندانمان می رسد، بررسی کنیم. مثلاً بسته های تبلیغاتی که به خانه ها فرستاده می شود، نمونه ای از این معضل است؛ زیرا در این بسته ها، فقط عمل بینی و کوچک کردن معده و انواع لباس عروسی و آرایشگاه های گران قیمت تبلیغ می شود. اکثر آن ها کاغذهای بسیار مرغوب و گرانی دارند؛ اما محتوای آن ها پوچ





است. این بسته‌های تبلیغاتی یک سبک زندگی فوق تجملی را تصویر می‌کنند. نکته‌ی دیگر اینکه برنامه‌ریزی فعالیت‌های اقتصادی برای زنان درست نیست؛ در نتیجه، به طلاق منجر می‌شود. کار کردن، چالش و درگیری ذهنی فراوانی دارد. اگر این زن مادر هم باشد، درگیری ذهنی‌اش دوچندان خواهد بود؛ زیرا نمی‌تواند و اصلاً در خانه حضور ندارد تا بتواند مسائل خانه و فرزندان را مدیریت کند. همه‌ی این کم‌کاری‌ها به این دلیل است

که اقتصاد خانواده بجزر خد؛ چون تورم در اجتماع ما پیش‌بینی‌ناپذیر است. آیا ریشه‌ی این مشکل را باید در مردم جست‌وجو کرد؟ مسئله‌ی دیگر، اختلاط در محیط کار است. در پرونده‌های قوه قضائیه به چشم می‌خورد که تعداد فراوانی از خانم‌ها گوشی همراه شوهرانشان را بررسی می‌کنند. این اتفاق به دلیل اختلاط و ناآرامی در محیط‌های کار روی می‌دهد. چرا یک مرد به همسرش اطمینان ندارد؟ چرا خانمی گزارش می‌دهد: «رئیس از من می‌خواهد که با آرایش سر کار حضور پیدا کنم»؟ آیا خانم متأهلی که زندگی دارد، می‌تواند با آرایش سر کار برود؟ کاملاً مشخص است که این درخواست به این معناست که جاذبه جنسی در خود ایجاد کند؛ یعنی زن را ابزار می‌بینند و دید دست‌دومی به او دارند. آیا کسی که چنین ارتباطی در محیط کار

برقرار می‌کند، می‌تواند در خانواده رابطه عاطفی پایدار با همسرش برقرار کند؟! بسیار واضح است که اگر بتواند هم بسیار ضعیف است. پرسش مطرح این است که چند درصد از زنان واقعاً به دلیل نیاز مادی کار می‌کنند؟ بیشتر ما به دلیل داشتن خودرو بهتر و مبلمان بهتر کار می‌کنیم، نه برای نداشتن آن؛ یعنی تصویر تجمل‌گرایانه‌ای در ذهن ما شکل گرفته است و باید به آن برسیم. زوج‌ها به پایداری خانواده و برقراری روابط عاطفی و نیاز به همسر فکر نمی‌کنند؛ بلکه فقط این دغدغه را دارند که صاحب این مبلمان و انگشتر گران‌قیمت شوند؛ وگرنه نوعی بی‌هویتی در جامعه احساس می‌کنند.

یکی از راهکارها این است که باید حقوق سربازها را به حدی برسانیم که بتوانند ازدواج کنند. آیا نمی‌توانیم این کار را بکنیم؟ معمولاً سرباز در دوران سربازی ازدواج نمی‌کند و مجبور است ده سال بعد ازدواج کند؛ اما موفق هم نخواهد شد. چون در این مدت یا روابط عاطفی خارج از چارچوب خانواده برقرار کرده یا عادت کرده است که با هیچ کس ارتباط نداشته باشد. به‌طور طبیعی، در ۳۵ سالگی نمی‌توان ارتباط عاطفی برقرار کرد. با این روال، عاشق بودن، محبت کردن و برقراری روابط صحیح بین زوج‌ها را از فرزندانمان می‌گیریم؛ برای اینکه درس بخوانند. البته درس هم نمی‌خوانند و فقط مدرک می‌گیرند.

به‌نظر بنده، دانشگاه جای درس خواندن است، نه جای ازدواج؛ ولی ما جایی را به نام دانشگاه فراهم کردیم تا فرد در آنجا ازدواج کند. باید بررسی کنیم که چند درصد از دانشجویان ازدواج می‌کنند و چقدر نه. همچنین باید ببینیم چه تعداد از ازدواج‌های در دانشگاه موفق است؟ البته ازدواج‌های دانشجویی الحمدلله بد نیست؛ ولی در بسیاری موارد نیز نتیجه مطلوبی در پی نداشته است. بسیاری از آن‌ها هم تن به ازدواج نمی‌دهند و برای ازدواج کردن، راه دوستی‌های نادرست

را انتخاب می کنند.

متأسفانه، مشاوره‌های نادرستی هم به مردم داده می شود؛ مثلاً بعضی روان‌شناسان توصیه می کنند که خانم قبل از ازدواج با آقا، یک زندگی و محرمیت موقت را تجربه کند تا ببیند توانمندی جنسی دارد یا خیر! بنده سؤال از این کارشناس این است که دختر هجده‌ساله چگونه می تواند چنین مسئله‌ای را ارزیابی کند؟ آیا خود این کارشناس محترم حاضر است به دخترش چنین راهکاری پیشنهاد دهد؟ امروزه مشاوره‌های نادرست متأسفانه روبه افزایش است. این مشاوران تصور کرده‌اند اینجا آمریکاست که دختر هجده‌ساله تجربه روابط خارج از خانواده با مردان مختلف داشته باشد. متأسفانه، اینان دروس غربی را خوانده‌اند و بدون فکر کردن، می خواهند سبک زندگی آمریکایی را در اینجا اجرا کنند.

در فرهنگ ما، زوجها لباس یکدیگرند و نباید عیب هم را نشان بدهند. خانم‌های امروزی کاری به توان شوهر ندارند. کافی است چیزی بهیچ‌وجهی در خانه کم باشد. اگر مادر و خواهر و خاله و تمام شهر را باخبر نکنند، آرامش پیدا نمی کنند. اولین کار بعد از عروسی این است که به مادرش گزارش ضعف‌های همسر و خانواده همسر را می دهد. این‌ها برداشت‌های ذهنی بنده نیست و درباره تمام این‌ها پایش تحقیقاتی انجام داده‌ایم. اولین کار مادر هم این است که این کار دختر را تحویل می گیرد و می گوید بیشتر بگو. اگر دختر بخواهد یک نکته را هم نگوید، مادر می گوید: «من را محرم نمی دانی؟» این‌ها اولین دخالت‌های مستقیم و غیرمستقیم مادر در زندگی دختر است. در گذشته، اگر فردی می خواست طلاق بگیرد، اعضای خانواده متوجه می شدند و میانجیگری می کردند. الان خانواده‌ها فرزندان را به این سمت سوق می دهند که بدون اذیت شدن، سریع طلاق بگیرند. دو سال از طلاق فرد می گذرد که تازه بقیه اقوام متوجه این طلاق می شوند و دیگر کاری از دست کسی ساخته نیست. متأسفانه، خانواده‌ها به دخترشان توصیه می کنند: «برو طلاق بگیر. نمی خواهد زندگی کنی.» اصلاً زندگی مسالمت‌آمیز زیرسؤال است. مدام می گویند: «برای چه حقت پایمال شود؟ برای چه باید گذشت کنی؟» به فرزند یاد نمی دهند که چطور با شوهر ارتباط برقرار کند که شوهر عاشق او بشود. به او یاد می دهند که از اول، حقش را بگیرد. به قدری در حق و حقوق گیر کرده‌ایم که هیچ یک حق خود را نمی گیرند و حق‌های مهم‌تر فدای حق‌های ناچیز می شود. هیچ کدام از حقوق فرزندان و همسایه‌ها و مادر و پدر و خواهر و برادر را نمی شناسیم. لازم است بدانیم طلاق فقط زندگی یک نفر را تحت تأثیر قرار نمی دهد؛ بلکه بر زندگی خواهر و برادر و فرزند تأثیر منفی می گذارد. به علاوه، در اجتماع آمار طلاق را افزایش می دهد. جای تأسف است که به جای اینکه در دانشگاه به دختران مهارت زندگی را یاد بدهیم، مهارت طلاق گرفتن را یاد می دهیم. همه دختران الان می دانند که اگر مهریه بخواهند و

این سبک زندگی در ذهن افراد جامعه در حال شکل‌گیری است؛ از زمانی که فرزندانمان کودک بود، به او گفتیم که اگر بتواند درس بخواند و شغل خوبی داشته باشد، موفق است. به او نگفتیم که اگر بتواند زندگی خوبی داشته باشد، یعنی همسر خوبی برای شوهرش و مادر خوبی برای بچه‌هایش باشد، فردی موفق است

پرداخت آن در توان شوهر نباشد، می توانند به دادگاه‌ها مراجعه کنند و با زندان یا بدون آن، حق و حقوقشان را بگیرند. اما چند درصد از دختران می توانند در دل شوهرانشان راه پیدا کنند و همسرشان را عاشق خودشان کنند؟ من نمی گویم زنان نباید حقشان را بدانند. زنان و مردان و بچه‌ها باید هم حقشان را بدانند و هم تکالیفشان را؛ اما حق مهم‌تر که نیاز عاطفی به همسر است، نباید فراموش شود.

در حال حاضر، ۸۰ درصد طلاق‌ها در دادگاه‌ها به صورت توافقی هستند. همه یاد گرفته‌اند که طلاق توافقی راه حل آسان است و معطلی ندارد. حتی اگر زوجها نخواهند، وکیل می گیرند و وکیل آن‌ها را راهنمایی می کند. الان و کلا پول می گیرند تا برای طلاق آسان مردم را راهنمایی کنند. دائم حقوق خانم‌ها را تعریف کردیم و طلاق را ترویج دادیم؛ اما اصلاً به او نمی گویم که زن مطلقه در اجتماع ما با چه آسیب‌هایی مواجه است.

خداوند زندگی را بر اساس زوجیت ترسیم کرده است و در قرآن نیز می گوید که من شما را زوج آفریدم. نیاز زوجیت حتی در بهشت هم هست؛ چون در وعده‌های بهشتی، غلمان و حوری وجود دارد. علت آن است که انسان به زوج نیاز دارد. همه این‌ها فقط برای مسائل جنسی نیست؛ بلکه مسائل روحی و روانی زوجها و درهم‌تیدن و کامل شدن آن‌ها هم اهمیت بسیاری دارد. ما به این‌ها توجه نکردیم؛ بلکه عاطفه و عشق و محبتمان را فدای ظواهر زندگی‌ها کردیم. وقتی به ظواهر می پردازیم، عمق زندگی ضعیف و سطحی می شود؛ در نتیجه، زوج‌ها طلاق می گیرند.

متأسفانه، خانم‌ها تصور می کنند اگر به حرف همسرشان گوش دهند، تحقیر می شوند. نمی فهمند که این یک مهارت در زندگی است. کسی به آنان یاد نداده است که اگر زیبایی‌شان را باید در خیابان نشان بدهند یا به همسرشان! برای رفتن به عروسی و مهمانی و تئاتر و همه جا مهم است که مردم درباره ظاهرشان چه قضاوتی می کنند؛ اما همسرشان برایشان مهم نیست. این کم‌کاری‌ها باعث ناپایداری شدید خانواده خواهد شد. متأسفانه، هیچ کلاسی برگزار نمی کنیم که چگونه زندگی کردن را یاد بدهد. مادرها و پدرها هم چیزی نمی گویند. ماهواره‌ها هم کار خودشان را انجام می دهند. کتاب‌ها و رمان‌ها هم کار منفی می کنند. پس چرا توقع داریم که جوانان درست زندگی کنند، وقتی بد زندگی کردن را به آن‌ها یاد می دهیم؟ حتی از کنار موضوع طلاق بی‌اعتنا می گذریم. پیش‌تر، اگر یک نفر می خواست طلاق بگیرد، همه داد می زدند؛ اما الان، بیشتر تشویق می کنیم. بیشتر طلاق‌ها در سال‌های اول زندگی شکل می گیرند. این یعنی اینکه به فرزندانمان تعامل را یاد نداده‌ایم. آمارها نشان می دهد طلاق بیشتر، بین زوج‌های هم‌سن اتفاق می افتد. البته طلاق در زوج‌های کم‌سن و در گروه‌های سنی که دیر ازدواج کردند نیز به چشم می خورد.

باید بدانیم که وقتی در سلامت و امنیت خانواده تردید ایجاد می شود، به دنبال آن، به‌طور حتم، بیمار شدن اجتماع را خواهیم دید و این عصبانیت و از بین رفتن تعادل را به دنبال خواهد داشت؛ همچنین، روابط عاطفی را تحت‌الشعاع قرار می دهد. در حال حاضر، میزان نارضایتی و عصبانیت مردم، افزایش فساد... از پیامدهای طلاق در جامعه است.

رفاه‌زدگی و کارکردهای نامناسب و پنهان فناوری نیز بر افزایش میزان طلاق تأثیر می گذارد. فضای وایبر و وی‌چت و تهدیدهای فرهنگی شبکه‌های اجتماعی باید بررسی شود. مجموع این نکات، طلاق و تزلزل بنای فکری خانواده و به دنبال آن، جامعه ناپایدار را در پی دارد.

واقعیت این است که اصلاً دربارهٔ سیاست‌ها و آسیب‌های فرهنگی و اجتماعی هیچ کاری انجام نداده و برنامه‌ریزی صحیح نکرده‌ایم. باید از نهادهای غیردولتی برای پیشگیری از طلاق استفاده کنیم. متأسفانه، امروز افزایش میزان طلاق در جامعه پذیرفته شده است. مسئولان به جای اینکه در این باره برنامه‌ریزی کنند، این آمار را به اطلاع مردم می‌رسانند. آیا مردم می‌توانند با آمار کاری کنند؟ این کار صرفاً به عادی‌سازی دامن می‌زند. بسیاری از این آمارها هم بی‌اساس است. نتیجهٔ این کار، دادن اطلاعات نادرست به مردم و ترسیم روش زندگی نادرست برای آن‌هاست.

مسئلهٔ دیگر این است که ما برای تقویت اعتقادات دینی مردم که بر کاهش میزان طلاق مؤثر است، کار سیستماتیک و منظمی انجام ندادیم. همه می‌دانیم که حضرت زهرا (س) فرد بسیار مقدسی در ذهن تمام افراد جامعهٔ ایران و حتی غیرمسلمانان هستند. ایشان جایگاه بسیار والایی دارند و اقلیت‌های دینی هم به ایشان احترام می‌گذارند. سؤال اینجاست که حضرت زهرا (س) چقدر برای دختران و زنان مسلمان ما الگو هستند؟ حضرت علی (ع) یک روز وارد خانه می‌شوند و می‌بینند رنگ حضرت زهرا (س) پریده است. ایشان می‌گویند: «مهمان آوردم. آیا غذا داریم؟» حضرت زهرا (س) می‌فرمایند: «سه روز است من و بچه‌ها غذا نداریم.» حضرت علی (ع) گفتند: «چرا به من نگفتید؟» ایشان گفتند: «می‌دانستم در توانت نیست. نمی‌خواستم زندگی را به تو تحمیل کنم.»

علل ایجاد تغییرات در میزان طلاق چیست؟ تغییرات سبک زندگی چقدر در افزایش طلاق مؤثر است؟

در حال حاضر، بستر قانونی آسانی برای طلاق توافقی فراهم شده است که باید دربارهٔ آن تجدیدنظر شود. طلاق به هر حال، راه حلی است که خداوند گذاشته است و در همه جای دنیا هم وجود دارد. برخی فکر می‌کنند به هر دلیلی باید طلاق بگیرند. اما در گذشته، فرایند طلاق گرفتن بسیار سخت و زمان‌بر بود. در دوران فعلی، از آن طرف بام افتاده‌اند و در نصفه‌روزی طلاق می‌گیرند. این اشتباه است. یکی از مشکلات این است که الان بچه‌ها طلاق می‌گیرند، بدون اینکه پدر و مادرها بفهمند. دادگاه باید خانواده‌ها را مطلع کند تا شاید مانع این کار شوند. باید دربارهٔ موضوع «حکمیت» که در قرآن ذکر شده است، فکر شود. این راه حل قرآن است. چرا ما فکر می‌کنیم راه حل انسان مدرن تحصیل کرده آمریکایی مفید است و به دنبال پایش‌های علمی آن می‌رویم؛ ولی توصیه‌های قرآن را به عنوان راه حل زندگی نمی‌بینیم؟ قرآن می‌گوید حکم بیاورید؛ برای اینکه آن‌ها دلسوز هستند و مثل مشاوران، ساعتی ۴۵ تا ۱۵۰ هزار تومان درآمد ندارند. مشاوران، مشاورهٔ فرد را به جای ۶ ساعت، ۶۰ ساعت طول می‌دهند و فرد را گیج می‌کنند و در نهایت هم کار به طلاق می‌انجامد. اما پدر بزرگ و عمه و خاله دلشان برای فرد می‌سوزد و تجربهٔ زندگی دارند. زوجها معمولاً به دادگاه می‌گویند حکم نداریم. دادگاه‌ها هم قبول کرده و طلاق را صادر می‌کنند.

مسئلهٔ دیگر این است که در هیچ کتابی ذکر نشده است مادر بودن چه منفعتی برای خانواده دارد. اغلب مادران تصور می‌کنند که با بچه‌داری ضرر می‌کنند. فکر می‌کنند اینکه وقتشان را می‌گذارند که به بچه غذا دهند، شیر دهند، از جان مایه گذارند و خانه را تمیز کنند، همه، بیهوده است؛ در حالی که یک خانم فرهیختهٔ دانشگاهی درس می‌دهد و از آن‌ها جلوتر است. بنده دست کم، ۷۰ جلد کتاب دربارهٔ روان‌شناسی

مهر مادری پیدا کردم (که سه چهار تا از آن‌ها هم ترجمه شده است) که تأکید کرده است مادر بودن بیشتر از اینکه به نفع فرزند باشد، به نفع خود خانم است.

در جریان زندگی، مادر ارتباط عاطفی می‌گیرد و از نظر عاطفی، ارضا می‌شود. همچنین، میزان پایداری عاطفی بین او و همسرش برقرار می‌شود و بین هورمون‌هایش توازن برقرار می‌شود. در نتیجهٔ این‌ها، سرطان‌ها و بیماری‌های جسمی و روحی و روانی نیز از او دور می‌شوند. پیش‌تر، برای خانم‌ها روایت می‌خواندیم که اگر مادر بشوند، گناهان‌شان پاک می‌شود و بهشت زیر پایشان می‌آید. الان این‌ها را هم نمی‌توانیم به او بگوییم؛ بلکه این فرهنگ برای او ترویج می‌شود که باید آرایش کند، جراحی زیبایی کند و در رستوران بنشیند و فست‌فود بخورد تا احساس شخصیت کند. در مراکز بهداشتی، به اشتباه آموزش می‌دهند که زوج‌ها پس از ازدواج، تا پنج سال بچه‌دار نشوند. بچه موجب پایداری خانواده می‌شود؛ چون زوج‌ها پایگاه‌های عاطفی مشترک پیدا می‌کنند و وابستگی عاطفی‌شان به هم بیشتر می‌شود. زن در بچه‌دار شدن و مرد در پدر شدن کامل می‌شود. وقتی کامل نمی‌شوند، از هم طلاق می‌گیرند.

**یکی از دانشگاه‌ها
کاری پایینی در قسمت
افکارسنجی انجام داده
بود. نتیجه این بود
که بیش از ۸۵ درصد
افرادی که در جامعهٔ
ایرانی از هم طلاق
می‌گیرند، پشیمان
می‌شوند. علاوه بر این،
بعد از ازدواج دوم بیشتر
پشیمان می‌شوند؛
چون تازه می‌فهمند
که مهارت زندگی را بلد
نبودند**

پر سرش من این است که آیا به مردان یاد داده‌ایم چگونه باید به همسرانشان محبت کنند که همسرانشان نیز به آن‌ها خیانت نکنند؟ اگر مرد این کار را بلد نیست، چرا زنی تحمل کند؟ چرا مردان یاد نمی‌گیرند محبت کردن به همسر یعنی چه؟ چگونه باید به زن محبت کرد؟ وقتی یک مرد بچه دارد، در محبت کردن چگونه باید بین دختر و پسرش تمایز بگذارد؟ علت جلوه‌گری دختران ما در خیابان این است که در خانواده، ارضای عاطفی نمی‌شوند. آیا به او یاد دادیم که اگر جلوه‌گری کند، به حقوق خانواده‌های دیگر تجاوز کرده است؟ آیا به او گفته‌ایم که زیبایی او به زندگی دیگری چنگ می‌اندازد؟ اگر یاد بگیرد، شاید این گونه آرایش و جلوه‌گری نکند. هیچ کدام از این پازل‌ها را درست نچیدیم. بنابراین، فرایند طلاق از آن نتیجه می‌شود.

مشکل دیگر این است که مهریه را پشتوانهٔ زندگی و طلاق می‌دانیم. این مشکل بسیار بزرگی است؛ چون در همان ابتدا، زندگی با رویکرد طلاق شکل می‌گیرد. این جزو آموزش‌های اشتباه به فرزندان است. به نظر من، باید همین الان به این معضل بپردازیم و نباید اجازه دهیم بیشتر از این، زمان بگذرد. خوب است بدانیم که می‌شود آن را اصلاح کرد. به خاطر داشته باشیم که ما هر گاه به مردم آموزش صحیح دادیم، موفق بوده‌ایم.

**به هر حال، ممکن است زوجی به بن‌بست برسند
و به عنوان راه حل نهایی، مسئلهٔ طلاق را پیگیری کنند.
آیا از نگاه دین، روشی وجود دارد؟ آیا دین برای طلاق،
سبک و سیاق و الگوی خاصی توصیه می‌کند؟**

تا جایی که امکانش هست، در دین، به سازش سفارش شده است.

هیچ انسانی کامل و بدون اشکال نیست. راه بازگشت هم وجود دارد؛ زیرا مدام به توبه و استغفار سفارش شده است. پس هم امکان خطای آدمی هست و هم امکان بازگشت وجود دارد. اما الگویی که ما به فرزندانمان می‌دهیم، این است که با کسی زندگی کن که هیچ عیبی نداشته باشد. چرا ما دنبال آرمان‌گرایی هستیم؟ انسان‌ها می‌توانند تطابق فکری و روحی و روانی نداشته باشند؛ ولی کنار هم زندگی کنند. نگاه دین این را می‌گوید. از یکی از علمای بزرگ دین می‌پرسند: «چرا به این مقام رسیدی؟» می‌گوید: «به دلیل اینکه با همسر سازش و در مقابل او سکوت کردم.» اصلاً ما وقتی ساخته می‌شویم که صبوروبودن و گذشت و انفاق کردن را یاد بگیریم. چرا فکر می‌کنیم پول دادن به فقیر انفاق است؛ ولی سکوت در مقابل رفتار بد شوهر انفاق نیست؟ نگاه دین این است که با همسر سازش داشته باشیم.

حال، اگر زوجی مجبور شدند طلاق بگیرند، باید با حکم اسلامی طلاق بگیرند؛ یعنی با گذشت و انصاف، نه با بد صحبت کردن، پشت سر هم بد گفتن، تهمت‌زدن، آینده طرف مقابل را خراب کردن و سلب حق و حقوق او. اجازه بدهیم بچه پدر یا مادرش را هم ببیند. طرف مقابل را برای بچه بد ترسیم نکنیم. به علاوه، باید تا آنجا که می‌شود، برای رضای خدا واقعاً طلاق نگیرند و ببینند خدا محبت را در زندگی‌شان می‌آورد یا خیر.

متأسفانه، ما هیچ وقت در زندگی مان با خدا معامله نکرده‌ایم؛ مثلاً یاد گرفتیم در محیط کار سکوت کنیم تا شغلمان را از دست ندهیم؛ ولی یاد نگرفتیم در خانه سکوت کنیم برای اینکه زندگی مان را از دست ندهیم. شغل برایمان از زندگی مهم‌تر است. یاد نگرفتیم همه وضعیت طرف مقابل را درک کنیم و ببینیم واقعاً مستحق طلاق و جدایی هست یا نه.

در مرحله بعد، فرایندهای طلاق را به فرزندانمان بگوییم و او را آگاه کنیم که این کار به چه چیزهایی در آینده منجر خواهد شد. خوب است برای او، دوران تنهایی را ترسیم کنیم. بسیاری از پدر و مادرها به فرزندانمان می‌گویند که رها کن و طلاق بگیر؛ اما خودشان حاضر نیستند ده دقیقه از همسرشان جدا زندگی کنند. دین می‌گوید قبل از طلاق باید به این نکات توجه کنید. اگر نکردید، بدانید که حق الناس بر گردنتان است و باید روز قیامت، پاسخ بدهید. توصیه شرع این است: «سعی کنید طلاق نگیرید؛ ولی اگر طلاق گرفتید یا طلاق دادید، تا سه ماه و ده روز، فرصت برگشت دارید.» قرآن می‌گوید زوجین در این دوران، در یک خانه باهم زندگی کنند. به خانم‌ها سفارش می‌کند برای همسرشان بیشتر جلوه‌گری کنند؛ شاید به زندگی برگردند.

آیا واقعاً به این نکات اعتنا و عمل می‌کنیم؟ اولین کار این است که شش ماه قبل از طلاق، از هم جدا می‌شوید. مادران آن‌ها هم به هر کدام پناه می‌دهند؛ در حالی که سفارش دین باعث می‌شود دو طرف آرامش پیدا کرده و فکر کنند که آیا تصمیم درستی گرفته‌اند یا خیر. جالب است که بسیاری افراد بعد از طلاق پشیمان می‌شوند. یکی از دانشگاه‌ها کاری پایشی در قسمت افکارسنجی انجام داده

بود. نتیجه این بود که بیش از ۸۵ درصد افرادی که در جامعه ایرانی از هم طلاق می‌گیرند، پشیمان می‌شوند. علاوه بر این، بعد از ازدواج دوم بیشتر پشیمان می‌شوند؛ چون تازه می‌فهمند که مهارت زندگی را بلد نبودند.

اگر دین مدارانه نگاه کنیم، روابط قبل از ازدواج خانم‌ها و آقایان، هر دو، روی طلاق اثر بسیاری می‌گذارد؛ برای اینکه وابستگی عاطفی ایجاد می‌کند. دین این نوع رابطه را رد می‌کند تا طلاق شکل نگیرد. اگر طلاق شکل گرفت و راه چاره و بازگشتی نبود، باز دین به انسان می‌گوید رفتار خود را بررسی کنید و ببینید چه اشکالاتی داشته‌اید. به این ترتیب، در زندگی بعدی، آن اشکالات را دوباره تکرار نکنید. کم شنیدم و خوانده‌ام که در مراکز مشاوره، فردی که طلاق گرفته است، ارزیابی شخصیتی شود و اشکالات خود را بشناسد. نه جوانان این دغدغه را دارند و نه پدر و مادرها. وقتی یک نفر طلاق می‌گیرد، به مظلوم عالم تبدیل می‌شود و همه برایش دل می‌سوزانند و ده برابر کمکش می‌کنند. هیچ کس به او نمی‌گوید در زندگی چه اشتباهی کرده‌ای که طلاق گرفته‌ای. من نمی‌گویم او را سرخورده کنیم؛ بلکه روش صحیح زندگی را باید به او آموزش دهیم و این دلسوزی‌ها را پشتیبانی عاطفی ندانیم. به هر حال، خانواده بعد از طلاق، در برگشت به زندگی و در تحلیل صحیح فرد نقش مهمی ایفا می‌کند.



چقدر از افزایش آمار طلاق به تغییر الگوی ازدواج برمی‌گردد؟ مقدماتی مثل خواستگاری و مراسم چقدر به بحث طلاق ارتباط دارد؟

معمولاً زندگی‌هایی که با تحمل بسیار زیاد شکل می‌گیرند، آمار طلاق آن‌ها زیاد است. از نظر روان‌شناسی و جامعه‌شناسی هم امکان تحلیل این مطلب وجود دارد؛ چون فردی که اول زندگی می‌خواهد همه چیز برای او تأمین باشد و تا به حال در زندگی هم برای او در حد کلان تأمین بوده، هنوز به ظرفیت و قابلیت نرسیده است و به‌طور حتم، شکست خواهد خورد. پدر و مادرها فکر نکنند اگر برای بچه‌هایشان بهترین مراسم عروسی را بگیرند، به آن‌ها خدمت بیشتری کرده‌اند. البته پدر و مادرها این کار را برای خودشان هم می‌کنند. اساساً یکی از مسائلی که در طلاق گرفتن بسیار اثر می‌گذارد و خانواده، فرد، اجتماع، همه با هم، در آن دخیل هستند، پاسخ‌گویی به مردم است. ما برای مردم زندگی می‌کنیم و مدام به این می‌اندیشیم که جواب مردم را چه بدهیم. مهم نیست جواب همسرمان را چه بدهیم؛ بلکه مهم این است که در مراسم ازدواجمان جواب مردم را بدهیم. برای تعیین مهریه هم نظر دیگران بیشتر اهمیت دارد. عده‌ای از دختران معتقدند اگر مهریه‌شان کم باشد، مردم درباره آن‌ها فکرهای بدی می‌کنند؛ اما برایشان مهم نیست که شوهرشان درباره آن‌ها چه فکری می‌کند. نکته دیگر اینکه چگونگی صرف اوقات فراغت مردان و زنان در دوران جوانی، در طلاق گرفتن آن‌ها مؤثر است؛ چون هر یک از زوجین، دوستان و محیط قبلی را پذیرفته‌اند. یکی از بحث‌های مهم دیگری که باید در طلاق به آن پرداخت، اعتیاد

است. اعتیاد مهم‌ترین دلیل طلاق در کشور ما محسوب می‌شود. در حال حاضر، بیشترین آمار طلاق متعلق به زندگی‌هایی است که یک فرد در آن معتاد است. افراد حتماً باید قبل از ازدواج مطمئن باشند که طرف مقابل معتاد نیست.

دختر وقتی قبل از ازدواج، رابطه عاطفی با کسی برقرار می‌کند، به سختی آن را فراموش خواهد کرد و بدتر از آن، زندگی خودش را مقایسه می‌کند. ما در مشاوره‌ها به این مسائل برخورد کرده‌ایم. می‌گویند شوهر و زندگی‌شان خوب است؛ اما نمی‌توانند ادامه بدهند؛ چون فرد قبلی را فراموش نکرده‌اند. همچنین محیط مختلط قبل از ازدواج اهمیت بسیار دارد. بحث رعایت عفت و حیا در مردان و زنان، در پایداری کانون خانواده و روابط عاطفی بین همسران اهمیت فراوانی دارد. بی‌عفتی و بی‌قیدی فرهنگی بر شخصیت فرد اثر می‌گذارد که این عوامل در شکستن رابطه خانواده بسیار مؤثر است. بحث خرافات و جادو به خصوص بین خانم‌ها بسیار رواج پیدا کرده است؛ گویی خود فرد در ترسیم زندگی‌اش بی‌اراده است و در جایی، نقشه‌ای برای او رسم شده که از روی خط‌های کف دست مشخص است! متأسفانه، جوانان تحصیل کرده و دانشگاهی هم سراغ این‌ها می‌روند. چند نفر از جوانان ما کتاب‌های طالع‌بینی را خواندند؛ ویژگی‌های شخصیتی در استمرار زندگی بسیار مؤثر است؛ مانند ادب، ساده‌زیستی، تواضع، حیا، طهارت، نظافت آقایان که خانم‌ها به این مسئله حساسیت دارند، آموزش دادن به پسران در این زمینه، رعایت حق دیگران و راست‌گویی و... این عوامل بسیار مهم هستند و جامعه را باید از آن‌ها آگاه کرد. فقط الگوهای ازدواج نیست؛ بلکه الگوی زندگی قبل از ازدواج هم اهمیت چندانی دارد و در رابطه عاطفی پایدار تأثیرگذار است.

این عوامل برای پیشگیری از طلاق چقدر تأثیر گذارند؟

این ویژگی‌ها باید قبل از ازدواج هم در شخصیت افراد نهادینه بشوند. پرسش بنده این است که چند درصد از دختران و پسرانی که قبل از ازدواج باهم دوست می‌شوند، به هم راست می‌گویند؟ در یک نظر سنجی، بیش از ۹۰ درصد پسران نوشته بودند اگر در دانشگاه باشد، نامم را راست می‌گویم و اگر در دانشگاه نباشد، نامم را هم راست نمی‌گویم. بقیه مطالب را نیز دروغ می‌گویم؛ برای مثال، خودرو دوستم را می‌گیرم و دروغ می‌گویم. شغل پدر، موقعیت خانوادگی، آدرس خانه و... در دروغ می‌گویم؛ برای اینکه دخترها پسران پول‌دار را بیشتر می‌پسندند. عده دیگری در فضای مجازی، شخصیت دروغین از خودشان می‌سازند. دختران هم همین‌طورند؛ چون بیشتر، به دنبال رابطه پایدار هستند. از جمله آسیب‌های این روابط، بی‌قیدی، بی‌عفتی، خودمحوری، خیانت، بی‌بندوباری و پرخاشگری است. بچه‌ها در سن بلوغ، تاحدی پرخاشگر می‌شوند. در گذشته، خانواده‌ها این پرخاشگری را مهار می‌کردند و به بچه‌ها یاد می‌دادند که باید آن را مهار کنند. متأسفانه، امروزه خانواده‌ها پذیرفته‌اند که بچه‌ها باید پرخاشگر باشند؛ لذا آن‌ها را رها می‌کنند و باعث می‌شوند در پرخاشگری خود بمانند. خانواده‌ها تربیت نکردن جوانان را به درک کردن آن‌ها تعبیر می‌کنند. از نظر روان‌شناسی و دین، جوانان تا ۲۱ سالگی در خانواده تربیت می‌شوند. همه قبول داریم که در هفت سال اول، بچه‌ها پادشاه باشند؛ اما درباره هفت سال سوم، به دستورهای دین گوش نمی‌کنیم؛ یعنی آنان را تربیت نمی‌کنیم و فکر می‌کنیم جوانانمان تربیت شده‌اند.

انقلاب اخلاقی دختران با پرچم عفاف

نگاهی به کتاب «دختران به عفاف روی می آورند» چاپ شده در آمریکا



عباس
ستایش‌راد
پژوهشگر و کارشناس
علوم اجتماعی

شکل‌گیری است که خواسته‌هایش با گذشتگان متفاوت است و به دنبال گمشده خود می‌گردد. این نسل، از آزادی‌های بی‌حد و حصر به‌ستوه آمده است و می‌خواهد دوباره طعم شیرین فطرت را بچشد. صحبت‌های مختلف و مصاحبه‌های مکرر خانم شلیت، خواننده را به این سمت سوق می‌دهد که گویی دختران امروز آمریکا با شورش‌هایی پراکنده، نشان می‌دهند که نمی‌خواهند همچون والدین خود باشند. آن‌ها می‌خواهند سبک زندگی و نوع پوشش خود را تغییر دهند و در تلاش هستند تا با خویش‌داری، زندگی عاقلانه و عقیفانه‌ای را در پیش گیرند و روابط خصوصی‌شان را تا شروع زندگی دائمی به تعویق بیندازند. نویسنده دربارهٔ محتوای کتاب خود می‌گوید: در این کتاب مسائلی به ظاهر متناقض و پیامدهای ناخواسته آن‌ها بررسی شده است و نشان داده شده که چگونه ممکن است آزادی جنسی داشته باشیم و هم‌زمان عواطف و احساساتمان سرکوب شوند. کارشناسان و والدین غربی از روی حسن نیت ادعا می‌کنند تمایل بچه‌ها به «بد» بودن به جای خوب بودن را درک می‌کنند؛ اما این تغییر در توقعات و انتظارات بزرگ‌ترها هدیه‌ای آزادی نیست، بلکه گونه‌ی جدیدی از ظلم و ستم است.

برای کشف چرایی این مسائل صدها مصاحبه با افراد مختلف و دارای پیش‌زمینه‌های گوناگون نژادی، اقتصادی و دینی از طیف‌های مختلف لیبرال، محافظه‌کار، فمینیست و... انجام شده است. تلاش من در این کتاب، یافتن جایگزینی بهتر برای فرهنگ «دختر عنان گسیخته غربی» و جست‌وجوی راهی برای ارج نهادن بر تمایلات جنسی بدون سهیم کردن غریبه‌هاست. هدف من حمله به فمینیسم و کسانی نیست که می‌خواهند زندگی بی‌قیدوبندی داشته باشند، بلکه قصد دارم برای حمایت از جمعیت رو به گسترش جوانان عقیف و پاکدامن و برای کاهش رنج آنان از زندگی در جامعه‌اشفته و سردرگم غرب گزینه‌های بیشتری فراروی آنان قرار دهم.

شلیت در ادامه با انتقاد از وضعیت ناپهنجار تربیتی و رواج ابتذال در میان کودکان با استفاده از محصولات مختلف، هم‌چون عروسک‌ها، لباس‌ها، کتاب‌ها و مجلات دارای عکس‌های نامناسب، بازی‌های رایانه‌ای و آلبوم‌های موسیقی، می‌گوید: «جای تعجب نیست که کودکان به‌طور ناخواسته روز به روز بیشتر در دام هرزه‌نگاری‌های اینترنتی گرفتار می‌شوند؛ چراکه امروزه مسائل جنسی برای این افراد، راز آلود نیست و این از نظر من جنایت بزرگی به‌شمار می‌رود.»

خانم شلیت آن‌گونه که خود می‌گوید، برای انتشار نظرهایش دچار مشکلات فراوانی بوده است و سیستم رسانه‌ای اقتدارگرا که تاب بیان هیچ حقیقتی را ندارد، برنامه‌های بسیاری برای زدودن اثر کتاب وی انجام داده است. حتی وقتی اقبال عمومی به کتاب‌هایی با موضوع ترویج عفاف و حیا در بین زنان زیاد شد، چندین بار او را تهدید به مرگ کردند. نویسنده در اظهار نظری دربارهٔ چالش‌های طرح مسئلهٔ حجاب و عفاف می‌گوید: «گرچه ما در عصر به اصطلاح «آزادی» زندگی می‌کنیم،

فرهنگ غرب که تحت حاکمیت نگرش‌های اومانیستی است، با تبلیغات وسیع خود، ایده‌های فریبنده‌ای را به جهانیان و نیز جامعهٔ اسلامی ایران عرضه کرده است. یکی از این ایده‌ها، اندیشه‌های فمینیستی است. در جامعهٔ دانشگاهی ما نیز گاه ایده‌های فمینیستی ترویج می‌شود که باید آن‌ها را با عیار نقد بسنجیم تا ناخواسته به بی‌راهه نرویم. برای نقد جریان فمینیسم، دو اقدام اساسی می‌توان انجام داد: یکی نقد درون‌دینی فمینیسم و آشکار کردن تعارض‌هایی که این جریان فکری با مبانی اعتقادی اسلام دارد و دیگری نقد برون‌دینی فمینیسم و بررسی آثار مخربی که این جریان در خاستگاه خود (آمریکا و اروپا) بر جای گذاشته است. نیاز زن امروز، شنیدن حقایق است و این واقعیتی است که بسیاری از مدعیان حمایت از حقوق زنان را در غرب به این نتیجه رسانده که باورهای فمینیستی دروغ‌هایی بیش نیستند و دیگر نمی‌توانند پاسخ‌گوی نیاز زنان هوشمند امروز باشند و زندگی منطبق با دستورالعمل‌های الهی با روح و روان آدمی سازگارتر است. اندیشمندان غربی کتاب‌های متعددی در نقد فمینیسم نگاشته‌اند که ترجمهٔ آن‌ها، جامعهٔ ما را با آثار مخرب این جریان بیشتر آشنا خواهد کرد.

کتاب دختران به عفاف روی می‌آورند، ترجمه و تلخیص کتابی است به همین نام، نوشتهٔ وندی شلیت که در سال ۲۰۰۷ در آمریکا منتشر شده است. همچنین بخش دیگری از این کتاب ترجمهٔ کتاب زنی آگاه‌شدن در دنیای نفسانی، نوشتهٔ نانسی لی دموس است. بخش آخر کتاب نیز طرح مباحثی در خصوص اخلاق جنسی در آموزه‌های اسلامی نوشتهٔ زهرا آیت‌اللهی است. نویسندگان کتاب از معتقدان به ادیان آسمانی یهود، مسیحیت و اسلام هستند و این نشان می‌دهد که ادیان الهی در جریانی مشترک از مدافعان سرسخت عفاف هستند و بر همین اساس نیز پیروان راستین این ادیان از منتقدان اصلی فمینیسم و ره‌آورد‌های مخرب آن، به‌خصوص در موضوعات جنسی، هستند. کتاب دختران به عفاف روی می‌آورند از سه بخش کلی تشکیل شده است. بخش اول را خانم وندی شلیت نوشته است. شلیت در سال ۱۹۷۵ در ایالت ویسکانسین آمریکا در خانواده‌ای یهودی متولد شد. او در سال ۱۹۹۷ از دانشکدهٔ ویلیامز، مدرک

کارشناسی رشتهٔ فلسفه را اخذ کرد. مقالات او در مجله‌های مختلف چاپ شده است. نخستین کتاب او با نام بازگشت به عفاف: کشف فضیلت گمشده، در سال ۱۹۹۹ به چاپ رسید. کتاب دوم او با نام دختران به عفاف روی می‌آورند: زنان جوان، عزت نفس خود را بازی می‌یابند و درمی‌یابند خوب بودن، بد نیست، در سال ۲۰۰۷ منتشر شد؛ البته در چاپ جدید، سال ۲۰۰۸، نام کتاب به انقلاب دختر خوب: شورشیان جوان با عزت نفس و معیارهای بالا، تغییر یافت. خانم شلیت در صدد است ضمن مرور آنچه در حال حاضر در آمریکا در زمینهٔ مربوط به دختران و زنان رخ داده است، تصویر روشنی از ترویج بی‌بندوباری و آزادی جنسی که خواست موج سوم فمینیسم است، ارائه کند و توضیح دهد که چگونه نسل جدیدی در آمریکا در حال



محاكمه و تعقيب توهّم آلود و افراطی کسانی که در ایده‌ئال‌های مکاتب غربی برای داشتن روابط جنسی آزاد تردید می‌کنند و بر لزوم رعایت عفت و پاکدامنی اصرار می‌ورزند، بیانگر مطلب دیگری است و آن این که برخلاف تصور ما، دامنه آزادی‌های ما خیلی هم وسیع نیست.»

کتاب با بیان نتایج پژوهش‌ها و مطالعات علمی نشان می‌دهد که روابط جنسی آزاد و هرزه‌نگاری عامل اصلی افت ازدواج است و کیفیت رابطه زناشویی را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. با این حال، افراد آن گونه که سیستم از آنان می‌خواهد، راه بی‌بندوباری را در پیش می‌گیرند که نویسنده، این رفتار پرخطر را جهل پلورالیستی ناشی از تبلیغات وسیع رسانه‌ای می‌داند. الگوسازی نامناسب و ساخت نسخه‌های مختلف از «دختر بد» و گسترش آن به حدی که موضوع شرم و حیا را تبدیل به فکاهی کند، باعث به‌وجود آمدن تیپ‌های شخصیتی ناهم‌نو با نظام اجتماعی و سبب کج‌روی و انحراف از موازین و معیارهای انسانی می‌شود. نویسنده با تأکید بر این نکته که اگر همواره رضایت خدا بر رضایت مردم ترجیح داده شود، کیفیت زندگی به‌شدت ارتقا پیدا می‌کند، می‌افزاید: «گسترش جنبش‌های دانشجویی حامی پاکدامنی در سال‌های اخیر و اعتراض به فرهنگ ابتذال، نشان از تغییر در جریان اجتماعی است؛ چراکه با اشباع جامعه از مسائل جنسی، اکنون راز آلودگی، متانت و شرافت بیشتر مقبولیت دارد.» در ادامه نویسنده با انتقاد از سرکوبگری عاطفی، گرایش طبیعی دختران برای برقراری رابطه عمیق و سالم عاطفی را باعث حفاظت آنان از اسیر شدن در دام روابط ناپاک می‌داند. برای جلوگیری از این سرکوب، انسان به‌طور طبیعی نیاز به برقراری روابط دوستانه دارد. این نیاز در دنیای امروز با افزایش استفاده از تلویزیون، اینترنت و فرهنگ فردگرایی به‌شدت در معرض آسیب است. در حال حاضر، تمایل جوانان برای روی آوردن به شخصیت حقیقی‌شان و اجتناب از ظاهر پرستی، اتفاقی است که باید آن را غنیمت شمرد تا از خطراتی همچون رواج بی‌اندازه جراحی‌های زیبایی در امان بمانیم. در انتهای بخش اول کتاب، نویسنده با نقد پر خاش‌علیه زنان پاک و عقیق و نیز ریک خواندن نگاه فمینیست‌های موج چهارم به زنان و نقد ارزش‌های مبتنی بر نگاه کالامحور به بدن زن، از دختران جوان و صالحی یاد می‌کند که در طول نوعی دگردیسی درونی، با روحیه‌ای انقلابی و سازش‌ناپذیر خواستار جنبشی هستند که برای کرامت زن بیش از حقوق او ارزش قائل باشد.

بخش دوم کتاب توسط خانم نانسی لی دموس نگاشته شده است. نانسی لی دموس، سرپرست انتشارات و عضو هیئت‌مدیره کشیشان لایف اکشن در شهر نایلز ایالت میشیگان و سردبیر مجله روح تجدید حیات است. او دانش‌آموخته دانشگاه کالیفرنیا جنوبی است و افزون بر سخنرانی در همایش‌های گوناگون، در حوزه دین و اخلاق فعالیت‌های فراوانی انجام داده است و در احیای هویت فردی و اجتماعی زنان به شیوه‌ای اثرگذار نقش دارد. نانسی در این بخش می‌کوشد صفات زنان ناسالم و نادان را که با بی‌خردی و هرزگی، ابتدا خود و سپس خانواده و در پی آن، جامعه را ویران می‌کنند، معرفی کند و با طرح پرسش‌هایی ذهن‌خواننده را برای این پرسش آماده سازد: آیا در این دنیای شهوانی، انسان‌هایی با بصیرت هستند یا خیر؟ سپس با نگاهی آسیب‌شناسانه سعی بر شناساندن راه‌حل‌هایی برای پرهیز از آسیب‌های روانی در مواجهه با نفس‌انیات می‌کند. وی در ادامه با نكوهش از بین رفتن فرهنگ فداکاری و ایثار در راه خانواده می‌نویسد: «زن در موقعیتی که فقط خواسته‌های خود را مد نظر قرار دهد، هرگز نمی‌تواند پاسخ‌گوی نیازهای همسرش باشد. تنها راه برون‌رفت از این چالش، ایجاد حس مسؤلیت‌پذیری در میان زنان است. مسؤلیت‌پذیری افراد تا حد زیادی وابسته به قدرت تصمیم‌گیری و انتخاب آن‌هاست.» نویسنده تصریح می‌کند: «درست به همین دلایل، بسیار مهم است که مراقب گام‌ها و تصمیم‌های خود در مسائل جزئی زندگی باشیم، جایی که می‌رویم، کتاب و مجله‌ای که می‌خوانیم، موسیقی‌ای که می‌شنویم و گردشی که در پیش می‌گیریم، همگی محرک غرایز ما (امیال طبیعی) و غذای روح ما هستند. قیافه، پوشش، انتخاب و رفتار ما، آنچه را درون ماست، آشکار می‌سازد. باطن انسان به‌گونه‌ای تغییرناپذیر بر ظاهر بیرونی او اثر می‌گذارد. استفاده از

لباس‌های تحریک‌آمیز و پوشش‌های نامناسب، نشانه‌ای از زن ناخرد و پوشش سنگین و متین‌نشانی از زن عاقل است.» نویسنده با انتقاد از تلاش مکاتب مادی برای تبلیغ تجمل، مصرف‌گرایی و مد، می‌نویسد: «تحریک زنان برای احساس ناراضی‌تاری از خانه‌داری و از خانه بیرون کشیدن آن‌ها برای رضایتمندی بیشتر، نتیجه‌ای جز استرس بیش از اندازه برای آنان نداشته است و بسیاری از زنان، دیگر نمی‌توانند بدون کمک متخصصان و داروهای زندگی کنند. زانی که همواره از جایی به جای دیگر می‌روند و از حرفه‌ای به حرفه دیگر می‌پردازند، بیشتر گرفتار روابط غیراخلاقی و مردانی می‌شوند که خودشان هم مستعد چنین رفتارهایی هستند. بیشترین آرامش روحی و روانی زن، هنگامی به‌دست می‌آید که او راضی باشد در قلمرویی که خدا برای او تعریف کرده بماند. این گفته به این معنی نیست که او نباید از خانه بیرون برود، بلکه به این معنی است که قلب او در عشق‌خانه‌اش بنهد و پاسخ‌گویی به نیازهای خانواده‌اش را به تمام علایق و سرگرمی‌های دیگر مقدم بداند.»

یکی از جنبه‌های بسیار شرم‌آور رسوایی جنسی که در سال‌های اخیر با شیوه‌های گوناگون تبلیغ می‌شود، صحبت‌های بی‌برده و بدون ملاحظه درباره موضوعات خصوصی در روابط افراد آن هم در رسانه‌هاست و این در حالی است که فرهنگ سالم، صحبت کردن درباره مسائل خصوصی میان زن و شوهرها را حتی با زنان دیگر مجاز نمی‌داند. در انتهای فصل نیز نویسنده آزمونی برای کمک به زنان متأهل و مجرد به‌منظور تشویق و ترغیب آنان برای آشنایی هر چه بیشتر با راه‌های عملی تقوا و دانایی طرح می‌کند. بخش سوم کتاب، «اخلاق جنسی در آموزه‌های اسلامی» نام دارد و توسط خانم زهرا آیت‌اللهی نوشته شده است. در این بخش سعی بر آن بوده است تا به اختصار، نگرش اسلام در زمینه رعایت ارزش‌های اخلاقی درباره مسائل جنسی مطرح شود. اغلب ادیان الهی، به خصوص دین مبین اسلام، با ترسیم چارچوبی صحیح و سالم برای برقراری رابطه و رفع نیازهای افراد، نسخه‌ای در شأن و منزلت انسان و حفظ کرامت و شرافت او مطرح می‌کنند.

در قسمتی از کتاب می‌خوانیم: «در واقع، دین با محدود کردن بخشی از آزادی بشر در حیطه رفتارهای جنسی، او را به مفهوم گسترده‌تری از آزادی رهنمون می‌سازد که همان آزادی از قیدبند خواهش‌های پست و نفسانی است؛ چراکه اساساً تعریف دین از انسان بسیار گسترده‌تر از تعاریف مادی امروز است و ارزش آدمی را در آزادی بی‌حدوحصرش نمی‌داند، بلکه در آزادی اوست که مرزهای شرافت انسانی تعریف و تبیین می‌شود.»

شریعت مقدس اسلام نیازهای جنسی افراد را به رسمیت می‌شناسد و بر آوردن آن نیاز در کانون خانواده را مقدس می‌شمارد و با سفارش‌های پی‌درپی، آن را در حریم خانواده محصور می‌کند تا همه رفتارهای انسان جنبه‌تعالی بیابد و در مسیر خیر و صلاح خویش و جامعه قرار گیرد. با نگاهی مختصر به تعلیم دقیق و عمیق دینی، می‌بینیم که در معارف ناب اسلامی به رعایت ارزش‌های اخلاقی در مسائل جنسی توصیه فراوانی شده است و اسلام، بقای فرد و جامعه را در گرو رعایت اخلاق و رفتارهای صحیح و معقول جنسی می‌داند. بی‌شک، عظمت آموزه‌های اسلامی در مباحث اخلاق جنسی آن چنان است که هر خواننده‌ای را به تحسین وامی‌دارد.

کتاب دختران به عفاف روی می‌آورند، ترجمه سمانه مدنی و پریسا پور علمداری، در ۲۹۶ صفحه، ششمین کتاب از مجموعه فمینیسم در ترازوی نقد است که از سوی گروه مطالعات زنان و خانواده پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی و دفتر نشر معارف برای تحقق نقد برون‌دینی فمینیسم از طریق آثار، پیامدها و کتاب‌های نویسندگان غربی منتقد و مخالف فمینیسم عرضه شده است. از این مجموعه، تاکنون کتاب‌های عربی‌نویس فمینیسم، تأثیر فمینیسم بر دختران در غرب، تأثیر فمینیسم بر فروپاشی حکومت‌ها، تأثیر فمینیسم بر فرزندان، غریزه مادری، مطالعات زنان، آن روی فمینیسم، جنگ علیه والدین، وضعیت اسفبار پسران، دروغ‌هایی که زنان باور می‌کنند و حقایقی که آن‌ها را آزاد می‌کند، فمینیسم در آمریکا تا سال ۲۰۰۳، فمینیسم؛ راه یا بی‌راه و... منتشر شده است.

فرزندان ما کجایند؟

نگاهی به تغییرات فرهنگی و ارزش‌های فرزندآوری



محسن محمددینی
پژوهشگر جمعیت و دانشجوی کارشناسی ارشد معارف اسلامی و اقتصاد دانشگاه امام صادق (ع)

خداوند متعال در تنظیم کم و کیف زندگی انسان‌ها و سایر جانداران، با در کنار هم قرار دادن میل انسان به تولیدمثل و ادامه نسلش و میل و شهوت انسان به نوع مخالفش، معادله‌ای را برای زندگی انسان تنظیم کرده است که در طی آن، انسان‌ها پس از بلوغ و در کنار جنس مخالف خود، اقدام به زادوولد می‌کنند و در طی این فرآیند، با قبول زحمات و مسئولیت‌های این مخلوق جدید، نیازهای ذکرشده خودشان نیز برطرف می‌شود. این فرآیند ساده (و البته جذاب) مورد قبول اغلب انسان‌ها در طول اعصار گذشته به‌عنوان یکی از اصول حیات انسانی بوده است. فرآیندی که در اقوام و ملل مختلف، با ازدواج‌های مرسوم هر قوم آغاز می‌شده و با زایش فرزندان به کار خود ادامه می‌داده است. فرآیندی که البته پس از به دنیا آمدن فرزندان، با مراقبت از آن‌ها و مهیا کردن شرایط رشدشان ادامه پیدا می‌کند.

البته مرحله رشد فرزند در قرون گذشته با مشقت‌ها و دشواری‌های زیادی سپری می‌شد که در طی آن، به‌خاطر وجود انواع و اقسام زیادی از بیماری‌ها و حوادث و علل طبیعی دیگر، بسیاری از نوزادان و کودکان جان می‌سپردند. نکته‌ای که با رشد و پیشرفت چشمگیر علوم تجربی و پزشکی و ارتقای سطح بهداشت همگانی در چند دهه گذشته، به‌مرور در کشورهای مختلف، با توجه به سطح توسعه‌افتگی‌شان، از تعدادش کاسته شد و آمار مرگ‌ومیرهای ناشی از این عوارض، به مقدار قابل توجهی کاهش یافت. خانواده‌های قدیمی با مشاهده تعداد زیاد فرزندان فوت‌شده کوچک خود در سنین پایین و اینکه پس از زادوولدهای فراوان نهایتاً چند فرزند محدود برایشان باقی می‌ماند، انگیزه بیشتری برای زادوولدهای مکرر داشتند. البته این گزاره را می‌توان به‌عنوان یکی از گزاره‌های استقرایی زیاد بودن زادوولد در دوران قدیم دانست و دلایل بسیار دیگری وجود دارد که در دوران قدیم، خانواده‌ها با توجه به سبک زندگی متفاوتی که از زمان حاضر داشته‌اند،

فرزند و فرزندآوری را به‌عنوان یک ارزش تلقی می‌کردند و بهره‌های مادی و معنوی بسیاری از کثرت فرزندان می‌برده‌اند. در ادامه به برخی از این باورها و تفاوت‌های فرهنگی می‌پردازیم.

الف) فرزندآوری به‌عنوان یک عمل مقدس دینی

مقوله فرزندآوری و زایش در اکثر باورها و ادیان، از ارزش فراوانی برخوردار بوده است و حتی مناسک رهبانی مسیحی نیز که به ترویج عزوبت و تجرد معروف‌اند، در واقع از طرفداران کثرت نفوس هستند و بر مبنای اقوال تاریخی، از جمع حواریون مسیح تنها ژان، که تقریباً در سن بلوغ بود، ازدواج نکرده بود و بقیه همگی دارای زن و فرزند بودند. در آموزه‌هایی که رویه ترغیب به رهبانیت را در قرون وسطا توسط برخی از علمای مسیحی نظیر سنت پل و بعضی از پیروان او ترویج می‌کردند نیز تأکید بر رهبانیت و تجرد برای روحانیون مسیحی دیده می‌شد و این موضوع برای عامه مردم ترویج و تأکید نمی‌شد. رویه‌ای که به‌صورت کم‌وبیش در کیش بودا و آیین مانی نیز مشاهده می‌شود. البته در مورد کنترل موالید نیز می‌توانیم یادآور شویم که پاپ پی دوازدهم، در سخنرانی خود در «انجمن مامایی ایتالیا»، قاطعانه



اظهار داشت: هر عمل جنسی که منجر به تولید نسل نگردد، از نظر کلیسای کاتولیک محکوم شناخته می‌شود.^۲

در دین مبین اسلام، فرزندان به‌عنوان روزی آورندگان به زندگی و موجب رشد و نمو معنوی والدین محسوب می‌شوند. در آموزه‌های دینی ما، با تکیه بر قناعت و رضایت از زندگی مادی در سطح و اندازه شأن اجتماعی افراد، به خانواده‌ها و افراد توصیه می‌شود که برای افزایش رزق و روزی، اقدام به ازدواج و فرزندآوری کنند.^۳ همچنین در دین اسلام، ارزش بسیاری برای افراد مسلمان وجود دارد و بدین ترتیب، اضافه شدن یک انسان به مجموعه مسلمانان جهان، امری بسیار مطلوب تلقی می‌شود؛ تا آنجا که یکی از انگیزه‌های ازدواج و فرزندآوری از سوی پیشوایان دینی، همین موضوع بیان شده است.^۴ تحولات پس از انقلاب صنعتی در اروپا، که موجب به حاشیه راندن دین و کلیسا از چرخه زندگی شد، به‌مرور ارزش‌های تبلیغی این آیین را نیز به حاشیه راند.

فرآیندی که در طی آن، به‌مرور شاهد تنزل ارزش ازدواج، خانواده و فرزند بودیم. در این دوران، اربابان صنایع جدید، از زنان به‌عنوان نیروی کار ارزان قیمت استفاده می‌کردند؛ اتفاقی که تا پیش از این برای زنان رخ نداده بود. در نتیجه، به‌مرور ارزش مردان به‌عنوان افراد تلاشگر کم‌رنگ شد، ازدواج و ارزش‌های سنتی زنان از جمله خانه‌داری و التزام به کار داخل منزل کمتر شد و نهایتاً فرزند و فرزندآوری به‌عنوان فعالیت محدودکننده فعالیت‌های اقتصادی زنان تلقی شد. البته این فرآیند به انقلاب صنعتی و جامعه اروپایی پس از آن دوران محدود نیست و این فرآیند را می‌توانیم یکی از عوامل مهم کاهش جمعیت در همه‌جای دنیا، از جمله ایران بدانیم؛ بدین صورت که طی دو دهه اخیر، با افزایش حضور زنان در اجتماع، شاهد بالا رفتن سن ازدواج زنان و تمایل بسیار کم زنان ایرانی به فرزندآوری در این دوران هستیم.

ب) فرزند به‌عنوان منبع قدرت بیشتر

علاوه بر احساس امنیت و آرامش خانواده‌ها در درون یک جامعه، در جوامع قدیم با توجه به اینکه قبیله‌ها و اقوام مختلف دائماً در معرض حملات اقوام دیگر بوده‌اند، فرزند بیشتر به‌عنوان سرباز و مدافع بیشتر از خانواده و قوم در برابر این حملات محسوب می‌شده است. البته ناگفته نماند که رؤسای قبایل و بزرگان اقوام مختلف از این خصوصیت در جهت توسعه منافع خود نیز سوءاستفاده می‌کردند و از این نیروهای بیشتر در جهت گسترش قلمرو خود استفاده می‌نمودند. مانند امپراتوری ایران باستان و یا امپراتوری روم که تکثیر نفوس را یکی از اهداف اساسی جامعه قرار داده بودند؛ چرا که حفظ و بسط و توسعه حدود این امپراتوری‌ها تنها از طریق نگهداری ارتش‌هایی عظیم امکان‌پذیر بود. در تاریخ هرودت

مقوله فرزندآوری و

زایش در اکثر باورها و

ادیان، از ارزش فراوانی

برخوردار بوده است و

حتی مناسک رهبانی

مسیحی نیز که به

ترویج عزوبت و تجرد

معروف‌اند، در واقع از

طرفداران کثرت نفوس

هستند و بر مبنای

اقوال تاریخی، از جمع

حواریون مسیح تنها

ژان، که تقریباً در سن

بلوغ بود، ازدواج نکرده

بود.

ج) فرزند به‌عنوان نیروی کار کمکی

در تمدن‌های مختلف، با توجه به کثرت مشاغل کشاورزی و دامداری، همواره فرزندان بیشتر به‌عنوان دستیاران و توسعه‌دهندگان شغل و پیشه پدر محسوب می‌شدند. بر خلاف اقتصاد امروز که بیشتر مبتنی بر صنعت و خدمات است و شغالین در این بخش‌ها با افزایش تعداد فرزندان نمی‌توانند شغل خود را توسعه بدهند؛ زیرا خودشان به‌تنهایی در یک شغل به خدمت گرفته شده‌اند. همین موضوع درباره نظام تأمین اجتماعی و پس‌انداز نیز صادق است؛ به این صورت که در دوران قدیم فرزندان با ادامه دادن فعالیت شغلی پدر خود، به‌نوعی هم‌باعث از بین رفتن زمین، احشام و... او می‌شدند و هم کمک‌خرجی برای دوران ناتوانی و سالمندی او بودند. اما در نظام اداری و شغلی، امروزه افراد با پرداخت حق بیمه بازنشستگی، خودشان را از دیگران بی‌نیاز می‌کنند و در این نظام، فرزندان بیشتر در نگاه اول صرفاً به مصرف‌کنندگان عایدی والدین تبدیل می‌شوند. موارد ذکر شده را می‌توان به‌عنوان اهم نگرش‌های دوران قدیم به مقوله فرزند دانست که در زمان فعلی، این مفاهیم تا حدود زیادی به حاشیه رانده شده‌اند.

نگاهی به ریشه‌های تغییرات جمعیتی معاصر

نرخ رشد جمعیت جهان با توجه به تغییرات فرهنگی ذکر شده در مناطق توسعه‌افته و به‌مرور در مناطق در حال توسعه به کنترل درآمد. البته نباید از نقش ابزارهای بهداشتی و پزشکی جدید که به‌عنوان تسهیل‌گران این امر عمل کرده‌اند، غافل شویم. درباره ترسیم سازوکار این تغییرات در باورهای افراد، نظریات مختلفی ارائه شده است که از آن جمله می‌توان به نظریه جریان ثروت کالدول در زمان حاضر، نظریه منزلت اجتماعی و نظریه تحول فرهنگی اینگلهارت اشاره کرد. از دیدگاه نظریه جریان ثروت کالدول، مفهوم تقاضای اقتصادی-فرهنگی با عقاید و ارزش‌های غربی که در نهایت به کاهش تقاضا منجر می‌شود، پیوند می‌خورد. وی نظام باروری را به دو قسمت باروری قبل از انتقال و بعد از انتقال تقسیم می‌کند و درباره نظام تولیدی نیز دو نوع تقسیم‌بندی ارائه می‌دهد: نظام تولید خانوادگی با باروری بالا و نظام تولید سرمایه‌داری با باروری پایین. به نظر وی در باروری قبل از انتقال، فرزندان جزء منابع خالص والدین هستند، اما در نظام بعد از انتقال، فرزندان جزء هزینه خالص محسوب می‌شوند.^۶

در نظریه منزلت اجتماعی نیز متفکران و اندیشمندان، میزان باروری هر خانوار و جامعه را مبتنی بر جایگاه و منزلت والدین و یا ساکنان آن جامعه می‌دانند. خانواده با توجه به پیشرفت و ترقی حاصل شده در جامعه و موقعیتی که به‌عنوان یک عضو داراست، به فرزندآوری می‌اندیشد.

اما نظریه‌ای که در این مجال نگاه عمیق‌تری به آن می‌کنیم، نظریه تحول فرهنگی اینگلهارت است.

نظریه نوسازی اینگلهارت و ولزل*

این نظریه بر ایده پیشرفت انسانی مبتنی است. در زمانی که انقلاب تجاری در اواخر قرون وسطا به رشد سرمایه‌داری (قبل از انقلاب صنعتی) در مناطق شهری اروپایی منجر شد، رشد اقتصادی در روندی پایدار، موجب رشد جمعیت شد. هم‌زمان با وقوع رشد اقتصادی و جمعیتی، فلسفه‌های انسان‌گرایی و روشن‌فکری نیز ظهور یافتند. علم با ایجاد منبع معرفتی نوینی که بر مبنای تجربیات و شواهد استوار بود، انحصار عقلانی کلیسا را که از جامعه فتودال به‌عنوان نظمی ابدی و تغییرناپذیر به‌شدت دفاع می‌کرد، به چالش کشید. ایده پیشرفت انسانی متولد شد و همراه با آن، نظریه نوسازی نیز به‌آرامی ظهور کرد. تر اصلی نظریه نوسازی می‌گوید: توسعه اقتصادی به ایجاد تغییرات مهم و دقیقاً قابل پیش‌بینی در سیاست‌ها و فرهنگ جوامع منجر می‌شود. توسعه اقتصادی به‌شدت با تغییرات در باورها و انگیزه‌های افراد مرتبط شده و این تغییرات نقش دین، انگیزه‌های شغلی، نرخ‌های باروری، نقش‌های جنسیتی و هنجارهای جنسی را کاهش می‌دهد و رشد

آ آمده است: «بهترین صفت را پس از رشادت، پارسی در این می‌داند که پسران زیاد به دنیا آورد و شاه برای اشخاصی که بیش از دیگران زاد و ولد کرده‌اند، همه‌ساله هدیه می‌فرستد.»^۵ از امپراتوری روم باستان نیز چنین اخباری مخابره شده است؛ به این صورت که با توجه به وسعت قلمرو این امپراتوری و پایین بودن جمعیت نسبی آن در مقایسه با یونان، حاکمان این امپراتوری‌ها یکی از شرایط و لوازم حیاتی سیاست توسعه‌طلبی‌شان را با تأمین هر چه بیشتر نفرت جهت ایجاد ارتش‌هایی هر چه عظیم‌تر مهیا کرده‌اند.

تقاضاهای توده برای نهادهای دموکراتیک و رفتار پاسخ‌گوتر نخبگان را نیز به‌همراه دارد. ارزش‌های افراد در این جوامع در دو بُعد تغییر می‌کند:

بُعد اول: دگرگونی ارزش‌های سنتی به ارزش‌های سکولار-عقلانی
بُعد دوم: دگرگونی ارزش‌های بقا به ارزش‌های ابراز وجود

در گذشته، بقای کودکان عمدتاً بر مراقبت والدین از آن‌ها مبتنی بود و در مقابل نیز کودکان در سنین پیری والدین، از آن‌ها مراقبت می‌کردند. اگرچه نقش خانواده هنوز هم مهم است، اما دولت رفاه ماهیت وجود یا فقدان این روابط را تضعیف نموده است. امروزه حمایت از روابط خانوادگی انتخابی است، نه ایجابی. در شرایط معاصر، خانواده تک‌والد و افراد مسن بی‌فرزند، نسبت به آنچه قبلاً وجود داشت، خودکفایی بیشتری دارند.

رونالد اینگلهارت در این نظریه، بر اساس دو فرضیه کمیابی و اجتماعی شدن، پیش‌بینی می‌کند که در نتیجه رونق اقتصادی به‌وجودآمده در کشورهای غربی، گروه‌های سنی جوان اهمیت کمتری برای امنیت اقتصادی و جانی قائل هستند تا گروه‌های مسن‌تری که بسیار پیش از آن‌ها طعم عدم امنیت اقتصادی را چشیده‌اند و ارزش‌های عادی جوامع در حال تبدیل شدن به ارزش‌های فرامادی گریانه‌ای مثل آزادی بیان، مشارکت اجتماعی و ارزش‌های دیگر انسانی و فکری است. فرامادیون اهمیت کمتری از مادیون و التقاطیون به رشد اقتصادی می‌دهند. آن‌ها کار در کنار کسانی که دوست‌شان دارند یا انجام کارهای جالب را به حقوق بالا و امنیت شغلی ترجیح می‌دهند.

تیلور و جودیس در تحقیق خود از ۱۴۷ کشور بیان می‌کنند که توسعه اقتصادی نقش اساسی را در پیدایش ارزش‌های فرامادی بازی می‌کند. از این رو، عوامل اقتصادی به‌طور مستقیم مهم هستند. لیکن تأثیر مستقیم آن‌ها بر رشد اقتصادی ظاهراً کم است. توسعه اقتصادی به رشد اقتصادی آهسته‌تر می‌انجامد؛ فقط در صورتی که موجب دگرگونی فرهنگی شود.

برای مثال، داده‌های مربوط به اولویت‌های مردم آلمان بیش از بیست سال را می‌پوشاند؛ از سال ۱۹۴۹ تا ۱۹۷۰. در این زمینه‌ای از نمونه‌های معروف ملی پرسیده می‌شود به نظر شما، کدام یک از این چهار آزادی مهم‌تر از بقیه است: آزادی بیان، آزادی مذهب، رهایی از ترس یا رهایی از فقر. در سال ۱۹۴۹، بازسازی پس از جنگ تازه شروع شده بود و رهایی از فقر با فاصله زیاد از دیگر گزینه‌ها، گزینه اول بود، اما در سال‌های بعد، آلمان با سرعتی باورنکردنی از فقر نجات یافت و به رونق اقتصادی رسید. به این ترتیب، در سال ۱۹۸۵، مردم آزادی بیان را بیش از مجموع هر سه گزینه دیگر انتخاب کردند. فرضیه کمیابی بر پایه دگرگونی‌های کوتاه‌مدت و یا آثار دوره‌ای است. دوره‌های رونق و شکوفایی اقتصادی به افزایش فرامادی‌گری می‌انجامد و دوره‌های کمبود به مادی‌گری. فرضیه اجتماعی شدن حاکی از این است که آثار بلندمدت گروه‌های سنی نیز وجود دارد: ارزش‌های یک نسل معین، بازتاب اوضاع حاکم در طول سال‌های قبل از بلوغش است. در طول بررسی این تفاوت‌های بین فرامادیون و مادی‌گرایان، مشاهده می‌شود که فرامادیون اهمیت کمتری به ازدواج و داشتن بچه می‌دهند. مردم کمتر ازدواج می‌کنند، چون فرامادی هستند و چون اولویت‌های فرامادی دارند، کمتر به داشتن بچه علاقه نشان می‌دهند. در صورتی که این موضوع حقیقت داشته باشد، ما باید در انتظار مشاهده کاهش اهمیت ازدواج و کاهش میزان مولد در جوامع پیشرفته صنعتی باشیم که این دقیقاً از دهه ۱۹۶۰، یعنی زمان ورود فرامادیون به جمعیت بزرگ‌سال، انجام گرفته است. همچنین آن کسانی که از حداقل امنیت جانی و اقتصادی در زندگی‌شان برخوردارند، بیشترین نیاز به راهنمایی و اتکالی دارند که هنجارهای فرهنگی رایج و اعتقادات مذهبی مطلق آن را تأمین می‌کند.

از لحاظ سنتی، داشتن بچه و بزرگ کردن او، خواسته اساسی هر زن معمولی است و یکی از مهم‌ترین وظایف در زندگی و یکی از بزرگ‌ترین منابع رضایت محسوب می‌شود، ولی نتایج مطالعات امروزی نشان می‌دهد که پرسش‌شوندگان جوان‌تر کمتر از پرسش‌شوندگان بزرگ‌تر احساس می‌کنند

که زن برای تحقق خود، نیاز به بچه دارد. مردم آمریکا در این مسئله یکی از تندترین ملت‌ها هستند و این مسئله، با این واقعیت که زنان آمریکایی از لحاظ تاریخی جنبه مقدم ورود به بازار کار بوده‌اند، منطبق است. با وجود آنکه کمتر بر این باورند که زن نیاز به بچه دارد، لزومی هم نمی‌بینند که در صورت تمایل زن به داشتن بچه، او حتماً باید ازدواج کند. فرامادیون تأکید بیشتری بر تحقق خود از طریق کار دارند تا از طریق مراقبت از بقای نوع، اما آن‌ها نسبت به تک‌والدی بسیار آزاداندیش‌تر هستند. شاید این دلیل که آن‌ها بقای اقتصادی مادران مجرد را امری بدیهی می‌پندارند. کاهش میزان مولد فقط یکی از نشانه‌های جمعیتی

از لحاظ سنتی، داشتن بچه و بزرگ کردن او، خواسته اساسی هر زن معمولی و یکی از مهم‌ترین وظایف در زندگی و یکی از بزرگ‌ترین منابع رضایتش است. ولی نتایج مطالعات امروزی نشان می‌دهد که پرسش‌شوندگان جوان‌تر کمتر از پرسش‌شوندگان بزرگ‌تر احساس می‌کنند که زن برای تحقق خود، نیاز به بچه دارد.

دگرگونی فرهنگی است. میزان طلاق در جوامع پیشرفته صنعتی، در طول سالیان گذشته، افزایش یافته است. در نتیجه، بر میزان سقط جنین و مولد نامشروع افزوده شده است. یک دگرگونی جمعیتی دیگر که به نظر می‌رسد بازتاب دگرگونی فرهنگی باشد، افزایش سریع مولد نامشروع در طول این دوره است.

جمع‌بندی شکل دگرگون شدن نظریه نوسازی

به موجب این نظریه، می‌بینیم که توسعه اقتصادی، تغییرات منظمی در زندگی فرهنگی، سیاسی و اجتماعی به‌همراه می‌آورد. در بررسی این نظریه، باید به این نکته توجه داشته باشیم که اگرچه توسعه اقتصادی گرایش دارد که جوامع را در جهتی قابل پیش‌بینی سوق دهد، اما این فرآیند جبرگرایانه نیست. در صورت برابری سایر شرایط، توسعه اقتصادی موجب سکولارتر و متساهل‌تر شدن افراد شده و آن‌ها را به تأکید بر ابراز وجود، مشارکت و تلاش در راستای ارتقای کیفیت زندگی سوق می‌دهد.

همچنین باید مدنظر داشته باشیم که نوسازی فرهنگی غیرقابل بازگشت نیست. این فرآیند نتیجه توسعه اقتصادی است و بر اثر فروپاشی اقتصادی طولانی‌مدت، همچنان که در سال‌های دهه ۱۹۹۰ در بیشتر دولت‌های بلوک شوروی سابق چنین اتفاقی رخ داد، معکوس خواهد شد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. کتابی، احمد، درآمدی بر اندیشه‌ها و نظریه‌های جمعیت‌شناسی، ص ۳۴.
 ۲. همان، ص ۳۵.
 ۳. «و عنده صلی الله و علیه و آله و سلم: اتخذوا الالهل فانه ارزق لکم»: خانواده تشکیل دهید که زمینه‌ساز رزق بیشتری برای شما می‌شود. (فقیه، جلد سوم، ص ۳۸۳)
 ۴. «و عنده صلی الله و علیه و آله و سلم: ما یمنع المؤمن ان یتخذ اهلا، لعل الله یرزقه نسمة تثقیل الارض لاله الا الله»: چه چیز مانع زن گرفتن مؤمن می‌شود؟ شاید خداوند انسانی روزی او کند که زمین را از لاله الا الله سنگین کند. (فقیه، جلد سوم، ص ۳۸۲)
 ۵. کتابی، همان، ص ۵۴.
 ۶. محمودی، محمدجواد و احراری، مهدی، درآمدی بر اقتصاد جمعیت نگرش‌ها، روش‌ها و یافته‌ها، ص ۶۱
- * بخش دوم این نوشتار با نگاهی به فصل دوم کتاب «درآمدی بر اقتصاد جمعیت: نگرش‌ها، روش‌ها و یافته‌ها»، با عنوان «اثرات تحولات فرهنگی، اقتصادی و نهادی بر جمعیت و باروری» تدوین شده است. این کتاب نوشته دکتر محمدجواد محمودی و مهدی احراری است که در شهریورماه ۹۲ توسط انتشارات مؤسسه مطالعات و مدیریت جامع تخصصی کشور منتشر شده است.

گفت‌وگو
با دکتر
علیرضارحیمی

کودکان ما با وجود پدر و مادر، یتیم‌اند

آسیب‌شناسی سبک زندگی در
دنیای کودکان و نوجوانان

دکتر علیرضا رحیمی از فعالان حوزهٔ تعلیم و تربیت است و فعالیت در این عرصه را از سال ۱۳۶۵ آغاز کرده است. ایشان مدرک کارشناسی ارشد پیوستهٔ خود را در رشتهٔ معارف اسلامی و اقتصاد از دانشگاه امام صادق (ع) و مدرک دکتری خود را در رشتهٔ تعلیم و تربیت از دانشگاه بین‌المللی علوم اسلامی دریافت کرده‌اند. دکتر رحیمی عهده‌دار سمت‌های متعددی در زمینهٔ تعلیم و تربیت بوده‌اند که از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به عضویت و نایب‌رئیس انجمن بین‌المللی مطالعات تطبیقی تعلیم و تربیت اقیانوس هند، عضویت در شورای برنامه‌ریزی درسی کتب درسی دینی دوره‌های ابتدایی و راهنمایی و عضویت در شورای عالی پژوهش سازمان بازرسی کل کشور اشاره کرد. ایشان همچنین عهده‌دار مسئولیت دفتر مطالعات و برنامه‌ریزی سازمان تبلیغات اسلامی بوده‌اند و اکنون رئیس هیئت‌مدیرهٔ مؤسسهٔ بین‌المللی مطالعاتی نهج‌البلاغه هستند. علاوه بر این، ایشان در زمینهٔ آموزش و پژوهش هم سابقه دارند. تدریس در دانشگاه‌ها و برگزاری کارگاه‌های آموزشی متعدد برای دست‌اندرکاران و برنامه‌ریزان فرهنگی و آموزشی کشور و ارائهٔ مقالات و پژوهش‌های متعدد، از جملهٔ این فعالیت‌هاست. با ایشان در ارتباط با موضوع آسیب‌شناسی سبک زندگی کودکان و نوجوانان و نحوهٔ نهادینه‌سازی سبک زندگی اسلامی در این طبقهٔ جامعه، به گفت‌وگو نشستیم. آنچه در ادامه می‌آید، حاصل این گفت‌وگوست.

اهمیت تربیت و توجه به آماده‌سازی کودک و نوجوان برای تبدیل شدن به فردی مسئولیت‌پذیر را بیان کنید.

اساساً فرار بر این است که مادر مسیر تربیت، که همان یادگیری است، رشد کنیم؛ یعنی یادگیری‌های ما باید به‌گونه‌ای باشد که در شخصیت ما رشد ایجاد کند. ما وقتی تربیت می‌شویم، چیزهایی را می‌آموزیم که برای ما سودمند است. در حقیقت، این مسیر را طی می‌کنیم برای اینکه رشد کنیم، علی‌القاعده این تربیت در بستر همین زندگی صورت می‌گیرد؛ یعنی مادر همین زندگی عادی و با همین شرایطی که داریم، باید به‌عنوان یک مربی تلاش کنیم تا شاگرد یا فرزندمان چیزهایی را یاد بگیرد که در مسیر زندگی‌اش برایش سودمند باشد. حالا چه چیزهایی را باید به آن‌ها بیاموزیم؟ طبیعتاً این موضوع در هر فرهنگی متفاوت است؛ یعنی هر کسی با هر پیشی، به‌نوعی به این نافعیت فکر می‌کند. ممکن است امروز مد شده باشد و این طور فکر کنند که باید بچه‌هایشان را به کلاس زبان یا امثال آن بفرستند. کودک چهارساله را به‌جای آنکه بگذاریم بازی کند، به کلاس زبان می‌فرستیم. نه اینکه یادگیری این موارد ایراد داشته باشد، اما باید هر کاری در زمان مناسبش انجام شود. در حقیقت، در روند رشد کودک مداخله می‌کنیم. به این امید که این مداخلات در رشد بهتر و وضعیت مطلوب‌تر او تأثیر داشته باشد. قاعده این است که نخست شرایط سنی، ویژگی‌های روانی و وضعیت شخصیت کودک را باید در نظر بگیریم، نیازهای واقعی‌اش را بشناسیم و سپس چیزی را به او بیاموزیم که برای زندگی‌اش مفید است. باید به‌زمانی که این آموزش‌ها صورت می‌گیرد دقت کنیم. اگر آموزش زودرس یا در زمان نامناسب صورت بگیرد، مسلماً بیشتر زیان‌آور است تا سودرسان. اگر داده‌های ما به‌موقع، به‌اندازه، متناسب با نیازهای کودک و نوجوان و در قالب سلیقه‌ها و علایق آن‌ها باشد، مسلماً ما به آن‌ها کمک کرده‌ایم تا در یک تراز بالاتری از زندگی عقلانی قرار بگیرند و بتوانند تلاش بهتری برای رسیدن به وضعیت مطلوب بکنند. این قاعده تا کمک می‌کند یک سبک زندگی عقلانی، خودخواسته و معقول را انتخاب کنند.

چقدر احتمال دارد فرد در بزرگسالی بتواند سبک زندگی که در کودکی فراگرفته است را تغییر دهد؟ آیا اصلاً متوجه می‌شود که سبک زندگی‌اش نامطلوب است تا بخواهد آن را تغییر دهد؟

به نظر بنده، این موضوع چندان ربطی به کودکی و بزرگسالی ندارد. ما در هر زمانی می‌توانیم به درجه‌ای از دانش و بصیرت برسیم که بتوانیم زندگی و عناصرش را خوب درک و نقد کنیم؛ یعنی معیارها و توانایی نقد را داشته باشیم و بعد بتوانیم براساس یک توان معقول و مناسب بر خاسته از ارادهٔ فردی، شرایطی را

مادر رده‌های سنی و طبقات اجتماعی و حوزه‌های مختلف، دارای سبک زندگی‌های متفاوتی هستیم. از جمله در مورد کودک و نوجوان، سبک زندگی ویژگی‌های خاصی دارد، چون معمولاً این طبقهٔ اجتماعی رفتارهایشان چندان براساس اراده و بینش و انتخاب آگاهانه نیست. لطفاً توضیح مختصری دربارهٔ تعریف و تدوین سبک زندگی در طبقهٔ کودک و نوجوان بیان بفرمایید.

ماجرای سبک زندگی، مثل خیلی از مفاهیم دیگری که وارد ادبیات ما شده است، یک معنای اصلی دارد که از مبدأ شکل‌گیری آن برمی‌خیزد و یک معنای اصطلاحی که بین ما رایج است. سبک زندگی آن‌گونه که بین ما مطرح است، یعنی هر شیوهٔ زندگی که ما داریم و براساس آن زندگی می‌کنیم، اما واژهٔ سبک زندگی در زادگاه و خاستگاه خودش، بیشتر به نحوهٔ مصرف برمی‌گردد؛ یعنی مفهومی در ارتباط با نوع مصرف کالا و به عبارت دیگر، نوع زندگی مصرفی ماست.

این عبارت، همهٔ کارها و رفتارهای ما را شامل می‌شود. سبک زندگی یعنی کارهایی شبیه به هم که روزانه به‌طور مرتب و از روی عادت، انجام می‌دهیم؛ یعنی ما هر روز صبح از خواب برمی‌خیزیم و یک سری فعالیت روزمره را انجام می‌دهیم. این روند چندان انتخاب‌گرانه و از سر آگاهی نیست و به‌نوعی جبر است؛ چه در مورد کودکان و چه در مورد بزرگ‌ترها. بچه‌ها هم تابع والدینشان هستند. از صبح باید به مدرسه بروند، بعد از مدرسه به تکالیفشان بپردازند، بعد تلویزیون تماشا کنند، گاهی برای بازی از خانه بیرون بروند و بعد دوباره تلویزیون تماشا کنند، به بازی‌های کامپیوتری بپردازند، چرخه در اینترنت بزنند و بخوابند. صبح روز بعد دوباره همین روند تکرار می‌شود. این جریان مرسوم و تکراری، چیز عجیبی نیست، همه از الگویی تبعیت می‌کنند که خیلی از بخش‌های آن اساساً خودخواسته نیست؛ یعنی مجبورند این‌گونه زندگی کنند.

پس سه نکته در سخنان شما بیان شد. نخست اینکه سبک

زندگی غیر اختیاری است؛ یعنی حتی اگر ما خیلی راضی هم نباشیم و تمایلی نداشته باشیم، ناچاریم در این چارچوب زندگی کنیم. دوم تداوم و استمرار این شیوه و منش است و سوم اینکه این غیر اختیاری بودن در مورد کودکان و نوجوانان نمود بیشتری دارد. شاید بزرگسالان اختیار عملی داشته باشند، اما کودکان و نوجوانان از سبک زندگی بزرگ‌ترها و والدین پیروی می‌کنند. بر این اساس، لطفاً دربارهٔ اهمیت دوره‌های سنی کودکی و نوجوانی در شکل‌گیری شخصیت فرد توضیح دهید. همچنین

انتخاب کنیم. ما می‌توانیم در هر سنی و با هر شرایطی، خودمان را در وضعیتی قرار بدهیم که رشد را به صورت ثابت احساس کنیم. این در هر زمانی که ایجاد شود، چون یک مقولهٔ تشکیکی ذومراتب است، ما را در یک سطح بالاتر قرار می‌دهد. وقتی ما حتی در سنین یازده‌دوازده‌سالگی یک حقیقتی را در حد خودمان متوجه شدیم و فراگرفتیم و معرفت و بصیرتی در ما ایجاد شد، این بصیرت هم در فهم ما از زندگی اثر می‌گذارد، هم در نوع تعامل و قضاوت ما در مورد عناصر آن می‌تواند به ما کمک کند. همچنین می‌تواند ما را در درجه بالاتری از انتخاب‌ها قرار بدهد. علی‌القاعده ما تغییر ایجاد می‌کنیم، مطلق تغییر چیز مطلوبی نیست، اما اگر نتوانیم تغییری به سمت بهبودی و مطلوبیت ایجاد کنیم، مسلماً وضعیت ما بهتر می‌شود؛ یعنی آدم‌ها را در تراز بالاتری می‌بینیم. البته بستگی دارد که چقدر بتواند در ما معرفت و بصیرت و بینش ایجاد کند. مسلماً اکنون هم در زندگی ما اثر می‌گذارد؛ یعنی لازم نیست حتماً منتظر باشیم که این بچه بزرگ شود.

فرمایشات شما صحیح است، اما ما تعابیر دیگری، هم در ادبیات دینی خودمان و هم در اصول روان‌شناختی و تربیتی داریم. برای مثال، گفته شده شخصیت کودک مانند لوح سفیدی است که طرح و نقشی که بر آن انداخته شود، حک می‌شود و به راحتی قابل تغییر نیست. بر این اساس، آنچه در کودکی به شخصیت فرد تبدیل می‌شود، به راحتی در آینده قابل تغییر نیست.

حتی اگر ما بینش و آگاهی پیدا کنیم، از آنجا که تبدیل به عادت روزمرهٔ زندگی مان شده است، به راحتی نمی‌توانیم آن را تغییر دهیم.

بله، همین‌طور است. البته این بدان معنا نیست که ما نمی‌توانیم هیچ چیز را تغییر دهیم. دوم اینکه نمی‌توانیم از کودکی تا بزرگسالی خط قرمزی بکشیم و بگوییم از اینجا ما به بزرگسالی می‌رسیم. ما مسلماً دربارهٔ نوزاد صحبت نمی‌کنیم، بحث ما دربارهٔ افرادی است که در دوره‌های سنی پیش‌دبستان، دبستان، راهنمایی و دبیرستان قرار می‌گیرند. مسلماً این‌ها روش‌های زندگی بهتر را به راحتی فرامی‌گیرند، یادگیری‌هایشان وسیع‌تر است و می‌توان جدید بیشتری در آموزش آن‌ها به کار برد. حتی یک بزرگسال هم می‌تواند همان ویژگی‌های ذهن یک کودک را داشته باشد. برای مثال، خودمحوری کودکانه، در یک پیرمرد هم دیده می‌شود، چون رشد نکرده است. این بدین معنا نیست که بچه‌هایمان عین بزرگسالانمان هستند. مسلماً ما برای بچه‌ها برنامه‌های ویژه‌ای داریم و آموزش معطوف به این‌هاست. اصلاً اساس تربیت معطوف به کودکان است، ولی به هر حال، شما در هر سنی و در هر وضعیتی، لحظه‌به‌لحظه در مسیر رشد هستید؛ یعنی این بچه‌ای که الان نکته‌ای را فراگرفته، نسبت به قبل از این یادگیری، تفاوت کرده است.

ما نمی‌توانیم به صورت دقیق خط‌کشی کنیم و مثلاً بگوییم تا این زمان آموزش دهیم و از این زمان منتظر رفتار باشیم. آدم‌ها در هر سطحی و در هر لحظه‌ای، تمام چیزهایی را که فرامی‌گیرند، در لایه‌های پنهان شخصیت‌شان جای می‌دهند تا در زمانی، به‌شکلی این را در رفتار خودشان، به صورت آشکار یا پنهان، نشان دهند.

پس اگر ما همین امروز به بچه‌هایمان کمک کنیم تا نحوهٔ زندگی متفاوتی را یاد بگیرند، مسلماً همان نحوهٔ زندگی را دنبال خواهند کرد. نباید گمان کنیم که

امروز می‌سازیم تا نتیجه‌اش را فردا ببینیم. خیر، فردای هر کس آن لحظه‌ای است که نکتهٔ جدیدی را نسبت به گذشته فراگرفته است. بعد زمانی اصلاً مطرح نیست. فردا برای هر انسانی آموختن‌هایش است. مثلاً کودکی که امروز نکته‌ای را آموخته است، می‌تواند رفتار معقولی داشته باشد، ولی فردی با ده سال سن بیشتر از او، با نیاموختن همان نکته، ممکن است رفتار نامناسبی را نشان دهد که از آن کودک سر نمی‌زند. برای مثال، شما کودکان تربیت‌شده‌ای را می‌بینید که در کوچه و خیابان زباله نمی‌ریزند. از طرفی فرد بزرگسال دارای تحصیلات عالی‌ای را می‌بینید که زباله‌اش را در خیابان پرت می‌کند. این امر ناشی از همان تربیتی است که بر نوع زندگی آدم‌ها، فهم‌شان از زندگی و نقد عناصر زندگی اثر می‌گذارد.

ما در جامعهٔ خودمان، آسیب‌هایی را مشاهده می‌کنیم که افراد را در سنین کودکی و نوجوانی تهدید می‌کند. مثلاً می‌بینیم سن از تکاب بعضی از بزه‌کاری‌ها، تخلفات و رفتارهای غیراخلاقی، همچنین استعمال سیگار و اعتیاد روبه‌کاهش است. حتی استفاده از تکنولوژی‌های ارتباطی، مثل بازی کردن با گیماها یا موبایل که علی‌الظاهر بد نیست، تبعاتی به همراه دارد. قاعدتاً از یک کودک خردسال انتظار نمی‌رود مدام در حال بازی با موبایل یا تبلت باشد. ما تغییراتی را در سبک زندگی مشاهده می‌کنیم که کارشناسان نسبت به آن خوش‌بین نیستند و حتی احساس خطر می‌کنند. راجع به تغییر سبک زندگی کودکان و نوجوانان چه نظری دارید؟ واقعاً این‌ها ظرفیت هستند یا تهدید؟

قبل از هر چیز، ما باید بدانیم چه خوب و چه بد، این شرایط حیات امروز ما است. البته ما باید به‌نحوی از این فرصت‌ها و امکانات استفاده کنیم و تحولات را در جهت منافع فرزندانمان هدایت کنیم. این در حقیقت، اصلی‌ترین وظیفهٔ تربیتی است. آن جنبه‌ای که جامعه‌شناختی است، واقعیت جامعه است و باید در آن دقت کرد. مسئله حتی از این هم جدی‌تر است. دکتر محسنیان نظریه‌ای دارد به نام «بازار پیام». براساس این نظریه، ما در جامعهٔ جهانی در وضعیتی زندگی می‌کنیم که هیچ دیواری برای هیچ فردی و هیچ خانواده‌ای نمی‌تواند قائل شد؛ یعنی هیچ خانواده‌ای نمی‌تواند دور خودش دیوار بکشد. ما در حقیقت در زندگی همدیگر هستیم. ایشان دو سال قبل پیش‌بینی می‌کردند که این شرایط بیست سال دیگر رخ خواهد داد. بعدها شنیدیم که تصحیح کرده‌اند که در همین دو سال آینده رخ خواهد داد؛ یعنی پیشرفت تکنولوژی تا این حد سریع است.

زمانی برودکست‌ها (رادیو و تلویزیون) ارتباط برقرار می‌کردند. ما بر سر گردانندگان تلویزیون فریاد می‌زنیم که این عموها و خاله‌ها و برنامه‌های کذایی تلویزیون، تربیت بچه‌های ما را مختل کرده‌اند، ولی حواسمان نیست که ما دیگر «user» (مصرف‌کننده) تلویزیون داریم. به قول آقای محسنیان، «community» (اجتماع) داریم. یعنی آدم‌هایی داریم که خودشان پیام‌گیر هستند. ما به تعداد آدم‌ها، شبکهٔ تلویزیونی داریم. به تعداد سایت‌هایی که وجود دارد، ارتباط داریم. افراد از جمله بچه‌های ما، خودشان می‌روند و ارتباط می‌گیرند. نیاز نیست کسی در خانهٔ ما را بزند یا روی آنتن ماهوارهٔ ما سوار شود. خود بچه‌های ما به سراغشان می‌روند. حداقل می‌توان گفت این وضعیت مستعدی برای خطرات است. مهم این است که بدانیم چه کار باید کرد؟

شما امروز به‌هیچ‌وجه نمی‌توانید به‌عنوان یک مربی یا متخصص تعلیم و تربیت، واقعیت جهان ارتباطات و تأثیر رسانه در زندگی را کتمان کنید. نگاه جامعه‌شناسانه به مسئلهٔ تربیت یعنی اینکه بچه‌های ما هیچ‌وقت شبیه ما نیستند؛ شبیه زمانهٔ خودشان هستند. چه بخوایم، چه نخواهیم، زمانهٔ بچه‌های ما این است و هر چقدر ما از بدی‌های آن سخن بگوییم، هیچ اثری ندارد. این جریان به سرعت در حال پیشروی است. حرف‌امثال پستمن هم عملی نیست که تلویزیون‌ها را بشکنیم و رسانه‌ها را از دسترس بچه‌ها دور کنیم. رسانه‌ها خودبه‌خود در زندگی بچه‌ها هستند.

یک سری نهاد‌های مدنی باید تشکیل شوند که بتوانند از کودکان محافظت کنند. مسئلهٔ قانون جدی است. از طرفی خانواده‌ها باید توجه داشته باشند که ابزارها باید به موقع در اختیار بچه‌ها قرار بگیرد. همچنین باید روی اساس و مبانی تربیتی مان بازاندیشی صورت بگیرد



کاری که باید انجام داد، به نظر بنده، یک نگاه تربیتی متناسب با این اتفاق است. بنده اعتقاد دارم این نگاه تربیتی از دل روایات و قرآن بیرون می آید. همان چیزی که من تحت عنوان تئوری تربیت عقلانی بصیرت معرفی کردم که اگر می‌خواهیم فرزندانمان بتوانند در وضعیت امروز مقاومت کنند و محکم باشند، باید به آن‌ها چیزی بدهیم که برای زندگی دینی نیاز دارند. این آدم نیاز دارد همه ابعاد زندگی را بشناسد؛ یعنی ما باید کاری کنیم فرزندان بتوانند همه ابعاد و اشکال زندگی راه از خوب و بد، متناسب با سنش، ببینند و بشناسند و بفهمند. در عین حال، باید ملاکی در اختیار او بگذاریم تا بتواند بر اساس آن ملاک که دینی است، درست و نادرست را تشخیص دهد. اگر ما چنین توانی به بچه‌هایمان بدهیم، بر اساس آنچه قرآن می‌فرماید در مسیر بصیرت کردن بچه‌هایمان پیش رفته‌ایم. در مرحله بعد، باید به آن‌ها امکان و اجازه خطر کردن و تصمیم گرفتن بدهیم. اگر بتوانند تصمیم بگیرند، در کوران این ماجراها، چیزی را انتخاب می‌کنند که برایشان زیباتر و جذاب‌تر است. حالا این نکته مطرح می‌شود که ما چطور این ملاک‌ها را در اختیار آن‌ها بگذاریم و به سمت خوردن پیش ببریم؟

باید بدانیم گاهی ممکن است انتخاب‌های فرزندان ما چندان هم درست نباشند، اما چون در یک جریان بصیرت‌یابی هستند، خودبه‌خود به حقایق صحیحی می‌رسند که بتوانند بر اساس آن، زندگی درستی را شکل بدهند. بنابراین امروزه روش‌های سلبی مانند پنهان کردن، در اختیار نگذاشتن و دور کردن، جواب نمی‌دهد، چون از دست والدین خارج است. پس باید بچه‌ها به گونه‌ای تربیت شوند که انتخاب‌گر و تصمیم‌گیرنده باشند. اگر این اتفاق بیفتد، این ارتباطات، ابزارها و رسانه‌ها نه تنها باعث دردها نمی‌شوند، بلکه ابزار رشد ما و بسیار سودمند هستند. نباید از آن ترسید. ما یک زمانی از ویدئو می‌ترسیدیم. بعد از ماهواره ترسیدیم، امروز از تبلت و لپ‌تاپ می‌ترسیم. مسلماً در چند سال آینده موارد دیگری وارد زندگی ما می‌شود که ما را به خودمان مشغول می‌کند. هر چه از رسانه‌های قبلی فاصله می‌گیریم و به انواع جدید آن نزدیک می‌شویم، احساس خطرمان نسبت به قبلی‌ها کمتر می‌شود و نسبت به پدیده‌های جدید، احساس خطر می‌کنیم. رسانه‌ها تا ابد همین‌طور پیشرفت می‌کنند و ارتباطات هم راحت‌تر می‌شود. یک سری نهادهای مدنی باید تشکیل شوند که بتوانند از کودکان محافظت کنند. مسئله قانون، جدی است. از طرفی دیگر، خانواده‌ها باید توجه داشته باشند که ابزارها باید به‌موقع در اختیار بچه‌ها قرار بگیرد؛ نه اینکه بچه سه‌ساله هم با تبلت بازی کند. همچنین باید روی اساس و مبانی تربیتی مان بازاندیشی صورت بگیرد. سبکی که بر اساس آن به بچه‌ها در مدارس آموزش می‌دهیم، آخر و عاقبت ندارد و بچه‌های ما را به گونه‌ای بار نمی‌آورد که بتوانند در این دنیا زندگی کنند. متأسفانه ما همیشه ابتدا به بچه‌هایمان اجازه می‌دهیم درگیر همه مسائل بشوند و بعد از مدتی نگران می‌شویم. بعد آرام آرام بر ایمان عادی می‌شود و نهایتاً اتفاقاتی در زندگی مان رخ می‌دهد که دیگر مدیریتش از دستان خارج می‌شود.

لطفاً درباره نقش نهادهای آموزشی، به‌ویژه مدارس، بیشتر توضیح دهید.

الآن سیستم آموزشی ما، چه رسمی مانند مدارس، چه غیررسمی مانند تلویزیون و چه نهادهایی که خودشان را وارد این حوزه می‌کنند و برای بچه‌ها فکر می‌کنند، هیچ کدام اصلاً قابلیت و کارایی فکر کردن جدی روی این موضوع را ندارند؛ چه برسد به اینکه بخواهند مشکلات را حل کنند.

البته تکنولوژی‌های ارتباطی یک مثال بود که می‌تواند خوب باشد، اما شکی نیست که بعضی امور واقعاً بد و منفی هستند. مثلاً ما در کشورهای غربی، شاهد این هستیم که سن روابط نامشروع بین دختر و پسر تا حد سنین نوجوانی کاهش پیدا کرده است. در کشور ما هم متأسفانه وضعیت خوبی نداریم و فرهنگ غربی اثرات زیادی گذاشته است. حال تکنولوژی، بخشی است

که می‌توان از آن استفاده مثبت یا منفی کرد، اما مثال‌هایی چون مصرف سیگار یا بعضی مواد روان‌گردان، به کارگیری بعضی پوشش‌ها و ادبیات خاصی که در اخلاق ما مرسوم نیست، فی‌نفسه منفی هستند. اگر نظام آموزشی ما بخواهد راه‌حلی را برای این قضیه در پیش بگیرد، چه باید بکند که حداقل ما در این نقطه متوقف بشویم و اوضاع وخیم‌تر نشود؟

بنده اعتقاد دارم همه چیز به تربیت بر نمی‌گردد. باینکه نگاه به همه چیز می‌تواند تربیتی باشد، چون تخصص در این زمینه است. ولی معتقدم این گونه نیست. ما پلیس، سیستم قضایی و قوانین اجتماعی داریم. این نهادها باید خیلی محکم و قدرتمند باشند. بدون قوانین اجتماعی محکم، حرف از تربیت و اصلاح‌زدن معنا ندارد. ما باید نهادهای اجتماعی داشته باشیم که متأسفانه نداریم؛ نهادهای حمایت‌کننده از حقوق بچه‌ها؛ نهادهایی که بتوانند حق بچه‌ها را بگیرند. بیست سال است که مسئله کودک خیابانی در کشور ما وجود دارد، ولی هیچ‌کس جرئت نمی‌کند به آن نزدیک شود.

پس بحث تربیت نیست، بحث قانون است. مانند ترویج فرهنگ بستن کمر بند ایمنی است. تا از هرم جریمه استفاده نکنید، اصلاً جا نمی‌افتد. اگر مواد روان‌گردان در اختیار بچه‌های قرار دارد، دلبلیش سستی ماست. سیستم حقوقی، قانونی و پلیسی ما سست است. فردی که به کودک مواد مخدر می‌فروشد را باید به اشد مجازات برسانند، اما مجازات متناسب با جرم انجام نمی‌شود. ابتدا باید همه این‌ها را اصلاح کنیم.

از طرف دیگر، فرزندان ما به لحاظ دانش و معرفت خاص زندگی کردن، چیزی یاد نمی‌گیرند. هر از چندگاهی ما بسته‌ای را از جایی می‌آوریم و یک اسم جدید روی آن می‌گذاریم. یک روز اسم مهارت زندگی را بر آن می‌گذاریم، روز بعد نامی دیگر. این رفتارها که ما از خودمان نشان می‌دهیم، بیشتر شبیه به کاسب‌کاری است. به هیچ عنوان فکر اساسی نداریم برای اینکه یک زندگی مناسب برای بچه‌ها ترتیب دهیم که بتوانند خودشان بر اساس بینش

درست انتخاب کنند. تنها کار ما این است که از یک سینی، عده‌ای از نسل نوجوان را به طرز نفرت‌انگیزی به پدیده‌ای به نام کنکور مشغول کنیم که از درس و زندگی و مطالعه، دور و بیزار شوند. هیچ قاعده و نظامی هم وجود ندارد که اگر کودک یا نوجوانی پا از حد خودش بیرون گذاشت و دست به رفتار ناهنجاری زد، تأدیب خاصی مورد انتظارش باشد. در حقیقت ما چرا فراموش شده است. ما در مصاحبه‌ها و نوشته‌هایمان اشاره می‌کنیم، ولی اصلاً مسئله برایمان جدی نیست. مسئله تربیت برای چه کسی جدی است؟ کدام یک از وزرای آموزش و پرورش در این دوره‌ها، یک حرکت اساسی در این زمینه کرده‌اند؟ همه آمده‌اند، مدتی خودشان و مردم را مشغول کرده‌اند و رفته‌اند. هیچ کدام تلقی صحیحی نسبت به تربیت نداشته‌اند و کار اساسی صورت نداده‌اند. ما ابتدا باید این موارد را اصلاح کنیم، بعد انتظار وضع مطلوب را داشته باشیم. شما انتظار دارید در این خانواده‌هایی که با وجود پدر و مادر، بچه‌ها به‌طور رسمی یتیم بزرگ می‌شوند، چه چیزی جاری شود؟ از خانواده‌ای که خودش اطلاعاتی ندارد و تربیت فرزندش را به تلویزیون می‌سپارد یا بچه دوساله را به مهد کودک که فاقد صلاحیت تربیت است می‌سپارد و جز تهیه خوراک و پوشاک او، به چیز دیگری فکر نمی‌کند یا گمان می‌کند با پول دادن به یک مدرسه غیرانتفاعی، تربیت بچه‌اش را تضمین کرده است، چه انتظاری می‌توان داشت؟ در چنین جامعه‌ای، همین وضعیت موجود هم شبیه معجزه است.

پس بحث تربیت نیست، بحث قانون است. مانند ترویج فرهنگ بستن کمر بند ایمنی است. تا از هرم جریمه استفاده نکنید، اصلاً جا نمی‌افتد. اگر مواد روان‌گردان در اختیار بچه‌های قرار دارد، دلبلیش سستی ماست. سیستم حقوقی، قانونی و پلیسی ما سست است.

گفت‌وگو
با دکتر
مجید ابهری

به آخر تمدن و اول بربریت عاطفی رسیده‌ایم!

تأثیر شبکه زندگی جدید در
روابط خویشاوندی

تهیه و تنظیم: ریحانه زاغری



کارشناسی مدیریت صنعتی را با معدل ممتاز دریافت کرد. سپس برای ادامه تحصیل، به انگلستان رفت. پس از فارغ التحصیلی از مقطع کارشناسی ارشد و دکترای رشته روان‌شناسی و علوم رفتاری، هم‌زمان با آغاز انقلاب به ایران بازگشت و در تأسیس و اداره «خانه سبز» برای پسران خیابانی و «خانه ریحانه» برای دختران فراری مشارکت فعالانه داشت. وی با تدریس در دانشگاه‌های تهران و شهید بهشتی، ضمن برقراری ارتباط مستقیم با جوانان، به آسیب‌شناسی اجتماعی و تألیف و تدوین آثار مختلف در این زمینه پرداخته است. او عضو مرکز مطالعات استراتژیک آریا و دبیر گروه اجتماعی و عضو هیئت علمی این مرکز است و با عضویت در مجمع فرهیختگان و اندیشمندان ترافیک و شورای فرهنگی راهنمایی و رانندگی برای اصلاح رفتار ترافیک و امور فرهنگی مرتبط با آن فعالیت می‌کند. دکتر مجید ابهری از بحران عاطفی در جامعه ما و گسست عمیق در روابط خانوادگی می‌گوید که به شکاف نسلی و از بین رفتن پیوندهای خویشاوندی انجامیده است. او معتقد است هنوز فرصت داریم که با شناخت و درمان صحیح ناهنجاری‌های رفتاری و روان‌شناختی، نسل‌های بعدی ایرانی را در چارچوب زندگی ایرانی و اسلامی و مبتنی بر عقاید و رسوم بومی و ملی خود حفظ کنیم؛ اما اگر در این برهه که هجوم فرهنگی از هر دری وارد می‌شود و از هر رخنه‌ای نفوذ می‌کند، کوتاهی کنیم و سخن کارشناسان دلسوز را نپذیریم، ممکن است پس از چند سال به نقطه‌ای برسیم که دیگر پشیمانی هم برایمان بی‌حاصل باشد.

یکی از راه‌های جدی و اساسی برای کمال و تعالی انسان‌ها ارتباطات اجتماعی است. در واقع، بسیاری از نیازهای عالی انسان‌ها و شکوفاشدن استعدادها و خلاقیت‌ها از طریق تعامل بین افراد جامعه به وجود می‌آید. بیشترین میزان این تعامل در روابط خویشاوندی دیده می‌شود. لطفاً در ابتدا، بخشی از ابعاد جامعه‌شناختی و روان‌شناختی ارتباطات خویشاوندی و آثار آن بر افراد جامعه را تبیین بفرمایید.

سبک زندگی روش زندگی شخصی و اجتماعی افراد را دربرمی‌گیرد؛ به این معنا که رفتارهای فردی و اجتماعی هر فرد در پرتو تربیت خانوادگی و آموزشی و اجتماعی قالب‌گیری می‌شود و رفتار کاربردی را به انسان هدیه می‌دهد. یکی از بخش‌های رفتار کاربردی، رفتار عاطفی است که جزو رفتارهای اختیاری انسان محسوب می‌شود. رفتارهای اختیاری در مقابل رفتارهای اجباری قرار می‌گیرد؛ به این معنا که ما پدر و مادر و برادر و خواهرمان را انتخاب نکرده‌ایم، اما دوست و هم‌صحبت و هم‌بازی را انتخاب می‌کنیم. روابط خویشاوندی هم جزو روابط عاطفی اجباری قرار می‌گیرد. حال، پرسش اینجاست که چطور این روابط را براساس آموزه‌های سبک زندگی خودمان مدیریت کنیم؟ سبک زندگی امروزی، انسان را به انزوا، گوشه‌گیری، خودمحوری، خودنگری و حفظ منافع فردی سوق داده است. در این سبک، انسان به ماشین منفعت‌طلبی تبدیل شده است که فقط خود و منافع خود و حداکثر، منافع همسر و فرزند را در نظر می‌گیرد.

ما رفتارشناسان اعتقاد داریم که تغذیه دوران جنینی و تغذیه و تربیت دوران کودکی و تربیت خانوادگی بنای اولیه روابط عاطفی اجباری را پی‌ریزی می‌کند. امروزه به‌بهانه زندگی مادی و فشار کار و کمبود وقت، انسان‌ها در روابط عاطفی تنبیل و سرد شده‌اند و ترافیک و مشکلات مالی را بهانه می‌کنند. بسیار اتفاق افتاده است که فرزند، پدر و مادرش را به خانه سالمندان می‌سپرد یا آن‌ها را فقط در عید یا مراسم عزای عروسی اقوام نزدیک ملاقات می‌کند. علت این اتفاق، انتخاب سبک زندگی غربی است؛ به بیان دیگر، هر قدر ما از سبک زندگی اسلامی و ایرانی فاصله بگیریم، روابط عاطفی کم‌رنگ‌تری خواهیم داشت. براساس آمار، در حال حاضر، روابط گفتاری در بین خانواده‌های ایرانی

به هفده دقیقه در روز رسیده است. این اتفاق به این معناست که تلویزیون جای پدر بزرگ و مادر بزرگ و قصه‌های آن‌ها را گرفته است و شبکه‌های ماهواره‌ای جای مهمانی‌های فامیلی را. شبکه‌های مجازی نیز جایگزین روابط عاطفی فرزندان با فرزندان اقوام شده است؛ یعنی اگر فرزندان به اجبار در یک مهمانی شرکت کرده باشند، هر کدام با تبلت و گوشی همراه خود در گوشه‌ای مشغول هستند. دیگر از جارو و جارو و هیاهوهای شادمانه دوران کودکی ما که هنر برقراری تفاهم در جامعه را تمرین می‌کردیم، خبری نیست.

امروز، بازی‌های رایانه‌ای جانشین بازی‌های سنتی و باعث «لوسی عاطفی» بچه‌ها شده است. من عنوان لوسی عاطفی را انتخاب کرده‌ام؛ زیرا شروع و اتمام بازی و سختی و آسانی آن به دست خود کودک است. بُرد و باخت به دست خود کودک است و کودکان عادت می‌کنند که برنده بار بیایند. در نتیجه، هنر برقراری رابطه عاطفی را از دست داده‌اند. واقعاً وقتی بچه دوازده ساله‌ای در کنار بچه‌های فامیل قرار می‌گیرد، نمی‌داند چطور باید با آن‌ها رابطه برقرار کند؛ به هم نگاه کنند یا احوال‌پرسی کنند؟! در دوران کودکی ما، بازی‌های سنتی تمرین روابط عاطفی بود. بازنده و برنده می‌شدیم و شکست و پیروزی را یاد می‌گرفتیم و اگر لطمه‌ای به کسی وارد می‌شد، با گفتن «بازی اشکنک داره، سر شکستنک داره!» گریه به خنده تبدیل می‌شد و دوباره بازی را از نو شروع می‌کردیم.

در سال ۱۳۶۸، مقام معظم رهبری اولین خروش خود را درباره تغییر سبک زندگی و هجوم فرهنگی بیان کردند؛ اما شاید نخبگان اجتماعی مادر جلسه فرهنگی بودند که متوجه موضوع نشدند. امروز، کار به جایی رسیده است که جنگ نرم میان عاطفی خانواده را نشانه گرفته و روابط گفتاری را به هفده دقیقه رسانده است. الان، پسر من بچه‌های اقوام را می‌شناسد؛ چون من به او یاد دادم. بعد از پسر من، بچه‌ها همدیگر را نخواهند شناخت؛ برای اینکه باهم رابطه‌ای ندارند. این روابط عاطفی جزیره‌ای در سبک زندگی غربی باعث شده است که هر کس در لاک عاطفی خود فرورود و از آن خارج نشود.

از نگاه رفتارشناسی و روان‌شناسی، وقتی انسان یکی از اقوامش را می‌بیند، خوش حال می‌شود. در بدن، هورمونی به نام هورمون شادی یا اکسیستوسین وجود دارد که هنگام شادی ترشح می‌شود. جالب است

یک سالن چندصد میلیونی هزینه کنند و چیزی هم به دست پسر و دختر نرسد. بنابراین، روابط خویشاوندی علاوه بر کارکرد روان شناختی و آسیب شناختی، سود مادی نیز به دنبال دارد؛ یعنی با وحدت فکری و همدلی و تفاهم خویشاوندی، بسیاری از مشکلات مادی به دست اقوام کاسته یا حل می شود.

در بررسی آسیب های عاطفی جدید ملاحظه می کنیم که فرد به دلیل نداشتن روابط عاطفی، به بیگانگان پناه می برد. به نظر می رسد اگر او با عمو و دایی و پسرعمویش دوستی و رفت و آمد داشت، شاید چنین رویکردی پیدا نمی کرد. بنابراین، روابط خویشاوندی در مرحله پنجم، کارکرد پیشگیرانه نیز دارد؛ یعنی می تواند از بسیاری از آسیب های اجتماعی مرتبط با کاستی های عاطفی پیشگیری کند. بنابراین، اگر بخواهیم درباره روابط عاطفی به صورت آکادمیک و دسته بندی شده صحبت کنیم، به این نتیجه می رسیم که فقط وقتی فرد رابطه عاطفی معنوی داشته باشد، نه رابطه عاطفی بر اساس مادیات، آنگاه وسعت عاطفی روشنی در افق نگاه او به وجود می آید.

پس ملاحظه می کنید که از وقتی سبک زندگی اسلامی ایرانی تحت تأثیر رسانه های بیگانه، شبکه های ماهواره ای، شبکه های داخلی و فضای سایبری، جای خود را به فضای کاذب و روابط مصنوعی داد، سرگشتگی عاطفی انسان نیز شروع شد. پناه بردن به مواد مخدر و مشروبات الکلی نمونه ای از این سرگشتگی است. مثلاً من فکر می کنم که اگر مشکلی برایم پیش بیاید، غیر از خداوند بزرگ چه کسی به من کمک می کند؟ می توانم از برادر و خواهرها یا دایی و پسرعمویم درخواست کمک کنم. اما وقتی که این روابط وجود نداشته باشد، سرگشتگی عاطفی به عنوان یک ناهنجاری روحی، باعث نشست شخصیتی من می شود. این بدین معناست که انسان شخصیت خمیری شکلی پیدا می کند که هر کس می تواند او را به یک طرف بکشاند. امروزه، بسیاری از دختران و زنان جوان با کمترین رابطه، به مردان بیگانه پناه می برند. این افراد چون از نظر رابطه عاطفی اشباع نیستند، به محض ابراز محبت کاذب یک پسر در خیابان، فوری جذب او می شوند. بسیاری از ناهنجاری ها از شکل نگرفتن شخصیت عاطفی افراد و به خصوص زنان شروع می شود. در واقع، درصد درخور توجهی از دختران فراری یا زنانی که خودکشی کردند، قربانی کم رنگ بودن روابط عاطفی شده اند.

در بحث سبک زندگی اسلامی و روابط خویشاوندی، به مبحث سنت و تجدد هم می رسیم؛ یعنی با تمسک بیشتر به سبک زندگی غربی، می بینیم که روابط خویشاوندی کاهش پیدا می کند و سرد و سردتر می شود. برای شناخت این نکته که سبک زندگی اسلامی ما را به کجا می برد، باید به سبک زندگی غربی هم نگاهی بیندازیم و درباره تأثیر پذیری زندگی ایرانی از آن بحث کنیم.

سبک زندگی (Life Style) از اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم به عنوان مبحثی وارد علوم انسانی و اجتماعی شد. در واقع، این مبحث علم جدیدی است؛ بلکه به جای علم می توان گفت هنر و فن جدیدی است. اگر مهارت های زندگی و اجتماعی به درستی در خانواده و مدرسه و دانشگاه به افراد آموخته شود، آنگاه می توانند در برقراری تفاهم و ایجاد روابط عاطفی، توانمند شوند؛ ولی از آنجا که به مهارت های زندگی اجتماعی بی توجهی شده است، بسیاری از فرزندان ما و فرزندان فرزندان ما این مهارت را نخواهند داشت.

بدانید که اولین اثر این هورمون، افزایش طول عمر و دور شدن از مرگ های ناگهانی مانند سکته و دق کردن است؛ در صورتی که وقتی اسلام ۱۴۰۰ سال پیش گفت که صله رحم باعث طول عمر می شود، هیچ کس به راز آن پی نبرد.

امروزه شاهدیم که گاهی ده روز بعد از مرگ پدر یا مادر، تازه فرزندان متوجه آن می شوند. ما به آخر تمدن و اول بربریت عاطفی رسیده ایم! هر گاه برای سرکشی به خانه سالمندان می روم، بعضی از خانم ها و آقایان با گریه از من می خواهند که به دختر یا پسرشان زنگ بزنم تا نوه آن ها را بباورند. بنده به تازگی، پژوهشی را در «بنیاد صیانت از خانواده» انجام دادم. این پژوهش نشان می دهد که بین بزرگ کردن بچه با شیر خشک و سپردن پدر و مادر به خانه سالمندان ارتباط منطقی وجود دارد. بیش از ۸۵ درصد والدینی که به خانه سالمندان سپرده شده اند، بچه هایشان را با شیر خشک بزرگ کرده اند یا آنان را به مهد کودک سپرده اند. این مسئله نشان دهنده نوعی فاصله عاطفی است.

برای تعریف کارکرد عینی روابط خویشاوندی باید عرض کنم که پیش تر در خانه ها، میلمان منزل بر اساس جایگاه نشست بزرگ ترها چیده می شد؛ ولی الان، ۹۹ درصد میلمان منازل بر اساس قرار گرفتن جای تلویزیون است. همه جلوی تلویزیون می نشینند و چند ساعتی را هم که در کنار هم هستند، به صفحه تلویزیون خیره می شوند و از حال هم بی خبرند. در حال حاضر، شاید ۶۵ تا ۷۰ درصد از خانواده های ایرانی دیگر دور سفره های دسته جمعی غذا نمی خورند؛ چون هر کدام در ساعت های جداگانه ای به خانه می آیند و غذایشان را به صورت انفرادی میل می کنند؛ به جز در روزهای تعطیل.

یکی دیگر از کارکردهای روابط عاطفی، کاهش تنش روحی و روانی و میزان افسردگی است؛ چون ترشح هورمون

اکسیتوکسین شادمانی را بهارمغان می آورد و افسردگی را کاهش می دهد. بنابراین، بسیاری از کسانی که به اضطراب و استرس و افسردگی مبتلا هستند، اگر رابطه با اقوام و خویشاوندان را شروع کنند، انزوای گوشه گیری آن ها در شیب تندی قرار می گیرد و رو به منفی حرکت می کند.

سومین کارکرد روابط عاطفی در جامعه، ایجاد همدلی و وحدت بین افراد و به ویژه، بین اقوام است. در گذشته، اگر یک نفر از اعضای خانواده یا فامیل فقیر بود یا مشکلی پیدا می کرد، اقوام دور هم جمع می شدند و به او کمک می کردند؛ مثلاً برای دختر وی جهاز تهیه می کردند یا برای پسرش عروسی می گرفتند. در اسلام آمده است که اگر کسی از اعضای خانواده فردی فوت می کند، تا چهل روز مکروه است صاحب عزا غذا بپزد. در واقعیت هم کسی که مادر یا پدرش را از دست داده است، حوصله غذا پختن ندارد؛ پس اقوام و همسایگان باید غذای او را تهیه کنند. الان در بعضی روستاهای ابرهر، وقتی پسری عروسی می کند، اقوام به وی پول می دهند تا سرمایه اولیه برای وی شود؛ نه اینکه در

از وقتی سبک زندگی اسلامی ایرانی تحت تأثیر رسانه های بیگانه، شبکه های ماهواره ای، شبکه های داخلی و فضای سایبری، جای خود را به فضای کاذب و روابط مصنوعی داد، سرگشتگی عاطفی انسان نیز شروع شد. پناه بردن به مواد مخدر و مشروبات الکلی نمونه ای از این سرگشتگی است

منظور از سبک زندگی غربی (Western Life Style)، داشتن نگاه صرفاً مادی به منفعت شخصی است و محور بودن لذت جویی. به بیان عوامانه‌تر، یک سبک زندگی حیوانی است. می‌توان گفت زندگی آن‌ها را نیواومانیزم بر محور لذت‌گرایی تشکیل می‌دهد.

از نگاه فلسفه انسانی، چه فلسفه غرب و چه فلسفه اسلامی، آیا ما به دنیا آمده‌ایم که فقط دستگاه تبدیل نعمت‌های الهی به فضولات باشیم؟ در این صورت، بین ما و گاو چه فرقی است؟ گاو هم سبزه‌های تازه را می‌خورد، جفت‌گیری بی‌چارچوبی دارد و به دنبال مسائل فکری و منطقی و استدلالی نیست. بنابراین، سبک زندگی غربی بر اساس محورهایی حرکت می‌کند که عرض کردم. ابزار تبلیغ آن نیز همین تبلیغات تجارتهای است که ما را به خریدهای ناگهانی و مصرف‌گرایی و مصرف‌های کاذب می‌کشاند. گاهی به قصد خرید یک کالا به فروشگاه می‌رویم؛ ولی محصولات دیگری می‌خریم. این سبک زندگی ما را به مصرف‌گرایی محض و سرگردانی در مصرف سوق داده است. در سبک زندگی غربی، انسان شریف کسی است که قساوت داشته باشد (فلسفه نیچه). به علاوه، در این سبک، فقط بر خود تأکید می‌شود.

سبک زندگی اسلامی ایرانی به قرن ۱۸ و ۱۹ مربوط نیست. از هزار و چندسال پیش که اسلام در شبه جزیره عربستان ظهور کرد، بهترین نوع سبک زندگی را به‌ارمغان آورد. بنده به‌عنوان رفتارشناسی که سی سال سابقه تدریس دارم و بنیان‌گذار آسیب‌شناسی اجتماعی ایران هستم، با قطعیت عرض می‌کنم که هیچ دین، باور، مکتب و فلسفه‌ای به اندازه اسلام، به سبک زندگی انسانی توجه نکرده است. اسلام ما را راهنمایی کرده است که چگونه غذا بخوریم، چگونه در غذا دادن به دیگران کمک کنیم، دستمان را بشوییم، ناختمان را کوتاه کنیم، سر سفره بنشینیم، چگونه به دست‌شویی برویم و ...

آیین میوه‌خوردن، خوابیدن، مهمانی‌رفتن، روابط با خویشاوندان، حکومت، کشورداری، مدیریت عالی، مدیریت میانی، مدیریت پایین در نهج البلاغه و متن قرآن کریم ذکر شده است؛ مثلاً در خطاب کردن والدین به فرزندان، در قرآن کریم می‌بینید که هر جا پدری خطاب به فرزندش صحبت می‌کند، می‌گوید: «یا بُنَّیَّ»؛ یعنی پسرم و بچه هم می‌گوید: «یا اَبْنَا»؛ یعنی باباجان. متأسفانه امروز بچه‌ها، پدر و مادرشان را با اسم کوچک صدا می‌کنند که از نظر عاطفی، بار بسیار منفی و بدی دارد. بنابراین، با وجود اینکه دین مبین اسلام بدون تعارف، کامل‌ترین سبک زندگی فردی و اجتماعی را دارد، ما سبک زندگی غربی را انتخاب کرده‌ایم و روز به روز، دیوارهای شهر پر از تبلیغات این سبک می‌شود. ما به ماشین‌های مصرف‌کننده تبدیل شده‌ایم و مدل خودرو و برند لباسمان و رستورانی که در آن غذا می‌خوریم، ابزار تفاخر ما در جامعه شده است؛ یعنی نمی‌دانیم فالانی چند مقاله علمی دارد. فقط به این توجه می‌کنیم که خودرو و کت و شلوارش چه پرندی است. پرندگرایایی که به صورت تب و پروسی در کشور ما افتاده است، به همین نقصان در سبک زندگی برمی‌گردد.

بسیاری از هم‌سن و سال‌های من به خاطر دارند که در کودکی، بسیاری از اقوام با خانواده‌های بزرگ‌تر از خودشان زندگی می‌کردند؛ مثلاً پدر بزرگ‌ها و مادر بزرگ‌ها هم عضوی از خانواده بودند یا افراد یک خانواده در یک ساختمان باهم زندگی می‌کردند. الان افراد از این نوع زندگی می‌گریزند. در واقع، شاهد تغییر روند خانواده گسترده در ایران به خانواده هسته‌ای هستیم. لطفاً این فرایند را تحلیل بفرمایید. چه اتفاقی

افتاد که به روند فعلی گرایش پیدا کردیم و در ذهنیت‌های ما کاملاً تثبیت شد؟

از نظر جامعه‌شناختی، تاریخ خانواده در ایران، چه از زمانی که به صورت یک زن و چند شوهر و چه از زمانی که به صورت یک شوهر و چند زن بود، از خانواده‌های گسترده و خانه‌های حوض دار شروع می‌شود. در آنجا، وقتی پدر می‌خواست خانه بسازد، به تعداد فرزندان اش اتاق یا طبقه درست می‌کرد و آن‌ها زندگی را آغاز می‌کردند. امروز شرط سر عقد بعضی دختر خانم‌ها این است که در ساختمان خانه پدر و مادر پسر زندگی نمی‌کنند. علت این گرایش، دور شدن خانواده‌ها و والدین از فرهنگ عاطفی است. مثلاً نسل ما، یعنی نسل دوم انقلاب، پدر و مادرهایی داشتیم که به پدر و مادرهایشان بسیار احترام می‌گذاشتند. هنوز به مرده‌های آن‌ها احترام می‌گذارند و سر قبر آن‌ها می‌روند. ما از آن‌ها یاد گرفتیم و به اندازه نصف آن‌ها، به پدر و مادرهایمان احترام می‌گذاریم. بچه‌های ما به اندازه یک سوم احترامی که ما به پدر و مادرهایمان می‌گذاشتیم، به ما احترام می‌گذارند. این مثل ظرف سوراخی است که آب از انتهای آن بیرون می‌ریزد و تا به نسل پنجم برسد، کاملاً می‌خشکد. پس علت آن، اول، بی‌توجهی والدین و خانواده‌ها به روابط عاطفی است.

این پژوهش، نشان

می‌دهد که بین

بزرگ کردن بچه با شیر

خشک و سپردن پدر و

مادر به خانه سالمندان

ارتباط منطقی وجود

دارد. بیش از ۸۵ درصد

والدینی که به خانه

سالمندان سپرده

شده‌اند، بچه‌هایشان

را با شیر خشک بزرگ

کرده‌اند یا آنان را به

مهدکودک سپرده‌اند

دوم، بی‌توجهی آموزش و پرورش به آموزش احترام به والدین و روابط خویشاوندی است. اگر خاطراتان باشد، در کتاب درسی، کوب‌خانمی بود که خودش درس زندگی برای ما محسوب می‌شد. متأسفانه، در کتب درسی، این مهارت به بچه‌ها آموزش داده نمی‌شود و در دانشگاه هم اوضاع بدتر است. در این میان، رسانه‌ها باقی می‌مانند. صداوسیما برای جذب تماشاچی، خانواده‌های متشنج را در سریال‌ها به تصویر می‌کشد؛ اما هیچ وقت نشان نمی‌دهد که

یک خانواده آرام در کنار هم، به رشد و تکامل و تعالی رسیده‌اند. برای اینکه جنبه عاطفی در فیلم‌ها و سریال‌ها از بین نرود، من پیشنهاد داده بودم که هنرپیشه‌ها را از بین محارم انتخاب کنند. در فیلم‌های فعلی، پدر بعد از بیست سال از زندان آمده است و با دخترش روبه‌رو می‌شود. هر کدام یکدیگر را صدا می‌زنند؛ ولی دختر مادرش را و پدر هم آقای صاحب‌خانه را در آغوش می‌گیرد. در صحنه‌ای که مادر زمین می‌خورد، پسرش داد می‌زند و از مردم کمک می‌طلبد؛ چون نمی‌تواند به مادرش دست بزند. پدر در عید، فقط پسرها را می‌بوسد و از دختر رد می‌شود. درست است که حدود شرعی باید رعایت شود؛ اما راه‌حل دارد. به دلیل همین مسائل، وقتی همسر من زمین خورده بود، پسرم ایستاده بود و داشت نگاه می‌کرد. خانم سرایدار را صدا کرده بود که مادرش را از زمین بلند کند. گفتم: «پسرم، چرا خودت او را بلند نمی‌کنی؟» می‌گوید: «نمی‌دانم»؛ یعنی در پس ذهن او نهادینه نشده است که در چنین مواقعی چه کار باید بکند. با این اوصاف، آیا انتظار دیگری وجود دارد؟

طبیعی است که خانواده‌های هسته‌ای هم در بهترین حالت، به یک زن و شوهر و یک بچه محدود شود. الان دوران فرزندسالاری است؛

یعنی پدر حق ندارد اخبار مدنظرش را نگاه کند و باید شبکه تلویزیون به خواست فرزند تغییر کند. خانواده‌های هسته‌ای باعث به‌وجود آمدن نسل لوس، طلب کار، مطالبه گر و پر خاشاگر در جامعه شده است. روحیه عذر خواهی و تشکر به‌طور مطلق در این بچه‌ها وجود ندارد. در خانواده هسته‌ای، هم پدر و هم مادر، سر کار می‌روند و بچه پیش پرستار یا در مهد کودک است. وقتی پدر از سر کار می‌آید، یک ساندویچ یا پیتزا یا نیمرو می‌خورد. بچه هم در مهد کودک ناهار خورده است. مادر هم با عجله و مقنعه به سر به طرف گاز می‌رود تا شام درست کند. این خانواده دیگر وقتی ندارند که دور هم بنشینند یا باهم به سفر بروند و گفت‌وگو کنند. هر قدر جامعه به طرف تشکیل خانواده‌های هسته‌ای حرکت کند، از عاطفه اجتماعی دور تر می‌شویم؛ یعنی هر قدر بگوییم که زوج‌های جوان بیشتر از یک بچه داشته باشند، پاسخ می‌دهند که اگر کسی هزینه‌های پوشک و شیر خشک بچه را تقبل کند، چهار بچه به دنیا خواهیم آورد. هر قدر به طرف خانواده‌های هسته‌ای برویم، از روابط عاطفی دور تر می‌شویم و شاهد رقیق شدن احساسات انسانی خواهیم بود.

آقای دکتر، با توجه به اینکه حضرت عالی در

حوزه آموزش‌های اسلامی هم پژوهش‌های

بسیاری انجام داده‌اید، مطلع

هستید که آموزه‌های دینی

همواره بر رشد عاطفی بین

خانواده‌ها تأکید کرده

است. حتی مردم را به

احسان کردن در حق

بیگانگان در سطح اجتماع

هم فرا خوانده است؛ چه

رسد به سطح خانواده!

احادیث بسیاری درباره

وظیفه هر فرد در قبال اعضای

خانواده و اقوام و همسایه وجود

دارد تا زندگی اجتماعی هر فرد بعد

از خانواده، در سطح اجتماعی به گرمی شکل

بگیرد. تحلیل شما از وضعیت فعلی جامعه ما در کنار این

تأکیدات اسلام چیست؟

متأسفانه، عده‌ای از همکاران دانشگاهی به اشتباه تصور می‌کنند که اگر در سخنانشان به ائمه اطهار (ع) یا احادیث و اخبار اسلامی استناد کنند، نشان دهنده تبحر و کم‌سواد بودن آن‌هاست؛ ولی همان‌طور که عرض کردم، بنده در مطالعات محدودم در سبک اسلامی به این نتیجه رسیده‌ام که هیچ مکتبی در دنیا، اعم از ادیان و مکاتب آسمانی و زمینی، به اندازه دین اسلام و به خصوص آیین تشیع، درباره همه ابعاد مسائل انسانی و عاطفی رهنمود نداشته است.

من سی‌دی درباره روابط زناشویی و خانواده دارم و تلاش می‌کنم که سبک زندگی زناشویی اسلامی ایرانی را جمع‌آوری کنم و به‌صورت کتاب دریاورم. در این دستورها آمده است که وقتی مردی به همسر خود نگاه محبت‌آمیز کند و همسرش نیز به او نگاه می‌کند، خداوند با دیده رحمت به آن‌ها نگاه می‌کند. زنی که بد اخلاقی شوهرش را تحمل کند، با حضرت زهرا (س) محسوس می‌شود. مخارج اضافی عامل از بین رفتن نشاط زندگی است. هیچ زنی نیست که در پوشیدن لباس به شوهرش کمک کند، مگر آنکه در روز قیامت، خدا به او

خلعت (لباس) بهشتی می‌پوشاند. هیچ مردی به همسرش در کارهای خانه یاری نمی‌رساند، مگر اینکه به عدد هر مویی که در بدن او است، عبادت یک سال برای او در نظر گرفته می‌شود. امروزه متأسفانه مردها این کار را زن‌ذیلی می‌دانند. پیغمبر (ص) فرمودند: «اگر مردی موجب خوش حالی همسرش شود، خدا او را روز قیامت شاد می‌کند. نزدیک‌ترین شما به مقام و جایگاه من در روز قیامت، کسانی هستند که با همسرانشان خوش رفتاری می‌کنند.»

عبدالله بن عباس از حضرت رسول (ص) نقل می‌کند که ایشان فرموده‌اند: «تا زمانی که با مهربانی به صورت زن و بچه‌ها نگاه کنی، خدا هم با مهربانی به شما نظر می‌کند.» حضرت علی (ع) می‌فرمایند که خداوند مردی را که به خانواده‌اش مهربان و برای آنان گشاده‌دست باشد، در دامن محبتش قرار می‌دهد.

نقل کرده‌اند یک روز حضرت امیر (ع) محاسنشان را خضاب می‌کردند که یکی از صحابه از راه می‌رسد و درباره علت خضاب کردن می‌پرسد. حضرت می‌فرمایند که نظافت مرد باعث نجابت زن می‌شود؛ یعنی همان‌طور که لازم است خانم‌ها آرایش و زیبایی خود را برای همسرانشان نگه دارند، مردها هم باید در خانه برای همسرانشان زیبایی خود را نگه دارند. امام صادق (ع) فرمودند: «خداوند

نمی‌بخشد مردی را که بر زن و فرزند سخت گیرد و به عذاب قبر گرفتار می‌کند مردی را که با زن و فرزندش به درشتی سخن بگوید.»

تا به حال، کدام سبک زندگی را دیده‌ایم که این‌گونه باشد؟ متأسفانه من نمی‌دانم رسانه‌ها به چه علتی، به موضوع سبک زندگی اسلامی ایرانی اشاره نمی‌کنند و استادان و خبرگان هم کمتر چنین مطالبی را بیان می‌کنند. در حال حاضر، یکی از دلایل گسست نسل‌ها، همان کاهش ارتباط کلامی در خانواده است که پیش‌تر عرض کردم. یکی از ابزارهای مؤثر انسان در ارتباط شد، فاصله‌ها عمیق و دور می‌شوند و وقتی فاصله زیاد شد، در فرایند همانندسازی اختلال به‌وجود می‌آید؛ یعنی دیگر مادر و پدر نمی‌توانند الگوی فرزندان قرار بگیرند. با کاهش ارتباط گفتاری و ایجاد شکاف نسلی و از بین رفتن الگوبرداری، فرزندان ما از بیگانگان الگوبرداری می‌کنند؛ حتی ورزش کاران و هنرمندان ما هم از هنرمندان و ورزش کاران غربی الگوبرداری می‌کنند.

یکی دیگر از عوارض تغییر سبک زندگی و کاهش روابط عاطفی، کاهش وجوه مشترک عاطفی است؛ یعنی وقتی ما با فرزندانمان ارتباط داشتیم و قربان صدقه آن‌ها می‌رفتیم، خود این کار نزدیکی ایجاد می‌کرد. درست است که این الفاظ به‌نوعی تعارف است؛ ولی یک رابطه عاطفی ایجاد می‌کرد. باز بین رفتن آن‌ها، به‌تدریج وجوه مشترک عاطفی ما نیز کمتر شد.

به همین دلیل، امروزه فرزندان، تلخ و شیرین خود را به مادر و پدرشان نمی‌گویند؛ بلکه بیشتر با دوستانشان یا در شبکه‌های اجتماعی درد دل می‌کنند. شبکه‌های اجتماعی مملو از شکایت جوانان از پدر و مادرها و کمبود محبت بین آن‌هاست. راهنمایی بقیه نیز از این قرار است: بزن،



بکش، خفهاش کن، ولش کن! در واقع، نسل کشی به وجود آمده است. نکته دیگر، بی‌تعهدی به فرهنگ خودی است. وقتی که بچه‌ها از والدین الگوبرداری نمی‌کنند و وجه مشترک عاطفی به حداقل می‌رسد، به فرهنگ خودی هم نمی‌توانند متعهد بمانند؛ در نتیجه، موسیقی رپ و متالیک رواج می‌یابد. در حقیقت، بچه‌ها از فرهنگ‌ها و ارزش‌های ما آگاهی ندارند. متأسفانه هیچ ارتباطی باهم نداریم تا به آن‌ها بگوییم ما پیش پدرمان دوزانو می‌نشستیم و بچه‌مان را در آغوش می‌کشیدیم.

همین زبان فینگلیش که نه فارسی است و نه انگلیسی، سرطان ادبیات فارسی شده است. من در کتابی که الان در حال چاپ است، ۴۵۰۰ عبارت و کلمه را ذکر کردم که به زبان ما وارد شده و در سی سال گذشته وجود نداشته است؛ مثل خالی‌بندی، دودر، بازی، هنگ کردن، سه‌سوته، چت‌زدن و... همین باعث می‌شود که ما زبان فرزندانمان را نفهمیم. والدین و بچه‌ها نمی‌توانند باهم گفت‌وگو کنند.

بنابراین، نسل‌های بعدی ما نابردار می‌شوند و تحمل یکدیگر را ندارند. دخترها به مادرشان می‌گویند: «وای مامان! چقدر حرف می‌زنی!» پدرشان را خانه‌سال‌مندان می‌گذارند؛ چون تحمل حرف‌زدن‌های مکرر او را ندارند.

تحمل نکردن یکدیگر باعث شده است که امروزه جوان‌ها در فعالیت‌های اجتماعی مشارکت نکنند. در گذشته، در جشن‌ها و عروسی‌ها، جوان‌ها سینی می‌بردند و کمک می‌کردند؛ اما امروز چنین صحنه‌هایی به چشم نمی‌خورد. اما حتی جامعه اروپایی از این نظر پویاست و جوان‌ها در آن‌جا فعالیت می‌کنند؛ ولی اینجا این‌طور نیست و جوانان در عروسی و عزا منتظر فرصتی هستند تا به سرعت، مکان را ترک کنند.

همان‌طور که فرمودید، فناوری‌های مدرن در کاهش روابط خانوادگی نقش بسزایی ایفا می‌کنند. با توجه به افزایش چشمگیر استفاده از وسایل ارتباطی نوین، خلأ دوچندانی در روابط خانوادگی و خویشاوندی ایجاد شده است. برای رفع این شکاف چه می‌توان کرد؟ از طرفی، نمی‌توانیم وسایل ارتباط جمعی را نادیده بگیریم و استفاده از آن‌ها را ممنوع کنیم و از طرف دیگر، با ورود آن‌ها گرفتار چنین مشکلاتی شده‌ایم.

به فرمایش مقام معظم رهبری اشاره‌ای می‌کنم که فرمودند: «شناخت نقشه‌های دشمن و ابزار تهاجم او بخشی از توانمندی ماست و باید دفاع ما با ابزار مشابه باشد.» یعنی اگر دشمن از طریق اینترنت به ما حمله می‌کند، ما هم باید با اینترنت پاسخ او را بدهیم. منطقی و عقلایی نیست که با تیر و کمان به جنگ تانک برویم. بنابراین، ما باید در جنگ نرمی که علیه فرهنگ خانواده با رویکرد تخریب و تضعیف آن به‌وجود آمده است، از ابزار خود دشمن استفاده کنیم؛ یعنی اولاً بدانیم که دشمن به‌صورت آهسته و مستمر تهاجم فرهنگی علیه ما را آغاز کرده است. مقام معظم رهبری در جایی، عبارت «تهاجم فرهنگی» و در جاهای دیگر، عبارت «شیب‌خون فرهنگی» را به کار برده‌اند و به‌تازگی، از عبارت «رخنه فرهنگی» استفاده می‌کنند؛ یعنی دیگر شیب‌خون فرهنگی نیست؛ بلکه رخنه کرده‌اند و به داخل آمده‌اند.

بنابراین، یکی از ابزارهای تهاجم فرهنگی، نرم‌افزارهای ارتباطی مثل وایبر، وی‌چت، واتس‌آپ، اینستاگرام و... است. انتقاد من به نهاد‌های فرهنگی این است که ما ملت غافلگیر هستیم؛ یعنی وقتی سیل و زلزله و باران می‌آید، غافلگیر می‌شویم. اما نمی‌توان پذیرفت که

در خصوص تهاجم فرهنگی هم غافلگیر شده‌ایم. این حرف باعث تمسخر است؛ چون تهاجم فرهنگی یک شبه شروع نشده و همان‌طور که عرض کردم، مستمر، دنباله‌دار، آهسته، زیرپوستی و نامحسوس است. پنج سال پیش نرم‌افزارهای رایانه‌ای و فیس‌بوکی به بازار آمد. ما گفتیم که باید برنامه‌ریزی کنیم؛ اما پاسخ شنیدیم که هنوز زود است. امروز این‌ها وارد شده و تا روستاهای بسیار دور کشور رفته‌اند. حالا به فکر افتاده‌ایم که با آن‌ها مقابله کنیم. همچنین، وقتی که بیست سال پیش ماهواره آمد، روش‌های مقابله با آن را گفتیم. ما در این خصوص تنها نیستیم؛ بلکه پاکستان، ژاپن، اندونزی و بسیاری از کشورهای دیگر هم از ماهواره دل خوشی نداشتند و با آن مقابله کردند. ژاپن یا شیوه‌ای فوق‌العاده دست به این کار زد و به هیچ سیگنال ماهواره‌ای اجازه نداد که داخل شود. در عوض، ۲۴۰ شبکه تلویزیونی برای مردم فراهم کرد. ۹۵ درصد از تماشاچیان ماهواره برای سرگرمی و گذران اوقات فراغت ماهواره نگاه می‌کنند و هدف ۵۰ درصد آن‌ها مسائل غیراخلاقی است.

تهنیه راه مقابله با این نرم‌افزارها و کاستن عوارض و آسیب‌های آن، آموزش و اطلاع‌رسانی است. وقتی به مردم می‌گوییم ماهواره نبینند، باید بگوییم چه ببینند. ما مخاطب‌سنجی و مخاطب‌شناسی نمی‌کنیم. چرا فیس‌بوک چنین نفوذی در بین جوانان دنیا دارد؟ برای اینکه مخاطبان‌شان را شناسایی کرده است و به آن‌ها شخصیت و هویت می‌دهد. شما عکس و شعر می‌گذارید و در سراسر دنیا آن را می‌بینند و می‌خوانند. این کار به جوان احساس شخصیت می‌دهد. مگر ما نمی‌توانیم چنین بازی‌های رایانه‌ای و نرم‌افزارهایی درست کنیم؟ باید دست روی دست بگذاریم تا اسرائیل برای ما بازی رایانه‌ای درست کند و تروریست‌ها و قاتلان را به شکل مسلمان و ناجیان را به شکل غربی نشان دهد!

باتوجه به روند نامناسب فعلی در ارتباط خویشاوندی جامعه ایرانی، راه‌های بلندمدت و کوتاه‌مدت برون‌رفت از این وضعیت را چه می‌دانید؟

بعضی از کارها در دست دولت است، نه ما؛ یعنی دولت و نهادهای فرهنگی و سازمان‌های فعال باید در این زمینه کار کنند. اول اینکه باید امتیازات و محاسن روابط خویشاوندی را با زبان سریال، فیلم، شعر، هنر و ادبیات بیان کنند. دوم اینکه سریال‌ها و فیلم‌هایی بسازند که در آن‌ها، روابط خویشاوندی الگوی دیگران قرار بگیرد. سوم اینکه با آموزش، ابزار رفاهی جایگزین را برای جوانان فراهم کرده و آموزش را از بچه‌ها شروع کنند. برای اصلاح نسل هنوز دیر نشده است؛ اما چند سال دیگر نسلی وارد جامعه می‌شود که ما نمی‌توانیم هیچ قدمی برای آن برداریم. آموزش، الگوسازی، ایجاد زمینه‌های فکری و عاطفی برای مردم در خصوص تکریم خویشاوندی مهم‌ترین وظیفه ماست.

ماسک زندگی غربی را انتخاب کرده‌ایم و مدل خودرو و برند لباسمان و رستورانی که در آن غذا می‌خوریم، ابزار تفاخر مادر جامعه شده است؛ یعنی نمی‌دانیم فلانی چند مقاله علمی دارد. فقط به این توجه می‌کنیم که خودرو و کت و شلوارش چه برندی است. برندگرایی که به‌صورت تب ویروسی در کشور ما افتاده است، به همین نقصان در سبک زندگی برمی‌گردد

پرونده

مهمان یا صاحب خانه؟!

بررسی رابطه رسانه ها و شیوه های هنری با سبک زندگی



هنر یا رسانه در نگاه نخست، ارتباط مستقیمی با مبحث سبک زندگی ندارند و نمی‌توانند موضوعی برای این مبحث قرار گیرند؛ مگر از این جهت که فرهنگ و اندیشه معمولاً بر محملی از هنر و یا ابزاری چون رسانه در طول زمان و در میان نسل‌ها و در عرض جغرافیا و در سرزمین‌ها و میان مردمان مختلف، می‌چرخند و از این سو به آن سو و از این منزل به آن منزل، خانه می‌گزینند.

یعنی شکل‌گیری و رشد و رکود سبک زندگی و انتقال آن در میان افراد و ملت‌ها به وسیلهٔ شیوه‌ها و جلوه‌های هنری و رسانه‌های مختلف در هر عصر صورت گرفته و می‌گیرد.

اما مسئله به همین جا ختم نمی‌شود. در کنار این کارکرد هنر و رسانه، با نگاهی تخصصی‌تر و دقیق‌تر، خصوصاً در دهه‌های اخیر که رسانه فصلی جدید را در تاریخ بشر گشوده و زندگی انسان‌ها را ورق زده است، رسانه و نیز هنر که گویی بر بیکر رسانه روح می‌دمد و آن را زنده و پویا نگه می‌دارد، ارتباط دیگری با سبک زندگی پیدا می‌کنند. در عصر حاضر، هنر و رسانه تنها ابزاری برای انتقال سبک زندگی از جامعه‌ای به جامعهٔ دیگر نیستند، بلکه خود دارای خصوصیات سبک‌ساز و حامل سبک خاصی از زندگی هستند و صرف وجود و حضور و تکامل یک رسانه، صرف نظر از اینکه در حال انتقال چه پیامی و از چه کسی و به چه کسی است، زندگی فرستنده و گیرندهٔ پیام را به‌شکلی که در نهاد تکنولوژیک و «تخنه» گون خود نهفته است، بازسازی و مهندسی می‌کند.

ساختمان سبک زندگی

لزوم بازگشت به زندگی مطلوب با احیای معماری اسلامی



علیرضا کریمی
کارشناس ارشد
پژوهش هنر

همانا حقیقت است و معنای همه اعمالی است که فرد در ارتباط با خود و دیگران و خداوند به انجام می‌رساند. این در حالی است که به‌طور معمول، تنها آن‌هایی که اهل تفکر و اندیشه هستند، به دنبال معنا گشته و در مسیر طریقت گام برمی‌دارند تا به آن حقیقت و معنای ناب دست یابند. این عده همان‌هایی‌اند که ایشان را اهل شناخت یا «معرفت» می‌خوانند و مابقی که بسیارند، کسانی‌اند که قرآن کریم درباره آن‌ها از تعابیری همچون «اکثرهم لایعقلون» بهره می‌گیرند و «افلا یفکرون» را وسیله تذکر و انذار ایشان قرار می‌دهد.

با این مقدمه می‌توان گفت مسئله آفرینش و فعالیت‌های هنری، نه در دستورالعمل‌های شریعت که در روح حاکم بر شناخت صفات الهی و مقام «حقیقت» جست‌وجو می‌شود؛ چرا که «آفرینشگری» به‌عنوان یکی از صفات خداوند متعال در زمره اسما و صفات، همان مقام حقیقت معنوی است. بنابراین منشأ هنر اسلامی را باید در حقایق درونی قرآن جست‌وجو کرد که حقایق اصلی عالم هستی و حقیقت معنوی ذات نبوی نیز هست و «برکت محمدیه» از آن نشئت می‌گیرد. قرآن اصل توحید را بازگو می‌کند و حضرت محمد (ص) تجلی این وحدت در کثرت است و شاهد این وحدت در میان خلقت، خداوند است. به‌بیانی دیگر، عرفان و معنویت ناب اسلامی زمانی حادث می‌شود که شخص از دایره شریعت گام فراتر نهد و در طلب حقیقت رهسپار شود. این همان نقطه‌ای است که هنر اسلامی، به‌معنای اصیل آن، خوش می‌درخشد.^۲

۳. از ویژگی‌های معماری اسلامی

۱.۳. نمایش توحید

از ویژگی‌های مهم معماری اسلامی که در انواع هنر اسلامی هم مشاهده می‌شود، «توحیدگرایی» بوده و هست. توحید، اساس اسلام و دیگر ادیان ابراهیمی است و دیگر اصول دین ریشه در همین اصل دارد. کلمه «لااله الا الله» مطابق حدیث «سلسله‌الذهب» از امام هشتم شیعیان، علی بن موسی الرضا (ع)، همان دژ محکمی است که خداوند متعال ورود به آن را مساوی خروج از آتش دوزخ معرفی کرده است.^۳ با این توضیح، نمایش آن در معماری اسلامی، اهمیت فراوانی دارد. هر یک از عناصر موجود در معماری اسلامی، قصد دارد با استفاده از شکل و رنگ و فضا، توجه ما را به آسمان و فضایی غیرمادی معطوف سازد.

۲.۳. توجه هم‌زمان به کاربرد زیبایی

از موضوعات مهمی که در سراسر تعالیم اسلامی با آن مواجهیم، «پرهیز از بیهودگی» است. این مفهوم در قرآن کریم هم به‌طور مستقیم و غیرمستقیم آمده است. خداوند این مسئله را در آفرینش مثال می‌زند و می‌فرماید: «ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانه فقتنا عذاب النار».^۴ این مهم در معماری اسلامی به این معناست که هر چه جزء ضروریات و الزامات ساخت بنا محسوب نمی‌شود، لزومی ندارد معمار آن را در ساخت

تاکنون پژوهشگران در چارچوب موضوعات متفاوتی همچون دین، فناوری و رسانه، فرهنگ، اجتماع، اقتصاد، جمعیت و سیاست، در قالب دست‌نوشته‌ها و مقالات منسجم و پراکنده، به موضوع سبک زندگی پرداخته‌اند. هرچند تلاش ایشان توانسته است در موضوعات مرتبط، فضا را برای آشنایی و تفکر بیشتر درباره این مبحث مهم، روشن کند، آنچه شاید کمتر بدان توجه و شناخته شده است «ارتباط سبک زندگی با معماری اسلامی» است که می‌باید از منظر مسئله‌ای پراهمیت و کاربردی در نظام زندگی بشری بدان پرداخت.

پرسش اصلی مطرح در این مقاله این است: که اساساً چه ارتباطی بین معماری اسلامی و سبک زندگی وجود دارد؟ در ادامه تلاش می‌شود تا در کنار این پرسش اصلی، به پرسش‌هایی دیگر حاوی مضامین زیر نیز در حد وسع و نیاز این مقاله پرداخته شود: «تعریف، ویژگی‌ها و عوامل مؤثر بر سبک زندگی»، «دیدگاه دینی و اجتماعی درباره سبک زندگی»، «تعریف، ویژگی‌ها و عوامل مؤثر بر معماری اسلامی»، «دیدگاه دینی و اجتماعی درباره مقوله ساختمان و معماری اسلامی»، «مسئله زیبایی و کاربرد در دایره فرهنگ اسلامی» و «چگونگی بومی‌سازی با نظر به دوره معاصر».

۱. درباره ساختمان و معماری

در فهم عموم، ساختمان مجموعه‌ای از مصالح و امکانات به‌هم‌پیوسته است که با هدف محافظت در برابر نامالایمتی‌های طبیعت همچون گرما، سرما، باران، برف، توفان و... بنا شده است تا انسان بتواند از آرامش زندگی خود در مواجهه با این رویدادها محافظت کند. بنابراین حداقل نیاز به ساختمان، جنبه کاربردی آن است تا هر انسان عاقلی برحسب ضرورت برای ایجاد آن اقدام کند. اما از آنجاکه آدمی به‌طور فطری به زیبایی اهمیت می‌دهد، مقوله زیبایی نیز به جنبه کاربرد افزوده می‌شود تا بتوان از «معماری» نام برد و نه از «ساختمان» یا «ساختمان‌سازی». این دو مقوله، یعنی کاربرد و زیبایی در همه آثار هنری ادوار تاریخ و پراکندگی جغرافیایی مشاهده می‌شود، چنان‌که «تخنه»^۱ در یونان باستان گواه این مدعا است.

۲. روح حاکم بر هنر و معماری اسلامی

پیش از پرداختن به هنر و معماری اسلامی، ضروری است اسلام و جنبه‌های بسیار مهم آن، یعنی شریعت و طریقت و حقیقت را در حد نیاز این مبحث بشناسیم. شریعت، رابطه میان خدا و فرد و جامعه را مدنظر دارد؛ به‌این‌معنا که اعمال انسان در قالب‌های فردی و جمعی و عبادی براساس آن تنظیم می‌شود. این بخش، صورت زندگی هر انسان مسلمان، مشتمل بر هنجارها، ناهنجاری‌ها، بایدها و نبایدهای زندگی در نبل به حیات طیبه است که قاعداً باید برای دوری از شقاوت و رسیدن به سعادت دنیوی و اخروی به انجام آن‌ها همت گمارد. اما در پس این صورت، سیرتی نهفته است که

معماری اسلامی،
چه در ساخت
مسجد و چه در

ساخت منزل، تلاش می‌کند
تا اگر هم از بعد زیبایی به
تزیینات دست می‌زند، این
تزیینات به درون بنا گرایش
داشته باشد و مخاطب را
به درون هدایت کند. شاید
ناشی از تعالیم اسلام باشد
که همواره اهمیت درون از
بیرون بیشتر بوده است

ساختمان لحاظ کند. این موضوع به نوعی برابر است با «پرهیز از اسراف» که این پرهیز در تعالیم اسلامی ارزشمند شمرده شده است. از سوی دیگر، اسلام مبلغ همه ارکان زیبایی در زندگی بشر نیز هست؛ چرا که این حس زیباپسندی ریشه در ذات خداوند متعال داشته و به واسطه خلافت آدمی به طور فطری به وی رسیده است (ان الله جمیل و یحب الجمال). این حس زیبایی دقیقاً جایی به ایفای نقش می پردازد که قرار است مسئله‌ای به نام «ساختمان» به «معماری» بدل شود و سازه‌ای که تنها الزامات را پاسخ گوشت، این بار پاسخ گوی نیاز دیگری به نام «زیباجویی» نیز باشد. هم‌زمانی دو مقوله کاربرد و زیبایی چنان است که در هنر تمدن اسلامی، به بندرت کسی می‌تواند خللی در آن وارد کند؛ زیرا هنرمند مسلمان در سایه حکومت اسلامی، هنر فاخر خود را وقف خانه‌ای می‌کند که این بار نه به صاحبان ثروت و قدرت، بلکه به خداوند متعال تعلق دارد؛ یعنی مسجد. بنابراین در مرتبه‌ای نازل تر، یعنی در احداث ابنیه غیر مذهبی، همچون بازار یا منازل نیز این دو عامل مؤثر به چشم می‌آید.^۵

۳.۳. درون‌گرایی

معماری اسلامی چه در ساخت مسجد و چه در ساخت منزل، تلاش می‌کند تا اگر هم از بُعد زیبایی، دست به تزئینات می‌زند، این تزئینات به درون بنا گرایش داشته باشد و مخاطب را به درون هدایت کند. شاید ناشی از تعالیم اسلام باشد که همواره اهمیت درون از بیرون بیشتر بوده است؛ چنان که درباره انسان نیز همین صادق است. بنابراین در رویارویی با آثار معماری اسلامی، آنچه در درون خودنمایی می‌کند، هیچ‌گاه در بیرون به نمایش در نمی‌آید.^۶

۴.۳. سلسله‌مراتب

مفهومی که ممکن است در فرهنگ‌های متفاوت هم وجود داشته باشد و در اینجا، اسلام بسیار آن را تأیید و بر آن تأکید کرده، حجابی است که بر سازه‌های معماری افتاده است. بیننده در نگاه نخست، به بطن بنا و مرکز آن و به عبارتی به حرم خانه، نه دید دارد و نه دسترسی. این نکته در اقسام بناهای مذهبی و غیر مذهبی موجود است و آن را «سلسله‌مراتب محرمیت» می‌نامند؛ مؤلفه‌ای که به افراد اجازه ورود مستقیم به قلب بنا را نمی‌دهد. هر کس بخواهد به بنایی وارد شود، باید از هشتی‌ها^۷ و دالان‌هایی عبور کند تا به حیاط و صحن وارد شود و سپس بتواند با آن به حریم خانه درآید. این مهم در مسجد، با طهارت (وضو) در آب حوض میانه صحن میسر می‌شود. بنابراین عباراتی مانند «ندرونی» و «بیرونی» برای تفکیک فضا به وجود می‌آید.

۴.۴. درباره سبک زندگی

به ظاهر آنچه در تعریف سبک زندگی آورده‌اند، شیوه‌های زیست انسان در جغرافیای مشخص و متأثر از فرهنگی خاص است که هر فرد یا گروهی برای زندگی خود در بازه زمانی موقت با دائم برمی‌گزیند. با این تعریف، در نقاط مختلف جهان باید سبک‌های متنوعی وجود داشته باشد. البته در برخی قاموس‌ها، این عبارت مساوی نوعی مرام و مسلک نیز معرفی می‌شود که

ممکن است مرزهای جغرافیایی را نیز درنوردد. بسیاری از الگوهای رایج در قالب مدرکایی جوامع یا بسیاری از سبک‌های موجود در انتخاب پوشاک و مسکن و خوراک از این دست هستند. این موضوع در فرهنگ اسلامی، نه به عنوان مسئله‌ای موقت، بلکه به صورت مسئله‌ای دائمی مطرح می‌شود؛ یعنی هر فرد با توجه به تعالیم دین و آموزه‌های آن، مسیر زندگی را انتخاب و براساس آن عمل می‌کند. باید افزود که بخشی از این آموزه‌ها در طی ادوار زمانی، ثابت و در بخشی با اقتضات زمانه تغییر می‌کند. باقول تمدن اسلامی طی سده‌های اخیر، از پایان عصر صفوی تا پایان دوران پهلوی، و با هجوم فرهنگ بیگانه در روند جهانی‌سازی و تخریب انقلاب اسلامی از درون، به‌عنوان بهترین راهبردی منتخب غرب در مواجهه با گسترش مرزهای حاکمیت اسلام، سبک

زندگی در ایران، گرایش زیادی به الگوهای غربی پیدا کرده است. امروزه، سبک زندگی یکی از دغدغه‌های مهم مسئولان جامعه اسلامی شده است. اما نکته مهم اینکه این مسئله تنها در قالب انتقاد و اعلام نگرانی باقی مانده و کمتر شاهد پیشنهادهای سازنده و اقدامات علمی کارساز در این زمینه هستیم.

۵. ارتباط معماری اسلامی و سبک زندگی

بی‌تردید ارتباط موضوع سبک زندگی با معماری اسلامی، در اقسام معماری، ام از معماری مسکن، معماری محل کار، معماری محل عبادت و معماری اماکن عمومی بروز می‌یابد. همه موارد مذکور با موضوع این نوشته مرتبط هستند؛ لذا سعی می‌شود با توجه به محدودیت حجم مقاله و میزان بضاعت به آن‌ها پرداخته شود.

۱.۵. مسکن

از ارکان مهم سبک زندگی در اسلام، انتخاب خانه و مسکن است. در آغاز باید یادآور شویم که مراد از مسکن، محلی است که انسان به همراه خانواده‌اش در آن اسکان یافته و تنها محل نازل شدن (منزل) نیست، بلکه محلی است که انسان با قرارگیری در آن، به آرامش پس از رنجوری‌های بیرون از آن، دست یابد و صلابت که بخشی از این آرامش به هم نشینی با همسر و اعضای خانواده و بخشی به استقرار در فضای دل چسب و تسکین‌دهنده معمارانه مربوط است. از این‌روست که امام هشتم شیعیان، علی بن موسی الرضا (ع) در حدیثی، سعادت مرد مؤمن را در خانه فراخ و نیکو دانسته‌اند و پیش‌تر، پیامبر گرامی اسلام (ص) همین مطلب را متذکر شده‌اند. قرآن کریم در جایگاه‌های گوناگون، بارها به «بیت» اشاره کرده است. جایی، از خانه بهشتی به‌عنوان نعمتی برای وارستان سخن می‌گوید، با این عبارت: «قصرهایی که از زیر آن نهرها جاری است.»^۸ در جایی فرمان ساخت خانه را به زبور عسل صادر می‌کند.^۹ در جایی با معرفی الگویی با قابلیت فراگیری شدن، اهل خانه را از هر ناپاکی و رجس، مبرا می‌داند.^{۱۰} در جایی مشاهده خانه‌ای را که پیش‌تر، به کافرانی تعلق داشته است که امروز از حیات محروم‌اند، دستمایه عبرت معرفی می‌کند.^{۱۱} در جای دیگر، از منزلت و شأن خانه سخن می‌گوید؛ آنجا که در آن، نام و یاد خدا برقرار است و خدا به این وسیله، آن خانه را بلندپایه و رفیع معرفی می‌فرماید.^{۱۲} سرآمد همه بیوت هم «بیت‌الله الحرام» یا خانه خدا قلمداد می‌شود.

اگر صریح سخن بگوئیم و دنیای معاصر را هدف قرار دهیم که تقریباً خبری از الگوهای آرمانی در آن نیست و بعضاً باید در آن، برای بی‌خانمانی چاره اندیشید، این پرسش مطرح می‌شود که عصر امروز با همه اقتضاتش چگونه می‌تواند برای انسان مسلمان، این نیاز فطری را رفع کند. البته به‌شکلی که اولاً برآورنده نیازهای کاربردی و ثانیاً برآورنده نیاز زیبایی‌شناسانه او باشد. اساساً محل زندگی مسلمان، بنابه آموزه‌های اسلامی، تا چه میزان با اوضاع فعلی مطابقت دارد؟ وضعیت امروز زندگی شهروندان مسلمان در بسیاری بخش‌ها، با روح حاکم بر معماری اسلامی تطابق ندارد. این موضوع در رعایت نکردن

سلسله‌مراتب محرمیت ابنیه فعلی به خوبی دیده می‌شود. برای نمونه، در معماری گذشته خانه ایرانی، حریم خانه در نگاه نخست، با استفاده از سازه‌های حایل، محجوب و محفوظ می‌شد؛ حال آنکه در خانه‌های امروزی، با گشوده شدن در ورودی، تا انتهای ترین نقطه آن با حداقل بخش مهم آن را می‌توان مشاهده کرد. این وضعیت، مسئله‌ای نیست که با توجه به فرهنگ پوشش و محرمیت، بتوان از کنار آن به‌سادگی گذشت. بخش مهمی از سبک زندگی اسلامی، مصرف بهینه طبیعت خدادادی است. معماری کنونی متکی بر اثرزوی‌های طبیعی رو به پایان است. حال آنکه معماری ایرانی اسلامی در الگوهای موفق خود به نسبت بوم و جغرافیا و بدون تکیه به هیچ کدام از انرژی‌های رایج و البته ارزان قیمت فعلی، نیازهای خود را برآورده

مفهومی که ممکن است در فرهنگ‌های متفاوت هم وجود داشته باشد و در اینجا، اسلام بسیار آن را تأیید و بر آن تأکید کرده، حجابی است که بر سازه‌های معماری افتاده است. بیننده در نگاه نخست، به بطن بنا و مرکز آن و به عبارتی به حرم خانه، نه دید دارد و نه دسترسی

می ساخته است. درون گرایی معماری گذشته، جای خود را به تجمل بیرون و درون داده که در بسیاری اوقات از مظاهر تجمل گرایی است. طرز قرار گیری عناصر تشکیل دهنده هر خانه، در الگوهای امروزی، بیشتر، مطابق فرهنگ غیریومی است. این را می توان از محل قرار گیری و شکل مطبخ یا آشپزخانه، سرویس های بهداشتی و سالن های پذیرایی در آپارتمان های کنونی دریافت.

۲.۵. محل کار

از بخش های مهمی که هر فرد مسلمان هر روزه با آن سرو کار دارد، محل کاری است که روزانه به آن آمدوشد می کند. این مبحث را با ذکر مثال بازار در دنیای گذشته ادامه می دهیم تا به مشابه آن در دنیای امروز برسیم. در گذشته، نوع احداث بازار به عنوان اصلی ترین مرکز دادوستد و بازرگانی و اشتغال طوری بوده است که مسجد در مجاورت آن باشد. این هم جواری باعث می شد تا هم کسبه و هم مشتریان، فعالیت های اقتصادی خود را در موازات با این نهاد دینی ببینند. بسته شدن دکان ها حین «نماز روزانه» و تعامل مستمر با علما و فضایی دین موجب می شد تا فرایض دینی همچون خمس و زکات و انفاق، در دستور کار اجتماع انسانی قرار گیرد. در شهرهای امروز، مسجد باشکوه کنار بازار، جای خود را به نمازخانه ای حقیر در زیرزمین نمود برجی تجاری داده است که در آن اغلب، از نماز جماعت و عالم پیش نماز هم خبری نیست. در اینجا، چطور نباید انتظار داشت که ایمان و عمل به تعالیم دینی، بر حسب طبع فراموش کارانه انسان نسیان کار، دستخوش تغییر نشود و ردیلت هایی همچون ربا و غش در معامله به تدریج ارزش تلقی نشود.

۳.۵. محل عبادت

محل عبادت جامعه اسلامی که مسجد می خوانیمش، اولین نمود معماری در تمدن اسلامی است. تاریخ معماری سرزمین های اسلامی، از شرق تا غرب، بر این نکته گواهی می دهد. اسلام نیز بر ساخت آن، از طرح کار گرفته تا شیوه اجرا، تأکید و توجه ویژه ای داشته و دارد. از نخستین مسجد که «مسجد قبا» در نزدیکی مدینه النبی باشد تا پیشرفته ترین مساجد در دنیای امروز، ویژگی سادگی و زینت بخشی در کنار کاربرد و زیبایی حضور فعال داشته و دارد. با شکل گیری سبک های معماری قرون نخست اسلامی، تحت عنوان خراسانی تا اصفهانی، سنت ساخت مساجد با در نظر گرفتن دو مسئله کاربرد و زیبایی همزمان دنبال شده است. البته، بنابه وسع و بضاعت هر منطقه و هر قوم، سهم این دو مؤلفه (کاربرد و زیبایی) متغیر بوده است. با این حال، آنچه در تمامی آن ها، از سادگی ترین تا مجلل ترین، دیده می شود، نمایش توحید و شکوه و زیبایی است که در هر دوره ای تکرار می شده است.

امروزه تحت تأثیر هجوم فرهنگ بیگانه و غلبه آن بر شیوه زندگی مسلمان امروز، محل عبادت در شهرسازی، در بسیاری مواقع، مرکزیت نداشته و جای خود را به نهادهای تجاری و اقتصادی داده است. بنابراین در عرصه شلوغ شهر که فضا به نوعی جیره بندی شده است، با غلبه معیار پول و اقتصاد بر جامعه، مسجد در کمترین فضا و فشرده ترین فضا تعریف و احداث می شود. نقش محوری مسجد در مقایسه با قبل کمرنگ تر شده است.^{۱۳} امروزه مساجد مانند آپارتمان ساخته شده و هر یک از طبقات آن برای کاربری خاصی در نظر گرفته می شود. برای نمونه، از ساختمانی چهار طبقه، یک و نیم طبقه آن برای اقامه نماز و از دیگر طبقات برای کاربری هایی همچون خانه سראدار، خانه پیش نماز، آشپزخانه، درمانگاه، مرکز مشاوره و هر چه هیئت امنای مسجد تشخیص دهد، استفاده می شود.

۴.۵. اماکن عمومی

بخشی از فضای کاربردی اجتماع انسانی، فضاهای مشترکی است که از آن با عنوان محل عمومی و اماکن عمومی یاد می شود. فضای تعلیم و تربیت، تفریح و ورزش در دنیای امروز و کاروان سرا و حمام و مدرسه در دنیای گذشته از این دست فضاهاست. شیوه معماری بناهای دوران گذشته، از حیث شکل و محتوا مطابق معیارهایی همچون درون گرایی و سلسله مراتب است که در بخش پیشین شرح داده شد. این معیارها در بخش زیادی از فضای عمومی شهری امروز دیده نمی شود. بخشی از علت آن هم به تناقض موجود بین

ماهیت مدرن و غربی برخی سازه ها با فرهنگ بومی برمی گردد و بخشی به نداشتن تعریف از فضاهای نوین با مضامین فرهنگ اسلامی از سوی متخصصان داخلی.

۶. ضرورت و چگونگی الگوسازی بومی

امروزه با اتکا بر دانش و میراث بومی و با نظر به اوضاع فعلی جهان و نیازهای روز، باید به تعریف الگوهای جدید در عرصه معماری ساختمان دست یافت. اینکه با وجود بحث و بررسی های فراوان درباره معماری نوین اسلامی و سبک زندگی بومی، همچنان هیچ الگوی جدید مبتنی بر فرهنگ داخلی نداریم، علل متنوعی دارد، از جمله کم کاری صاحبان فن در تولید الگوهای بومی و با کمال تأسف، عدم مطالبه جامعه به سبب تغییر فرهنگ. در بازگشت به خویشتن، در مسیر احیای الگوهای بومی، بیشترین سهم را نه توده جامعه، بلکه سیاست گذاران فرهنگی و صاحبان فن و اندیشه دارند. این قشر بیش از هر طبقه ای می باید در هم گرایی متخصصان و سرمایه گذاران تلاش کنند؛ زیرا از علل عمده جداسازی معماران داخلی از الگوهای بیگانه، نبود الگوسازی از سوی جامعه علمی است.

پی نوشت ها

۱. Techné در زبان یونان باستان، حاکی از مهارت برآمده از دست و ابزار است. این واژه ریشه واژه Technology است که در قرن هجدهم میلادی و پس از انقلاب اجتماعی و صنعتی اروپا، به فناوری و مهارت مبتنی بر کاربرد، اطلاق می شود تا واژه هنرهای زیبا (Fine Arts) بتواند در مسیری جداگانه فعالیت کند.

۲. برگرفته از مقاله «ارتباط هنر و معنویت اسلامی» موجود در کتاب هنر و معنویت اسلامی، نوشته سیدحسین نصر.

۳. حدیث سلسله الذهب را با مضمون «کلمه لا اله الا الله حصنی فغن قالها دخل حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی» (بخارا، انوار، ۴۹/۱۲۶)، در نیشابور و هنگام ورود امام (ضاح) در میان اهل علم و دانشمندان برتر آن روز از سوی آن حضرت نقل کرده اند. این حدیث در تواتر، به پیامبر اکرم (ص) و در آخر به عنوان حدیثی قدسی به ذات مقدس خداوند متعال برمی گردد.

۴. آل عمران، ۱۹۱.

۵. ابنیه مذهبی در قالب هایی همچون مسجد و حمام (به سبب طهارت) و ابنیه غیر مذهبی در قالب بناهایی همچون بازار و منازل و کاروان سرا در نظر گرفته شده است. این در حالی است که مسلمان به تبع آن معمار مسلمان، در احداث ابنیه غیر مذهبی نیز حضور خداوند و مضامین دینی را مغفول نمی گذارد. چنان که بازار در کنار مسجد ساخته می شود تا اقتصاد در فعالیت های خویش به طور دائم به مرکز دینی، مسجد، توجه داشته باشد.

۶. در جای دیگر و منبعث از کلام وحی، جلال الدین محمد بلخی آورده است:

ما درون را بنگریم و حال را

نی برون را بنگریم و قال را

۷. به سزاوای در معماری گفته می شود که در میانه دو فضای بیرون و درون بنا احداث می شود تا افراد را به طور غیر مستقیم به فضای داخلی هدایت کند. از این سازه ها، به عنوان حجاب و نشمین گاه کوتاه مدت اشخاصی که قصد ورود به بنا را نداشتند نیز استفاده می کردند.

۸. أعراف، ۴۳؛ کهف، ۳۱.

۹. نحل، ۶۸.

۱۰. احزاب، ۳۳.

۱۱. نمل، ۵۲.

۱۲. نور، ۳۶.

۱۳. این مطلب تنها برای جوامع در حال توسعه اسلامی که در شیوه و سبک زندگی تابع الگوهای بیگانه هستند، موضوعیت ندارد؛ بلکه در جامعه مسیحی که در گذشته، کلیسا را در قلب نظام شهرسازی خود جای می داده و امروزه در میان آسمان خراش ها تحقیرش می کند نیز صحت دارد.

کتابنامه

- قرآن کریم

- بنی اردلان، اسماعیل، معرفت شناسی آثار صناعی، ج ۱، تهران: سوره مهر، ۱۳۸۹.

- پیرنیا، محمد کریم، سبک شناسی معماری ایرانی، ج ۵، تهران: سروش دانش، ۱۳۸۶.

- نصر، سیدحسین، هنر و معنویت اسلامی، ترجمه رحیم قاسمیان، ج ۱، تهران: حکمت، ۱۳۸۹.

- مجلسی، محمدباقر بن محمد تقی، بخارا، انوار، تهران: المعارف الاسلامیه.

زلزلهٔ تکنولوژیك بر پیکرهٔ خانواده

گذاری بر آنچه تکنولوژی ارتباطات با جامعه ما کرده است



زهرا چیدری
خبرنگار حوزه
اجتماعی

برای پاسخ گویی به آن‌ها با انفعال افراد برای جست‌وجوی پاسخ‌شبهاتی که در برابر فرهنگ و پارادایم‌های بیگانه در ذهنشان شکل می‌گیرد، در نهایت، فرد و خانواده را دچار بحران می‌کند.

بازی‌های رایانه‌ای و اینترنتی آنلاین و از همه مهم‌تر، شبکه‌های اجتماعی، شکل جدیدی از روابط انسانی را معرفی می‌کنند: روابط مجازی که در عمل، روابط اجتماعی واقعی را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد. از سوی دیگر، ویژگی‌های فضای مجازی برای کاربران این امکان را فراهم می‌آورد تا با هویتی جعلی در این فضا حاضر شوند و همین، امکان سوءاستفاده‌های متعدد را فراهم می‌آورد.

فناوری مدرن، رابطهٔ افراد با یکدیگر و ارتباط کلامی و عاطفی اعضای خانواده را محدود می‌کند و در عوض، به فردگرایی پروبال می‌دهد. فردگرایی هم به نوبهٔ خود، موجب تنهایی و احساس غیرمفید بودن می‌شود و از سوی دیگر نیز به سردی روابط در فضای خانواده دامن می‌زند. حضور طولانی مدت در فضای مجازی و عضویت در شبکه‌هایی نظیر فیسبوک، وایبر، لاین و فضاهایی از این دست، به جای حضور در جمع‌های خانوادگی، اوقات فراغتی را هم که در جوامع صنعتی امروزی وجود دارد، پُر کرده و فرصت شکل‌گیری فضای گفت‌وگو و تعامل را در داخل خانواده کمتر می‌کند. در عوض اما، دوستان مجازی که خیلی وقت‌ها هویتی مجعول دارند و چندان رفقایی در خور اعتمادی نیستند، جای اعضای خانواده و ارتباطات اجتماعی حقیقی را می‌گیرند. به همین علت، با گسترش این فناوری‌ها، شکاف میان اعضای خانواده را، از پدر و مادر گرفته تا فرزندان شاهد هستیم؛ شکافی که مانع می‌شود والدین و فرزندان رابطهٔ عاطفی مناسبی با هم برقرار کنند. بنابراین آنان از نظر عاطفی ارضانمی‌شوند. بخش عمده‌ای از تصمیم‌موفقیت در جامعهٔ امروز به ارتباطات بازمی‌گردد. افرادی در برقراری ارتباط مؤثر، موفق‌تر عمل می‌کنند که از همان دوران کودکی، فرایند اجتماعی شدن را به خوبی طی کرده باشند. چالش جدی فناوری‌های نوین ارتباطی برای کودکان و نوجوانان، محروم کردن آنان از فرایند اجتماعی شدن است. کودکان و نوجوانانی که اوقات فراغشان را با حضور در فضای مجازی پُر می‌کنند و به این فضا اعتیاد پیدا می‌کنند، در عمل، افرادی گوشه‌گیر و منزوی بار خواهند آمد که قدرت حضور در جامعه و برقراری ارتباطات حقیقی را نخواهند داشت. اغلب والدین، سواد و تسلط کافی بر فناوری‌های نوین ارتباطی ندارند. از این رو، همواره این خود پدر و مادرها هستند که با خرید تلفن همراه و تبلت برای کودک و نوجوان خود، فرزندانشان را در دنیای ترسناک به نام «تنهایی» رها می‌کنند و خود به امور زندگی صنعتی امروز مشغول می‌شوند. این در حالی است که حضور کودکان و نوجوانان در فضای مجازی، باید با نظارت والدین باشد. در غیر این صورت، ممکن است کودک و نوجوان با اطلاعات و فضایی مواجه شود که به هیچ وجه برای سن و سال او مناسب نیست و او را با چالش‌هایی نظیر بلوغ زودرس مواجه می‌کند.

بنابراین برای مقابله با آسیب‌ها و صدمات چنین فضاهایی بهترین راهکار، آگاهی بخشی به خانواده‌ها و آموزش دادن قواعد این بازی به آنان است. در این حال باید با کمک ابزار رسانه دربارهٔ استفاده صحیح از چنین فضاهایی فرهنگ‌سازی شود، به گونه‌ای که درک کنیم هرگز ارتباطات اعضای فامیل و خانواده از مسیر شبکه‌های اجتماعی و ابزارهای فناوری اطلاعات جایگزین ارتباطات حقیقی نخواهد بود. دربارهٔ کودکان و نوجوانان نیز والدین باید دقت کافی داشته باشند و تهیهٔ تلفن همراه و تبلت برای کودکان را کنار بگذارند یا استفادهٔ کودک و نوجوان از این وسایل را به صورت هدمند کنترل کنند. در این بین، مدارس نیز نقشی تعیین‌کننده دارند: هم به لحاظ آموزشی که می‌تواند با آموزش‌های معلمان و مربیان به بچه‌ها صورت گیرد و هم از نظر آگاهی بخشی به والدین که می‌تواند در قالب ارتباط والدین و مدرسه انجام شود. بدیهی است، نسل امروز از حضور در فضای مجازی ناگزیر است؛ اما با آموزش می‌توان این حضور را متحدی ایمن کرد.

هر چند بنا بود پیشرفت‌های علم و فناوری در خدمت بشر قرار گیرد، دیرزمانی است که بر انسان مسلط شده و شاهد آنیم که فناوری‌هایی همچون رایانه، اینترنت، تلفن همراه و شبکه‌های اجتماعی توانسته‌اند تمامی روابط انسانی و خانوادگی را تحت‌الشعاع خود قرار دهند.

خانواده پایه‌ای‌ترین رکن هر جامعه است؛ به گونه‌ای که سلامت یا انحرافات اجتماعی به طور تام و تمام از سلامت یا انحراف ساختار خانواده تأثیر می‌پذیرد. این در حالی است که امروزه، بسیاری از کارشناسان خانواده و جامعه‌شناسان در خصوص آسیب‌های نظام خانواده و شکل‌گیری گسست میان اعضای این واحد اجتماعی زیربنایی هشدار می‌دهند. عوامل متعددی در شکل‌گیری این گسست مؤثرند که یکی از این عوامل بسیار مهم، ابزارهای ساختهٔ دست بشر در سایهٔ پیشرفت علم و فناوری است. اینترنت، فضای مجازی، تلفن همراه، ماهواره و شبکه‌های اجتماعی آن چنان انسان را مستخر خود کرده‌اند که روابط انسانی او با آدم‌های دوروبرش در حال رنگ‌باختن است. امروزه در تمام دنیا، صاحب‌نظران به دنبال راهکاری برای معقول کردن استفاده از این ابزارها هستند. سرعت پیشرفت فناوری‌های نوین ارتباطی در مقایسه با سرعت درک حساسیت و آسیب‌های آن‌ها و یافتن راهکاری برای استفادهٔ بهینه و معقول از این امکانات پیچیده، چندین برابر است.

فناوری‌های جدید، ام‌ا و م‌ا و اینترنت و تلفن همراه، در کنار کارکردهای اصلی و تعریف‌شدهٔ خود، کارکردهای سرگرم‌کننده و تفریحی نیز یافته‌اند. آسیب‌ها و تبعات منفی این فناوری‌ها از همین وجهه آغاز می‌شود: جذابیت‌های این فضا موجب می‌شود تا افراد، هر روز بیشتر از دیروز، به آن‌ها متمایل شده و ساعت‌های بیشتری از وقتشان را برای حضور در فضای مجازی یا نشستن پای ماهواره و فعالیت‌های مجازی در شبکه‌های اجتماعی صرف کنند. از سوی دیگر، بنابه تأکید متخصصان، این حضور افراطی، اعتیاد جدیدی را در هزارهٔ سوم به جوامع انسانی وارد کرده است: اعتیاد به فضای مجازی و بازی‌های رایانه‌ای.

نخستین اثر منفی فناوری‌های نوین ارتباطی در خانواده‌ها، ایجاد تضاد و ارائهٔ ارزش‌هایی متفاوت با ارزش‌ها و هنجارهایی است که تاکنون نهاد خانواده بر آن‌ها استوار بوده است. بر این اساس، روابط خانوادگی دچار چالش جدی می‌شود و اعضای خانواده به تنه و اکتش‌هایشان در برابر این تضادها، از یکدیگر فاصله می‌گیرند. رفته‌رفته اما، ارزش‌های نوین غربی جایگزین ارزش‌های اخلاقی و مذهبی خانواده می‌شود. این فرایند آن چنان نرم و خزنده پیش می‌رود که کمتر کسی متوجه آن می‌شود؛ اما آثار آن را در گسست میان اعضای خانواده به‌روشنی می‌توان دید. نکتهٔ حائز اهمیت در این باره آن است که این فناوری‌ها محصول ما نیست، بلکه ما مصرف‌کنندهٔ محصولاتی هستیم که غرب به ما عرضه کرده است. هر محصولی نیز فرهنگ خود را به همراه می‌آورد. با توسعهٔ روزافزون استفاده از فناوری‌های نوین ارتباطی، شاهد تغییرات جدید در ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی در جامعه و به خصوص در خانواده هستیم؛ سبک زندگی جدیدی پیدا شده که در بسیاری مواقع، با سبک زندگی اصیل ایرانی اسلامی در تقابل است.

فناوری‌های نوین ارتباطی و اطلاعاتی، افراد و خانواده‌ها را در هر لحظه با حجم زیادی از اطلاعات آشنا می‌کند؛ اطلاعاتی که بخشی درست و بخشی نادرست است. اما به هر حال، این حجم زیاد اطلاعات، خانواده‌ها را با فرهنگ‌ها و الگوهای گوناگونی آشنا می‌کند. بخش مهمی از این فرهنگ‌ها و ارزش‌ها با سبک زندگی و ارزش‌هایی که اکنون به عنوان هنجارهای اجتماعی و فرهنگی و دینی ما مطرح است، به هیچ عنوان همخوانی ندارد. این وضعیت موجب می‌شود افرادی که ارزش‌ها و فرهنگ ایرانی اسلامی، آن گونه که باید و شاید، در آن‌ها نهادینه نشده است، در برابر فرهنگ القایی جدید دچار نوعی تضاد شوند. تکرار این تضادها و فقدان مرجعی

زندگی حقیقی در فضای مجازی

بررسی روند تبدیل زندگی در شبکه‌های
اجتماعی به زندگی حقیقی مردم

نسل جدید رسانه‌ها

بر اساس تعریف اندیشمندان و علمای رسانه، رسانه‌ها را به دو بخش «mass media» و «social media» دسته‌بندی می‌کنند؛ یعنی رسانه‌های جمعی و رسانه‌های اجتماعی. رسانه‌های جمعی رسانه‌های نسل قدیم هستند که عبارت‌اند از: رادیو، تلویزیون و نشریات، کتاب و مطبوعات و مجلات و امثال آن‌ها. اینکه چرا اسم «mass» یا جمعی برایش در نظر گرفته شده به نظر می‌رسد به این دلیل باشد که مخاطب خاص و دسته‌بندی شده‌ای (به غیر از در رسانه‌هایی که خودشان به صورت پیش فرض مخاطب را دسته‌بندی کرده‌اند) وجود ندارد یا اساساً امکان دسته‌بندی و انتخاب وجود نداشته است.

به این معنا که امروز یک کانال عمومی و ملی نمی‌تواند برنامه‌هایش را خاص یک گروه سنی یا قشر خاصی تهیه و تولید کند. هر جا هم که برنامه‌ها تخصیص خورده است، مثل شبکه چهار سیما که شبکه فرهیختگان است یا شبکه قرآن، نیاز عموم مردم را نتوانسته برآورده کند و چندان موفق نبوده است. لذا مخاطب رسانه‌های جمعی، عموم

جامعه است. مسئله مهمی که در مورد این رسانه‌ها وجود دارد، این است که مخاطب هیچ اختیاری درباره زمانی که می‌خواهد از رسانه استفاده کند ندارد.

از طرفی کنار هم قرار گرفتن دو گروه بزرگ فعالان حوزه «IT» و فعالان حوزه رسانه و جامعه‌شناسی و امثال آن، که می‌توانند مکمل این جریان باشند، منجر به شکل‌گیری رسانه‌های اجتماعی می‌شود. تعریف اجتماع در علوم اجتماعی، جمعی از افراد را شامل می‌شود که با هدف خاص، در مکان و زمان خاص گرد هم می‌آیند که البته ممکن است با هم هیچ نسبتی هم نداشته باشند و وقتی هدف بر طرف شد، از آنجا پراکنده می‌شوند.

مخاطب هر جایی که سرویس‌ها و رسانه‌های جدید به وجود آمده‌اند مراجعه می‌کند، نیازش را مرتفع می‌کند و برمی‌گردد. بر همین اساس، امروزه به سایت یا وبلاگ یا شبکه‌های اجتماعی نمی‌توان گفت رسانه جمعی.

یک تفاوت ماهوی و مبنایی دیگر هم وجود دارد و آن حوزه تولید و انتشار محتواست. همان‌طور که مشخص است، حوزه تولید در

مجید علیزاده

متخصص
فضای مجازی

رسانه‌های جمعی کاملاً هدف‌دار و سیاست‌گذاری شده و مبتنی بر وجود تحریریه منظم و مشخص است که معمولاً باید اهداف و اغراض یک فرد، گروه، جریان یا سازمان خاص را تأمین کند، اما وقتی وارد رسانه‌های اجتماعی می‌شویم، هر فرد یا اجتماعی می‌تواند با حداقل هزینه، دست به تولید و انتشار محتوا بزند و در کوتاه‌مدت، اهدافش را تغییر دهد، بدون آنکه به جایی پاسخگو باشد و به تبع آن، مسائل حقوقی‌اش به حداقل می‌رسد. لذا با این تفاوت‌ها، رسانه‌های نسل جدید نحوه تولید و انتشار، بهره‌برداری، مخاطب قرار دادن کاربر، بیننده، شنونده را خواننده را اساساً متحول کرده است.

عوامل شکل‌گیری رسانه‌های اجتماعی

به‌طور کلی، سه عامل سبب شکل‌گیری رسانه‌های اجتماعی شده است. اول آنکه نیازهای نسل جدید در قرن جدید متفاوت شده است. لذا رسانه‌های جمعی نمی‌توانسته پاسخ‌گوی نیازهای قبلی باشد و رسانه‌های اجتماعی جایگزین آن شده است.

دوم هزینه‌ها و سازوکار تولید و انتشار و به دست آوردن مخاطب، مشکلاتی را پیش روی رسانه‌های قبلی قرار داده که منجر به تولید رسانه‌های نوپدید شده است تا در اختیار مخاطب و تولیدکننده خبر قرار بگیرند.

سوم اینکه امروزه در رسانه‌های اجتماعی، هم محدودیت رسانه‌های جمعی، مانند محدودیت راه انداختن شبکه، ارسال و دریافت سیگنال با دستگاه‌های خاص و هم محدودیت زبانی مرتفع شده است و همه روی یک بستر با زبان‌های مختلف، فعالیت می‌کنند.

فرهنگ‌سازی در فضای رسانه‌های جدید

در رسانه‌های جمعی، اولین چیزی که مخاطب با آن روبه‌رو می‌شود، جهت‌گیری سیاسی و فرهنگی (ایدئولوژیک) آن رسانه است. مثلاً وقتی مخاطب با یک روزنامه روبه‌رو می‌شود، اولین سؤال پیش روی او این است که این روزنامه به چه جریان سیاسی و ایدئولوژیکی تعلق دارد. لذا اولین چیزی که به ذهن مخاطب می‌رسد القای فرهنگی آن رسانه است و سعی می‌کند براساس ذهنیتش، با آن القا مقابله کند. البته رسانه‌های جمعی و رسانه‌های اجتماعی در القا متفاوت هستند.

در مورد رسانه‌های جمعی، القا حرف اول را می‌زند یا حداقل مخاطب این‌طور فکر می‌کند. برای مثال، حدود یک دهه پیش، تعدادی شبکه ماهواره‌ای لس آنجلسی به راه افتادند و به تحلیل فضای فرهنگی و سیاسی داخلی ایران پرداختند. آن‌ها از این فضا تحلیل درستی نداشتند و مخاطب می‌فهمید که کاملاً از گردونه اطلاعات فرهنگی و سیاسی داخل کشور کنار هستند. این شبکه‌ها در کوتاه‌مدت مورد تمسخر قرار گرفتند و ۹۵ درصد از آن‌ها ظرف کمتر از یک سال تعطیل شدند.

بعد از تعطیلی این شبکه‌ها، شبکه بی‌بی‌سی فارسی و من‌وتو ایجاد می‌شود؛ یعنی رسانه‌های آمریکایی با هدف القا و نشر ارزش‌های خود، خطا در تحلیل‌های راهبردی خود را اصلاح کردند و رسانه‌های جدیدی در رسانه‌های جمعی ایجاد نمودند. اما مخاطب در هر کشور با هر رویکرد زبانی، وقتی بی‌بی‌سی را می‌بیند، هر چند با آن اعتماد نسبی دارد، اما این نکته در گوشه ذهنش

هست که این رسانه متعلق به کشور پادشاهی انگلیس با سابقه بیش از چهارصد سال استعمار است.

در رسانه‌های اجتماعی، اساساً القا از بین می‌رود، چون هیچ حزب، نهاد، گروه و دولتی به‌عنوان صاحب یا پشتیبان آن، آشکارا وجود ندارد.

بنابراین کاربر به آن اعتماد می‌کند و این در ضمیر ناخودآگاه او اتفاق می‌افتد. به‌عنوان مثال، فرصت رسانه‌ای که در اختیار شبکه دولتی بی‌بی‌سی قرار می‌گیرد و فرصتی که در اختیار هر کاربر در یوتیوب به‌عنوان تولیدکننده ویدئو قرار می‌گیرد برابر است.

هر دو یک کانال دارند، مخاطب جلب می‌کنند، نظرات مخاطبین را می‌گیرند و...

در شبکه‌های اجتماعی، چون اساساً تولید و انتشار محتوا در اختیار کاربران است، مسئله القا میل به صفر می‌کند. بنابراین اگر قرار باشد حداقل فعالیت و اراده را برای سرویس‌های اطلاعاتی و وزارت خارجه و دستگاه‌های تبلیغی فرهنگی آمریکا قائل باشیم که صفحه‌ای، پروفایلی یا کانالی از شبکه‌های اجتماعی را ایجاد کند، مسئله القا به حداقل می‌رسد، اما پیام و محتوا همان است و فقط قالب آن تغییر کرده است.

در مورد رسانه‌های جمعی، جنس تعامل فرهنگی کاربر با رسانه‌های جمعی، القا (از طرف رسانه) و مقاومت (از طرف کاربر) است و در مورد رسانه‌های اجتماعی، برعکس است. هر فرهنگی که شکل بگیرد، کاربر احساس می‌کند این فرهنگ عام و غالب جامعه است؛ نه مقاومتی وجود دارد و نه القای فرهنگ با نسبت بالایی در جان مخاطب ریشه می‌کند.

بنابراین وقتی از رسانه‌های اجتماعی و ارتباطش با فرهنگ حرف می‌زنیم، از فضای نوپدید سخن می‌گوییم که به پژوهش‌های جدید نیاز دارد تا نسبت آن با فرهنگ‌سازی مشخص شود.

در این زمینه، در ایران فقیر هستیم، ولی در دنیا کار فراوانی انجام شده است. اگر کسی نسبت دین‌داری را با عضویت در فیسبوک بسنجد، ممکن است از جانب برخی نهادهای علمی مورد حمله قرار بگیرد که چهار تباطی با هم دارند؟! در صورتی که غربی‌ها کاملاً روی تغییراتی که هر رسانه اجتماعی روی فرهنگ در حوزه‌های مختلف فعالیت فرد دارد، پژوهش می‌کنند.

نقش رسانه‌های نوپدید در دیپلماسی عمومی

سیاست‌هایی که وزارت خارجه آمریکا از سال ۲۰۰۰ در دستور کارش قرار داده این است که در حوزه دیپلماسی عمومی، از اینترنت برای ارتباط گرفتن با گروهی از جامعه کشور هدف، استفاده حداکثری کند. در حوزه دیپلماسی سنتی، اگر هر کشور سیاستی رخ دهد، همه روابط تحت تأثیر قرار می‌گیرد و چه با دولت و چه با ملت کشور هدف، ارتباطات قطع می‌شود و این یک خلل بزرگ در اهداف دیپلماسی عمومی آن کشور ایجاد می‌کند.

آمریکایی‌ها بررسی کردند که چگونه می‌توانند با مردم کشور هدف حرف بزنند، بدون اینکه پاسخ‌گویی خاصی داشته باشند و این گفت‌وگو،

دیگر مدیریت

افکار عمومی

مثل سابق نیست.

استعمار کهنه، استعمار نو

و استعمار فرانو پشت سر

گذاشته شده و استعمار

نسل جدید از جنس

اطلاعاتی و مدیریت اذهان

وافکار است؛ یعنی همان

چیزی که مشهور به جنگ

نرم است.

فرهنگی و اجتماعی را دچار دگرگونی می‌کنند و در نهایت، جهان بینی را در یک بازه زمانی هدف گذاری شده از سوی کاربر یا صاحب رسانه اجتماعی، تغییر می‌دهند، بی آنکه مخاطب متوجه شود، چون خودش جزئی از آن است و در ایجاد آن خود را فعال می‌داند و با تمام وجود از آن دفاع می‌کند. اما در مورد رسانه جمعی معمولاً نگاه انتقادی وجود دارد و اگر کسی از آن دفاع کند، به هواداری از جناح یا دولت حاکم متهم می‌شود.

رسانه‌های جدید و تعارض فرهنگ‌ها

تغییرات به دو شکل انجام می‌شود: یکی برنامه ریزی شده و دیگری تغییراتی که به نوعی اجباری هستند. در مورد نخست، دولت‌ها در برنامه‌های کوتاه مدت یا بلندمدت می‌خواهند جامعه را از نقطه موجود به نقطه مطلوبشان برسانند. این کار راهبردها و برنامه ریزی‌های خاص خود را می‌طلبد. لذا تمامی شاخصه‌هایی که می‌تواند در تغییرات مؤثر باشد، در حوزه‌های فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و امنیتی مورد ملاحظه قرار می‌گیرد.

اما تغییراتی که رسانه‌های نوپدید و شیوه جدید اداره هر کشور اقتضا می‌کند، مبتنی بر سیاست‌های آمریکا در دیپلماسی عمومی و جنس این تغییرات اجباری است.

این یک جریان فرهنگی، سیاسی یا اجتماعی است که تماماً ختم می‌شود به جریانی که مورد حمایت ارزش‌های آمریکایی و وزارت خارجه آمریکا است. این جریان به نوعی با عرف‌ها و قوانین کشور هدف معارضت دارد یا خارج از آن است. از طرفی رسانه‌های اجتماعی روی کاستی‌های اجرایی هر کشور دست می‌گذارد و این فرصت را در اختیار افراد داخل و خارج از هر کشور قرار می‌دهد که با یک پوشش مناسب، به بزرگ‌نمایی موضوعات بپردازند.

به عنوان مثال، چندی پیش جریانی شکل گرفت که حجاب اختیاری را در برابر حجاب اجباری قرار می‌داد. البته در ایران اصل حجاب قانونی و شرعی است، اما انتخاب نوع، رنگ، پوشش و جنس حجاب و تطبیقش بر اساس مکان و زمان تقریباً آزاد است. اما جریان‌هایی در تلاش‌اند و انمود کنند که مخالفت با حجاب از داخل کشور ایجاد شده است.

این‌ها در کوتاه مدت میزانی از همراهی کاذب را ایجاد می‌کنند. مثلاً در بازه زمانی یک ساله، یک میلیون نفر با حجاب اجباری اعلام مخالفت کنند. بر اساس قواعد دموکراسی و در فضای حقیقی اگر تعداد مخالفین بیشتر از موافقین باشد، کشور بر اساس نوع نگاه آن جمعیت افزون، عمل می‌کند. اما بر اساس روندی که در رسانه‌های اجتماعی اتفاق افتاده است، آن یک میلیون نفر نماینده نود درصد جامعه معرفی می‌شوند. در حالی که یک میلیون نفر، کمی بیش از یک درصد جامعه هستند. این چیزی است که هم ذهن کاربر را می‌تواند مهندسی کند، هم ذهن کسانی که خارج از فضای شبکه‌های اجتماعی حضور دارند و دستگاه حاکمه را در برنامه ریزی حوزه قانون گذاری، اجرایی و قضاییه، دچار اختلال می‌کند.

داوطلبانه از طرف مردم کشور هدف هم انجام شود. رسانه‌های اجتماعی بهترین وسیله هستند که در دستور کار وزارت خارجه آمریکا قرار می‌گیرند و معاونین ارشد آن، نظارت بر شرکت‌های غول فناوری اطلاعات مثل گوگل و شبکه‌های اجتماعی گوگل پلاس، بلاگر، فیسبوک و... را بر عهده دارند. این‌ها اهداف دیپلماسی عمومی آمریکا را مدیریت می‌کنند و جلو می‌برند.

ملاحظه گزارش بودجه‌های وزارت امور خارجه آمریکا و «BBG» که شورای مدیران رسانه‌های آمریکاست، نشان می‌دهد که گردش مالی رسانه‌های نوپدید با گردش مالی رسانه‌های جمعی، اختلاف فاحشی دارد. لذا حتی از جنبه اقتصادی هم سرمایه گذاری و اثر رسانه‌های نوپدید، فوق العاده بالاتر است و اعتمادی هم که آمریکایی‌ها به آن دارند، خیلی بیشتر از رسانه‌های جمعی است. دیگر مدیریت افکار عمومی مثل سابق نیست. استعمار کهنه، استعمار نو و استعمار فرانو، پشت سر گذاشته شده و استعمار نسل جدید، از جنس اطلاعاتی و مدیریت اذهان و افکار است؛ یعنی همان چیزی که مشهور به جنگ نرم است.

رسانه‌های نوین و سبک زندگی

در رسانه‌های جمعی، رسانه داخل زندگی می‌آید، ولی در رسانه‌های اجتماعی، زندگی وارد رسانه می‌شود. لذا تعبیر زندگی دوم (second life)، جهان دوم و فضای دوم در مورد اینترنت (فضای سایبری) به کار می‌رود. رسانه جمعی بخشی از زندگی واقعی مردم است و فقط القائاتی می‌کند و برمی‌گردد و معلوم نیست چقدر موفق باشد. رسانه جمعی زمان دار است، در مکان‌های خاص اتفاق می‌افتد و اهداف و مخاطبین خاص دارد. اما در رسانه‌های اجتماعی این طور نیست و زندگی وارد رسانه‌های نوپدید می‌شود و همه اجزای زندگی از آن متأثر می‌شود.

وقتی کتاب، روزنامه، مجله و... را در دست می‌گیرید، تغییری در سبک زندگی شما ایجاد نمی‌کند، اما همین قدم اولی که در رسانه‌های اجتماعی و نوپدید برمی‌دارید، نیاز به یک دستگاه و گیرنده جدید دارید که بخشی از تفاخر و چشم و هم چشمی را در زندگی افراد جامعه رقم می‌زند.

هر کس لپ‌تاپ بهتری داشته باشد، سطح سواد و طبقه اجتماعی بالاتری دارد. این همان مصرف‌زدگی است و رسانه چنین

فرهنگ‌سازی کرده است. مثلاً برای خرید آیفون نسل چهارم و پنج از دو شب قبل، صف تشکیل می‌شود و روز فروش کشته می‌دهد. لذا این رسانه‌ها هم از جنبه فرهنگی و اجتماعی و هم اقتصادی به سبک زندگی افراد ورود می‌کنند.

وقتی جریان محتوایی در یک مسئله خاص شکل می‌گیرد، شما قدرت مخالفت با آن جریان اجتماعی را از دست می‌دهید. به طور مثال، وقتی وارد یک شبکه اجتماعی می‌شوید، می‌بینید در مورد موضوعی خاص پستی گذاشته شده است؛ پنجاه هزار نفر اعلام هواداری و پانصد نفر اعلام عدم هواداری کرده‌اند. لاجرم شما تهییج می‌شوید که هواداری خود را اعلام کنید. این کاملاً یک فضای گلخانه‌ای و القای پنهان است. رسانه‌های اجتماعی با القای پنهان، تمامی اجزای

رسانه‌های اجتماعی با القای پنهان، تمامی اجزای فرهنگی و اجتماعی را دچار دگرگونی می‌کنند و در نهایت، جهان بینی را در یک بازه زمانی هدف گذاری شده تغییر می‌دهند، بی آنکه مخاطب متوجه شود. چون خودش جزئی از آن است و در ایجاد آن خود را فعال می‌داند و با تمام وجود از آن دفاع می‌کند.

در کشور ما برخی از مسئولین، کاربران، نهادها، خانواده‌ها و... از این تغییرات اجباری متأثر می‌شوند و بعضی متأثر نمی‌شوند و بیدارند. برخی حاکمیت‌ها در قبال تغییرات برنامه‌ریزی شده یا سیاست‌های اعلانی می‌توانند واکنش نشان دهند و فعالانه عمل کنند، اما در قبال تغییرات اجباری که در رسانه‌های نوپدید و در فضای مجازی اتفاق می‌افتد، فاعلیت و اراده از آن‌ها خلع می‌شود. اگر خودآگاهی و آگاهی نسبت به این برنامه‌ها نداشته باشند، طبیعتاً نمی‌توانند با آن مقابله کنند.

نکته جالب اینجاست که وقتی تغییرات شکل گرفت و در جامعه به منصه ظهور رسید، هیئت حاکمه متوجه می‌شود. لذا دولت‌مردان که دچار غافل‌گیری شده‌اند، یا واکنش‌های دفاعی غیر برنامه‌ریزی شده انجام می‌دهند که اثر معکوس می‌دهد یا دچار انفعال می‌شوند که در هر دو صورت، به نفع تغییرات اجباری است.

اسم این روند همان جنگ نرم، کودتای مخملی، براندازی و استحاله است. در تهاجم با رسانه‌های قدیم، مهاجم مشهود بود. وقتی از تهاجم فرهنگی سخن می‌گفتیم، شبکه بی‌بی‌سی که شبکه دولت انگلستان است، شاهد مثال بود، ولی امروز وقتی در مورد فیسبوک حرف می‌زنیم، فیسبوک هویتی غیر از کاربرانش ندارد، اما کاربرانش بدون آنکه متوجه شوند، در مسیر اهداف آمریکا حرکت می‌کنند. البته این بدان معنا نیست که همه چیز تحت مدیریت آمریکا انجام می‌شود. اما آن‌ها بیشتر را فراهم می‌کنند و از توان خود افراد کشور هدف، استفاده می‌نمایند.

زیست‌جهان مجازی

رسانه‌های نوپدید با سبک جدید فعالیت‌شان، دو چیز را تغییر می‌دهند: یکی جهان‌بینی و دوم ایدئولوژی. در هنگام تغییرات، فضای جدید شکل می‌گیرد و مخاطب در یک بازه زمانی، از یک حوزه ایدئولوژیک و گفتمانی و جهان‌بینی به حوزه دیگری منتقل می‌شود. یعنی مسلمان است، اما سکولار فکر می‌کند. مؤمن و شیعی است، اما برخی شبهات و اشکالات را هم در حوزه اعتقادی خودش پذیرفته است.

بعد از مدتی که فرد در رسانه‌های نوپدید فعالیت می‌کند، چون خود کاربرانش تولیدکننده و انتشاردهنده‌اند، نظرات آنان روی نگاه فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی فرد اثر می‌گذارد و آن را تغییر می‌دهد. پیش از این، در رسانه‌های جمعی، صاحب رسانه القا را برنامه‌ریزی می‌کرده و توسط رسانه انجام می‌داده است و تقریباً هیچ‌گاه خود مورد القای قرار نمی‌گرفته است، چون هیچ‌گاه بستر شنیدن نظر مخاطب برای صاحب رسانه فراهم نبوده و اگر هم می‌شنیده، برایش اهمیتی نداشته و از کنارش می‌گذشته است. اما امروز در رسانه‌های اجتماعی، صاحب رسانه اگر براساس نظر مخاطبان عمل نکند، آن‌ها را از دست می‌دهد و در فضای رقابتی، از گردونه خارج می‌شود. اگر یک پستی را بارگذاری کند که تعداد لایک آن کم باشد، دیگر از آن جنس پست بارگذاری نمی‌کند. بنابراین در رسانه‌های اجتماعی، القا برعکس است.

به همین دلیل، هم ارتش و وزارت خارجه آمریکا، هم ناتو و هم چند بخش دیگر در دنیا، رسماً اعلام کرده‌اند که یک‌سری فعال سایبری استخدام کرده‌ایم که در صفحات مختلف، در بستر رسانه‌های مختلف، اعلام نظر کنند و با صاحب این رسانه‌های اجتماعی گفت‌وگو نمایند.

این مطلب با یک فرآیند دیگر هم رقم می‌خورد؛ اینکه معمولاً جریان‌هایی که شکل می‌گیرد، حجم بهمنی دارد و میزان تولید محتوا و باز نشر آن فوق‌العاده زیاد است.

در این مواقع، ابتدا که اخبار و اطلاعات و ارتباطات شکل می‌گیرد و به سمت کاربران (اعم از تولیدکننده و مخاطب) حرکت می‌کند، آن‌ها قدرت مخالفت ندارند، چون حجم خیلی بزرگ است و فرد تحت تأثیر جو قرار می‌گیرد و با آن همراه می‌شود.

راه‌های نفوذی رسانه‌های جدید بر ذهن و اراده کاربر

سیاست اولی که در رسانه‌های اجتماعی روی آن سرمایه‌گذاری می‌کنند، درگیرسازی و همراه‌سازی است. وقتی برای اراده کاربر به‌عنوان مخاطب، ارزش قائل باشید و او را در جریان تولید و انتشار محتوا دخیل و باخود همراه کنید، یک سؤال وجود دارد که آیا او می‌تواند هر چیزی را تولید و انتشار دهد؟ قطعاً نه. چرا که محدودیت‌ها و قوانین نانوشته‌ای بر او حکمرانی می‌کند که نمی‌تواند مخالفت کند. لذا او، هم فکری کند در حال گفتن حرف خود است و هم به‌نوعی بلندگوی جریان‌های اصلی رسانه‌های اجتماعی می‌شود، در حالیکه در رسانه‌های جمعی این گونه نیست.

مطلب دوم این که وقتی مسئولیت تولید و انتشار در رسانه‌های اجتماعی به حداقل می‌رسد، فرد هر نوع موضع‌گیری و هر نوع تولید و انتشار محتوا را فاقد مقررات و پیگیری‌های حقوقی می‌داند یا اثبات آن را بسیار سخت می‌داند. طبیعتاً فضای حاکم بر رسانه‌های اجتماعی، او را به این سمت سوق می‌دهد و صاحبان رسانه با این قوانین از مخاطبان‌شان استفاده می‌کنند تا نخست رسانه‌های نسل جدید را مدیریت کنند و دوم کاربران را مدیریت نمایند و به سمت خودشان ببرند.

مسئله دیگری که حائز اهمیت است، مسئله هویت در فضای مجازی است. وقتی کسی وارد فضای مجازی می‌شود، یک هویت مجازی به خود اختصاص می‌دهد که می‌تواند عاریت‌گرفته شده از هویت اصلی‌اش (برای مثال، با اسم، شماره، علاقه‌مندی، جنسیت و... خودش) باشد یا نباشد.

بنابراین رسانه‌های نسل جدید عمدتاً مبتنی‌اند بر هویت‌های دوم، مجازی و کاذبی که فرد دوست دارد و محدودیت‌ها و نواقص زندگی واقعی‌اش را ندارد و این مسئله، یکی از دلایل موفقیت در شکل‌دهی جریان بارز و با بسامد بزرگ در رسانه‌های اجتماعی است.

راهکارهای برون‌رفت از بحران دنیای مجازی

فضای مجازی با حجم بزرگ‌تر و با درگیری‌های بیشتری از فضای واقعی فعالیت

رسانه‌های نوپدید با سبک جدید فعالیت‌شان، دو چیز را تغییر می‌دهند: یکی جهان‌بینی و دیگری ایدئولوژی. وقتی تغییرات می‌خواهد اتفاق بیفتد، فضای جدید شکل می‌گیرد و مخاطب در یک بازه زمانی، از یک حوزه ایدئولوژیک و گفتمانی و جهان‌بینی به یک حوزه دیگر منتقل می‌شود.

ندارند، چون سرعت آن زیاد است و برنامه‌ریزی صحیحی روی آن انجام نشده است. مجموعه گزینیهایی که برای تصمیم‌گیری پیش روی ماست، بسیار اندک است.

مسئله دوم اشراف پیدا کردن با تکیه بر توانمندی‌های داخلی و مشاوره با مؤسسات، شرکت‌ها و کارشناسان داخلی خوش نام و گرفتن مشاوره و تجربیات خارجی در یک برنامه زمان‌بندی شده با بودجه مناسب است. نیازهای کلان و جزئی کاربران، مانند نیاز به سرویس‌های پیام‌رسان روی موبایل، پست الکترونیک، موتور جست‌وجوی ملی و... باید مرتفع شود. بنابراین هم حوزه کاربردی و هم راهبردی، باید در دستور کار برنامه‌ریزی قرار بگیرد.

در عین حال، مردم باید به این مسئله بیندیشند که بیگانگان، مانند آمریکایی‌ها، چینی‌ها، اسرائیلی‌ها، روس‌ها و... که این سرویس‌ها و خدمات رایگان را در اختیار ما می‌گذارند، چه منافعی در قبال آن به دست می‌آورند؟

منفعت می‌تواند جزئی باشد یا کلان، کاربردی باشد یا راهبردی. متأسفانه کاربران معمولاً می‌گویند مگر من چه خدمتی می‌توانم انجام دهم یا اگر از من جاسوسی کنند، چه چیزی را به دست می‌آورند؟ توضیح این مسئله مفصل است که در این مختصر مجال برای طرح آن نیست، اما اگر با رویکرد ملی و استقلال‌طلبانه نگاه کنیم، تک‌تک اطلاعات هر کاربر داخلی، ارزشمند است و این نگاه حکم می‌کند اطلاعاتی که در مورد خود، همکاران، دوستان و فعالان فضای مجازی داریم را در اختیار بیگانه قرار ندهیم. نکته دیگر اینکه هر چقدر ما از سرویس‌های بیگانه استفاده کنیم، توان داخلی را تضعیف می‌کنیم و فرصت ورود بخش‌های داخلی اقتصادی و شرکت‌های فناوری اطلاعات را به این فضا بین می‌بریم. چون عرصه رقابت برای آن‌ها محدود است و کاربر داخلی کم است، نمی‌توانند گردش مالی ایجاد کنند و بنابراین از گردونه خارج می‌شوند. ایجاد زیرساخت‌های داخلی، جز با حمایت مردمی، اساساً شکل نمی‌گیرد.

مسئله سوم اینکه کاربران باید توجه کنند فعالیتی که در بستر رسانه اجتماعی نوپدید انجام می‌دهند، یک غفلت یا القای پنهان ایجاد می‌کند. البته فعالانی هم در این فضا هستند که حداکثر بهره‌برداری مفید را از این فضا می‌برند، اما قطعاً این بهره‌برداری، چه در سطح کلان و ملی و چه در سطح فردی، بدون آسیب نیست. باید در نظر داشت وارد این فضا شدن، مسائلی را برای کاربر داخلی ایجاد می‌کند که اگر از ابتدا اشراف داشت، هرگز وارد آن نمی‌شد، اما اکنون چون فضای مجازی جزئی از هویت او شده است، به هیچ‌وجه به خود اجازه نمی‌دهد آن را نقد کند و برعکس، از آن دفاع می‌کند.

همچنین کاربر باید این نکته را در نظر بگیرد که گاهی باید به فضای واقعی و خانواده بپردازد و ببیند چقدر هزینه کرده و چه دریافت کرده است. در بسیاری از خانواده‌ها، متأسفانه زن و شوهر و فرزندان هر کدام داخل فضای مجازی، در بستر فعالیت خودشان هستند یا با گوشی همراه خودشان مشغول اند. اسم آن‌ها خانواده است، اما واقعاً از هم جدا شده‌اند. لذا کاربر داخلی باید برای ادامه فعالیت‌های خود برنامه‌ریزی کند.

می‌کند و هر روز گسترش می‌یابد. مدیریت فضای مجازی فقط از زاویه نگاه خودکنترلی قابل انجام است، ولی با کدام سازوکار؟ نمی‌دانیم. چون قابلیت برنامه‌ریزی از آن جنس را ندارد و چون اجباری است، غیر از اینکه خود کاربر و مخاطب در آن نقش ایفا کند، راه دیگری ندارد. لذا باید به سمت خودکنترلی و توانمندسازی کاربران در راستای مقابله و دفاع از جهان بینی‌ها و ایدئولوژی‌ها رفت.

اما آیا در حوزه فناوری اطلاعات، ماقابلیت فعالیت داریم یا نه؟ بله، آمریکایی‌ها در این زمینه فعال مایشاء نیستند. کره، چین، هند، روسیه و سایر کشورها تا اندازه‌ای اقدامات کوچک و منطقه‌ای انجام داده‌اند؛ البته کوچک به نسبت آمریکایی‌ها.

در عرصه جهانی اتحادیه‌ها و سازمان‌های بین‌المللی، مثل «WSIS» که جامعه بین‌المللی و جهانی اطلاعات است و «IT»، اتحادیه جهانی ارتباطات (مخابرات) و... قوانین و پروتکل‌هایی را شکل می‌دهند و مسئله ارتباطات را تحت نظارت و قیمومیت آمریکا، جهانی می‌کنند و اجازه رشد فناوری اطلاعات را به صورت منطقه‌ای به کشورها نمی‌دهند. اما این بدان معنا نیست که ما نمی‌توانیم کار داخلی و بیرونی کنیم. ما دو چالش داریم:

چالش اول نحوه وقواعد مدیریت رسانه‌های نوپدید است که رسانه‌های آمریکایی براساس ارزش‌های آمریکایی آن‌ها را مدیریت می‌کنند و ما اگر بخواهیم رسانه داخلی داشته باشیم، قوانین مدیریت آن باید ایرانی-اسلامی باشد. این مسئله فوق‌العاده مهم است و هنوز درباره آن کاری نشده است.

چالش دوم در حوزه فناوری، یعنی ذات خود تکنولوژی است. در اینجا حتماً دولت‌ها، از جمله جمهوری اسلامی، باید سرمایه‌گذاری کنند و هزینه پژوهش بدهند. به گروه‌های داخلی با سوابق مثبت و درخشان اعتماد کنند. یک بازه زمانی را برای آن‌ها در نظر بگیرند و اجازه بدهند در فضای داخلی کشور رشد کنند. اگر نگاه رشد براساس قواعد بین‌المللی باشد، هیچ‌وقت نمی‌توانیم فضای داخلی و بومی‌سازی را به وجود بیاوریم، اما اگر فضای خودبآوری و تکیه به توانمندی‌های داخل وجود داشته باشد، می‌توانیم در یک بازه زمانی میان‌مدت، درصد قابل توجهی از نیازهای داخلی را مرتفع کنیم که حتی بتواند به حوزه منطقه و بین‌الملل سرویس‌دهی خوبی داشته باشد.

این کار به یک غیرت ملی نیاز دارد و لازم است دولتمردان ما و صاحبان علم و صنعت در حوزه فناوری اطلاعات، کنار هم قرار بگیرند. البته استفاده از تجربیات خارجی، یعنی کشورهایی که با ما همراه و هم‌نگاه‌اند، نیز لازم است. آن‌ها می‌توانند این فناوری‌ها و تجربه‌ها را ولو با پرداخت قیمتی، در اختیار ما قرار بدهند.

در حوزه مدیران و دستگاه‌های فرهنگی و مسئول، دو نکته را باید در نظر بگیریم:

نکته اول اینکه اشراف به موقع، روزآمد و کارآمد بر رسانه‌های جدید داشته باشیم و در مورد آن‌ها برنامه‌ریزی کنیم. هم‌اکنون عمده دستگاه‌های فرهنگی و نهادهای مسئول ما از رصد این فضا عاجزند و عقب افتاده‌اند و شاید امکان آن را

اتحادیه‌ها و سازمان‌های بین‌المللی مثل «WSIS» که جامعه بین‌المللی و جهانی اطلاعات است و «IT»، اتحادیه جهانی ارتباطات (مخابرات) و... قوانین و پروتکل‌هایی را شکل می‌دهند و مسئله ارتباطات را تحت نظارت و قیمومیت آمریکا، جهانی می‌کنند و اجازه رشد فناوری اطلاعات را به کشورها نمی‌دهند.

مهمان ناخواننده

نگاهی به تأثیرات شبکه‌های ماهواره‌ای بر سبک زندگی



محمدجواد ولی‌زاده

کارشناس
مسائل فرهنگی

برمی‌آیند و چه بسا دیگران هوشیار و آگاه را نیز به غفلت فرومی‌برند و راجع به «تأثیر ماهواره بر سبک زندگی انسان» مردد می‌کنند تا جایی که سخن گفتن از چنین مسئله روشنی، به منزله متعصب و سنت‌گرا بودن، در مقابل متجدد، و دوری از عقل و اندیشه بشود.

۱. تأثیر شبکه‌های ماهواره‌ای از منظر متون دینی

گرچه رسانه، فناوری زمانه متأخر است و به طبع در متون دینی مطرح نشده است، با توجه به برخی ویژگی‌های رسانه، همچون هم‌نشینی و تأثیر از هم‌نشین صالح و طالح بر انسان که به لحاظ نوع ارتباط با شخص مقابل، شبیه رسانه‌ها هستند، می‌توان موضع دین را در برابر آن بازخوانی کرد. از حیث عرضه اندیشه‌ها و رفتارها بر شخص مقابل و مشاهده شدن آن‌ها و نهایتاً تأثیرپذیری فرد از آن، هم‌نشینی تفاوتی با رسانه‌ها ندارد و به بیانی عمیق‌تر، در زمان حاضر، رسانه‌ها مصادیقی جدید از هم‌نشین هستند. بر همین اساس، از منظر گزاره‌های دینی، هم‌نشینی با هر فرد، چه خوب باشد و چه شر و فاسد، باعث تأثیرپذیری در رفتار و عقاید می‌شود؛ لذا یکی از دستورات اسلام، بحث انتخاب و مجالس و هم‌نشین صالح و شایسته است. قرآن کریم از زبان شخص ستمکاری که دست خود را از شدت حسرت به دندان می‌گزد، می‌گوید: «ای کاش با رسول خدا راهی برگزیده بودم! ای وای بر من، کاش فلان (شخص گمراه) را دوست خود انتخاب نکرده بودم! او مرا از یادآوری (حق) گمراه ساخت؛ بعد از آنکه (یاد حق) به سراغ من آمده بود!» (فرقان، ۲۹ تا ۲۷).

پیغمبر اکرم (ص) می‌فرماید: «انسان بر دین و آیین دوست و هم‌نشین خود است.»^۱

حضرت علی (ع) در توصیف تأثیر هم‌نشین بد می‌فرماید: «هم‌نشینی با بدان موجب بدی می‌گردد؛ همچون بادی که از جایگاه متعفن و آلوده می‌گذرد و بوی بد را با خود می‌آورد.»^۲

در تحلیل‌های منطقی و روان‌شناختی نیز تأثیر معاشرت اثبات شده است. از نتایجی که روان‌کاوان در مطالعات خود به آن رسیده‌اند، وجود روح محاکات در انسان هاست؛ یعنی افراد، آگاهانه یا ناآگاهانه، آنچه را در دوستان و نزدیکان خود می‌بینند، حکایت می‌کنند. افراد شاد ناآگاهانه بذر شادی را در

سبک زندگی، بیشتر به جنبه‌های رفتاری زندگی و فضایی که زندگی در آن جریان پیدا می‌کند، یعنی نمادها و مصنوعات محیطی، توجه می‌کند. پس، با مفهوم فرهنگ تفاوت پیدا می‌کند؛ زیرا تأکید سبک زندگی بیشتر بر جنبه‌های رفتاری و ساختاری زندگی است و به ارزش‌ها و عقاید چندان توجهی نمی‌کند؛ هر چند برآمده و متأثر از ارزش‌ها و باورها باشد. بنابراین شاید، فلسفه توجه و اهتمام به موضوع سبک زندگی به صورت مستقل و در کنار فرهنگ، عبارت باشد از نقش آن در فرهنگ‌سازی. البته با این توضیح که سبک زندگی در ارتباط با فرهنگ، هم‌زمان نقش علی و معلولی دارد. ساخته شدن رفتارها و ساختارهای زندگی، یعنی سبک زندگی، از ارزش‌ها و باورهای فرهنگی متأثر است؛ اما هم‌زمان، نوع زیست و زندگی و نحوه رفتارها و چینش ابزارهای محیطی، امکانات و نمادهای زندگی، بر چگونگی شکل‌گیری ارزش‌ها و باورهای انسان تأثیر تام و تمام دارد. افکار و اندیشه هر شخص از نوع سبک زندگی وی متأثر است و این، همان نقطه اساسی و مهم در موضوع سبک زندگی است که در اغلب تحقیقات از آن غفلت شده است. با جایگزینی عبارت «سبک زندگی» به جای «فرهنگ»، هر آنچه در حوزه فرهنگ باید گفته می‌شد یا گفته شده است، به حوزه سبک زندگی روانه می‌شود. در همین خصوص، استفاده از شبکه‌های ماهواره‌ای تلویزیونی و تماشای آن‌ها، از این منظر که سبکی از زندگی را چه مثبت و چه منفی، تبلیغ و ترویج می‌کنند، با بحث سبک زندگی مرتبط می‌شود.

تأثیر گذاری ماهواره بر سبک زندگی

در این بخش، فارغ از نوع تأثیر شبکه‌های ماهواره‌ای بر سبک زندگی مخاطبان آن، اصل تأثیر این شبکه‌ها اثبات می‌شود. برخی افراد، گمان می‌کنند که استفاده از شبکه‌های ماهواره‌ای و تماشای آن‌ها با تأثیرپذیری از آن‌ها ملازم نیست؛ زیرا افرادی که از ماهواره استفاده می‌کنند، واجد شعور و فهم انسانی هستند و خود، سره را از ناسره تشخیص می‌دهند و چنان نیست که با دیدن و شنیدن برنامه‌های ماهواره‌ای سبک زندگی‌شان متأثر شود.

بسیاری از افراد هستند که آگاهانه یا ناآگاهانه در صدد توجیه خویش

اطرافیان خود می‌کارند و «افسرده‌دل افسرده‌دل کند انجمنی را». تأثیر تلقین در انسان‌ها انکار نشدنی است. دوستان بد هم‌نشینان خود را معمولاً، زیر بمباران تلقینات می‌گیرند و همین سبب می‌شود که گاه بدترین اعمال در نظر آنان، تزیین یابد و حس تشخیص را به کلی دگرگون کند.^۲

۲. تأثیر شبکه‌های ماهواره‌ای از منظر کارشناسان رسانه

موضوع «تأثیر رسانه‌ها» از موضوعات محل اختلاف میان پژوهشگران ارتباطات است و در دوره‌های زمانی گوناگون، دیدگاه‌های متفاوتی درباره نوع و میزان اثر رسانه‌ها بر مخاطب مطرح شده است. این دیدگاه‌ها در دوره نخست، به اثرگذاری‌های قطعی و در دوره‌های بعد، به اثرگذاری‌های ضعیف و محدود بر مخاطبان قائل بودند. در دهه‌های اخیر، گرایش غالب، از اثرگذاری‌های مشروط و در عین حال قوی رسانه‌ها بر مخاطبان حکایت می‌کند. در این میان به برخی نظریه‌ها، اشاره می‌شود:

۲,۱ نظریه کاشت

این نظریه را «جورج گرینبر» در دهه ۱۹۶۰ مطرح کرد. طبق نظر او، مخاطبان در دریافت پیام‌های رسانه‌ها، به خصوص از تلویزیون، مانند زمین مستعدی اند که می‌توان هر چه را خواست در آن‌ها کاشت و پرورش داد. بنابراین، رسانه‌ها معنا را تولید می‌کنند و مخاطبان با پذیرش آن به همدیگر نزدیک‌تر می‌شوند.^۳ گرینبر معتقد است آنچه از دوران کودکی از تلویزیون می‌آموزیم، پایه‌هایی می‌شود برای جهان بینی وسیع ما. تلویزیون منبع اصلی ارزش‌های عمومی، عقاید قالبی، ایدئولوژی و دیدگاه‌هاست.^۴

۲,۲ نظریه برجسته‌سازی یا تعیین دستور کار

این نظریه می‌گوید هر چه برجسته شود، اهمیت پیدا می‌کند. رسانه‌ها با اهمیت دادن و برجسته کردن برخی اخبار و موضوعات، آن‌ها را در دستور کار جامعه قرار می‌دهند و با وزن دادن به آن‌ها، اعضای جامعه را بدان مشغول می‌کنند.^۵ بنا بر این نظریه، محتوای رسانه‌ها، بر درک عموم مردم از میزان اهمیت موضوع تأثیر می‌گذارد. به‌دیگر سخن، به موجب این نظریه، اهمیت موضوع از نظر مردم، تابع میزان اهمیتی است که رسانه‌ها به آن موضوع می‌دهند.^۶ برجسته‌سازی از تاکتیک‌های بسیار شناخته‌شده جنگ نرم محسوب می‌شود. تاکتیک برجسته‌سازی از کارکردهای اصلی رسانه‌ها در انحراف افکار عمومی به سمت دلخواه است. به عبارت ساده‌تر، رسانه‌ها از این طریق به مردم دیکته می‌کنند که به چه موضوعاتی و چگونه بپردازند.

۲,۳ نظریه الگوبرداری

طبق این نظریه، رسانه‌ها، مردم را بر اساس الگوهای مختلف رفتاری، به عمل وامی‌دارند. این تصاویر می‌توانند به عنوان «الگوهای رفتار» عمل کنند و تقلیدپذیر باشند. مردمی که بیننده کنش به تصویر درآمده هستند، ممکن است از آن به عنوان بخشی از مجموعه رفتاری خود استفاده کنند. بلومر به تقلید وسیع کودکان از اعمال و موقعیت‌هایی که بر پرده می‌بینند، اشاره کرده است.^۷

۲,۴ نظریه معنا

بر اساس این نظریه، افراد بر مبنای آن چیزی عمل می‌کنند که به مثابه واقعیت بدان باور دارند. این باورها از کل کلماتی است که زبان، آن‌ها را می‌سازد و از تصاویری که از تماشای موقعیت‌های بازنمایی‌شده اجتماعی نشأت می‌گیرد، فراگیری و یادسپاری و عملیاتی می‌شود. رسانه‌های معاصر هر شکلی از رفتار فردی و موقعیت‌های اجتماعی را با جزئیات کامل و به شکلی مهیج و واقع‌گرایانه به نمایش می‌گذارند. این بازنمایی‌ها سازنده «تعاریف موقعیت‌ها» هستند. این گونه بازنمایی‌های اتفاقی به ما امکان می‌دهند تا به نسبت، هر وضع پنهانی را تجربه کنیم: از بودن در زیردریایی غوطه‌ور در اعماق دریا تا مسافرت با سفینه‌های فضایی به سیاره‌های ناشناخته. مردم

می‌توانند در صورت قرار گرفتن در موقعیت‌های مشابه در زندگی شخصی خود، از میان مجموعه عظیم تعاریف موقعیت‌ها، آشکالی از رفتار را که با آن آشنا هستند، انتخاب کنند.^۸

جمع‌بندی نظریه‌ها نشان می‌دهد رسانه‌ها قادرند بر اندیشه‌ها و زندگی و الگوهای رفتاری مخاطبان تأثیر بگذارند. البته بین صاحب‌نظران بر سر میزان تأثیر رسانه‌ها اتفاق نظر جامعی وجود ندارد.^۹ بنابراین رسانه‌های ارتباطی خواه برای این کار، برنامه‌ریزی شده باشند و خواه نشده باشند، فراهم‌آورنده دانش و شکل‌دهنده ارزش‌ها هستند و مردم همواره از آن‌ها تأثیر می‌پذیرند و می‌آموزند.^{۱۰}

بر این اساس، شبکه‌های ماهواره‌ای موجب می‌شوند مخاطبان، با دیدن فیلم‌ها و سریال‌های شبکه‌هایی مانند fars1 مطابق حس همزادپنداری، از آن‌ها تأثیر پذیرفته و به تقلید از نوع پوشش و آرایش هنرپیشگان برآمده، سعی کنند هر چه بیشتر خود را به آن‌ها شبیه کنند. بینندگان مطابق نظریه الگوسازی، یعنی تقلید مخاطب از الگوهای رفتاری ارائه‌شده در رسانه‌های تصویری، الگوی رفتاری را مشاهده کرده و در صورت همزادپنداری یا تمایل به همزادپنداری در موقعیت مشابه، رفتار الگو را به خاطر آورده و آن را بازتولید می‌کنند.^{۱۱} همچنین [تأثیرپذیری و] یادگیری از راه مشاهده، یکی از نظریه‌هایی است که رفتار الگوهای بینندگان را در بروز رفتارهای ناپهناجرانه تبیین می‌کند.^{۱۲}

پیامدهای ماهواره برای سبک زندگی

پس از اثبات اصل اثرگذاری ماهواره بر سبک زندگی، آنچه در این مرحله باید درباره آن بحث کرد، نوع تأثیر شبکه‌های ماهواره‌ای بر سبک زندگی مخاطبان است که باتوجه به دلایلی که در دو بخش ارائه خواهد شد، این تأثیر از نوع مخرب و منفی است؛ هرچند ممکن است تأثیرات مثبت نیز در مواردی و برای معدودی از مخاطبان مصداق داشته باشد.

۱. تبیین نظری تأثیرات ماهواره بر سبک زندگی

از جنبه نظری و تحلیل محتوای شبکه‌های ماهواره‌ای، نوع محتوای ارائه‌شده در شبکه‌های ماهواره‌ای، منفی است. طی بررسی اجمالی رویکرد کلی محتوا در شبکه‌های ماهواره‌ای در سال ۱۳۹۰، این نتیجه حاصل شده است که در حوزه شبکه‌هایی که به سهولت در ایران دریافت می‌شوند، بیش از ۳۸۰ کانال مخصوص موسیقی وجود دارد که ۲۴ ساعته در حال پخش موسیقی، کلیپ، رقص و کنسرت هستند. عموم کلیپ‌هایی که از این شبکه‌ها پخش می‌شود، با حرکات شهوات‌انگیز جنسی و پوشش‌های مبتذل همراه است. هفتادوچهار شبکه از مجموع شبکه‌های دریافتی در ایران، صرفاً در کار نمایش مد و لباس هستند؛ لباس‌هایی که رسماً تبلیغ و انتشار فرهنگ عربی است.

در ماهواره‌های دریافتی در ایران، نزدیک به ۵۰۰ شبکه هرزه‌نگاری وجود دارد که برنامه‌هایی از قبیل همجنس‌بازی و رفتار منافی عفت پخش می‌کنند و...^{۱۳} در تحلیلی دیگر نیز آمده است: «از میان شبکه‌های قابل دریافت در ایران، ۷۴ شبکه به تبلیغات مد

لباس و لوازم آرایش، ۲۷۳ شبکه به تبلیغ ادیان و فرق ساختگی و تاریخی، ۴۱۹ شبکه به ورزش، ۲۵۲ شبکه به کودکان و نوجوانان و ۹۲ شبکه به مقولات اقتصادی اختصاص دارد و همچنین تعداد شبکه‌هایی که به مسائل غیراخلاقی و کاملاً غیراخلاقی می‌پردازند به ترتیب ۲۳۵ و ۸۱ شبکه ماهواره‌ای است.»^{۱۴}

شبکه‌های ماهواره‌ای در تلاش‌اند تا نوع خاصی از سبک زندگی را جهانی کنند. این سبک زندگی که به سبک زندگی غربی یا امریکن لایف استایل مشهور است، به دلیل مقتضیاتش، نوع خاصی از زندگی را

رسانه‌ها در زمان حاضر، مصادیقی جدید از «هم‌نشین» هستند. بر همین اساس، از منظر گزاره‌های دینی، هم‌نشینی با هر فردی، چه آدم خوبی باشد و چه آدم شر و فاسد، باعث تأثیرگذاری در رفتار و کردار و عقاید شخص می‌شود

جدول ۱. ضدارزش‌های نمایش‌داده‌شده در سریال‌های شبکه‌های farsil و PMC family در حوزه خانواده (فراوانی برحسب درصد)

ضدارزش‌های مطرح‌شده در سریال‌ها	ویکتوریا	به نام عشق
عادی جلوه‌دادن خیانت از سوی مرد یا زن	18.7	13.6
روابط عاطفی و جنسی قبل از ازدواج بین دختر و پسر	11.7	15.7
تشویق زنان و دختران به رسیدگی به بدن با هدف جلب توجه	7.9	8.7
زیر سؤال بردن ازدواج و مزاحم‌دانستن آن برای زن یا مرد	9.6	9.1
نمایش روابط یک مرد با چند زن یا برعکس	12	8.7
پنهان‌کاری امور توسط مرد یا زن	15.5	6.1
نمایش مکرر شراب‌نوشی	2.2	5.9
نمایش مزخرف‌گویی‌های در حال مستی	0.8	3.2
استفاده از کلمات رکبک	0.4	3.3
استفاده از کلمات مربوط به امور جنسی	0.5	4.6
نشان‌دادن راه‌های دوست‌شدن با جنس مخالف	3.4	5.2
روابط نامتوازن عاطفی بین زنان و مردان با اختلاف سنی زیاد	13.2	3.8
ترویج دروغ‌گویی	2.8	7.4
نمایش دیگر پیام‌های غیراخلاقی	1.4	4.7
جمع کل (برحسب درصد)	100 درصد	100 درصد

منبع: علی نپاوندی و مهدی رشکیانی، «بررسی و تحلیل اثرگذاری سریال‌های شبکه‌های ماهواره‌ای فارسی‌زبان بر خانواده»، فصلنامه رسانه و خانواده، ش ۱، زمستان ۱۳۹۰، ص ۸۴ (روش: تحلیل محتوی).

می‌تواند روابط مقدس خانوادگی را زیر پا بگذارد. چنین مردی مطلوب زن ایرانی و غیرت زنانه او نیست. زن از مرد خانواده می‌خواهد تا تکیه‌گاه محکم برای او و فرزندانش باشد. از سوی دیگر، برنامه‌های ماهواره‌ای، زن را نیز فردی تعریف می‌کند که امیال او به هر فرد دیگر و به اعضای خانواده‌اش مقدم است. چنین زنی نیز مطلوب مرد ایرانی و آموزه‌های اسلامی نیست که زن را مدیر منزل و مسئول تربیت فرزندان و تنظیم ارتباطات اجتماعی تلقی می‌کند. بر همین قیاس، در خانواده اسلامی، فرزندان نقش‌ها و موقعیت‌های تعریف‌شده دارند که حقوق و تکالیفی را در رابطه با پدر و مادر و خانواده، به عنوان یک نهاد، به عهده دارند.

برنامه‌ها و سریال‌های ماهواره‌ای این نقش‌ها را دیگرگون معرفی می‌کنند. برای نمونه، دختری یا پسر جوان غربی را آزاد از تعهدات به پدر و مادر و نهاد خانواده نشان می‌دهند. برنامه‌های ماهواره‌ای با تعقیب یک خط فکری که مهم‌ترین مفهوم آن فردگرایی است، سعی می‌کند با زاندیشی در مناسبات خانوادگی را رواج دهد. اولین گام در این مسیر، تعریف مجدد نقش‌های اعضای خانواده است.^{۱۸}

۱.۳. ترویج سبک زندگی تجملی

نشان‌دادن زندگی‌های دارای تجمل یا راه‌اندازی شبکه‌هایی که به صورت تخصصی، به نمایش لباس‌های گران‌قیمت، با استفاده از جنسیت افراد مشغول‌اند و حتی شبکه‌هایی که به حراج اجناس لوکس اختصاص دارند و همچنین شبکه‌های ماهواره‌ای که در قالب میان‌برنامه‌ها و آگهی‌های بازرگانی، مظاهر ضداخلاقی را ترویج و تبلیغ می‌کنند و برخی رفتارهای منحرف اخلاقی (مدل‌های لباس و مو) الگو گرفته از غرب و ماهواره را نمایش می‌دهند، همه خواسته یا ناخواسته زندگی اشرافی و مدرگرایی را در جامعه ترویج می‌کنند که با جامعه دینی هیچ

اشاعه می‌دهد. برای نمونه، می‌توان مصرفی بودن را جزء مقتضیات این نوع سبک زندگی دانست.^{۱۶} تحلیل اجمالی محتوای سریال‌های برخی شبکه‌های ماهواره‌ای پر مخاطب که در جدول بالا مشاهده می‌شود، حاکی از همین امر است.

بر همین اساس، برخی تأثیرات منفی شبکه‌های ماهواره‌ای بر سبک زندگی مخاطبان ایرانی به این شرح است:

۱.۱. رواج سبک زندگی مبتنی بر آزادی مطلق جنسی

یکی از الگوهایی که ماهواره برای مخاطبان خود در نظر می‌گیرد، تبلیغ آزادی‌های نامحدود و زندگی مشترک بدون ازدواج یا وصلت آزاد است که عملاً نوعی ازدواج بدون پیوندهای قانونی یا شرعی است.^{۱۷} ماهواره، سطح و گستره و میزان تعمیم‌پذیری مسائل خصوصی را افزایش داده، سکس را لازمه زندگی امروزه می‌شمارد و انتظارات کاذب جنسی در افراد به وجود می‌آورد. از دیدگاه این برنامه‌ها، همسر قانونی از لحاظ روانی نوعی مزاحم است و تعهد و پایبندی به بودن در کنار همسر بی‌معناست. شبکه‌های ماهواره‌ای با پخش فیلم‌های سکسی و تصاویر مستهجن، مخاطب را

در عرصه خیال به سوی خشونت جنسی و خیانت به خانواده و سردی روابط می‌کشانند و با پخش تصاویر هرزه‌نگارانه، به افراد این گونه تلقین می‌کنند که انسان در این دنیا آزاد است و تنوع طلبی جنسی نیز حق واقعی اوست.^{۱۸}

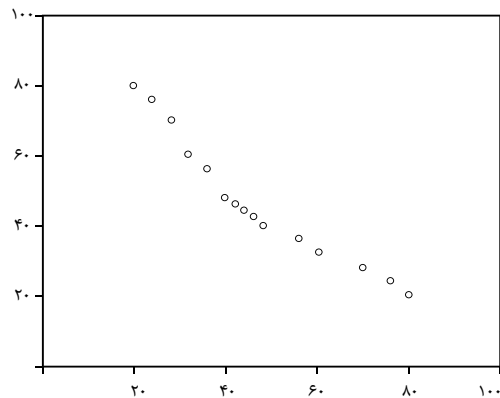
۱.۲. ارائه سبکی متفاوت از نقش‌های اعضای خانواده

در برنامه‌های ماهواره‌ای، مرد خانواده در قالب فردی مطرح می‌شود که امیال فردی‌اش معیار رفتارهای اوست. چنین فردی خود را به دیگر اعضای خانواده متعهد نمی‌داند. «خود» او بر تمام مناسبات خانوادگی مقدم است و برای تأمین امیال و نیازهای خود

طبق نگاه رایج به تأثیرات شبکه‌های ماهواره‌ای، محوریت عمده این شبکه‌ها مسائل فرهنگی، اخلاق جنسی، پوشش و مدامت، سخن از تأثیرات مخرب ماهواره از منظر اقتصادی و سیاسی و امنیتی بسیار کم‌رنگ و نادر بوده است

نمودار نتایج پیمایشی درباره تأثیر ماهواره بر سبک پوشش دختران دبیرستانی، این مطلب را به خوبی نشان می‌دهد و حاکی از رابطه معکوس بین گرایش به ماهواره و گرایش به پوشش اسلامی است.

نمودار پراکندگی بین گرایش به ماهواره در بین دانش آموزان و نحوه پوشش دختران دبیرستانی



منبع: رضا صالحی امیری و ملکی راسته‌کناری، «هیلتا: بررسی تأثیر ماهواره بر پوشش دختران دبیرستانی»، پژوهشنامه، ش ۷۴، تابستان ۱۳۹۰، ص ۳۸.

در پیمایشی دیگر نیز تأثیر شبکه‌های ماهواره‌ای بر هویت ملی و اسلامی جوانان سنجیده شده است که نتایج عمده آن به این شرح است:

الف) نقش ماهواره در گرایش جوانان به مسائل ضد اخلاقی
در مجموع ۶۴/۷ درصد جوانان با این نظر که برنامه‌های شبکه‌های ماهواره‌ای فارسی‌زبان باعث گرایش جوانان به مسائل ضد اخلاقی می‌شود «کاملاً موافق یا موافق» و ۳۵/۳ درصد «مخالف یا کاملاً مخالف» هستند.

ب) نقش ماهواره در کاهش گرایش جوانان به ارزش‌های دینی
در مجموع ۵۹/۴ درصد جوانان با این نظر که برنامه‌های شبکه‌های ماهواره‌ای فارسی‌زبان باعث کاهش گرایش جوانان به ارزش‌های دینی می‌شود «کاملاً موافق یا موافق» و ۴۰/۶ درصد «مخالف یا کاملاً مخالف» هستند.

ج) نقش ماهواره در گرایش جوانان به فرهنگ بیگانه
در مجموع ۷۷/۷ درصد جوانان با این نظر که برنامه‌های شبکه‌های ماهواره‌ای فارسی‌زبان باعث گرایش جوانان به فرهنگ بیگانه می‌شوند «کاملاً موافق یا موافق» و ۲۳/۳ درصد «مخالف یا کاملاً مخالف» هستند.^{۲۵}

د) نقش ماهواره در کاهش گرایش جوانان به خانواده
در مجموع ۵۹/۲ درصد جوانان با این نظر که برنامه‌های شبکه‌های ماهواره‌ای فارسی‌زبان باعث کاهش گرایش جوانان به خانواده می‌شوند «کاملاً موافق و موافق» و ۴۲/۸ درصد «مخالف و کاملاً مخالف» هستند.

پیمایش دیگری نیز در همین زمینه صورت گرفته است که نتایج آن در جدول ۲ مشاهده می‌شود.

با فرض نمره میانگین ۲/۵ به عنوان متوسط نظر نمونه‌های آماری، تمام پاسخ‌گوینان در همه گروه‌های شغلی، تحصیلی و سنی، با میانگین بیش از ۲/۹ شبکه‌های تلویزیونی ماهواره‌ای را بر هویت دینی جوانان شهر مورد بررسی (همدان) مؤثر دانسته‌اند. میانگین کل نیز عدد ۳/۰۵ است که این عدد حاکی از موافقت بسیار پاسخ‌گوینان با این تأثیر نیز هست. نتایج آزمون آماری نشان می‌دهد که رابطه بین دو متغیر معنادار است و شبکه‌های ماهواره‌ای تلویزیونی بر هویت دینی جوانان تأثیر منفی می‌گذارند.^{۲۶}

سختی ندارد.^{۲۰} زمان زیادی از برنامه‌های ماهواره‌ای به تبلیغات کالاها مختلف اختصاص می‌یابد که بیشتر این تبلیغات بر محور کالاهای بهداشتی آرایشی و مد است. این تبلیغات آن‌چنان جذاب و مکرر ارائه می‌شود که مخاطب خود را به خرید آن ترغیب و وسوسه می‌کند. نمایش تجمل و خوش جلوه دادن شخصیت داستان‌ها با پوشاک متنوع، به طور غیرمستقیم بر ذهن مخاطب تأثیر گذاشته و او را ناخودآگاه به سمت مراکز خرید و تجمل و مصرف‌گرایی می‌کشاند.^{۲۱}

۱,۴. تأثیر بر سبک معیشت و اقتصاد زندگی

طبق نگاه رایج به تأثیرات شبکه‌های ماهواره‌ای، محوریت عمده این شبکه‌ها، مسائل فرهنگی، اخلاق جنسی و پوشش و مد است. در همین نگاه رایج، سخن از تأثیرات مخرب ماهواره از منظر اقتصادی و سیاسی و امنیتی بسیار کمرنگ و نادر بوده است. چنان‌که امانوئل کاستلز می‌گوید: «هدف غرب و در رأس آن آمریکا از به کارگیری سامانه‌های ماهواره‌ای، ایجاد بستر مناسبی برای یکسان‌سازی فرهنگی و جهانی‌سازی اقتصاد لیبرالیستی است».^{۲۲}

تأثیرات محتوای رسانه‌های ماهواره در این حوزه، کمتر از حوزه مد و لباس و مانند آن نیست. در محتوای ترویجی ماهواره‌های مبتنی بر اقتصاد لیبرالیستی و سرمایه‌محور غربی، بحث درباره کسب روزی حلال و تأثیرات آن بر اخلاق و دیانت و پرداخت واجبات مالی سود سرمایه، از قبیل خمس و زکات به منظور پاک و مطهر شدن آن، محلی از اعراب ندارد.

۱,۵. تغییر سبک مسکن و شهرسازی

زندگی آپارتمانی جزو لاینفک جامعه پرجمعیت امروزی، به خصوص در شهرهای بزرگ است؛ اما باید گفت که فرهنگ غربی و مدرنیته آن را وارد کشور ما کرد تا جایی که به غیر از تجملات بیرون و درون ساختمان‌ها، مهندسی ساخت فضای داخلی خانه‌ها نیز به سمت الگوبرداری از سبک زندگی غربی پیش می‌رود. آشپزخانه Open، دید ساختمان‌های مجاور به اتاق‌ها، بالکن‌های باز و... همگی جلوه‌ای از سبک زندگی غربی است.

۲. تبیین عملی اثر ضدارزشی ماهواره بر سبک زندگی

وجه دوم استدلال برای اثبات نقش مخرب شبکه‌های ماهواره‌ای بر سبک زندگی، به جنبه عملیاتی آن می‌پردازد؛ بدین شکل که با تأثیر مشهود و عینی شبکه‌های ماهواره‌ای بر سبک زندگی مخاطبان، می‌توان به راحتی نتیجه گرفت که شبکه‌های ماهواره‌ای، در حوزه‌های مختلف، بر مخاطبان خود تأثیر منفی شدید می‌گذارند و آن‌ها را از سبک زندگی بومی خود، یعنی سبک زندگی ایرانی اسلامی دور می‌کنند. برخی محورهای عمده این تأثیر بدین شرح است:

۲,۱. تغییر در پوشش و آرایش اسلامی

با ورود سبک زندگی غربی، نوع لباس و پوشش جامعه ما دچار تغییر شد. جایگزینی لباس‌های تنگ و کوتاه و بدن‌نما به جای لباس‌های متناسب با پوشش مناسب، علاوه بر مسائل غیر اخلاقی و غیر فرهنگی، باعث اختلال در گردش خون، آگزمای تماسی، کوفتگی و خستگی نیز می‌شود.

پدیده انگشت‌نما شدن در انتخاب لباس، امروزه به عاملی مثبت تبدیل شده است و شرکت‌های مختلف تولید پوشاک، با تأکید بر همین عنصر اصرار می‌کنند: «برای آنکه متفاوت دیده شوید، لباس‌های ما را انتخاب کنید». رواج شوهای زیرزمینی در ایران، به چنین نیازی پاسخ در خوری می‌دهد و از همین رو، این روزها شاهد رواج این شوها توسط مانکن‌های زن و به تقلید از غربی‌ها هستیم.^{۲۳} نتیجه اینکه نوع و ظاهر لباس‌ها و پوشش زنان در سریال‌های ماهواره‌ای طوری است که به هیچ عنوان، با فرهنگ و دین ما هم‌خوانی ندارد. متأسفانه این پوشش به الگویی برای زنان و دختران جوان تبدیل شده است. پوشیدن کفش‌های مجلسی و پاشنه‌دار در خانه، نمونه بارزی است که در این سریال‌ها به تصویر کشیده می‌شود.^{۲۴}

جدول ۲. میزان تأثیر شبکه‌های ماهواره‌ای تلویزیونی بر هویت دینی جوانان

ردیف	گویه‌ها	فراوانی	میانگین	انحراف معیار
۱	روی آوردن به انواع موسیقی غربی	۹۷	۳.۳۳	۰.۵۷۲
۲	گرایش به مدگرایی افراطی (پوشیدن لباس‌های نامتعارف)	۹۷	۳.۳۱	۰.۶۰۱
۳	تضعیف باورهای دینی و بسترسازی از خودبیگانگی دینی و فرهنگی	۹۷	۳.۲۴	۰.۶۴۲
۴	الگوپذیری از نظام فرهنگی، اجتماعی و زندگی فردی و خانوادگی غربی	۹۷	۳.۲۴	۰.۶۴۲
۵	دین‌گریزی و ترک نماز و دیگر واجبات دینی، دوری از قرآن، دعا و نیایش و...	۹۷	۳.۲۳	۰.۶۵۶
۶	گرایش به آرایش‌های مبتذل و به‌گردن‌آویختن نمادهای فرقه‌های خاص	۹۷	۳.۲۳	۰.۶۸۵
۷	پذیرش سکولاریسم و جدایی دین از سیاست	۹۷	۳.۱۶	۰.۷۴۶
۸	بی‌هدفی، بی‌ثباتی در زندگی، غفلت از فرصت‌ها و مسئولیت‌گریزی جوانان	۹۷	۳.۰۳	۰.۷۵۶
۹	افزایش ناهنجاری‌های رفتاری در خانواده، بی‌احترامی به والدین و...	۹۷	۲.۹۹	۰.۸۱۰
۱۰	پذیرش اندیشه و فرهنگ برهنگی و خودنمایی‌های افراطی جنسی	۹۷	۲.۹۹	۰.۷۱۴
۱۱	هویت‌زدایی از مفهوم خانواده و عادی‌سازی وجود خانواده‌های ناپس‌امان و ازهم‌گسیخته	۹۷	۲.۹۵	۰.۷۲۷
۱۲	افزایش استفاده از مشروبات الکلی، مواد مخدر و داروهای روان‌گردان	۹۷	۲.۹۰	۰.۶۰۴
۱۳	تضعیف روحیه انقلابی (ظلم‌ستیزی، عدالت‌خواهی، جهاد و شهادت و...)	۹۷	۲.۷۸	۰.۹۰۹
۱۴	گرایش به اسلام آمریکایی	۹۷	۲.۷۴	۰.۸۱۳
۱۵	گرایش به پذیرش ادیان ساختگی نظیر شیطان‌پرستی و تصوف و عرفان‌های دروغی	۹۷	۲.۶۴	۰.۷۸۰
میانگین کل			۲.۰۵	

۱. محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، چ ۲، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸ ق، ص ۳۷۵.
 ۲. عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی، غرر الحکم و درر الکلم، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۶۶ ش، حدیث ۳۸۴۹۴.
 ۳. ناصر مکارم شیرازی، اخلاق در قرآن، ج ۱، قسمت سی‌ام.
 ۴. کمیل بهرامی، نظام نظریه رسانه‌ها، تهران: کویر، ۱۳۸۸، ص ۲۵.
5. Gerbner, G. Television violence: the art of asking the wrong question, 1994, p31.

۶. بهرامی، پیشین، ص ۲۲.
۷. علی رضا دهقان، «بررسی تأثیر رسانه‌ها بر افکار عمومی (کاربرد یک الگوی جامعه‌شناختی)»، نامه علوم اجتماعی، ش ۱۳، ۱۳۷۸، ص ۸.
۸. شرون ای. لاونتری، و ملوین ال. دی فلور، نقاط عطف در پژوهش‌های ارتباطی «تأثیرات رسانه»، ترجمه محمد گذرآبادی، تهران: دانژه، ۱۳۹۰، ص ۶۷۴.
۹. لاونتری و دی فلور، همان، ص ۶۷۵.
۱۰. معصومه محمدی سیف، «شبکه‌های ماهواره‌ای و تغییر در کارکردهای خانواده»، فصلنامه رسانه و خانواده، ش ۷، تابستان ۱۳۹۲، ص ۶۶.
۱۱. کاظم معتمدنژاد، وسایل ارتباط جمعی، تهران: دانشگاه علامه طباطبائی، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۵؛ محمد دادگران، ۱۰۹ و ۱۱۰.
۱۲. شهلا اعزازی، دگرگونی در نقش زنان (مجموعه مقالات)، تهران: علمی، ۱۳۹۰، ص ۱۶۳.
۱۳. معصومه محمدی سیف، پیشین، ص ۷۹.
۱۴. سارا محمدی نژاد، «محتوای شبکه‌های ماهواره‌ای»، روزنامه رسالت، ۷ خرداد ۱۳۹۱.
۱۵. «گسترش هدفمند شبکه‌های ماهواره‌ای»، هفته‌نامه صبح صادق، ش ۴۲، ۱۳۹۰، ص ۳.
۱۶. حسین مهربانی فر، و محمد مهدی خلیل‌زاده، شبکه‌های ماهواره‌ای نگاهی به ابعاد فرهنگی و حقوقی، تهران: دفتر مطالعات و برنامه‌ریزی رسانه‌ها، ۱۳۹۱، ص ۵۸.
۱۷. آندره مورالی دانیو، جامعه‌شناسی روابط جنسی، ترجمه حسن پویان، تهران: توس، ۱۳۸۳، ص ۱۲۰.
۱۸. معصومه محمدی سیف، پیشین، ص ۷۱.
۱۹. حسین امانلو، بشقاب‌های سمی: آسیب‌های شبکه‌های ماهواره‌ای، تهران: فرهنگ اندیشه، ۱۳۹۳، ص ۱۹۸ و ۱۹۹.
۲۰. مژگان اسداللهی، «بررسی تأثیر ماهواره بر سبک زندگی جوانان مناطق مرزی غرب کشور»، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تیر ۱۳۹۲.
۲۱. حسین ذوالقدر و مرتضی قاسم‌زاده عراقی، «ماهواره و آسیب‌های اجتماعی (آسیب‌شناسی تأثیر شبکه‌های ماهواره‌ای فارسی‌زبان بر نگرش مخاطب ایرانی)»، چکیده مقالات همایش ملی «رسانه‌ها و مسائل اجتماعی ایران»، ص ۱۰۹ تا ۱۱۵.
۲۲. محمدرضا دهشیری، «جهانی‌شدن و هویت ملی»، فصلنامه مطالعات ملی، ش ۴۵، ص ۸۲.
۲۳. حسین امانلو، پیشین، ص ۱۰۱.
۲۴. فاطمه اعتمادی، «سمومی که به آهستگی وارد رگ‌های زندگی مان می‌شوند»، مجله نامه جامعه، ش ۱۰۸، بهمن و اسفند ۱۳۹۲.
۲۵. محمد نیک‌ملکی و حسن مجیدی، «شبکه‌های ماهواره‌ای فارسی‌زبان و هویت ملی و اسلامی جوانان»، مجله مطالعات ملی، ش ۴۵، تابستان ۱۳۹۲، ص ۱۶۰ تا ۱۶۶.
۲۶. حسن بختیاری و حسن فرخی، «بررسی رابطه برنامه‌های شبکه‌های ماهواره‌ای تلویزیونی و هویت دینی جوانان»، مجله علوم تربیتی، ش ۱۵، تابستان ۱۳۹۱، ص ۷۰ تا ۷۰.
۲۷. نسترن خواجه‌نوری، «نقدی بر رسانه‌های ماهواره‌ای با تأکید بر نقش زنان و جایگاه خانواده»، پژوهش و سنجش، مرکز تحقیقات صلواوسیما، ش ۳۰ و ۳۱، ۱۳۸۱.

۲.۲. تأثیرات عینی بر نهاد خانواده

حضور رسانه‌ها به‌طور عام و رسانه‌های ماهواره‌ای به‌طور خاص، تأثیرات بسیار عمیقی بر خانواده به‌عنوان گروه نخستین گذاشته است که در ادامه به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

- رسانه‌های ماهواره‌ای دیوار خانواده را هر چه بیشتر نفوذپذیر ساخته و حوادث را نه تنها در سطح ملی، بلکه در سطح جهانی نیز به خانواده‌ها منتقل می‌کند؛
- خانواده، ابعاد سنتی، ملی و تک‌ساحتی خود را از دست می‌دهد و چند ساحتی می‌شود؛
- خانواده دیگر محل استراحت نیست؛ می‌توان در آن کار کرد یا به برقراری ارتباط یا دنیای خارج پرداخت؛
- طرز چیدن مبلمان و اثاثیه خانواده تحت تأثیر رسانه قرار می‌گیرد؛
- به‌دلیل حضور رسانه‌های نوین، معماری خانواده‌ها تغییر می‌یابد؛
- رابطه انسان با انسان جای خود را به رابطه انسان و اشیا می‌دهد و در واقع، پدیده‌ای به‌نام شی سرورس اتفاق می‌افتد؛
- در مرحله پسامدرن، حتی ارتباط موزاییکی افراد خانواده نیز از بین می‌رود؛ به این صورت که هر کس به اتاق خود رفته و کارهای مطلوب خود را پی می‌گیرد.
- در اینجا، نظریه آمیسم و تکه‌تکه شدن خانواده مطرح می‌شود؛
- از آنجاکه افراد می‌توانند در زمان‌های مختلف، بیننده یک برنامه باشند، حتی لزوم حضور فیزیکی آن‌ها برای دریافت برنامه در کنار یکدیگر از بین می‌رود؛
- فضای عاطفی خانواده ضعیف می‌یابد؛
- عادات خانواده تغییر می‌کند؛ برای مثال ساعات غذا خوردن با رسانه‌ها تطبیق می‌یابد و نوع غذا به‌دلیل استفاده هر چه بیشتر از شبکه‌های ماهواره‌ای تغییر کرده و ساده‌تر می‌شود؛
- خانواده که در اصل گروه نخستین است، ثانوی می‌شود و این وضع، نتایجی را از جمله بزرگی یا آگاهی زودرس فرزندان به‌دنبال می‌آورد؛
- تفاوت بین آنچه از طریق شبکه‌های ماهواره‌ای دریافت می‌شود و آنچه در زندگی واقعی جریان دارد، خانواده را دچار تضاد می‌کند؛
- ارزش‌های خانواده مخدوش می‌شود و در نتیجه شخصیت‌های دوگانه شکل می‌گیرد.^{۲۷}



تکنولوژی به جانب کیست؟

فناوری‌های نوین ارتباطی تهدیدی برای سبک زندگی ایرانی اسلامی

تغییر سبک زندگی او منجر می‌شود. بی‌توجهی کاربران به سلطه غرب بر این فضا، موجب شده است که غرب بتواند با استفاده از فناوری‌های نوین ارتباطی و فضای مجازی، به‌عنوان ابزاری جدید و به‌ظاهر بی‌طرف و آزاد، دوره‌ای جدید از سلطه‌گری خود را بر جوامع گوناگون آغاز کند؛ دوره‌ای که هارت و نگری از آن با عنوان «امپراتوری» یاد کرده‌اند (تجفزاده، ۱۳۸۱).

فناوری؛ تجسد فرهنگ غرب

بسیاری فناوری‌ها تنها به‌مثابه ابزاری می‌دانند که کارها را آسان می‌کند و آن را واسطه‌ای می‌دانند بین انسان و طبیعت؛ اما باید گفت فناوری بی‌طرف نیست و نمی‌تواند باشد. فناوری که پس از دوره روشننگری نه همچون واسطه‌ای بین انسان و طبیعت که به‌مثابه عامل سلطه آدمی بر طبیعت رواج یافت، معنای تازه‌ای بود که مطابق ارزش جدید غرب، یعنی انسان‌محوری، شکل گرفت. با نگاهی به تاریخ علوم و اختراعات، چینی‌ها را اولین و بزرگ‌ترین مخترعان می‌یابیم؛ اما آنان بنا بر تفکر معنوی سنتی خویش، هیچ‌گاه به تصرف در طبیعت قائل نبودند. در تفکر یونانی نیز تکنیک دنباله و مکمل طبیعت بود و ارسطو نیز تکنیک را مکملی برای طبیعت در دستان انسان می‌دانست. در تمدن‌های دینی نیز پیدایش فناوری را جلوه‌ای از موهبت الهی می‌دانسته‌اند و اختراع اسباب تکنیکی را به انبیا و اولیای الهی نسبت می‌داده‌اند. اما فناوری امروزی بشر نه تنها در ادامه طبیعت نیست، بلکه با تفکر معنوی نیز نسبتی ندارد.

می‌توان گفت فناوری، تجسد و تجسم مادی فرهنگ و تفکر غرب است (مددپور، ۱۳۸۴) و باید افزود اینترنت و رایانه نیز، به‌عنوان فناوری‌های اطلاعاتی و ارتباطاتی، از این بحث جدا نیستند. امروزه فناوری، تحقق صورت ریاضیاتی و انتزاعی طبیعت است. در این «صورت» که به تلقی خاصی از ماده و طبیعت مربوط می‌شود، بر طبیعت و ماده صورت انتزاعی محاسبه‌پذیر زده می‌شود و آدمی با کمک عقل محاسبه‌گر، به‌معنای دکارتی آن، می‌تواند به تصرف در اشیا بپردازد (مددپور، ۱۳۸۴). این همان ویژگی مهم فناوری‌های نوین ارتباطی است که از آن با «دیجیتالی بودن» یاد کرده‌اند. دیجیتالی بودن ظرفیت تغییر مداوم به آدمی می‌دهد. این ظرفیت محدودیت‌های جهان مادی را از بین می‌برد و امکانات گسترده‌ای پیش روی کاربر قرار می‌دهد؛ اما بیشتر با نفس تنوع طلب و سیری‌ناپذیر انسان شباهت دارد

بسیاری افراد، ورود فناوری‌های جدید ارتباطی و اطلاعاتی را به جوامع گوناگون، عاملی در جهت رشد و توسعه آن جوامع می‌دانند. این فناوری‌ها توانسته‌اند با ویژگی‌هایی همچون حافظه مجازی، دیجیتالی بودن، تعاملی بودن و فرامتنی بودن، شکلی از فضای مجازی ایجاد کنند که به‌موازات جهان واقعی در حال رشد و گسترش است. این فضا با توجه به این ویژگی‌ها، ظرفیت‌های بسیار و امکانات گوناگونی را در نسبت با جهان واقعی، پیش روی کاربران خود قرار می‌دهد. گسترش این فضا در جوامع مختلف، به‌ویژه در جوامع در حال توسعه، امتیازات فراوانی به‌دنبال داشته است و مشکلات گوناگون ناشی از محدودیت امکانات و ظرفیت‌های جهان واقعی را رفع می‌کند. با این حال، باید گفت که این گسترش، تهدیدها و آسیب‌های گوناگونی نیز به‌همراه دارد که معمولاً، کاربران توجه چندانی به آن نمی‌کنند. اندیشمندان و متخصصان حوزه‌های مختلف، بارها این آسیب‌ها و تهدیدها را بیان و آن‌ها را نقد کرده‌اند: متخصصان حوزه‌هایی همچون پزشکی، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، علوم تربیتی و... شاید بتوان گفت از تهدیدهای مهمی که کمتر بدان توجه شده است، سلطه‌ای است که در پس این فضای به‌ظاهر آزاد وجود دارد. بسیاری گمان می‌کنند اینترنت فضای مناسبی است تا افراد و فرهنگ‌های متفاوت بتوانند به‌راحتی و بدون نظارت و سلطه دیگران، عقاید و ارزش‌های خود را منتشر کنند. با این حال، باید گفت که غرب و به‌ویژه آمریکا، به‌عنوان مدیر اصلی منابع اینترنتی، به محتویات موجود در این فضا نظارت داشته و می‌تواند به‌راحتی مانع فعالیت سایت‌ها یا حتی کاربرانی شوند که فعالیت اینترنتی‌شان را برای منافع خود خطرناک می‌دانند. همچنین علاوه بر محتوای موجود در این فضا، فناوری‌هایی که به پیدایش این فضا کمک

کرده است، خود، منتقل‌کننده فرهنگ و ارزش‌های غربی است و با گذشت زمان و گسترش استفاده از این فناوری‌ها و فضای مجازی، فرهنگ‌های دیگر جوامع، در عمل، ارزش‌های غربی را خواهند پذیرفت. محتوای موجود در این فضا، به‌ظاهر گوناگون و متفاوت است و بسیاری اوقات، این خود کاربران هستند که محتوا تولید می‌کنند. دیگر آنکه استفاده تفریحی از این فضا و به‌خصوص شبکه‌های اجتماعی بسیار زیاد است. با کنار هم گذاشتن همه این نکات، کاربر چنین گمان می‌برد که در انتخاب مطالب اختیار دارد و هیچ‌گاه فکر نمی‌کند که در معرض حمله فرهنگی و القای تفکری خاص قرار گرفته است که می‌خواهد به



اگر پیش از این، فعالیت در شبکه‌های اجتماعی نیازمند نشستن پشت دستگاه رایانه یا لپ‌تاپ بود، امروزه با آمدن گوشی‌های هوشمند و تبلت، کاربران حتی درون رختخواب نیز به این شبکه‌ها وصل بوده و گاه هنگام خواب هم گوشی یا تبلت را از خود دور نمی‌کنند.



تا طبیعت، تا پیش
روشنگری، چنین
انسانی بی سابقه بوده
تمدن‌ها، حتی تمدن‌های غیردینی،
مادر، ارزش و احترام خاصی داشته است.

شاید بتوان گفت در میان نظریه‌ها و مکاتب مختلفی که در غرب مطرح شده است، یک ویژگی مشترک می‌توان یافت و آن انسان‌مداری یا «اومانیزم» است و حتی می‌توان چنین گفت که اساس تمدن غرب بر اومانیزم شکل گرفته است؛ تفکری که انسان را محور و مرکز جهان می‌داند و دیگر موجودات و پدیده‌ها را در خدمت انسان می‌داند. اصلاً «دورانی که ما آن را مدرن می‌خوانیم، با این حقیقت تعریف می‌شود که انسان، مرکز و ملاک تمامی هستندگان است» (زرناس، ۱۳۸۳؛ به نقل از: هایدگر). این انسان، دیگر نماینده خدا بر زمین نیست؛ بلکه خدا نیز در ذیل انسان تعریف شده و معنا می‌یابد. این تفکر انسان‌مدارانه در تمامی شئون تمدن غرب وارد شده و توانسته است فرهنگ و هنرهای متناسب با خود پدید آورد.

اینترنت نیز همچون دیگر فناوری‌های غرب، برخاسته از فلسفه و فرهنگ غرب است؛ به همین علت، طبیعی است که ورود این فناوری به تدریج، جنبه‌های گوناگون فرهنگ غرب را منتقل کند. البته باید گفت که در اینجاست، نمادهای ظاهری فرهنگ غرب، همچون نحوه پوشش و آرایش ظاهری افراد، مدنظر نیست، بلکه اثرگذاری در نحوه تفکر و فرهنگ فرد است.

فردگرایی

فردگرایی جوامع غربی را می‌توان از ویژگی‌های بارز تمدن غرب در مقابل تمدن شرق دانست. مارکوز و کیتایاما (۱۹۹۱) در بررسی‌های خود نشان داده‌اند که فرهنگ غربی هویت فردی را به سمت فردیت‌گرایی و فرهنگ‌های آسیایی و شرقی و آمریکای جنوبی، فرد را به سوی تعلق به گروه وامی‌دارند (به نقل از: پورحسین، ۱۳۸۴).

هافستید (۱۹۸۴) و تریاندیس (۱۹۹۸) برخی ویژگی‌های فردگرایی را چنین بر شمرده‌اند:

۱. ارتباط بین اعضا به افراد متکی است؛ ۲. رابطه اعضا با فاصله زیاد صورت می‌گیرد؛
۳. روابط اجتماعی بین اعضا داوطلبانه بوده و اندازه گروه کوچک‌تر است؛ ۴. ورود و خروج به گروه به راحتی است؛ ۵. دوستی‌ها رنگ کمتری دارد و رفاقت‌ها و وفاداری به گروه و شخص دیگر کمتر است (به نقل از: پورحسین، ۱۳۸۴).

می‌توان گفت فضای مجازی تمامی این ویژگی‌ها را به دنبال دارد. ارتباط بین افراد در فضای مجازی، با واسطه رایانه، این امکان را فراهم می‌کند تا فرد به صورت ناشناس یا با اسمی جعلی به فعالیت بپردازد. همین گمنامی موجب می‌شود فرد احساس مسئولیت نکرده و به راحتی وارد گروه‌های مختلف شود،

با دیگران ارتباط برقرار کند و به سادگی نیز این رابطه را قطع کند. شاهد این مدعی را می‌توان در شبکه‌های اجتماعی یافت که کاربران بدون اطلاع قبلی و با کمترین احساس وابستگی به مخاطبان خود، حساب کاربری خود را حذف کرده یا دیگر در آن شبکه و با آن نام کاربری، فعالیت نمی‌کنند.

تضعیف خانواده

فردگرایی احساس تعلق به گروه را کم می‌کند و یکی از عوامل کاهش استحکام و پیوند خانوادگی است.

خانواده را می‌توان اولین و مهم‌ترین گروهی دانست که انسان از ابتدای تولد، عضو آن می‌شود. امروزه در غرب، خانواده به سوی زوال و انحطاط می‌رود؛ چنان که حسین ملک (۱۳۵۸: ۵۴) می‌نویسد «همان‌طور که خانه تبدیل به آپارتمان، آپارتمان تبدیل به فلت و فلت تبدیل به

استودیو می‌شود، فامیل تبدیل به خانواده بزرگ، خانواده بزرگ تبدیل به خانواده ازدواجی و خانواده ازدواجی تبدیل به افرادی می‌شود. تأنجا که ای‌تی‌تی، که یکی از مظاهر جامعه و اقتصاد پولی است، هیچ مرد یا زن متأهلی را استخدام نمی‌کند و از بین کارمندانش آن‌هایی که می‌خواهند ازدواج کنند، باید خدمت را ترک گویند» (به نقل از: آوینی، ۱۳۸۳: ۴۷).

تافلر (۱۳۶۳: ۵۷) نیز بیان می‌کند که «امروزه یک پنجم تمامی خانوارها در ایالات متحده از افرادی تشکیل می‌شود که به تنهایی زندگی می‌کنند» (به نقل از: آوینی، ۱۳۸۳: ۴۷).

خانواده پنج کارکرد حیاتی دارد: ۱. تنظیم رفتار جنسی و تولید مثل؛ ۲. اجتماعی کردن؛ ۳. محافظت؛ ۴. حمایت عاطفی؛ ۵. اعطای منزلت اجتماعی (اسپنسر، ۱۳۸۳). می‌توان گفت که فضای مجازی و اینترنت می‌تواند تاحد زیادی، تهدیدی باشد برای این کارکردها.

اینترنت توانسته است فضایی ایجاد کند که کاربران هرچه راحت‌تر به سکس مجازی روی آورند. همین زمینه می‌تواند رابطه بین زن و شوهر را که رکن اصلی خانواده هستند، تضعیف کند. در ادامه مطالب بیشتری راجع به هرزه‌نگاری در فضای مجازی بیان خواهد شد.

همچنین می‌توان گفت که امروزه، رسانه‌ها نقش بسیار مهمی در اجتماعی شدن و اعطای منزلت اجتماعی ایفا می‌کنند. حضور پررنگ رسانه‌ها در جامعه و تبلیغات مستقیم و غیرمستقیم آن‌ها بسیاری از ارزش‌ها را در جامعه رواج می‌دهد یا کمرنگ می‌کند. حتی درک کودکان از منزلت اجتماعی‌شان نیز ممکن است از رسانه‌ها متأثر باشد، رسیدن به جایگاه الگوهایی که رسانه معرفی می‌کند، ارزش تلقی شود. اینترنت و فضای مجازی می‌تواند در کنار دیگر رسانه‌ها، به ترویج ارزش‌هایی خاص و الگوسازی بپردازد؛ گرچه به دلیل کثرت سایت‌ها و پایگاه‌ها، این اتفاق زمانی خواهد افتاد که کاربر به‌طور دائم به پایگاه‌هایی خاص یا دارای اهدافی واحد، مراجعه کند.

در خصوص حمایت عاطفی، باید گفت که مهم‌ترین زمینه ایجاد این پیوند، وجود ارتباطات صحیح بین فردی است و این ارتباط تنها با ایجاد نوعی تفاهم و درک متقابل به دست می‌آید که ثمره تعامل بین فردی است. در این خصوص، گفت‌وگو نقش مهم دارد؛ گفت‌وگویی که علاوه بر شنیدن و برقراری ارتباط چشمی، با همدلی نیز همراه باشد. رشد و گسترش استفاده از اینترنت و به‌طور کلی رسانه‌های تعاملی موجب شده است تا افراد خانواده، بیشترین ارتباطات خود را یا با رایانه، موجودی غیرانسانی، برقرار کنند یا به صورت غیرمستقیم و با واسطه ماشین با دیگر افراد وارد تعامل شوند. هر دو این ارتباطات به کاهش گفت‌وگو و تعامل میان اعضای خانواده منجر می‌شود و در ضمن، هیچ‌یک از مهارت‌های موجود در گفت‌وگو را با خود ندارد.

رسانه‌های جدید و اینترنت ابزارهایی است که افراد را با بازداشتن

از تعامل با یکدیگر، به‌صورت انفرادی،

به‌خود مشغول می‌سازد (پورحسین، ۱۳۸۵).

به‌ویژه با گسترش تلفن همراه و پیشرفت

نرم‌افزارهای آن، بسیاری اوقات، اعضای

خانواده به‌ظاهر در کنار هم نشسته‌اند؛ اما هر

یک با گوشی همراه خود در شبکه‌ای اجتماعی یا دیگر

بخش‌های فضای مجازی مشغول هستند. این دست

عوامل به کاهش پیوند عاطفی در خانواده می‌انجامد

که پیامد آن از بین رفتن تدریجی انسجام خانواده خواهد

بود. اگر پیش از این، فعالیت در شبکه‌های اجتماعی به

نشستن پشت دستگاه رایانه یا لب‌تاب نیازمند بود، امروزه

با آمدن گوشی‌های هوشمند و تبلت‌ها، کاربران حتی

درون رختخواب نیز به این شبکه‌ها وصل می‌شوند و گاه

هنگام خواب هم گوشی یا تبلت را از خود دور نمی‌کنند.

به‌طور طبیعی، با کاهش ارتباط بین اعضای خانواده و

اکنون کودکان

به‌صورت آنلاین

به حجم گسترده‌ای

از اطلاعات هرزه‌نگاری

دسترسی دارند. دان کتس،

نماینده جمهوری خواه

ایندیانا، اینترنت را مرکز

هجمه و حشیانه مطالب و

تصاویر هرز و غیراخلاقی

معرفی می‌کند که با وجود

یک رایانه و یک خط

تلفن، هر کودکی توانایی

دسترسی به آن‌ها را دارد



ارتباط مداوم آن‌ها با شبکه‌های اجتماعی، پیوند عاطفی میان اعضا کم‌رنگ و کم‌رنگ‌تر می‌شود. نکته دیگری که می‌توان راجع به تأثیر فضای مجازی روی خانواده بیان کرد، نقش مهم خانواده در خصوص آموزش غیررسمی است. هنگامی که والدین زمان زیادی را برای حضور در فضای مجازی صرف کنند، زمان کمتری را می‌توانند با کودک خود بگذرانند. همین وضع موجب می‌شود که نقش آن‌ها در تربیت فرزندانشان و آموزش غیررسمی آن‌ها کاهش یابد. در این وضعیت، یا آموزش کودک نصیب دیگر رسانه‌های جمعی می‌شود که شاید بتوان اجتماعی شدن توسط رسانه‌ها را از نتایج این امر دانست یا کودک در کنار والدین، در فضای مجازی حضور می‌یابد و به دلیل جاذبه‌های این فضا، خود به یکی از کاربران این محیط تبدیل می‌شوند. کار به جایی رسیده است که حتی در پیام‌های بازرگانی صداوسیما رسمی کشورمان نیز تبلیغ تبلت برای کودکان دیده می‌شود. در هر دو حالت، باید گفت که رسانه‌ها و فضای مجازی، بر جسم کودکان تأثیرات مخربی می‌گذرانند و علاوه بر آن موجب می‌شوند که قدرت تخیل کودک محدود گردد. از آنجا که تخیل و تعقل ارتباط مستقیمی با هم دارند، این کاهش قدرت تخیل در کاهش تعقل نیز اثرگذار می‌شود. همچنین رسانه‌ها می‌توانند موجب از بین رفتن دوران کودکی گردند؛ چراکه کودک به راحتی به تمام اطلاعاتی دسترسی دارد که ویژه بزرگسالان است (پستمن، ۱۳۷۸). همین مسئله است که امروزه به بحثی جدی در حوزه اینترنت و فضای مجازی تبدیل شده است؛ چراکه اکنون کودکان به صورت آنلاین به حجم گسترده‌ای از اطلاعات هرزه‌نگاری دسترسی دارند. دان کتس، نماینده جمهوری خواه ایندیانا، اینترنت را مرکز حمله و حشیانه مطالب و تصاویر هرزه و غیراخلاقی معرفی می‌کند که در سایه وجود یک رایانه و یک خط تلفن، هر کودکی توانایی دسترسی به آن‌ها را دارد (بنشاپ).

هرزه‌نگاری

مسئله هرزه‌نگاری در فضای اینترنت را می‌توان یکی دیگر از مظاهر فرهنگ غرب دانست که به واسطه فضای مجازی رواج می‌یابد. غرب از آنجا که تنها قید و مرز آزادی را، تجاوز به حدود آزادی‌های دیگری می‌داند و در بسیاری از مکاتب فلسفی آن‌ها لذت‌جویی دارای اصالت هست، به راحتی آزادی در امور جنسی را پذیرفته است و همین امر به خوبی در اینترنت مشاهده می‌شود. امروزه هوسرانی مجازی موضوعی است که به سرعت در حال گسترش هست، به طوری که شرکت‌ها و پایگاه‌های بسیاری، توجه خود را تنها متوجه این موضوع و نزدیک‌تر نمودن هوسرانی مجازی و هوسرانی طبیعی کرده‌اند. در این فضا، برخی از کاربران، هوسرانی مجازی را نوعی تفریح و سرگرمی تلقی می‌کنند، چراکه در چنین شرایطی، می‌توانند در مورد سن، ظاهر، شغل و حتی جنسیت و علایق جنسی خود، خلاف واقعیت را بیان کنند. انزوا، گمنامی، و امنیت، امکاناتی است که فضای مجازی به راحتی در اختیار کاربر قرار می‌دهد و همین امر موجب می‌شود که کاربران هر چه راحت‌تر به این مسئله روی آورند و همان‌طور که پیش از این بیان شد، گسترش این موضوع می‌تواند در نهایت به ایجاد شکافی عمیق در بین همسران و در نهایت خانواده می‌انجامد.

اباحه‌گری و شکستن حریم‌ها

یکی دیگر از ویژگی‌های غرب در مقابل شرق، «اباحه‌گری» است. در اکثر فرهنگ‌های شرقی، حفظ حریم و حرمت‌ها مدنظر است؛ اما در غرب مدرن و پست‌مدرن، حریم‌ها کم‌رنگ شده و این موضوع به خوبی در رسانه‌ها و به خصوص فیلم‌های غربی مشخص است. فضای مجازی با فراهم کردن دسترسی به مطالب هرزه‌نگارانه، به تدریج حریم‌ها را از بین برده است. جدا از مطالب و محتوای اباحه‌گرانه سایت‌های غربی که به عادی‌سازی فرهنگی و روابط نامناسب می‌پردازند، گمنامی و انزوای موجود در این فضا، به فعالیت‌های اباحه‌گرانه و حریم‌شکنانه کاربران کمک می‌کند. همچنین فناوری‌های جدید مربوط به این فضا و رواج هر چه بیشتر تبلت‌ها و

گوشی‌های هوشمند، با قابلیت‌های گوناگونی همچون دوربین‌های با کیفیت، اتصال به اینترنت پرسرعت و بی‌سیم و نسل سوم و چهارم اینترنت تلفن‌های همراه و... محدودیت مکانی و زمانی برای ورود به این فضا را تا حد زیادی از بین برده است. همچنین، شبکه‌های اجتماعی مخصوص این فناوری‌ها، با قابلیت انتقال و اشتراک عکس، فیلم، صوت و متن موجب شده‌اند فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی اکثر اوقات و در خصوصی‌ترین زمان‌ها و مکان‌ها نیز همراه کاربر باشند. با این امکان، بسیاری از کاربران می‌توانند از جزئی‌ترین و خصوصی‌ترین نکات زندگی خود که تا چند سال پیش، حریم خصوصی زندگی آنان شناخته می‌شد، اطلاعاتی را روی شبکه‌های اجتماعی منتشر کنند. بهمانند که برخی شبکه‌ها به عمد سعی می‌کنند کاربران خود را به این کار ترغیب کنند. برای نمونه، توئیتر، یکی از شبکه‌های اجتماعی قدیمی و موفق، در ابتدا کار خود را با شعار «چه می‌کنید؟» آغاز کرد و از کاربران خود خواست در هر توئیت، بیان کنند که مشغول چه کاری هستند. همراه شدن دوربین‌های با کیفیت در این فناوری‌های جدید و وجود قابلیت به اشتراک‌گذاری عکس نیز به اشتراک عکس‌های زیادی منجر شده است که بسیاری از آن‌ها از زندگی خصوصی کاربران است. به صورت خاص، بسیاری از عکس‌های مرتبط با زنان، در تضاد با حرمتی است که فرهنگ دینی و ملی ما برای پوشش بانوان قائل است.

نتیجه‌گیری

همان‌طور که پیش از این بیان شد، اینترنت و فضای مجازی امتیازات و تسهیلات بسیاری در اختیار کاربران قرار می‌دهد و با رشد پرشتاب و گسترش همگانی در سطح جهان توانسته است تغییرات مهم و عمده‌ای در سراسر دنیا ایجاد کند. اما آن‌سوی دیگر این امتیازات و امکانات تهدیدهای بسیاری است که به دنبال گسترش این فناوری به وجود می‌آید. اینترنت و فضای مجازی برای همه فرهنگ‌ها فرصتی ایجاد کرده است تا خود را به جهانیان معرفی کنند؛ اما باید گفت از آنجا که فرهنگ و فلسفه غرب در فناوری‌های غربی پنهان است. چون هیچ شکلی از فناوری از فرهنگ تولیدکننده آن جدا نیست، اینترنت و فناوری‌های نوین ارتباطی و اطلاعاتی، جدا از توجه به محتوای موجود در آن‌ها، به راحتی به انعکاس فرهنگ غرب و ترویج آن بین جوامع می‌پردازد. همچنین، از آنجا که غرب مدیریت منابع اینترنتی را به عهده دارد، می‌تواند به سهولت و هر گاه که اراده کند، فضای مجازی در اختیار دیگر فرهنگ‌ها را از آن‌ها سلب نموده و اجازه ندهد پیام فرهنگ‌های مخالف غرب به گوش دیگران برسد. این محروم کردن، در رابطه با سایت‌های اسلامی و به ویژه سایت‌های مربوط به حزب الله لبنان بارها مشاهده شده است (مشوح، ۱۳۸۵).

در پایان می‌توان گفت که فناوری‌های نوین ارتباطی و فضای مجازی حاصل از آن، ابزار سلطه جدید غرب است که بدون مقاومت جدی از سوی دیگر جوامع، به راحتی به درونشان نفوذ کرده و سلطه خود را بر آن‌ها تحمیل می‌کند.

کتابنامه

- آوینی، مرتضی، ۱۳۸۳، توسعه و مبانی تمدن غرب، تهران: ساقی.
- اسپنسر، م، ۱۳۸۳، «جایگاه خانواده در غرب»، ترجمه مهدی محمدی و حسن یوسفزاده، فصل نامه معرفت، ش ۸۰، ص ۹۴ تا ۹۲.
- بنشاپ، الف، (بی تا) «پورتگرافی در فضای مجازی»، سیاحت غرب، ش ۲۶.
- بنشاپ، الف، (بی تا) «عشق شبکه و سکس مجازی»، سیاحت غرب، ش ۳۰.
- پستمن، ن، ۱۳۷۸، نقش رسانه‌های تصویری در زوال دوران کودکی، ترجمه صادق طباطبایی، تهران: اطلاعات، ۱۳۷۸.
- پورحسین، ر، ۱۳۸۵، رسانه‌ها و خانواده.
- مددیپور، م، ۱۳۸۴، ماهیت تکنولوژی و هنر تکنولوژیک، تهران: سوره مهر.
- مشوح، ع.ع، الف، ۱۳۸۵، تروریسم اینترنتی، ترجمه احمد موسوی.
- نجف‌زاده، ر، ۱۳۸۱، مارکسیسم غربی و مکتب فرانکفورت، تهران: قصیده‌سرا.
- تکنولوژی و فرهنگ: گفت‌وگو با صادق طباطبایی، فراسو.



گفت و گو
با دکتر
حسن خجسته

در جعبه جادو چه می گذرد؟

نقش رادیو و تلویزیون در
تغییرات سبک زندگی

دکتر حسن خجسته از جمله مدیرانی است که مدارج عالی مسئولیت را به ترتیب تخصص پیموده و در عین حال، سال‌ها شخصیتی علمی و دانشگاهی شمرده می‌شده است. او لیسانس جامعه‌شناسی و فوق لیسانس مردم‌شناسی از دانشگاه تهران و دکترای مدیریت استراتژیک از دانشگاه عالی دفاع ملی دارد و هم‌اکنون عضو هیئت علمی دانشکده تولید دانشگاه صداوسیماست. او ده سال معاون صداوسیما در حوزه رادیو و در شش سال اخیر، معاون برنامه‌ریزی و نظارت این سازمان بوده است. عضو هیئت امنای بنیاد سینمایی فارابی، عضو هیئت تحریریه فصلنامه علمی - تخصصی «نامه صادق»، نایب رئیس اتحادیه رادیو-تلویزیون‌های آسیا و اقیانوسیه (ABU)، عضو کمیته تدوین نقشه مهندسی فرهنگی کشور، عضو پیوسته «گروه مطالعات رسانه» پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، عضو کمیته ملی ارتباطات کمیسیون ملی یونسکو و عضو کارگروه تحول «رسانه، ارتباطات و فرهنگ» وزارت علوم بوده و با هست و این‌ها بخشی از فعالیت‌های علمی و تخصصی اوست که به همراه ده‌ها مقاله و کتاب و اثر پژوهشی، کارنامه او را وزن و اعتبار و بزرگی بخشیده است. به این دلیل که هم جامعه‌شناس است و هم برنامه‌ریزی رسانه‌ای می‌کند، فرصتی از ایشان خواستیم تا درباره رسانه‌های صوتی و تصویری و خصوصاً رادیو و تلویزیون ملی ایران، در قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، صحبت کند و از تأثیر و نقش آفرینی این نهاد اجتماعی در تغییرات و تحولات سبک زندگی بگوید. دکتر خجسته، که مدرس سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی فرهنگی در دانشگاه نیز هست، خانواده را محور همه تحولات در حوزه سبک زندگی می‌داند و رسانه‌ها را در خدمت گفتمانی می‌داند که خانواده را محور قرار داده است و این نگاه را بهترین راه برای رسیدن به الگویی از زندگی اسلامی و ایرانی برمی‌شمارد.

ما، ارتباطات اجتماعی افراد را بسته است. مثلاً در گذشته اکثر زن‌ها خانه‌دار بودند و برای تکمیل ارتباطات اجتماعی خود، بعد از ظهرها فرماً در جلسات روضه‌های زنانه شرکت می‌کردند. به این ترتیب، در یک چارچوب مشروع و مقبول، ارتباطات اجتماعی خود را تکمیل می‌کردند. اما امروز امکان این کار نیست. زنان از صبح به اداره می‌روند و دیروقت برمی‌گردند. ارتباطات آن‌ها از نوع کاری است. نه ارتباطات اجتماعی و به همین دلیل نمی‌توانند نیازهای اجتماعی خود را برطرف کنند. از این رو، جامعه مدرن به ایجاد چنین محافلی (از جنس جامعه مدرن) نیاز داشت تا بتواند ارتباطات را تکمیل کند. شبکه‌های اجتماعی از این دست هستند.

این تغییر در جنس ارتباط اجتماعی، تغییرات بعدی را هم به دنبال دارد. کاری به خوب و بد آن ندارم. همان طور که می‌دانید، در بیست سال اخیر، سه دیدگاه در مورد تکنولوژی جدید ارتباطی متولد شده است. دیدگاه اول، دیدگاه تکنولوژیست‌ها یا فن‌گرایان است که واقعاً مفتون تکنولوژی هستند و معتقدند اگر تکنولوژی بیاید، همه چیز درست می‌شود. واقعیت این است که بعضی از اشکالات برطرف می‌شود، اما بعضی از معضلات هم تولید خواهد شد.

دیدگاه دوم متعلق به اخلاق‌گرایان است. اخلاق‌گرایان (برخلاف تصور رایج) اولیای هستند. منظور من شخصیت‌های خاص سیاسی یا دینی نیست، بلکه این‌ها اولیای امور، یعنی اولیای خانواده، اولیای مدرسه و اولیای مملکت هستند. این افراد به دلیل اینکه مسئولیت‌های را به عهده دارند، نگران‌اند، چون معتقدند تکنولوژی موجب بروز برخی از مشکلات می‌شود. البته ممکن است مجبور شوند مثلاً تن به خواسته فرزندان بدهند، مثل پدر و مادری که علی‌رغم مخالفت باطنی، برای فرزندش دوچرخه یا موتور می‌خرد، ولی این مسئله دوم است.

گروه سوم، جامعه‌گرایان هستند. این گروه معتقدند تکنولوژی قابلیت بهره‌برداری دارد، اما عوارض و محاسن آن، هر دو باید مورد توجه قرار بگیرد. این عده دوباره به دنبال فن‌گرایان هستند تا آن‌ها تعیین کنند چگونه از تکنولوژی به‌درستی بهره‌برداری کنیم و بر ما مسلط نشود. دیدگاه سوم هنوز قدرت چندانی پیدا نکرده، چون نتوانسته است بین دو دیدگاه اول رابطه‌ی درستی ایجاد کند. در همه دنیا نیز همین طور است. برای اینکه مسائل اخلاقی جزء امور فطری است و خانواده‌ها و اولیای امور همیشه دغدغه آن را دارند.

تمام این‌ها ناشی از ماهیت تکنولوژی است. همان طور که فن‌گرایان معتقدند، تکنولوژی جدید شامل پنج «A» است:

«Anydevice»، «Anywhere»، «Anything»، «Anytime»، «Anybody»
این تکنولوژی بسیار عجیبی است که هر شخصی، در هر زمانی،

با به وجود آمدن رسانه‌های جدید دیداری و شنیداری، در مقایسه با رسانه‌های قدیمی، مانند مطبوعات، تله‌تکس و حتی زمانی که فقط کتاب به‌عنوان رسانه در بین مردم حضور داشت، یک تحول اساسی ایجاد شده است. کارشناسان رسانه معتقدند که فصل متفاوتی در تاریخ رسانه رقم خورده است. لطفاً راجع به ماهیت رسانه‌های قدیم و جدید توضیحی بفرمایید.

عده‌ای به دلایلی، رسانه را یک ابزار در اختیار تلقی می‌کنند، در صورتی که رسانه یک تکنولوژی است و آثار و عوارض ذاتی خود را به همراه دارد. اگر ماهیت تکنولوژی را نشناسیم، نمی‌توانیم به‌درستی از آن بهره‌برداری کنیم. سه دیدگاه برجسته در خصوص فلسفه و ماهیت رسانه وجود دارد. اولی دیدگاه استثنالیست‌ها یا ذات‌گرایان است که انسان را در مسلط شدن بر هستی رسانه ناتوان می‌دانند. دومی دیدگاه اینومیستالیست‌ها یا ابزارگرایان است که رسانه را یک ابزار در اختیار می‌دانند و مهم این است که ما چقدر بتوانیم از آن بهره‌برداری کنیم. دیدگاه سوم، که بین این دو قرار دارد، متعلق به تعامل‌گراهاست. این دسته ماهیت خاص رسانه را قبول دارند، اما بشر را در مدیریت آن ناتوان نمی‌دانند. هر رسانه یک هستی جداگانه دارد که تفاوت آن با دیگری واقعاً بارز است. به همین دلیل، مک‌لوهام در یک تقسیم‌بندی خاص، رسانه را به سرد و گرم تقسیم کرد.

رسانه‌های مدرن هم همین طور هستند. یعنی یک هستی دارند و چون در درون جامعه هستند (مثل رسانه‌های پیشین)، آثار و عوارضی هم به‌طور ذاتی از خود به‌جا می‌گذارند. به‌عنوان مثال، نتیجه اختراع رکاب اسب، جابه‌جایی قدرت جهانی بود، چون قبل از آن اسب بارکش بود، اما تبدیل به تانک جنگی شد. به همین دلیل، جوامع صحرائین بر جوامع شهری مسلط شدند. شاید ایده اولیه مخترع آن، این بود که خود و خانواده‌اش راحت‌تر سوار اسب شوند و اصلاً قصد جابه‌جایی قدرت را نداشت. تکنولوژی‌های ارتباطی هم همین طور هستند.

مثلاً تلویزیون با وجود اینکه کارکرد رسانه‌ای دارد، کارکرد دراماتیک و تفریحی برجسته‌ای پیدا کرده است. در نتیجه، تلویزیون چنین نقش پررنگی را در حوزه اجتماعی ایفا می‌کند که هر کس جلوی آن می‌نشیند، باید در چارچوب آن فکر کند و حرف بزند. رسانه‌های مدرن تر نیز همین طورند. مثلاً شبکه‌های اجتماعی ماهیتاً محفل هستند. در گذشته، محافل آنالوگ بود و غالباً بیرون از خانواده‌ها برقرار می‌شد؛ یعنی عده‌ای دور هم جمع می‌شدند و محفل درست می‌کنند. محفل بد و خوب وجود داشت. شبکه‌های اجتماعی هم همان محافل به‌شکل جدید هستند. به نظر من، این محافل لاجرم ایجاد شده است؛ یعنی محیط مدرن برخلاف تصور

در هر وقتی، به هر چیزی، روی هر وسیله‌ای، می‌تواند دسترسی یابد. همچنین می‌گویند که تکنولوژی جدید باعث «big C 3» (Convergence Consolidation Congemiration) یعنی موجب همگرایی، همبستگی و ادغام سازمان‌ها و شرکت‌های گوناگون می‌شود. پس به نظر من، آنچه مهم است، درک درست از تکنولوژی و کار با آن است.

حال، رادیو و تلویزیون باعث تنوع و تکثر فراوان محیط رسانه‌ای شده است. مثلاً در گذشته در تهران می‌توانستیم شش کانال تلویزیونی داشته باشیم، اما با تکنولوژی جدید به صد کانال تلویزیونی دسترسی داریم. پس تکثر به ما اجازه چنین ظرفیتی را داده است. همچنین به ما اجازه داده است که انواع شبکه‌ها را در اختیار داشته باشیم (تنوع). از سویی دیگر، در گذشته، در محیط رسانه‌ای، یک تلویزیون و یک رسانه مکتوب وجود داشت، ولی امروز تنوع و تکثر حرف اول را می‌زند و در کنار آن‌ها، بازی‌های کامپیوتری، شبکه‌های اجتماعی، اینترنت و موبایل را داریم که هر یک را باید یک رسانه جداگانه در نظر گرفت.

با وجود این تحولات، مخاطب همان مخاطب قبلی است. بنابراین امروز بلوک‌بندی دیگری از مخاطب وجود دارد. همه این‌ها جزء آثار وضعی و ذاتی تکنولوژی جدید است که این تقسیمات، ظرفیت‌ها و شرایط را ایجاد کرده است.

با همه این اوصاف، به نظر می‌رسد تأثیر رادیو و تلویزیون همچنان در این عرصه باقی مانده است و در جامعه‌ای مثل ایران، این رسانه‌ها اثر گذاری فوق العاده‌ای دارند؛ به ویژه تلویزیون، اعم از تلویزیون ملی و غیر آن. لطفاً راجع به بحث تلویزیون به صورت جداگانه، توضیح بیشتری بفرمایید.

به هر حال، به دلایلی سهم رادیو و تلویزیون در سپهر رسانه‌ای بسیار زیاد است. درست مانند سینما که دلایل خاص خود را دارد. در ایران یکی از دلایل توفیق تلویزیون این است که خودش رازنگارنگ کرده و سعی کرده است برای ذائقه‌های گوناگون، شبکه‌های اختصاصی ایجاد کند. برای مثال، قبلاً چهار شبکه عمومی و دو شبکه اختصاصی وجود داشت، در حالی که الان تعداد شبکه‌های اختصاصی بسیار زیاد شده است. سازمان صداوسیما توانست این تعادل را برقرار کند و مخاطبی را که نیازهای خاص ارتباطی و اطلاعاتی دارد، راضی نگه دارد.

سازمان در تلاش است که آ‌ی‌تی‌مدیا را هم راه‌اندازی کند و با کمک تلویزیون و فضای مجازی، ظرفیت جدیدی برای علاقه‌مندان و خانواده‌ها فراهم کند. در گذشته، مزیت رادیو در مقایسه با سایر رسانه‌ها، سرعت زیاد آن بود، اما الان این مزیت از رادیو گرفته شده است. در واقع تکنولوژی جدید اجازه می‌دهد که مثلاً در صحنه به‌طور مستقیم، تصاویر را با موبایل ارسال کنیم. به عبارت دیگر، تکنولوژی به تدریج سهولت حداکثری را ایجاد خواهد کرد.

مزیت تلویزیون در مقابل رسانه‌های جدید، سرعت نیست؛ زیرا رسانه‌های جدید متکی بر فعالیت‌های فردی‌اند (نه سازمانی) و به همین دلیل، افراد به سرعت می‌توانند اطلاعات را در حوزه‌های عمومی پخش کنند. منتها کار عمده تلویزیون خبررسانی و سرگرمی و تفریح است. این کار اگر از عهده تکنولوژی‌های جدید بریاید هم باید در صفحه تلویزیون دیده شود تا برای مخاطب لذت‌بخش باشد. شاید دلیل آن این است که بعد از شصت سال، نمی‌توان به این سادگی عادت مردم را تغییر داد.

این مسئله شبیه کتابخوانی معمولی و کتابخوانی از روی موبایل و لپ‌تاپ است. برای مراجعه به کتاب شاید بتوان به نسخه موبایلی آن رجوع کرد، ولی برای خواندن آن به‌طور کامل، هنوز باید کتاب را در دست گرفت. این را کتابخوانی می‌دانیم، ولی به نظر من آن کتابخوانی نیست و صرفاً یک مراجعه گذراست. تلویزیون هم به دلیل جاذبه صفحه بزرگی که دارد، تاکنون موفق به جذب مخاطب گسترده بوده است. تلویزیون مزیت‌هایی ذاتی دارد که اجازه نمی‌دهد صحنه اجتماعی

حذف شود. ممکن است حوزه آن کمی محدود شود، اما باقی آن قطعی است. البته نحوه مرادده مخاطب کمی متفاوت شده است.

به علاوه، قدرت سازگاری تلویزیون با شرایط جدید خیلی زیاد است. مثلاً تنوع، تفریح و سرگرمی و سایر نیازهای مخاطب را تأمین می‌کند.

بله، همچنین تکنولوژی جدید پخش مثل «HD» یا «FULL HD» و حض بصری تلویزیون در هیچ‌جای دیگری در اختیار مخاطب قرار نخواهد گرفت. به همین دلیل، شرکت‌های فنی و رسانه‌ای در سراسر دنیا، سعی می‌کنند سرمایه‌گذاری زیادی روی تکنولوژی‌های پخش انجام دهند.

نکته دیگر این است که شنیدن رادیو و تماشای تلویزیون، مناسک مخصوص به خود را دارد. مثلاً تلویزیون را در جمع می‌بینیم و به همین دلیل، سریال‌های تلویزیونی نسبت به فیلم‌های سینمایی متن ساده‌تری دارند، چون مخاطب تلویزیون به‌طور کامل درگیر صفحه نیست؛ گاهی حرف می‌زند و گاهی چای می‌خورد. اگر ارتباط او با برنامه قطع شود، صحنه چندان عوض نشده است و می‌تواند همچنان آن را دنبال کند.

حال رسانه‌های جدید این مناسک را به هم زده‌اند و فرد ناچار است برنامه‌ها را در ته‌پای بییند، چون ماهیت آن شخصی و صفحه آن اختصاصی و کوچک است. اگر این روال عمومیت پیدا کند، در منازل شاهد خواهیم بود که هر یک از اعضای خانواده با دیوایس و وسیله خود سرگرم هستند.

به هر حال، امروزه تغییرات دنیا به دست تکنولوژیست‌ها افتاده است و مثل سی سال پیش، در دست فیلسوفان اجتماعی، اقتصادی و سیاسی نیست. تکنولوژیست‌ها برای کنترل بازار و رقابت با شرکت‌ها، مدام اختراعات را جلو می‌برند. به عبارت دیگر، قصد تغییر دادن دنیا را ندارند، ولی آن را تغییر داده‌اند. بنابراین تکنولوژی لحظه‌به‌لحظه پیش می‌رود و ما باید فکر کنیم که از آن چگونه بهره‌برداری کنیم تا اگر اتفاقی برای جامعه بشری می‌افتد، همراه با کمترین ضرر و بیشترین منفعت باشد.

ماهیت و کارکرد اصلی رسانه، فرهنگ‌سازی و انتقال مفاهیم انسانی به صورت اثرگذار در مخاطب است. به‌طور خاص، تحولی که در رسانه‌های جدید، خصوصاً رادیو و تلویزیون اتفاق افتاد، موجب شدن این رسانه‌ها به هر سرزمینی که وارد شدند، تغییرات فرهنگی بسیار محسوس در آن جامعه اتفاق بیفتد. حتی بعضی معتقدند که این کار تعمده است و غربی‌ها برخی رسانه‌ها را گسترش می‌دهند تا فرهنگ خودشان را وارد محیط جدید اجتماعی کنند. حتی اگر فرض کنیم که این‌طور نیست، به هر حال فرهنگ کشورهای که صاحب رسانه بودند، وارد کشورهای واردکننده می‌شود. ارزیابی و تحلیل شما در این خصوص چیست؟

من معتقدم که بسیاری از تکنولوژی‌های ارتباطی برای قصد و غرض خاصی به وجود نیامده است، اما توطئه را بر این تکنولوژی سوار می‌کنند و از ظرفیت آن سوءاستفاده شده است؛ یعنی به محض اینکه یک فرصت تکنولوژیک پیدا می‌کند، از آن در جهت اهداف خود استفاده می‌برند. درست مثل کشف شکافتن اتم که به قصد نظامی نبود، اما عده‌ای با سوءاستفاده از آن، بمب اتم ساختند و دست به کشتار مردم زدند، در صورتی که از این انرژی استفاده‌های بسیار مفید دیگری نیز ممکن بود. اگر بخواهیم ساده نگاه کنیم، می‌گوییم ممکن است توطئه‌ای در کار نباشد یا گاهی پای توطئه هم در میان باشد، اما بلافاصله در چارچوب سرویس‌های اطلاعاتی و جاسوسی برای بهره‌برداری قرار می‌گیرد. مثلاً گفته شد که آمریکا تلفن‌های رهبران دنیا را شنود می‌کند؛ حال آنکه در ابتدا تلفن برای این منظور

کار عمده تلویزیون خبررسانی و سرگرمی و تفریح است. این کار اگر از عهده تکنولوژی‌های جدید بریاید هم باید در صفحه تلویزیون دیده شود تا برای مخاطب لذت‌بخش باشد. شاید دلیل آن این است که بعد از شصت سال نمی‌توان به این سادگی عادت مردم را تغییر داد.

اختراع نشده بود، ولی از آن سوءاستفاده می‌شود.

متأسفانه تکنولوژی ارتباطی آثار وضعی خود را به‌جا می‌گذارد. پس ما باید بیشتر فعال باشیم. منظور من از فعالیت، فقط تولید محتوا نیست، بلکه باید چارچوب و مبانی معرفتی و دینی خود را اساس و پایه قرار دهیم. مثلاً ما توصیه‌ی زیادی به اول سلام کردن داریم. به این منظور، هر کس تلفن را برداشت می‌تواند سلام بدهد. مثال دیگر اینکه در شبکه‌های اجتماعی (که امروزه نقش بسیار مهمی به‌عنوان رسانه مدرن دارند)، می‌توانیم باب غیبت و کتب ضاله را طرح کنیم. عده‌ی بسیاری در این فضا اصلاً نمی‌خواهند مروج کتب ضاله باشند و فقط شنیده‌اند که گردش اطلاعات باید آزاد باشد. در حال حاضر، برای رادیو و تلویزیون تاحدی توانسته‌ایم تولید کنیم (صرف نظر از اینکه این مقدار کفایت می‌کند یا خیر). مثلاً در مورد موسیقی، در صداوسیما به این نتیجه رسیدیم که چه نوعی از موسیقی حرام است و سعی می‌کنیم از آن پرهیز کنیم.

حال باید ببینیم که این تکنولوژی را که لاجرم وارد محیط ما می‌شود چگونه بومی کنیم. بومی کردن به‌دست جامعه‌گرایان است، اما تکنولوژی معمولاً نزد فن‌گرایان در حال تحول و به‌روزرسانی است. همان‌طور که فرهنگستان‌ها تا برای لغات جدید معادل بسازد زمان زیادی می‌برد، جامعه‌گرایان نیز کمی عقب‌تر از سرعت تکنولوژی هستند و به‌علاوه هیچ سازمانی ندارند تا بدانند درباره‌ی تکنولوژی چگونه فکر و کار کنند.

منظور من هم از جامعه‌گرایان کسانی است که این تکنولوژی و تأثیر آن را در ظرف جامعه مورد مذاقه قرار می‌دهند. جامعه‌گرایانی که خود را در پیشگاه خدا، پیغمبر، مردم و نسل‌های آینده مسئول می‌دانند، باید فکر کنند که چگونه از این تکنولوژی که در حال آمدن است، بهره‌برداری شود تا پایه‌های سبک زندگی استحکام یابد. ممکن است ظواهر سبک زندگی تغییر کند، ولی پایه‌های آن مهم است. مثلاً وسیله‌ای که پدران ما با آن رفت‌وآمد می‌کردند با وسیله‌های نقلیه‌ی امروزی بسیار متفاوت است، اما آنچه اهمیت دارد این است که این تحولات روی مکه رفتن و کر بلارفتن ما تأثیر منفی نگذارد. تکنولوژی تغییراتی را خارج از اراده‌ی ما ایجاد کرده است و باید مسیر دیگری برای تثبیت اصول و مبانی سبک زندگی اسلامی پیدا کرد. این را چه کسی باید انجام دهد؟ جامعه‌گرایان. متأسفانه جامعه‌گرایان از این نکته غافل هستند و کمتر به اقتضائات جامعه، متناسب با تعهدی که به دین و اخلاق و خدا دارند، توجه می‌کنند. نه اینکه برخی فکر و عمل نمی‌کنند، بلکه عموم جامعه‌گرایان در این عرصه کار مهمی انجام نمی‌دهند. منظور بنده هم کسانی نیست که جامعه‌شناسی خوانده‌اند، بلکه همه‌ی کسانی مدنظر هستند که از این زاویه به پدیده‌ها نگاه می‌کنند و باید کمک کنند.

مثلاً ترویج دروغ یا کتب ضاله در شبکه‌های اجتماعی همان قدر معصیت دارد که در فضای حقیقی، ای بسا مفسده‌اش بیشتر باشد، چون دسترسی به آن بیشتر است. کم‌کاری جامعه‌گرایان شاید به این دلیل است که هنوز در ک روشن و خوبی از این

رسانه‌های ایجاد کنیم، اثر سوء خود را گذاشته است. این کار مثل باسواد کردن آدمی است که سوار یک قایق در گرداب، در حال غرق شدن است.

در واقع چگونگی مواجهه با تکنولوژی جدید مسئله‌ای جهانی است، نه مختص کشور ما. بعضی از کشورها بیشتر با آن درگیرند و بعضی کمتر. بعضی از جاها قدرت اخلاق‌گرایان و جامعه‌گرایان بیشتر است و بعضی جاها کمتر. در غرب از آنجا که این مسئله با تجارت گره خورده است، سود هنگفتی به‌همراه دارد و عده‌ی زیادی ناچارند چشم‌انشان را ببندند؛ همان‌طور که در ایران، دولت چشمانش را روی دخانیات می‌بندد، برای اینکه سود گمرکی و درآمد بسیار خوبی به‌همراه دارد.

آقای دکتر، گریزی هم به رسانه ملی بزنیم. با ورود رادیو و تلویزیون، در ایران هم شاهد یک سری تغییر و تحولات فرهنگی بودیم. این پدیده به‌طور خاص در حوزه سبک زندگی و نمودهای عینی آن در آداب معاشرت و زندگی مردم تأثیرات زیادی گذاشت. مثلاً مدل پوشش، آرایش، گفتار، تعامل مردم با مفاهیم و نمادهای مذهبی و... تغییر کرد. اگر کارنامه صداوسیما را از نظر علمی بررسی کنیم، قبل از انقلاب چطور بوده و بعد از انقلاب چه تحولاتی داشته است؟

همان‌طور که عرض کردم، گسترش رسانه آثار وضعی فراوانی را به‌همراه دارد که بعضی از آن‌ها خارج از اراده‌ی آن است. خاطر من هست که چند سال پیش با پسرم فوتبال ایتالیا و یک کشور دیگر را نگاه می‌کردیم. روبرو تو باجو، یکی از بازیکنان خیلی معروف ایتالیا، گل زد. تلویزیون او را از جلو نشان داد و او موهانش را از پشت بسته بود. این بازیکن را در شرایطی نشان می‌دهیم که بسیار موفق است و همه برای او دست می‌زنند. این آدم موفق چنین ظاهر و موی دارد. این مسئله در حوزه اجتماعی اثرات فراوانی دارد. بنابراین تلویزیون و سینما کار کرده‌های ناخواسته‌ای دارند. در هیچ‌جای دنیا با پخش یک مسابقه فوتبال، قصد ترویج یک رفتار را ندارند، اما در کنار آن، پدیده‌های دیگری در جامعه معنا پیدا می‌کند و نهادینه می‌شود.

مثلاً آلان قدرت فیفا بیشتر از سازمان ملل است. سازمان ملل قطعنامه تصویب می‌کند و هیچ‌کس آن را اجرا نمی‌کند، اما به‌محض اینکه فدراسیون جهانی فوتبال قانونی را وضع می‌کند، از فردا همه کشورهای دنیا آن را اجرا می‌کنند. در غیر این صورت، از مسابقات حذف می‌شوند و اگر حذف شدند، باید پاسخ‌گوی اعتراضات مردم باشند. این تأثیر تلویزیون بر توسعه فوتبال است؛ یعنی تکنولوژی رسانه‌ای خودش یک گول را در دنیا از شیشه درآورده است و حالا نمی‌تواند آن را به شیشه برگرداند.

فرمایش شما از این جهت مهم است که تلویزیون گاهی به‌طور ناخودآگاه در تغییر سبک زندگی مردم اثر می‌گذارد. مثلاً قبل از انقلاب، یکی از کارکردهای مهم تلویزیون، تفریح و پخش فیلم و سریال بود. فیلم‌ها و سریال‌ها غالباً خارجی بودند و تصور مردم از غرب مطابق چیزی بود که در صفحه تلویزیون می‌دیدند. در آن فیلم‌ها، اروپایی‌ها در موضع حکیمانه، عاقلانه و محترمانه قرار داشتند. بنابراین تصور مردم این بود که هر کس موی طلایی دارد، فرهیخته و باسواد و حکیم است. قصد هیچ‌کس در این ایده نبوده و نیست، ولی پخش آن فیلم‌های سال‌ها، چنین تأثیری بر جا گذاشت و یک ژئوپلیتیک به‌غرب داد.

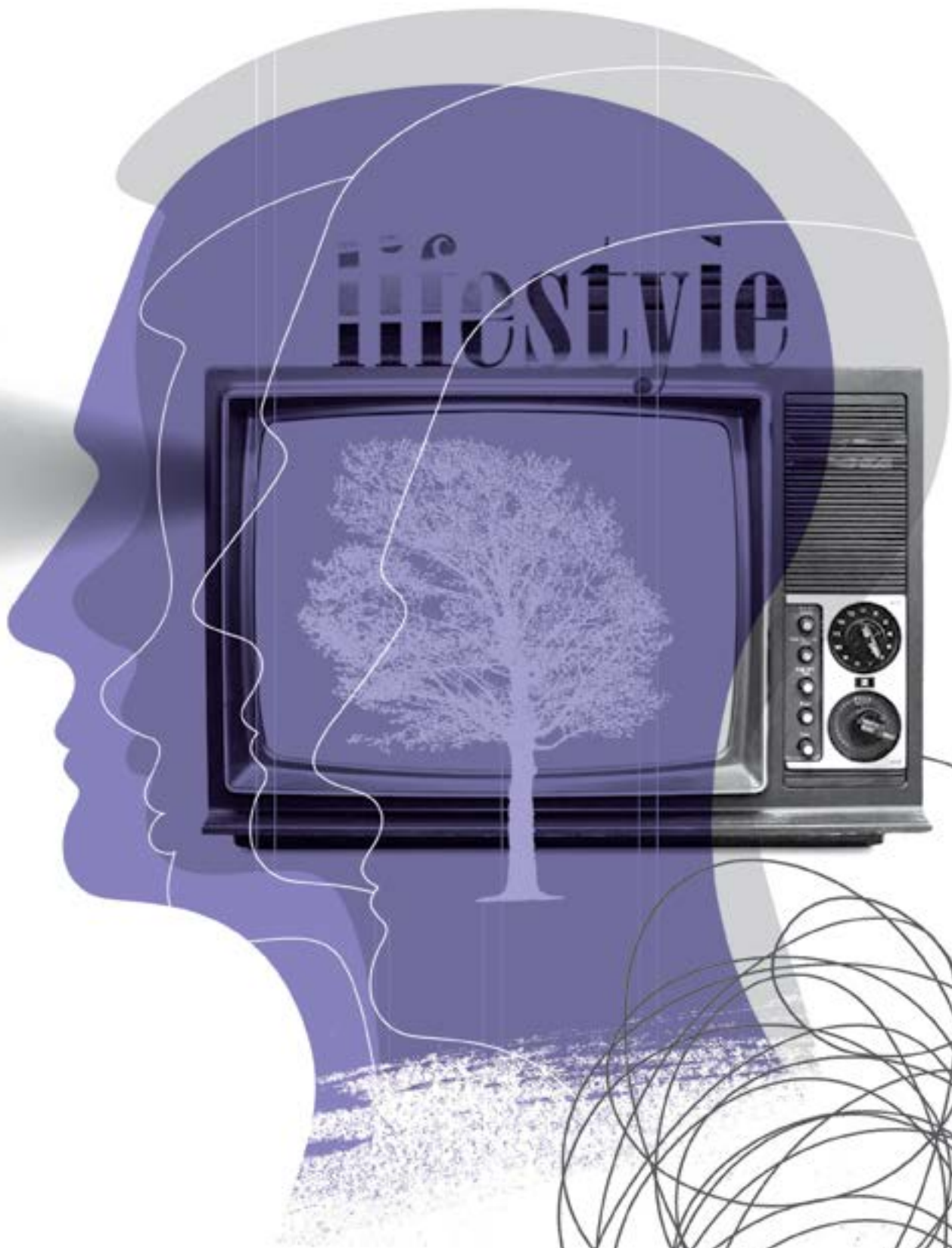
دنیای ترویج سینمایی در طول برتری فرهنگی خود این‌ها به‌تدریج موجب تغییراتی در شیوه‌های زندگی می‌شود. مثلاً آشپزخانه‌ی لوپن از این جهت خیلی خوب است که خانه‌های آپارتمانی چشم‌انداز وسیعی خواهند داشت، اما در ایران آشپزخانه حريم زن است. حال اگر مهمان هم نشست باشد، خانم خانه باید چه کار کند؟ آیا باید لباس مهمانی بپوشد و آشپزی کند؟ پوشش کامل نیز گرم است. پس پوشش او به‌تدریج کم می‌شود و لباسش تغییر پیدا می‌کند. ملاحظه می‌کنید که آشپزخانه‌ی لوپن برای کار دیگری روی کار آمده، اما چنین تأثیر شگرفی در سبک زندگی باقی گذاشت. اما بسیاری از ایرانیان یک پرده هم به‌اوین



پدیده مدرن ندارند. مثلاً در سال‌های قبل می‌گفتند که اگر بخواهیم پیشرفت کنیم، باید سرتاپا فرنگی شویم. این نکته نشان می‌دهد که آن‌ها به قدری این پدیده را نشناخته بودند

که تسلیم مطلق آن شدند. الان هم بسیاری از فن‌گرایان به همین نحو به‌طور مطلق تسلیم تکنولوژی هستند شاید اکثر جوامع این مشکل را دارند و هنوز نتوانسته‌اند این امر را به‌طور اصولی در فضای جدید حل کنند.

بنابراین در تمام دنیا، همه جامعه‌گرایان و اخلاق‌گرایان همیشه نگران‌اند، چون هیچ‌جا نتوانسته‌اند این آنچه فکر می‌کنند باید باشد با این تکنولوژی جدید تطبیقی ایجاد کنند. بسیاری از کشورها تسلیم شده‌اند و تکنولوژی هم آن‌ها را با خود می‌برد. مثلاً پیوسته در مطبوعات و رسانه‌ها دست‌وپا می‌زنند و می‌گویند سواد رسانه‌ای ایجاد کنیم، در حالی که سرعت تکنولوژی به قدری زیاد است که تا بخواهیم سواد



نصب کردند. به این ترتیب، آشپزخانه بومی شد. این نکته خیلی مهم است که این آشپزخانه برای ما نبود، ولی برخی آن را به سبک زندگی اسلامی درآوردند و آن را به نوعی بومی کردند.

من منالی عرض می‌کنم. چند سال قبل شاهد بودیم که در ماه مبارک رمضان، سرپال‌ها بلافاصله بعد از اذان مغرب پخش می‌شد. به تدریج بعد از چند سال سنت نماز اول وقت و بعد از آن، افطاری دادن در مساجد تقریباً از بین رفت. بعد از مدتی، در دو سه سال اخیر، صداوسیما تغییر رویکرد داد و سرپال‌ها را یک مقدار دیرتر پخش کرد. بنابراین مجدد آن سنت احیا شده است؛ مردم نماز را قبل از افطار می‌خوانند و سنت افطاری دادن، که جزء مستحبات مؤکد است، دوباره برپا شده است. بنابراین گاهی نحوه مدیریت و برنامه‌ریزی می‌تواند تأثیر گسترده‌ای بر سبک زندگی مردم بگذارد. حضرت عالی به عنوان یک کارشناس رسانه، که در عین حال مدیریت را در بخشی از صداوسیما تجربه کرده‌اید و با نقاط مثبت و نیز محدودیت‌ها از نزدیک آشنایی دارید، فعالیت رسانه ملی را بعد از انقلاب چگونه ارزیابی می‌کنید؟

احساس می‌شود که رسانه ملی به عنوان یکی از اجزایی که باید به نهادینه شدن سبک زندگی ایرانی-اسلامی کمک کند، چندان موفق نبوده است؛ زیرا روز به روز نمودهای این سبک زندگی کمرنگ‌تر می‌شود و سبک زندگی غربی بیشتر جلوه می‌کند. مسئله مهم این است که جزئیات سبک زندگی ایرانی-اسلامی هنوز مشخص نیست، چون این بحث تازه به وجود آمده است. ما مشکلاتی داریم که خارج از حیطه اراده ماست. بنابراین زحمت‌هایی که در کشور، از جمله در صداوسیما کشیده می‌شود، اثر خود را از دست می‌دهد.

اولین مشکل به نظر من این است که بعد از انقلاب، رویکرد توسعه‌ای در ایران مبتنی بر فرد بوده است؛ یعنی فردبماهور، فارغ از اینکه کیست و چیست، توسعه اجتماعی پیدا کند. مثلاً در تبریز دانشگاه تأسیس می‌کنیم و بعد فرضاً یک دختر اصفهانی برای ادامه تحصیل به تبریز می‌رود. همان طور که می‌دانید، در ایران حدود نود درصد از دواج‌ها بر اثر ارتباطات خویشاوندی شکل می‌گیرد. پس دختری که از اصفهان می‌رود، از دایره ارتباطات بیرون می‌رود و فرصت از دواج را از دست می‌دهد. بنابراین در سن مناسب، از دواج نمی‌کند و مشغول به کار می‌شود. حالا فرض کنید از دواج هم کرد. با این وضع اشتغال و ساعات زیاد کاری، چقدر می‌تواند به شوهر و بچه‌هایش برسد؟ در واقع نظام اداری ما هم مبتنی بر همین تفکر فردی شکل گرفته است. این در حالی است که ماهیت تفکر ما جمعی است. شما احتمالاً این اصطلاح را خیلی شنیده‌اید که «مشکل خودش است». این عبارت در ایران معنا ندارد. اگر برای خانم شما مشکلی پیش بیاید، شما می‌گویید مشکل خودت است؟ حتی اگر در اداره مشکلی پیش بیاید هم این طور نیست. در یک مرحله، فرزند شما در مدرسه مشکل خود را حل می‌کند، ولی از یک مرحله به بعد، شما ناچارید دخالت کنید. حتی ممکن است خانم شما برای حل مشکل شما دخالت کند، چون کیان خانواده در خطر افتاده است. پس در اینجا، تفکر توسعه فردی، معنا ندارد.

مشکل دوم برای سبک زندگی، مخصوصاً در حوزه زنان و خانواده، این است که بسیاری از زن‌ها در هنجارهای تفکر سنتی تاریخی و بسیاری در هنجارهای تفکر مدرن، جهان‌پذیر می‌شوند. علت آن هم این است که در کتاب درسی و فیلم سینمایی خارجی چنین چیزی را می‌بینند. مثلاً در کلاس زبان می‌خواند که همیشه اسمیت و مری به گردش می‌روند. به این ترتیب، چنین هنجاری برای او عادی‌سازی می‌شود. بنابراین هنجارپذیری جامعه، خارج از قواعدی است که ما پیش‌بینی می‌کنیم. منتها این به قدری نرم است که متوجه آن نمی‌شویم.

مثلاً در جامعه‌ای که کار سخت است و مرد و زن از خانه بیرون هستند، تفریح مهم می‌شود. برای جبران تفریح، مسافرت می‌روند و فست‌فود می‌خورند. پس نیازهای جدیدی در این خانواده، خارج از اراده خود، ایجاد شده است. به این ترتیب، می‌بینیم که در نسل پدران ما، زن و شوهر از هم فرضاً سه خواسته داشتند. نسل ما پنج خواسته و نسل جدید بیست خواسته از هم دارند. پس احتمال اینکه این دو

کاملاً با هم همراه شوند، چهار برابر کمتر از پنج خواسته است. به این ترتیب، نرخ طلاق بالا می‌رود.

یکی از ریشه‌های طلاق این است که اگر چه بد نیست زن ارتباطات داشته باشد و کار کند، ولی فکری نشده است که بر حسب نقش زنانگی او در خانواده، چگونه و چند سال کار کند تا به نقش خانوادگی خود هم برسد؛ زیرا به آن نقش اصلاً نمی‌رسد و نقش‌های اجتماعی او با نقش خانوادگی‌اش تزاخم دارند. پس رسانه‌ها در این میان، بی‌نقش نیستند، ولی ریشه این مشکل در ایران به شصت هفتاد سال قبل برمی‌گردد و آثار و عوارض آن امروز به خوبی دیده می‌شود؛ یعنی می‌بینیم که زن‌ها به موقع از دواج نمی‌کنند و سن از دواج بالا می‌رود و سپس نمی‌توانند بچه‌دار شوند یا نمی‌توانند بچه‌شان را خوب تربیت کنند و...

می‌توانید راهکارهایی رسانه‌ای برای این مشکلات ارائه کنید؟

پیشنهاد من همان حرف مرحوم شهید مطهری است که باید خانواده را پایه در نظر بگیریم. اگر از نظر گاه خانواده به مسائل نگاه کنید، همه پدیده‌ها فرق می‌کند. مثلاً از داخل خانواده، شما پسر یک نفر، شوهر یک نفر و فرزند یک نفر هستید. وقتی شما شوهر یک نفر هستید، من یک فهمی از آن دارم و وقتی یک آقا هستی، یک فهم دیگر دارم. اینکه شما کارمند باشید یا کاسب، در نگاه من به شما اثر دارد. پس از داخل خانواده، همه مردان اگر شوهرند، پسر هم هستند. ضمناً پدر هم هستند.

همه مردان اگر پسرند، ممکن است شوهر باشند. همه خانم‌ها نیز همسر، مادر و دخترند. پس حالا این خانم مادر است. شنیده‌اید که هر وقت در سفرهای غذا کم باشد، اولین کسی که می‌گوید «من سیرم» مادر است؛ زیرا این فرد صرفاً یک زن نیست، بلکه مادر است. حال اگر از منظر مادری نگاه کنیم، همه مشکلات به سرعت قابل اصلاح است، چون مادر به طور ذاتی دودغدغه اصلی دارد؛ یکی او لاد و دیگری حفظ خانواده. ما باید کار کردهای خانواده را تقویت کنیم. مثلاً یکی از کار کردهای مهم خانواده کارکرد حمایتی است. همین الان اگر لازم باشد، شما به پدرتان زنگ می‌زنید و درخواست کمک می‌کنید. این کمک انواعی دارد. مثلاً می‌خواهید وام بگیرید، اعضای خانواده ضامن می‌شوند. حال اگر با محوریت خانواده نگاه کنیم، مثلاً اگر بخواهید وام بگیرید، بانک باید بگوید باید یکی از اعضای خانواده ضمانت شما را بکند. سپس به شما بگویند اگر قسط را پرداخت نکنید، کل خانواده شما در لیست سیاه قرار می‌گیرند و نمی‌توانند هیچ وامی بگیرند. بنابراین همه اعضای خانواده کمک می‌کنند که شما وام را پرداخت کنید تا بقیه هم بتوانند وام بگیرند.

روایت است که در زمان حضرت علی (ع)، یک نفر باید قصاص می‌شد. از حضرت وقت خواست و ابوذر ضامن او شد. حضرت به ابوذر فرمودند که اگر او نیاید، تو قصاص می‌شوی. حال اگر خانواده پایه و محور باشند، در چنین ماجرابی، اعضای خانواده ضمانت او را می‌کنند و جور هم خون خود را می‌کشند و به جای او زندان می‌روند. مثلاً پدری تصادف می‌کند و به دلیل عدم امکان پرداخت دیه، باید به زندان برود. چه اشکالی دارد که اگر فرزند او ضمانت کرد و گفت من به جای او زندان می‌روم، از او بپذیریم؟

بنابراین مشاهده می‌کنید که در ایران، قدرت بازسازی هنجار توسط خانواده بسیار بالاست. خانواده نه آن زن و نه آن مرد است. آن زن به عنوان مادر، قدرت بازسازی هنجار را دارد، چون مادر بودن غیر از زن بودن است. مادری حس دیگری است. در این خصوص، در سطح ملی باید به صورت هماهنگ فکر و کار شود.

از طرفی ما برخلاف غربی‌ها، جمع‌گرا هستیم. مثلاً من فلان کار را به خاطر آبروی پدرم انجام نمی‌دهم و پدرم فلان کار را نمی‌کند، مبادا برای خانواده‌اش بد شود. ما ظرفیت‌های بسیاری داریم که باید تحت شرایط جدید سامان دهیم. ما صرفاً می‌گوییم خانواده مهم است، اما باید ابزار و وسایل آن را فراهم کنیم. به نظر من، ابزارش همین مسائل است.

توجه به این نکات روی سبک زندگی، اثر مثبت فراوانی دارد. برای اینکه اگر حریم خانواده توسعه یابد، افراد رفتار خود را هماهنگ با هنجارهای خانواده تنظیم می‌کنند. مثلاً اگر فرزند بداند که با نماز نخواندن او روزی پدر و مادرش کم می‌شود یا اگر پدر بداند لقمه حرام بر روی او لادش اثر منفی دارد، این کارها را ترک خواهند کرد. کدام مادری چنین اجازه‌ای به همسرش یا فرزندش خواهد داد؟

هنرهای خفته در تنگ تنگ

آسیب شناسی سینما و رسانه ملی در شکل دادن به

سبک زندگی اسلامی ایرانی



محسن دریالعل
کارشناس رسانه
و مدیر پورتال
اطلاع رسانی
«متن زندگی»

دغدغه‌های مشترکی بینشان پدید آمده بود: دغدغه شبیه قاب تصویر شدن. طبقه، آن قدر بزرگ و همگانی شده بود که دیگر تقلید فرادست و فرودست معنی نداشت. این بار، همه داخل یک طبقه، شکل نوینی به خود گرفتند و سبک‌ها و الگوهای متنوع پدید آمد. سبک غالب که بیش از دیگر سبک‌ها در رسانه‌ها و محافل عمومی و خصوصی تبلیغ می‌شد، مخالفانی پیدا کرده بود. این مخالفان غافل از اینکه زمین بازی، مشترک است، به ابراز وجود و مخالفت پرداختند. مخالفان با تمام مخالفت‌هایشان باز هم درون همان سبک زندگی غالب بودند؛ چرا که مصرف‌زدگی و بنده و شیفته کالا شدن وجه اشتراکی بود برآمده از همان سازو کار قدیمی؛ دیدن. حضور فناوری‌های مدرن که همه برپایه همان سازو کار، برنامه‌ریزی شده بود، روند تغییرات و یکسان‌سازی سبک‌های زندگی و نزدیک کردن طبقات جامعه را به طبقه مصرفی شیفته گون، سرعت بخشید. سینما در کنار تلویزیون، به عنوان قدرتمندترین ابزار تبلیغ و یکسان‌سازی، پیش‌روترین رسانه‌ها محسوب می‌شدند؛ تا اینکه شکل‌های نوین و فناوری‌ها تر پا به عرصه ظهور گذاشتند: عصر اینترنت و شبکه‌های مجازی. البته سینما و تلویزیون عقب ننشستند و الگوهای تعاملی‌شان پایه‌های ابزارهای جدید پیش آمدند و خود را مطرح کردند.

اما ایران...

ساختار زندگی در ایران تفاوت فاحشی با روند حاکم بر زندگی در دیگر جاهای دنیا دارد که باید بررسی شود؛ تفاوتی برآمده از ساختار خانواده‌محور، مذهب‌محور، سنت‌محور و تعامل‌محور. در عین حال که همواره تماایل به خانواده‌دوستی و سنتی بودن و مذهبی بودن در بین اقشار مختلف دیده می‌شود، علاقه به مدرن شدن و استفاده از فناوری و لذت بردن از آن نیز دیده می‌شود. ایرانیان دوست دارند هم سنتی باشند و هم مذهبی و هم مدرن. برای همین است که رشد استفاده از ماهواره روبه افزایش است و در عین حال، مراسم‌های مذهبی ماه رمضان و محرم و صفر همچنان پرشور برگزار می‌شود. شبکه‌های مجازی هر روز طرفدار تر می‌شود و در عین حال، اعیاد هنوز هم پرفرست‌ترین و پر بازدیدترین روزهای ایرانیان به حساب می‌آیند. ایرانیان الگویی متفاوت با دنیای بیرون خود دارند؛ اما این تفاوت در برابر فناوری نیاز به ترمیم و اصلاح و تقویت دارد تا بتواند خود و وجه متمایز خود را حفظ کند و گرنه فناوری مانند اسب سرکش یا او را با خود خواهد برد یا آن چنان به زمین می‌زند که آسیبی جبران‌ناپذیر ببیند.

همان‌طور که در همه جا «دیدن» سازو کاری برای تقلید و رونوشت به حساب می‌آید، ایران و ایرانی نیز از همین قاعده پیروی می‌کنند؛ البته گویی دوچندان. شاید به همین علت باشد که ایرانی در عین سنتی بودن و مذهبی بودن، مدرن هم هست. هم سنتش را با دیدن باز تکرار می‌کند و هم مذهبش را سال‌به‌سال و ماه‌به‌ماه تقلید و تکرار و باز تولید می‌کند و هم مدرن‌بودنش را، هم فناوری برایش مهم است و هم حوض وسط حیاط خانه.

انسان‌های اولیه برای پوشاندن خود از برگ درخت و پوست حیوانات استفاده می‌کردند و برای برقراری ارتباط با هم از ایما و اشاره بهره می‌بردند و بهترین راه‌شان برای انتقال مفاهیم به آیندگان، دیوارنگاری بود. از آن زمان تا همین امروز که دنیای فناوری زده بی‌سیم حکم فرما شده است، دیدن و شنیدن از ارکان اصلی الگوبرداری و یادگیری بوده است. حتی دیدن، مهم‌تر و کاربردی‌تر از شنیدن است؛ تاجایی که روش‌های نوین آموزش، متکی بر تصویر و نمایش و فیلم شده است و تا حد ممکن از بیان خشک و ثقیل دوری می‌شود. به همین علت است که می‌گویند هر تصویر ثابت، معادل هزار لغت و هر دقیقه فیلم، معادل هزار تصویر ثابت، بار محتوایی دارد. برای همین، اولین زبان‌های نوشتاری انسان بیش از آنکه از حروف و کلمات تشکیل شده باشد، از اشکال و مفاهیم آشنا ساخته می‌شده و با تمام تعدد و غیر ساختارمند بودنش، هنوز هم فهم‌پذیر و کاربردی است و باز برای همین است که امروزه، یکی از هنرهای روز، به جای سخنوری با زبان دستوری و حروف و لغات، بیان مفاهیم با زبان تصاویر و اشکال است.

جهان بیرون

در سال ۱۸۸۴ پائول نیپوک، دانش‌آموز آلمانی، اولین و ابتدایی‌ترین ایده از تلویزیون را پروراند و آن را ساخت. در سال ۱۸۹۵ برادران لومیر «سینماتوگراف» را ابداع کردند و در سال ۱۹۲۶ جان لوگی برد اسکاتلندی رسماً از تلویزیون رونمایی کرد. از آن سال‌ها تا همین امروز که هرروزه اشکال مدرن این دو فناوری در ابعاد و اشکال و ساختارهای مختلف خودنمایی می‌کند، سازو کار ثابتی در تمام آن‌ها مشترک بوده است که همواره برای رسیدن به کیفیت بهتر نقش بازی کرده است؛ آن سازو کار چیزی نبوده جز استفاده از قدرت دیدن و انتقال مفاهیم با استفاده از تصاویر ثابت و متحرک. از همان ابتدا، دیدن بازیگران و نقش‌پردازان، ابزار الگوبرداری شد و شبیه شدن به دیگران اهمیتی دوچندان یافت. طبقه فرودست سعی می‌کرد در رفتار و الگوی پوشش، از طبقه فرادست تقلید کند. رقابت بین طبقه فرادست بیش از آنی بود که در طبقه فرودست دیده می‌شد؛ اما تفاوت‌هایی محسوس در بین بود که باز هم دیدن، سازو کار دخیل در آن بود. طبقات مختلف در دوران مختلف، همواره در نمایش آن چیزی سعی می‌کردند که نبودند؛ چرا که یاد گرفته بودند خود را طوری نمایش دهند که می‌بینند. همیشه خود را یا در قاب تلویزیون می‌دیدند یا بر پرده تهره‌های سینما و نه در آینه‌های تمام‌قد. حال آنکه آنچه نمایش داده می‌شد و دیده می‌شد، چیز جدیدی بود و شبیه به خود واقعی هیچ طبقه‌ای نبود. این اتفاق در پیدایش طبقه متوسطی که بیش از ۷۰ درصد جامعه و حتی در برخی جوامع بیش از ۹۰ درصد آن را تشکیل می‌داد، بسیار مؤثر و بارز بود. هر طبقه برای همسان‌سازی با نامایشی سعی می‌کرد که از او در قاب تصویر نشان داده می‌شد. طبقات قاب تصویر آن قدر به هم نزدیک شده بودند که رفته‌رفته دم از دهکده جهانی زده می‌شد. دهکده‌ای که همه مانند هم لباس می‌پوشیدند، مانند هم صحبت می‌کردند و

سبک زندگی در کشاکش دو فناوری

اما اتفاق خاص وقتی می افتد که نسبت‌ها در دیدن به هم می‌ریزد و اینجاست که نقش فناوری که قرار است بومی شود، بسیار پر رنگ می‌شود. سینما و تلویزیون ایران، در جایگاه پر مخاطب‌ترین و عمومی‌ترین رسانه ملی که بیش از هر رسانه دیگر در تعامل با ایرانیان است، باید به نوع نمایش و نسبت‌های آن‌ها توجه کند. نمایش بیش از حد سنت یا مذهب یا مدرنیسم، هر کدام به شکلی، مشکل آفرین خواهد بود و بخشی از مخاطب ملی را از خود آورده می‌کند و پرورش و رشد جامعه را مختل می‌کند؛ همان اتفاقی که این روزها هم رسانه ملی و هم سینما به شدت به آن دچار شده‌اند و ناهمگونی و نبود توازن، بیش از هر چیز، در آن‌ها به چشم می‌خورد. این دور رسانه از ذات اصلی خود برای جامعه ایرانی اسلامی چنان در حال دور شدن‌اند که دیگر تمیز دادن این دو با مشابه خارجی و اصلی‌شان به راحتی ممکن نیست. تفاوت، بیشتر ظاهری است تا محتوایی و مفهومی. بیشتر، شکل و

پوشش تفاوت دارد تا نوع نمایش و نسبت‌ها؛ همان قدر که دیگران تبلیغ می‌کنند، ما نیز تبلیغ می‌کنیم؛ همان قدر که دیگران به گذشته و اعتقادات درونی جامعه پشت می‌کنند، ما هم پشت می‌کنیم و در حال پروار کردن نوعی فناوری بی‌مغز هستیم. فناوری، ذاتی اغواگر دارد و همان‌طور که گفته شد، مانند اسبی چموش و وحشی است که تا رام نشود، سواری گرفتن و لذت بردن از آن مفهومی ندارد. فقط می‌توان از تماشای قامت رعنا و بی‌بدیش لذت برد که بیش از هر چیز مقهور کننده است. تلویزیون و سینمای ملی در این روزها، طی روندی ۳۰ ساله، آرام آرام، از ذات انقلابی خود دور شده و در حال بازگشت به اصل تکنولوژیک خود است. انگار اسب وحشی که ۳۰ سال پیش افسار زده شد و آماده سواری دادن شده بود، حالا افسار پاره کرده و سوار خود را بی‌آنکه خودش بفهمد، به سرعت، به سمت غربی شدن می‌برد. این غربی شدن از نمایش فیلم‌ها و سریال‌های هر روزه و شوخی‌های سخیف با همه چیز که هر روز از رسانه‌های ملی در حال نمایش است،



به‌وضوح برای بیننده ملموس است و به همان اندازه برای سوار آن اسب چموش، نامحسوس؛ چراکه غرق لذت شده و فقط مدهوش اسب است، نه مسرور از لذت سواری یا مسیر طی شده. سینما با ترمیمی ابتدایی، به عصر فیلم‌فارسی‌های قبل از انقلاب بازگشته است. شیوه‌های آرایش و پوشش مردان و زنان، خانه‌ها و ماشین‌های شیک و سلطنتی که به‌عنوان امتیازات نقش‌های اول، هر روز بر پرده سینما نقش می‌بندد، گواه این ادعاست. نمایش دو گروه کلیشه‌ای در سریال‌های تلویزیون که مخاطب، ناخودآگاه با یکی از این گروه‌ها همذات‌پنداری می‌کند، کاملاً عینی است: خانواده کاملاً مرفه و پول‌دار در مقابل خانواده بی‌چیز و فقیر در مانده مفلوک. مخاطب ناخودآگاه میل به نزدیک‌شدن به خانواده مرفه پیدا می‌کند. او از دو حال بیرون نیست: یا در همان سطح مالی زندگی می‌کند که احتمالش زیر صدهد است، یا فقیر است و برای دور شدن از تصویر خانواده فقیر که از قضا، معمولاً مایه خنده و لوده‌بازی در سریال‌ها هم هست، با تمام تلاش، خود را از شبیه‌شدن به آن دور نگه می‌دارد. تنها یک الگو می‌ماند و آن همان خانواده پول‌دار است. اگر این تشابه نتواند نهادینه شود که معمولاً هم نمی‌شود، به تشابهی ظاهری اکتفا شده و سعی می‌شود رنگ و لعاب زندگی و پوشش و صحبت کردن را به الگوی مدنظر نزدیک کند.

از نمایش سبک‌های ایرانی اسلامی در تلویزیون و سینما یا خبری نیست، یا آن قدر کم‌رنگ و بی‌اثر و بی‌کیفیت به‌نمایش درمی‌آید که ارزش دیدن و الگوبرداری ندارد. حرفی از معماری ایرانی اسلامی زده نمی‌شود و هر چه به تصویر کشید می‌شود، معماری و هنر غربی مدرن برآمده از تفکر مصرفی است. قهرمانان فیلم‌ها و سریال‌های ما و حتی مجریان ما، از الگوی پوشش و رفتار و برخورد گرفته تا تفکر و نمایش میزان سنتی و مذهبی و مدرن بودن به سرعت به سمت الگوبرداری و بازنمایی الگوهای غربی پیش می‌روند: قهرمانانی به‌دور از خدا و کاملاً زمینی که در بهترین حالت، جان و وقت و عمر خود را فدای انسان می‌کنند؛ ولی از ارزش‌های منوی و الهی تهی هستند، حتی در کلام.

نسبت‌های نمایشی در حال تغییر است: دیگر از ارزش‌های سنتی در زندگی روزمره بهره‌برداری نمی‌شود و این ارزش‌ها در هیچ یک از تصاویر نمایش داده‌شده جایی ندارد؛ مگر در جایگاه مروری بر تاریخ کهنه و قدیمی یا بازدید از موزه‌های قدیمی یا توریسم خاطرات قدیم. همه از حس خوب خانه‌های قدیمی می‌گویند؛ اما کسی حاضر به زندگی در آن‌ها نیست. همه دوست دارند این حس خوب را به‌طور موقت درک کنند و نه برای مدت زیاد. دور بودن از فناوری تابویی است عبورناپذیر و باورناپذیر.

افسار اسب چموش و وحشی فناوری از دستمان رها شده و در حال بازگشت به اصل خود است. البته اسب آن قدر زیرک و باهوش است که ناخودآگاه رم نکند و همه را به‌هوش نیاورد؛ حرکت آرام و نرم شروع شد و حالا در حال سرعت گرفتن است. کافی است گشتی در شبکه‌های ۳۳گانه تلویزیون یا سینماهای امروزی و مدرن شهر بزنیم؛ از قهرمان‌های دینی، از جلوه‌های عبادی و معنوی، از رفت‌وآمد و خانواده‌های پرجمعیت، از دواج‌های آسان، از کمک و انفاق، از خانه‌های بی‌میل، از آشپزخانه‌های حریم‌دار، از پیکان‌های ساده قدیمی و از بسیاری چیزهای دیگر که قبلاً داشتیم و با داشتن آن‌ها راحت و بی‌تکلف زندگی می‌کردیم دیگر هیچ خبری نیست. از روحانیان و

نمایش زندگی علما و عرفای دینی خبری نیست. از فوتبال بازی کردن داخل کوچه ولی‌لی و خاله‌بازی و هفت‌سنگ و... خبری نیست. آن قدر که حتی نسل جدید از نام خیلی چیزها، به‌کل، بی‌اطلاع است؛ گویی چیزی نیست جز اصطلاحی قدیمی. این قدرت تصویر است. همان ساز و کار، مجدد، در حال قدرت گرفتن است: دیدن آیدین شلوارهای سرخ و سبز و آبی مجریان و بازیگران، دیدن ماشین‌های آخرین مدل، دیدن مبل‌های مجلل، دیدن میزهای ناهارخوری سلطنتی، دیدن زنان و دختران آرایش کرده، دیدن آپارتمان‌ها و برج‌ها و آسمان‌خراش‌هایی که جای خانه‌های ساده و قدیمی را گرفته‌اند، دیدن مسافرت‌های خارج و شادی‌های بی‌وصف بعد از آن، دیدن بازگشتن انقلابی‌ها از عقاید خود، دیدن افراد مذهبی خنثی و بی‌اعتنا، دیدن مراسم‌های عروسی پرزهرینه، دیدن مهریه‌های هنگفت و طلاق‌های آسان، دیدن زندگی‌های مجردی، دیدن خانواده‌های تک‌فرزند و هزار چیز دیدنی دیگر. بیان این‌ها همه لازم نیست و کافی است دوری در همین شهر خودمان بزنیم تا بر سردر سینماها همه‌شان را به‌وضوح ببینیم یا کنترل را برداشته و شبکه‌ها را یک‌به‌یک بگردیم. آن قدر حجم نمایش این موارد فزونی گرفته که دیدنشان نیاز به جست‌وجوی چندانی ندارد. تلویزیون و سینمای ملی ایران خواسته یا ناخواسته نسبت‌ها را به هم ریخته‌اند. سرعت تغییر را چنان زیاد کرده‌اند که پدران و پسران با هم غریبه شده‌اند و زبان هم‌رانی فهمند: یکی از نسل انقلاب ۵۷ و دیگری از نسل سوم و چهارم. یکی انقلابی، به‌قصد مذهبی و سنتی ماندن بنابه انتخاب خود، دیگری انقلابی به‌قصد مدرن بودن و فناوری زده‌بودن که اتفاقاً، اصلاً انتخاب خودشان نیست و موج، آن‌ها را با خود می‌برد و کاملاً ناخواسته غرق در تکنیک شده‌اند. دنیای پرزرق‌وبرقی که همه را مدهوش می‌کند، شاید بی‌شباهت به شهر بازی پینوکیو نباشد که همه را در اوج شادی تبدیل به دراز گوش‌هایی می‌کرد فاقد هر گونه اراده؛ ابتدایش زیبا و لذت‌بخش و انتهایش فلاکت‌بار و تأسف‌برانگیز.

تلویزیون و سینما اگر به اصل خود بازگردند که چنین نیز هست، همان شهر بازی مقهورکننده خواهند شد؛ ابزار تبدیل انسان‌ها به فریب‌خوردگانی بی‌اراده. اما اگر به مسیر انقلابی‌شان بازگردند، نقش مسخ‌کنندگی را با انسان‌سازی تعویض کرده و به‌جای اغواگری، در مسیر رشد افکار مخاطبان، ارشادگری خواهند کرد. تلویزیون و سینمای ملی باید در نقش نهنگ داستان پینوکیو، انسان‌های مسخ‌شده امروز را بلعد و در فراغتی دور از دنیای مدرن، آن‌ها را به‌شکل واقعی و انسانی خود بازگرداند تا فرقی چوبی و مسخ‌بودن و انسانی آزادبودن را درک کنند؛ چراکه شنیدن، تعریف و توصیف جایگاهی ندارد و مخاطب باید ملموس و عینی آن را ببیند و درک کند. البته مقدم بر این‌ها، ساختار و تفکر حاکم بر تلویزیون و سینما باید بلعیده شود تا از پوسته خودیافته‌ها شود و به‌شکل انسان‌وارش بازگردد.

توضیح: تیتراژ با نظر به شعر خانم عرفان نظر آهاری نوشته شده است.

اینکه مدام به سینه‌ات می‌کوبد

قلب نیست

ماهی کوچکی است که دارد نهنگ می‌شود.

ماهی کوچکی که طعم تنگ بلورین

آزارش می‌دهد و بوی دریا هوایی‌اش کرده است.

قلب‌ها همه نهنگ‌اند در اشتیاق اقیانوس.

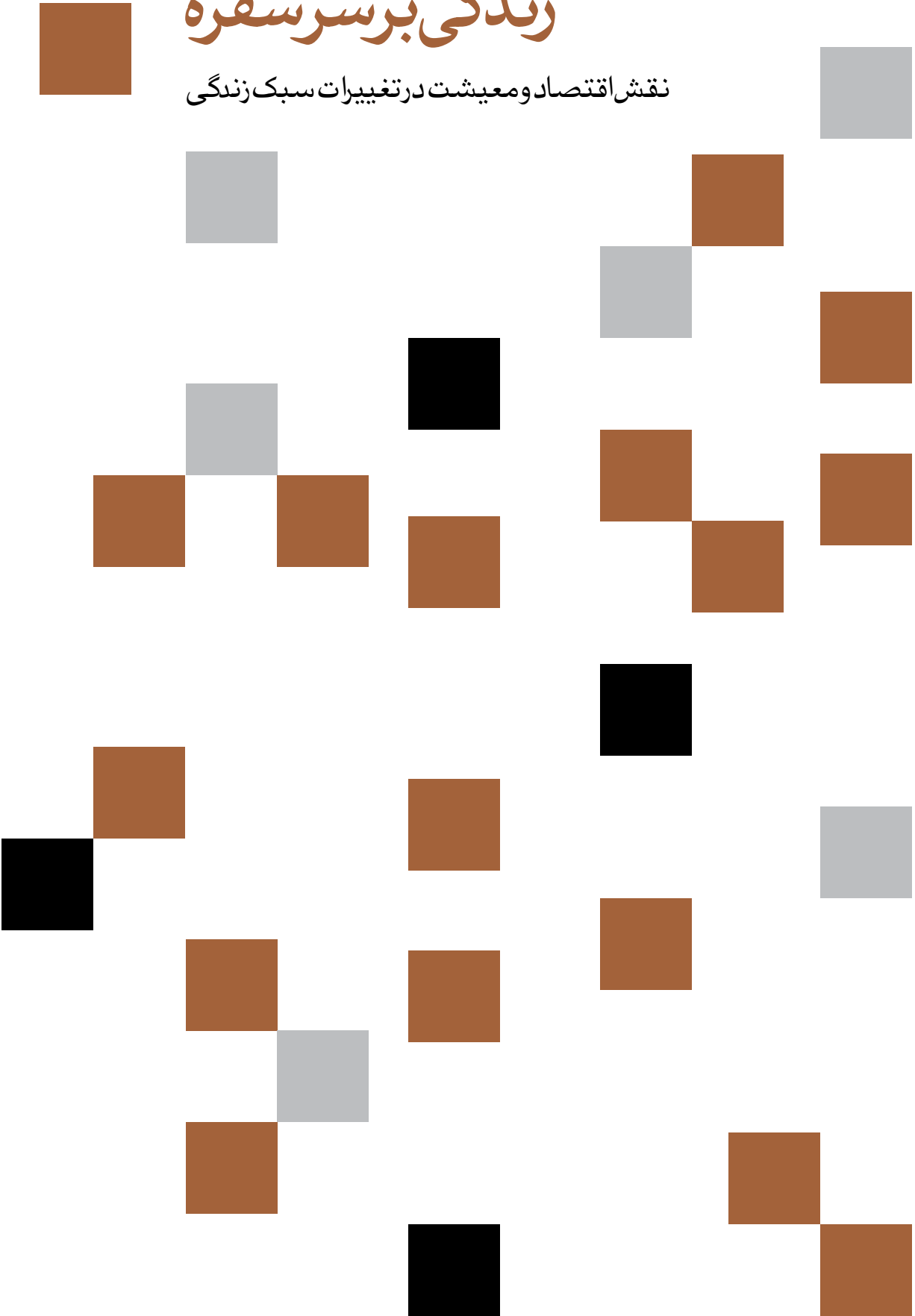
اما کیست که باور کند در سینه‌اش نهنگی می‌تپد!!

نمایش بیش از حد سنت یا مذهب یا مدرنیسم، هر کدام به‌شکلی، مشکل آفرین خواهد بود و بخشی از مخاطب ملی را از خود آزرده و پرورش و رشد جامعه را دچار اختلال می‌کند؛ همان مشکلی که این روزها، هم رسانه ملی و هم سینما به‌شدت به آن دچار شده‌اند و ناهمگونی و نبود توازن، بیش از هر چیز، در آن‌ها به چشم می‌خورد.



زندگی بر سر سفره

نقش اقتصاد و معیشت در تغییرات سبک زندگی



از هر چه بگذریم، از اقتصاد نمی توان گذشت. امروزه به زحمت بتوان حوزه‌ای از زندگی بشر را یافت که به نوعی با اقتصاد پیوند نداشته باشد؛ اقتصادی که رگ حیات انسان را در دست دارد و معاش او را تأمین می کند. اما اهمیت اقتصاد در زندگی انسان در همین حد باقی نمانده و اقتصاد و معیشت، ابعاد و زوایای دیگری هم دارد که به پشت صحنه بازی می گردد و کار بازی گردانی و کارگردانی را برای این مقوله رقم می زند. اقتصاد به دلیل نقش کلیدی و حیاتی در زندگی انسان، سیطره و گستره‌ی خود را بر سایر وجوه زندگی وسعت بخشیده و بر فرهنگ، رفتار، اخلاق و حتی دین، اعتقادات و باورهای مردم و جوامع اثر گذاشته است. این اثرگذاری گاهی به حدی رسیده که اقتصاد محور قرار گرفته است و اموری که باید در متن باشند، به حاشیه رفته اند.

در دهه‌های اخیر و در گذار از مدرنیسم به گفتمان پست مدرن، مقوله‌ی اقتصاد با رویکرد مصرف گرایی افراطی تا جایی پیش رفته که تمامی مرزها را در نور دیده و به محور همه‌ی رفتارها و اعتقادات و کنش‌ها بدل شده است. اشتباهی سیری ناپذیر اقتصاد، خدا و انسان و همه‌ی جهان را در خود فروبرده است و با همه چیز با دید معامله گری و سودگرایی روبه‌رو می شود. دیگر هیچ ارزشی غیر از ارزش‌های مصرفی که می تواند به تولیدکنندگان سود بیشتری برساند، در دایره‌ی اخلاق و کردار بشر مطرح نیست و هر امری قابل خرید و فروش است؛ کاری که طبق اعتقاد مسیحیان بنیان گذار اقتصاد نوین، شیطان با روح انسان می کند.



جامعه مصرفی؛ اسطوره‌ها و ساختارها

نقد نظام مصرف در شیوه زندگی غربی از دیدگاه بودریار

«جامعه مصرفی؛ اسطوره‌ها و ساختارها» اثر ژان بودریار، در سال ۱۹۷۰م، نگارش یافته است. این کتاب در ایران در سال ۱۳۸۹، با قلم پیروز ایزدی فر، به فارسی ترجمه و توسط نشر ثالث تاکنون چهار مرتبه تجدید چاپ شده است. محتوای کتاب تحلیل بودریار را در خصوص وضع کنونی جامعه غرب، اثر منطق مصرف مدرن بر وضع شهروندان، ارتباطات اجتماعی آن‌ها، ارتباط فرد با خودش، ارتباط طبقات و مصرف، وضعیت فرهنگ در وضع مصرفی، نقش ایدئولوژی رفاهی در تولید اسطوره‌های سازنده منطق مصرف مدرن، تفاوت مصرف به معنای کنونی اش با منطق مصرف در سایر اقتصادها، وضعیت مد و معنای جدید بدن در وضع مصرفی، نقش رسانه‌ها و صنعت تبلیغات در تولید نشانگان و اسطوره‌های مصرف و در نهایت، از خودبیگانگی انسان در این جامعه را در چارچوب تحلیلی از «نمادها و ساختارهای» جامعه مصرفی ارائه می‌دهد. وی در این کتاب، طرحی نو از تحلیل سرمایه‌داری متأخر ارائه می‌دهد که به جرئت می‌توان گفت در فهم وضع کنونی جوامع و نیز چپستی لایف‌استایل در معنایی متفاوت از آنچه تاکنون گفته شده، مؤثر است. پیش از ارائه خلاصه مختصری از کتاب، در ابتدا مروری بر بخشی از اندیشه و منابع فکری نویسنده خواهیم داشت.

به همکاری پرداخت که برخی از آن‌ها کم و برخی بسیار بر اندیشه‌اش اثر گذاشتند.

این اندیشمند فرانسوی را در جامعه ما شاید بیش از هر چیز با نقدهایش بر رسانه، مفهوم «فراواقعیت» و نوشته‌ای در خصوص واقعی نبودن جنگ خلیج فارس، که تحلیلی از عملکرد رسانه‌ها و نحوه تحلیل رفتن واقعیت در اخبار و

ژان بودریار (Jean Baudrillard) در ۱۹۲۷ در رنس فرانسه به دنیا آمد و ۲۰۰۷ در پاریس از دنیا رفت. وی یک نظریه‌پرداز اجتماعی، فیلسوف و عکاس بود که البته پست‌هایی کوچک و غیردائمی هم در دانشگاه داشت. خودش در دانشگاه نانتر فرانسه درس خوانده بود و در طول تاریخ حرفه‌ای‌اش، با افراد گوناگونی

ژان بودریار



معصومه ندیری
کارشناس ارشد رفاه و
تعاون اجتماعی

این کل هدایت می شویم. (ص ۱۷)

وضعیت معجزه‌آسای مصرف

اشیا در فضای مصرفی، تفاق معنای نمادین اند، اما این به آن معنا نیست که واقعی‌تر از نمادها هستند. اصولاً جامعه مصرفی جامعه‌ای بدوی و اسطوره‌ای است؛ چرا که در ذهنیت بدوی شریک است و واقعیت را از طریق تفسیر نشانه‌های واقعیت درک می‌کند. فضای مصرفی، فضایی مجازی است که در آن واقعیت به نشانه‌های واقعیت تحویل می‌شود. کالاهای لوکس نشانه‌های خوشبختی هستند که دائماً توسط تبلیغات نشانه‌گذاری شده‌اند و فرد با گرد هم آوردن آن‌ها، می‌خواهد به خوشبختی برسد.

دور باطل رشد

مخارج جمعی و باز توزیع

نه تنها مخارج فردی، بلکه مخارج جمعی و سهم بخش ثالث نیز در جامعه مصرفی سریع‌تر رشد می‌کند. علت این قضیه، کمک به کاهش فاصله طبقاتی و فراهم کردن رفاه برای اکثریت بیان می‌شود، اما «تحقیقات نشان دهنده انحراف مکرر از نیات مقامات مسئول است.» (ص ۳۶) بنابراین باز توزیع نه تنها به کاهش این فاصله طبقاتی کمک نمی‌کند، بلکه آن را افزایش می‌دهد. «سازوکارهای باز توزیع که به این خوبی موفق به حفظ امتیازات شده‌اند، در واقع جزء لاینفک و عنصر تاکتیکی نظام قدرت هستند و در این زمینه، همدست نظام آموزشی و نظام انتخاباتی محسوب می‌شوند.» (ص ۳۷)

آسیب‌ها

جامعه مصرفی آسیب‌های فراوانی به همراه دارد؛ اعم از آلودگی هوا، سروصدا، ویرانی مناظر و... اما مهم این است که همه این آسیب‌ها در نظام مصرفی، موجبات مصرف بیشتر و در نتیجه، افزایش تولید و خدمات را فراهم می‌کنند.

محاسبه رشد یا راز تولید ناخالص ملی

در آمار و ارقام رشد، هر آنچه قابل اندازه‌گیری باشد مقدس است؛ اعم از اینکه مثبت باشد یا منفی. «اینکه مثبت و منفی به صورت درهم ریخته به یکدیگر افزوده شوند، به نظر تناقض‌آمیز می‌رسد، اما احتمال منطقی بودن آن نیز وجود دارد، زیرا شاید حقیقت این باشد که کالاهای منفی، آسیب‌های جبران‌شده، هزینه‌های داخلی عملکردها، مخارج اجتماعی تنظیمات داخلی برای رفع سوء کار کردها و ولخرجی‌های زائد در این مجموعه، نقش پویای لوکوموتیو اقتصادی را ایفا می‌کنند.» (ص ۴۵) فقر، موتور محرکه رشد است!

برنامه‌های تلویزیونی بود، بشناسند.

بودریار از ساختارگرایی لوی استروس هم متأثر است. این دسته از ساختارگرایان معتقدند این دلالت‌هاست که باید در مرکز پژوهش قرار گیرد. سوسور با تحلیل‌های زبان شناختی خود، هانری له فور به عنوان یک ضدساختارگرا، رولان بارت با معناشناسی‌اش و لیوتار در نقد مارکس و تبیین پست‌مدرنیسم، از مهم‌ترین منابع فکری بودریار در نوشتن کتاب حاضر بوده‌اند.

«بودریار برخلاف هابرماس که معناها را در سرمایه‌داری پیشرفته امری کمیاب تلقی می‌کند، در سیستم مصرف معناهای بسیاری می‌یابد. موضوع اصلی اختلاف بودریار با مارکس نیز حول محور نشانه دور می‌زند. وی بارد جدایی ساختارگرایی‌نشان از جهان، استدلال می‌کند که جهان فقط معلول نشانه است.

اگر افراد عوض فرآورده‌ها، معانی را مصرف می‌کنند، در آن صورت گفتنی است که تبادل نمادین و نه تولید کالا هسته اصلی نظریه اجتماعی را تشکیل می‌دهد. از این رو، ارزش نه در فرآیند کار، بلکه در ساختار ارتباطی آفریده می‌شود...» (نادر صادقی لواسانی نیابه نقل از نوذری، ص ۵۱) آن‌ها که حتی قدری بودریار را می‌شناسند می‌دانند که درباره او بسیار نوشته شده و بسیار می‌توان نوشت، اما در اینجا فقط اشاره کوچکی به بخشی از منابع فکری وی کرده‌ایم که در ارتباط با کتاب مورد بررسی مؤثر بوده‌اند.

فصل اول: در ستایش اشیا

در این فصل، بودریار به توصیف فضای پیرامونی شهروندان مصرفی می‌پردازد: «ما در عصر اشیا زندگی می‌کنیم. اولین مشخصه این عصر این است که ما بیش از آنکه با انسان‌ها سرو کار داشته باشیم، با اشیاء مواجهیم و این خصوصیت باعث شده‌است... حالتی ابزاری و شیء‌گونه به ما بدهد. ما در اکولوژی اشیا زندگی می‌کنیم.» (ص ۱۴)

وفور و مجموعه‌سازی

اشیا در عصر اشیا، باید از شرایط وفور پیروی کنند تا دائماً فراوانی را به ما القا کنند و حس و هراس کمبود را از ذهن ما بزدایند. به همین خاطر است که در عصر اشیا، هیچ چیز منفرداً عرضه نمی‌شود، بلکه همیشه یکی از هزاران است. «در انباشتگی چیزی بیش از مجموع تولیدات نهفته است: شواهدی بر وجود مازاد و نفی سحرآمیز و قطعی کمیابی.» (ص ۱۵) علاوه بر وفور، اشیا باید هویت حقیقی خود را در یک مجموعه و طبقه بیابند. هر شیء حکم جزئی از یک کل را دارد که با خرید آن به سمت سایر اجزای

اسراف

پشت این اسراف متعالی و تجملی، اسراف کارکردی و بوروکراتیک قرار دارد که زاید تولید و نیز کالاهای مادی است و در آن‌ها ممزوج است. (ص ۵۴) «آنچه امروزه تولید می‌شود، مبتنی بر ارزش مفید یا طول عمر مفید نیست، بلکه مبتنی بر نابودی آن است... نظام تولید به بهای این نابودی و انتحار حساب شده و دائمی اشیا، قادر به ادامه حیات است... تبلیغات این معجزه را با صرف بودجه‌ای قابل توجه تحقق می‌بخشد. هدف از تبلیغات... زائل کردن [عمر مفید اشیا] است به نام مد.» (ص ۵۴) زیرا خرید دوباره، با نابود کردن کالای قبلی ممکن می‌شود.

فصل دوم؛ نظریه مصرف، منطق اجتماعی مصرف ایدئولوژی برابری طلب رفاه

«تمدن اسراف» نمی‌توانست به همین صورت به وجود آید. برای فهم روندهایی که به پیدایش وضعیت مصرفی کنونی منجر شده‌اند باید «منطق مصرف» انسان مدرن را در زمینه‌ای به جز اقتصاد، یعنی در فرهنگ و تفکر دید. در جهان مدرن، معیار خوشبختی و سعادت، در زندگی مادی و تنعم این جهانی خلاصه شده است: «یعنی میزان بر خورداری از اشیا.» (ص ۵۶)

از قرن نوزدهم به بعد، یعنی زمان شکل‌گیری انقلاب رفاه، با عاملیت نیروهای سیاسی، ارزش برابری نیز به این تعبیر از خوشبختی الحاق شد و نهایتاً خوشبختی تبدیل شد به «برابری افراد در بر خورداری از اشیای مادی.» (ص ۵۷ و ۵۸) در ذات این حرف، یک مفهوم مستتر است و آن اینکه اگر قرار باشد خوشبختی در برابری معنا شود، پس باید مفهومی «قابل اندازه‌گیری» باشد. اما خوشبختی چه موقع می‌تواند قابل اندازه‌گیری باشد؟ زمانی که تبدیل به مؤلفه‌ها و نشانه‌های قابل اندازه‌گیری شود. مفهوم برابری، خوشبختی

پس از اینکه نشان داده شد مصرف یک کنش اقتصادی، آزادانه و آگاهانه نیست، بودریار باز هم پارا فراتر می‌گذارد و به این موضوع اشاره می‌کند که چگونه مصرف در جهان جدید، حتی از یک حق فراتر رفته است و به یک تکلیف مبدل شده است!

و بر خورداری، همه و همه شیء زده شدند.

ایدئولوژی رفاه، سه خدمت به نظام تولید سرمایه‌داری کرد. یکی اینکه حقیقت را اورونه نشان داد و با برابر سازی صوری و ایجاد یک سطح عمومی از رفاه، تظاهر کرد که همه چیز برابر شده است، در حالی که واقعیت این بود که نابرابری در ساختار باقی مانده است. (ایجاد آگاهی کاذب)

خدمت دوم این بود که مفهوم نیاز را با مفهوم رفاه پیوند زد. رفاه شما زمانی است که نیازهایتان برطرف شود. نیازهایتان کی برطرف می‌شود؟ زمانی که کالایی برای رفع نیاز مصرف کنید. پس برای داشتن رفاه، باید مصرف کنید! (تأثیر مستقیم بر ایجاد مصرف انبوه)

خوش خدمتی سوم ایدئولوژی رفاه این بود که بر فراوانی تأکید کرد و وعده داد که کاستی‌ها و نابرابری‌ها زمانی که به فراوانی برسیم، مرتفع خواهد شد. اما کی این جامعه وفور نعمت محقق می‌شود؟ زمانی که به رشد برسیم. لذا برای همه، این اصل بدیهی شد که:

• رشد یعنی رسیدن به فراوانی
• فراوانی یعنی رسیدن به برابری و دموکراسی (ص ۶۱) (تولید آگاهی کاذب) اما در عمل چنین نشد. نابرابری در یک سری نیازهای اولیه مرتفع شد، اما با تولید نیازهای جدید، افراد مانند گذشته در نیازهای جدید با هم نابرابر بودند. بنابراین رشد با «حفظ نظام سلطه و اصل نابرابری» (ص ۶۴ و ۶۵) برای نظام کارکرد پیدا کرد.

تفکیک‌های جدید

جابه‌جایی مداوم نابرابری‌ها تغییراتی ایجاد می‌کند؛ یعنی افراد دیگر نه با پول، بلکه با معیار جدید «تحوه مصرف کالاهای کمیاب جدید» در جامعه تفکیک می‌شوند. (ص ۷۲)

تمایز گذاری و جامعه رشد یافته

مصرف مدرن یک امر شخصی نیست. اجتماع از این طریق، به تولید و تغییر نمادها و نشانه‌ها می‌پردازد و آن‌ها را به شکلی که برای حفظ ساختار نظام سودمند باشند، باز تعریف و سازمان‌دهی می‌کند. (ص ۷۷) به این ترتیب، اشیا به خاطر ارزش فی‌ذاته‌ای که دارند مصرف نمی‌شوند، بلکه به خاطر معانی‌ای که دارند مورد مصرف قرار می‌گیرند. (ص ۷۸) مطابق این نظام تمایز گذاری و سلسله مراتبی اشیا، دیگر رفتار مصرف‌کننده‌ها را نمی‌توان با نظریه‌های موجود تحلیل کرد. دیگر «رضایت‌مندی فردی» و «نظریه نیاز» توجیه‌گر این‌گونه مصرف‌کننده‌ها نیست. (ص ۷۹) اگر این‌ها ملاک باشند، مصرف باید در جایی کنترل، محدود یا متوقف می‌شد، اما وقتی منطق مصرف اجتماعی باشد (مانند تمایز بخشی، کسب اعتبار اجتماعی، تحرک طبقاتی و مانند این‌ها)، دیگر مصرف انتها ندارد.

این جایگزینی توسط «نوآوری در رأس» انجام می‌گیرد. (ص ۸۲) نوآوری در رأس یعنی سبک جدیدی از مصرف در طبقه بالا. چرا طبقه بالا چون نیازها و مصارف طبقات پایین و متوسط در پیروی از این طبقه است. اشیا ابتدا توسط طبقات بالا مصرف می‌شوند، بعد نظام نشانه گذاری آن را به عنوان نشانه‌ای از تعلق داشتن به طبقه بالا داغ می‌گذارد، بعد به واسطه پروژه مد، تبلیغات و... مورد استفاده طبقات پایین قرار می‌گیرد تا نشان دهند آن‌ها هم مصرفشان مانند مصرف طبقه بالاست و در همان طبقه به سر می‌برند. ولی دقیقاً در همین زمان که آن شیء فراگیری می‌شود، نشانه خود را به عنوان عامل تمایز دهنده طبقات از دست می‌دهد و در اینجا است که نظام ارزش گذاری برای حفظ فاصله اجتماعی و بر هم نخوردن نابرابری واقعی در سیستم، نوآوری جدید طبقه بالا را، که به خاطر تمایز دادنش از جمع ابتکار شده است، به عنوان ارزش جدید نشانه گذاری می‌کند و باز همین چرخه ادامه می‌یابد. (ص ۸۲)

به سوی نظریه مصرف

کالبدشکافی انسان اقتصادی

ماهیت واقعی نیاز در عصر حاضر چیست و چه رابطه‌ای با بحث جامعه مصرفی پیدا می‌کند. گویی «نیاز در میان تمام ناشناخته‌ها از همه ناشناخته‌تر است.» (ص ۹۲) انسان موجودی است همیشه نیازمند. به همین خاطر، همیشه در پی برآوردن نیازهایش بوده است. در عصر مدرن، این ویژگی طبیعی با یک ایده حقوقی پیوند خورد و آن اصل «حداکثر مطلوبیت» برای انسان بود. نتیجه این پیوند این شد که انسان برای برآورد نیازهایش باید به سمت کالایی برود که برایش حداکثر مطلوبیت را دارند. (ص ۹۲) اقتصاددانان نیاز را با مطلوبیت مترادف دانستند. این تعریف اقتصاددانان «شیء محور» است. در سمت دیگر، جامعه‌شناسان نیاز را گرچه برخاسته از طبیعت انسان می‌دانند، اما جهت‌دار شده توسط اجتماعات انسانی معرفی‌اش نموده‌اند. (ص ۹۳) اما هیچ‌یک از این سه دیدگاه درست نیستند. برآورده شدن نیازها، از نظام ارزش‌ها پیروی می‌کند. «فرد براساس تحمیل نشانه‌ها به پذیرش سبک زندگی خاص جامعه سوق داده می‌شود. پس به هیچ‌وجه عملش در برآورد نیازهایش، انتخاب نیست و حاکمیت بر بازار ندارد.» (ص ۹۵) از سوی دیگر، باید توجه داشت که نظام تولید نه تنها به مصارف شکل می‌دهد، بلکه خود، نظام نیازها را هم از طریق تولید و ابداع کالاهای جدید متفاوت و تبلیغات گسترده برای آن ایجاد می‌کند. (ص ۱۰۱ و ۱۰۳)

نظام سرگرمی یا الزام بهره‌مندی

پس از اینکه نشان داده شد مصرف یک کنش اقتصادی و آزادانه و آگاهانه

نیست، بودریار باز هم پارافراتر می‌گذارد و به این موضوع اشاره می‌کند که چگونه مصرف در جهان جدید، حتی از یک حق فراتر رفته است و به یک تکلیف مبدل شده است! انسان مدرن جامعه مصرفی فکر می‌کند به مثابه یک واحد بهره‌مندی و مصرفی، موظف است که بهره‌مند شود و مصرف نماید و ساختارهای نظام، مدام به او القا می‌کنند که «حق ندارد سعادتمند نباشد.» (ص ۱۱۱) فرداگر به وضعیتی که دارد قانع شود، دچار طرد اجتماعی می‌شود. انسان مدرن همواره در هراس از دست دادن هر تجربه‌ای است. «مسیح را هم امتحان کن» گویای جنونی است مهارنشده‌ای از یک کنجکاوی بی‌انتهای (ص ۱۱۱)

کارکرد لجستیکی فرد

فرد برای نظام سرمایه‌داری از دو وجه کارکرد تأمین‌کنندگی دارد. اول در نظام تولید است که با آوردن پس‌انداز و نیروی کارش می‌تواند به سیستم خدمت‌کند و دوم در نظام مصرف است.

مضاف بر اینکه در بخش مصرف نمی‌توان هیچ‌چیز را جایگزین فرد کرد! (ص ۱۱۶) برخلاف نظام تولید که می‌توان ماشین را جایگزین فرد کرد. از پیامدهای این امر آن است که جامعه مدنی با جامعه مصرفی دچار تناقض می‌شود. نظام ناچار است مدام به فرد تشخیص ببخشد و از او بخواهد برای تمایز یافتن از جمع، مصرف ویژه داشته باشد و در عین حال، بخواهد که وی به مسئولیت‌های اجتماعی تن در دهد. (ص ۱۱۸)

تشخص

خودم بودن یا نبودن

نظام تولیدی به شما القا می‌کند که در حال شخصی‌سازی اشیای مصرفی خود هستید. به عنوان مثال، در تبلیغات یک شرکت رنگ مو در یک مجله، از زبان یک مصرف‌کننده آمده است: «من با این رنگ روشن تغییر نکرده‌ام، بلکه تازه خودم شده‌ام.» این ایده محقق کردن خود به واسطه تمایز از اجتماع، هم غیرمنطقی است، هم تناقض دارد، هم تبعیضی دارد و البته کارکردهایی هم دارد. (ص ۱۲۲ و ۱۲۳)

تولید صنعتی تمایزات

تناقض در اینجا است که در نظام موجود، دیگر شخص وجود ندارد و توسط ساختارها از بین رفته است. تنها تمایز و تشخص واقعی، تفاوت‌های فردی بود. در حالی که همین «مد» فرد را اولاً با همه کسانی که از آن مد استفاده می‌کنند یکنواخت می‌کند، ثانیاً همین پیروی از الگوها، خود واقعی او را نابود می‌کند! (ص ۱۲۳ و ۱۲۴)

مدل‌های ساختاری

سیستم از طریق ارائه مدل‌های ساختاری (حاوی نظام نماد و نشانه)، نوع مصرف افراد جامعه را شکل می‌دهد. این مدل‌ها از طریق رسانه‌ها و آگهی‌های تبلیغاتی ارائه می‌شوند.

الگوی مردانه، الگوی زنانه

مردانگی و زنانگی یکی از این الگوهاست که برای جامعه مدرن کارکرد مصرفی دارد. الگویی از زن یا مرد بودن توسط ساختار، مد می‌شود و این مدها به واسطه مصرف، مورد تقلید قرار می‌گیرند. (ص ۱۳۸) باید توجه داشت این دوگانگی ناشی از تمایز طبیعی زن و مرد در طبیعت نیست، بلکه سرمنشأ یک نوع شکل‌دهی به مصرف بدن است. (ص ۱۴۱)

فصل سوم؛ رسانه‌های گروهی، سکس و اوقات فراغت

ناپهنگامی جدید یا بازخیزش ناپهنگام

یکی از انواع عجیب مصرف در جوامع مصرفی، مصرف زمان (اوقات فراغت)

و مصرف فرهنگی است. به عنوان مثال، جهانگردانی که برای تفریح و گذران اوقات فراغت خود به سبک اسکیموها مدتی را در مکانی مانند قطب می‌گذرانند، نوعی مصرف‌کننده فرهنگی محسوب می‌شوند. مصرفی که در آن، با نوعی بازسازی زمانی-مکانی یک رویداد تاریخی مواجه هستیم. (ص ۱۴۳ و ۱۴۴) یعنی جامعه مصرفی این توان را دارد که حتی تاریخ را هم به کالا تبدیل کند، به زمان حال بیاورد و بفروشد.

باز یافت فرهنگی

در پشت مفهوم این باز یافت‌ها، مفهوم «مد» قرار دارد. در تمام این موارد، به نوعی چرخه نو شدن یا همان باز یافت، تداعی‌کننده مفهوم واقعی مد است! یعنی نو شدن دوباره و دوباره برای مصرف مضاعف. (ص ۱۴۴ تا ۱۴۷) یکی از تبعات این امر در حوزه فرهنگی آن است که دیگر فرهنگ برای تلاطم داشتن، تولید نمی‌شود، بلکه با اهداف تجاری و درست به منظور مصرف شدن، تولید می‌شود. مصرف نیز در همین چرخه مد و نشانه‌های ارزش‌گذاری شده باز یافت (نو شدن مداوم)، تولید می‌گردد. (ص ۱۴۷ تا ۱۴۹)

کوچک‌ترین فرهنگ مشترک

رسانه‌های توده‌ای با ابزار و تکنولوژی، از طریق مشارکت دادن گستره زیادی از مخاطبین، فرهنگ نشانه‌گذاری شده‌ای را می‌سازند که به فرهنگ توده‌ای مشهور است. این را باید کوچک‌ترین مخرج مشترک جامعه کنونی دانست. (ص ۱۵۲)

کوچک‌ترین مضر ب‌های مشترک

رسانه‌های توده‌ای باعث شده‌اند همه چیز در ساحت فرهنگ و هنر دموکراتیک شود؛ یعنی از طریق عرضه مد گونه هنر، موسیقی و فرهنگ در تیراژ بالا موجب گردیده‌اند که:

۱. این موارد، مصرف همگانی بیابند.

۲. مصرف آن‌ها به عنوان نمادی از پایگاه اجتماعی-فرهنگی افراد در جامعه، نشانه‌گذاری شود و فرد برای بالا بردن جایگاه خود در جامعه، ناچار از مصرف فرهنگی شود.

۳. علاوه بر آثار هنری، زندگی هنرمندان نیز مورد توجه واقع شود، کاربرد داشته باشد و باعث رواج مدها و تبلیغ کالاها شود. در این وضعیت، فرهنگ تولید شده خالی از محتواست و ارزش ذاتی ندارد، بلکه این تنها مصرفش است که اهمیت دارد.

ابزار

اگر ماشین مشخصه جامعه صنعتی بود، ابزارها مشخصه جامعه پسا صنعتی هستند. در چنین جامعه‌ای، اشیای فایده و کارکرد خود را از دست داده‌اند و بر اساس پرستیژ اجتماعی‌ای که می‌توانند تولید کنند، ارزش و اهمیت می‌یابند. این موضوع تنها برای کالاها و اشیای اتفاق نمی‌افتد.

ابزارها به عنوان یک فن و تکنیک هم می‌توانند بیهودگی عینی بیابند، مانند دستگیره‌های طلا و... این بدان معنی است که آن‌ها به یک نشانه تمایز اجتماعی تبدیل شده‌اند. در این معنا، هر چیزی که با این هدف تولید شود ابزار است و در غیر این صورت و زمانی که هدفی جز تمایز اجتماعی و کارکرد ذاتی نداشته باشد، شیء واقعی است. (ص ۱۶۸) با این تعریف، حتی اموری که ما آن‌ها را فرهنگی می‌پنداریم، ابزار هستند.

در جامعه مصرفی

کشف مجدد بدن،

به مثابه زیباترین شیء،

و ارزشمندترین چیزی

که آدمی دارد، ارزشمند

شده است. در این جامعه،

بدن تماماً جانشین روح

می‌شود و چون موضوعی

مصرفی است، کارکرد

ایدئولوژیک برای جامعه

مصرفی پیدا می‌کند.



پاپ: هنر مصرف مدرن

منطق مصرف، آلت دست نشانه‌ها شدن است. این منطق در مورد هنرها هم وجود دارد. به همین خاطر، هنر پاپ را باید وجه هنری این منطق دانست. این هنر با نظم درونی نشانه‌های نظام صنعتی همگون است. (ص ۱۷۴) این هنر انتقادی به اسطوره‌های جامعه مصرفی ندارد، ضد غایت‌گرا و به شدت تجربه‌گراست.

هماهنگ‌سازی پیام‌ها

تمام اثراتی که از جانب رسانه‌ها ایجاد می‌شوند، الزاماً به پیام‌هایی که به واسطه صدا و تصویر تولید می‌شوند مرتبط نیستند. مهم‌ترین مسئله، جوهره تکنیکی آن‌هاست. فرآیند تکنولوژی ارتباطات جمعی نوعی پیام بسیار آمرانه را عرضه می‌دارد؛ ارزش‌گذاری اطلاعات به عنوان کالا، و محتوا به عنوان نشانه. (ص ۱۸۶ و ۱۸۷)

محتوای رسانه‌ها اغلب کارکرد واقعی آن‌ها را از نظر ما پنهان می‌سازد. پیام اصلی‌ای که رسانه‌ها مخابره می‌کنند پیامی در مورد سوخت، قطار و توده‌ای از مردم که به واسطه این‌ها جابه‌جا می‌شوند نیست، بلکه پیام اصلی وضعیت جهان جدید است که دارد مخابره می‌شود. چیزی که رسانه‌ها در حال مخابره آن هستند، ایدئولوژی جهان دلخواهی است که به نمایش می‌گذارند. این نمایشی است که وجه توتالیتر (تمامیت‌طلب) یک جامعه مصرفی را نشان می‌دهد. اینکه بین اخبار و بین هر برنامه‌ای تبلیغات تجاری پخش می‌شود، کارکردهای خاصی برای جامعه مصرفی دارد. این امر اولاً تمام تصاویر و پیام‌های ارائه‌شده را به نوعی تکه‌تکه می‌کند؛ یعنی تصویر پاره‌پاره از جهان ارائه می‌دهد و باعث می‌شود احساس و شناخت صحیحی از آنچه واقعاً در حال اتفاق افتادن است در جامعه شکل نگیرد. بعد از اخبار متأثرکننده جنگ، چند پیام بازرگانی و فیلم حال‌وهوای همه را عوض می‌کند و پیام را در حد خبر نگه می‌دارد و به مخاطب اجازه نمی‌دهد در مورد آن تحلیل و تأمل زیادی داشته باشد. در ثانی، نشان می‌دهد تنها چیز باثبات مصرف کالاهاست و تنها جهان آرام، جامعه مصرفی است. (ص ۱۸۹)

زیباترین شیء مصرفی: بدن

در جامعه مصرفی، کشف مجدد بدن به مثابه زیباترین شیء و ارزشمندترین چیزی که آدمی دارد، ارزشمند شده است. «در این جامعه، بدن تماماً جانشین روح می‌شود و چون موضوعی مصرفی است، کارکرد ایدئولوژیک برای جامعه مصرفی پیدا می‌کند.» (ص ۱۹۸) رابطه فرد با بدنش، شیوه سازمان‌دهی استفاده از بدن در روابط اجتماعی و... دگرگون شده است. (ص ۱۹۹)

استراتژی مدرن بدن

در جهان مدرن، این بدن نیست که آزاد شده است، بلکه وجه جنسی بدن است که آزاد شده است. در جهان مدرن، بدن تنها در حالی می‌تواند آزاد باشد که کارکرد داشته باشد؛ یعنی بدن تنها به مثابه یک شیء مصرفی می‌تواند آزاد باشد. (ص ۲۱۰ تا ۲۱۲)

آیین پزشکی: «شرایط خوب بدنی»

امروزه از رابطه خود با بدن به عنوان سلامتی یاد می‌شود. سلامتی کالایی دارای پرستیژ اجتماعی است و به عنوان یک کالا، عاملی برای نشان دادن جایگاه اجتماعی فرد است. سلامتی هم وارد منطق رقابت شده است، تقاضای اجتماعی یافته است و در پیوند عمیق با زیبایی درآمده است. (ص ۱۲۶ و ۱۲۷)

استاندارد مبادله جنسی

تبلیغات تجاری در مورد هر کالایی که باشد، همواره تلاش می‌کند مخاطب را متوجه شهوت‌پرستی کند. در هنر شاهد نمایش‌های برهنه هستیم؛ نمایشگاه‌های پورنو. این تماماً به خاطر آن است که خود جنسیت تبدیل به یک کالای مصرفی شود. این همه پرداختن و تبلیغات جنسی فقط تولید فساد نیست، اصلاً فساد در این بحث مطرح نیست؛ چراکه بدترین فسادها نیز نشانه نشاط، ثروت و آزادی است. (ص ۲۲۴ و ۲۲۶)

عروسک جنسی

عروسک به عنوان یک اسباب‌بازی کودکانه با پندارهای بزرگسالان ساخته می‌شود و مفاهیم جنسی به آن افزوده می‌شود تا برای کودک معادل افسانه‌سازی برهنگی و شهوانی و ستایش بدن باشد و خانواده‌ها از این طریق به راحتی کودکان خود را در معرض این امور جنسی قرار می‌دهند. (ص ۲۳۶ و ۲۳۷)

نمایش اوقات فراغت یا امکان ناپذیری هدر دادن وقت

زمان به مثابه کالا در جامعه مصرفی، اهمیت ویژه‌ای دارد. میزان زمان آزاد و کیفیت بهره بردن از این زمان، نشانه جایگاه اجتماعی افراد شده است. (ص ۲۴۰) کارکرد اوقات فراغت برای جامعه مصرفی وقتی محقق می‌شود که افراد نتوانند آن را به بطالت بگذرانند. در این صورت، ناچار هستند برای پرکردنش به مصرف رو بیاورند. جامعه مصرفی از این طریق، یعنی ارزش‌گذاری بر روی مصرف در اوقات فراغت، در جامعه یک راه دیگر برای تضمین مصرف به وجود آورده است. (ص ۲۴۹) تنها چیزی که در گذران اوقات فراغت ارزش دارد لذت است و لذت بدون مصرف رخ نمی‌دهد.



ویتربین

کلیه ویتربین‌ها بهترین محل ایجاد ارتباط و مبادله ارزش‌ها هستند. ویتربین‌ها نه عمومی و نه خصوصی‌اند. ویتربین محل یک رابطه اجتماعی است و جامعه را ارزش‌های در حال نمایش خود، فرهنگ‌پذیر می‌کنند. (ص ۲۶۶)

بی‌هنجاری در جامعه فراوانی خشونت

خشونت هم برای رسانه‌ها کاربرد مصرفی دارد و هم با روی دیگر سکه، که وسوسه امنیت و رفاه است، رابطه دارد. این رابطه برای جامعه مصرفی کارکرد دارد. مسئله خشونت، در فراوانی است. وفور و امنیت وقتی به یک آستانه معین برسند، تولید خشونت واقعی و غیرقابل کنترل می‌کنند. (ص ۲۷۹) مدل‌های این خشونت نمایشی را حتی خود جامعه مصرفی تولید می‌کند (مانند فیلم‌ها) و از این طریق در پی تخلیه، کنترل و رسانه‌ای کردن این نیروهای تهاجمی است. (ص ۳۸۳)

خستگی

خستگی جهانی شده است. خستگی بیماری قرن رفاه است. این امر نیز ریشه در وفور و فراوانی دارد و اینکه جامعه‌ای همواره خود را در پیشرفت مدام فرض کند. در واقع جامعه همیشه در حال استرس است. قهرمانان مصرف، خسته شده‌اند! البته این خستگی را نیز باید خستگی مصرفی خواند.

نتیجه‌گیری: درباره‌ی خودبیبگانگی معاصر یا پایان میثاق با شیطان

دانشجوی پراگ

فیلم صامت «دانشجوی پراگ» نمایش دهنده دانشجوی فقیری است که عاشق می‌شود و به خاطر فقر نمی‌تواند به این عشق دلگرم شود و همین او را به شدت سرخورده می‌کند. در همین لحظه، شیطان وارد اتاق او می‌شود و در ازای طلا، تصویر او را در آینه از وی می‌خرد. دانشجو به جمع اشراف شهر می‌پیوندد، اما همیشه نگران است که روزی راز وی افشا شود. در نهایت، دانشجو برای خلاص شدن از شر «تصویر» پلید خود که هر کار بدی انجام می‌دهد، تصمیم به کشتن آن می‌گیرد که منجر به مرگ خودش هم می‌شود.

به لحاظ نمادین، این وضعیت انسان مصرفی در جامعه مصرفی نوین است. آینه نماد جهان شفاف است و تصویری که در آینه است، بازتاب اعمال افراد است. فقط زمانی این بازتابش وفادار به اعمال است (یعنی

عین حرکات را تقلید می‌کند) که آینه شفاف باشد؛ یعنی جهان، جهان شفافی باشد. در این صورت، بین فرد و اعمالش تضاد و بیگانگی و جدایی نیست. اما هنگامی که تصویرش مستقل از او می‌شود، نشانه‌ای است از اینکه دیگر اعمال وی در اختیار خودش نیست و بین خود واقعی‌ای که دارد با تصویری که از او در جامعه می‌چرخد، بیگانگی و دوگانگی وجود خواهد داشت.

اینکه شیطان تصویر دانشجوی جوان را بعد از پرداخت طلا، همچون یک تکه نقاشی از آینه برمی‌دارد و با خود می‌برد، به عینه تبدیل شدن همه چیز به کالا در قبال دریافت پول را به تصویر می‌کشد. مشخصه جامعه مصرفی فقدان بازتاب «خود» است. (ص ۳۰۷ تا ۳۰۹) سرانجام دانشجوی پراگ نیز جالب توجه است. هیچ گونه تلاشی از جانب او برای حل این از خودبیبگانگی به ثمر نمی‌رسد، بلکه هر تلاشی به فروپاشی خود می‌انجامد (دانشجوی پراگ برای کشتن تصویر خود، به خودش در آینه شلیک می‌کند و آینه تکه تکه می‌شود).

در عصر حاضر که عصر مصرف است، مصرف جای میثاق با شیطان را می‌گیرد و منطق کالاها بر تمام ساحات زندگی انسان، اعم از فرهنگ، جنسیت، روابط انسانی و حتی رؤیاها و غرایز فردی، حکمرانی می‌کند. به همین خاطر است که عصر مصرف، عصر از خودبیبگانگی رادیکال است. (ص ۳۰۸ و ۳۰۹) «در این عصر، دیگر اصلاً آینه‌ای وجود ندارد که فرد خود را خوب یا بد با تصویر خود رویارو ببیند. دیگر تنها ویتربین وجود دارد! مکان هندسی مصرف که در آن دیگر فرد نمی‌اندیشد، بلکه تنها جذب تماشای اشیاء، نشانه‌ها و نظم دلالت‌های اجتماعی آن‌ها می‌شود.» (ص ۳۱۰)

مصرف مصرف

اوج تحلیل بودریار در مورد تولید آگاهی کاذب توسط جامعه مصرفی اینجاست که حتی ضدگفتمان مصرف هم که همواره به از بین رفتن ارزش‌های والا در سایه تلذذهای روزمره اشاره می‌کند و از آن شکوه دارد، به نوعی در کار مدح و یا مدح شبه‌دم مصرف است! (ص ۳۱۶) اومی افزاید: «این ضدگفتمان انتقادی نه تنها هیچ شکافی را ایجاد نمی‌کند (میان انسان مصرفی و جامعه مصرفی)، بلکه خودش در بطن جامعه مصرفی قرار دارد. انتقاد اخلاقی به جامعه مصرفی، نه تنها مشکلی برای آن ایجاد نمی‌کند، که حتی کارکرد هم برایش دارد و آن ایجاد تعادل در جامعه است.» (ص ۳۱۷) بودریار متأثر از مارکس، آخرین خطوط کتابش را این گونه نگاشته است: «ما در انتظار عصیان‌های وحشیانه و فروپاشی‌های ناگهانی هستیم؛ حوادثی که این عسای ربانی سفید را در هم خواهد شکست.» (ص ۳۱۷)

گفت‌وگو
با دکتر
رزاقی

اقتصاد باور می‌آورد

پیدا و پنهان سیاست‌های اقتصادی در ایران



سخت است پیدا کردن کسی که هم اقتصاددان کاربدی باشد، هم صاحب نظر فرهنگی هوشمند. دکتر رزاقی اما این دو خصیصه را توأمان دارد. استادی که از منظر اجتماعی و فرهنگی، نگاهی عمیق به مسائل اقتصادی دارد و صدا البته از منظر اقتصاد سیاسی نیز حرف‌هایی شنیدنی برای گفتن که در این مکتوب نمی‌گنجد. برای آنکه نسبت سبک زندگی و اقتصاد را بشناسیم، به چنین نگاهی نیاز داشتیم و همین ما را پای میز مصاحبه با ایشان کشاند. استاد خوش‌رو و صمیمی که سال‌هاست عرق تلاش برای بهبود اوضاع اقتصادی بر تنش نشسته و هنوز از پای ننشسته است. نویسنده کتاب معروف «اقتصاد ایران» در این گفت‌وگو، به نقش اقتصاد در تغییر و ساختاردهی به سبک زندگی پرداخت. ولی اشکالات و نابسامانی‌های فرهنگی و خصوصاً فرهنگ اقتصادی و رویکرد لیبرالی و سرمایه‌داری در اقتصاد و معیشت مردم موجب شد که به ریشه‌های مشکلات اقتصادی کشور و زیرساخت‌های غلط اقتصادی و سیاسی و نیز تصمیمات نادرست برخی مسئولان در حوزه اقتصاد که بر دین و آیین زندگی مردم اثر گذاشته است هم بپردازد و راهکارهایی در جهت رفع مشکلات موجود و تغییر نگاه مردم به مادیات و مسائل معیشتی، ارائه نماید. خلاصه‌ای از این گفت‌وگوی مفصل را، که در سه جلسه جداگانه انجام شده است، از نظر می‌گذرانید.

در صورتی که در گذشته، این کار را مختص به افراد غیر عادی و اسیر و سوسه‌های درونی می‌دانستند. نکته‌ای که مطرح است این است که فرهنگ جدیدی به وجود آمد که با فرهنگ قبلی خودشان مغایرت داشت. حال این فرهنگ در ورود به کشورهای در حال توسعه و کشورهایی که با فرهنگ و اقتصاد دیگری بودند (مثل ایران و...) با مشکل مواجه می‌شود. پس آن‌ها اسم فرهنگ را نمی‌آورند، فقط اسم اقتصاد و مصرف را می‌آورند. می‌گویند این کالاها را ببینید، دارای این مزایا هستند. کالاهای جدید هم جذابیت دارند. آرام آرام فرهنگ مصرف‌گرایی در ذهن کسانی که قبلاً با فرهنگ دیگری زندگی می‌کردند، موجب تغییر فرهنگ داخلی‌شان می‌شود؛ ابتدا در زمینه اقتصاد و بعد در زمینه‌های دیگری که به سبک زندگی می‌رسد.

کتاب «اصول بازاریابی»، نوشته کاتلر، چند نوع نیاز را بیان می‌کند. در میان این نیازها، آخرین و آنکه بیش از همه روی آن تأکید می‌کند، نیاز پنهان است. در تعریف این نیاز می‌گوید که مردم نیازهایی دارند که خودشان نمی‌دانند این نیازها را دارند و شما به عنوان بازاریاب باید این نیازها را برایشان بزرگ کنید که متوجه شوند و بیایند خرید کنند. برداشتم از صحبت شما این بود. آیا این تصور صحیح است یا نه؟

اگر بخواهیم نیازهای انسان را دسته‌بندی کنیم، می‌توان آن را به دو دسته بزرگ تقسیم کرد: نیازهای مادی و نیازهای معنوی. اگر بخواهیم اندکی دقیق‌تر تقسیم کنیم، می‌توانیم بگوییم نیازهای مادی، نیازهای انسانی و نیازهای روحانی. اگر این‌طور باشد، از گذشته دور نیازهای معنوی ارزش بیشتری نسبت به نیازهای مادی برای مردم داشته‌اند، مثل عدالت اجتماعی. یعنی انسان‌ها اعتقاد داشته‌اند که در محدوده مشخصی باید بخورند و بپوشند و مصرف کنند. عده‌ای هم مورد نفی مردم عادی بودند، مثل شاهان، مالکان، ارباب‌ها، خان‌ها یا تجاری که ثروتمند بودند و خرج می‌کردند. مردم می‌گفتند که این افراد دیوانه هستند که زندگی‌شان را برای هیچ‌و‌هیچ می‌گذرانند و بعد می‌روند آن دنیا و آن وقت باید پاسخ دهند که این پول‌ها را از کجا آورده‌اند و... این فرهنگی است که نیازی مثل نیاز مادی را محدود می‌کند، برای اینکه فرد فرصت پیدا کند تا به نیاز دیگری برسد. آن نیاز چیست؟ نیاز معنوی که می‌توان گفت بخشی از آن انسانی و بخشی روحانی است. یعنی انسان موجودی است که صرفاً نیاز مادی ندارد. همه

راجع به مباحثی که در حوزه اقتصاد و سبک زندگی قابل طرح هستند، شما چه مسائلی را شناسایی کردید؟ چه مسائلی در اقتصاد می‌تواند بر سبک زندگی اثرگذار باشد و برعکس؟

این یک مسئله دوسویه است؛ یعنی هر اقتصادی یک باورها و اعتقاداتی دارد که آن اعتقادات روابط اقتصادی را طرح می‌کند. مثلاً سرمایه‌داری در ذاتش می‌خواهد تولید را زیاد کند و این را بفروشد، ولی از یک طرف دیگر ذاتش این‌طور است که زمانی که تولید می‌کند و می‌فروشد، سود دست عده اندکی تراکم پیدا می‌کند. یعنی دائماً جامعه را دوقطبی می‌کند؛ یک قطب بسیار بسیار امکانات دارند و یک قطب اصلاً ندارند یا خیلی کم دارند. خود همین موضوع، دوگانگی به وجود می‌آورد؛ یعنی دنبال مشتری‌هایی است که کالاها را بخرند و این طرف مشتری‌هایی هستند که قدرت خرید ندارند. آن وقت در حرکت با بحران روبه‌رو می‌شود و نمی‌تواند کالاها را بخرند و وقتی نتوانست بفروشد، انواع بحران‌های اقتصادی و رکود به وجود می‌آید. بنابراین راه‌حل‌های جدیدی پیدا می‌کند که انسان‌ها مطابق با نیازهایشان مصرف نکنند، بلکه متناسب خواسته‌هایشان مصرف کنند. تا سال‌های بین جنگ جهانی اول و دوم (سال‌های ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۲)، قاعده دیگری بر اقتصاد سرمایه‌داری حاکم بود و آن قاعده این بود که تا می‌توانید مصرف نکنید و پس‌انداز کنید که سرمایه‌گذاری شود، ولی از این زمان به بعد، وضع دیگری پیش آمد؛ تولید زیاد بود، کسی نمی‌خرید و همه کارگرها هم بیکار بودند. مدیریتی به وجود آمد که با مدیریت قبلی تفاوت داشت. کمک کردند، به این طرف و آن طرف وام دادند که مردم کالا بخرند و بعد بلافاصله این بحث پیش آمد که تا چه زمانی این کار را باید انجام داد؟ بعد به این نتیجه رسیدند که ذهن انسان می‌تواند مورد سوءاستفاده قرار بگیرد و محتاج شود. نگذارند که خود انسان احتیاجاتش را تشخیص دهد، بلکه برای او احتیاج به وجود آورند.

زمانی که این‌طور شد، آرام آرام دستگاه‌های تبلیغاتی، آموزشگاه‌ها، افراد الگو در جامعه مثل هنرپیشه‌ها، ورزشکاران و... شروع به دخالت در این تغییر کردند. یعنی شرایطی به وجود آوردند که افراد فقط به نیازی که خودشان احساس می‌کنند بسنده نکنند. آن‌ها این دانش را اندوختند و تجربه کردند که چطور می‌توان وارد ذهن انسان‌ها شد و به آن‌ها گفت که این را مصرف نکنید و آن را مصرف کنید. تکنولوژی هم شرایطی به وجود آورد که کالاهای جدید فریبنده شدند. در این حال، فرد در اثر تبلیغات و آموزش‌ها و غیره به مرحله‌ای رسید که مصرف کالاها را جزء حیثیت خودش می‌داند،

حیوانات نیاز مادی دارند و ما هم داریم، ولی آن‌ها نیاز روحانی ندارند. به نظر ما، نیاز روحانی برای ارتقای انسان است.

چنین جامعه‌ای، جامعه بسیار مطلوبی است، چون انسان‌ها یار هم هستند. در صورتی که در سرمایه‌داری این طور نیست. هدفش از آن نیاز پنهانی که گفته، نیازهای معنوی نیست. ممکن است حداکثر نیازهای انسانی باشد، مثل اینکه من دلم می‌خواهد تشخیص داشته باشم، می‌خواهم دیگران به من احترام بگذارند، می‌خواهم از بقیه بالاتر باشم و... این‌ها همه نیازهای انسانی است، ولی نیازهای روحانی ورای این‌هاست؛ یعنی شخص چیزی برای خودش نمی‌خواهد. ممکن است دیگران به او احترام بگذارند و با نگاه مثبتی به او نگاه کنند، ولی او برای این احترام و نگاه مثبت این کار را نمی‌کند، بلکه به دلیل عشقی که به خدا و کل انسان‌ها و آفرینش دارد فکر می‌کند این کارها و وظیفه‌اش است. نمی‌خواهد فخر بفرشد، غم همه انسان‌ها را می‌خورد و احساس می‌کند چیزی را که خدا به او داده باید جبران کند. خدا که نیازی ندارد، پس با کمک به بندگانش، این نعمت را جبران می‌کند. این برطرف کردن نیازهای روحانی پادشاهی دارد، از جمله آرامش و بردباری و شادای‌های عمیق روحانی.

آن‌ها اسم فرهنگ را نمی‌آورند، فقط اسم اقتصاد و مصرف را می‌آورند. می‌گویند این کالاها را ببینید، دارای این مزایا هستند. سپس فرهنگ مصرف‌گرایی در ذهن کسانی که قبلاً با یک فرهنگ دیگری زندگی می‌کردند، موجب تغییر فرهنگ داخلی‌شان می‌شود؛ ابتدا در زمینه اقتصاد، بعد در زمینه‌های دیگری که به سبک زندگی می‌رسد.

تکیه می‌کند؛ یعنی وسوسه‌هایی که چند هزار سال است به دلیل وجود ادیان، تلطیف یا مهیار شده است و اگر آن را کنترل نکنیم، ممکن است همه زندگی‌مان را برای رفع آن نیازهای مادی بگذاریم. تبلیغات، آموزش‌ها و الگوهایی که به ما می‌دهند این کار را می‌کنند. بعد من برای تأمین آن نیازهایی که غلو شده‌اند، یاد می‌رود که چه کسی هستم. دیگر وقتی نمی‌ماند برای اینکه خودم را بشناسم و جلوی وسوسه‌هایم را بگیرم. زمانی نمی‌ماند که به خلق خدا خدمت کنم و برای رضای خدا کار کنم. در نتیجه، یک انسان تک‌بعدی به وجود می‌آید که شما در غرب نمونه‌های آن را زیاد می‌بینید. در کشور خودمان هم هستند. واضح است که خیلی مخرب است و انسان‌ها را دچار مشکلاتی می‌کند که برای رسیدن به آن هدف‌های مادی، به راحتی خودشان را می‌فروشند. یعنی وقتی یک فرد تک‌بعدی می‌شود، چیزهایی را که قبلاً می‌فهمید دیگر نمی‌فهمد. گاهی به هر پلیدی و خفتی تن می‌دهد و ممکن است در برابر هر جنایتی، اگر بدانند در صورت افشا کردن به ضرر خودش و خانواده‌اش می‌شود، سکوت کند. ولی این نیروی تخریبی در نظام سرمایه‌داری مثبت است، زیرا سودرسان به صاحبان تولید و قدرت و مغازه‌دارها و بازرگانان است.

یکی از نویسندگان غربی می‌گوید یک انرژی مادی وجود دارد و یک انرژی روانی. این انرژی روانی می‌تواند به هر اندیشه‌ای امکان قدرت‌گیری دهد یا هر اندیشه‌ای هر بار که ما به آن می‌اندیشیم، می‌تواند از انرژی روانی ما بهره بگیرد و در ذهن ما قدرت بگیرد. اگر زیاد تکرار شود، این فرد به جایی می‌رسد که نمی‌تواند در برابر چنین اندیشه‌ای که همه ذهنش را پر کرده است مقاومت کند، چون این اندیشه دارای انرژی بی‌نهایت شده و همه اندیشه‌های دیگر را تحت الشعاع خودش قرار داده است. من فکر می‌کنم این بحث از مسائل مهم انسان‌شناسی است. نکته اصلی آن هم تکرار در مورد آن اندیشه است. همه ما در زندگی روزمره این کار را می‌کنیم. حال تبلیغات و الگوهای جامعه، با تکرار این کار را می‌کنند. با جملاتی مثل اینکه «این خوب است»، «این لباس فاخر است»، «این خوردنی بد است»، «صبح باید آیمیوه خورد» و... فرد تا به حال آیمیوه را نمی‌شناخته و صبح نان و پنیر می‌خورده است، ولی حالا که می‌گویند آیمیوه برای بدن لازم است، فکر می‌کند اگر آیمیوه نخورد، آدم بیچاره‌ای است.

الگوها زمانی که می‌گویند تمدن غربی و آمریکایی پیشرفته است، نمی‌گویند پیشرفته از چه نظر؟ تفکیک نمی‌کنند. درست است از لحاظ علمی و فنی و مدیریت پیشرفته هستند، ولی از لحاظ زندگی و اعتقادات معنوی پیشرفته محسوب نمی‌شوند. انسان‌ها را در آنجا تبدیل به غول بی‌شاخ و دم کرده‌اند که تنها دنبال لذت و ثروت خودشان‌اند. این‌ها انسان نیستند. تکرار، الگوها و آموزش، محور فرد است، من، من، من! مرتب این را می‌گویند که همه زیبایی‌ها و کمال در آمریکایی‌هاست. نمی‌گویند که در تکنیک این طور است، نه در زندگی. آن‌ها هیچ همدیگر را دوست ندارند، در مسائل جنسی‌شان ناهنجاری موج می‌زند، در خانواده‌هایشان وفاداری نیست، بچه‌هایشان را دوست ندارند از بس که خودشان را دوست دارند. این جامعه، جامعه ددان و غولان است. این مباحث را نمی‌گویند، فقط اتومبیل‌ها، هواپیماها، موشک‌ها و غیره را می‌بینند. تبلیغات هم که دائماً به دنبال فروش کالا هستند. چه شرایطی به وجود می‌آید؟ شما را به یک الگوی زندگی عادت می‌دهند. الگوی زندگی خودتان را نمی‌کنند، چون الگوی زندگی، آمریکایی و غربی است. الگوی ایرانی و حتی پوشش ایرانی، سنتی و بی‌معنی می‌شود؛ همان فکری که رضاشاه داشت.

من ایرانی آرام آرام فراموش می‌کنم این چیزهایی که مربوط به خودم بوده، خوب است و آن چیزی را که بد است می‌پذیرم. زمانی که این اتفاق افتاد، من از لحاظ فرهنگ مصرف، خوراک، پوشاک و غیره، دچار استحاله می‌شوم. به صورتی درمی‌آیم که از نظر مصرف، غربی می‌شوم و سپس خودم در برابر الگوی سنتی مصرفی خودمان می‌ایستم و بعد عملاً در برابر فرهنگ دینی‌مان هم می‌ایستم، چون این اقتصاد، مصرف، تولید و توزیع ما ناشی از باورهای مذهبی‌مان بوده است که قبل از این تنها فرهنگ داشتیم. اما زمانی که ما چیز دیگری را می‌گیریم، آن دین دیگر دخالتی در این فرآیندها ندارد. من مغازه‌دار، آرام آرام پول پرست و سرمایه‌دار می‌شوم. دین دارم، نماز را هم می‌خوانم، خمس و زکات را هم می‌دهم، عزاداری هم می‌کنم، ولی من به معنای واقعی دیگر مسلمان نیستم. ذهنم تحت تأثیر چیزی است که فکر می‌کنم درست است. تمام زندگی‌ام را گذاشته‌ام برای پول بیشتر، مصرف بیشتر و جمع کردن ثروت. فراموش می‌کنم که چه کسی بوده‌ام. این انسان‌ها در مقابل الگوهای غیر از خودشان چنان می‌ایستند که بتوانند آن را نابود کنند. در دانشگاه‌ها و رسانه‌ها به صورت تئوری آن الگوی غیر غربی را نمی‌کنند. کسانی را که حامی الگوی سنتی اسلامی هستند، کهنه‌پرست، قدیمی و بی‌معنی می‌خوانند، ولی می‌بینند که آن‌ها هم ایستاده‌اند؛ آن‌هایی که بقای ایران به دلیل وجود آن‌هاست. در جنگ هم اگر آن‌ها نبودند، چیزی از ایران نمی‌ماند. همین حالا هم اگر آن‌ها نباشند، تصرف ایران برای غربی‌ها کاری ندارد. ولی کسانی که نگاه سرمایه‌داری

دارند آن‌ها را نفی می‌کنند، چون آن‌ها را مثل خودشان نمی‌دانند. فکر نمی‌کنند که خودشان تفاله‌ای از غرب هستند، بلکه فکر می‌کنند که آن‌ها مانع پیشرفت و توسعه هستند. بنابراین از دید خودشان در برابر آن‌ها انقلابی عمل می‌کنند.

کسی پنج میلیارد می‌دهد و اتومبیل می‌خرد و به خیابان‌ها می‌آید. دیگری چهل میلیارد می‌دهد و منزل می‌خرد. میدان‌داری که از کشاورز ما جنس می‌خرد، درماندگی و بدبختی او را می‌داند، ولی قیمتی به او می‌گوید که برایش صرف نمی‌کند و بعد آن محصول را پنج، هشت یا حتی ده برابر به شهری‌ها می‌فروشد. این الگوی مصرف‌گرایی غلطی است که به وجود آمده است. همه می‌خواهند ویلا داشته باشند و چند خانه بخرند. همه می‌خواهند تولید نکنند. تولیدکننده هم سود تولید را در کارهای دلالتی و خرید و فروش‌های کاذب می‌برد.

چرا هر کس باید یک اتومبیل داشته باشد؟ هیچ‌کس نباید پیاده برود؟ همه باید با یک اتومبیل بروند، هوا را با این آلودگی‌های شدید نابود کنند و در جاده‌ها موجب کشتار انسان‌ها شوند؟ این انسان‌دوستی می‌شود و فکر می‌کند که منافع شخصی خودش را دارد تأمین می‌کند و لذت می‌برد. مسئولین ما را می‌بینیم که دارند الگوی آمریکایی را از لحاظ سرمایه‌داری پیاده می‌کنند. هستی اقتصاد را که زده‌اند، وابسته کرده‌اند. هستی تفکر دینی و فرهنگی ایران را هم دارند با این کار نابود می‌کنند. تبلیغات و رسانه‌ها مردم را شست‌وشوی مغزی می‌دهند؛ به نفع فرهنگ بیرونی و به ضرر فرهنگ داخلی. آنچه ما برای بقا احتیاج داریم، مثل از خودگذشتگی، یاری، ایثار و... را نابود می‌کنند. اصلاً تفاوت ما با کشورهای غربی همین بحث عدالت است. برای تحقق عدالت، فداکاری و از خودگذشتگی لازم است. چنین فرهنگی فاجعه‌ای است که انسان را به پنجاه هزار سال پیش برمی‌گرداند؛ یعنی نفی هر چیزی که به انسان جنبه انسانی می‌دهد.

شما معتقدید سیاست‌های اقتصادی، سبک زندگی خاصی را به همراه می‌آورد. آیا می‌توانید نمونه‌هایی از سیاست‌های کلان اقتصادی را که سبک زندگی نادرستی را به همراه می‌آورد ذکر کنید؟

بله، مثلاً ما امکان می‌دهیم برای کالاها تبلیغات کنند. اولین نکته این است که وقتی شما کالا را معرفی یا تبلیغ می‌کنید، برای بیننده‌ها نیازمندی نسبت به مصرف آن کالا ایجاد می‌کنید، حتی اگر غلو نکنید و فقط مزایای آن را بگویید. پس ما داریم سبک زندگی را تغییر می‌دهیم. نکته دیگر اینکه در تمام دانشگاه‌ها داریم باورهای سرمایه‌داری را درس می‌دهیم. همه وزیر و وکیل‌هایمان هم همین سرمایه‌داری را پیاده می‌کنند. بن این سرمایه‌داری چیست؟ خود، خودپرستی و سودپرستی. هر چه تو می‌گویی درست است. اگر خدایی هم هست، خدا در درون توست. خودت خدای خودت را توجیه می‌کنی. در واقع این شیطان است، ولی فرد فکر می‌کند که خداست. نیازی که می‌خواهد برطرف کند بی‌نهایت است و در این راه، هر کاری که می‌خواهد انجام دهد بدون اشکال است.

مثلاً در واردات، نفت خام می‌دهیم و کالا وارد می‌کنیم. چرا نفت خام را تبدیل نمی‌کنیم؟ چرا صنعتی به وجود نمی‌آوریم؟ امام (ره) در وصیت‌نامه‌شان می‌گویند چیزی را مصرف کنیم که خودمان تولید می‌کنیم. چرا این کار را نمی‌کنیم؟ هر کالایی که هویت خارجی دارد، وارد می‌کنیم. دوم اینکه ما این کالا را با دلار ارزان وارد می‌کنیم. چرا؟ اسمش را می‌گذاریم رفاه مردم. رفاه مردم در چیست؟ مصرف کردن یا تولید کردن؟ بقای مردم و نظام در این است که شما اجازه دهید تولید جامعه رشد پیدا کند و بعد از آن تولید، نیاز خودمان را برطرف کنیم.

هیچ لزومی ندارد مسابقه دهیم که هر کس بیشتر مصرف کند برنده است.

همین الآن در غرب محدودیت‌های مصرف زیاد خودش را نشان می‌دهد. آن قدر انرژی، مواد اولیه، منابع طبیعی و امکانات طبیعت در جهان نیست که ما آلوده‌هاش می‌کنیم. در همین ایران، در شهرهای بزرگی مثل تهران، سرطان بیداد می‌کند. یکی از دلایلش داشتن اتومبیل است. زباله‌هایی که تولید می‌شود به نحوی نیست که طبیعت را آسیب‌پذیر نکند. اقیانوس‌ها دارد زباله‌دان می‌شود. آب‌های شیرین به صورت نامناسبی درآمده است که می‌بینید. چرا باید این قدر مصرف کنیم؟ چرا نباید محدودیت وجود داشته باشد؟ دولت نمی‌آید حتی این اتفاقات را بررسی نماید و در کار خودش تجدید نظر کند؛ مثلاً همین معضل اتومبیل زیاد. قبل از انقلاب صد هزار اتومبیل ساخته می‌شد، الآن یک و نیم میلیون دستگاه تولید می‌شود و نیمی از آن هم در تهران فروخته می‌شود. آلودگی‌ها، کشتار در جاده‌ها، روحیه خودپرستی، هوس‌رانی راننده‌ها و... نتیجه همین کارهاست. این انسان کیست؟ ما به او کمک می‌کنیم آدم بکشد و دیه بدهد. وقتی بیمه باشد هم که بیمه دیه را پرداخت می‌کند. ما تدابیری نمی‌اندیشیم که آموزش دهیم و از این موضوع جلوگیری کنیم. اصلاً چرا هر کسی باید اتومبیل شخصی داشته باشد؟ چرا از اتوبوس، مترو و

راه‌آهن استفاده نکنیم؟
منازه دارهایمان را آزاد گذاشته‌ایم که به هر قیمتی می‌خواهند اجناس‌شان را بفروشند. سود منزه‌داری چندین برابر سود تولید است و از آن‌ها مالیات نمی‌گیریم. این‌ها با سودی که دارند، الگویی می‌شوند برای تمام کسانی که صاحب سرمایه هستند و سرمایه‌دارانه فکر می‌کنند. به همین دلیل، تولیدکننده علاقه ندارد سود و سرمایه خودش را در تولید به کار بیندازد، می‌رود برج‌سازی می‌کند و در جاهایی که سودش زیاد است، برج، مراکز تجاری، خانه و غیره می‌سازد. در ایران تعداد خانه‌ها، به اندازه خانواده‌های تشکیل شده است، ولی این همه کمبود داریم، چون یک میلیون خانه را اصلاً اجاره نمی‌دهند. بعضی‌ها خانه‌هایی دارند و نگه داشته‌اند که قیمت بالا برود تا بفروشند؛ یعنی عرضه را کم می‌کنند تا قیمت بالا برود. دولت این را می‌داند، ولی دائم می‌گوید ما می‌خواهیم تولید کنیم، مدام هم وام می‌دهد برای خرید. یعنی به نفع چه کسی؟ به نفع آن‌هایی که چند خانه دارند تا گران‌تر بفروشند. ما طبق سیاست‌های سرمایه‌داری، دلار ارزان قیمت می‌فروشیم که قیمت دلار را بشکنیم. چرا؟ این دلارهای نفتی که با هزینه‌های واقعی جامعه به دست آمده میراث ماست. هدیه‌ای خدادادی است که به ما رسیده است و ما همه را داریم در یک نسل نابود می‌کنیم. همه‌جا می‌بینید که دولت به این دلیل اعتقاد به اقتصاد اسلامی و اقتصادی که در قانون اساسی طرح شده است ندارد، جامعه را به حال خود می‌گذارد. نتیجه اینکه چهل درصد واردات ما ماشین‌آلات، قطعات، مواد اولیه و کالای اساسی است. آیا نمی‌شود دولت این‌ها را تولید و صنایع لازم را ایجاد کند، حتی اگر بخش خصوصی این کار را نکند؟ این تابع چیست؟ لیبرالیسم اقتصادی. دولت فکر می‌کند بازار کل اقتصاد را هدایت می‌کند. لیبرالیسم این کار را می‌کند. دست بازار را آزاد گذاشته‌اند، ببینید نتیجه‌اش چه شده است.

راه‌آهن استفاده نکنیم؟
منازه دارهایمان را آزاد گذاشته‌ایم که به هر قیمتی می‌خواهند اجناس‌شان را بفروشند. سود منزه‌داری چندین برابر سود تولید است و از آن‌ها مالیات نمی‌گیریم. این‌ها با سودی که دارند، الگویی می‌شوند برای تمام کسانی که صاحب سرمایه هستند و سرمایه‌دارانه فکر می‌کنند. به همین دلیل، تولیدکننده علاقه ندارد سود و سرمایه خودش را در تولید به کار بیندازد، می‌رود برج‌سازی می‌کند و در جاهایی که سودش زیاد است، برج، مراکز تجاری، خانه و غیره می‌سازد. در ایران تعداد خانه‌ها، به اندازه خانواده‌های تشکیل شده است، ولی این همه کمبود داریم، چون یک میلیون خانه را اصلاً اجاره نمی‌دهند. بعضی‌ها خانه‌هایی دارند و نگه داشته‌اند که قیمت بالا برود تا بفروشند؛ یعنی عرضه را کم می‌کنند تا قیمت بالا برود. دولت این را می‌داند، ولی دائم می‌گوید ما می‌خواهیم تولید کنیم، مدام هم وام می‌دهد برای خرید. یعنی به نفع چه کسی؟ به نفع آن‌هایی که چند خانه دارند تا گران‌تر بفروشند. ما طبق سیاست‌های سرمایه‌داری، دلار ارزان قیمت می‌فروشیم که قیمت دلار را بشکنیم. چرا؟ این دلارهای نفتی که با هزینه‌های واقعی جامعه به دست آمده میراث ماست. هدیه‌ای خدادادی است که به ما رسیده است و ما همه را داریم در یک نسل نابود می‌کنیم. همه‌جا می‌بینید که دولت به این دلیل اعتقاد به اقتصاد اسلامی و اقتصادی که در قانون اساسی طرح شده است ندارد، جامعه را به حال خود می‌گذارد. نتیجه اینکه چهل درصد واردات ما ماشین‌آلات، قطعات، مواد اولیه و کالای اساسی است. آیا نمی‌شود دولت این‌ها را تولید و صنایع لازم را ایجاد کند، حتی اگر بخش خصوصی این کار را نکند؟ این تابع چیست؟ لیبرالیسم اقتصادی. دولت فکر می‌کند بازار کل اقتصاد را هدایت می‌کند. لیبرالیسم این کار را می‌کند. دست بازار را آزاد گذاشته‌اند، ببینید نتیجه‌اش چه شده است.



من ایرانی آرام آرام فراموش می‌کنم این چیزهایی که مربوط به خودم بوده، خوب است. آن که بد است را می‌پذیرم. زمانی که این اتفاق افتاد، من از لحاظ فرهنگ مصرفی، خوراکی، پوشاکی و غیره، دچار استحاله می‌شوم. به صورتی درمی‌آیم که از نظر مصرف، غربی می‌شوم و سپس خودم در برابر الگوی سنتی مصرفی خودمان می‌ایستم.

این لیبرالیسم اقتصادی در همه دولت‌های ما بوده است؟

از بعد انقلاب، بله. زمان محمدرضا پهلوی هم بود، ولی نه این قدر شدید. چون لیبرالیسم اقتصادی از دهه هفتاد به وجود آمده است. قبلاً لیبرالیسم آدم اسمیتی بود و بعد از آن شد مدیریت اقتصادی. بین جنگ اول و دوم که بحران اقتصادی به وجود آمد و تغییر کرد، تا حدوداً سی سال پیش، مدیریت اقتصاد کنزی بود، ولی بعد از آن مدیریت آمریکایی سر کار آمد و در ایران هم سیاست تعدیل اقتصادی از حدود ۲۵ سال پیش در حال اجراست؛ یعنی بعد از جنگ. این نشان می‌دهد که با درآمدهای نفتی و واردات شدید، آدم‌ها را مصرف‌گرا کرده‌ایم. اگر یک آمریکایی مصرف‌گرایی می‌کند، از تولید داخلی‌اش استفاده می‌کند، ولی در ایران مصرف‌گرایی مبتنی بر تولید خارجی و خام‌فروشی نفت است. بعد آدم‌هایی را به وجود می‌آوریم که تحت تأثیر مصرف‌گرایی، هر چه به دستشان می‌رسد، باز هم ناراضی هستند، چون نمی‌دانند محدودیت و شأن انسانی یعنی چه. از سویی دیگر، خود دولت، کارشناسان اقتصادی، وزرا و نمایندگان مجلس نیز در مقابل این روند واکنشی نشان ندادند. نتیجه این شد که اقتصاد سرمایه‌داری و سیاست تعدیل اقتصادی، که دارد آمریکایی جلو می‌رود، ریشه تمام فرهنگ، دین و سنت‌های ما را می‌سوزاند.

خیلی‌ها باید حذف می‌شدند.

حذف می‌شدند و قیمت‌ها پایین می‌آمد. مشکل اول این است که از طریق یک سیستم آشکار و پنهان، تشکلهای صنفی به صورت انحصاری و شبه‌انحصاری عمل می‌کنند. دوم اینکه به دلیل حیثیتی که از لحاظ دینی دارند و نفوذی که در بخشی از روحانیون به دست آورده‌اند (چون بخشی از آن‌ها در انقلاب شرکت داشتند)، به نظر می‌آید که کارشان از نظر دینی مشکلی ندارد. سوم اینکه گزینش‌هایی که کردند و مسئولینی که سر کار آوردند، به گونه‌ای به اقتصاد می‌نگریستند که آمادگی لازم برای پیاده شدن لیبرالیسم اقتصادی فراهم شد.

قبلاً می‌گفتند که کاسب حبیب خداست؛ یعنی شخص از منظر باورهای دینی به اقتصاد نگاه می‌کرد و وقتی می‌خواست از کسی جنسی را بخرد، ارزان نمی‌خرید، بلکه به قیمتی می‌خرید که فرد راضی باشد و وقتی هم که می‌خواست آن جنس را به مشتری بفروشد، انصاف را رعایت می‌کرد. می‌گفت رزق و روزی که خدا به من می‌دهد، همان را می‌خواهم. این فرهنگ بعد از فوت امام (ره) با سیاست‌های لیبرالیسم و نولیبرالیسم شروع به تغییر کرد و نوع اقتصادی که پیاده شد منطبق بر اقتصاد دلالی و وارداتی بود و با اقتصاد تولیدکننده داخلی مغایرت داشت.

به این ترتیب، تولیدکننده داخلی هم دلال و برج‌ساز و واردکننده شد. شرایطی به وجود آمد که تولیدکنندگان هم به نولیبرالیسم اقتصادی تن دادند، چون سودشان در این بود. مالیات هم از آن‌ها نگرفتند. چیزی که در تمام کشورهای دنیا یکی از بنیان‌های نظامشان است، مخصوصاً مالیات از فعالیت‌های غیرقانونی. الان فضایی به وجود آمده است که تمام صاحبان ثروت با آن موافق‌اند و مهم‌ترین شبکه عظیم بازاری هاست؛ بازاری‌هایی که به دولتی که سیاست لیبرالیسم اقتصادی را به کار می‌برد، کمک می‌کنند. نمایندگان مجلس اکثرأ از همین قشر انتخاب می‌شوند. می‌بینید که خیلی از این‌هایی که وکیل و وزیر شدند، برگزیده بازاری‌ها هستند. طبیعی است که یکی از علائمش هم شدت اشتغال‌زایی برای بازاری‌هاست که اگر سود زیادی نداشت، امکان نداشت چنین اتفاقی بیفتد.

باید از لحاظ فرهنگی برای عزیزان بازاری‌مان بگوییم که این وضع، نابودی ایران و باورهای دینی ما را به دنبال دارد. ذلت و خفت است. باید تجدید نظر کنیم. کسانی که سود زیادی می‌برند و چند خانه یا مغازه دارند، باید شناسایی شوند. نکته دوم هم اینکه با حمایت از تولیدکننده داخلی و یارانه دادن به او، باید تولید داخلی را تضمین کنیم. کشاورزان ما از درآمدگی فقر نباید آواره شوند و زمین و ده را رها کنند و صنایع تبدیلی در آنجا به وجود بیاورند.

چه راهبردهایی را برای مقابله با این وضعیت، مطرح می‌کنید؟

باید از مصرف‌کننده بخواهیم که کالای خارجی نخرد. بهای کالای خارجی را هم بالا ببریم. رسانه، تلویزیون و غیره برای کسب درآمد همین‌طور تبلیغ نکنند. اجازه ندهیم مردم را شست‌وشوی مغزی بدهند. همان‌طور که رهبری گفته‌اند، در دانشگاه‌ها باید گفت‌وگوهای علمی صورت بگیرد. باید ظرفیت انتقادپذیری اساتید و موافق و مخالف را بالا ببریم. بگوییم که این انتقادات به سیاست نولیبرالی وارد است. چرا ما باید این سیاست را به کار ببریم؟ از خانواده بخواهیم از خودش دفاع کند، خودش را برای مصرف اسپر نکند، جنبه انسانی‌اش را فراموش نکند. خطرات را بگوییم که غرب چطور شده است. مردم باید بدانند که غربی‌ها از لذت‌های معنوی محروم شده‌اند و به جایی رسیده‌اند که نمی‌توانند خودشان را باز یابند. ارزش‌های

ما امکان می‌دهیم
برای کالاها تبلیغات
کنند. اولین نکته
اینکه وقتی شما
کالا را معرفی یا
تبلیغ می‌کنید، برای
بیننده‌ها نیازمندی
نسبت به مصرف آن
کالا ایجاد می‌کنید،
حتی اگر غلو نکنید
و فقط مزایای آن را
بگوئید. پس ما داریم
سبک زندگی را تغییر
می‌دهیم.

بخشی از این نظام لیبرالیسم، اقتصاد ربوی است. به نظر شما، ربوی بودن این بخش از اقتصاد روی سبک زندگی اثرگذار نیست؟ بحث حلال و حرام.

کوچک‌ترین تأثیر اقتصاد لیبرالیستی همین بحث ربا و حلال و حرام و تفهیم این مسئله است. آن چنان فرد شیفته پول و ثروت است که چیزی برایش مفهوم نیست. همه را توجیه می‌کند، مثل خود آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها. آن‌ها که همه‌شان بی‌دین نیستند، ولی حتی آن‌طور که به آن‌ها آموزش داده شده، دین رابطه بین

تو و خداست. فرد فکر می‌کند که مرید شیطان نشده و انسان متدینی است. شما را از درون دگرگون می‌کنند، بدون اینکه ظاهر قضیه چیزی را نشان بدهد. زمانی که این موضوع عمومیت پیدا کرد، ظاهر قضیه هم نشان داده می‌شود. در کشور ما، با گزینش لیبرالیسم اقتصادی، که خیلی هم از آن دفاع کردند، اول تعداد کمی بودند که متوجه قضیه شدند، ولی عملاً با مالیات نگرفتن، با تسهیلات قائل شدن، جلوی فساد را نگرفتن و عامل فساد شدن خود بانک‌ها، شرایطی به وجود آمده است که حتی بعضی از روحانیون به این موضوع ورود پیدا کرده‌اند. با خصوصی‌سازی‌هایی که راه انداختند، عده‌ای را پولدار کردند. بنابراین طوری شده است که انگار این مسائل مغایرتی با دین ندارد.

الگوی انتخاب مشاغل هم عوض شده است. لطفاً راجع به این نکته هم صحبت بفرمایید.

آمار نشان می‌دهد که در غرب در مقابل هر پانصد نفر، یک نفر مغازه دارد. در بعضی کشورها، به‌ازای هر هزار نفر، یک مغازه‌دار وجود دارد. در کشور ما، به‌ازای هر بیست سی نفر، یک مغازه‌دار هست. این نشان می‌دهد که ما

ما به سادگی به دست نیامده است، ولی به سادگی می‌تواند از دست برود. نه اینکه بخواهم بگویم هیچ کس نمی‌تواند باز گردد و اصلاح شود، ولی عدهٔ قلیلی می‌توانند برگردند.

من فکر می‌کنم روی این‌ها باید کار کنیم که متأسفانه نکرده‌ایم، به دلیل گستاخی کسانی که از غرب الگو گرفته‌اند و همه چیز ما را زیر سؤال برده‌اند. شریایی به وجود آوردند که انسان‌های ارزشی خجالت می‌کشند بگویند ما که هستیم و الگوی خودشان را نشان دهند، حتی کلمات بدی در مورد این افراد به کار می‌برند. در حالی که ما باید با افتخار بگوییم که الگوهای افتخارآمیزی داریم و از آن‌ها دفاع می‌کنیم. خانواده باید دخالت کند و بچه‌ها را تربیت کند. فقط این نیست که والدین پول در بیاورند و تربیت را به عهدهٔ مهد کودک و دبستان بگذارند، چون آن‌ها خودشان کسانی هستند که تحت تأثیر این فرهنگ وارداتی قرار دارند و نمی‌دانند زندگی چیست.

هنوز اکثریتی از جامعه این اعتقادات را دارند، ولی از آن دفاع نمی‌کنند و منفعل‌اند. باید از آن‌ها دعوت کنیم که دفاع کنند، منفعلانه برخورد نکنند و این الگو را نشان دهند. می‌توان با غیرانفعالی عمل کردن، جلوی جسارت باقی افراد را گرفت. بعد آرام آرام باید شریایی به وجود بیاوریم که نسل جدید خود به خود به فرهنگ بومی مان علاقه‌مند شود. مسلماً فرهنگ بومی به این معنا نیست که هر چه در قدیم بوده درست است، ولی تغییرات را بر اساس ریشه‌هایمان باید انجام دهیم، نه بر اساس نفی ریشه‌هایمان.

نفی ریشه‌ها هیچ چیز بر ایمان باقی نمی‌گذارد، حتی غربی هم نمی‌شویم. بعضی خانواده‌ها دیگر غربی هم نیستند. حداقل به اندازه‌ای که غربی‌ها منافع ملی‌شان را در نظر می‌گیرند هم این افراد به منافع ملی‌شان توجه نمی‌کنند. ما انسان‌هایی داریم که منافع ملی را هم قبول ندارند، قانون را هم نمی‌شناسند و... کشورهای غربی برای ما سیاست لیبرالیسم را تبلیغ می‌کنند، ولی ببینید خودشان چطور از صنایعشان حمایت می‌کنند. مثلاً اگر فولاد چینی می‌خواهد به کشورشان وارد شود و می‌بینند تولیدکننده داخلی از عهده‌اش بر نمی‌آید، مالیات و عوارض و گمرکی می‌گیرند تا به راحتی وارد نشود. از فلان قطعه کامپیوتری که از ژاپن می‌آید مالیات می‌گیرد تا تولید آمریکا بتواند با آن رقابت کند. اما آن زمان که به نفعشان است، می‌گویند لیبرالیسم. یک نمونهٔ این مسئله مربوط به بعد از جنگ جهانی دوم است که در کشور آلمان و ژاپن اتفاق افتاد. برای آلمانی‌ها که دین مطرح نیست.

بنابراین از دید منافع ملی صحبت کردند و گفتند همهٔ کالاها ایمان وارداتی است، صنایعمان ویران است، این همه بیکاری و فقر داریم، پس باید به دنبال منافع ملی مان باشیم و منافع تولیدکننده، کارگر، مصرف‌کننده و دولت را به گونه‌ای تأمین کنیم که افراد به تولید و مصرف تولید داخلی علاقه‌مند شوند. اول که تولید داخلی وجود نداشت یا به صورت حداقلی بود، دولت آلمان به کارخانه‌ها گفت که ما به شما مزد می‌دهیم، ولی چیزی وجود ندارد که با این پول بخرید. با این حداقل‌هایی که ما از طریق واردات و غیره فراهم کردیم، بسازید و پولتان را در بانک بگذارید، برای چه؟ برای منافع ملی! ما آن پولی که در بانک گذاشتید را از طریق بانک به تولیدکنندگان جدید می‌دهیم یا به تولیدکننده‌های قدیمی که کارشان را توسعه دهند. در نتیجه، چه اتفاقی می‌افتد؟ ما این پول را با سود کم به آن‌ها می‌دهیم و آن‌ها با استفاده از این سرمایه، تولید را افزایش می‌دهند و به این ترتیب، اشتغال بالا می‌رود. تولیدی که قبلاً کم بود، افزایش یافت و در نتیجه، نیاز به واردات کم شد. مصرف‌کننده از تولید داخلی مصرف می‌کند و آرام آرام از واردات بی‌نیاز شدند. بعد در این مرحله گفتند که می‌توانید اگر خواستید، با تولید داخلی مصرف مورد نیازتان را تأمین کنید.

این کار را برای منافع ملی انجام دادند؛ یعنی هر شخصی فکر کرد که با این حقوقی که دارم فقط رفع نیازهای ضروری‌ام را انجام بدهم و آن را در بانک بگذارم، ثروتمند می‌شوم و به بحران می‌خورم و وجود بیایه، رونق از بین برود و بعد هم

مجبور باشیم تولید خارجی را وارد کنیم. هم دولت، هم تولیدکننده داخلی و هم کارگر به این مسئله توجه نمودند و برای منافع ملی‌شان فداکاری کردند. این الگو در ژاپن هم پیاده شده است. سؤال این است که آیا ما با این فرهنگ غنی اسلامی مان، با این اینار و فداکاری دورهٔ دفاع مقدس، نمی‌توانیم این الگو را پیاده کنیم و چرا تا به حال این کار را نکرده‌ایم؟ به نظر من خیلی راحت می‌شود این کار را کرد. آن‌ها در چارچوب سرمایه‌داری این کار را کردند که کار خیلی سختی است. ما در چارچوب اقتصاد اسلامی و اندیشه‌های امام (ره) نمی‌توانیم این کار را بکنیم؟ به راحتی می‌توانیم. اگر بخواهید یک نمونه هم خدمت‌تان می‌گویم. برای مثال، اگر صنایع دفاع می‌خواست سرمایه‌دارانه اداره شود، چه اتفاقی می‌افتاد؟ ما را تحریم کرده‌اند و چیزی به ما نمی‌دهند. اگر می‌خواستیم این کار را به بخش خصوصی واگذار کنیم، چقدر می‌خواست سود بگیرد که این صنایع به کار بیفتند؟ این در حالی است که با اتکا به توان داخلی، این صنایع به وجود آمده و امروز بالاترین امکان را با تکنولوژی‌های پیشرفته، برای دفاع فراهم کرده است. در عین حال، از توان بخش خصوصی هم بهره برده است.

چرا این مدیران در بخش غیر نظامی مورد استفاده قرار نگرفتند؟ مدیرانی انتخاب شدند که خلاف این عمل می‌کنند. دائم می‌گویند هر چه خصوصی باشد بهتر است، هر چه دولتی باشد ضرر می‌کند. باید از مدیران خوب استفاده کنند و مدیران فاسد یا نابلد را اخراج کنند. به نظر می‌آید که این شدنی بود. چرا این کار را نکردیم؟

در ابتدای کار افرادی هستند که خودشان آماده هستند و احتیاجی نیست که شما به آن‌ها القا کنید. میلیون‌ها نفر هستند؛ در تمام رشته‌ها، صنعت، کشاورزی، بازار،

مغازه‌دارها، دانشگاه، این طرف و آن طرف، روستاها. این‌ها را باید شناسایی کرد. شناسایی این‌ها و از آن‌ها درآمدنشان شریایی را به وجود می‌آورد که از انفعال درمی‌آیند، نیرویشان پوسیده نمی‌شود و حذف نمی‌شوند. مثلاً صنایع دستی ما را ببینید. این‌ها حذف شده‌اند. استادکاران و قهرمانان ما محکوم به فقر و بدبختی و فنا شده‌اند، در صورتی که باید این‌ها را به گونه‌ای درآوریم که بتوانند نمونه باشند و به دیگران آموزش دهند. این‌ها نیروی عظیمی برای تغییر به وجود می‌آورند.

باید در دانشگاه‌ها هر چه یاد می‌گیریم انتقادی یاد بگیریم. این طور نباشد که هر چه می‌گویند را حفظ کنیم. دانشگاه محل پژوهش و انتقادگری است. باید از درون دانشگاه، آن چیزی که برای ما ضرورت دارد به وجود بیاید؛ متناسب با فرهنگ خودمان. قانون اساسی را باید بشناسیم. از لحاظ سیاسی تا حدودی می‌شناسیم، ولی از نظر اقتصادی نه. از سویی دیگر، نسبت به اندیشه‌های حضرت امام (ره) کاملاً بی‌توجه هستیم. به نظر من، این‌ها باید شناسایی و آموزش داده شوند؛ در تمام سطوح، از دبستان گرفته تا سطوح بالا. مردم باید آشنا شوند و صداوسیما هم باید روی این موضوعات کار کند.

در انواع سریال‌ها و فیلم‌ها روی این موضوع باید تأکید شود. این در حالی است که امروز عکس این قضیه اتفاق می‌افتد و کسانی را کنار می‌گذارند که اعتقادات شریف و درستی دارند.

دولت، کارشناسان

اقتصادی، وزرا و نمایندگان مجلس

واکنشی نشان ندادند. نتیجه این شد که

اقتصاد سرمایه‌داری و سیاست تعدیل

اقتصادی، که دارد آمریکایی جلو می‌رود،

ریشهٔ تمام فرهنگ و سنت‌های ما را می‌سوزاند.

گفت‌وگو
با دکتر
محمد جواد توکلی

فخر می‌فروشند تا احترام بخورند

تفاوت‌های سبک زندگی
اقتصادی اسلام و غرب

از نظر دکتر محمد جواد توکلی، عضو هیئت علمی گروه اقتصاد مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، شاخصه نظام اقتصادی اسلام کار و تلاش فراوان و حداکثری، مصرف کم و در حد اعتدال و باز توزیع منابع به صورت انفاق و ایثار بین نیازمندان است. در گفت و گو با ایشان، به واکاوی این اصول و تفاوت آن با اصول نظام سرمایه داری و مبتنی بر تمدن غرب پرداختیم. ایشان اقتصاد غربی را متکی بر انباشت ثروت و مصرف روز افزون می دانند. در این گفت و گو همچنین موانع تحقق سبک زندگی اسلامی در حوزه اقتصاد و معیشت را در کشورمان به بحث نهاده ایم. گفتنی است دکتر توکلی کارشناسی و کارشناسی ارشد خود را در رشته اقتصاد اسلامی، از مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) دریافت کرده و سپس مجدداً کارشناسی ارشد و سپس دکتری اقتصاد را در دانشگاه ارازموس روتردام در کشور هلند گذرانده است. او دبیر پژوهشی گروه اقتصاد مؤسسه آموزش عالی علوم انسانی، جامعه المصطفی العالمیه و عضو هیئت مدیره انجمن اقتصاد اسلامی حوزه علمیه قم بوده و مدیر مسئولی دو فصلنامه علمی - تخصصی «معرفت اقتصادی» و مشارکت در تدوین سرفصل های مقطع کارشناسی ارشد رشته های بانکداری و مالیه اسلامی و توسعه اسلامی را نیز در کارنامه دارد. ایشان علاوه بر اقتصاد، مطالعات دیگری مانند فلسفه و روان شناسی نیز داشته است. این ها همه در کنار تحصیلات حوزوی اوست که تادرس خارج فقه ادامه داشته است.

در ابتدا سبک زندگی را تعریف کنید و بفرمایید از چه زمانی وارد فضای علم اقتصاد شد؟

سبک زندگی مجموعه ای از نگرش ها، باورها، دیدگاه ها و رفتارهاست که در حوزه های مختلف می توان آن را تعریف کرد. به عبارت دیگر، یک مدل رفتاری است که وابسته به یک سری متغیرهاست و باورها و ارزش ها می تواند منشأ ایجاد یا تقویتش باشد. اصطلاح سبک زندگی راه که اخیراً وارد بحث های گفتمانی ما شده، اولین بار یک روان شناس اتریشی به نام آلفرد آدلر در سال ۱۹۲۹ مطرح کرد. این مفهوم در دهه ۱۹۶۰ به تدریج گسترش پیدا کرد و به فضای اقتصادی هم وارد شد. یک شخصیت برجسته در حوزه اقتصاد سبک زندگی، نهادگرایی قدیمی به نام تورستن ویبلن است که به سبک زندگی در حوزه مصرف پرداخته و بحثی را مطرح کرده که در ادبیات اقتصادی به اسم مصرف چشم و هم چشمی معروف است. وی که از منتقدان اقتصاد سرمایه گذاری است، به این نکته اشاره می کند که طبقه مرفه، که معمولاً زمینه تفاخر و چشم و هم چشمی دارند و می خواهند برای خودشان شأن و رتبه بخردند، شأن و رتبه خود را در سبک مصرفشان نمایش می دهند. در همین حوزه، ایشان بحث جنبه های زیبایی شناختی مصرف را مطرح می کند و می گوید مصرف، ارزش مصرفی خاص ندارد و جنبه های تفاخری و نمایشی هم در مصرف ظهور پیدا می کند. این بحث به تعریف یک نوع کالا منجر می شود که در ادبیات اقتصادی به کالای ریلنی مشهور است. کالای ریلن، کالایی است که خلاف قانون تقاضا کار می کند. به این صورت که اگر قیمت فلان کالا بالا برود، تقاضا زیاد می شود. این مسئله مربوط به کالاهایی است که شأنی و موقعیتی هستند. یکی از مصادیق این کالاها در کشور ما، ماشین های لوکسی است که افراد پولدار برای به رخ کشیدن پول خود به دیگران، خریداری می کنند و لذا هر چه قیمت آن ها بالاتر باشد، تقاضا برای خرید آن ها نیز بیشتر می شود؛ یعنی درست بر خلاف قانون عرضه و تقاضا. سبک زندگی اقتصادی را می توان در سه حوزه مصرف، تولید و توزیع یا باز توزیع پیگیری کرد. مثالی که از ویبلن بیان کردم در حوزه سبک زندگی مصرفی بود. به هر حال، الگوهای متفاوتی از مصرف در جامعه شکل می گیرد که ممکن است تحت تأثیر سلاقی مردم، آب و هوا یا فرهنگ باشد؛ یعنی ممکن است مجموعه ای از عوامل، سبک زندگی مصرفی جامعه را شکل بدهد.

سبک زندگی اقتصادی در اسلام بر چه مفاهیمی متکی است و برای شناخت آن، باید از کجا شروع کرد؟

از آنجا که بحث سبک زندگی به نوعی ریخت شناسی و گونه شناسی زندگی است، از لحاظ اقتصادی نیز باید به دنبال سه گونه شناسی باشیم:

۱. گونه شناسی مصرفی مردم؛ بدین معنا که مردم چطور مصرف می کنند، چه چیزی مصرف می کنند و چگونه مصرف می کنند؟
۲. گونه شناسی تولیدی؛ بدین معنا که مردم چه چیزی تولید می کنند و چقدر تولید می کنند؟

۳. گونه شناسی توزیعی؛ این بخش خیلی مهمی است و به بحث عدالت مرتبط می شود؛ چرا که وقتی از نیروی کار استفاده کرده و محصولی تولید می کنیم، این محصول فروخته می شود و عواید این محصول بین صاحب سرمایه، نیروی کار و مواد اولیه تقسیم می شود. ولی شیوه توزیع در نظام سرمایه داری، نظام سوسیالیستی و نظام اسلامی متفاوت است.

سبک زندگی اسلامی و به صورت خاص سبک زندگی پیامبر و ائمه معصوم (ع) نیز گونه شناسی رفتاری آن ها است. نظام های اقتصادی متفاوت، سبک های زندگی متفاوتی را در عرصه های تولید و مصرف و توزیع معرفی می کنند. در واقع، نظام های اقتصادی به گونه ای سبک های زندگی را ایجاد می کنند؛ یعنی سبک زندگی یک واقعیت غیر مرتبط با سیاست گذاری نیست، بلکه سبک های زندگی نشو و نما دارند و به شدت از سیاست گذاری ما متأثر می شوند.

به عنوان مثال، در هشت سال گذشته، طرحی به نام مسکن مهر در کشور ما اجرا شد که به دنبال ساخت مسکن ارزان قیمت بود. در نتیجه، یک سری مجتمع مسکونی را به سبک خاص گسترش دادیم و این سیاست عملاً یک سبک زندگی شهر نشینی را برای ما ایجاد کرده است. این الگو در بعضی شهرهای کوچک و حتی روستاهای ما نیز اجرا شده است. وقتی شما این تیپ آپارتمان سازی را در فضای روستا پیاده می کنید، او دیگر نمی تواند در خانه اش گاو و گوسفند نگه دارد و در نتیجه، تعاملاتش با شهر مقداری تقویت می شود و کم کم سبک زندگی اقتصادی تولیدی و مصرفی روستایی به یک سبک صرفاً مصرفی شهری تبدیل می شود.

بنابراین سبک زندگی یک امر فیزیکی نیست که خودش بیاید و ما هیچ دخل و تصرفی در آن نداشته باشیم، بلکه آن را ایجاد می کنیم. البته گاهی اوقات مداخله مان زیاد و گاهی اوقات کمتر است. با تأمل در سبک زندگی اقتصادی اسلامی، که مبتنی بر سبک معصومین (ع) است، به این نتیجه می رسیم که برهه هایی از زندگی آن بزرگواران ناظر به بحث فرهنگ سازی یا ساختن سبک زندگی است. اخیراً در کشور ما نیز رشته ای با نام آموزش اقتصادی تأسیس شده که هدف آن، تعلیم و تربیت اقتصادی است. این مسئله در فضای اقتصاد اسلامی و حتی در فضای اقتصادی ایران مغفول بوده است، چون در تعریف اقتصاد می گویند دانشی است که چگونگی تخصیص منابع کمیاب را به نیازهای بی شمار بررسی می کند. این یک نوع نگاه اثباتی، خیلی ساده است، در حالی که مهم ترین قسمت اقتصاد، سیاست سازی و رفتار سازی است. همان طور که عرض کردم ما با سیاست های اقتصادی و حتی سیاست های غیر اقتصادی مان، رفتارهای مردم را تغییر می دهیم. ولی روی آموزش رفتار سازی اقتصادی کمتر کار کرده ایم، در حالی که غربی ها در فضای دانشی خود، روی این مسئله کار کرده اند.

در مقاله ای یک مطالعه تطبیقی روی کتاب های درسی دانش آموزان در نظام آموزشی آمریکا و ایران صورت گرفته بود تا نشان دهد که در آنجا چگونه مفاهیم اقتصادی را به دانش آموزان القا می کنند. در آن مقاله، اندرزنامه و شعرها و سنت های ما بررسی شده و گفته بود که ما در گذشته، بحث های فرهنگ اخلاق

اقتصادی را در قالب ضرب‌المثل‌ها و داستان‌ها به فرزندانمان یاد می‌دادیم؛ چیزی که الآن در فضای کتاب‌نویسی و فضای آموزش و پرورش چندان پررنگ نیست و شاید در انتقال مهندسی پیام خود معکوس عمل کرده‌ایم. مصداق واضح مهندسی منفی و معکوس پیام این است که در رسانه ملی، همه ابعاد مثبت فرهنگ اقتصادی مثل پرکاری و کسب درآمد از عرق جبین که از دینمان گرفته شده را با برنده شدن شانس و میلیونر شدن عوض می‌کنیم. شاید اثرات کوتاه‌مدت این کار خیلی مهم نباشد، ولی در بلندمدت ما چه بلایی بر سر نسلمان می‌آوریم؟ یعنی بچه‌های ما مدام تحت بمباران تبلیغات پولدار شدن بی‌خودی و بدون زحمت هستند.

ارزش‌های محوری در سبک زندگی اسلامی در سه حوزه مصرف و تولید و بازتوزیع چیست و برای آموزش آن‌ها چه راهکارهایی پیشنهاد می‌دهید؟

پایه‌ای‌ترین ارزش‌ها در این سه حوزه، از نگاه اسلام، قناعت و اعتدال در مصرف، پرکاری و سخت‌کوشی در تولید، و انفاق و ایثار در توزیع است. پرکاری و تلاش زیاد به عنوان یک ارزش در اسلام پذیرفته شده است. البته باید دقت کنیم که منظور ما پرکاری مطلق به معنای کار در تمام ساعات شبانه‌روز نیست، بلکه مطابق توصیه اولیای دین، باید روز را به سه بخش تقسیم کنیم و بخشی را به عبادت و بخشی را نیز به هم‌نشینی با خانواده اختصاص دهیم. لذا منظور از پرکاری این است که در همان بخشی که اختصاص به کار و تلاش دارد، وجدان کاری را رعایت کرده و از تمام آن فرصت، برای کار و تلاش استفاده کنیم. بحثی که در ادبیات اقتصاد اسلامی مطرح شده این است که باید سعی کنیم تولید را دامن بزیم، مصرف را کنترل و بازتوزیع را تقویت کنیم. ولی در اقتصاد متعارف، که در حقیقت اقتصاد غربی است، این گونه نیست. در اقتصاد متعارف، به مصرف دامن می‌زنند تا تولید افزایش یابد و در بازتوزیع‌ها نیز از سر اجبار، سراغ عدالت می‌روند. اشکالی که به اقتصاد اسلامی وارد می‌کنند این است که می‌گویند اگر مصرف را کنترل کنید، این تولیدات کجا استفاده شود و ما دچار مازاد تولید می‌شویم. این اشکال وارد نیست، چون در فضای اقتصاد اسلامی، به این سه مقوله به صورت سیستمی نگاه شده است؛ یعنی شما زیاد کار کنید و کم مصرف کنید تا مازدی برای دستگیری از دیگران وجود داشته باشد. بنابراین مازاد مصرف در اقتصاد اسلامی، برای ایجاد عدالت، بازتوزیع می‌شود و باعث اختلال در تولید نمی‌شود.

البته باید به این نکته هم توجه داشت که این گونه نبوده که مثلاً حضرت علی (ع) هیچ مصرفی نداشت یا تمام درآمد خود را وقف می‌کرده است، بلکه با توجه به شرایط روزگار خویش و در برهه‌ای نیز به دلیل حاکمیت بر جامعه اسلامی، شیوه زندگی ایشان با بقیه ائمه متفاوت بوده است. مثلاً امام صادق (ع) به دلیل تغییراتی که در زمانه ایشان ایجاد شده و وضع معیشت مردم بهبود یافته بود، لباس‌های مندرس نمی‌پوشیدند.

به هر حال، از نظر سیستمی می‌توان نظام‌های اقتصادی را براساس سبک زندگی یا ارزش‌های محوری آن‌ها به سه بخش تقسیم کرد. ارزش محوری در نظام سرمایه‌داری پر مصرفی و رفاه است و تولید هم به تبع مصرف است؛ یعنی برای مصرف بیشتر، تولید می‌کنید و در مورد بازتوزیع نیز باید گفت که در فضای اقتصاد متعارف، چیزی به نام ایثار وجود ندارد. البته گاهی مفاهیمی مانند نوع‌دوستی عنوان می‌شود، ولی به صورت سیستمی مطرح نیست. در نظام سرمایه‌داری، مشکل بازتوزیع را به صورت سیستمی با مالیات و یارانه حل می‌کنند که مشکلات خاص خود را دارد.

ارزش‌های محوری در نظام سوسیالیستی، شبیه اقتصاد اسلامی است. سوسیالیست‌ها نیز می‌گویند در زمینه تولید باید پرکاری باشد و هر کس به اندازه توانش کار کند و به اندازه نیازش مصرف کند، ولی آن‌ها نیز در زمینه بازتوزیع چیزی به نام انفاق و ایثار ندارند و لذا تفسیر مشخصی از بازتوزیع ارائه نمی‌دهند، چون سعی کردند مالکیت را دولتی کنند. لذا دولت به آن‌ها می‌گوید که مثلاً شما باید این قدر کار انجام دهید و به این اندازه کوبین به شما تعلق می‌گیرد. بنابراین به نظر آن‌ها در این سیستم، مشکل عدالت پیش نمی‌آید تا دنبال بازتوزیع باشند؛ هر چند تجربه عملی نظام سوسیالیست، خلاف این را ثابت کرده است.

به طور مشخص راجع به سبک زندگی اقتصادی اسلام توضیح

بیشتری برای خوانندگان ما ارائه کنید.

شخصاً نظام اقتصادی اسلام در ارزش‌های محوری آن در سه حوزه تولید، مصرف و بازتوزیع است. حال اگر سبک زندگی را به صورت متغیری در نظر بگیریم که توسط ما ایجاد می‌شود، هر سیاستی که ارزش‌های محوری ما را در هر بخش تغییر بدهد، سبک‌ها هم عوض می‌شود؛ یعنی مهم‌ترین عامل مؤثر در سبک زندگی، ارزش‌های محوری پشت آن است. مثلاً ما الآن در تلویزیون به گونه‌ای تبلیغ می‌کنیم که شما با خرید یک کالا و با اسراف در خرید آن کالا، به صورت شانس میلیاردر می‌شوید. یعنی دو مشکل ایجاد کرده‌ایم: یکی کسب درآمد بدون دلیل که یک نوع قمار است و دیگری اسراف در خرید یک کالا.

نکته خیلی مهم این است که وقتی ارزش‌ها را از یک حوزه ایجاد می‌کنیم، به حوزه‌های دیگر نیز سرایت می‌کند. مثلاً شما در فضای اداری هم به دنبال این هستید که بدون دلیل و از روی شانس، پستی بگیرید و پولدار شوید. حتی ممکن است بعداً به حوزه اعتقادات شما هم سرایت کند و بگویید کاش گنجی یا کیف پولی پیدا می‌کردیم و پولدار می‌شدیم.

مثال دیگر اینکه دائماً در رسانه از اسراف بد می‌گوییم و مردم را به صرفه‌جویی تشویق می‌کنیم، ولی عملاً الگوها و ایده‌آل‌هایی که مطرح می‌شوند، مدل‌های پر مصرف‌اند. نمونه آن قرارداد بازیکنان و مربیان فوتبال است. اگر کسی ماهیانه یک میلیون تومان درآمد داشته باشد، باید در حدود ۱۵۷ سال کار کند تا درآمد یک سال مربی یا بازیکن فوتبال را داشته باشد. یا یک عضو هیئت علمی دانشگاه با متوسط ماهیانه دو الی سه میلیون درآمد، باید پنجاه تا شصت سال کار کند تا به اندازه یک سال آن مربی یا بازیکن درآمد داشته باشد، در حالی که ارزش افزوده عضو هیئت علمی قابل مقایسه با مربی یا بازیکن فوتبال نیست.

بر خلاف افرادی که می‌گویند این قراردادها باید شفاف شوند، بنده معتقدم این مسئله کارکرد معکوس دارد، چون این کار یک نوع فحشای اقتصادی است که با علنی کردن آن، انتظارات را تغییر می‌دهید. در نتیجه، الگوی تولید هم عوض می‌شود و بسیاری از افراد به دنبال این خواهند بود که بدون عرق جبین، کار و ارزش افزوده، درآمد خود را افزایش دهند. در نتیجه، زمینه فساد و کم‌کاری را ایجاد می‌کنیم. مگر آنکه پس از افزایش آن، به مقابله جدی و برخورد با آن هم اقدام کنیم. الآن در قشر جوان این ارزش شکل گرفته و خیلی از جوان‌ها دنبال این هستند که سریع پولدار شوند، ولی هنگامی که می‌بینند این کار در واقعیت اقتصادی امکان‌پذیر نیست، دنبال میانبر می‌روند و این مسئله در بهترین حالت، خودش را در متمرکز شدن نیروی کار در بخش خدمات نشان می‌دهد. طبق آمار، ۹۳ درصد نیروی تحصیل کرده ما در بخش خدمات مشغول فعالیت هستند، در صد در بخش کشاورزی و پنج درصد نیز در بخش صنعت. البته بعضی از بخش‌های خدماتی مانند پزشکی خوب است، ولی خیلی از مشاغل کاذب خدماتی نیز ایجاد شده است. حالت بد آن نیز روی آوردن افراد به شغل‌های حرام و سوداگری و حتی دست‌اندازی به اموال عمومی و شخصی مردم است.

من احساس می‌کنم با این سیاست‌گذاری‌ها، ارزش‌ها و سبک‌های رفتاری جامعه را جابه‌جا می‌کنیم، چون بین سبک زندگی و عادت و ارزش‌ها ارتباط وجود دارد. خیلی از رفتارهای ما عادت‌های رفتاری است که تکرار این رفتارها به عادت تبدیل می‌شود و این عادت‌ها کم‌کم ارزش‌ها را تغییر می‌دهد. ما ماهیت قرض‌الحسنه را نیز عوض کردیم و به جای اینکه آن را مبتنی بر ایثار و خیرخواهی قرار دهیم، مردم را تشویق کردیم که در صورت سپرده‌گذاری، آن‌ها را در قرعه‌کشی شرکت می‌دهیم و یا دو برابر آن، به آن‌ها وام می‌دهیم. در بحث اشتغال و سبک تولید نیز معصومین با اشتغال‌های کاذب مخالف بودند؛ به خصوص با تکدی‌گری بر خورد می‌کردند.

بنابراین مهم‌ترین بحث در سبک زندگی اقتصادی، مهندسی سبک زندگی اقتصادی است. در این مهندسی، باید همه حواسمان جمع باشد تا خطایی نکنیم، چون یک خطا کافی است تا ارزش‌ها را از بین ببریم و ارزش‌ها به این راحتی برگشت‌پذیر نیستند. لذا نیازمند اتاق فکری هستیم تا در بحث مهندسی سبک زندگی، آسیب‌شناسی کند و ببیند به کجای سبک زندگی آسیب زده و آن را خراب کرده‌ایم. مثلاً در خیلی از جاها با بی‌برنامگی، میراث‌ناکان خود را خراب کرده‌ایم. نمونه آن احداث سد‌های فراوان است که منجر به خشک شدن دریاچه‌ارومیه شده است و الآن در این منطقه، نگران طوفان نمک هستیم.

مصرف همه چیز را تعیین می‌کند

گزارشی از نشست مباحث زندگی مصرفی در دانشگاه تهران

استاندارد، استاندارد هزینه و فرصت است؛ یعنی شما در هر انتخابی که انجام می‌دهید، چیزی را از دست خواهید داد. به عبارت دیگر، هر انتخابی مستلزم از دست دادن چیزی است و اگر چیزی که به دست می‌آوری بیش از آن چیزی باشد که از دست داده‌ای، سود کرده‌ای. علی (ع) می‌فرماید: شخص اگر بداند با گناه چه چیز زیادی را از دست می‌دهد و چه چیز کوچکی نصیبش می‌شود، هرگز گناه نمی‌کند. در واقع به لحاظ فلسفی امکان ندارد ما چیز بدتر را انتخاب کنیم، اما مشکلی که وجود دارد و مسیر اسلام و غرب را متفاوت می‌کند، در مصداق هاست.

استاد اقتصاد دانشگاه امام صادق (ع) گفت: دومین هزینه‌ای که اقتصاددان‌ها از آن نام می‌برند، هزینه دررفته است. مثلاً شما بلیت می‌خرید و به تماشای فیلمی می‌روید، ولی در حین تماشای متوجه می‌شوید که فیلم خوبی نیست. بعد پیش خود فکر می‌کنید که تماشای فیلم را ادامه بدهید یا نه. در اینجا می‌گویند آن هزینه بلیت دررفته است و نباید تماشای فیلم را ادامه داد، چون منجر می‌شود که وقت و موارد انتخابی دیگر نیز از دست برود. وی با اشاره به این که فرق بین اقتصاد اسلامی و غربی در بازه زمانی و ادراکی است که نسبت به مصرف دارند، گفت: افق زمانی آدم‌ها با یکدیگر فرق می‌کند. مثلاً یک مسلمان می‌گوید اگر من در دنیا نتوانم مصرف کنم، آخرت را دارم. در واقع اگر جامعه‌ای صبور باشد، رفتار پس‌انداز و مصرف او متناسب می‌شود. اقتصاد اسلامی از اقتصاد سرمایه‌داری بسیار مصرفی‌تر است. چون خداوند همه چیز را برای مصرف انسان آفریده و این مصرف، ابزاری برای کمال و خدایی شدن انسان است. پس ما بیشتر از اقتصاد سرمایه‌داری می‌خواهیم انرژی‌های عالم را بگیریم و چون پکیج مصرف خود را از خدا گرفته‌ایم، بهتر مصرف می‌کنیم. مصرف‌گرایی غربی سبب نابودی محیط‌زیست می‌شود. غرب به بهانه مصرف، محیط‌زیست را از بین برد و سیستم اقتصاد صنعتی به‌نحو بسیار بدی از محیط‌زیست استفاده کرد، اما همین غربی‌ها الان که عقلمان نسبت به گذشته تکامل بیشتری پیدا کرده، به محیط‌زیست سبز روی آورده‌اند. دکتر پیغامی ادامه داد: مصرف، الگوریتم‌های ذهنی دارد که بین رسته‌های است. ما باید الگوریتم‌های پیشرفت در جمهوری اسلامی را پیدا کنیم که این نیازمند داشتن سازدهای ذهنی است. اگر ما این شاکله‌ها را به‌صورت عمده نسازیم، در جامعه به‌صورت هدفمند یا تعیینی ساخته می‌شود. پس ما باید این شاکله‌های ذهنی را بسازیم که متأسفانه در مهندسی فرهنگی کشور به آن‌ها توجه نشده است. ما در مطالعاتی که در خصوص کشور‌های اروپایی و آمریکایی داشتیم، دیدیم که نام شاکله‌ها، الگوهای استانداردهای محتوایی است؛ یعنی براساس این استانداردها تعریف می‌کنند که مثلاً بچه‌شش‌ساله باید چگونه فکر و عمل کند. در واقع سرمایه‌داری در هدف خود جدی است و برای اینکه بچه‌شش‌ساله طبق اهداف آن رشد کند، برنامه‌ریزی کرده تا استانداردهای مدنظر خود را اجرایی نماید. استاد اقتصاد دانشگاه امام صادق (ع) تأکید کرد: گاهی مصرف هویت را می‌سازد، مثل مصرف جاه طلبانه، اما در حوزه اسلامی مسئله پیچیده‌تر است و نمی‌توان گفت هویت‌هایی که از مصرف شکل می‌گیرند، ضرورتاً مطلوب نیستند. در واقع باید مرز تجمل خوب و تجمل بد را مشخص کرد. روایت هم داریم که می‌فرماید اگر خدا نعمتی را به انسان دهد و انسان آن را نشناسد، کفران نعمت کرده است. دکتر حامد حاجی حیدری، استاد جامعه‌شناسی دانشگاه تهران، دیگر سخنران این نشست بود تا علاوه بر وجه اقتصادی، نگاه جامعه‌شناختی، دیگر رویکردی باشد که این موضوع از منظر آن مورد بحث قرار می‌گیرد. نحوه دستیابی به نسخه اجرایی اصلاح الگوی مصرف، راهبردهای آن و ملاحظات نظری اصلاح الگوی مصرف، محورهای بحثی بود که ایشان در این نشست مطرح کردند.

بعد از بیانات رهبر معظم انقلاب در خراسان شمالی در خصوص سبک زندگی و اهمیت و جایگاه ویژه آن در «تمدن‌سازی نوین اسلامی»، تکاپوهای نظری برای پرداختن به این موضوع، صورت جدید و البته جدی‌تری یافت. در میانه این تلاش‌ها، بسیج دانشجویی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران نیز اقدام به برگزاری نشست با موضوع «مصرف‌گرایی و سبک زندگی اسلامی» کرد. در این نشست، که با حضور دکتر عادل پیغامی، استاد اقتصاد دانشگاه امام صادق (ع) و دکتر حامد حاجی حیدری، استاد جامعه‌شناسی دانشگاه تهران برگزار شد، مسئله مصرف‌گرایی و الگوی مصرف به‌عنوان یکی از شاخصه‌های سبک زندگی و متناسب با مواجعه کشور با مسائلی نظیر تحریم‌های خارجی علیه جمهوری اسلامی، آسفتگی سیستم پولی و ضرورت توجه به تولید ملی و سرمایه ایرانی در این برهه زمانی مورد بحث و نظر قرار گرفت. اینکه رواج مصرف‌گرایی چه ریشه‌هایی دارد و بیشتر تحت تأثیر عوامل داخلی است یا خارجی و اینکه از میان عوامل داخلی و خارجی، کدام یک بیشترین تأثیر را در شیوه مصرف ما دارد، موضوعاتی بودند که این نشست در پی پاسخ به آن‌ها بود.

«تأثیر ادراکات در رفتار اقتصادی انسان‌ها» عنوان بحثی بود که دکتر عادل پیغامی در این نشست به آن پرداخت و متناسب با این فرض که رفتار اقتصادی انسان‌ها فقط تابع واقعیت اجتماعی موجود نیست، بلکه فهم کنشگران از این واقعیت و بر ساخت ذهنی آن‌هاست که بر رفتار و نحوه مصرفشان تأثیر می‌گذارد، بحث خود را مطرح و تلاش کرد به این سوالات پاسخ دهد که چه عواملی در شکل‌گیری این بر ساخت‌های ذهنی مؤثرند؟ ادراک افراد از شرایط اقتصادی چگونه در کنش اقتصادی آن‌ها تأثیر می‌گذارد؟ چگونه می‌توان با توجه به این سازوکار، به مقابله با پدیده مصرف‌گرایی پرداخت، به‌نحوی که جامعه از لحاظ اقتصادی آماده یک تمدن‌سازی نوین گردد؟ دکتر پیغامی در ابتدای صحبت خود، ضمن بیان اینکه مصرف و سبک زندگی هر دو از مفاهیم میان‌رشته‌ای محسوب می‌شوند، گفت: هر چند مفهوم سبک زندگی جزء تر مینولوژی‌های خاص رشته اقتصاد نیست، اما به آن مرتبط است و آشنا شدن با چارچوب‌های تحلیلی رشته‌های مختلف، برای رشته‌های علوم انسانی ضروری است. وی همچنین در خصوص مصرف، اظهار داشت: اولین مفهومی که از مصرف در ذهن شکل می‌گیرد، خوردن و پوشیدن و نیازهای اولیه است. این در حالی است که تعاریف مختلفی از اقتصاد وجود دارد. طبق تعریف اول، اقتصاد علم تولید و مصرف است. تعریف دوم نیز می‌گوید اقتصاد علم تولید، توزیع و مصرف است. در اینجا، توزیع به این معناست که هر یک از عوامل مشارکت‌کننده در تولید چه سهمی می‌برند. اقتصاددانان در این فاز متوجه شدند که توزیع از تولید و مصرف اهمیت بیشتری دارد، زیرا توزیع تعیین می‌کند که مصرف چگونه اتفاق بیفتد. فاز سوم عبارت است از استخراج مواد، تولید، توزیع، مصرف و مدیریت زباله‌ها. تعریف چهارم نیز معتقد است رشته اقتصاد در سه دهه اخیر، تغییراتی کرده که در ایران تعداد کمی از افراد از آن تغییرات اطلاع دارند. اقتصاد صرفاً علم تولید، توزیع و مصرف نیست، بلکه علم انتخاب است. اقتصاددان‌ها می‌گویند ما در مورد الگوریتم‌هایی مثل هزینه و فایده بحث می‌کنیم که انتخاب‌ها براساس آن‌ها صورت می‌گیرد. بنابراین نمی‌توانیم انتخاب‌هایی را نام ببریم که بحث هزینه و فایده در آن‌ها وجود ندارد. اقتصاد می‌خواهد خود را به منطق علوم انسانی تبدیل کند. دکتر پیغامی ادامه داد: به همین دلیل، هم مصرف و هم سبک زندگی برای اقتصاددان‌ها یک سؤال جدی و یک انتخاب است. مصرف در هویت جمعی خود با مفهوم سبک زندگی ارتباط پیدا می‌کند. اولین درس اقتصاد در کودکان کشورهای پیشرفته تدریس می‌شود. آن‌ها بیست‌استاد را برای تعلیم و تربیت دارند که اولین

گفت‌وگو
بالیاسادات
زعفرانچی

باور ما به وعده‌های الهی مخدوش شده است

چرايي غلبه فرهنگ مصرفی بر اقتصاد خانواده

تهیه و تنظیم: راحله دهقان پور

خانم لیلا سادات زعفرانچی در رتبه هم تراز هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی سابقه فعالیت دارد. ایشان هم سرپرست گروه بررسی مسائل زنان بوده است و هم کارشناس ارشد گروه اقتصاد پژوهشگاه. ایشان با مراکز و مجامع مختلف وابسته به نظام، از جمله معاونت ریاست جمهوری در امور زنان و شورای فرهنگی اجتماعی زنان نیز همکاری کرده و حاصل این همکاریها و دیگر فعالیت‌های مطالعاتی و فرهنگی ایشان در قالب چند کتاب و دهه مقاله و کنفرانس و طرح پژوهشی و دوره آموزشی تبلور یافته است. خانم زعفرانچی علاوه بر اینکه از صاحب‌نظران حوزه زن و خانواده است، مدرک کارشناسی ارشد توسعه اقتصادی و برنامه‌ریزی و کارشناسی اقتصادی دارد و همین تخصصی توأمان ایشان ما را به این فکر انداخت که در موضوع اقتصاد خانواده پای گفت‌وگوی با ایشان بنشینیم. خانم زعفرانچی به خوبی گفت‌وگوی ما را مدیریت کرد و پرسش‌های ما را در حوزه ارتباط سبک زندگی با معیشت و اقتصاد خانواده به شکلی دقیق و کارشناسانه پاسخ داد. ایشان به نکات و ویژه‌ای اشاره کرد که در باب سبک زندگی، جنبه اساسی و پایه‌ای دارد و چنانچه به سامان برسد، بسیاری از مشکلات این عرصه در جامعه امروز ما برطرف خواهد شد.

یکی از ارکان زندگی بشر، تأمین معاش یا به زبان امروزی، اقتصاد است و به نظر می‌رسد اقتصاد می‌تواند شیوه زندگی افراد را تعیین کند؛ به تعبیر دیگر، بین سبک زندگی و اقتصاد ارتباط متقابل وجود دارد. نظر شما راجع به این موضوع چیست؟

به نظر می‌آید سبک زندگی در نظام جمهوری اسلامی ایران، با توجه به تأکید مقام معظم رهبری در این خصوص، فقط بعد زمینی را دربر نمی‌گیرد؛ یعنی سبکی از زندگی است که علاوه بر رساندن بشر به فضای ایدئال مادی، به دنبال تصویر کردن یک نقشه کلان برای تکامل اخروی و معنوی نیز هست. بنابراین، منظور ما از سبک زندگی، سبکی از زندگی است که بر تعالیم دینی و باورها و ارزش‌های اسلامی ناظر است؛ یعنی انتظار داریم که سبک زندگی علاوه بر فراهم کردن رفاه و عدالت اجتماعی و زندگی مادی برای بشر در جهان حاضر، بتواند برای زندگی اخروی بشر هم تکامل ایجاد کند. سبک زندگی لایه‌های مختلفی دارد؛ یعنی به نوعی، ماهیت بین‌رشته‌ای دارد و بر شاخه‌های متعدد و متنوع در موضوع زندگی و حیات ناظر است. اما تأثیر گذاری لایه‌های مختلف بر سبک زندگی متفاوت است. منظور این است که قاعدتاً تأثیر مباحث ارزشی و باوری و اعتقادی بر سبک زندگی عمیق‌تر است و از آنجا که ما به دنبال پیوند خوردن مقوله اقتصاد و سبک زندگی هستیم، به نظر می‌آید بیرونی‌ترین یا عینی‌ترین لایه سبک زندگی که به نوعی می‌تواند رفتار بشر را از نظر اقتصادی تشریح کند، همین لایه‌ای است که در آن، سبک زندگی به اقتصاد گره می‌خورد. یعنی اگر مباحث فرهنگی در لایه‌های عمیق‌تر، شکل دهنده سبک زندگی افراد هستند، اقتصاد، لایه بیرونی و تجلی این سبک زندگی است که به نوعی با تولید و مصرف و موضوعاتی از این قبیل گره خورده است.

البته تاریخ‌نگاران اقتصادی هم موضوع سبک زندگی و اقتصاد را تشریح کرده‌اند؛ مثلاً لویلائی که یک مهندس معدن فرانسوی و بنیان‌گذار مدرن تجزیه و تحلیل بودجه خانوار بوده است، می‌گوید اگر شما به من بگویید که یک خانواده منابع اقتصادی خود را چگونه مصرف می‌کند، من می‌توانم بگویم که این خانواده چگونه خانواده‌ای است؛ یعنی در حقیقت، از نحوه مصرف خانوادگی می‌توانیم راجع به مسائل عمیق‌تر تجزیه و تحلیلی انجام دهیم.

بنابراین، مصرف و تولید یک جامعه عینی‌ترین لایه سبک زندگی است که زیربنای آن، مباحث فرهنگی، باوری، ارزشی و اعتقادی است.

می‌توان گفت که رابطه سبک زندگی و اقتصاد دوسویه است؛ یعنی همان‌طور که سبک زندگی بر اساس فرایندهای زندگی یا یک انتخاب ممکن است در اقتصاد تأثیر گذار باشد، نظام مدیریت اقتصاد کلان جامعه و آنچه به عنوان خط‌مشی اقتصادی یک جامعه تعیین می‌شود نیز به قطع، بر سبک زندگی افراد و خانوارها تأثیر گذار است.

بنابراین از رفتار اقتصادی افراد خانواده می‌توانیم به تعریف آن‌ها از سبک زندگی پی ببریم.

دقیقاً همین‌طور است و این عینی‌ترین روش برای شناسایی سبک زندگی است. مثلاً پارامترهای سنجش سبک فرهنگی زندگی، بسیار با پارامترهای شناسایی سبک زندگی اقتصادی متفاوت است و سبک زندگی اقتصادی روایت بسیار عینی سبک زندگی را به ما نشان می‌دهد؛ زیرا این پارامترها کاملاً کمی هستند. برای مثال، مفاهیمی مثل مصرف و تولید، روایت‌هایی کمی از شکل زندگی اقتصادی خانوار را نشان می‌دهند.

چه عوامل اقتصادی بر سبک زندگی تأثیر گذارند؟ آیا می‌توان گفت الگوهای اقتصادی می‌تواند سبک زندگی را جهت دهد و مثلاً سبک زندگی اسلامی ایرانی را متحول کند و آن را به سبک زندگی غربی سوق دهد؟

به نظر بنده، مفاهیمی مثل علوم انسانی که اقتصاد هم یکی از بخش‌های علوم انسانی اجتماعی را تشکیل می‌دهد، تفاوتی اساسی با علوم پایه و طبیعی دارند که شاید عامل تأثیر گذاری این علوم بر سبک زندگی هم از همین تفاوت سرچشمه می‌گیرد. اگر ما در هر آزمایشگاهی، دو اتم هیدروژن را در کنار یک اتم اکسیژن بگذاریم، آنچه به قطع حاصل می‌شود، یک مولکول آب است. این نتیجه، نتیجه‌ای جهان‌شمول است. اما بحث‌های علوم انسانی و علوم اجتماعی متفاوت است؛ زیرا ما با دو عنصر یا پدیده روبه‌رویم که به صورت خاص، بر نتیجه‌گیری و فرایندی که می‌خواهیم آن را جهان‌شمول اطلاق کنیم، تأثیر گذارند و موجب می‌شوند که ما به نتیجه‌ای که می‌خواهیم نرسیم. آن دو پدیده، اختیار و انتخاب انسانی است.

براین اساس، عوامل اقتصادی ممکن است بر سبک زندگی تأثیر بگذارند. عوامل اقتصادی در حقیقت، نظام ترجیحات بشر در حوزه اقتصادی را شکل می‌دهند؛ یعنی ما باید بر اساس محدودیت‌ها بهترین انتخاب

را انجام دهیم. حال، نظام ترجیحات برای فردی که در نظام ارزشی متفاوت از فضای دیگری زندگی می‌کند، قاعدتاً سبکی از زندگی را رقم می‌زند که براساس آن، نظام ترجیحات وی متفاوت با نظام ترجیحات فرد دیگر است. بنابراین، دقیقاً عوامل اقتصادی بر حوزه سبک زندگی از این منظر تأثیر گذارند و نظام ترجیحات اقتصادی افراد براساس تفاوت‌های ایدئولوژیک و باوری آن‌ها ترسیم می‌شود. اما به نظر بنده، دلیل اینکه چرا سبک زندگی اسلامی ایرانی امروز متحول شده است و ما با سرعت نسبتاً تند، به سمت سبک زندگی غربی در حرکتیم، این است که مباحث اقتصادی که در جهان حاضر بسیار تأثیر گذارند، براساس همان نظام باورهای شکل گرفته‌اند که در نظام جهانی براساس مناسبات زمینی تعریف شده‌اند و بسیاری افراد از اعتقاد به وعده‌های الهی منقطع هستند. اگر چنین تفکری وجود داشته باشد، تفسیر افراد از درآمد، رزق، سود و تولید فقط براساس پتانسیل‌ها و ظرفیت‌های انسانی صورت می‌گیرد؛ در حالی که در اقتصاد اسلامی و با توجه به نظام و باورها، قاعدتاً این گونه نیست. ما معتقدیم هر آنچه واقع می‌شود، زمینی نیست و به برخی باورهای فرازمینی هم اعتقاد داریم که نمود بارز آن، مثلاً قرض الحسنه است و مصداق آن هم آیه‌ای از قرآن کریم است. براساس آن آیه، معتقدیم که اگر به فردی قرض الحسنه‌ای دهیم، خداوند برای ما پاداش چند برابر در نظر می‌گیرد؛ اما امکان طرح چنین باوری در مناسبات اقتصاد بین‌الملل اصلاً وجود ندارد. شاید اصلی‌ترین دلیلی که شاهدیم سبک زندگی اسلامی ایرانی ما مقداری به سمت سبک زندگی غربی منحرف شده، این است که باور ما به وعده‌های الهی و نظام اعتقادی مخدوش شده است؛ یعنی اگر ربا آرام‌آرام در زندگی و جامعه اسلامی ما رخنه می‌کند، به این دلیل است که ما واقعاً این آیه صریح قرآن درباره ربا را جدی نگرفته‌ایم. در صورتی که شاید در نظام سرمایه‌داری غرب که هویت آن فقط براساس سرمایه است، به غیر از این روند که ثروت ثروت آفرین است، انتظار روند دیگری نداشته باشیم.

رابطه سبک زندگی و اقتصاد دوسویه است؛ یعنی همان‌طور که سبک زندگی براساس فرایند ارزشی یا یک انتخاب ممکن است در اقتصاد تأثیر گذار باشد، نظام مدیریت اقتصاد کلان جامعه و آنچه به عنوان خط‌مشی اقتصادی یک جامعه تعیین می‌شود نیز به قطع، بر سبک زندگی افراد و خانوارها تأثیر گذار است.

اسلام به بعد اقتصادی زندگی نگاه ویژه‌ای کرده است که در دنیای امروز، حرف جدیدی به شمار می‌آید. نگاه اسلام به اقتصاد خانواده چگونه است؟ آیا ما توانایی ترسیم الگوی اقتصادی منسجمی از آموزه‌های دینی و اسلامی داریم؟

اصولاً هم مفهوم اقتصاد و هم مفهوم خانواده در اسلام، دو مفهوم پرکاربرد و مهم هستند. خانواده در بینش اسلامی اهمیت بسیار دارد. از طرف دیگر، مفهوم اقتصاد به عنوان یک حوزه بسیار مهم در مفاهیم دینی ما معنای مشخصی دارد. بنابراین تلفیق این دو کلمه نشان دهنده اهمیت این دو حوزه در مناسبات دینی و ارزشی است. اقتصاد خانواده یعنی تلفیق عینی‌ترین لایه حوزه نظام و گره خوردن آن با اصلی‌ترین لایه حوزه اجتماع، یعنی خانواده که هر دو اهمیت بسیاری دارند. ما در حوزه مناسبات اقتصادی اسلامی خانوار، به تحلیل بحث حقوق و مسئولیت‌ها و به نوعی تقسیم کار قائلیم. البته تا جایی که بنده تخصص

و اطلاع دارم، به نظر می‌رسد که در فضای اقتصاد اسلامی براساس مزیت‌های نسبی، فرمول نانوشته‌ای از تقسیم کار براساس بهره‌وری‌ها در نظام خانوار وجود دارد. این موضوع در اقتصاد خانواده یک منظومه است که هدف آن، ایمن کردن و رسیدن زوجین به آرامش است. یعنی هدف از بحث اقتصاد خانواده در فضایی که قرار است نظام اقتصادی خانواده شکل گیرد، صرفاً رسیدن به رفاه مادی نیست؛ بلکه هدف این است: آرامش مادر تأمین شده و نگرانی‌ها و دغدغه‌های پدر تضمین شود و فرزندان بتوانند با امنیت و آرامش، دوران کودکی خود را سپری کنند که دوران طلایی خاص زندگی آنان است. برای مثال، یک خانم در نظام اقتصاد اسلامی، دغدغه و مسئولیت تأمین معاش ندارد. این دغدغه‌ناداشتن به این معنا نیست که زن نمی‌تواند درآمد کسب کند یا اگر درآمدی کسب کند، از آن او نیست؛ بلکه به این معناست که یک خانم وقتی وارد زندگی خانوادگی می‌شود، باید دغدغه او در حوزه‌های دیگر کمتر باشد؛ به دلیل اینکه بتواند به وظایف دیگری بپردازد که به نظر می‌آید در آن‌ها مزیت نسبی بیشتری دارد. این سازو کار طوری طراحی شده است که بدون ضربه زدن به ظرفیت‌های یک زن در دوره‌های خاص، از او به طور خاص حمایت کند.

نکته دوم این است که اسلام به دلیل اینکه خانواده مدیریت نظام‌مند داشته باشد، مسئولیت‌ها را تفکیک کرده و مسئولیت اقتصادی را بر عهده آقایان گذاشته است. یعنی در حوزه اقتصاد خانواده از منظر اسلام، صرفاً بحث ایجاد آسایش و امنیت و رفاه مادی ملاک نبوده است؛ زیرا اگر این چنین بود، باید همه افراد به نوعی تشویق می‌شدند که در حوزه اقتصادی حضور پیدا کنند. در حالی که چنین تشویق‌هایی در این منظومه فقط برای بعضی افراد دیده می‌شود و به شکلی، گویی تسهیل شده است که زنان حضور بی‌دغدغه اقتصادی در عرصه خانواده داشته باشند. پس ملاک این بوده است که علاوه بر رفاه اقتصادی، امنیت روانی هم حاصل شود. حال این خانواده که با چنین وضعیت حقوقی و مسئولیت‌های فقهی در منظر اسلام ترسیم شده است، ظهور و بروز پیدا می‌کند و در فرایندهای اجتماعی، مصرف و تولید و درآمد دارد. درست همین جاست که مؤلفه‌های اقتصادی اسلام با آن مناسبات اولیه که خدمت شما عرض کردم، گره می‌خورد. در چنین موقعیتی، بحث‌ها دیگر زمینی مطرح نمی‌شوند. مثلاً ما نمی‌توانیم از هر راهی به دنبال کسب درآمد باشیم؛ زیرا درآمد در اسلام مقید است به حلال بودن. ما این گونه قیدها را در منظومه‌های اقتصاد دنیای پیشرفته یا اقتصاد غرب نمی‌بینیم. در دنیای اقتصادی غرب تاجایی که برای ما به عنوان سود تصویر می‌شود، اجازه فعالیت اقتصادی داریم. همچنین از منظر اسلام، در حوزه تولید فقط سودآوری مطرح نیست و کار و تلاش به خودی خود ارزش دارد. می‌بینیم که در اقتصاد غرب، اصلی‌ترین انگیزه بنگاه اقتصادی یا فرد، کسب حداکثر سود یا مطلوبیت است؛ در حالی که در نظام اقتصاد اسلامی، تفسیر همین فرایند این است که ما باید کار و تلاش را برای رسیدن به قرب الهی انجام دهیم.

آنچه در نظام جهانی غرب تفسیر می‌شود، این است که مصرف، پایه و اساس و مبنای تولید است و تا مصرفی نباشد، تولیدی صورت نمی‌گیرد. اگر این گونه به این مسئله نگاه کنیم، هیچ جایی به عنوان حد نهایی برای بحث مصرف در نظر گرفته نمی‌شود و ما تا جایی که بتوانیم و بخواهیم، می‌توانیم مصرف کنیم. در حالی که در نظام اقتصاد اسلام، خانواده متعهد به داشتن انضباط در مصرف است، حتی اگر بتواند آن مصرف را محقق سازد. قید «جلوگیری از اسراف و تبذیر» نشان دهنده همین نظم در حوزه اقتصاد اسلامی است؛ یعنی مهم نیست که ما می‌توانیم چیزی را مصرف کنیم یا نه؛ بلکه مهم این است که بدانیم این حیطة، حیطة نیازهای اساسی است یا خیر و بیش از آن، مجوزی برای

مصرف نداریم. در حوزه اقتصاد اسلامی اینکه ما به عنوان مصرف کننده نباید از چارچوب‌های مصرف عرف جامعه خود عدول کنیم، دائم یادآوری می‌شود. همچنین، ما نباید به مصرف زیاد خود تفاخر کنیم. حال آنکه اصلاً چنین بحث‌هایی در اقتصاد مدرن و فعلی جهان مطرح نیست؛ زیرا بحث‌های تفاخر و تجمل در نظام اقتصاد بین‌الملل شاید مناسباتی باشد برای ورود به یک مسابقه برای مصرف بیشتر و بیشتر. در حالی که در اقتصاد اسلامی ما در ضمن اینکه در بعضی مواقع، وضعیت مالی مناسبی داریم و می‌توانیم بهتر زندگی کنیم، انضباط اقتصادی اسلامی به ما حکم می‌کند که در چارچوب منحصربه‌فردی مصرف کنیم. لذا به نظر می‌آید که بحث اقتصاد اسلامی به خصوص در حوزه اقتصاد خانوار، از دنیای پیشرفته و اقتصاد غرب فاصله دارد.

اما اینکه آیا ما توانایی ترسیم یک الگوی اقتصادی منسجم در آموزه‌های دینی اسلامی داریم یا خیر، باید بگوییم که بنده معتقدم ما می‌توانیم چنین کاری را انجام دهیم؛ ولی امیدوارم که دیر نشده باشد. در اقتصاد اسلامی، معمولاً دو مشکل نگران‌کننده وجود دارد: اول اینکه ما معمولاً از ایدئال‌ها شروع می‌کنیم و مثلاً می‌گوییم که اقتصاد اسلامی درباره حقوق اقتصادی زن چنین سازوکارهایی را تصویر کرده است و از آن هم نام می‌بریم؛ مثل بحث مهریه و نفقه که ایدئال و شکل اصلی اقتصاد در حوزه خانواده است. اما نمی‌توانیم درباره راه رسیدن به این ایدئال، صریح و روشن صحبت کنیم. یعنی اگر زنی بخواهد از این حقوق خود به‌نحو احسن استفاده کند، تعارضات خانوادگی بسیاری ایجاد می‌شود. مشکل ما این است که مثلاً آن قدر که راجع به اشتغال زنان به‌عنوان یک مؤلفه مهم صحبت کرده‌ایم که در حال حاضر، دیده‌بان‌های جهانی بسیار دقیق، آن را رصد می‌کنند، راجع به احقاق حقوق زن در خانواده سخن نگفته‌ایم. برای مثال، در جامعه ما معمولاً زمانی راجع به مهریه صحبت می‌شود که زن و شوهر می‌خواهند از هم جدا شوند و از مهریه فقط به‌عنوان اهرم فشار استفاده می‌کنند؛ در حالی که اگر در زمان مصالحه، زن طلب مهریه کند، کاری عجیب انجام داده و انتظار این است که اصلاً زن از این حق خود استفاده نکند. این موضوع به‌عنوان یک عرف هم مطرح است و همه هم تلاش می‌کنند این موضوع را این‌طور توجیه کنند که از نظر اخلاقی، زن باید مهریه خود را ببخشد. ولی واقعیت این است که منظومه اقتصاد خانوار که در اسلام تعبیر و ترسیم شده است، باید درست کار کند تا تعارضات بیرونی حل شود. یعنی قاعداً باید زن امنیت اقتصادی داشته باشد که بتواند به‌وسیله آن، به آرامش اقتصادی برسد تا برای تربیت فرزندان و خانواده مفید باشد.

عرض من این است که وقتی درباره این موضوع صحبت می‌کنیم، دیگر درباره عملیاتی کردن آن راهکار ارائه نمی‌دهیم و احساس می‌کنیم که این کار مقداری پرخطر بوده و ممکن است به تعارضات خانوادگی دچار شویم؛ در حالی که ما داریم همان راه را از مسیر دیگری می‌پیماییم. یعنی خانمی را که به این صورت و براساس دستورهای دینی به حقوق مادی خود نمی‌رسد، منحرف کرده و مجبور می‌کنیم که وارد حوزه‌های دیگری برای کسب حقوق مادی خود شود. دومین مشکل این است که در حال حاضر، شاخصه‌های اقتصادی دنیای مدرن امروز، شاخصه‌هایی به‌شدت کمی هستند و قابلیت اندازه‌گیری دارند. مثلاً وقتی که می‌خواهند راجع به بهبود وضعیت اقتصادی یک جامعه صحبت کنند، به‌سرعت، سراغ شاخص‌ها و مصادیقی می‌روند که می‌تواند این بهبود را تشخیص دهد؛ مثل اندازه‌گیری تولید ناخالص ملی، درآمد سرانه، کاهش نرخ بیکاری و افزایش نرخ مشارکت. در صورتی که ما نمی‌دانیم در فضای اقتصاد اسلامی، شاخص‌های تأمین وضعیت مطلوب اقتصاد خانوار چیست. ما برای اینکه بدانیم یک خانوار در حوزه اقتصاد اسلامی، مسیر بهینه دارد یا خیر، باید شاخص‌هایی برای آن در نظر بگیریم که

براساس آن‌ها، عملکرد خانواده‌ها را بسنجیم و بررسی کنیم که آیا این شاخص‌ها در خانواده‌ها مراعات می‌شود یا خیر. در نظام اسلامی چنین شاخص‌هایی باید قابلیت اندازه‌گیری داشته باشد و ما باید بدانیم که حقوق زن و مرد به چه میزان و با چه استانداردهایی باید در تأمین معاش نقش ایفا کند.

از سوی دیگر، این نکته هم بسیار مهم است که عقل و خرد جمعی بحثی نیست که بخواهیم در آن ایجاد شک کنیم. بالاخره تجربه بشر بعد از فعالیت‌های متفاوت در گذر تاریخ به جمع‌بندی خاصی رسیده است که نشان‌دهنده ظرفیت‌های علمی اقتصاد است. یعنی اگر قرار باشد اقتصاد اسلامی را بر پایه تعالیم دینی، و حی، روایات، احادیث و عقل به دنیای امروز و جامعه بین‌الملل عرضه کنیم، غیر از مباحث و رویکردهای نظری، باید مفاهیم کمی قابل‌سنجشی نیز ارائه دهیم و متأسفانه تا این کار را انجام ندهیم، نمی‌توانیم این رویکردهای نظری را عملیاتی کنیم؛ یعنی وقتی که می‌خواهیم از وضعیتی موجود به وضعیتی مطلوب برسیم، باید بتوانیم استاندارد وضعیت مطلوب را براساس مقیاسی تعیین کنیم و سپس، مسیر حرکت و سرعت پیشرفت خود را براساس آن نشان دهیم. نتیجه این دو مشکل یا آسیب این است که ما معمولاً در بحث‌های نظری، فقط بحث‌های اسلامی را ارائه می‌کنیم؛ ولی در عمل، چاره‌ای

نداریم جز اینکه مناسبات اقتصاد جهانی و غربی را به کار بگیریم. به همین دلیل، به نظر می‌آید برای چنین تغییراتی باید این دو مشکل را حل کرد؛ یعنی هم باید تعارضات را از لحاظ نظری از بین برد و هم باید برای آن‌ها خط‌مشی تعیین کرد. اگر به دنبال تبیین اقتصاد خانواده از منظر اسلام هستیم، باید مؤلفه‌های حقوقی و شرعی و فقهی اسلام را برای خانواده ترسیم کنیم تا افراد به‌خوبی آن را تشخیص دهند و تعریف کنند و در نهایت، دنبال حقوق به‌حق خود باشند. البته به همان نسبت، باید بحث تکلیف هم مطرح شده و حقوق

عوامل اقتصادی

در حقیقت، نظام

ترجیحات بشر در

حوزه اقتصادی را

شکل می‌دهند؛ یعنی

ما باید براساس

محدودیت‌ها بهترین

انتخاب را انجام دهیم.

حال، نظام ترجیحات

برای فردی که در یک

باور و نظام ارزشی

متفاوت از فضای

دیگری زندگی می‌کند،

قاعدتاً سبکی از زندگی

را رقم می‌زند.

و مسئولیت‌ها در کنار هم بررسی شوند. در حال حاضر، افراد از حقوق خود از نظر شرعی آگاهی ندارند؛ به همین دلیل، مشکل دیگری به‌وجود می‌آید و معمولاً مطالبات نایجابی برای آنان ایجاد می‌شود. همچنین ممکن است فکر کنند که از نظر شارع مقدس، آن‌ها حقوقی ندارند و از طرف دیگر، هیچ مسئولیتی را نیز به‌عهده نمی‌گیرند. ما باید به دنبال آن باشیم که حق و تکلیفی را که در قوانین فقهی اسلام برای فرد و خانواده در نظر گرفته شده است، در فضای اقتصادی تبیین کنیم تا این مؤلفه‌ها استخراج شود و بتوانیم آن‌ها را شاخصه‌سازی کنیم. بنابراین، از مرحله نظری باید مقداری گسترده‌تر نگاه کنیم و به دنبال چاره‌اندیشی عملیاتی باشیم.

بنابراین یک اقدام اساسی می‌تواند این باشد که شاخص‌های اقتصاد اسلامی را در حوزه خانوار تعریف کنیم.

بله، ما باید استانداردهایی را تبیین کنیم که اسلام با دو هدف رفاه دنیوی و سعادت اخروی در نظر گرفته است. منظومه‌ای که ما تبیین می‌کنیم،

الگوها و سازوکارهای اشتباه اقتصاد در یک خانواده ایرانی چیست؟ این الگوهای اشتباه چه پیامدهایی برای خانواده و جامعه به دنبال دارد؟

همان طور که گفتیم، عینی ترین لایه سبک زندگی اقتصاد و عینی ترین لایه بخش اقتصاد هم مصرف است؛ یعنی اگر بخواهیم بحث اقتصاد را با بحث سبک زندگی پیوند دهیم، باید به موضوع مصرف، بیشتر توجه کنیم. امروزه در حوزه اقتصاد خانواده بحث مصرف واقعاً بحث پردغدغه و پرچالشی است؛ زیرا الگوی مصرف ما دیگر جواب گوی نیازهای اصلی نیست و مصرف ما هم به دلیل رفع نیازهای اصلی صورت نمی گیرد. در کشورهای اروپایی حوزه تولید هم قداست داشته است و بعد از اینکه کارخانه‌ها به تولید انبوه و مازاد بر نیاز مصرف کننده رسیدند، بازارهای مصرفی را شکل دادند و مردم را به مصرف تشویق کردند؛ اما در کشوری مثل کشور ما که مصرف داخلی را تضمین نمی کند و مصرف ما باشکل و سیاق دیگری صورت می گیرد و حمایت کننده تولید داخلی نیست، به نظر می آید که مافقط بازاری مصرفی



برای پاسخ گویی به تولید سایر کشورها هستیم، بنابراین به نظر می آید که بحث مصرف در حوزه اقتصاد خانوار یکی از مباحث جدی است که باید بیشتر به آن توجه کنیم. نکته مهم دیگر درباره مصرف، بحث انضباط در مصرف است. افراد باید دقت کنند که واقعاً چه کالایی مصرف می کنند و این کالا در سبد خانوار چه هزینه‌ای دارد و اینکه این هزینه ضروری است یا خیر. در مطالعه‌ای که درباره مخارج مصرفی خانوار شهری انجام دادیم، دیدیم که سبد مصرف خانوار که تشکیل شده از اقلام مختلف کالاها و خدمات است، در فرآیندی بیست ساله، تغییر و تحولات بسیاری پیدا کرده است. مثلاً اگر حدود سی سال پیش، هزینه آموزش بخش کوچکی از مخارج مصرفی خانوار را تشکیل می داد، در حال حاضر و به خصوص در جامعه شهری، این هزینه بسیار افزایش یافته است یا مثلاً امروزه موضوع ارتباطات و هزینه‌های ارتباط همه افراد خانواده و دسترسی آن‌ها به وسایل ارتباطی بسیار جدی شده است که هزینه بسیاری را به خانواده تحمیل می کند؛ در صورتی که این موضوع در سی سال گذشته اصلاً مطرح نبوده است.

حال فارغ از اینکه این تحولات چقدر درست یا نادرست است، باید بگوییم این تغییرات نشان می دهند که باید یک خط مشی بلندمدت وجود داشته باشد که این تغییرات را رصد کند و آن‌ها را مدیریت کرده و تعیین کند که کدام هزینه‌ها ضروری تر است. به نظر بنده، این کار باید در حوزه مدیریت کلان جامعه اتفاق افتد؛ یعنی کسانی که خط مشی یک اقتصاد را برنامه ریزی می کنند، باید به دنبال این باشند که روال مصرفی خانوار را در جامعه شهری و روستایی رصد کنند و این تغییر و تحولات را ببینند و هر جا مشاهده کردند که خانواده‌ها از مسیر تعادل خارج می شوند، به آن‌ها آگاهی دهند.

باید به لایه‌های عمیق تر خلق نیاز هم توجه شود. ما معمولاً بعد از آنکه پدیده‌ای اتفاق می افتد، به دنبال مقابله با آن هستیم و هیچ وقت راجع به اتفاقاتی که ممکن است رخ دهد، پیش بینی خاصی نمی کنیم؛ مثلاً تا به حال پیش بینی نکرده‌ایم که در بیست سال آینده، وضعیت نیاز خانوار چگونه تعیین می شود و چه سازوکاری آن را تعیین می کند یا فرزند

باید بتواند این دو هدف را در عین حال فراهم کند؛ لذا این سبک زندگی دینی که بر اساس اقتصاد اسلامی رقم می خورد، سبکی است که فقط دنیا و رفاه فعلی را در نظر ندارد و به دنبال سعادت اخروی فرد هم هست.

به نظر می رسد که در سبک اقتصاد اسلامی، شاخص‌های کیفی بیشتر از شاخص‌های کمی مورد توجه است؛ مثل موضوع برکت و رزق و روزی که اندازه گیری شدنی نیست؛ ولی نگاه اسلام به آن بسیار عمیق است. اما در حال حاضر، در جامعه باور به این مسائل شاید از آن جهت که جزو شاخص‌های اساسی خانوارها نبوده، بسیار کم شده است.

به نظر بنده، با وجود تغییراتی که در حوزه فرهنگی جامعه شاهد آن هستیم و چندان هم مطلوب نیست و می بینیم که افراد از نظر فرهنگی تغییر و تحول نه چندان مناسب پیدا کرده‌اند، باز هم در حوزه باورهای اقتصادی می بینیم که بعضی از همین افراد همچنان به مسائل دینی خود، مثل روزی حلال و برکت یا ربا حساسیت‌هایی دارند

و هنوز به چنین باورهایی مقید هستند. این تقید بسیار خوب است و نشان می دهد که می توان برای این گونه مسائل سرمایه گذاری کرد. از سوی دیگر، می توان گفت که در فضای اقتصاد اسلامی تقریباً هیچ فردی به دنبال دسترسی به حداکثر منفعت نیست؛ زیرا جامعه نگر است و همیشه خود را در مقابل خانواده و اجتماع مسئول می داند. به همین دلیل، معمولاً در اقتصاد اسلامی تا جایی می توانیم به دنبال نفع فردی باشیم که این امر نه به حوزه خانواده ضربه وارد کند و نه به اجتماع.

در حوزه خانواده، تفاوت نگرش اقتصاد اسلامی و اقتصاد غربی که نسبتاً عمیق و به دهه ۱۹۶۰ مربوط است، این است که در اقتصاد غربی هر چه به عنوان بحث اقتصاد خانوار مطرح می شود، به این دلیل است که بتواند کارکرد خانواده را با اهداف نظام سرمایه داری مرتبط سازد و از ظرفیت خانواده در آن نظام استفاده کند. در صورتی که هدف اقتصاد خانوار از منظر اسلام، ایجاد امنیت و آسایش برای ارزنده ترین واحد اجتماعی است، نه برای اینکه بخواهیم آن را صرفاً در مناسبات اقتصادی بهینه کنیم. درست است که مفاهیمی مثل برکت یا رزق و روزی حلال همان طور که شما فرمودید، کیفی هستند تا بتوانند آرامش و امنیت خانواده را تأمین کنند؛ ولی باید بدانیم که چطور می توان این مباحث کیفی را به کمیت‌های قابل اندازه گیری تبدیل کرد.

مثلاً در بحث توسعه معمولاً می گوییم که نظام سنجش توسعه کشورها توسط شاخص‌های کمی صورت می گیرد؛ در حالی که مثلاً شاخص‌های کیفی در نظر گرفته نشده است. برای نمونه، امنیت اجتماعی واژه کیفی است؛ ولی می شود با مؤلفه‌های خاصی آن را قابل سنجش کرد. به فرض ممکن است که سنجش میزان وقوع ازدواج و میزان طلاق معیارهایی باشد که بتوانیم به وسیله آن، بخشی از امنیت اجتماعی را اندازه گیری کنیم. در حوزه اقتصاد خانواده هم همین طور است. باید این مفاهیم کیفی را عینی و کمی کرد تا بتوانیم آن‌ها را رصد کنیم که این کار نگاه کارشناسی می طلبد.

که قرار است در بیست سال آینده به دنیا آید، با چه وسایل ارتباط جمعی در ارتباط خواهد بود. همچنین پیش بینی نکرده ایم که این وسایل ارتباط جمعی را از نظر مدیریت کلان ما چقدر می توان رصد کرد و چگونه می توان در برابر آن ها، از مرزهای ملی حفاظت کرد. این نکات در حوزه مصرف خانوار بسیار مهم هستند.

همچنین به نظر می آید در زندگی امروز، به جای اینکه بر اصالت تولید در خانواده فعالیت کنیم، همه به دنبال اصالت ثروت و درآمد هستیم؛ یعنی دیگر این طور نیست که خانوار به عنوان یک واحد تولید کننده برای خود هویت قائل باشد؛ بلکه بحث این است که خانواده چقدر در آمد و ثروت دارد. حتی ممکن است تولید کننده هم نباشد و اصلاً کار و تلاشی هم در آن خانواده انجام نشود. همچنین موضوع پس انداز و سرمایه گذاری در نظام خانواده موضوعی است که توجه چندانی به آن نمی شود؛ مثلاً وقتی راجع به زنان به عنوان عناصر تأثیر گذار در فضای اقتصاد خانوار صحبت می کنیم، به آن ها فقط در حوزه نیروی کار توجه کرده و مقداری هم تأثیر گذاری فرهنگی آن ها را در حوزه مصرف بررسی می کنیم. اما نکته اینجاست که حتی در فضای اقتصاد مدرن غرب نیز در خانواده به نقش مولد زنان در حوزه پس انداز و سرمایه گذاری توجه می شود؛ زیرا بیشتر زنان به دلیل اینکه ریسک گریز هستند و ورود به فضاهای سرمایه ای برای آنان سخت است، اگر هم پس اندازی داشته باشند، نمی دانند چگونه آن را سرمایه گذاری کنند. خانواده معمولاً منطقی برای پس انداز ندارد و احساس می کند که همواره در حال مصرف بیش از حد درآمد خود است و چیزی برای پس انداز او باقی نمی ماند. به همین دلیل، برای این کار تلاشی نمی کند. بنابراین، روحیه سرمایه گذاری و نوآوری شغلی معمولاً در خانواده ها به خصوص خانواده های شهری از بین رفته است. موضوع اساسی و مهم دیگر در حوزه اقتصاد خانواده، فرزندان هستند. حدود پنجاه سال پیش در خانواده های ایرانی، فرزندان مولد و عواملی بودند که می توانستند به اقتصاد خانواده کمک کنند؛ اما امروزه در جامعه و به خصوص در جامعه شهری ما، فرزندان عناصر مصرف کننده هستند که هیچ نقشی در تولید کنندگی و کمک به اقتصاد خانواده ایفا نمی کنند. نکته جالب توجه این است که هر قدر هم رفاه خانواده افزایش پیدا می کند، پدر و مادر به جای اینکه به دنبال افزایش تعداد فرزندان خود باشند، سعی می کنند کیفیت تربیت و آموزش همان یک فرزند را افزایش دهند و بر سرمایه گذاری آموزشی او بیشتر تمرکز می کنند. نکته دیگری که بسیار مهم است، تعارض نقش ها در حوزه اقتصاد خانواده است؛ یعنی فشارهای اقتصادی و تشویق های فرهنگی تحمیل شده موجب شده است که تعارض نقش ها به وجود آید و دیگر مشخص نباشد که مسئولیت اقتصادی خانواده به عهده چه کسی است. در حال حاضر، آقایان دوست دارند با خانم های شاغل ازدواج کنند و این بحث واقعاً باعث تفاخر آقایان است. اینکه همه مردان جوان به دنبال ازدواج با خانم شاغل هستند، می تواند به نوعی اجبار باشد یا اگر یک انتخاب است، باید دانست این انتخاب بر اساس چه اصولی است.

به نظر شما چه راهکارهایی برای برون رفت از این ساختار نادرست می توان در پیش گرفت؟

عینی ترین و مصداقی ترین بحثی که در سال های اخیر در کشور ما مطرح شده است تا بتوانیم در حوزه اقتصاد اسلامی گام برداریم، اقتصاد مقاومتی است. این بحث واقعاً از بحث های بی نظیر است. اقتصاد مقاومتی به این معناست که ما به قابلیت های درون زای خود پی ببریم و بر اساس داشته های خود برنامه ریزی کنیم. این اقتصاد برخلاف اقتصاد ریاضتی، تقریباً چشم انداز بلندمدتی دارد و معمولاً این طور نیست که ما حتماً وقتی با یک تهاجم بیرونی درگیر شدیم، اقتصاد خود را مقاومتی کنیم.

در حوزه اقتصاد مقاومتی نقش خانواده بی بدیل است. اگر نگاهی هم به سیاست های ابلاغی اقتصاد مقاومتی بیندازیم، می بینیم که در بعضی بندهای دستورهای مقام معظم رهبری که اواخر سال گذشته ابلاغ شد، این موضوع کاملاً با ماهیت و کارکرد خانواده مرتبط است. مثلاً بند هشتم سیاست ابلاغی درباره مصرف و تغییر فرهنگ است که نشان می دهد خانواده می تواند در این حوزه، از کارکردهای فرهنگی خود به خوبی استفاده کند. همچنین در بند اول، به استفاده از همه منابع انسانی به عنوان نیروی کار اشاره شده است و سپس، بحث کارآفرینی مطرح می شود؛ بدین صورت که خانواده می تواند به خوبی منابع خود را تجهیز کند یا بهر موری را افزایش دهد.

این موضوعات نشان می دهند که خانواده در به وجود آمدن لایه های فرهنگی برای پیوستن به حوزه اقتصاد مقاومتی نقش بسیار مهمی ایفا می کند. به عنوان نتیجه گیری باید بگوییم که اصلی ترین بحث برای پیوند سبک زندگی به اقتصاد اسلامی، تعریف درست نظر اسلام در حوزه اقتصاد خانواده است که این نظر باید به عنوان مطالبه ای جدی تبیین شود. این مناسبات اقتصادی نباید فقط برای تعامل زوجین مطرح شود؛ بلکه باید حتی فرزندان از نظر حقوق و مسئولیت ها بدانند که خانواده تا چه حد در قبال آن ها مسئول است و تا چه سنی مسئولیت برآورده کردن نیازهای آنان را بر عهده دارد و این مسئولیت ها از نظر اقتصاد اسلامی چگونه معنا می شود.

ما نمی دانیم در فضای اقتصاد اسلامی، شاخص های تأمین وضعیت مطلوب اقتصاد خانوار چیست. ما برای اینکه بدانیم یک خانوار در حوزه اقتصاد اسلامی، مسیر بهینه دارد یا خیر، باید شاخص هایی برای آن در نظر بگیریم که بر اساس آن ها، عملکرد خانواده ها را بسنجیم.

نکته مهم تر این است که وقتی بحث فرهنگ و اقتصاد در نگاه مقام معظم رهبری به مدیریت جهادی و عزم ملی گره می خورد، نشان دهنده این است: تا وقتی که مدیران ارشد نظام و کسانی که خط مشی نظام را در حوزه اقتصادی ترسیم می کنند، قائل به باورها و ارزش های فرازمینی نباشند، نمی توان از کل جامعه انتظار عزمی جدی و ملی داشت. مدیریت جهادی شاید ناظر به همین مسئله است که واقعاً جهاد را کسی انجام می دهد که به اصول

و باورهای فرامادی اعتقاد دارد. این نگاه در مدیران ارشد و سیاست گذار نظام است که باعث می شود برای کل جامعه عزم و باور ملی ایجاد شود. همچنین در حوزه اقتصاد اسلامی باور بر این نیست که عقل و خرد جمعی را نادیده بگیریم. بحث آن است که علاوه بر همه فرضیاتی که در فضای علم اقتصاد می پذیریم، به یک بحث دیگر هم معتقدیم و آن این است که تعالیم دینی ما در این حوزه دستورهایی دارد که در کنار تجربه بشری، فضای ایدئال تری ایجاد می کند. بنابراین، بنده در بحث اقتصاد اسلامی در حوزه خانوار، تقید برنامه ریزان و مدیران ارشد نظام را به مناسبات اسلامی و باور ارزش های آن را ضروری می دانم. نکته آخر درباره اقتصاد خانواده این است که به نظر می آید ما صرفاً بر کارکردهای کمی خانوار تمرکز کرده و به کارکردهای کیفی خانواده در حوزه اقتصادی کمتر توجه کرده ایم. برخی کارکردهای خانواده فقط در فضای خانواده معنا دارد و هیچ جای دیگری نمی توان آن ها را پیدا کرد؛ مثل بحث تربیت نسل. بنابراین، به نظر بنده، ما نباید به بحث خانوار و کارکردهای آن به خصوص در فضای اقتصادی به صورت سطحی نگاه کنیم.

دو روی سکه مصرف

گفتمان سبک زندگی در سرمایه داری مصرفی

پروفیسور بورخارد بیرهوف، متولد سال ۱۹۵۰ در آلمان است. او جامعه‌شناس آموزش و مدرس دانشگاه دور تموند و همچنین صاحب کرسی علوم آموزشی در دانشکده اقتصاد و مطالعات اجتماعی دانشگاه فنی براندنبورگ است. حوزه‌های پژوهشی وی عبارت‌اند از: تئوری آموزشی، تئوری سوژه، سبک‌های زندگی، مصرف و توسعه پایدار. مقاله حاضر در تابستان ۲۰۱۳ در مجله «Social Change Review» منتشر شده است. این مجله یک مجله بین‌المللی است که توسط واحد جامعه‌شناسی و کار اجتماعی دانشگاه سبیبوی رومانی با همکاری دانشگاه نیومن بیرمنگام انگلستان ویرایش می‌شود. در هر شماره از این مجله، مباحثی علمی پیرامون موضوعات مرتبط با تغییر اجتماعی و دیگر گونی در جوامع معاصر مطرح می‌شود. بیرهوف در مقاله حاضر برخی از ابعاد گفتمان سبک زندگی را، که در سال‌های اخیر به مباحث علمی و عمومی وارد شده است، معرفی می‌کند. این گفتمان که در درجه اول محدودیت‌های رشد را در کانون توجه خود قرار داده بود، پیامدهای ویرانگر روش زندگی مصرفی مادی گرایانه را بیش از پیش نشان داد و درباره سبک‌های زندگی پایدار به مباحثه پرداخت. در این گفتمان، کالاوارگی و کودک‌وارگی مصرف‌کنندگانی، که در ساختار کالایی سبک زندگی مصرف‌گرا گرفتار شده‌اند، مورد انتقاد قرار می‌گیرد و نوعی سبک زندگی مبتنی بر ساده‌زیستی داوطلبانه تبلیغ می‌شود. این سبک زندگی یک جهت‌گیری پسامادی گرایانی منسجم است که ویژگی اصلی آن، ترک سرمایه داری مصرفی است.

می‌گیرند. گفتمان مبتنی بر طبقه، تزلزل و فقر، پدیده مصرف‌بی‌رویه را به‌مثابه مسئله‌ای سطحی کم‌رنگ می‌کند، هرچند آن را به‌طور ناخودآگاه در میان «تفاوت‌های نامحسوس» حفظ می‌کند و در شکل‌دهی به «عادت» دارای نقش می‌داند. عادت، با ساختارها و تجربیات تشکیل‌دهنده‌اش، سوی (یا فاعلیت) کنشگران اجتماعی را محدود می‌کند. به این ترتیب، کنشگران در کنش‌ها و امکانات خود، محصور و تابع زمینه‌ای می‌شوند که در آن، اجتماعی شده‌اند. با این همه، از این رویکرد ساختاری نمی‌توان علاقه انسانی عام به غلبه بر سرمایه‌داری مصرفی (به‌عنوان مثال، علاقه به سبک زندگی مبتنی بر ساده‌زیستی داوطلبانه) را استخراج کرد. علاوه بر این، از نظر حامیان این رویکرد، چنین علاقه‌ای به‌لحاظ ایدئولوژیکی مشکوک است، زیرا منافع قدرت موجود را زیر سؤال نمی‌برد و شرایط ایجادکننده نابرابری اجتماعی را نادیده می‌گیرد. با این وجود، این رویکردها از لحاظ موارد زیر در گفتمان سبک زندگی نقش دارند:

الف) اشکال نابرابری و مکانیسم‌های تولید این اشکال را نادیده نمی‌گیرند. ب) فاعلیت کنشگران را به‌مثابه امری خاص یک طبقه و تعیین شده توسط اجتماع مدنظر قرار می‌دهند.

ج) این پرسش را مطرح می‌کنند که تا چه میزان گفتمان سبک زندگی، که در زمینه پایداری و ثبات اجرا می‌شود، با منفعی که می‌خواهند از تغییری عمیق در ساختارهای قدرت جوامع و در مقیاسی جهانی جلوگیری کنند، تناسب دارد.

هدف از این انتقادات این نیست که این رویکردها را مردود اعلام کنیم، بلکه می‌خواهیم رویکردی اصلاحی در زمینه گفتمان سبک زندگی ارائه دهیم. با این وجود، نویسنده معتقد است که گفتمان سبک زندگی نمی‌تواند بدون نقد مصرف‌گرایی و بدون تأمل در سبک‌های بدیل زندگی عمل کند، زیرا در غیر این صورت، تحلیل سرمایه‌داری ناقص خواهد بود. عبور از «جامعه

ابعاد گفتمان سبک زندگی

با افتراق فزاینده جامعه و فرآیندهای فردی شدن و متکثر شدن، مفاهیم اجتماعی جدیدی ظهور کرده‌اند. مفاهیمی که با نام‌های متفاوتی چون جامعه مصرفی، جامعه ریسک، جامعه پیشامدی، جامعه لذت‌جویانه و مانند آن، مورد اشاره قرار می‌گیرند. می‌توان این تورم اصطلاحات را به این واقفیت نسبت داد که مفاهیمی از قبیل جامعه سرمایه‌داری و جامعه طبقاتی، که پیش‌تر مورد استفاده بودند، به دلیل تغییرات مهمی که در ساختار اجتماعی رخ داده است، دیگر قابل درک نیستند. این همان چیزی است که آندره گورز نشان داده است. او در کتاب «خداحافظی با طبقه کارگر» (۱۹۸۲) و «احیای کار» (۱۹۹۹) نشان داد که الگوی کار (یعنی سطح کیفیت نیروی کار) تغییر کرده است. مسیر تحول از جامعه کشاورزی به جامعه صنعتی و جامعه خدماتی و سپس به جامعه دانش‌محور، به‌روشنی نشان داد که در جوامع صنعتی‌شده ثروتمند، دیگر هیچ طبقه کارگری به معنای کلاسیک آن، که بتوان آن را با مفاهیم قدیمی توصیف کرد، وجود ندارد. با این همه، نابرابری‌های اجتماعی از بین نرفته‌اند، بلکه با مصرف انبوه همسطح شده و در آن پنهان شده‌اند. بنابراین اندیشه طبقات اجتماعی به‌طور کلی و به‌سادگی مطرود نشده است، بلکه اکنون به تفاوت‌های اجتماعی مداوم توجه می‌شود.

رویکردهای قدیم و جدیدی که گرایش به مطالعه طبقات و منافع طبقاتی دارند، مکانیسم‌های قدرت را بررسی می‌کنند، به استثمار و از خودبیگانگی و انکس نشان می‌دهند و وضعیت زندگی اجتماعی را در بافت اصول نولیبرال و کالاوارگی عام شرایط زندگی، مضمون کار خود قرار می‌دهند. این رویکردها، به آن شرایط ساختاری که نابرابری‌های اجتماعی را تولید می‌کند، نزدیک‌ترین هستند. آن‌ها نقش اندکی در گفتمان سبک زندگی دارند، زیرا روش زندگی را «پیامد و معلول» نابرابری اجتماعی در نظر



بورخارد بیرهوف
دپارتمان علوم اجتماعی
و اقتصادی دانشگاه
براندنبورگ
ترجمه و تلخیص:
مجنتی قلی‌پور

تولید کنندگان» به «جامعه مصرف کنندگان»، نشان دهنده تغییراتی است که در بنیان اقتصادی جامعه رخ داده است. از جمله این تغییرات، گسترش تولید انبوه است؛ امری که فعالیت‌های مصرفی را تبدیل به مکانیسم غالب برای ایجاد یگانگی کرده است و این در حالی است که کار تبدیل به مکانیسم ثانوی شده است. بنابراین افرادی که از کار روزمزد منظم محروم می‌شوند و به این ترتیب امکان مصرف محدودی دارند، «کوچک نگه داشته شده» و به وسیله شرایط زندگی محدود کننده خویش کنترل می‌شوند. علاوه بر این، «پدیده‌های رونمایی» همچون ایدئولوژی زندگی خوب در وفور نعمت، آگاهی را کنترل می‌کنند و امکان ارضای جبرانی نیازها را می‌دهند.

بر این مبنای، مردم با ضرورت‌های تولید انبوه مواجه می‌شوند؛ ضرورت‌هایی که در این واقعیت قرار می‌گیرند که تولیدات محبوب و مقبول هستند یا استفاده می‌شوند یا نبود می‌شوند و بنابراین، تولید انبوه هرگز متوقف نمی‌شود. این نگاه به سبک‌های زندگی (در پیوند با سرمایه‌داری مصرفی که مصرف کردن را نخستین وظیفه اجتماعی می‌بیند) تلاش می‌کند اعضای جوامع مصرفی را از طریق شیوه مصرف انبوه، به لحاظ اجتماعی، یگانه کند. در همین راستاست که زیگمونت باومن از گروهی گسترده از مصرف کنندگان به لحاظ اجتماعی یگانه شده‌ای سخن می‌گوید که البته نقطه مقابلی دارند؛ اما آن نقطه مقابل، «طبقه محرومی» است که تا اندازه زیادی از مصرف کردن محروم است و شرایط زندگی متزلزلی دارد. این «طبقه محروم» به خوبی در اقتصادگرایی شدیدتر قابل مشاهده است؛ اقتصادگرایی‌ای که مردم را به دلیل فقر، از جامعه طرد می‌کند و معتقد است آن‌ها باید به خاطر تلخی زندگی‌شان، خودشان را سرزنش کنند. بنابراین گفتمان سبک زندگی باید این واقعیت را مدنظر قرار دهد که آنچه در جامعه مصرفی یافت می‌شود، تنها شکوفایی مادی نیست، بلکه فقر و تزلزل نیز هست. بنابراین می‌توانیم از پدیده «فقر در وفور نعمت» سخن بگوییم. در سبک‌های زندگی، مهم است که سطح و ترکیب فقر و محرومیت اجتماعی را از لحاظ تداوم و استمرار آن‌ها ارزیابی کنیم، زیرا این پدیده‌ها در طول زمان افزایش می‌یابند. بنابراین مسئله فقط این نیست که چگونه می‌توان مصرف بی‌رویه را محدود کرد، بلکه این نیز هست که چگونه می‌توان با فقر مبارزه کرد. بیشتر اوقات، گفتمان سبک زندگی، فقط چرخش از سبک زندگی مصرف‌گرا به یک روش زندگی پایدار را مدنظر قرار می‌دهد، اما شیوه‌ای که با استفاده از آن می‌توان با موفقیت از سبک زندگی فقیرانه به سبک زندگی باثبات عبور کرد، مورد غفلت واقع می‌شود.

جهان امروزی در نتیجه ظهور رسانه‌های ارتباطی جدید، هرچه بیشتر و بیشتر کوچک شده است. این امر الهام‌بخش مارشال مک لوهان بود تا در اوایل دهه ۱۹۶۰ از «دهکده جهانی» سخن بگوید. اگرچه معنای اصلی این مفهوم بر اثر ظهور «شبکه جهان گستر» تغییر کرده است، اما این اصطلاح هنوز به رابطه متقابل اقتصادها، رابطه متقابل بین شرکت‌های فعال در سطح جهانی و وابستگی‌های متقابل سیاسی فزاینده در سطح جهانی اشاره دارد.

امروزه تحولات اجتماعی و اقتصادی را فقط در سطحی جهانی می‌توان درک و ارزیابی کرد. تحول اجتماعی از میانه قرن بیستم با گذار از سرمایه‌داری صنعتی به سرمایه‌داری مصرفی مشهود شده است. این امر به گسترش بازارهای مصرف به منظور گسترش تولید انبوه کمک کرد. شکوفایی مادی، که در نگاه اول تحسین برانگیز به نظر می‌رسید، با تغییر چشم‌انداز از طبقه به محیط اجتماعی، از کار به مصرف و از روابط تولید به فرهنگ توده‌ای و صنعت فرهنگ، همراه شد.

اعتقاد بر این بود که فقر دوران پس از جنگ جهانی دوم، نتیجه رویدادهای جنگ بود. بنا بود تلخی سال‌های پس از جنگ با شکوفایی مادی فزاینده جایگزین شود و از طریق ابزارهای کنترل اجتماعی، مثل کار اجتماعی، با فقر موجود مبارزه شود. اندیشه‌های نولیبرالی برای شکوفایی مادی خلق شدند؛ اندیشه‌هایی که شانس مصرف را برای همه گروه‌های جمعیتی درون

یک جامعه مصرفی برابر، تضمین می‌کردند. در پس زمینه این تحولات، علاوه بر مصرف انبوه، اندیشه جامعه‌ای که با آرزوی پیشرفت و کامیابی در پیوند است نیز دیده می‌شد. این جامعه در حال پیشرفت، تفاوت‌های موجود در عملکرد مصرف کنندگان را پذیرفت، مشروعیت بخشید و تصریح کرد هر کس که از طریق مصرف کردن در شکوفایی مادی مشارکت دارد، از طریق انجام کار و کسب درآمد به منظور کسب حق مصرف، به عملکرد جامعه کمک می‌کند. در این اندیشه، تفاوت‌های موجود در قدرت خرید افراد، به شکلی ایدئولوژیک، به تفاوت در توانایی و آمادگی افراد برای انجام کارها نسبت داده شد.

در دو دهه گذشته، گفتمان سبک زندگی به دلیل بحران جهانی تغییر کرده است. گفتمان جدید به شدت به مخاطرات فروپاشی جهانی توجه دارد و منابع و مصرف آن‌ها را آشکارا معیوب (یا بهتر بگوییم رو به نابودی) می‌بیند. این گفتمان به ویژه بر پیامدهای جهانی ناشی از سبک زندگی مصرف‌گرایانه کشورهای غربی تأکید دارد. مفاهیم اقتصاد نولیبرال و اقتصادگرایی غیرقابل مهار، به همه حوزه‌های اجتماعی گسترش یافته‌اند و وضعیت جهانی را بیش از پیش تعیین کرده‌اند.

اکنون یک گفت‌وگوی جهانی درباره مبنایی و نتایج روش زندگی سرمایه‌داری صنعتی و مصرفی آغاز شده است. پرسش طرح شده این است که تحت چه شرایطی، زندگی به روشی که تأکید بیش از حد بر شکوفایی مادی نداشته باشد ممکن است؛ زندگی برای مردم همه‌قاره‌ها در برابری اجتماعی و بدون فقر و محرومیت.

در جوامع غربی، سبک زندگی‌های جدیدی ظهور کرده‌اند. این سبک زندگی‌ها را باید به مثابه پاسخ‌هایی به تغییر شرایط زندگی و چشم‌اندازهای آینده آن در نظر گرفت. آنچه در اینجا لازم‌الذکر است این است که جهت‌گیری عمده این سبک زندگی‌ها مسئلی «سلامت و پایداری» است، اما پویایی‌های سرمایه‌داری مصرفی را به چالش نمی‌کشد. بنابراین، این سبک زندگی‌ها به مثابه گونه‌ای از مصرف‌گرایی مورد انتقاد قرار گرفته‌اند؛ گونه‌ای که تنها اندکی کمال یافته‌تر از رفتار مصرفی معمول است. سبک زندگی ساده‌زیستی داوطلبانه نیز اغلب به عنوان یک بدیل ذکر می‌شود. اما این گونه تلقین می‌شود که این سبک زندگی مشوق ریاضت و رهبانیت است. همه سبک‌های زندگی جدید آگاه‌اند که اعتقاد به اینکه سرمایه‌گذاری و رشد بازارها تضمین‌کننده شکوفایی و کیفیت زندگی است، اعتقادی نادرست است. سرمایه‌داری مصرفی به مثابه بنیان سبک زندگی، افول کرده است.

منتقدان موافق‌اند که اقتصاد کنونی را می‌توان سرمایه‌دارانه نامید. اما لحن‌های متفاوت نشان می‌دهد که این توافق سطحی است. برای توصیف این اقتصاد، فهرست اصطلاحات زیر، بدون آنکه ادعای کامل بودن این فهرست را داشته باشیم، رایج است: سرمایه‌داری نولیبرال، سرمایه‌داری مالی، سرمایه‌داری طبیعی، سرمایه‌داری صنعتی، اقتصادگرایی، و سرمایه‌داری مصرفی.

اندیشه سرمایه‌داری محدود، که به نظام اقتصادی اشاره دارد، شیوه تولید مبتنی بر نیروهای تولید مادی و انسانی، سازمان کار مبتنی بر تقسیم کار، میزان و کاربرد سرمایه، فرآیندهای تولید، پیامدهای توسعه تکنولوژیک مبتنی بر عقلانی شدن و ماشینی شدن، نظام‌های اجرت‌دهی و سرانجام فرآیندهای استثمار و از خودبیگانگی را کانون توجه خود قرار می‌دهد. این تغییرپذیری در مضمون سرمایه‌داری، نشان دهنده اهمیت فرآیند کار است که ارزش‌های مادی در آن آفریده می‌شوند. این رویکرد تمایل دارد که جامعه را بیشتر به مثابه یک جامعه کاری بازبانی کند و نه یک جامعه مصرفی. طبق این رویکرد، تحلیل اجتماعی بر اساس معیارهای قدرت، منافع طبقات خاص، استثمار، استضعاف و از خودبیگانگی انجام می‌شود. این رویکرد بیش از آنکه به فرآیندهای آگاهی و ایدئولوژی‌ها اشاره داشته باشد، به بنیان اقتصادی و هستی اجتماعی توجه دارد.

مصرفی پیشرفته جدید به منظور تضمین بازار برای فرآیند تولید انبوه بوده است. استراتژی‌های تبلیغاتی پیچیده از کالاها و نیازهای ناملموس را ایجاد کردند، با بازاریابی تهییجی امروز تکمیل شده‌اند. بنابراین به‌دشواری ممکن است مصرف‌کنندگان بتوانند آزادانه بیندیشند که چه چیزی را به‌عنوان «درست» و «معنادار» می‌جویند و چه چیزی را به‌عنوان «اشتباه» و «بی‌معنا» رد می‌کنند. خرد اقتصادی تلاش می‌کند رونق سرمایه‌دارانه را از طریق تولیدات به‌لحاظ فنی تکامل یافته در زنجیره سریع چرخه‌های تولید حفظ کند. تولیداتی که هیچ‌کس واقعاً به آن‌ها نیاز ندارد، اما به دلیل دستکاری نیازهای مصرف‌کنندگان، مورد تقاضا هستند و به فروش می‌روند.

سرمایه‌داری لگام‌گسیخته، از طریق به‌حد اکثر رساندن رشد، بازده الگوی بازار آزاد را افزایش و موانع موجود در این زمینه را کاهش داده است. این الگو، دولت رفاه را تضعیف می‌کند و تعداد اندکی برنده می‌آفریند و در کنار آن‌ها خیل عظیم از بازندگان را. افرادی که خود را با ایده‌آل یک کارگر یا کارمند بسیار شایسته و به‌شدت پویا تطبیق نمی‌دهند، جایگاه خود در بازار کار را از دست می‌دهند. سرانجام آن‌ها حتی نمی‌توانند مصرف‌کنندگان خوبی باشند و بنابراین از جامعه مصرف‌کنندگان طرد می‌شوند. قربانیان به‌ویژه کسانی هستند که نه فقط به‌خاطر درآمد اندک، بلکه در نتیجه شرایط زندگی‌شان، مهارت‌اندکشان و رویدادهای حیاتی زندگی‌شان، در معرض بیرون افتادن از قرارداد جامعه مصرف‌کنندگان هستند.

جست‌وجوی بازده اقتصادی بیشتر، هزینه‌های اجتماعی را به‌شدت افزایش می‌دهد. بیکاری، فشار روزمره و مشکلات سلامت افزایش می‌یابد و این پدیده‌ها با پیامدهایی چون وضعیت ناراضی عمومی، ناتوانی برای دل‌بستگی و تکاپوی پرشتاب، در پیوند است. بخشی از آسیب‌های مصرف‌گرایی این واقعیت است که اقتصاد مبتنی بر معیار بازدهی، از چرخش جامعه به‌سوی ارزش‌های دموکراتیک‌تر و زیست‌بوم‌شناختی جلوگیری می‌کند. تحت سلطه اقتصاد، غیرممکن است که اقتصاد بازار، امنیت اجتماعی، شکوفایی و رفتار زیست‌محیطی مسئولانه را در شراکتی برابر به هم متصل کنیم.

به دلیل مصرف‌گرایی فزاینده در نیمه دوم قرن بیستم، قشر بندی اجتماعی نیز تغییر کرد. شکاف بین ثروتمند و فقیر افزایش یافت و این در حالی بود که مصرف‌انبوه به‌ظاهر این تصور را ایجاد کرد که برابری اجتماعی در یک جامعه مصرفی برابر افزایش می‌یابد. جامعه مصرفی به‌وسیله تولید فزاینده کالاها و شکوفایی مادی، سرهم و همبسته نگه داشته می‌شود. این مصرف بر اکثریت مردم مسلط می‌شود و زندگی اجتماعی آن‌ها را کنترل می‌کند. بنابراین مصرف‌انبوه با کارکرد اجتماعی یگانه‌کننده‌اش، هرچه بیشتر و بیشتر تبدیل به مبنایی برای مهار و تضعیف مصرف‌کنندگان شده است؛ مصرف‌کنندگانی که بر بنیان یک کودک‌واری آشکار، شادی را در مصرف کردن می‌یابند و به‌الگوی مصرفی شادی تقلیل پیدا کرده‌اند. اگر بخواهیم عمیق‌تر نگاه کنیم، باید اشاره کنیم که نیازها به‌شکلی سرکوب‌آمیز در یک ساختار مصرف‌گرا، یگانه می‌شوند و این ساختار به‌مثابه یک مجتمع توتالیتر (یا تمامیت‌خواه) و به‌مثابه یک ابرماشین، با وفادار کردن مردم به مصرف‌انبوه، قدرت خود را بر آن‌ها تضمین می‌کند. حضور گسترده نیازهای جبرانی به‌ظاهر هم‌شکل، نشان‌های برای فقدان آزادی امروز است. اغلب مردم با تبعیت از اقتدار پنهان تبلیغات، که آن‌ها را بدون فرمان‌های مستقیم وادار به اطاعت می‌کند، همچون زیردستان رفتار می‌کنند.

علائق و نیازهای جبرانی، در تکاپوی بسیاری از مردم برای دستیابی به رضایت نیابتی مناسب، آشکار می‌شود. رودولف باهر و معتقد است که علائق جبرانی، واکنشی ناگزیر به این واقعیت‌اند که عوامل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، توسعه انسانی و باور عاشقانه شمار زیادی از مردم را در مراحل پیشین مسدود کرده است. تعقیب یکجانبه ثروت و دارایی به‌منظور جبران کمبودهای انسان است و اما به زوال مسائل انسانی منجر

مفهوم سرمایه‌داری گسترده به کل شکل زندگی مربوط است (نه فقط اقتصاد) و سراسر طیف پدیده‌های مربوط را در بر می‌گیرد. این اندیشه به واقعیت اجتماعی نیز از منظر سوژه‌ها نگاه می‌کند و فرآیندهای صورت‌بندی سوژه را بررسی می‌کند. این فرآیندها بر مبنای فرهنگ توده‌ای و صنایع فرهنگی، از طریق آموزش و اجتماعی‌کردن و از طریق تبلیغات و ترویج رسانه‌ای سبک‌های زیبایی‌شناختی، عمل می‌کنند. علاقه به محیط‌های اجتماعی و سبک‌های زندگی، نشان می‌دهد که سرمایه‌داری محدود به شرایط اجتماعی-اقتصادی، تکنولوژیک، سیاسی و حقوقی نیست، بلکه به‌عنوان تمامیت زندگی انسان در جامعه ارزیابی می‌شود. بنابراین با کاربرد اصطلاح سرمایه‌داری مصرفی، این معنا منتقل می‌شود که «مصرف کردن» مترادف «زندگی» شده است. این دیدگاه توسط بنجامین آر. باربر و زیگمونت باومن در میان دیگران به اشتراک گذاشته شده است. در پشت مصرف‌گرایی، اغلب اندیشه سرمایه‌داری مصرفی قرار می‌گیرد. برخورد با میل مفرط برای مصرف مادی، هسته نقد اجتماعی رادیکال را تشکیل خواهد داد. مصرف‌گرایی با یک‌سری پیامدهای قابل‌شناسایی و گسترده در ارتباط است؛ پیامدهایی که آن را زیر سؤال می‌برند و به‌مثابه یک ساختار اجتماعی بنیادین جایگزین آن خواهند شد. با آنکه وضعیت

در طول چند دهه گذشته رو به وخامت داشته است، اما اقدامات انجام‌گرفته برای بهبود وضعیت جهانی کافی نیستند. در مواجهه با وضعیت رو به زوال چنددهه‌ای، تلاش‌های انجام‌شده به‌هیچ‌وجه برای آرام کردن وضعیت جهانی کافی نیستند. نه استدلال مبتنی بر قابلیت بقا و نه توجیه اخلاقی و سیاسی برای ادعای جهانی رهبری، که بر مبنای برتری فرضی تمدن غربی بر دیگر تمدن‌ها قرار دارد، قابل‌پذیرش نیستند.

مصرف‌گرایی، در تمدن غربی و تا اندازه‌ای در سراسر جهان، به‌عنوان شکلی از زندگی عمومیت یافته

است. کسانی که در این شکل زندگی رشد می‌کنند، آن را طبیعی و بی‌ضرر می‌انگارند. اعضای این جامعه چاره‌ای جز آن ندارند که هستی خود را، به‌مثابه مصرف‌کنندگان، در بازار خریداری کنند. پیامدهای ویرانگر این «مصرف بی‌رویه» تنها بر محیط‌زیست و طبیعت اثر نمی‌گذارد، بلکه بر خود مردم نیز تأثیر گذار است. تأثیراتی که دامنه آن، هم جوامع ثروتمند و هم جوامع فقیر همه قاره‌ها و حتی دیگر موجودات جهان، حیوانات و گیاهان را درمی‌نوردد. در مصرف روزمره، این پیامدها اغلب نادیده گرفته می‌شوند. اکثریت مصرف‌کنندگان به‌سختی می‌توانند بدیلی برای این مصرف بی‌رویه تصور کنند، زیرا زندگی بدون مصرف به‌عنوان حمله‌ای به شکوفایی مادی و هویت ما دیده می‌شود. بنابراین برای سوژه‌هایی که طبق الگوی سرمایه‌داری مصرفی زندگی می‌کنند، آرمان شکوفایی مادی نیز تقدیس شده است.

«شکوفایی» به‌مثابه ناتوان کردن و مهار مصرف‌کنندگان در اوایل نیمه دوم قرن بیستم، تحقق سیاسی اندیشه اقتصاد نولیبرال، از طریق توسعه نیروهای تولیدی، منجر به رونق سرمایه‌دارانه شد و مصرف‌مردم را افزایش داد. علی‌رغم بحران زیست‌بوم‌شناختی که از همان دهه ۱۹۷۰ آشکار شد، تولید انبوه به‌منظور رشد اقتصادی و افزایش تولید ناخالص ملی همچنان ادامه یافت. هدف اصلی این تولید هیچ‌گاه افزایش ثروت مردم نبوده است، بلکه همیشه برانگیختن نیازهای

مصرف‌گرایی، در تمدن غربی و تا اندازه‌ای در سراسر جهان، به‌عنوان شکلی از زندگی عمومیت یافته است. به‌دشواری ممکن است مصرف‌کنندگان بتوانند آزادانه بیندیشند که چه چیزی را به‌عنوان «درست» و «معنادار» می‌جویند و چه چیزی را به‌عنوان «اشتباه» و «بی‌معنا» رد می‌کنند.



شده است. چیزهایی که برای شادی و سعادت انسان مهم هستند، از قبیل زندگی خانوادگی، رضایت شغلی، روابط همسایگی خوب و روابط صمیمانه با دوستان و گروه‌های کوچک مردم در زندگی اجتماعی محلی، به اندازه کافی توسعه نیافته‌اند. نیازهایی که به شکل انبوه ایجاد شده‌اند، نمی‌توانند به رضایت پایدار بینجامند، زیرا رضایت ناشی از آن‌ها قلب‌های مردم را سیراب نمی‌کند. ارضای این نیازها به توانایی رو به رشد برای بیان نیازها نمی‌انجامد، بلکه به بازگشت بدون تغییر همان نیازهای تکرار شونده پیشین می‌رسد. این ایستایی در توسعه نیازها مورد استقبال قرار می‌گیرد، زیرا ارضای باادام نیازها همراه با افزایش در نیازهای غیرمادی که بازار نقشی در تأمین آن‌ها ندارد، سرمایه‌داری مصرفی را به چالش می‌کشد. به این طریق، نیاز به «ثروتمند بودن از درون» باید به‌طور مداوم سرکوب شود. ارضای مصرف‌گرایانه نیازها در نتیجه اولویت و تقدم بازدهی اقتصادی، تولید بیشینه و مصرف بیشینه، به وجود انسان و محیط زیست او صدمه می‌زند و از روابط مستحکم او با هموعانش جلوگیری می‌کند. فقط هنگامی که اقتصاد به حوزه مسئولیت و صلاحیت اصلی خود محدود شود و قضا و ضرورت‌های آن از زیست‌جهان انسان بیرون رانده شود، نیازهای انسان بیرون از ساختار سودمدار تفکر اقتصادی توسعه می‌یابد. اما مسیر این تغییر هم‌اکنون توسط کالایی شدن عام زندگی اجتماعی مسدود شده است.

از «مصرف بیماری‌زا» تا «ساده‌زیستی داوطلبانه»

مشکل سبک زندگی مصرفی توسط تعداد فزاینده‌ای از مردم تشخیص داده شده است. تلاش‌ها برای کاهش مصرف، به میزانی «معقول» هنوز ادامه دارد، اما میزان این تلاش‌ها بسیار اندک است. در عوض، مردم تلاش می‌کنند تا در رابطه با مصرف بی‌رویه کمتر آسیب‌رسان باشند و خود را با استانداردهای زیست‌محیطی و شرایط تولید کالاها (به‌عنوان مثال، عدم استفاده از کار کودکان) و نیز شعارهای زیست‌بومی تطبیق دهند. در دهه ۱۹۳۰، ریچارد گرگ یک مفهوم راهنما را فرمول‌بندی کرد که «سبک زندگی ساده» را به مثابه بدیلی برای زندگی در جامعه مدرن با تولید و مصرف انبوهش، توصیف می‌کرد. ایده گرگ بر مبنای نظام ارزشی خاص فرهنگ بودیستی ساخته می‌شد؛ زندگی ساده‌ای که نه تحت سلطه ریاضت‌کشی بود و نه مبتنی بر کنترل هوس و سرکوب. از دهه ۱۹۷۰ ایده «ساده‌زیستی داوطلبانه» توسط دوان الگین توسعه بیشتری یافت. از نظر او، با کاهش مصرف بی‌رویه، گروه فزاینده‌ای از مردم در دهه‌های اخیر، رضایت بیشتری از زندگی خود تجربه کرده‌اند. باهرو نیز با قطعیت، خواهان یک سبک زندگی ساده است:

«فقط با یک سبک زندگی مبتنی بر اقتصاد معیشتی ساده‌زیستی داوطلبانه و زیبایی صرفه‌جویانه است که اگر تعداد جمعیت‌مان را نیز محدود کنیم، می‌توانیم در روی زمین ادامه حیات دهیم.»

سبک زندگی مبتنی بر آرمان «ساده‌زیستی داوطلبانه» در پی سطح پایین‌تری از مصرف است و ارزش‌هایی چون استقلال، خودکفایی و مسئولیت زیست‌محیطی را ترجیح می‌دهد. «روش زندگی انقباضی» (نامی که باهرو بر روش سبک زندگی بدیل خود می‌نهد)، بدین معناست که از تمرکز بر «داشتن» فاصله بگیریم. همچنین در این سبک زندگی، خرید منزلت‌جویانه و مصرف خودنمایانه، به‌مثابه اتلاف وقت تلقی شده و کنار گذاشته می‌شوند. سبک زندگی ساده در واقع رد مصرف‌گرایی است و همان‌طور که زیگمونت باومن می‌گوید، به معنای بیرون رفتن از جامعه مصرف‌کنندگان است. نتیجه فاصله گرفتن از مصرف‌گرایی، میزانی از تضعیف یگانگی اجتماعی است. به‌منظور جبران این زیان، پیروان سبک زندگی ساده، محیط اجتماعی خاص خود و قرارداد اجتماعی جدیدی را ایجاد می‌کنند. اصل راهنمای یک سبک زندگی پایدار به‌طور کلی این نیست که کمتر برای طبیعت و محیط زیست مضر باشیم، بلکه این است که با روابط طبیعی یگانه‌شویم و این میسر است با عمل به شیوه‌ای که نه آلاینده‌ها را به

محیط زیست بیابوریم و نه با کشاورزی و دام‌هایمان خاک را دچار فرسایش و نابودی کنیم. ایده سبک زندگی ساده، حامی زندگی‌ای است که در آن، دیگر اتلاف و اسراف در کار نیست و بنابراین، این اتلاف و اسراف در مدت کوتاهی به چرخه طبیعت باز نمی‌گردد و پیامدی برای طبیعت و انسان ندارد.

پایان سرمایه‌داری مصرفی؟

تفاسیر انتقادی درباره جامعه مصرفی، اغلب مبتنی بر نارضایتی هستند؛ نارضایتی‌ای که نشان‌دهنده یک احساس ضدونقیض اساسی در نگرش مصرف‌کنندگان است. علت این احساس ضدونقیض آن است که مصرف‌کنندگان تمام هستی خود را در بازار می‌خرند و با ارضای نیازهایشان، بدون آنکه شانس برای رشد شخصی داشته باشند، تمامیت شخصی خود را به خطر می‌اندازند. ایده فعالیت‌های خودآسیب‌رسان که آثار خود را فراتر از حوزه شخصی زندگی بر جای می‌گذارند، می‌تواند نشان‌دهنده یک آگاهی جدید باشد؛ آگاهی‌ای که مبنایی را برای تبدیل شدن به یک «تمدن همدلانه» فراهم می‌کند. طی این دگرگونی، چشم‌انداز نگاه به تاریخ نیز تغییر می‌کند. تاریخ‌نگاری متعارف به‌طور کلی، خود را به پدیده‌هایی چون «آسیب‌شناسی قدرت» محدود می‌کرد؛ در حالی که دیدگاه انسان‌شناختی و تاریخی به سرشت همدلانه انسان و عشق و شفقت

او، حاشیه‌ای قلمداد می‌شدند. اما امروزه گرایش تاریخی شامل گسترش و تقویت آگاهی همدلانه می‌شود. براساس این ایده، این پیشنهاد مطرح می‌شود که به جای آنکه عمدتاً بر فرآیندهای ویرانگر مصرف‌گرایی تمرکز کنیم، توجه خود را به نیروهای هماهنگ‌کننده و تقویت‌کننده روابط انسانی متمرکز کنیم. دلبستگی‌های انسان به همدلی، عشق، دوستی و شادی، ظرفیتی بزرگ برای روی گردانی از مصرف‌گرایی و بنا نهادن یک تمدن همدلانه است. اقتصادهای در حال ظهور در آسیا، که آن‌ها نیز همچنان مبتنی بر سرمایه‌داری مصرفی

سبک زندگی مبتنی بر

آرمان «ساده‌زیستی داوطلبانه» در پی سطح پایین‌تری از مصرف

است و ارزش‌هایی

چون استقلال، خودکفایی و مسئولیت

زیست‌محیطی را

ترجیح می‌دهد. «روش

زندگی انقباضی»

(نامی که باهرو بر روش

سبک زندگی بدیل خود

می‌نهد) بدین معناست

که از تمرکز بر «داشتن»

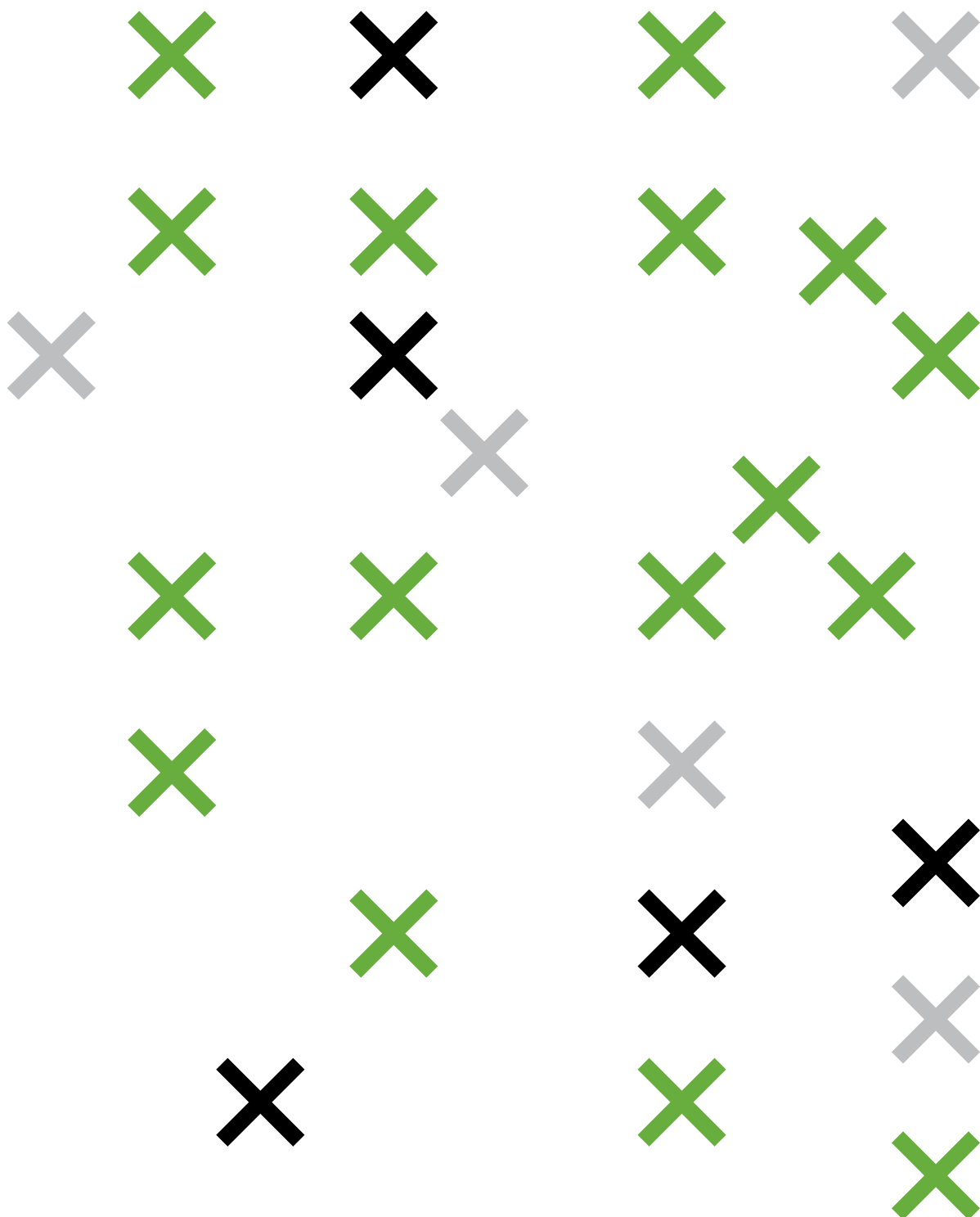
فاصله بگیریم.

هستند، مجبور خواهند شد با اصول ویرانگر این شیوه تولید مواجه شوند. سرمایه‌داری مصرفی به‌هیچ‌وجه الگویی برای شکل پایدار اقتصاد نیست. آن کس که در نیازهای خود غرق شده است، آگاهی او فقط توان آن را دارد که هراس از دست دادن مصرف هر روزه را بپرورد. او از شجاعت لازم برای غلبه بر این شرایط زندگی، که شرایطی محدودکننده، بیماری‌زا، استثمارآمیز و به‌منزله انکار آزادی است، برخوردار نیست. ورود به یک زندگی ساده و ترک مصرف بی‌رویه، فرصت‌هایی را برای خودشکوفایی، ثروت درونی و غنای در روابط انسانی فراهم می‌کند. در این فرآیند، یادگیری بلندمدت، ظرفیت همدلی به «آگاهی زیست‌کره» گسترش می‌یابد. این آگاهی و همدلی همراه با آن، نیرومندتر از اقتصادگرایی و بازدهی همراه با آن خواهد بود. بنا بر دلایل مربوط به کیفیت زندگی‌مان، تجدید حیات جامعه فقط می‌تواند بر مبنای اولویت زیست‌بوم صورت پذیرد. به دلیل ناسازگاری و وفق‌ناپذیری اقتصاد سرمایه‌داری با زیست‌بوم، اقتصاد بیشتر تمايل به آن دارد که بنیادهایی را که بر آن بنیان یافته است نابود کند؛ تا آنکه بخواهد تسلیم استلزامات زیست‌بوم‌شناختی شود. یک سیاست و اقتصاد پیش‌نگرانه و چاره‌جویانه قطعاً با سرمایه‌داری مصرفی ناسازگار است. اما آنچه امکان‌پذیر است یک «جامعه پسا‌رشد» است که با معیارهای «سرمایه‌داری طبیعی» هماهنگی دارد.



درمتن زندگی

کارکردها و نمودهای عینی سبک زندگی



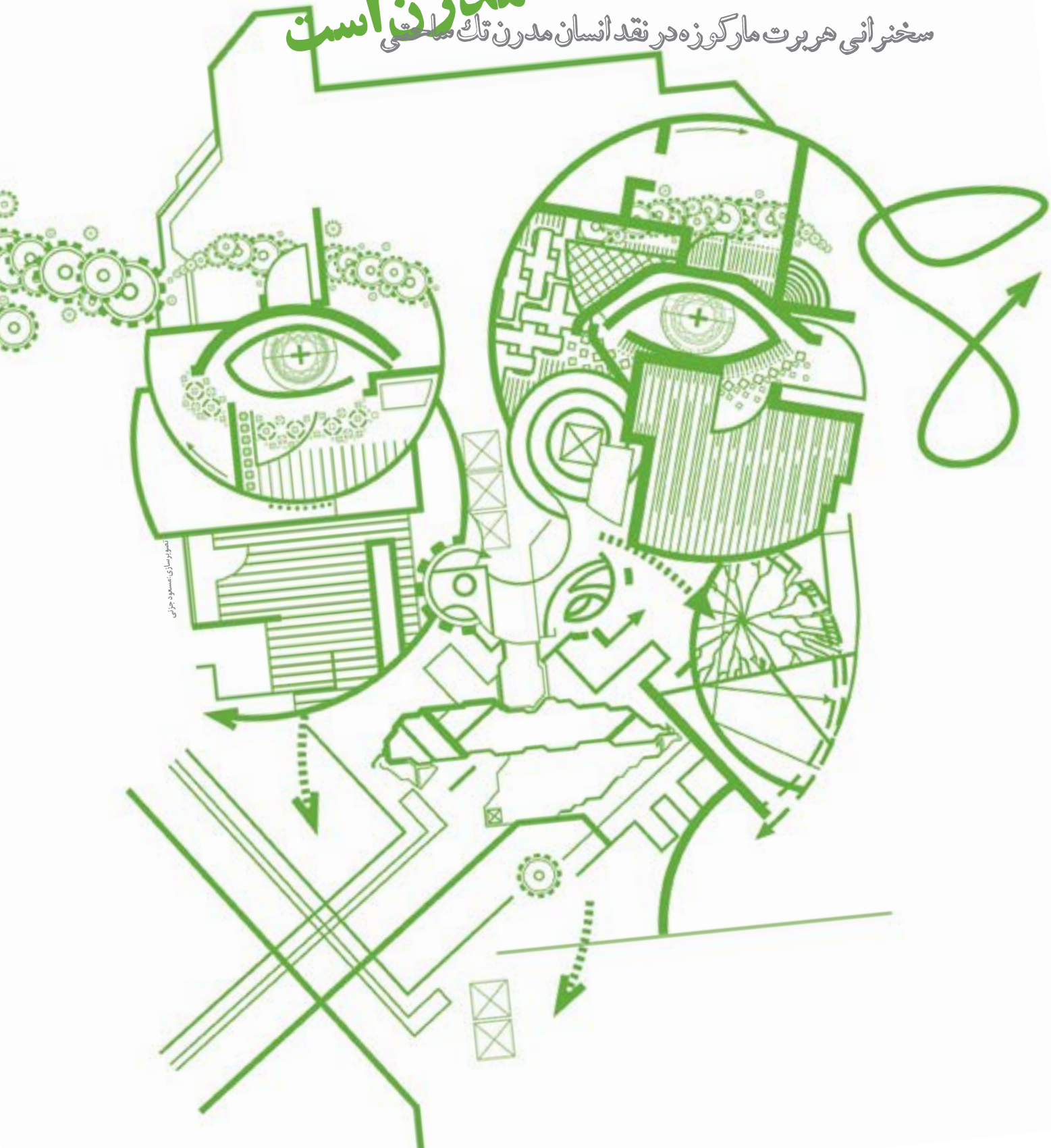
صرف نظر از مباحث نظری و انواع و اقسام رویکردها و نگاه‌ها به مفهوم سبک زندگی، این مقوله در زندگی عینی و روزمره ما، مصداق و کارکردی مشخص دارد. شیوه‌ای که ما ایرانیان امروز بر طریق آن، روز خود را به شب می‌رسانیم و در اصطلاحی کاملاً عامیانه و به زبانی بی‌نهایت ساده، «زندگی» می‌کنیم، امری است که همه ما را به خود مشغول و با خود درگیر کرده است، هر چند به هیچ وجه متوجه آن نباشیم و یا نگاه علمی و آکادمیک به آن نیندازیم.

به تعبیر دیگر، جدای از آنکه نگاه علمی کارشناسان و پژوهشگران علوم انسانی و مسائل اجتماعی به پدیده سبک زندگی چیست و حتی خود ما (اگر نگاه کارشناسی به این مقوله داریم) چگونه به آن می‌نگریم، ساعات شبانه‌روز خود را به شکل خاصی می‌گذرانیم و با پیرامون خود، به شیوه‌ای خاص تعامل می‌کنیم.

در این میان، برخی از مسائل اجتماعی و روزمره شاید بیش از سایر آن‌ها بر زندگی ما اثرگذار باشد و یا با وجهی از زندگی ما بیشتر گره خورده باشد. در این بخش از «خردنامه»، به حوزه‌هایی از زندگی عینی و امروزی مردم ایران وارد شده‌ایم تا ببینیم مبانی فکری و پشتوانه‌های نظری که این حوزه‌ها را سروسامان می‌دهند و می‌توانند بخشی از دغدغه‌های جامعه را برطرف سازند، چیستند و چگونه می‌توان آن‌ها را در جهت بهبود شیوه‌ی زندگی مردم به کار گرفت.

ویرانگری اساس جامعه مدرن است

سخنرانی هربرت مارکوزه در نقد انسان مدرن تک ملاحظی



تصویرسازی: مسعود جزینی

نقد به جامعه مدرن از منظرهای متفاوت مورد بررسی قرار گرفته است. یکی از این منظرها، منظر نئومارکسیستی است. در این میان، مکتب فرانکفورت شاخص ترین جریان محسوب می شود و هربرت مارکوزه اصلی ترین و داغ ترین نظریه پرداز آن. مارکوزه ای که کتاب «انسان تک ساحتی» را در پاسخ به کتاب «جامعه باز و دشمنان آن» پوپر به نگارش در آورده بود. او در این کتاب، انسان را در ساحت مدرن توصیف می کند؛ انسانی که شیء عواره، تک ساحتی، دچار چرخ دنده شدگی و روبات وار است. او در نقد خود به دنیای مدرن، بر خلاف ایدئولوژی مدرن، تأکیدش بر این است که هیچ چیزی تحت عنوان سرشت تغییر ناپذیر بشر وجود ندارد. انسان موجودی کاملاً نرم و انعطاف پذیر است. ذهن و جسم انسان از یک سو می تواند فراتر از سطح حیوانی باشد و از سوی دیگر می تواند نازل تر از ساختارهای غریزی خود باشد و این همان چیزی است که با محصولات فکری مدرن نیت ناسازگار است. انسان مدرن نهایتاً به موجودی پردازش شده مثل روبات بدل می شود. در زیر سخنرانی هربرت مارکوزه در خصوص «بوم شناسی و نقد جامعه مدرن» آورده خواهد شد که اندکی پیش از مرگ او در سال ۱۹۷۹ ایراد شده و در ویژه نامه «کاپیتالیسیم، طبیعت، سوسیالیسم» متعلق به نشریه «بوم شناسی جامعه شناختی» انتشار یافته است.

بلکه تغییر حس آگاهی و هوشیاری در چنین جامعه ای است. این تغییر ممکن است آن قدر عمیق باشد که ناخودآگاه افراد را هم تحت تأثیر قرار دهد. این تعریف ما را قادر می سازد تغییر رادیکال نظام اجتماعی به مثابه یک کل را از تغییرات درون نظام تمیز دهیم. به عبارت دیگر، تغییر رادیکال می بایست تغییر در نهاد های جامعه و همچنین تغییر در ساختار شخصیت حاکم میان افراد آن جامعه باشد.

از دیدگاه من، ویژگی بارز جامعه امروزی ما این است که مملو از تک تک افرادی است که دارای ساختار شخصیتی مخرب هستند. اما چطور می توانیم از چنین پدیده ای صحبت کنیم؟ چطور می توانیم ساختار شخصیتی مخرب را در جامعه امروزیمان تعریف کنیم؟ نظر من این است که رویدادهای نمادین مشخص و مسائل و کنش های نمادین، بعد ژرفای یک جامعه را شفاف و روشن می سازد. این بعد جامعه همان بعدی است که در آن جامعه خود را در خود آگاه افراد و همچنین در ناخودآگاه آن ها باز تولید می کند. بعد ژرفای جامعه شالوده ای برای حفظ نظم اقتصادی و سیاسی مستقر محسوب می شود.

در ادامه به منظور شفاف سازی بعد ژرفای جامعه، سه مثال از این رویدادهای نمادین می زنم. ابتدا می خواهم به ویرانگری که در مورد آن صحبت کردم اشاره کنم. ما باید این ساختار شخصیتی مخرب را که تا این اندازه در جامعه ما مسلط شده است، در بافت آن مشاهده کنیم؛ یعنی بافتی که در آن خصیصه ویرانگری در امور داخلی و خارجی نهادینه شده است. این ویرانگری نهادینه شده بسیار واضح است و به نظر همگان آشنا می آید و مثال های مربوط به آن نیز به راحتی قابل ارائه است: افزایش پیوسته هزینه های نظامی به قیمت کاهش رفاه اجتماعی، گسترش تأسیسات هسته ای، مسموم سازی و آلوده کردن محیط زیست خود، تبعیت واضح حقوق بشر از الزامات استراتژی جهانی. اتفاقاً این ویرانگری نهادینه شده، هم صریح و هم مشروع است و چارچوبی را ارائه می دهد که از آن طریق، خود را در تک تک افراد باز تولید می کند.

قبل از هر چیز، از استقبال گرم شما سیاست گزارم و خوشحال هستم از اینکه بحث سرزمین های بکر را مطرح می کنم. در واقع، مطمئن نیستم چه چیزی باید گفت، زیرا دیگر مشکلات را نمی بینم. همان طور که می دانید، آقای رئیس جمهور کارتریسی و شش میلیون جریب از سرزمین های بکر را به توسعه بازرگانی اختصاص دادند و دیگر زمین بکری برای محافظت وجود ندارد. با این حال، ما همچنان به تلاش های خود ادامه خواهیم داد.

نظر من این است که تخریب طبیعت را در چارچوب کلی ویرانگری همه جانبه ای که جامعه ما را در بر گرفته است، به بحث بگذاریم. البته در ادامه، ریشه این ویرانگری را در خود افراد جست و جو خواهیم کرد. به عبارتی، ویرانگری روان شناختی را در آن ها مورد بررسی قرار خواهیم داد. بحث امروز من به طور عمده بر مفاهیم مربوط به روان کاوی، که توسط زیگموند فروید ارائه شده، متکی است. در ابتدا، می خواهم به طور خلاصه و بسیار ساده، مهم ترین مفاهیم فرویدی را که استفاده خواهیم کرد تعریف کنم. اول، فرضیه فروید راجع به اینکه دو محرک یا غریزه اصلی عامل تکوین موجود زنده است. فروید یکی از آن ها را با واژه هایی کم و بیش مترادف، «شهوت»، «قوای شهوانی» یا «میل به زندگی» نام نهاده است و محرک عمده بعدی را «میل به مرگ»، «قوای مخرب» و «میل به تخریب حیات» برای نابود کردن زندگی می نامد. او این میل را به غریزه ابتدایی مرگ در انسان ها نسبت می دهد. تنها مفهوم روان کاوانه دیگری که می خواهم به طور خلاصه توضیح دهم، مفهومی است که فروید از آن به عنوان «قاعده اصالت» یاد می کند. این اصل را می توان به عنوان مجموعه آن هنجارها و ارزش هایی تعریف کرد که بر رفتار هنجارمند در یک جامعه واقعی حاکم است.

آخرین کاری که امروز انجام خواهم داد این است که دورنمای تغییری رادیکال را در جامعه امروزی ترسیم کنم. تغییر بنیادی مدنظر من، نه تنها تغییر روابط و نهاد های اساسی یک جامعه واقعی را در بر می گیرد،

اجازه دهید به سه مثالی که روشنگر بعد ژرفای جامعه است بازگردم. اول، سرنوشت قانون قاعده‌مندی هسته‌ای دولت در دادگاه فدرال. این قانون تمام تأسیسات هسته‌ای موجود در کشوری که امکانات کافی برای ممانعت از بروز زباله‌های هسته‌ای مرگ‌آور را نداشت، به حالت تعلیق درمی‌آورد. قاضی مربوط این قانون را نامعتبر دانست، زیرا به نظر وی، این قانون برخلاف قانون اساسی بود. بنا به تفسیر: زنده‌باد مرگ! دوم، نامه‌ای راجع به آشویتس که در روزنامه‌ای همگانی چاپ شد. محتوای نامه شکایت یک زن از انتشار عکسی راجع به آشویتس در صفحه اول روزنامه بود که وی آن را «نهایت بدسلیقگی» خطاب کرد. وی پرسید هدف از ایجاد مجدد این ترس چه بود؟ آیا نیاز است که مردم همچنان نسبت به آشویتس آگاه باشند؟ بنا به تفسیر: فراموش کن. سوم و آخر از همه، عبارت «موج‌سوار نازی». این عبارت با نشان صلیب شکسته همراه است. این عبارت و نشان، هر دو توسط موج‌سواران پذیرفته شده و به کار بسته شده است و به‌طور کلی به موج‌سواری سپرده شده است. بنا به تفسیر: توجه به آن ضروری نیست. من صادقانه معترفم که نیت غیرسیاسی «موج‌سوار نازی» به این معنا نیست که این مفهوم هیچ پیوند درونی و ناخودآگاهی با مخرب‌ترین رژیم قرن، رژیمی که براساس زبان تعیین هویت می‌کند، ندارد.

اجازه دهید به بحث نظری خودم بازگردم. محرک اصلی به‌سوی ویرانگری، درون خود افراد قرار دارد؛ همان‌طور که دیگر محرک عمده، یعنی شهوت نیز چنین است. البته توازن میان این دو محرک هم درون افراد شکل می‌گیرد. منظور من توازن میان خواست و اراده افراد به زندگی و تخریب آن است؛ میل درونی به زندگی و مرگ. بنا به نظر فروید، این دو محرک پیوسته درون فرد به هم آمیخته شده‌اند. اگر یکی از آن‌ها تقویت شود، این به قیمت تضعیف دیگری است. به عبارت دیگر، هرگونه تقویت در توان

قابلیت تولید امروزه به‌ندرت در شکل اصلی خود و بدون توجیه عقلانی ظاهر می‌شود. خشونت روزنه‌های کنترل‌پذیر خود را در فرهنگ عمومی، استفاده و سوء استفاده از قدرت ماشینی و رشد سرطانی صنایع دفاع می‌یابد.

تخریبی موجود زنده به‌طور خودکار و لزوماً به تضعیف توان شهوانی، یعنی تضعیف میل درونی به زندگی می‌انجامد. این موضوعی بی‌نهایت مهم است.

ممکن است به نظر برسد این واقعیت که این محرک‌های عمده درون افراد جای دارد، هر نظریه راجع به تغییر اجتماعی را به روان‌شناسی افراد محدود و متعهد سازد. چطور می‌توان میان روان‌شناسی فرد و روان‌شناسی جامعه ارتباطی برقرار کرد؟ چطور می‌توان از روان‌شناسی فرد به اساس غریزی کل یک جامعه نه، بلکه به یک تمدن به‌مثابه یک کل گذر کرد؟ به نظر من، تضاد و اختلاف میان روان‌شناسی فرد و جامعه همراه‌کننده است. هیچ تفکیکی نمی‌توان میان این دو قائل شد. همه افراد، البته به درجات مختلف، انسان‌های اجتماعی شده‌اند. قاعده مسلط اصالت جامعه، حتی بر ظهور محرک‌های عمده درون افراد حاکم است؛ همان‌طور که بر خود و ناخودآگاه حکم فرماست. افراد ارزش‌ها و اهدافی را که در نهاد‌های اجتماعی، تقسیم کار اجتماعی، ساختار قدرت مستقر در جامعه و غیره جای گرفته است، به‌طور ناخودآگاه، درونی می‌کنند و برعکس، سیاست‌ها و نهاد‌های اجتماعی، نیازهای اجتماعی شده افراد را که دیگر نیازهای خود آن‌ها شده است، در جهت اثبات یا نفی آن‌ها، منعکس می‌کنند.

این یکی از مهم‌ترین فرآیندها در جوامع معاصر است. در واقعیت امر،

نیازهایی که از سوی نهادها برای افراد مطرح و در بسیاری موارد بر آن‌ها تحمیل می‌شوند، در نهایت به نیازها و خواست‌های خود این افراد مبدل می‌گردند. پذیرش این نیازهای بیش از حد، به ساختار شخصیتی تصدیقی (بله‌گو) منجر می‌شود که نتیجه آن همساز شدن با نظام مستقر نیازهاست. این امر خواه‌ناخواه رخ می‌دهد؛ چه این تصدیق و انطباق داوطلبانه صورت گرفته باشد و چه از روی اجبار. در واقع حتی اگر این همگامی به نگاه منفی و انکارآمیز ختم شود، حتی اگر این انطباق به رفتار اجتماعی مبتنی بر عدم سازش و پیروی ختم شود، باز هم آن چیزی که این مخالفان آن را انکار می‌کنند و با آن سر ناسازشگری دارند است که بخش اعظم این نگاه و رفتار را به وجود می‌آورد. به‌منظور پذیرش و تصدیق نیازهای بیش از حدی که به‌طور ناخودآگاه در روان افراد جای گرفته است، این منفی‌نگری به سمت ساختار شخصیتی رادیکال سوق می‌یابد.

اکنون می‌خواهم تعریفی روان‌کاوانه از ساختار شخصیتی رادیکال ارائه دهم که فوراً ما را به مشکل امروزمان ارجاع می‌دهد. با نگاهی فرویدی، ساختار شخصیتی رادیکال را می‌توان به‌عنوان برتری میل درونی به زندگی بر میل به مرگ تعریف کرد. به عبارتی، برتری توان شهوانی بر محرک‌های مخرب درونی.

در توسعه تمدن غرب، سازوکار درونی شدن نیازها به‌طور ناخودآگاه تا حد زیادی تصحیح و گسترده شده است. این گسترش تا حدی است که دیگر نیازی نیست ساختار شخصیتی تصدیقی که مورد نیاز جامعه است به‌صورت وحشیانه و به‌زور به مردم تحمیل شود (آن‌طور که در رژیم‌های اقتدارگرا و تمامیت‌خواه این امر رخ می‌دهد). در جوامع دموکراتیک، درونی شدن ناخودآگاه (به‌همراه اجبار ناشی از قانون و نظم که همیشگی و مشروع است) برای تداوم نظام کفایت می‌کند. به‌علاوه در کشورهای پیشرفته صنعتی، درونی شدن ناخودآگاه تصدیقی و خودآگاه سازشگر به کمک این واقعیت تسهیل می‌شود که آن‌ها در یک زمینه عقلانی پیش می‌روند و اساسی مادی دارند.

شما را به وجود استاندارد بالایی از زندگی برای اکثریت غالب مردم و به اخلاق جنسیتی و اجتماعی که به‌راحتی پذیرفته شده است ارجاع می‌دهم. این واقعیات به میزان قابل توجهی از خودبیگانگی شدید موجود در کار و تن‌آسایی را که از وی‌های بارز این جوامع است، جبران می‌کند. به عبارت دیگر، خودآگاه سازشگر نه تنها جبرانی خیالی را فراهم می‌کند، بلکه آن را جبران واقعی هم نشان می‌دهد. این تیپ شخصیتی در نهایت علیه خیزش ساختار شخصیتی رادیکال به مبارزه برمی‌خیزد. با این حال، در جوامع به‌اصطلاح مصرف‌کننده، وقتی رضایت‌مندی ناشی از وهم جبران در تضاد با امکان وقوع لیبرالیسم قرار می‌گیرد، به‌طور نیابتی و سرکوب‌کننده نمایان می‌شود. به عبارتی وقتی این حالت در تضاد با چیزی است که ارنست بلاک آن را «آرمان‌شهر عینی» خوانده بود، سرکوبگر می‌شود. آرمان‌شهر عینی بلاک به جامعه‌ای اشاره دارد که در آن، انسان دیگر مجبور نیست برای امرار معاش جان بکند. وی از این رو واژه آرمان‌شهر را به کار می‌برد که وقوع چنین جامعه‌ای را امکانی تاریخی و واقعی می‌بیند.

امروز در یک دولت دموکراتیک، می‌توان کارایی و میزان درونی شدن ناخودآگاه را سنجید. این سنجش را می‌توان از طریق سنجش سطح حمایت از جامعه انجام داد. به‌عنوان مثال، این حمایت در نتایج انتخابات، فقدان مخالفت رادیکال و سازمان‌دهی شده، آرای عمومی و پذیرش تخاصم و فساد به‌عنوان رویه‌های متداول کسب‌وکار و حکومت، خود را نشان می‌دهد. از وقتی که درونی شدن ناخودآگاه درون تک‌تک افراد ریشه دوانده است، به آن‌ها آزادی عزم و اراده همگانی اعطا شده است. مردم با دلایل خود، از رهبران خود حمایت می‌کنند یا دست کم از آن‌ها رنج می‌برند و این کار را تا حدی انجام می‌دهند که احتمال خودپرانگری



وجود دارد. تحت شرایط موجود در جوامع پیشرفته صنعتی، رضایت‌مندی همیشه به تباهی گره خورده است. چیرگی بر طبیعت به تجاوز به آن، جست‌وجو برای منابع انرژی به مسموم کردن محیط‌زیست، امنیت به اسارت، منافع ملی به گسترش جهانی و پیشرفت تکنولوژیک به فریب و کنترل فزاینده انسان گره خورده است.

با این حال، هنوز نیروهای بالقوه تغییر اجتماعی در این جوامع وجود دارد. آن نیروها پتانسیل ظهور ساختار شخصیتی‌ای را نشان می‌دهند که در آن، محرک‌های آزادی‌بخش بر محرک‌های درونی‌سازی استیلا می‌یابند. این ساختار به‌عنوان طغیانی علیه قابلیت ویرانگری جامعه و سرکوب و ناامیدی شدیدی که جزء لاینفک این قابلیت است، بروز می‌کند. این پدیده‌ها ممکن است به‌درستی خیر از سرنگونی اساس غریزی تمدن مدرن بدهند.

قبل از اینکه به‌طور خلاصه خصایص جدید این طغیان را ترسیم کنم، می‌خواهم مفهوم ویرانگری را که بر جامعه ما بار می‌شود توضیح دهم. این واقعیت که خود مفهوم تباهی از درون به تولید و قابلیت تولید متصل است، این مفهوم را مبهم و بی‌اثر ساخته است. قابلیت تولید حتی زمانی هم که انسان و منابع طبیعی را تباه می‌سازد، رضایت‌مندی فرهنگی و مادی را برای اکثریت مردم افزایش می‌دهد. پایان همه این‌ها با تمسک به منافع ملی که هم‌اکنون به اندازه کافی منعطف شده است که کل دنیا را در بر گیرد، مطبوع و خوشایند می‌شود.

تجربی ندارد که تحت این شرایط، به‌سختی می‌توان به‌صورت خودآگاه به‌دور از سازش رفتار کرد و ساختار شخصیتی رادیکال داشت. تجربی ندارد که مخالفت سازمان‌دهی شده به‌سختی پایدار می‌ماند. جای شگفتی نیست که ناامیدی، وهم و انزوای سیاسی همیشه مانع از شکل‌گیری چنین مخالفتی می‌شود. بنا بر تمام این دلایل، طغیان امروز تنها در گروه‌های کوچک موجود در طبقات اجتماعی، مانند جنبش‌های دانشجویی، آزادی‌خواهی زنان، تحریکات شهروندی، حمایت از زیست‌بوم، اجتماعات، تعاونی‌ها و غیره قابل رؤیت است. به‌علاوه، این طغیان به‌ویژه در اروپا، سیرتی شخصی دارد که عمداً بر آن تأکید شده و به‌لحاظ روشی هم به آن عمل شده است. ویی بارزش درگیری آن با روان افراد، محرک‌های درونی آن‌ها، خودشناسی، مهم‌پنداشتن مشکلات آن‌ها و سفر به دنیای خصوصی درون افراد است. این ارجاع به خود، به‌نحوی ناپایدار به جهان سیاست مرتبط می‌شود. مشکلات و تردیدهای شخصی (بدون انکار) به هم مربوط‌اند و بر حسب شرایط اجتماعی، قابل توضیح هستند و بالعکس. امروزه دیگر سیاست به امری کاملاً شخصی بدل شده است.

کارکرد سیاسی و اجتماعی این امر شخصی و اساسی، یعنی رادیکالیزه کردن حس خودآگاه، دارای جنبه‌های بسیار زیادی است. از یک‌سو حاکی از سیاست‌زدایی، کناره‌گیری و انزواگزی می‌است، اما از سوی دیگر، این ارجاع به خود بعدی جدید از تغییر اجتماعی را آشکار می‌سازد. این بعد همان بعد ذهنیت و خودآگاه افراد است. در نهایت این افراد (به‌طور جمعی یا انفرادی) هستند که کارگزاران تغییر تاریخی‌اند. بنابراین، این تلاشی اغلب ناامیدانه برای مقابله با غفلت نسبت به افراد (که در کنش رادیکال سنتی یافت می‌شود) است که طغیان کنونی گروه‌های کوچک را مشخص می‌سازد. مضاف بر این، شخصی شدن سیاست، جامعه دارای یکپارچگی را به چالش می‌کشد. در جامعه مدرن، فرآیند درونی شدن تصدیقی، افراد را در سطح یکسان پرورش می‌دهد؛ خواست‌ها و نیازهای درونی‌شده این افراد جهان شمول شده‌اند و آن‌ها در سرتاسر جامعه فراگیر و رایج شده‌اند. با این حال، تغییر متضمن فروپاشی این جهان شمولی خواهد بود.

تغییر متضمن از بین رفتن تدریجی نیازهای موجود است؛ به‌طوری که در خود افراد، منافع ناشی از رضایت‌مندی ناشی از وهم جبران، جای

خود را به نیازهای مبتنی بر آزادی‌بخشی بدهد. این نیازها، نیازهایی جدید نیستند و نمی‌توان در مورد آن‌ها گمانه‌زنی و پیشگویی کرد. آن‌ها هم‌اکنون و همین‌جا حاضر و موجودند. این نیازها در زندگی افراد رخنه می‌کند، همراه رفتار آن‌هاست و آن را به چالش می‌کشد. اما آن‌ها تنها به‌شکلی موجودند که کم‌وبیش به‌طور مؤثر سرکوب شده یا تغییر شکل داده شده‌اند. این نیازهای آزادی‌بخش دست‌کم این موارد را شامل می‌شود: اول، نیاز به کاهش شدید ضرورت اجتماعی کار بیگانه از خود و جایگزینی آن با کار نوآورانه. دوم، نیاز به اوقات فراغت ناشی از اراده خود به‌جای تن‌آسایی جهت‌دار. سوم، نیاز به پایان دادن به نقش بازی کردن. چهارم، نیاز به پذیرای دیگران بودن، آرامش و شادی فراوان به‌جای اختلالات مداوم ناشی از تولید. ظاهراً رضایت‌مندی ناشی از نیازهای آزادی‌بخش با جوامع کاپیتالیست و سوسیالیست کنونی ناسازگار است. این نیازها با نظام‌های اجتماعی‌ای که از طریق کار بیگانه از خود و تمام‌وقت و عملکرد خودکار (self-propelling performances) مولد یا غیرمولد بازتولید می‌شوند، ناسازگارند. فکر و خیالی که امروزه در جوامع پیشرفته صنعتی جریان دارد منسوخ شدن از خودبیگانگی تمام‌وقت است. آگاهی از این فکر و خیال در میان عموم با درجات مختلف انتشار یافته است که پیشاپیش تضعیف آن ارزش‌های عملیاتی را که بر رفتارهای ملزوم جامعه حاکم است، نشان می‌دهد. اخلاق کاری پیوریتنی مانند اخلاق

پدرسالارانه در حال تضعیف است، تجارت قانونی به دست مافیافته است، تقاضای اتحادیه‌ها به‌جای افزایش دستمزد کاهش ساعت کار شده است و مواردی از این قبیل.

این امر که شکل دیگری از زندگی امکان‌پذیر است، امروزه تأیید شده است. آرمان شهر عینی بلاک دست‌یافتنی است. با این وجود، اکثریت قابل‌توجهی از مردم همچنان ایده تغییر رادیکال را رد می‌کنند. این عدم پذیرش تاحدی به دلیل فشار بیش از اندازه

و توان جبرانی جوامع کنونی است. همچنین درونی شدن فواید بارز جامعه هم می‌تواند بخشی از دلیل این عدم پذیرش باشد. اما دلیل اصلی را می‌توان درون ساختار غریزی و بنیادی خود افراد یافت. پس در نهایت، بحث ما به ریشه‌های عدم پذیرش تغییر، که به‌لحاظ تاریخی ممکن شده است، در خود افراد معطوف می‌شود.

همان‌طور که در ابتدا اشاره کردم، فریود بر آن است که انسان همیشه میل اساسی و درونی به زندگی بدون مشکلات دردناک و رهایی از رنج را ابراز می‌کند. از نظر فریود، این حالت تمام و کمال و رها بودن در همان آغاز حیات انسان، یعنی در رجم برقرار است. در نتیجه، او محرک زندگی بدون رنج را به‌عنوان میل به بازگشت به زندگی ابتدایی، یعنی ماقبل حیات زیستی خودآگاه، می‌بیند. وی این میل به بازگشت به زندگی در مراحل ابتدایی را به مرگ و میل درونی به تباهی نسبت می‌دهد. این میل به تباهی، درصدد انکار زندگی از طریق برون‌سازی است. به این معنا که این محرک از درون افراد بیرون رانده شده و از بیرون ناظر بر زندگی فرد است، چون این محرک بیرونی شده است. اگر این گونه نبود، ما به راحتی خودکشی را ممکن می‌دانستیم. البته این محرک به سمت تباه کردن موجودات زنده دیگر و طبیعت سوق می‌یابد و فریود آن را «میانبر طولانی به سوی مرگ» می‌خواند.

**چیرگی بر طبیعت
به تجاوز به آن،
جست‌وجو برای منابع
انرژی به مسموم کردن
محیط‌زیست، امنیت
به بندگی، منافع ملی
به گسترش جهانی و
پیشرفت تکنولوژیک
به فریب و کنترل
فزاینده انسان گره
خورده است.**

آیا اکنون برخلاف فریود می‌توانیم انتظار داشته باشیم که تلاش برای رهایی از رنج به جای میل به مرگ به میل درونی به زندگی و غریزه شهوت مربوط باشد؟ اگر این‌گونه است، پس میل به کمال نه در آغاز زندگی، بلکه در دوره بلوغ و باروری زندگی است که محقق می‌شود. کمال خواهی نه به عنوان میل به بازگشت، بلکه به عنوان میل به پیشرفت و در جهت حفظ و تسهیل زندگی عمل می‌کند. از این رو، محرک رهایی از رنج برای تسکین و آرام ساختن زندگی، کمال را در مراقبت و حمایت از موجودات زنده می‌جوید. همچنین کمال را در بازیابی و احیای محیط زیست و احیای طبیعت

بیرون و درون وجود انسان می‌یابد. این دقیقاً نقطه نظر من درباره جنبش‌های زیست محیطی و بوم‌شناختی امروز است.

جنبش بوم‌شناختی در تحلیل نهایی، خود را به مثابه یک جنبش آزادی خواهانه سیاسی و روان‌شناختی نشان می‌دهد.

سیاسی است، زیرا با قدرت یکپارچه سرمایه‌داری مواجه است که منافع حیاتی آن‌ها را مورد تهدید قرار داده است. روان‌شناختی است، زیرا تلطیف طبیعت خارجی و حمایت از محیط زیست، طبیعت درونی افراد را نیز تلطیف می‌سازد و همچنین میل به حفاظت از محیط زیست، توان

تخریبی درون آن‌ها را تابع توان شهوانی می‌کند. امروزه قدرت نیروی برتر شهوت برای رسیدن به کمال، به نحو خطرناکی توسط سازمان‌های مبتنی بر توان تخریبی کاسته شده است. در نتیجه، میل درونی به زندگی، توان خود را برای اینکه در مقابل قاعده اصالت حاکم قد علم کند، از دست می‌دهد. کاری که قوه شهوت به اندازه کافی برای انجام آن توانمند است این است که گروه‌های ناسازشگر را به سمت دیگر گروه‌ها، شامل شهروندان سکوت‌شکن، سوق می‌دهد تا اعتراضی را شکل دهد که بسیار با اشکال سنتی اعتراض رادیکال متفاوت است. ظهور زبان، رفتار و اهداف جدید در این اعتراضات، گواه ریشه‌های روانی-جسمی متعلق به آن است.

آنچه شاهد آنیم سیاسی شدن توان شهوانی است که به نظر من، وجه تمایز بیشتر جنبش‌های رادیکال امروزی است. این جنبش‌ها نمایانگر نزاع طبقاتی به مفهوم سنتی آن نیستند و نزاعی را برای جایگزینی یک ساختار قدرت با دیگری شکل نمی‌دهند. در عوض، این جنبش‌های رادیکال نهضت‌هایی با دغدغه هستی و وجود هستند که در برابر قاعده اصالت، که امروزه اصلی منسوخ است، ایستاده‌اند. در این جنبش‌ها، در کل، نهضت است که سوار بر ذهن و جسم فرد مردم به پیش می‌رود؛ دستاوردی که هم عقلانی و هم غریزی است. نهضتی که در آن موجود زنده به عنوان یک کلیت، همان روح بشر، سیاسی می‌شود و قیام میل درونی به زندگی علیه ویرانگری سازمان‌دهی شده و اجتماعی شده است.

لازم می‌بینم که یک بار دیگر به چندبُعدی بودن این قیام سرشار از امید اشاره کنم. وقتی یک اعتراض رادیکال در فرد فرد اشخاص نمود یافته و بُعدی جسمانی به خود می‌گیرد، به طوری که

حواس افراد و حساسیت آنان را تماماً به خود معطوف می‌سازد، در این هنگام، سازمان و اصل خودسامان‌دهی را که از الزامات یک کنش مؤثر سیاسی است، به چالش می‌کشد. به نظر می‌رسد مبارزه برای تغییر این شرایط عینی، اقتصادی و سیاسی که پایه و اساس دگرگونی ذهنی و روانی-جسمی هستند، رو به ضعیف شدن دارد. بدن و روح افراد همیشه کالایی خریدنی تلقی شده و همواره آماده قربانی شدن برای امری کلی بوده است؛ امری کلی مانند دولت، کلیسا یا انقلاب که به آن جسمیت بخشیده شده و همچون یک شیء انگاشته شده است. حساسیت و پندار برای واقع‌گرایانی که بر زندگی ما مسلط هستند، هیچ انطباقی ندارد. به عبارت دیگر، این‌گونه به نظر می‌رسد که ناتوانی، ویژگی ذاتی هر مخالفت رادیکالی است که خارج از سازمان توده‌ای احزاب سیاسی، اتحادیه‌های تجاری و غیره قرار داشته باشد.

اگر اعتراض رادیکال را با تأثیرگذاری سازمان‌های توده‌ای مقایسه کنیم، ممکن است به نظر برسد که این اعتراض‌ها دارای اهمیت چندانی نیستند و جایگاهی حاشیه‌ای دارند. اما نباید فراموش کنیم آن ناتوانی و ضعفی که از آن یاد کردیم، همواره

وی‌ی آغازین تمام گروه‌ها و افرادی بوده است که حقوق مسلم انسان‌ها را ورای آنچه اهداف واقع‌گرایانه خوانده می‌شود، طلب کرده‌اند. اصلاً شاید ناتوانی آن‌ها نشانه اصالت‌شان باشد. شاید انزوای آن‌ها نمایانگر تلاش وافر باشد که برای انهدام نظام همه‌گیر و مسلط کنونی به کار می‌بندند و می‌خواهند تداوم ویرانگری واقع‌گرایانه‌ای را، که به ظاهر سودآور است، از بین ببرند.

چرخشی که جنبش‌های رادیکال مدرن داشته‌اند نوعی بازگشت به قلمرو غرایز معطوف به حیات، چه از بُعد جسمی و چه از بُعد روحی، به شمار می‌رود که در عین حال، به تصویر آرمان شهر واقعی نیز نگاهی مجدد می‌اندازد. با این وصف، چنین چرخشی می‌تواند تعریف هدف انسان‌ها از تغییر رادیکال را آسان سازد. نظر به این نکته، من نیز سعی کرده‌ام این هدف را در عبارتی کوتاه تعریف کنم؛ به نظر من، امروز هدف از تغییر رادیکال، ظهور انسان‌هایی است که به لحاظ روحی و جسمی، از خلق واقعه دیگری مثل آشویتس ناتوان باشند.

ایرادی که گاهی اوقات به این هدف متعالی گرفته می‌شود این است که این هدف با سرشت انسان ناسازگار است. پُرواضح است که این ایراد، تنها بر یک نکته دلالت دارد و آن میزان سرسپردگی این استدلال بر ایدئولوژی سازشگرانه است. این ایدئولوژی، تداوم سرکوب و پس‌رفتگی را به مثابه قانون طبیعت جلوه می‌دهد. برخلاف این ایدئولوژی، تأکید من بر این است که هیچ چیزی تحت عنوان سرشت تغییرناپذیر بشر وجود ندارد. انسان موجودی کاملاً نرم و انعطاف‌پذیر است. ذهن و جسم انسان از یک سو می‌تواند فراتر از سطح حیوانی باشد و از سوی دیگر می‌تواند نازل‌تر از ساختارهای غریزی خود باشد؛ می‌تواند به موجودی پردازش‌شده مثل روبات بدل شود یا اینکه از آن بپرهیزد.



فکر و خیالی که امروزه در جوامع پیشرفته صنعتی جریان دارد، منسوخ شدن از خودبیگانگی تمام وقت است. آگاهی از این فکر و خیال در میان عموم با درجات مختلف انتشار یافته است که پیشاپیش تضعیف آن ارزش‌های عملیاتی را، که بر رفتارهای ملزوم جامعه حاکم است، نشان می‌دهد.

گفت‌وگو با
مهدی صرامی

انقلاب اسلامی در فضای مجازی

مبانی نظری موافقان و مخالفان
شبکه‌های اجتماعی از منظر تأثیر
بر سبک زندگی

لطفاً درباره ماهیت فضای سایبری و شبکه‌های اجتماعی توضیح دهید و نظر خود را راجع به اینکه آیا این شبکه‌ها در ماهیت و کارکرد اصلی خود، انتقال‌دهنده فرهنگ هستند یا می‌توانند خالی از هنجار، ارزش یا فرهنگ‌سازی باشند، بفرمایید.

موضوع خوبی را انتخاب کردید. موضوع فضای مجازی یا سایبراسپیس، پدیده‌ای نوظهور در تاریخ و تمدن بشریت محسوب می‌شود و موضوعی است که تا به حال مشابه نداشته و در سی سال گذشته آن طور که لازم بوده از جنبه‌های مختلف به این موضوع پرداخته نشده است. شاید در یک دوره، رویکرد مخابرات و ارتباطات به این موضوع این بود که به ایجاد ارتباط، کابل کشی و فیبر نوری بپردازد. در واقع با رویکرد عمرانی به آن نگاه می‌شد. بعد از مدتی رویکردهایی با عنوان محتوای مبادله‌شده از حیث داده مطرح شد و در نتیجه، شبکه‌ی داده به موضوعی مهم در کشور تلقی شد. از حدود پانزده سال پیش، بحث فناوری اطلاعات با این نگاه به وجود آمد که فناوری عملاً ابزاری برای انسان و مربوط به اطلاعات است. بعد از مدتی، بحث خدمات و دولت الکترونیک مطرح شد و حدود هشت سال پیش، مدتی هم از حیث رسانه شاهد بحث رسانه دیجیتال بودیم.

عبارت فضای مجازی از حدود دو سال و نیم پیش با حکم رهبر معظم انقلاب در خصوص تأسیس شورای عالی فضای مجازی در فضای رسمی کشور رواج یافت که به نظر من، این عبارت جامع‌ترین عبارت برای بیان ابعاد مختلف این پدیده نوظهور است. به شکل جامع، معنای این عبارت این است که در حال حاضر، بخشی از زندگی انسان در فضای مجازی بازتعریف شده و بخشی از زندگی در آن در جریان است. در نتیجه، ابعاد مختلف فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و امنیتی دارد. بنابراین ما باید با این رویکرد به این موضوع نگاه کنیم.

هر گونه رویکردهای تقلیل‌گرایانه به این موضوع، مثل فناوری و علم، نمی‌تواند جامع باشد و اگر تقلیل‌گرایانه به آن نگاه شود، هر کس از ظن خود تحلیلی ارائه می‌کند و این گونه نمی‌توان به درستی راجع به این موضوع بحث کرد و به نتیجه رسید. بحث اصلی این است که فضای مجازی واقعاً فضایی است که نوعی از زندگی در آن جریان دارد. حال باید به این موضوعات پرداخته شود که این سبک از زندگی باید بر اساس چه اصولی باشد؟ آیا چون این پدیده نوظهور است، نباید دارای قواعد و تابع اصول بالادستی مشخصی باشد؟ اخلاق و شرع در این فضای مجازی چه جایگاهی دارند و معنای حقوق و مسئولیت چیست؟ ممکن است برخی از حقوق و مسئولیت‌هایی که در فضای متداول وجود دارد، در فضای مجازی هم بازتعریف شود و نمودی مشخص و قابل درک داشته باشد.

مثلاً دروغ چه در زندگی واقعی و چه در فضای مجازی دروغ است. پس اگر ما در فضای مجازی هم دروغ منتشر کنیم، دچار گناه شده‌ایم. همچنین عقل سلیم می‌پذیرد که مثلاً اگر ما در فضای مجازی اطلاعات کسی را برابیم یا حساب او را تخلیه کنیم، جرم کرده‌ایم. این گونه موضوعات بسیار جای تأمل و بحث دارد و لازم است که متفکران و اندیشمندان ما به این مسائل بهتر بپردازند. این گونه شاید باب جدیدی در مقابل فقه پویای ما باز شود و با راه‌اندازی و شکل‌گیری فضای مجازی، شکل جدیدی از فقه به وجود آید. بنابراین این حوزه‌های علمیه باید تلاش کنند تا در فقه ما برای این گونه مسائل، پاسخی متناسب به دست آورند که با این بخش از زندگی که در فضای مجازی اتفاق می‌افتد و در حال درنوردیدن ابعاد مختلف زندگی و بازتعریف آن است، سازگار باشد و آن را به مردم معرفی کنند.

پدیده رسانه‌های جدید یا فضای مجازی، مثل همه پدیده‌هایی که از غرب وارد جامعه ما شد، با رویکردهای متفاوتی مواجه گردید. نگاه بعضی از افراد بسیار خوش‌بینانه بود و آن را نشانه تمدن و پیشرفت مردم می‌دانستند و

در مقابل، برخی دیگر از آن پرهیز داشتند و به مقابله با آن پرداختند. در حال حاضر هم ما در جامعه هنوز شاهد رویکردهای مختلف هستیم. لطفاً در این خصوص اگر دسته‌بندی منظمی وجود دارد، بیان کنید.

ما دو موضوع را باید از هم تفکیک کنیم. یکی اصل تکنولوژی و فناوری است و بحث دیگر این است که ما باید نظم فعلی را بپذیریم. اینکه ما نظم فعلی را نپذیریم، مساوی نیست با اینکه لزوماً فناوری فضای مجازی را نپذیریم؛ یعنی عده‌ای می‌توانند به فناوری، اصل فضای مجازی و استفاده مفید از آن اعتقاد داشته باشند، اما نظم موجود در فضای مجازی را نقد کنند. اگر بخواهیم با رویکرد انقلاب اسلامی به موضوع بپردازیم، باید بگوییم که انقلاب اسلامی جهت را مشخص کرده و آن را رسیدن به اهداف اسلامی می‌داند. از نظر انقلاب اسلامی، به نظم موجود نباید اکتفا کرد و باید آن را تغییر داد و به نظم مطلوب و مورد نظر اسلام دست یافت.

با این نگاه به فضای مجازی، می‌توانیم بگوییم چهار رویکرد نسبت به آن شکل می‌گیرد. عده‌ای می‌گویند ما نمی‌توانیم انقلاب اسلامی را در این فضا داشته باشیم؛ یعنی نمی‌توانیم نظم موجود در فضای مجازی را تغییر دهیم. مثلاً یکی از نمودهای این نظم در حال حاضر، انحصار اطلاعات به اسم اینترنت در آمریکا و زیر نظر آژانس امنیت ملی آمریکا است که اگر به این نظم از منظر عقلی و با قاعده نفی سبیل نگاه کنیم، متوجه می‌شویم که این نظم مطلوب نیست و نظم استعماری و استکباری است. از آنجا که بعضی از افراد معتقد هستند که نمی‌توانند نظم موجود را تغییر دهند، به تبلیغ ارزش‌های اسلامی در چارچوب حفظ نظم موجود رضایت می‌دهند و با اینکه می‌دانند و معتقد هستند که این ابزارها تولیدشده توسط دشمنان ماست، در کنار تبلیغ ارزش‌های اسلامی، از آن نیز استفاده می‌کنند. این یکی از رویکردهایی است که می‌توانیم بگوییم با این رویکرد «تا حدودی می‌توانیم» در مسیر انقلاب از فضای موجود نیز استفاده کنیم.

رویکرد دیگر معتقد است که ما به این دلیل که در این فناوری حرفی برای گفتن نداریم، پس «نمی‌توانیم» در این نظم تغییری ایجاد کنیم. عده‌ای دیگر ذیل همین رویکرد، معتقدند ذاتاً فضای مجازی مقوله‌ای مسئله‌دار است و ما نمی‌توانیم ذات خراب فضای مجازی را تغییر دهیم. این دو گروه را ذیل دسته‌ی ما نمی‌توانیم دسته‌بندی می‌کنم. مشابه این دو گروه را در انقلاب اسلامی نیز شاهد بودیم. عده‌ای می‌گفتند ما اصلاً نمی‌توانیم تغییر نظام دهیم و دین هم حرفی برای گفتن در عرصه حکومت ندارد. پس باید به همان حکومت شاهنشاهی رضایت دهیم و عده دیگر که همان انجمن حجّتی بودند که می‌گفتند حکومت ذاتاً بد و مغایر با دین است و ما اصلاً نمی‌توانیم انقلاب اسلامی را به وجود آوریم و تغییری در نظم ایجاد کنیم. در واقع حرف هر دو گروه یکی و این بود که ما نمی‌توانیم و باید به حفظ وضع موجود و حکومت شاهنشاهی تن دهیم و آن را تحمل کنیم. دسته اول کسانی بودند که با اینکه می‌دانستند رژیم شاهنشاهی نامطلوب است، ولی معتقد بودند که نمی‌توانیم تغییری فعال ایجاد کنیم و به این فکر بودند که توسط تدریس در دانشگاه، اندیشه خود را ترویج دهند یا تعدادی کتاب مروج فرهنگ اسلامی منتشر کنند.

رویکرد سومی که وجود دارد، رویکرد مخالف انقلاب اسلامی است و بی‌پرده این موضوع را مطرح می‌کند که ما «نباید بتوانیم» به فناوری فضای مجازی تسلط پیدا کرده و در نظم موجود این فضای مجازی، تغییری ایجاد کنیم. شاید رویکرد دو دسته اول خیرخواهانه باشد، اما نمی‌توان گفت این دسته هم خیرخواه هستند، زیرا می‌گویند ما نباید بتوانیم و معتقد هستند که اسلام و انقلاب اسلامی صلاحیت تغییر در نظم موجود در فضای مجازی را ندارد. شبیه این موضوع را نیز درباره فناوری هسته‌ای شاهد بودیم. حدود ده سال پیش عده‌ای در رسانه‌های داخلی و همسو با رسانه‌های خارجی نوشتند که ما نباید بتوانیم به فناوری هسته‌ای دست پیدا کنیم و دلیل آن را هم با این عبارت بیان کردند که ما تقوای هسته‌ای و صلاحیت داشتن این فناوری

را نداریم، زیرا وقتی به چارچوب‌های دینی متمسک باشیم، اگر فناوری به دست آوریم، ممکن است دنیا را بر هم بریزیم. بنابراین می‌گفتند ما باید پیشگیری کنیم. در حال حاضر هم عده‌ای معتقد به پیشگیری از ارتباط با فضای مجازی و داشتن فناوری برتر در این حوزه هستند؛ یعنی معتقدند که باید پیشگیری کنیم تا جوانان ما فعالیت‌های انجام ندهند که تولیدکننده ابزارهای این حوزه باشند. نتیجه این کار این است که هرچه خارجی‌ها برای ما تعیین می‌کنند بپذیریم. مثلاً اگر آن‌ها اینترنت و شبکه‌های اجتماعی خاصی را برای ما توصیه می‌کنند، ما بدون چون و چرا از آن استفاده کنیم و اصلاً اجازه ندهیم کار جوان‌هایی که در کشور مثلاً شبکه اجتماعی راه‌اندازی کرده‌اند، گسترش یابد. این دسته معتقد هستند که جوان‌های ما نباید فناوری را به خدمت بگیرند و نظم موجود را تغییر دهند.

رویکرد دیگری که به نظر می‌رسد با رویکرد انقلاب اسلامی سازگارتر است و ما می‌توانیم نام آن را «قطعا می‌توانیم» بگذاریم، این است که ما می‌توانیم در سطوح مختلف فضای مجازی تغییری اساسی ایجاد کنیم و نظم موجود را به گونه‌ای تغییر دهیم که فرصت‌ساز باشد، نه تهدیدساز. در این رویکرد، نگاه این است که ما باید مسیر انقلاب اسلامی را بار دیگر در فضای مجازی بازتعریف کنیم؛ یعنی شعار محوری انقلاب را که «استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی» بود، یک بار دیگر بازسازی کنیم و دقیق‌تر به آن بپردازیم.

استقلال به معنای بستن درهای کشور نیست، بلکه به معنی متوازن کردن داده‌ها و ستانده‌های ما با سایر ملت‌ها به خصوص با قطب مسلط موجود است؛ یعنی ما باید بتوانیم داده‌ستانده‌های خود را با قطب مسلط موجود در فضای مجازی متوازن کنیم. استقلال از لوازمی است که باید آن را در همه لایه‌هایی زیرساخت تعریف و به آن دست پیدا کنیم، مثل زیرساخت‌های سخت‌افزاری، ابزارهای ارتباطی، لایه نرم‌افزاری پایه مثل سیستم عامل، آنتی‌ویروس، شبکه، پروتکل‌های ارتباطی شبکه، خدمات شبکه، موتور جست‌وجو، ایمیل، رسانه‌های کاربرمحور، شبکه‌های اجتماعی، وبلاگ سرویس و همچنین لایه محتوای پیام و رسانه در قالب‌های مختلف سمعی و بصری. اگر بتوانیم این استقلال را کسب کنیم، می‌توانیم آزادی واقعی خود را نیز به دست آوریم. چنین موفقیتی باعث شکل‌گیری یک الگوی جهانی می‌شود و این مدل تعامل با فضای مجازی و شکل‌دهی جدید به آن، که از کشور ما آغاز شده است، برای سایر ملل دنیا هم الهام‌بخش و الگو می‌شود. در صحبت‌های مقام معظم رهبری، پنج مرحله برای انقلاب اسلامی و آینده آن نمود پیدا کرده که عبارت است از انقلاب اسلامی، نظام اسلامی، دولت اسلامی، جامعه اسلامی و تمدن اسلامی. می‌بینیم که این مراحل قابل انطباق با این موضوع نیز هست؛ یعنی ما اول باید انقلابی اسلامی در فضای مجازی انجام دهیم که شرط آن کسب استقلال است. در حال حاضر، ما در فضای مجازی استقلال نداریم و میان دولت و بعضی از قوای دیگر اختلاف‌نظرهایی درباره نحوه مدیریت فضای مجازی دیده می‌شود. مثلاً صحبت از این است که شبکه‌های اجتماعی باید به مردم سالم ارائه شود و عده‌ای با رویکرد نزدیک به دولت می‌گویند که ما نمی‌توانیم این شبکه‌ها را پاک‌سازی کنیم و باید به همین شکل رضایت دهیم. عده دیگر معتقدند که باید مدل دیگری از شبکه‌های اجتماعی را به مردم ارائه داد و لازمه آن هم این است از فناوری مناسبی استفاده کنیم که توان انجام چنین کاری را هم از نظر فناوریانه داریم.

این رویکردها نشان می‌دهد که ما استقلالی در این زمینه نداریم و یا باید موضوعی را کامل و با تبعات منفی آن بپذیریم یا کاملاً مانع ورود و کاربرد آن شویم. اصل این دوگانگی ناشی از نداشتن استقلال در این فضا است. مثل این است که چون هواپیما پدیده‌ای خارجی است، بپذیریم که خلبان، خدمه و نوع رفتار در آن هم به شیوه‌ای غیر از شیوه ما و مثلاً خارجی باشد و بپذیریم که مثلاً مشروب هم در هواپیما سرو شود و ما به این مسئله حساس نباشیم، زیرا نمی‌توانیم کار دیگری انجام دهیم و یا باید هواپیما را کاملاً کنار بگذاریم

یا قبول کنیم که مشروب هم در هواپیما سرو شود. در حال حاضر، طرح چنین موضوعی واقعاً خنده‌دار است، زیرا ما استقلال را در این زمینه کسب کرده‌ایم و ممکن است از هواپیمای خارجی استفاده کنیم، اما دارای خلبان ایرانی

و تحت قواعد و مدیریت خود ماست. اگر ما استقلال نداشتیم، مثلاً برای سفر به مشهد باید سوار چنین هواپیمایی می‌شدیم و ضوابط آن‌ها را قبول می‌کردیم و فضای نامناسب داخل هواپیما را حتی اگر خلاف چارچوب و قواعد شرعی بود، تحمل می‌کردیم، زیرا نمی‌توانستیم از اصل داشتن هواپیما بگذریم. ما اعتقاد داریم که می‌توانیم بر این فناوری مسلط شویم و اتفاقاً توان آن در ظرفیت‌های موجود در جامعه هم وجود دارد. جوانان

خوب، توانمند و متخصصی در کشور داریم، اما سیاست‌گذاری درستی در این زمینه وجود ندارد. سیاست‌گذاری‌های ما ناشی از همان دیدگاه‌های اول و دوم، یعنی همان دیدگاه «ما نمی‌توانیم» یا «ما تا حدودی می‌توانیم» است که بعضاً بین مسئولین دیده می‌شود. البته دیدگاه «ما نباید بتوانیم» هم بین مسئولین وجود ندارد، اما می‌توان گفت که در بعضی مواقع، این دیدگاه از سوی برخی مشاورین به مسئولین القا می‌شود. بنابراین ما معتقدیم که می‌توانیم بر این فضا مسلط باشیم و انقلاب اسلامی هم باید در این فضا اتفاق بیفتد و سپس باید این فضای مجازی را به سمتی سوق دهیم که به تمدن اسلامی برسیم و نوعی از آزادی را در فضای مجازی بازتعریف کنیم. در حال حاضر، شهروندان ما برای فرستادن یا چک کردن یک ایمیل ساده، دچار انواع ضوابط خارجی هستند که به آن‌ها اعمال می‌شود، زیرا از هر ایمیل و اطلاعات آن‌ها یک نسخه در آژانس امنیت ملی (NSA)، که زیر نظر امریکاست، کپی می‌شود و سپس ایمیل به فرد مورد نظر می‌رسد. از سوی دیگر، در کنار ایمیل‌های ما تصاویری به نمایش درمی‌آید که با اصول، ضوابط و ارزش‌های ما مغایر است و ما مجبور هستیم که چنین چیزی را بپذیریم و تحمل کنیم. این موارد نشان می‌دهد که ما استقلالی در این فضا نداریم.

بحث ما این است که این استقلال باید کسب شود و با سیاست‌گذاری و تدبیر درست، در سطح حاکمیتی، انجام گیرد. نمود مهم این استقلال، شبکه پیشرفته ملی اطلاعات است که در قانون برنامه پنجم توسعه به آن تأکید شده و شورای عالی فضای مجازی آن را مصوب کرده است، اما عده‌ای از مسئولین هر روز آن را به تأخیر می‌اندازند. هر چه دیرتر ما این استقلال را کسب کنیم، شاهد زیان‌ها و ضررهای اقتصادی بسیاری خواهیم بود، زیرا داریم مهم‌ترین ثروت عصر جدید را که همان اطلاعات است، رایگان در اختیار دشمن قرار می‌دهیم. مشخص است که از این طریق فرصت‌هایی که می‌تواند در اختیار جوانان کشور ما باشد، در اختیار دشمن قرار می‌گیرد و باعث یبکاری و تخلیه ظرفیت‌های داخلی می‌گردد.

اینکه ما باید انقلابی اسلامی در فضای مجازی داشته باشیم، مبتنی بر یک مقدمه است. مثلاً در مورد همین موضوع هواپیما، مردم باید بپذیرند هواپیمایی که اصول آن بر اساس انقلاب اسلامی نیست، تبعاتی دارد و بعد ما به این فکر باشیم که در مقابل این تبعات، چه برخوردی داشته باشیم. درباره فضای مجازی هم همین طور است. بعضی‌ها معتقدند آن را با همه تبعات تحمل کنیم و بعضی دیگر اعتقاد دارند که باید از

خیر آن بگذریم. همچنین در جامعه فعلی ما، بعضی منکر این تبعات هستند و معتقدند ما بدبین هستیم یا توهم توطئه داریم و این طور وانمود می کنند که تبعاتی منفی وجود ندارد. دیدگاه عده دیگری هم مثل شما، که در واقع بر مبنای انقلاب اسلامی صحبت می کنید، این است که باید چارچوبها را عوض کنیم و یک انقلاب اسلامی یا دگرگونی متناسب با اسلام در این فضا انجام دهیم که خود مبتنی بر این است که همه بپذیرند فضای مجازی تبعاتی خاص خود را دارد. بنابراین این سؤال مطرح می شود که آیا تکنولوژی رسانه ای جدید، حامل مفاهیم و سبک زندگی خاصی است یا نسبت به این مسائل خنثی عمل می کند؟

این اختلاف نظرها در صورتی می تواند درست تحلیل شود که فضای مجازی را به حد یک فناوری تقلیل دهیم. واقعیت این است که فضای مجازی تنها یک فناوری نیست، بلکه بعد فناورانه فقط یک بعد از فضای مجازی است. حال اگر بخواهیم که با فناوری وابسته فضای مطلوبی را کسب کنیم، عده ای می گویند باید به فناوری وابسته به خارج، یعنی همان فناوری که آمریکا تجویز می کند، رضایت دهیم. در مقابل، عده دیگری معتقدند که ما باید فناوری

وقتی آمریکا اینترنت را راه اندازی کرد، سران آمریکایی گفتند اینترنت برای خود ما هم تبعات و خطراتی دارد و ما باید آن را کنترل کنیم. بنابراین سامانه های فیلترینگ قوی برای مدیریت و کنترل اینترنت تهیه کردند تا این تهدیدهای اینترنتی برای آنان به وجود نیاید

را به صورت بومی و نسخه مبتنی بر انقلاب اسلامی توسعه دهیم و بر آن مسلط شویم. بنابراین از این حیث، دو نگاه وجود دارد؛ نگاه کسانی که به فناوری وارداتی و وابسته دل خوش می کنند و آن را می پذیرند و عده دیگری که معتقدند باید فناوری را دگرگون کنیم و طبق ارزش های خود بر آن تسلط پیدا کنیم. اما بسیار ساده اندیشی است که فکر کنیم فضای حاکم هیچ تبعاتی ندارد، زیرا وقتی آمریکا اینترنت را راه اندازی کرد، سران آمریکایی گفتند اینترنت برای خود ما هم تبعات و خطراتی دارد و ما باید آن را کنترل

کنیم. بنابراین سامانه های فیلترینگ قوی برای مدیریت و کنترل اینترنت تهیه کردند تا این تهدیدهای اینترنتی برای آنان به وجود نیاید. گزاره درست این است که هر فناوری برای صاحب فناوری، بیشتر از اینکه تهدیدساز باشد، فرصت ساز است. البته تهدیدهایی هم می تواند به صاحب فناوری برساند، ولی اگر بر پایه مبانی صاحب فناوری توسعه پیدا کرده باشد، فرصت های آن بیشتر از تهدیدهای آن است. پس اینکه عده ای معتقدند تهدیدی وجود ندارد، ساده اندیشی و ناشی از عدم مطالعه و آشنایی با فناوری است. همچنین ما می بینیم که این فناوری برای دشمن ما فرصت بیشتر و تهدید کمتری ایجاد می کند. بنابراین باید تأمل کنیم و چون دشمن ما صاحب این ابزار است، بر اساس قاعده نفی سبیل، باید نسبت به این قضیه حساس باشیم که دشمن از این ابزار به عنوان اسلحه و ابزاری علیه ما استفاده نکند و ما را به آن وابسته نگرداند تا در مواقع مختلف، مقهور اراده او باشیم. پس عقل سلیم حکم می کند که فناوری ای به دست آوریم که بر اساس اصول خود ما تولید شود و گسترش یابد تا بیشتر برای ما فرصت ساز باشد و اگر تهدیدهایی را هم ایجاد کرد، بر اساس تجربه های دیگران بتوانیم آن را مدیریت کنیم.

اگر چنین کنیم، مردم متوجه می شوند که موضوع فیلترینگ چندان هم موضوع بزرگی نیست و آمریکا هم در حال حاضر فیلترینگ بسیار قدرتمندی

دارد و اگر نخواهد محتوایی در فضای مجازی منتشر شود، واقعاً منتشر نمی شود. می توان گفت آن ها بی رحمانه محتوای مورد نظر را از سرورهای اصلی، که باید در آنجا ذخیره شده و نمایش داده شود، حذف می کنند. اما در عین حال، از فیلترینگ آمریکا چندان در رسانه ها صحبت نمی شود. در حالی که در ایران رسانه ها مهم ترین موضوع را فیلترینگ فضای مجازی مطرح می کنند، زیرا وابستگی و فیلترینگ فضای مجازی ملازم هم هستند. وقتی ما وابستگی داشته باشیم، مهم ترین کاری که می توانیم برای کنترل آن انجام دهیم این است که حداقل مانع آسیب های آن شویم. بنابراین منطقی می بینیم که فیلترینگ توجیه دارد.

در حالی که اگر این فناوری با رویکرد فرصت محور توسعه پیدا کند و بر اساس نیازهای خود ما و روابط مطلوبی که به دنبال آن هستیم، طراحی و راه اندازی شود و توسعه یابد، شاهد خواهیم بود که خودبه خود راه گسترش خود را پیدا می کند. آن وقت دشمن سعی می کند فیلترینگی پیدا کند که محتواهای ما را فیلتر کند.

اما در حال حاضر، به دلیل اینکه ما انفعالی با این قضیه برخورد می کنیم و استقلال لازم را در این فضا کسب نکرده و مدل انقلاب اسلامی را در این موضوع پیاده سازی نکرده ایم، دشمن از فیلترینگ به عنوان حربه ای علیه ما استفاده می کنند. ما معتقدیم که فیلترینگ در هر نظامی لازم است، اما مقدار آن بسیار مهم است و طبیعتاً کشوری که فرصت محور توسعه پیدا نکرده است، نمی داند که چگونه باید با تبعات منفی آن مواجه شود.

خواسته ما این است که وزارت ارتباطات و دولت محترم با اتکا به توان بسیار خوب داخلی، نظم موجود در فضای مجازی را تغییر دهند. دشمن به توانمندی جوانان ما در حوزه فضای سایبر در حد تکنیکی اعتراف کرده است. این تکنیک ها باید در حد تاکتیک و حتی بزرگ تر و به صورت استراتژیک و راهبردی در جامعه پیاده شود که برای انجام این کار، حکومت نقش بسیار مهمی دارد و باید شرایط را به نفع راهبردها تغییر دهد، زیرا وضعیت اکنون به ضرر تولیدکننده و فعال داخلی است.

دولت باید برای شهروندان در این فضا استقلال کسب کند و راه آن هم شبکه ملی اطلاعات است که سرعت را برای سایت های داخلی ده تا بیست برابر افزایش و قیمت پهنای باند مصرف شده در سایت های داخلی را تا یک دهم کاهش می دهد.

در نتیجه، مردم و تولیدکنندگان محتوا سعی می کنند در کشور فعالیت مؤثر اقتصادی در فضای مجازی داشته باشند. نتیجه مهم تر این است که تسلط اطلاعاتی دشمن از بین می رود و اطلاعات مربوط به داخل، از کشور بیرون نخواهد رفت و در عین حال هم تعامل با کشورها وجود خواهد داشت. جالب است بدانید الگوی شبکه ملی اطلاعات که حدود پنج سال پیش مطرح در برنامه پنجم رسماً نوشته شد و دولت را مکلف به اجرای آن کرد، بعد از افشاگری های اسنودن به عنوان یک الگوی موفق توسط سایر کشورها به کار گرفته شد.

در حال حاضر، بعضی از کشورها که بعد از ما به شبکه ملی اطلاعات دست یافتند، آن را راه اندازی کردند و در حال بهره برداری از منافع آن هستند. رویتز ده ماه پیش تیتری با این عنوان زده بود که «زنگ ها برای مرگ اینترنت به صدا درآمد» و تحلیل کرده بود بعد از افشاگری های اسنودن، همه دنیا متوجه شدند که آمریکا از طریق اینترنت دارد حاکمیت و قواعد داخلی خود را به سایر کشورها تحمیل می کند. در حال حاضر، همه کشورها متوجه شده اند که دنیای آینده دنیای ارتباط شبکه های ملی اطلاعات است و از عبارت شبکه ملی اطلاعات نیز استفاده و اعلام کرده اند که در آینده هر کشوری ابر اطلاعاتی خود را خواهد داشت که با سرعت بسیار خوب با هم در ارتباط خواهند بود و دیگر نیازی به واسطه، که تاکنون آمریکا بوده است، وجود ندارد. دنیای آینده می تواند چنین تپیولوژی ای را از حیث اطلاعاتی داشته باشد. در چارچوب شبکه های ملی، اطلاعات با سرعت بالا و هزینه کم تبادل و مسیریابی می شود، بدون اینکه مرکزیتی به نام آمریکا وجود

داشته باشد.

متأسفانه ما ایرانی‌ها مبدع این نوع تیپولوژی جدید تبادل اطلاعات بودیم، ولی به دلیل تأخیر در اجرای آن همچنان در حال ضرر کردن هستیم و رقبای ما دارند از ایده‌ما استفاده می‌کنند. بنابراین ما نباید متناسب با سرعت و رشد فضای مجازی، فقط به حفظ وضع موجود رضایت دهیم، اما در حال حاضر دولت دارد همین اشتباه را انجام می‌دهد. مدتی قبل دولت بدون تغییری در ساختار و تیپولوژی، پهنای باند مشتریان اینترنت را افزایش داد. این گونه حجم بالایی از تقاضا به وجود می‌آید، بدون اینکه اصلاح ساختاری انجام گیرد یا به‌ازای آن منابعی به وجود آمده باشد. همچنین این گونه به‌جای اینکه منابع داخلی فعال شود، از منابع خارجی بیشتر استفاده می‌شود که به دلیل وجود واسطه و قیمت زیاد، شاهد اختلالاتی در آن هستیم.

از زمانی که طرح نسل سوم و چهارم تلفن همراه پیاده شده و برای آن تبلیغ صورت می‌گیرد، به‌جای کیفیت بهتر، شاهد اختلال بیشتر در تلفن‌های همراه و مکالمات هستیم، زیرا باز هم بدون تغییر در شبکه‌های ملی اطلاعات، مشتریان اینترنت افزایش پیدا کرده‌اند. مشخص است که وقتی تعداد مشتریان افزایش یابد، اما مدل ابداعی برای پاسخ‌گویی درست نیاز وجود نداشته باشد، اختلال به وجود می‌آید.

در حال حاضر، رسانه‌های جدید بحث تغییر سبک زندگی را دنبال می‌کنند که عمدتاً با سبک زندگی ایرانی-اسلامی سازگاری ندارد. عده‌ای هم می‌گویند رسانه‌های جدید کلاً زندگی جدیدی را القا می‌کنند. مثلاً معتقدند که شبکه‌های اجتماعی یک محفل، تفریح یا جمع دوستانه است. یعنی الگوهایی که ما در زندگی حقیقی و سنت زندگی بشر شاهد بودیم، امروز در یک مدل جدید جا باز کرده است و دقیقاً همان مدل‌های حقیقی، مجازی شده‌اند. نظر شما درباره این موضوع که تکنولوژی بستری است برای سبک زندگی جدید، چیست؟

اصل تکنولوژی مشکلی ندارد و مهم این است که این تکنولوژی توسط چه کسی به کار گرفته می‌شود. مثلاً درباره شبکه‌های اجتماعی و سبک زندگی که توسط این شبکه‌های خارجی تبلیغ می‌شود، باید بدانیم که شبکه‌های اجتماعی دو رکن دارند؛ یک رکن عناصری هستند که با رویکرد نظریه گراف به اسم نود در شبکه وجود دارند و رکن دیگر نحوه ارتباط این عناصر است که در همین رویکرد با عنوان لینک یا یال از آن یاد می‌شود.

شبکه‌های اجتماعی خارجی توسط کسانی تهیه و تولید می‌شوند که بر آن تکنولوژی مسلط هستند. بنابراین آن‌ها روابط را براساس روابط مطلوب خود تهیه می‌کنند و روابطی را برای مردم طراحی می‌کنند که در مسیر تقویت سبک زندگی مورد نظر آن‌هاست. مثلاً یک شبکه اجتماعی خارجی وجود دارد که روابط جنسی را تقویت می‌کند. کلاً این شبکه‌ها براساس منافی شکل می‌گیرند؛ نوعی از روابط را تقویت یا نوعی از روابط بین افراد یا عناصر این شبکه‌ها را تضعیف یا خاموش می‌کنند. اینکه چه روابطی باید تقویت و چه روابطی باید خاموش شود، مأموریتی است که آن شبکه اجتماعی برعهده دارد و برای آن سرمایه‌گذاری شده است. حال این مأموریت بستگی به نوع جهان بینی و اعتقاد مدیر آن شبکه دارد. بنابراین می‌بینیم شبکه‌های اجتماعی خارجی یا کپی‌کاری‌هایی که به‌شکل سطحی از شبکه‌های اجتماعی خارجی در داخل انجام می‌شود، سبک زندگی غربی را گسترش می‌دهند و ترویج می‌کنند. همچنین باید بدانیم که به وجود آمدن چنین شبکه‌هایی، اتفاقی صورت نمی‌گیرد و مثلاً به دلیل این است که با رویکرد

سبک زندگی غربی روابط خارج منزل بر روابط داخل یک خانواده ارجحیت دارد. پس مهم این است چه شبکه اجتماعی براساس چه مأموریتی طراحی می‌شود و چه نوع روابطی را تقویت می‌کند. مثلاً شبکه‌های اجتماعی دیگری هم وجود دارند که ممکن است روابط والدین و کودک را تقویت کند یا رابطه یک نوجوان با جنس مخالف را ترویج دهد. بنابراین بسته به اینکه این شبکه‌ها کدام روابط را در اولویت قرار می‌دهند و امکانات بیشتری را برای این اولویت فراهم می‌گردانند، سبک‌های مختلف زندگی را ترویج می‌کنند.



وقتی عمیق‌تر نگاه کنیم، می‌بینیم که بحث فقط فناوری نیست، بلکه فناوری یکی از لوازمی است که شما بتوانید روابط مطلوب و مورد نظر خود را از طریق فضای مجازی تقویت کنید و روابط نامطلوب را از بین ببرید. یعنی شرط لازم این کار، داشتن فناوری و تسلط بر آن است و شرط کافی هم این است که ما بدانیم چه نوع روابط و سبکی از زندگی برای ما مطلوب است که باید از طریق این فناوری تقویت شود. بعضی فکر می‌کنند شبکه‌های اجتماعی مثل یک دریای آزاد است و عقیده دارند که ما باید بتوانیم از آن بهره ببریم که البته این رویکرد بسیار ساده‌اندیشانه است، زیرا پدیده‌های طبیعی مثل اقیانوس، کوه و دریا را مستقیماً خداوند آفریده است و هر که زودتر آن را تسخیر کند، بهره بیشتری از آن می‌برد، ولی در مورد شبکه اجتماعی که براساس منافع یک سرمایه‌گذار شکل گرفته است و هدف خاصی را دنبال می‌کند، نمی‌توان چنین نظری داشت.

ما هم برای اینکه بتوانیم جهت‌دهی کنیم، باید هم توانمندی فناوریانه داشته باشیم و هم به علوم انسانی اسلامی مسلط باشیم. علوم انسانی متداول فقط توجیه‌گر وضع موجود می‌شود، ولی علوم انسانی اسلامی سبک زندگی را هدف قرار می‌دهد و در این سبک زندگی، می‌تواند تحلیل کند که چه نوع از روابط مطلوب است و می‌تواند آن را تقویت کند. به همین دلیل، ما باید شبکه اجتماعی مبتنی بر سبک زندگی خود را طراحی کنیم و در اختیار داشته باشیم که البته کاری شدنی است و ما توان فناوریانه آن را در داخل در اختیار داریم. جالب است بدانید در سال ۸۷ و قبل از اینکه نرم‌افزارهای وایبر، واتس‌آپ و ویچت راه‌اندازی شود، تعدادی دانشجوی، نرم‌افزاری به نام سیم‌کارت مجازی را تهیه و تولید کردند و در همان سال که من دبیر جشنواره رسانه‌های دیجیتال بودم، در جشنواره شرکت و عنوان طرح برتر سال را از آن خود کردند. بعدها مشخص شد که امکانات نرم‌افزارهای ویچت و وایبر مشابه امکانات همان سیم‌کارت مجازی بود. این موضوع نشان می‌دهد که ما از نظر توانمندی فناوریانه از همان سال توان تولید چنین نرم‌افزارهایی را داشتیم، اما به دلیل سیاست‌های موجود که ادعا می‌شد این سیم‌کارت مجازی باعث می‌شود درآمد اپراتورها کم شود، پیگیری نشد. این اپراتورها به این افراد دسترسی داشتند و می‌توانستند آن‌ها را تهدید کنند. اما دو یا سه سال بعد که نرم‌افزارهای ارتباطی روی موبایل قرار گرفت و به کشور وارد شد، دیگر اپراتورها به آن افراد خارجی دسترسی نداشتند و نتوانستند کاری انجام دهند و در حال حاضر هم فعال هستند.

در وضعیت کنونی، شرایط به نفع دشمن خارجی ماست، اما باید به نفع فعال داخلی تغییر کند، زیرا ما توانمندی‌هایی در کشور داریم که می‌تواند گوی سبقت را از رقبای خارجی برآید. به نظر من، ما فناوری را باید در خدمت روابط و سبک زندگی مطلوب خود به کار گیریم. بعضی می‌گویند فناوری مثل چاقوی دولبه است؛ هم می‌توان با آن فعالیت مفید داشت و هم فعالیت مضر و مخرب. بنابراین بسیار مهم است که این چاقو در اختیار چه کسی باشد. در حال حاضر، شبکه‌های اجتماعی خارجی در اختیار دشمن است، در صورتی که افراد صالح باید دسته چاقو را در اختیار گیرند تا بتوانند از آن استفاده مفید کنند.

RACIS

نژاد پرستی نوین

پژوهشگران آمریکایی وتلاش برای تئوریزه کردن نژادپرستی

مذموم سیاسی فراهم شد. در پژوهش‌های نوین، پژوهشگران درصدد اثبات این هستند که علم ابزار بسیار مناسبی برای جداسازی افراد در برخی حوزه‌ها مثل پزشکی است. برای مثال، کودکان را می‌توان برحسب بهره‌ی هوشی و توانایی‌ای که به لحاظ ژنتیک از پیش تعیین شده است، در مدارس به‌طور جداگانه پرورش داد. همچنین بسیاری از آن‌ها فرض را بر این می‌گیرند که تبار آفریقایی یک شخص در ایالات متحده، وی را در معرض بیماری‌ها و مرگ‌ومیر بیشتری قرار می‌دهد. برخی پژوهش‌ها هم نژاد افراد را به میزان تمایل آن‌ها به جنایت ربط می‌دهند و استدلال می‌کنند که مثلاً سیاه‌پوستان درجه‌ی احتمال بیشتری برای تبدیل شدن به جنایتکار دارند. تعدادی از پژوهشگران برجسته هم در آمریکا استدلال می‌کنند نژاد به‌تنهایی متغیری زیستی نیست، اما آن‌ها نیز همچنان بر این ایده اصرار دارند که تبار مشترک افراد، سهم بسزایی در انتقال خصایص زیستی مشخصی دارد.

از دو دیدگاه می‌توان این پژوهش‌ها و نتایج نهایی آن‌ها را به چالش کشید. یکی از این نظر که آیا داده‌های مورد استفاده آن‌ها معتبر بوده و بدون غرض‌ورزی جمع‌آوری شده است یا نه و دوم اینکه اصلاً آیا این داده‌ها و نتایج گرفته‌شده از آن‌ها صحیح‌اند یا خیر. دیدگاه دیگر مبتنی بر ایده‌ی جدایی دانش از ارزش است. به این معنا که اگر فرض را هم بر این بگیریم

چند صباحی است پیشرفت‌هایی که در زمینه‌ی مطالعات ژنتیکی صورت گرفته، سبب ظهور گونه‌ی جدیدی از نژادپرستی علمی شده و نکته‌ی تأسف بار این است که علی‌رغم سال‌ها و دهه‌ها تلاش برای از بین بردن تجارت برده و الهیات نازی، شکل جدیدی از نژادپرستی و آن هم این بار در پژوهش‌های علمی، در حال رخ‌نمایی است. یافته‌های ناشی از مطالعه‌ای که بر روی این پژوهش‌ها به عمل آمده حاکی از آن است که این پژوهش‌ها در حال بسط این ایده هستند که نژادها وجود دارند و براساس علم زیست‌شناسی، مطابق با رفتار و فرهنگ صاحبان این نژادها، می‌توان آن‌ها را از هم متفاوت دانست. حتی در کنفرانس سالانه‌ی اخیر انجمن آمریکایی توسعه‌ی علم در شیکاگو، این امر به‌وضوح توسط انسان‌شناسان تصریح شده است.

دغدغه‌ی اصلی این پژوهش‌ها در حوزه‌های ژنتیکی، اغلب بهره‌ی هوشی و میزان سلامت افراد مختلف تحت فرهنگ‌ها و رنگ پوست‌های مختلف است؛ پژوهش‌هایی از قبیل همان‌هایی که در اواسط قرن نوزدهم در آمریکا برای اثبات برده‌داری انجام می‌شد. برای مثال، براساس پژوهش‌های آن دوره، سیاه‌پوستانی که آزادانه در شمال در حال زندگی بودند، به نسبت آن‌هایی که در جنوب به بردگی درآمده بودند، از بیماری روانی شدیدتری رنج می‌بردند و به اندازه‌ی ده برابر سیاهان جنوب، دچار جنون می‌شدند. به این ترتیب، براساس داده‌هایی که بسیاری از آن‌ها مغرضانه جمع‌آوری شده و اغلب اشتباه بودند، پشتوانه‌ای علمی برای یک کنش



مظاهر کروژده

پژوهشگر و کارشناس ارشد
حقوق بین‌الملل

که این پژوهش‌ها از روایی و صحت کامل برخوردارند و تمام مراحل آن‌ها بدون هیچ‌گونه غرض‌ورزی انجام شده، آیا این امر گواه این است که باید در تعیین سیاست‌ها و اموری که رنگ‌وبوی اخلاقی به خود می‌گیرند و به‌نوعی رگه‌هایی از نژادپرستی و تبعیض نژادی را در خود دارند، به کار بسته شوند؟ به عبارت دیگر، آیا همین که بگوییم «برخی از کودکان سفیدپوست نسبت به هم‌تایان سیاه‌پوست‌شان از بهره‌جویی بالاتری برخوردارند»، ما را مجاز می‌دارد که برای آن‌ها مدرسه‌ای جداگانه تأسیس نماییم و از برقراری ارتباط میان این دو نژاد جلوگیری کنیم؟

علم قابلیت این را دارد که مورد سوءاستفاده قرار گیرد و بسیاری از پژوهشگران از این بابت نگران‌اند که علم به ابزاری برای نژادپرستی نوین تبدیل شود؛ ابزاری برای تبلیغ این ایده که مردم ذاتاً توانایی‌های متفاوتی دارند و این توانایی‌ها برحسب رنگ پوست یا زمینه‌های اخلاقی‌شان، قابل توضیح است. از دیدگاه این افراد، این‌گونه نگاه به توانایی افراد، مانند آن چیزی که در مثال مدرسه در بالا ذکر شد، دقیقاً یادآور عصر تبعیض نژادی، یعنی زمانی است که سیاه‌ها و سفیدها به مدارس جداگانه‌ای فرستاده می‌شدند و با آفریقایی-آمریکایی‌ها به‌مثابه موجوداتی پست برخورد می‌شد.

این در حالی است که برخی از پژوهش‌های یادشده از درجه اعتبار ساقط هستند و توسط پژوهش‌های علمی دیگر، به چالش کشیده شده‌اند. مثلاً دانشمندان اکنون دریافته‌اند که انواع گوناگونی از توان هوشی وجود دارد و اگر چه عنصر ژنتیک را می‌توان به‌عنوان یک متغیر در نظر گرفت، اما نمراتی که افراد در آزمون‌های بهره‌جویی دریافت می‌کنند تا حد بسیاری به عملکرد آن‌ها در مدرسه، سطح درآمد آن‌ها، عامل سلامت و بسیاری عوامل دیگر مرتبط است. در پژوهشی مشخص شده است که سیاه‌پوستان نسبت به سفیدپوستان از نوع خونی برخوردارند که از آن‌ها در برابر بیماری مالاریا محافظت می‌کند. آن‌ها به احتمال بیشتری دارای ژن خاصی با نام اپول ۱ (Apo11) هستند که از انسان در برابر انگل‌هایی که منجر به مرض خواب (بیماری متداول در مناطق استوایی) می‌شوند، مراقبت می‌کند. بنا بر این یافته‌ها، این پژوهشگران معتقدند این اشتباه است که تفاوت‌های ژنتیک را توضیحی کافی و بسنده بدانیم برای فهم تفاوت‌های گسترده‌ای که میان سیاه‌پوستان و سفیدپوستان در مسئله سلامت وجود دارد. آن‌ها همچنین برآن‌اند که عوامل اجتماعی نسبت به متغیرهای ژنتیکی ذکر شده، نقش مؤثرتری در کمبود سلامت در میان سیاه‌پوستان ایفا می‌کنند.

در مثالی دیگر، اخیراً در آمریکا پژوهش‌هایی صورت گرفته و براساس آن‌ها، مؤسسه‌ای تأسیس شده است که مدعی‌اند هر نوجوان را فارغ از نژاد، رنگ پوست و خصایص ژنتیکی، از سن ۱۸ تا ۲۴ سالگی، تحت آموزش‌های خاصی، به درجه‌ای می‌رسانند که در حوزه کاری پرورش داده‌شده جزء بهترین‌ها باشد. تنها پیش‌شرطی که این مؤسسات دارند این است که فرد از سطح استاندارد بهره‌جویی و سلامت عقلانی و روحی برخوردار باشد. ژوزف گریوز، رئیس انجمن پژوهش‌های دانشگاه کارولینای شمالی، معتقد است که آمریکایی‌ها عموماً و به‌طور مداوم مفاهیمی را که مبنای اجتماعی دارند با مفاهیم زیستی می‌آمیزند و نژادپرستی نوین در پژوهش‌های علمی تا اندازه‌ی زیادی نتیجه همین آمیزش مفهومی است. وی در ادامه، با در نظر گرفتن عدم اعتبار پژوهش‌هایی که نژاد را بسا میزان جرم جنایت مربوط می‌سازند، اضافه می‌کند: «آنچه دامن‌گیر ماست، یک نوع فشار مالی و اخلاقی برای نژادپرستانه کردن پژوهش‌هایمان و کاربست آن‌ها در سطحی وسیع است.»

در واقع این امر نشان‌دهنده آن است که نژادپرستی در تاروپود زندگی آمریکایی‌ها چنان تنیده شده که پس از ۱۵۰ سال از لغو قانون برده‌داری در این کشور و با همه ادعایی که در خصوص آزادی و برابری افراد در این کشور مشاهده می‌شود، حتی مجامع علمی این کشور حاضر نیستند به برابری

نژادها اعتراف کنند و می‌کشند این شیوه ناعادلانه زندگی را به هر نحو ممکن، تئوریزه کنند و علمی جلوه دهند.

دیدگاه دوم در نقد این تئوری‌ها از آنجا نشئت می‌گیرد که پیرسیم حتی اگر فرض کنیم این پژوهش‌ها کاملاً صحیح و غیرمغرضانه بوده و از اعتبار علمی برخوردارند، آیا مجوز لازم را برای کنش اجرایی به دست می‌دهند یا خیر. این دیدگاه بر این ایده استوار است که هیچ‌گاه و بر هیچ اساس منطقی، نمی‌توان از «هست»، «باید» را استنتاج کرد. این خطایی سهمگین است که دامن نظریات و مکاتبی مثل داروینیسیم، مارکسیسم و... را آلوده است، زیرا (شاید هم بدون آگاهی) «باید» را از «هست»، «اعتبار» را از «حقیقت» و «اخلاق» را از «علم» استنتاج کرده‌اند. اتفاقاً استدلال نژادپرستان علمی هم همین است: «علم همه واقعیات را به ما نشان می‌دهد و آن موقع است که می‌دانیم چه کاری را باید انجام دهیم.»

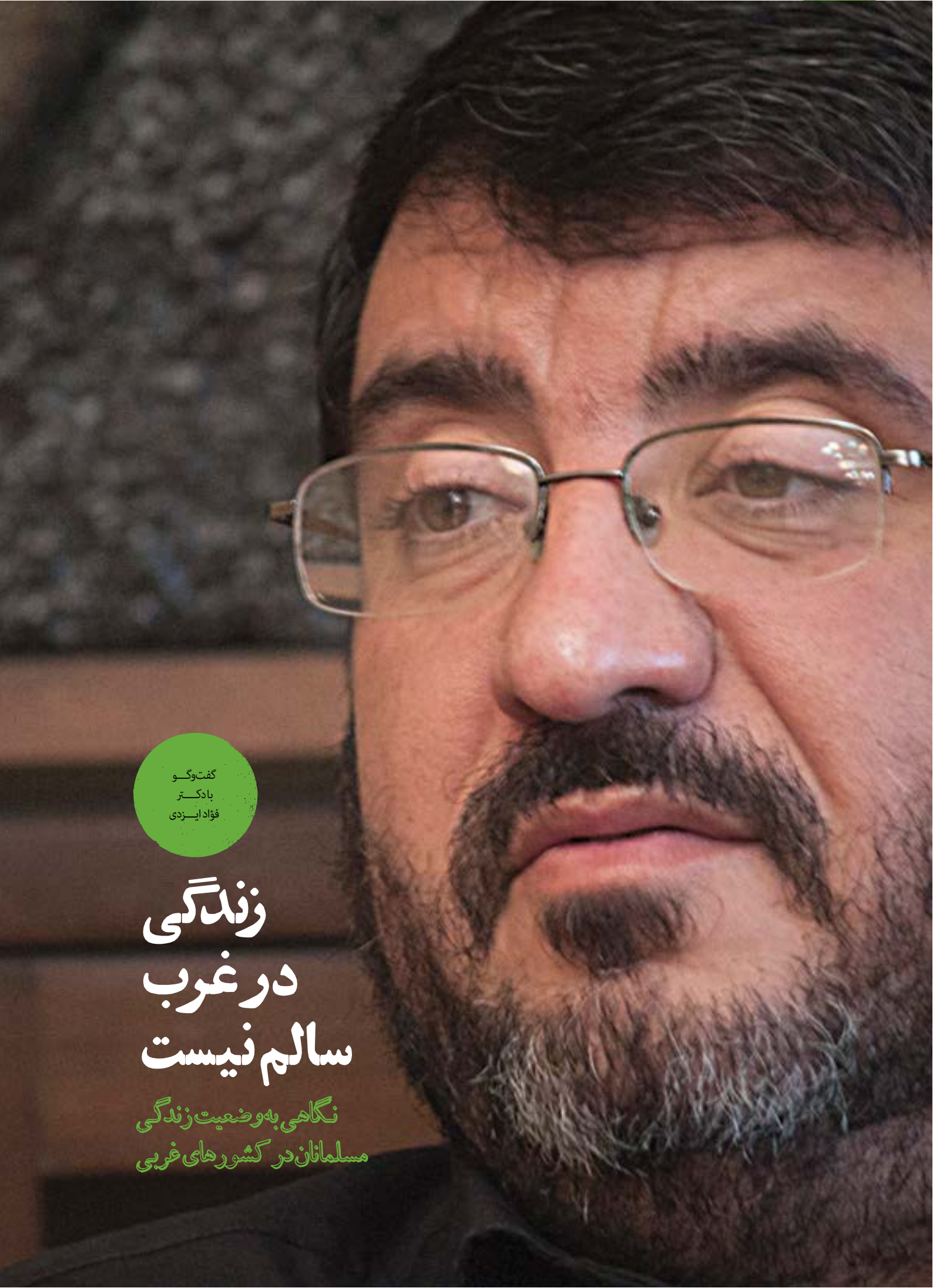
علم یعنی توصیف و اخلاق یعنی تکلیف. علم یعنی معرفت واقعیت‌ها و اخلاق یعنی معرفت ارزش‌ها. اینکه کدام خصایص ژنتیکی منجر به تمایز سیاه‌پوستان از سفیدپوستان می‌شود، امری علمی است و اینکه آیا باید سیاه‌ها را از سفیدها جدا کرد، امری اخلاقی است.

این، هم یک واقعیت مشهود و هم یک امر علمی تثبیت شده است که انسان‌ها نژادهای مختلف دارند و این نژادها، هم از لحاظ رنگ و هم از

لحاظ خصایص فیزیولوژیک، با هم متفاوت‌اند. گروه خونی، مقاومت استخوان‌ها، مقاومت در مقابل بیماری‌ها، ساختمان بیوشیمیکی بعضی عناصر خونی و بسیاری موارد دیگر را می‌توان نام برد که از نژادی به نژاد دیگر، تفاوت می‌کنند. سیاهان نوعاً در مقابل الکل از سفیدها مقاوم‌ترند. گروه خونی آلفا در اروپایی‌ها دیده می‌شود، در حالی که گروه خونی B بیشتر در سیاهان یافت می‌شود. بیماری بورگر و رینو بیش از همه نزد یهودیان دیده می‌شود (هشتاد درصد) و ده‌ها مورد و خصیصه دیگر.

نکات فوق همگی به لحاظ علمی

کمابیش مسلم‌اند و نژادپرستانی که در گذشته به مطالبی شبه‌علمی برای اثبات نابرابری نژادها تکیه می‌کردند، اگر امروز حضور داشتند، ناگزیر از این اکتشافات دقیق بسیار شادمان می‌شدند. یک نگاه به چهار جلد ضخیم کتاب‌های کنت گوینو، «در باره نابرابری نژادهای بشری» نشان می‌دهد که چه جهد و کوششی به کار می‌رفته است تا تفاوت میان نژادها به طریقی علمی نشان داده شود. کم نبوده‌اند افراد برجسته‌ای مثل افلاطون و ارسطو تا ساموئل کارت رایت و آلف هیتلر که همگی به این تفاوت‌ها متوسل شدند تا برتری عده‌ای بر عده دیگر را اثبات کنند. همه آن‌ها به این ایده چنگ می‌اندازند که اگر این صحیح است که نژادها با هم مختلف‌اند (واقعیت علمی)، پس ما هم باید با آن‌ها رفتار متفاوت داشته باشیم و همه را به یک چشم و از یک منظر ننگریم (استنباط اخلاقی)؛ تفاوت نژادهای بشری مبنایی است برای تفاوت حقوق. منبع این باید یا نباید، آن چیزی که این عمل را موجه و یا غیرموجه می‌سازد، جای دیگری جدای از جهان عینی و قضایای علمی است. ریشه این بایدها و نبایدها را باید در مفاهیمی مثل انسانیت، مذهب، روحانیت افراد، فرهنگ حاکم بر جامعه و مواردی از این دست جست‌وجو کرد و به این نکته توجه داشت که علم همه‌جای می‌تواند به کمک اخلاق بیاید، اما هیچ‌گاه قادر به تولید آن نیست.



گفت‌وگو
با دکتر
فؤاد ابزیدی

زندگی در غرب سالم نیست

نگاهی به وضعیت زندگی
مسلمانان در کشورهای غربی

یکی از عینی‌ترین شاخص‌هایی که در حوزه جامعه‌شناسی و مطالعات فرهنگی برای بیان تفاوت‌های اجتماعی به کار برده می‌شود، مفهوم سبک زندگی است. سبک زندگی اسلامی، سبکی از زندگی است که در آن، باورها و ارزش‌های اسلامی حاکم است. در اسلام، سبک زندگی بر سه محور اعتقادات، اخلاقیات و وظایف عملی استوار است. یکی از چالش‌های جوامع مسلمان، رواج روزافزون سبک زندگی غربی است. هانتیگتون معتقد است تداوم جامعه آمریکا (به عنوان پرچمدار دنیای غرب) در پرتو فرآیند آمریکایی کردن ممکن می‌شود. وقتی انسان‌ها حتی خارج از مرزهای آمریکا، آمریکایی زندگی کنند، ایالات متحده می‌تواند به عنوان عمق استراتژیک خود، روی آن‌ها حساب باز کند. در واقع موفقیتی که آمریکایی‌ها نتوانستند با قدرت سیاسی و نظامی به دست آورند، با آمریکایی کردن زندگی بسیاری از مردم جهان برایشان فراهم شده است. سؤال اینجاست که سبک زندگی مسلمانان تا چه حد اسلامی است؟ نسبت آن با سبک زندگی غربی چیست؟ آیا سبک زندگی اسلامی در میان غربی‌ها طرفدار دارد؟ دکتر فؤاد ایزدی عضو هیئت علمی دانشکده مطالعات جهان و دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران است. ایشان مدرک کارشناسی خود را در رشته اقتصاد و کارشناسی ارشد را در رشته مطالعات ارتباط جمعی از دانشگاه هوستون دریافت کرده و مقطع دکتری رشته ارتباطات جمعی را در دانشگاه لوییانا به پایان رسانده است. از دکتر ایزدی کتاب‌هایی نظیر «دیپلماسی عمومی آمریکا در قبال ایران» و «منبع‌شناسی تروریسم و صلح» و همچنین مقالات و پژوهش‌هایی منتشر شده است. فؤاد ایزدی، به عنوان کسی که مدت ۲۴ سال در آمریکا زندگی کرده و مطالعات فرهنگی و پژوهش‌هایی با موضوع و محوریت آمریکا داشته، به سوالات ما درباره سبک زندگی اسلامی در غرب پاسخ داده است.

برای ورود به بحث، در خصوص سبک زندگی مردم در غرب و تقابل آن با سبک زندگی اسلامی، توضیحاتی بیان فرمایید.

به نظر بنده، نگاه سیاه‌وسفید در این حوزه‌ها صحیح نیست؛ به این معنا که شما تصور کنید اسلام حق و طرف مقابل کافر است. اینکه فکر کنیم چون اسلام ایدئولوژی برتر است، سبک زندگی ما در کشور اسلامی بهتر از سبک زندگی مردم در کشورهای غربی است، نگاهی است که با حقیقت همخوانی ندارد. برای مثال، در کشورهای غربی، نظم در همه شئون زندگی، از رانندگی گرفته تا کار و... جاری است. با اینکه نظم یکی از آموزه‌های اسلام است و در متون اسلامی بیش از متون سایر ادیان بر آن تأکید شده است، در عمل می‌بینیم بخش عمده مردم کشورهای غربی بسیار منظم‌تر از مردم ما هستند. اما در روابط زن و مرد، ما اخلاق مدارتر هستیم؛ یعنی یک سری حدود در پیش شرط‌های اسلامی وجود دارد که در کشورهای غربی رعایت نمی‌شود. در نتیجه، در آمریکا درصد قابل توجهی، یعنی چهل درصد فرزند حرامزاده وجود دارد، در حالی که حرامزاده بودن هنوز در کشورهای غربی دشنام است و امری منفی تلقی می‌شود. با این حال، به این وضعیت دچار شده‌اند، چون خیلی از اصول در روابط زن و مرد را رعایت نمی‌کنند.

از این جهت، به نظر بنده، اگر بخواهیم در حوزه سبک زندگی پژوهش کنیم، باید اسلام و عملکرد مسلمانان را از هم جدا کنیم و روی این نکته تمرکز کنیم که چرا در برخی حوزه‌ها، غربی‌ها بهتر از ما عمل می‌کنند. برای مثال، چرا نظم در غرب بیشتر است؟ این به فرهنگ کار آنجا برمی‌گردد، چون سیستم سرمایه‌داری در آنجا حاکم است و برای اینکه فرد بتواند حقوقی بگیرد، باید خیلی بیشتر از حقوقش برای کارفرما سود داشته باشد. اگر شما بخواهید بهره‌وری داشته باشید، سبک کارتان باید به گونه‌ای باشد که تولید داشته باشید و برای نیل به این مقصود، باید منظم باشید. این نظم برای تولید و سودسازی بیشتر به تدریج به محیط‌های غیر کاری هم گسترش می‌یابد و فرهنگ عمومی می‌شود. اما در کشور ما، قانون کار با آموزه‌های اسلام هماهنگ نیست؛ یعنی این

اسلامی نیست که فردی در جایی استخدام شود و بدون اینکه کار خاصی انجام بدهد و بهره‌وری داشته باشد، حقوق بگیرد. طبق نتایج پژوهشی، در ادارات ایران، هر فرد روزی ۴۵ دقیقه کار مفید انجام می‌دهد.

گاهی بخشی از قشر جوان ما پیشرفت‌های غرب را می‌بینند و چون آشنایی کاملی با محیط آنجا ندارند، گمان می‌کنند این پیشرفت‌ها ناشی از مفاهیم دینی یا ایدئولوژی حاکم بر آنجاست. ایدئولوژی حاکم ما که اسلام است، توصیه‌هایی در حوزه‌های مختلف دارد و طرف مقابل در عمل به این نتیجه رسیده که این توصیه‌ها باعث پیشرفت می‌شود.

یعنی این نکات مثبت سبک زندگی غرب، منبعث از منابع اسلامی است؟

عملاً بسیاری از موارد مثبت آن‌ها با آموزه‌های اسلامی مشترک است. عرض بنده این است که اگر پیشرفتی در بعضی حوزه‌های سبک زندگی در غرب وجود دارد، به این دلیل است که آن‌ها در عمل به دستورات و آموزه‌های اسلامی، جلوتر از ما بوده‌اند.

شما بین سبک زندگی اسلامی و غربی تقابلی نمی‌بینید؟

بله، مواردی هم هست که طرف غربی به آموزه‌های ما در اسلام پایبند نیست. مثل همان روابط زن و مرد که سبب شده در زمینه فرهنگی و خانواده، به شدت ضربه بخورند. پس تقابل قطعاً وجود دارد. وقتی شما بحث را ریشه‌ای می‌کنید، می‌بینید به بخشی از دستورات اسلامی که هدفش ایجاد جامعه سالم است، عمل کرده‌اند و بخشی مغفول مانده است.

کافی است یک روز زندگی انسان غربی و انسان مسلمان را مقایسه کنید. فرد مسلمان متشروع صبحش را با نماز آغاز می‌کند، ولی انسان غربی که معمولاً مسیحی است، عبادت صبحگاهی ندارد. هر چند اگر متشروع باشد، ممکن است در هر زمانی از روز دعا کند، اما مراسم عبادی ندارد. این تفاوت در طول روز اثر خودش را خواهد داشت. توجه مستمر به معنویت

در طول روز و در قالب نمازهای یومیه، بین مسلمان متشرع و انسان غربی، تفاوت ایجاد می‌کند.

یکی از معضلات دیگری که غرب دارد، توجه بیش از حد به تولید ثروت است؛ یعنی سیستم سرمایه‌داری برای افزایش تولید، فشار زیادی به انجام‌دهنده کار وارد می‌کند. فرد باید به شدت کار کند و یکی از دغدغه‌های اصلی زندگی‌اش تولید ثروت بیشتر است. اقشار فقیرتر جامعه می‌خواهند بی‌خانمان نشوند و زندگی کنند و مرفهین هم می‌خواهند ثروتمندتر شوند. به عبارت دیگر، سیستم سرمایه‌داری شمشیر دولبه می‌شود؛ از طرفی نظم به وجود می‌آورد و از طرف دیگر، دغدغه سود بیشتر ایجاد می‌کند.

این سیستم بخشی از سود اخلاقی را کم می‌کند. فرضاً شما رئیس شرکتی هستید. اگر به اصول اخلاقی توجه داشته باشید، نوع برخوردتان با کارگر مثبت‌تر است و اگر توجه نداشته باشید، نوع برخوردتان با کارگر و کارمند ضعیف می‌شود، زیرا اصل بر تولید سود است و فشار کاری زیادی به کارمند یا کارگر وارد می‌شود. فرد به یک ماشین تبدیل می‌شود. هدف این ماشین مصرف کردن محصولاتی است که سیستم سرمایه‌داری تولید کرده است و به این چرخه کمک می‌کند. در نتیجه، اقتصاد رشد می‌کند و وضعیت بهره‌وری بهتر می‌شود، چون اساس اقتصاد کشورهای سرمایه‌داری فروش است. اما در حوزه سیاسی و فرهنگی اوضاع فاجعه‌بار است.

اروپایی‌ها در قاره

آمریکا تا توانستند،

سرخ پوست‌ها را

کشتند و برای بخشی

هم که توانستند

آن‌ها را نابود کنند،

مدرسه ایجاد کردند؛

مدرسه‌ای که هدفش

آموزش فرهنگ غربی

بود. دین، سبک لباس

پوشیدن و آرایش مو

و امثال آن را، که در

سرخ پوست‌ها متفاوت

بود، تغییر دادند.

در طول تاریخ، غربی‌ها

هر کشوری را که به عنوان

مستعمره تحت سیطره

خود در آوردند، فرهنگ و

سبک زندگی خود را در

آنجا رواج دادند. درباره

این موضوع و انگیزه‌های

غربی‌ها از این اقدام،

قدری برای مخاطبان ما

توضیح دهید.

بخشی از این اتفاق لزوماً

برنامه‌ریزی غربی‌ها نبوده است.

زمانی که شما در محیطی حاکم می‌شوید، برای قشری از جامعه تحت سلطه خود جذابیت پیدا می‌کنید. به این معنی که بعضی برای کسب منافع مادی، سعی می‌کنند به قدرت حاکم نزدیک شوند، روابطی برقرار کنند و آن را گسترش دهند. برای نیل به این هدف، سعی می‌کنند خودشان را به حکامشان شبیه سازند. این امر طبیعی است و فقط هم از جانب غرب نبوده است. برای مثال، پس از اشغال هند به دست ایرانیان، بخش‌هایی از جامعه هند، صوری یا واقعی، علاقه‌مند به حکام ایرانی خودشان شدند و فرهنگ و ادبیات فارسی در آن سرزمین گسترش یافت.

بخشی از جامعه تحت سلطه هم مخالف اشغال کشورشان هستند که باز این‌ها دو گروه می‌شوند. یک گروه آن‌هایی که به صورت عملی و جدی مبارزه می‌کنند و گروهی دیگر که مخالفاند، اما اهل مبارزه نیستند.

غربی‌ها به صورت سنتی در تاریخچه خود نشان داده‌اند که به مسئله فرهنگ و تأثیر آن در مقابله با مقاومت جوامع تحت سلطه، توجه کرده‌اند؛ به این معنی که اگر بتوانند فرهنگ جوامع تحت اشغال را با خودشان هماهنگ کنند، از مخالفت مردم این جوامع کم می‌شود. اروپایی‌ها در قاره آمریکا تا توانستند، سرخ‌پوست‌ها را کشتند و برای بخشی هم که

نتوانستند آن‌ها را نابود کنند، مدرسه ایجاد کردند؛ مدرسه‌ای که هدفش آموزش فرهنگ غربی بود. دین، سبک لباس پوشیدن و آرایش مو و امثال این‌ها را، که در سرخ‌پوست‌ها متفاوت بود، تغییر دادند. یک فرد حتی اگر از نظر ظاهر چهره و رنگ پوست بومی باشد، وقتی از نظر فکر با شما هماهنگ شود، با شما مبارزه نخواهد کرد. غربی‌ها برنامه‌هایی را در این حوزه ترتیب دادند و هزینه کردند که این موضوع از ابتدای اشغال یا حتی قبل از اشغال شروع شده و هنوز هم وجود دارد.

در حوزه انتقال فرهنگی، اصطلاحی هست به نام دیپلماسی عمومی. دیپلماسی عمومی کارهایی است که حاکمان برای تأثیرگذاری روی افکار عمومی مردم انجام می‌دهند. در بودجه ۲۰۱۴ آمریکا، هزینه بخش رادیو و تلویزیون خاورمیانه، چه آن‌هایی که مستقیماً تابلو دولت آمریکا را دارند (مثل صدای آمریکا) یا آن‌هایی که از دولت آمریکا کمک می‌گیرند، ۷۸۰ میلیون دلار است. این بودجه آشکار است. اینکه سیا و نهادهای دیگر چقدر کمک می‌کنند را نمی‌دانیم. غربی‌ها به دنبال ایجاد حاکمیت هماهنگ با خود هستند و اسم آن را ترویج دموکراسی گذاشته‌اند. ترویج دموکراسی یعنی آدم‌هایی را در کشورهایی که می‌خواهیم بر آن‌ها مسلط شویم، پیدا کنیم. به آن‌ها که هم‌فکر و نزدیک به ما هستند، پول بدهیم و آن‌ها را به قدرت برسانیم. بودجه ترویج دموکراسی در خاورمیانه چقدر است؟ دو میلیارد و ۶۵۰ میلیون دلار. در هر دو مورد، بودجه بسیار بالاست و هدف از آن، تأثیرگذاری بر سبک زندگی مخاطب است. این‌ها می‌خواهند در حوزه فرهنگی، سیاسی و اقتصادی تفکر خودشان را غالب بکنند؛ چه از طریق برنامه‌ریزی رسانه‌ای و چه با حاکم کردن افراد هماهنگ با خودشان.

سابقه این تغییر ماهیت فکری، به ابتدای دوره استعمار برمی‌گردد و تا امروز نیز ادامه دارد. در آفریقا هم همین کار را کردند. این جمله مشهور متفکر آفریقایی را شنیده‌اید که می‌گفت زمانی که اروپایی‌ها به آفریقا آمدند، زمین دست ما بود و اروپا یک انجیل در دست داشت. بعد از چند دهه، زمین ما دست آن‌ها بود و انجیل آن‌ها در دست ما. یعنی با مسیحی کردن آفریقایی‌ها، مخالفت با خودشان را مدیریت کردند، چون هم کیش بودند. البته آن‌ها در عمل، مسیحی واقعی نبودند و اگر بودند، مردم آفریقا را به بردگی نمی‌گرفتند و اشغال و کشتار به راه نمی‌انداختند. منتها از مسیحیت به عنوان ابزار رسیدن به مقاصد خود استفاده کردند.

آقای دنیل پاییس نهادی با عنوان «انستیتو صلح» در آمریکا دارد. البته نهادهای آمریکایی هر اسمی دارند، ۱۸۰ درجه عکس آن عمل می‌کنند. این انستیتو، که کارش طراحی جنگ است، هیئت‌امنانی دارد که با حکم رئیس‌جمهور آمریکا عضو آن می‌شوند. دنیل پاییس جمله مشهوری دارد: اگر همسایگان اسرائیل مسیحی بودند و مسلمان نبودند، آن‌ها به رسمیت شناخته بودند. یعنی همان تفکر سیصد سال پیش را القا می‌کنند. در نهایت، مبلغین کوتاهی کردند و نتوانستند آن‌ها را مسیحی کنند و در نتیجه، نسبت به اسرائیل مقاومت دارند.

قطعاً مباحث مرتبط فرهنگ در بحث‌های سیاسی هم تأثیر می‌گذارد. ما امروزه امپریالیسم فرهنگی و امپریالیسم رسانه‌ای داریم. خود پژوهشگران غربی این مباحث را مطالعه کرده‌اند و درباره استفاده از فرهنگ بر ضد سلطه، کتاب‌های متعدد نوشته شده است. یکی از افرادی که شاید در کشور ما کمتر مورد توجه بوده، آقای هربرت شیلر است. وی در سال ۱۳۶۹، کتابی به نام امپریالیسم رسانه‌ای نوشته و منتشر کرده است. او کتاب‌های دیگری هم درباره همین موضوع دارد. پژوهشگر به این نتیجه رسیده که فرهنگ و انتقال سبک زندگی غربی یک اهرم فروش کالای غربی است. اگر شما سبک زندگی غربی داشته باشید، قطعاً مشتری کالای غربی هستید. این یک اهرم فشار سیاسی بر



دولت‌های مستقل است که در برابر غرب مقاومت می‌کنند. افراد دیگری هم هستند که در این حوزه کار کرده‌اند. وقتی بخش قابل توجهی از ملت آن‌ها ذهنیت و فرهنگشان هماهنگ با کشورهای متخاصم باشد، کار دولت‌های مستقل سخت‌تر می‌شود.

دکتر روحانی در سفر به نیویورک، مصاحبه‌ای با فرید ذکریا، مجری سسی‌ان‌ان، داشتند. وی در اثنای مصاحبه، بخشی از موسیقی رقص گروه هپی را نشان می‌دهد که خانم و آقای در حال رقص ایرانی هستند و از دکتر روحانی می‌پرسد خوشحال بودن چه ایرادی دارد و چرا با این‌ها برخورد شد؟

در این ویدئو، رقص و پوشش افراد کاملاً غربی و فقط کلمات فارسی است. حتی شعر هم ترجمه است. اصولاً وقتی فردی در ایران کاری خلاف قانون انجام

می‌دهد و دستگیر می‌شود، موضوع سؤال خبرنگاران غربی می‌شود. دکتر روحانی همان پاسخ کلیشه‌ای و کم‌تأثیر رؤسای جمهور سابق را بیان کردند که در کشور ما قوه قضاییه مستقل است. رؤسای جمهور ما با این جواب توپ را به زمین دیگری می‌اندازند و مسئولیتش را از گردن خود خارج می‌کنند. این پاسخ یعنی شما از برخورد قوه قضاییه شرمندید.

پاسخ صحیح این است که ما می‌دانیم شما از اهرم فرهنگ برای تأثیر گذاری در ساختار سیاسی کشورهای مستقل استفاده می‌کنید و اجازه نخواهیم داد تفکرات مردمی که به صورت دسته‌جمعی جمهوری اسلامی را ایجاد کرده‌اند تغییر دهید. قوانین ما به صورت غیر مستقیم توسط خود مردم ایجاد شده است و واضعین آن، متوجه استفاده ابزاری دولت آمریکا از مقوله‌های فرهنگی برای سلطه هستند. از این جهت، با افرادی که به‌عنوان پیاده‌نظام فرهنگ شما هستند مقابله می‌کنند؛ همان گونه که در زمینه اقتصادی و سیاسی مقابله می‌کنند. شما باید پاسخ‌گو باشید که چرا با وجود این همه مشکل در دنیا، می‌پرسید چرا با پیاده‌نظام شما برخورد شده است؟ چرا درباره جنایات آمریکا در کشور های مختلف، تحریم‌های غیر قانونی علیه مردم ایران و... پرسش نمی‌کنید؟ بنده هم اگر رئیس قوه قضاییه بودم، همین کار را می‌کردم.

علی‌رغم تلاش غرب برای تغییر در فرهنگ دینی و بومی مسلمانان، در سال‌های اخیر شاهد پدیده جدیدی هستیم و آن رواج سبک زندگی اسلامی در کشورهای غربی است؛ یعنی مسلمانان این کشورها سعی می‌کنند به شیوه و الگوی اسلامی زندگی کنند و از سبک زندگی غربی پیروی نکنند. لطفاً درباره این پدیده برای خوانندگان «خردنامه» توضیح دهید و دلایل و نمودهای آن را بیان نمایید.

در بعضی حوزه‌ها، نوع عملکرد مردم غرب به گونه‌ای است که شما احساس می‌کنید آن‌ها مسلمان‌تر از مسلمانان هستند. اما در بسیاری حوزه‌های دیگر، در دست نقطه مقابل آموزه‌های اسلامی عمل می‌کنند و به شدت ضربه می‌خورند. برای مثال، درصد افرادی را که در کشورهای غربی به خاطر مصرف مشروبات الکلی درگیر مشکلاتی چون تجاوز، تصادف رانندگی، اعتیاد و... می‌شوند را رصد کنید. آمارها سرسام‌آور است. سبک زندگی غربی به‌جز مواردی خاص، مثل نظم، به‌شدت مشکل دارد و باعث انحطاط فرهنگی این کشورها شده است.

علی‌رغم همه اقدامات دولت‌های غربی مبنی بر اشغال کشورها و جذب منابعشان، در عمل مردم کشور خودشان نه تنها در زمینه فرهنگ، که در زمینه اقتصاد هم مشکل دارند. درصد بیکاری، بی‌خانمانی و سایر

معضلات اقتصادی در این کشورها بالاست. چون مشکل فرهنگی وجود دارد، وجود این همه منابع مالی هم وضعیت مردم را بهبود نمی‌بخشد. فردی که از صبح تا شب کار می‌کند و برای رهایی از خستگی فشار کار مشروب می‌خورد و تبعاتی برای خودش و اطرافیانش ایجاد می‌کند، زندگی سالمی ندارد.

زندگی در غرب در مجموع سالم نیست، هر چند در بعضی حوزه‌ها پیشرفت داشته است. بخشی از این پیشرفت به بحث تولید و بهره‌وری برمی‌گردد و بخشی دیگر به سیاست کشورهای غربی مبنی بر جذب منابع طبیعی و مادی سایر کشورها. در نهایت، کشورهای غربی ظاهر نسبتاً خوبی ایجاد کرده‌اند. اگر کسی در ایران، غرب را از طریق فیلم‌های آن‌ها که از تلویزیون پخش می‌شود بشناسد، برایش جذابیت دارد. به خصوص که صداوسیما ما قسمت‌های مشکل‌دار فیلم‌ها را حذف می‌کند و چهره پاک و لطیفی از غرب ارائه می‌دهد.

نتیجه سبک زندگی غربی این است که در آنجا دولت‌هایی سر کار می‌آیند که رؤسای آن جنایتکار جنگی هستند و به کشورهای مختلف حمله می‌کنند. آمریکا در تاریخ معاصر خود، رئیس‌جمهوری نداشته است که به جایی حمله نکند. اگر رئیس‌جمهور ما تصمیم بگیرد به یکی از همسایگان خود حمله کند، این تصمیم تبعات بسیار بدی برای او خواهد داشت و مردم با وی مخالفت خواهند کرد، اما وقتی رئیس‌جمهور آمریکا تصمیم می‌گیرد به جایی حمله کند، افکار عمومی هم در ابتدا حمایت می‌کنند. چه اتفاقی در آن کشور افتاده است که مردم به یک جنایتکار جنگی رأی می‌دهند؟ جرج بوش در سال ۲۰۰۳، به بهانه سلاح کشتار جمعی، به عراق حمله کرد. چند صد هزار عراقی را کشت و چند هزار آمریکایی آسیب دیدند. هیچ سلاح کشتار جمعی هم یافت نشد. در سال ۲۰۰۴ که معلوم شده بود وی دروغ گفته است، دوباره رأی آورد. این نشان‌دهنده انحطاط فکری و فرهنگی در جامعه آمریکاست.

آیا دلیلش عدم آگاهی و وجود تبلیغات رسانه‌ای گسترده نیست؟

این‌ها ذیل مباحث فرهنگی است. چرا شما تحت تأثیر تبلیغات قرار می‌گیرید؟ چون اطلاعات کافی ندارید. چرا اطلاعات کافی ندارید؟ چون سبک زندگی تان به گونه‌ای است که وقتی خسته از سر کار برمی‌گردید، به دنبال سرگرم کردن خودتان هستید. این کار شما را از وضعیت کشورتان و مباحث سیاسی دور می‌کند و پس از مدتی، کاملاً قابل مدیریت می‌شوید. در نتیجه، افرادی که در پی ثروت و قدرت هستند بر شما حاکم می‌شوند که نه تنها برای مردم سایر نقاط دنیا، که برای مردم خود آمریکا هم خطرناک‌اند.

بخشی از افرادی که به آمریکا مهاجرت می‌کنند و قبلاً چندان متشرع نبوده‌اند، متشرع می‌شوند، زیرا با مشاهده فاجعه فرهنگی آنجا، نگران فرزندان‌شان می‌شوند و می‌فهمند اگر در کشور خود سالی دو بار به مسجد می‌رفته‌اند، اکنون باید هفته‌ای دو بار بروند، چون می‌دانند اگر ایمنی فرهنگی برای خودشان ایجاد نکنند، بچه‌هایشان به بچه‌هایی آمریکایی تبدیل می‌شوند. اما درصد قابل توجهی از مسلمانان در فرهنگ غرب حل می‌شوند. اولین موج مهاجرت جامعه شیعه به آمریکا، که لبنانی بودند، اوایل قرن بیستم شکل گرفت و ادامه یافت، ولی اکنون اثری از آن‌ها نمی‌بینیم. در سالیان اخیر، مخصوصاً بعد از پیروزی انقلاب، موج اسلام‌خواهی در دنیا ایجاد شده است؛ ولی از آنجا که نه جمهوری



خانواده در آن جوامع فروپاشیده است. این گونه نیست که تصور کنیم آن‌ها به سبک زندگی اسلامی روی آورده‌اند.

جناب عالی به عنوان فردی که هم متخصص در شناخت ساختار سیاسی و اجتماعی آمریکاست و هم در آمریکا زندگی کرده و از نزدیک با بافت اجتماعی و فرهنگی غرب آشنایی دارد، چه بر آوردی نسبت به گسترش این پدیده در آینده دارید؟ آیا فکر می‌کنید این مسئله موقتی و احساسی است یا ریشه‌دار و عقلانی است و تداوم و افزایش خواهد داشت؟

در غرب انحطاط فرهنگی وجود دارد و در دنیا تنها فرهنگی که با آن‌ها هماهنگ نشده، فرهنگ اسلامی است. برای مثال، چین در زمینه اقتصاد، سیستم سرمایه‌داری را پذیرفته است و در حوزه‌های فرهنگی، خیلی بیشتر از کشورهای اسلامی، هماهنگ با غرب عمل می‌کند. وضعیت آمریکای لاتین در مواردی حتی بدتر از آمریکای شمالی است. بنابراین در این انحطاط فرهنگی، وقتی انسان غربی سبک زندگی اسلامی را می‌بیند، برایش جذابیت دارد. بسیاری از زنان کشورهای غربی که مسلمان می‌شوند، حجاب را دلیل اسلام آوردن خود معرفی می‌کنند، چون متوجه می‌شوند وقتی پوشش زن مناسب است، دیگر کالا محسوب نمی‌شود و نگاه مرد نسبت به او تعدیل می‌شود. علی‌رغم تبلیغات اسلام‌هراسی، درصد کسانی که در جوامع غربی مسلمان می‌شوند کم نیست. بعضی فکر می‌کنند غرب اسلام‌هراسی را برای مقابله با ایران تقویت می‌کند، در حالی که به دلیل ترس است که از گسترش اسلام در جامعه خودشان دارند. مدام تصاویر سر بریدن و خشونت نشان می‌دهند تا به مردشان القا کنند اگر مسلمان شوید، هم‌دین انسان‌هایی وحشی می‌شوید. اما علی‌رغم تبلیغات هالیوود و رسانه‌های غربی، باز هم گرایش به اسلام را می‌بینید.

اگر مسلمانان بخواهند الگوی زندگی اسلامی را حفظ کنند و به آن عمق و گسترش بخشند، خصوصاً مسلمانانی که در کشورهای غیر اسلامی زندگی می‌کنند، چه راهکارهایی را پیش رو دارند؟

طرف مقابل برای فرهنگ کشور ما طراحی دارد. وقتی سه تریلیون برای مباحث سیاسی و فرهنگی خاورمیانه هزینه کرده است، پس برنامه دارد. ما برای طرف مقابل چه طرحی داریم؟ تقریباً هیچ، علی‌رغم اینکه پول خرج می‌کنیم. متأسفانه شناخت درستی از کشورهایایی که با ما متخاصم‌اند نداریم. چرا شناخت نداریم؟ چون آن‌ها را مطالعه و بررسی نکرده‌ایم. چرا مطالعه نکرده‌ایم؟ چون اصلاً مرکز پژوهشی در این زمینه نداریم. براساس پژوهشی که خود ما انجام داده‌ایم، ۱۰۴ مرکز در آمریکا، ایران را مطالعه می‌کنند. این تعداد مراکزی است که ما پیدا کرده‌ایم. چند مرکز غرب‌شناسی در ایران داریم که غرب معاصر را مطالعه کند؟ صفر. شاید جایی تابلوی غرب‌شناسی هم داشته باشد، اما وقتی داخلش می‌شوید، می‌بینید در آن فلسفه قرن نوزدهم مطالعه می‌کنند. ما مباحث سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی غرب معاصر را به درستی مطالعه نکرده‌ایم. شما وقتی به بعضی نهادهای مرتبط سر می‌زنید، می‌بینید که به دنبال گرفتن ویزای آمریکا هستند. در نتیجه نه برای مسلمانان طراحی داریم و نه برای غیر مسلمانان. از آنجا که در عرصه اخلاقی فعالیت نکرده‌ایم، هر تصویری که خواسته‌اند، از ایران و اسلام ایجاد کرده‌اند و این سبب شده است در زمینه سیاسی هم ضربه بخوریم. این را فهمیده‌ایم که باید کاری کنیم، اما نمی‌دانیم چگونه؟ برای مثال، پرس‌تی‌وی را

اسلامی، نه دولت‌های اسلامی و نه مسلمانان، برنامه‌ای برای این جامعه اقلیت ندارند، هر روز که می‌گذرد، نسل دومی‌ها که در جامعه آمریکا متولد می‌شوند، ذوب می‌شوند. این‌ها می‌توانند برای ما تهدید هم باشند، زیرا بعضاً به زبان فارسی مسلط‌اند و اطلاعاتی هم درباره اسلام دارند. از این رو، برای سرویس‌های اطلاعاتی و امنیتی جذابیت پیدا می‌کند و بسیاری از آن‌ها جذب هم می‌شوند. در جواب سؤال شما باید گفت با وضعیت فعلی، بیشتر مسلمانان کشورهای غربی در فرهنگ آنجا حل می‌شوند. این به دلیل بی‌برنامگی است، چون ما این مسئله را درباره جوامع اقلیت دیگر نداریم. مثلاً یهودیان در بسیاری زمینه‌ها، از لحاظ فکری و اعتقادی با مسیحیان متفاوت هستند، ولی نسل دوم یهودی‌ها مشکلی ندارند. از آنجا که یهودیان از خطر حل شدن در فرهنگ غالب آگاهی دارند، برنامه‌ریزی می‌کنند.

ما حتی شاهد این هستیم که غیر مسلمانان هم بعضاً سبک زندگی اسلامی را برمی‌گزینند، مثلاً در پوشش و آرایش ظاهر خود یا در روابط زن و مرد و امثال آن. در این خصوص، ارزیابی شما چیست؟ لطفاً هم درباره علل و عوامل آن و هم در مورد مصادیق و نمونه‌هایی از این پدیده، صحبت فرمایید.

این درست است که آرایش‌های غیر معمولی که در خیابان‌های ما دیده می‌شود را در غرب نمی‌بینید. دلیلش این است که در کشور ما، به دلیل پوشیده بودن بدن، تنها صورت برای جلب توجه وجود دارد، اما در غرب این جلب توجه را در قسمت‌های دیگر بدن هم می‌توانند داشته باشند و تمرکز روی صورت نیست. از طرف دیگر، این آرایش‌ها نوعی اعتراض به وضعیت موجود نیز هست. این بدان معنی نیست که غرب به سبک زندگی اسلامی روی آورده است. آن‌ها وضع بدی دارند. لوئیس دی، در کتابی به نام «اخلاق رسانه»، مبالغی که آمریکایی‌ها در حوزه محصولات فرهنگی هزینه می‌کنند را محاسبه کرده بود. هزینه این محصولات کمتر از هزینه‌ای بود که آن‌ها صرف فیلم‌های مستهجن می‌کنند. این برای یک کشور فاجعه است که مردم آن سیزده میلیارد دلار سالانه هزینه این چیزها کنند. این غیر از فیلم‌هایی است که به صورت مجانی در فضای مجازی وجود دارد. سه میلیارد از این مبلغ مربوط به فیلم‌های مستهجن کودک بود؛ یعنی فیلم‌هایی که در آن‌ها از کودک استفاده می‌شود. چنین جامعه‌ای به شدت مریض است. انسان سالم نسبت به بچه چنین حساسی ندارد. در کشور ما فقر، سیستم فشل اداری، فساد و فحشا... وجود دارد، اما اصلاً در حوزه‌های فرهنگی، قابل مقایسه با غرب نیستیم. در کشور ما حتی افرادی که متشرع هم نیستند، اصولی را رعایت می‌کنند.

بعضاً گفته می‌شود فساد و فحشا در ایران پنهان است. خیر، قطعاً در ایران این مسائل کمتر است. در غرب دختر بچه از دوازده سیزده سالگی درگیر مباحث جنسی می‌شود و از شانزده سالگی قرص ضدبارداری می‌خورد. آنجا این مسائل کاملاً رسمی و عادی است.

فرهنگ و انتقال سبک زندگی غربی، یک اهرم فروش کالای غربی است. اگر شما سبک زندگی غربی داشته باشید، قطعاً مشتری کالای غربی هستید. یک اهرم فشار سیاسی بر دولت‌های مستقل است که در برابر غرب مقاومت می‌کنند.

ایجاد کردیم. هر چند خوب است که هر کشوری شبکه رسمی داشته باشد، اما الویت ما نباید یک شبکه تابلودار و رسمی باشد، چون هروقت بخواهند، جلوی پخش شبکه رسمی را می گیرند. علاوه بر این، خیلی هنر نیست که ما ایرانی‌ها از خودمان تعریف کنیم. اگر می‌خواهیم مفاهیم مورد علاقه ما ترویج شود و از جمهوری اسلامی دفاع کنیم، باید شبکه‌ای از افراد دیگر ایجاد کنیم که آن‌ها این کار را انجام دهند، نه خودمان. در حوزه‌های فرهنگی، باید برای قشری که در این کشورها زندگی می‌کنند و بعضاً دارند تبدیل به تهدید می‌شوند، برنامه‌ریزی کنیم. دیگر فقط بحث ایجاد فرصت نیست. نتیجه این است که طرف مقابل در حوزه سیاسی، فرهنگی و اقتصادی، جبهه‌ای را علیه ما ایجاد کرده است. آن‌ها در این جبهه منسجم، از همه طیف‌ها استفاده می‌کنند؛ از آمریکایی‌ها گرفته تا ضدانقلاب‌ها و افراد مشکل‌دار دیگر. در حالی که جبهه این سمت پراکنده، درگیر رقابت‌های بیپه‌وده و دچار بی‌برنامگی است و به وضعیت فعلی اشراف و آگاهی ندارد. بعد از پیروزی انقلاب، اتفاقات خوبی رخ داد و ادبیاتی که در حوزه دفاع مقدس ایجاد شد یا ادبیاتی که حضرت امام و رهبر انقلاب ایجاد کردند، قدری وضعیت را بهبود بخشید، ولی در کل، در حوزه‌های فرهنگی، جمهوری اسلامی به مقابله‌به‌مثل نیاز دارد.

چطور باید مقابله به مثل کرد؟

انسان‌ها یک سری نیازهای اولیه دارند، مانند خوراک، پوشاک و سرپناه. این‌ها باید در اندازه حداقلی برطرف شود. اگر برطرف نشود، مدیریت فرهنگی آن فرد به مشکل می‌خورد؛ یعنی به‌طور معمول کسی را که در گذران معمول زندگی‌اش مشکل دارد، سخت می‌توان در حوزه‌های فرهنگی به جلو هدایت کرد. پس نیازهای اولیه باید برطرف شود. افراد باید در کنار نیازهای اولیه و اساسی خودشان، دغدغه و درد دیگری داشته باشند. شما در داخل یا خارج کشور، جوان‌ها یا اقشار مختلف را می‌بینید که خنثی هستند یا بدتر از آن، در جهت منفی حرکت می‌کنند. دغدغه در آن‌ها ایجاد نشده است و جایگاه خودشان را در دنیا پیدا نکرده‌اند. برای مثال، یک جوان خبرنگار، جایگاه شخصیتی پیدا کرده است. اینکه خبرنگار شده است یعنی دغدغه‌ای در این حوزه‌ها داشته است. این دغدغه که ایجاد می‌شود، فرد فراتر از نیازهای اولیه، رسالتی را برای خودش در زندگی قائل می‌شود.

اگر می‌خواهیم جامعه اصلاح شود، باید تک‌تک افراد جامعه، آن رسالت را برای خودشان ایجاد کنند. در آمریکا، یهودی‌ها نسبت به مسلمانان، در حفظ جوانان‌شان مشکلات کمتری دارند، زیرا در کنار محتوای دینی، رسالتی را در فرزندانشان ایجاد می‌کنند؛ به گونه‌ای که جوان حمایت از اسرائیل را و وظیفه خود می‌داند. همچنین اعتقاد دارد که چون در اقلیت است، باید شبکه‌ای از افراد تشکیل دهد تا بتوانند جامعه‌ای را که در آن زندگی می‌کنند مدیریت کنند. از این جهت، فرد به یک خودباوری، رسالت و استقلال فکری می‌رسد و می‌تواند مؤثر باشد.

عکس این شرایط هم وجود دارد. برای مثال، جوانی در ایران رشد کرده و دین‌زده شده است، زیرا کیفیت مفاهیم دینی که از طریق رسانه‌ها منتقل شده، پایین بوده است. خانواده مذهبی هم ندارد. ماهواره هم به کمک این عوامل آمده است. در نتیجه، این جوان ایرانی است و فارسی صحبت می‌کند، اما جایگاه ایدئولوژیک خودش را در درون اسلام تعریف نمی‌کند. تفکرش به گونه‌ای است که از لحاظ سیاسی و ایدئولوژیک، جایگاه خودش را در تفکر لیبرال دموکراسی می‌داند. آن سیستم اقتصادی و سیاسی را می‌پذیرد و نقدی بر حکومت خودش دارد که چرا این گونه نیست. این تنها مشکل جوانان نیست. استاد برجسته دانشگاه هم داریم که می‌گوید شما باید بیشتر بین المللی بشوید. چقدر عقب‌افتاده‌اید.

کمی خود را با دنیا هماهنگ کنید. بین المللی نبودن را ریشه مشکلات کشور می‌داند. چرا این تفکر ایجاد می‌شود؟ چون جواب‌های سؤال‌اتش را در مفاهیم سیاسی و اقتصادی داخلی پیدا نمی‌کند و در خارج از کشور خود، به دنبال جواب می‌گردد. این همان بحث غرب‌زدگی است. در دانشگاه‌های ما، افراد بسیاری قبل از ورود به دانشگاه، مذهبی هستند و پس از ورود به آن، به سمت دیگری می‌روند. دولت با بودجه خودش دانشگاه می‌سازد، اما نه تنها افراد را به سمتی که می‌خواهد نمی‌برد، بلکه افراد همراه خودش را به سمت مقابل سوق می‌دهد. رسانه‌های موفق دنیا چگونه اداره می‌شود؟ مجموعه‌ای از افراد متخصص که معمولاً رؤسای شرکت‌های بزرگ رسانه‌ای در حوزه‌های مختلف فیلم، برنامه خبری و... هستند را گرد هم می‌آورند. بعد یک نفر را به عنوان مسئول اجرایی انتخاب می‌کنند. این یعنی عقبه فکری وجود دارد. در حالی که رسانه‌های جمهوری اسلامی از دانش روز رسانه‌ای دنیا عقب هستند. یک سری مفاهیم سنتی یاد گرفته‌اند و نمی‌دانند کاری که انجام می‌دهند، تأثیر کمی دارد.

پس نهادهای فرهنگی ما، در حوزه تکنیک‌های انتقال پیام، کار نکرده‌اند و کارهایی که توسط دیگران انجام شده را رصد نکرده‌اند. غربی‌ها در حوزه اقناع، بسیار کار کرده‌اند، چون سیستم سرمایه‌داری باید فروش داشته باشد و اینکه شما تکنیک‌هایی را پیدا کنید که فروش بیشتر شود،

اهمیت می‌یابد. آن وقت شما می‌بینید در دانشگاه ارتباطات آمریکا، استادی رساله دکترایش را درباره تبلیغ دودقیقه‌ای دستمال کاغذی کار می‌کند. کارهای سنتی که تاکنون انجام شده، برای بخش مذهبی و سنتی جامعه ما، جواب‌گو بوده است، اما برای قشر غیر مذهبی، بعضی مواقع موفق بوده و بعضی مواقع موفق نبوده است. در نتیجه، ما بعد از ۳۵ سال، آن رشدی را که باید ببینیم، ندیده‌ایم. بنابراین نیاز به بازبینی جدی داریم.

این دغدغه را دولت باید ایجاد کند یا خود جامعه؟

آنچه بیان کردم به این معنی نیست که همه چیز دولتی شود، اما مقولات فرهنگی را نمی‌توان رها کرد. منتها مسئول ما که می‌خواهد کار فرهنگی کند، نه تنها رشدی ایجاد نمی‌کند، بلکه افراد را از اسلام گریزان می‌کند. باید فکری حاکم باشد. کار فرهنگی نباید حالت روزمرگی و ره‌اشدگی داشته باشد. مدیریت فرهنگی همه‌جای دنیا وجود دارد. در عرصه مدیریت فرهنگی، در غرب مشکلاتی بر سر راهشان قرار دارد. مثلاً چرا جلوی فیلم‌های مستهجن را نمی‌توانند بگیرند؟ چون سود دارد. سیاست‌مداران از تولیدکننده این فیلم‌ها پول می‌گیرند و اجازه محدود کردن آن را نمی‌دهند. در حالی که ما چنین مشکلاتی را به واسطه اسلام نداریم. با توجه به وضعیت کنونی، اینکه امید داشته باشیم جمهوری اسلامی کاری صورت دهد، بیهوده است. همان‌طور که مسلمان آمریکایی چون می‌داند دولتش کاری صورت نمی‌دهد، خودش اقدام می‌کند و مثلاً مسجد می‌سازد و فعالیت‌های آن را سامان می‌دهد، افراد جامعه ما نیز باید با تکیه بر خودشان، وارد عمل شوند. تفاوت در این است که دولت آمریکا عناد دارد، ولی دولت ما بلد نیست.

بر اساس پژوهشی که خود ما انجام داده ایم، ۱۰۴ مرکز در آمریکا، ایران را مطالعه می‌کنند. این تعداد مرکزی است که ما پیدا کرده‌ایم. چند مرکز غرب‌شناسی در ایران داریم که غرب معاصر را مطالعه کنند؟ صفر.



گفت وگو
با آیت الله
روح الله قرهی

به آنچه می‌گوییم عمل کنیم

وظایف روحانیان در ترویج
سبک زندگی اسلامی

مفهوم «سبک زندگی» از جمله مفاهیم علوم اجتماعی، جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی و فلسفه‌های اجتماعی است که در نیمه دوم قرن بیستم و در محافل علمی اروپا و امریکا مطرح شده و چندسالی است توجه عالمان علوم اجتماعی و مدیران فرهنگی کشور ما را نیز به خود جلب کرده است. سبک زندگی معنایی است که از به هم تنیدگی، پیوند، نظام‌وارگی و شبکه‌ای بودن عوامل متعددی که بر شیوه‌های زندگی یا اقلیم‌های زیستن انسان تأثیر می‌گذارد، به وجود آمده است. یکی از گروه‌های الگو و تأثیرگذار در حوزه سبک زندگی، به خصوص در راستای ساختاردهی و نهادینه‌سازی سبک زندگی اسلامی، روحانیان و طلاب هستند که از وجوه متعدد می‌توانند بر الگوی زندگی مردم اثر بگذارند. علاوه بر اقدامات نظری، علمی و نیز پیگیری‌ها و فرایندهای اجرایی و عملیاتی، حتی نحوه عملکرد مثبت و منفی آن‌ها نیز در نوع نگرش مردم به دین و دین‌داری تأثیر بسزایی می‌گذارد و سبک خاصی از زندگی را پیش روی آنان قرار دهد. از این رو، گفت‌وگو کردیم با آیت‌الله روح‌الله قهری، مؤسس حوزه علمیه امام‌مهدی (عج) در حکیمیه تهران. آیت‌الله قهری از شاگردان آیات عظام گلپایگانی، مرعشی نجفی، تبریزی، بهجت، مکارم شیرازی، حسن زاده آملی و جوادی آملی هستند و از آنجا که در اخلاق و عرفان افتخار شاگردی مرحوم آیت‌الله بهاء‌الدینی را داشته‌اند، اکنون یکی از استادان برجسته اخلاق و تفسیر قرآن کریم در تهران به‌شمار می‌روند. حضرت آیت‌الله قهری پس از دریافت مدرک دکترای فلسفه غرب از دانشگاه هامبورگ، در کنار تدریس دروس عالی حوزوی، به تدریس فلسفه، حقوق و معارف در دانشگاه‌های تهران نیز مشغول شدند. ایشان با وجود کسالت جسمی و فشرده‌گی کارها و اشتغالات خود، فرصتی برای گفت‌وگو در اختیار ما گذاشتند که حاصل آن را مطالعه می‌فرمایید.

حاج آقا قهری، به عنوان سؤال نخست، درباره نقش و رسالت روحانیان و حوزه‌های علمیه در تبیین و نهادینه‌سازی سبک زندگی اسلامی توضیحاتی بفرمایید؟

یکی از خصوصیات روحانیان و حوزه‌های علمیه، تبلیغ دین است و اساس آنچه در دین وجود دارد، زندگی الهی است. در این زندگی، خانواده به عنوان شجره طیبه الهی وجود دارد و اهل بیت (ع) به خوبی در روایات سبک زندگی را بر محور خانواده تبیین کرده‌اند. آیات الهی در باب اهمیت نکاح و ازدواج، یعنی اهمیت تشکیل نهاد خانواده، مطالبی را بیان فرموده است؛ از جمله آیه ۳۲ سوره نور «وَ أَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنَّ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِيهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»؛ مردان و زنان مجرد را به ازدواج هم در آورید. اگر فقیر باشند، خداوند آن‌ها را از فضلش بی‌نیاز می‌کند که خداوند توسعه‌دهنده و داناست.

باید به نکته ظریفی که در این آیه مطرح شده است، دقت کنیم. ازدواج آسان به خودی خود می‌تواند عاملی برای افزایش رزق و روزی انسان شود و پروردگار عالم در گرو این کار، رزق افسراد را زیاد می‌کند. در یکی از روایاتی که بحث رزق را بیان می‌فرماید، پروردگار عالم بیان می‌کند که ما رزق را گاهی به کسانی می‌دهیم که آن‌هایی که تصور می‌کنند روزی خود را با عقل و تفکر خودشان به دست آورده‌اند از آن تعجب کنند. به تعبیری، اگر کسی اعتقاد به این داشته باشد که خداوند متعال، رزاق اصلی است، طبعاً دیگر نباید نگران تشکیل خانواده باشد؛ چرا که در سبک زندگی اسلامی اولین مسئله، موضوع تشکیل خانواده است.

همچنین در روایات، حتی برای اینکه افراد چگونه با هم برخورد کنند، عنوان «کفو بودن» را مطرح می‌کند.

«هم کفو» بودن همان موضوعی است که در مباحث دینی ما مطرح شده و در فارسی به عنوان همسر تعبیر می‌شود و وقتی دو نفر همسر یکدیگر شدند، طبعاً باید با هم همفکر باشند و بتوانند با همدیگر از یک اندیشه پیروی کنند، یک سخن بگویند و اختلافی نداشته باشند.

این‌ها در مرحله نخست خواهد بود. مرحله بعد، مربوط به جامعه بشری است. روحانیان در این مرحله باید تابع سفارش «كُونُوا دُعَاةً لِلنَّاسِ بِغَيْرِ أَلْسِنَتِكُمْ» باشند و همان طور که در روایات بیان شده است، با غیر زبان خودشان مردم را دعوت کنند. آن‌ها به عنوان پیشوایان خلق و پیشوایان مردم باید انسان‌ها را با عمل و کردارشان به سوی دین داری و سبک زندگی دینی دعوت کنند.

روحانیان ما می‌توانند روی این حدیث امام صادق (ع) به خوبی کار کنند. بنابراین، روحانیان باید سبک زندگی اسلامی را در مقام تبیین از طریق منبر و به صورت موعظه بیان کنند که این مرحله اولیه است؛ اما مرحله مهم‌تر، مرحله عمل است؛ یعنی علاوه بر موعظه و ارشاد انسان‌ها برای داشتن زندگی سعادت‌مند، خودشان نیز به هر آنچه می‌گویند در مقام عمل، پایبند و معتقد باشند. از این رو، لازم است زندگی طلاب ما ساده و اسلامی باشد. در سالیان گذشته می‌بینیم که هر کجا روحانیان پا به عرصه گذاشته‌اند، مؤثر واقع شده‌اند. به عنوان مثال، درباره موضوع ازدیاد نسل شاهد این تأثیر هستیم. بعد از اینکه رهبر عظیم‌الشان ما خودشان درباره خطر کمبود جمعیت فرمایشی را بیان فرمودند، می‌بینیم که مؤمنان و متدینان به سمت اجرایی شدن فرمان ایشان حرکت کردند.

در زمینه‌های دیگر نیز همین طور است. روحانیان می‌توانند سبک زندگی دینی را آن گونه که در متون فقهی و روایی ما وجود دارد، برای مردم تبیین کنند. نمی‌خواهیم بگوییم حتماً استخراج کنند؛ چرا که اغلب استخراج شده است و فقط باید به زبان ساده و روان برای مردم بگویند تا تبیین شود. اگر این اتفاق محقق شود، همه مشکلات این بخش، ان‌شاءالله و به فضل الهی، حل خواهد شد.

در این راستا مهم‌ترین وظیفه روحانیان و حوزه‌های علمیه را چه می‌دانید؟

مباحث ساده‌زیستی و اعتقاد به رزاق بودن خداوند متعال و اینکه تمام رزق و روزی انسان از جانب پروردگار متعال است، مهم‌ترین نکات در شیوه زندگی دینی است. پس طلاب ما باید برای رعایت این دواصل مهم اهتمام ورزند؛ البته با دو زبان «قول» و «فعل» که مهم‌تر از قول، «فعل» است. متأسفانه خیلی از افراد باور ندارند که می‌توان زندگی ساده‌ای داشت و با ساده‌زیستی تشکیل خانواده داد و موفق هم بود که این نکته آخر بسیار مهم است. باید این نکته تبیین شود که انسان‌های موفق عالم، ساده‌زیست بودند و در عین حال، خانواده تشکیل دادند و توانستند تکثر نسل کنند؛ البته در عرصه عمل، اثرگذاری این حرف بیشتر است و طبعاً روحانیان ما باید خودشان در ساده‌زیستی پیشتاز باشند.

نظر حضرت عالی درباره مقایسه عملکرد مثبت و منفی



روحانیان در قبل و بعد از انقلاب چیست؟

پاسخ به این پرسش، مفصل است و در این فضا و زمان نمی‌گنجد؛ اما بنده می‌توانم فهرستوار آن‌ها را بیان کنم.

قبل از انقلاب برخی از روحانیان باور نداشتند که می‌شود حکومت دینی تشکیل داد و سیاست را عملاً از دین جدا کردند، در حالی که بعضی از بزرگواران مانند حضرت امام (ره)، آیت‌الله العظمی شاه‌آبادی (ره) و آیت‌الله شهید مدرس (ره) معتقد بودند و باور داشتند که دین از سیاست جدا نیست، گروهی که اندیشه تشکیل حکومت اسلامی را دست‌نیافتی می‌دانستند، خودشان را در عزلت می‌دیدند و بر این باور بودند که فقط و فقط باید به تشیع پرداخت، آن هم به صورت اینکه فقط روایات اهل‌اللبیت (ره) را بیان کنند و عزاداری و جشن‌های حضرات معصومین (ع) را ترویج دهند و معتقد بودند دیگر کارها را باید به دست امام‌زمان سپرد که خود ایشان بیایند و حکومت اسلامی را تشکیل دهند و تا ایشان نیایند، نمی‌توان کاری از پیش برد. این عده برای پیشبرد سبک زندگی اسلامی کار چندانی نکردند و نتوانستند خیلی اثرگذار باشند. حتی عده‌ای از افراد با این اندیشه و با این استدلال که باید ظلم و فساد در جامعه آن قدر زیاد شود تا حضرت مهدی (عج) ظهور کنند، عامدانه به لباس روحانیان وارد شدند و متأسفانه برخی نیز به پیروی از این افراد، جاهلان این موضوع را ترویج می‌کردند که چون ما بر این باور هستیم که باید فساد زیاد شود تا وجود مقدس امام‌زمان (عج) ظهور کنند، پس هر چه فساد زیاد شود، به نفع ماست و با این کار، آخرالزمان و ظهور نزدیک می‌شود.

متأسفانه گاهی اوقات این مطلب از سوی برخی جاهلان و غافلان مطرح می‌شد که دقتی به این مسئله نداشتند؛ اما عمده‌ی مطلب این بود که می‌خواستند دین مردم را حفظ کنند که یکی از محسنات آن‌ها به‌شمار می‌رفت و الحمدلله حفظ هم کردند. نمونه‌اش اینکه رژیم باور نمی‌کرد با این همه ترویج فساد، فحشا، به‌خصوص سینماهای آن‌چنانی، روزنامه‌ها، مجلات و دیگر زمینه‌های گناهی که فراهم کرده بودند و گناه، فرهنگ غربی و بی‌بندوباری را گسترش می‌دادند، یک‌باره چنین انقلابی صورت بگیرد، ولی چون مبنا و اساس دین

مردم در دست روحانیان بود، بحمدالله این انقلاب اثر خود را گذاشت و تحول عظیمی صورت گرفت، به‌طوری‌که همان جوان‌های زمان طاغوت، بعضاً با یقه‌های باز، لباس‌های چین و چنان و با چهره‌هایی خاص، یک‌باره زمانی که صدام ملعون به ایران حمله کرد در جنگ شرکت کرده و در صحنه‌های جنگ، جانفشانی کردند.

باور این موضوع برای خیلی‌ها سخت بود که کسی به یک‌باره تغییر کند و این تغییر واقعاً منجر به دگرگونی در حالات و رفتارهاش شود. این یکی از خصوصیات روحانیان و طلاب ما بود که دین مردم را با همین روزه‌ها و منبرها حفظ می‌کردند.

اما نکته دیگری هم که در اینجا وجود دارد، این است که متأسفانه بعضی از افراد متوجه نشدند که دین و سیاست یکی است و حکومت‌داری دینی باید واقعاً حکومت دینی باشد؛ لذا آن‌ها سیاست‌زده شدند و بعد از انقلاب، زندگی‌های تجمل‌گرایانه برای خود فراهم کردند. احتمالاً آن‌ها زندگی حضرت امام (ره) را ندیدند یا هم‌اکنون زندگی آیت‌الله العظمی خامنه‌ای را نمی‌بینند که این مرد الهی چه زندگی ساده‌ای دارد.

متأسفانه به تجمل‌گرایی روی آوردند و تصور کردند قدرتمند بودن یعنی اینکه باید به دنیا روی آوردند، در حالی که «رئیس‌القوم، خادم‌القوم» است. در تبیین شجراتی (درختی) آیت‌الله العظمی شاه‌آبادی در کتاب شجرات المعارف ایشان آمده است که در حکومت دینی هر چه به رأس هرم می‌رسد، باید خدمت بیشتری ارائه شود که متأسفانه برخی

کمتر این موضوع را متوجه شدند.

به‌هرحال، بعد از انقلاب اسلامی هم روحانیان تلاش بسیاری کردند که زندگی مردم به شکل اسلامی باشد و از دین خدا و سیره زندگی معصومین (ع) جدا نشوند.

با اینکه اشکالاتی وجود دارد و برخی از سیره زندگی اهل‌بیت (ع) دور شده‌اند، بیشتر روحانیان و طلاب تلاش می‌کنند سبک زندگی دینی را برای مردم تبیین کنند و خودشان هم به آن عمل کنند.

به همین دلیل هم بسیاری از مردم به روحانیان علاقه دارند و آن‌ها را الگوی زندگی خود قرار می‌دهند.

روحانیان می‌توانند

سبک زندگی دینی

را آن‌گونه که در

متون فقهی و روایی

ما وجود دارد، برای مردم

تبیین کنند. نمی‌خواهیم

بگوییم حتماً استخراج کنند؛

چراکه اغلب استخراج‌شده

است و فقط باید به زبان

ساده و روان برای مردم

بگویند تا تبیین شود.



بار مسئولیت به دوش کیست؟

نقش و عملکرد حوزه‌های علمیه در تبیین و گسترش سبک زندگی اسلامی

زندگی سبک

بوده‌اند و

هرگونه رخوت یا شدت

فعالیت عالمان، نقش مستقیمی

در سبک زندگی ایفا کرده است. از آن سو،

برخی عالمان یا نخبگان اجتماعی با کج فهمی،

انحراف، ایجاد مکاتب یا برپا کردن ادیان انحرافی و

شُرک‌آلود، تدریجاً عرصه را بر شرایع الهی تنگ کردند و

فرهنگ‌ها و سبک‌های دیگری ساختند و در جهان‌های اجتماعی

وارد ساختند.

زندگی سبک

قالبی به‌ظاهر فردی، از

مهم‌ترین مظاهر فرهنگی است

که هویتی کاملاً اجتماعی-عقیدتی

دارد. هر نظام عقیدتی که جامعه برمی‌گزیند یا بر

او آشکارا یا خزنده تحمیل می‌شود، فرهنگ و سبک

زندگی خاصی به دنبال دارد.

در طول تاریخ، سبک زندگی جامعه عمدتاً از دین و حکومت

متأثر بوده است. حکومت مهم‌ترین عنصر و نه یگانه عنصر در نهاد

ولایت اجتماعی است. از این رو، در عرض حکام، می‌توان عالمان،

نخبگان، اندیشمندان، ثروتمندان یا مقتدرانی را مشاهده کرد که از

همراهی و تبعیت مردم یا بخشی از جامعه برخوردار بوده‌اند و تأثیرات

مختلفی به جا نهاده‌اند. به هر حال، حکومت عقیده و اندیشه، زور یا زر، با

تولی و تبعیت مردم است که به تأثیر اجتماعی و ولایت دست می‌یابد و

صورت‌بندی فرهنگ و سبک زندگی را رقم می‌زند.

البته اقتضائات طبیعی و محیطی و خلاقیت‌های ایجابی یا سلبی مردمی،

در فرهنگ و سبک زندگی تأثیراتی انکارناپذیر دارند.

تغییر و اصلاح یا صورت‌بندی امر جدید اجتماعی مانند سبک زندگی،

نیازمند اشرف، فهم عالمانه و طرح و برنامه است. در طول تاریخ، دین

الهی در قالب شرایع مختلف توحیدی، متصدی تعریف و تدبیر زندگی،

حیات فردی و اجتماعی و ابعاد و نیازهای مختلف آن بوده است. تعلیم

و ترویج علوم عقلی، نقلی، اجتماعی، حقوقی، طبیعی و تجربی و حتی

فناوری‌های مختلف، از مهم‌ترین دستاوردهای دین در جهان بشری

محسوب می‌شود که ولایت او را پشتیبانی کرده است.

همان‌طور که شرک و فرهنگ و سبک زندگی مشرکانه در حاشیه توحید

و دین مستمر الهی رشد کرد، پیشرفت‌های علمی یا اجتماعی آن‌ها نیز

از حاشیه معارف متنوع الهی و علوم حقیقی آغاز می‌شود و مدیون شرایع

است. از این رو، انحرافات و توهماتی که با نام علم رایج می‌شد یا می‌شود،

تأثیری در فضیلت آغازگری انبیا و نقش بنیادین دین در حدوث و استمرار

علم ندارد.

با این بیان، می‌یابیم که انبیا، شرایع توحیدی و شاگردان مکتب انبیا، یعنی

عالمان دین، در طول تاریخ از عناصر محوری تغییر، تداوم یا اصلاح سبک

تاریخچه سبک زندگی و عالمان در ایران

۱. قبل از اسلام

سبک زندگی قبل از اسلام، مانند همه جوامع دیگر، تابعی از عقاید

عالمان یا حاکمان و برخورداران از ولایت اجتماعی بود.

۲. ورود اسلام، بنای فرهنگ و سبک زندگی جدید و مردمی

پس از ورود اسلام، قاریان قرآن، حاملان معارف دین جدید، امام‌زادگان،

شاگردان و نمایندگان معصومین (ع)، فرهنگ و سنت‌های مشرکانه یا

ابتدایی ایران باستان را به کلی تغییر دادند. تغییر فرهنگ و اجزای مختلف

آن، مانند سبک زندگی و زبان، کاری بس مشکل و زمان‌بر است. اقوام

مختلف غرب آسیا و شمال آفریقا، با تولی به پرچم‌داران معارف شریعت

نوپا و عالمان دینی، جهان اجتماعی جدیدی برگزیدند که سپهر فرهنگی

و اقتضائات سبک زندگی کاملاً متفاوتی را به دنبال داشت. خلاقیت‌های

مردمی و تأثیرش در سبک زندگی هر چند مهم است و نباید آن را نادیده

انگاشت، اما تبدیل به جریان غالب و اصلی نمی‌شود و مردم بیش از

هر چیز، با قبول حقایق جدید و انتخاب نهاد ولایت دینی، فکری، حکومتی

یا... نقش مؤثری در تثبیت، ترویج و احیای آن‌ها ایفا می‌کردند. این یک

واقعیت ثابت در تمام دوره‌ها و تمدن‌هاست.

۳. دوره اسلامی، هضم و حفاظت

هجوم اقوام مختلفی چون قوم ترک، ازبک، مغول و... که عقاید و سبک

زندگی‌های متعارض داشتند، توسط عالمان کنترل و نهایتاً در جهان

اسلام هضم شد. وزارت روحانیونی چون خواجه نصیرالدین طوسی، در

این امر سهم بسزایی داشت. البته در این میان، تعامل و دادوستد فرهنگی

سیدامیر

معصوم قهستانی

پژوهشگر و طلبه سطح

خارج فقه و اصول

حکمت و عرفان اجتماعی

9

فرهنگی

رو به مرگ و

سبک زندگی آشفته‌ای را

برای جهان اسلام به ارمغان آورد

تا بیش از پیش او را فلج و ناتوان سازد.

نقش حوزه علمیه و روحانیت در سبک زندگی اسلامی

۱. آیشخور سبک زندگی

جهان‌بینی و عقاید حاکم بر جامعه، فرهنگ آن جامعه را می‌سازد.

فرهنگ هر جامعه‌ای لایه‌های مختلفی دارد و سبک زندگی، لایه

رویین و ظاهری فرهنگ آن جامعه محسوب می‌شود. سبک زندگی،

نظام رفتار و بستر بروز شخصیت در محیط (اعم از طبیعی یا اجتماعی)

است. به عبارتی می‌توان بستر نظام‌مند بروز شخصیت در محیط را سبک

زندگی نامید. اگر این نظام رفتار محیطی در چارچوب کلیات جهان‌بینی

و عقاید الهی قابل تعریف باشد، اسلامی خواهد بود. از آنجا که ایمان و

اسلام، امری تشکیکی و ذومراتب است، هر چه هماهنگی و تناسب این

نظام با حقایق هستی که در معارف دینی و قواعد شریعت بیان شده است

بیشتر شود، سبک زندگی مناسب‌تری با جامعه دینی پیدا خواهد کرد

و در تعمیق جریان دین‌داری و ایمان، بیش از پیش یاری خواهد رساند.

۲. سبک زندگی، تکوین و عقاید

جهان هستی، لایه‌ها و مراتب مختلف آن، موجودات علوی و سفلی جهان

هستی و حقایق تکوینی و تشریحی آن با دین، زبان بشری و اجتماعی پیدا

کرد تا در قالب اصول و فروع دین، از مجرای نقل و عقل با انسان به سخن

بنشیند. از سوی دیگر، فطرت که بنیان هستی انسانی و ریشه اصلی آثار

بشری است، او را به هستی و حقایق جاری در آن و قدرت لایزال حاکم بر

آن متصل می‌کند. فطرت نقطه شکفتن و جوشش انسان از دل حقایق و

واقعیات حاکم بر هستی است. از این رو، طبیعت انسان، که در عمق خود

از مراتب عالی‌هستی سرچشمه گرفته و از او تغذیه می‌کند، هماهنگی

هر چه بیشتر با حیات بیکرانه را در تشریحات و اعتبارات و تکوینیات

می‌جوید. این هماهنگی و اتصال، جز در جریان زندگی و در متن حیات

اجتماعی نمی‌تواند در بستر دیگری رخ دهد. یکی از مهم‌ترین بخش‌های

حیات اجتماعی بشر، که باید متکفل پاسخ به این مطالبه و جست‌وجوی

فطری باشد، سبک زندگی است.

ساختار هستی و حقایق عالم تکوین از زبان و قالب

اصول عقاید دین (حکمت نظری: هستی‌شناسی،

خداشناسی، انسان‌شناسی، معرفت‌شناسی و...)

مسیر پویا و منطبق با حقیقت را برای حیات

اجتماعی و سبک زندگی به ما نشان می‌دهند.

۳. سبک زندگی، تشریح و اراده

تشریحات و اعتبارات دین، قواعد و قوانین برآمده

از تکوین و واقعیات هستند که حرکت در دل حقایق

هستی و در جهت وصول به مراتب برتر و مبدأ آن

را تأمین می‌کند. فقه و شریعت به فهم و تبیین این

بخش از دین می‌پردازد. البته باید توجه کرد که

شریعت در معنایی عام‌تر و به معنی کل دین هم

استعمال می‌شود و در آن صورت، هم شامل مباحث

جهان‌بینی تکوینی دین یعنی عقاید خواهد بود و هم

حکمت عملی مانند مباحث فقهی، اخلاقی، حقوقی

و اعتباری دین که عرصه اراده انسانی را نظم و

جهت می‌دهد.

سبکی

مهاجمان با

فرهنگ حاکم بر جهان

اجتماعی مسلمانان پابرجا بود و چه

بسیار افزوده‌های ایجابی یا انحرافی و خرافی

که در فرهنگ و سبک زندگی برجامی‌ماند، اما هویت

و جهت کلی فرهنگ و لایه‌های مختلف آن، مانند سبک

زندگی، کماکان به دست عالمان رقم می‌خورد و محافظت

می‌شد.

۴. بزرگ‌ترین هجمه

رهبران فرهنگی جهان اسلام و حافظان سبک زندگی اسلامی

(حوزه‌های علمیه و عالمان دین)، در دو سده اخیر، با هجمه‌های کاملاً

متفاوت مواجه شدند. هجمه جهان غرب که بنیادها، ساختارها و بناهای

زیادی را در عقیده، فرهنگ و به تبع در سبک زندگی به چالش کشید.

آغاز مدرنیته به تغییر جهان‌بینی در جهان غرب بازمی‌گردد. آشفتنگی‌ها

و تغییرات در رویکرد، روش و تحلیل نسبت انسان با مبدأ، معاد، جهان

هستی، هستی مادی و در یک کلام اعتقادات، به شکل‌گیری مکاتب

مختلف فلسفی و معرفتی انجامید که تغییر اخلاق، فرهنگ، سبک

زندگی و عمل را به دنبال داشت؛ تغییراتی که در نهایت، به تولد مهاجمی

تازه‌نفس، پرمدعا و پراشته‌منجر می‌شد. جهان اسلام بسیار دیر متوجه

ریشه‌ها و جبهه‌های اصلی و نحوه رویارویی با جهان مدرن گردید

و در نتیجه، عملکرد حوزه و روحانیت در سبک زندگی، با نقصان و

عقب‌ماندگی روبه‌رو شد.

هنر، قدرت، علم و فناوری به غرب خدمات بزرگی کرد و بیش از

آنکه حامل علم و تکنولوژی به جهان اسلام باشد، حامل جهان‌بینی،

ایدئولوژی، فرهنگ و سبک زندگی مدرن گردید. عناصر علم، هنر،

فناوری و در نتیجه قدرت، می‌توانست ناشی از هماهنگی حداکثری

با حقیقت و طبیعت باشد؛ امری که در تنها در سایه دین حداکثری و

ولایت همه‌جانبه اولیای دین (معصومین و شاگردان مکتب ایشان)

حاصل می‌شود و ماندگاری و دوام بیشتر و سازگاری روزافزون با انسان

و محیط دارد.

به دلیل اعوجاج و انحراف عالمان مذاهب اسلامی، حکومت‌ها و

ایدئولوژی حاکم بر آن، رکود و غفلتی در سده‌های اخیر دامن‌گیر جهان

اسلام شد و این فرآیند تدریجی را دچار وقفه کرد؛

رقیبان عرصه تقدم، تمدن و فرهنگ را پس از

دوره‌های طلایی، از دست مسلمانان ربودند و پیش

افتادند. البته آغاز این بیماری و آفت در جهان اسلام،

با غصب خلافت و بنای حوزه‌های علمیه‌ای بود که

اهل بیت (ع) از آن حذف شده بودند و مرجعیت

علمی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی و معنوی

از مسیر خود منحرف شده بود. تمدن اسلامی

نمی‌توانست این بیماری را در فرهنگ و سبک

زندگی خود تا ابد پنهان سازد و نهایتاً در مواجهه

با فضا‌های پر قدرت و جدید، که نیرویی جز عقل و

نقل صحیح و در پناه مترجمان وحی نمی‌توانست

جلودارش باشد، کارایی‌اش را از دست داد. فرهنگ

و سبک زندگی مدرن با کمک فناوری و قدرت

نظامی، توانست شکاف‌های عمیق در جهان اسلام

و ناکارآمدی علمی که فارغ از هدایت وارثان

حقیقی نبوت شکل گرفته بود را نمایان سازد و

نهاد مرجعیت

دینی و پایگاه فهم

و ترویج دین،

مهم‌ترین و مؤثرترین

نهاد سبک‌ساز در جامعه

است. به میزان ضعف یا

تشتت در جهان‌بینی یا

ارزش‌های عملی و اخلاقی

یا به میزانی که نهاد‌های

سبک‌ساز، تکثر و تشتت

پذیرند و فهم روش‌مند و

علمی حقایق، کنار نهاد

شود، سبک زندگی جامعه

متشتت می‌شود و چالش‌ها

و شکاف‌ها بروز می‌یابد.

امور
تکوینی و
خلقت هستی، برتر از
حوزه اراده انسانی است. اختیار
و اراده که عوالم انسانی، جهان‌های
اجتماعی و جوامع را می‌سازد، تنها در عرصه
تشریح، اعتباریات و قانون است که می‌تواند
جهت‌گیری کند، موضع برگزیند و اعمال اختیار نماید.
فرهنگ و سبک زندگی، از عناصر مهم جهان اجتماعی هستند.

۴. هویت حوزه علمیه

علوم اسلامی، قوام‌بخش حوزه‌های علمیه است؛ علمی که خود به
فهم حقایق بیکرانۀ تکوینی و تشریحی قوام دارند و هویت خود را در
فهم روش‌مند و رو به تعمیق آن می‌بینند. روش‌مندی در سایه هدایت
باطنی خداوند و اولیای الهی، در عرصه نقل، عقل و شهود، جاری است.
علوم نقلی، عقلی و شهودی در تلاش‌اند تا با تعاون و همیاری، وحی الهی
را که بر قلب معصوم نازل می‌شود، هر چه گسترده‌تر و عمیق‌تر دریاوند
و رنگ آن گیرند. این فهم روش‌مند، تغییرات مختلف در جوامع بشری
و جهان‌های اجتماعی را در پرتو اصول ثابت و حقایق کلان حاکم بر
مراتب مختلف هستی شناسایی می‌کند و جایگاه هر یک و نحوه تطبیق
و تعامل با آن را مشخص می‌نماید و با نظارت بر سیر و سیورورت عالم
انسانی و جهان‌های اجتماعی، هدایت و مدیریت آن را بر عهده می‌گیرد
و از آن با عنوان ولایت یاد می‌کند. البته در طول تاریخ بشر، امر ولایت
(که حکومت یکی از ابعاد و اجزای آن است) مدعیان و غاصبان زیادی
داشته است که خود را در عرض دین و کار کرده‌ایش یا در تعارض با
آن می‌دانسته‌اند. انسان و اراده انسانی با تمام تنوع و پیچیدگی‌اش، در
مراتب هستی معنا می‌یابد. از این رو، نظارت و هدایت حقیقی و مطابق
با هستی، تنها از طریق دین و علوم دینی روی خواهد داد و هر طرح و
مکتب معارض که منبع فکری و مرام عملی دیگر بجوید، سرنوشته جز
آشفته‌گی‌ها، تعارضات و انحطاط جهان‌های اجتماعی و جوامع بشری به
دنبال نخواهد داشت.

۵. حوزه علمیه: رهبری فرهنگی و چالش‌ها

فرهنگ و سبک زندگی در طول تاریخ، برای انسانی بودن و انسانی
ماندن، تنها از مسیر دین و علوم دینی می‌گذرد. هویت حوزه‌های علمیه و
جایگاه دین و علوم دینی، که در بالا بدان پرداختیم، این مسئله را به خوبی
نشان می‌دهد.

نهاد حوزه علمیه و کسانی که از متن آن برمی‌خیزند، می‌توانند
فطری‌ترین و انسانی‌ترین رهبری فرهنگی را عرضه کنند. این
مسئله، ظرفیت و جذابیت اصلی حوزه و روحانیت را در فرهنگ‌سازی
و سبک‌سازی نشان می‌دهد؛ ظرفیتی که دیگران به دلیل فاصله گرفتن
علمی و عملی از فطرت و ناهماهنگی با طبیعت انسانی و حقایق هستی از
آن محروماند و ناچارند با جذابیت‌های گذرا، متغیر، کاذب یا کاریکاتوری،
خلاف آن را برکنند و عرصه را غصب نمایند.

۶. عالمان، سبک زندگی و چالش جهانی

جهان مدرن در حدوث و نیز بقای خود، ناچار بود با
مکاتب معرفت‌شناختی و فلسفی مختلف،
فرآیند صدق و تطابق معرفتی یا عملی با
حقایق خارجی را به زعم خود، به چالش
کشد و با انکار فطرت، حقایق مجرد و
ثابت و منحصر کردن حقیقت به جهان
مادی و متغیر، تدریجاً به نسبیت در
معرفت، اخلاق، عمل و حتی حقیقت
برسد. این جهان‌بینی به فرهنگ و سبک

زندگی
پرچالش و
در عین حال پر تغییر و
گذرایی منتهی شد که به دلیل
تنوع، جذابیت‌های ناشی از تمرکز بر امور
مادی و جذاب، سرعت رشد علوم تجربی و فناوری
و برخورداری از پشتیبانی قدرت‌ها و حکومت‌های
مسلط، توانست عقاید، اخلاق، فرهنگ و سبک زندگی
سنتی را در جهان، غرب سنتی و مسیحی و حتی طبیعت و
محیط زیست، به چالش کشد.

۷. نهاد سبک‌ساز و تشکلات فرهنگی

نهاد مرجعیت دینی و پایگاه فهم و ترویج دین، مهم‌ترین و مؤثرترین
نهاد سبک‌ساز در جامعه است. به میزان ضعف یا تشکلات در جهان‌بینی
یا ارزش‌های عملی و اخلاقی یا به میزانی که نهاد‌های سبک‌ساز، تکثر
و تشکلات پذیرند و فهم روش‌مند و علمی حقایق کنار نهاده شود، سبک
زندگی جامعه متشتت می‌شود و چالش‌ها و شکاف‌ها بروز می‌یابد.

عناصر اصلی سازنده سبک زندگی جوامع

از آنچه گذشت، مهم‌ترین عناصر سازنده سبک زندگی در جوامع مختلف
را می‌توان این‌گونه فهرست نمود:

۱. نهاد‌های ولایت که مهم‌ترین شکل آن حکومت است.

۲. دین

۳. فرهنگ

۴. نهاد علم، تعلیم و تربیت

نهاد تعلیم و تربیت سنتی در دو سه سده اخیر، نیاز به بازسازی و حضور فعال
در عرصه‌های مختلف از جمله علوم تجربی داشت، اما به دلیل کندی و
عدم بازخوانی و اصلاح ساختار، با ورود نهاد تعلیم و تربیت مدرن به دست
حکومت قاجار و مخصوصاً پهلوی، به چالش کشیده شد و با بی‌درایتی یا
برنامه‌ریزی عامدانه حاکمان و سردمداران اصلاحات اجتماعی، به جای
آنکه آن را توانمند سازند و ساختار سنتی را ارتقا دهند و کارآمدی‌اش را
به‌روز کنند، آن را تضعیف نمودند و به این ترتیب، نهاد تعلیم و تربیت سنتی
و ادوار شد تا عرصه را واگذار کند. این نهاد به شکل سنتی با مقدماتی شروع
می‌شد که در امتداد، به حوزه علمیه می‌رسید. حوزه‌های علمیه همانند
دانشگاهی بزرگ، اصناف گوناگون طالبان علم و حقیقت را در خود جای
می‌دادند. علوم مختلف فلسفی، ریاضی، تجربی، فقه و حقوق، قضا،
مسائل اجتماعی و اقتصادی در حد ساختارهای اجتماعی آن دوران، در
همین حوزه‌ها توسط روحانیت تعلیم داده می‌شد و پرورش‌یافتگان این
نهاد اجتماعی و دینی، هدایت ساختارهای مختلف علمی، اجتماعی،
سیاسی، اقتصادی، معنوی و... را بر عهده می‌گرفتند.

مکانیسم تأثیر حوزه و روحانیت در سبک زندگی

۱. تأثیر بر متن و محتوای زندگی

یکی از مهم‌ترین کارکردهای دین، که حوزه‌های دینی
تحقق آن را سرپرستی کرده‌اند، معنا بخشیدن به
زندگی است. این کار از راه معرفی مبدأ و
معاد و نسبت حق و خلق روی می‌دهد.
معنایی که هستی و زندگی انسان در
دریای بیکران حیات و هستی می‌یابد،
تنها در آیینۀ دین دیده می‌شود و تنها
می‌توان آن را از زبان دین شنید. این
نسبت تنها به خلوت خانه‌ها و محراب
معابد منحصر نمی‌شود، بلکه نسبت



طبیعت
و انسان،

بهره‌مندی و بهره‌وری
حداکثری و البته هماهنگ و
سازگار آن راه مانند آنچه در حکومت
انبیایی چون حضرت سلیمان (ع) می‌بینیم، هم
نشان می‌دهد و هم مطالبه می‌کند.

دین سیر حرکت و تکامل واضحی را ترسیم می‌کند که یکی
از آشکارترین اثراتش، سبک زندگی پر نشاط و پرتحرکی است
که ایستایی، افسردگی و تحجر را بر نمی‌تابد.

جذب و دفع فعال، منظم و ساختارمند، از ویژگی‌های یک ساختار زنده
است که به رشد و تکامل از سویی و حفاظت در برابر ناهماهنگی‌ها و
آفات از سوی دیگر منجر می‌شود؛ جسد مرده یا مریض در برابر عوامل
خارجی، بی تفاوت و منفعل است یا نمی‌تواند از خود واکنش مناسب و
قوی نشان دهد. تعامل سازنده، موضع‌گیری، عکس‌العمل، هضم نشدن
در جریان‌ها، معانی و قالب‌های متضاد و متعارض از شاخصه‌های سبک
زندگی زنده و جوان است. حیات جوان و مقتدر یک جامعه، خود را در این
قالب‌های سبک زندگی نمایان می‌کند. تمدن‌هایی که سبک زندگی آن از
این خصیصه‌ها تهی باشد، تدریجاً رو به انحطاط خواهد رفت. فردگرایی،
خودمحوری، مصرف‌گرایی، بی‌معنا شدن ایثار و عاطفه، خانواده‌های
تک‌نفره و دونفره، از دست رفتن حرمت و جایگاه ریش‌سفیدان و
بزرگ‌تراها، شکسته شدن جایگاه پدر در خانواده و والدین با هم در برابر
فرزندان، از نشانه‌های سبک زندگی منفعل و مرده‌ای است که پیشاپیش
خبر از زوال تمدن می‌دهد.

۲. تناسب هدف و قالب

هر معنایی، قالب خاص خود را می‌طلبد. معنای زندگی حتماً در ظواهر
زندگی بروز می‌یابد. از سوی دیگر، دین از مجرای عالمان دینی، با معنا
دادن به زندگی، هدف آن را نیز نشان می‌دهد. نکته مهم آن است که هر
قالبی، توان بر آوردن هر غایتی را ندارد. قالب زندگی، بستر و ربلی است
که وصول به غایات را میسر می‌کند. هر سبک زندگی نمی‌تواند بستر ساز
هر هدفی باشد. از سوی دیگر، قالب‌ها تجلی مبادی و غایات‌اند. پس
هر سبک زندگی نمی‌تواند تجلی حقایق عالم هستی و نماد مبدأ و معاد
آن باشد.

۳. آرایش و پیرایش

زیبایی‌های مختلف زندگی، ظرفیت‌ها، مهارت‌ها و مانند آن، هر چند متن
زندگی نیستند، اما همواره حالت‌ها و بروزات آن بوده‌اند و کاملاً در تعامل
با متن شکل گرفته یا بدان یاری رسانده‌اند. هر متن و هر معنایی نمی‌تواند
هر زیبایی را برتابد یا تولید کند. مردمان در یک
جامعه زنده؛ از روحی معتدل برخوردارند. اعتدال
روحی در بهجت و حزن متعادل محقق می‌شود.
فرح بیش از حد به طغیان می‌انجامد و حزن و غصه
افراطی به رکود و افسردگی جامعه منجر می‌شود.
احکام فقهی و اخلاقی با تنظیم و ترویج عبادت،
عزاداری‌ها، مناسبت‌ها، صلّه رحم، دیدوبازدیدها
و... نقشی اساسی در این مهم داشته‌اند.

عملکرد حوزه و روحانیت در ترویج سبک زندگی اسلامی

تا اینجا بیشتر تلاش شد تا در یک سیر منطقی و
زنجیره‌وار، نقش دین در سبک زندگی و فرهنگ
با نگاهی تاریخی و فلسفی بیان شود و نحوه تأثیر

حوزه‌های
علمیه و عالمان
نیز بازخوانی گردد. ضمناً
تأجیدی عملکرد حوزه‌ها و عالمان
بررسی شد. در تکمیل، با اشاره به سه دوره، به
عملکرد حوزه نگاه دیگری می‌اندازیم.

۱. تا دوره قاجار

طی چندین قرن، حوزه‌های علمیه در آمیخته‌ای از رقابت،
تعارض یا همراهی حاکمان، سبک‌سازی یا حفاظت از ارزش‌های
اصلی سبک زندگی را برعهده داشتند. در این دوره، دین محوریت
بیشتری داشت، سطح ارتباطات و سواد پایین بود و با توجه به بساطت
جوامع، چالش‌های سنگین از نوع همه‌جای که در اندلس رخ داد، کمتر
به چشم می‌خورد.

۲. دوره قاجار

از اواسط دوره قاجار، فرهنگ و سبک زندگی مهاجم، در نقاب علم و
صنعت به جامعه تزییق شد. از این رو و با توجه به ناشناخته بودن فضای
فکری و فرهنگی تجدد و مبانی معرفتی و فلسفی آن، حوزه‌های علمیه در
تشخیص و تحلیل و ارائه راه‌حل، با مشکل و صعوبت مواجه بودند. حتی
در جریان مشروطه، وقتی روشن‌فکران غرب‌زده پازل‌های جامعه جدید
را براساس تقلید از غرب می‌چیدند، بسیاری از عالمان هنوز مشکل اصلی
را در استبداد حاکم می‌دیدند، در حالی که جریان استبداد، خود به یکی از
پازل‌های جریان تجددطلب و غرب‌زده تبدیل شده بود.

۳. دوره پهلوی

این دوره، عصر استقرار و حاکمیت روشن‌فکری غرب‌زده و اندیشه تجدد و
مدرن‌سازی است. در این دوره، حوزه سرکوب شده و اختناق شدیدی برای
حذف و نابودی دین و ارزش‌های بنیادین جامعه حاکم گردید. حوزه علمیه
در این دوره با سختی تلاش می‌کند حداقل بتواند ارزش‌ها و چارچوب‌های
اصلی سبک زندگی را حفظ کند. حوزه و عالمان دینی تدریجاً با مدرنیته و
جریان‌های مهاجم آشنا شدند و توانستند برخی اجزای متغیر سبک زندگی
را که تحول یافته است، بپذیرند یا بومی‌سازی کنند.

۴. انقلاب اسلامی

در این دوره، پس از قرن‌ها، ولایت اجتماعی و سیاسی به عالمان دین
برمی‌گردد، اما سیطره فکری، علمی، گفتمانی و آکادمیک مکاتب رقیب
کماکان باقی است. نهادهای مختلف جامعه، مانند رسانه، آموزش و پرورش
و آموزش عالی، به دلیل یک قرن سیطره علمی، هنری، تربیتی و سیاسی
مکاتب مختلف غربی، همچنان در تشویش و تذبذبی بنیادین به سر می‌برند
و این شکاف را نیز به جامعه و سبک زندگی آن انتقال می‌دهند. در دهه‌های
اول انقلاب، مواجهه حوزه و حکومت با علوم
انسانی و سبک زندگی غربی، سلبی بود. نهادهای
دست‌اندرکار با فهم ناقص از انقلاب فرهنگی مورد
نظر امام خمینی (ره)، نقد و حذف عناصر ضد ارزشی
را کافی می‌دانستند. اما در دهه سوم و چهارم
انقلاب، تولید علوم اسلامی و نرم‌افزارهای بومی و
نه تصفیه شده، هدف قرار گرفته است. رهبر انقلاب
با تبیین اندیشه مؤسس انقلاب، هویت فرهنگی
انقلاب اسلامی را بازخوانی کرد و تمدن‌سازی را
هدف دانست؛ امری که آن را بدون تصحیح و طراحی
سبک زندگی اسلامی ممکن نمی‌داند. اکنون سبک
زندگی و بازطراحی آن برای حفظ جامعه، انقلاب
و اقتدار اسلام، یکی از مهم‌ترین تکالیف حوزه و
عالمان دینی است.

در جریان مشروطه،
وقتی روشن‌فکران
غرب‌زده پازل‌های
جامعه جدید را براساس
تقلید از غرب می‌چیدند،
بسیاری از عالمان هنوز
مشکل اصلی را در استبداد
حاکم می‌دیدند، در حالی
که جریان استبداد، خود
به یکی از پازل‌های جریان
تجددطلب و غرب‌زده
تبدیل شده بود.

چگونه می زیستند!

حاج آقا نور... اصفهانی نمادی از سبک زندگی ایرانی - اسلامی



فاطمه شهابی
کارشناس ارشد
جامعه‌شناسی

خانواده‌ای، اصول و تعالیم اولیه تقوا و دانش را فراگرفت. شخصیت دیگری که پس از والدین، ایشان را تحت تأثیر قرار می‌داد، برادرشان آیت‌الله شیخ محمدحسین نجفی، صاحب تفسیر ارزشمند قرآن به نام «تفسیر اصفهانی» بود و نمونه یک عالم وارسته در زهد و تهجد و عبادت به‌شمار می‌رفت؛ به طوری که حاج آقا نورالله درباره ایشان می‌فرماید: «جامع علوم دینی و عارف به معارف دینی و کاشف اسرار عرفانی و واقف به سرائر انسانی و معلم علوم ربانی بود. بی نظیر در ارشاد مردم جهت حسن تفسیرش و هدایت مردم به لطافت تقریرش بود.» (نجفی، ۱۳۷۸: ۸)

او علاوه بر درک محضر علمی و تربیتی پدر، برای تکمیل تحصیلات، راهی عتبات عالیات شد و در محضر بزرگانی چون مرحوم آیت‌الله میرزا حبیب‌الله دشتی و آیت‌الله میرزا حسن شیرازی، کسب فیض نمود. پس از تکمیل تحصیل و انجام مراسم حج، در سال ۱۳۰۰ به اصفهان بازگشت و مشغول تدریس شد.

حاج آقا نورالله از جمله رهبران روشن فکر و آگاه روحانی بود که در چهار مقطع حساس، نقش و نفوذ عمده‌ای در عرصه سیاست، دیانت و اصلاح امور مسلمانان ایفا نمود. نخست در فرونشاندن شورش و تهاجمات بایه در روستای سده اصفهان در سال ۱۳۰۷ق و دومین در رخداد نهضت تنباکو رقم خورد. سومین و مهم‌ترین عرصه در قالب رهبری سیاسی نهضت مشروطه در اصفهان نمایان گشت و آخرین عرصه تلاش او، که سرانجام منجر به شهادت او شد، در اوایل دوره رضاشاه علیه اجرای سیاست‌های دین‌ستیزانه حکومت بود.

در ادامه به سبک و شیوه زندگی این عالم مجاهد، که برگرفته از اسلام و فرهنگ ایرانی بود، خواهیم پرداخت.

دفاع از نهضت مشروطه

حاج آقا نورالله از سال ۱۳۰۹ق، یعنی از زمان قیام تنباکو، مبارزات سیاسی خود را علیه استبداد و استعمار آغاز کردند و حدود چهار سال، یعنی تا زمان روی کار آمدن حکومت پهلوی، همچنان به مبارزات خود ادامه دادند. تمامی تلاش حاج آقا نورالله اصفهانی در تمامی این سال‌ها، بر این اصل قرار داشت که شریعت هیچ ضدیتی با سیاست ندارد و مبانی بسیاری از پدیده‌های سیاسی، چون تکیه بر اکثریت آراء، مشارکت مردم، آزادی، مساوات و عدالت با شریعت اسلام همساز است. ایشان درصدد بودند تا اثبات نمایند که اندیشه سیاسی خود را از تفکر و آرای اجتهادی و فقهی خود کسب نموده و به همین دلیل، مأخذ و منبع خارجی را به‌عنوان معیار و یا الگو در حکومت معرفی نمی‌نمایند و به‌عنوان یک عالم دینی، دخالت در امور اجتماعی و سیاسی مردم را وظیفه خود تلقی می‌کند و در صحنه سیاسی نیز بدان عمل می‌کند؛ به گونه‌ای که روزنامه «جبل‌المتین» در مقاله خود، تا آنجا پیش می‌رود که

از اواخر دوران صفویه و مخصوصاً در دوره قاجاریه، با گسترش روابط سیاسی و اقتصادی با دولت‌های بیگانه، به‌ویژه روسیه و انگلیس، مسئله جدیدی به نام مدرنیته کم‌کم در ایران نفوذ پیدا کرد. مسئله‌ای که تمام جوانب زندگی مردم را تحت تأثیر خود قرار داد. در این میان، ظهور افرادی به نام منورالفکر در گسترش هر چه بیشتر این فرهنگ در عرصه مناسبات اجتماعی و سیاسی نقش بسزایی داشت. این افراد پس از سفر به کشورهای اروپایی، با عالمی جدید و ساحتی نوین به نام غرب و مدرنیته آشنا شدند و از همان ابتدا شیفته آن گشتند. اینان خواستار محقق کردن همان فرهنگ و قوانین در کشور خود شدند و به‌عنوان بازیگرانی که تحت سلطه اجانب بودند و از جانب آن‌ها حمایت می‌شدند، با نفوذ در دستگاه‌های دولتی، درصدد تغییر سبک زندگی مردم و الگوهای رفتاری آنان و کم‌رنگ نمودن جنبه دینی آن برآمدند؛ چراکه مهم‌ترین عامل عقب‌ماندگی ایران را وجود مذهب تشیع در ایران می‌دانستند.

در چنین شرایطی، حاج آقا نورالله اصفهانی با بصیرت و آگاهی از شرایط زمان، فعالیت‌های خود را علیه استبداد پادشاهان و استعمار بیگانه آغاز کردند. ایشان با درک خطر استعمار بیگانگان و همچنین افراد غرب‌زده، در راستای شکست توطئه‌های آنان اقدام کردند تا به این وسیله، نه تنها از عقاید دینی و مذهبی خود دفاع کنند، بلکه با معرفی اسلام اصیل به مردم، به رشد و گسترش زندگی اسلامی کمک کنند. ایشان با تأسیس شرکت اسلامی اصفهان، مریض‌خانه اسلامی، مدرسه اسلامی و روزنامه «اسلام» و تلاش برای اتحاد اسلامی و مشروطه اسلامی، در جهت عینیت بخشیدن به اهداف خود اقدام نمود.

حاج آقا نورالله اصفهانی از جمله علمایی بود که در دوران مشروطه، مبانی نظری خود را در باب تشکیل حکومتی قانونی و اسلامی در رساله مکالمات «مقیم و مسافر» تدوین کرد. ایشان به‌عنوان یکی از رهبران نهضت مشروطه در اصفهان، نه تنها در عرصه نظر، بلکه به‌صورت عملی نیز وارد مبارزه با استبداد و استعمار شد و تلاش کرد با آراء و رفتار خود، یک الگوی صحیح از سبک زندگی اسلامی را ارائه دهد. وی با درک صحیح از زمان و موقعیت و با تکیه بر مبانی دینی اسلامی، توانست نظریه خود را در عصر غیبت ارائه نماید و با ارائه الگوی مقبول از حکومت قدر مقدور تا حدودی مباحث اندیشه سیاسی در عصر مشروطه را جهت بدهد.

شرح حال

حاج آقا نورالله اصفهانی (۱۲۷۸-۱۳۴۶ق/۱۸۶۱-۱۹۲۷م) فرزند مرحوم آیت‌الله حاج شیخ محمدباقر نجفی (متوفی ۱۳۰۱ق) و نوه مرحوم آیت‌الله شیخ محمدتقی اصفهانی، صاحب کتاب اصولی مشهور «هدایه‌المسترشدین» است. مادرش دختر مرحوم آیت‌الله سید صدرالدین صدر از مراجع مشهور بوده است. او در اصفهان دیده به جهان گشود و در چنین

حاج آقا نورالله از جمله علمایی بود که وجود حکومت را برای تحقق آرمان‌های اسلامی ضروری می‌دانست و معتقد بود که برای پیاده کردن یک زندگی مبتنی بر مبانی اسلام اصیل، باید حکومت را در دست گرفت و آن را اصلاح کرد تا بتوان شرایط یک زندگی اسلامی را برای مردم مهیا نمود

ملی ایرانیان بار دیگر بیدار شده و از سوی دیگر، دست استعمارگران از بازار ایران قطع شود؛ به طوری که روزنامه‌ها و نمایندگان انگلیس رشد این شرکت را به منزله سکتبه به منافع انگلیس در کلیه مناطق خلیج فارس اعلام کردند.

تأسیس انجمن صفاخانه

با ورود مبلغان مسیحی به ایران و گسترش فعالیت مسیحیان در جهت تبلیغ دین مسیحیت و کهرنگ نمودن دین اسلام، حاج آقا نورالله در جهت مقابله با آن‌ها، از طریق کار فرهنگی برآمد. ایشان با کمک برادرش و مرحوم رکن‌الملک شیرازی، در محله آرامنه اصفهان، انجمن صفاخانه را در سال ۱۳۲۱ تأسیس کرد.

به دنبال تأسیس این مکان، از محمدعلی داعی الاسلام، که مطالعات گسترده‌ای در زمینه ادیان و کتب عهد عتیق داشته است، تقاضا می‌کند تا با مسیحیان در این مکان به مناظره بپردازد و «به دنبال ایجاد انجمن، روزنامه‌ای به نام روزنامه الاسلام (که ارگان و سخن‌گوی انجمن صفاخانه بود) برای چاپ و نشر متن مناظرات و مباحثات مذهبی راه‌اندازی می‌کند.» (رجبی، ۱۳۸۲: ۶۵) این اقدام حاج آقا نورالله به قدری تأثیرگذار بود که نسخه‌های محله صفاخانه نه تنها در ایران، بلکه در برخی دیگر از شهرها چون لندن، مصر، هند، حجاز و عثمانی، مورد استفاده وسیع متفکران مسلمان در برخورد با آرای مسیحیان قرار گرفت. (تاریخ جراید و مطبوعات ایران: ۲۴۵)



تأسیس مدارس عام و مدرسه ایتمام

از جمله دیگر اقدامات حاج آقا نورالله اصفهانی برای ترویج شیوه زندگی اسلامی و مقابله با ترویج فرهنگ غربیان، تأسیس مدرسه و تعلیم آموزه‌های اسلام در مقابل مدارس بود که توسط مسیحیان ایجاد شده بود. در مدت اقامت مسیحیان در ایران، آن‌ها تلاش نمودند تا با ایجاد مدارس به سبک اروپایی و مسیحی، به جذب دانش‌آموزان مسلمان بپردازند و آموزه‌های خود را به آن‌ها القا کنند، اما با هوشیاری حاج آقا نورالله در تأسیس مدرسه و جذب دانش‌آموزان، این نقشه اجانب با شکست مواجه شد. ایشان همچنین با تأسیس مدرسه ایتمام، که مخصوص دانش‌آموزان بی‌بضاعت بود، تلاش نمود تا به این وسیله، بی‌سوادی را در کشور ریشه کن کند و نگذارد تا فقر این افراد، مانع از کسب علم و دانش آن‌ها شود.

تأسیس مریض‌خانه اسلامی

یکی دیگر از دغدغه‌های حاج آقا نورالله اصفهانی، رسیدگی به مردم کشورش در حال رنج و بیماری بود. او به خوبی درک کرده بود که تأسیس مریض‌خانه‌ها توسط مسیحیان، یکی دیگر از راه‌هایی است که آن‌ها برای جذب مردم استفاده می‌کنند. پس در صدد برآمد تا با کمک برخی از دوستان و خیرین، مریض‌خانه‌هایی را برای مداوای مردم تأسیس کند. در نتیجه، ایشان مریض‌خانه اسلامی را تأسیس کرد که در آن، به طور رایگان به مداوای مسلمانان می‌پرداخت تا به این وسیله، از رفتن مسلمانان به بیمارستان‌های مسیحی جلوگیری کند. ایشان همچنین در طی سخنان خود، بارها اشاره می‌کند که اولین وظیفه یک حکومت صالح و مردمی، تأمین امکانات اولیه و حیاتی برای همه مردم است: «باید در تمام شهرها، مریض‌خانه باز کرد که فقرا و ضعفا به مریض‌خانه بروند و

مرگ حاج آقا نورالله را پایان اندیشه یگانگی روحانیت و سیاست می‌شمارد و دخالت دیگر اقشار مردمی را در این گونه مباحث، جرمی سیاسی و دینی ارزیابی می‌کند. (نجفی ۱۳۷۸: ۱۳)

ایشان با اعتقاد به تشکیک‌ناپذیری دین از سیاست، تلاش می‌کردند در تمامی امور اجتماعی و سیاسی دخالت کنند و نظر خود را، که مبتنی بر نظر اسلام بود، تحقق بخشند.

حاج آقا نورالله از جمله علمایی بود که وجود حکومت را برای تحقق آرمان‌های اسلامی ضروری می‌دانست و معتقد بود که برای پیاده کردن یک زندگی مبتنی بر مبانی اسلام اصیل، باید حکومت را در دست گرفت و آن را اصلاح کرد تا بتوان شرایط یک زندگی اسلامی را برای مردم مهیا نمود. ایشان با نوشتن کتاب «مقیم و مسافر» در دفاع از مشروطیت، نه تنها به صورت نظری ضرورت حکومت مشروطه را تبیین نمود، بلکه با تأسیس انجمن ملی در اصفهان و رهبری سیاسی و دینی قسمت وسیعی از نواحی اصفهان، بختیاری و مرکزی، به طور عملی نیز وارد عرصه سیاسی شد و حکومتی مطابق آنچه در نظر داشت و براساس تفسیر شرع و قوانین اسلام بود، اجرا و پیاده نمود. (نجفی، ۱۳۷۸: ۲۲)

در نگاه وی، غرض اصلی مشروطیت، احیای قانون الهی و سنت نبوی است تا در سایه آن، در مملکت قانون عدل اجرا شود و هیچ‌کس بر دیگری ستم نکند. ایشان می‌فرماید: «مشروطه مطلب تازه و جدیدی نیست. اشتباه نشود، بدانید اینکه مشروطیت

می‌گویند، همان قانون و دستورالعمل حضرت خاتم‌الانبیاء (ص) را می‌طلبند. امر حادث و تازه نیست. نهایت چون هزار و سیصد و چند سال است رفته رفته از بین رفته، حال که طلب تجدید آن را می‌کنند، خیال می‌کنند حادث و جدید است.» (زرگری نژاد، ۱۳۷۴: ۴۱۸) حاج آقا نورالله همچنین در رابطه با محتوای حکومت و قانون مشروطیت، هم‌فکران سیاسی خود را از سایر مشروطه خواهان با این تعبیر و برنامه‌ها جدا می‌کند: «احکام اسلام همان است که بوده و تا روز قیامت حلالش حلال است و حرامش حرام و در کیفیت اجرای احکام، قانون گذارن چه ضرر دارد؟... در مملکت اسلام قانون قرآن مجید و سنت پیغمبر اکرم (ص) باشد. این است که مقید بود احکام مجلس شورای ملی به موافقت با قانون اسلام.» (اصفهانی، ۱۳۲۷: ۳۳۳)

تأسیس شرکت اسلامی اصفهان

پس از نهضت تنباکو و عقب‌نشینی امپراتوری انگلیس در مقابل ایرانیان، حاج آقا نورالله اصفهانی به همراه برادرش آقا نجفی، در صدد تحریم دیگر کالاهای بیگانه برآمدند تا به این وسیله، هم از میزان سلطه اقتصادی اجانب بر کشور بکاهند و هم اینکه در جهت تولیدات داخلی و سازندگی کشور بتوانند قدم مؤثری بردارند.

به همین منظور، شرکت اسلامی اصفهان را در سال ۱۳۱۶ ق، تأسیس کردند تا بتوانند منسوجات مورد نیاز کشور را خود تولید کنند. با تحریم منسوجات فرنگی و استفاده از پارچه‌های تولید داخل، که از لحاظ کیفیت به مراتب از منسوجات فرنگی برتر هم بودند، شرایط برای گسترش شرکت اسلامی در دیگر مناطق کشور فراهم شد و با مدیریت دقیق و منظم حاج آقا نورالله و حمایت تجار ایران، توانستند نه تنها در دیگر شهرهای ایران، بلکه در برخی دیگر از نقاط خارجی، مانند مصر، کلکته، بمبئی، استانبول، بغداد و... دفتر شرکت را تأسیس کنند و تولیدات خود را به آن‌ها عرضه کنند. این اقدام حاج آقا نورالله باعث شد تا غرور

غذا و پرستاری مجانی داشته باشند و محتاج نشوند که فقراي مسلمانان در مريض خانه خارجه برونند.» (اصفهانی، ۱۳۲۷: ۳۶۹)

تأسیس قرائت‌خانه

حاج آقا نورالله معتقد بودند برای آنکه کارایی یک حکومت افزایش پیدا کند، مردم آن کشور باید بر آن حکومت نظارت داشته باشند تا به این وسیله، حکومت از مبانی و احکام اسلام تخطی نکند و در نتیجه همین تفکر بود که به تأسیس قرائت‌خانه پرداختند. ایشان با ایجاد خانه مطبوعات، که از آن

با عنوان «قرائت‌خانه» یاد می‌شد، زمینه‌ها و بسترهای مقدماتی را برای افزایش آگاهی و اطلاع‌رسانی به مردم و نظارت بر امور عمومی فراهم می‌کردند. در این مکان، نه تنها افراد باسواد، بلکه کسانی هم که سواد نداشتند از وقایع جامعه مطلع می‌شدند. به این صورت که آن‌ها پول اندکی را به کارمندان قرائت‌خانه پرداخت می‌کردند و در مقابل، کارمندان وقایع و اخبار را برای آن‌ها می‌خواندند و به این ترتیب، تمامی افراد از اوضاع جامعه مطلع می‌شدند. «محض اشاعه معارف و خدمت به نوع اعضای انجمن معارف اصفهان، قرائت‌خانه افتتاح نموده و هر کس از خاص و عام به قرائت‌خانه رفته و از اخبار مستحضر شوند، بابت آن یک شاهی قرار داده‌اند.» (روزنامه جهاد اکبر، ۱۳۲۶ق)

وحدت مسلمانان

یکی دیگر از اقدامات حاج آقا نورالله اصفهانی، توجه به وحدت تمامی مسلمانان از شیعه و سنی در مقابل استعمارگران روسیه و انگلیس بود. ایشان با درک خطر تفرقه مسلمانان، که چیزی جز ضعف آن‌ها در برابر دشمن در پی نداشت، همواره شعار وحدت سیاسی مسلمانان را اعلام می‌کرد. ایشان اگرچه انتقاداتی به امپراتوری عثمانی داشتند و در صورت لزوم در مقابل تجاوزات و زیاده‌خواهی عثمانیان ایستادگی می‌کردند، اما در مقابل قدرتهای بیگانه، سعی در حفظ وحدت سیاسی مسلمانان داشتند؛ به طوری که در جنگ جهانی اول، به نفع کشور عثمانی، در مقابله با روسیه و انگلیس، به جمع‌آوری نیرو پرداختند. ایشان طی اعلامیه‌ای، خطوط فکری و سیاسی وحدت اسلامی را این گونه تبیین و ترسیم نمودند: «چون دیدیم که اختلاف فرقه‌های پنج گانه مسلمین، اختلافاتی که مربوط به اصل دینانیت نیست، موجب انحطاط دول اسلام و استیلاي اجانب شده، اتفاق شد بر وجوب اتحاد تمام مسلمین در حفظ بیضه اسلام و نگاهداری جمیع مملکت‌های اسلامی از دول بیگانه.»

این اقدام حاج آقا نورالله اصفهانی به خوبی نمایانگر این امر است که ایشان به عنوان یک عالم برجسته شیعه، تمامی احکام و موازین اسلام را درک کرده بودند و می‌دانستند که در شرایط متفاوت، چه عکس‌العملی را باید از خود نشان بدهند. در واقع زندگی ایشان، نمونه کامل از یک زندگی اسلامی بود؛ به طوری که تلاش می‌کردند تمامی احکام اسلام را تا جایی که مقدور است، نه تنها در زندگی خود، بلکه در زندگی اطرافیان و دیگر افراد جامعه، سرایت دهند.

تأمین امنیت جاده‌های تجاری و

جان مسافران

از جمله موضوعاتی که حاج آقا نورالله اصفهانی به آن توجه داشت، تأمین امنیت مسافران در جاده‌ها بود؛ چراکه بارها مشاهده کرده بود که مسافران در راه‌ها مورد دستبرد راهزنان قرار می‌گیرند و جان و مال آن‌ها به خطر می‌افتد. ایشان وظیفه یک حکومت کارآمد را حفظ امنیت

ایشان با ایجاد خانه مطبوعات، که از آن با عنوان «قرائت‌خانه» یاد می‌شد،

زمینه‌ها و بسترهای

مقدماتی را برای افزایش

آگاهی و اطلاع‌رسانی به

مردم و نظارت بر امور

عمومی فراهم می‌کردند.

مردمانش می‌دانست. پس با دیدن این اتفاقات، طی یک نامه‌نگاری با دولت مرکزی، خواستار آن شد تا افرادی را به عنوان نگهبان در جاده‌ها و مسیر تجاری افراد، قرار دهند و برای آن‌ها حقوقی را مقرر کنند.

تقویت و بازسازی نیروهای نظامی

حاج آقا نورالله معتقد بود برای استقلال یک کشور، در کنار فعالیت‌های سیاسی و اقتصادی، لازم است که آن کشور از لحاظ نیروی نظامی نیز قدرت خود را بالا برد تا بتواند جلوی نفوذ و دست‌اندازی سایر دولت‌ها را بگیرد. به همین دلیل، بسیار بر روی تقویت نیروی نظامی تأکید می‌کرد و آن را واجب می‌شمرد. ایشان برای تحقق این مهم، دستیابی به سه امر را لازم می‌دانستند:

اول) رفع تفکر بی‌جنشسی و سکون و تسلیم در برابر روزگار و باوراندن این فکر در مردم که تا باورش‌شان نشود که می‌توانند در مقابل اجانب بایستند، پیشرفت میسر نخواهد شد. (نجفی، ۱۳۶۹: ۱۳۰)

دوم) تجهیز و بازسازی امکانات و داشتن ادوات نوین: «اگر بخواهیم با این شمشیرهای شکسته و آلات حربیه قدیمه با آن‌ها جنگ نماییم، البته مغلوب خواهیم شد، ولی چنانچه درصدد تحصیل آلات حربیه جدید برآییم، حفظ بلاد خود توانیم نمود.» (اصفهانی، ۱۳۲۷: ۳۸۸)

سوم) تعلیم علم جنگ به صورت منظم و علمی برای تقویت نیروی نظامی و همچنین انجام تمرین و مانورهای منظم: «باید مشق نظامی جدید نمود. بر تمام خلق، تحصیل علم جنگ به طور جدید و تحصیل آلات دفاعیه جدید، امروز واجب و لازم است.» (همان: ۳۸۹)

نتیجه‌گیری

با مطالعه اندیشه و عمل حاج آقا نورالله اصفهانی، به خوبی مشخص می‌شود ایشان به عنوان یک فرزند صالح مکتب اسلام، به خوبی تمامی احکام و قوانین آن را درک کرد و با توجه به شرایط زمانی و مکانی، در برهه‌های مختلف زندگی خود، بهترین عملکرد را از خود نشان داد. در واقع زندگی حاج آقا نورالله اصفهانی نمونه کاملی از یک زندگی به شیوه و سبک اسلامی است که در آن، نه تنها در جهت پیاده نمودن احکام اسلامی در زندگی خود، بلکه در جهت بهبود زندگی سایر اقشار مردم تلاش می‌کرد.

منابع:

- اصفهانی، نورالله (۱۳۲۷)، رساله مقیم و مسافر، مندرج در نجفی، موسی، اندیشه سیاسی و تاریخ نهضت حاج آقا نورالله اصفهانی، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- تاریخ جراید و مطبوعات ایران، جلد ۱.
- رجبی، محمدحسن (۱۳۸۲)، علمای مجاهد، تهران، مرکز اسناد انقلاب.
- روزنامه جهاد اکبر، ۱۳۲۶ق.
- روزنامه جبل‌المتمین، ۱۳۰۶ق.
- روزنامه ثریا، ۱۳۱۶ق.
- زرگری نژاد، غلامحسین (۱۳۷۴)، رسائل مشروطیت (هجده رساله و لایحه درباره مشروطیت)، تهران، انتشارات کویر.
- نجفی، موسی (۱۳۷۸)، اندیشه سیاسی و تاریخ نهضت حاج آقا نورالله اصفهانی، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- نجفی، موسی (۱۳۶۹)، اندیشه سیاسی حاج آقا نورالله اصفهانی، کیهان اندیشه، شماره ۳۳، مهر و آبان.



حیات طیبه

گذری بزمبانی ومبادی سبک زندگی اسلامی



اسلام به عنوان مکتبی که دارای جهان بینی و ایدئولوژی منحصر به خود است، از سبک زندگی ویژه‌ای برخوردار است. به عبارت دیگر، اسلام با توصیه‌ها و بایدها و نبایدهای خود و حتی پیش‌تر از آن، با نگاه و رویکرد متفاوتی که به انسان و پدیده‌های پیرامون او در جهان دارد، مسیر متفاوتی را برای زندگی در پیش روی آدمی می‌گشاید. با اینکه اسلام در تداوم ادیان الهی و نسخه‌تکمیلی ادیان ابراهیمی موجود در جهان است، گذر زمان و رنگ و رنگ سلیقه‌ها بر صیقل آیین پیامبران، اسلام را از سایر ادیان موجود در جهان متفاوت ساخته و پیروان آن را به زینت زندگی «دیگر»ی آراسته است. جدای از اینکه مسلمانان چقدر توانسته‌اند به سبک اسلامی زندگی کنند و اساساً چقدر قادر بوده‌اند این سبک «ویژه» را بشناسند و حتی تمدن‌ها و نظامات اندیشه‌ای رایج در جهان به مسلمانان چنین امکان و اجازه‌ای داده‌اند، اسلام دارای نسخه‌ای اختصاصی برای زندگی است که آن را با واژگان «حیات طیبه» یا «زندگی پاک» به جهانیان معرفی کرده است. تمام آنچه در این ویژه‌نامه گفته شد، برای نیل به این نقطه بود که «سبک زندگی» که ترجمه «Life Style» و مفهومی غربی و وارداتی به فرهنگ واژگانی ماست و در درون خود ویژگی‌ها و خصوصیات گفتمانی مدرن و پست‌مدرن را حمل می‌کند، وقتی در معنای عام کلمه، یعنی در مفهوم شکل، ساختار و شیوه‌ای برای زندگی به کار می‌رود، در فرهنگ اسلامی معادلی غیر از «لایف‌استایل» و «سبک زندگی» دارد و آن «زندگی نورانی و پاک» الهی است که در آن، آفریدگار انسان، زمین را به آسمان دوخته و دنیا را به آخرت پیوسته است تا همه ابعاد و وجوه ظاهری و باطنی وجود انسان را در بر گیرد.

زندگی به سبک اسلامی

راهکارها و مباحثات های
اسلامی سازی سبک زندگی در کشور

سبک زندگی یک مقوله اجتماعی است و نمی توان سیره و زندگی نامه یک نفر را سبک زندگی بنامیم. سبک زندگی با مسائل و موضوعات اخلاقی و حتی فرهنگ، متفاوت است. گرچه در سبک زندگی، گزاره های اخلاقی یا شرعی مطرح است، این ها به خودی خود سبک نمی شوند. سبک زندگی زمانی مطرح می شود که مردمان یک جامعه و عصر، زندگی درهم تنیده اجتماعی خویش را بسته به مبانی و نگاه و فرهنگ و دین خود می آفرینند. در سبک زندگی، سبک شدن یک امر، مهم است و موضوعیت دارد، نه خود آن امر. دروغ گفتن، خوش اخلاق نبودن و... ربطی به سبک زندگی ندارد. مهم این است که چگونگی سبک شدن را بشناسیم، نه اینکه به فهرستی از بایدها و نبایدهای اخلاقی و دینی بسنده کنیم. در سبک زندگی، اصولی ترین نکته این است که بدانیم مجموعه کنش های اجتماعی، یک گزاره را ابتدا برمی گزینند، سپس آن را ارزشمند می نمایند و رواج می دهد.



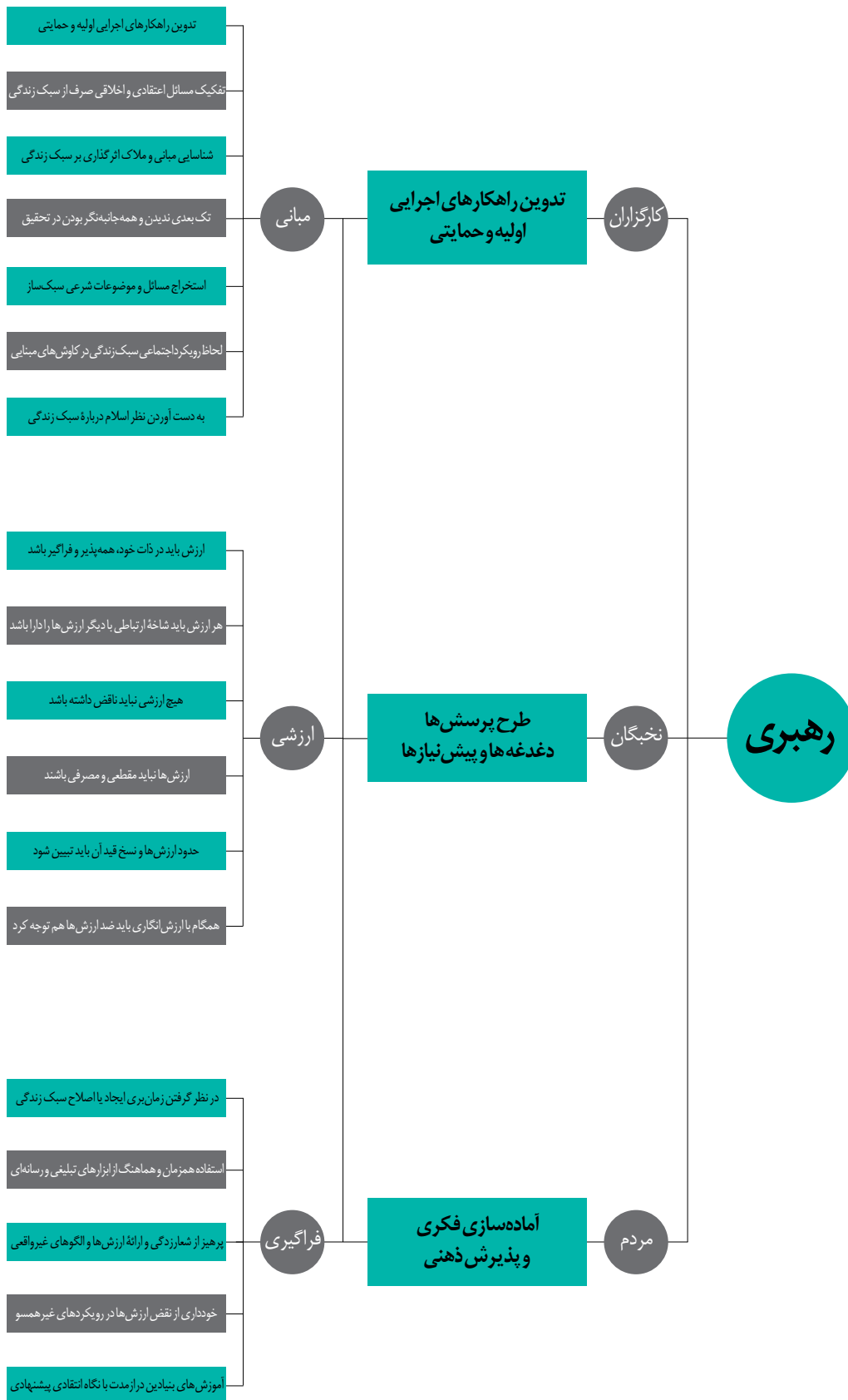
حامد عبداللهی
طلبه سطح ۴ حوزه علمیه
قم و دکترای تاریخ و
تمدن اسلامی از دانشگاه
بافق العلوم (ع) قم

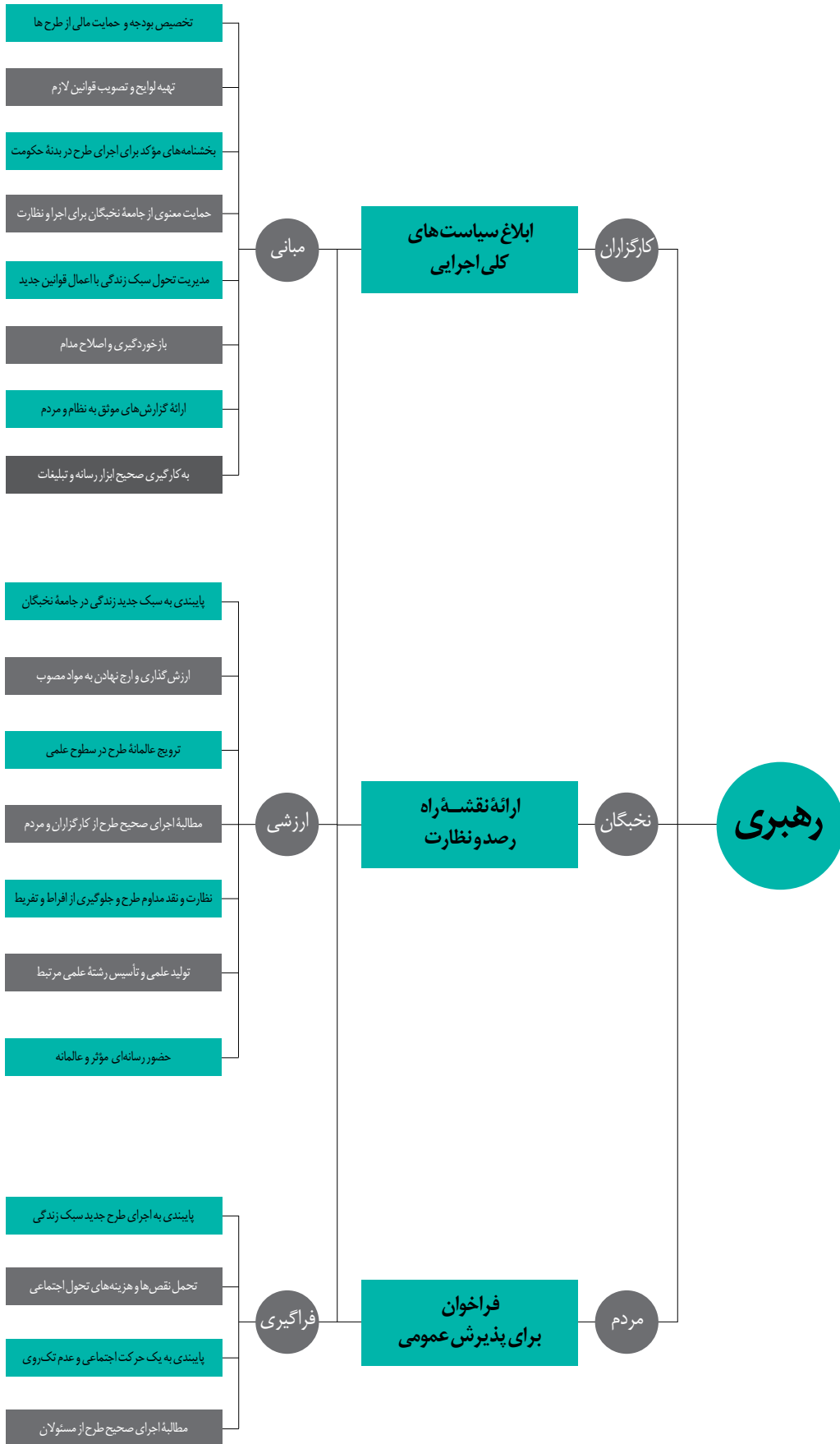
تفاوت سبک زندگی

خود در آن جامعه زندگی کند. تفاوت اخلاق و مناسک

دینی هم با سبک زندگی همین است؛ یعنی در بدترین جوامع نیز می‌توان متدین بود یا حتی نماز جماعت برگزار کرد. در سبک زندگی، همه با هم تصمیم می‌گیرند یک کنش را تکرار کنند و جا بیندازند و پیوندهای گوناگون آن را با هم ایجاد می‌کنند. این پیوندهای متنوع و وابسته است که سبک زندگی را شکل می‌دهد و مردمان یک جامعه را داری سبک می‌کند. روشن است که مراد از سبک زندگی اسلامی، بازخوانی سیره و یا توقع تکرار آن در عصر حاضر به همان شکل نیست. منظور این است که معیارها و سنج‌های زندگی مؤمنانه و نگاه به جهان از دریچه قرآن ارائه شود تا ما امروز سبکی را بیافرینیم که به زیست اسلامی یا حیات طیبه نزدیک‌تر باشد. نتیجه این است که اگر فقه را به معنای کامل و قرآنی آن در نظر بگیریم، اکنون نیازمند پژوهش و اجتهادی نوین هستیم که در مقوله زندگی، سبک‌شناس است و موضوع‌شناسی می‌کند و در پی استخراج مبانی و آموزه‌ها و سنج‌های زندگی مؤمنانه است، نه تطبیق مصداقی رفتارها و گفتارها. در مسئله سبک زندگی، باید سه مرحله مبنایی، ارزش‌مداری و فراگیری را رعایت کرد. به‌یقین مراد مقام معظم رهبری، تنها مطالعه، نوشتن، خواندن، شعار دادن و شعر گفتن در باب سبک زندگی نبوده است، بلکه معظمله خواسته‌اند این مطالعات، به اصلاح سبک زندگی امروز و تطبیق آن مبانی و معیارهای اسلامی بینجامد.

تفاوت فرهنگ با سبک زندگی این است که در فرهنگ لازم نیست همه با هم تصمیم بگیرند کار مشخصی را انجام دهند. نمونه اینکه یک خانواده ایرانی در عربستان یا استرالیا هم می‌تواند نوروز را جشن بگیرد و به فرهنگ و آیین‌های ایرانی وفادار باشد و نمود فرهنگ کشورش باشد، اما هرگز نمی‌تواند به سبک مورد نظر





توضیح

بدیهی است که طرحی نو در انداختن در سبک زندگی و اصلاح آن، امرانه و بخشنامه‌ای نیست. هیچ‌گاه حکومت نمی‌تواند به توده مردم دستور دهد که سبک زندگی خود را تغییر دهند. این به معنای بی‌مسئولیتی کارگزاران نظام نیست، اما صدور دستور از بالا در مقوله‌های فرهنگی و اجتماعی، به شعار مسئولان و بی‌توجهی مردم می‌انجامد. همچنین مردم به علت گستردگی نفوس و سلاقی، امکان تمرکز و اجرای هماهنگ یک طرح ذهنی یا آرزوی جمعی را ندارند و صلاحیت تشخیص آن را نیز ندارند.

تنها گروهی که هم تخصص و هم امکان طرح و برنامه‌ریزی در مسائل کلان اجتماعی را دارند، نخبگان هستند که آن هم بدون هم‌فکری و گذشت و تواضع، به دست نخواهد آمد. بنابراین مهم‌ترین کار و بخش محرک و نیروی طرح بر عهده نخبگان حوزوی و دانشگاهی است. سبک زندگی و تغییر و اصلاح آن یک امر چندجانبه است که اکتفا به یک جنبه، نخواهد توانست مشکلی را حل کند. پس باید اجتماع نخبگان در تخصص‌های گوناگون، به این مهم بپردازند.

لازم نیست سبک زندگی اسلامی از سوی مقامات سیاسی و حکومتی مطرح شود، اما خوش‌بینی اینجاست که عالی‌ترین مقام کشور نیز در قامت رصدگر فرهنگی جامعه، بایستگی این تغییر و اصلاح را حس کرده و با همه در میان گذاشته است. بدین ترتیب، آن بخش از کار که به حکومت و نظام مربوط می‌شود، در عالی‌ترین سطح، کلید خورده است و نگرانی بابت آن وجود ندارد.

پس از طرح مسئله از سوی رهبر معظم انقلاب، لازم است مسئولان و کارگزاران، اصل موضوع و شعارهای آن را مدنظر قرار دهند و حمایت‌های اولیه برای تبیین مسئله و تدوین راهکارها را مبذول دارند. این مهم نیز تاحدی صورت گرفته و شعار تغییر سبک زندگی به نسبت فراگیر شده و جا افتاده است.

در بخش مردمی هم با توجه به تکرار عنوان سبک زندگی در رسانه‌ها و نیز دست‌وپنجه نرم کردن مردم با مشکلات سبک زندگی ناهمگون فعلی، آمادگی اولیه برای تغییرات ایجاد شده است.

اما در بخش اصلی که به نخبگان مربوط می‌شود، هنوز اتفاق اصلی و محرک صورت نگرفته است. یکی از مشکلات جامعه ایرانی، همین اقدام نکردن فوری و دسته‌جمعی است، چون عادت بر این بوده که یک منجی و قهرمان، ناگهان وارد صحنه شود و شور و حرارتی ایجاد کند و مدتی دگرگونی‌هایی را پدید بیاورد و کم‌کم از یاد برود! اینکه نخبگان جامعه ما به بایستگی این اصلاح پی ببرند، عالمانه قدم بردارند،

همه‌جانبه و متخصصانه بیندیشند و اظهار نظر کنند و پژوهش‌های همپوشان و متمرکزی را متواضعانه صورت دهند، یک آرزوی محال نیست!

آنچه تاکنون در باب سبک زندگی اتفاق افتاده، اظهار نظرهای تک‌بعدی، خارج از موضوع، بیش از حد نقادانه و گاه مایوس‌کننده و بهانه‌گیری، میج‌گیری و جزئی‌نگری است.

انقلابی که ما در اصلاح سبک زندگی نیاز داریم، تصمیم جمعی نخبگان برای ترسیم نقشه راه است. اگر نخبگان ایرانی توانستند سر یک سفره بنشینند و لقمه بگیرند، این طرح و صدها طرح دیگر به سرانجام خوش خواهد رسید؛ وگرنه به خاطرات تاریخی ملت ایران تبدیل خواهد شد.

اما رسالت خطیر نخبگان در این بخش، طرح پرسش‌ها، دغدغه‌ها و پیش‌نیازهاست.

به دیگر سخن، پایه کار با پرسش‌های درست نخبگان ریخته می‌شود، وگرنه هر کسی از ظن خود، راهکاری جدا از دیگران مطرح خواهد کرد. جامعه ایرانی باید امروز بدانند مشکل از کجاست، تنها احساس درد و پیچیدن نسخه‌های تکراری و مسکن و وارداتی، دردی را دوا نخواهد کرد. این طرح اولیه خواسته‌ها و دردشناسی را باید جدی گرفت، چون سنگ بنای طرح اصلاح سبک زندگی است. سپس نخبگان در این بخش باید کار را به سه دسته مبنایی، ارزشی و فراگیری تقسیم کنند.

در بخش مبنایی، با توجه به روشن شدن پرسش‌ها و دغدغه‌ها و ضرورت‌های اولیه، اکنون باید سراغ منابع رفت و بن‌مایه‌های طرح را استخراج کرد. این کار باید عالمانه و همه‌جانبه صورت گیرد. با توجه به مباحثی که تاکنون در موضوع سبک زندگی مطرح شده، بایست یک پیرایش و ویرایش کلی نسبت به گمان‌ها و برداشته‌ها انجام گیرد و محتوای تخصصی سبک زندگی از مطالب گسترده و عمومی فرهنگی، اخلاقی و اجتماعی جدا شود. همچنین لازم است مطالعات فقهی، تاریخی و جامعه‌شناختی صورت گیرد و ملاک‌ها و معیارهای سبک زندگی اسلامی برای جامعه ایرانی معاصر استخراج گردد. در این مجال، نیازی نیست گستردگی این مسئله را از پوشاک، خوراک، مسکن، رفتار و گفتار گرفته تا ازدواج، تظاهرات، انتخابات، عبادات و آیین‌های جمعی، یادآوری و تشریح کرد.

یکی از معضلات فرهنگی جامعه ما تکروی است. از این رو، نباید هر نخبه تنها به تخصص و مطالعات خود بسنده کند و ادعای فصل‌خطابی داشته باشد. چه بسا لازم است تعدادی از دانشمندان جوان ایرانی برای همین امر، یعنی مدیریت نخبگانی، تربیت شوند و بیاموزند چگونه از اندیشه جمعی بهره ببرند.

با توجه به تأکید بر پسوند اسلامی سبک زندگی، این مسئله هم باید در نظر گرفته شود که آموزه‌های سبک‌ساز اسلامی از منابع دینی استخراج شود. در واقع تاکنون، نگاه فردی و محدودی به این منابع شده و کسی در پی سبک‌شناسی در مطالعات دینی نبوده است.

باید فقیهانی با عینک سبک‌سازی، سراغ متون دینی بروند و آن بخش از معارفی را که ناظر بر سبک زندگی است، نه اخلاق و رفتار فردی، خوانش کنند. باید‌ها و نیاید‌های حیات طیبه و زندگی مؤمنانه، که معیار آن عمل صالح و ایمان است، باید به دست عالمانی که تخصص‌های میان‌رشته‌ای دارند و از دیگر دستاوردهای علمی نیز بهره‌مندند، استخراج شود. نکته بعدی، لحاظ رویکرد اجتماعی در مطالعات اسلامی

و انسانی است. پویایی فقه در این زمینه زمانی رخ خواهد داد که محقق، مخاطب خود را روح و شخصیت اجتماعی قرار دهد. نگاه فردی به جامعه و عدم اعتراف به یک روح جمعی، پژوهش‌های دینی را در موضوع سبک زندگی، بی‌خاصیت و بی‌ثمر خواهد کرد. سبک زندگی، پدیده‌ای اجتماعی است و در حیطه فردی، قابل تصور نیست.

همچنین نباید تازگی مباحث سبک زندگی، باعث بیگانگی و غرب‌زدگی شود. بایست نظر اسلام در این موضوع جدید را به دست آورد، نه آنکه پاسخ‌های مادی یا اسلامی شده به این مسئله داد. قرار نیست به‌جای اصلاح سبک ناهمگون فعلی، سبک غربی را وارد کنیم یا شاخ‌وبرگ اسلامی

روشن است که مراد از سبک زندگی اسلامی، بازخوانی سیره یا توقع تکرار آن در عصر حاضر به همان شکل نیست. منظور این است که معیارها و سنجه‌های زندگی مؤمنانه و نگاه به جهان از دریچه قرآن ارائه شود تا ما امروز سبکی را بیافرینیم که به زیست اسلامی یا حیات طیبه نزدیک‌تر باشد.

و ایرانی به آن بدهیم.

برای پیشگیری از افراط و تفریط نیز لازم است به حدود و حیطه‌ها توجه کنیم. باید نقش عرف، جغرافیا، سلاطین و تاب و توان مردم را در نظر گرفت. باید نسبت نقش هدایت‌گرانه و مؤثر دین و حدود آزادی مردم، معین باشد و نباید سبک زندگی را در یک مدل پادگانی پیاده کرد. قرار است سبک زندگی در یک روند طبیعی و عرفی اصلاح شود، نه روند فرمایشی و حاکمیتی.

نخبگان در بخش ارزشی نیز رسالتی مهم دارند. پس از مبنایابی و تعیین مصادیق و مواد سبک زندگی اسلامی، نوبت به ارزشی شدن آن می‌رسد. توضیح اینکه جامعه باید بپذیرد این مصداق، یک ارزش است. برای نمونه، اگر دریافته شد که تقوا و نظم، دو عنصر مهم در سبک زندگی اسلامی است، اکنون باید باتقوا و منظم بودن را ارزشمند جلوه داد. روشن است که منظور، چهره اجتماعی این دو عنصر است، نه فردی. کارمندی که برای رعایت مسائل شرعی، از دریافت وام‌های شبهه‌دار بانکی خودداری می‌کند، باید مورد ستایش جامعه باشد، نه نکوهش. استاد دانشگاهی که به نظم و مقررات تأکید دارد، نباید مورد تمسخر قرار بگیرد. در مرحله مبنایی و ارزشی، مهم است که مردم احساس کنند رفتار این افراد صحیح است، گرچه عمومیت نداشته باشد. این باور ارزشی، لازمه اصلاح است. پس باید ارزش ذاتی این امور مثبت را در جامعه یادآور شد تا خطاهای فراگیر و مصطلح و رایج، تخطئه شود. این ارزش‌ها باید نقاط اتصال با دیگر ارزش‌ها را هم داشته باشند. نمی‌شود یک مؤمن اهل نماز جمعه و راهپیمایی و امر به معروف باشد، اما نظم نداشته باشد یا وقت و مکان مردم را غصب کند! اتصال ارزش‌ها به یکدیگر، قطعات ساخت سبک زندگی است؛ وگرنه نمی‌شود یک تابلوی زیبا از یک جامعه ترسیم کرد.

گاهی مطالعات جدا و فردی، به مواد و ارزش‌هایی منجر می‌شود که در نتیجه، متناقض خواهد بود. اگر تولید ثروت و کار و اشتغال، یک ارزش محسوب شود، اما به عدالت کاری و مالی توجه نکنیم، خود این ارزش ممکن است ارزش‌های دیگر را پایمال کند. پس در مجموع نباید ارزش‌های متناقض را به جامعه معرفی کنیم.

نکته دیگر، پایداری ارزش‌هاست. این مهم نیست که مردم در جلوی دوربین‌ها و پلیس، قانون‌مدار باشند. مهم این است که در همه فرصت‌ها و موقعیت‌ها، ارزش‌ها جاری و مطرح شوند.

افراط در ارزش‌گرایی هم گاه معضلاتی را پدید می‌آورد. در جامعه می‌بینیم کسانی روح قانون را رها کرده و به ظواهر بسنده می‌کنند و

توجهی به منویات و پیش‌بینی‌های قانون‌گذاران ندارند. گاهی جمود و پافشاری بر یک ماده قانونی، خود پدیدآورنده صدقانون می‌شود.

نکته پایانی در این بخش، توجه به ضداثرات هاست؛ یعنی نباید تنها به خوب‌ها توجه کرد و از بدها غفلت ورزید. منکرات نیز بخش مهمی در سبک زندگی است که باید علیه آن، کار کرد. پس از مرحله مبنایی و ارزشی، نوبت به مرحله فراگیری می‌رسد. نخبگان باید در این مرحله، به عملیات ترویجی بپردازند. اکنون لازم است ارزش‌ها و ضداثرات‌ها، میان مردم فراگیر شود. این مهم با کارهای رسانه‌ای و تبلیغی صورت می‌پذیرد و راهکارهای ممتاز آن نیز باید تمهید شود. منبر، خطابه، فیلم، پیامک و هر ابزار رسانه‌ای دیگر باید برای این کار در نظر

گرفته شود؛ البته با رعایت اصول سبک زندگی اسلامی. یعنی نباید در خود تبلیغات، روش‌ها و سبک‌های ضددینی و گمراه‌کننده را به کار برد. باید زمان‌بری و دوره‌های زمانی لازم برای این مسئله و حتی تغییر نسل را در نظر گرفت و هیجانی و مقطعی اقدام نکرد. نباید خود تبلیغات به ضداثرات تبدیل شود و برداشت شعاری را ایجاد کند. چه بسا لازم است آموزش‌هایی در سطوح مختلف علمی و متناسب با سواد مردم، از طریق رسانه‌ها و مراکز آموزشی، تعریف و ارائه شود.

پس از طی این مراحل، که خود چند سالی طول خواهد کشید، نوبت به تدوین رسمی و اجرایی این طرح بزرگ می‌رسد. بنابراین لازم است تمام خروجی‌ها، نتایج و عملکردها توسط نمایندگان جامعه نخبگان، تحلیل شود و گزارش کامل و واقعی به رهبری تقدیم گردد. به نظر می‌رسد آغاز مرحله بعدی نیز به تأیید و تأکید مقام معظم رهبری نیاز دارد؛ چراکه از سویی همه افراد جامعه و از سوی دیگر، بیشتر نهادهای حکومتی را درگیر خود خواهد کرد. رهبری نظام، پس از برآورد نتایج، می‌تواند نقشه راه و سیاست‌های کلی این طرح را به سه بخش کارگزاران، نخبگان و مردم، اعلام کند. ابلاغ سیاست‌های کلی اجرایی برای تدوین لوایح و تصویب و اجرای قوانین به کارگزاران نظام، ارائه نقشه راه به نخبگان به منظور نظارت آنان بر طرح و آسیب‌شناسی و تکمیل کار و در نهایت، فراخوان مردم برای نصب‌العین قرار دادن طرح جدید سبک زندگی اسلامی، می‌تواند در این مرحله انجام شود.

اکنون در قالب یک مثال، این مقاله را به پایان می‌بریم. اگر قرار باشد معضل دروغ را در سبک زندگی اصلاح کنیم، روشن است که ما یک مسئله اخلاقی مطرح نمی‌کنیم. ما نمی‌خواهیم به شاگردانمان درس اخلاق بدهیم که دروغ بد است و گناه دارد. ما می‌خواهیم به سبکی زندگی کنیم که دروغ نگوییم. نمی‌شود یک فرد مؤمن که می‌داند دروغ از گناهان کبیره است، مدرک تحصیلی‌ای بگیرد که به اندازه آن درس نخوانده است و حقوقی دریافت کند که به اندازه آن کار نکرده است و برای اداره زندگی خود از پرداخت مالیات فرار کند و زمان و مال مردم را به علت ترافیک و بوروکراسی اداری تلف کند! همه این‌ها نشان‌دهنده شیوع دروغ در جامعه است. اگر قرار شد در سبک زندگی جدید، دروغ نگوییم؛ باید به اندازه و مفید کار کنیم؛ برای تفریح سالم و استراحت سازنده و همراهی با خانواده وقت داشته باشیم؛ از صرف مالیات در خدمات عمومی مطمئن باشیم و پرداخت آن را مانند دیگر حقوق الهی و حق الناس، جدی بگیریم؛ وقت و پول و سرمایه مردم را محترم بدانیم؛ فرهنگ و باورهای دینی را تضعیف نکنیم و ده‌ها باید

و نباید دیگری که به هم تنیده است. در واقع اصلاح سبک زندگی، زمانی صورت می‌گیرد که بدانیم مشکل کجاست؟ راه‌حل چیست؟ مواد و مبانی و معیارها و مصادیق آن کدام است؟ آن مواد و مصادیق را به ارزش تبدیل کنیم و پس از ترویج و پذیرش عمومی، همه را با هم و یکجا عملی کنیم. یک انسان مؤمن به گونه‌ای زندگی می‌کند که پوشاک، خوراک، خانه، خانواده، رفتار و گفتارش، همه رهنمون حیات طیبه است و همین کنش‌های جمعی (و نه فردی) است که نشان‌دهنده سبک زندگی مؤمنانه در جامعه امروزین ما خواهد بود. فراموش نکنیم فرد، خانواده و جامعه، نسبتی با هم دارند و سبک زندگی، مقوله‌ای اجتماعی است که فرد و خانواده در آن نقش مهمی ایفا می‌کنند.

باید آموزه‌های سبک‌ساز اسلامی از منابع دینی استخراج شود. تاکنون نگاه

فردی و محدودی به این منابع شده و کسی در پی سبک‌شناسی در مطالعات دینی نبوده است. باید فقیهانی با عینک سبک‌سازی سراغ متون دینی بروند و آن بخش از معارفی را که ناظر بر سبک زندگی است، نه اخلاق و رفتار فردی، خوانش کنند.

اهمیت سبک زندگی

درسیره اهل بیت (ع)

ایمان، درجاتی دارد که برای آن، تا ده درجه بر شمرده‌اند. سطوح مختلف ایمان، سطوح مختلف سبک زندگی را سامان می‌دهد. همه در یک طیف و در یک حوزه سبک زندگی دینی‌اند؛ اما سبک زندگی دینی لزوماً یک شکل نیست؛ بلکه می‌تواند متناسب با کیفیت و عمق باورها متفاوت باشد.

دوم اینکه باورها و ارزش‌ها کلیات و اصول حاکم بر سبک زندگی را مشخص می‌کنند و در جزئیات دخالتی نمی‌کنند. به تعبیر دیگر، تنوع غرایز و سلاقی را نباید نادیده گرفت. تنوع سلاقی و غرایز محوریتی در اندیشه اهل بیت (ع) ندارند؛ یعنی ما در سامان‌دهی زندگی‌مان، نه می‌توانیم محوریت را به غرایز و سلاقی بدهیم و نه حق داریم سلاقی و غرایز را نابود کنیم. اهل بیت (ع) هرگز این اجازه را نمی‌دادند. علاوه بر این، باید توجه کرد که غرایز نیز در یک سطح نیستند و در افراد مختلف هستند. اسلام این را سامان و جهت می‌دهد؛ لذا چون این‌ها اصالت دارند و کانون توجه هم هستند، طبیعتاً باورها و ارزش‌ها می‌توانند سازگار باشند؛ مثلاً با اسلام منافات ندارد که کسی تنوع رنگ را دوست داشته باشد. باورها و ارزش‌ها لزوماً اقتضای رنگ خاصی را ندارند، البته با شروط و ضوابط؛ مثلاً توجه کنیم که رنگ شهرت نباشد. بنابراین، باورها و ارزش‌ها یک سبک را سامان نمی‌دهند و با حفظ باورها می‌شود سبک‌های متنوعی داشت.

سوم اینکه باورها و ارزش‌ها جزء العلة شکل‌گیری سبک زندگی هستند؛ همان‌طور که سبک زندگی نیز جزء العلة تغییر باورهاست. تعبیر زیبای قرآن در آیه دهم سوره روم این است: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أُسَاءُوا». اگر می‌گفت «فکان»، یعنی علت تغییر باورها و ارزش‌ها، سبک زندگی بود و نیز به عکس؛ ولی چون علت تامه تغییر سبک زندگی، باورها و ارزش‌ها نیستند، فرموده است: «ثُمَّ كَانَ»؛ یعنی آرام آرام و با لحاظ شروط دیگر ضمیمه می‌شود. چهارم اینکه مقتضیات زمانی و محیطی در چگونگی عینیت یافتن باورها در زندگی نقش ایفا می‌کنند. ممکن است عینیت و تحقق بیرونی یک اتفاق در دو مکان یا در دو زمان متفاوت باشد. نمونه بارز آن، تفاوت زندگی ائمه (ع) است؛ به گونه‌ای که ظاهر زندگی و نوع پوشش و رفتار امام صادق (ع) با ظاهر زندگی و نوع پوشش و رفتار امیرالمؤمنین (ع) متفاوت بود.

نقش فردیت و محیط در سبک زندگی

در تعریف آوردیم که عوامل بیرونی و محیط بیرونی در سبک زندگی تأثیر می‌گذارند. یکی از دلایل تفاوت نوع پوشش یا نوع آراستگی بیرونی ائمه اطهار (ع)، مسئله تغییر اقتضات زمان است. این تفاوت گاهی برای مسلمانان و حتی پیروان اهل بیت (ع) فهمیدنی نبود.

فردی نزد امام باقر (ع) آمد و دید که امام دستشان را حنا بسته و آرایش کرده و خانه را تزیین کرده‌اند. این فرد می‌گوید: این چطور سبک زندگی است؟! پیامبر (ص) و علی (ع) چگونه بودند و این‌ها چگونه هستند! روز بعد، دوباره امام او را دعوت کردند. او به خانه امام آمد و دید که دیگر آن فضا نبود. امام فرمودند:

چینش سبک زندگی

سبک زندگی از منظرهای گوناگون، تعریف و تحلیل شده است. باتوجه به اینکه حدود ۱۳۰ سال از عمر این واژه می‌گذرد، برای آن، تعاریف متنوعی از منظر جامعه‌شناختی و روان‌شناختی و ارزش‌شناختی ارائه شده است. سبک زندگی را به این صورت تعریف کرده‌اند: سبک زندگی مجموعه‌ای از رفتارهای فردی یا اجتماعی است که متأثر از باورها و ارزش‌های پذیرفته‌شده، امیال فردی، محیط اجتماعی و وضعیت اقلیمی، و جهت غالب رفتار فرد یا گروه یا جامعه شده باشد. به نظر بنده، این دقیق‌ترین و قابل‌دفاع‌ترین تعریف از سبک زندگی است که با الهام از معارف اهل بیت (ع) و سیره و سخن آنان می‌توان بیان کرد. هنگامی که از سبک زندگی سخن می‌گوییم، اولاً باید شیوه زندگی ساختارمند باشد و به‌طور سیستمی به قضیه نگاه کرد، نه تک‌رفتاری. ثانیاً شیوه زندگی باید متأثر از باورها و ارزش‌ها باشد. به بیان دیگر، رفتار نهادینه‌شده را سبک زندگی می‌گوییم. سبک زندگی باید وجهه غالب رفتار فرد یا گروه یا جامعه شده باشد.

رابطه باورها و سبک زندگی در فرهنگ اهل بیت (ع)

جامعه‌شناسان و روان‌شناسان پذیرفته‌اند که سبک زندگی متأثر از نوع باورها و ارزش‌هاست و فاصله‌ای بین این‌ها نیست. بنابراین، علت تامه رفتار و سبک زندگی، باورها و ارزش‌هاست. هویت انسان، هویتی سه‌لایه است: لایه زیرین آن، جهان بینی یا باورها و اعتقادات فرد است. لایه میانی آن، ارزش‌ها و جهان بینی است. لایه بالایی و بیرونی و ملموس آن، رفتار ظاهری انسان است. امام علی (ع) در خطبه ۱۵۴ نهج البلاغه می‌فرماید: «هر ظاهر و هر امر ملموس بیرونی، باطن و درونی مثل خودش دارد. کسی که ظاهرش پاکیزه و طیب باشد، باطنش هم پاکیزه است و کسی که ظاهرش خبیث و آلوده است، باطنش هم آلوده است. هر عملی مثل گیاهی است که رشد می‌کند و هر گیاهی به آب نیازمند است [یعنی باطن را به آب تشبیه می‌کنند] و آب‌هایی که به گیاه یا درختان داده می‌شود، مختلف است. اگر آن آب پاکیزه و طیب و طاهر باشد، میوه آن هم پاکیزه و طاهر است؛ اما اگر آن آب آلوده باشد، ثمره تلخ و میوه تلخ در پی خواهد داشت.»

امام صادق (ع) می‌فرماید: «فساد ظاهر ناشی از فساد باطن است. هر کس پنهان خود را اصلاح کند، خدا آشکار او را اصلاح می‌کند» (مصباح الشریعه، ص ۱۰۷). فساد ظاهری همان هویت لایه بیرونی است. از این گونه احادیث و آیات قرآن بسیار است و این نوع ارتباط سبک زندگی را بیان می‌کنند.

پرسشی که اینجا مطرح می‌شود، این است که اگر سبک زندگی متأثر از باورها و ارزش‌هاست، چرا سبک زندگی افرادی که باور و ارزش یکسان دارند، متفاوت است. حتی در سبک زندگی علما و مراجع هم این‌طور می‌بینیم. آیا سبک زندگی، معلول مسائل دیگری است غیر از باورها و ارزش‌ها؟ در پاسخ باید گفت: اول اینکه ممکن است عمق و کیفیت باورهای افراد متفاوت باشد.



حجت‌الاسلام
احمد حسین شریفی
دکترای فلسفه تطبیقی و
دانشیار گروه فلسفه مؤسسه
آموزشی و پژوهشی
امام خمینی (ره)

«آن‌ها مربوط به همسر م و تأمین نیازهای همسر م بود. اینجا مربوط به خود م است.» آن فرد سؤال کرد: این چگونه است؟ امام فرمودند: «تمیز و زینت بسته باشد.» یعنی اسلام نمی‌گوید اگر حنا بسته‌اید، حرام یا واجب است؛ بلکه به موقعیت بستگی دارد.

شخصی نزد امیرالمؤمنین (ع) آمد و وضعیت حضرت را دید. سؤال کرد که پیامبر (ص) فرموده‌اند: «محاسن را خضاب کنید. چرا شما عمل نمی‌کنید؟ چرا به سیره پیامبر عمل نمی‌کنید و خلافتش عمل می‌کنید؟» حضرت در پاسخ فرمودند: «آن دستور به زمانی مربوط بود که دین‌داران کم بودند و کفار و مشرکان، اهل دین را عده‌ای پیرمرد می‌دیدند که دور پیامبر را گرفته‌اند. لذا برای ضربه‌زدن به اسلام امیدوار می‌شدند؛ چون پیرمردها توانایی جسمی چندانی ندارند و قوی نیستند. حضرت به این دلیل فرمود محاسن را خضاب کنید؛ اما الان دین گسترده شده و پیروان فراوانی پیدا کرده است. مرد است و اختیارش. هر طور دوست دارید، عمل کنید» (نهج البلاغه، حکمت ۱۷). یعنی دستور ابدی نبود که هر مسلمانی باید تا ابد، این گونه رفتار کند؛ بلکه مقتضای زمان باعث این نوع سبک زندگی شد.

نقل کرده‌اند که سفیان ثوری ظاهر امام صادق (ع) را دید و از اینکه امام عباسی روی دوش مبارک ک انداخته‌اند که به نازکی پوسته داخل تخم مرغ است، بسیار تعجب کرد.

سفیان ثوری که از زهاد و از اولین نخله‌های صوفی بود، اعتراض کرد که این چه پوششی است! این نوع پوشش خلاف موازین اسلام و قرآن است؛ اما با گفت‌وگویی مفصل، سفیان محکوم می‌شود و می‌رود. روز بعد، عده‌ای از یاران سفیان ثوری می‌آیند و می‌گویند که دوست ما نتوانست با شما مواجه (بحث و جدل) کند. آیا اجازه می‌دهید ما سخن بگوییم؟ این روش اسلامی و سبک زندگی اسلامی نیست. امام در گفت‌وگویی مفصل، با تکیه بر آیات قرآن و روایات می‌فرماید که موضوع پوشش بستگی به زمان و مکان دارد. مدنظر اسلام، روح و فلسفه پوشش است؛ نه صورت و ظاهرش. این موضوع به اقتضانات زمانی و وضعیت اقلیمی بستگی دارد (کافی، ج ۵، ص ۶۵ تا ۷۰).

حصول و زوال تدریجی سبک زندگی

با الهام از سیره و روش اهل بیت (ع) به دست می‌آید که هم حصول و هم زوال سبک زندگی به صورت تدریجی است. یعنی به تدریج، زایل یا حاصل می‌شود و با مقاومت هم زایل و حاصل می‌شود. این بدین معناست که به سادگی نمی‌شود سبک زندگی مردم را تغییر داد؛ زیرا یک لایه آن هویت است و هویت به سادگی و با بخش‌نامه و آیین‌نامه تغییر پیدا نمی‌کند. پس باید به طور بنیادی و با حوصله و آرامش به آن پرداخت. مثلاً پیدایش سبک معماری اسلامی در زمان پیامبر (ص) شکل نگرفته است؛ بلکه آموزه‌هایی مانند مهمان‌داری، صلّه و ارحام و... مطرح شده که این آموزه‌ها شکل معماری خاص را توصیه می‌کند و ارائه می‌دهد. در عالم اسلام، به تدریج این معماری در سنت و آثار هنری شکل گرفت. برای مثال، یکبار به بخش‌نامه نشد که همه باید آشپزخانه‌آپین داشته باشند یا شیشه‌ها تمام‌قد باشد. این سبک به صورت آرام آرام ایجاد شد و معماری هم آرام آرام تغییر پیدا کرد.

سبک زندگی؛ راه انتقال باورها و ارزش‌ها

انتقال ارزش‌ها از دغدغه‌های همیشگی خانواده‌ها، مریبان، مبلغان و مسئولان فرهنگی بوده و هست. پرسش این است: چه کنیم تا ارزش‌ها منتقل شوند؟ در پاسخ باید بگوییم راه‌های مختلفی وجود دارند که مناسب‌ترین شیوه برای این کار، ارائه سبک زندگی است.

اول، گفته‌ای که مؤید رفتاری نداشته باشد، ارزش ندارد. منظور از مؤید رفتاری این است که در سبک زندگی محقق نشده باشد. البته معنایش این نیست که اگر عمل نکردیم، توصیه هم نکنیم. خیر، ولی بر این بعد تأکید می‌کند که عمل اصالت دارد و مهم است و بهترین راه تبلیغ است. اگر انسان نگوید و عمل کند، بهتر است از اینکه بگوید و عمل نکند. امام علی (ع) می‌فرماید: «خدا لعنت کند کسانی را که امر به معروف می‌کنند؛ ولی به آن معروف عمل

نمی‌کنند و نهی از منکر می‌کنند؛ ولی به آن منکر عمل می‌کنند» (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۹).

امام صادق (ع) می‌فرماید: «با گفتار دعوت نکنید؛ بلکه دعوت باید به غیر گفتار باشد» (کافی، ج ۲، ص ۷۸). زیرا عمل، نمایش ارزش‌ها و باورها و نمود بیرونی آن‌هاست. عمل باید به نمایش گذاشته شود تا مردم پرهیز کاری و تلاش و کوشش و نماز و خیرخواهی فرد را ببینند. همه این‌ها سبک زندگی را نشان می‌دهند.

دوم، امری که معقول است و در شیوه تبلیغی اهل بیت (ع) نیز نمود دارد، ارائه آموزش‌های کاربردی و مصادیقی برای تغییر سبک زندگی است. اگر از خود بپرسیم پیامبر اکرم (ص) چگونه توانستند سبک زندگی نیمه و حشیاانه عرب جاهلی را به سبک زندگی تعالی‌جویانه و پیشرو تبدیل کنند، در پاسخ باید گفت مهم‌ترین شیوه ایشان این بود که هرگز به آموزش‌های کلی و مفهومی اکتفا نکردند؛ بلکه ریزترین مصادیق را در گفتار و کردار خود نشان دادند.

در جلد دوم وسائل الشیعه، در ذیل ابواب السواک، باب ۱۳، درباره مسواک‌زدن دستورهایی بیان شده است. اینکه با چه چیزی مسواک بزنیم، چگونه و چه وقت مسواک بزنیم و... الان خیلی عقب‌تر از آن زمان هستیم؛ زیرا الان می‌گوییم مسواک‌زدن خوب است؛ اما توصیه‌های دیگری نداریم. همین‌طور

در باب حمام و تطهیر و الزینه،

باب ۱۱۵، ذکر شده است که چه

وقت حمام برویم، چگونه خود را

بشویم، پسرپچه را پدر حمام برد یا

مادر و... اگر امروز این‌ها را بالای

منبر بگویند، متعجب می‌شویم؛

در حالی که پیامبر چنین می‌کردند.

اگر غرب در تبلیغ سبک زندگی

موفق است، به این دلیل است که

به صورت کاربردی آموزش می‌دهد.

مثلاً می‌گوید که از این نوع لوازم

آرایشی استفاده کنید، به این شیوه

و در فلان زمان از شبانه‌روز و برای

فلان قسمت از پوست صورت. در

پیام‌های بازرگانی، مصادیق عینی را

با جزئیات کامل بیان می‌کنند.

سبک زندگی؛ ابزاری برای

نمایش عزت و هویت

سبک زندگی معرف هویت

اختصاصی و نشان‌دهنده «خود برتر» فرد و جامعه است. دانشمندان غربی هم این دیدگاه را در سبک زندگی دارند. سبک زندگی هر فرد یا جامعه در حقیقت، معرف هویت اختصاصی جامعه است و عمل به آن سبک زندگی، نشان‌دهنده عزت نفس جامعه است؛ لذا فرد در جامعه به هویت خود افتخار کرده و احساس می‌کند برتری دارد. در مقابل، تقلید از سبک زندگی دیگران، نشانه‌ای از آلیاسیون و خودباختگی است.

پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «کسی که شبیه غیر ما شود، از ما نیست» (نهج الفصاحه، حدیث ۲۴۱۳). مسلمانی که عزت اسلامی دارد، با شبیه شدن به غیرمسلمان، هویت اسلامی را نادیده گرفته است. امام علی (ع) نیز می‌فرماید: «کم پیش می‌آید که کسی شبیه به قومی باشد و مردم گمان نکنند که یکی

از آنان است» (نهج البلاغه، حکمت ۲۰۷). یعنی اگر تشبیه ظاهری به قومی پیدا کردیم، آرام‌آرام در نظر دیگران، به یکی از آن‌ها تبدیل خواهیم شد. تشبیه نیز تمام حوزه‌های سبک زندگی را شامل می‌شود. البته معنای اینکه گفته می‌شود به سبک زندگی دیگران تشبیه پیدا نکنید، این نیست که هر چه دیگران دارند، ضداسلامی است. بسیاری از حوزه‌های سبک زندگی به نیازهای انسانی مربوط‌اند که با یکدیگر تفاوتی ندارند.

هنگامی که از سبک

زندگی سخن

می‌گوییم، اولاً

باید شیوه زندگی

ساختارمند باشد و

به‌طور سیستمی به

قضیه نگاه کرد، نه

تک‌رفتاری. ثانیاً شیوه

زندگی باید متأثر

از باورها و ارزش‌ها

باشد. به بیان دیگر،

رفتار نهادینه شده را

سبک زندگی می‌گوییم.

سبک زندگی باید

وجه غالب رفتار فرد

یا گروه یا جامعه شده

باشد



اسلام به دنبال کیستی و غرب به دنبال چیستی انسان

بررسی نسبت هویت دینی انسان و مبک زندگی اسلامی



دکتر حسن عباسی

رئیس مرکز مطالعات
استراتژیک اندیشکده یقین

سال گذشته و پس از رنسانس، اصالت را به بشر داده است. در این نگاه، انسان محور همه چیز است و براساس آن، حق بشر، مبنا قرار می گیرد. متأثر از حقوق بشر، مفهومی به نام سبک زندگی آن بشر شکل می گیرد. به تبع چنین سبک زندگی، دین به وجود می آید. ۱۵۰ سال پیش که بنیان های پست مدرن نیسم گذاشته می شد، نیچه گفت: یک حقیقت را چشم های مختلف، به صورت حقیقت های متفاوت می بینند؛ زیرا از آن استنباط های مختلف می کنند. در حقیقت، این تکثر به این نتیجه منجر می شود که حقیقت وجود ندارد. وقتی پلورالیزم یا کثرت گرایی در حقیقت رقم می خورد، سبک زندگی های مختلفی از دل آن بیرون می آید و به تعداد انسان ها روش زندگی ایجاد می شود و از زندگی هر شخص، حقیقتی برمی خیزد و این حقیقت های متنوع و متکثر مبنای پلورالیزم و کثرت گرایی در دین می شود. اینجا فرض این است که سبک زندگی، یعنی دین.

اما در نگاه دوم، در نظام شناخته شده ادیان الهی، اصالت از آن خداست و خدا محور همه چیز است. وقتی خدا محور همه چیز است، طبیعی است که حق خدا مقدم بر حق بشر است. اصالت از آن حق خداست. قرآن اعلامیه جهانی حق خداست. ریشه تقابل قرآن، تورات و انجیل با مفهومی به نام اعلامیه جهانی حقوق بشر اینجاست. خدا در قرآن می فرماید: انسان و جن را خلق کردم تا من را عبادت کنند، در حالی که اعلامیه جهانی حقوق بشر می گوید: بگذارید هر کس هر گونه دلش خواست عمل کند و در دین و بیان همه چیز آزاد باشد.

پس وقتی اصالت از آن خدا شد، حق بشر به تبع حق خداست. دین از دل حقوق خداوند بیرون می آید و دین حق خداست. در آیه ۱۱۱ سوره توبه آمده است که خداوند مشتری است. در این اقتصاد خدا چه چیزی را می خرد؟ مال و نفس را. این مال و نفس را از چه کسی می خرد؟ از ناس؟ خیر، فقط از مؤمن می خرد. خدا مال و نفس کسی را می خرد که به او ایمان داشته باشد. در ازای آن چه می دهد؟ بهشت خود را می دهد. وَعَدَا عَلَيهِ حَقًّا فِی التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَعَدَّةٌ حَقِّیْ که در انجیل و تورات و قرآن آمده است. فَاسْتَبْشِرُوا بِبِیْعَتِكُمْ؛ بشارت باد بر شما با این بیعی که انجام دادید. در آیه ۱۱۲ سوره توبه ویژگی های این مؤمنین را مشخص می کند. به ترتیب نه گزاره را مشخص می کند: التائبون، العابدون، الحامدون، الساتحون، الراكعون، الساجدون، الامرون

مبحث هویت و سبک زندگی یکی از موضوعات اساسی در جامعه شناسی مدرن محسوب می شود. بنده اگر دارم وار در روش ها و قواعد غربی ها شوم و بااستناد به کارهای آنان موضوعی را تبیین کنم که مسئله ماست. اما طبیعتاً به دلیل نفوذ و گستره جدی میدان عمل اندیشه مدرن، از تبیین این نکات گریزی نیست. حتی اگر باور ما این باشد که برنامه ریزی خاصی در کار نبوده و انگاره های جهانی شدن و نوع سازو کار زندگی به گونه ای است که سیر فهم بشر امروز به سمت این روش زندگی رفته است و ما گریزی از آن نداریم، باید این فضا را بشناسیم؛ به ویژه اینکه این فضا سبک زندگی ما را رقم می زند.

کلمه سبک زندگی ترجمه تحت الفظی Lifestyle، یعنی استیل زندگی است. مفهوم سبک زندگی (لا یف استایل) از قبل وجود داشت؛ اما تقریباً در سی سال گذشته خیلی مهم شده است. به ویژه نوع خاصی از آن که انعکاس جهانی دارد؛ یعنی راه و روش زندگی امریکایی (American Way of Life) یا استیل زندگی امریکایی (American Lifestyle) که بر رویای امریکایی مبتنی بوده است. رویای امریکایی عبارت است از: ماشین بزرگ، خانه ویلایی بزرگ با شیشه های تمام قد، محوطه سرسبز، دو یا سه دستشویی، وان بزرگی که دیواری بین آن و اتاق خواب یا نشیمن نباشد، استفاده از فست فود و هر آنچه در فیلم هایشان نمایش داده می شود. در چند سال اخیر که رکود اقتصادی امریکا جدی شده است و فروپاشی اقتصادی عینیت پیدا کرده، آن رویای امریکایی در حال فروپاشی است و ایالات متحده دیگر سرزمین فرصت ها نیست. به عبارتی، انسان امریکایی در حال بیدار شدن از این رویاست.

در فلسفه دین، مهم ترین تعریفی که از دین مطرح می شود، این است که دین، راه، روش و شیوه زندگی است. دین، رقم زدن تنظیم و تقریر و تبیین ابعاد زندگی ما شامل چگونگی خوردن، پوشیدن، خوابیدن، عشق ورزیدن، مردن و مناسبات جنسی است. وقتی شما مانیفست و دستور العمل این مناسبات و روش جاری آن را تبیین کنید، کار دینی کرده اید. به همین دلیل در فلسفه دین امروز، حتی مکاتب خرافی را هم دین می شناسند. به عبارتی، هر چه به بشر بگوید چگونه زندگی کند، دین است.

ما امروز در تقابل دو پارادایم قرار داریم. یک نگاه اومانستی است که در طول سی صد چهار صد

وقتی خدا، محور همه چیز است، طبیعی است که حق خدا مقدم بر حق بشر است. اصالت از آن حق خداست. قرآن اعلامیه جهانی حق خداست. ریشه تقابل قرآن، تورات و انجیل با مفهومی به نام اعلامیه جهانی حقوق بشر اینجاست

المعروف والنهون عن المنکر، و الحافظون لحدود الله. یعنی کسی که حدود الهی را حفظ می کند، حد هر چیزی و هر کسی را حفظ کردن سازو کاری دارد.

تصور رایج درباره بنیانگذار جمهوری اسلامی این است که ایشان فیلسوف صدرا بی بوده و در مکتب حکمت متعالیه سیر می کرده است؛ اما با عنایت به کتاب سر الصلوه ایشان که در حدود ۳۹ سالگی نوشته شده است، من معتقدم که ایشان از حکمت و فلسفه ای متفاوت به نام فلسفه حضور و حکمت حضور بهره می برده است. وقتی زندگی افراد انقلابی و انسان های بزرگ جهان را مطالعه می کنیم، در دوره تکمیل شخصیتشان ابعاد و ملاحظات و انگاره های متعددی را می بینیم. چه اتفاقی می افتد که شخصی لنین می شود؟ دیگری مائو یا کاسترو یا هر انسان انقلابی شاخص دیگر؟ چه شد که کسی بنیانگذار جمهوری اسلامی می شود و انقلاب اسلامی را در ایران رقم می زند؟ شخصیت این فرد چطور شکل گرفت؟

ایشان در حدود ۲۸ سالگی کتاب چهل حدیث و ده سال بعد کتاب راز نماز را می نویسد. در حدود ۶۳ سالگی تازه جرقه انقلابش را می زند و در نزدیک ۸۰ سالگی انقلابش پیروز می شود. انسانی که بیش از نیم قرن خودسازی می کند، سبک زندگی اش چگونه بوده است؟ نسبت خودش را با چه چیزی تنظیم می کند؟ با مسئله حضور. ایشان راز نماز را در حضور می بیند. شما آیه ۱۱۲ سوره توبه را که می فرماید: وَ الْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ را مهندسی کنید. اولین قدم برای حفظ حدود، درک حضور است. برای مثال، وقتی من اینجا آدمم، درک می کنم در محضر افراد محترمی هستم. دومین اتفاق حفظ حضور است. اگر ندانم در محضر افراد دیگری هستم، یعنی درک حضور نداشته باشم، ممکن است مرتکب رفتار نامناسبی شوم. حتی ممکن است با وجود اینکه می دانم دوستانم به من نگاه می کنند، به آن هایی توجهی کنم و مشغول کار خودم شوم. وقتی درک حضور و حفظ حضور کردم، باید حدودی را رعایت کنم؛ چون هر حضوری، حدودی دارد. سپس گام چهارم، یعنی حفظ حدود جمع، محقق می شود. شما کلمه ادب حضور را در نامه هایی که در اواخر عمر به فرزندشان می نوشتند و در اندیشه های شان، به صورت ثابت می بینید. به شخصی که درک حضور و حدود می کند، می گویم ادب حضور دارد و حفظ حدود می کند. ایشان چه چیزی را سر الصلوه می داند؟ ادب حضور در محضر خدا که عصاره این کتاب است. این جمله را از این انسان مؤمن بسیار شنیده ایم: «عالم محضر خداست. در محضر خدا معصیت نکنید». لذا بنده معتقدم برخلاف ملاحظه و دیگران که حکیم وجود هستند؛ امام راحل حکیم حضور است. حکیم محضر خداست. دلیل موفقیت ایشان

که آرزوی انبیا و ائمه را در ایجاد انقلاب الهی و اسلامی محقق کرد، این بود که سبک زندگی خود را بر پایه درک حضور خدا بنا کرده بود و درک حدود خدا را در خود پرورانده بود. طبق آیه ۱۱۲ سوره توبه وقتی می خواهیم نفس خودمان را برای فروش در محضر خدا عرضه کنیم؛ باری تعالی نفس ما را کنترل کیفیت می کند و بعد آن را پس می زند. می گوید آیا دارای ویژگی های این آیه هستید؟ شما توبه کردید؟ رکوع کردید؟ سجده کردید؟ امر به معروف و نهی از منکر کردید؟ حدود الهی را حفظ کردید؟ در واقع، ما اساساً حدود الهی را نمی شناسیم که بخواهیم آن را حفظ کنیم.

حدود الهی چیست؟ خداوند مدام در قرآن فرموده است: كَتَبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ؛ یعنی روزه بر شما واجب شد، كَتَبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالَ؛ بر شما مقاتله و جنگ با دشمن واجب شد، كَتَبَ عَلَيْكُمُ الْقَصَاصُ؛ بر شما

قصاص واجب شد. از سوی دیگر، ما را از اموری بر حذر می دارد و می فرماید: لَا تَقْرَبُوا الْقَوَاحِشَ، لَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ و لا تاكلوا الربا. این ها حدود الهی هستند. برای مثال، یکی از حدود الهی این است که ربا نخورد. شخصی کلمه بانکداری اسلامی را جعل می کند. اگر به او بگویید شما تقاطعی فکر می کنی؛ زیرا اساس بانکداری بر ربا شکل گرفته است؛ پاسخ می دهد که شما می خواهید به قرون وسطی برگردی، در حالی که هر کاری کنید، ریشه این سازو کاری که نام بانک بر آن نهاده اند، ریاست. ربا نقطه مقابل بیع است؛ یعنی گزاره هایی به نام «قلت» و «انفاق» در آن موضوعیت ندارد. چون این دو گزاره قرآنی در آن موضوعیت ندارد، گزاره سوم قرآن، یعنی برکت، بر آن مترتب نیست. هر چه سازو کار مالی بانک در جامعه ای بیشتر رواج داشته باشد، برکت از آن جامعه بیشتر رخت برمی بندد و انفاق هم در آن نابود می شود. به ما توصیه شده است: تَتَّقُوا مِمَّا نُحِبُّونَ. این ها سبک زندگی اسلامی است. ما از گزاره سبک زندگی خدایی با حدود الهی سخن می گوئیم. حق، خداست. خدا بشر را خلق کرده است و به او فرمان می دهد که ربا نخورد؛ پس وقتی اصالت را به خدا دادی، حق خدا موضوعیت دارد. از چارچوب حق خدا، حدود خدا بیرون می آید. آن حدود سبک زندگی است که برای ما ترسیم شده است.

این حدود، یک وادی را می سازد که به آن «وادی ایمن» یا «وادی امن» الهی گفته می شود. این وادی، حرم امن الهی می شود. چطور وقتی ما زمین می خریم، دور آن دیوار می کشیم که داخلش امنیت داشته باشد؛ سبک زندگی ما زمانی دینی است که در حصار ای از دو حوزه بایدها و نبایدها قرار بگیرد. ائمه ما لا اله الا الله را حصن تلقی کرده اند که هر کس داخل آن شود، نجات پیدا می کند. بخش اول آن، یعنی لا اله الا الله، نفی است و همان نبایدهاست. لا تَقْرَبُواها و لا تَجَسَّسُواهاست. بخش دوم، یعنی الا الله، اثبات است و همان بایدهاست. دین ما با لا اله الا الله شروع می شود. بخش اول کاری که پیامبر ما انجام داد، لا اله الا الله بود، بخش دوم آن الا الله. اینکه شعار دین ما و حرکت اسلامی ما با لا اله الا الله شروع می شود از همین جا نشئت می گیرد. البته کار حضرت ولی عصر هنگام ظهور دشوارتر از کار پیامبر (ص) است. امروز منبع و منشأ خودپرستی همین اومانیسیم است. پیش از این، انسان بت بیرونی را می پرستید. انبیا فقط قبله انسان ها را میزبان می کردند؛ اما امروز بشر در گرداب و مرداب خودش غوطه ور و اسیر است؛ لذا در چنین موقعیتی خودش را می پرستد و این خودپرستی تبدیل به اعلامیه جهانی حقوق بشر می شود. مانیفست آن خودپرستی است. به عبارت دیگر، یک قرآن آسمانی دارید و یک قرآن زمینی. اگر به این قرآن زمینی ایمان نداشته باشید و عمل نکنید، در شورای امنیت سازمان ملل متحد، علیه شما قطعنامه تصویب می کنند و بر سرتان بمب و موشک می ریزند.

سبک زندگی که به تبع آن معیارها و حدود الهی ثابت می آید، یک دین است و دین نزد خدا یکی است؛ اما در نگاه غربی بشر اصالت دارد. شش میلیارد و هشتصد میلیون حق، به تعداد افراد بشر وجود دارد؛ چون خود انسان ها مینا هستند. نتیجه اومانیسیم (اصالت بشر)، اگوئیسم (اصالت خود) است. اصالت خود، یعنی اصالت نفس خود. اصالت نفس خود، یعنی سبک زندگی من با نفسانیات خودم است. اینجاست که جنبش شیطان پرستی (Satanism) موضوعیت پیدا می کند. مگر غیر از این است که شیطان پرستی ریشه در نفسانیت انسان دارد؟! تازه این ها در زمره میوه های ننگین روبنایی و پیامدهای عادی و اولیه این

امروز منبع و منشأ خودپرستی اومانیسیم است. پیش از این، انسان بت بیرونی را می پرستید و انبیا فقط قبله انسان ها را میزبان می کردند؛ اما امروز، بشر در گرداب و مرداب خودش غوطه ور و اسیر است. لذا در چنین موقعیتی خودش را می پرستد و این خودپرستی تبدیل به اعلامیه جهانی حقوق بشر می شود

اعلامیه جهانی حقوق بشر است و چون متکثر است، دینی که از آن بیرون می‌آید نیز دین متکثر است. این یعنی پلورالیزم دینی. اما وقتی شما اصالت را به یک خدا دادید و حق آن خدا را مبنای قرار دادید، خداوند با بایدها و نبایدها، حدودی را ترسیم کرده است. چارچوب کلی این دین به ما روش زندگی و سیره می‌دهد. سبک زندگی ما سیره ماست.

علامه مجلسی عظیم‌ترین دایره‌المعارفی را که عالم اسلام در بیش از سی صد سال گذشته به خود دیده بود، با عنوان بحار الانوار و در بیش از ۱۱۰ جلد جمع کردند. بحار الانوار دایره‌المعارف تخصصی برای خواص بود؛ اما ایشان از عوام غفلت نکردند. آن روز کتاب حلیه‌المتقین را نوشتند، یعنی کتاب سبک زندگی انسان اهل تقوا. شما در این کتاب درباره اینکه چگونه باید دستشویی بروید، چگونه باید بخوابید، چه نوع کفشی باید بپوشید، چه نوع لباسی را با چه رنگی باید بپوشید، از آداب سوار بر الاغ و قاطر شدن تا مجامعت جنسی و معامله مطلب دارید. قبل از اینکه غربی‌ها بتوانند به این نتیجه برسند که باید ژورنالی برای کفش، کیف، لباس، ساختار طراحی دکوراسیون منزل، و روکار ساختمان و فست‌فود تهیه کنند؛ ما کتابی برای سبک زندگی داشته‌ایم. ما باید در این چند قرن سالی یک‌بار آن را به‌روز می‌کردیم. اگر علامه مجلسی امروز زنده بود، آداب سوار شدن بر مترو، اتوبوس و تاکسی را تبیین می‌کرد که مردم هجوم نیاورند و حق همدیگر را ضایع نکنند؛ اما ببینید ما چقدر با همان حلیه‌المتقین هم بیگانه‌ایم.

قرآن بر سبک لباس پوشیدن، تأکید می‌کند که تبرج و خودنمایی نکنید. چرا بانوان سختی حجاب را بر خود تحمیل می‌کنند؟ چون خداوند دستور داده است که تبرج نکنید، زینت‌ها و برجستگی‌های بدنتان را نشان ندهید. هنگام راه رفتن به‌گونه‌ای پا نکوبید که اندامتان نشان داده شود. این دقیقاً خلاف روشی است که فشن و تکنیک مد در دانشکده‌های مد آموزش می‌دهند. فشنیزم تأکید می‌کند که لباس زنان باید دارای جاذبه‌های جنسی و تحریک‌آمیز باشد. نوع طراحی پاشنه کفش، نوع قدم برداشتن، نوع چینش و آرایش لباس باید به‌گونه‌ای باشد که این تبرج را نشان دهد. این شیوه کاملاً در تقابل است با انسانی که هفتاد سال خود را با لباس تیره می‌پوشاند؛ چون از خدا حیا می‌کند، عالم را محضر خدا می‌بیند و نمی‌خواهد در محضر خدا معصیت و تبرج کند. این تنظیم سبک زندگی است.

خداوند در سوره نور، ابتدا به مردان فرمان می‌دهد که چشمشان را ببندند و چشم‌چرانی نکنند و دوم فرجشان را حفظ کنند. مرد همان طور که باید از شکمش مراقبت کند که مال حرام و ربا در آن نرود، فرجش را هم باید از حرام حفظ کند. در ادامه می‌فرماید، خانم‌ها هم غض بصر داشته باشند، چشم‌چرانی نکنند و حفظ فرج کنند. دقیقاً هر آنچه شما در سبک زندگی امریکایی می‌بینید، ضد آن چیزی است که در سبک زندگی دینی به نوعی مطالعه تطبیقی نیاز دارد. چرا امروز ما حلیه‌المتقین جدید نمی‌نویسیم؟

شاخص‌ترین اسوه‌ای که دین معرفی می‌کند، وجود مقدس پیامبر اسلام است که از ایشان به اسوه حسنه یاد می‌کند. غربی‌ها در تکنیک فشن و فشنیزم، دانشی به نام تربیت سوپر استار دارند. ابتدا هنرپیشه، خواننده یا ورزشکاری را از طریق رسانه‌ها برجسته می‌کنند؛ سپس لباسی که می‌پوشد، مدل موی سر و صورتش و رفتارش را الگو می‌کنند. وقتی شما به دنبال مدرگرایبی و فشنیزم بروید، حتماً از سوپر استارها ایشان در

ورزش، هنر، سیاست و هر حوزه دیگر تبعیت پیدا می‌کنید؛ اما در دین ما گفته شده که مهم‌ترین اسوه و اسوه حسنه شما، پیامبر اسلام (ص) است. پیرمردی که در هشتادسالگی انقلابی اسلامی را رقم زد، سبک زندگی‌اش را بر مفهوم ادب حضور متمرکز کرده بود. فهم او از نماز این بود که وقتی روبه‌روی خدا می‌ایستد، محضر خدا را درک کند. آن کسی

که پا به پای کفر یزیدیان کرمین و ورسای و کاخ سفید واشنگتن را به لرزه درمی‌آورد، آدمی ساده است با یک جفت نعلین که فقط درک حضور داشت و این درک حضور و ادب حضورش هبیتی از او نزد دشمنانش ساخته بود که با کسی تعارف نداشت. نفسانیاتش هر دقیقه او را به هر سو نمی‌کشاند. شصت و سه سال خودش را با سر الصلوة لایق کرد تا روز ۱۵ خرداد ۴۲ فریاد بزند. او با هشتاد سال مقاومت و مداومت بر راز نماز و درک حضور، زمینه‌سازی و تربیت نفس توانست در سال ۵۷، بگوید این کاری که انجام شد، انفجار نور بود.

هیچ پیامبر و امام معصومی امتی مانند امت امام راحل نداشته است. امام با این امت توانست آن انقلاب جهانی را رقم بزند. بعد از اینکه زحمت صلبیست و چهار هزار پیغمبر را در استمرار حرکت انبیا و ائمه رقم زدیم، حالا ویروس‌های تمدن و تفکر و سبک زندگی غرب قرار است قلب و مغز ما را مصادره کند؟! ما را از اصالت خدا دور کند و اصالت بشری را جایگزین کند؟! حیف است کسی اینجا در این فضا زندگی کند؛ اما فکر و ذکرش غربی باشد. مثلاً خانمی سختی چادر، مقنعه و گرم را تحمل کند؛ ولی قلب و مغزش اسیر سبک زندگی امریکایی باشد یا آقایی که انگاره‌ها و صورت و ظاهرش متدین باشد؛ ولی مغزش در دانشگاه‌ها و قلبش با فیلم‌ها و فضا‌های لس‌آنجلسی باشد. این لس‌آنجلسی‌زیون فرهنگی است.

از اینجا می‌خواهیم به سراغ مبحث هویت بروم؛ یعنی بدانیم نقطه عزیمت ما در مسیر یافتن روش و سیره زندگی، کجاست؟ یک پدیده بیرونی؟ خیر. از خود ما شروع می‌شود. انسان‌گرایی حقیقی قرآن است. انسان‌گرایی حقیقی این نیست که به تعبیر ارسطو انسان را حیوان ناطق یا حیوان ضاحک یا در مدل‌های بالاترش حیوان اجتماعی یا به تعبیر فروید، حیوان جنسی یا به تعبیر اریک اریکسون، حیوان اجتماعی یا به تعبیر پیاژه، حیوان معرفتی (Cognitive) تصور کنیم. حتی اگر اومانایست هم باشید، انسانی که در قرآن آمده، موسع‌تر است. نقطه عزیمت، قرآن است و در خود قرآن، انسان. امام معصوم می‌فرماید: مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ؛ از معرفت به نفس خود، می‌شود به معرفت رب خود رسید. هویت (ماهویت) یعنی کیستی یا چیستی. ما که هستیم؟ ما چه هستیم؟ وقتی این‌ها را نمی‌دانیم، پس آدرس خودمان را نمی‌توانیم بدهیم. اگر این هویت‌یابی انجام نشود، هر ویروسی ما را آلوده می‌کند. اگر از منظر فلسفی نگاه کنیم، با تفکر غرب باید بپرسیم ما چه هستیم؛ یعنی از ماده ما صحبت می‌شود. مانند پزشکان که بخشی

شاخص‌ترین اسوه‌ای که دین معرفی می‌کند، وجود مقدس پیامبر اسلام (ص) است که از ایشان به اسوه حسنه یاد می‌کند؛ اما غربی‌ها در تکنیک فشنیزم، ابتدا هنرپیشه یا خواننده یا ورزشکاری را از طریق رسانه‌ها مشهور می‌کنند؛ سپس لباسی که او می‌پوشد، مدل موی سر و صورتش و رفتارش را الگو می‌کنند

افراد بگوید معنای قلب سلیم ابراهیم چیست؟ قصد ندارم در س اخلاق بدهم، می خواهم هویت انسان را تعریف کنم. در این جنبش نرم افزاری باید برای این موضوع، رشته علمی تولید شود. نسل امروز اگر بخواهد دیوارهای کهنه و فرسوده تفکر مدرن را فرو بریزد و حرف جدیدی بزند، باید رشته‌ای به نام سلامت قرآنی ایجاد کند.

لذا، فکر مادون ایمان، خام است. حکم صفر را دارد که اگر یک ایمان پشت آن بود، خوانده می شود. در فلسفه، دیوید هیوم که بزرگ فلسفه آنگلوساکسون‌ها به‌شمار می‌رود، رسماً اعلام می‌کند که ملحد است. نهایت تفکر فلسفی به دیوید هیوم می‌رسد. حتی کانت که عقل گرا و بزرگ فلسفه آلمانی هاست می‌گوید: «هیوم من را از خواب جزمیت بیدار کرد.» متفکر بی‌ایمان، در نهایت هیوم و انیشتین می‌شود.

یا مثلاً معنای آزاداندیشی که در اعلامیه حقوق بشر آمده است، چیست؟ آزاداندیشی یعنی ۲۵ میلیون وبسایت پورن در ایالات متحده به‌وجود بیاید؛ یعنی به‌ازای هر چهارده امریکایی یک وبسایت پورن وجود دارد. این یعنی آزاداندیشی؛ اما حق ندارید بگویید عالم را خدا خلق کرده و طرحی از طرف خدا پشت عالم بوده است.

حضرت علی (ع) می‌فرماید: عدالت یعنی هر چیزی سر جای خودش باشد. هر چیزی سر جای خودش باشد؛ یعنی نظم. اینکه قبول کنید هر چیزی سر جای خودش باشد؛ یعنی عدل. سر جای خودش کجاست؟ حق است. اگر قبول کنید حق جایی است، اینکه بپذیرید، هر چیزی سر جای خودش باشد، عدل است. اینکه هر چیزی را سر جای خودش ببینید، حسن است و این همان علم الاستحسان است که در زبان انگلیسی به آن استاتیک و در زبان فارسی زیبایی‌شناسی گفته می‌شود. این زیبایی‌شناسی و مفهوم استاتیک در فلسفه هنر، یعنی هر چیزی را سر جای خودش ببینید. قبل آن باید هر چیزی را سر جای خودش قرار دهید. این می‌شود فلسفه نظم. اینکه قبول کنی هر چیزی سر جای خودش باشد، می‌شود فلسفه عدالت.

وقتی حق، عدل و نظم نبود، بطور می‌توانید در تئاتر، نقاشی، سینما و موسیقی همه چیز را سر جای خودش بگذارید؟ چقدر نقاشی‌های امروزی هیچ چیز سر جای خودش نیست؟ چون حق گم شده است. مینا باطل است. وقتی هر چیزی را سر جایش که حق است، قرار ندادید، باطل می‌شود. وقتی مینا و پایه باطل بود، شما هر چیزی را جایی قرار دهید، چون سر جایش نیست؛ پس عدل نیست و ظلم و جور است و چون ظلم و جور است، نظم نیست و آشوب و هرج‌ومرج و بی‌نظمی است. وقتی پدیده‌ای دچار بی‌نظمی و هرج‌ومرج بود، زیبایی و حسن نیست، زشتی است. هنر امروز علم زیبایی‌شناسی نیست، علم زشتی‌شناسی است. انسان‌هایی بی‌هویت، ساختمان‌هایی می‌سازند که انگار کج و در حال سقوط است. یک فرش را کج روی دیوار نصب می‌کنند و می‌گویند این پست مدرن است. شخصی خورجین پدربزرگش را روی مبل می‌گذارد و می‌گوید این ترکیب سنت و مدرنیسم است. خیر، این بحران هویت است. انسان برای آنکه بتواند زیباتر ببیند و به احسان برسد، باید موقظ شود؛ یعنی چشمش باز شود. برای رسیدن به این درجه باید مراحل را طی کند. ابتدا باید مسلم شود، سپس مومن، پس از آن مؤمن، بعد موقظ (دارای یقین) و در نهایت موقظ شود.

شاخص‌ترین غایت و نهایت رشد ما نفس مطمئنه است که انسان در آن به آرامش می‌رسد. خداوند می‌فرماید: يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ؛ ای نفس به اطمینان و آرامش رسیده، به سمت رب خودت بازگرد. نمی‌گوید به سمت الله بازگرد. می‌فرماید: به سمت رب بازگرد. خدای ما مربی است و ربوبیت دارد. خدای مسیحیت و یهودیت ساعت‌ساز است؛ یعنی عالم را ساخته، کوک کرده و آن را رها کرده است. شما نمی‌دانید چه کسی این ساعت را ساخته است؟ اما خدای قرآن عالم را رها نکرده است.

از بدن انسان را بررسی می‌کنند. قطره‌ای از خون را می‌گیرند تا آنالیز کنند. از منظر آن‌ها انسان چیست؟ دی‌ان‌ای؟ مناسبات ژنتیکی؟ سلول؟ انسان یک بعد مادی دارد که این پرسش‌ها به آن بعد مربوط می‌شود. اما در نگاه دینی پرسش از چیستی انسان نیست، بلکه از چیستی خدا و چیستی خود ماست. منظور این پرسش، بعد مادی انسان نیست که مناسبات نوروساینس (Norscience) و ژنتیکی او را بررسی کنید. ما می‌خواهیم با مراجعه به قرآن، هویتمان را بشناسیم و براساس آن سبک زندگی خود را رقم بزنیم. وارد بحث غربی انسان‌شناسی نمی‌شوم؛ چون غرب نمی‌پرسد انسان چیست؟ می‌گوید انسان چیست؟ دانشجوی پزشکی که باشید، جسدی را برای شما تشریح می‌کنند، اجزای آن را نشان می‌دهند و می‌گویند انسان این است. وقتی مقابل ساختمان پزشکان می‌ایستید، تابلوی متخصص دندان، مغز، پوست و ارتوپدی می‌بینید؛ اما متخصص روح و فطرت، نه. در فلسفه می‌پرسیم: انسان چیست؟ ولی در حکمت می‌پرسیم: انسان چیست؟ این تمایز حکمت از فلسفه است. اینکه من معتقد نیستم ما در اسلام فلسفه داریم، به همین دلیل است؛ چون در قرآن لفظ حکمت فراتر از مفهوم فلسفه است. این نکته را با احترام به همه کسانی عرض می‌کنم که به اشتباه، در

تاریخ هزار سال گذشته ما از علمی به نام فلسفه اسلامی یاد

کرده‌اند. این اطلاق، دقیقاً مانند اشتباهی است که

بعضی درباره بانکداری اسلامی مرتکب شدند.

معنی دقیق بانکداری اسلامی، ربای اسلامی

است. در مقابل طبیعت‌گرایی صرف، مادر

نگاه به انسانیت، خلقت را مینا قرار می‌دهیم.

خداوند می‌فرماید: جن و انس را جز برای

اینکه من را بپرستند، نیافریدم. پس مینا خلقت

است. خلقت ما، دو جزء ما را در بر می‌گیرد: طبیعت

و فطرت. این نقشه وجود ما در قرآن است. نقشه وجود ما همان

هویت ماست. چیستی و کیستی ما از کجاست؟ طبیعت و

فطرت ما که مینای آن خلقت ماست. انسان را زمانی می‌شناسید

که علاوه بر جسم، بتوانید فطرتش را هم تبیین کنید. پس انسان

را به جای داروینیسیم، از طریق خلقت‌گرایی می‌شناسیم؛ البته

جریان خلقت‌گرایی در صد سال گذشته در پنج درگیری

فکری که با داروینیسیم‌ها در آمریکا داشتند؛ هربار شکست

خوردند؛ چون عقیده مسیحیت برای اینکه بتواند بنیان‌های

فکری خلقت‌گرایی را رقم بزند، ضعیف است. ولی با همان ایمان

مسیحی‌ای که دارند، ایستاده‌اند و تلفات فرهنگی می‌دهند. خلقت‌گرایی

ترکیب بین طبیعت و فطرت است. ما در علوم انسانی به مفهوم فطرت

توجه نکرده‌ایم؛ زیرا حیات فکری و فرهنگی ما در طول ۱۴۰۰ سال،

هیچ‌گاه کاملاً قرآنی نبوده است. یک روز اسیر فقه می‌شویم، روز دیگر اسیر

فلسفه، ادبیات و سیاست. همیشه با قرآن برخورد حاشیه‌ای می‌کنیم و در

متن زندگی ما نبوده است. قرآن معیار سبک زندگی ماست. مسئله جنگ

نرم، قضایای بعد از انتخابات سال ۸۸ نیست. مسئله جنگ نرم این است که

شما معیارها و استانداردهای سازمان بهداشت جهانی را بپذیرید و آن‌ها را در

وزارت بهداشت جایگزین سلامت قرآنی قرار دهید. به‌عنوان مثال، برایتان

مهم باشد که در ماه رمضان به زولبیا فروشی‌ها سر کشی کنید و بررسی کنید

که چند بار از روغن استفاده کرده‌اند. بعد به مردم گزارش دهید که مراقب

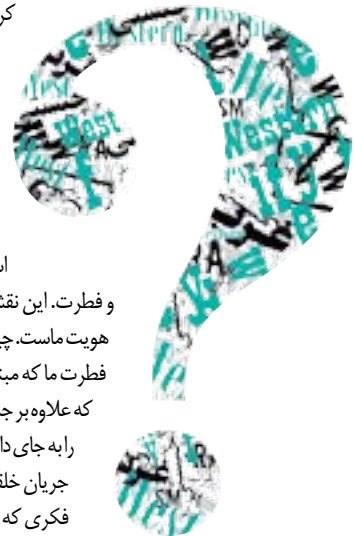
سلامت شما هستیم. وزارت بهداشت قلب ما کجاست؟ حتماً غربی‌ها باید

چنین وزارتخانه‌ای بسازند تا ما نمونه‌اش را ایجاد کنیم؟ آن‌ها باید چنین

رشته علمی را تعریف کنند تا ما متونش را ترجمه کنیم و درس بدهیم؟ این

یعنی جنگ نرم. یعنی شما در ظاهر مسلمان هستید؛ اما مانند ابراهیم قلب

سلیم ندارید. صرف خواندن قرآن چه کسی را نجات داده است؟ یکی از این





پس انسانی که در روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، پزشکی و روان‌پزشکی مطالعه می‌شود، انسانی نیست که قرآن از او سخن می‌گوید. امروز مهم‌ترین سبک زندگی، سبک زندگی امریکایی است. امریکا دیگر ایدئولوژی، جامعه‌مدنی و فلسفه صادر نمی‌کند. امریکا امروز فقط سبک زندگی صادر می‌کند. این‌ها که دست به کشتار سرخپوست‌ها زدند و تمدنی نکبت‌بار را بنیان نهادند؛ روش زندگی شان را با زور به دیگران تحمیل می‌کنند. اگر در این جنگ نرم هویت خودمان را تعریف نکنیم؛ ولایت‌مان را با الله، رسول الله و اولی الامر نتوانیم رقم بزنیم؛ بی‌شک ولایت طاغوت و نفسانیت ما بر ما حاکم می‌شود و در چنین فضایی رستگاری محقق نخواهد شد.

دکتر حسن عباسی، در همایش دکترینال سبک زندگی اسلامی که ۲۵ آذر سال گذشته در دانشگاه اصفهان برگزار شده بود، به بررسی سبک زندگی ایرانی اسلامی پرداخت که بخش‌هایی از این سخنرانی با ویرایش مجدد ایشان در اختیار خوانندگان خردنامه قرار گرفته است.

خدای ما پس از خلق ما، مثل باغبان گیاه را باغبانی می‌کند. در ادامه می‌فرماید: *إِرجعی الی رَبِّکَ راضیةً مَرْضیةً*؛ بیا به سمت آنکه تو را پروراند. من از تو راضی‌ام، تو هم از من راضی هستی. این رضایت، غایت سبک زندگی ماست. خانم‌ها برای رضایت خدا، یک عمر سختی حجاب را بر خود مستولی می‌کنند. ما وقتی رضایت خدا را مینا قرار می‌دهیم، خیلی کارها بر ایمان سخت و خیلی کارها بر ایمان شیرین می‌شود؛ لذا در ادامه آیه می‌فرماید: *فَادْخُلِی فِی عِبَادِی وَادْخُلِی جَنَّتِی*؛ من از تو راضی هستم. در میان عباد من داخل شو. همان افرادی که من هدف خلقت را عبودیت و بندگی آن‌ها قرار دادم. در آیه ۱۱۱ سوره توبه آمده است: مال و نفستان را می‌خرم و به جای آن بهشت را به شما می‌دهم. غایت و نهایت ما این است که به نفس مطمئنه برسیم.

در جامعه‌شناسی، بحث انسان‌شناسی با عنوان آنترپولوژی مطرح می‌شود. این انسانی (آنترپوس) است که افلاطون ۲۵۰۰ سال پیش، از آن سخن گفت. آنترپولوژی، انسان‌شناسی از حیث چیستی انسان است؛

سبک زندگی معیار

دلایل برتری سبک زندگی معصومان (ع) و الگوبردن آنان برای تمام انسان‌ها



سید مهدی موسوی
طلبه درس خارج فقه و اصول

مطلب اول: وحدت فطری افراد بشر

در حکمت اسلامی، انسان موجودی متمایز از سایر موجودات است و دارای ابعاد مختلف وجودی و سطوح متفاوت شخصیتی است که ناشی از جامعیت جایگاه انسان نسبت به عوالم هستی است. انسان جامع جمیع مراتب شهادت و طبیعت و مراتب عالیّه غیب و معنویت است و دارای فطرت و سرشتی منحصر به فرد است که او را به درجات متعالی می‌کشاند. در سرشت انسان، میل به کمال و استعداد و لیاقت برای حصول به مراتب و درجات عالیّه، به ودیعه گذاشته شده است. فطرت که به جمیع کشش‌ها و گرایش‌های حق انسانی اطلاق می‌شود، امری اکتسابی نیست، بلکه مقتضای وجود آدمی و سرشته در نهاد همگان است و اختصاص به نژاد، اقلیم یا تاریخ خاصی ندارد؛ چنان که خداوند در قرآن کریم فرموده است: «فَطَرَهُ اللهُ إِلَهِي فَطَرِ النَّاسِ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللهِ» (روم/۳۰) امام خمینی (ره) در این باره می‌نویسد:

«باید دانست که آنچه از احکام فطرت است، چون از لوازم وجود و هیأت مخمّره در اصل طینت و خلقت است، احدی را در آن اختلاف نباشد. عالم و جاهل و وحشی و متمدن و شهری و صحرائنشین در آن متفق اند. هیچ‌یک از عادات و مذاهب و طریقه‌های گوناگون در آن راهی پیدا نکند و خلل و رخنه‌ای در آن از آن‌ها پیدا نشود. اختلاف بلاد و اهوویه و مأنوسات و آرا و عادات که در هر چیزی، حتی احکام عقلیه، موجب اختلاف و خلاف شود، در فطریات ابدأ تأثیری نکند. اختلاف افهام و ضعف و قوت ادراک، لطمه‌ای بر آن وارد نیابد.» (چهل حدیث، ص ۱۸۰)

در اندیشه حکما و عرفای اسلامی، روح اصلی و محور کلی در فطریات انسان، «عشق به کمال مطلق و سعادت و خیر مطلق» است و سپس فطرت «تفرغ از نقص و انزجار از شر و شقاوت» است که تابع فطرت اولی است. این دو اصل فطری، ریشه و پایه همه فطریات انسان است و سایر گرایش‌ها و کشش‌های فطری، شاخه و فروع این دو است. بنابراین میل به حقیقت، خیر، امر اخلاقی، زیبایی و جمال، بزرگی و علو، تقدیس و پرستش، همه ریشه در عشق به کمال دارد؛ یعنی انسان‌ها در همه این امور، کمال مطلق و سعادت حقیقی را جست‌وجو می‌کنند.

مطلب دوم: نیاز فطرت به راهنما

اعتقاد به اصل فطرت، این نتیجه مهم را در پی دارد که انسان برای شکوفاسازی فطرت و رفع موانع و حرکت در طریق معنا و حقیقت، نیازمند مسیری مشخص و راهنمایی راه‌رفته است تا انسان را نسبت به تعلقات طبیعت آگاه سازند و سرچشمه زلال فطرت را لایروبی کنند و مراتب کمال و تعالی را به او نشان دهند. آن مسیر و آن راهنما باید راهی به زندگی و کمالی داشته باشد که ریشه در اعماق وجودی انسان و گرایش‌های اصیل آدمی دارد تا بتواند به انسان برای خارج کردن گنجینه گران قدر فطرت از زیر خاک‌های غفلت و هواپرستی کمک کند و مسیر درست زندگی کردن و انسان بودن را با گفتار و رفتار خود نشان دهد. کسانی که به تعبیر امیرالمؤمنین امام علی (ع) بتوانند: «لِیَسْتَأْتُوهُمْ مِیثَاقُ

فَطَرَتِهِ، وَ یَذْکُرُوهُمْ مَنَسَى نِعْمَتِهِ، وَ یَحْتَجُّوا عَلَیْهِم بِالْبَلِیْغِ، وَ یُثَبِّرُوا لَهُم دَفَائِنَ الْعُقُولِ وَ یُرُوهُمْ آیَاتِ الْمَقْدَرِ، مِنْ سَقْفِ فَوْقِهِمْ مَرْفُوعٍ، وَ مِهَادِ تَحْتِهِمْ مَوْضُوعٍ، وَ مَعَايِشِ تَحِیِّیهِمْ، وَ آجَالِ تَفْئِیْهِمْ، وَ أَوْصَابِ تَهْرَمِهِمْ، وَ أَعْدَادِ تَتَابِعِ عَلَیْهِمْ»؛ تا از مردم بخواهند آن عهد را که خلقتشان بر آن سرشته شده، به جای آرند و نعمت او را که از یاد برده‌اند، فرآ یاد آورند و از آنان حجت گیرند که رسالت حق به آنان رسیده است و خردهایشان را، که در پرده غفلت، مستور گشته، برانگیزند و نشانه‌های قدرتش را، که بر سقف بلند آسمان آشکار است، به آن‌ها بنمایانند و هم آنچه را که بر روی زمین است و آنچه را که سبب حیاتشان یا موجب مرگشان می‌شود به آنان بشناسانند و از سختی‌ها و مرارت‌هایی که پیرشان می‌کند یا حوادثی که بر سرشان می‌تازد، آگاهشان سازند. (نهج البلاغه، خطبه اول)

بنابراین، این افراد راه‌روسم درست زندگی کردن و سبک صحیح انسان بودن را به انسان‌ها می‌آموزند؛ چرا که خود راه‌رفته و مطلع بر اسرار و رموز هستی و فطرت آدمی هستند. اینان با گفتار و زبان و همچنین با سیره و رفتار در دل‌ها نفوذ می‌کنند؛ چرا که مخاطبشان فطرت آدمی است. لذا تعلق به زمان و مکان ندارند.

انبیای الهی (ع) و اولیای ربانی (ع)، مصداق کامل و راهنمایان فطرت و خرد آدمی هستند که همواره از سوی خداوند متعال معرفی شده‌اند و آنان نیز همیشه در میان مردم حضور داشته و دارند. کار بزرگ انبیا و اولیای الهی (ع) ارائه طرح جامع و هماهنگ و منسجم برای زندگی انسان است که هدف اصلی آن، کمال انسان و تأمین سعادت همگانی بشریت است و در آن، خطوط اصلی و روش‌ها، باید‌ها و نبایدها، خوبی‌ها و بدی‌ها، هدف‌ها و وسیله‌ها، نیازها و پاسخ‌ها، دردها و درمان‌ها، مسئولیت‌ها و تکلیف‌ها برای همه انسان‌ها مشخص شده است.

مطلب سوم: جهانی بودن سبک زندگی دینی

در حکمت اسلامی، آموزه‌های اصلی ادیان الهی و اصول رفتاری زندگی انسانی، متعلق به جغرافیا و تاریخ خاصی نیست، بلکه چون برآمده از مصالح تکوینی انسان و متناسب با سرشت و فطرت پایدار بشریت است، در همه زمان‌ها و مکان‌ها ثابت است و همه انسان‌ها با هر مذهب و ملیتی می‌توانند از آن‌ها الگوگیری کنند. از همین روست که اسلام، مخاطب اصلی خود را انسان و عموم مردم معرفی می‌کند، نه طبقه یا گروهی خاص. اسلام با تکیه بر وجدان فطری و سرشت مشترک نوع انسان، دعوت خود را آغاز می‌کند و در درونی ترین لایه‌های وجود انسان نفوذ می‌کند.

در جهان بینی اسلام، چون انسان از فطرتی یگانه و اصیل برخوردار است، همان فطرت اصیل و یگانه، به فرهنگ انسان، یگانگی و هماهنگی می‌دهد. به تعبیر استاد مطهری، «اسلام به حکم اینکه در جهان بینی اش قائل به فطرت یگانه است، هم طرفدار ایدئولوژی یگانه است و هم طرفدار فرهنگ یگانه». به همین سبب، «اسلام تئوری پیروزی انسانیت بر حیوانیت، علم بر جهل، عدالت بر ظلم، مساوات بر تبعیض، فضیلت بر ردیلت، تقوا بر بی‌بندوباری، توحید بر شرک است. پیروزی مستضعفان بر جباران و مستکبران [...] است.» (مجموعه آثار،

در راه کمال باشد و این مهم جز از طریق استمداد از وحی و ارتباط با پروردگار انسان و علم به حقایق هستی، ممکن نیست و در غیر این صورت، نمی‌توان نظریه‌ای جامع و صحیح را در مورد انسان و سبک زندگی او ارائه کرد.

مطلب چهارم: بحران زندگی مدرن و راه حل آن

تمدن غرب بر اساس هدف‌های محدود مادی شکل گرفت و در این زمینه، به موفقیت‌های گسترده‌ای دست پیدا کرد. علوم جدید و فناوری‌های محیرالعقولی را ایجاد کرد تا تسلط بیشتری بر طبیعت و رفاه بیشتری در زندگی داشته باشد، اما همه ارزش‌های انسانی و نیازهای فطری و معنوی انسان را به سطح طبیعت فروکاست و از ایده‌آل و کمال مطلق و سعادت جاودانی بازداشت و در نهایت، انسان معاصر را دچار از خودبیگانگی کرد. این تمدن نتوانست حقیقت انسان و ارزش‌های والای انسانی و عواطف متعالی او را بشناسد و بر پایه آن ارزش‌ها، تمدنی بنا کند که در مسیر رشد جامع و سعادت جاودانه قرار گیرد، بلکه با شدتی تام و خشونت‌آمیز، بسیاری از فطریات و عواطف بشری را پامال کرد و عظمت و کرامت حقیقی انسان را به دست فراموشی سپرد. رنج‌ها و سختی‌ها و قربانی‌ها و خسارت‌های زیادی در همه‌جای جهان به بار آورد. اگر چه پیشرفت‌هایی در عرصه‌های علمی و صنعتی به وجود آورد، اما عزیزترین موجود این جهان، یعنی انسان را بنده ماشینی، صنعت، ثروت و قدرت و تهی از معنا و حقیقت کرد و در نهایت، به وضع بی‌سابقه‌ای او را گرفتار بحران‌های مختلفی همچون سرگشتگی اعتقادی،

انبیای الهی (ع) و

اولیای ربانی (ع)

مصدق کامل و

راهنمایان فطرت و

خرد آدمی هستند

که همواره از سوی

خداوند متعال معرفی

شده‌اند. کار بزرگ انبیا

و اولیای الهی (ع) ارائه

طرح جامع، هماهنگ

و منسجم برای زندگی

انسان است.

و هزاران کتاب و مقاله در غرب و شرق عالم درباره آن نوشته‌اند که حصر آن در این مقاله ممکن نیست. همچنین مکاتب فکری مختلفی همچون «پست‌مدرنیسم»، «سنت‌گرایی» و جریان‌های رادیکال مذهبی، جنبش‌های نوپدید معنوی، احزاب سبز و... برای حل بحران زندگی غربی برخاسته‌اند، اما این جریان‌ها و مکاتب خود به همان مشکل مبتلا هستند و فقط به برخی از ابعاد وجودی انسان توجه دارند. به نظر می‌رسد اگر مکتب اهل بیت (ع) به خوبی تبیین و به زبان روز منعکس شود و به گوش جهانیان برسد، بهترین پاسخ‌ها را به مشکلات فکری بشر و بهترین راه‌حل را برای عبور از بحران تمدن غربی ارائه می‌دهد؛ چرا که بر شناخت دقیق انسان و ارزش‌ها و نیازهای او و توجه به کمال مطلق و سعادت جاودانه انسان استوار است.

بنابراین اگر مجموعه معارف و سیره اهل بیت (ع) را در الگوی جامع سبک زندگی انسانی تهیه و تنظیم کرد، مورد پذیرش همه انسان‌های حق طلب واقع می‌شود و راهبردهای نیل به اصلاح بین‌المللی و صلح جهانی را فراهم می‌آورد؛ چرا که انسان بر حسب سرشت و فطرت، دارای شخصیتی به هم پیوسته و یگانه است و همواره سعی می‌کند میان عقیده و رفتار خود، هماهنگی ایجاد کند. از این رو، اگر بخشی از شخصیت او تحت تأثیر جریانی قرار گیرد، به خصوص اگر آن تأثیرپذیری در حوزه فطریات و امور معنوی باشد، به تدریج سایر بخش‌های وجودی و ساحات شخصیتی او نیز الهام می‌گیرد و با گرایش‌های فطری و معنوی همراه می‌شود.

یکی از عوامل مهم جاودانگی و جهانی بودن اسلام، تعیین رهبران و مجریان شایسته و لایقی است که عالم به قوانین فطری الهی و حافظ ارزش‌های جاودانه انسانی هستند و از رجز و پلیدی به دورند. رهبران اسلام کسانی هستند که تمام آموزه‌های اسلامی و اصول و ارزش‌های انسانی در آن‌ها ظهور تام دارد و ذره‌ای از انسانیت و اصول آن، همچون عقلانیت، عدالت، فضیلت، تقوا و توحید، انحراف ندارند. افرادی که شخصیت، سیره و روش فکری و رفتاری آن‌ها برای سایرین منبع شناخت و الهام است؛ چنان که قرآن کریم راجع به پیامبر اکرم (ص) فرمود: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (احزاب/ ۲۱) در اسلام این خصیصه اختصاصی پیامبر (ص) نیست، بلکه این خصیصه متعلق به مقام عصمت و علم پیامبر (ص) است. بنابراین اگر اثبات شود که کسان دیگری از این ویژگی علم و عصمت برخوردار هستند، در اسوه حسنه بودن و الگو بودن برای زندگی انسان، مشترک‌اند. از این رو، استاد مطهری می‌گوید:

«ما شیعیان یک سرمایه‌ای داریم که اهل تسنن این سرمایه را ندارند و آن این است که برای آن‌ها دوره معصوم یعنی دوره‌ای که یک شخصیت معصوم در آن وجود داشته است که از سیره او می‌شود به طور جزم بهره برد و بیست و سه سال بیشتر نیست، چون تنها معصوم را پیغمبر اکرم (ص) می‌دانند. درست است که پیغمبر در طول بیست و سه سال با شرایط مختلف بوده است و در شرایط مختلف، بسیار سیره پیغمبر آموزنده است، ولی ما شیعیان همان بیست و سه سال را داریم به علاوه تقریباً ۲۵۰ سال دیگر. یعنی ما مجموعاً در حدود ۲۷۳ سال دوره عصمت داریم و از سیره معصوم می‌توانیم استفاده بکنیم.» (مجموعه آثار، ج ۱۶، ص ۷۷)

اگر کلام و رفتار معصومان (ع)، که شامل سبک زندگی موحدانه آنان می‌شود، به خوبی و درستی احیا شود و در اختیار وجدان‌های بیدار قرار گیرد، آنان را جذب خواهد کرد و در دل آن‌ها نفوذ می‌کند، هر چند شیعه هم نباشند. نمونه‌های فراوانی را در تاریخ می‌توان معرفی کرد که قطعاً شیعه‌امان نبودند، اما جذب معارف و سلوک اهل بیت شدند. در میان معاصران می‌توان به فیلسوف معاصر فرانسوی، هانری کربن و نویسندگان برجسته مسیحی، جرق جرداق، سلیمان کتانی و صدها شخصیت برجسته دیگر اشاره کرد که در شعاع انوار معارف اهل بیت (ع) قرار گرفتند و بخش زیادی از عمر خود را صرف تعلیم و گسترش فرهنگ اهل بیت (ع) کردند.

آن چیزی که موجب جذب افراد از سایر ملل و مکاتب به آموزه‌های اهل بیت (ع) می‌شود، بعد فطری بودن است که نشان دهنده جهانی بودن و فرامذهبی بودن آن است. این افراد فهمیدند که معارف اهل بیت (ع) و سبک زندگی آن‌ها راه خروج جهان و انسان مدرن از بی‌معنایی، پوچی، جنگ و خشونت است. در سلوک اهل بیت (ع)، که همان آموزه‌های اسلام حقیقی است، به خوبی می‌توان جمع میان عقلانیت و معنویت، دنیا و آخرت، آزادی و عدالت را مشاهده کرد. مقام معظم رهبری در این باره می‌فرماید:

«امروز همه دنیا تشنه معنویت‌اند و این معنویت در اسلام هست و در اسلامی که در مکتب اهل بیت معرفی می‌شود، به نحو جامع و کاملی وجود دارد؛ معنویت بدون انزوا، بدون جدایی از زندگی، معنویت همراه با سیاست و عرفان، همراه با فعالیت اجتماعی، تضرع و گریه پیش خدای متعال و همراه با جهاد، این چیزهایی است که در مکتب اسلام وجود دارد، در تعلیمات و معارف شیعه متبلور و مجسم است.» (بیانات در دیدار میهمانان شرکت‌کننده در چهارمین مجمع جهانی اهل بیت (ع)، ۱۳۸۶/۵/۲۸)

در مکتب اهل بیت (ع)، ارزش واقعی و شخصیت انسان کشف می‌شود و انسان کرامت و عزت حقیقی خود را می‌یابد. در شیوه و روش اهل بیت (ع)، آزادی و حریت واقعی انسان در درون و بیرون ارج گذارده می‌شود و این شیوه، او را از اسارت هواهای نفسانی و بردگی مآشین و صنعت نجات می‌دهد. در پرتو آن معارف ناب، انسان معاصر می‌تواند سبک نوینی را در زندگی تجربه کند که سرشار از سلامت روحی، امنیت روانی، پیشرفت اجتماعی و صلح جهانی باشد؛ چرا که الگویی می‌تواند ضامن سلامت روحی و امنیت روانی و ترقی و سعادت جامعه باشد که بر اساس شناخت دقیق انسان و شناخت نیازها و خواسته‌های او

سبک زندگی اسلامی و ابراز سنجش آن

حجت الاسلام والمسلمین دکتر محمد گاوپانی

متعدد اسلام، اهداف تربیتی اسلام، دیدگاه برخی از علما مانند آیت الله مصباح یزدی، شهید صدر و غزالی پیرامون طبقه بندی تعالیم اسلام، نگرش های کلی حاکم بر زندگی، انسان شناسی اسلامی، نگرش اسلام به جنس مخالف و وظایف فردی، عبادی و اجتماعی زندگی از دیدگاه اسلام، آشنا می شود. ساخت آزمون سبک زندگی اسلامی، عنوان بخش سوم این کتاب است. با روش های متداول علوم دینی و بر اساس یافته های دینی و روان سنجی، روش و استنباط های آماری، آزمون طراحی شده است تا خواننده از این طریق، رفتارها، شناخت ها و عواطف و به صورت کلی سبک زندگی خود را مورد سنجش قرار دهد که البته نویسنده به طور مفصل پیرامون مراحل و انجام این آزمون توضیح داده است.

سبک زندگی اسلامی چیست؟ آیا سبک زندگی اسلامی قابل سنجش است؟ شباهت و تفاوت های سبک زندگی اسلامی با دیگر مکاتب چیست؟ مؤلفه های سبک زندگی کدامند؟ نظر اسلام در مسائل گوناگون زندگی چیست؟ دیدگاه های جامعه شناختی در باب سبک زندگی چیست؟ آیا سبک زندگی در مطالعات علمی و دینی پیشینه دارد؟ اصل در زندگی بشر، فردی است یا اجتماعی؟ این ها از جمله پرسش هایی است که جواب آن با مطالعه این کتاب به دست خواهد آمد. مهارت های زندگی، دیدگاه های اندیشمندان اسلامی و غربی، جبرگرایی ملایم، مفاهیم اساسی روان شناسی فردی، آسیب شناسی از دیدگاه روان شناسی فردی، نگرش اسلام به مشکلات، تفاوت های

زن و مرد، وظایف فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی، نگرش اسلام به هستی، نگرش های تربیتی والدین، نگرش اسلام به دیگران و نگرش اسلام به خود، بخش کوچکی از مباحث این کتاب است که خواننده با مطالعه آن ها، مبانی دینی در ابعاد مختلف را فرامی گیرد. این کتاب در ۴۳۴ صفحه از سوی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه به چاپ رسیده است.

ساختار این کتاب در سه بخش تنظیم شده است. در بخش اول، نویسنده به کلیات، پیشینه و دیدگاه های روان شناختی در باب سبک زندگی می پردازد و مخاطب را با مفاهیم کلیدی شاخص های سبک زندگی آشنا می سازد.

زندگی موفق و سرشار از محبت و معنویت، نیازمند یک الگوی صحیح و جامع است. اسلام به عنوان یک دین کامل و جامع، بهترین سبک را برای زندگی ارائه کرده است که بزرگان حوزه و دانشگاه باید از لایه لای دستورات دینی، این سبک را کشف و تبیین کنند.

کتاب «سبک زندگی اسلامی و ابراز سنجش آن»، به قلم حجت الاسلام دکتر محمد گاوپانی، به عنوان مقدمه ای برای نظریه پردازی در سبک زندگی تجویزی اسلام، می تواند برای نهادهای سیاست گذار فرهنگی، دفاتر مشاوره روان شناختی و دانشجویان و علاقه مندان درس های تخصصی تربیت

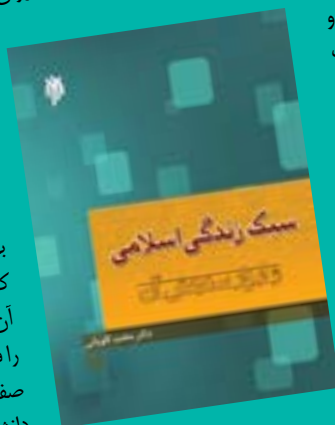
اسلامی، روان سنجی و روان شناسی تربیتی، راهنما و منبع خوبی باشد. نویسنده در مقدمه کتاب، با بیان اینکه بشر به سبک زندگی جامع دنیوی و اخروی و برگرفته از علم و دین و مطابق با فطرت نیازمند است و این با نظریه پردازی مفهومی و کمی سازی و سنجش جاری شدن در جامعه محقق می شود، از انجام نگرش اقدام لازم در این عرصه انتقاد نموده و هدف این کتاب را طرح نظریه تجویزی سبک زندگی از دیدگاه اسلام معرفی کرده است.

ساختار این کتاب در سه بخش تنظیم شده است.

در بخش اول، نویسنده به کلیات، پیشینه و دیدگاه های روان شناختی در باب سبک زندگی می پردازد و مخاطب را با مفاهیم کلیدی شاخص های سبک زندگی آشنا می سازد و همچنین دیدگاه های روان شناختی آدلر و پیروانش در باب سبک زندگی را مطرح می کند.

بخش دوم به ترسیم مدل درخت سبک زندگی اسلامی و توضیح آن در سه عنوان ریشه ها، ساقه ها و شاخه ها پرداخته است که ریشه ها حاکی از کیفیت شکل گیری سبک زندگی و ساقه ها حاکی از نگرش های اصلی و کلی افراد به خود، هستی، دیگران و مشکلات، و شاخه های این درخت حاکی از وظایف فردی، خانوادگی و اجتماعی است.

مخاطب در این بخش، با سیستم مفهومی اسلام و ویژگی های این سیستم، ابعاد مختلف و تقسیم بندی های



اسلام و زیبایی های زندگی

حجت الاسلام والمسلمین دکتر داوود رجبی نیا

برخی از زیبایی های این حضور اشاره کرده است. توانایی عقل و جایگاه تعقل و اندیشه در قرآن، دستاوردهای معرفتی حضور خدا از منظر قرآن، تفاوت عالم و عاقل، ویژگی های معرفتی عالم دین دار، مراتب دین داری و ایمان، فرق ایمان و علم، آثار زیبایی ایمان، نقش حاکمیت توحیدی در زیبا آفرینی زندگی فردی و اجتماعی و مرگ اندیشی، از مباحث این فصل است. زیبایی های زندگی درون دینان در تحقیقات تجربی و اعتراف اندیشمندان غربی، کاهش خطر بیماری در میان شرکت کنندگان در مراسم مذهبی، نقش باورهای دینی در سلامت عمومی با تأکید بر تحقیقات جهانی، از مباحث خواندنی و جذاب فصل اول این بخش است. در فصل دوم، ساحت عاطفی در قالب هدف ها و زیبایی هایی که به احساس و عاطفه، نظیر علائق، نگرش ها و ارج نهادن مربوط می شود، مطرح می گردد تا در بحث زیبایی آفرینی دین کمک کند و حوزه های یادگیری و عرصه های اثرپذیری را برای انسان مشتاق زندگی دینی، مشخص نماید. در فصل سوم با عنوان «اسلام و زیبایی های رفتاری»، مهارت های حرکتی، حرکات ارادی و هدف داری که مستلزم استفاده از عضلات، اعصاب، گیرنده های اختصاصی و دستگاه مرکزی اعصاب است مورد توجه قرار گرفته است. زیبایی های رفتاری انسان در ارتباط با خداوند، در ارتباط با ماورای طبیعت، در ارتباط با خود، مورد بررسی قرار می گیرد. خواننده کتاب با مباحثی مانند اثر دعای نیایش، زیبایی عبادت و عبودیت، اثر دعا و نماز در تحقیقات اسلامی و تجربی و نقش توبه در فصل اول و بارابطه خواب و رؤیا با الهام و نقش عوالم وجود و همچنین ملائکه و ملکوت در ایجاد رفتارهای زیبا، در فصل دوم این بخش آشنا می شود. سفارش های قرآن و سنت در بعد خانواده و روابط بین فرزند و والدین و روابط زن و شوهر را بیان می کند. همچنین بخشی از زیبایی ها و جذابیت های زندگی اسلامی در حوزه جامعه و بین الملل بیان می شود و افق های ارتباطی انسان با دیگران در حوزه ارتباطات اجتماعی، با تمرکز بر سیره گفتاری و رفتاری معصومین (ع)، تبیین می گردد. رفتاری هماهنگ با کتاب طبیعت و کتاب وحی، حفاظت و بهره برداری صحیح از طبیعت، نقش نگره های معنوی و الهی در رفتار مهربانانه و زیبا با دیگران و طبیعت و نگاه زیباگرایانه به حوادث طبیعی، از موضوعات فصل پایانی کتاب است. این کتاب در ۵۶۸ صفحه از سوی انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) به طبع رسیده است.

نویسنده پس از تعریف زیبایی و تفکیک آن ها با مفاهیم همسو، به توضیح ارتباط میان زیبایی با آموزه های دین اسلام و سپس به تأثیر زیبایی های دینی در زندگی می پردازد.

اسلام به عنوان بهترین و کامل ترین دین، زیبایی ها و ظرافت هایی دارد که خیلی از افراد از این زیبایی ها غفلت کرده اند، در حالی که جذابیت این بخش اسلام، یکی از دلایل ماندگاری و نفوذ اسلام در دل هاست. حتی در تبلیغ و جذب مردم به دین، برخی مبلغان نیز به این موضوع توجه کافی ندارند. کتاب «اسلام و زیبایی های زندگی»، نوشته حجت الاسلام دکتر داوود رجبی نیا، با رویکردی تحلیلی و تربیتی به سبک زندگی و با طرح زیبایی های معرفتی و شناختی، عاطفی و انگیزشی و رفتاری اسلام در زندگی شخصی و اجتماعی و خانوادگی، بخشی از زیبایی های حضور آموزه های اسلامی را در زندگی به نمایش گذاشته است. بررسی و نقد دیدگاه های اندیشمندان اسلام و تنظیم نوینی در حوزه زیبایی شناسی دین، نمایانند برخی زیبایی های زندگی در ارتباط های گوناگون فرد دین دار با خداوند، خود، دیگران و جهان، زمینه سازی برای تحقیق های اساسی تر در حوزه سبک زندگی و نگاه کاربردی در بازتاب زیبایی های زندگی دینی، از دیگر ویژگی های این کتاب است. نویسنده پس از تعریف زیبایی و تبیین گونه ها و تفکیک آن ها با مفاهیم همسو، به توضیح ارتباط میان زیبایی با آموزه های دین اسلام و سپس به تأثیر زیبایی های دینی در زندگی می پردازد. این کتاب در سه بخش تنظیم شده که «مبانی نظری زیبایی شناسی»، «اسلام و زیبایی آفرینی آن در ساحت های اساسی زندگی» و «زیبایی های رفتاری انسان در زندگی»، عناوین این سه بخش هستند. نگارنده در باره ارتباط زیبایی و زشتی با حسن و قبح در فصل اول از بخش اول کتاب، مباحث گوناگونی مطرح کرده و نظرات اندیشمندان اسلامی مانند علامه جعفری و شهید مطهری و اندیشمندان غربی مانند افلاطون، ویل دورانت و فیلسین شاله را مورد اشاره قرار داده است. تعریف زیبایی بسیار اندیشمندان در تعریف این واژه توقف کرده اند، اما نویسنده در این فصل، با بهره گیری از اندیشه های دانشمندان، تعریف خود را بیان می کند. «اسلام و زیبایی» عنوان فصل دوم این بخش است که نویسنده در آن، نگاهی به مفهوم زیبایی در قرآن کریم در کلام پیامبر اکرم (ص) و امام علی (ع)، ادعیه ای مانند دعای خمس عشر و دعای سحر دانسته و همچنین نقش آموزه های اسلامی در زیبا سازی زندگی را بررسی کرده است. نگارنده در فصل سوم این بخش، فهم درست از زندگی، ارتباط زندگی طبیعی با زندگی اخروی و کمال مطلوب در زندگی متناسب و زیبارا تبیین و تحلیل می کند. ساحت شناختی و ساحت عاطفی و ساحت رفتاری، میدان های اساسی زندگی آدمی را تشکیل می دهند و هر کدام مؤلفه هایی دارند که نویسنده در بخش دوم کتاب، پس از تبیین اجمالی نقش، فواید و ویژگی های حضور دین در این ساحت ها، به



گفت و گو
باحث الاسلام
دکتر
مسعود آذربایجانی

روان شناسی در خدمت سبک زندگی

لزوم بهره گیری از
تکنیک های روان شناختی
در نهادینه سازی
زندگی اسلامی



به اعتقاد حجت الاسلام والمسلمین دکتر مسعود آذر بايجانی، عضو هیئت علمی گروه روان شناسی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، برای نهادینه کردن سبک زندگی اسلامی در جامعه، باید ابتدا سبک زندگی ایرانی را شناخت و سپس با استفاده از روش های علمی، بر آورد دقیقی از این سبک به دست آورد و با بهره گیری از ظرفیت های همانند نهاد تعلیم و تربیت، نهاد رسانه، نهاد اقتصاد و از همه مهم تر، نهاد دین، سبک زندگی دینی را جایگزین سبک زندگی کنونی مردم کرد و در این راه، حتماً باید از اصول روان شناسی همچون تقویت، تشویق، تنبیه و الگوگیری استفاده کرد.

برای ورود به بحث، ابتدا تعریفی از سبک زندگی ارائه بفرمایید.

سبک زندگی معادل «لایف استایل» است که بیشتر در ادبیات علمی روان شناسان و جامعه شناسان مطرح شده و امروزه در جوامع مختلف مورد بحث قرار گرفته است. یکی از روان شناسانی که به صورت جدی وارد بحث سبک زندگی شده، فردی به نام آدلر است که اجزای سبک زندگی و روان شناسی تحولی سبک زندگی را مورد بحث قرار داده است. سبک زندگی، ناظر به الگوهای رفتاری ما در زندگی است که به آن ها عمل می کنیم. مقصود از زندگی نیز مجموعه کنش ها، کنش ها و شناخت هایی است که ما برای خوردن، خوابیدن، کار کردن و مجموعه ارتباطات انسانی با افراد دیگر و خودمان و حضرت حق و اولیای دین به کار می بریم. کنش بعد رفتاری دارد، کنش بعد عاطفی دارد و شناخت نیز جنبه معرفتی دارد. ولی هنگامی که این ها جدای از یکدیگر باشند، زندگی را شکل نمی دهند، زیرا زندگی زمانی شکل می گیرد که به شکل جریان مستمر و تدریجی به وجود آید و وحدتی بر آن حاکم باشد. بنابراین سبک زندگی نیز الگوهایی است که بر کنش ها، کنش ها و شناخت های ما حاکم است. از این رو، می توان گفت که سبک زندگی سه لایه دارد: یک لایه، رفتاری است که پوسته و رویه سبک زندگی است. لایه دیگر، ابعاد عمیق تر آن است که از صفات و نگرش ها و ابعاد شخصیتی فرد نشئت می گیرد و لایه آخر نیز ریشه های سبک زندگی است که به باورهای بنیادین فرد برمی گردد. بنابراین هر چند سبک زندگی بیشتر به ابعاد ظاهری و ملموس زندگی و جنبه های رفتاری انسان برمی گردد، ولی از فرد جدا و منجز نیست و از دو لایه عمیق تر، یعنی صفات شخصیتی و باورهای ریشه ای و بنیادی فرد نیز نشئت می گیرد.

بر این اساس، سبک زندگی رایج در جامعه ایرانی چگونه قابل توصیف است؟

سبک زندگی رایج در جامعه ایرانی، ترکیبی از سه فرهنگ است:

۱. فرهنگ ایرانی: این فرهنگ، ریشه دارترین است و لایه های تاریخی آن به هویت ما در دوره های گذشته برمی گردد که از دیر زمان در آداب و رسوم و ارزش های ما ریشه کرده است و به سادگی قابل تفکیک نیست.

۲. فرهنگ اسلامی: با ظهور اسلام و ورود آن به دروازه های ایران، فرهنگ اسلامی خیلی زود و به سرعت در رفتارهای مردم ایران نفوذ کرد و امروز بعد از ۱۴۰۰ سال، به فرهنگ ریشه داری میان مردم تبدیل شده است. مثلاً روش پوشش، خوراک، ارتباطات اجتماعی، کار و بسیاری از

مسائل آنان، نشئت گرفته از سبک زندگی اسلامی است. ۳. فرهنگ غرب: در صد سال اخیر و ارتباطاتی که ایرانیان با فرهنگ غرب داشتند و به اروپا می رفتند، سبک زندگی و ارزش هایی را با خود به ارمغان می آوردند که پوشش تا شیوه صحبت کردن و روش زندگی آن ها را شامل می شود. این نفوذ در چهل سال اخیر، از طریق رسانه های ارتباط جمعی، مانند ماهواره و اینترنت، شدیدتر شده است و به خصوص در قشر جوان، در بسیاری از موارد، مانند نوع پوشش و آرایش و حتی گفتار، تأثیر گذاشته است.

برای اثرگذاری یا تغییر در سبک زندگی کنونی جامعه ایرانی، با هدف برطرف ساختن اشکالات موجود در آن، چه راه هایی وجود دارد؟

در ابتدا باید با این مسئله مواجهه علمی داشته باشیم و هر مقدار که این مواجهه علمی دقیق تر و عمیق تر باشد، نتیجه آن، که منجر به تغییر سبک زندگی مردم می شود، بهتر خواهد بود. بدین معنا که باید بر آورد دقیق تری از سبک زندگی فعلی مردم داشته باشیم. مثلاً وضعیت پوشش مردم را با دقت های آماری و کیفی به خوبی ترسیم کنیم و بگوییم مردم از چه نوع پوشش ها و چه نوع رنگ هایی استفاده می کنند. به هر میزان که ترسیم این وضعیت دقیق تر باشد، ما را برای عبور از این وضعیت به وضعیت مطلوب کمک خواهد کرد. در مورد آراستگی سروسورت، نوع گفت و گوها، معاشرت و ارتباطات، سبک زندگی کاری، علم آموزی و بر خورد با مدرک، روابط خانوادگی و بر خورد با فرزند و همسر، بر خورد با آداب و مناسک دینی، رفتارهای ما در رانندگی، سوار شدن به مترو، تاکسی و اتوبوس و... باید پایش دقیقی صورت گیرد.

در مرحله دوم، باید به این نکته توجه کرد که ما ظرفیت های بسیار جدی و عمیقی داریم که می توانیم در تغییر وضع موجود از آن ها کمک بگیریم. این ظرفیت ها دو دسته هستند. یکی ظرفیت های مشترک است که با فرهنگ های دیگر مشترک است. مانند تعلیم و تربیت که اگر بخواهیم سبک زندگی را بر اساس دیدگاه اسلامی تغییر دهیم، باید از نهاد تعلیم و تربیت استفاده کنیم؛ یعنی از پیش دبستانی تا دانشگاه و حوزه علمی، چنین ظرفیتی را دارند. این نهاد خیلی خوب می تواند از طریق آموزش های مستقیم و غیر مستقیم، برای رسیدن به این هدف، ما را یاری کند. مثلاً از طریق تصاویر کتاب ها و نوع ادبیات به کار گرفته شده در آن ها و راه های دیگر، می توان این هدف را پیش برد. رسانه، ظرفیت مشترک دیگری است که در این راه به ما کمک می کند. مثلاً پوشش مطلوب،

حوزه های علمی باید از فرصت های تبلیغی استفاده کنند و ابتدا سبک و رفتار زندگی اسلامی را استخراج و در قالب بسته هایی تهیه و آماده کنند و به مبلغان آموزش دهند و سپس آن ها را به صورت هدفمند به مناطق مختلف اعزام کنند تا بتوانیم سبک زندگی دینی را در جامعه نهادینه کنیم.

روابط بین محرم و نامحرم، گفت و گوی بین فرزندان و والدین، الگوی مطلوب در رانندگی، شیوه کار کردن و بسیاری از موارد دیگر، می تواند از طریق رسانه به مردم منتقل شود.

نهاد سیاست و رفتارهای مسئولین و رهبران جامعه که گروه های مرجع نامیده می شوند نیز می تواند در نهادینه کردن رفتاری در جامعه مؤثر باشد؛ چرا که «الناس علی دین ملوکهم» (بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۷) یکی از اصول است.

نهاد اقتصاد و عرضه و تقاضای اقتصادی و اجتماعی نیز به صورت مستقیم و غیر مستقیم در سبک زندگی اثر گذار است. مثلاً زمانی که نهاد اقتصاد رفتارهای غلط را تأیید کند تا افراد به درآمدهای کلان دست پیدا کنند، به صورت مستقیم در سبک زندگی افراد جامعه اثر گذار بوده است. اما گاهی اوقات نیز می بینیم نهاد اقتصاد به صورت غیر مستقیم در سبک زندگی افراد اثر گذار بوده است. به این صورت که سبک زندگی، نوع گفت و گو، رانندگی، خانه و پوشش افرادی را که وضعیت اقتصاد آن ها از این گونه ثروت ها رشد کرده است، الگودهی می کند. ظرفیت های دیگری نیز خاص جامعه ما هستند که می توانیم از آن ها برای انتقال سبک زندگی استفاده کنیم. دین به عنوان نهاد خاصی در جامعه ماست که برای نهادینه کردن سبک زندگی اهل بیت (ع) به ما کمک شایانی می کند. مساجد، کانون های مذهبی، هیئت ها، منبرها و روضه ها، ظرفیت هایی دینی هستند که می توانند سبک زندگی دینی را در جامعه ما نهادینه کنند.

قبل از اینکه از این ظرفیت ها استفاده کنیم، باید ابتدا سبک زندگی اسلامی را متناسب با زندگی امروزی تعریف کنیم. مثلاً نوع پوشش، گفت و گو، رفتار با خانواده، همسایگان، مردم و رفتارهای معنوی و عبادی آن ها را استخراج و متناسب با زمان کنونی بازخوانی کنیم.

یک سری رفتارها نیز مانند رانندگی، در زمان پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) ایشان نبوده است و مرکی که در آن موقع بوده با مرکب فعلی متفاوت است و قابل مقایسه با هم نیستند، ولی باید همان طور که در فقه به مسائل مستحدثه می پردازیم، سیره اهل بیت (ع) و اصول اخلاقی موجود در رفتار آن ها را بازخوانی و اصول آن را استخراج کنیم. مثلاً در مورد رفتار رانندگی می توانیم چند اصل را استخراج کنیم؛ اصولی مانند شتاب نکردن، احترام به حقوق سایر افراد، رعایت ادب در گفتار و مواردی از این قبیل.

اصول روان شناسی چگونه می تواند در تغییر و اصلاح سبک زندگی به ما کمک کند؟

برای نهادینه کردن سبک زندگی اسلامی، باید از اصول روان شناسی کمک بگیریم، و گرنه درصد موفقیت ما به شدت کاهش پیدا خواهد کرد که به بعضی از آن ها اشاره می کنم:

۱. اصل تقویت: مثلاً اگر کودک شما رفتار نامناسبی در غذا خوردن داشت و به جای اینکه غذا را با قاشق بخورد، با دست خورد و شما نیز به او لیخند زدید یا رفتار او را به گونه ای تأیید کردید، این رفتار در او کم کم تثبیت می شود، هر چند که بعداً نیز او را دعوا کنید. اگر جامعه ما به گونه ای باشد که رفتارهای ناپسند افراد در سبک زندگی تقویت شود، مثلاً نوع پوشش، نوع گفتار و نوع آرایش افراد به گونه ای باشد که

راننده ها بهتر او را تحویل می گیرند و یا در مراجعه به بانک و اداره، کار او زودتر راه می افتد، کار او تقویت می شود و تقویت این کارها باعث تثبیت آن می شود.

۲. اصل تشویق: یعنی ببینیم چه کارهایی در جامعه ما تشویق می شود؟ اعم از تشویق زبانی و غیر زبانی و حتی تشویق به وسیله جوایز نقدی و غیر نقدی. مثلاً اگر کسی در ملاء عام مرتکب خلاف می شود، ولی به جای تنبیه، او را تشویق کنیم و پست بالاتری به او بدهیم، این کار باعث تقویت و نهادینه شدن این عمل در جامعه می شود. این کارها با سبک زندگی اسلامی تعارض دارد و هر چه مبلغان دینی فریاد مخالفت سر بدهند، کسی که از این اصل روان شناسی استفاده می کند برنده خواهد بود.

۳. اصل تنبیه: چهار شرط دارد. یکی اینکه فوری و بلافاصله بعد از عمل باشد. دوم اینکه بازدارندگی آن زیاد باشد. سوم اینکه توجیه شناختی برای آن وجود داشته باشد؛ یعنی افکار عمومی مردم را برای این تنبیه متقاعد کنیم (مانند جریمه برای نیستن کمربند ایمنی). چهارم اینکه در فضای روان شناختی خوبی صورت گیرد؛ یعنی مردم احساس نکنند قوه حاکم در صدد انتقام گرفتن از آنان است.

۴. اصل الگوگیری: روان شناسی به نام بندورا راجع به یادگیری مشاهده ای یا الگوگیری، تحقیق کرده و قواعد آن را کاملاً استخراج کرده است که انسان ها چگونه برانگیخته می شوند، چگونه الگو می گیرند و چگونه آن را در خود تثبیت می کنند. ما نیز باید از این راه ها به خوبی استفاده کنیم.

الآن گروه های مرجع جوانان ما در رده اول، ورزشکاران و هنرمندان هستند و پدر و مادر و دانشمندان در رتبه های بعدی قرار دارند. ولی آیا واقعاً این افراد می توانند الگوی خوبی برای جوانان باشند؟ بنابراین باید روی این مسائل به صورت علمی کار شود. البته بخشی از مسائل نیز به پدر و مادرها برمی گردد که باید ویژگی هایی را در خود ایجاد کنند تا به عنوان الگو قرار گیرند. بحث مهم دیگری که در زمینه نهادینه سازی سبک زندگی اسلامی به ما کمک می کند، احیا و معرفی الگوهای گذشته است. ما باید در مورد پیشوایان معصوم خود خیلی بیشتر کار کنیم. مثلاً ما الگوسازی مناسبی در مورد زندگی پیامبر (ص) نداریم. همچنین باید در مورد معرفی علما و دانشمندان خود نیز کار کنیم و آن ها را به جامعه بشناسانیم. افزون بر این کار، باید روی گروه های مرجع، مانند ورزشکاران و هنرمندان، کار کنیم و به خصوص افرادی را که اخلاق مدار هستند بزرگ کنیم. حتی برای تشویق و معرفی نیز باید این گونه افراد را انتخاب کرد تا کسانی که خواهان مطرح شدن هستند، خود را به این اخلاق آراسته کنند.

حوزه های علمیه نیز باید از فرصت های تبلیغی استفاده کنند و ابتدا سبک و رفتار زندگی اسلامی را استخراج و در قالب بسته هایی تهیه و آماده کنند و به مبلغان آموزش دهند و سپس آن ها را به صورت هدفمند به مناطق مختلف اعزام کنند تا بتوانیم سبک زندگی دینی را در جامعه نهادینه کنیم.

در واقع می توانیم بگوییم علت نهادینه نشدن سبک زندگی پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) در جامعه، این است که بخشی از این موارد، استخراج نشده و بخشی هم که استخراج شده است، متناسب با امروز بسته بندی مناسبی نشده و قابلیت عرضه به جامعه را ندارد.

حوزه های علمیه

باید از فرصت های

تبلیغی استفاده کنند

و ابتدا سبک و رفتار

زندگی اسلامی را استخراج

و در قالب بسته هایی تهیه

و آماده کنند و به مبلغان

آموزش دهند و سپس

آن ها را به صورت هدفمند

به مناطق مختلف اعزام

کنند تا بتوانیم سبک

زندگی دینی را در جامعه

نهادینه کنیم.

گفت و گو
با دکتر
فریبا غلاسوند

درد و راهی سرگرمی و لهُو

مرزبندی سبک زندگی اسلامی
با مقوله سرگرمی
مطلوب و نامطلوب



خارج شده است. اگر این سرگرمی در جای خودش صورت بگیرد، عین عقلانیت است. وقتی یک بچه را به بازی می‌گیرید، نمی‌خواهید او را از مسیر انسانیت خارج کنید و بازی گرفتن بچه، عین عقلانیت است؛ ولی هنگامی که کل زندگی یک انسان بالغ سرگرمی می‌شود و دو بُعد دیگر زندگی او تحت الشعاع قرار می‌گیرد، نشان‌دهنده این است که زندگی لاهوتی بر او حاکم شده است. پیامبر اکرم (ص) رفتارهای زیبا و شوخی‌های خوب را می‌پسندیدند و گاهی نیز با مردم شوخی‌های منطقی می‌کردند، ولی جلوی انتشار رفتارهای لاهوتی و بی‌منطق راه که منجر به گناه می‌شود، می‌گرفتند. اگر کسی زندگی لاهوتی داشته باشد، نمی‌تواند این سنت عادلانه را در زندگی خود انجام دهد، زیرا زندگی لاهوتی کاملاً کاریکاتوری است که بخش‌های لاهوتی و سرگرمی در آن رشدی رویه می‌کنند و بخش‌های عقلانی رشد کمی دارند و شخص آن‌ها را با لذت انجام نمی‌دهد. ولی در زندگی غیر لاهوتی، که بر اساس اعتدال شکل گرفته است، همه چیز لذت بخش است، چون جای چیز دیگری را نگرفته است. اما اگر انسان فکر کند فقط باید خوش بگذراند، از عبادت کردن، کار کردن و رسیدگی به افراد، عصبانی خواهد شد. روایات اهل بیت (ع) ما را این گونه متوجه فرمایند. رشد انسان کرده‌اند و گفته‌اند یک دوره، مرحله طفولیت است که فرد نه خودش تکلیف دارد و نه پدر و مادر مأمور به انجام وظایفی در ارتباط با او هستند. بعد که بچه ممیز می‌شود، پدر و مادر باید رفتار خود را عوض کنند. زمانی که او مشرف به بلوغ می‌شود نیز باید پدر و مادر بیشتر مواظب رفتارهای خود باشند. دوره آخر نیز مرحله بلوغ آن بچه است. ذکر این مراحل نشان‌دهنده این است که پدر و مادر باید به گونه‌ای برنامه‌ریزی کنند که بچه از طفلی که مشغول لاهوت است، آرام آرام وارد مرحله جدیت شود؛ یعنی باید به گونه‌ای شود که دروغ نگوید، عدالت و وفای به عهد داشته باشد و مواردی از این قبیل.

بنابراین شیوه مسلمانان این است که فرد از لاهوت وارد مرحله جدیت شود. در حالی که فرزندان ما از یک لاهوت ساده وارد یک لاهوت پیچیده می‌شوند که خلاصی از این لاهوت پیچیده، خیلی مشکل است. زمانی که مسیر زندگی به گونه‌ای نباشد که فرد از لاهوت وارد جدیت شود، بدین معناست که تمام روش‌های مورد نیاز برای این مسیر به کار گرفته نشده است. روش و سبک زندگی اهل بیت (ع) بدین صورت بوده که فرزندان خود را از مرحله لاهوت به جدیت وارد می‌کردند. بچه در این روند تربیتی، متفکر می‌شود؛ یعنی به جای قوای شهوانی و اعضای حرکتی، قوای ادراکی و مجاری فهم او به کار گرفته می‌شود. ولی اگر فرد رها شود، از یک لاهوت ساده وارد لاهوت پیچیده می‌شود و چون اوقات فراغت زیاد است، خود به خود فقط برای اوقات فراغت برنامه‌ریزی می‌کند. اگر برنامه خانواده‌ای این باشد که فرزند خود را وارد فضای جدید کند، باید برای این فضا برنامه‌ریزی داشته باشد. زندگی لاهوتی، همه مدیران اجتماعی را به تنگنای برنامه‌ریزی برای شکم و شهوت وادار می‌کند. در حالی که امام معصوم فرموده است: «دو گروه هیچ‌گاه سیر نمی‌شوند که یکی از آن‌ها طالب دنیا است.» لذا برنامه‌ریزی اجتماعی نمی‌تواند طالب دنیا را سیر کند. قطع بدانید که دیگران در برنامه‌ریزی‌های دنیایی و لاهوتی به مراتب قوی‌تر از ما هستند و ما از آن‌ها عقب هستیم، زیرا تخصص آن‌ها برنامه‌ریزی برای زندگی لاهوتی است. در نتیجه، ما در یک رقابت نفس گیر قرار می‌گیریم که هرگز به پای آن‌ها نخواهیم رسید. مثلاً ما در جذابیت فیلم‌های خود به آن‌ها نمی‌رسیم یا اینکه در عین اضافه کردن کانال‌های تلویزیونی، مخاطب، برنامه‌های ما را نمی‌بیند و به سمت ماهواره می‌رود، چون ما هرگز نمی‌توانیم همانند آن‌ها به زندگی لاهوتی بپردازیم. آن‌ها تعهد کرده‌اند برای شکم و شهوت فیلم بسازند و تبلیغات کنند. لذا ما اصلاً نباید وارد این بازی شویم.

برای اینکه بتوانیم جامعه خود را در مسیر غیر لاهوتی پیش ببریم، دستگاه‌های فرهنگی، رسانه‌ها و سیاست‌گذاران ما باید چه اقداماتی انجام دهند؟

منظور من این نیست که رسانه‌های ما به جای فیلم و سریال، برنامه‌های اندیشه‌ای بگذارند. اگر سیاست‌گذاری این گونه باشد که حاکمیت را به لاهوت ندهند، برنامه طنز را هم هدف‌دار می‌سازند. مثلاً هم‌اکنون برنامه‌های طنزی ساخته می‌شود که در آن‌ها به افراد توهین می‌شود و مسئله‌های خصوصی ایشان طرح می‌شود و اسم آن‌ها طنز می‌گذارند. یا فیلمی ساخته می‌شود که آن قدر از نظر تکنیکی ضعیف است که نمی‌تواند معانی را به تصویر تبدیل کند. برخلاف غرب که حتی وقتی

می‌خواهند یک معنای دینی را در سینمای ما را به تصویر بکشند، با خبرویت این کار را انجام می‌دهند. ما متأسفانه آن قدر ضعیف عمل می‌کنیم که حتی سینمای دینی ما با همان قواعد سینمای لاهوتی فیلم می‌سازد؛ یعنی با وجود اینکه از نظر موضوع احساس ضعف نمی‌کنیم و داستانی که در متن واقعیت اتفاق افتاده نیز بسیار قوی است، باز هم یک ماجرای عشقی بسیار بی‌اهمیت که اصلاً معلوم نیست در آن تاریخ اتفاق افتاده را چاشنی کار می‌کنیم و با این کار می‌خواهیم ضعف تکنیکی خود را از چشم بیننده پنهان کنیم. در حالی که نباید بیننده خود را کوفته فکر تصور کنیم و فکر کنیم آن‌ها را فقط با ماجراهای این چنینی می‌توانیم به سینما بکشانیم. بنابراین اگر همان برنامه‌های طنز نیز در چارچوب عدم حاکمیت لاهوت ساخته شود، هدف‌دار خواهد بود.

خود ما نیز نمی‌دانیم که در چه جهان لاهوتی، در چه مسئله‌ای در حال رقابت هستیم یا اهداف ما چیست؟ هدف ما فقط نشان دادن افراد جلوی گیرنده‌ها نیست، بلکه باید خلاقیت و تفکر افراد را در کنار احساسات آن‌ها به کار بگیریم. در حالی که تفکر لاهوتی فقط با احساسات و شهوات افراد کار دارد. برای اصلاح جامعه، حتماً باید از خانواده شروع کنیم، هر چند که اکنون فکر می‌کنیم خانواده‌ها از آن اقتدار یا مرجعیت در تربیت برخوردار نیستند و تکنولوژی‌های ارتباطی باعث ایجاد یک غسل بزرگ بین اعضای خانواده شده است. علاوه بر این، برنامه‌ریزان اجتماعی نیز باید رویکردهای حاکم بر برنامه‌ریزی‌ها را عوض کنند. از آنجا که ما به صورت عمیق به روایات خود در زمینه سبک زندگی نگاه نمی‌کنیم، گمان می‌کنیم اگر چند آیه و روایت گفتیم و بحث سبک زندگی را اسلام‌اندود کردیم، مسئله ما حل می‌شود. در حالی که این گونه نیست. ما در اسلام، مواردی داریم که من آن را متافیزیک احکام می‌نامم. مثلاً در روایت داریم که «اذا کثر الغناء کثر الزنا». این روایت، خبری از غیب به ما می‌دهد، ولی برنامه‌ریزان اجتماعی اصلاً به این مسئله توجه ندارند. در حالی که برنامه‌ریزان اجتماعی در یک کشور اسلامی، باید روی این مسئله فکر کنند. اگر آن‌ها زندگی مردم را به سمت موسیقی و غنا بردند، باید مطمئن باشند که رویکرد و رفتار جنسی مردم در جامعه تغییر می‌کند. هم‌اکنون صداوسیما به بحث موسیقی دامن می‌زند، در حالی که تعدادی از این‌ها مجاز نیستند. بخش زیادی از آلبوم‌هایی که از وزارت ارشاد اجازه پخش می‌گیرند، محتویات لاهوتی دارند و به جای اینکه انسان را متوجه فهم، درک، خدای تفکر، انسانیت و اخلاق متعالی کنند، متوجه شهوت و غریزه می‌کنند. مثلاً ما تا به حال کنسرت‌هایی نداشته‌ایم که در مورد فقر و بی‌عدالتی یا حجاب و یا مرگ اخلاق بخوانند، ولی تا دلتان بخواد در مورد خط و خال و ابرو شعر می‌خوانند. لذا توجه ذهنی جوان پُرشور و شور را به سمت لاهوت می‌برند و مشاعر ادراکی مخاطب آن‌ها را شرد نمی‌کند و در این بستر، فرد حتماً به گناه می‌افتد. نظر دین مشخصاً در مورد غنا، حرمت است و در مورد ترویج موسیقی نیز نگاه حداقلی دارد. البته اگر موسیقی در خدمت دین و در راه توسعه و گسترش اخلاق باشد، خیلی خوب است، ولی متأسفانه در جامعه خودمان چنین چیزی را نمی‌بینیم. در قرآن سفارش شده است که در جهان سیر کنید تا عبرت بگیرید. امیرالمؤمنین (ع) می‌فرمایند چقدر عبور زیاد است و اعتبار کم است؛ یعنی مردم خیلی در جهان سیر می‌کنند، ولی عبرت‌گیری ندارند. الآن در کشور ما نسبت به اصلاح اهداف سفر مردم هیچ نوع فرهنگ‌سازی انجام نمی‌شود؛ یعنی نتوانسته‌ایم روی فرهنگ مردم کار کنیم و این را جا بیندازیم که یک بخش از سفر برای دیدن آثار و مفاخر است. اغلب مردم به شهرهای مختلف سفر می‌کنند، ولی به مفاخر و ریشه‌های ملی خود یا جاهایی که آن‌ها را به یاد خدا بیندازد سر نمی‌زنند. ما اصلاً چیزی به نام توریسم اسلامی نداریم، در حالی که به هر جای دنیا سفر کنید، به محض ورود به مکان‌های باستانی، یک راهنمای سفر سراغ شما می‌آید و خصوصیات آنجا را برای شما بیان می‌کند. حضرت زهرا (س) در گفت‌وگویی که با زنان انصار داشتند یا در خطبه فدکیه، می‌فرماید یکی از مسائلی که باعث شد مردم در مقابل غضب حق حضرت علی (ع) سکوت کنند این بود که جامعه پر از تعیش و رفاه‌طلبی بود؛ یعنی اگر تعیش و رفاه‌طلبی در یک جامعه اصل شود و از حاکم و زمامدار خود نیز فقط تفریح و لاهوت و ثروت بخوانند، آن وقت حضرت علی (ع) گزینه خوبی برای حکومت بر مردم نیست. اما اگر بگویند همه چیز می‌خواهیم و در کنار آن سرگرمی نیز باشد، فقط و فقط علی بن ابیطالب به در آن جامعه می‌خورد. بنابراین مهم‌ترین مسئله‌ای که در زندگی لاهوتی پدید می‌آید و اهل بیت (ع) نیز روی آن حساس بوده‌اند، تربیت نشدن انسان خلاق و متفکر و برنامه‌گراست.



مزیت‌های اسلام در زندگی معیشتی

ابعاد و ویژگی‌های سبک زندگی اسلامی در حوزه اقتصاد و معیشت

جهان بینی خاص است. انسان در این جهان بینی، موجودی تک‌حیثیتی و تک‌ساحتی است. براساس این دیدگاه، انسان همین موجود مادی است و هیچ بُعد فرامادی و روحانی ندارد و هر چه تصور می‌شود که فرامادی است، در واقع مادی است و ریشه‌ای مادی دارد. طبیعتاً خروجی این نظام اقتصادی چیزی متفاوت با نظامی خواهد بود که معتقد است تن آدمی شریف است به جان آدمیت. یعنی نظامی که روح را اصیل می‌داند و جسم را مرکبی برای روح، دیدگاهی متفاوت نیز در باب اقتصاد دارد.

بر این اساس، وقتی ما می‌خواهیم از نظام اقتصادی اسلامی سخن بگوییم، باید به این واقعیت توجه داشته باشیم که خروجی نظام اقتصادی مبتنی بر دین با خروجی نظام اقتصادی غیر پایبند به دین، نمی‌تواند یکسان باشد. اگر هدف در نظام اقتصادی سرمایه‌داری، رفاه است و جامعه توسعه یافته، جامعه‌ای است که میزان رفاه بیشتری داشته باشد، این را نمی‌توان در نظام اقتصادی اسلامی نیز هدف دانست. نظام پیشنهادی اسلام برای اقتصاد، نظامی است که با دیگر ساحت‌های حیات فرد و با هدف کلی اسلام و دین در تعارض نیست. به عبارت دیگر، اگر اسلام در نظام اخلاقی خود، بر رعایت اصول اخلاقی خاصی تأکید می‌ورزد یا در نظام عبادی خود، افراد را برای رسیدن به غایاتی به عبادت تشویق می‌نماید، وقتی وارد عرصه اقتصاد می‌شود، آموزه‌ها و تعالیم اخلاقی خود و دستورات عبادی و عرفانی خود را نمی‌تواند نادیده بگیرد و نظامی تک‌بعدی در اقتصاد ارائه کند و فقط به جنبه‌های دنیوی فرد عنایت داشته باشد و او را به تلاش برای رسیدن به رفاه محض، تشویق

انسان در طول زندگی خود، نیازهای مادی متعددی دارد و تأمین این نیازها، غالباً توسط خود فرد امکان‌پذیر نیست. لذا ناچار است از دیگران بخواهد که این نیازها را برایش تأمین کنند. همین امر، روابطی را در میان انسان‌ها به وجود می‌آورد که از آن به روابط اقتصادی تعبیر می‌شود. این روابط اقتصادی در چارچوب یک نظام اقتصادی تعریف می‌شود و همین نظام‌هاست که اصول و قواعد کلی حاکم بر روابط اقتصادی و دیگر مفاهیم مرتبط با اقتصاد را تعریف می‌کنند. این نظام‌های اقتصادی خودشان زیرمجموعه یک نظام فراتری قرار دارد که آن نظام جامع، برگرفته از ایدئولوژی و جهان‌بینی آن فرد و جامعه است. بنابراین تفاوت جهان‌بینی‌ها، منجر به تفاوت در نظام‌های اقتصادی می‌شود و خروجی یک نظام اقتصادی متخذ از یک ایدئولوژی، با خروجی یک نظام اقتصادی برخاسته از یک جهان‌بینی دیگر، متغایر خواهد بود. به عنوان مثال، در قرن بیستم، دیدگاهی رواج یافت که معتقد بود رشد اقتصادی پایه و اساس کلیه تحولات اجتماعی است و هر یک از اشکال تولید، به وجودآورنده نوعی خاص از مقررات و قوانین و حتی اعتقادات مذهبی است. بر این اساس، اقتصاد، زیربنا محسوب می‌شود و سایر جنبه‌های زندگی، ربنای اجتماع بشری است. به عبارت دیگر، منافع مادی انحصاراً هادی و محرک فعالیت انسانی است، بدون آنکه احساسات، امیدها و آرمان‌ها در این امر، اندک تأثیر و دخالتی داشته باشد؛ چراکه این‌ها جلوه آن منافع‌اند. (تاریخ مختصر عقاید اقتصادی، ص ۲۷۳)

تحلیل این نوع دیدگاه کاملاً نشان می‌دهد که برخاسته از یک



محمدرضا
فلاح تفتنی

دانشجوی دکتری
فقه و مبانی حقوق اسلامی

کند. اسلام، نظامی اقتصادی را طراحی کرده که خروجی آن، چیزی است که با دیگر جنبه‌های شخصیتی انسان تناسب دارد؛ یعنی خروجی آن به گونه‌ای نیست که فرد را به هنجارشکنی‌های اخلاقی تشویق کند یا او را از غایات متوقع در عبادت دور نماید، بلکه این خروجی، ابزاری برای رسیدن به آمل و آرزوهای دین است. این خروجی، در فرهنگ دینی، روزی حلال نام دارد. اسلام برای آنکه افراد جامعه بتوانند در فرآیند فعالیت‌های اقتصادی خود، به این خروجی دست یابند، از تمام ابزارهای خود بهره گرفته است. این ابزارها عبارتند از:

الف) نظام فقهی-حقوقی

روابط اقتصادی از چنان ظرافت‌ها و پیچیدگی‌هایی برخوردارند که اگر فردی ناآگاه وارد این عرصه شود، بیش از هر کسی به خودش لطمه‌های مادی و معنوی می‌زند. در روایتی آمده است که «هر کس بدون کسب دانش لازم وارد فعالیت اقتصادی شود، گرفتار ربا می‌شود». این روایت نشان از این دارد که کسب دانش لازم برای مصون ماندن از خطرات احتمالی، در فعالیت اقتصادی، لازم و ضروری است. اسلام برای ایمن داشتن افراد از این خطرات، نظام فقهی-حقوقی گسترده‌ای را تعریف کرده است. اگر به کتاب‌های فقیهان مراجعه کنیم، با حجم گسترده‌ای از احکام مربوط به معاملات مواجه می‌شویم. به عنوان نمونه، مرحوم محقق حلی در کتاب «شرایع الاسلام»، مجموع ابواب فقه را چهل و هشت باب قرار داده و ده باب را «عبادات»، پانزده باب را «عقود»، یازده باب را «ایقاعات» و دوازده باب را «احکام» خوانده است؛ یعنی از مجموع چهل و هشت باب فقهی، بیست و شش باب آن (ابواب عقود و ایقاعات) با نظام اقتصادی مرتبط است. احکام مذکور در این ابواب، متعدد یا در قالب اصول و قوانین هستند که ناظر به تمام ابواب معاملاتند یا شکلی جزئی‌تر دارند که به یک یا چند باب مشخص اختصاص دارد.

ب) نظام اخلاقی

مجموع روایاتی که در باب معاملات وارد شده است، ما را به این نکته می‌رساند که اسلام در کنار نظام حقوقی-فقهی، یک نظام اخلاقی هم ارائه کرده است که می‌تواند جامعه را به خیر عمومی رهنمون کند. اسلام در این نظام اخلاقی، سعی کرده است با ترویج قواعدی، تجارت را از شکل نوعی بازاری برد-باخت به یک بازاری برد-برد تبدیل کند. در این بازاری، گاه باختن متعارف نیز به دلیل رعایت حال افراد ضعیف، نوعی برد قلمداد می‌شود و بازاری باخت-برد نیز به منزله بازاری برد-برد تلقی می‌شود. براساس همین منطق است که ما در روایات می‌بینیم به ساده گرفتن در معامله، نگرفتن سود از مشتریان به هنگام تأمین مخارج روزمره، استحباب پذیرش تقاضای فسخ معامله، کراهت قسم خوردن به هنگام معامله و ده‌ها دستور اخلاقی دیگر، سفارش شده و همه این‌ها نشان دهنده آن است که اسلام از نوعی اخلاق متعالی در فضای کسب و کار حمایت می‌کند که گسترش فضیلت‌های اخلاقی هماهنگ را در زندگی فردی و اجتماعی دنبال می‌کند. در واقع، رعایت نظام فقهی-حقوقی به تنهایی نمی‌تواند منجر به کسب روزی حلال شود.

ج) نظام تشویق و تنبیه

اسلام تأکید دارد به مخاطبان خود یادآور شود که رعایت اصول و قوانین نظام‌های فقهی-حقوقی و اخلاقی، موجب سودآوری بیشتر و رعایت

نکردن آن، موجب ضرر و زیان است. براساس آموزه‌های اسلامی، تبلور اخلاق در حوزه کسب و کار می‌تواند به سودآوری بیشتر منجر شود، ولی هدف‌گذاری صورت گرفته فراتر از محاسبات سودگرایانه است. در بیان قرآن مجید و روایات معصومان (ع)، نتیجه رعایت اخلاق در تجارت، گشایش در روزی و برکت در کسب و کار عنوان شده است. رزق و برکت، مفاهیمی هستند که دارای جنبه‌های مادی، معنوی و اخروی‌اند. براساس آموزه‌های اسلامی، سودی که از راه حلال کسب نشده باشد، چه بسا از نظر مقدار زیاد باشد، ولی برکت ندارد. گذشته از عواقب اخروی، این سودگرایی می‌تواند موجب بروز انواع مشکلات روحی و روانی شود و افراد را دچار زندگی فلاکت‌باری کند. برخی از این آثار فلاکت‌بار عبارتند از:

۱. کساندن فرد به سوی پذیرش ولایت طاغوت

براساس نگاه قرآن، انسان یا در سایه‌سار ولایت خداوند قرار دارد یا در اسارت ولایت طاغوت است و از جمله عواملی که فرد را از حریم ولایت خداوند می‌رانند، استفاده از لقمه حرام است.

۲. قطع شدن رابطه میان فرد و پروردگار

انسان به سبب همه نیازها و کمبودهایش، به خداوند احتیاج دارد و خداوند نیز به مقتضای حکمت و رحمتش، تمام راه‌های ارتباطی به سوی خود را باز گذاشته و به تمامی درخواست‌ها پاسخ می‌دهد، اما گاهی این دعاها و درخواست‌ها به خدا نمی‌رسد و راه ارتباطی میان بنده و پروردگار قطع می‌شود. قطع الطریق میان بنده و خدا و یکی از راهزنان این راه، لقمه حرام معرفی شده است.

۳. بی‌ارزش شدن اعمال عبادی

حیات معنوی انسان به عبادت است، اما مال حرام این معنویت را از انسان می‌گیرد. عبادت فرد حرام‌خوار سودی به حال او نخواهد کرد و به‌زودی خودش به همراه ساختمان عبادتش به قهر جهنم سقوط خواهند کرد.

۴. زوال برکت

گسترده‌ترین نیازهای بشری از یک سو و کمبود امکانات و توانایی‌ها از سوی دیگر، شرایطی ناهمگون را برای انسان‌ها ایجاد کرده و خداوند با علم به این موضوع، اموری را قرار داده است تا با کاستن از این فاصله، نوعی هماهنگی و تعادل را ایجاد کند. یکی از این امور، واقعیتی به نام برکت است. برکت در واقع وسیله‌ای برای جبران کمبودهاست و انسان به کمک آن می‌تواند به مطلوب خویش نزدیک‌تر شود و اگر نباشد، زندگی انسان با ناملايمات بسیاری روبه‌رو می‌شود و کمبودها بیشتر خود را نشان می‌دهند و آزاردهنده‌تر می‌شوند. از جمله آثار بی‌ارزشی که لقمه حرام در پی دارد، زوال برکت است.

۵. گرفتاری برای خانواده

آدمی گاه مرتکب خلافی می‌شود، اما اگر بداند که عواقب این اقدام خلاف، گریبان نزدیکانش را می‌گیرد، به سمت آن خلاف نمی‌رود. مال حرام علاوه بر اینکه فرد را گرفتار می‌کند، آثار درازمدتی نیز دارد و عواقب آن گریبان نسل آینده فرد را هم می‌گیرد. کوتاه سخن اینکه اسلام با بهره‌گیری از سه نظام فقهی-حقوقی، اخلاقی و نظام تشویق و تنبیه کوشیده است کسب و کار را در راستای هدف تعالی و رشد انسان و در نهایت، رسیدن به مقام جانشینی خداوند، قرار دهد. در این رویکرد، کسب و کار ارزشی به فرد می‌بخشد و می‌تواند او را تا رتبه «حبیب‌الله» ارتقا دهد و روشن است که بر سر سفره حبیب خدا، جز لقمه حلال نمی‌توان یافت.

اسلام، نظامی اقتصادی را طراحی کرده که خروجی آن، چیزی است که با دیگر جنبه‌های شخصیتی انسان تناسب دارد؛ یعنی خروجی آن به گونه‌ای نیست که فرد را به هنجارشکنی‌های اخلاقی تشویق کند یا او را از غایات متوقع در عبادت دور نماید.

مجلات ما را ساده‌تر از آنچه فکر می‌کنید دریافت کنید

تعرفه اشتراک

دوهفته نامه			
نوع اشتراک		مشخصات مجلات	
یکساله	شش ماهه	موضوع	نام مجله
۷۴۰,۰۰۰	۳۷۰,۰۰۰	حوادث و شگفتی	سرنخ
۱,۰۴۰,۰۰۰	۵۴۰,۰۰۰	علمی	دانستنیها
۹۴۰,۰۰۰	۴۹۰,۰۰۰	کودک	بچه‌ها

هفته نامه			
نوع اشتراک		مشخصات مجلات	
یکساله	شش ماهه	موضوع	نام مجله
۱,۴۲۰,۰۰۰	۷۱۰,۰۰۰	فرهنگی اجتماعی	جوان
۱,۶۰۰,۰۰۰	۸۰۰,۰۰۰	ورزشی	تماشاگر

فصلنامه			
نوع اشتراک		مشخصات مجلات	
یکساله	شش ماهه	موضوع	نام مجله
۲۴۰,۰۰۰	۱۶۰,۰۰۰	سیاست خارجی	دیپلماتیک
۳۲۶,۰۰۰	۱۶۳,۰۰۰	فلسفه و عرفان	خردنامه
۴۲۵,۰۰۰	۲۱۲,۰۰۰	معماری و شهرسازی	معماری
۲۰۸,۰۰۰	۱۰۴,۰۰۰	اقتصادی	اقتصاد

ماهنامه			
نوع اشتراک		مشخصات مجلات	
یکساله	شش ماهه	موضوع	نام مجله
۷۲۰,۰۰۰	۳۶۰,۰۰۰	سلامتی	تندرستی
۴۰۰,۰۰۰	۲۰۰,۰۰۰	قرآن و زندگی اسلامی	آیه
۷۲۰,۰۰۰	۳۶۰,۰۰۰	ایران‌شناسی و گردشگری	سرزمین من
۶۲۴,۰۰۰	۳۱۲,۰۰۰	سینمایی	۲۴
۸۱۶,۰۰۰	۴۱۰,۰۰۰	ادبیات داستانی	داستان
۶۰۰,۰۰۰	۳۰۰,۰۰۰	تحلیلی سیاسی	ماه

قیمت‌ها به ریال می‌باشد

[چگونه مشترک شویم؟]

- ابتدا به بانک ملت مراجعه کرده و مبلغ تعرفه را که از جدول بالا پیدا کرده‌اید به حساب شرکت همشهری به شماره حساب **۹۵۷۱۹۲۳۸** واریز نمایید.
- پس از واریز مبلغ و دریافت فیش از بانک، سریعاً با واحد اشتراک مجلات تماس حاصل نمایید و اطلاعات خود را از قبیل: **نام، آدرس، تلفن ثابت و همراه، کد پستی** و همچنین مجله در خواستی اعلام نمایید.

شنبه تا چهارشنبه از ساعت ۸ الی ۱۵:۳۰ با **۰۲۱)۲۳۰۲۳۲۶۳** تماس گرفته و مشخصات خود را اعلام فرمایید.

تذکره ۱: مواردی که با رنگ قرمز نوشته شده، داشتن آن برای ثبت اشتراک الزامی می‌باشد
تذکره ۲: حتماً همان لحظه کد اشتراک خود را دریافت نمایید و آن را به یاد بسپارید



شوال

مصاحبة

Month's
Interview

تماسم را همان بار اول پاسخ گفتم؛ اما به زحمت موفق شدمم با ایشان قراری برای دیدار حضوری تنظیم کنم. آخر، این روزها به دلیل تعدد وظایف پژوهشی و تدریس، مشغله‌اش بسیار است و فرصتش اندک. همین فرصت کوتاه را غنیمت شمردم و صبح یک‌روز گرم پاییزی، به دفتر گروه مطالعات عالی هنر در پردیس هنرهای زیبای دانشگاه تهران رفتم. وارد اتاق که شدم، لبخندی زد و گفت که آماده گفت‌وگو است. دکتر حسن بلخاری قهی عضو هیئت علمی دانشگاه تهران و دانشیار و مدیر گروه مطالعات عالی هنر است. او دکترای فلسفه هنر دارد و بیش از ۲۵ کتاب در باب مبانی نظری هنر و به ویژه فلسفه هنر تألیف و ترجمه کرده است. او همچنین عضو شورای قطب‌های علمی کشور، عضو کمیسیون نشریات علمی کشور، رئیس کرسی هنر در هیئت حمایت از کرسی‌های نظریه‌پردازی، عضو شورای عالی آموزش و پژوهش کتابخانه ملی ایران و عضو هیئت‌امانای مجمع جهانی شهر اسلامی است. او پیش‌تر نیز رئیس پژوهشکده هنر فرهنگستان هنر بوده است. او که بیش از ۱۲۰ مقاله علمی در نشریات و کنگره‌های داخلی و خارجی ارائه کرده است، در سال ۱۳۹۰، به عنوان چهره ماندگار شهر تهران برگزیده شد. حیطه اصلی مطالعات و تحقیقات بلخاری، فلسفه هنر و زیبایی‌شناسی و مبانی عرفانی هنر و معماری اسلامی و حکمت هنر شرق است. به همین دلیل، از ابتدا با او قرار گذاشتم که درباره فلسفه و هنر و فرهنگ به بحث بنشینیم و نسبت این سه مقوله اساسی زندگی بشر را با سبک زندگی که نمود و جلوه‌ای از این سه عرصه است، از او جویا شوم که در هر سه حوزه تخصص دارد. زیرا فلسفه محملی برای هنر و هنر زمینه‌ای برای فرهنگ و فرهنگ بستری برای سبک زندگی است؛ اگر چه باز یگران دیگری نیز همچون دین، تربیت، وراثت، اخلاق، علم، فناوری و تاریخمندی وجود انسانی بشر در سبک زندگی او ایفای نقش می‌کنند. شما را هم به حضور در این گفت‌وگو دعوت می‌کنم.

گفت‌وگو با
دکتر حسن بلخاری

فلسفه؛ سبک زندگی انسان در قلمرو ماده و معنا

فلسفه، هنر و فرهنگ در نسبت با سبک زندگی

تبیین سبک زندگی ایرانی اسلامی نیازمند تبیین فلسفی، جهان‌شناختی، انسان‌شناختی و خداشناختی است که کاملاً با رویکرد غرب‌گرایی کنونی متساوت خواهد بود. صرف‌نظر از مباحثی که به‌طور مستقیم، به سبک زندگی می‌پردازد، لازم است مبانی فلسفی آن نیز بررسی شوند. سه عرصه فلسفه و فرهنگ و هنر در این زمینه بسیار نقشی ایفا می‌کنند. تبیین این مسئله از نظر شما چگونه است؟

این بحث بسیار جامع و گسترده است؛ زیرا سه حوزه اشاره شده اعم از فلسفه و فرهنگ و هنر، چه در عرصه تمدن شرقی و چه در عرصه تمدن غربی، فصل بسیار مهم را در کل تاریخ تمدنی تشکیل می‌دهد. به این دلیل، جمع‌بندی این مبحث در بازه زمانی مشخص امکان ندارد؛ مگر اینکه گزیده‌گویی شده و بر محور سبک زندگی تمرکز شود.

بحث را از فلسفه آغاز می‌کنم. چه در حوزه فلسفه سنتی غرب و چه در حوزه حکمت شرق، به‌ویژه در هنگام شکل‌گیری این فلسفه‌ها، شاهد دغدغه بسیار جدی و مهم در خصوص سبک زندگی هستیم. امر شایع این است که تکوین فلسفه را به یونان نسبت می‌دهند؛ در حالی که ما هرگز آغاز فلسفه را از یونان نمی‌دانیم؛ بلکه یونان اندیشه‌های پیشین، به‌ویژه اندیشه‌های همسایه ایرانی خود را تدوین کرد. یونان فقط جایگاه شکل‌گیری مدون فلسفه است.

اگر دوره تدوین فلسفه را مبنا قرار دهیم و بزرگانی همانند سقراط، افلاطون، ارسطو و... تا جریان نوافلاطونی و فلوپین و فیلون را در نظر بگیریم، شاهد خواهیم بود که این فلسفه، برنامه‌جامعی برای ارائه سبک زندگی است. زمانی که فلسفه را از زاویه سبک زندگی بازخوانی می‌کنیم، امکان اثبات این ادعا خواهد بود. زمانی که کل فلسفه افلاطون را به‌عنوان جمع ایده‌های سقراط و خود افلاطون مبنا قرار می‌دهید و به آثار وی مراجعه می‌کنید، پی می‌برید هم در بُعد ماده و هم در بُعد معنا، تقریباً تمام فلسفه، تشکیل‌ساختار سبک زندگی است. برای مثال، در کتاب قوانین افلاطون، شاهد کوشش بسیار گسترده‌ای در جهت تنظیم مقررات زندگی انسان‌ها هستیم. موضوع فلسفه فی حد ذاته، انسان است. فلسفه به‌دنبال تبیین «وجود بما هو موجود» و «وجود» به معنای رایج نیست. این «وجود» در قلمرو انسان و در ارتباط با انسان است. برای مثال، در فلسفه معماری می‌گویند معماری شکل دادن به فضا است. این شکل دادن به فضا برای انسان است. انسان علت غایی معماری است. من می‌گویم انسان علت غایی فلسفه است. درست است که موجود بما هو موجود اصطلاح درستی است که در تعریف فلسفه گفته می‌شود؛ ولی منظور وجودی است که به‌واسطه انسان یا برای انسان تعریف می‌شود و انسان در آن وجود، حالت محوری دارد. زمانی که فلسفه چنین تعریفی یافت، دغدغه فیلسوف، انسان و وجود و وجود انسان است.

وقتی با این مبنا به کتاب قوانین افلاطون مراجعه می‌کنید، درمی‌یابید منظور از قوانین، مسائل به‌شدت اجتماعی است. ما با برخی قوانین افلاطون موافق نیستیم؛ ولی نفس تلاش وی در جهت روشن‌ساختن مقررات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، هنری، نظامی و ابعاد دیگر زندگی انسان نشانگر این است که افلاطون فلسفه را برای انسان می‌خواهد یا به‌بیان دیگر، انسان‌گایت این فلسفه محسوب می‌شود.

وجهی از این انسان، امور ماورای طبیعی و جهان‌متافیزیک و مثل است. این جهان‌متافیزیک به‌عنوان خاستگاه انسان افلاطونی، تفسیر دقیقی دارد که افلاطون ارائه می‌دهد و بازگشت آن در بخش دهم کتاب جمهوری، حتی نتایج اعمال را بررسی می‌کند. از سویی، به‌طور وسیع و گسترده‌ای، دغدغه روابط اجتماعی انسان‌ها و شکل‌گیری زندگی بسیار سالم را دارد که هر چیز در جای خود باشد و انسان‌ها بنا به ماهیت انسانی خویش زندگی کنند که این دقیق‌ترین تعریفی است که می‌توان از سبک زندگی ارائه داد. از سوی دیگر، می‌داند که انسان صرفاً در قلمرو هستی مادی تعریف نمی‌شود؛ بلکه جایگاهی ازلی دارد که از آنجا آغاز شده است و جایگاهی ابدی دارد که به آن باز می‌گردد؛ لذا با رجوع به رسائل فلسفی پی می‌برید که فلسفه نوعی سبک زندگی در معنا،

ماده، مبانی انسانی و مقررات است. همانند این مسئله در فلسفه ارسطو نیز وجود دارد. ارسطو جدی‌ترین مسائل را در باب خرد دارد و می‌داند که او فیلسوف خرد است. ارسطو معلم اول و اولین تدوین‌کننده علوم است. در اخلاق نیکوماخوس، قوانین و مسائل اجتماعی مطرح می‌شود. در جریان تداوم فلسفه یونانی، به نوافلاطونی‌ها می‌رسید. در تاسوعات فلوپین که فرفور یوس آن را جمع‌آوری کرده است، دقیقاً ماهیت و دغدغه اصلی، انسان است و روابط مختلف او و تبیین روابطی که انسان در ماده و معنا دارد.

من فلسفه را نوعی سبک زندگی هم در قلمرو معنا و هم در قلمرو ماده می‌دانم. این امر در فلسفه اسلامی نیز صادق است. کدام قسمت از رسائل و آثار ابن‌سینا، فارابی، خواجه‌نصیر، شیخ اشراق، مولانا، ابن‌عربی و... که به‌عنوان استادان فلسفه ما مطرح هستند، خالی از بحث درباره ابعاد مختلف روحی و روانی زندگی انسان است؟ حقیقتاً قسمتی را عاری از این بحث پیدا نمی‌کنید. لذا فلسفه برنامه‌ای عقلی یا مستند به عقل است در جهت ارائه صحیح زندگی به انسان هم در قلمرو معنا و هم در قلمرو ماده.

بنده فعلاً درباره فرهنگ بحث نمی‌کنم؛ زیرا فرهنگ را جمع فلسفه و هنر می‌دانم. اگر بتوانید تصویر دقیقی از فلسفه و هنر ارائه دهید، از فرهنگ بحث کرده‌اید؛ مگر اینکه بخواهید در مسئله فرهنگ، شریعت و دین را وارد سازید. بنابراین، اجازه بدهید درباره مسئله هنر در یونان بحث کنیم؛ زیرا صورت تدوین‌شده هنر نیز از این مکان شکل گرفت. از دیدگاه افلاطون، یکی از فلاسفه بزرگ، هنر یونانی آن زمان از زاویه‌ای مطرود است و هنرمندان، شاعران و... از یوتویایی او مطرودند. از دیدگاه او، هنرمندان و... خیال‌پرداز هستند و مجسمه‌ها وارد حوزه غیراخلاقی می‌شوند. بحث بسیار مهمی که افلاطون در باب موسیقی و آثار منفی برخی موسیقی‌ها مطرح می‌کند، بیانگر این است که هنر برای انسان و غایت انسان و در خدمت اخلاق انسان است. ارسطو نیز در نمایش، کاتارسیس را مطرح می‌کند و می‌گوید اگر نمایش نتواند انسان را به تزکیه برساند، اثر هنری محسوب نمی‌شوند. به‌طور دقیق، نوع متفاوت برخورد افلاطون با هنر به‌دلیل مراعات مفاهیم اخلاقی است. افلاطون در جایی که هنر در تقابل با اخلاق قرار می‌گیرد، با آن مشکل پیدا می‌کند؛ همان‌طور که در رساله ایون بیان می‌کند شاعر حقیقی می‌تواند از خدا تقلید کند. حتی می‌گوید خداوند چون بخواهد سخن بگوید، از زبان شاعر و نبی سخن می‌گوید یا مثلاً در کتاب قوانین بیان می‌کند که موسیقی تقلید از نیک و گود (Good) و گاد (God) و ابده نخستین است. این مطالب نشان‌دهنده این است که اخلاق، معیار نگاه حسن و قبح افلاطون به هنر است. در آثار ارسطو نیز این‌گونه مسائل اخلاقی وجود دارد. در عرصه هنر، یک نظام زیبایی‌شناختی در فلسفه یونان وجود دارد که در خدمت اخلاقیات انسان است.

بعد از جهان مدرن و پست‌مدرن، بسیاری از مفاهیم هنر بر هم می‌ریزد و گاهی به‌طرز وحشتناکی، ضداخلاق عمل می‌شود؛ اما در هنر سنتی که غرب و شرق ندارد، هنر برای انسان و شأن، کرامت، اخلاقیات، عظمت و بزرگی انسان است. هنر و زیبایی از این ویژگی برخوردارند. بحث اصلی زیبایی و زیبایی‌شناسی، تربیت نفس انسان در رسیدن به نوعی لذت عرفانی، روحانی، انسانی و اخلاقی است. بنابراین، زیبایی‌شناسی نیز در خدمت درک اخلاقی قرار دارد.

از دیدگاه بنده، هنر نیز نوعی سبک زندگی است؛ زیرا از نظر ذوق زیبایی‌شناسی، فرد را تربیت می‌کند تا به اشیا چگونه بنگرد و لذت عمیق انسانی داشته باشد، نه نفسانی. لذا با تولید و خلق آثار، نگاه انسان را به سطح‌های عمیق‌تر زندگی فرامی‌خواند. طبق گفته‌های دیگر، هنر روایت «امر دیگر» است. این «امر دیگر» به این معناست که آثار هنری می‌توانند گذرگاهی برای درک جدی و عمیق‌تر زندگی باشند و می‌توانند گذرگاهی برای درک عمیق زندگی به تنظیم دقیق روابط زندگی انسانی منجر می‌شود. عمل دقیق، محصول درک دقیق است. بی‌تردید، هنر یکی از شاهراه‌های درک دقیق زندگی است و در این بحث، فلوپین سردمدار است. ذکر این نکته لازم است که بنده در حال نوشتن کتابی با عنوان هنر، معنا، زندگی هستیم. بحث محوری و بنیادی کتاب این است که چگونه هنر، درک ما را از زندگی عمیق می‌کند و این درک به رفتار دقیق مادر زندگی ختم می‌شود.

از سخنان شما این گونه برداشت کردم که انسان دو ساحت عقلانی و احساسی دارد. فلسفه می‌کوشد آن ساحت عقلانی را سامان دهد و هنر در تلاشی است ساحت احساسی را سامان دهد. یکی حس حقیقت‌طلبی و معرفت‌جویی و کشف حقایق را ارضا می‌کند و دیگری حس زیبایی و آرامش و لطافت را پاسخ می‌دهد؛ اما در عین حال، تسلسل و تقدم رتبی نیز بین این دو احساس برقرار است. احساس می‌شود فلسفه به نوعی، تحکم بر هنر دارد و ساحت هنر را که در مرتبه پایین تر است، سازمان‌دهی می‌کند. در طول تاریخ فلسفه هنر نیز مشاهده می‌شود که معمولاً هنر به تبع فلسفه شکل گرفته است و ما با فاصله چندسالی بعد از دوره‌های فلسفی، شاهد شکل‌گیری دوره‌های هنری هستیم؛ همان طور که در خصوص فرهنگ نیز چنین است؛ یعنی بعد از دوره‌های فلسفی، شاهد دوره‌های فرهنگی و تمدنی هستیم. بنابراین، ضمن اینکه هنر و فلسفه کارکردهایی به موازات یکدیگر دارند، کارکردهای رتبی نیز دارند. نظر شما در خصوص نسبت رتبی و موازی فلسفه و هنر چیست؟

ضمن تأیید نکاتی که بدان اشاره کردید، قضیه را این گونه می‌بینم که انسان چندساحت دارد. این چندساحتی انسان را برای تبیین مسئله بازگو می‌کنیم؛ زیرا انسان هویتی واحد دارد؛ ولی در ظهور و تجلی ساحت‌های متفاوتی دارد. یک ساحت انسان، ساحت خردورزی او در عرصه کلیات و ادراک است که به واسطه عقل صورت می‌گیرد. اینکه عقل به نیروی و حیاتی نقلی وصل باشد و مبانی و حتی گاه مواد را از این طریق دریافت کند یا متصل به تجربه باشد و مبانی و مواد خود را از طریق عالم ماده بگیرد، بحث دیگری است. اما تردیدی وجود ندارد در اینکه انسان نکته بنیادی و کلیدی خردورزی را دارد و با خرد به ادراک نائل می‌شود و نسبت خویش را با هستی تعیین می‌کند. این یکی از ساحت‌های انسان است. اما اگر یک انسان را صرفاً در عرصه خرد تعریف کنید، انسان کامل و موقفی نخواهد بود. او در ارتباط با دیگران، به نوعی از جمع عاطفه و خرد نیاز دارد و فردی که تنها در عرصه خرد تعریف شود، به‌طور قطع، در این عرصه ناموفق است. صرف خردورزی، نجات‌دهنده و جاده تکامل انسان نیست. انسان ابعاد دیگری نیز دارد. علاوه بر وجه خردورزی، انسان وجه نگاه زیباشناسانه به هستی نیز دارد. به بیان دیگر، زیبایی، روح هنر است. در واقع، هم مبنا و هم مقصد است. میناست، از این جهت که روح زیبایی طلب هنرمند به دنبال خلق اثر می‌رود و غایت است، از این جهت که روح زیبایی طلب ناظر با این اثر آرامش می‌یابد. به همین دلیل، همچون خرد که وجهی از وجوهای تجلی باطن انسان است، هنر نیز چنین جایگاهی دارد. در اندیشه سنتی، چه در ایران، چه در یونان، چه در چین، چه در ژاپن و... هنر و خرد با یکدیگر تلازم (سازگاری) دارند.

هنر وجه صناعی و عملی انسان می‌شود. به این دلیل، در تمدن‌های باستان، نسبت وسیعی بین صناعت و هنر وجود دارد. ظهور خرد انسان، دستگاه فلسفی و ظهور زیبایی‌شناسی او، آثار هنری و صناعی را می‌سازد. به یک عبارت، این دو با یکدیگرند. این دو در ذهن و روح هنرمند و فیلسوف باهم اتحاد دارند و در ظهور متکثر می‌شوند. به بیان دیگر، در ظهور، تکثیر اتفاق می‌افتد. برای مثال، محصول

نظری ذهن و خرد انسان دستگاه فلسفی را می‌سازد و ظهور هنری و زیباشناختی آثار هنری را به وجود می‌آورد. از آنجا که منشأ آن انسان است، من در هر دو آن‌ها معرفت می‌بینم؛ ولی به این معنا برایشان رتبه قائل نمی‌شوم. زمانی که از زاویه انسان و باتوجه به منشأ بودن او به قضیه نظر می‌کنید، درمی‌یابید طبق گفته ارسطو، انسان یک وجه پراتیک دارد که به نمایش‌هایی که اجرا می‌کند، آثار و معماری‌هایی که می‌سازد و... ختم می‌شود. این امر به‌طور دقیق، از خود انسان شکل می‌گیرد و او در ذات خود، نمی‌تواند بین عقل نظری و عقل عملی تمایز قائل شود. انسان در فردانیت خود، نمی‌تواند اندیشه‌ها را در بعد نظری و عملی از هم تمایز دهد. انسان در وحدت و ساختار جان و روان و روح خویش یک ماهیت وحدت‌نگر دارد و این امر در مرحله ظهور، به اشکال مختلف بروز می‌کند. از این قاعده استفاده می‌کنم و می‌گویم آثار هنری و زیبایی‌شناختی و صناعی، ماهیتی متمایز از آثار فلسفی ندارند؛ بلکه تنها در ظهور، یک وجه نظری و دیگر، وجه عملی دارد.

ارسطو می‌گوید انسان یک وجه عملی پراتیک و یک وجه نظری دارد که وجه نظری وی، خرد است، اتوس است و پنهان است و به شکل‌های مختلف بروز می‌کند؛ گاهی به زبان ظاهر می‌شود و فلسفه را می‌سازد و گاهی به اثر بروز می‌کند و آثار هنری را پدید می‌آورد. اگر از زاویه‌ای که مطرح کردم، به مسئله نظر کنید، چیزی بین این دو رتبه وجود ندارد؛ اما اگر انسان را در نظر بگیرید و بنا بر مصادیقی همانند مصادق فلسفه افلاطون، فلسفه ارسطو و... وجود آثار هنری همانند فنیاس معمار که ممکن است ارسطو را ندیده باشد، نگاه کنید، آن وقت ترتیبی به وجود می‌آید.

درواقع، می‌توان گفت برخی انسان‌ها فقط به دنبال فکر عملی خود هستند که هنرمند می‌شوند. برخی دیگر به دنبال فکر نظری می‌روند و فیلسوف می‌شوند. هنرمند فلسفه خویش را به زبان هنر بازگو می‌کند و فیلسوف هنر خویش را به زبان فلسفه نمایش می‌دهد. زمانی که وارد مصادیق می‌شویم، یک ترتیب و ترتیبی به وجود می‌آید. برای مثال، چرا در یونان، آثار کلاسیک به وجود می‌آید که از نظر هنر، در اوج است؟ زیرا پشتوانه نظری همانند فلسفه دارد. فیثاغورس، افلاطون، ارسطو و... فیلسوفان هنر هستند. بنابراین، هنر در هر دوره، هنگامی که از سوی فلسفه تقویت و حمایت شده، تجلی درخشان‌تری داشته است. این امر در خصوص ایران نیز صادق بوده است. در پس تخت جمشید، فلسفه، خردورزی، شریعت‌محوری و شریعت‌مداری دیده می‌شود؛ مثلاً در تخت جمشید، تصاویر زنان به شکلی که مشکل اخلاقی داشته باشد، دیده نمی‌شود یا در دست خشایار، نیلوفر می‌بینید که گل تجلی و ظهور است. در کتاب اسرار مکتوبه گل، به‌طور مفصل این مطلب را بیان کردم که پشت این آثار و صورت‌ها چه فلسفه‌ای و چه حقایقی نهفته است.

بنابراین، در هر دوره‌ای که نسبتی میان فلسفه و هنر ایجاد می‌شود، هنر تجلی درخشان‌تری به خود می‌بیند. از آن طرف، گاهی فقر نظری وجود دارد. این فقر نظری بنا به اینکه انسان‌های خاصی شکل گرفتند که وجه عملی آن‌ها بر وجه نظری برتری داشته، به بروز آثار هنری ممتاز منجر شده است؛ مثل آثار میکلا آنژ، داوینچی و... این امر گاهی هم سبب شکوفایی فلسفه شده است.

این تلازم بین فلسفه و هنر، در دوره‌های مختلف، چه در شرق و چه در غرب دیده شده است. گاهی اندیشه فلسفی بر جریان هنری برتری یافته است؛ زیرا حکومت و جامعه نسبت وسیعی بین فلاسفه و هنرمندان ایجاد نکرده‌اند. گاهی هم تمدن و دوره‌ای به وجود آمده است که هنر تجلی و نمود درخشان‌تری نسبت به فلسفه داشته است؛ اما واقعیت این است: اولاً و بالذات، این دو یکی هستند و تجلیات مختلف ساحت واحد انسانی هستند؛ ولی گاهی هم اتفاق افتاده که مسئله ترتب در بین بوده است.

می‌توان این گونه جمع‌بندی کرد: زمانی که انسان را به عنوان فرد و مجموعه‌ای در هم تنیده از قوای مختلف انسانی در نظر می‌گیریم، جلوه‌های گوناگونی دارد؛ گاهی جلوه فلسفی دارد و گاهی جلوه هنری و احساسی؛ ولی در عین حال، می‌توان اذعان کرد که فلسفه و هنر نشست‌گرفته



اگر دوره تدوین فلسفه را مبنای قرار دهیم و بزرگانی همانند سقراط، افلاطون، ارسطو و... تا جریان نوافلاطونی و فلوپین و فیلون را در نظر بگیریم، شاهد خواهیم بود کل این فلسفه، برنامه جامعی برای ارائه سبک زندگی است. زمانی که فلسفه را از زاویه سبک زندگی بازخوانی می‌کنیم، امکان اثبات این ادعا فراهم خواهد بود.



از نوعی معرفت و نگرش کلی و اندیشه است که نباید بر آن نام فلسفه نهاد؛ زیرا آن معرفت و نگرش کلی حقیقتی فراتر از فلسفه است که ظهور آن در قالب فلسفه یا هنر است.

این مطالب درست است. فلسفه تمامی معرفت انسان نیست؛ بلکه وجهی از معرفت انسان است. اگر فلسفه را اندیشه و دستگاہی مبتنی بر عقل تعریف کنید، یک وجه، زندگی انسان است؛ نه تمامی حقیقت زندگی انسان. محصول این عقل که فلسفه است، تنها وجهی از ابعاد انسان را دربر می گیرد. وجه دیگر، وجه احساسی، عاطفی، دل و عرفان انسان است که می توان آن را وجه غیر عقلی نامید. همه این وجوه، یک منشأ دارند که بر فراز شان قرار دارد. فلسفه به عنوان یک جزء در کنار اجزای دیگر، هویت بالذاتی ندارد که منشأ این واحد و کل باشد.

بنابراین، به عنوان جزء در نظر گرفته می شود که وجه عقلانی انسان است. وجه عرفانی، هنری، زیبایی شناسی، عقلانی و... ذیل یک معرفت کلی تعریف می شوند که بنده این معرفت کلی را مجموع عقل و نقل می دانم. بنده معتقدم معرفت کلی که وجوه آن خردورزی فلسفی، زیباشناسی، عرفان و... می شود، نمی تواند تنها از عقل ایجاد شود؛ به بیان دیگر، یک کل ساخته شده از یک جزء خود، یعنی عقل نیست.

به همین دلیل، این امر کل مُشرف بر فلسفه است و وجه فلسفی دارد؛ اما آن وجه کل، فلسفه نیست. آن وجه کل، عقل را به عنوان یکی از اجزا دارد؛ ولی علاوه بر عقل، اجزای دیگری نیز دارد که عقل از ادراک آن ها ناتوان است. عقل به عنوان یکی از وجوه پذیرفته است؛ ولی به عنوان کل، پذیرفته نیست؛ زیرا هنگامی که عقل در قلمرو کل قرار می گیرد، نمی تواند واضح مطلق باشد؛ بلکه در مواقعی، باید به منبع فراتر از خود که در مراتب هستی وجود دارد، متصل باشد. بر این منبع فراتر، نام وحی اطلاق می شود. بنده آن ساحت معرفتی مُشرف بر فلسفه و هنر را در انسان، معرفت توأمانی عقل و نقل می دانم.

هنگامی که به عرصه اجتماع یا مصادیق وارد می شویم و این را به عنوان یک جریان تاریخی در زندگی انسان می نگریم، شاهدیم در ابتدا، انسان حقیقتی را درباره تفکر و فلسفه تعیین کرده و در ادامه موفق شده است آن را در ساحت احساس و زیبایی شناسی جلوه گر سازد. برای مثال، زمانی که از هنر مدرن صحبت می شود، این جریان از لحاظ تاریخی نیز چند دهه

بعد از شکل گیری تفکر مدرن ایجاد می شود. در خصوص هنر پست مدرن نیز چنین امری صادق است که چندین سال پس از تفکر پست مدرن به وجود آمده است. به سخن دیگر، آن حقیقتی که انسان احساس می کند کشف کرده است، در ابتدا، در قالب فلسفه یا در بیان فلاسفه بیشتر مشاهده می شود. سپس، در ساحت هنر بروز می کند.

الزاماً این گونه نیست. انسان گاهی معرفت کلی خود را به عنوان یک دستگاہ خردورزی فلسفی ارائه می دهد که به فیلسوف تبدیل می شود. گاهی این معرفت کلی را به عنوان تجلی زیبایی شناختی ارائه می دهد که به هنرمند بدل می شود. درست است که تاریخ روایت های بسیار دارمینی بر اینکه جلوه های هنری پس از ایده های نظری به وجود آمده اند و همین، سبب تقدم و تأخر شده است؛ ولی در طول تاریخ، هنرمندانی می بینید که جدی ترین مفاهیم هستی شناختی را در قالب آثار هنری بیان کرده اند. هنرمند استعداد بیان مفاهیم معرفتی را به صورت نظری در خود نمی بیند؛ پس ناگزیر، با رنگ، نور و... بیان می کند. آثاری که در قلمرو هنر، آثار معناگرا محسوب می شوند، تجلی معنایی هستند که الزاماً از فلاسفه یا متفکران رایج گرفته نشده است؛ بلکه در ذهن و روح هنرمند وجود داشته است.

شخصی همانند سهراب سپهری از کدام فلسفه زمان خود متأثر است؟ در کدام قسمت زندگی او، شاهد گرایش وی به آرای فلسفی یا خوانش فلسفی هستید؟ سهراب سپهری برای خود یک فیلسوف است که ایده های فلسفی و نظری خود را گاه به صورت رنگ و نور بیان می کند و گاه به صورت شعر بروز می دهد یا میکال آنژ هنرمندی است که ایده های فلسفی خویش را به صورت هنر بیان می کند؛ هر چند روایت هایی مبنی بر حضور وی در حلقه طرف داران جریان نوافلاطونی وجود دارد. بنابراین، در ابتدا پذیریم تقدم و تأخر در همه دوره ها و موقعیت ها وجود ندارد. البته غالب است؛ ولی الزامی نیست. اما اگر وارد جریان معمول و مصادیق شویم، این امر درست است. دانتو بیان می کند که به ویژه قرن ۱۹ و ۲۰، دوره ای است که نظریه ها بر آثار هنری مقدم هستند. برای مثال، در ابتدا، تعدادی در کافه، درباره سورتالیسم مانیفست می نویسند و در ادامه، هنر سورتالیسم تولید می شود. در اینکه آثار هنری پس از ایده های عمیق فکری، فلسفی، فرهنگی، شریعت محوری و... مطرح می شوند، تردیدی وجود ندارد؛ ولی الزاماً این گونه نیست.

می توان این طور بیان کرد که تبادل و تعاملی یا به فرمایش شما، تلاشی بین مقوله هنر و فلسفه وجود دارد که بسیار نامرئی هم هست. آنچه در طول تاریخ جلوه گر شده، این بوده که فلسفه بر هنر اثر گذاشته است. از این جهت، می توان گفت که فلسفه پدر هنر است؛ ولی آنچه در حقیقت اتفاق افتاده و کمتر جلوه کرده و اتفاقاً راسخ تر نیز بوده، تأثیر هنر بر فلسفه بوده است و از این بابت، باید گفت هنر، مادر فلسفه است. اما در این بین، حلقه دیگری به نام فرهنگ نیز وجود دارد؛ یعنی هنر در یک سیر زمانی، فرهنگ را شکل داده و فیلسوف از دل آن فرهنگ برآمده است. بنابراین، با تغییرات فرهنگی شاهد تغییرات تفکر نیز بوده ایم. البته بین فرهنگ و تفکر هم همین حالت دیالکتیک وجود دارد و تفکرات مختلف فرهنگ های گوناگون را نیز به دنبال داشته است. شاید بتوان گفت برخلاف ادعای فلاسفه مبنی بر اینکه فلسفه، هنر و فرهنگ را رقم می زند، فرهنگ، فلسفه را شکل داده و این امر در سده اخیر، ملموس تر است. نیچه از دل فرهنگی خاص بیرون آمده که نیچه شده یا سارتر از درون فرهنگی خاص برآمده که ملحد شده و به عکس، هایدگر یا کی پرگارد در فرهنگ دیگری رشد کرده اند که موحد شده اند. فرهنگ به شخصیت، تفکر، روان شناسی و دیگر ابعاد زندگی یک فیلسوف شکل می دهد. ضمن اینکه این نکته را تشریح می فرمایید، نسبت فلسفه و هنر با فرهنگ را نیز بیان کنید.

فرهنگ را باید دایره وسیع تری از فلسفه و هنر دانست. در درک فلسفه و آرای افلاطون، شخصیت زنتیک وی مهم نیست. افلاطون در خانواده ثروتمند به دنیا آمده یا اینکه با سیاست مراد داشته است؛ ولی در مسئله مثل، این امر را دخالت نمی دهیم. می دانیم ارسطو استاد اسکندر بوده و اسکندر در دوران کودکی، نزد وی پرورش یافته است؛ ولی در تحلیل اخلاق نیکوماخوس او، اصلاً این مسئله برای ما محور نیست. به بیان دیگر، دستگاه فلسفی او وجهی از ساخت یک انسان می دانیم که البته در بستر یک دایره کلی تر شکل گرفته است که فرهنگ نامیده می شود. در مسئله فرهنگ، مسائل بسیاری مانند زن، نژاد، اخلاقیات عمومی مردم، معلمان فرد، مناسبات اجتماعی و... مهم می شود و مؤثر است. فلسفه و هنر هم جزئی از فرهنگ محسوب می شوند و فرهنگ بسیار جامع تر و گسترده تر از آن دو است. هیچ انسانی جدای از فرهنگ، قابلیت رشد ندارد و هر که بگوید قابلیت دارد، سخن نادرستی گفته است. در دوره ابتدایی زندگی انسان، شخصیت وی در فضای خلأ شکل نمی گیرد؛ بلکه در قلمرو فرهنگ ایجاد می شود و ناخودآگاه، فرهنگ تأثیر خود را می گذارد. فکر می کنید چرا قرآن بر امی بودن پیامبر (ص) اصرار می کند؟ امی بودن پیامبر (ص) نشان از ناتوانی وی در خواندن و نوشتن نیست؛ بلکه او نباید بخواند و بنویسد؛ زیرا خوانش هر کتاب توسط پیامبر (ص)، معادل ردپایی از آن کتاب در ذهن پیامبر (ص) است. ذهن پیامبر (ص) باید پکر بماند تا بتواند محل پذیرش وحی الهی باشد. انسان هیچ گریزی از تأثیر فرهنگ ندارد؛ زیرا در هنگام شکل گیری منفعل است. ذهن کودک در برابر پدیده ها فعال نیست. ذهن نوجوان منفعل است. مقام اول هستی انسان، مقام پذیرندگی است و مقام خلاقیت و آفرینش نیست. این رفتار والدین، رفتار جامعه، رفتار همسایه ها و... ایجاد می کند. هیچ انسانی به طور مطلق، گریزی از تأثیر فرهنگ ندارد. ما معتقدیم این فرهنگ چنین تأثیری دارد و این تأثیر در انتخاب اینکه فرد اشراقی یا مشایی شود، اثر گذار است؛ حتی در اینکه در اشراق، چه اموری مطرح می شود نیز تأثیر گذار است.

محیط تربیت نیچه با هایدگر یکسان نیست. محیط اجتماعی این دو نیز یکسان نیست. چگونه می توان این دو را از نظر مفهومی یکی کرد؟ درست است که هر دو در اروپا هستند؛ ولی کشورهای آلمان، فرانسه، انگلیس و... باهم متفاوت اند. نوع فرهنگ ها در گرایش فلسفی و در جلوه گیری های زیبایی شناختی انسان در قاموس آثار هنری تأثیر مستقیم می گذارد. گاه شما با فرهنگی مواجه می شوید که اخلاقیات برای آن بسیار مهم است. آثار نقاشی ایرانی، چینی و... را بررسی کنید. در فرهنگی

دیگر، برهنگی جزو لوازم اصلی نقاشی محسوب می شود. بنده مقاله ای با عنوان «زن و هنر» نوشته ام که در آن، به طور تفصیلی، نگاه اروپا به زن در عرصه هنر را بحث کرده ام. طبیعی است که فرهنگ های مختلف زایشگر و زیاننده هنر های مختلف اند. در این مسئله، تردیدی وجود ندارد.

اگر اجازه بدهید، برگردیم به نکته ای که ابتدا بیان کردید و گفتید فلسفه یک سبک زندگی یا برنامه ای برای سبک زندگی است. می خواهم به فلسفه با معنای عام تری بنگریم؛ یعنی به عنوان نظام اندیشه ای؛ به گونه ای که دین را هم داخل آن تعریف کنیم. من پرهیز دارم از اینکه دین را یک فلسفه بدانم؛ زیرا معتقدم دین نظام اندیشه ای دارد؛ اما فلسفه نیست و فلسفه ندارد.

بهتر است بگوییم نظام اندیشه ای که در گفت و گوی ما، تا اینجا از باب تسامح، نام فلسفه بر آن نهاده ایم، به دو شکل به زندگی انسان می پردازد: یکی به صورت مستقیم، مانند کتاب قوانین افلاطون یا فلسفه فارابی که شامل تدبیر منزل و سیاست مدن نیز هست... دیگری به صورت غیر مستقیم، مانند اینکه می گوید وجود بما هو وجود؛ یعنی دورترین نقطه نسبت به زندگی عینی انسان. اما هر دو شکل معطوف به انسان است. در واقع، حتی هنگامی که سخن از وجود به میان می آید، می خواهد آن نگرش کلی را به تدریج خرد کند تا به سطح زندگی روزمره برسد.

فکر می کنم در اینجا، بحث تر تب بیشتر نمود پیدا می کند؛ یعنی در این مرحله، لایه های مختلف از زندگی، از جمله هنر و فرهنگ را مشاهده می کنیم و تفکر یا نظام اندیشه ای که در صدر قرار دارد، جلوه های مختلفی می یابد و خرد می شود و تعیین می یابد تا در نهایت، به فرهنگ عادی و روزمره یا فرهنگ عمومی تبدیل می شود. در این ساحت است که سبک زندگی شکل می گیرد. سبک زندگی چگونه از دل تفکر و هنر و فرهنگ بر می آید؟

بله. فارابی در احصاء العلوم هم بحث مفصلی درباره تدبیر منزل و سیاست مدن دارد. در ادامه، به نکته بسیار مهمی اشاره کردید. در طول تاریخ فلسفه این گونه بوده است که فلسفه گاهی دور دست را می بیند. برخلاف برخی افراد مانند میرداماد در فرهنگ خودمان و مثلاً هایدگر در فرهنگ غربی که زبان فلسفه را بسیار سخت کردند، فلسفه در تعریف کلی خود، هم زمان با دو رویکرد آرمانی و واقعی به انسان نظر می کند؛ یعنی در مباحثی، نزدیک و زندگی روزمره را می بیند و در حیطه فلسفی محض، به شدت به دور دست نظر کرده و منشأ و ابدیت انسان را جستجو می کند؛ زیرا واقعیت فرد بنا به آن حقیقت شکل گرفته است و در عین حال، آن حقیقت نیز با این واقعیت نسبت دارد.

انسان را نمی توان کاملاً واقعی یا کاملاً حقیقی تعریف کرد. انسان در حقیقت، ترکیبی از حقیقت و واقعیت است. انسان ترکیبی از آرمان و واقعیت های جزئی زندگی است. در دو صورت، انسان را نابود کرده ایم: اگر انسان را در واقعیت فردی خویش ببینید و اگر در آرمان گرایی صرف ببینید. اساساً یکی از علل اصلی شکل گیری الگوی حیات یا فلسفه حیات، قدرت انسان در ترکیب حقیقت و واقعیت است. بنده یکی از فلسفه های عالم وجودی انسان را این می دانم که انسان قادر به جمع عقل و عشق باشد و نیز به جمع بین فلسفه و هنر. نهایت انسان هنرمند فاقد فلسفه، پوچ گرایی است. فیلسوفی که دغدغه انسان و تلاش برای نجات یا هدایت انسان را ندارد نیز ناموفق است. به این دلیل، این مسئولیت در متن فلسفه موج می زند و حضور دارد. چرا این سینا سلامان و آسفال را می نویسد؟ چرا به زبان سخت فلسفه، زبان ادبی می دهد؟ مولانا، شیخ اشراق و... چرا چنین می کنند؟ چون دغدغه انسان را دارند. حقایق عمیق باید به گونه ای بیان شوند که انسان عامی آن ها را باور کند و با واقعیت زندگی او پیوند بخورد. پس نفس حقیقی فلسفه، مسئولیت برای نجات انسان است. زمانی که این گونه به مسئله نظر شود، می توان راحت تر بحث کرد که در حقیقت، فلسفه باید هم آرمان ها و افق دور دست انسان را ببیند؛ زیرا انسان با شیء متفاوت است و هم واقعیت های روزمره او را خارج از نظر و

اندیشه خود قرار ندهد. جمع این دو، فلسفه زندگی را می‌سازد. براساس این امر، در ابتدای سخن گفتن فلسفه نوعی برنامه برای زندگی است. زمانی که در این برنامه که از سویی دور دست نگر است و از سوی دیگر واقعیت نگر، انسان محور قرار بگیرد، فلسفه قادر به جمع این دو خواهد بود. بنابراین، فلسفه محض فلسفه‌ای است که انسان را در غایت بشری خویش تعریف می‌کند و فلسفه کاربردی فلسفه‌ای است که انسان را در رابطه با واقعیات زندگی لحاظ می‌کند. به این معنا، فلسفه نوعی سبک زندگی است. نکته مهم این است که کدام فلسفه نوعی سبک زندگی است؟ در جایی، فلسفه را به عنوان اسم ذات معنا می‌کنید؛ یعنی هر گونه خردورزی انسان که برای اصلاح امور صورت می‌گیرد. در این صورت، بحث ما این نیست. در جایی دیگر، فلسفه را به نحو خاص مطرح می‌کند که در اینجا، تقسیمات درون جریان کلی فلسفه شروع می‌شود؛ مانند فلسفه کانت و دکارت و... در قلمرو سبک زندگی، به فلسفه‌ای معتدیم که ارائه وجه خردورزانه انسان باشد؛ زیرا در بسیاری امور، خرد نقش محوری در حل مسائل دارد. البته عقل هم مباحث پیچیده فلسفی و مراتب مختلف دارد که وارد آن نمی‌شویم. فعلاً منظور ما از عقل، ساحتی از انسان خردورز است. اگر این ساحت خردورزی انسان مبنای نگرش او به زندگی و تکریم و تدوین سبک زندگی وی قرار گیرد، در نجات و صلاح او می‌تواند بسیار مؤثر باشد. این یکی از راه‌های شکل گرفتن سبک زندگی است که درست است؛ اما کل آن نیست.

می‌توان رتبه بالاتر فلسفه یا همان نظام اندیشه‌ای را در خصوص سایر علوم و شئون زندگی این گونه تعریف کرد: اگر نظام اندیشه‌ای به صورت درست و کامل و جامع چیده شده باشد، می‌تواند سایر ابعاد را شکل دهد. برای مثال، اگر فرد هنر خوبی داشته باشد، نمی‌تواند تضمین کننده مسیر درست زندگی باشد. فرهنگ خوب نیز تضمین کننده همه چیز نیست. فرهنگ و هنر خوب از یک نظام اندیشه‌ای سنجیده برمی‌آید؛ ولی ما هیچ‌گاه به کلیت فلسفه دسترسی نداریم و همواره با فلسفه‌ای موردی و خاص سروکار داریم. در فلسفه‌های مختلف، اعم از فلسفه دکارت، پیش سقراطی، پساقراطی یا مکاتب فلسفی گوناگون، یک وجه تک‌بعدی مشاهده می‌شود. زمانی که فلسفه فلان شخص یا فلان دسته از فلاسفه مطرح می‌شود، در واقع، نوعی مواجهه یک یا چند انسان خاص با عالم بررسی می‌شود؛ بنابراین، همواره به نوعی، دست ما از کلیت فلسفه خالی است. به بیان دیگر، فلسفه برای ما جامعیت ندارد و نمی‌تواند یک نگاه جامع و کاملی ارائه دهد که امکان استفاده از آن در همه اعصار و مکان‌ها برای احاد بشر مهیا باشد. اما نظام اندیشه دینی این گونه نیست. همان‌طور که شما نیز فرمودید، وحی مکمل عقل می‌شود و کاستی‌های آن را برطرف می‌سازد؛ یعنی اگر بتوان نظام اندیشه دینی را به شکل درست و صحیح استنباط کرد و براساس آن، مجموعه فکری و فلسفی تولید شود، شاید این مجموعه بتواند نقش نظام اندیشه‌ای جامع را برای ما بازی کند.

به نکته دقیقی اشاره کردید. من عرض کردم که فلسفه ذیل یک معرفت کلی تعریف می‌شود و به تنهایی، معرفت کلی نیست؛ بلکه بخشی از آن است. من نیز می‌پذیرم که ما یک معرفت کلی و اندیشه‌ای کامل داریم که ابعاد گوناگونی دارد. اعتقاد من هم مثل شماست. شرط مهم این است که دین دقیق و درست برداشت و بیان شود. همان‌طور که پیامبر (ص) در اخذ وحی و حفظ وحی و ابلاغ آن معصوم است تا بتواند در بستر بسیار سالم و بدون هیچ ورودی دیگر، وحی را به مخاطب انتقال دهد، کسی که مبلغ دین می‌شود، همین گونه است و در واقع، حقیقتی را ارجاج می‌دهد. پیامبر (ص) حقیقتی را بازگو می‌کند. پس هر کس مبلغ این حقیقت شد، باید از همان روش استفاده کند. من نمی‌گویم معصوم باشد؛ ولی در اخذ و حفظ و ابلاغ باید دقیق و درست عمل کند. اگر چنین برنامه‌ای انجام شود، نظام اندیشه دینی تمامی ابعاد وجودی و معرفتی انسان را پاسخ می‌دهد؛

هم ایستمولوژیک و هم انتولوژیک. هر انسان منصفی که از خرد بهره برده باشد، حکم قطعی خواهد داد که «گاهی خرد باید به دامن وحی بیاویزد». این حکم خرد است و از بیرون، بر خرد تحمیل نشده است. خود خرد قبول دارد که باید حقیقت را از منشأ آن بگیرد. به این دلیل، هر عقل سلیمی تسلیم این معنا خواهد بود که اندیشه دینی می‌تواند تمامی ابعاد حیات انسان را پاسخ دهد. نکته دیگر، جامعیتی است که در دین مشاهده می‌شود؛ مثلاً قرآن نزدیک به ۶۶۰۰ آیه دارد. یکدوازدهم این آیات قرآن، فقه و آیات الاحکام است که حدود ۵۵۰ آیه می‌شود. البته این فقه اصغر است؛ چون فقه اکبر، ادراک حقیقت دین در نظام کلی آن است. فقه اصغر آیات الاحکام است که بیشتر، دستورالعمل اعمال ما را در برمی‌گیرد؛ ولی این عمل، پشتوانه‌ای نظری دارد و آن، ایده و ایمان است. حال، پرسش این است: در چنین چارچوبی، چرا یکدوازدهم آیات قرآن، فقه عملی می‌شود؟ باقی آیات قرآن حاوی چیست؟ نظام معرفت‌شناختی، نظام جهان بینی، ایمان، خدا، معاد و... در آن یازده بخش دیگر است. همه این‌ها در سبک زندگی مؤثر است. احکام دینی و اعمال عبادی تأثیر اجتماعی می‌گذارند.

واقعیت این است که دین، نظامی جامع است که یک وجه آن، خردورزی و فلسفه است. ما صورت این وجه را علم کلام می‌گوییم؛ ولی کلام نیز علمی مستدل و مبتنی بر عقل است. بنابراین، جامعیت در تمام ابعاد وجود دارد. هنر دینی ما را با هنر دینی دیگر کشورها مقایسه کنید. هنر دینی ما تابلویی تمام عیار از معانی متعددی است که در متن این فرهنگ وجود دارد. هنر ما آیین اندیشه و ایده‌های ماست. هنر ما زبان زیبایی‌شناختی ایمان و اعتقادات ماست؛ به این دلیل، ما هنر دینی داریم.

امی بودن پیامبر (ص) نشان از ناتوانی وی در خواندن و نوشتن نیست؛ بلکه او نباید بخواند و بنویسد؛ زیرا خوانش هر کتاب توسط پیامبر (ص)، معادل ردپایی از آن کتاب در ذهن پیامبر (ص) است.

زمانی که به تمدن اسلامی در شکل ناب نظر می‌کنید، درمی‌یابید هنر، زیبایی‌شناختی، صنعت، فقه، فلسفه و سایر وجوه آن وجود دارد. اگر چنین چیزی به‌طور دقیق، دریافت و ابلاغ شود، مشکلی در سبک زندگی نخواهیم داشت؛ زیرا تمدن اسلامی به‌طور فطری، تمامی نیازها را پاسخ می‌دهد. شما بی‌نیاز خواهید بود از اینکه دست خود را در مقابل فرهنگ و مشرب دیگر و تمدنی دیگر دراز کنید؛ زیرا تمام آن‌ها را دارید. آن‌ها

هستند که نیازمند شما خواهند بود. مشکل، بر خورد تقلیدی با کلیت دین است؛ یعنی یک وجه را بر جسته کردن و وجه دیگر را ندیدن و به بیان دیگر، این‌ها را در یک نظام هندسی با هم ندیدن.

شما در دین، ترتب ماهوی ندارید و نمی‌توانید بگویید امری اشرف است و دیگری اخص. البته ممکن است در این هندسه، جایگاه‌های مختلفی را اشغال کنند. مربعی را در نظر بگیرید. آیا می‌توانید ادعا کنید یک ضلع نسبت به دیگری ارجح است؟ این ادعا بی‌معنا خواهد بود. در نظام معرفتی دینی، هر جزء جایگاه ویژه خود را دارد که در ارتباط با دیگران تعریف می‌شود. در چنین فضایی، بحث ترجیح و ترجیح کاملاً بی‌معناست. جایگاه موسیقی، هنر، احساس ورزشی، عاطفه ورزشی و... را بررسی کنید. مثلاً برخی متدینان به گونه‌ای رفتار می‌کنند که گویی اگر فرد در زندگی اجتماعی و فردی محبتی بکند، خلاف دین عمل کرده است. اظهار محبت و احساس ورزشی و عاطفه ورزشی امری ضد فلسفه و ضد دین نیست؛ بلکه عاملی برای تعمیق دین و فلسفه دینی است. اگر در نظام اندیشه دینی، اجزای مختلف را مرتبط با یکدیگر ببینید که هر یک جایگاه انکارناپذیر و تغییرناپذیر خود را دارند، اندیشه دینی می‌تواند در تمام ابعاد، به ما سبک زندگی ارائه کند. دین هم در سلوک فردی و هم در سلوک جمعی و هم در سلوک جهانی می‌تواند سبک زندگی عرضه کند؛ ولی مواجهه ما با دین، چنین مواجهه‌ای نیست. در اینکه دین به عنوان امر جامع، در بردارنده تمامی نیازهای اظهار شده و کتمان شده انسان است، تردیدی وجود ندارد.



مفاتیح الحیات

تألیف حضرت آیت اللہ عبداللہ جوادی آملی

کتاب «مفاتیح الحیات» یا «کلیدهای زندگی» همان گونه که از نامش پیداست، قرار است به ما کلیدهایی برای قفل‌ها و درهای بسته در زندگی مان معرفی کند.

این کتاب علاوه بر اینکه تراوش قلم یکی از بزرگ‌ترین فقها و علمای عالم اسلام است، حاوی نوآوری‌های محتوایی و ساختاری و شامل نیازمندی‌های مهمی از زندگی انسان مسلمان است که اهمیت و جایگاه ویژه این کتاب را در فضای علمی کشور و زندگی عینی مردمان، دوچندان کرده است.

آیت‌الله جوادی آملی، که هم فقیه است و هم فیلسوف، هم عارف است و هم مجاهد، هم مفسر است و هم محدث، هم شخصیتی علمی است و هم در میدان‌های عمل از پیشگامان اجرای احکام الهی بوده است، این بار دست به نگارش کتابی برده که بنام سبک زندگی اسلامی را در دایره رفتار و عملکرد فردی و اجتماعی مسلمانان و در ارتباط یک انسان مسلمان با خود و با محیط پیرامون خود، اعم از انسان‌ها، حیوانات و طبیعت، سامان دهد و محقق سازد. موضوع این کتاب، یعنی شیوه زندگی اسلامی، از نیازهای بسیار مهم و اساسی جامعه اسلامی است، خصوصاً در دهه‌های اخیر که سبک زندگی غربی سیطره خود را تقریباً بر تمامی ابعاد و زوایای زندگی بشر گسترانده و اکثر ساختارهای اجتماعی و انسانی را در اغلب جوامع و ملت‌ها، تحت تأثیر روزافزون خود قرار داده و راه جهانی سازی فرهنگ را بر مبنای آموزه‌های ارزش‌گریز و مادی‌گرایانه مدرنیسم، هر روز با قدرتی بیشتر می‌پیماید.

«مفاتیح الحیات» برادر «مفاتیح الجنان» است و می‌خواهد با گشایش درهای زندگی سالم و حیات طیبه اسلامی، رابطه انسان با خدای خویش را بهبود بخشد و درهای بهشت و رضوان خداوند را به روی او باز کند.

مفاتیح

درامتداد مفاتیح الجنان

مفاتیح الحیات؛ تشریح سبک زندگی اسلامی در ساحت افعال انسانی

عزیزه کریمی

کارشناس ارشد
جامعه‌شناسی

سبک زندگی

سبک زندگی از آنجا که به نحو زیست آدمی توجه دارد و انسان هر روز با این مقوله مواجه است، توجه اندیشمندان مختلف را به خود جلب کرده است. اهمیت فراوان سبک زندگی در حیات اجتماعی، فرهنگی و سیاسی و نتایج مهمی که می‌تواند در جوامع مختلف به بار آورد، موجب شده است که اندیشمندان حوزه‌های مختلف توجه ویژه‌ای به این مسئله داشته باشند. انسان امروز با مسائل و چالش‌های بسیار مختلف و متفاوتی در جامعه روبه‌روست که هر کدام از این مسائل و چالش‌ها ممکن است سمت و سوی زندگی فرد را شکل و یا حتی تغییر دهد. لذا حوزه‌های مختلف علوم انسانی، از جمله جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، مطالعات فرهنگی، انسان‌شناسی، پزشکی و... هر یک به نوبه خود تلاش کردند تا به ابعادی از زندگی انسان در جوامع پیچیده امروز بپردازند و هر کدام بخشی از مقوله سبک زندگی را مورد مطالعه قرار دهند. اما یکی از تعاریف سبک زندگی از منظر جامعه‌شناختی «مجموعه نسبتاً هماهنگ از همه رفتارها و فعالیت‌های یک فرد معین در جریان زندگی روزمره است که مستلزم مجموعه‌ای از جهت‌گیری‌ها و بنابراین

برخوردار از نوعی وحدت است.» با این حال، در جوامع امروز مفهوم سبک زندگی دایره شمول گسترده‌ای یافته است و دامنه وسیعی از امور ذهنی و عینی را شامل می‌شود. به‌طور کلی، این مفهوم الگوی روابط اجتماعی، سرگرمی، مصرف، مد و پوشش را در بر می‌گیرد و حتی نگرش‌ها، ارزش‌ها و جهان‌بینی فرد و گروهی که عضو آن هستند را نیز بازمی‌نمایاند. به هر حال، با این تعریف اگرچه سبک زندگی یا «Life style» محصول دوره مدرن است و در این دوره به این مقوله به‌صورت جدی و مجزا پرداخته شد، اما این مقوله مسئله‌ای بوده است که بشر از همان آغاز به آن مبتلا بوده و همواره نوع زندگی، شیوه زندگی و شکل زندگی انسان‌ها در هر جامعه و تمدن نشان‌دهنده نوع تفکر، هنجارها و ارزش‌های آن جامعه شمرده می‌شده است. بشر همواره در طول تاریخ به دنبال بهبود شرایط زندگی و به طبع آن، سبک زندگی خود بوده است. اما توجه به سبک زندگی و مصرف به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های این مفهوم، در جوامع مدرن تا جایی اهمیت پیدا کرده است که بنا بر گفته باکاک، «سبک زندگی و مصرف دیگر فقط یک روند اجتماعی-فرهنگی نیستند، بلکه به فرآیندی تبدیل شده‌اند که از خلال تأثیرات آن‌ها در جوامع

حیات سبک

مختلف، می‌توان به برآمدن دوران و عصر نوینی در جهان پی برد. مصرف‌گرایی به دین جوامع مدرن تبدیل شده است.»
مسئله‌ای که در سبک زندگی می‌تواند بسیار مهم و پرازش باشد این است که سبک زندگی نوع نگاه و تفکر هر فرد را بازنمایی می‌کند. در حقیقت می‌توان گفت که سبک زندگی به هستی و وجود فرد وحدت می‌بخشد. این وحدت که یکی از مهم‌ترین شاخصه‌های سبک زندگی شمرده می‌شود، باعث می‌گردد فرد با معماها و دگرگونی‌های زندگی مدرن خود به خوبی دست‌وپنجه نرم کند و برای حل یا عبور از مشکلات و ناهنجاری‌های زندگی آمادگی بیشتری داشته باشد.

زندگی و نوع تفکر مردم ایجاد کرد. شیوع و گسترش این نوع سبک زندگی قرن‌ها طول نکشید، بلکه در عرض چند دهه، این نوع سبک زندگی بسیار فراگیر شد.

اسلام از آن جهت که دینی با شریعت است و نسبت به همه رفتار و اعمال پیروان خود توجه دارد، می‌تواند نمونه کاملی از سبک زندگی ارائه کند؛ سبکی که در آن تمام ارزش‌های دینی لحاظ شود و مسلمانان با پیروی از آن روش از زندگی که اسلام برای آن‌ها ارائه کرده است، بتوانند سعادت دنیا و آخرت خود را تأمین کنند. این سبک زندگی طبعاً از منابع اسلام، یعنی قرآن، سنت پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) قابل ارائه است. سبکی که به اندیشه مسلمانان، چون مبدأ آن خداوند باری تعالی آفریننده همه مخلوقات است، لاجرم پیروی از آن، چیزی جز سعادت دنیا و آخرت را به دنبال نخواهد داشت.

سبک زندگی دینی

علاوه بر این، همان‌طور که تحلیل و بررسی سبک زندگی می‌تواند نگرش‌ها، هنجارها و ارزش‌های پنهانی که در ذهن، باور و کردار افراد یک جامعه وجود دارد را کشف کند، طرح یک سبک زندگی و ارائه آن به جامعه نیز می‌تواند تمام آن‌ها را تغییر دهد. عموماً آدیان در طول تاریخ یکی از مهم‌ترین منابع ارائه سبک زندگی به مردم بودند و قبول این سبک زندگی در جامعه باعث تغییرات شگرفی در همه ارزش‌ها و باورهای جامعه شده است. به‌طور نمونه، می‌توان به تأثیر دین اسلام در جامعه اشاره کرد که بعد از رسالت حضرت محمد (ص) در نقطه‌ای از جهان، که شاید بی‌تمدن‌ترین انسان‌ها در آنجا زندگی می‌کردند، تحولی شگرف در سبک

بر اساس موازین
اسلامی اگر انسان
خداوند را مرکز
همه امور خود
بداند، حتی زمانی که امر
دنیا بی انجام می‌دهد،
فعل او به منزله فعل
عبادی تلقی می‌شود
و خداوند برای فعل او
مانند افعال عبادی ثواب
می‌دهد.

«مفاتیح الحیات»؛ امتداد «مفاتیح الجنان»
توجه به اعتدال و توازن در مسائل دنیوی و اخروی، یکی از برجسته‌ترین ویژگی‌های سبک زندگی اسلامی است. در حقیقت این همان مسئله‌ای است که به خوبی در کتاب «مفاتیح الحیات» ترسیم شده است. در این کتاب آمده است که آموزه‌های دینی، علاوه بر دعوت انسان به بندگی خدا، وی را به آبادانی زمین توصیه فرموده است. بر این اساس، همچنان که خداوند در آیه ۶۵ سوره ذاریات، انسان را این‌گونه به عبادت خداوند دعوت می‌کند: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»

من جنیان و آدمیان را جز برای اینکه مرا بپرستند نیافریدم.» در آیه ۶۱ سوره هود، این گونه آبادانی زمین را از انسان طلب می‌کند: «هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَ كُمْ فِيهَا: اوست که شما را از زمین پدید آورده و در آن رشدتان داده و از شما خواسته است که در آن آبادانی کنید.» در حقیقت با کنار هم گذاشتن این آیات، این نتیجه به دست می‌آید که خدا بشر را آفرید تا به عمران و آبادانی زمین بپردازد و بندگی نیز بکند. لذا خداوند برای هر دو ساحت زندگی بشر، راهکارهایی ارائه کرده است. براساس آنچه در سخن ناشر این کتاب آمده است، در حقیقت کتاب «مفاتیح الحیات» جلد دوم «مفاتیح الجنان» است که شیخ عباس قمی برای راه سلوک بندگان و ارتباط انسان با خداوند از طریق انجام دادن برخی از اعمال عبادی نگاشته است. توجه ویژه کتاب «مفاتیح الجنان» بر امور عبادی، در سه بخش نماز، دعا و زیارت است که نتیجه آن چیزی جز بهره‌مندی از ثواب و پاداش الهی نیست. از همین رو، کتاب «مفاتیح الحیات» به حیات دنیوی و شئون دنیایی، به ویژه امور اجتماعی بندگان، تأکید دارد. البته رویکرد نگاه دنیایی این کتاب براساس آموزه‌های وحیانی است. در حقیقت، زندگی دنیوی بندگان نیز باید بر خلاف آنچه در دنیای غرب و جهان مدرن مطرح است، براساس آموزه‌های الهی و وحیانی و با محوریت ذات باری تعالی باشد.

در حقیقت براساس موازین اسلامی، اگر انسان خداوند را مرکز همه امور خود بداند، حتی زمانی که امر دنیایی انجام می‌دهد، فعل او به منزله فعل عبادی تلقی می‌شود و خداوند برای فعل او، مانند افعال عبادی، ثواب می‌دهد. انسان با داشتن حسن فاعلی و حسن فعلی، اعم از انجام اعمال عبادی، اخلاقی، اجتماعی و سیاسی، از ثواب و پاداش الهی بهره‌مند می‌گردد؛ مسئله‌ای که نکته عطف توجه کتاب «مفاتیح الجنان» از یک سو و کتاب «مفاتیح الحیات» از سوی دیگر بوده است. خصوصیت کتاب «مفاتیح الحیات» بیان ثواب‌ها و عقاب‌ها، ناظر به رفتار، گفتار، و حتی نیت‌هایی است که توجه و اهتمام به آن‌ها، مناسبات فردی، اجتماعی و حتی زیست‌محیطی است.

امتیازات این کتاب

به نظر می‌رسد بخش‌های کتاب «مفاتیح الحیات» توانسته است به‌طور کلی تمام افعال دنیوی و به عبارتی غیر عبادی را پوشش دهد. این کتاب از تعامل انسان با خودش شروع می‌شود و با بخش تعامل انسان با خلقت زیست‌محیطی، به انتها می‌رسد. در میان این دو، بخش کلی سخن از تعامل انسان با انسان‌ها، تعامل مردم با نظام اسلامی و تعامل انسان با حیوان است. یکی از نقاط قوت کتاب «مفاتیح الحیات» این است که به تمام معنا، می‌توان آن را نمایشی از سبک زندگی اسلامی در نظر گرفت؛ چرا که تمام مطالب بیان شده در این کتاب از آداب و افعالی که مؤمن موظف است انجام دهد، با استناد به آیات و روایات بیان شده است؛ منابعی که ارزش و اعتبار این کتاب را دوچندان کرده است.

با دقت در فصول بخش اول کتاب «مفاتیح الحیات»، ملاحظه می‌کنیم که در این کتاب، به مسائلی قبل از رفتار و عمل انسان پرداخته شده است. تفکر و اهمیت آن، از اولین فصول این کتاب است که در آن، بر ارزش و اهمیت تدبیر و تفکر در افعال انسانی و کارهایی که انسان می‌خواهد انجام دهد، توجه شده است. در این بخش، روایات بسیاری درباره تفکر و تأمل در نتیجه و سرانجام کارهای انسانی، ذکر شده است

و بنا بر احادیثی که در این فصل از حضرت رسول (ص) نقل شده است، انسان باید کاری را انجام دهد که آن کار مایه رشد و هدایتش باشد، نه اینکه او را به تباهی و فساد بکشانند.

تبادل در رفتار و نیفتادن در تکلف، یکی دیگر از مباحثی است که در بخش اول کتاب «مفاتیح الحیات» بیان شده است. براساس این بخش، یکی از مقوله‌های سبک زندگی اسلامی، عدم تکلف در زندگی است؛ یعنی انسان خودش را در عرصه‌های مختلف عبادی، اخلاقی، مادی و معنوی به کارهای طاقت‌فرسا و پرتکلف مجبور نکند و در امور زندگی، تبادل را رعایت کند. به‌عنوان مثال، اگر مهمان داشت، خودش را در سختی نیندازد؛ اگر چه سعی کند بهترین آنچه در خانه دارد را برای مهمان مهیا کند.

فضیلت علم و دانش و همچنین تلاش انسان برای کسب روزی حلال و ارزش این تلاش در زندگی مؤمنان و لزوم توجه انسان به این ابعاد از زندگی، از دیگر مباحث مطرح شده در بخش تعامل انسان با خود است. مباحثی که بسیاری از ابعاد شیوه و سبک زندگی انسانی را می‌تواند پوشش دهد. در این بخش، بیان شده که رسول خدا (ص) آموزش علم به دیگران را حسنه، یادگیری آن را عبادت و گفت‌وگوی علمی را تسبیح خداوند قلمداد می‌کند و در اهمیت کار برای انسان مؤمن می‌فرماید: کسی که بر اثر خستگی از کار و تلاش به خواب برود، آمرزیده شود.

توجه به مسئله نظافت و بهداشت و اشاره به اینکه اسلام پاکیزه است و کسی بدون پاکیزگی وارد بهشت نمی‌شود، از دیگر فصول بخش اول کتاب «مفاتیح الحیات» است. خوردن، آشامیدن، لباس، پوشش و نحوه و میزان توجه به این مسائل، که در سبک زندگی مدرن بسیار مورد توجه است، یکی دیگر از مسائلی است که در این کتاب مطرح شده و نظر اسلام در مورد ابعاد مختلف این بخش از زندگی انسان تبیین شده است. مسکن، امکانات زندگی، چگونگی تعامل انسان با این مقولات و جایگاه قرارگیری این مقولات در زندگی انسانی، از دیگر مسائلی است که در بخش اول این کتاب مطرح شده است؛ مسائلی که بدون تردید، یکی از مهم‌ترین مسائل سبک زندگی در دنیای مدرن است، اما تفاوت مطالب مورد تأکید در این سبک زندگی با سبک زندگی مدرن، از زمین تا آسمان است. توجه به مصرف و محور بودن انسان در تعاریف ارائه شده از سبک زندگی، مهم‌ترین خصوصیت سبک زندگی غربی است؛ در حالی که نگاه به آسمان و حضور خداوند در تمام لحظه‌های زندگی انسان، نقطه عطف و برتری سبک زندگی اسلامی است؛ سبکی که در آن فقط و فقط به جنبه‌های تجربی و مادی زندگی انسان توجه نشده است، بلکه تکامل روح و توجه به مسئله روان، اهمیت بیشتری دارد. سبکی که در آن، اندیشه زندگی جاویدان و بهشت ابدی وجود دارد که می‌تواند انسان را همیشه امیدوار و سرزنده نگه دارد.

به هر حال، آنچه از دقت در کتاب ارزشمند «مفاتیح الحیات» حاصل می‌شود، چیزی جز بیان شیوه زندگی مؤمنان در دنیا نیست؛ زندگی‌ای که تضمین‌کننده زندگی اخروی در بهشت جاویدان است. تقریباً می‌توان گفت این کتاب تمام جزئیات نحوه عملکرد مؤمنان را در مواجهه‌های مختلف و متعدد خود نسبت به امور مختلف در دنیا نشان می‌دهد. تمام توجه این کتاب تبیین همه ابعاد زندگی انسان براساس آیات و روایات است که باعث شده این کتاب به‌عنوان گنجینه عظیمی از روایات در باب نحوه زندگی انسان در دسترس علاقه‌مندان قرار گیرد.

اسلام از آن جهت

که دینی با شریعت

است و نسبت به

همه رفتار و اعمال

پيروان خود توجه دارد،

می‌تواند نمونه کاملی از

سبک زندگی ارائه کند؛

سبکی که در آن تمام

ارزش‌های دینی لحاظ

شود و مسلمانان با پیروی

از آن روش از زندگی که

اسلام برای آن‌ها ارائه

کرده است، بتوانند

سعادت دنیا و آخرت خود

را تأمین کنند.

گفت وگوبا
حجت الاسلام والمسلمين
يدالله مقدسى

اسفار اربعه سبک زندگی

شيوه، اهداف و روند تدوين و
تکامل مفاتيح الحيات

سنت پیامبر (ص) و ائمه معصوم (ع) است. بنابراین مخاطبین کتاب هم عامه مردم هستند؛ عام به این معنا که همه افراد جامعه، چه زن و چه مرد و حتی کودک و بزرگسال، همه را مورد توجه قرار داده است. کتاب «مفاتیح الحیات» به نحوی تألیف شده که هم مخاطبان می توانند به طور تخصصی از آن استفاده کنند و هم مخاطبان عادی با علم متوسط از آن بهره بگیرند.

وقتی هدف از خلقت این است که انسان به کمال برسد، طبیعتاً همه انسان ها مصداق این هدف هستند و راهکار دسترسی به کمال در آموزه های دین، یعنی آیات و روایات، بیان شده است. این آموزه ها بر مبنای خرد هستند؛ یعنی خردمندان راهکارهای پیشرفت را ارائه می کنند و برای دستیابی به این راهکارها، باید از آن ها نتایج مطلوب را استنباط و استخراج و سپس آن ها را کاربردی کرد. طبیعی است وقتی می گوئیم دین برای همه ابعاد مختلف زندگی انسان راهکار دارد، یعنی می خواهد سبک زندگی کردن را به انسان نشان بدهد. به طور طبیعی، بحث سبک زندگی در آن مورد توجه بوده است.

آیا موازین و مفاهیم اخلاقی و حقوقی نیز در کتاب مطرح شده است؟ اگر مطرح شده، بیشتر به کدام بخش اخلاقی یا حقوقی مربوط است؟ یعنی رویکرد در طرح این گونه مباحث فردی بوده یا اجتماعی یا هر دو؟

بخشی از راهکارها، یعنی بخشی از آموزه های دین، جنبه های حقوقی دارد و بخشی از آموزه های دین، جنبه های اخلاقی دارد. به تعبیر دیگر، عموماً آموزه های دین به گونه ای هستند که در آن ها اخلاق و حقوق از یکدیگر جدا نیستند و به یکدیگر آمیخته اند.

آموزه های دین به گونه ای است که ضمن اینکه مباحث حقوقی را مطرح می کند، به اخلاق نیز توجه دارد. برای مثال، دین می گوید: «بر مرد واجب است نفقه و هزینه زندگی همسرش را بپردازد.» و جوب پرداخت نفقه، بحث حقوقی صرف است و اگر مرد آن را پرداخت نکند، زن حق شکایت دارد. اما در کنار بحث نفقه، چگونگی پرداخت را مورد توجه قرار داده است که مربوط به حوزه اخلاق است. در این رابطه، اسلام می گوید وقتی مرد نفقه زن را پرداخت می کند، محترمانه باشد و مرد باید حسن معاشرت داشته باشد. این حسن معاشرت جنبه اخلاقی دارد.

در این کتاب، راهکارهای مربوط به آموزه های اخلاقی، هم اخلاق فردی را در بر می گیرد و هم اخلاق اجتماعی را و تمام این مباحث مربوط به اخلاق رفتاری است و چگونگی رفتار انسان را نشان می دهد. به علاوه آثار حسن رفتار در ابعاد مختلف زندگی را نیز بیان می دارد.

در «مفاتیح الحیات» چه نوآوری هایی در جمع آوری احادیث و روایات صورت گرفته که باعث شده این کتاب مورد توجه قرار بگیرد و به نوعی این کتاب را مکمل «مفاتیح الجنان» خطاب کنند؟

در کتاب «مفاتیح الجنان» مرحوم محدث قمی به عبادات پرداخته اند. به این معنا که علاوه بر ذکر تمامی عبادات و ارتباط انسان با خدا، به نتایج و آثار عمل عبادی نیز توجه کرده اند و پاداش ها و عقاب های عبادت های پیشنهادی را در قالب روایات مستند مطرح کرده اند که تمام آن ها آثار عبادی است. ارتباط کتاب «مفاتیح الحیات» با «مفاتیح الجنان» از این جهت است که رفتارهای مختلف زندگی انسان و آثار آن ها را در این پنج بخش که بیان شد، ذکر کرده و پیوند بین

«مفاتیح الجنان» و «مفاتیح الحیات» را ایجاد می کند. «مفاتیح الجنان» سبک بندگی را نشان می دهد، «مفاتیح الحیات» سبک زندگی را نشان می دهد. در هر دو اثر، ترغیب انسان به سوی عمل نیک و صالح مورد توجه قرار گرفته است. آنجا اگر کسی این دعا را بخواند این اثر را دارد و انسان به خواندن آن ترغیب می شود و در این کتاب نکاتی آمده است که اگر کسی مثلاً حسن معاشرت داشته باشد، چه آثاری در پی دارد و یا اگر کسی مثلاً یک درخت بکارد، خدای بزرگ چه پاداشی به او می دهد. خودبه خود توجه به آثار اعمال، پیوند بین این دو کتاب را نشان می دهد. اما در مورد نوآوری این کتاب باید تصریح کرد که ابتدا طرح و نقشه کلی آن در هفت مرحله تهیه شد که پنج مرحله پیش از شروع تدوین کتاب و دو مرحله در راستای تدوین کتاب به نتیجه رسید. در این مراحل، تمام مجموعه سعی داشته اند که کتاب «مفاتیح الحیات» در مقایسه با کتاب هایی که تاکنون در رابطه با سبک زندگی اسلامی تألیف شده اند، مانند کتاب «حلیه المتقین» و یا «ثواب الاعمال و عقاب الاعمال» مرحوم شیخ صدوق، از ویژگی و نوآوری به خصوصی برخوردار باشد.

یکی از مهم ترین ویژگی های این کتاب، ساختار و چیدمان آن در پنج بخش مذکور است که در بسیاری از آثار، ساختار جامع این چنینی کمتر دیده می شود. نکته دیگر توجه به موضوعات روز و دسته بندی مطالب بر اساس نیازهای روز است. نکته دیگر، اولویت بندی آیات و روایات بر مبنای صراحت بر موضوع بحث بوده است. در واقع پژوهشگران تحت اشراف آیت الله جوادی، هر چه آیه و روایت درباره یک موضوع وجود داشته است را در کتاب ذکر کرده اند، بلکه آنچه در بیان موضوع صراحت بیشتری داشته ذکر شده است. به تعبیر حوزویان، هر آیه، روایت و عبارت برای رساندن مفاهیم سه مرحله دلالت دارد: دلالت صریح، دلالت التزامی و دلالت مفهومی. در این کتاب، تلاش شده است دلالت هایی که صراحت بیشتری دارند انتخاب شوند. دیگر نوآوری کتاب این است که در جاهایی که یک آیه و یا روایت ممکن است سؤالی را در ذهن خواننده ایجاد کند، توضیح کوتاهی تحت عنوان نکته، برای تحلیل مطلب ذکر شده است. البته همه این توضیحاتی که آمده، با توجه به هماهنگی عقل و نقل معتبر است. ویژگی آخر این است که تمام مطالب کتاب بر مبنای معیارهای عقلانی و نقل معتبر است که در مقدمه کتاب هم به این نکته اشاره شده است.

طی هفت مرحله ذکر شده، محققین برای فیش برداری آیات و روایات و موضوعات کتاب، بیش از چهارده هزار عنوان از آیات و روایات را از مستندات براساس پنج محور کتاب استخراج کردند. سپس از این چهارده هزار عنوان گزینش شد و بیش از شش هزار روایت انتخاب شد. در مرحله بعد، از این شش هزار روایت، روایاتی گزینش شد که ارتباط بیشتری با موضوع داشتند و در نهایت، قریب به سه هزار روایت در کتاب «مفاتیح الحیات» بیان شد.

در پایان کار، آیت الله جوادی آملی پس از بررسی نتیجه، نکاتی را نیز افزودند. ضمن اینکه هنگام تنظیم روایات از اندیشه ها و مطالب ایشان به عنوان جان مایه مباحث استفاده شد، زیرا در تدوین کتاب ضروری بود از اندیشه حضرت استاد، آثار ایشان، سخنرانی ها و رهنمودهای ایشان استفاده شود.

در پایان هم آیت الله جوادی آملی مطالب را کاملاً ملاحظه فرمودند و نکاتی را باز هم افزودند و این موجب غنا و صیقل کار شد. وقتی نوشتار و تألیف متن کتاب تمام شد، برای بیان مبنای کار، ایشان مبانی نظری کتاب را در مقدمه، ذیل نوزده اصل بیان کردند که کاملاً تخصصی است و ممکن

مخاطبین کتاب عامه مردم هستند. به این معنا که همه افراد جامعه، چه زن و چه مرد و حتی کودک و بزرگسال، همه را مورد توجه قرار داده است؛ به نحوی که هم مخاطبان می توانند به طور تخصصی از آن استفاده کنند و هم مخاطبان عادی با علم متوسط از آن بهره بگیرند.

است بسیاری از مطالب آن برای عموم قابل فهم نباشد.

با توجه به اهمیت مباحث و سرفصل‌های کتاب، لطفاً یک بررسی اجمالی در مورد موضوعات پرداخته شده در این اثر ارائه فرمایید.

در ابتدا سخن ناشر و مقدمه به قلم آیت‌الله جوادی آملی است که در آن، به این نکته پرداخته شده که در این کتاب راهکارهای مربوط به زندگی انسان، در ابعاد مختلف، صرف‌نظر از ارتباط با خدا و عبادت، تحت عنوان دعا و نماز بیان شده است.

بخش اول، تعامل انسان با خود است که این تعامل دوازده فصل دارد. فصل نخستش تفکر و تدبیر است که توضیحاتی در مورد اینکه انسان ابتدا باید در زندگی با فکر و تدبیر زندگی کند و فکر نکرده نباید اقدامی کند، ذکر شده است. فصل دوم، مربوط به بحث یادگیری و دانش‌اندوزی است. وقتی که انسان فکر کرد که چه باید بکند، بعد باید سراغ دانشش برود، ببیندشود و بیاموزد؛ چراکه علم سرمایه و نشان‌دهنده زندگی انسان و به تعبیر دیگر، چراغ راه است.

در فصل سوم، پس از تفکر و علم‌آموزی، بحث کار و تلاش مطرح می‌شود، زیرا انسان بدون تلاش نمی‌تواند زندگی کند. اگر تأملی به پیش فصول بشود، می‌توان دریافت که تمامی ارتباط‌های فصول به هم پیوسته و منطقی است. در فصل چهارم، بحث حفظ تن و حرمت اضرار به نفس مطرح می‌شود. فصل پنجم به بحث نظافت و بهداشت از دیدگاه اسلام می‌پردازد که پیرامون آن، مباحث غنی و فراوانی در دستورات دین وجود دارد.

در فصل ششم، پس از بیان نظافت و بهداشت، معیارهای اسلام در ارتباط با خوردن و آشامیدن مطرح شده است. فصل هفتم پیرامون بحث پوشش انسان است؛ مطالبی چون نوع پوشش، اهمیت پوشش، انواع پوشش، پوشش‌های پسندیده، پوشش‌های ناپسند و... در این فصل بیان شده است. فصل هشتم به بحث زینت و آراستگی می‌پردازد که همواره به دنبال پوشش در اسلام، صحبت از آذین‌بندی و آراستگی وجود داشته است. فصل نهم درباره مسکن و امکانات زندگی است. در فصل دهم، مسافرت و آداب آن مورد بررسی قرار می‌گیرد. در فصل یازدهم، نکاتی در مورد خواب و بیداری انسان ذکر شده است و در فصل دوازدهم، موضوع تفریح انسان، به صورت کامل و هدفمند، بررسی شده است. در تمامی فصول بخش اول، مباحث با محوریت ارتباط انسان با خود مطرح شده‌اند. بخش دوم، که تعامل انسان با هموعان است، شش فصل را شامل می‌شود. در فصل اول، به نخستین انسان‌هایی

پرداخته می‌شود که در محور انسان و با او مرتبط هستند و انسان باید با آن‌ها تعامل داشته باشد که خویشاوندان هستند. اول انسان با برادر، خواهر، همسر، پدر، مادر و این‌ها مرتبط است که در این قسمت به آن پرداخته شده است. فصل دوم به تعامل انسان با اشخاص هم‌فکر، هم‌عقیده و هم‌کیش خود می‌پردازد. منظور از هم‌کیش، تعامل با مسلمانان است. در این فصل، بحث حقوق برادران دینی و تعامل انسان با گروه‌های مختلف مطرح است. فصل سوم به تعامل انسان با بیگانگان می‌پردازد. بیگانه یعنی کسانی که با ما هم‌عقیده و هم‌فکر نیستند و در واقع، غیرمسلمان هستند. این فصل در بخش‌های مختلف، تعامل با خداپرستان، موحدان، اهل کتاب، بت‌پرستان و... را بررسی کرده است.

در فصل چهارم، بررسی تعامل انسان با انسان‌های

مستضعف در جامعه، صرف‌نظر از کیش، اعتقاد، مرام، مسلک و مذهب آن‌ها، صورت گرفته است. فصل پنجم به بحث برخورد با مهاجمان و دشمنان می‌پردازد که با جزئیات متعددی بیان شده است و در آخرین فصل بخش دوم، تعامل انسان با شهروندان موضوع قرار گرفته است. این تعامل عام است و همه گروه‌ها را در بر می‌گیرد و قسمت‌های مختلفی در آن ذکر شده است.

بخش سوم به تعامل مردم و نظام اسلامی اختصاص دارد. تا اینجا گروه‌های مختلف اسلامی، صرف‌نظر از نظام و حکومت، بررسی شد، اما در این بخش، تعامل و ارتباط مردم با حکومت به صورت مستقل بررسی شده که چهار فصل را تشکیل داده است. فصل یکم نظام سیاسی است. در این بخش، ضرورت تشکیل نظام سیاسی، صفات و ویژگی‌های حاکم، وظایف متقابل مردم و حکومت بررسی شده است. فصل دوم در رابطه با نظام اجتماعی است و در آن، مباحثی چون اتحاد و همبستگی گروه‌های مختلف جامعه برای نگهداری یک جامعه شکوفا و سربلند و پیشرفته، آزادی انسان‌ها، امنیت عمومی، استقلال جامعه، قانون‌گرایی، دعوت به نیکی و خیر، تأمین نیازمندی‌ها، نظارت عمومی، مسئله امر به معروف و نهی از منکر، مبارزه با بدعت‌ها و تعامل و همیاری افراد و گروه‌های مختلف با یکدیگر و دیگر نکاتی که در نظام اجتماعی مطرح است، از نگاه دینی مورد تحلیل و بررسی واقع شده است. فصل سوم به بحث شهرسازی و شهرداری اختصاص دارد. در این فصل، شهرداری به معنای لغوی کلمه مورد توجه قرار گرفته است. به این معنی که چگونگی شهرسازی، چگونگی اداره شهر و مباحث این چنینی از نگاه اسلام در مورد امور شهری بررسی شده است. فصل چهارم این بخش مربوط به امور اقتصادی است که مسائل اقتصادی چون مال و ثروت، ارزشمندی مال و ثروت، تولید و مصرف، توزیع و دیگر مباحث مربوط به اقتصاد، که در آموزه‌های دینی بیان شده، در این فصل مورد بررسی قرار گرفته است.

در بخش چهارم، تعامل انسان با حیوان مدنظر قرار دارد که سه فصل را تشکیل می‌دهد. بحث نگهداری حیوان در فصل یک، بهره‌گیری از حیوان در فصل دوم و حقوق حیوان در فصل سوم بیان شده است. انواع حقوق حیوان، اهمیت حقوق آن‌ها، امکان نگهداری از حیوانات، حق بهداشت حیوان، حق استراحت حیوان، حق تولید مثل حیوان، حق دوستی حیوان با انسان، نوع دوستی حیوان، کیفر رعایت نکردن حقوق حیوانات از نگاه دین و دیگر مباحث مربوط به تعامل انسان و حیوانات در این بخش بیان شده است. اکثر این موارد و نکات، در هیچ دین و آیینی، یافت نمی‌شود و هر انسانی با مطالعه این کتاب، به اعجاز اسلام در

سبک زندگی پی می‌برد. بخش پنجم معطوف به تعامل انسان با خلقت زیست‌محیطی است و تعبیر آیت‌الله جوادی آملی به «خلقت زیست‌محیطی» در مقابل محیط‌زیست، به دلیل تأکید ایشان بر مخلوق بودن محیط‌زیست انسان است، در مقابل کسانی که می‌گویند آفرینش جهان امری طبیعی است و خالق ندارد. وقتی اعتقاد به مخلوق بودن آن‌ها داشته باشیم، یعنی در برابر طبیعت هم انسان وظیفه دارد و باید خدا را ناظر ببیند و از این طبیعت بهره‌درست داشته باشد که این مباحث در این بخش، نه فصل را تشکیل داده است.

مباحثی چون اصل محیط‌زیست، آب‌وهوا و خاک، درخت‌کاری و جنگل‌ها، فضای سبز و مراتع، باد و باران، نهرها و دریاها، راه‌ها و جاده‌ها، مواد سوختی و بحث گردشگری و دیدار شگفتی‌های تاریخی و طبیعی، نکاتی هستند که در این نه فصل به

محققین برای فیش‌برداری آیات و روایات و موضوعات کتاب،

بیش از چهارده هزار عنوان از آیات و روایات را از مستندات استخراج کردند، سپس از این چهارده هزار عنوان گزینش شد و بیش از شش هزار روایت انتخاب گردید و در نهایت، قریب به سه هزار روایت در کتاب بیان شد.



محدود به عالم ماده نبیند، بلکه جهان را در دو بُعد مادی و معنوی آن پایان کار، توصیه کردند که مناسبت‌های مرتبط به ایام باید در کتاب بیان شود. لذا بخشی با عنوان بحث خاتمه کتاب با دو محور مطرح شد. اولین محور کارها در روزها و ماه‌های قمری است که به بررسی

پیشنهادات در روایات پرداخته و دومین محور نیز «سنت‌ها» است که به‌طور مثال، به بررسی سنت‌هایی چون نوروز، شب یلدا و... از نگاه دین پرداخته و رویکرد دین به سنت‌هایی که در جوامع بشری وجود دارد را بیان کرده است.

▲ جایگاه سبک زندگی در تمدن‌سازی اسلامی از نگاه آیت‌الله جوادی آملی در کتاب «مفاتیح الحیات» به چه شکلی عنوان شده است؟ در واقع برخی از کارشناسان از سبک زندگی غربی سخن می‌گویند و آن را رهاورد تمدن غرب می‌دانند. صرف نظر از غربی یا شرقی بودن، نسبت این دو مفهوم، یعنی تمدن و سبک زندگی، چگونه تعریف می‌شود و خاستگاه معرفتی تمدن اسلام چیست؟

اگر کسی مطالعه‌ای کافی در آموزه‌های دین اسلام داشته باشد و تعریف هر یک از واژه‌های سبک زندگی و تمدن‌سازی را به‌درستی از منظر دین ببیند، به نتیجه‌ای می‌رسد که حضرت استاد جوادی آملی در این کتاب به آن متذکر شده‌اند. سبک زندگی واژه‌ای است که ماهیت عملکرد انسان را به‌گونه‌ای نشان می‌دهد که آن عملکرد حاکی از جهان‌بینی انسان نسبت به مجموعه زندگی است و ماهیت رفتارهای او را در مسیر دستیابی و رسیدن به یک هدف نشان می‌دهد.

برای مثال، انسان حتی آب را نیز براساس جهان‌بینی خود مصرف می‌کند. بر این اساس، اگر نگاه انسان به آب این‌گونه باشد که این آب برای من است و هرطور می‌توانم از آن استفاده کنم، زیرا انسان و آب و دیگر موجودات جهان از این‌زیر رفتنی و فانی هستند، لذا این انسان بی‌رویه مصرف می‌کند، چون جهان‌بینی او محدود است. ولی اگر جهان‌بینی انسان الهی باشد، به این صورت که من موجودی هستم مخلوق، آب هم مخلوق است و خداوند آب را برای استفاده انسان آفریده و آن را تنها برای من نیافریده و همه را در آن لحاظ کرده است و در واقع جهان را

محدود به عالم ماده نبیند، بلکه جهان را در دو بُعد مادی و معنوی آن پایان کار، توصیه کردند که مناسبت‌های مرتبط به ایام باید در کتاب بیان شود. لذا بخشی با عنوان بحث خاتمه کتاب با دو محور مطرح شد. اولین محور کارها در روزها و ماه‌های قمری است که به بررسی پیشنهادات در روایات پرداخته و دومین محور نیز «سنت‌ها» است که به‌طور مثال، به بررسی سنت‌هایی چون نوروز، شب یلدا و... از نگاه دین پرداخته و رویکرد دین به سنت‌هایی که در جوامع بشری وجود دارد را بیان کرده است.

▲ جایگاه سبک زندگی در تمدن‌سازی اسلامی از نگاه آیت‌الله جوادی آملی در کتاب «مفاتیح الحیات» به چه شکلی عنوان شده است؟ در واقع برخی از کارشناسان از سبک زندگی غربی سخن می‌گویند و آن را رهاورد تمدن غرب می‌دانند. صرف نظر از غربی یا شرقی بودن، نسبت این دو مفهوم، یعنی تمدن و سبک زندگی، چگونه تعریف می‌شود و خاستگاه معرفتی تمدن اسلام چیست؟

اگر کسی مطالعه‌ای کافی در آموزه‌های دین اسلام داشته باشد و تعریف هر یک از واژه‌های سبک زندگی و تمدن‌سازی را به‌درستی از منظر دین ببیند، به نتیجه‌ای می‌رسد که حضرت استاد جوادی آملی در این کتاب به آن متذکر شده‌اند. سبک زندگی واژه‌ای است که ماهیت عملکرد انسان را به‌گونه‌ای نشان می‌دهد که آن عملکرد حاکی از جهان‌بینی انسان نسبت به مجموعه زندگی است و ماهیت رفتارهای او را در مسیر دستیابی و رسیدن به یک هدف نشان می‌دهد.

برای مثال، انسان حتی آب را نیز براساس جهان‌بینی خود مصرف می‌کند. بر این اساس، اگر نگاه انسان به آب این‌گونه باشد که این آب برای من است و هرطور می‌توانم از آن استفاده کنم، زیرا انسان و آب و دیگر موجودات جهان از این‌زیر رفتنی و فانی هستند، لذا این انسان بی‌رویه مصرف می‌کند، چون جهان‌بینی او محدود است. ولی اگر جهان‌بینی انسان الهی باشد، به این صورت که من موجودی هستم مخلوق، آب هم مخلوق است و خداوند آب را برای استفاده انسان آفریده و آن را تنها برای من نیافریده و همه را در آن لحاظ کرده است و در واقع جهان را

اخلاق در مرز میان رئالیسم و ایده آلیسم

واقع گرایی گزاره‌های اخلاقی در کتاب «مفاتیح الحیات»



ابوالفضل عنایستانی
دانشجوی دکتری
دین پژوهی

بحث واقع گرایی و غیرواقع گرایی در هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و برخی دانش‌های دیگر همچون هنر، حقوق، فلسفه و... مطرح است. در هستی‌شناسی، واقع گرایی یا رئالیسم (realism) بدین معناست که موجوداتی بیرون از عالم ذهن و ادراک وجود دارند و در مقابل، غیرواقع گرایی بدین معناست که چنین موجوداتی وجود ندارند یا دست کم در وجود آن‌ها تردید وجود دارد. غیرواقع گرایی یا ایدئالیسم (idealism) در هستی‌شناسی را می‌توان شامل سفسطه (انکار واقعیت) و شکاکیت (شکاکیت مطلق یا شکاکیت درباره عالم بیرون از ذهن) دانست. در معرفت‌شناسی، واقع گرایی به معنای استقلال واقعیت از ادراک و ابزارهای ادراکی ماست و غیرواقع گرایی بدان معناست که واقعیت همواره وابسته به ابزارهای ادراکی ماست و سخن گفتن و تحقیق درباره واقعیتی فراتر و مستقل از ادراک، ممکن نیست.

واقع گرایی اخلاقی

در راستای تعریف کلیات و مبادی تصویری موضوع رساله، اکنون لازم است که واقع گرایی و غیرواقع گرایی از لحاظ مفهومی، تعریف و بررسی شوند تا در فصول آینده، به تطبیق آن با اندیشه‌های متفکران معاصر بپردازیم. سؤال‌های اصلی که پاسخ به آن‌ها منجر به تفکیک واقع گرایی از غیرواقع گرایی می‌شود این است که گزاره‌های اخلاقی چه سنخ گزاره‌هایی هستند؟ آیا همچون گزاره‌های علمی ناظر به واقع هستند و توصیفی از واقع

دارند و براساس این توصیف‌ها، تکون یافته‌اند؟ یا اصلاً ناظر به واقع نیستند و تنها گزارشگر احساسات درونی شخص گوینده یا مبتنی بر امر و نهی الهی هستند بدون اینکه براساس مصلحت و مفسده‌ای واقع شده باشند؟ فیلسوفان و متفکران در پاسخ به این سؤال، مواضع مختلفی دارند:

۱. گروهی وجود حقایق اخلاقی (همچون خیر و خوبی) را در زمرهٔ مثل تلقی کرده‌اند.
۲. برخی گزاره‌های اخلاقی را صرفاً امر گوینده و حکم به خوب و خیر بودن چیزی یا کاری دانسته‌اند و علت آن امر و حکم را صرفاً ابراز احساسات و یا توصیفی گوینده قلمداد نموده‌اند.
۳. برخی دایرهٔ امر را محدود به امری فرامادی یا خداوند کرده‌اند و این امور را صرفاً امر و نهی الهی

دانسته‌اند. ۴. برخی دیگر، حقایق اخلاقی را بی‌ارتباط با احساسات و عالم امر و... دانسته و این حقایق را جزء لاینفک طبیعت و عالم محسوب کرده‌اند. ۵. و... در یک جمع‌بندی مجمل، می‌توان گفت که در تحلیل گزاره‌های اخلاقی، دو دیدگاه مهم وجود دارد:

۱. دیدگاهی که واقع‌گراست؛ یعنی گزاره‌های اخلاقی را ناظر به واقع می‌داند و به عبارت دیگر، گزاره‌های اخلاقی توصیفی از واقع است.
۲. دیدگاهی که غیرواقع‌گراست و گزاره‌های اخلاقی را برآمده از احساسات فرد یا جامعه و یا سرچشمه گرفته از امر الهی می‌داند و هرگونه رابطهٔ حقیقی و واقعی بین این گزاره‌ها و حقایق و واقعیات دیگر، همچون مصالح و مفاسد، آثار مترتب بر اعمال یا حقایق هستی‌شناسی و انسان‌شناسی را نفی می‌کند. واقع گرایی در اخلاق که با عنوان شناخت‌گرایی در اخلاق نیز شناخته می‌شود، دیدگاهی است که واقعیت‌های اخلاقی را خبری، قابل صدق و کذب و مستقل از باورها و رویکردهای انسان می‌انگارد و تعیین می‌کند که آن باورها صادق‌اند یا کاذب. این دیدگاه بر آن است که صفات اخلاقی، صفات حقیقی چیزها یا کارها هستند.

به تعبیر مجازی، این صفات جزء اثاثیه و اجزای عالم‌اند. ممکن است ما نسبت به برخی صفات حساس باشیم یا نباشیم، اما وجود و عدم آن صفات به اینکه ما چه فکر می‌کنیم بستگی ندارد. گفتنی است که منظور از واقع در این بحث، چیزی است که با صرف نظر از خواست، احساس و قرارداد وجود دارد. واقع‌گرایان به‌ازای ارزش و لزوم اخلاقی و جمله‌های اخلاقی، به وجود چنین واقعیتی معتقدند و غیرواقع‌گرایان آن را نفی می‌کنند.

گاه برای تأکید بر اینکه منظور از این واقعیت، واقعیت مستقل از این‌گونه امور است، آن را واقعیت عینی می‌نامند. در اینجا دو نکته مفید است: اول) گرچه دستور، سلیقه و قرارداد نیز به‌خودی‌خود وجود دارند، منظور از ذهنی بودن و عینی نبودن آن‌ها، وجود نداشتن متعلق آن‌ها با صرف نظر از امور درونی است. نیز منظور از غیرواقع‌نما بودن جمله‌های دستوری، سلیقه‌ای و قراردادی، این است که در این جمله‌ها متعلق دستور، سلیقه و قرارداد، با صرف نظر از

همان‌طور که
یک «هست» و
«نیست» نخستین
داریم، یک «باید» و
«نباید» بدیهی نخستین
هم داریم که مسائل
نظری باید و نیاید را از
آن می‌گیریم؛ مثل اینکه در
برخورد با آتش دو مطلب
را به صورت بدیهی و
محسوس درک می‌کنیم:
یکی «هست» نظری و
دیگری «باید» اعتباری.

Realism

واقعیانہ



به صراحت ارتباط عقل عملی با عقل نظری را بیان می‌دارد: «همان‌گونه که چراغ عقل در حکمت نظری بدون زیت آگاهی از علوم متعارفه، یعنی اولی و بدیهی، توان جهان‌بینی (جهان‌دانی) صحیح را ندارد، بدون روغن اطلاع از میانی حسن و قبح عقلی، قدرت جهان‌داری و جهان‌آرایی را نخواهد داشت.»

دو مثال همانند استنتاج گزاره‌های اخلاقی

آیت‌الله جوادی در کتاب «مبادی اخلاق در قرآن» به دو مثال اشاره می‌کند که استنتاج باید از مقدماتی باشد که یکی از هست‌ها و دیگری از اعتبارات (بایدها) است:

۱. همان‌طور که در مسائل تجربی در نشئه طبیعت، خیر و شر و نفع و ضرر وجود دارد، در مسائل ماورای طبیعت و تجربه نیز وجود دارد. در مسائل تجربی، انسان مدرک، آتش و حرارتش را احساس می‌کند و با تجربه می‌بیند که آتش، دست یا لباس را می‌سوزاند و افزون بر آن، انسان یک «باید» تجربی هم در کنار این حس تجربی دارد و آن اینکه از امور زیانبار باید پرهیز کرد. پس از آتش هم باید پرهیز کرد.

این نفع و ضرر و خیر و شری که در مسائل حسی و تجربی است در مسائل اخلاقی هم وجود دارد.

انسان در اوایل امر، گذشته از «اول الاوائل»؛ یعنی استحاله جمع و رفع نقیضین که آن را با عقل و نه با حس ادراک می‌کند، خیلی از امور را بعداً به‌عنوان مسائل بدیهی ادراک می‌کند. او می‌فهمد که آتش می‌سوزاند یا سم مار و عقرب، مهلک است و باید از مهلک پرهیز کرد.

در هر صورت، انسان در مسائل اخلاقی نیز همین ادراک را دارد و مثلاً می‌گوید نظم برای زندگی من سودمند است و باید آن را در زندگی پیاده کرد یا هرج‌ومرج برای زندگی من شر است و باید از آن شر پرهیز کرد. او این خوبی و بدی را با یک نوع تنبه و آگاهی درک می‌کند و این درک از مسائل ابتدایی باید و نبایدهاست؛ یعنی همان‌طور که یک «هست» و «نیست» نخستین داریم، یک «باید» و «نباید» بدیهی نخستین هم داریم که مسائل نظری باید و نبایدها را از آن می‌گیریم؛ مثل اینکه در برخورد با آتش، دو مطلب را به‌صورت بدیهی و محسوس، درک می‌کنیم: یکی «هست» نظری و دیگری «باید» اعتباری.

بنابراین قائل به مکتب تجربی، اگر چه در بعضی از مسائل با صاحب‌مکتب‌های عقلی همراه است، ولی او مسائل ماورای طبیعت، یعنی روح، فضایل و ردائیل آن، مسائل برزخ و معاد، «لقاءالله»، «قرب‌الله» و «بعدعن‌الله» را ادراک نمی‌کند.

در نتیجه، برای او مسئله خیر و شر نسبت به روح، قیر، برزخ و... مطرح نیست. وقتی خیر و شر مطرح نبود، نفع و ضرر هم برای او مطرح نیست، زیرا نفع و ضرر، مربوط به «طریق» است و در ارتباط با هدف، یعنی خیر و شر معنا می‌دهد و اینجا مرز جدایی عالم تجربی یا فیلسوف ملحد با فیلسوف موحد است.

۲. قبلاً اشاره شد که بحث در مسائل اخلاقی مانند بحث از مسائل طبی، از علوم تجربی است؛ یعنی همان‌گونه که پزشک بحث «هست» و بحث «باید» دارد و مثلاً می‌گوید: «این غذا برای دستگاه گوارش زیانبار است» که چنین قضیه‌ای جزء علوم تجربی است و به بیمار می‌گوید: «فلان غذا را مصرف نکن» که «باید» دستوری است و جزء علوم انسانی و او آن را از یک قیاس تجربی ملفق استنباط می‌کند، عالم اخلاق نیز می‌گوید: روح و قوای آن برای همیشه است و فلان گناه برای آن‌ها زیانبار است که این‌گونه قضایا جزء حکمت نظری‌اند و نیز می‌گوید: از شیء زیانبار باید تقوا و پرهیز داشت که خود دستوری اخلاقی است و آن را از قیاس ملفق استنتاج نموده است.

قرآن کریم که می‌فرماید: «ونزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین»، به این معنا که قرآن شفای دردهاست، از مقدمات تفریقی استفاده می‌کند؛ یعنی برای موعظه و تذکره، قیاسی مرکب از یک مقدمه «هست» و یک

خواست دستوردهنده، سلیقه صاحب سلیقه و قرارداد قراردادکنندگان وجود ندارد و از این جهت، آن‌ها را غیرواقع‌نما می‌دانیم. تقسیم واقعیت‌ها به عینی (objective) و ذهنی (subjective) و به تبع آن، تقسیم جمله‌ها به واقع‌نما و غیرواقع‌نما را می‌توان شبیه به وجود عینی و ذهنی دانست.

وجود ذهنی به چیزی اطلاق می‌شود که با صرف نظر از ادراک (که امری درونی است) آثار محکی خود را ندارد. جمله‌های غیرواقع‌نما نیز ممکن است از امور درونی حکایت کنند و گرچه حکایت از امور درونی نیز حکایت از واقعیتی است، این جمله‌ها از آن جهت غیرواقع‌نما نامیده می‌شود که با صرف نظر از حالات درونی، از چیز دیگری حکایت نمی‌کنند. بدین ترتیب، آن دسته از ذهنیت‌گرایان نیز که جمله‌های اخلاقی را حقیقتاً بیان‌کننده و توصیف‌کننده حالت‌های ذهنی می‌دانند، غیرواقع‌گرا به حساب می‌آیند. دوم) جمله‌ای که از واقعیت عینی حکایت می‌کند، جمله‌ای واقع‌نماست، حتی اگر کسی آن را همراه با احساس بیان کند. مثلاً اگر کسی با اضطراب بگوید: «کیف پولت را دزدیدند.» جمله‌ای واقع‌نما گفته می‌شود. به‌طور کلی، تنها همراه بودن جمله با امور درونی، مانع واقع‌نما بودن آن نیست، بلکه آنچه موجب غیرواقع‌نما بودن جمله می‌شود این است که با صرف نظر از امور درونی، از واقعیت عینی حکایت نکند. بنابراین واقع‌گرایی اخلاقی نظریه‌ای است که به این چهار مقدمه معتقد است:

۱. حقایق اخلاقی در عالم وجود دارند و به تبع آن‌ها، اوصافی نظیر خوب، بد، درست، نادرست، فضیلت و رذیلت، که به حقایق غیراخلاقی تحویل‌پذیر نیستند، محقق‌اند.

۲. این حقایق از آگاهی ما، حالتی که در آن می‌اندیشیم و صحبت می‌کنیم، باورها، گرایش‌ها، احساسات و امیال ما مستقل‌اند.

۳. با فرض وجود حقایق و اوصاف اخلاقی، اگر گزاره‌ای بیانگر حقایق یا اوصاف اخلاقی باشد، گزاره‌ای با قابلیت صدق و کذب خواهد بود. به عبارت دیگر، گزاره‌های اخلاقی، اخباری و دارای قابلیت صدق و کذب هستند.

۴. برخی از گزاره‌ها و ادعاهای اخلاقی، صادق‌اند.

واقع‌گرایی گزاره اخلاقی در «مفاتیح‌الحیات»

علامه جوادی آملی، چنان‌که در تدوین روایات دیده می‌شود، صراحتاً بین جهان‌بینی (دانش) و اخلاق (ارزش) ارتباط برقرار کرده است و نفی هرگونه ناواقع‌گرایی را در اخلاق اعلام کرده و همچنین در مقدمه این کتاب در اصل پانزدهم آورده است: «... اصل تعامل متقابل رخدادهای نظام خلقت با اعمال و اخلاق مردم و نیز تأثیر عقاید، اوصاف و اعمال جامعه در پیدایش بعضی از حوادث و بلاایای طبیعی... نیازی به تشریح... نیست.» از دیدگاه علامه جوادی آملی، بین جهان‌بینی و علم اخلاق، تأثیر و تأثر متقابل وجود دارد، زیرا از یک سو اخلاقیات (علم اخلاق) مانند منطقیات، طبیعیات و ریاضیات از علوم جزئی است و زیر پوشش «علم کلی» (جهان‌بینی) قرار دارد، چون این علم موضوع خود را که نفس و قوای آن است اثبات می‌کند؛ چنان‌که بخشی از این‌ها را هم علوم طبیعی اثبات می‌کند. از سوی دیگر، علم اخلاق نیز درباره جهان‌بینی اظهار نظر می‌کند؛ به این معنا که در علم اخلاق، ثابت می‌شود جهان‌بینی توحیدی، خیر، ملایم با روح و امری ارزشی و کمال روح است، ولی جهان‌بینی الحادی، شر، زیانبار و قبیح است و برای روح پیامد ناگواری در بر دارد. ایشان اعتبار گزاره‌های اخلاقی را اعتبار محض و از روی سلیقه و... که نشان‌دهنده غیرواقع‌گرایی است، نمی‌داند، بلکه معتقد است براساس واقعیتی موجود است و برخلاف غیرشناخت‌گرایان که گزاره‌های اخلاقی را برهان‌ناپذیر می‌دانند، ایشان اخلاق را برهان‌پذیر می‌دانند؛ چنان‌که می‌نگارد:

«همان‌طور که خوبی و بدی پزشکی از روی سلیقه نیست، بلکه براساس علم و علت است، خوبی و بدی مسائل اخلاقی نیز براساس تجرد روح و واقعیت است، نه از روی سلیقه و چون براساس واقعیت است، برهان‌پذیر است.» همچنین ایشان در مقدمه کتاب «مفاتیح‌الحیات» و در اصل یازدهم

مقدمه «باید» تشکیل می‌شود.

حُسن و قبح

از نگاه آیت‌الله جوادی آملی، حُسن و قبح مفاهیمی هستند که در دو مقام باید بررسی شوند: در حکمت نظری و در حکمت عملی. بر این اساس، حُسن و قبح یا حقیقی است یا اعتباری، حُسن و قبح در حکمت نظری یا حُسن و قبح عقلی به موجود حقیقی و عدم آن و کمال و نقص موجود حقیقی مربوط می‌شود. در واقع، مفاد حُسن و قبح حقیقی وجود و عدم حقیقی و کمال و نقص وجودی است. آنچه در علم کلام به‌عنوان حُسن و قبح خوانده می‌شود، به همین معناست. استناد حُسن و قبح به خداوند از همین قبیل است. در این مقام، حُسن و قبح به نظام احسن و غیراحسن مربوط می‌گردد. بدین معنا که حُسن یعنی هماهنگی با نظام احسن علی و معلولی و قبح یعنی عدم هماهنگی با آن.

حُسن و قبح اعتباری معنایی از حُسن و قبح است که در حوزه اعتبار انسان مطرح می‌شود و در علم اخلاق، حقوق و فقه به کار می‌رود. حُسن و قبح اعتباری در مورد مکلفین و در حوزه تکلیف کاربرد دارد و مستلزم ثواب و عقاب است؛ یعنی ثواب و عقاب در معنای حُسن و قبح وارد است. از طرف دیگر، امر اعتباری در یک تقسیم بر دو قسم است: اعتباری ذاتی و اعتباری عرضی. اعتبار ذاتی آن است که از موضوع خود (مانند عدل) انفکاک پذیر نیست، ولی اعتباری عرضی انفکاک پذیر است. از این رو، اعتباری ذاتی تخلف‌پذیر و اختلاف‌پذیر نیست، ولی اعتباری عرضی برخلاف آن، هم تخلف‌پذیر است و هم اختلاف‌پذیر. مقصود از حُسن و قبح در حکمت عملی، ملائمت و منافرت چیزی با فطرت انسان است که براساس توحید الهی تبیین شده است. از آنجا که فطرت آدمی، مشترک، ثابت و دائمی است، لذا در عین حال که حُسن و قبح اعتباری‌اند، ولی با دائمی بودن و ثابت بودن سازگار هستند.

حُسن و قبح در مقام ثبوت، همانا هماهنگی و عدم هماهنگی با فطرت است، ولی در مقام اثبات کشف حُسن‌ها و قبح‌ها، جهان بینی شخص بر تشخیص حُسن و قبح تأثیر گذار است.

نتایج و نشان‌های واقع‌گرایی گزاره‌های اخلاقی در «مفاتیح‌الحیات»

۱. جاودانگی و برهان‌پذیری اخلاق

شرط جاودانگی علوم، برهان‌پذیر بودن گزاره‌های آن است و شرط برهان‌پذیر بودن، کلی بودن گزاره‌ها باشد. به عبارت دیگر، زمانی قضیه و گزاره‌های می‌تواند برهان‌پذیر باشد که فراتر از شخص و جزءها باشد؛ یعنی از شرایط برهان‌پذیر بودن گزاره‌ای، کلی بودن آن است. به همین سبب، آیت‌الله جوادی آملی معتقد است که اگر اخلاق امری شخصی باشد و پایگاهی ثابت، مجرد و جاودانی نداشته باشد، نه از درون می‌توان برای آن اصول و قضایای کلی تبیین کرد و نه از بیرون می‌شود برای آن فلسفه و براهین کلی ذکر کرد.

علامه جوادی آملی در مقدمه کتاب «مفاتیح‌الحیات» (اصل هشتم) آورده است: «اسلام که جهان‌شمولی خود را با دواصل کلیت و دوام، یعنی همگانی و همیشگی بودن خویش اعلام داشت، کیفیت رفتار صحیح بشر با یکدیگر و نیز با زمان و زمین و سپهر را همانند چگونگی رفتار و گفتار و کردار با ساحت فراطبیعت به‌خوبی بیان کرد و نحوه تبیین آن به این است که اصول جامع و مبانی کلی را به‌وسیله عقل و نقل، که کاشفان معتبر از حکم خداوند، بیان کرد و قدرت تحلیل، تعلیل، توجیه و استنباط مسائل خاص و فروع جزئی را در نهاد انسان نهادینه کرد و برای شکوفایی ذخایر فطری و دقایق

عقلی، او پیامبران خود را با نوآوری‌هایی که در دسترس بشر نبوده و نیست اعزاز فرمود؛ آن‌گاه وی را با دل‌مایه فطری و جان‌مایه عقلی از یک سو و سرمایه نقلی از سوی دیگر، مأمور به معمور کردن عصر و مصر خود کرد.»

۲. مخاطب قرار گرفتن فطرت در گزاره‌های اخلاقی

علامه جوادی آملی در اصل سیزدهم «مفاتیح‌الحیات» آورده است: «پیام کتاب مفاتیح‌الحیات تنها گشودن راه زندگی متمدنانه و متدینانه نیست، بلکه باز کردن راز مهرشده کیفیت زندگی هر چیزی است که از هستی سهمی دارد...» لذا گزاره‌های اخلاقی، فطرت را مخاطب قرار می‌دهند. به نظر آیت‌الله جوادی آملی، تبشیر و انذارهایی که از سوی قرآن و ائمه معصومین (ع) داده می‌شود، نشان‌دهنده کلی بودن احکام اخلاقی است، به دلیل اینکه همه‌زمانی و همه‌مکانی است و لذا برهان‌پذیر است. در قرآن کریم پس چون احکام اخلاقی کلی است، لذا برهان‌پذیر است. در قرآن کریم و سنت معصومین (ع) این دو راه، یعنی باید و نباید و بود و نبود، کاملاً محسوس است. آنان هم از راه بود و نبود هشدار تولی‌دهی داده و تهدید ضمنی کرده و گفته‌اند: انجام این کار، پایانش هلاکت و شقاوت و آن کار، پایانش حیات و سعادت است و هم مستقیماً دستور تحریم یا ایجاب (باید و نباید) داده‌اند. همان دو کاری که پزشک می‌کند، در ادله نقلی، اعم از قرآن و روایت دیده می‌شود و از همین جا اصول کلی اخلاق، نشئت می‌گیرد و چون این اصول برای شخص معینی نیست، بلکه برای انسان است، از آن جهت که «انسان» است، یعنی برای فطرت آدمی است و این فطرت در همگان وجود دارد: «فطرت الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله»، لذا این اصول، «علم» می‌شود. در نتیجه، هم قضایا و مبانی و مبادی کلی دارد و هم در فلسفه اخلاق، قابل توجیه است، ولی اگر اخلاق قضیه‌ای شخصی باشد، نه قابل استدلال است (برای اینکه علم و براهین نیست) و نه فلسفه‌ای برای آن می‌توان ذکر کرد. بنابراین از دیدگاه آیت‌الله جوادی آملی، کلی بودن اصول و قضایایی که در درون علم اخلاق مطرح می‌شود، نشانه آن است که اخلاق، امری شخصی نیست، بلکه کلی است و پایگاهی ثابت و جاودانه دارد، زیرا قضایای کلی بدون داشتن پایگاه ثابت و مجرد، قابل فرض نیست.

۳. رابطه انسان، اخلاق و جهان تکوین

آیت‌الله جوادی آملی به تبع اینکه گزاره‌های اعتبارشده اخلاقی را وابسته به واقع می‌داند، معتقد است که انسان باید‌ها و نبایدها را براساس روابطی که بین خود و جهان تکوین می‌بیند، تنظیم می‌کند. لذا ایشان در مقدمه «مفاتیح‌الحیات» در اصل سیزدهم، چنین می‌نگارد:

«جهان از منظر مسافر متمدن و متدین... لبریز از حیات است و هیچ موجود مرده و بی‌روخی در آن نیست... هیچ موجودی را ناروا به کار نمی‌گیرد و هیچ چیز را نکوهش نمی‌کند و برای همه احترام قائل است و هرگز زشتی و زیبایی اشخاص و اشیا را بر مدار حُسن و قبح انسان نمی‌سجد و خود یا دیگر افراد بشر را ترازوی سنجش نقص و کمال همه موجودات نمی‌داند.»

ایشان در کتاب «مبانی اخلاق در قرآن» معتقد است از آنجا که انسان موجودی ادراکی است و کارهای خود را با اختیار و اراده انجام می‌دهد، تا آنجا که می‌فهمد، آن‌ها را براساس «باید» و «نباید» تنظیم می‌کند، اما آنجا که ادراک ندارد، خود را آزاد می‌پندارد.

مثلاً می‌گوید من در هوای سرد باید لباس ضخیم بپوشم تا سرما نخورم و در هوای گرم باید لباس نازک بپوشم تا از گرما آسیب نبینم؛ چنان که در گرگ و سبزی و سبزی این چنین است. به عبارت دیگر، آیت‌الله جوادی آملی معتقد است که انسان باید‌ها و نبایدها را براساس روابطی که بین خود و جهان تکوین می‌بیند تنظیم می‌کند.

همان‌طور که

خوبی و بدی

پزشکی از روی

سلیقه نیست، بلکه

براساس علم و علت است،

خوبی و بدی مسائل

اخلاقی نیز براساس

تجرد روح و واقعیت است،

نه از روی سلیقه و چون

براساس واقعیت است،

برهان‌پذیر است.



مکتبہ و کتاب

Book Introduction

- ۳۲۸ | راهنمای عبور از هزار توی هنر عرفانی
- ۳۲۸ | نگاهی نوبه ابعاد پنهان معارف الهی
- ۳۲۹ | روایتی متفاوت و خواندنی از سیاست در ایران
- ۳۲۹ | در جست‌وجوی نور
- ۳۳۰ | توسعه در معرض عقل انتقادی
- ۳۳۰ | چاپ اولین کتاب در حوزه گرافیک خبری
- ۳۳۱ | چالش‌های دموکراسی از آتن تا وال استرییت
- ۳۳۱ | تمام آنچه راجع به ژانر فیلم باید بدانید
- ۳۳۲ | زینب (س)، حقیقت ناب خدا
- ۳۳۲ | بازنمایی نقش مادر در رویکردها و ابعاد گوناگون
- ۳۳۳ | صفای رمضان در کلام دینانی
- ۳۳۳ | جامی در آینه فیلسوف افغان

راهنمای عبور از هزار توی هنر عرفانی



۱

از الفبا تا هنر

نویسنده: استاد غلامرضا راهپیمان
ناشر: کتابخانه موزه و مرکز اسناد
مجلس شورای اسلامی
قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان

خوش نویسی از دیرباز هنری دینی و عرفانی تلقی می شده و خوش نویسان بسیاری در طول تاریخ، با کتابت به رسم الخط منحصر به فردشان، جایگاه هنری خود را تثبیت نموده اند.

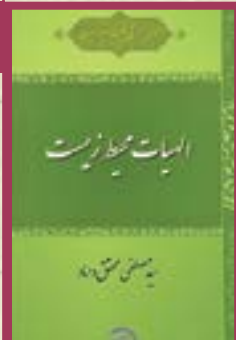
اما خوش نویسی همواره برای مسلمانان اهمیتی خاص داشته است، زیرا در اصل آن را هنر تجسم کلام وحی می دانسته اند. آنان خط زیبارانه فقط در استنساخ قرآن، بلکه در اغلب هنرها به کار می بردند. خوش نویسی یا خطاطی در کلیه کشورهای اسلامی همواره به عنوان والاترین هنر مورد توجه بوده است. هنر مردمان این سرزمین ها به ویژه ایرانیان در اوج قدرت و نهایت ظرافت در خطاطی تجلی یافته و خوش نویسی به مانند محوری در میان سایر هنرهای بصری، ایفای نقش کرده است. خوش نویسی از قرون اولیه اسلامی تا کنون در کلیه کشورهای اسلامی و مناطق تحت نفوذ مسلمانان، با حساسیت بسیار زیاد در اوج جریانات هنری بوده است.

کتاب نفیس و جامع «از الفبا تا هنر»، تألیف استاد فرزانه غلامرضا راهپیمان، با نگاهی موشکافانه به شناخت انواع خطوط از آغاز تا کنون و قالب های گوناگون خوش نویسی می پردازد. این کتاب، که در ردیف کتب مرجع و مأخذ به شمار می رود، در بخش نخست، به معرفی اجمالی خط و خوش نویسی، کتابت و کاتب و نیز انواع قالب های خوش نویسی از جمله کتیبه، قطعه، چلیپا، سیاه مشق، مرقع، رنگه نویسی و... پرداخته است.

بخش دوم با بررسی خطوط پیش از اسلام شروع شده و سپس به معرفی آغازین خط پس از اسلام، یعنی خط کوفی پرداخته است و در ادامه بدون تقدم و تأخر، به معرفی بقیه خطوط، از جمله نسخ، ثلث، نستعلیق، شکسته نستعلیق، محقق، ریحان، رقعه، دیوانی، طغرا، گلزار، ناخنی و... می پردازد و ضمن معرفی و تاریخچه هر کدام، نمونه هایی از آن ها را که از موزه های گوشه و کنار جهان جمع آوری شده است به تصویر می کشد.

غلامرضا راهپیمان متولد سال ۱۳۳۲ است. وی در محضر استادانی چون زنده آد حبیب الله فضائلی، عبدالصمد صمدی و محمد حسینی موحد خوش نویسی را آموخت. راهپیمان دارای نشان درجه یک هنری و فارغ التحصیل انجمن خوش نویسان ایران است. این هنرمند جانباز، دانش آموخته رشته گرافیک بوده و عضو کمیته بین الملل موزه های جهان (ایکوم)، عضو دائم و پیوسته موزه های شرق آسیا، عضو شورای ارزشیابی هنری نخبگان شاهد، عضو سرای اهل قلم، مدرس دانشگاه و عضو هیئت مدیره انجمن دوستی ایران، صربستان و مونتنگرو است.

نگاهی نو به ابعاد پنهان معارف الهی



۲

الهیات محیط زیست

نویسنده: آیت الله دکتر سید مصطفی
محقق داماد
ناشر: مؤسسه پژوهشی حکمت و
فلسفه ایران
قیمت: ۱۱۰۰۰ تومان

دغدغه های محیط زیستی مقولاتی جهانی هستند. برخی معتقدند که غلبه روح سوداگری بر انسان معاصر و سیطره تمدن صنعتی، او را به جان طبیعت انداخته و برای تأمین منافع خویش، کمر به نابودی طبیعت بسته است. بشر امروز می داند که با این لجام گسیختگی تمدن و با این بی اعتنائی نسبت به عناصر محیط و با این خودمحوری و از همه مهم تر، بریدن از اصل خویش، دیگر آینده اش تضمینی ندارد. در واقع انسان مدرن با تکیه بر اعجاز عظیم تکنولوژی خود، رو به پرستش خویش آورده و تکنولوژی مدرن انسان را به نقطه مرگ باری رسانده که او ناگزیر از نابود کردن خویش است.

بر همین اساس، کتاب «الهیات محیط زیست» با نگاهی فقهی-الهیاتی، در پیچه ای نوین در قلمرو مطالعات محیط زیست با رویکردی اسلامی گشوده است. دکتر محقق داماد، که در همایش های مختلف درباره محیط زیست شرکت و سخنرانی کرده، سعی نموده است تا دیدگاه های خود را در این کتاب تبیین کند و بحث بحران محیط زیست را از منظر الهیات، فقه، فلسفه و ادیان بررسی نماید.

کتاب حاضر در یازده بخش سامان یافته است و با استناد به حدود دویست آیه از قرآن کریم، در بخشی تحت عنوان «دیدگاه قرآن درباره محیط زیست»، به تبیین و واکاوی برخی نکات و واژه های قرآنی مرتبط با محیط زیست، مانند سوگندهای قرآنی به مظاهر طبیعت، می پردازد. مؤلف در تفسیر آیات مربوطه، به نظر برخی حکماء، شاعران و فلاسفه مسلمان، مانند ویلیام چیتیک، سعدی، ابن سینا، ملاصدرا، فارابی و علامه طباطبایی اشاره داشته است.

نویسنده بر این نکته تأکید دارد که انسان می تواند با پیروی از دستورات الهی، یک محیط زیست صلح آمیز برای خویش فراهم آورد. انسان می تواند به طور پاکیزه زندگی کند، اگر فقط به این حقیقت توجه کند که زمین، همانند همه چیزهایی که در درون یا ماورای آن قرار دارند، به خداوند قادر تعلق دارد.

همچنین توصیه می شود که منابع اسلامی سنتی، از قرآن کریم و حدیث گرفته تا همه آثار سنتی مربوط به علوم، فلسفه، الهیات، کیهان شناسی و نظایر این ها، عمیقاً مورد بررسی قرار گیرد تا بتوان جهان بینی اسلامی و خصوصاً مفهوم اسلامی طبیعت و علوم طبیعی را تدوین کرد. فقط احیای جهان بینی اسلامی سنتی می تواند جایگزین واقعی جهان بینی رایج غربی باشد که اکنون خود دستخوش دگرگونی های عمیق شده و از حیشی در حال زوال است.

روایتی متفاوت و خواندنی از سیاست در ایران



جریان شناسی سیاسی
(نگاهی به احزاب، گروه‌ها و جریان‌های سیاسی در ایران معاصر)
نویسندگان: حجت‌الاسلام والمسلمین محمدعلی لیلی و علی مجتبی‌زاده
ناشر: دفتر نشر معارف
چاپ: ۹۳
تعداد صفحات: ۳۷۰
قیمت: ۹۶۰۰ تومان

اگر بخواهید همه آن چیزهایی که باید درباره جریان‌های سیاسی بعد از انقلاب بدانید را در یک کتاب به روایتی خلاصه و قابل درک بیابید، می‌توانید به این کتاب مراجعه کنید. دفتر نشر معارف این کتاب را از سری کتاب‌های پرسش‌ها و پاسخ‌های دانشجویی منتشر کرده است. در این کتاب، علاوه بر نگاهی اجمالی به دیدگاه‌ها و عملکردهای جریان‌های سیاسی کشور بر اساس منابع موجود گروه‌ها و جریان‌ها، زمینه‌سازی خوبی جهت مطالعه تفصیلی و انتقادی احزاب و فعالیت‌های آنان فراهم می‌گردد.

کتاب جریان‌شناسی سیاسی در پنج فصل تدوین شده است. در فصل اول، برای هر حزب یا گروه سیاسی و جریان، سه شاخص اساسی ذکر می‌شود که عبارت‌اند از: ۱. اجتماعی بودن و برخورداری از نوعی رفتار ویژه اجتماعی، ۲. دارا بودن تشکل و جمعیت و ۳. برخورداری از اندیشه مشخص و رفتار معین مرتبط با آن. فصل دوم مقدمه‌ای است برای شناخت کارکردهای احزاب و جریانات سیاسی فعال.

کتاب مواردی همچون رقابت انتخاباتی با هدف پیروزی، تدوین سیاست‌های عمومی، آموزش سیاسی مردم، واسطه میان حکومت و مردم، تسهیل کار حکومت پارلمانی و گردآوری هم‌فکران را از اساسی‌ترین کارکردهای ویژه احزاب می‌داند که به منظور ارتقای سطح فکری افرا، ایجاد انگیزه مشارکت سیاسی و کادرسازی برای تصدی قدرت و اداره موفق جامعه، انجام می‌گیرد.

در فصل سوم، پیشینه شکل‌گیری احزاب سیاسی پیش از انقلاب اسلامی مورد بررسی قرار گرفته است. به‌طور مثال می‌خوانیم: جریان‌های اسلام‌گرای سیاسی، جریاناتی هستند که بر اساس اندیشه و آموزه‌های اسلام اصیل شکل گرفته‌اند و رهبری و محوریت اصلی آنان به‌طور غالب در اختیار روحانیت است و از جمله می‌توان به سه جریان فداییان اسلام، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و حزب مؤتلفه اسلامی اشاره کرد.

مؤلفان در فصل چهارم، در رابطه با احزاب فعال در حیات سیاسی کشور، مطالبی را به نگرارش آورده‌اند. در قسمتی از این فصل می‌خوانیم: تشکل‌های سیاسی بعد از انقلاب اسلامی، در ابتدا تحت عنوان گروه‌های موسوم به چپ و راست، در قالب‌های مختلفی تقسیم‌بندی می‌شدند که بعدها خود را در قالب اصول‌گرا و اصلاح‌طلب صف‌بندی کردند و هر کدام شامل طیف سنتی و مدرن هستند و در درون خود نیز با جبهه‌بندی‌های مختلفی همراه‌اند.

موضوعات مربوط به تشکل‌های دانشجویی، در فصل پنجم مورد کنکاش قرار گرفته است. در این فصل، ابتدا به پیشینه تشکل‌های دانشجویی اشاره و سپس مهم‌ترین تشکل‌های دانشجویی برشمرده می‌شود و در پایان، به بایسته‌های تشکل‌های دانشجویی از منظر رهبر معظم انقلاب اسلامی اشاره می‌گردد.

در جست و جوی نور



در جست‌وجوی علوم انسانی اسلامی
نویسنده: عبدالحسین خسروپناه
ناشر: دفتر نشر معارف
چاپ: ۹۳
تعداد صفحات: ۶۴۸
قیمت: ۱۸۲۰۰ تومان

سال‌هاست مقام معظم رهبری در بیاناتشان، به ارائه تمهیداتی پیرامون بازسازمان‌دهی علوم انسانی در قالبی هماهنگ با معارف پُرپار اسلامی و الهی می‌پردازند. توجه خاص ایشان از این ضرورت نشئت می‌گیرد که بعضاً بی‌توجهی و کاستی در نشانه‌شناسی و درون‌کاوی متون مبتنی بر اندیشه نظری غرب و پذیرش بی‌چون‌وچرای این نظریات در فضای علمی کشور، تغییراتی را در ذائقه فرهنگی عمومی ایجاد می‌کند. غرب در تلاش برای جلب توجه و یا ایجاد اختلال در کارکرد نخبگان فکری و اندیشمندان مسلمان ایرانی در جامعه خود، پیوسته به دنبال مجالی برای حمله کردن و ضربه زدن به این ناحیه بود. حمله‌ای که دشمنان اسلام بسیار حساب‌شده و با زیرکی از ناحیه علوم انسانی شروع کردند و شروع به گسست ارتباط بین علوم انسانی با دین و مذهب و به‌طور کلی، معارف الهی نمودند.

به نظر می‌آید کتاب «در جست‌وجوی علوم انسانی اسلامی» با عنوان فرعی «تحلیل نظریه‌های علم دینی و آزمون الگوی حکمی-اجتهادی در تولید علوم انسانی»، که به سفارش دبیرخانه شورای اسلامی شدن دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی نوشته شده، جامع‌ترین و مفصل‌ترین کتاب در حوزه ارتباط‌شناسی بین علم و دین است که تاکنون به زبان فارسی نوشته شده است.

نویسنده با پژوهش در ارتباط با رابطه علم و دین، نظریه‌های علم دینی و پارادایم‌های علوم انسانی و سایر مباحث فلسفه علوم انسانی و اجتماعی، تحقیقات تطبیقی میان نظریه‌های علوم انسانی غربی با مبانی اسلامی انجام داده است تا براساس ضرورتی که در راستای تحول در جریان‌های علوم انسانی در نظام آکادمیک ایران وجود دارد، گام‌هایی برای تحول آن طی شود.

جلد اول این کتاب در پنج فصل تنظیم شده است: کلیات علوم انسانی اسلامی، نظریه‌های غرب‌گرایانه، نظریه‌های غرب‌ستیزانه، نظریه‌های غرب‌گریزانه و نظریه‌های غرب‌گزینانه. در جلد دوم هم‌الگوی حکمی-اجتهادی علم دینی (نظریه نویسنده درباره علم دینی) به‌همراه آزمون این الگو در نظریه‌های سیاسی، اقتصادی، جامعه‌شناختی، روان‌شناختی و مدیریتی بیان می‌شود.

چیستی علوم انسانی، پیشینه علم دینی، علل ظهور مسئله علم دینی، جریان‌شناسی علم دینی، تحول در علوم انسانی از دیدگاه امام و رهبری، مدیریت تحول در علوم انسانی، نظریه علم دینی اجتهادی عام، مدل پارادایم اجتهادی دانش دینی، نقد نظریه اسلامی‌سازی معرفتی و... سایر مطالبی است که در این کتاب می‌توانید مشاهده نمایید.

توسعه در معرض عقل انتقادی

بدون شک گسترش روزافزون کاربرد اصطلاح توسعه، که پس از جنگ جهانی دوم در محافل بین‌المللی رایج شد، حکایت از اهمیت این کلیدواژه حیاتی در شناخت گستره‌های کلان علوم نظری دارد. اما نگاهی اجمالی به دیدگاه صاحب‌نظران عرصه‌های مختلف علوم انسانی نشان می‌دهد هیچ تعریف ثابت و مطلق از توسعه، که در یک پارادایم مشخص قرار گیرد و یا همراه با یک پذیرش عمومی باشد، وجود ندارد. مایکل تودارو توسعه را مقوله‌ای ارزشی، چندبعدی، پیچیده و دارای ارتباط نزدیک با مفهوم بهبود می‌داند و می‌گوید دستیابی به توسعه، مستلزم ایجاد تغییرات اساسی در ساخت اجتماعی به‌منظور هماهنگی با نیازهای بنیادین جامعه است. از نظر روستو، توازن و تعادل نیروهای اجتماعی یکی از مهم‌ترین شرط‌های دستیابی به توسعه است.

کتاب «توسعه»، نوشته شه‌ریار زرشناس، عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، با یک نگاه انتقادی، سعی در به چالش کشیدن مفهوم توسعه از منظر مکاتب مادی گرا و مواجهه با پیامدهای توسعه‌گرایی در عصر حاضر دارد.

در ابتدا نویسنده سعی دارد تا با طرح سؤالاتی هدفمند، زمینه را برای ورود به بحث آماده سازد: «آیا در نظام به‌هم‌پیوسته اقتصاد تماماً بین‌المللی امروز، اصلاً می‌توان از خودکفایی و استقلال، آن هم در چهارچوب مدرنیته نام برد؟ آیا مدل‌های توسعه رایج، اعم از صور مختلف کاپیتالیستی یا سوسیالیستی آن، راهگشای استقلال خواهند بود؟ آیا ساختار اقتصاد و تکنولوژی جهانی و توزیع آن، به‌گونه‌ای هست که امکان رسیدن جهان جنوب به مرزها و قلمرو جهان شمال را فراهم آورد؟ و...»

وجود گزاره‌هایی همچون الزام به کنار گذاشتن خرده‌فرهنگ‌های نامناسب توسعه به‌منظور تحقق مراحل توسعه فرهنگی، گروه غالب را بر آن می‌دارد تا برای ایجاد شرایط بهتر توسعه طی فرآیند تغییرات اجتماعی در یک پیوستار خشونت‌مند، سنت‌ها و یا هر آنچه متعلق به دوران ماقبل مدرن است را بدون توجه به تبعات و پیامدهای حذف آن‌ها، کنار بگذارند. نویسنده در بخش دیگری از این کتاب می‌نویسد: بر نامه‌های توسعه، که هدف اصلی آن‌ها تبدیل کردن کشورهای و ملت‌های ماقبل مدرن یا غیرصنعتی به کشورهای صنعتی نیرومند مستقل بود، اکثر اکتفا عقیم مانده و دچار شکست گردیدند و در برخی موارد نیز موفقیت‌هایی پدید آوردند که البته با آنچه مورد نظر مدیران و طراحان و تئورسین‌های این برنامه‌ها بود، بسیار متفاوت بود و به هر حال، نتایجی در مسیر آزادی و عدالت‌خواهی نداشت.

در انتها زرشناس با طرح سؤالی مخاطب را دعوت به واکاوی هر چه بیشتر مفاهیم جهان شمول از جمله توسعه می‌نماید: آیا بهتر نیست اندکی تأمل کنیم و به چشم‌انداز و نهایت مسابقه «توسعه»، که شتاب‌زده وارد آن شده‌ایم، بیندیشیم؟



توسعه

نویسنده: شه‌ریار زرشناس
ناشر: دفتر نشر معارف
چاپ: ۹۳
تعداد صفحات: ۱۲۸
قیمت: ۳۶۰۰ تومان

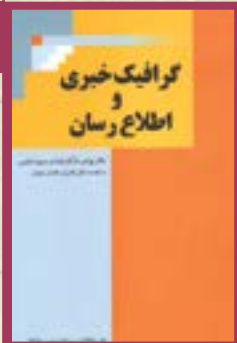
چاپ اولین کتاب در حوزه گرافیک خبری

این کتاب، که استخراجی از دورساله‌ی دانشجویی است، نخستین منبع فارسی‌زبان منتشرشده در این حوزه در ایران محسوب می‌شود و در پنج فصل (به‌همراه پیوست‌ها)، به معرفی دقیق و کامل دو گرافیک اطلاع‌رسان و خبری و کاربرد آن‌ها پرداخته است. این کتاب با طرح دیدگاه‌های نظری نوین و نیز آرای صاحب‌نظران جهانی، از طریق انجام مصاحبه اینترنتی در حوزه گرافیک اطلاع‌رسان و خبری، به بهره‌مندی هر چه بیشتر متقاضیان این حوزه، که به سبب محدودیت منابع فارسی دچار مشکل هستند، کمک شایان توجهی می‌نماید.

کتاب «گرافیک اطلاع‌رسان» یک اینفوگرافیک یا نمایشگر بصری اطلاعات است که به یاری گرافیک، اطلاعات و دانش و مهارت بصری سازی اطلاعات خلق و تولید می‌شود. نوع فوری آن با پابندگی به اصول روزنامه‌نگاری و با تأکید بر عناصر و ارزش‌های خبری، گرافیک خبری نامیده می‌شود.

برخی قابلیت‌ها و ویژگی‌های گرافیک‌های خبری و اطلاع‌رسان عبارت‌اند از: ارائه حجم زیادی از اطلاعات و اخبار به‌شکلی ساده و غیرپیچیده در حداقل فضا و قابل فهم در حداقل زمان، بصری محور و جذاب، باورپذیر و عینی. علی‌رغم کاربرد بسیار این نوع گرافیک‌ها در رسانه‌های جهان، خلأ بهره‌گیری از انواع غیرایستای آن همچنان در رسانه‌های ایران مشهود است. از جمله مزیت‌های این کتاب، که با اهداف علمی، آموزشی و کاربردی تألیف شده، بهره‌گیری از آن جدیدترین منابع لاتین، اعم از چاپی، دیجیتال و وب و به زبان‌هایی چون اسپانیایی و انگلیسی است. در فصل اول این کتاب، به بررسی رابطه بین رسانه و گرافیک، در فصل دوم به ذکر تفاوت بین اطلاع و خبر و نیز چگونگی ارائه اخبار و اطلاعات در رسانه‌ها، در فصل‌های سوم و چهارم به گرافیک‌های اطلاع‌رسان و خبری، مفاهیم، انواع، پیشینه (در جهان و ایران)، ویژگی‌ها، تفاوت‌ها، فرآیند و نکات مهم در تهیه و تولید آن‌ها و در فصل پنجم، به تبیین کاربرد و الزامات تهیه و تولید گرافیک‌های خبری و اطلاع‌رسان و نیز طرح پیشنهادهایی برای افزایش کاربرد و بهره‌گیری از آن‌ها به‌ویژه در ایران، پرداخته شده است.

بخش پیوست‌های این کتاب نیز به معرفی دانشگاه‌ها، مراکز و انجمن‌ها، کتاب‌ها، سایت‌ها و نمونه‌های موفق مرتبط با حوزه گرافیک اطلاع‌رسان و خبری اختصاص یافته است.



گرافیک خبری و اطلاع‌رسان

نویسندگان: یونس شکرخواه و مریم سلیمی
ناشر: دفتر مطالعات و برنامه‌ریزی رسانه‌ها
چاپ: ۹۳
تعداد صفحات: ۲۶۰
قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان

چالش‌های دموکراسی از آتن تا وال استریت

درباره دموکراسی



مؤلف: رابرت دال

۷

درباره دموکراسی

نویسنده: شهریار زرشناس

ناشر: دفتر نشر معارف

چاپ: ۹۳

تعداد صفحات: ۱۲۴

قیمت: ۳۵۰۰ تومان

رسانه‌های خدمتگزار سیستم سرمایه‌داری این گونه القا می‌کنند که در باور عمومی، دموکراسی نه تنها یک شیوه حکومت کارآمد است، بلکه شاید تنها راه احقاق حاکمیت مردم بر مردم و ایجاد برابری در مقابل قانون و متضمن آزادی‌های حداکثری باشد. به نظر می‌آید چالش‌های سیستم‌های دموکراتیک در بر آوردن تقاضای عمومی مبتنی بر تحقق شعارها و وعده‌های خود، مسئله جدیدی نیست. امروز دیگر جنبش ۹۹درصدی یا تسخیر، محدود به چادرهایی کوچک در نقاط مرکزی نیویورک نیست، بلکه با ارسال پیامش از اعتراضات خیابانی به صفحات روزنامه‌ها و سطوح بالای قدرت، وجدان جهانی را تسخیر کرده است.

کتاب «درباره دموکراسی»، نوشته شهریار زرشناس، عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، سعی در بررسی مقوله دموکراسی و چالش‌های مواجهه با آن را دارد. این کتاب از چهار فصل «دموکراسی در دوره یونان و روم باستان»، «دموکراسی در دوره مدرن»، «دموکراسی مدرن و ایدئولوژی‌ها» و «وضعیت بحران جهانی دموکراسی» تشکیل شده است.

نویسنده در بخشی از این کتاب می‌نویسد: شرایط کنونی عالم را می‌توان وضعیت بحران جهانی دموکراسی نامید. کلیه نظام‌های دموکراسی، به ویژه لیبرال دموکراسی‌ها، در وضعیت بحران انحطاطی به سر می‌برند.

مؤلفه‌های این بحران تمام‌عیار را می‌توان این گونه برشمرد: ۱. سطح نازل مشارکت مردمی، عملاً دموکراسی‌های موجود را از اصلی‌ترین شاخصه وجودی‌شان محروم ساخته است. ۲. فقدان چشمگیر مشارکت، دولت‌های دموکراتیک مدرن را، که مشروعیت خود را در گرو همین مشارکت‌ها می‌دانند، با بحران ساختاری مشروعیت روبه‌رو ساخته است. ۳. نفوذ بیش از پیش نخبگان رسانه‌ای و لابی‌های سرمایه‌داری و محافل زرسالاری، عملاً همین مشارکت نازل شهروندان را نیز به امری صوری بدل کرده است. ۴. تناقض لاینحل و ذاتی و ساختاری اندیشه دموکراسی (صورت نظری و عملی آن)، که مرتبط با رقابت فشرده و حتی خصومت‌آمیز مابین نفس اماره خودمدار فردی از یک‌سو و مقتضیات و محدودیت‌هایی که ساختار و سازمان مظهر نفس اماره جمعی (یعنی دولت) از سوی دیگر، خواهان آن است، نظر آ و عملاً دموکراسی‌های مدرن را با وضعیتی پارادوکسیکال و متناقض روبه‌رو کرده است. ۵. عملکرد اقتصادی لیبرال دموکراسی‌ها و کلیت نظام جهانی دموکراسی، مطابق آمار و اسناد، حاصلی جز گسترش روزافزون فقر و فاصله طبقاتی در درون نظام‌های امپریالیستی و همچنین تشدید فاصله‌ها و شکاف‌های عظیم اقتصادی مابین جهان گرسنه (جهان جنوب) و جهان سلطه‌گر امپریالیستی (جهان شمال) نداشته است.

تمام آنچه راجع به ژانر فیلم باید بدانید



۸

ژانر فیلم، از کلاسیک

تا پسا کلاسیک

نویسنده: نرگس گزینی

مترجم: حسام‌الدین موسوی

ناشر: سازمان توسعه سینمایی

سوره

چاپ: ۹۳

قیمت: ۲۱۹۰۰ تومان

مفهوم ژانر، برگرفته از کلمه‌ای فرانسوی به معنای «نوع»، «دسته» و مشتق از واژه لاتین «genus» است. تا پیش از قرن بیستم، نام‌های ژانری به‌عنوان رده‌هایی عام برای تنظیم دسته‌بندی شمار زیادی از متون، کاربرد گسترده‌ای داشتند. به‌ویژه این مفهوم نقش مهمی در طبقه‌بندی و ارزش‌گذاری ادبیات ایفا کرده بود. در بررسی‌های ادبی، اصطلاح ژانر به اشکال مختلف به کار می‌رود تا به تمایزهای میان انواع متن اشاره کند. در نظریه فیلم، ژانر مبحثی است برای دسته‌بندی فیلم‌ها بر اساس شباهت‌های روایتی که فیلم بر آن‌ها بنا شده است. بیشتر نظریات در باب ژانر فیلم‌ها از مفاهیم نقد ژانر ادبی وام گرفته شده است. بنابراین ژانر فیلم می‌تواند در گونه‌های مختلفی تقسیم‌بندی شود. کتاب «ژانر فیلم» دومین کتاب درباره ژانر است که در حوزه ادبیات سینمایی و پس از سال‌ها منتشر می‌شود. در واقع سینما به مثابه هنر، صنعت شبکه‌ای به هم پیوسته است که در صورت حضور در جامعه، وجود همه بخش‌های آن، از عوامل سازنده فیلم تا سالن‌های نمایش، مطبوعات، دانشکده‌ها و مراکز آموزشی، ضرورتی گریزناپذیر است؛ به طوری که نبود یا نقص وجودی هر یک از آن‌ها می‌تواند به این عرصه صنعتی-هنری لطمات جبران‌ناپذیری بزند. ژانریکی از مفاهیم اساسی سینماست که مانند دیگر موارد، درباره آن کتاب‌های اندکی در کشور منتشر شده است. در این کتاب، مفاهیم و رویکردهای تاریخی ژانر، در کنار مباحثی چون ژانر فرم، ژانر و ملت، و ژانر و جامعه مورد بررسی قرار گرفته است. همچنین بررسی ژانرهای پسا کلاسیک، از دیگر مباحث مطرح شده در این کتاب است.

بری لنگفورد مدرس مطالعات سینما در دانشگاه رویال هالیوود لندن است. او در کتاب «ژانر فیلم» گذر سینمای هالیوود از کلاسیک به پسا کلاسیک را مورد بررسی قرار داده و ژانرهای فیلم را در زمینه‌های مختلف تاریخی، فرهنگی و صنعتی شرح داده و معرفی می‌کند.

ارزش ترجمه چنین کتابی درباره ژانرهای مختلف فیلم در این است که تاکنون هیچ کتابی، چه تألیفی و چه ترجمه، به‌طور خاص به ژانرهای فیلم در هالیوود نپرداخته است. در نتیجه، انتشار چنین کتابی می‌تواند خلأ موجود در محیط‌های دانشگاهی و آموزشی را از بین ببرد.

زینب (س)، حقیقت ناب خدا



۹

نام حضرت زینب (س) همواره با القاب باشکوه عقبه بنی هاشم، صدیقه الصغری، ناموس الکبری و ولیه الله العظمی عجین و دمساز است. در محضر این بانوی بزرگوار، بسیاری کسانانی که حیران عظمت، صلابت و کمال شیرزنی از تبار علی (ع) و فاطمه (س) هستند. همان بانوی خطابه‌های آتشین که در مجلس یزید، آن هم در اوج تبختر و قدرت او، برخاست و گفت: «...ای یزید، زود باشد که به اجداد خود ملحق شوی و آرزو کنی کاش شل و گنگ بودی و نمی‌گفتی آنچه را که گفتی و نمی‌کردی آنچه را کردی... ای یزید، هر کید و مکر که داری بکن، هر کوشش که خواهی بنمای، هر جهد که داری به کار گیر، به خدا سوگند هر گز نتوانی نام و یاد ما را محو کنی...»

آنتون بار، نویسنده و روزنامه‌نگار سوری‌الاصل ساکن کویت، مسیحی دلباخته مکتب حسین (ع) و زینب (س) با مطالعه بیش از سه هزار اثر و نسخه مطبوع از کتب همه فرقه‌های اسلامی، ادیان ابراهیمی و خاورشناسان غربی، موفق شد بعد از ۲۵ سال، کتاب ارزشمند «زینب، فریاد فرمند» را تکمیل کند.

زینب؛ فریاد فرمند

نویسنده: آنتون بارا

مترجم: غلامرضا نصاری

ناشر: شرکت چاپ و نشر بین الملل

(در حال چاپ)

بارا پیش از این نیز با کتاب «حسین (ع) در اندیشه مسیحیت» برای محققان، مفسران و پژوهشگران حوزه شیعه‌شناسی چهره شناخته‌شده‌ای بود. کتابی که به بیش از سی زبان زنده دنیا ترجمه شده و در چند دانشگاه مختلف هم برای تدریس و تحقیق در دوره‌های تکمیلی کارشناسی ارشد و دکتری، مورد تأیید قرار گرفته است.

دکتر بارا در این کتاب، تشیع را بالاترین درجات عشق الهی معرفی می‌کند و حضرت زینب (س) را فقط مختص شیعیان یا مسلمانان نمی‌پندارد، بلکه او را متعلق به همه جهانیان می‌داند و از او با عبارت «دریای بی‌پایان گوهر الهی» نام می‌برد.

وی همچنین تصریح می‌کند: زینب (س) پیام‌های نهضت عاشورا را به‌طور شیوا به جهانیان رساند. این شخصیت شریک برادر بزرگش در حادثه عاشورا است؛ حادثه‌ای که در تاریخ بشریت نظیر ندارد و در ابعاد مختلف با خون سیدالشهدا (ع) و یاران باوفایش نگاشته شده است. دکتر بارا این اثر گران قدر را با کلامی بلیغ و به سبک روایت ادبی و حکایت تاریخی قلم زده تا از متون خشک و ملال‌آور دوری گزیند و به جذابیت کار بیفزاید. وی با تاسی به جرجی زیدان در نگارش «تاریخ تمدن اسلامی» و استاد عبدالرحمن الشراوی در کتاب «الحسین سید شهدا»، اثرش را با وانی متناسب شأن رویدادها و حوادث آن روزگار نگاشته است.

بازنمایی نقش مادر در رویکردها و ابعاد گوناگون



۱۰

این کتاب که با گفتارها و گفت‌وگوهایی از اساتید و دانشوران شکل گرفته، با سخنانی از آیت‌الله جوادی آملی در دیدار اعضای شورای علمی همایش مادری در محل بنیاد «اسراء» با موضوع «مادری؛ طلیعه حیات طیبه» آغاز می‌شود و در ادامه آن، گفت‌وگوهایی با حجت‌الاسلام زبیبی‌نژاد، حجت‌الاسلام حبیبی تبار، دکتر کریمی، فریبا علاسوند، دکتر فرهمندپور، دکتر صادقی فسایی، دکتر هاشمی، حجت‌الاسلام بستان، دکتر مهدوی، دکتر جوادی یگانه، دکتر جان بزرگی، حجت‌الاسلام آذربایجانی و دکتر خنیفر آمده است.

این کتاب به موضوعاتی از جمله مادری در نظام معنایی اسلام، مادری در ادبیات فقهی و حقوقی، بازنمایی مادری در ادبیات و هنر معاصر ایران، قدرت مادری و چالش‌های فرارو، مادری سنتی و مدرن، تحولات ساختاری و ولی‌گری، مادری و فرصت‌های فرارو، تحولات مادری و عوامل آن، اشتغال و مسئله مادری، بازنمایی مادری در رسانه، مادری از منظر روان‌شناسی، مادری و تربیت دینی و مادری و نظام آموزش پرداخته است.

مادری در نگاه دینی

و عبثیت اجتماعی

نویسنده: سمیه حاجی اسماعیلی

ناشر: دفتر مطالعات و تحقیقات زنان

چاپ: ۹۳

تعداد صفحات: ۲۹۶

قیمت: ۸۰۰۰ تومان

گردآورنده در قسمتی از این کتاب آورده است: در دهه‌های اخیر، تغییر در ساختار و دگرگونی در نظام معنایی حاکم بر بینش و کنش افراد، تحولات گسترده و پدیده‌های پدید آمده و تأثیراتی ژرف در نهادهایی چون خانواده گذاشته است. از جمله این تحولات، می‌توان به تغییر در نگرش‌ها و دگرگونی‌هایی که در نقش‌های جنسیتی و مسئولیت‌های اجتماعی رخ داده است، اشاره کرد؛ تحولاتی که در نقش مادری نیز تأثیر گذاشته و آن را با مشکلات و تنگنایی جدید روبه‌رو ساخته است.

از نگاه گردآورنده، از وجوه تمایز این مجموعه با آثار دیگر، آن است که برخی سیاست‌های عمومی را به نقد و چالش می‌کشد، تصمیم‌سازان و تصمیم‌گیران نهادهای ذی‌ربط را با ابعادی مغفول از موضوع آشنا می‌سازد و زمینه‌ای فراهم می‌کند تا پژوهشگران و دانشگاهیان، پروژه‌های پژوهشی جدیدی را در این باره دنبال کنند. همچنین از نظر نویسنده، بحث بازنمایی مادر در هنر و ادبیات معاصر، بحث نوینی است که کتاب خاصی درباره آن وجود ندارد.

عضو هیئت علمی مرکز تحقیقات زن و خانواده، ویژگی اصلی این کتاب را بیان تجربه زیسته، مطالعه و تحقیق پیرامون موضوع مورد بحث می‌داند و در ادامه می‌افزاید: برخی حرف‌ها در کتاب‌ها به‌صورت مکتوب نوشته نشده است، اما این گفت‌وگوها یا حاصل تجربه زیسته افراد یا مواجهه آن‌ها با سایر افراد به‌صورت رودررو و یا مشاوره است و از این جهت، تجربه ارزشمندی محسوب می‌شود که در هیچ کتابی نمی‌توان آن‌ها را پیدا کرد.

صفای رمضان در کلام دینانی



۱۱

صفای رمضان

نویسنده: غلامحسین ابراهیمی دینانی
ناشر: انتشارات سروش
چاپ: ۹۳
تعداد صفحات: ۱۳۰
قیمت: ۶۰۰۰ تومان

دومین جلد از مجموعه «معرفت»، که نسخه مکتوب برنامه تلویزیونی «معرفت» با دیدگاه‌های غلامحسین ابراهیمی دینانی درباره رابطه علم و عبادت است، منتشر شد.

کتاب «صفای رمضان» حاصل گفت‌وگوهای دکتر ابراهیمی دینانی در برنامه «معرفت» شبکه چهارم سیما با موضوع ماه مبارک رمضان است و با نگاهی به نهج البلاغه، به موضوعات رابطه علم و عبادت، سوره قدر، رابطه شب قدر و شهادت حضرت علی (ع)، نقش روابط اجتماعی و حق الناس در تعالی شب‌های قدر، چپستی زمان و مکان و موضوع وابستگی و وابستگی و راه رسیدن به معرفت می‌پردازد.

در بخشی از کتاب می‌خوانیم: اهل خلوت، الفتی با شب دارند و اهل عزلت نیز عزلت، به معنی دوری جستن از غوغای خلق و زمانه، اما این همیشه مطلوب نیست، بلکه در برهه‌ای از زمان، برای هر سالکی تجربه آن لازم است. «خلوت» جدایی گزیدن از خود است؛ یعنی دوری گزیدن از مشتیهات، آرزوها، تمنیات و تصوراتی که در ذهن ما بافته می‌شود یا شخصیتی که انسان با خیال برای خود ساخته است و گاه با شخصیت واقعی او بسیار فاصله دارد و در خلوت گزینی، این فاصله برداشته می‌شود. خلوت گزینی نیاز به گوشه‌ای دور از خلق ندارد. می‌توان در جمع هم به آن دست یافت، اگر با خود «صدق» داشته باشیم. روزه یعنی همان خلوت گزیدن با خود. رمضان فرصت خوبی است که این خلوت دست می‌دهد. این شب‌های پاک را که شب‌های نزول حقایق، رحمت، ارواح طیبه و ملائکه است، قدر بدانیم.

بندگی و اخلاص از رموز تعالی و نزدیکی به ذات حقیقت انکارناشدنی پروردگار متعال است. شاید بتوان گفت ادب و آداب و رسوم عبادت، خود از جمله مسائلی باشد که کمتر بدان پرداخته شده است.

غلامحسین ابراهیمی دینانی استاد بازنشسته گروه فلسفه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران است و در دانشگاه‌های تهران، تربیت مدرس، دانشگاه مذاهب اسلامی و دانشگاه آزاد اسلامی به تدریس فلسفه اشتغال دارد. او در سال ۱۳۸۴، با کتاب «دفتر عقل و آیت عشق»، ۱۳۸۵ با کتاب «درخشش این رشد در حکمت مشاء» و در سال ۱۳۸۹ با کتاب «فلسفه و ساحت سخن» برنده جایزه کتاب سال شده است. گفتنی است در تحقیق و تدوین این کتاب، شاگرد برجسته استاد، دکتر اسماعیل منصوری لاریجانی نیز با ناشر همکاری داشته‌اند.

جامی در آینه فیلسوف افغان



۱۲

عرفان جامی

نویسنده: محمد اسماعیل مبلغ
ناشر: مؤسسه تحصیلات عالی
ابن سینا، افغانستان
چاپ: ۹۲
تعداد صفحات: ۴۸۰
قیمت: ۵۰۰۰ افغانی

بعد از نیم قرن، اولین مجموعه از آثار زنده‌اد محمد اسماعیل مبلغ، فیلسوف نامدار افغانستان، با عنوان «عرفان جامی» توسط انتشارات مؤسسه تحصیلات عالی ابن سینا، در کابل منتشر شد.

«عرفان جامی» جلد اول از مجموعه آثار این شخصیت نامدار افغانستان است که برای نخستین بار به عنوان یک مجموعه مدون، با تصحیح و ویراستاری جدید علی امیری، از پژوهشگران و نویسندگان افغانستان، منتشر شده است. آن گونه که در مقدمه این اثر آمده است، مبلغ در این مجموعه، به جامی بازگشته و کوشیده افکار و اندیشه‌های وی را بازسازی کند. این بازگشت را می‌توان نوعی تأمل در ذات و فهم هستی تاریخی خویش را نامید.

کتاب «عرفان جامی» مجموعه‌ای از چهار اثر مستقل با عنوان «جامی و ابن عربی»، «آفرینش نواز نگاه جامی»، «نقد فلسفه از نگاه جامی» و «تعلیق‌ای بر سلامان و ایسال جامی» است که اینک در یک مجموعه منتشر شده است. مجموعه رساله‌های این کتاب برای نخستین بار در نیم قرن پیش، به مناسبت گرامیداشت پانصد و پنجاهمین سال ولادت مولانا نورالدین عبدالرحمان جامی، در سال ۱۳۴۳ خورشیدی، از سوی «انجمن جامی» در کابل منتشر شده بود.

مؤلف در این کتاب، از مسئله وحدت وجود چنین یاد کرده است: نگارنده نگاهی به افکار نورالدین در پرتو فلسفه محی‌الدین افکنند و ریشه آرای عرفانی جامی را در اعماق عقاید ابن عربی جست‌وجو کرد و به منظور رسیدن بدین هدف، از میان مسائل تصوف، تنها نظریه «وحدت وجود» را مورد بحث قرار داد، زیرا این نظریه مرکز تمام عقاید عرفانی ابن عربی است و عارف ما چنان آن را در کسوت نثر قالب شعر شرح و بسط داده که از صاحب‌دل و دانشمندی چون او، توقع می‌رود و این امر روشنگر تبحر و استادی او در مکتب ابن عربی است.

از اسماعیل مبلغ آثار فراوانی در زمینه‌های ادبی، فلسفی و تاریخ در گذشته در افغانستان منتشر شده است. وی مدتی نیز نماینده مردم در مجلس شورای ملی افغانستان بود. او در اوایل روی کار آمدن حکومت کمونیستی افغانستان، توسط دولت دستگیر و از همان زمان مقفودالثر شد و در کمتر کتاب و رساله‌ای، ذکری از نام و کارنامه او شده است.

میهمانی بی پایان فرهنگ

نشان: کیوسک‌های مطبوعات سراسر ایران

رو هفتگی ماه



دانشتپه / ۱۲۰



سرفخ / ۲۴۵



بچه‌ها / ۸۱

هفتگی ماه



جوان / ۴۸۸



تماشاگر / ۲۳۴

ماهانه ماه



داستان / (۵۱) ۴۲



شماره (۵۹) ۲۳



سرزمین من / (۶۳) ۴۳



ماه / ۱۲۷



تندرستی / ۱۵۵



آبه / (۴۳) ۳۳



بایداری / (۱۳۳) ۵۱

فصلنامه



معماری / ۲۷



دیپلماتیک / ۸۵



اقتصاد / ۲۷



خردنامه / ۱۳۱

